www.takbook.com

مجله الکترونیکی ویستا : خانه و خانواده - شماره دوازدهم - متافیزیک

تاریخ انتشار : شنبه ۲۸ خرداد ۱۳۹۰

فهرست مطالب این شماره

- آرامش مورد نظر در دسترس نمی‌باشد!
- آشنایی با مدیتیشن
- آموزش هیپنوتیزم
- آیا می‌شود شادی را اندازه گرفت؟
- آیا همه می‌توانند هیپنوتیزم کنند؟
- آیا هیپنوتیزم میتواند نابغه بسازد ؟
- اثبات روح و تاریخچه عقیده به آن
- ادراک و خطای ادراک
- ارتباط با ادراکات مافوق حسی بشر
- ارواح در ناکجاآباد هستند!؟

www.takbook.com

www.takbook.com

- ارواح را بشناسیم...
- ارواح کجا هستند؟
- ارواح متعالی
- ارواح مقدس؛ چشمه‌های شفا
- از احساس درونی خود پیروی کنید
- از عادت فکرتان غفلت نکنید
- از هیپنوتیزم چه می دانید؟
- انرژی در مکان‌های مقدس
- انرژی مثبت، یعنی خوشبختی
- انواع روش های مدیتیشن (meditation methods)
- با شماره ۳ به خواب می روی!
- با مراقبه توان جسمی و ذهنی خود را افزایش دهید
- به سوی فلسفه فراتکنولوژی
- بهداشت روانی و مراقبه بصیرت
- پاسخ به پرسشهای متداول در مورد هیپنوتیزم
- پدیده پولترگایست، ارواح جنجال‌گر و یا ...
- پدیده تجسد ارواح
- پدیده تسخیر روحی
- پرسش کانتی از امکان متافیزیک
- پس زمینه فلسفی اصل عدم قطعیت
- تاثیر عوامل درونی بر ادراک
- تاملی درباب سلامت و معنویت
- تبادل میدان‌های انرژی و آگاهی در شرایط هیپنوتیزم‌درمانی
- تجرد روح
- تربیت روانی مهارت ها هیپنوتیزم یا خواب مصنوعی
- تعریف ناپذیری وجود
- تفسیری از «روح»
- تمرین مراقبه (مدیتیشن) در زندگی
- جان های مکدر

www.takbook.com

www.takbook.com

- جدال فیزیک و متافیزیک
- جریان خلاقه روح
- جن افسانه یا واقعیت؟
- جن در باور مردم ایران
- جن زده
- جن ها
- جنبه های پنهان متافیزیک حضور
- جنبه های درمانی هیپنوتیزم
- جنجال ارواح
- جهان، ریاضی است
- چرا احساساتت را نشان نمی‌دهی؟
- چشم سوم و رویت هاله نورانی
- چشمانمان را به روی رویاها باز کنیم
- چگونه مدیتیشن کنیم؟
- حرکت از پدیدارشناسی روح به روانکاوی
- حقایقی در مورد ماهیت جن
- حورالعین پاداش اهل تقوا
- حیله های شیطان
- خوب دیدن و خوب شنیدن لازمه رسیدن به هنر تفکر
- خود هیپنوتیزم، ذهن و آموزشهای برتر
- خودآگاهی و خود پنداره چیست؟
- در آرزوی رسیدن به خلسه‌های عمیق هیپنوتیزمی
- در مغز آنها چه می گذرد
- در میانه زندگی و متافیزیک
- درمان لکنت زبان با هیپنوتیزم
- درهم تنیدگی علم و متافیزیک از منظر فلاسفه علم
- دستیابی به آرامش با «مراقبه بصیرت»
- دعا یعنی نور
- دقت ما در ارزیابی وقایع تا چه حد است؟ ادراک و عینیت

www.takbook.com

www.takbook.com

- دنیای مدیوم‌ها
- دیدگاه ملا صدرا درباره روح
- رابطه پیامبر (ص) با انسان و جن
- راههایی برای انرژی بخشیدن به چاکراها
- رضایت باطنی؛ خیلی دور، خیلی نزدیک
- رقص و رنج روح
- روابط معنوی
- روانشناسی ادراک
- روایت خواب از آیین و اساطیر تا علم و دین
- روح زمانه
- رویا، رویابینی و هنر رویابینی (از دیدگاه روحزایی)
- زندگی بهتر با ضمیر ناخودآگاه
- زندگی سنگ‌شده
- ژاک دریدا متافیزیک حضور
- سفر روح چیست؟
- سهم شما از دنیا؟
- سیر قهقرائی در زمان و زندگی‌های گذشته
- شان نزول
- شهود ها، واقعیت ها، برداشت ها
- ظهور عواطف انسانی
- عجیب ولی واقعی
- عشق
- عصای دست واقعیت : ساختارگرایی
- عملکردها، فعالیت‌ها و وظایف چشم سوم
- فرادرمانی و حلقه عرفان
- فرافکنی و سفر روح
- فیزیک و فلسفه
- فیزیک و متافیزیک
- قانون جذب

www.takbook.com

www.takbook.com

- قدرت ضمیر ناخودآگاه
- قرآن و موجودات فرازمینی و فرا انسانی
- کار جنیان
- کاربرد هیپنوتیزم در درمان بیماریهای روان تنی
- کاملاً قابل درک است
- کدام رنگ برای کدام قسمت خانه؛ رنگ های انرژی زا!
- مانیه تیزم چیست؟
- ماورای معروفات و منکرات
- ماهاریشی، مراقبه و روانشناسی
- متافیزیک ابن سینا
- متافیزیک از دیدگاه پارمنیدس و افلاطون
- متافیزیک چیست؟
- متافیزیک دکارت
- متافیزیک و ادراکات فراحسی
- متافیزیک و پرورش نیروهای درون
- متافیزیک و چشم سوم
- متافیزیک و حقیقت ذکر
- متافیزیک و خلسه
- متافیزیک و زهد
- متافیزیک و شناخت جن
- متافیزیک و شناخت روح
- متافیزیک و عارفان
- متافیزیک و مرگ
- متافیزیک و مذهب
- متافیزیک و مراقبهٔ فکری
- متافیزیک و هالهٔ نورانی
- متافیزیک و هیپنوتیزم
- متافیزیک واقعگرایانه
- متافیزیک، خودشناسی و خداشناسی

www.takbook.com

www.takbook.com

- متعالی ساختن میل و آرزو
- مدی تیشن راهی به سوی آرامش ماندگار
- مدیتیشن با موزیک
- مراقبه
- مراقبه چیست؟
- مرگ مولف،خنثی سازی و همسان گردانی
- معناشناسی نقش مفهومی
- مغز و امواج مغزی در هینوتیزم
- مفهوم حرکت جوهری
- مفهوم زمان از دیدگاه هایدگر
- مقام روح
- نشانه های ارتباط با ارواح متعالی
- نظریه امام جعفر صادق در باب پیدایش جهان
- نظریه فروید در مورد انگیزش
- نقدی بر مقاله " متافیزیک و زمان: ابن سینا"
- نگاهی دیگر به متافیزیک
- نمودار رویای شما
- نوعی نگاه به NLP
- وازایش صدرایی
- واقع گرا یا رویایی؟
- وجود کامل مطلق
- وقتی خرد مسئولیت بزرگی به عهده می گیرد
- وقتی خواب مصنوعی معجزه می کند
- ویژگی های اجسام مادی از دیدگاه ابن سینا
- هاله انسانی
- هیپنوتیزم
- هیپنوتیزم ، بازی با روح یا خودکاوی آگاهانه ؟
- هیپنوتیزم آنچه که نیست!
- هیپنوتیزم به عنوان راهکار تسکینی در درمان سرطان

www.takbook.com

www.takbook.com

- هیپنوتیزم چیست؟
- هیپنوتیزم در اعمال جراحی
- هیپنوتیزم در درمان لکنت زبان
- هیپنوتیزم درمانی
- هیپنوتیزم درمانی، تنها تلقین کردن نیست!
- هیپنوتیزم دریچه ای به ضمیر ناخود آگاه
- هیپنوتیزم صحنه
- هیپنوتیزم و خود هیپنوتیزم درمانی
- هیپنوتیزم و روش های خود هیپنوتیزم
- هیپنوتیسم درمانی
- هیپنوز در روانپزشکی کودک و نوجوان
- هیچ ماشینی فکر نمی کند

لینک دانلود : http://vista.ir/?view=pdf

آرامش مورد نظر در دسترس نمی‌باشد!

قرآن از اولیای خدا این‌گونه یاد می‌کند: «لا خوف علیهم و لا هم یحزنون: نه ترسی دارند، نه اندوهی»؛ آنها بی‌ترس و اندوه زندگی می‌کنند؛ شاد و آرام...

شادی و آرامش دغدغه همیشگی بشر بوده و بسیاری از فعالیت‌های بشر در جهت تحقق همین دو آرمان بوده است. اختراع و اکتشاف بسیاری از لوازم زندگی برای تمرکز و تمدد اعصاب بوده است؛ برای این که بتوانیم زندگی راحت‌تری داشته باشیم و در این دنیای شلوغ و پرهیاهو حداقل ساعاتی ذهنمان را از بیم‌ها و نگرانی‌ها برهانیم. ولی واقعا آیا با مایکروفر و صندلی ماساژور و انواع لوازم برقی کنترل از راه دور و یوگا و چیزهایی از این قبیل می‌توانیم به آرامش برسیم یا اینکه برای رسیدن به آرامش باید به راه‌های دیگری هم متوسل شویم؟

در سوره مبارکه فتح آمده است: «او کسی است که آرامش را در دل‌های مومنان نازل کرد تا ایمانشان را بیفزاید.» این آیه از رابطه دوسویه و

www.takbook.com

www.takbook.com

مستقیمی بین ایمان و آرامش حکایت می‌کند و از این حقیقت پرده برمی‌دارد که آنکه به نیرویی ماورای نیروی بشریت اتکا و ایمان دارد، در زندگی‌اش مأیوس و ناامید نمی‌شود و اضطراب و تشویش به دلش پیدا نمی‌کند.

● دل آرام گیرد به یاد خدا

«الا بذکرالله تطمئن القلوب: آگاه باشید که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌گیرد.» این آیه توصیه می‌کند که اگر به دنبال آرامش‌اید، از ذکر و یاد خدا غافل نشوید. اگر همیشه به یاد خدا باشیم و در گفتار و رفتارمان او را ناظر ببینیم، هیچ‌گاه دروغ نمی‌گوییم، تهمت نمی‌زنیم، گناه نمی‌کنیم و با یاد او دل به محبت دیگران می‌بندیم و قدم‌هایمان را در جهت رضایت او برمی‌داریم و در نتیجه، وقتی در پایان روز به کارنامه روزانه‌مان می‌نگریم، هیچ نقطه سیاهی در آن نمی‌بینیم و آرامشی وصف‌ناپذیر تمام وجودمان را فرامی‌گیرد.

● توکل، توبه، دعا، عبادت

توکل یا تکیه بر خدا، توبه یا بازگشت به سوی حق و حقیقت، دعا یا طلب استمداد از پروردگار و عبادت یا همان شکرگزاری نعمت‌های خدا، ۴ اصل موثر در رسیدن به آرامش هستند. اگر ما همیشه احساس بخشیده شدن و احساس اعتماد کردن یا کمک طلبیدن بی‌منت از سوی کسی را داشته باشیم، دلهره و پریشانی به درون‌مان نفوذ نمی‌کند و همیشه می‌توانیم به داشتن زندگی‌ای سعادتمند و آرام دل ببندیم و در عوض بخشیده شدن چنین موهبت ارزشمندی شکرگزار خالقش باشیم.

● مثبت‌اندیشی

برای از بین بردن تشویش و دودلی و دوری از افکار منفی، بهتر است همیشه نیمه پر لیوان را ببینیم و دیدی واقع‌بینانه به زندگی داشته باشیم. واقع‌بینی و مثبت‌اندیشی ۲ قطعه یک پازل‌اند که اگر در کنار هم قرار گیرند، موجب آرامش می‌شوند. مثلا اگر یک روز با یکی از دوستان قدیمی‌تان روبه‌رو شدید و او زیاد تحویل‌تان نگرفت، فورا ذهن‌تان به این سمت نرود که: «او خیلی مغرور است ... یا این‌قدر در زندگی پیشرفت کرده که دیگر افرادی مثل من برایش بی‌ارزش شده‌اند...» نه، ممکن است او به تازگی یکی از نزدیکانش را از دست داده یا از کار اخراج شده باشد یا شاید هم اجاره‌خانه عقب‌افتاده‌اش، فکرش را مشغول کرده...

مثبت‌اندیش‌ها دید خود را به زندگی و اطرافیان عوض می‌کنند و قبل از قضاوت، به دیگران اجازه توضیح درباره اعمال و رفتارشان را می‌دهند.

● زندگی بدون حسد

یکی از موثرترین عوامل مخل آرامش روان انسان‌ها حسد است. فرد حسود با حسدش نه طرف مقابل خودش را، بلکه خودش را به ورطه نابودی می‌کشاند و آرامش را از خود و اطرافیانش می‌گیرد. آموزه‌های دینی به ما می‌گویند که برای ترک حسد باید شکرگزار نعمت‌هایی باشیم که خدا به ما عنایت کرده و برای آنها که نسبت به‌شان حسد می‌ورزیم، از صمیم دل دعا کنیم. لذت بندگی و شکرگزاری خداوند، جای حسد و یأس را در دل ما پر خواهد کرد.

● محبت در حق دیگران

محبت، خدمت و خوشحال کردن دیگران از جمله کارهایی است که به انسان انرژی مثبت می‌دهد و باعث می‌شود روح و روانش سرشار از آرامش گردد. آموزه‌های دینی به ما آموخته‌اند: «کسانی که اهل احسان به دیگران هستند و اسباب امنیت و آرامش دیگران را فراهم می‌نمایند، امنیت و آرامش در دنیا و آخرت نصیب‌شان می‌شود.» استفان لواین، نویسنده، در یکی از کتاب‌هایش به مخاطبان خود توصیه می‌کند که: «اگر کسی را دوست دارید، سریعا و از هر طریقی شده (از طریق تلفن، اس‌اماس یا نامه) این را به او بگویید و این انرژی مثبت را پخش کنید؛ چرا که شاید دیگر هیچ‌وقت در زندگی یک چنین فرصتی به سراغ‌تان نیاید.»

● عصبانیت، ممنوع!

حتما تا حالابرای خیلی از شما پیش آمده که حسابی عصبانی شوید و تنها راه رسیدن به آرامش پس از عصبانیت را هم کشیدن سیگار، داد زدن، کوبیدن محکم در یا ناسزا گرفتن و شکستن همه شکستنی‌های اطرافتان بدانید اما مطمئن باشید که هیچ‌کدام از اینها راهش نیست؛ چون بعد از

www.takbook.com

www.takbook.com

فروکش کردن عصبانیت‌تان هم متحمل کلی ضرر مالی شده‌اید، هم ریه‌هایتان را به خاطر دود کردن سیگار یک قدم به نابودی نزدیک‌تر کرده‌اید و هم به خاطر ناسزاهایی که گفته‌اید حرمت بین خود و طرف مقابل‌تان را از بین برده‌اید. پس چاره چیست؟ بهترین توصیه در مواقع عصبانیت این است که ابتدا یک نفس عمیق بکشید، بعد محل را ترک کنید و در یک فضای باز کمی قدم بزنید. این طوری اکسیژن بیشتری به مغزتان می‌رسد و زودتر آرام می‌شوید. وقتی آرام‌تر شدید، به موضوعی که خشم‌تان را برانگیخته بود، فکر کنید و اگر احساس کردید که خودتان مقصر بوده‌اید با یک معذرت‌خواهی، ماجرا را تمام کنید و در غیر این صورت، سعی کنید با منطق و آرامش با طرف مقابل‌تان به نتیجه برسید. این را هم فراموش نکنید که برای رسیدن به آرامش در زندگی، گذشت کردن و صبر می‌توانند بهترین مددکاران شما باشند و شاید برای همین است که حافظ می‌گوید: «آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است / با دوستان مروت با دشمنان مدارا»

- ۶ قدم به سوی آرامش

۱) تمام طول روزتان را به کار یا درس نگذرانید. یکی دو ساعت از روز را به کارهایی اختصاص بدهید که واقعا دوست دارید.

۲) گریه بر هر درد بی‌درمان دواست! هیچ عیبی ندارد که گاهی اگر دلتان از دست زمین و زمان پر است، خلوتی پیدا کنید و برای رسیدن به آرامش، های‌های بزنید زیر گریه!

۳) ترجیحا یک دوست صمیمی داشته باشید یا حداقل با یکی از اعضای خانواده‌تان آن‌قدر صمیمی باشید تا بتوانید با طرح مسایل و مشکلات‌تان پیش او به یک تخلیه روانی و آرامش دست یابید.

۴) پوشیدن لباس‌های مناسب، نه خیلی تنگ و نه خیلی گشاد، در محل کار و حتی خانه نیز می‌تواند به آرامش شما کمک کند.

۵) حسرت روزهای گذشته را نخورید. حال را غنیمت بشمرید و نهایت لذت را از آن ببرید.

۶) سیگار نکشیدن یا ترک آن هم در کنار ورزش منظم یکی از سودمندترین راه‌های رسیدن به آرامش است.

منبع : روزنامه سرمایه

http://vista.ir/?view=article&id=368324

VISTA.IR
Online Classified Service

آشنایی با مدیتیشن

- مدیتیشن چیست؟

مدیتیشن یک تکنیک ذهن - بدن است که در آن شخص به آرامی توجه را به درون میبرد تا به آرامش جسمی و ذهنی دست پیدا کند. اکثر انواع مدیتیشن از تمرینات مذهبی شرقی به خصوص از هند، چین و ژاپن به غرب رفتهاست. تنها در سه دهه اخیر است که این تکنیکها به طور جدی برای دستیابی به سلامتی، بخصوص برای درمان استرس و کاهش دردهای مزمن به کار میرود.

www.takbook.com

www.takbook.com

سه تکنیک رایج مدیتیشن در بسیاری از کشورها, مراقبه TM، مدیتیشن تنفسی و مدیتیشن تمرکزی (mindfulness) میباشد:

۱) در TM شما یک کلمه یا صوت ساده (که مانترا نامیده میشود) را در طول زمان مدیتیشن با خود تکرار میکنید تا افکار خود را متمرکز کنید و به حالت آرامش برسید.

۲) مدیتیشن تنفسی, تمرکز بر فرایند دم و بازدم، برای کمک به روشن شدن ذهن میباشد. ۳- مدیتیشن تمرکزی (mindfulness), تمرکز روی زمان حال، قدردانی از افکاری که به سطح میآیند و مشاهده آنها بدون قضاوت است.

TM در سال ۱۹۶۰ هنگامیکه ماهاریشی ماهش یوگی آنرا به آمریکا برد، عمومی شد. در این زمان, گزارشهایی از یوگیها و استادان مدیتیشن هندی که قادر به دگرگونی در حالات آگاهی و کنترل اعمال بدن مانند فشارخون بودند، به غرب رسید. این موارد جرقهای برای محققان غربی و کسانی که بر روی روشهای سلامتی کار میکردند - و عده زیادی از مردم -برای شروع تحقیقات درباره عامل نهانی افزایش سلامتی این تکنیکهای قدیمی شد. در سال ۱۹۷۵ هنگامی که دکتر هربرت بنسن (Herbert Benson) ، یکی از پزشکان پرآوازه دانشگاه هاروارد، کتاب مشهور خود به نام "پاسخ آرمیدگی" (Relaxation Response) را منتشر کرد, اعتماد به این تکنیکها بیشتر شد. این کتاب نشان میداد که مدیتیشن چگونه توانسته به درمان فشارخون بالا، دردهای مزمن، بیخوابی و بسیاری از بیماریهای جسمی کمک کند.

امروزه مدیتیشن بعنوان یک درمان کمکی برای کاهش درد و کنترل استرس پذیرفته شده است و در بسیاری از بیمارستانها و مراکز درمانی در سراسر آمریکا آموزش داده شده، با بیماران تمرین میشود. مدیتیشن همچنین بخشی از سایر تکنیکهای ذهن- بدن مانند یوگا، چی گونگ و تایچی میباشد که در سالهای اخیر در آمریکا محبوبیت پیداکردهاند.

- این روش چطور عمل میکند؟

چندان تفاوتی ندارد که کدامیک از روشهای مدیتیشن را استفاده کنید, چرا که تاثیر آنها بر روی بدن شبیه هم است. محققان به این نتیجه رسیده‌اند که مدیتیشن سطح هورمون استرس را پایین می‌آورد و در نتیجه به سلامت سیستم ایمنی بدن کمك می‌کند. در حقیقت نشان داده شده که مدیتیشن با کاهش سطح هورمونهایی مانند "epinephrine" مقدار کلسترول را در خون کاهش می‌دهد و به باز ماندن شریانها کمك می‌نماید.

بعلاوه، مطالعات انجام گرفته با نوار مغزیelectroencephalogram)) روی مغز کسانی که مدیتیشن می‌کنند، نشان داده که این تکنیک شدت امواج آلفا را که بیانگر "حالت آرامش و پذیرش" می باشند را به سطحی حتی بالاتر از زمان خواب افزایش میدهد.

در کسانی که مدیتیشن می‌کنند همچنین, بهبود جریان گردش خون که از عروق محافظت می‌کند، کاهش سطح اسید لاکتیك خون که با کاهش اضطراب مرتبط است و کاهش ضربان قلب که با کاهش نیاز برای پمپاژ، به قلب فرصتی برای استراحت می دهد نیز دیده میگردد. اثر دیگر مدیتیشن, تنفس آرام است که در نتیجه آن بدن اکسیژن کمتری مصرف می‌کند.

- چه انتظاری باید داشته باشیم؟

مدیتیشن به تنهایی و به راحتی در خانه انجام می‌شود. برای شروع, می‌توانید تکنیکهای مدیتیشن را از طریق کتابها، نوارهای کاست، نوارهای ویدیویی یا با رفتن به کلاس یاد بگیرید. کلاسها به طور دائم در مراکز یوگا برگزار می‌گردد و معمولاً توسط کسانی که برای مدت طولانی مدیتیشن کرده‌اند و در تمرینات مدیتیشن متبحر می‌باشند، تدریس می‌شود. برای نمونه, یك کلاس مدیتیشن, حدود چند هفته (هشت هفته) و در هر هفته

www.takbook.com

www.takbook.com

به مدت یک ساعت برگزار میگردد. در این کلاسها شما باید یك یا چند تکنیك مدیتیشن را انجام دهید.

هرکدام از تکنیکهای مدیتیشن مانند TM ، مدیتیشن تمرکزی یاmindfulness meditation و مدیتیشن تنفسی را که انجام دهید، هدف یکی است: آرامش درون و آرمیدگی (relaxation) . در هر سه این تکنیکها، شما در یك وضعیت راحت و در حالی که ستون فقراتتان صاف است، با چشمان بسته و تنفس عمیق روی یك صندلی یا روی زمین می‌نشینید، هرچند این تکنیکها در اجرا اندکی با هم تفاوت دارند. برای مثال، در انجام TM ، شما یك ذکر (معمولاً یك کلمه سانسکریت) را در طول مدت مدیتیشن با خود تکرار می‌کنید. ذکر را ممکن است معلم برای شما انتخاب کند یا خودتان یك کلمه که به شما آرامش می‌دهد, مانند " peace " یا " one " را انتخاب نمایید. ذکر گفتن به جلوگیری از ورود افکار مختلف به ذهن کمك می‌کند و به شما این امکان را می‌دهد که به تدریج آرام (relax) و از استرس رها شوید. یکی از اهداف TM ایجاد یك حالت تسلیم و تاثیرپذیری است که اجازه می‌دهد افکار، تصاویر و احساسات سرکوب شده، وارد آگاهی شما گردد.

مدیتیشن تمرکزی (Mindfulness meditation) ، (تکنیکی که در آمریکا توسط Jon Kabat-Zinn ، مدیر کلینیك کاهش استرس مرکز پزشکی دانشگاه ماساچوست بررسی و عمومی شد) به شما کمك می‌کند از اتفاقاتی که در بدنتان میافتد بیشتر آگاه شوید. در مدیتیشن تمرکزی، شما به افکاری که بالا می‌آیند توجه می‌کنید و بدون قضاوت آنها را مشاهده می‌کنید. این تکنیك میتواند شامل یك اسکن بدن باشد، به این صورت که شما به طور منظم توجهتان را به همه قسمتهای بدن، از سر تا پنجه پا، ببرید. همینطور که شما با افکار و تصاویر مرتبط با یك قسمت مشخص بدن همراه میشوید، آن قسمت از بدن هم با شما همراه میگردد و به این ترتیب به میزان زیادی از تنش رها می‌شود. یافته‌ها نشان می‌دهد که اسکن بدن یك روش بسیار عالی برای کمك به افرادی است که دردهای مزمن دارند. برای گرفتن بهترین نتیجه، بهتر است که مدت اسکن بدن حدود ۴۵ دقیقه باشد.

مدیتیشن تنفسی تمرکز روی دم و بازدم است. در زمان انجام این تکنیك باید سعی کنید که افکار شما به غیر از تنفستان متوجه موضوع دیگری نشود. طبق گفته کسانی که این مدیتیشن را انجام می‌دهند، تمرکز روی یك موضوع ساده و حیاتی درجسم مانند تنفس، به روشن شدن ذهن کمك می‌کند.

مهم نیست که چه نوع مراقبه ای را انتخاب می‌کنید, اما توصیه می‌شود هر نوع مدیتیشنی که انتخاب می‌کنید، دو بار در روز و هر بار به مدت ۲۰ دقیقه آن را انجام دهید. زمان‌های ایده‌آل یکبار قبل از صبحانه و یکبار قبل از خواب می‌باشد. هر چه بیشتر این تمرینات را انجام دهید، بیشتر به حالت آرامش و رهایی می‌رسید.

- منافع سلامتی مراقبه

مدیتیشن یکی از بهترین روشهای طب مکمل می‌باشد و نشان داده شده که مزیتهای بیشماری در تأمین و حفظ سلامتی دارد. این تکنیک خصوصاً در درمان بیماریهای قلبی مفید است.

مطالعه‌ای که در سال ۱۹۸۸ در مجله علمی طب روان- تنی"Psychosomatic Medicine " منتشر شد، نشان داد افرادی که TM می‌کنند سطح lipid peroxide کمتری نسبت به افراد دیگر دارند. Lipid peroxide می‌تواند منجر به تصلب شرایین و بیماریهای مزمن دیگری که با افزایش سن مرتبط مطالعه‌ای که در سال ۱۹۹۹ در همان مجله منتشر شد ، نشان داد افرادی که TM می‌کنند، بلافاصله بعد از مدیتیشن فشار خون آنها پایین می‌آید.

مطالعه‌ای در سال ۱۹۹۸ در زمینه درمانهای جایگزین (Alternative Therapies) نشان داد که مدیتیشن تمرکزی بخشی از برنامه کمك به کاهش نشانه‌هایی مانند درد و بیخوابی در بیماران مبتلا به fibromyalgia (بیماری که همراه با دردهای عضلانی، فرسودگی و افسردگی خفیف تا متوسط است), بود.در مطالعه سال ۱۹۹۸ در بخش پزشکی دانشگاه ماساچوست، بیماران مبتلا به بیماری پوستی پسوریازیس(psoriasis)که در طول درمان با اشعه ماورای بنفش به نوارهای مدیتیشن تمرکزی گوش کردند زودتر از کسانی که تنها تحت درمان با اشعه قرار گرفته بودند، درمان شدند.

www.takbook.com

www.takbook.com

مدیتیشن همچنین باعث طول عمر بیشتر، کیفیت بهتر زندگی، بستری شدن کمتر در بیمارستان و نیز کاهش هزینه‌های سلامتی میگردد. بعلاوه نشان داده شده که یك درمان کمکی برای استرس خفیف، بیخوابی، سردرد عصبی و سندروم روده تحریک پذیرirritable bowel syndrome می‌باشد.

● هشدارها

▪ برخی افراد ممکن است نتوانند به آرامش مورد انتظار درمدیتیشن دست پیدا کنند، و کوشش ناموفق، ممکن است احساس اضطراب و استرس قبلی آنان را تشدید کند.

▪ اگر نشانه‌هایی مانند سردرد، نفس نفس‌زدن، خستگی یا درد مزمن باعث نگرانی شما شد,بدون نگرانی مدیتیشن را ادامه دهید و برای درمان نیز به پزشک مراجعه کنید.

▪ در حالت عمیق مدیتیشن، برخی افراد از خاطرات فراموش شده آزار و اذیت‌های دوران کودکی خود آگاه می‌شوند. اگر این افکار باعث ناراحتی شما شد، به یك درمانگر سلامت ذهن نظیر روانشناس یا پزشک ذهن - بدن مراجعه کنید.

منبع : در گاه طب مکمل جایگزین ایران

http://vista.ir/?view=article&id=241812

VISTA.IR
Online Classified Service

آموزش هیپنوتیزم

تعلق و وابستگی به جسمانیت وعادت کردن به آن ، دلیل بسیاری از مشکلات روحی یا حتی از دست دادن لذتهای بی نهایتی است که خداوند امکان تجربه آن را به بشر داده است ...لذا اولین مرحله و گام در رسیدن به عالم آرامش و در واقع رسیدن به او ، رها شدن از جسم و قطع تعلقات است .

مقاله زیر آموزش ساده ترین نوع خود هیپنوتیزم به عنوان Relaxation ، مقدمه ای برای کنترل ذهن ، راز اصلی تمرکز قوا و حذف تنشهای غیر ضروری و زیانبار بدن است .

● مراحل یازده گانه:

۱) شروع خواب مصنوعی:

مکانی ساکت و دنج پیدا کنید ، آرام روی صندلی ای راحت بنشینید و یا در جایی نرم دراز بکشید (گذاشتن موسیقی ای آرام یا صدای طبیعت می تواند کیفیت کار را بهتر کند). سپس چشمها را بسته و از ۱۰ تا ۱ به صورت معکوس بشمارید به طوریکه شماره ها یک در میان با دم و بازدم تنظیم شوند ، مثلا با شماره ۱۰ ،نفسی عمیق بکشید و ۱۵ ثانیه نگهدارید سپس با شماره ۹ بیرون دهید و همینطور الی آخر. . . در ضمن تصور کنید

www.takbook.com

www.takbook.com

لحظه به لحظه و با هر شماره بدن شما سنگینتر می شود.

۲) رها سازی پاها:

ابتدا پای راست خود را از انگشتانش تا کمر(یا تا زانو)در ذهن مجسم کنید . آن را احساس کنید و در ذهن خود تصور کنید که تمام اجزای آن مثل خمیر شل ، گرم و سنگین شود ؛ سنگین سنگین ،این کلمه را ۵ بار تکرار کنید ؛ وارد جزئیات شوید و سعی کنید به ترتیب عمل کنید یعنی به خود القا کنید که پای راستتان تا کمر از نوک انگشتان ، پاشنه پا ، کف پا، ساق پا، ران و... همه و همه شل ، سنگین و گرم شده اند بعد همینطور پای چپ(برای اینکار می توانید در ذهن خود ۵ بار به پاهایتان دستور بدهید که آرام سنگین و گرم شو و بگویید لحظه به لحظه پاهایم گرمتر و سنگینتر و شل تر می شوند . احساس سه کلمهً گرم ، سنگین و شل را مدام در ذهن خود تکرار کنید .)

۳) رها سازی تنه:

یک نفس نیمه عمیق و آرام بکشید و همه بدنتان را رها کنید.حالا عضلات شکم ، سینه ، سرسینه ها و پهلوها را رها کنید ؛ تصور کنید تمام قسمتهای بدنتان شل شده اند لذا این قسمتها را ، راحت ، آسوده ، شل ، سنگین و گرم شده باور کنید ، می توانید ۵ بار ذهنی بگویید از کمر تا کتفم شل و سنگین شده و لحظه به لحظه گرمتر و شل تر و روانتر می شود .(به تصویر کشیدن اجزاء بدن در ذهن به صورت ماده ای مثل خمیر یا هر ماده ای که در حال وارفتن و روان شدن باشد بسیار کمکتان می کند)

۴) رها سازی دستها:

منظور ، قسمت مچ دست تا انگشتان می باشد ؛ پس ابتدا دست راست و سپس چپ خود را رها و شل کنید ،دقیقا مانند مراحل قبل ؛یعنی تصورکنید تمام اجزای دست مورد نظر شل و سنگین شده .بهتر است از نوک انگشتان شروع کنید و ۵ بار به خود بگویید دست چپم شل و سنگین شده است ،آرام و رها .

۵) رها سازی کتفها و بازوها:

کتفها و بازوهایتان را شل ، سنگین و بدون هیچ انقباضی قرار دهید (همانطور که با اعضای قبلی رفتار کردید) ، می توانید تصور کنید همینطور که بازوهای شما سنگین، شل و گرم می شوند به تدریج مثل خمیری نرم ، روان به سوی پاهایتان در جریان است .

۶) رها سازی سر:

حال نوبت عضلات گردن ، فک ، چانه ، صورت ، لبها ، گونه ها ، پیشانی ، گوشها ، ماهیچه های زیر چشم و موها رسیده است .تصور کنید اختیار این قسمتها دست شما نیست و همه شان شل ، گرم ، سنگین و مایع شده اند ؛ رهایشان کنید و در ذهن ببینید صورتتان آرام و آسوده شل شده است .

۷) چسباندن پلکها:

اکنون تصور کنید پلکهایتان شدیداً به هم چسبیده اند ، یعنی تصور کنید آنها را با قویترین چسب دنیا به هم چسبانده اند و شما در ذهن خود مجسم کنید که نمی توانید چشمهایتانرا باز کنید آرام آرام عضلات صورت را شل کرده و رهایشان کنید .

۸) پاکسازی آلودگیها:

در این مرحله در ذهن و خیال خود تصور کنید هوایی زلال و شفاف (ترجیحا قابل رویت) به درون ریه هایتان می فرستید به طوریکه این هوا علاوه بر ریه ها ، به تمام سلولها و اتمهای اجزای دیگربدن نیز وارد شده و همه عضلات داخلی و ماهیچه ها و مغزتان را پاک پاک پاک ، صاف و زلال و شفاف می کند و به همین دلیل هوای وارد شده سیاه رنگ می شود ؛ پس در بازدم ، آن رنگ سیاه که در واقع بیماریها ، نقطه ضعفها ، ناراحتی ها و مشکلاتتان است بیرون می رود . این تنفس شامل دم پاک و بازدم سیاه رنگ را مرتب تکرار کنید و تصور کنید که با بیرون رفتن تنشها و بیماریها به صورت دود سیاه ، لحظه به لحظه شادابتر و سرحالتر می شوید و رفته رفته رنگ سیاه بازدمها نیز کمتر می شود تا آنجا که هم دم و هم بازدمتان زلال و شفاف و پاک می شوند و در واقع تمام سلولهای بدنتان را پاک و تمیز و جوانتر شده می بینید .

www.takbook.com

www.takbook.com

۹) افزایش کیفیت آرامش:

تصور کنید کنار دریا در ساحلی بسیار زیبا یا کنار رودخانه ای جنگلی یا در باغی سرسبز و آرام یا روی تشکی نرم و لطیف یا قایقی راحت در وسط اقیانوسی آرام زیر گرمای مطلوب خورشید ونسیم خنک پرطراوتی(و خلاصه هر مکان و فضای آرامشبخشی که بودن در آنجا را دوست دارید)دراز کشیده اید ؛ احساس کنید که نسیم دریا یا صدای آب شما را آرام و آرامتر می کند ، خورشید به صورت حرارتی مطبوع بر شما می تابد و بدنتان را نوازش و گرم می کند . حالا در ذهن بگویید لحظه به لحظه آرامتر می شوم ، دستهایم ، پاهایم ،کمرم ،سینه ام ،شکمم ،عضلات صورتم همه سنگین و سنگین تر می شوند .دست چپم ، سنگین شده سنگین سنگین ، دست راستم شل و آرام شده سنگین سنگین ، گرم گرم ؛ هر نفسی که می کشم مشکلات ، تنشها ،بیماریها و انقباضها از بدنم حذف میشود و من آرام و راحتم ، پاهایم ، سینه ام و سرم سنگین و گرمند ، من راحتم من آرامم . در اوج نشاط وآرامش ، آسوده و راحت ، رها و آزاد و شاد و امیدوار .(دقت کنید که تکرار این کلمات و تصور کردن دوباره اجزای بدن به صورتی آرام در افزایش کیفت آرامش شما بسیار مهم است).

۱۰) تلقین خواسته ها:

این مرحله ، مرحله تلقین دقیقتر آمال است ؛ هر چه می خواهید و هر آرزوئی که دارید به صورت جمله ای کوتاه در ذهن خود بیان کنید مثلا بگوئید من هر لحظه به لحظه و روز به روز از هر لحاظ بهتر می شوم یا من در درسها یا کارم موفق هستم ،یا من ثروتمندم ،یا من سالمم . حتما این جملات را به زبان حال (نه اینکه از این به بعد می خواهم باشم)و با ساختاری مثبت بیان کنید (ا زکلمات منفی و کلمه نه خودداری کنید) . جملات را چندین بار تکرار کنید و تصور کنید که به هدف خود رسیده اید .دوستان را ببینید که برایتان شادمانی می کنند ، صداها را بشنوید که به شما تبریک می گویند ، افراد و دوستان شما را در بغل کرده می بوسند و موفقیتتان را تبریک میگویند ، احساس بسیار بسیار خوبی دارید .خوش به حالتان.

۱۱) بیدار شدن از خواب مصنوعی:

آرام آرام از ۱ تا ۱۰ بشمارید ، با هر شماره تنفس را تندتر کنید کوتاه و سریع ، و به خود بگویید وقتی به ۱۰ رسیدم چشمهایم را باز می کنم ، شاداب و سر حالم ، کاملا با نشاط و سرحال ، خوشحال و پر انرژی . انگشتان پای راست را تکان بدهید ، آنگاه انگشتان پای چپ ،ساق پای راست و ساق پای چپ ؛رانها را به حرکت درآورید ؛ پاها را بالا بیاورید ؛ دستهایتان را تکان دهید ؛ گردنتان و عضلات صورت را منقبض کنید ، تکان بخورید ، شاد و سر حال چشمها را باز کنید و بعد از ۳۰ ثانیه بنشینید با این عمل شما امواج آلفا مغز خود را فعال می کنید .(تذکر مهم اینکه در مرحله ۱۱ حتما با تلقین معکوس ، حالت سنگینی و کرختی بدنتان را حذف کنید مثلا بگویید پای چپم سبک شده ، دمایش عالیست و راحتم ، همچنین حتما تلقین کنید من بعد از بیداری شاد و سرحال و پر انرژی می شوم ، تمام اعضای بدنم در حالت عادی راحتتر و پر انرژی اند.)

- نکاتی بیشتر:

▪ تقسیم کردن بدن به اجزای بیشتربدین منظور است که عمل تن آرامی به آسانی امکانپذیر شود .زیرا مغز فرمانهای جزئی را سریعتر از فرمانهای کلی به اجرا می گذارد . پس بدن خود را قسمت به قسمت شل کنید تا به مرحله مفید و موثر تن آرامی برسید.

▪ مثالها ، ترتیب و جملاتی که در این مراحل آورده شده بود بی شک ثابت نیستند ؛ بخصوص در مراحل ۸ ،۹ و ۱۰ تا آنجا که می توانید قوه تخیلتان را به کار بگیرد .طبیعتا پس از انجام یکی دو بار می توانید متناسب سیستم روحی ، جسمی و نیازهای خود آنها را تغییر دهید و سعی کنید تمام مراحل را برای خود سفارشی(Customize)کنید .

▪ با توجه به تکنیکهای NAC (علم تداعی عصبی شرطی) در ابتدای مرحله ۱۱ که شروع به برگشت به حالت عادی می کنید در ذهن خود تصور کنید مثلا دست چپتان را مشت کرده اید . بعدها در مواقع ضروری ، هر وقت و هر جا ، در جمع ، ماشین و محیطی شلوغ یا پرتنش که شما این کار یعنی مشت کردن دست چپتان را انجام دهید و چشمهایتان را ببندید ، بلافاصله احساس آرامش می کنید و امواج آلفا ، مغز شما را شاد می کنند.

▪ در ضمن ذکر این نکته نیز لازم است که منظور از گفتن فلان جمله در مراحل مذکور آن نیست که آنها را به زبان بیاورید بلکه باید طوری بیان و

www.takbook.com

www.takbook.com

احساس شود که کل وجود شما جملات مورد نظر را فریاد کند.

▪ می توانید جملات مورد نظر را با تنظیم زمانبندی مناسب ،همراه موسیقی ای ملایم بر روی یک نوار کاست ذخیره کرده و از آن در حین انجام دادن مراحل استفاده کنید .

▪ مسلما رفتن به حالت Relaxation و اعمال مشابه برای عوض کردن اجتماع یا آدمهای اطرافتان نیست بلکه روشی است تا شما را با روحتان آشتی دهد و قدرتهای نامتناهی ای که خداوند متعال در اختیارتان قرار داده را به کنترل شما درآورد تا بوسیله آنها بتوانید در برابر محیط ، موقعیتها ، فرصتها و افراد پیرامونتان بهترین تصمیم و عکس العمل را به کا بندید ...

منبع : پارسی طب

http://vista.ir/?view=article&id=335844

VISTA.IR
Online Classified Service

آیا می‌شود شادی را اندازه گرفت؟

● مقدمه

همه ما می‌خواهیم شاد باشیم، اما معیار و مقیاس شادی چیست؟ آیا می‌توان شادی و رضایت خاطر را اندازه گرفت. لرد لایارد استاد اقتصاد در مدرسه علوم اقتصادی لندن و مولف کتاب شادی- درس‌هایی از علم جدید می‌گوید که شادی همیشه مفهومی بیش از حد مبهم بوده است. اکنون دانشمندان می‌گویند واقعا می‌توانند شادی را اندازه بگیرند. دانشمندان علوم اعصاب لذت را اندازه می‌گیرند. آنها می‌گویند که شادی چیزی بیشتر از مفهوم مبهم یا یک حالت خلقی است، شادی امری واقعی است.

● اندازه‌گیری شادی

دانشمندان علوم اجتماعی شادی را صرفا با پرسیدن از افراد در مورد اینکه چقدر شادند، اندازه می‌گیرند. این بحث مطرح بوده است که آنچه یک شخص درباره شادی و خرسندی خودش می‌گوید با آنچه دوستان و حتی غریبه‌ها ممکن است در صورت مورد سوال قرار گرفتن بگویند تطبیق می‌کند. اغلب افراد هنگام مورد سوال قرار گرفتن می‌گویند که نسبتا شاد و خرسندند.

پروفسور دینر از دانشگاه ایلینویز می‌گوید که علم شادی براساس ایده‌ای ساده است به قول او ، گرچه ممکن است احمقانه به نظر رسد، اما ما از افراد می‌پرسیم شاد بودن خود را از ۱ تا ۷ یا از ۱ تا ۱۰ ارزیابی کنند و نکته جالب این است که این نوع پرسش جوابهای واقعی بدست می‌دهد که معتبرند. این پاسخ‌ها کامل نیستند، اما معتبرند و براساس آنها می‌توان امور واقعی در زندگی این افراد را پیش‌بینی کرد.

در یک نوع اندازه‌گیری دیگر حتی سعی می‌شود تا میزان شادی افراد در طول روز در مکان‌های مختلف ارزیابی شود. در ارزیابی لحظه به لحظه بوم

www.takbook.com

www.takbook.com

شناختی از کامپیوترهای دستی استفاده می‌شود. با شخص در جاهای مختلف تماس برقرار می‌شود و یک پرسشنامه برای او فرستاده می‌شود تا پر کند. پروفسور دینر می‌گوید: این اندازه‌گیری کامل نیست، اما فکر می‌کنیم از جهات مختلف به همان دقت اندازه‌گیری‌هایی باشد که اقتصاددانان به کار می‌برند.

● قدرت شادی

به نظر می‌رسد که شادی دارای خواصی تقریبا جادویی باشد. شواهد علمی حاکی از آن است که شادی به عمر طولانی ، سلامتی ، بهبودی و کارکرد بهتر منجر می‌شود. دانشمندان به مقایسه میزان شادی گزارش شده افراد و مجموعه عوامل دیگر مثل سن ، جنس ، وضع تاهل ، مذهب ، سلامتی ، درآمد ، بیکاری و... می‌پردازند. بررسی‌های متعدد در مورد گروه‌های بزرگ افراد همبستگی میان شادی و برخی عوامل دیگر را نشان داده‌اند. در حال حاضر دانشمندان رابطه سببی میان این عوامل را نمی‌توانند ثابت کنند، مثلا اینکه آیا افراد به علت شاد بودن سالم‌ترند یا برعکس به علت سالم‌تر بودن شادند.

روان‌شناسان توانسته‌اند ارتباطات بسیار محکمی را میان شادی این عوامل بیابند. به گفته پروفسور دینر شواهد بیانگر آن است که افراد شاد نسبت به افراد افسرده طول عمر بیشتری دارند. به گفته او در یک بررسی ، تفاوت طول عمر میان شادترین گروه و ناشادترین گروه ۹ سال بود. کشیدن سیگار می‌تواند چند سالی از عمر شما کم کند، یعنی حدود سه سال. اگر خیلی سیگار بکشید تا ۶ سال از عمرتان کم می‌شود. در هر حال ۹ سال تفاوت به خاطر شادی تاثیر بسیار بزرگی است.

● ثروتمندتر اما نه شادتر

به گفته پروفسور دینر ، یک کلید واحد برای شادی وجود ندارد، بلکه مجموعه‌ای از عناصر در این مورد تاثیر دارند. اولا خانواده و دوستان نقش تاثیرگذاری در این مورد دارند. هرچه ارتباطات شما با اطرافیان‌تان گسترده‌تر و عمیق‌تر باشد، حال شما بهتر خواهد بود. حتی پیشنهاد شده است که دوستی می‌تواند ما را از میکروب‌ها حفاظت کند. مغز ما بسیاری از مکانیسم‌هایی را در بدن ما کنترل می‌کند که مسئول دفاع از بدن هستند.

درست همان طور که استرس می‌تواند باعث بروز بیماری در فرد شود، تصور بر این است که دوستی و شادی می‌تواند اثر محافظتی داشته باشد. بر اساس پژوهش‌ها در مورد شادی ، دوستی بطور میانگین نسبت به میزان درآمد یک شخص معمولی اثر بسیار بیشتری در مورد احساس شادی دارد. پروفسور اسوالد اقتصاددانی در دانشگاه وارویک فرمولی دارد تا محاسبه کند فرد به چه مقدار پول اضافی نیاز دارد تا جبران نداشتن دوستان را کند. پاسخ ۵۰هزار پوند است.

● عوامل موثر در احساس خوشبختی و شادی

▪ ازدواج:

به نظر می‌رسد ازدواج نیز در احساس خوشبختی نقش داشته باشد. بر اساس پژوهش‌ها اثر ازدواج ۷ سال افزودن به طول عمر مردان و حدود ۴ سال به طول عمر زنان است.

▪ داشتن معنایی برای زندگی:

عنصر تاثیرگذار دوم داشتن معنایی برای زندگی است، داشتن عقیده‌ای بزرگتر از علائق خود فرد. معنایی که ممکن است از مذهب ، روحانیت یا فلسفه‌ای برای زندگی ناشی شود.

▪ داشتن اهدافی در قالب ارزش‌های درازمدت:

که نه تنها شما برای تحقق آنها تلاش می‌کنید بلکه آنها را لذت‌بخش هم می‌یابید. روانشناسان استدلال می‌کنند که ما نیاز داریم از طریق داشتن مجموعه‌ای از اهداف که کار کردن در جهت آنها برای ما جذاب است و تواناییها و استعدادهایمان را برای آنها به کار می‌اندازیم، به رضایت خاطر دست یابیم.

● ناخرسندی

www.takbook.com

www.takbook.com

البته چیزهای بسیاری هم در زندگی وجود دارند که می‌توانند ناخرسندی‌های طولانی مدتی را به بار آورند. پروفسور دینر در این رویداد ، کلیدی را که می‌تواند تاثیرات درازمدتی به جای بگذارند یادآور می‌شود.

به دنبال از دست دادن همسر ممکن است سال‌ها طول بکشد تا فرد دوباره به سطح پیشین خرسندی و شادی بازگردد.

رویداد دوم از دست دادن شغل است که می‌تواند حتی در صورتی که فرد بعدها به کار بازگردد، تا سال‌ها تاثیر ناراحت کننده خود را بر روان فرد حفظ کند.

اما اگر عبوس و ناراحت به دنیا آمده باشید، آیا همیشه ناراحت باقی خواهید ماند؟ درباره این پرسش که آیا واقعا می‌توانیم از دانش‌مان در مورد چیزهایی که ما را شاد می‌کند، استفاده کنیم تا میزان شادی‌مان را به طور دائم بالا ببریم؟ بحث داغی میان روان‌شناسان در جریان بوده است.

به نظر مارتین اسلیگمن از دانشگاه پنسیلوانیا تا حدی امکان دارد که ما در طیف حد زیستی شادی‌مان را با انجام کارهایی به سمت بالا حرکت دهیم. به گفته او ، حداکثر کاری که ما با احساسات مثبت می‌توانیم انجام دهیم این است که به افراد کمک کنیم در حد اوج این طیف زندگی کنند. بنابراین می‌توانیم حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد اعمال نفوذ انجام دهیم اما نمی‌توان یک آدم غرغرو را گرفت و او را بدل به یک آدم خوش خنده کرد

منبع : شبکه رشد

http://vista.ir/?view=article&id=325437

VISTA.IR
Online Classified Service

آیا همه می‌توانند هیپنوتیزم کنند؟

کسانی که کتاب ژوزف بالسامو و یا غرش طوفان که از شاهکارهای الکساندر دوما هستند را خوانده‌اند، احتمالاً تصور می‌کنند که علم هیپنوتیزم علمی است که فقط افراد خاصی می‌توانند آن را فرابگیرند و باید مانند قهرمان آن کتاب یك قدرت مرموز و خارق‌العاده‌ای داشته باشند. ولی واقعیت غیر از این است. در واقع هر کسی حتی شما نیز می‌توانید هیپنوتیزم را یاد بگیرید.

هیپنوتیزم یك علم است که مانند سایر علوم، هر فردی می‌تواند آن را بیاموزد ولی عمل‌کردن و استفاده صحیح و مناسب از آن، یك هنر است.

به‌عنوان مثال، هرکسی می‌تواند از پیانو صدا در بیاورد ولی تنها تعداد کمی هستند که در استفاده ماهرانه از پیانو استادند . در مورد هیپنوتیزم نیز همین‌گونه است. یادگرفتن مقدار پراکنده‌ای از این علم و هیپنوتیزم‌کردن تعداد کمی از افراد حساس کار راحتی است ولی استفاده صحیح و مناسب از این علم علاوه بر لزوم واقف‌بودن به علم پزشکی، نیاز به صبر زیاد و

www.takbook.com

www.takbook.com

یادگیری و مهارت دارد. استفاده از هیپنوتیزم به‌ویژه برای رفع مشکلات پزشکی باید کاملا محدود به افراد پزشك و واجد صلاحیت باشد که این علم را به‌خوبی و نزد مراجع ذی‌صلاح آموخته باشد. وی باید همچنین هوش و استعداد کافی برای خلاقیت و استفاده از روش مناسب جهت هیپنوتیزم‌کردن بیمار داشته باشد.

واقف‌بودن به علم پزشکی برای فرد هیپنوتیزم‌کننده بسیار ضروری است. متاسفانه افراد آماتور و آنها که بیشتر به جنبه نمایشی هیپنوتیزم می‌پردازند افرادی هستند که از علم پزشکی بی‌بهره‌اند. این افراد می‌توانند یك بیماری را تشخیص دهند و تنها به درمان و رفع علایم بیماری بدون توجه به‌علت آن می‌پردازند که می‌تواند بسیار خطرآفرین باشد. به‌عنوان مثال، یك سردرد می‌تواند در نظر اول بسیار ساده باشد ولی شاید علل مهمی نظیر بیماری فشارخون، بیماری‌های کلیه و یا حتی سرطان‌های مغزی موجب آن شده باشد. یك هیپنوتیزم‌کننده آماتور نمی‌تواند متوجه وجود و یا احتمال این بیماری‌ها شود و تنها می‌تواند درد (سردرد) بیمار را برطرف کند. انجام این کار شاید حتی با یك جنایت برابری کند چرا که در این مورد، درد یك علامت هشداردهنده است و برطرف‌کردن آن به بیمار اجازه می‌دهد تا پیشرفت کرده و تحت تشخیص و درمان قرار نگیرد و فرد بیمار تا مراحل انتهایی چیزی را حس نکند و شاید حتی به مرگ بیمار منجر شود.

افراد آماتور به جای آنکه سختی فراگیری علم طبابت را بکشند و فهم صحیحی از موضوع داشته باشند، فقط مقدار اندکی از علم هیپنوتیزم را می‌آموزند و به امور پزشکی نیز می‌پردازند که می‌تواند خطرآفرین باشد. درنظر داشته باشید که هیچ فردی با مطالعه یك کتاب ساده جراحی نمی‌تواند جراح شود همان‌گونه که با خواندن چند کتاب ساده و سطحی نیز نمی‌توان علم هیپنوتیزم را به‌طور تمام وکمال فراگرفت. اینکه شما به یك فرد آماتور اجازه بدهید شما را هیپنوتیزم کند مثل این است که به یك قصاب اجازه بدهید تا آپاندیس شما را عمل کند!

همان‌گونه که گفته شد، استفاده از هیپنوتیزم در پزشکی باید صرفاً محدود به پزشکانی باشد که در این علم کاملاً خبره بوده و واجد صلاحیتند. چنین پزشکی باید اعتماد به نفس و صبر فراوانی داشته باشد. چند کلمه حرف، یك نگاه، تون صدا و یا ژست کمك می‌کنند تا یك پزشك وارد متوجه شود که چه روشی جهت انجام هیپنوتیزم در آن فرد مناسب‌تر است وچگونه بایدهیپنوتیزم شود. علاوه بر این، در برخی موارد که بیماری از منابع انجام هیپنوتیزم را مناسب نمی‌دانند نظیر برخی مشکلات روانی، ترس و یا برخی اختلالات شخصیتی، یك پزشك وارد می‌تواند بهترین تصمیم را با توجه به تشخیص بیماری فرد اتخاذ کند.

- تاریخچه هیپنوتیزم

هیپنوتیزم از زمان‌های بسیار دور مورد استفاده قرار می‌گرفته است. با ورق‌زدن سرگذشت نیاکانمان موارد بسیاری یافت شده‌اند که به ما می‌گویند آنها به‌خوبی از هیپنوتیزم آگاه بوده‌اند. حتی یکی از حجاری‌های به‌دست آمده از یك قبر باستانی در شهر تبس (Thebes) واقع در مصر،یك روحانی را در حال هیپنوتیزم‌کردن بیمارش نشان می‌دهد. این علم از مصر به یونان، روم باستان و هند گسترش یافت و در قرون بعدی توسط پزشکان و دانشمندان مختلف مورد بررسی قرار گرفت.

اما نخستین تلاش وافر علمی در این زمینه را یك پزشك اتریشی به نام فرانز آنتون مسمر (Mesmer) در اواخر قرن ۱۸انجام داد. مسمر عقیده داشت که یك جریان مغناطیسی در تمام کائنات وجود دارد که در حالت تعادل است. وی عقیده داشت که هرگونه ناهنجاری در بالانس و تعادل مناسب این جریان در بدن انسان می‌تواند موجب بیماری شود.

در ادامه، مسمر از آهن‌رباجهت درمان بیمارانش استفاده کرد و موفقیت‌های زیادی را کسب کرد. به عقیده مسمر، استفاده از آهن‌ربا می‌توانست موجب بهبود تغییر حاصل آمده در جریان مغناطیسی در داخل و یا خارج بدن بیمار شود. پس از بررسی‌ها و تجربیات بیشتر، مسمر متوجه شد اثراتی که از آهن‌ربا انتظار دارد را می‌تواند با استفاده از عوامل غیرماگنتیك و حتی با تکان‌دادن دستانش ایجادکند. وی تئوری‌اش را اصلاح کرد و این‌طور نتیجه‌گیری کرد که این اثرات در واقع به‌دلیل یك نوع مغناطیس انسانی هستند.

پس از مسمر دانشمندان دیگر راه وی را ادامه دادند و با این فرآیند بیشتر آشنا شدند. مبدع اصطلاح هیپنوتیزم یك پزشك انگلیسی بود به نام <جیمز برید> که در اواسط قرن ۱۹ در مورد کارهای مسمر مطالعه می‌کرد. وی متوجه شد که با استفاده از نگاه خیره ثابت می‌توان یك حالت

www.takbook.com

www.takbook.com

شبیه خلسه در فرد ایجاد کرد و سپس اصطلاح هیپنوتیزم را جهت شروع هنر و علم القاء حالت خلسه به فرد ابداع کرد. هیپنوز یك لغت یونانی است به معنای خواب. دکتر برید در ابتدا تصور می‌کرد هیپنوتیزم در واقع همان القای خواب است و به همین دلیل اسم هیپنوتیزم را بر آن نهاد ولی به‌زودی متوجه شد که هیپنوز خواب نیست و با خواب معمولی متفاوت است و حتی سعی کرد که اسم هیپنوتیزم را عوض کند ولی این اسم بر روی این علم باقی ماند. برید بسیار تلاش کرد تا هیپنوتیزم را به‌عنوان فرآیندی که ازنظر علمی قابل بررسی و مطالعه است، معرفی کند.

در طی قرن ۱۹ استفاده‌های زیادی از علم هیپنوتیزم شد ازجمله آنکه بسیاری از عمل‌های جراحی موفقیت‌آمیز با استفاده از حالت بی‌حسی به‌وجود آمده در آن انجام شد ولی با کشف کلروفرم، القا بی‌هوشی با استفاده از هیپنوتیزم کم‌کم فراموش شد.

تحقیقات در مورد هیپنوتیزم توسط محققان و پزشکان مشهوری نظیر الیوستون، شارکو، بینه، فروید و پاولوف ادامه یافت.در خلال جنگ‌های جهانی، هیپنوتیزم جهت درمان خستگی‌های روحی ناشی از جنگ و نیز آسیب‌های روانی بسیار مورد استفاده قرار گرفت. پس از جنگ جهانی دوم، دانشمندان متوجه موارد استفاده بیشتر از علم هیپنوتیزم در درمان‌های بالینی شدند و بدین ترتیب هیپنوتیزم کم‌کم جای پای خود را در عالم پزشکی محکم کرد.

- هیپنوتیزم چیست؟

شاید این‌طور به‌نظر برسد که هیپنوتیزم در واقع همان خواب است ولی تمام بررسی‌های علمی نشان داده‌اند که حالت خلسه ایجاد شده در هیپنوتیزم بیشتر شبیه به حالت بیداری است تا یك خواب معمولی. در واقع، هیپنوتیزم حالتی است مابین خواب و بیداری. برای فهم بهتر موضوع بایستی درنظر داشته باشید که چنانچه شخص در حالت خواب معمولی باشد، نمی‌تواند همانند یك فردی که هیپنوتیزم شده به محرك‌ها پاسخ دهد.

چنین فردی چنانچه با وی حرف بزنید جواب نخواهد داد ولی فرد هیپنوتیزم شده می‌تواند خوب بشنود و جواب دهد. علاوه بر این، در خواب معمولی شخص از محیط اطرافش آگاهی ندارد ولی فرد هیپنوتیزم شده می‌داند که دقیقاً در کجا قرار دارد و از اتفاقاتی که روی می‌دهند باخبر است. همچنین در خواب معمولی رفلکس‌های بدن نظیر رفلکس زانو و نیز ضربان قلب و تنفس کاهش می‌یابند حال آنکه کارکرد قلب و ریه در فرد هیپنوتیزم شده شبیه به حالت بیداری است.

در واقع هیپنوتیزم براساس استفاده از سه مولفه تمرکز، انفکاك‌پذیری(که در آن ذهن هوشیار از ذهن نیمه هوشیار جدا می‌شود) و تلقین‌پذیری است، بیمار در یك حالت هوشیاری تغییریافته (حالت خلسه) قرار می‌گیرد و شخص هیپنوتیزم‌کننده تلقینات لازمه را به بیمار می‌دهد. این حالت خلسه می‌تواند به‌صورت خفیف و سبك (light)، متوسط (Medium) و یا عمیق و شدید (deep)باشد.

در حالت خلسه خفیف و متوسط، بسیاری از افراد می‌توانند به‌راحتی حرف‌زدن اطرافیان را شنیده و اتفاقاتی را که در طی هیپنوتیزم روی می‌دهند، به‌خاطر بیاورند به‌طوری که شاید حتی فکر کنند که هیپنوتیزم نشده‌اند! فقط در حالت خلسه عمیق است که فرد پس از بیداری اتفاقاتی را که در طی حالت خلسه برایش روی داده‌اند به‌خاطر نمی‌آورد. برخلاف باور عمومی، جهت ایجاد تلقین در هیپنوتیزم یك حالت خلسه سبك کاملاً کافی است.

بسیاری شاید عقیده داشته باشند باید خلسه عمیق ایجاد شود تا تلقین‌پذیر شوند، در حالی که براساس بررسی‌ها، یك حالت خلسه سبك به‌ویژه در درمان‌های پزشکی که از هیپنوتیزم استفاده می‌شود، کاملا کافی است. یك تصور اشتباه که در جامعه وجود دارد این است که هیپنوتیزم با اراده مرتبط است. عده‌ای تصور می‌کنند که چنانچه شخصی هیپنوتیزم شود، این موضوع نشان‌دهنده اراده ضعیف وی خواهد بود. باید خاطرنشان کرد که هیپنوتیزم هیچ‌گونه ارتباطی با اراده ندارد. در واقع هیپنوتیزم هیچ‌گونه ارتباطی با اراده ندارد. در واقع هیپنوتیزم بیشتر با قوه تخیل شما سر و کار دارد تا اراده و قوه تخیل شما را تقویت کند.

قوه تخیل از اراده شما بسیار قوی‌تر است و اراده همیشه تابع تخیل شماست. به‌عنوان مثال، چنانچه شما بخواهید یك کاری را انجام دهید ولی فکر کنید که نمی‌توانید، قطعاً نخواهید توانست که آن کار را انجام دهید، زیرا قوه تخیل، اراده شما را تحت تاثیر قرار داده و شما را از انجام آن کار

www.takbook.com

www.takbook.com

منع می‌کند. پس همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید، چنانچه شخصی شما را هیپنوتیزم کند به معنی آن نیست که شما اراده ضعیفی داشته‌اید که هیپنوتیزم شده‌اید، بلکه نشانه آن است که قوه تخیل قوی‌تری دارید. در واقع دانشمندان معتقدند که هرچه قوه تخیل و نیز هوش فرد بیشتر باشد، هیپنوتیزم‌پذیری وی نیز راحت‌تر خواهد بود.

یك باور غلط دیگر این است که شاید شما فکر کنید فرد هیپنوتیزم کننده می‌تواند شما را به انجام هر کاری که دلش می‌خواهد وادار کند. این تصور اشتباه بیشتر در اثر دیدن شعبده‌بازها و یا افرادی که به‌طور آماتور به هیپنوتیزم پرداخته و چنین ادعایی را دارند ایجاد می‌شود. حال آنکه واقعیت کاملا خلاف این موضوع است. براساس تحقیقات و واقعیات علمی، تلقین‌پذیری فرد تا جایی ادامه دارد که برخلاف اصول و ریشه‌های اخلاقی و وجدانی فرد نباشند.

به‌عنوان مثال، چنانچه فرد هیپنوتیزکننده از کسی که هیپنوتیزم شده است بخواهد که کفشش را دربیاورد، وی این کار را خواهد کرد ولی اگر از آن شخص خواسته شود که تمامی لباس‌های خود را دربیاورد، وی قطعاً با انجام این کار مخالفت خواهد کرد و آن را انجام نخواهد داد زیرا ریشه‌های اخلاقی و وجدان فرد انجام این عمل را صحیح و مطابق منطق و عقل نمی‌دانند مگر آنکه آن بیمار یك آدم پاك و بااخلاقی نباشد!

در حالت بیداری معمولی مغز از افکار مختلف پر شده است بنابراین یك تلقین نمی‌تواند موثر باشد و اثر بسیار ضعیفی خواهد داشت. ولی وقتی فردی هیپنوتیزم می‌شود، مغزش بیشتر متمرکز شده و تلقین‌پذیرتر می‌شود به‌طوری که وقتی به حالت معمولی برمی‌گردد، هر قسمت از مغز می‌تواند که تلقین را حس کرده و مطابق آن فکرکند. البته حالت تمرکز ۱۰۰ درصد در خلسه خیلی عمیق به‌دست می‌آید و اکنون شاید متوجه باشید که چطور می‌توان عمل جراحی بر روی بیمار هیپنوتیزم شده انجام داد بدون آنکه احساس درد کند، در واقع در تمرکز ۱۰۰ درصد تمامی تمرکز مغزی متوجه القائات و تلفیق‌های فرد هیپنوتیزمکننده است بنابراین متوجه درد نخواهد شد.

خوشبختانه جهت اهداف پزشکی و درمانی، ۱۰۰ درصد تمرکز لازم نیست. چنانچه فقط ۵۱ درصد از مغز بتواند تمرکز کرده و تلقین‌پذیر باشد، می‌تواند ۴۹ درصد باقی‌مانده را نیز تحت تاثیر خود قرار دهد. حال باید متوجه شده باشید که چطور یك حالت خلسه سبك در صورت بکارگیری تکنیك مناسب برای اهداف پزشکی کاملا کافی است. با توجه به مسائل گفته شده، می‌توان گفت که هیپنوتیزم در واقع یك احساس تمرکز شدید و وضعی همراه با کاهش میزان آگاهی نسبت به محیط بیرونی است.

در مراحل خلسه خفیف و یا متوسط، شما تمامی جزئیات حالت خلسه را به‌خاطر می‌آورید به‌طوری که شاید حتی فکر کنید که هیپنوتیزم نشده‌اید؛ زیرا حتی در حالت خلسه عمیق، فرد همه چیز را می‌شنود و از اتفاقاتی که در دور و برش می‌افتد باخبر است ولی با توجه به آنکه فراموشی پس از خلسه عمیق شایع است، آنچه را که شنیده فراموش خواهد کرد.

هیچ‌گاه تصور نکنید که یك فرد هیپنوتیزمکننده یك قدرت شیطانی داشته و می‌تواند شما را به هر کاری وادار کند. وجدان شما در حالت خلسه با انجام اعمالی که منافی با اصول اخلاقی و انسانی هستند جدا مخالفت خواهد کرد.

منبع : روزنامه سلامت

http://vista.ir/?view=article&id=240492

VISTA.IR
Online Classified Service

آیا هیپنوتیزم میتواند نابغه بسازد ؟

www.takbook.com

www.takbook.com

دکتر وان پلت در فصل ۲۴ کتاب (اسرار هیپنوتیزم) می نویسد :

پی جوییهای جدید در هیپنوتیزم راز نبوغ را کشف کرده است ازمایشات هیپنوتیزم نشان داده است که یک شخص با استعداد متوسط میتواند تحت تاثیر چندین جلسه هیپنوتیزم نابغه شود ، این اظهارات داستان غیر حقی نیست بلکه این حقیقت صد در صد واقعی علمی است .

یک ازمایش هیپنوتیزم نشان داده است که یک هنرمند نقاش در حال هیپنوتیزم توانسته است در مدت شش ساعت یک تصویر را نقاشی کند که در بیداری احتیاج به هفتاد ساعت وقت داشته است اریکسن میلتن (۱) در صفحه ۱۶۴ فصل دوم کتاب خود مینویسد :

((..... او برای ترسیم این نقاشی ده سال وقت صرف کرده بود ولی باز هم به خوبی موفق نشده بود .....)) و در فصل دوازدهم این کتاب می بینیم که وقتی (راچمانینف) در ساختن اهنگ معروف خود مواجه با شکست شد ، هیپنوتیزم دکتر داهال در مسکو او را قادر ساخت که اهنگ خود را تکمیل کند و به موفقیت بزرگ جهانی نائل اید .

مسلما استعداد و نبوغ دارای درجاتی است . همه کس ولو با هیپنوتیزم هم نمیتوانند نابغه بشوند . هیچکس نمی تواند یک (راچمانینف) یا یک (انیشتن) بشود . با وجود این هیپنوتیزم نشان داده است که هر کس می تواند خیلی بهتر از انچه هست باشد .

هیپنو تیزم میتواند استعدادهای نهفته مغز را که تا کنون به حال رکود و خفته بوده اند بیدار کند . ولی هیپنوتیزم ادعا نمی کند که هر شب یک کیسه پر از پول زیر سر شما بگذارد . اکثر مردم دارای استعداد و نبوغ خاصی هستند ، که تا کنون برای انها ناشناخته مانده است ، به عبارت دیگر اکثر مردم نمیدانند چه استعدادی و برای چه کاری استعداد خارق العاده و شگرفی دارند ، ولی هیپنوتیزم این استعداد را اشکار و به نسبت زیادی پرورش میدهد .

(ادیسون) مخترع بزرگ جهانی و مخترع ده ها اختراع ، بخصوص برق می گوید که :

((نبوغ یعنی یک در صد الهام و نودو نه در صد عرق ریختن و زحمت کشیدن)) عوامل بسیار زیاد روانی زائیده از محیط زیست وجود دارند که شخص را نسبت بکار و فعالیت بیمیل می کنند .

شما در زندگی روزانه باشخاص بسیار زیادی برخورد میکنید که می گویند ما حوصله کار کردن نداریم هیپنوتیزم عوامل منفی روانی را که چون زنجیرهائی را که بااطراف روان و مغز شما کشیده شده الهام است پاره می کند ، و شما را بطور اعجاز انگیزی بکار و فعالیت شبانه روزی علاقمند می سازد و قدرت تفکر شما را زیاد می کند .

(دیسرائیلی) میگوید : ((پشتکار جزئی از اجزاء نبوغ است)) و هیپنوتیزم این پشتکار را به شما می دهد .

این عبارت معروف است که ((نبوغ عبارت از یک استعداد بی انتهائی است برای رنج کشیدن و تحمل رنج)) ولی شواهد نشان میدهد که ضرب المثل جزئی از حقیقت است ، زیرا ما روزانه کسانی را می بینیم که خیلی کار می کنند و خیلی زحمت میکشند ، ولی نه تنها نابغه نیستند ، بلکه و شاید احمق هم هستند .

تجربه و ازمایشات هیپنوتیزمی نشان میدهند که نبوغ نتیجه و حاصل توانائی تمرکز فوق العاده مغز است ، بدین ترتیب وقتی مغز بشدت برای

www.takbook.com

www.takbook.com

انجام کاری متمرکز می شود ، کارهای برجسته و نمایانی بظهور میرسد .

جد بوکستن (۲) حسابگر حیرت انگیز سال ۱۷۴۹ بسهولت توانست به این پرسش جواب دهد که در ۲۶۰ ۰۰۰ ۶۰۷ ۲۰۲ مایل مربع چند دانه نخود میروید .

انیشتن پدر قانون نسبیت در سال ۱۹۵۳ توانست فکر خود را بر یک موضوع متمرکز کند و نظریه بزرگ جهانی خود را اظهار نماید .

هر فردی که دارای استعداد متوسطی باشد ، بالقوه نابغه است یا بعبارت ساده تر دارای نبوغ و هوش سرشار ولی خفته است ، زیرا از نقطه نظر علم تشریح مغز هیچ اختلافی بین مغز یک نابغه و یک فرد عادی نیست ، مغز هر دو نفر انبوهی از ده هزار میلیون سلول خاکستری رنگ می باشد .

ولی اختلاف در طرز بکار انداختن این سلولها ، روش بکار انداختن و استفاده از سلولهای مغزی است که موجب اختلاف بزرگ بین یک نابغه و یک شخص عادی می شود .

ازمایشات انجام شده روی مغز انیشتن این نظریه را تاکیید می کند که نبوغ همراه با ایجاد تمرکز قوای فوق العاده دماغی است . ازمایش کنندگان روی مغز انیشتن دریافتند که او را قادر است که تعداد زیاد تری از گروه سلولهای مغزی را بر روی یک نقطه و یک موضوع متمرکز کند .

تمرکز فوق العاده مغز منطقی ترین بیان ،و تعریفی است که ما ((دکتر وان پلت)) برای هیپنوز داریم .

و تمرکز فوق العاده دماغ تنها دلیل راضی کنندهای است که برای کلیه پدیده های هیپنوتیزمی می توان ارائه داد کاملا اثبات شده و معلوم است که تحت نفوذ هیپنوتیزم استعدادهای مغزی می تواند به نسبت زیادی بسطح یک مغز نابغه نز دیک شوند .

به عنوان مثال شخص بیمار در حال هیپنوز بسیاری از خاطرات دور خود را که در حال عادی و بیداری بهیچ وجه قادر بیاد اوری ان نیست بیاد میاورد .

قدرت ذهنی بوسیله تمرکز فکر در حال هیپنوز بسیار زیاد میگردد . سفت شدن خارق العاده عضلات بدن یک شخص ضعیف الجثه که می تواند مرد قوی را تحمل کند ، بهترین دلیل است .

اینطور بنظر میرسد که کاملا عاقلانه و صحیح است که نبوغ طبیعی اشخاص را نوعی از هیپنوتیزم بدانیم ، زیرا ((خود هیپنوتیزم)) در اثر تمرکز فوق العاده فکر بوجود می اید ، درست شبیه نتایجی که از علاقه زیاد و شدید نسبت به موضوع یا مسئهای حاصل میشود .

به عنوان مثال ((تنیسون)) (۳) از طریق تکرار اسم خودش برای خودش بطور ارام و بیصدا موفق شد به یک نوع ((جذبه در حال بیداری)) برسد .

در تمرینات یوگیهای هندی میبینیم که یکی از دستورات رسیدن به عالم خلسه و جذبه و بعبارت دیگر نزدیک شدن به خداوند این است که یکنفر پیرو مکتب ((یوگا)) بایستی دائما و در حال عبارت ((ام)) (۴) به معنی او یا قادر مطلق را تکرار کند ، و متوجه باشد که فکرش به هیچ طرف نجهد و فقط و فقط متوجه ((ام)) یا ((او)) باشد .

در تمرینات عرفای ایرانی نیز بهمین قاعده بر می خوریم ، زیرا یکی از درسهائیکه دراویش یا عرفا به شاگردان خود می دهند اینست که بایستی دائما و در همه جا ذکر و فکرشان کلمه ((حق)) یا ((هو)) باشد .

حالا با کشفیات جدید هیپنوتیزم می بینیم که کار دراویش چقدر درست و علمی و صحیح بوده که انها برای ایجاد تمرکز فکر یکی از تمریناتشان تکرار و ذکر یک کلمه معین در روز بوده است . چقدر خوبست که انسان عارف و درویش به معنی دارنده نبوغ و تمرکز فوق العاده ذهن باشد . ولی از این استعداد و نبوغ خارق العاده خود ، بشکل اجتماعی استفاده کند ، نه بشکل انفرادی ولی دراویش و عرفا جواب می دهند که در اجتماع عوامل اجتماعی ، نظیر شهوات و زیبائی های به ظاهر فریبنده اجتماعی ، تمرکز فکر و در نتیجه لذت و ارامش و خلسه ما را از بین می برند .

وقتی که خواب شونده در حال هیپنوتیزم عمیق ، تمرکز فکرش به میزان صد در صد برسد توجهش بکلی از همه چیز سلب می گردد .

پروفسور فراموشکار بهترین نمونه این نوع تمرکز فکر است نوابغ بزرگ بطوریکه اکثرا شنیده و میدانید ، تمام قدرت و نیروی فکرشان متوجه هدف ، مسئله یا کشف و اختراع خودشان است ، لذا نسبت بامور اجتماعی که در نظرشان بی ارزش است فراموشکار میشوند .

مشهور است که برخی از نوابغ منزل خود را گم میکردند ، ارشمیدس غذا خوردن و حمام رفتن را فراموش میکرد . انیشتن نیز همینطور بود درست

www.takbook.com

www.takbook.com

مانند شخص هیپنوتیزم شده که تشنگی و گرسنگی را بکلی فراموش می کند .

عواطف و احساسات ، همراه با تمرکز قوای دماغی ، هیپنوتیزم را تسریع می کند . در نبوغ نیز این موضوع همیشه صدق می کند ، نبوغ همیشه همراه با عواطف است ، نظیر نقاشی و موسیقی ، نبوغ معمولا همیشه مجموع تمرکز فکر و عواطف است .

قدرت تصور و تخیل در هیپنوتیزم شدن نقش بسیار مهمی را بازی می کند . تخیل قوی یک حالت دائمی نبوغ است .

گاهی رویدادهای نا مناسب اجتماعی نبوغ را خاموش می کنند ویا از بین میبرند . نظیر موسیقیدان بزرگ روس ((راچمانینف)) که بعلت شکستن در ساختن اولین سمفونی در پترز بورگ در سال ۱۸۹۷ قدرت و توانائی اهنگ سازی خود را از دست داد .

اختلالات عاطفی گاهی فکر را در حال بیداری متمرکز می کنند و در شرایط و وضعیتی نظیر هیپنوز بوجود میاورند . مثلا اگر در یک موقع و حالت خاصی افکار ترسناک یا ناراحت کننده ای به شخص دست دهد ، ایجاد علائم بیماری می نماید .

در اینصورت مغز شخص مریض شده بیشتر بر روی علائم بیماری متمرکز میشود . در نتیجه دور و تسلسل شیطانی شروع می شود . و نیروی مغزی تحلیل میرود و کاهش می یابد . و حال اگر این دور و تسلسل مغزی به کمک هیپنوتیزم شکسته شود ، نیروی دماغی بیمار برای انجام کارهای بهتری ازاد میشود .گرچه موقعیت هائی برای بررسی و ازمایش یک ((راچمانینف یا انیشتن)) بسیار نادر است ولی معذالک تجربه و ازمایشهای هیپنوتیزمی نشان داده اند که از طریق هیپنوز می توان اختلالات و ناراحتیهای فکری را از بین برد و شخص را برای تلاش و کوشش بهتر و پر ثمرتری اماده کرد .

منبع : انجمن درمانگران ایران

http://vista.ir/?view=article&id=316972

VISTA.IR
Online Classified Service

اثبات روح و تاریخچه عقیده به آن

● از دیدگاه عقل و فلسفه

اولین مساله زیربنایی در علمالنفس، اثبات موجودیت مستقل مجرداز ماده برای نفس است زیرا این مساله، محور تمام مسائلعلمالنفس از دیدگاه اسلامی میباشد و این بحث محوری در همهمسائل قوای مورد بحث در علمالنفس تاثیر کلی دارد و به مسائل،جهت میبخشد و آثار و احکام گوناگون، نتیجه میدهد.

طبعا در رابطه نزدیک با این مساله، چند مهم زیر لازم است موردبحث و بررسی قرار گیرد:

۱) ذکر اجمالی از عقیده مادیون درباره نفس و روح و تذکرچند جملهاز متون معتبر آنها بهعنوان شاهد بهطور اجمال و گذرا.

www.takbook.com

www.takbook.com

۲) پاسخ از دیدگاه مادیها در نحوه وجودی نفس.

۳) تذکر این که مادیون دیدگاه الهی را در مورد نفس و روحتحریف کردهاند و بررسی آن...

۴) وجود روح به عنوان جوهر و گوهری اصیل مجرد از ماده درماورای بدن از دیدگاه قرآن و...

مساله وجود روح انسانی از بزرگترین مسائل فلسفی است،فیلسوفان درباره آن قرنها، مطالب گوناگون به صورت اثبات روح ونفی آن بحث کرده، اختلاف نمودهاند و در حقیقت میتوان گفت این،یکی از شیرینترین و مناسبترین بحثها به قلب آدمی بوده است چراکه انسان بهطور فطری مایل است درباره آن بحثهای گوناگون انجامدهد زیرا از مسائل اولیه انسانی بوده، انسان علاقه زیادی بهدانستن شوون روح خود دارد، بلکه عالم روح از مطمئنترین عالمیاست که انسانها به هنگام قطع از علائق عالم حس، به آن امیدمیبندد و مواردی که انسانها از انجام آرزوهای شیرین مثلخوابهای خوش عاجز میگردند به این مبدء پناه برده، وجود آن راقطعی و غیر قابل انکار میدانند!

انسان عالم عجیبی است که از قوای عقلی بهرهها برده بهطوری کهبرای آن حدی موجود نمیباشد تا آنجا که بر وجود خودش حکممیکند. به نقص از برخی جهات و در نتیجه ناموسهای خلقت وآفرینش و تحکم آن را چهبسا در مواردی مورد انتقاد قرار میدهدو در مقابل گاهی از کرامتهای عواطف، کمال بهره را میبرد و درنتیجه عدل و رحمت و کمال و دوستی و فضیلت را در حد مطلق خودمیشناسد، عدالتی را پشتسر عدالت در جامعه، کاملتر میبیند و بهدنبال هر رحمت و جمالی و حب و فضیلتی کاملتر را ملاحظه میکندتا آنجا که آرامش پیدا میکند، میخورد و میآشامد و میخوابد وچهبسا به بازی و طرب مشغول میگردد و سایر صفات مختلف انسانیاز خوب و بد را انجام میدهد و گاهی ترقی کرده به حد فهم حکماءو بزرگان میرسد و گاهی تنزل پیدا کرده تا آنجا که خیالات بر اوچیره شده و غیر از تملق در ذات خویش فکری ندارد و اینگونهدچار بیخبری میگردد!

اینگونه خیالها گاهی بر روح انسان سیطره پیدا میکند و بدینترتیب احوال و رفتارهای انسان، گوناگون و متلون شده، دیگر بهمساله روح توجهی نمیکند و به روح به نظر سطحی و قشری و حتیمادی نگاه میکند! آیا فردی از افراد نوع انسان پیدا میشود کهابدا در طول زندگی خویش به مسیر خویش بعد از مرگ و عاقبت امرخویش و بعد از پاچیدن جسم خویش تاملی نکند؟ ظاهرا هیچ وضعیتیبرای هیچ فرد انسان عاقلی رخ ندهد و او را از فکر روح و وجودآن و عاقبت امر خویش در غفلت کامل بسر برد.

آری گاهی بر انسانها اتفاق میافتد که از فکر درباره روح خودشبهطور کلی غفلت داشته باشد و لکن به مجرد پیدایش حالتی در روحاو مثل مرض و بیماری، مشاعر او متنبه و حواس او بیدار میگرددحال اگر ایمان ثابتی به خداوند داشته باشد، عقیده جاودانهبودن انسانها در روح او آرامش و سکون به او میبخشد و به قضا وقدر الهی معترف بوده و در عین حال امید به رحمت الهی دارند.

اما کسانی که شبهات علمی، روح آنها را به خود جذب کرده باشند،دغدغهها و شبهات علمی، آنها را آزار داده، در حالت التهابنگاه میدارند و نور فطرت در این صورت کم نور بوده، چهبسازندگی بر او تلخ میگردد و همواره آرزوی موت مینماید و اینجااست که آمار انتحارها و خودکشیها و حداقل زجر دادنهای روحی درمیان جوامع بشری رو به تزاید میگذارد.

با همه اختلاف افکار در صفات روح و عوارض و حالات آن، عقیده بهوجود روح بهطور اجمال تاریخچه طولانی و عمیقی در طول تاریخعقاید انسانها جایگاه خاصی دارد (۱) .

از جمله عقاید، عقاید هندوها درباره وجود روح و این که آن رانفخه الهی در انسان دانسته، معتقد بودهاند که انسان هنگامی کهبمیرد، جسد نورانی، روح او را میپوشاند و چشمان انسانهای زندهآن را نمیبیند و به عالم اعلی منتقل میگردد و علماء مصر از۵۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح معتقد بودهاند که روح در قالب جسمانسان وجود داشته بعد از مردن از جسد به جسد جدیدی انتقالپیدا میکند (۲) .

چینیها از قرن ششم قبل از میلاد مسیح معتقد بودهاند به وجودروح، برای آن غلاف جسمانی غیر از جسد عادی معتقد بودند کهموثرات فنا و مرگ در آن تاثیر نداشته و ارواح از هر جانبی مارا احاطه کرده است و عقاید (کنفسیوس) در این باره معروف است. (۳)

عقاید علماء فارس زبان یا اعتقاد اهریمن و اهورامزدا و فلاسفهو علماء یونان از قبیل سقراط و افلاطون معتقد بودهاند که روحانسان قبل از جسم آنان موجود بوده، و از معارف ازلی نزد خدابرخوردار بودهاند و بعد از انتقال به این بدن جسمی، جمیعمعلومات خود را از دست داده و نیاز به تفکر و

www.takbook.com

www.takbook.com

استدلال و تعلیمو تعلم دارند پس تعلم برای آنان همان تذکر و یادآوری و موتنیز همان رجوع به حالت اولیه زندگی قبل از وجود در حالت جسمیاست.

بهطور خلاصه عقیده به وجود روح و ظهور آن برای انسانهاامر مسلمی نزد قدماء انسانها از امتها و ادیان گوناگون وفلاسفه بوده، عقیده نوظهوری نیست و سابقه طولانی عقیدتی دارد (۴) .

پس حق این است که اصل وجود روح و مبدء آن نیت انسانها چندانیازی به دلیل و استدلال ندارد با وجود این به دلائل گوناگونعقلی و حسی و تجربی قابل بررسی و تحقیق است.

- دلائل عقلی وجود روح

تغییر مواد مغزی و ثبات ادراکات در تحقیقات علمطبیعی و دیدگاه فلاسفه اروپا و فلاسفه اسلامی در جای خود ثابتشده که هیچ موجود مادی در حال سکون و آرامش نیست، بلکه همهموجودات در حال تغییر و تحولاند بخصوص بنابر نظریه حرکت جوهریکه مبدع آن مرحوم ملاصدرا است.

«لئون دنی» روحشناس معروف فرانسوی مینویسد: (۵) «فیزیولوژیا علم وظائفالاعضاء به ما میآموزد که تمام اعضاء و دستگاههایمختلف بدن، تحت تاثیر دو جریان مهم حیاتی یعنی جذب مواد ازخارج و تبدیل آن به انرژی در طی چند سال بهطور کلی تجدید وتعویض میشوند و یک تغییر و تحول مستمر و دائمی در مولکول وذرات اجزای بدن روی میدهد، سلولهای فرسوده و کهنه از میانرفته، به جای آنها سلولهای دیگر به واسطه تغذیه به وجود آمده،جبران آنچه را که از دست داده مینماید.

از ذرات و مواد نرم و مرطوب مغز گرفته تا قسمتهای سخت و سفتاستخوانها در تمام بافتها و نسوج بدن این تغییر و تبدیلپیوسته انجام میگیرد و در دوره عمر، ذرات و سلولهای بدن، بهدفعات عدیده از بین رفته و دوباره تشکیل میگردد(صغری).

با وجود این تحولات و تغییرات که در پیکره مادی و جسمانی ماروی میدهد، پیوسته، همان شخص و موجودی که بودیم هستیم و فکر واندیشه و قوه حافظه و خاطرات دیرینه که جسم و بدن فعلی ما درآن پدیدههای گذشته هیچگاه سهیم و دخیل نبوده ثابت و پایدارمیماند(کبری).

از مجموع این دو مقدمه صغری و کبری در بالا بهطور طبیعی اینتیجه به دست میآید که در وجود ما غیر از مواد متغیر و متبدل،حقیقت ثابت دیگری است که هرگز دستخوش تغییر و تبدیل نیست اواست که شخصیت ما و منیت ما و معلومات ما را در خودحفظ کرده ونگهداری میکند و هر وقت اراده کند، خاطرات گذشته و دیرینه رابه یاد میآورد و در آنها تصرفات میکند.

از زمان طفولیت و جوانی تا پیری این عمل ادامه مییابد، هنوزهم عکس دوستان و صور اشیاء بعد از سالیان متمادی و دراز درصفحه ذهن ما وجود دارد.

از اینجا میفهمیم که روح مولود مواد خاکستری مغز نبوده، بلکهیک موجود مجردی است که احاطه تدبیری بر جسم ما دارد، او استکه میبیند و میشنود و ادراک میکند.

کلام فلاسفه و بزرگان اسلامی نیز از دیدگاه عقل و فلسفه، تحقیقاتعلمی روز نیز مورد تایید قرار میدهد. محمد حسین فاضل تونی درکتاب «حکمت قدیم» ص ۱۱۹ چنین مینویسد: «دلیل بر مغایرت نفسبا بدن این است که بدن، دائما در حال تغییر و تبدل استبه حسبکم و کیف و عوارض دیگر و به حسب جوهر ذات بنابر حرکت جوهری کهثابتشده است و نفس ناطقه از اول عمر تا آخر عمر باقیاست(صغری) و آنچه متبدل است غیر از چیزی است که متبدلنیست(کبری). پس نفس غیر از بدن و مزاج است(نتیجه).

از این دلیل مغایرت نفس حیوان هم با بدن و مزاج معلوم میگرددچنانکه ملا صدرا بر این عقیده است که نفس حیوانی هم یک نحوتجردی دارد. پس نفس با بدن مغایر است».

و مراد از نفس همان مبدء اعمالی است که ما آنها را انجاممیدهیم و در مقابل پرسش از این اعمال میگوییم: من آمدم، منتفکر نمودم و من دانم و ...

و به تعبیر مولف کتاب «معرفت نفس» دفتر اول ص ۵۷: «آنگوهری که به لفظ «من» و «انا» بدان اشارت میکنیم، موجودیاست غیر از بدن و در بود چنین موجودی که حقیقت من و شما است،یقین حاصل کردهایم اگرچه با چشم سر او را نمیبینیم و از منظردیدگان ما پنهان است و نمیتوانیم آن

www.takbook.com

www.takbook.com

را لمس کنیم ولی به بوداو اعتراف داریم اما چگونه موجودی است و چگونه غیر از بدن استو همران بدن است و نسبتبدن با او چگونه و تعلق او به بدنچگونه است؟ و به چه نحو از نقص به کمال میرسد و سوالهای بسیاردیگری در این باره باید در جای خود به آنها پاسخ داده شود. ودر حقیقت این دلیل را باید دلیل تجربی نام نهاد که اثباتموجود مجردی میکند که در کتب علمی فلاسفه و حکماء و در اصطلاحرجال علم و حکمتبه نام «نفس یا نفس ناطقه» رایج است.

● نکته

تذکر این نکته در اینجا لازم است که نفس را در زبان پارسی،روان میگوئیم و جان هم گفته میشود ولی اطلاق صحیح آن، این استکه روان اختصاص به نفس انسان دارد و جان به نفوس حیوانات گفتهمیشود مثلا نمیگویند روان گاو و گوسفند، بلکه میگویند جان گاوو یا جان گوسفند و اگر در عبارتی روان به جای جان حیوان بکاربرده شده، به عنوان مجاز و توسع در لغت است (۶) .

این گوهر نامبرده به نامهای گوناگون خوانده شده است چون نفس ونفس ناطقه، روح و عقل و قوه عاقله و... آنها را مترادفمیدانند (۷) .

منبع : طوبی

http://vista.ir/?view=article&id=318204

VISTA.IR
Online Classified Service

ادراک و خطای ادراک

● مقدمه

ادراک (perception) یعنی تعبیر و تفسیر احساس. ادراک عبارت است از فرایندهای میانجی که احساس مستقیما آنها را به راه می‌اندازد. نباید ادراک را با احساس مخلوط کرد. احساس یعنی ورود اطلاعات حسی به مراکز عصبی. اطلاعات حسی ممکن است مستیما به عضلات و غدد منتقل شود یا به طرف مراکز عالی کورتکس راه پیدا کند و اثر خود را تنها با تغییر دادن فعالیتی که در سطح کورتکس انجام می‌گیرد نشان دهد.

اگر اطلاع جسمی مستقیما به عضلات و غدد منتقل شود، رفتار فرد تحت حاکمیت حس خواهد بود و با ادراک رابطه‌ای نخواهد داشت. اما اگر اطلاع حسی به مراکز عالی کرتکس انتقال یابد، ادراک وجود خواهد داشت و رفتار فرد تحت حاکمیت اطلاع حسی و فرایندهای قشر خارجی مخ خواهد بود.

● احساس و ادراک

بنابراین آنچه را احساس می‌نامیم، عبارت است از فعالیت گیرنده‌های حسی ، همچنین فعالیتی که به دنبال فعالیت گیرنده‌های حسی در مسیرهای آورنده ایجاد می‌شود و تا مناطق حسی مربوط در کورتکس پستانداران یا نقاط مشابه دیگر در حیواناتی که کورتکس ندارد ادامه می

www.takbook.com

www.takbook.com

یابد. ادراک عبارت است از فرایندهای میانجی که احساس مستقیما آنها را راه می‌اندازد. جایی که فرایند میانجی وجود ندارد، جایی که تفکر وجود ندارد، جایی که رفتار به صورت بازتاب انجام می‌گیرد، صحبت از ادراک نخواهد بود. اگر اطلاع حس مستقیما به عضلات یا غدد برود، مثلا نور مردمک را منقبض کند، ترشی بزاق را به ترشح وا دارد اطلاع حسی و پاسخ واسطه وجود داشته باشد.

یعنی تفکر وارد عمل شود، از ادراک صحبت خواهد شد. به عنوان مثال ، اگر پس از عرق کردن پنجره را باز کنیم یا پس از لرزیدن به دنبال لباس گرم برویم ادراک وجود خواهد داشت. در واقع احساس ، یک فرایند یک مرحله‌ای است. بدین ترتیب که اندام حسی تحریک می‌شود و احساس تولید می‌کند ادراک از توالی رویدادها تشکیل می‌شود. بدین ترتیب که با آغاز احساس اولین واکنش حرکتی را نشان می‌دهیم که به اطلاع حسیب اضافه می‌شود و به دنبال آن احتمالا یک سری واکنش‌های اکتشافی نسبتا سر می‌زند که با تشکیل ادراک پایان می پذیرد.

- ادراک بینایی و ادراک شنوایی

ادراک بینایی به حرکات پیچیده بینایی ، ادراک لمس به حرکت قسمتی از بدن (دست ، پا ، پوزه . منقار) که وارد عمل می‌شوند، وابسته است. ادراک شنوایی یک صدای بیگانه معمولا مستلزم حرکات سر است (و حرکات گوش‌ها در پستانداران پست) به علاوه ، ادراک شنوایایی اغلب یک رشته محرک را در بر می‌گیرد و این پدیده مخصوصا در ادراک یک نغمه یا یک سخن ، مشخص است. ذایقه یا ادراک چشایی بر حرکت لب‌ها و زبان تکیه می‌کند و بویایی بر تغییرات تنفسی (بالا کشیدن دماغ) به شرط آنکه مواد خیلی آسان تشخیص داده نشوند، استوار است.

خلاصه این که ادراک سری رویدادها را وارد عمل می‌کند. ادراک ، بر عملکرد فرایندهای میانجی مبتنی است که معمولا یا برخی پاسخ‌های مقدماتی ، مثل حرکات دیدن یا لمس کردن همراه هستند. به نظر می‌رسد که ادراک اشیایی که بطور کامل شناخته شده‌اند، بلافاصله حاصل می‌شود. ادراک یعنی آمادگی برای واکنش نشان دادن ، درست مثل شناخت در واقع شناخت به شرایط بستگی دارد و در برخی مواقع واکنش خوب بر هیچ کاری نکردن استوار است. وقتی افتادن برگ از درخت را می‌بینید، وقتی صدای زنگ خانه یا صدای زنگ تلفن را می‌شنوید، وقتی در داخل کیف دستی خود به دنبال کلید می‌گردید و هم زمان با آن بوی سیگار را احساس می‌کنید.

اگر به تهیه آلبوم برگ خشک علاقه‌مند نباشید، اگر بدانید که نباید در را باز کنید یا به تلفن جواب دهید. یا میل به کشیدن سیگار نداشته باشید، این ادراک‌ها در شما واکنشی ایجاد نخواهد کرد. اما اینها رویدادهای واقعی است و در هر یک از این موارد ، ادراک می‌تواند شما را برای انجام دادن تعداد زیادی از واکنش‌های ممکن آماده کند. ادراک پاسخ خاصی به دنبال ندارد. بنابراین ، نمی‌توان آن را یک عمل ناقص به حساب آورد. ادراک تا زمانی که دوام دارد شناخت نامیده می‌شود.

- چگونه می‌توان ادراک را از احساس تمیز دارد؟

اغلب طوری از ادراک صحبت می‌شود که گویی احساس نوع ساده‌ای از ادراک است، یا اینکه ادراک یعنی شکلی از پیام حسی در کورتکس پیدا می‌کند. درست است که احساس را انتقال پیام عصبی به طرف کورتکس حسی نامیدیم، ادراک از آمیزش اصلاح حسی با مکانیزم تفکر بوجود می آید. بنابراین احساس و ادراک از نظر فیزیولوژی دو فرایند متفاوت هستند. با اطلاعات روان‌شناختی نیز می‌توان نشان داد که باید ادراک را رویدادی کاملا متفاوت از احساس در نظر گرفت.

این است که یک تحرک حسی معین می‌تواند ادراک‌های کاملا متفاوتی تولید کند و تحریک‌های حسی متفاوت می‌تواند به ادراک واحدی منجر شود. کلیه اطلاعات فیزیولوژیک نشان می‌دهد که یک تحرک معین همیشه فعالیت معینی در کورتکس حسی تولید می‌کند، اما واقعیت‌ها به طور آشکار ، نشان می‌دهند که همان تحریک الزاما ادراک معین به دنبال نمی‌آورد به عبارت دیگر یک تحریک معین می‌تواند ادراک‌های متفاوت ایجاد کند.

- پدیده خای

پدیده خای یعنی ادراک حرکت در غیاب واقعی حرکت ، مثل سینما ، تابلوهای روشن مخصوص بعضی فروشگاه‌های کفش ملی و چراغ‌های راهنمایی رانندگی به هنگام چشمک زدن ، موارد دیگری است برای نشان دادن این که یک ادراک واحد می‌تواند از تحریک‌های متفاوت ناشی

www.takbook.com

www.takbook.com

شود. به عبارت دیگر ادراک حرکت می‌تواند هم از جابجا شدن یک محرک حاصل شود (حرکت واقعی) هم در اگر خاموش و روشن شدن دو نقطه در فاصله زمانی معین (حرکت ظاهری)

● خطای ادراک

تجربه ثابت کرده ادراک ما کپیه ساده واقعیت نیست. زمانی که به ادراک ما با واقعیت تطبیق نمی‌کند، اصطلاحا می‌گوییم که به خطای ادراک گرفتار شده‌ایم. البته نباید خطای ادراک را با توهم اشتباه گرفت. توهم عبارت است ادراکی که موضوع مشخص ندارد و در اثر اختلات فردی آزمودنی بوجود می‌آید. این اختلالات ممکن است فیزیکی (مثلا مسمومیت) یا روانی (مثلا هذیان مزمن) توهم فقط به افراد بیمار دست می‌دهد. اما خطای ادراک در همه افراد یکسان است و همه مردم آن را تجربه کرده‌اند، حال آن که توهمات یکسان نیستند. یکسان بودن خطاهای ادراکی موجب شده است که ما بتوانیم آنها را بطور تجربی مطالعه کنیم حال آن که مطالعه تجربی توهمات امکان پذیر نشده است.

▪ انواع مختلف خطاهای ادراکی

۱) خطای مولر مولر - لایر

خطای مولر مولر - لایر ، نمونه‌ای از خطاهای ادراکی است. اگر طول دو خط B و A برابر باشد خط A را از هر دو طرف به دو نیم خط همگرا و خط B را از هر دو طرف به دو خط واگرا محدود کنیم، طول آنها متفاوت دیده خواهد شد.

۲) خطای عمودی

خطای عمودی نمونه دیگری از خطاهای ادراکی است. منظور از خطای عمودی این است که در یک سطح عمودی خط مایل بلندتر از خط افقی هم طول خود به نظر می‌رسد. به عبارت دیگر اگر دو خط مساوی یکدیگر را قطع کنند، خط مایل بیشتر از اندازه واقعی خود تخمین زده می‌شود. هر اندازه خط مایل به خط عمود نزدیکتر باشد، به همان اندازه بیشتر از اندازه واقعی خود به نظر خواهد رسید. اگر دو خط یکسان باشد، خطی که دیگری را به دو قسمت تقسیم می‌کند، بزرگتر باشد به همان اندازه خطای ادراک بیشتر خواهد بود.

۳) خطای بینایی- حرکتی

خطای بینایی- حرکتی نیز نمونه دیگری از خطاهای ادراکی است. این خطا نیز مثل خطاهای ادراکی دیگر نشان می‌دهد که آنچه را که ادراک می‌کنیم، همیشه با آنچه در مقابل ما قرار دارد، منطبق نیست. به عبارت دیگر ما می‌توانیم واقعیات فیزیکی را غیر از آنچه هست، ادراک کنیم. مثلا هر اندازه یک شی بزرگتر باشد، به همان اندازه انتظار داریم که سنگین‌تر باشد. اگر دو جسم از یک ماده معین ساخته شوند، اما اندازه‌های متفاوت داشته باشند، در اثر تضاد آنچه کوچکتر است سنگین‌تر به نظر می‌رسد. برای اثبات این قضیه می‌توانید دو ظرف ماست که یکی بزرگ و یکی کوچک است تهیه کنید.

در هر دو ظرف مقدار مساوی مثلا ۳۰۰ گرم آب بریزید. بعد از یک نفر بخواهید با هر یک از دو دست خود یکی از ظرف‌ها را از دسته بگیرد و همزمان بلند کند. خواهید دید که او ظرف کوچکتر را سنگین‌تر احساس می‌کند. ابتدا ظرف بزرگ در آزمودنی این انتظار را ایجاد می‌کند که سنگین‌تر باشد، اما چون آن دو برابرند، انتظار فرد برآورده نمی‌شود، ظرف کوچکتر به نظرش سنگین‌تر می‌آید. شاید روی همین اصل است گفته‌های بچه‌های خردسال خیلی در نظر ما مهم می‌کند، کوچکترین حرف نشنوی فرزندان ، باعث ناراحتی و عصبانیت والدین می‌شود.

منبع : شبکه رشد

http://vista.ir/?view=article&id=323312

VISTA.IR
Online Classified Service

www.takbook.com

www.takbook.com

ارتباط با ادراکات مافوق حسی بشر

مسئله روح مسئله‌ای نیست که امروز مردم دنیا با آن مواجه شده باشند، بلکه از قرن‌های گذشته نظر دانشمندان و فلاسفه جهان را به خود معطوف کرده است و هر اندازه که زمان پیش می‌رود گستردگی این امر بیشتر می‌شود. تنها مسئله روح است که فنا ناپذیر بوده و تحصیل دانش آن برای هر فردی لازم و ضروری است. تا هر کس بداند بعد از رفتن از این عالم به کجا رهسپار می‌شود و حیات و زندگانیش تا ابد در مراحل مختلف ادامه دارد. با توجه به تفاسیر آیات در قرآن کریم درباره روح متوجه می‌شویم مسئله روح‌شناسی و اعتقاد به بنای روح از جمله مسائلی است که باید مسیر تکاملی خود را تا زمان ظهور حکومت حضرت ولی‌عصر (عج) ادامه دهد.

خداوند در سوره (اسراء/ ۸۵) می‌فرمایند:

«و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا»

از روح از تو (پیامبر) پرسش می‌کنند، بگو روح از امر پروردگار من است، و در این باره جز اندکی دانش به شما داده نشده است.

پس در این صورت باید به راسخون علم که رسول خدا (ص) و ائمه اطهار (ع) هستند متوسل شد که به تمام امور (غایب، حاضر) احاطه دارند. زیرا به غیر آنان کسی از علم و نیروی لایزال الهی برخوردار نیست.

امروزه دانشمندان روح‌شناس (غربی، شرقی) با مطالعات دقیق خود دریافته‌اند که روح چیزی است غیر از جسم، قابل تجزیه و ترکیب نیست و می‌تواند زمان و مکان را بدون قید جسم خاکی در نوردد. و بررسی‌های مداوم روح‌شناسان طی سال‌های متمادی توانسته است بعضی از حقایق را از وجود روح و بقای آن آشکار سازد. به‌علاوه محققان توانسته‌اند از روح به عنوان عامل ماورا الطبیعه در جهت زندگی مادی استفاده کنند (همان مسئله ادراکات فوق حسی)

باید توجه نمود که وجود روح فقط شامل انسان نمی‌شود بلکه هر موجود زنده‌ای یا حتی هر شی بدون جانی دارای روح است ولی بعضی مثل انسان می‌تواند از وجود روح خود به کمالات و ادراکات فوق حسی برسد. و بعضی مثل حیوان فقط همین حواس پنجگانه را درک کند پس بستگی به ظرفیت وجودی هر موجود زنده‌ای دارد.

برای توضیح مسئله بالا به جواب حضرت امیر (ع) که در سوال کمیل که پرسید روح چند گونه است می‌پردازیم:(۱) روح چهار گونه است:

۱) نمو کننده گیاهی

۲) احساس زندگی

۳) گویای پاکیزه

۴) گرد آمده خداپسند

- روح گیاهی دارای پنج نیرو است که عبارتند از:

www.takbook.com

www.takbook.com

ـ چسبنده

ـ گیرنده

ـ هاضمه

ـ دافعه

ـ پرورنده و مرکز فعالیت آن کبر است و ظرف بیست روز از ایجاد نطفه در جنین به وجود می‌آید.

▪ روح احساس زندگی: شامل پنج نیرو که عبارتند از:

ـ شنوایی

ـ بینایی

ـ بویایی

ـ چشایی

ـ لامسه و مرکز آن قلب است.

▪ روح گویای پاکیزه: دارای پنج نیرو که عبارتند از:

ـ اندیشه

ـ یادگیری

ـ دانش

ـ بردباری

ـ حکمت است که مرکز فعالیتی ندارد.

▪ روح گرد آمده خداپسند: دارای پنج نیرو که عبارتند از:

ـ بقا در فنا (بودن در نابودی)

ـ برخورداری در بهبودی

ـ سرافرازی در سرافکندگی

ـ ناداری در بی‌نیازی

ـ شکیبایی در گرفتاری و دو خاصیت آن: خوشنودی یا فروتنی است.

اکثر علما یا بهتر است بگوییم همه آنها، از چهار گونه روحی که حضرت امیر (ع) فرمودند به نتایج یکسانی رسیده‌اند مثلا اعتقاد دارند که دو نیروی اول که در بالا به آن اشاره شد شامل همه موجودات اعم از انسان، حیوان، گیاه و ... است.

و دو نیروی اخیر مخصوص انسان است که با داشتن این نیروها می‌تواند ادراکات فوق حسی را درک کنند. (طبق نظر امیرالمومنین انسان‌هایی که وجود خدا را انکار می‌کنند خداوند روح ایمان را از آنها می‌گیرد( )۲.)

و بعد از معرفی این نیروها حضرت می‌فرمایند: «همین روح است که ابتدا و مبداش از خداست و همین روح است که به سوی خدا برمی‌گردد که:

«یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه»

ای نفس قدسی مطمئن و دل آرام امروز به حضور پروردگارت بازآی که تو خوشنود و او راضی از تو است.

نیروهایی که ذکر شد ما را متوجه این مسئله می‌کند روح دارای موجودیت مستقل از بدن است و در زمان و مکان مقید نیست و با از بین رفتن بدن باقی می‌ماند و مسلما ازاین نکته به ماهیت آن نیز می‌رسیم پس بایدگفت بخش عمده وجودی یک انسان در ورای جسم مادی ما قرار دارد که از آن به ذهن و آگاهی افکار تعبیر شده (بنا بر نظریه غربی) ولی هر چه بگوییم ماهیت مادی ندارد و از طبق نظریه شرق تعبیر به روح می‌شود.

www.takbook.com

www.takbook.com

از نظر علمی ثابت شده که جسم ما متاثر از قوانین مادی می‌باشد و ما در طول زندگانی خود چندین بار دچار تحول می‌شویم به‌طوری که هر سلول به تنهایی هر چند وقت یک بار می‌میرد و جای آن سلول جدید می‌نشیند و هر هفت سال یک بار دچار تغییر و دگرگونی می‌شود بدون اینکه ما این تغییرات را احساس می‌کنیم. و علاوه بر رشد جسمی، روح که همان بعد ناشناخته انسان است نیز در حال رشد است که از آن تعبیر شده به رشد شخصیت، پس این رشد روحی است که شخصیت‌های ما را می‌سازد و هر چه قدر به کمالات و رشد روحی بالاتری برسیم از نظر دیگران شخصیت و به اصطلاح با شخصیت هستیم.

بنابراین چیزی که فانی می‌شود جسم است نه روح. در حدیثی از پیامبر آمده است که چیزی که مواجب مرگ روح می‌شود (نه مرگ به معنای نابودی بلکه چیزی که مانع رشدی روحی می‌شود) چند چیز است (۳:) -۱ خدا را بشناسد ولیکن او را اطاعت نکند. -۲ قرآن بخواند ولیکن به او عمل نکند -۳ ادعای دوستی با پیغمبر خدا کند ولیکن فرزندان وی را دشمن بدارد -۴ ادعای دشمنی با شیطان کند ولیکن در عمل موافقت کند -۵ ادعای علاقه به بهشت کند ولیکن در عمل مخالف باشد و ...

خلاصه کلام اینکه: توجه انسان درباره مسئله روح. توجه انسان به امر آخرت و روشن شدن افکار عمومی مردم است و برای کسانی که تاکنون اعتنایی به شناسایی ذات و ماهیت خود نداشته و در کشف حقایق جهان هستی بی‌تفاوتند بعید است.برای اکثر فلاسفه جهان موضوعی مهمتر و بالاتر از شناخت چگونگی روح نیست. زمانی که خدای تعالی بعد از آفرینش جسم آدم از گل و لای در مرتبه تکامل فرمودند:

«که از روح خود در آن دمیدم پس شناخت روح شناختی از روح و خالق روح است و ارتباط نزدیکی به شناخت خود حق‌تعالی دارد. و کلام معروف اینکه هر کس خود را شناخت پس پروردگار خود را هم شناخته است. و هر کس به وسیله شناخت روح خود می‌تواند در حد معرفتش خدای خود را بشناسد.»

و در پایان باید گفت ادراکات فوق حسی بشر، تله‌پاتی، کشف و شهود بخشی از نیروهای ناشناخته روان انسان می‌باشد که با مرگ از بین می‌رود. اما بسیاری از این ادراکات فوق حسی نشان می‌دهد که بدن تاثیری در آنها ندارد در آنها مستقلا عمل می‌کند کسی که بدون چشم می‌بیند، یا کسی که می‌تواند از جسم خود خارج بشود. با مرگ بدن نیز می‌تواند از بدن خارج شود. بنابراین ادراکات فوق حسی بشر اسرار روح مغز انسان هستند.

منبع : روزنامه رسالت

http://vista.ir/?view=article&id=343674

VISTA.IR
Online Classified Service

ارواح در ناکجاآباد هستند!؟

روح بعد معنوی وجود انسان است. بعدی که ذات انسان را تشکیل می‌دهد و پس از مرگ از کالبد مادی خود جدا می‌شود و به عالمی دیگر می‌رود. روح انسان پس از مرگ به عالمی دیگر صعود می‌کند ولی اگر بخواهد می‌تواند به سطح زمین بازگردد تا با کسانی که دوستشان دارد ملاقات کند ولی اگر

www.takbook.com

www.takbook.com

روح مشکلی حل نشده و یا احساسی بد در مورد شخصی داشته باشد نمی‌تواند به بالا برود و روی زمین باقی می‌ماند تا آن احساس بر طرف و یا مشکل حل شود. ارواح در هر مکانی می‌توانند باشند. در خانه‌های نمور و قدیمی، در گورستان‌ها و حتی در خانه‌هایی جدید و مدرن... اما چرا روح روی زمین می‌ماند؟ شاید چون در زمان حیاتش آنقدر به خانه و خانواده خود تعلق خاطر داشته است که حتی پس از مرگ هم دوست ندارد آن‌ها را ترک کند.

● ارواح بر چند نوعند؟

مفهومی که هالیوود در فیلم‌هایش از روح ارائه می‌دهد مفهومی دقیق نیست بلکه آن چهره‌ای است که اغلب مردم وقتی صحبت از ارواح می‌شود در ذهن می‌پرورانند. اساسا سه نوع تسخیر روح وجود دارد. نوع اول کاملا شبیه به نمایش دوباره یك اتفاق تاریخی یا ناراحت کننده‌ای است که به آن تسخیر رسوبی می‌گویند. در این حالت آن اتفاق جلوی چشمان شما دوباره تکرار می‌شود و هیچ ارتباطی بین شما و ارواح آن مشاهده نمی‌شود. انگار آنها اصلا به شما توجهی ندارند و کاملا در بطن اتفاقی که در گذشته رخ داده است، هستند. این حادثه در آن منطقه و یا در آن ساختمان ثبت شده است و در شرایط مناسب در آینده دوباره به نمایش درمی‌آید. کارشناسان می‌گویند همه چیز از انرژی ساخته می‌شود و قسمتی از انرژی حاصله از یك اتفاق در موارد خاصی که در محیط وجود دارد ضبط می‌شوند و وقتی محیط مساعد باشد دوباره پخش می‌شود. این نوع تسخیر ارواح ممکن است انسان را بترساند ولی در واقع اصلا ترسناك نیست و فقط مثل مشاهده یك فیلم است. نوع دوم تسخیر ارواح، روحی است که ممکن است به اشکال مختلف آشکار شود. ممکن است فرد آن را به شکل یك اندام کامل انسان و یا بخشی از آن ببیند. حتی در این حالت اغلب صدای قدم‌ها و صدای انسان و یا موسیقی هم شنیده می‌شود. ممکن است بویی هم به مشام برسد. بویی که منبع آن مشخص نیست. مثلا بوی سیگار به مشام می‌رسد، در حالیکه هیچکس سیگار نمی‌کشد در این حالت احتمال دارد که نیروهای خاصی به شکل گوی یا غبار و... دیده شود. انسان ممکن است احساس کند چیزی به بدنش می‌خورد و یا قسمتی از بدنش سرد می‌شود.

این روح، روح یك انسان از دنیا رفته است. شاید او به دلایل مختلفی مثل مرگ ناگهانی، گناه و یا یك کار ناتمام روی زمین مانده باشد. شاید هم می‌خواهد فرد مورد علاقه خود مثلا همسر یا فرزندانش را ببیند یا به آنها هشداری بدهد. این ارواح انسانی درست همانطوری هستند که در زمان حیات بودند. یعنی ممکن است خوب باشند یا بد! همانطور که تمام انسانها از نظر اخلاقی و مرتبه خوب و بد بودن با هم متفاوتند، آنها هم با یکدیگر فرق دارند ولی هیچوقت شیطانی نیستند فقط ممکن است باعث ترس انسان شوند. آنها ما را می‌بینند ولی ما آنها را نمی‌بینیم. بنابراین سعی می‌کنند به گونه‌ای توجه ما را به خود جلب کنند. اکثر مواقع وقتی صحبت از اتفاقات ترس‌آور در رویارویی با ارواح می‌شود همین موضوع صحت پیدا می‌کند. مثلا مردم می‌گویند چراغ‌ها روشن و خاموش می‌شوند، وسایل خانه حرکت می‌کنند، صداهایی شنیده می‌شود و... این اتفاقات فقط برای جلب توجه است، همین و بس.نوع سوم از ارواح، ارواحی هستند که هرچند کم نیستند ولی به ندرت با انسان ارتباط برقرار می‌کنند. این ارواح، انسانی نیستند و به طور کلی به دیو و یا شیطان اطلاق می‌شوند. از این موجودات در کتب آسمانی هم نام برده شده و ممکن است به انسان صدمه بزنند. این ارواح خطرناك اغلب در محافل شیطان‌پرستان، جادوگران و کسانی که با تخته‌های احضار ارواح کار می‌کنند، ظاهر می‌شوند. به همین خاطر است که همیشه توصیه می‌شود در این محافل شرکت نکنید!

●ارواح خوبند یا بد؟

ارواح هم مثل انسانها خوب و بد دارند. این حرف را که می‌زنم کاملا بر پایه مدارك و مستندات است. اکثریت قریب به اتفاق ارواح ذاتا بد و شیطانی نیستند و ما نباید از طرف آنها احساس نگرانی کنیم. مشکل اینجاست که تا انسان‌ها می‌فهمند ارواح وجود دارند و دور بر آنها هستند ضد آنها موضع می‌گیرند و نسبت به آنها محتاط می‌شوند. کسانی هم که به شکار ارواح می‌روند و به دنبال آنها می‌گردند در واقع همین کار را می‌کنند.

www.takbook.com

www.takbook.com

آنها می‌خواهند روح را بهتر بشناسند.

تعداد محققان ارواح در دنیا بسیار زیاد است. شاید خیلی از آنها به ارواح خبیث اعتقاد نداشته باشند، ولی من (نویسنده) می‌دانم که ارواح خبیث وجود دارند ولی خیلی به ندرت با انسانها مواجه می‌شوند. من ۲۹ سال در (خانه ارواح) زندگی کردم و ۲۶ سال از آن سالها، همیشه تجربه رویارویی با ارواح را داشتم ولی در کل تنها در سه سال آخر با ارواح خبیث مواجه شدم و البته از این سه سال هم تنها یك شب اطمینان دارم که بدون هیچ تردیدی روحی که دیدم خبیث بود.

●داستان من

داستانی که می‌خوانید درباره اتفاقاتی است که برای (دیوید جولیانو) نویسنده و محقق مسائل ماوراءالطبیعه رخ داده است.

(همه چیز از وقتی شروع شد که من تنها سه سال داشتم. یك شب از خواب پریدم و موجود کوچکی شبیه به یك بچه را در تخت و در کنار خودم یافتم. قدش تقریبا دو فوت بود و به یك پسر بچه کوچك شباهت داشت ولی سرش از حد معمولی بزرگ‌تر به نظر می‌رسید. یك پیراهن آبی به تن داشت و دستهایش از پایین آستین‌ها دیده نمی‌شد. لبهایش تکان می‌خورد و کلمات نامفهومی از آن بیرون می‌آمد. او درست مثل خودم واقعی بود و نوعی مه یا غبار نورانی در اطرافش به چشم می‌خورد. من به سوی اتاق پدر و مادرم دویدم و پدرم را بیدار کردم ولی او به من گفت بروم و بخوابم. من هم به اتاق برگشتم. حالا دیگر آن هیکل کوچك روی تختم سرپا ایستاده بود. من از ترس یك بالش برداشتم و صورتم را با آن پوشاندم و به روی تختم پریدم ولی او رفته بود. آن آغاز اتفاقاتی بود که ۲۶ سال به طول انجامید.

من از ذکر حوادث مشابه تا سال ۱۹۹۰ پرهیز می‌کنم. آن اتفاقات هر چند گه‌گاهی باعث وحشت من می‌شدند ولی هرگز مرا بیش از حد نترساندند. در طول این مدت که تا پایان نوجوانی طول کشید من همیشه هیکل همان پسر بچه را می‌دیدم و همان اتفاق تکرار می‌شد. اتاق خواب من در انتهای یك راهرو قرار داشت و دو اتاق دیگر قبل از اتاق من بود. طرف دیگر این راهرو یك پاگرد است که جلوی دید پله‌ها را می‌گیرد. من از اتاق خوابم می‌توانم تا انتهای راهرو و پاگرد و بالای پله‌ها را ببینم. من همیشه متوجه می‌شدم که چه موقع پسرك می‌آید، وقتی زمان آن فرا می‌رسید موی پشت گردنم سیخ می‌شد و از ترس می‌لرزیدم. همان موقع پسرك بر بالای پله‌ها در پاگرد ظاهر می‌شد و به سمت اتاق من می‌آمد. به نظر می‌رسید هیچ توجهی به اتاق‌های دیگر ندارد. من هم معمولا می‌ترسیدم و یا در را محکم می‌بستم و یا به سوی اتاق پدر و مادر می‌دویدم و روی کف اتاق آنها می‌خوابیدم. تصور کنید صبح از خواب بیدار شوید و ببینید پسر هجده ساله‌تان خودش را گلوله کرده و کف اتاقتان خوابیده است. پدر، مادر و خواهر من هیچوقت حرفهای مرا باور نکردند. من هر شب دیر می‌خوابیدم و تلویزیون تماشا می‌کردم. پلکان خانه ما در اتاق پذیرایی است و نرده‌های چوبی دارد. من اغلب آن موجود را می‌دیدم که روی پله سوم یا چهارم ایستاده است و مرا تماشا می‌کند و بعد ناپدید می‌شود.

یك بار یکی از همسایگان به من گفت: وقتی آن موجود را دیدی به او بگو از اینجا برو و دیگر برنگرد. من هم همین کار را کردم و تا یك سال واقعا راحت شدم. وقتی موضوع را به دوستم گفتم او گفت: آن پسرك یك روح است که می‌خواهد با تو ارتباط برقرار کند.

او می‌خواهد تو کاری برایش انجام بدهی تا بتواند در آرامش به جهان باقی برود. وقتی دوستم این حرف را زد از اینکه آن روح بیچاره را از خودم رانده بودم احساس گناه کردم. یك شب از او خواستم برگردد تا به او کمك کنم.شب بعد دوباره او را دیدم ولی این بار خیلی قوی‌تر بود به طوری که از کار خودم پشیمان شدم. دیگر آن موجود را بیشتر می‌دیدم و گاهی مرا شدیدا می‌ترساند. پسرك همان پسرك بود ولی حالا دیگر نیرویی جدید داشت همیشه اطرافش موجودات سیاه رنگی بودند... موجوداتی کوچك که چهار دست و پا راه می‌رفتند.

قبلا من از ترس آن موجودات به اتاق پدر ومادرم پناه می‌بردم ولی حالا دیگر از ترس از خانه می‌گریختم و گاهی نیمه‌شب‌ها هراسان به خانه دوستانم می‌رفتم. یکبار که این اتفاق را برای مادرم تعریف کردم او گفت: دفعه دیگر آن‌ها را دیدی مرا صدا کن.

چند شب بعد آن موجود را روی پله‌ها دیدم و به سرعت به اتاق مادرم دویدم و او را بیدار کردم. بعد با او به راهرو آمدم و به آن موجود اشاره کردم ولی آن موجود عقب‌عقب رفت و فرار کرد. من به دنبالش دویدم ولی او در پله‌ها ناپدید شد. مادرم او را نمی‌دید ولی از حرکت چشمهای من

www.takbook.com

www.takbook.com

می‌فهمید که من چیزی را می‌بینم. او همان وقت بود که کمی حرفهایم را باور کرد.

دیگر به دیدن آن موجودات عادت کرده بودم. فهمیده بودم آنها هیچ صدمه‌ای به من نمی‌زنند. مدتی از آنها خبری نشد و من هم کاری به کارشان نداشتم چون می‌ترسیدم دوباره بازگردند. یك روز به زیرزمین متروکه خانه قدیمی‌مان رفتم تا آنجا را وارسی کنم. سالها بود که پای کسی به آن‌جا نرسیده بود. روی پله‌های زیرزمین چشمم به یك جعبه افتاد. یك جعبه قدیمی که شاید بیست سال می‌شد که آن را ندیده بودم. آن را برداشتم و در اتومبیلم گذاشتم ولی از همان شب دوباره ارواح آمدند و این بار دیگر آن پسرك نبود، بلکه موجودی سیاه با قدی حدودا هفت فوت بود. انگار از مایع یا دود ساخته شده بود و زیر لب زمزمه نامفهومی می‌کرد. حالتی شیطانی و ترسناك داشت به طوری که وحشت نگاه دلهره‌آورش هنوز در دلم مانده است. روز بعد در این مورد فکر کردم و می‌دانستم این من هستم که باید خودم را نجات بدهم. من باید ارواح را دور می‌کردم. از خدا طلب کمك کردم و خواستم به من قدرت دهد تا این روح خبیث را از خودم دور کنم. همان شب ساعت دو نیمه شب احساس کردم آنها نزدیك می‌شوند. به اطراف نگاه کردم. آن موجود کوچك به همراه آن موجود عظیم و سیاه وآن موجودات کوچك آن جا بودند. با صدایی محکم اما آرام گفتم می‌خواهم از من جدا شوند.گفتم آن‌ها هیچ قدرتی بر من ندارند و نمی‌توانند مرا تسخیر کنند. گفتم من و خانواده‌ام تحت حمایت خداوند هستیم و آنها نمی‌توانند به ما صدمه‌ای بزنند. بعد از کنارشان گذشتم و به پشت سرم هم نگاه نکردم. این موضوع مربوط به دو سال پیش است.

من همیشه یك انجیل کوچك کنار پله‌ها و در زیر زمین می‌گذارم. از آن موقع دیگر آنها را ندیدم ولی هنوز هم هر از گاهی صدای راه رفتنشان را می‌شنوم. آیا شما تاکنون به چنین مسئله‌ای برخورد کرده‌اید؟

منبع : خانواده سبز

http://vista.ir/?view=article&id=236121

VISTA.IR
Online Classified Service

ارواح را بشناسیم...

هستی مملو از موجوداتی نامیرا و دارای آگاهی بنام ارواح است. در ادیان، مکاتب و جریانات باطنی و... به شکلهای مختلف بر وجود ارواح و دسته بندی میان آنها تأکید شده است.

اما ضرورت کسب دانش و آگاهی نسبت به نظام ارواح و نقش و عملکرد آنها چیست؟

خداوند مقتدر از طریق ارواح کارگزارش، به هدایت انسانها و هستی بر طبق خواسته، برنامه و نظام تغییرناپذیرش، میپردازد. هر انسانی میتواند، با اطلاع از وظایف و شرایط آگاهی هر گروه از ارواح به سیر تحول و تکامل خود سرعت بخشد. او همچنین میتواند با اجتناب از ارواح پلید و انجام اعمالی موجب جلب حمایت ارواح پاك شود و از مجازاتهای قطعی و قدرتمند ارواح

www.takbook.com

www.takbook.com

کارگزار دوری جوید.

- انواع ارواح

حضرت علی(ع) میفرماید: «ارواح مثل ارتش تقسیمبندی دارند». ارواح یا همان موجودات نامیرای دارای آگاهی را میتوان براساس قابلیت تغییرپذیر بودن یا نبودن آگاهی آنها و ساختار انرژیشان دستهبندی کرد.

گروه اول ارواحی هستند که دارای آگاهی ثابتی میباشند که خود به دو گروه تقسیم میشوند. دسته اول فرشتگانند که نگهدارنده و حافظان نظم در جهان هستیاند . دسته دوم ارواح شیاطیناند که تنها به بدی تشویق میکنند. در رأس آنها شیطان قرار دارد که خود دارای اولاد، همدستان و همکارانی در جهت تحقق مقاصدش میباشد.

در واقع دنیای اطراف مملو از ارواحی است که انسان را به سوی دو جهت مخالف دعوت میکنند. ولی بر طبق نقشه الهی، تنها راه سعادت انسان در پیروی از ارواح مقدس است .

گروه دوم شامل ارواحی میشوند که آگاهی آنها قابل تغییرند و میان خوب یا بد بودن، حق انتخاب دارند. اینان میتوانند بر طبق خواستهها و مقاصدشان بر دنیای اطراف خود اثر بگذارند. در جلسات احضار روح، اغلب این گروه هستند که حاضر شده و پدیدههایی گاه بسیار متفاوت را از خود بروز میدهند. ارواح انسانی و جن در این گروه قرار میگیرند.

ارواح متعالیتر انسانها در این گروه با توجه به اینکه همچنان در حال پیمودن سیر تحولی و تکامل خود به سر میبرند، مسئولیتهایی را برعهده میگیرند. انجام صحیح مسئولیتها باعث ارتقاء سطح آگاهی آنها و تسریع در تحول روحیشان میشود. این مسئولیتها براساس سطح دانش و آگاهی، پیشرفت آنها در زمینه معنویت و امور باطنی و حتی ظاهری و یا نزدیکیشان به شخص یا گروهی متفاوت میگردد. گاهی یك روح سرپرستی و نظارت بر شخصی را به طور کلی (نظارت بر همه زوایای زندگی فرد) و یا موردی (مثل کمك به خلق آثار بدیعی در موسیقی)، میپذیرد. این پذیرش یا به دلیل علاقهمندی روح به شخص مورد نظر بوده و یا در امری که شخص به آن مشغول است، دارای توانایی میباشد.

ارواح راهنما همانند مدیرانی هستند که با توجه به قابلیتها، افکار و اعمال زیردستانشان نقشهها و برنامههای جدیدی برای آنها طرحریزی میکنند. آنها از طرق گوناگونی چون ایجاد رؤیایی خاص یا جرقه فکری در ذهن و یا وادار کردن اطرافیان شخص به بیان حرفی یا انجام عملی و یا چیدن سلسلهای از وقایع معنیدار در کنار هم، شخص مورد حمایتش را به امری آگاه میکند.

اما ارواح آلودهتر در این گروه چون دارای قصدها و افکار آلودهتر و گاه بسیار شیطانی هستند، در هر جایی حضور یابند، سعی میکنند افکار پلید خود را تحقق بخشند و به آزار و اذیت زندگان بپردازند. در اثر فعالیتهای نادرست این ارواح، پلیدی در میان انسانها شایع میگردد. این ارواح به دلیل داشتن علایق و افکار مادی گاه قادر نیستند که بعد از مرگ وارد سطوح بالاتر هستی شوند و گاهی به خواست خود برای ارضاء خواستههایشان به طور مداوم به دنیای مادی مراجعت میکنند، عده آنان در دنیای مادی بسیار زیاد است.

به محض اینکه فردی به نفسانیات خود توجه کند و براساس نفس شیطانی عمل نماید. (برای مثال به مواد مخدر روی آورد)، به دلیل پارگی در حوزه انرژی محافظ در اطراف کالبد مادیاش، ارواح پلید امکانی برای ورود به هاله و در مواردی حتی به کالبد مادی آن فرد، به دست میآورند. بسیاری از ناهنجاریهای رفتاری و حتی گاهی بیماریها ناشی از القائات این گونه ارواح آلوده و یا شیطانی است. تحت تأثیر قرار گرفتن توسط ارواح پلید، انواع گوناگونی دارد و دارای سطوح متفاوتی، از تحریك به انجام عملی خاص تا تسخیر کامل کالبد مادی، میباشد. برای مثال روحی که در زمان حیات مادیاش علاقمند به مشروبات الکلی بوده، ممکن است پس از مرگ، فرد مستعد و آمادهای را بیابد و با تلقیناتی به ذهن او، وی را وادار به خوردن مشروبات الکلی کند تا از این طریق لذتی را که خود به دلیل نداشتن کالبد مادی نمیتواند به دست آورد، کسب نماید. گاه این احتمال وجود دارد شخص مورد هجوم روح پلید، دچار حالات وسواسی بیمارگونه گردد. این ارواح حتی قادرند فردی را بر خلاف میلش به قتل یا خودکشی وادار کنند.

هر نوع فکر یا عملی که از ما صادر میشود، عکسالعملهایی به دنبال خواهد داشت. دستهای از عکسالعملها مربوط به پاداش یا مجازاتی است که

www.takbook.com

www.takbook.com

نصیبمان خواهد شد. از طرفی اعمال و افکار ما چراغ سبزی برای دوستی با ارواح پاك یا پلید خواهد بود. در صورتی که اعمالی اشتباه و ناهماهنگ با خواست پروردگار داشته باشیم، دوستان پلید و شیطانی را در اطراف خود جمع میکنیم ولی اگر فرد پاك سرشتی باشیم، دوستانی پاك، خلاق، فداکار و دلسوز را جذب خواهیم کرد.

ارواح گروه دوم (ارواح با آگاهی تغییرپذیر) برای همیشه در وضعیت میان خوب یا بد بودن نخواهند ماند بلکه سرانجام یا به طور کامل به خداوند پیوسته و رستگار میگردند و یا به شیطان میپیوندند که در این صورت به تعبیر قرآن جزو ارواح مُهرخورده خواهند بود. به عبارتی در نهایت، آگاهی آنها در قطب مثبت یا منفی ثابت و مستقر خواهد شد.

ذکر این نکته حائز اهمیت که با آگاهی از جهانی که در آن زندگی می کنیم و شناخت هر چه بیشتر آن، می‌توانیم به شناخت بهتر روح خود و نیز مسئولیتی که بر عهده مان قرار داده شده ، نائل شویم. سعی کنیم به روح خداوند نزدیک شویم تا از ارواح پلید و شیطانی دور بمانیم و خدای نخواسته در زمره مهر خوردگان قرار نگیریم که این نهایت....

منبع : فصلنامه علوم باطنی

http://vista.ir/?view=article&id=253084

VISTA.IR
Online Classified Service

ارواح کجا هستند؟

وقتی صحبت از روح و عالم ارواح می‌شود به یاد داستان‌های ترسناکی می‌افتیم که بعضی‌ها وقتی بعد از صرف شام دور هم جمع می‌شوند، برای یکدیگر تعریف می‌کنند. زمان تاثیرگذار این داستان‌ها به ویژه وقتی است که به دور از هیاهوی شهر می‌خواهیم شبی را در چادر بگذرانیم یا در یك خانه قدیمی و مرموز که درهای آن به هنگام باز و بسته شدن جیرجیر می‌کنند و باد زوزه‌کشان شیشه‌های پنجره‌ها را می‌لرزاند، شب را به صبح برسانیم. ولی این داستان‌های ارواح تا چه حد صحت دارند؟ آیا اصلا برگرفته از حقیقت هستند یا تنها زاییده ذهن شیطنت‌آمیز کسانی است که از تماشای چشمان پردلهره اطرافیان لذت می‌برند؟

در این جا قصد داریم منشاء برخی از این افسانه‌های کهن را تعریف کنیم:

- افسانه پل دست سبز

بخش «اولد لنسفورد رود» امروزه منطقه‌ای بدنما و بلا استفاده است ولی صد سال پیش این ناحیه متروکه شلوغ‌ترین و پررفت و آمدترین معبر بود. با این‌که این منطقه بی‌مصرف می‌باشد ولی هنوز هم الوارهایی که از

www.takbook.com

www.takbook.com

قدیم‌الایام روی نهر «کین» قرار داشته است «پل دست سبز» نامیده می‌شوند.

در ماه اکتبر سال ۱۹۸۸ دو تن از اهالی «لانکاستر کانتی» که می‌خواستند نامشان مجهول بماند، داستان «افسانه پل دست سبز» را برای نشریه محلی تعریف کردند. داستان آن چنین است: یکی از مردها در حالی که به کنار نهر اشاره می‌کرد گفت یك شب من و چند تا از دوستانم به این‌جا آمده بودیم. همان شب آن را دیدم که روی نهر حرکت می‌کرد. درست زیر پل. رنگش سبز بود و آهسته از آب بیرون می‌آمد. فقط یك دست سبز دیده می‌شد. مردم می‌گویند نهری که در زیر آن پل قرار دارد، زمانی صحنه نبردی سخت در زمان جنگ داخلی آمریکا بود. در این نبرد دست یك سرباز جوان انگلیسی با شمشیر یك آمریکایی قطع شد و درون آب درست زیر پل افتاد. هرازگاهی در شب‌هایی که ماه در آسمان می‌درخشد و زمین را روشن می‌کند، در تاریکی نقره‌فام می‌توان دست سبزی را دید که از آب بیرون می‌آید و به دنبال بدن گمشده و شمشیر خود می‌گردد.

▪ خانه وحشت میلت چنی

هیچ‌کس نمی‌دانست میلت چنی اهل کجا بود ولی در دهه ۱۸۵۰ این مرد که صاحب میخانه و مهمانسرایی در منطقه بود، اسرارآمیزترین مرد لانکاستر کانتی شد. برخی چنی را که به رك‌گویی شهره بود مجسمه شیطان می‌دانستند. وقتی مردم جسد او را دیدند که برابر دادگاه شهر به چوب‌بستی آویزان بود و تاب می‌خورد زیاد تعجب نکردند. بعد از این‌که چنی به اتهام دزدیدن برده «دکتر کرافورد» محکوم شد خیلی‌ها فکر می‌کردند او به مکافات عملش رسیده است.چنی یك برده داشت که هرازگاهی او را به یك مسافر ساده‌لوح می‌فروخت. چند روز بعد برده از موقعیتی استفاده می‌کرد و از پیش صاحب تازه می‌گریخت و دوباره به مهمانخانه چنی برمی‌گشت تا در یك فرصت مناسب چنی دوباره او را به مسافر ساده‌لوح دیگری بفروشد. ولی همه مسافران مهمانخانه چنی آن‌قدر خوش شانس نبودند. هیچ‌کس تمایلی نداشت که در آن مهمانخانه بماند ولی چاره دیگری نبود. آنها که اغلب خسته از معاملات مختلف و با جیب پر پول به آن منطقه می‌آمدند باید شب را در آن جا به صبح می‌رساندند اما برای برخی از مسافران، آن مهمانخانه آخرین محل استراحت به شمار می‌رفت. مدتی بعد خانواده‌های آنها به دنبال شوهر یا پسر گمشده‌شان به آن مهمانخانه خلوت می‌رفتند ولی هیچ‌وقت نتیجه‌ای نمی‌گرفتند. در طول آن سال‌ها مردم بسیاری که از حوالی مهمانخانه عبور می‌کردند پیکرهای مه‌آلودی را می‌دیدند که در میان درختان اطراف میخانه سرگردان بودند. دیگر کمتر کسی از اهالی لانکستر کانتی جرات می‌کرد شب را در آن محل بگذراند.

چنی همیشه همه چیز را انکار می‌کرد و مدرکی به دست کسی نمی‌داد ولی سال‌ها بعد آن معماها حل شد. یك شرکت ساختمانی به آن منطقه رفت و زمین را حفاری کرد. در آن هنگام بود که چندین اسکلت از زیرخاك بیرون آمد که همگی به قتل رسیده بودند. مردم نام آن مهمانخانه را «خانه وحشت میلت چنی» گذاشتند. این خانه تا اوایل دهه ۱۹۷۰ در آن محل باقی مانده بود ولی دیگر تبدیل به خانه‌ای متروکه درست شبیه به خانه ارواح شده بود. خانه‌ای که به راستی محل زندگی ارواح مسافران بی‌گناه محسوب می‌شد.

▪ جای پای شیطان

در دل درختزارهای انبوه کاج در «ایندین لند» آمریکا زمینی دایره شکل و تیره‌رنگ به چشم می‌خورد که هیچ گیاهی در آن نروییده است. کسانی که برای نخستین بار از کنار این دایره عبور می‌کنند بلادرنگ می‌اندیشند چه چیزی سبب شده است این قطعه زمین اینقدر با اطراف خود در تضاد باشد. خاك تیره این منطقه آن‌قدر سفت است که دسته تبر هر کسی را که بر آن ضربه بزند می‌شکند. هیچ اثری از حیات در آن یافت نمی‌شود.

www.takbook.com

www.takbook.com

نه کرم خاکی، نه سوسك و نه حتی یك دانه علف در آن به چشم نمی‌خورد. حتی حیوانات هم به آن داخل نمی‌شوند و آن را دور می‌زنند. بدتر از همه این‌که می‌گویند اگر کسی وسط دایره بایستد احساس عمیقی از ترس، دلهره و تهوع بر او مستولی می‌شود. اگر سنگ یا چوب روی آن قرار دهید و بروید، روز بعد که بازگردید اثری از آن سنگ و چوب به چشم نمی‌خورد.

ولی این جا چه اتفاقی افتاده است؟ آیا این دایره جایگاه شیطان است؟ سرخپوستان این منطقه این‌طور فکر می‌کنند. آنها معتقدند این دایره جای پای شیطان است. افسانه‌های کهن حاکی از آن است که این دایره لمریزع زمانی محل به مجازات رساندن محکومین سرخپوستان بوده است. به همین دلیل ارواح شیطانی همیشه در آن محل پرسه می‌زنند و منتظر روح‌های محکوم شده هستند. سرخپوستان می‌گویند شب‌هایی که ماه در آسمان نیست و هیچ بادی نمی‌وزد و هیچ صدایی از درختان اطراف به گوش نمی‌رسد، وقتی همه چیز در حال سکون است، در آن هنگام شیطان خود را در آن جا نشان می‌دهد.

▪ ارواح آلکاتراز

هر روز به هنگام غروب آفتاب، وقتی آخرین قایق توریستی، مسافران خود را از این پایگاه دورافتاده و بادگیر می‌برد، یك نفر تنها در جزیره جا می‌ماند. او نگهبان شب آلکاتراز است. «گریگوری جانسون» در زیر نور چراغ قوه خود جای جای این زندان دلگیر که زمانی محل نگهداری بدذات‌ترین جنایتکاران و قاتلین بوده است را درمی‌نوردد. او در حالی که نور را به سوی در نیمه باز سلول انفرادی می‌اندازد می‌گوید: «هی آن صدای چیه؟» مکثی می‌کند و شانه‌هایش را در برابر یکی دیگر از اسرای آلکاتراز بالا می‌اندازد و زیرلب می‌گوید: «مرد فکرش را هم نکن که یك شب بدون اسلحه بیرون بیایی.» تا هنگام سپیده‌دم که اولین قایق توریستی به جزیره می‌آید، مرد در «جزیره شیطانی» آمریکا با توهمات و ترس‌های خود دست و پنجه نرم می‌کند. سال‌ها پیش آلکاتراز آخرین ایستگاه زندگی ۱۵۷۶ قاتل و جنایتکار و معروف‌ترین کلاه‌برداران آمریکا بود. این پایگاه که به «صخره» معروف بود به خاطر سلول‌های تنگ و تاریك و دیسیپلین سختش معروف بود. بعد از این‌که در سال ۱۹۶۳ این زندان بسته شد، باز هم آلکاتراز مامن زندانیان بیچاره خود ماند. مردانی که زمانی در آن جا به زنجیر کشیده شده بودند. با این‌که دیگر هیچ زندانی‌ای در آن نیست ولی هنوز هم حس غریبی در آن موج می‌زند. حسی توام با دلهره و وحشت. طوری که هیچ‌گاه به ویژه در هنگام شب انسان در آن جزیره احساس آرامش نمی‌کند. بعضی‌ها معتقدند این احساس غریب به خاطر وجود ارواح کسانی است که در آن زندان مرده‌اند. آیا این حرف صحت دارد؟

▪ نیشگونی از سوی عالم ارواح

«اریك» ده سال در شیفت شب آلکاتراز کار کرد. از نظر او بدترین قسمت کار، رفتن به اتاق اعدام با صندلی الکتریکی بود. یك شب او روی صندلی شوك نشست و عکس یادگاری گرفت تا به دوستانش نشان دهد. وقتی فیلم را ظاهر کرد در عکس تصویر صورتی را دید که از پشت صندلی خیره به او نگاه می‌کند. او هنوز هم نمی‌داند آن صورت چه بود. اریك می‌گوید گاهی اوقات واقعا احساس وحشت می‌کردم. نگهبان‌های دیگر داستان‌هایی درباره اتفاقات آن جا تعریف می‌کردند ولی من سعی می‌کردم توجهی به حرف آنها نکنم اما گاهی اوقات احساس ترس اجتناب‌ناپذیر بود.

«مری مك کلر» دوازده سال است که در این جزیره کار می‌کند. او از انزوای آن جا لذت می‌برد و می‌گوید «این‌جا یك محل فانتزی استاندارد برای من است.» با این حال او هم اتفاقات عجیبی را تجربه کرده است. وی می‌گوید«بارها برایم اتفاق افتاده که احساس می‌کردم کسی مرا نیشگون می‌گیرد. من توضیحی برای آنها ندارم به همین خاطر هیچ‌وقت در موردشان با کسی حرف نزدم.»

«جان بنر» در دهه پنجاه، چهار سال از عمر خود را در این زندان گذراند این سارق بانك که هم اکنون در آریزونا زندگی می‌کند درباره زوزه‌های باد می‌گوید «شب‌ها وقتی با چشمان باز دراز می‌کشیدم به زوزه باد گوش می‌دادم. زوزه‌ای وحشت‌انگیز بود و انسان احساس می‌کرد ارواح هم با باد هم‌نفس شده‌اند. سعی می‌کردم عقلم را از دست ندهم هنوز هم هر وقت به آلکاتراز فکر می‌کنم به یاد بی‌رحمی‌هایش می‌افتم.» هر روز هزاران توریست از جاهای مختلف به آلکاتراز می‌آیند و از سلول‌های مختلف آن که هر یك نام زندانی خود را بر سر در خود دارند دیدن می‌کنند. وقتی خورشید غروب می‌کند دیگر کسی از آلکاتراز نمی‌رود بلکه همه از آن فرار می‌کنند. جانسون، نگهبان شب، نیز پس از گذراندن شبی در میان

www.takbook.com

www.takbook.com

زوزه‌های ارواح کشته‌شدگان آلکاتراز، صبح روز بعد می‌گریزد تا چند ساعتی احساس امنیت نماید.

▪ دخترك ده ساله

ساعت حدود ۹ در يك شب زيبای ماه آوريل بود كه من طبق معمول به رختخواب رفتم. آن شب هم مثل تمام شب‌ها در اتاق خودم و در تخت خودم خوابيدم. تا آن زمان اتفاق خاصی برايم نيفتاده بود ولی آن شب چيزی ديدم كه هرگز فراموش نخواهم كرد. به محض اين‌كه چشم‌هايم را بستم لحظه به لحظه بيشتر احساس سرما كردم. چشم‌هايم را باز كردم تا ببينم آيا در يا پنجره باز مانده است ولی همه بسته بودند. به همين خاطر كمی احساس ترس كردم. به پهلو غلتيدم و ناگهان چشمم به دخترکی افتاد كه حدود ده سال داشت. ايستاده بود و با لبخند به من نگاه می‌كرد. فكر كردم حتما خواب می‌بينم. چشم‌هايم را محكم بستم و دوباره گشودم. دخترك هنوز آن‌جا بود. پيراهن سپيد بسيار زيبايی بر تن داشت و دور يقه‌اش گل‌های بنفش ملايمی دوخته شده بود. حالا ديگر عرق كرده بودم. از دختر پرسيدم تو كی هستی؟ او نزديك‌تر آمد و گفت من دوستت هستم، يادت می‌آيد؟ قبلا با تو زندگی می‌كردم... بعد خنديد و جلوی چشمان حيرت‌زده من ناپديد شد. هرگز در طول عمرم اينقدر نترسيده بودم. آيا او را قبلا می‌شناختم؟ به سرعت پيش مادرم رفتم و خودم را در آغوش او انداختم. بعد همه چيز را برايش تعريف كردم. مادرم اخمی كرد و گفت حتما خواب ديده‌ام. ولی من می‌دانم كه خواب نبودم. وقتی برگشتم اتاقم هنوز سرد بود.

▪ چهره‌ای در پنجره

من «ريا» هستم و اهل هندوستان می‌باشم ولی داستانی كه تعريف می‌كنم در آمريكا و در خانه خاله‌ام اتفاق افتاد. خاله‌ام هميشه می‌گفت در خانه ارواح زندگی می‌كند ولی من هيچ‌وقت حرفش را باور نكردم تا اين‌كه آن اتفاق برايم افتاد. روزی كه اولين بار به آن خانه رفتم احساس كردم همه چيز عجيب به نظر می‌رسد. حس می‌كردم يك نفر از پنجره به من نگاه می‌كند. هر بار آهسته به كنار پنجره می‌رفتم آن را می‌گشودم و دختر موطلايی‌ای را می‌ديدم كه به سرعت فرار می‌كرد. اين اتفاق چندين بار تكرار شد تا اين‌كه موضوع را به خاله‌ام گفتم. او گفت چهارده سال پيش اين خانه متعلق به يك زن و شوهر جوان و دختر پنج ساله‌شان بود. پرسيدم آن دختر، مو طلايی بود؟ خاله مرا به اتاق زير شيروانی برد و عكسی از آن خانواده را به من نشان داد. بله آن دختر موی طلايی داشت. مطمئن بودم كه او همان دخترکی است كه پشت پنجره می‌ديدم. شب بعد پنجره اتاقم باز بود. باز هم دختری را ديدم كه به من خيره شده است ولی اين بار بهتر می‌توانستم او را ببينم. چشمانش سياه سياه بود يعنی اصلا سفيدی نداشت. شروع به جيغ كشيدن كردم و به در نگاه كردم وقتی دوباره برگشتم حدود يك سانتی‌متر با صورت دخترك فاصله داشتم. شروع به دويدن كردم و به اتاق خاله‌ام رفتم. ولی وقتی در را باز كردم ديدم خاله‌ام راحت خوابيده است و همان دختر كنارش مثل مرده‌ها افتاده بود. دقيقا يادم هست كه ساعت پنج صبح بود. خاله‌ام را تكان دادم و دخترك را به او نشان دادم. دختر در برابر چشمان وحشت‌زده ما بيدار شد و به من نگاه كرد و گفت «تو مرده‌ای!» و به سرعت محو شد. از آن به بعد ديگر او را نديدم ولی هنوز هم نفهميدم چرا او به من گفت مرده‌ام.

بعد از اين‌كه در سال ۱۹۶۳ زندان آلكاتراز بسته شد، باز هم آلكاتراز مامن زندانيان بيچاره خود ماند. مردانی كه زمانی در آن جا به زنجير كشيده شده بودند. با اين‌كه ديگر هيچ زندانی‌ای در آن نيست ولی هنوز هم حس غريبی در آن موج می‌زند. حسی توام با دلهره و وحشت. طوری كه هيچ‌گاه به ويژه در هنگام شب انسان در آن جزيره احساس آرامش نمی‌كند. بعضی‌ها معتقدند اين احساس غريب به خاطر وجود ارواح كسانی است كه در آن زندان مرده‌اند. آيا اين گفته صحت دارد.

منبع : خانواده سبز

http://vista.ir/?view=article&id=264705

VISTA.IR
Online Classified Service

www.takbook.com

www.takbook.com

ارواح متعالی

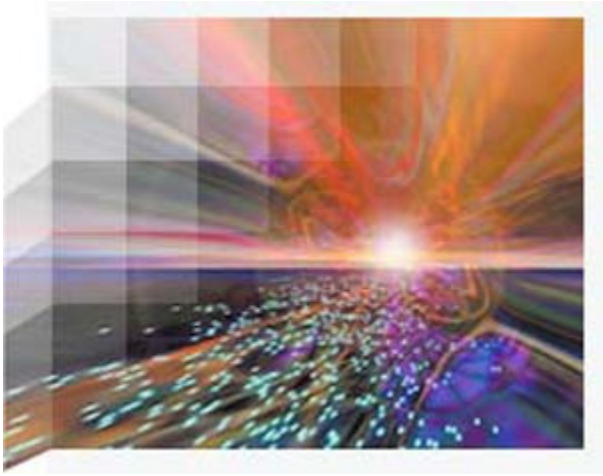

« ... و نفخت فیه من روحی»۱: از روح خود در او دمیدم.

گر چه خداوند از روح خود در وجود تك تك انسان‌ها دمیده است اما تنها تعداد بسیار اندکی نسبت به کل انسان‌ها در هر دوره قادر می‌شوند، روح الهی را در خود بیدار کرده و در نواحی بالایی روح خود مستقر گردند و به شناخت و تجربه روح الهی نائل شوند (و این درحالی‌ست که آگاهی عموم مردم در نواحی پائین روح‌شان قرار دارد).

این تعداد بسیار اندك را ارواح متعالی می‌گویند. اینان منتخبین خداوندند، روح‌هایی هستند که توانسته‌اند روح الهی در وجود خود را آشکار و روحشان با روح خدا پیوند خورده و صفت یا صفاتی از خداوند در آنان تجلی پیدا کرده است .

نزدیکی ارواح متعالی به روح خداوند آنها را قادر به انجام اعمال خارق‌العاده بسیار می‌کند.

برای برخی از آنها براساس تجلیات صفات خداوند که در وجودشان نهاده شده، نمی‌توان در توانایی آنان حد و مرزی قائل شد. به اذن خداوند به هر آنچه که روح الهی قادر به آن است، قادرند. بر بسیاری از امور عالم واقف‌اند و بر آنها احاطه دارند . اینان همان جانشینان خداوندند که تمامی فرشتگان در مقابل‌شان سر سجده فرود آوردند و از آنها که در واقع با روح خدا یکی‌اند، فرمان می‌برند.

بخاطر وجود توانائی‌های بسیار آنها و نزدیکی‌شان به خداوند، بسیاری از مکاتب باطنی راه نجات خود را بر اساس ارتباط با ارواح متعالی بنا نهاده‌اند و آنان را وسیله‌ای برای ارتباط با روح خدا دانسته‌اند. مسلمانان، مسیحیان، حتی هندوها و بوداییان، و سرخپوستان و ... کلید نجات‌بخش‌شان را توسل به ارواح متعالی و طلب کمك و استمداد از آنان می‌دانند.

در میان مسلمانان اعتقاد به ارواح متعالی بسیار دیده می‌شود. اغلب اتفاق می‌افتد که یك مسلمان با توسل به بزرگی، (پیغمبر(ص) و امامان) از خدا طلبی می‌کند و در واقع روحی متعالی را وسیله ارتباط خود با خداوند می‌داند تا او شفاعتش را نزد خدا بکند. این اعتقاد وجود دارد که اگر متوسلان، با تضرع و ملتمسانه، و با عشق و ایمان و احترام، روحی متعالی را صدا بزنند، دعا و خواسته آنها بی‌جواب نخواهد ماند. شواهد بسیاری وجود دارد که گویای تاثیر مستقیم یکی از بزرگان، در زندگی دوستداران‌شان بوده است. این رخدادها نه تنها در میان مسلمانان بلکه در میان مسیحیان، توسط بزرگان معنوی‌شان به‌وجود آمده است.

ارواح متعالی با اتصال به خداوند هم قادر به اجابت دعاهای مادی‌اند و هم معنوی. آنها به صورت مستقیم یا غیر مستقیم اقدام به کمك و حمایت انسان‌ها می‌کنند و این مهم‌ترین رسالت آنان محسوب می‌شود. آنان ارواحی هستند که راه قصدها و خواسته‌های خداوند را رفته‌اند و حال، همانند کوهنوردی ماهر به پیچ و خم‌های راه آگاه‌اند و می‌دانند چگونه مرید خود را بسوی خداوند راهبر شوند.

در برخی از مکاتب باطنی برای کمك گرفتن از ارواح متعالی، تنها به دعا و نیایش و استمداد کمك از آنها اکتفا نمی‌کنند بلکه جسم‌شان را نیز در اختیار آنها قرار می‌دهند و خواهان حلول آنها در کالبدشان می‌شوند. توجیه آنها برای عمل‌شان این است که چون ارواح متعالی به خداوند نزدیکند پس اگر در جسم کسی حلول کنند، خیلی سریع‌تر موجبات تغییر و تحول شخص را ایجاد می‌کنند. همانطور که با حلول روحی پلید به جسم فرد، افکار پلید و زشت و کفرآمیز در او ظاهر می‌شود و بر روحش اثر می‌گذارد، ورود روح متعالی به روح فرد باعث بروز ویژگی‌ها و خصوصیات آن روح در فرد خواهد شد.

www.takbook.com

www.takbook.com

از دیگر تأثیرات و توانایی‌های برخی از ارواح متعالی می‌توان در معالجه انواع بیماری‌ها، دیوانگی و حتی دور کردن ارواح پلید از جسم و جان زندگان نام برد.

ارواح متعالی از طرق گوناگونی به معالجه انواع بیماران می‌پردازند. این عمل یا با واسطه یا به طور مستقیم انجام می‌گیرد. در طریق با واسطه گاه روح از طریق نیروی درمان‌گر به این کار مبادرت می‌ورزد. گاهی نیز ممکن است کمك فراتر از آن باشد و با درخواست درمان‌گر یا بدون درخواست او، اما به دلیل آمادگی روحی (داشتن اهداف خیر) او (و به خواست خداوند)، انجام گیرد.

ارواح متعالی هیچگاه در عملی که خلاف نظر خداوند باشد کمکی نمی‌کنند و تنها از خواست خدا پیروی می‌کنند. شاید یکی از دلایلی که باعث شده برخی از ارواح متعالی در هنگام زندگی‌شان در زمین، تعداد بسیار اندکی را شفا دهند، این بوده که خواست خداوند تنها بر آن افراد قرار گرفته است.

اما اغلب ارواح به طور مستقیم معالجه می‌کنند. گاهی بیمار نیز متوجه حضور و شفابخشی روح متعالی می‌شود. بسیاری از بیمارانی که بیماری لاعلاجی داشته‌اند بعد از دیدن رؤیایی که در آن رؤیا نوید خوب شدنشان را از روحی نورانی شنیده‌اند و یا برای مثال غذا و خوراکی توسط فردی نورانی به آنها خورانده شده یا از آنها خواسته شده که عضو معیوب را حرکت دهند، کاملاً شفا یافته‌اند.

در درمان بیماری‌هایی که نشانی از نفوذ ارواح پلید در آن وجود دارد مانند انواع جنون، ارواح متعالی بهترین راه درمان هستند. زیرا آنها از جهت قدرت و انرژی در سطحی فراتر قرار دارند. در مراحل شدید تسخیر روحی، برای دور کردن روح پلید اغلب مراسمی که توسط افراد دارای قابلیت دور کردن ارواح شیطانی انجام می‌گیرد، نتیجه بخش نیست و تنها کار استمداد از ارواح پاك و متعالی برای خلاصی بیمار است.

در زمان حضرت عیسی مسیح (ع) این عمل توسط ایشان چندین بار انجام گرفت. ارواح پلید تاب مقاومت در برابر اوامر روح حضرت مسیح را نداشتند و با اشاره‌ای از طرف حضرت مسیح جسم فرد زنده را ترك می‌کردند.

در کتاب انجیل از حضرت عیسی(ع) داستانی روایت شده با این مضمون: «وقتی به سرزمین ... رسیدند دو دیوانه زنجیری به ایشان برخوردند. این دو دیوانه در قبرستان زندگی می‌کردند و آنقدر خطرناك بودند که کسی جرأت نداشت از آن منطقه عبور کند. تا چشم‌شان به عیسی افتاد، شروع کردند به فریاد کشیدن که : «ای فرستاده خدا با ما چه کاری داری؟ آیا آمده‌ای تا قبل از وقت ما را عذاب دهی؟» از قضا در آن حوالی گله خوکی می‌چرخیدند. پس ارواح ناپاك از عیسی خواهش کرده، گفتند: «اگر می‌خواهی ما را بیرون کنی، ما را به درون جسم این خوك‌ها بفرست». عیسی (ع) به آنها گفت: «بسیار خوب بروید». ارواح ناپاك از وجود آن دو نفر بیرون آمدند و داخل خوك‌ها شدند. ناگاه تمام گله، دیوانه‌وار به طرف پرتگاه دویدند و خود را به دریاچه انداختند و خفه شدند...»(۲).

- راه برقراری تماس با ارواح متعالی

در فرهنگ‌های مختلف شیوه‌های گوناگونی برای برقراری ارتباط وجود دارد. مانند دعا خواندن، قربانی کردن، روزه گرفتن، نذر کردن، ... البته تمام این آداب و مراسم اگر به درستی انجام گیرد برای برقراری تماس و استمداد موثر هستند. چرا که حتی برخی از این آداب را خداوند، خود به انسان توصیه کرده است. اما آنچه در پشت این مراسم باعث اثربخشی آنها می‌شود ایمان و عشق است.

ایمان به این‌که کسی هست که صدای مرا می‌شنود و قادر است که خواسته مرا محقق کند. انسان به هر چه عشق بورزد، نزدیك می‌شود و در ارتباط قرار می‌گیرد و این ارتباط است که باعث دریافت کمك از روح متعالی می‌گردد. ارواح متعالی تنها به عشق و ایمان خواهندگان‌شان پاسخ می‌دهند. کسی که اراده کند به ارواح متعالی نزدیك شود باید ظلمت را از خود دور کند ظلمت عبارت است از ناپاکی قلب.

همچنین کسی که قصد دریافت کمکی از روحی متعالی را دارد، باید کبر و غرور و طمع را کنار بگذارد. چون ارواح متعالی افراد مغرور را دوست ندارند زیرا تنها خداوند را متکبر می‌دانند. پس هر کس که آنها را می‌خواهد باید متواضع باشد تا آنها را به سوی خود جذب کند.

بنابراین از مهمترین راه‌های برقراری تماس با روحی متعالی و جذب حمایت او، عشق و ایمان به خداوند و ذکر نام خدا و اظهار محبت به روح متعالی و فراخواندن اوست.

www.takbook.com

www.takbook.com

منبع : فصلنامه علوم باطنی

http://vista.ir/?view=article&id=253079

VISTA.IR
Online Classified Service

ارواح مقدس؛ چشمه‌های شفا

درد و رنج جسم و جان بر بسیاری چیره شده و بسیاری در پی شفا و درمان‌اند. و باز بسیاری در جستجو برای شفاگران، دچار اغواگران می‌گردند... اما به راستی شفادهنده کیست؟ و شفادهنده راستین را چگونه می‌توان شناخت؟

هیچ شفایی جز از روح الهی سرچشمه نمی‌گیرد و شفای راستین جز به مدد آن میسر نیست. از اینروست که بزرگترین شفاگران جسم و جان، کسانی به جز اولیاء و مردان حق نیستند. این بزرگان، چه در قید حیات باشند و چه نه، آثار روح بزرگشان به اشکال مختلف ظاهر می‌شود که یکی از این اشکال، شفاست. در مورد برخی از این بزرگان، این جنبه بسیار بارز و آشکار بوده، در مورد برخی نیز در زمان حیاتشان پنهان بوده و بعد از مرگشان چهره آشکاری یافته است. یقیناً شما نیز تابحال گزارشات متعددی از شفای بیماران با توسل به ارواح اولیاء و ائمه شنیده‌اید. بزرگانی که قرن‌ها پیش می‌زیسته‌اند. این درمانگران به ظاهر غایب، هر کدام در آرامگاه خود بسیاری را آرامش بخشیده‌اند و آرامگاهشان مانند درمانگاهی آسمانیست که تنها قیمت درمان، توجه و ایمان بیمار است!

همه شما این درمانگاههای آسمانی را می‌شناسید. یك درمانگاه بزرگ در مشهد و درمانگر آسمانی‌اش امام رضا(ع)، یکی در کربلا و درمانگرش امام حسین(ع)، یکی در نجف و درمانگرش امام علی(ع)، و آن یکی در قم و درمانگرش حضرت معصومه(س)...

چه بسیارند کسانی که هر ساله به شوق دریافت شفا به پابوس حضرتش می‌روند و در حرمش سکنی می‌گزینند. ولی چرا همه آنها شفا نمی‌یابند؟ چرا تنها عده اندکی از این موهبت بهره‌مند می‌گردند؟

این اصلی اثبات شده است که «به هرچه توجه کنید به تناسب توجه‌تان با آن رابطه برقرار می‌کنید». هر چه این توجه عمیق‌تر باشد، سطح رابطه نیز عمیق‌تر است. ارتباط با ارواح مقدسین نیز از این قاعده مستثنی نیست. حتماً اشخاصی را دیده‌اید که روزها خود را به ضریح می‌بندند. وقتی این عمل بیرونی با یك خیرگی درونی توأم می‌شود و به‌عبارتی تنها مشغله آنها در آن زمان توجه به امام و طلب کمك از او می‌شود، و نگاه و توجه‌شان تنها به یك نقطه و بر یك هدف متمرکز می‌گردد، در اثر این توجه، ارتباط برقرار می‌شود. شخص قادر می‌گردد با روح امام، ارتباط برقرار کند و بنا بر هدف و قصد خود، از طریق توسل به آن امام، از جریان شفا بهره‌مند گردد. بنابراین، کسانی که از این موهبت محروم می‌مانند از توجه

www.takbook.com

www.takbook.com

کافی برخوردار نیستند و در واقع بر روح شفاگر الهی، تمرکز و توجهی ندارند. به‌عبارتی بدون عمل، در انتظار نتیجه‌اند. اما نکات دیگری هم هست. برخی طلبکار شفایند و برخی خواستار شفا و برخی تسلیم امر صاحب شفا. گویا هر چه متواضعاته‌تر بخواهیم، ارتباطمان سریع‌تر و عمیق‌تر برقرار می‌گردد و به‌خواسته خود می‌رسیم.

از سوی دیگر، برخی بارگاه این بزرگان را مانند یك آزمایشگاه می‌بینند و این‌طور به آن وارد می‌شوند که «این همه راه‌های گوناگون را آزمایش کردیم و توفیقی حاصل نشد، این راه را هم امتحان می‌کنیم، شاید جواب دهد» و خود این تصور که با شك و تردید همراه است به عاملی بازدارنده برای برقراری ارتباط منجر می‌گردد و از سویی چون به آزمایش گذاشتن قدرت الهی است، نوعی بی‌حرمتی و اهانت به ساحت حق است که روشن است به نتیجه دلخواه منجر نخواهد شد. عوامل بسیار دیگری هم هستند که منجر به تضعیف یا تخریب این ارتباط درونی و در نتیجه، عدم بهره‌گیری از جریان شفا می‌گردند اما آنچه اهمیت دارد اینست که ایمان و توجه عمیق، همه موانع را کنار می‌زند و نور را به سوی ما می‌خواند.

در طول تاریخ، مدعیان دروغین (خاصه در موضوع درمان و شفا) و سودجویانی که آنان را علمّ کرده‌اند به فراوانی به چشم می‌خورند. برخی از مراکز و روش‌های قلابی شفا نیز دست ساخته چنین سودجویانی هستند. آنان به قصدهای مختلف که می‌توانسته جلب‌نظر مردم و دستیابی به اهداف مادی باشد، با اقدامی فریبکارانه مراکزی دروغین بر پا می‌داشتند و عده‌ای ساده‌لوح نیز بر این فریب دامن می‌زدند. امروزه نیز این فریب همچنان ادامه دارد اما اشکال مدرن‌تری به خود گرفته است. به‌جای امامزاده‌ها، یوگی‌ها و سوامی‌ها (ی عموماً هندی) علمّ شده‌اند.

به‌جای مقابر مقدس، «سنتر» راه می‌اندازند. اما اگر هوشیار باشیم، تشخیص حق از ناحق بسیار سهل و ساده خواهد بود. کمی دقت کنیم آنچه را که از آنِ آن هستم و او از آنِ ماست، به امید آنچه از ما نیست و ما هم از آنِ آن نیستیم از دست ندهیم. آنچه را دیده‌ایم و لمس کرده‌ایم به آنچه شنیده‌ایم، وانگذاریم.

شفاگران الهی را دریابیم که شفای الهی همیشه از آن ما خواهد بود. شفای پایدار جسم و جان.

و سرانجام اینکه:

آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم

یار در خانه و ما گرد جهان می‌گردیم

منبع : فصلنامه علوم باطنی

http://vista.ir/?view=article&id=253102

VISTA.IR
Online Classified Service

از احساس درونی خود پیروی کنید

گاهی توصیف چگونگی و چرایی این حس درونی بسیار مشکل است، اما ما میدانیم که: دوستمان تمام حقیقت را به ما نمیگوید، برنامه تعطیلات را برای دو هفته آینده بگذاریم خوب است نه ماه آینده و تغییر شغل از کار A به کار B برایمان رضایت بیشتری به همراه خواهد داشت.

www.takbook.com

www.takbook.com

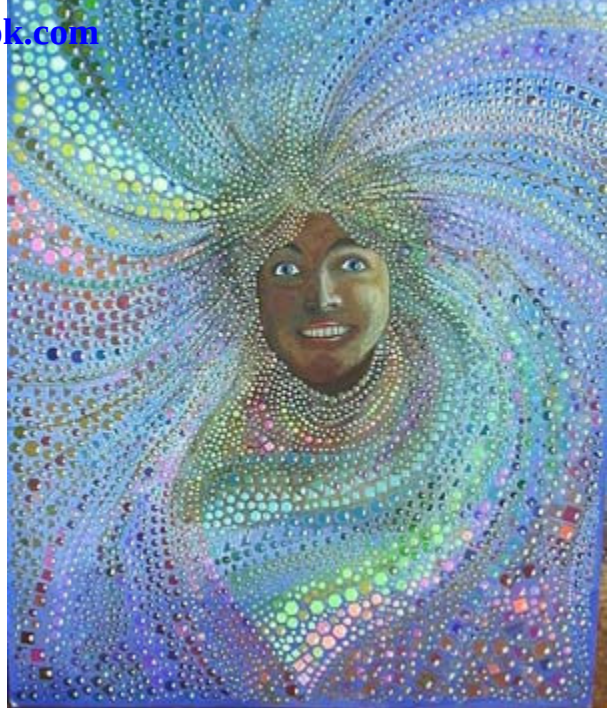

هر کسی این حس را به نامی میشناسد، نوعی غریزه، پیشگویی یا تنها یک احساس خاص، این حس، همان شهود و درک بی واسطه شما از وقایع است و هنگامی که این صدای کوچک ذهن شما را تسخیر میکند میتواند گیج کننده، بازدارنده و حتی ترسناک باشد.

لین رابینسون (Lynn Robinson)، نویسنده کتاب "شهود ربانی: راهنمای شما در بنا کردن زندگی محبوبتان" (Divine Intuition: Your Guide to Creating a Life You Love) درباره برقراری ارتباط و اعتماد به این حس درونی توضیحاتی داده است. شهود، درست مانند یک سیستم مسیریاب درونی است. زمانی که بدانید مقصدتان کجاست، این سیستم راه رسیدن به آنرا به شما نشان خواهد داد.

۱) ذهن خود را آرام کنید تا صدای درونی خود را بشنوید.

کمتر پیش می آید که ما صدای درون خود را در لحظه ای که به آن نیاز داریم بشنویم. هنگامی که تحت فشار و عصبی هستید، صداهای آزار دهنده دیگری (همسر، مادر، رئیس و...) ندای درونتان را در خود غرق میکند و این احتمال وجود دارد که با امواج شدید "بایدها" به سمت نادرستی حرکت کرده و ندانید واقعا چه میخواهید. ذهن ما در زمانی که مشغول استراحت بوده و آرامش دارد بسیار بیشتر از زمانی که در اوج یک واقعه پرتنش واقع شده شفاف و دقیق است.

پس با درنظر گرفتن زمانهایی برای خارج شدن از حال و هوای وظایف زندگی، این آرامش ذهنی را برای خود ایجاد کنید. برای قدم زدنی کوتاه از خانه یا محل کار خود خارج شوید یا پنج دقیقه درب اتاق خود را بسته، در آرامش فکر کنید. اگر عادت کنید با درون خود همراه شوید، خواهید توانست با ذهنی باز و همراه با آرامش در مقابل منفی بافیها و "بایدها" ایستادگی کرده و صدای درون خود را بشنوید.

۲) پرسشتان را از ندای درونتان بپرسید و به پاسخ آن عمل کنید

برای ایجاد اعتماد به حس درونی خود در زمان مواجهه با تصمیمات مهم، آنرا در مورد مسائل کم خطر بیازمایید. در مورد امور روزانه سرسری تصمیم نگیرید و توجه کامل خود را به آنها معطوف کنید.

به جای اینکه از خود بپرسید شام چی داریم؟ فکر کنید چه غذایی برای شام دلچسب تر است؟ سپس به سراغ موضوعات جدیتر بروید: چگونه میتوان کاری کنم که دخترم انقدر خجالتی نباشد؟ آیا با زندگی در نزدیکی خانواده شادتر خواهم بود؟ این پرسشها را در پس ذهن خود نگه دارید و هنگامی که حس شهود به سراغتان آمد، آنها را مطرح کنید.

هنگامی که به راهنمایی خواستن خو گرفتید، به آن ادامه دهید و گام به گام پیش بروید. به گفته رابینسون :"افراد از پیروی حس درونی خود واهمه دارند زیرا این کار به تغییر منجر میشود." اما تغییر لزوما نباید آنی باشد. اگر ندای ذهنتان میگوید زمان تغییر شغل فرا رسیده است، یک راست به دفتر رئیس نروید و استعفا بدهید، بلکه ابتدا رزومه خود را به روز درآورده و تحقیق کنید که درحال حاضر کار مناسب و بهتر وجود دارد یا خیر.

۳) احساس واقعی درک درونی را بشناسید

درک درونی-شهود یا صدای درون- نوعی بینش سریع و آنی معنا شده است، اما این حالت با واکنشهای سریع مرتبط با ترس، خشم و اندوه متفاوت است. برای مثال، یکی از همکاران جدیدتان از شما دعوت میکند که یک قهوه با او بنوشید و شما بلافاصله این دعوت را رد میکنید.

رد دعوت او به این دلیل نیست که ندای درونتان میگوید: "از او خوشم نمی آید"، بلکه این ترس شماست که میپرسد: "نکند او از من خوشش نیاید".دفعه بعد، هنگامی که در چنین موقعیتی قرار گرفتید، به جای پاسخ فوری، پاسخ دادن را به بهانه چک کردن برنامه کارتان کمی عقب

www.takbook.com

www.takbook.com

بیاندازید و از خودتان بپرسید که آیا این همکار تازه، میتواند دوست جدیدی هم باشد؟

۴) جنبه منطقی خود را از دست ندهید

رابنسون میگوید:"من هرگز به مردم نمیگویم که تنها بر حس درونی خود اتکا کنند. همه ما دارای جنبه های عقلانی و منطقی هستیم که وجودشان دلیلی دارد." پس، به ندای درون خود اعتماد کنید و واقعیات را نیز بسنجید.

برای مثال، اگر قصد جابجایی دارید و احساس میکنید در یک شهر خاص خوشبخت خواهید بود، ابتدا گشتی در آن بزنید، از هزینه زندگی، امکانات شغلی و همچنین شرایط مدارس آن باخبر شوید و ببینید که با توجه به این اطلاعات همچنان ذوق جابجایی در وجودتان هست یا خیر.

۵) به خود اعتماد داشته باشید

این کار مشکل تر از آنست که تصور میکنید. هرچه باشد، مگر ما که هستیم که بتوانیم تمام پاسخها را بدانیم؟ اما، ۶۲ درصد از مدیران موفق در یک نظرخواهی اعلام کرده اند که بیشتر تصمیمات خود را بر اساس ندای درون خود به انجام رسانده اند.

از دفعاتی که بر اساس شهود عمل کرده و نتیجه درست از کار درآمده، فهرستی تهیه کنید و هر زمان که احساس عدم اطمینان داشتید به آن مراجعه کنید. هرچه بیشتر در زمینه تشخیص، گوش سپردن و عمل کردن به ندای درون خود تمرین کنید، بیشتر به آن اطمینان یافته و به ساختن زندگی محبوب خود نزدیکتر میشوید.

منبع : سایت فریا

http://vista.ir/?view=article&id=257854

VISTA.IR
Online Classified Service

از عادت فکرتان غفلت نکنید

وقتی که از "عادت" و "عادت کردن" صحبت می‌شود، بیشتر ما به یاد رفتارهایی چون خوابیدن و بیدار شدن سرساعتی معین، دوش گرفتن پیش از خواب و یا ناخن جویدن و سیگار کشیدن می‌افتیم. عادات رفتاری قابل مشاهده که گاه خوب و گاه ناپسندند، از عادات فکری سرچشمه می‌گیرند. افراد باهوش و خلاقی هستند که به خاطر داشتن عادات نادرست و اشتباه فکری، مقدار زیادی از نیروی ذهنی و خلاقیتشان را یا بی‌استفاده رها می‌کنند و یا هدر می‌دهند. عادات صحیح فکری، زندگی را آسان‌تر نموده از تاثیر عادات و الگوهای فکری نادرست که فکر و ذهن را به طور خودکار برنامه‌ریزی می‌کرده‌اند، می‌کاهند.

در طول زندگی، ذهن و جریان فکری ما به دفعات و طی پروسه‌های گوناگون برنامه‌ریزی می‌شود. خواندن و نوشتن به زبان مادری یا هر زبان دیگری که

www.takbook.com

www.takbook.com

فراگیریم، رانندگی و تایپ حرفه‌ای اعمالی هستند که پس از یادگیری و مدتی تمرین مداوم و مستمر، بدون فکر کردنی آگاهانه به راحتی انجامشان می‌دهیم و چه بسا اگر فکر کنیم که چطور باید کلمات را بخوانیم و مداد را چگونه حرکت دهیم، دنده‌ها را چطور باید عوض کنیم یا کدام انگشت مال کدام دکمه کیبورد است، اشتباه هم خواهیم کرد. این دستورالعمل‌ها در ناخودآگاه ذهنمان تثبیت شده‌اند و ما بدون هیچ کوششی به یادشان می‌آوریم و با مهارت انجامشان می‌دهیم. عادات فکری نیز ماهیتی این گونه دارند و همین‌ها هستند که مسیر فکر کردن ما راجع به یک موضوع خاص و عکس‌العمل در آن موقعیت را مشخص می‌نمایند. این عادات به شکلی ناخودآگاه و در طی سال‌های زندگیمان شکل می‌گیرند و اگر نادرست و اشتباه باشند، تغییر دادنشان کار ساده‌ای نیست. عادات غلط فکری را می توان تغییر داد و الگوهای صحیح و مثبت را نیز می‌توان تقویت کرد.

یکی از روش‌های بسیار مثبت و تاثیرگذار اینست که از زاویه و دیدگاهی بی‌طرفانه به اعمال و رفتار خودمان و دیگران و موقعیت‌های گوناگون، نگاه کنیم. ما بعضی اوقات حوادث اطرافمان را با دیدگاهی کلیشه‌ای می‌نگریم که در همه زندگی در ذهنمان جایگیر شده و از قضاء دیدگاهی درست نیست. خودمان هم نمی‌دانیم که علت بعضی فشارهای عصبی و ناکامی‌هایمان چیست. نکته امیدوارکننده دیگر اینست که همه قادرند با تلاش آگاهانه عادات خوب فکری را در ذهنشان تثبیت کنند و اثرشان را هم پررنگتر سازند.

بسیاری از کارشناسان معتقدند که سه هفته طول می‌کشد تا شخصی بتواند راه و روش جدیدی را در زندگیش جایگیر کند و آن رفتار جدید را به شکلی عادت گونه انجام دهد. سه هفته یا چهار هفته چندان مهم نیست. مفهوم و نکته اصلی اینست که تکرار آگاهانه اعمال صحیح و مثبت و تفکری مثبت که اراده هدایتش می‌کند، به نهادینه شدن الگوی جدید منتهی خواهد شد. البته خودداری از انجام رفتارهای پیشین و تفکر به روند گذشته نیز به همان اندازه اهمیت دارد. استمرار و تکرار، اساس موفقیت در هر دو پروسه است.

به طور مثال ممکن است شما بخواهید مهارت حل مسئله‌تان را که به نظر بسیار ضعیف می‌رسد، بهبود بخشید و الگوهای نادرست تفکرتان را تصحیح کنید. اشخاصی که نمی‌توانند به خوبی مسائل و مشکلات زندگیشان را حل کنند، پیچیدگی‌ها و گرفتاریها را عذابی سخت می‌دانند و در عوض تلاش برای حل آن‌ها، سعی در فرار دارند. به همان گفته معروف که "او به جای حل مسئله، صورت مسئله را پاک می‌کند." ولی الگوی صحیحی که باید جایگزین این روش نادرست شود برداشتی مثبت از این دشواریست که آن را نه موقعیتی برای شکست و ناکامی بلکه فرصتی برای تفکر بیشتر و یافتن راه‌حل‌های جدید تلقی کنیم.

فرض کنید که شما تصمیم می‌گیرید این تغییر را اعمال کنید و عادت فکریتان را به مسیری درست و سازنده هدایت نمایید. حالا چطور می‌خواهید این روش جدید را مانند عادت در فکر و ذهن نهادینه کنید تا در ناخودآگاهتان هم تثبیت و ماندگار شود؟

باید هنگام فکر به یک مشکل یا مواجهه با آن سعی در اجتناب نکنید. خوب است که لیستی از مشکلات خودتان و آن‌هایی که در محیط وجود دارد و آزارتان می‌دهند، تهیه کنید. این لیست می‌تواند مشکلاتی صرفا شخصی را در خود جای دهد، مانند داشتن اضافه وزن و مشکلات مربوط به آن یا دلمشغولیهایی مربوط به پرداخت هزینه‌ها و قرض‌ها. مشکلاتی که در ارتباطات شغلی و کاری پیش آمده‌اند هم می‌توانند در این فهرست قرار گیرند.

سپس درباره هر سوال به دقت فکر کنید و پرسش‌هایی درباره‌شان مطرح نموده روی کاغذ یادداشت کنید. سوال‌هایی هستند که ذهنتان را فعال می‌کند و قوای خلاقه آن را تقویت می‌نماید. این گونه سوال‌ها و فکر کردن راجع به آن‌ها، قالب پیش ساخته تفکر و حل مسئله را می‌شکند و راه‌حل‌های نوین و بدیعی را به شما می‌نمایاند. بهترین پرسشی که در آغاز می‌توانید بپرسید اینست: "چطور می‌توانم از این مشکل به نفع خودم استفاده کنم؟ "دیگر سوالاتی که در پی آن کمک‌کننده خواهند بود عبارتند از:" اگر راه حل این مشکل را بیابم، چه فایده‌ای برایم خواهد داشت و از چه جهاتی پیشرفت خواهم کرد؟" و "خود این مشکل نکات و کلیدهایی در خود دارد که برای یافتن راه حل به کار می‌آیند. حالا من چند تا از این علامت‌ها را پیدا کرده‌ام؟"

در کنار روش، آن چه که تاثیری بس چشمگیر دارد، انگیزه و محرک درونی شماست. وقتی که در راه حل مشکلی قدم می‌گذارید، موانع و

www.takbook.com

www.takbook.com

دشواریهایی پیش رویتان قرار دارند. در هنگام مواجهه با سختی‌ها و زمانی که حس می‌کنید خسته‌اید و می‌خواهید دست از کار بکشید، به طعم شیرین پیروزی فکر کنید و به منافع و امتیازاتی که پس از حل مشکل به دست خواهید آورد، بیندیشید. شرط اصلی کسب مهارت در هر کاری تمرین و استمرار است. تغییر عادات فکری هم به تمرین و تلاش و کوششی "آگاهانه" نیاز دارد تا پس از مدتی به صورت عادتی تثبیت شده در ناخودآگاهتان ثبت گشته به یکی از اجزای روند عادی زندگیتان تبدیل شود. تمرین و پشتکار را فراموش نکنید.

به این ترتیب انرژی ذهنی شما با تلاش کمتر، بیشتر آزاد می‌شود و با جهت‌دهی در مسیری صحیح، موثرتر عمل خواهد نمود.

منبع : روزنامه تفاهم

http://vista.ir/?view=article&id=284660

VISTA.IR
Online Classified Service

از هیپنوتیزم چه می دانید؟

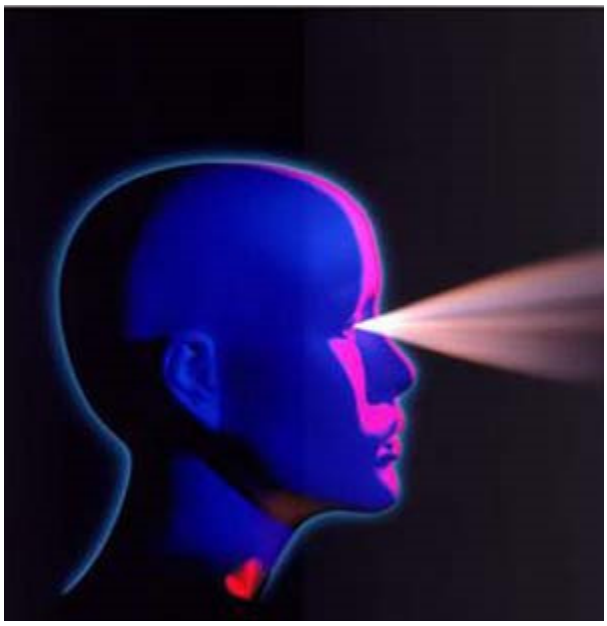

اگر کتاب ژوزف بالسامو و یا غرش طوفان شاهکار الکساندر دوما را خوانده باشید، احتمالاً وقتی واژه هیپنوتیزم را می‌شنوید، به یاد انسانی می‌افتید با قیافه‌ای کاملاً مرموز و چشمانی تاریك و سیاه که از یك قدرت ماوراءالطبیعه برخوردار بوده و قادر است با انجام کارهای عجیب و غریب بر روی سایرین اثر بگذارد. حتی شاید فکر کنید این شخص با توجه به قدرت خاصی که دارد قادر است بسیاری از موجودات زنده را تحت کنترل خود قرار داده و بر آنها حکومت کند. ممکن است نمونه انجام این اعمال را در فیلم‌ها و یا نمایش‌های تلویزیونی دیده باشید.

پس از دیدن یك نمایش هیپنوتیزم و یا فکرکردن به آن احتمالاً به این فکر می‌کنید که دنیای ماوراءالطبیعه چه دنیای زیبا و قدرتمندی است و شاید حتی پیش خود تجسم کنید که اگر شما نیز قدرت داشتید و هیپنوتیزم یاد می‌گرفتید چه آدم نیرومندی می‌شدید! ولی اشتباه نکنید! هیپنوتیزم یك علم است. علمی مانند سایر علوم که در تسخیر یك یا چند نفر نیست و هرکس می‌تواند آن را فرا بگیرد. برخلاف نمایش‌های تلویزیونی که شاید حتی مانند جادوگری به‌نظر برسند، هیپنوتیزم یك علم مفید و کمك‌کننده به علم پزشکی بوده و درمان بسیاری از بیماری‌ها موثر شناخته شده است.

عدم آگاهی کافی در مورد هیپنوتیزم و مبانی و کاربردهای آن در جامعه باعث شده‌اند تا هیپنوتیزم همانند یك علم مرموز و دست‌نیافتنی و یا حتی خطرناك به‌نظر برسد حال آنکه هیچ‌گونه رمز و رازی در آن وجود ندارد.

- روش های هیپنوتیزم

www.takbook.com

www.takbook.com

توجه داشته باشید که هیچ روش منفردی جهت هیپنوتیزم وجود ندارد که در تمامی افراد موثر باشد. ممکن است یك تکنیك برای یك فرد کاملا مناسب باشد ولی در دیگران اثر نکند. تجربه زیاد و دانش کافی به فرد هیپنوتیزم‌کننده کمك می‌کند تا متوجه شود کدام روش برای آن فرد بهتر است.

کار یك پزشك خبره در هیپنوتیزم از یك فرد آماتور یا شعبده‌باز بسیار سخت‌تر است زیرا وی برخلاف یك فرد آماتور، نمی‌تواند بیمارانش را انتخاب کند و باید بتواند که همه را هیپنوتیزم کند.

فرد هیپنوتیزم‌کننده باید در ابتدا از میزان اطلاعات بیماران در مورد هیپنوتیزم آگاهی حاصل کرده و هرگونه تردید آنها را رفع کند. باید توضیح داده شود که خلسه عمیق در اولین تلاش فقط در درصد کمی از مردم اتفاق می‌افتد و لازم است حتما به بیمار گفته شود که یك خلسه سبك و یا متوسط برای درمان وی کافی است.

ایجاد آرامش و راحتی کافی برای بیمار جهت انجام هیپنوتیزم کاملاً ضروری است. معمولاً اتاقی که در آن هیپنوتیزم انجام می‌شود باید تا حد ممکن ساکت، آرام و غیرتاریك بوده و به اندازه کافی گرما داشته باشد. سرما خود مانع جهت انجام هیپنوتیزم است. بیمار معمولاً بر روی یك صندلی راحتی نشسته و یا در صورتی که تمایل داشته باشد، بر روی یك کاناپه دراز می‌کشد. البته در موارد نادر برخی بیماران ترجیح می‌دهند در حالت ایستاده باشند.

انتخاب روش مناسب جهت هیپنوتیزم به بسیاری از فاکتورها بستگی دارد که پزشك براساس آنها روش مناسب را انتخاب می‌کند. پزشك باید بتواند درصورت لزوم و بدون آنکه شك بیمار را برانگیزاند، روش انجام هیپنوتیزم را عوض کرده و بهترین روش برای آن فرد را انتخاب کند. از روش‌های مختلفی جهت انجام هیپنوتیزم استفاده می‌شود. یکی از معروف‌ترین این روش‌ها روش استفاده از نگاه خیره به همراه تلقین کلامی است.

در این روش از فرد خواسته می‌شود تا به‌طور ثابت به یك جسم روشن که کمی بالاتر از چشمانش نگاهداشته شده بنگرد. فرد هیپنوتیزم‌کننده در این حین کارهای لازمه را انجام داده و چشمان بیمار به‌مرور بسته شده و به حالت خلسه می‌رود. معمولا در آخر هیپنوتیزم به بیمار گفته می‌شود که در جلسه بعدی سریع‌ترو راحت‌تر به هیپنوتیزم خواهد رفت و سپس بیمار را بیدار می‌کنند. برای بیدارکردن بیمار از هیپنوتیزم روش‌های مختلفی وجود دارند.

مثلا فرد هیپنوتیزم‌کننده به بیمار می‌گوید:<وقتی من تا ۷ شمردم، تو بیدار شده‌ای> و یا<وقتی که من تا ۳ شمردم و بعد بشکن زدم، بیدار شده‌ای.>روش دیگر انجام هیپنوتیزم، روش نگاه خیره به‌طور مستقیم است که در طی آن پزشك از بیمار می‌خواهد که مستقیما به چشمان وی نگاه کند. در تکنیك شمارش بیمار با شمارش فرد هیپنوتیزم‌کننده چشمانش را باز و بسته می‌کند. روش‌های دیگری که در بسیاری از منابع ذکر شده‌اند، عبارتند از: تزریق دارو، استفاده از موسیقی و تغییر خواب طبیعی.

- هیپنوتیزم در درمان بیماری ها

امروز هیپنوتیزم موارد استفاده بسیار زیادی در پزشکی دارد. همان‌گونه که گفته شد، برخلاف اغلب مردم که عقیده دارند خلسه عمیق جهت درمان ضروری است، یك خلسه خفیف تا متوسط برای درمان‌های پزشکی کاملا کافی است. نکته مهم این است که باید به تلقینات وارده در هیپنوتیزم برای اثرکردن فرصت داد. تلقینات وارده مانند این است که شما دانه‌هایی در زمین کاشته‌اید که به مرور رشد می‌کنند و تبدیل به گل‌های زیبا می‌شوند.

شما باید با حوصله باشید و برای اثرکردن تلقینات فرصت بدهید.هیپنوتیزم برای درمان حالات اضطرابی، هیستری، اعتیاد به الکل یا سیگار، ناتوانی جنسی، لکنت زبان، بی‌خوابی، تیك‌ها و جویدن ناخن بسیار موثر بوده است. علاوه بر این، در کنترل و کاهش استرس و هیجانات و حالات و بیماری‌هایی که در اثر استرس تشدید می‌شوند نظیر زخم معده، فشارخون به‌دلایل غیر کلیوی، آسم، میگرن، آرتریت روماتویید، برخی بیماری‌های پوستی هیپنوتیزم به‌خوبی خود را نشان داده است.

هیپنوتیزم همچنین می‌تواند به‌عنوان بی‌حس‌کننده و یا تسهیل‌کننده زایمان نیز به‌کار رود.

www.takbook.com

www.takbook.com

در یك تحقیق در انگلستان که بر روی۲۵۰ بیمار مبتلا به نشانگان روده تحریك‌پذیر انجام گرفت، ملاحظه شد که تاثیر هیپنوتیزم از مصرف بسیاری از داروهای جدید و گران‌قیمت بهتر است. این تحقیق همچنین نشان داد که زنان مبتلا بهتر از مردان به درمان با هیپنوتیزم پاسخ دادند.

لازم است بدانید که هیپنوتیزم تنها راه درمان یك بیماری و یا جایگزین درمان‌های دیگر نیست، بلکه از تکنیك‌های مختلف این علم می‌توان در کمك به درمان بسیاری از بیماری‌ها استفاده‌های شایانی کرد.

یك پزشك اسکاتلندی به نام جیمز اسدیل در اواسط قرن نوزدهم در هند با استفاده از هیپنوتیزم به‌عنوان بی‌هوش‌کننده در حدود ۲۰۰ عمل جراحی بزرگ نظیر قطع پا را انجام داد.

به عقیده بسیاری از محققان، هیپنوتیزم چنانچه درست و توسط یك پزشك مجرب و کارآزموده در این زمینه استفاده شود، کاملا بی‌خطر بوده و مانند سایر فرآیندهای درمانی است . در غیر این صورت، می‌تواند عوارض جسمانی و روانی داشته باشد که از یك حالت سرخوردگی و سرگیجه تا توهمات و فراموشی هستند.

- چه کسی را می‌توان هیپنوتیزم کرد؟

تحقیقات نشان داده‌اند که در حدود ۹۰ تا ۹۵ درصد از مردم قابلیت هیپنوتیزم‌شدن را دارند و فقط ۵ تا۱۰درصد قابل هیپنوتیزم‌شدن نیستند. البته این بدان معنا نیست که تمامی این ۹۵ درصدمی‌توانند سریع و راحت به مرحله خلسه عمیق بروند. از این تعداد، ۱۰ درصد از آنها فقط به مرحله خلسه خیلی سبك می‌روند، ۳۵ درصد وارد خلسه سبك و ۳۵ درصد خلسه متوسط می‌شوند و قابلیت رسیدن به عمیق‌ترین مراحل خلسه فقط در ۳۵ درصد از جمعیت امکان‌پذیر است، یعنی یك نفر از هر ۴ نفر.

ابتدا همان‌گونه که گفته شد، ازنظر پزشکی همان مرحله سبك جهت امور درمانی کافی است که ۹۰ تا ۹۵ درصد از مردم به آن می‌روند. لازم به ذکر است که در صورت ادامه و تکرار هیپنوتیزم در جلسات متعدد و در افرادی که به خلسه سبك می‌روند، می‌توان خلسه سنگین نیز ایجاد کرد.

در کل مناسب‌ترین افراد برای هیپنوتیزم کسانی هستند که سالم بوده و هوش و قوه تخیل قوی‌تری دارند. هرچه فرد بتواند بیشتر تمرکز کند برای هیپنوتیزم مناسب‌تر است. به همین جهت است که هیپنوتیزم‌کردن افراد عصبی و مضطرب در ابتدا مشکل است چرا که آنها قدرت تمرکز مغزی کمتری دارند همچنین افراد عقب‌مانده ذهنی به‌دلیل آنکه نمی‌توانند تمرکز کنند، هیپنوتیزم‌پذیر هستند.

در هیپنوتیزم، هیچ تفاوتی بین زن و مرد یا نژادهای گوناگون وجود ندارد. هیپنوتیزم‌کردن افراد جوان بسیار راحت‌تر از افراد مسن است و بهترین سن برای انجام هیپنوتیزم را ۱۸ تا ۲۸ سالگی می‌دانند. البته معنای این حرف آن نیست که افراد سالخورده را نمی‌توان هیپنوتیزم کرد بلکه باید خاطرنشان کرد که هیپنوتیزم در مورد آنها نیز انجام می‌شود ولی به راحتی افراد جوان نیست.

تحقیقات نشان داده‌اند افرادی که در خواب راه می‌روند و یا درخواب با خود حرف می‌زنند و یا آنها که لکنت زبان دارند، سریع‌تر و راحت‌تر هیپنوتیزم می‌شوند. در طرف مقابل، افرادی که از بی‌خوابی رنج می‌برند موارد مشکل‌تری هستند زیرا اصولا ایده به خواب رفتن برای آنها مشکل است و به‌طور غیرارادی با آن می‌جنگند.این افراد پس از چند جلسه می‌توانند یاد بگیرند که آرامش خود را حفظ کرده و راحت‌تر باشند.

به‌غیر از خصوصیات کلی که در بالا گفته شد، چندین آزمون نیز وجود دارند که به هیپنوتیزم‌کننده کمك می‌کنند تا یك ایده خوب در مورد هیپنوتیزم‌پذیری فرد به‌دست بیاورد. یکی از آزمون‌ها، تست hard-clasping نام دارد. در طی این آزمون از فرد خواسته می‌شود که انگشتانش را به هم گره کرده و فکر کند که دستانش را از هم جدا کرده است و چنانچه آن فرد هیپنوتیزم‌شونده خوب و سریعی باشد، تحت تلقین قادر به جداساختن دستانش از هم نخواهد بود.

غیر از این، چندین آزمون دیگر نیز وجود دارند. شعبده‌بازها و افراد آماتور و آنها که بیشتر برای نمایش صحنه هیپنوتیزم انجام می‌دهند بیشترین استفاده را از این آزمون‌ها می‌کنند. اگر دقت کرده باشید، این افراد معمولا در صحنه از جمعیت درخواست داوطلب برای انجام هیپنوتیزم می‌کنند و تعدادی از افراد جمعیت به روی صحنه می‌روند.

افراد داوطلب افراد جوانی هستند که غالباً در سنین ۱۸تا۲۸ سالگی قرار دارند. وقتی فرد شعبده‌باز افراد مورد نظر خود را جمع کرد، با استفاده از

www.takbook.com

www.takbook.com

یکی از این آزمون‌ها اقدام به انتخاب بهترین مورد برای کار خود می‌کند و کسی را انتخاب می‌کند که به آزمون بهترین جواب را بدهد،بعد هم به بقیه می‌گوید که مورد خوبی برای هیپنوتیزم نیستند و یا اینکه مشکل دیگری دارند، در حالی که باید متوجه باشید که۹۰ تا ۹۵ درصد از مردم قابل هیپنوتیزم هستند.

منبع : روزنامه سلامت

http://vista.ir/?view=article&id=240489

VISTA.IR
Online Classified Service

انرژی در مکان‌های مقدس

در سراسر تاریخ، مناطق خاصی به عنوان راهنما، خصوصاً به سوی حالاتی از آگاهی به ثبت رسیده است. معمولاً این مناطق دارای خصوصیات بسیار ویژهٔ طبیعی‌اند. مثلاً اینکه همیشه به طرزی وصف‌ناپذیر زیبا هستند. این مکان‌ها ممکن است آبشار یا جنگل‌های وسیع و سرسبز با درختان سر به فلک کشیده و یا ممکن است از ویرانه‌های باستانی تشکیل شده باشد. اغلب ما با محل‌های مشهور و اسرارآمیزی چون ستون‌های سنگی در انگلستان، اهرام بزرگ مصر، ماچو پیکچو، گراند کانیون Grand canyon (درهٔ عمیق رود کلرادو در شمال غربی آریزونا)، آشنا هستیم. آنچه که به این مکان‌ها ویژگی عرفانی می‌بخشد وجود کانال‌های انرژی است. در واقع کانال انرژی با جریان‌های انرژی بزرگ و کوچک خود به ما الهام، سکوت، روح و انرژی بزرگ و کوچک خود به ما الهام، سکوت، روح و انرژی می‌بخشد. اما این طور نیست که کانال‌های انرژی فقط در مکان‌های مشهور باشند. آنها در همه‌جا وجود دارند. ممکن است این کانال‌ها از میان شهرتان و یا حتی حیاط خانه‌تان بگذرند.

● کانال انرژی چیست؟

کانال انرژی، مکانی با نیرو و انرژی متمرکز است که در هماهنگی با آگاهی انسان عمل می‌کند. انرژی الکتریکی، مغناطیسی و معنوی در نقطه‌ای بر سطح زمین کانونی شده و میدان الکتریکی، شما را به میدان زمین و کل کیهان متصل می‌کند. این جریان‌های انرژی ممکن است قوی باشند همانند انرژی‌های عظیم مکان‌های مقدس و یا ضعیف باشند همانند جریانی که ممکن است در پارک محل سکونت شما جاری باشد.

جریان‌های انرژی مذکر و مؤنث باعث ایجاد حس‌های متفاوتی می‌شوند. کانال‌های انرژی مذکر، در تفکر متمرکز و تصمیم‌گیری به شخص کمک می‌کند. کانال‌های انرژی مؤنث، روح و ذهن را آرامش بخشیده و به شما کمک می‌کند تا پیام‌ها را از دنیای بیرونی و از جهان درون، دریافت کنید.

یک کانال انرژی به این صورت به وجود می‌اید که انرژی ذاتی زمین و ضربان آن، در اتصال با کیهان قرار گرفته و متمرکز می‌گردد. این انرژی طبیعی و لایزال در بسیاری از مکان‌ها به چشم می‌خورد، از کریستال‌های طبیعی گرفته تا نیروی حیاتی حیوانات و گیاهان. مثلاً انرژی‌های شخصی ما

www.takbook.com

www.takbook.com

می‌توانند با هماهنگی با محیط اطراف، منجر به ایجاد یک جریان انرژی شود و اینگونه است که مثلاً در پارک نزدیک منزل شما یک کانال انرژی شکل می‌گیرد. همهٔ پارک‌ها حاوی جریان‌های انرژی نیستند اما آنهائی که به علت زیبائی طبیعی مورد حفاظت قرار گرفته‌اند، احتمالاً چنین جریان‌هائی را در دل خود دارند. ممکن است نیروی ذاتی چنین مکان‌هائی با احساسات مردمی که در آنجا گرد هم آمدند و برای نخستین بار به ویژگی مکان پی برده و به حفاظت آن همت گماشتند بر هم تأثیر گذاشته باشند.

مکان ایجاد و رشد تمدن‌ها و فرهنگ‌های گذشته نیز حاوی جریان‌های انرژی است. انرژی‌های شخصی و گروهی نیز می‌توانند با زمین و آسمان اثری متقابل داشته و منجر به ایجاد مکان‌های حاوی انرژی شوند. منطقهٔ موسوم به تپه خرس در داکوتای جنوبی که سرخپوست‌ها سال‌ها مراسم آئینی خود را در آنجا برگزار می‌کردند یکی از این نقاط است. در اصل، خود آن کوه از تقدس بالائی برخوردار نبوده بلکه انرژی انسان‌ها به آنجا تقدس بخشیده است. ما به شیوه‌ای خلاق با انرژی‌های اطراف خود تأثیر متقابل داریم و به این ترتیب، هم از محیط، انرژی می‌گیریم و هم به آن انرژی می‌بخشیم. مکان مورد علاقه شما در باغ یا جنگل، به واسطهٔ انرژی که شما به آن می‌دهید می‌تواند به یک کانال انرژی، مبدل گردد.

لحظهٔ وقوع حوادث دارای انرژی هستند. قتل و یا اندوه شدید می‌تواند منجر به شکل‌گیری یک کانال انرژی منفی شود.

- یافتن یک کانال انرژی

یافتن یک جریان انرژی، بسته به میزان آگاهی و گیرندگی شما و همین‌طور بسته به نوع انرژی کانال مزبور، می‌تواند آسان یا دشوار باشد. به مکانی که همواره برایتان معنی خاصی داشته و یا در آنجا احساس خوبی به شما دست می‌دهد بروید. بهتر است زمانی را انتخاب کنید که خلوت‌تر باشد به این ترتیب بدون مزاحمت دیگران می‌توانید تمرکز کرده و آرامش بگیرید. زمانی به آنجا بروید که فشار هیجانی زیادی نداشته باشید.

بهترین زمان برای یافتن جریان‌های انرژی، هنگام غروب یا سپیده دم است. همچنین هنگامی که زمین در مه فرو می‌رود (یعنی دریا و خشکی به هم می‌پیوندند) و هنگام اعتدالین (شروع یک فصل و اتمام فصل دیگر که فصل‌ها به هم می‌پیوندند) در این زمان‌های گذرا، جدائی ما بین جهان‌ها محو می‌گردد. سلت‌های (celtانسان‌های پیش از تاریخ که در غرب اروپا زندگی می‌کردند) باستان بر این امر واقف بوده و این زمان‌ها را زمان‌های اقتدار می‌نامیدند.

متأسفانه، نیروی یک جریان انرژی، انرژی‌های ناخوانده را هم به سوی خود جذب می‌کند. در واقع آنها هم احتمالاً به دلیلی مشابه دلیل شما به آن امکان جذب می‌شوند.

بهتر است با یک همراه به مکان مزبور بروید، همراهی که در حضورش بتوانید انرژی‌های آنجا را حس کرده و ضمناً باعث پریشانی حواس شما نگردد.

پس از آنکه مکانی را که احتمال می‌دهید حاوی یک کانال انرژی باشد یافتید، به ذهنتان اجازه دهید که آرام گیرد تا بتواند انرژی محیط را جذب کند. به صدای باد، تکان خوردن برگ‌ها یا صدای پرندگان گوش بسپارید. گویا چیزی می‌خواهد با شما ارتباط برقرار کند. به شاخهٔ درختان بنگرید که آسمان را لمس می‌کنند. ذهنتان را آرام کنید. اندیشهٔ کارهای روزمره زندگی را به کناری بگذارید. با خالی کردن خود از چنین همهمه‌هائی می‌توانید آنچه که رنجتان می‌دهد را بیابید.

تصور کنید که از خودتان بیرون رفته‌اید، به درون زمین، تصور کنید که بالا می‌روید و با کیهان یکی می‌شوید. چه حسی دارید؟ اگر جریان انرژی در آن مکان وجود داشته باشد، حسی در درونتان جاری خواهد شد، احساس آرامش یا شگفتی. اولین چیزی که به نظرتان خواهد رسید، بالا رفتن سطح انرژی جهان است؛ چه آسمان زنده‌ای! گلبرگ‌های بنفشه چه لطیفند! چه علف‌های سبزی! حس می‌کنید انرژی زمین از درونتان بالا می‌رود و ذهنتان گشوده می‌گردد. اگر جریان انرژی مذکری یافته باشید واژه‌ها، جمله‌ها، اندیشه‌ها و افکار از درونتان همانند آب چشمه بیرون می‌زند. اگر جریان انرژی، مؤنث باشد احساس گشایش، باروری و یکپارچگی خواهید داشت و اگر چنانچه انرژی‌های مذکر و مؤنث هر دو شما را احاطه کرده باشند، ترکیبی از آثار آن دو در شما القاء خواهد شد.

www.takbook.com

www.takbook.com

این تمرین را در مکان‌های مختلف انجان دهید، پارک کنار خانه‌تان، محل عبادت یا حیاط منزل. بعضی اشخاص به این طریق یک یا دو جریان انرژی را در منزل خود یافته‌اند. اگر در منزل تازه‌سازی زندگی می‌کنید، جریان انرژی احتمالاً صرفاً از شما ناشی شده است، از نیرو و انرژی شخصی شما. اما اگر در خانه‌ای قدیمی به سر می‌برید جریان انرژی احتمالاً از ساکنین قبلی خانه ناشی شده است. گاهی اوقات ممکن است از وجود بعضی چیزها در آنجا آگاه شوید. حتی ممکن است یک روح کشف کنید!

البته به هیچ یک از کارهای گفته شده نیازی نیست. بدون هیچ آگاهی قبلی، ناگهان جریان انرژی به درون شما وارد می‌شود. در حالیکه مشغول انجام دادن کار خود هستید، ناگهان احساسات و اندیشه‌هائی در شما القاء می‌گردد که گوئی از همه سو به سوی شما روانند.

- جریان انرژی مورد علاقه خود را پیدا کنید

شما هرگاه پاسخ پرسشی را نمی‌دانید به دامان طبیعت بروید و به یک درخت بلوط پیر تکیه کنید. درختان چیزهای زیادی برای گفتن دارند اما به شرط آنکه به دقت به آنها گوش بسپارید چرا که درختان به آرامی سخن می‌گویند. چون ریشه‌هایشان در اعماق زمین فرو رفته و شاخه‌هایشان به آسمان می‌رسد. آنها شما را به یاد انرژی نهفته در وجود خودتان می‌اندازند.

مکان‌های مقدس مشهور پر از کانال‌های انرژی به مقدار فراوان هستند. اما برای تجربهٔ نیروی یک جریان انرژی، منتظر رفتن به چنین مکان‌هائی نباشید. این کانال‌ها در بسیاری از مکان‌ها وجود دارند. پس از مختصر تمرینی می‌توانید آنها را به راحتی تشخیص دهید.

نقاط بسیاری در روی زمین، کانون‌های تمرکز نیرو و انرژی هستید. آنها را فرا بخوانید تا بیابید و شاید هم آنها را شما را بیابند!

منبع : ماهنامه طمطراق

http://vista.ir/?view=article&id=245149

VISTA.IR
Online Classified Service

انرژی مثبت، یعنی خوشبختی

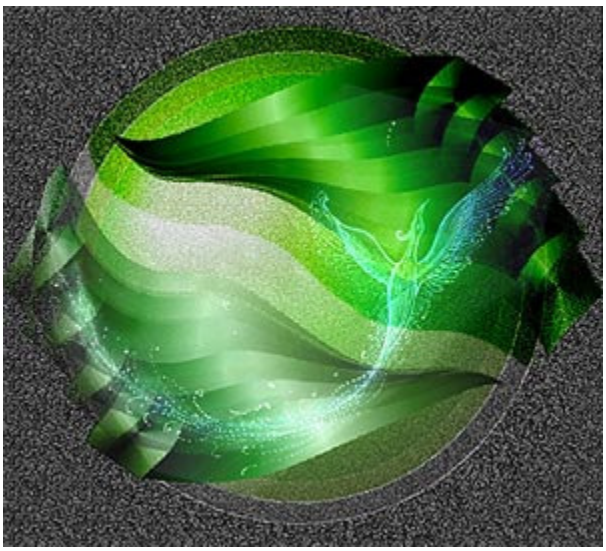

بدون انرژی هیچ کاری انجام نمی‌شود فقط زمانی که به حد کافی انرژی داشته باشیم می‌توانیم درست بیندیشیم و مسائل را با بینشی دقیق و صحیح مورد ارزیابی قرار دهیم. زمانی که انرژی کافی داشته باشیم می‌توانیم به مسائلی که برایمان اهمیت دارند و کارهایی که باید انجام شوند، بپردازیم اما فراموش نکنیم تنها هنگامی می‌توانیم احساس خوشبختی را درون خویش پیداکنیم که از انرژی ذخیره شده کافی برای افزایش کیفیت همه کارها در زندگی برخوردار باشیم. در بدن ما برای تداوم حیات فعل و انفعالات بسیاری به‌طور خودکار انجام می‌شود فعل و انفعالاتی که هیچ‌گاه به آن فکر نمی‌کنیم، ما می‌توانیم از این فعل و انفعالات بدن خود انرژی لازم را خلق و احساس خوشبختی را از هر آنچه که هم‌اکنون در پیش

www.takbook.com

www.takbook.com

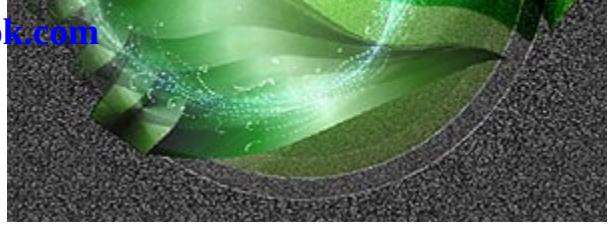

رو داریم به دست آوریم، پس انرژی مثبت به یکدیگر بدهیم.

• شور و نشاط، تضمین خوشبختی

آیا شما هم افرادی را می‌شناسید که دارای انرژی فوق‌العاده‌ای هستند و حتی تا سنین بالا نیز به‌طور غیرقابل تصور فعال و توانمند باقی می‌مانند؟ ما چه چیزی را باید از این افراد بیاموزیم؟ آنها یک اصل مهم را شعار زندگی خود قرار می‌دهند؛ هر کاری که برای ما لذت‌بخش باشد آن را آسان‌تر و کم زحمت‌تر انجام می‌دهیم و در عین حال احساس خوشحالی و خوشبختی را در حاشیه اعمالمان لمس می‌کنیم. اگر کاری را با علاقه و لذت انجام دهیم به‌طور معمول انرژی کم تری به کار می‌بریم و برای آن کار شور و شوق از خود نشان می‌دهیم مگر خوشبختی اکنون چیزی جز داشتن شور و نشاط در هر موردیست؟ به عبارتی شور و نشاط تضمین خوشبختی است.

• نگرانی مثبت

فراموش نکنید که نگرانی و فشار، یک جنبه مثبت نیز دارد. نگرانی مثبت می‌تواند قدرت و انگیزه به وجود بیاورد. هنگام صرف تلاش زیاد برای انجام کار یا مبارزه‌طلبی (مثلا در مسابقات ورزشی، امتحانات، ارتقای شغلی رقابت‌جویانه) ما در حال تجربه نگرانی مثبت هستیم از موارد دیگر نگرانی مثبت می‌توان از انجام همراه با موفقیت یک وظیفه یا تکلیف مشکل برای برتری یافتن بر دیگران و تجربه کردن تایید و تحسین آنان نام برد «هایکوارنست» روانشناس، اظهار می‌دارد که یک دیدار غیرمنتظره، یک موفقیت باورنکردنی، برنده شدن تیم ورزشی و هر چه را که تجربه‌ای مثبت به شمار رود بر جسم و روان ما تاثیر مثبت می‌گذارد در چنین مواقعی هورمون‌هایی مثل تستسترون، انسولین، و آدرنالین ترشح می‌شود و ما به سرعت احساس رضایت و خوشحالی می‌کنیم.

• اعتماد به نفس داشته باشید

این ده دستور ساده و عملی برای غلبه بر احساس خود کم‌بینی و تقویت ایمان و اعتقاد درونی است به این برنامه عمل کنید تا شما هم جزو افرادی باشید که به قوای درونی خود ایمان آورده و احساس قدرت تازه‌ای می‌کنند.

۱) تصویر ذهنی فردی موفق و خوشبخت را به‌طور مستمر و دائمی در ذهن خود حک و تثبیت کنید. به این تصویر محکم بیاویزید و اجازه ندهید محو شود ذهنتان به تدریج تصویر داده شده را ثبت می‌کند. هرگز به صورت آدمی شکست خورده به خود نگاه نکنید به قدرت واقعی تصویر ذهنی شک نکنید چرا که این کار خطرناک است چون هر چیز به ذهن وارد شود آن را تقویت می‌کند. صرف‌نظر از این‌که در حال حاضر اوضاع چقدر بد و ناگوار به نظر می‌رسد همواره تصویر موفقیت را در ذهنتان مجسم کنید.

۲) هرگاه فکری منفی می‌خواهد ذهنتان را به خود مشغول کند با وارد کردن فکری مثبت آن را از مغزتان بیرون کنید.

۳) مسایل و موانع را در ذهنتان بزرگ نکنید. هر مانعی را کوچک و بی‌ارزش بشمارید و آن را تا حد امکان با دقت بررسی و به‌طور موثر مورد تجزیه و تحلیل قرار دهید. مسائل را باید آن‌طور که هستند دید نباید اجازه داد افکار منفی آنها را بزرگ‌تر از آنچه هست جلوه دهد.

۴) تحت تاثیر اعمال و موفقیت‌های اطرافیان قرار نگرفته و سعی نکنید از آنها تقلید کنید هیچ‌کس نمی‌تواند به خوبی شما باشد یادتان باشد که بسیاری از افراد با وجود رفتار و ظاهری مطمئن، همان‌قدر گرفتار ترس و تردید هستند که شما هستید.

۵) این کلمات پویا و نیروبخش را روزی ده بار تکرار کنید «وقتی خدا با ماست چه کسی می‌تواند بر ما غلبه کند».

۶) از مشاوری صلاحیت‌دار کمک گرفته تا بدانید چرا اعمالی منفی از شما سر می‌زند، علت حقارت و بدگمانی به خویشتن را که بیشتر ریشه در کودکی دارد ریشه‌یابی کنید شناخت آنها راهی به سوی درمان آنهاست.

۷) روزی ده بار جمله زیر را با صدای بلند تکرار کنید «من می‌توانم، آری من می‌توانم به کمک خدایی که به من نیرو می‌بخشد به انجام هر کاری که بخواهم موفق شوم آری من می‌توانم».

۸) توانایی‌های بالقوه خود را ارزیابی کنید و سپس آنها را چند برابر افزایش دهید البته به خود مغرور نشوید اما حس احترام به خود را تقویت و افزایش دهید.

www.takbook.com

www.takbook.com

۹) خود را به ذات احدیت بسپارید برای این کار کافیست بدانید قلب شما خانه خداست.

۱۰) به خود بگویید چرا من از قلب خویش نیروی ماورای طبیعت را به سوی خود و زندگی خود جذب نکنم؟

- غول چراغ جادو

غول چراغ جادو می‌گوید: شنیدم که می‌گویی دیگران باعث شده‌اند که شما در این نقطه که مورد رضایت‌تان نیست قرار گیرید اما ارباب من، اصلا دیگران در این تفسیر وجود ندارند هر یک از ما دیگری است که مستقل می‌اندیشد و عمل می‌کند اگر به دقت به رفتارها بنگری، درخواهی یافت که ناتوانی عاطفی و خونسردی و عدم تفاهم و مقاومت در برابر دگرگونی‌های مثبت و آنچه را که در دیگران می‌بینی به راستی از خود توست. تو خود آنهایی با اندیشه‌ای متفاوت که تنها روی محدوده باورهایت تمرکز نموده‌ای. اگر کاری انجام نشده این خودت هستی که آن را انجام نداده‌ای اگر سوءتفاهمی ایجاد شده خودت به آن باور دامن زده‌ای اگر در رنج و فشار عاطفی قرار داری خودت آن را برگزیده‌ای اگر تمامی آنچه را که آرزو داری نمی‌شوی این خودت هستی که تن به دگرگونی نمی‌دهی پس نباید از عدم هستی در خوشبختی شیرین خودت رنج ببری.

هیچ‌کس نمی‌تواند به شما بیاموزد که تو باید حتما دگرگون شوی مگر خودت بخواهی ارباب من، هیچ کسی نمی‌تواند برایت از بیرون خودت شادی و آرامش مهیا کند تا خودت این احساسات زیبا را در درون خویش مهمان کنی البته اگر بتوانی با حداقل‌ها هم سازگار باشی هیچ‌کس نمی‌تواند استعدادهای شما را تا خودت واقعا نخواهی از قوه به فعل درآورد و تو را تحقق بخشد. شما خود و تنها خود می‌توانی خویشتن را دریابی و از نو آغاز کنی تنها روی دو پایت بایستی و فریاد برآوری این یگانه کسی است که می‌تواند جایگاه بودن را در این نقطه پر کند.

ذرات تو غنی بوده و ما محتاجیم

محتاج به غیر خود مگردان ما را

منبع : مجله خانواده سبز

http://vista.ir/?view=article&id=282435

VISTA.IR
Online Classified Service

انواع روش های مدیتیشن (meditation methods)

امروزه در جهان روش های متعددی برای انجام مدیتیشن وجود دارد. هر چند در روش و شیوه‌هایی که استفاده می شود، تفاوت هایی بین انواع مدیتیشن دیده می شود، ولی در واقع هدف نهایی آنها مشترک است.

از این رو توجه به تفاوت آنها در روش اجرا، چندان اهمیتی ندارد و آنچه می بایست مورد توجه قرار گیرد، وحدت باطنی آنهاست.

فرد یکی از روش ها را انتخاب می کند و با مهارت پیدا کردن در یکی از این روش ها به راحتی می تواند شیوه‌های دیگر را نیز بکار گیرد و از آنها استفاده کند.

www.takbook.com

www.takbook.com

اینکه فرد کدام روش را برگزیند و از کدام نوع مدیتیشن کار خود را شروع کند، هیچ قانون قطعی ندارد. هر روشی که خود فرد شخصاً با آن احساس راحتی می کند، همان بهترین نقطه شروع است.

بعد از مدتی که به طور جدی در آن راهکار وارد شد، می تواند روش های دیگر را نیز امتحان کند. پس مهم نیست کدام روش را برمی گزیند، همه آنها در نهایت به یک جا می رسند.

یکی از استادان این کار می نویسد: "خداوند یکی را با فریاد برمی گزیند، دیگری را با آواز و سومی را با زمزمه. "

اما یک راه ساده وجود دارد که مطمئن شوید روش انتخابی، برای شما مناسب هست یا نه؟ برای این کار به احساسات و حالات خود بعد از انجام تمرین توجه کنید (تأثیرات مدیتیشن).

به طور طبیعی بعد از اتمام تمرین، باید احساس سر حالی و نشاط کنید. بعد از تمرین از خودتان بپرسید که حالا نسبت به قبل از انجام مدیتیشن چطورید؟ اگر کاری که می کنید، درست باشد و شیوه انتخابی، مناسب شخص شما باشد، باعث سرحالی و نشاط شما می شود. در غیر این صورت بهتر است، روش های دیگر را نیز امتحان کنید.

- روش قلبی در مدیتیشن

در این روش بر نقش عشق و احساس تأکید می شود. مریدان این روش معتقدند هر چه انسان آزادتر، بی دردسرتر و کامل‌تر باشد، بیشتر می تواند بر موانع رشدش که در اثر تعلیم و تربیت غلط و تجربیات اولیه‌اش به وجود آمده، غلبه کند و بیشتر می تواند به طور طبیعی دوست بدارد و بهتر می تواند با دیگران رابطه برقرار کند.

در برخی روش هایی که به عنوان روش قلبی طبقه بندی می شوند، روی عشق به دیگران تأکید می شود و در برخی روی عشق به خود و در برخی دیگر روی عشق به خداوند. در نهایت همه به یک جا می رسند که عشق به هر سه است.

- روش بدنی در مدیتیشن

در این روش شخص می آموزد تا نسبت به بدنش و حرکات آن آگاهی یابد و با تمرین، درجه ی این آگاهی را بالا ببرد تا آنجا که در زمان مدیتیشن، این آگاهی تمام صحنه ذهن را پر می کند. شناخته شده ترین روش های بدنی عبارتند از:

هاتا یوگا، تای چی و سماع دراویش. روش های گیندلر و الکساندر روش هایی هستند که در غرب برای آگاهی های حسی به وجود آمده‌اند. در این روش عوامل مختلف بدنی با یکدیگر و مخصوصاً با شخصیت هم آهنگی می یابد.

- روش عملی در مدیتیشن

در این روش فرد می آموزد که چگونه در طول انجام یک کار یا فعالیت، دنیا را درک و با آن ارتباط پیدا کند. از این راه در شرق استفاده بیشتری شده است و برای مهارت هایی مثل تیراندازی، تزئین گل، گلیم بافی، کاراته استفاده گردیده است.

شخص می آموزد که چگونه به صورت عارف در جریان زندگی حضور داشته باشد و فعالیت های خود را انجام دهد و توجه خود را تنها معطوف به آن نگه دارد و متوجه هیچ محرک دیگری نباشد. منظور از این روش، مهارت پیدا کردن در آن عمل خاص نیست، بلکه هدف اصلی، رشد و توسعه شخصیت انسانی است.

http://vista.ir/?view=article&id=292940

VISTA.IR
Online Classified Service

www.takbook.com

www.takbook.com

با شماره ۳ به خواب می روی!

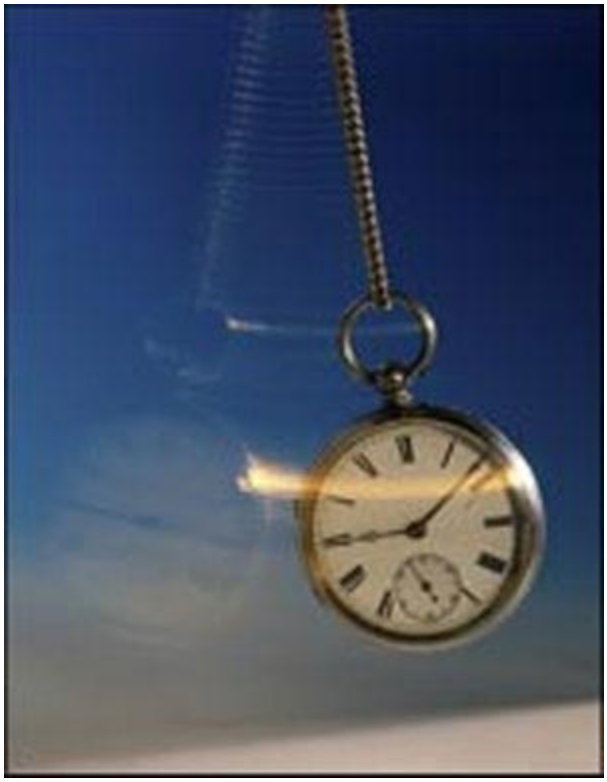

هیپنوتیزم به معنای تمرکز بالا و فوق العاده ی ذهن است. با ذکر همین تعریف یک خطی، می توانید به اهمیت این علم وسیع و عمیق پی ببریدف چرا که تقریبا انجام هر کاری بدون ایجاد تمرکز، امکان پذیر نیست و برای رسیدن به اهداف زندگی، می بایست که ذهن خود را صددرصد متوجه و معطوف به هدف خود بنماییم.

انسان ها در ساعاتی از شبانه روز، ناخودآگاه در حالت هیپنوتیزم قرار می گیرند. حال اگر با این علم آشنایی داشته باشیم، می توانیم این ساعات را در اختیار گرفته و به نفع خود پیش ببریم و یا با توجه نداشتن کافی، این ساعات را بطور ندانسته به تخریب خود بپردازیم.

من تمامی سعی و تلاش خود را می کنم تا هیپنوتیزم را به شما دوست عزیز بشناسانم و شما بتوانید در طول زندگی از آن بهره مند شوید.

افراد برای هیپنوتیزم شدن به پنج گروه تقسیم می شوند. دسته اول افرادی هستند که در اصطلاح به سوژه نمایشی معروفند، یعنی بسیار خوب و سریع هیپنوتیزم می شوند که تقریبا ده درصد مردم را تشکیل می دهند. گروه دوم افرادی هستند که خوب هیپنوتیزم می شوندف ولی نه به سرعت دسته اول که این گروه حدودا پانزده درصد از مردم هستند.

دسته ی سوم، گروه متوسط هستند که چهل درصد از مردم شامل این گروهند و دسته ی چهارم گروه افراد ضعیفند که بیست و پنج درصد مردم در این گروه قرار دارند و آخرین دسته، گروه پنجم هستند که گروه بد یا مشکل نامیده میشوند و فقط پنج درصد از افراد در این گروه وجود دارند; معمولا افراد مجنون که هیچ تسلط و تمرکزی ندارند، در این دسته ی آخر هستند.

هیپنوتیزم را می توان در شش مرحله علمی تعریف کرد که عموماض افراد تا مرحله ی سه هیپنوز میرسند و برای رسیدن به مراحل بالاتر میبایست از تمرینات یوگا استفاده کرد.مراحل فوق الذکر با تعاریف و اسامی مختلف بیان شده اند.

نسبت توانایی و فعالیت ضمیر خودآگاه به ضمیر ناخود آگاه را مراحل هیپنوتیزم می نامند. هر قدر توانایی ضمیر ناخودآگاه بیشتر شود و ضمیر خودآگاه ضعیف تر عمل کند، عمق هیپنوتیزم بیشتر می شود، به طوری که در مرحله ششم ضمیر خودآگاه کاملا از کار افتاده و تنها ضمیر ناخودآگاه است که کنترل بدن را در دست می گیرد.

ضمیر خودآگاه همان نیروی اراده و تفکر بیرونی ماست که به واسطه آن کلیه رفتار و کارهای خود را کنترل می کنیم.

ضمیر ناخودآگاه کلیه کارهایی که ما بدون فکر و اراده انجام می دهیم از ضمیر ناخودآگاه ما دستور می گیرد و تقریبا بر تمام اعضای بدن تسلط دارد. مثلا شما در حالت عادی، تنها قدرت کنترل قسمت هایی از عضلات بدنتان را دارید ولی در حین هیپنوتیزم می توانید به کلیه عضلاتتان دستور دهید.

آیا در حالت عادی و معمول توان دراز کشیدن بر روی دو صندلی که به فاصله ی سر تا پای شما از یکدیگر قرار گرفته اند را دارید؟! ولی همین کار را

www.takbook.com

www.takbook.com

در حالت هیپنوتیزم انجام می دهید، طوری که حتی چندین نفر قادرند بر روی شکم شما رفته و راه بروند!

به همین علت کلیه روانکاوی هایی که با علم هیپنوتیزم صورت می گیرد به مراتب دقیقتر و سریعتر از روانکاوی هایی است که به طور معمول و عادی انجام می شوند.

منبع : روزنامه ابتکار

http://vista.ir/?view=article&id=293498

VISTA.IR
Online Classified Service

با مراقبه توان جسمی و ذهنی خود را افزایش دهید

مراقبه به شکل ساده، در کشورهای غربی، جزیی از سنت‌ها و آئین‌هایی بوده، که شامل برپایی نماز به‌شکل گروهی و غور و تامل در عالم ماوراءالطبیعه بوده است. عارفان مسیحی نقل‌قول‌های بسیاری درمورد سطوح مختلف آگاهی و هوشیاری انسان از قرون‌وسطی داشته‌اند. ارتودکس‌ها از مانترا (مناجاتی موزون همراه با تمرکزی عمیق به روی لغات و عبارات پرانرژی) به‌طور مداوم در نمازهای خود بهره می‌بردند. و اصولاً مراقبه را شیوه‌ای برای رسیدن به سعادت و خوشبختی می‌دانستند. این تفکر، اول بار در مشرق زمین وجود داشت، مراقبه در مشرق‌زمین عمری بسیار دراز داشته و مردم براین باور بودند، که راه رسیدن به کمال و مکاشفه دنیای درون انسان، بسته به همین مراقبه‌هاست.

یوگای هندی، در اواخر قرن ۱۹ میلادی توسط گروهی از عارفان هندی به انگلستان برده شد. این شیوه با معرفی مکتب بودایی به‌خصوص فلسفهٔ ذن‌بودا (بودائیسم) در انگلیس و آمریکا ادامه پیدا کرد و کمی بعد در سال ۱۹۶۰ در اروپا و آمریکا تکنیک مراقبهٔ‌متعالی یا TM، Transcendental Meditation توسط مرتاض هندی ماهاریشی ماهش maharishi mahesh به غربی‌ها معرفی شد. این شیوه که وابسته به مانترا و براساس فلسفه هندو پایه‌ریزی شده بود، به سرعت گسترش یافت.

پژوهش‌های علمی درمورد ویژگی‌های درمانی مراقبه، برای اولین بار توسط پزشک آمریکایی دکتر هربرت بنسون dr. herbert benson از دانشگاه هارواد انجام شد. وی تحقیقاتی را درمورد اثرات فیزیولوژیکی تمرینات TM، کنش‌ها و واکنش‌های ریلکس‌کردنrelaxation و اثرات مثبت آن بر بدن، انجام داد. و همین امر باعث تشویق و گسترش گونه‌ای از مراقبه به صورت مبحثی جدا از باورهای مذهبی و عقیدتی در میان مردم شد. پس از آن

www.takbook.com

www.takbook.com

با مهاجرت دسته جمعی راهبان و عارفان از تبت، تکنیک‌ها و روش‌های مختلفی از مراقبه در غرب بدست آمد، اما همچنان تکنیک TM، یکی از مشهورترین و مردم‌پسندترین شیوه‌های مراقبهmeditationدر جهان است.

● قانون علمی

کیفیت و چگونگی مراقبه، به وضعیتی که مغز انسان به هنگام تمرکز بر روی موضوع یا تصویری خاص دارد. وابسته است. همچنین آرامش و ریلکس آگاهانهٔ مغز، و داشتن ذهنی بدون تصویر و رویا در چگونگی کیفیت مراقبه تاثیرگذار است. و همهٔ این‌ها مستلزم رجوع درست به واقیعت بیرونی هستی و افزایش سطح توان‌گری روح و ذهن است.

یکی از قابلیت‌های مراقبه، خنثی‌کردن فشارهای عصبی و استرس‌ها است. زمانی که شخص تحت فشار عصبی قرار می‌گیرد، مغز فرمانی صادر می‌کند، تا غده‌های فوق‌کلیوی، هورمونی را ترشح کنند. برای پاسخ‌گویی به حملات عصبی، ترشح این هورمون علاوه بر اثر تدافعی، باعث افزایش فشارخون، انبساط ماهیچه‌ها (در برخی از افراد موجب انقباض نیز می‌شود)، افزایش ضربان قلب و تسریع عمل دم و بازدم می‌شود. بسیاری از افراد، این واکنش‌ها را که موجب تحریک‌حواس و برانگیختن آنها می‌شود، نه‌تنها در همان لحظهٔ به‌خصوص که دچار استرس شده‌اند، بلکه ساعت‌ها بعد از آن نیز به کرات مشاهده می‌کنند. در مراقبه، امواج مغز به الفبایی متفاوت تبدیل می‌شود. تنفس منظم شده و آرامشی عمیق توام با هوشیاری کامل مغز ایجاد می‌شود. مراقبه منظم و مداوم می‌تواند اثرات مخرب حمله‌های عصبی را خنثی کند، یعنی فردی که مورد هجوم حملات عصبی قرار می‌گیرد با بهره‌گیری از مراقبه می‌تواند ریتم تنفس، ضربان قلب و انبساط و انقباض ماهیچه‌ها را به راحتی کنترل کند تا درد ناشی از انقباض و انبساط عضلات، بر فشارهای عصبی او اضافه نشود. در این موارد، مراقبه مداوم می‌تواند به مرور، تمرکز حواس فرد را بالا ببرد و آسیب‌های احتمالی موجود در سیستم عصبی وی را نیز ترمیم کند.

درمجموع مراقبه برطرف کنندهٔ فشارهای عصبی، اضطراب، فشارخون بالا، انواع سردردهای مزمن و میگرن، خستگی، افسردگی و بی‌خوابی است. همچنین تقویت کنندهٔ میزان مصونیت بدن و میزان توانگری شخص است. به طورکلی با مراقبه توانایی‌های ذهنی، هوشیاری و آرامش درونی افراد افزایش پیدا کرده و توانایی جسمی آنان نیز ارتقا می‌یابد. درحقیقت، مراقبه تکنیکی خوددرمان و موثر است که انتظام روحی- ذهنی انسان را، با ایجاد موقعیتِ تمدد اعصاب و همسازی درونی و بیرونی حواس، باخود به‌همراه دارد . امروزه همین‌امر، سبب شده تا مراقبه و شیوه‌های مختلف آن، خارج از مفاهیم دین و باورهای مذهبی اقوام مختلف مورد بررسی و توجه قرار گیرد.

● اصول نظری مراقبه

چگونگی و کیفیت مراقبه، قابل ثبت به‌صورت امواج مغزی است: قشرمخ وسیع‌ترین بخش مغز است، که در حقیقت افکار هوشیار را تولید می‌کند و وظیفهٔ تبدیل ادراکات حسی را به کنش‌های گفتاری و حرکتی برعهده دارد. قشر مخ، همچنین مرکز تصورات و رویاها است که به دو نیمکره تقسیم شده و هر کدام از این نیمکره‌ها با بخش میانی مغز مرتبط هستند. این نیمکره‌ها از یک لایه بیرونی از سلول‌های عصبی «سلول‌های خاکستری» و بخش درونی، رشته‌های عصبی«سلول‌های سفید» تشکیل شده‌اند. در اغلب انسان‌ها نیمکرهٔ چپ، نیمکرهٔ غالب و مسلط است. اعمال منطقی، تفکرات استدلالی، محاسبات، صحبت کردن و نوشتن، تحت نظارت این نیمکره صورت می‌گیرد. اما نیمکرهٔ راست، ادراک مستقیم، خلاقیت، تخیلات و تصورات انسان را هدایت می‌کند. بنابراین در فعل و انفعالات اجتماعی و وظایف روزانه، نیمکرهٔ چپ مغز، وظایف بیشتر و پیچیده‌تری را برعهده دارد. در وضعیت نرمال که با هوشیاری همراه است، چگونگی و کیفیت واکنش‌ها، از طریق امواجی که مغز صادر می‌کند، قابل بررسی است. به عنوان مثال مراتب خوابیدن، رویا دیدن و بیدار شدن را، از طریق ثبت امواج می‌توان بررسی کرد. چگونگی مراقبه و ثبت مراحل آن، تاحدودی به مورد فوق شبیه است و البته تفاوت‌هایی نیز دارد. برق‌نگارهٔ مغز EEG، دستگاهی است که با اتصال به جمجمه، توانایی ثبت فعالیت‌های مغزی را داراست. به‌واسطهٔ این دستگاه امواج صادر شده به هنگام خواب و یا مراقبه به شکل الفبای امواج، قابل ثبت و بررسی است. در این مرحله بدن، رفته‌رفته توسط دستگاه عصبی (پاراسمپاتیکی) آرام می‌گیرد.

در حین مراقبه و به‌دست آمدن ریلکس، صدور امواج مغزی به اوج خود می‌رسد. در این فرآیند هر دو نیمکره همسان و همزمان مشغول صادرکردن

www.takbook.com

www.takbook.com

امواج هستند.

در اواخر۱۹۶۰، keith wallace از دانشگاه کالیفرنیا، تحقیقاتی را بر روی افرادی که به‌طور مرتب تکنیک‌های مراقبه را به‌کار می‌برند، انجام داد و اعلام کرد: به هنگام مراقبه meditation مغز بسیار هوشیار و آگاه، بدن در اوج آرامش و ریکلسی قرار دارد. مطالعات وی و دکتر بنسونbenson نشان می‌دهد، افرادی که از تکنیک‌های مراقبه بهره‌می‌برند، دارای نیروی فوق‌العاده‌ایی برای کنترل فیزیولوژیکی بدن خود هستند. پزشک آمریکایی دین ارنیش dean ornish در سال ۱۹۹۲ گزارش داد که مراقبه، قابلیت درمان بسیاری از بیماری‌های قلبی را دارد. در همین سال روزنامه روان‌پزشکی چاپ آمریکا، طی مباحثی سلسله‌وار، به معرفی شیوه‌های مختلف مراقبه، و به طور خاص به معرفی شیوهٔ بودایی مدیتیشن معروف به vipassana پرداخت. دراین مقالات از بین بردن اضطراب و پریشانی، کاهش وحشت و درمان انزواطلبی، از جمله درمان‌های بسیار موثر vipassana معرفی شده‌است.

درمجموع، بسیاری از مطالعات بالینی نشان می‌دهد، که بیشتر عملکردهای منظم مغز، در هماهنگی و همسانی امواج مغزی و ارتباطات بین دو نیمکرهٔ مغز است، که باعث بهبود و اصلاح جریان خون در بدن، افزایش جریان مغزی خون، کاهش هورمون‌های محرک اعصاب، درد دوران قاعدگی و سایر بیماری‌های زنان می‌شود. در این زمینه، ده‌ها پایان‌نامه دانشگاهی موجود است که به‌طور خاص به مباحث، شیوه‌ها و درمان‌های مدیتیشن پرداخته‌اند. روزنامه‌های آمریکایی به خصوص روزنامهٔ «درمان و روان‌تنی» در سال ۱۹۸۷ ، مقایسه‌ایی را بین افرادی که تکنیک TMرا اجرا می‌کنند، و کسانی که از این شیوه بهره نمی‌برند، انجام داد. و گزارش کرد: گروه دو هزارنفری کسانی که به تکنیکTM روی‌آورده‌اند، بسیار کم‌جمعیت‌تر از گروهی است که به پزشکان مراجعه می‌کنند، و وقت خود را در بیمارستان‌ها می‌گذرانند. به‌هر حال وجود عوامل اجتماعی بدبینانه، ذهنیت‌های نادرست و عدم آموزش موجب شده، تا رجوع بیشتر مردم به سوی پزشکان و مراکز درمانی‌ایی باشد که به‌صورت شیمیایی به درمان بیماری‌ها می‌پردازند.

- توصیه‌هایی به دوستداران مدیتیشن

▪ یادگیری مدیتیشن به‌صورت خودآموز از طریق کتاب، نوارصوتی و ویدئویی امکان‌پذیر است، اما بهتر است شروع کار، با مشاوره و همفکری استاد راهنما، همراه باشد تا دسترسی به موقعیت مراقبه بهتر و سریع‌تر حاصل شود.

▪ جلسات مراقبه عموماً به‌صورت گروهی و یا انفرادی تشکیل می‌شود، بهتر است هر دو شیوه را مدنظر داشته باشید و تجربه کنید تا امکان انتخاب شیوه مناسب‌تر را برای خود، فراهم سازید.

▪ محیطی آرام و بدون دغدغه، و جایگاهی مناسب و همیشگی برای مراقبه و رها شدن از تمام واقعیت‌های بیرونی را، قبل از هر بار تمرین به‌خاطر داشته باشید.

▪ تنفس (دم و بازدم)، در کیفیت کار بسیار موثر است.

▪ هدف مدیتیشن، فراهم آوردن آرامش و هوشیار کردن دنیای درون شماست. بهتر است تمرینات مربوطه را در زمان معین و مکان مشخصی به‌صورت روزانه انجام دهید.

▪ برای هر بار تمرین حدوداً ۱۵ تا ۲۰ دقیقه زمان اختصاص دهید. (بنا به تکنیکی که مورد استفاده قرارمی‌گیرد، زمان متغیر است.)

http://vista.ir/?view=article&id=216140

VISTA.IR
Online Classified Service

www.takbook.com

www.takbook.com

به سوی فلسفه فراتکنولوژی

تکنولوژی در دو دهه اخیر :سمت و سویی تازه آغاز کرده است و رویکردهای نظری آغاز و میانه سده بیستم برای تبیین واقعیت آن دیگر بسنده به نظر می‌رسد.

این امر گذشته ظهور عمرپسامدرن، به امکاناتی برمی‌گردد که تکنولوژی سده بیست‌ویکم فرا رو می‌نهد. در نوشتار زیر کارل میچام می‌کوشد به شیوه‌ای نو به این موضوع بپردازد.

در ابتدا به دو نکته اساسی اشاره می‌کنم. نخست به قدرت و ناتوانی فلسفه تکنولوژی اشاره خواهم کرد و سپس به ظهور آنچه فراتکنولوژی می‌خوانم، می‌پردازم. در کتابم «تفکر از طریق تکنولوژی» (۱۹۹۴) به تمایز میان فلسفه تکنولوژی از دید مهندسی و از نگاه علوم انسانی اشاره کرده‌ام. فلسفه تکنولوژی مهندسی (EPT) تفکر تکنولوژیك را به عنوان الگویی برای هرگونه عمل و اندیشه انسانی به کار می‌بندد و می‌کوشد همه امور غیرتکنولوژیك را با مفاهیم تکنولوژیك بازسازی کند اما فلسفه تکنولوژی علوم انسانی (HPT) در برابر معتقد است که عمل و اندیشه تکنولوژیك تنها یك وجه از جنبه‌های فکر و عمل آدمی است و می‌کوشد تا از تکنولوژی در چارچوبی گسترده‌تر محدودیت‌زدایی کند.

● قدرت و ناتوانی فلسفه تکنولوژی

فلسفه تکنولوژی به عنوان فعالیتی خودآگاهانه در حدود ۱۰۰ سال پیش در میان مهندسینی که می‌کوشیدند در باب معنای فعالیتشان بازاندیشی کنند، پدید آمد. این فیلسوفان مهندس در انجام دو کار موفق شدند.

۱) ایشان مهندسان را واداشتند تا به شیوه‌ای عام در کار خود بیندیشند و تکنولوژی را امری جدای از علم بدانند که تحلیل‌های معرفت‌شناختی، متافیزیکی، اخلاق و سیاسی خاص خودشان را می‌طلبد.

۲) دوم آنکه ایشان به شکل موفقیت‌آمیزی با انتقادات مهمی که فیلسوفان بزرگی چون لوئیس مامفورد، مارتین هایدگر یا ژاك الول از دید علوم انسانی به تکنولوژی داشتند، مواجه شدند. به جای آن نقدهای بزرگ از دید علوم انسانی، در روح فلسفه تکنولوژی، اینك شمار فراوانی نقدهای کوچك در زمینه کاربست تکنولوژی به خصوص کاربست اخلاقی آن موجود است.

قدرت فلسفه تکنولوژی در مسائل مرتبطی و مسائل خاصی چون اخلاق پزشکی، اخلاق زیست‌محیطی، اخلاق مهندسی و اخلاق رایانه‌ای آشکار است. این پیشرفت دوگانه را نمی‌توان نادیده گرفت.

همچنین قدرت فلسفه تکنولوژی توسط فلسفه مهندسی و اخلاق کاربردی موجود در حاشیه‌های پروژه تکنولوژیك آزموده می‌شود. از دیدگاه منتقدان بزرگی چون مامفورد، هایدگر و الول ـ که به فلسفه تکنولوژی علوم انسانی می‌پردازند ـ فلسفه تکنولوژی آشکارگر یك ناتوانی تاریخی است.

تکنولوژی مدرن از نقدی فلسفی برآمد که از سنت فلسفی، کلاسیك آغاز شده بود. در طول دو یا سه سده زمانی از رنسانس تا روشنگری، گالیلو گالیله، فرانسیس بیکن، رنه دکارت و پیروانشان، فهمی انتقادی از سنت فلسفی حاصل کردند، انتقادی که موجب گذار تاریخی جهان گشت و سبب ظهور بودن در جهان به شیوه‌ای تکنولوژیك شد.

اما از پایان سده هجدهم و در سرتاسر سده نوزدهم تا نیمه اول سده بیستم، فیلسوفانی چون ژان ژاك روسو، کارل مارکس و فردریش نیچه تا پدیدارشناسان و اگزیستانسیالیست‌ها این سنت مدرن فلسفی را به نقدی ویرانگر مبتلا ساختند. گرچه این نقد، در حاشیه بود، می‌توان آن را

www.takbook.com

www.takbook.com

واکنش در برابر تاثیر پروژه فلسفی مدرن دانست. چه نتیجه‌ای می‌توان از این ناتوانی فلسفی تکنولوژی علوم انسانی گرفت؟ این پرسشی است که من با مخاطره پیشنهاد می‌کنم و تاکنون به این صورت در سنت فلسفه تکنولوژی طرح نشده است. در عوض بسیاری از متخصصان HPT همچون متفکران مسیحی در برابر مسائل مدرن، در برابر این پرسش به سادگی می‌گویند: «نه هنوز، خیلی زود است».

برای مثال در خوانش انتقادی از تکنولوژی، نمی‌توانم همچون طرفداران کانال تلویزیونی مورد علاقه‌ام باشم. هر هفته در این شبکه تلویزیونی بعد از خواندن اخبار، یکی از مجریان از تلسکوپ پیشرفته‌ای به آسمان می‌نگرد تا نشانه‌های قریب‌الوقوع ظهوری جدید را بیابد.

برخلاف این، طرفداران فلسفه تکنولوژی مهندسی (EPT) از ناتوانی‌های دسته نخست رنج نمی‌برند و آمیزه‌ای از اندیشه‌های پست مدرنیستی تا فرهنگ رسانه‌ای و شبکه جهانی وب می‌باشند و می‌کوشند این گرایش‌ها را با هم جمع کنند.

من خود به هر دو گرایش فلسفه تکنولوژی، علوم انسانی و مهندسی علاقه‌مند هستم. وقتی می‌گویم اخلاق کاربردی تکنولوژی پیشرفت نکرده، حقیقت را گفته‌ام. من ضمن آنکه علاقه‌مند به همکاری با سنت مهندسی فلسفه تکنولوژی هستم به شك‌های بنیادین و نقدهای مهم به پروژه تکنولوژی مدرن علاقه‌مند هستم. البته این نه به معنای کوشش به از میان برداشتن حصار این دو است، بلکه زیستن دیالکتیکی واقعیت حاضر است. اشاره به شبکه وب جهانی ما را به نکته دومی که می‌خواهم بگویم، می‌رساند.

● ظهور فراتکنولوژی

با گسترش توسعه صنعت الکترو رسانه جدید و فرهنگ آن، من با شهامت ابراز می‌دارم که وارد مرحله جدیدی از تکنولوژی می‌شویم. مرحله‌ای که با جسارت تمام آن را فراتکنولوژی می‌نامم. چرا که نقدهای علوم انسانی به تکنولوژی، گرچه حاشیه‌ای است اما بی‌ارتباط نیست اجازه دهید با تفسیری آشکار از اثر تاریخی پروژه مدرن در این باب توضیح دهم.تاریخ پروژه مدرن با بیشمار روش‌های هم پوشاننده مشخص شده است . این مساله‌ای مهم است که در مورد ویژگی مرکزی مدرنیته که بسیاری از ما در گرداب آن سرگردانیم، نمی‌توانیم توافق داشته باشیم. یك روش برای مشخص کردن ویژگی مدرنیته که براساس تاملات مورخ اقتصادی کارل پولانی و نظریه‌پرداز انتقادی یورگن هابرماس به دست آمده آن است که فلسفه تکنولوژی را در فرآیندی سه مرحله‌ای بررسی کنند.

▪ نخست: تکنولوژی پیشامدرن است. این مرحله از تکنیك احتیاج به فلسفه تکنولوژی ندارد. چرا که در دوران پیشا مدرن تکنیك آنچنان با زیست جهان مردم درآمیخته است که تامل و اشتغال به تکنیك همزمان و... به مشکل ضمنی در فلسفه عمومی رخ می‌دهد.

▪ دوم: تکنولوژی مدرن که همواره با اصطلاح تکنولوژی از آن یاد می‌کنیم بخشی از فرآیند بزرگ بسترزدایی (decontextualizing) است فرآیندی که شامل ساختارزدایی قطعی واحد اجتماعی فرهنگی به منظور بر ساختن خودمختاری آنچه جامعه‌شناسان نهادهای اجتماعی است، می‌باشد: علم، دین، هنر و... این بسترزدایی و تخصصی شدن موجب پیدایش شاخه‌های متنوعی در فلسفه چون فلسفه علم، فلسفه دین، فلسفه هنر و فلسفه تکنولوژی شده است.

به بیان هایدگر در «پرسش از تکنولوژی» (۱۹۴۵) منابع به عنوان فهم عمومی با پیشفرض کمیابی ساخته شدند و اقتصاد چنانکه پولانی اشاره می‌کند، از جامعه جدا و انتزاع شده است.

پولانی معتقد است که بهترین دلیل برای فقدان مفهوم اقتصاد در قدیم، دشواری تشخیص فرآیند اقتصادی در شرایطی است که نهاد غیراقتصادی‌اند. اقتصاد با فرآیند بسترزدایی زیست جهان

اجتماعی ـ اقتصادی امکانپذیر می‌شود. همچنان که یورگن هابرماس در باب فرآیند مدرن گفته چنین بسترزدایی اقتصاد در جریان روشنگری از طریق علوم عینی، اخلاق جهانی و حقوق پیگیری شد و هنر نیز به شیوه‌ای خودمختار براساس منطق خودش پدید آمد. (هابرماس ـ مدرنیته ـ یك پروژه ناتمام) به علاوه با جدا افتادن اقتصاد، علم و تکنولوژی (هر یك به شیوه خود) از جهان این علوم، با کاهش و تقلیل جهان آن را به امری انتزاعی و تقلیل یافته بدل کردند. این امر یکی از ناسازه‌های زندگی مدرن است که در این تلاش برای استقلال بخشیدن به آدمی او را محصور ابزارآلات کرده‌اند.

www.takbook.com

www.takbook.com

▪ سوم: ما در میانه و عصر دوباره تجدد بخشیدن هستیم که به معنای بازگشت به دوران پیشامدرن نیست و در ادامه طریق مدرنیته به سمت خودمختاری است و به این معناست که تکنولوژی مدرن از میان برداشته می‌شود و به سمت یك پساتکنولوژی یا تکنولوژی هایپر گام برمی‌دارد که من به پیروی از ارنستو مایز والنیلا ترجیح می‌دهم آن را فرا تکنولوژی بخوانم. در چنین شرایطی فلسفه تکنولوژی با دگرگونی اساسی مواجه می‌شود. نه به این معنا که تبدیل به فلسفه فراتکنولوژی می‌شود. بلکه به این معنا که فلسفه در معنای عام به شرایط فراتکنولوژی در زیست جهان پست مدرن می‌پردازد.

امروز ما در فضای تداخل و ارتباط مداوم قلمروها زندگی می‌کنیم به‌طور فزاینده‌ای علم به تکنولوژی وابسته است، درحالی که از وابستگی تکنولوژی کاسته می‌شود. اقتصاد وابسته به سیاست می‌شود و بالعکس سیاست وابسته به دین می‌شود و بالعکس، همچنین هنر وابسته به اقتصاد می‌شود و بالعکس این امر به معنای ارتباط متقابل و

درهم تنیدگی حوزه‌های گوناگون است. به این معنا که یك فضای مشترك فرهنگی مجازی از طریق تکنولوژی ساخته می‌شود و آشکارترین مثال آن جهان وب است.

● نتیجه

برای نتیجه می‌کوشم از تمایز لورنزو سیمپسون استفاده کنم. او میان «معنا» (meaning) و «ارزش» (Value) تمایز قائل می‌شود. معنای یك عمل، عمل کردن براساس الگوهای زیستی است. درحالی که ارزش عمل به معنای به دست آوردن بازده ارزشمند در پایان کار است. تکنولوژی کوششی برای گسترش واقعی‌سازی‌های موثر ارزش‌هاست.

سیمپسون معتقد است که تکنولوژی جدید با ارزش دادن به سلطه زمان، موجب کاهش ارزش انسان شده است. او معتقد است باید به جای این وضعیت که تنها به یك وجه از انسان اهمیت می‌دهد به گسترش انسانیت بپردازیم.

اما به‌نظر می‌رسد که وقتی او از تکنولوژی‌های فراموش کننده معنا سخن می‌گوید، فراموش می‌کند از انسان‌هایی یاد کند که تکنولوژی را نه به منظور هدف نهایی که برای لذت حال به کار می‌برند. این امر به خوبی در کاربران اینترنت مشهود است. در جهان وب، ارزش با تلف کردن زمان به دست نمی‌آید، بلکه ارزش و معنا حین فعالیت حاصل می‌شود.

مك لوهان در پاسخ به کسی که در سال ۱۹۹۶ از او پرسیده بود آیا شما هنوز هم رسانه را ابزار می‌دانید؟ پاسخ داده بود: «پیام واقعی [یا معنای واقعی] رسانه امروز فراگیری (ubiquitg) است. رسانه امروز چیزی در دست نیست، بلکه چیزی است که ما بخشی از آن هستیم».

در ۲۰ سال اخیر فلسفه تکنولوژی به تکنولوژی به مثابه فرآورده انسان نگریسته است، در ۲۰ سال آینده باید به فراتکنولوژی به عنوان امری که بخشی از آن هستیم، بنگریم.

منبع : روزنامه تهران امروز

http://vista.ir/?view=article&id=268966

VISTA.IR
Online Classified Service

بهداشت روانی و مراقبه بصیرت

www.takbook.com

www.takbook.com

امروزه عدم سازش و وجود اختلالات رفتار در جوامع انسانی بسیار مشهود و فراوان است . در هر طبقه و صنفی و در هرگروه و جمعی اشخاص نامتعادلی زندگی می کنند که در معرض خطر ابتلا به ناراحتی های روانی می باشند.بهداشت روانی با ایجاد عواملی جهت پیشگیری از وقوع این ناراحتی ها و یا تشریح علل اختلالات رفتار و جلوگیری از پیشرفت روند اختلالات شناختی - احساسی و رفتاری در انسان نقش بسیار موثری در بهبود زندگی وی ایفا می کند. یکی از اصول مهم بهداشت روانی ، شناخت رفتار انسانی و دانستن این موضوع است که رفتار انسان معلول یکسری عوامل مختلف است .

یعنی همان طور که همه پدیده ها در علم فیزیك ، شیمی و ... دارای علت هستند رفتار آدمی نیز دارای علل خاصی است بنابراین نباید هیچ انسانی را برای رفتاری که دارد سرزنش کرد بلکه اگر رفتار نامطلوب از وی سر زد ،باید رفتارش مورد ارزیابی قرار گیرد و بر طرف شود و این مهم برنمی آید مگر با ریشه یابی و کشف علل رفتار .عامل اصلی بروز رفتار مختلف احتیاجات انسان است که شامل احتیاجات اولیه (جسمانی) و احتیاجات ثانویه (روانی واجتماعی) می باشد. همان گونه که احتیاجات جسمانی در شکل گیری رفتار انسان نقش دارد احتیاجات روانی و اجتماعی نیز تاثیر گذارند و در این راستا فرهنگ جامعه ای که انسان در آن رشد می کند از اهمیت بالایی برخوردار است کودکی که در اجتماع به خصوصی متولد می شود تمام تاریخ آن اجتماع را به ارث می برد و میراث اجتماعی او به اندازه میراث جسمانی اش اهمیت دارد زیرا وی در طول زندگی از رفتارهای اجتماعی که در طی تاریخ و در قالب فرهنگ شکل گرفته متاثر خواهد بود بنابراین برای یك زندگی سالم و سعادتمند توجه و ارضای همه احتیاجات اعم از جسمانی و روانی و اجتماعی لازم است و همان طور که انسان به آب و غذا نیاز دارد به پیشرفت و مقام و موقعیت اجتماعی خوب و .... نیاز دارد و نمی توان یکی را بر دیگری رجحان داد بلکه این عوامل همه با یکدیگر رابطه دارند و نقص در یك قسمت باعث اختلال در قسمت های دیگر خواهد بود بنابراین انسان برای شناخت ریشه و علل رفتار خود علاوه بر شناخت خصوصیات فردی نیاز مند به شناخت جامعه ، فرهنگ جامعه ، رابطه خود و جامعه اش ، نقش و جایگاهی که در جامعه دارد می باشد که این شناخت در سایه شناخت سه قانون تکامل، سیستم اندیشی و کل نگری حاصل می شود و با درك صحیح این قوانین انسان می تواند جایگاه صحیح خود را در جامعه اش پیدا کند و با ایفای نقش صحیح خود احتیاجات روانی و اجتماعی خود را به خوبی ارضا نماید و زندگی توام با آرامش و سعادت را تجربه کند و این امر تنها با ایجاد بصیرت کافی و افزایش آگاهی و خرد به وجود خواهد آمد .

- بصیرت چیست وچگونه به وجود می آید؟

اگر چه روان شناسان گشتالت بصیرت را به معنای فهم ناگهانی معانی بدون ارتباط با گذشته می دانند و معتقدند این فهم ناگهانی سبب ایجاد رفتار منطقی و مناسب می شود ولی شاید بتوان گفت بصیرت همان مشاهده رابطه علت و معلول و پیدا کردن راه جدیدی برای فهم معانی و پدیده های زندگی است که تجارب صحیح گذشته و مطالب آموخته شده قبلی اساس کشفیات ناگهانی و فهم روابط پدیده ها می باشد و در واقع بصیرت یعنی دیدن خویشتن و جهان آن چنان که به راستی هست ،نه آن چنان که ما می پنداریم .در پرتو بصیرت است که می توان علت و ریشه هر پدیده ای را کشف کرد و بهترین و صحیح ترین راه را انتخاب نمود و البته این بصیرت در سایه داشتن ذهنی آرام ، پاك و متعادل بدست می آید .

www.takbook.com

www.takbook.com

انسان امروزی تحت تاثیر القائات ذهنی و اندیشه ای نادرست که ناشی از کدورت های ذهنی و باید و نبایدهای غلط اجتماعی و فرهنگی و خانوادگی است از اندیشیدن درست و دیدن واقعی عاجز است . وقتی در یك موقعیت نابهنجار قرار می گیرد همانند انسانهای پیشین براساس غریزه جنگ و گریز پاسخ خشم یا ترس و یاهر پاسخی که منشا آن ترس وخشم است مثل تنفر یا دلسردی را از خود بروز می دهد این عکس العمل آنی است و ناشی از احساس خطری است که فرد نسبت به خود و یا حتی اگو (من ساختگی) خود دارد که این احساس خطر معمولا بر اثر اندیشه های نادرست و کدورت های ذهنی ایجاد می شود و شاید در واقع خطری در کار نباشد. مثلا وقتی به انسان توهین می شود چون او تصور می کند که به حریمش تجاوز شده است به طور ناخود آگاه و آنی خشمگین می شود و عکس العمل ناشی از خشم بروز می دهد که عموما مخرب و زیان آور است. حال آنکه این احساس خطر فقط متوجه اگو (من ساختگی) است و خطری برای خود فرد ایجاد نمی کند وحتی در موقعیت های گوناگون فرق می کند مثلا اگر این شخص تنها باشد و به او توهین شود احساس خشمی که دارد از موقعی که وی در یك گروه قرار دارد کمتر است و نیز اگر افراد این گروه ناشناس باشند این احساس خشم کمتر از زمانی است که این گروه دوستان یا شاگردان وی باشند . بنابراین عکس العمل این فرد به یك واقعه یکسان در موقعیت های مختلف و بنا به تصور و قضاوتی ناشی از اندیشه نادرست او متفاوت می باشد. لازم به ذکر است که گاه پس از این احساس اصلا عکس العمل یا پاسخی داده نمی شود و فقط قصد انجام آن در ذهن صورت می گیرد ولی در هر صورت دراین روند یك سلسله تغییراتی در اعمال حیاتی انسان ایجاد می شود که اگر مزمن گردد یعنی مرتبا تکرار شود بسیار خطرناك می باشد مثلا اگر شخصی روزی ۵ بار خشمگین شود و فشارخونش بالا رود (که یك پاسخ طبیعی بدن به خشم است) به احتمال خیلی زیاد پس از مدتی دچار بیماری فشار خون می شود. بنابراین غریزه جنگ و گریزاگردر جهت حفظ موجود باشد خوب و مفید است و گرنه پیامدهای ناخوشایندی به همراه دارد.

- جنگ و گریز:

جنگ و گریز نتایج دو احساس خشم و ترس می باشند که مختص انسان های پیشین است و باعث بروز رفتارهای آنی و بدون تفکر می شود که در موقعیت های مشابه تکرار می گردد و کم کم به صورت عادت در می آید و این عادت نسبتا ثابت و قابل پیش بینی می شوند و شخصیت فرد را می سازند و این چنین است که به فردی صفت خشمگین بودن یا ترسو بودن را نسبت می دهند زیرا چنین اشخاصی در تمام موقعیت ها یك عکس العمل عادتی که آنی و بدون تفکر است از خود بروز می دهند ولی انسان امروزی درروند تکاملی نیاز به یك غریزه دیگر دارد یعنی باید این غریزه را که اول بیندیش و سپس عمل کن را بیاموزد اگر انسان به آن درجه از بصیرت و آگاهی برسد که در موقعیت های مختلف زندگی قبل از بروز عکس العمل آنی که عموما عادتی و بدون تفکر است با اندکی تفکر و خرد عمل صحیح و به موقع انجام دهد آن گاه با بروز رفتار صحیح و مطلوب بهترین نتیجه را در موقعیت ایجاد شده می گیرد البته چنین بصیرت و مهارتی تنها با انجام روش های خاص و به مروز زمان در انسان شکل می گیرد و جزئی از وجود وی می شود همان طور که غریزه جنگ و گریز جزئی از وجود او شده است. یکی از روش های موثر برای کسب این مهارت مراقبه بصیرت IIM(Insight Meditation) است که در زیر توضیح داده می شود :مراقبه بصیرت به صورت عملی به انسان می آموزد که چگونه بتواند آن چنان برخود تسلط پیدا کند که در مقابل یك واقعه یا اعلان خطر اول بیندیشد و سپس عمل مناسب انجام دهد و بدین علت که این مهارت به طور علمی ایجاد می شود باید آن قدر تمرین شود تا ملکه ذهن شده و به طور خودکار انجام شود.

- مراحل ادراك واقعه

وقتی انسان واقعه ای را درك می کند آن را در ذهن بررسی و قضاوت می کند و سپس عکس العمل نشان می دهد.این روند چهار مرحله دارد :

- تشخیص واقعه

▪ قضاوت آنکه این واقعه خوب است یا بد

حسی که در بدن پس از این قضاوت ایجاد می شود این حس که در پوست یا درون بدن درك میشود "خوشایند" یا" ناخوشایند" است. این موضوع را در فرهنگ مان به کرات شنیده ایم که مثلا پشتم لرزید(حس بد) دلم روشن شد (حس خوب) و بسیاری از این حس ها که واژه ای برای بیانش

www.takbook.com

www.takbook.com

نداریم.عکس العملی که پس از این حس انجام می شود .بنابراین انسان به یك حس عکس العمل نشان میدهد نه به حادثه ای که اتفاق افتاده است. اگر انسان یاد بگیرد که قبل از عکس العمل از آن حس آگاه شود می تواند خود را کنترل کند و با تفکر و اندیشه درست، عمل درست و رفتار مناسب بروز دهد و با رفتار مناسب و سنجیده بهترین و مناسب ترین موقعیت ها را برای خود ایجاد کند و زندگی سالم تر و بهتری داشته باشد و این همان چیزی است که در مراقبه بصیرت آموزش داده می شود.البته برای اینکه انسان بتواند از آن حس آگاه شود باید کاملا هوشیار و آگاه باشد و به عبارتی در لحظه حضور داشته باشد و بنابراین باید ذهنی آرام و پاك و خالی از هرگونه رسوب و کدورت داشته باشد زیرا ذهن نامتعادل وناپاك مرتبا در گذشته و آینده به سر می برد و دائما در حال قضاوت نادرست می باشد مراقبه بصیرت به انسان می آموزد که ذهن خودرا از پریشانی و کدورت پاك نماید و داشتن ذهنی پاك و آرام را به تدریج تجربه کند که نتیجه این پالایش ذهن ، رها شدن از بند اندیشه ها ، قضاوت های نادرست و شرطی ، رسیدن به هوشیاری و آگاهی (از جمله آگاهی از حسها و احساسات متفاوت) می باشد . این ذهن آرام و در عین حال هوشمند فرد را قادر می سازد که در موقعیت های نابهنجار زندگی عمل درست انجام دهد و بر مشکلات خود فائق آید و زندگی آرام و سرشار از نشاط و موفقیت را تجربه کند .

این نوع نگرش اولین بار توسط استاد عارف دکتر عباس روحبخش مطرح شده است.توجه شود که حس با احساس فرق می کند. مثلا احساس خشم ناشی از حس غلیان در قفسه سینه، تپش قلب،گرگرفتگی و ... ...می باشد.

نرگس عیوضی

منبع : مؤسسه یوگای علمی نوا

http://vista.ir/?view=article&id=213972

VISTA.IR
Online Classified Service

پاسخ به پرسشهای متداول در مورد هیپنوتیزم

۱) آیا هیپنوتیزم فقط تلقین است؟ آیا نیروئی در القاء خلسه دخیل نیست؟ در حالیکه براحتی می توان وجود نیرو را احساس کرد.

تحقیقات نشان داده است که هیپنوتیزم فقط با تلقینات مناسب ایجاد شده و هیچ ارتباطی با هیچ نیروئی ندارد. هیچ چیزی جز تلقین در هیپنوتیزم نقش ندارد، البته تلقین هم کم اثر نیست، بخصوص وقتی دانش ما از قواعد تلقین و پیچیدگیهای روان را هم در نظر گیریم، بحث وجود نیرو یا آنطور که بیشتر رایج است نیروی مغناطیس حیوانی، منیطیسم یا هر نیروی دیگری بحثی تاریخی است و به زمانی برمیگردد که مغناطیس تازه در فیزیک کشف شده بود و برای بسیاری از جمله مسمر و ساموئل هانمان پدر هومیوپاتی

www.takbook.com

www.takbook.com

جالب بود . در آن روزگار هر کشف تازه ای بخصوص در فیزیک برای توصیف و تبیین سایر پدیده ها از جمله طب و روانشناسی استفاده می شد. مسمر نیروی مغناطیس و مغناطیس حیوانی را از همین موضوع اقتباس ومورد استفاده قرار داد. بحث بیشتر در این خصوص را به تاریخچه هیپنوتیزم و کتب مربوطه می سپاریم. اما ازتاثیر تاریخچه هیپنوتیزم در چنین طرز فکری مهمتر، آنچه باعث ماندگاری باور به وجود نیرو شده این است که در اکثر تکنیکهای هیپنوتیزمی از کلمه نیرو استفاده می شود، مثلااین جمله که :تا چند لحظه دیگر نیروئی دست شما را به سمت بالا می کشد . اما باید توجه داشت که احساس نیرو به منزله وجود نیرو نیست. بکار بردن کلمه نیرو صرفا اثر تلقین را بهتر می کند، به عبارتی نوعی کاربرد استعاره یا مثال METAPHOR است که بحثی مفصل درآموزش تکنیکهای هیپنوتیزمی و هیپنوتیزم درمانی است و باعث افزایش تاثیر تلقین های ما می شود. استفاده از استعاره دیگری مانند : تجسم کن چند بادکنک با رنگهای زیبا و قشنگ به انگشتان و مچ دست شما بسته شده و دست شما را به سمت بالا می کشد همان اثر را دارد، ولی از کلمه نیرو استفاده نکرده است. متاسفانه استفاده از استعاره نیرو که در تکنیکهای هیپنوتیزمی بسیار کاربرد دارد وقتی با تاریخچه و ادعاهای غیر علمی مسمر و ادعاها و عدم مطالعه بعضی همراه می گردد، این اشتباه را بیشتر رواج می دهد. به هر حال ساده ترین پاسخ به این سؤال این است که احساس وجود چیزی هیچوقت دلیل بر وجود آن نیست.

۲) آیا امکان تاثیر بر اشیاء با نگاه در حالت هیپنوتیزمی وجود دارد؟

خیر، این موضوع هیچ ارتباطی با هیپنوتیزم ندارد. در پاندول شورل که در آن با نگاه به پاندول می توان جهت حرکت آن را تعیین کرد ارائه تلقینات مناسب و قرار دادن نخ پاندول در دست سوژه الزامی است وگرنه هیچ اتفاقی در حرکت پاندول نمی افتد. اینکه بعضی می گویند مرتاض هندی روزی قطاری را با نگاه متوقف کرده است ممکن است صحت داشته باشد اما اثبات کننده امکان تاثیر بر اشیاء با نگاه نیست، بحث در خصوص این چنین قدرتهائی به رشته فراروانشناسی مربوط است و ارتباطی با روانشناسی و هیپنوتیزم ندارد.برای اثبات یا رد چنین ادعاهائی نیز ملاحظات خاصی در رشته فراروانشناسی باید در نظر گرفته شود که موضوع بحث ما نیست.در هر صورت آنچه پدیده های هیپنوتیزمی نام گرفته اند قابل تکرار، قابل آزمایش و قابل آموزش هستند و آنچه قابل تکرار نیست ،قابل آزمایش و آموزش به صورت معمول نیست فراروانشناسی بوده و بحثی متفاوت است. در هر صورت نه می توان با هیپنوتیزم اشیاء را با نگاه حرکت داد، نه می توان از غیب سخن گفت، نه با ارواح ارتباط برقرار کرد.

۳) آیا ممکن است کسی هیپنوتیزم شده و دیگر بیدار نشود؟

یافته های جدید نشان داده اند که هیپنوتیزم نه خواب است، نه حالتی شبیه به خواب و جالب تر آنکه هنوز هیچ تغییر فیزیولوژیکی که اختصاصی برای هیپنوتیزم باشد یافت نشده است. هیپنوتیزم یعنی با کمک تلقین تغییر دادن، لذا اگر کسی هیپنوتیزم شود به سادگی می تواند بیدار شود. تاخیر در بیدار شدن نشانه مقاومت یا بروز عوارض است که اگر کسی آموزش صحیح هیپنوتیزم درمانی را دیده باشد هرگز با چنین مشکلی مواجه نخواهد شد. ساده ترین روش مقابله با این مشکل نیز حفظ خونسردی و آرام کردن سوژه است. کافی است به او اجازه دهیم چند دقیقه ای بخوابد یا چند لحظه ای آرام در جائی بنشیند و استراحت کند، یا چند نفس آرام و عمیق بکشد، هر کدام از این ها حتما اثر تلقینات نامناسب را رفع می کند. آنچه اغلب منجر به این مشکل می شود اضطراب هیپنوتیزم درمانگر ناوارد، هیجان زدگی اطرافیان و ترسیدن سوژه است وگرنه در موارد عادی هرگز مشکلی پیش نمی آید.

۴) آیا امکان درمان MS با هیپنوتیزم وجود دارد؟

بیماری MS یکی از بیماریهای صعب العلاج سیستم عصبی است که در آن میلین سلولهای عصبی دچار مشکل می شود. این بیماری در سیر پیشرفت خود فراز و نشیبهای زیادی دارد و متاسفانه در حال حاضر درمان موفقی ندارد. هیپنوتیزم نیز نقشی در درمان MS نداشته و هیچ مرجع رسمی هیپنوتیزم درمانی را برای درمان MS توصیه ننموده است. آنچه باعث این اشتباه که هیپنوتیزم می تواند MS را درمان کند می شود آن است که در بیماریهائی چون MS ، امید به بهبودی می تواند احساس بهبودی ایجاد کند ولی متاسفانه باعث بهبودی نمی شود. لذا باید توجه

www.takbook.com

www.takbook.com

داشت که هرگز درمان اصلی را زیر نظر یک متخصص اعصاب داخلی به امید چنین احساس زودگذری رها نکنیم.

۵) آیا می توان با کمک هیپنوتیزم تناسخ را اثبات کرد؟

یکی از پدیده های جالب هیپنوتیزمی بازگشت سنی است که می تواند در بعضی به شکل تجدید حیات سنی هم مشاهده شود. تجدید حیات سنی یعنی سوژه دوران کودکی مثلا سه سالگی خود را عینا تجربه کند، بنحوی که رفتارش،احساسش ، حافظه اش و... بچگانه شود. می توان همین تلقینات را ادامه داد به نحوی که سوژه احساس کند در درون رحم مادر یا در قالب انسان دیگری در نسل های قبل است. نکته مهم که اغلب به آن توجه نمی شود این است که سوژه روبروی ما، همان سوژه قبلی است و فقط در حالت هیپنوتیزم با تلقینات مناسب تغییراتی را در احساس،ادراک،حافظه و... خود تجربه کرده است، او این تغییرات را احساس می کند و واقعا سه ساله نشده است، واقعا به رحم مادر برنگشته و واقعا به نسلهای قبل نرفته است. تمام این احساسات با دستکاری ما ایجاد شده، و با دستکاری ما قابل تغییر است. این پدیده ها از جذابیت های هیپنوتیزم حکایت می کنند و کاربرد های درمانی خاصی دارند . تناسخ یعنی عقیده به این که ما قبل از آنکه در جسم فعلی زندگی کنیم، قبلا به شکلی زندگی می کرده ایم، این عقیده چه صحیح و چه غلط، امکان اثبات یا رد آن با هیپنوتیزم وجود ندارد.

۶) چه کسانی مجاز به استفاده از هیپنوتیزم در درمان هستند؟

هیپنوتیزم بر خلاف نظر عده ای علم متفاوتی نیست، درمان مجزائی هم نیست،بلکه روشی است که در موارد خاص و محدودی نظیر تحقیقات و درمان کاربرد دارد، لذا بجز در تحقیقات فقط کسانی می توانند از هیپنوتیزم در درمان استفاده کنند که صلاحیت درمان داشته باشند، چه صلاحیت قانونی که قانون تعیین می کند و مراجع ذیصلاح بر آن نظارت دارند و چه صلاحیت علمی، صلاحیت علمی یعنی کتب علمی و مجلات مرجع و دانشگاهی کاربرد آن روش را در مورد بیماری خاصی و توسط شاغلین رشته خاصی تائید کرده باشد. در حال حاضر هیپنوتیزم از درمانهای طب حاشیه جدا شده و به عنوان روش رواندرمانی در کتب مرجع روانپزشکی نظیر روانپزشکی کاپلان و سادوک آمده است. امروزه پزشکان، دندانپزشکان، ماماها، پرستاران و روانشناسان در حیطه شغلی و علمی خود به استفاده از هیپنوتیزم مجاز هستند. به عبارتی کسانی مجاز به استفاده از هیپنوتیزم در درمان هستند که مجاز به درمان درآن بیماری بدون هیپنوتیزم نیز باشند، مگر آنکه به صورت تیمی و زیر نظر درمانگر اصلی و به عنوان دستیار فعالیت نمایند. با این توصیف استفاده از هیپنوتیزم در درمان احتیاج به مجوز اختصاصی ندارد، اگر پزشک، دندانپزشک ، ماما ، پرستار یا روانشناس هستید (در کلیه گرایشها) یعنی مجوز کار در این رشته ها را دارید می توانید از هیپنوتیرم نیز مشابه سایر روشهای درمانی استفاده کنید. به طور کلی، اقدام به درمان با هیپنوتیزم فقط در صلاحیت کسانی است که مجوز درمان در رشته خود را دارند و تسلط بر فنون هیپنوتیزم به خودی خود نه مجوزی برای درمان می باشد و نه استفاده از آن در درمان احتیاج به مدرکی متفاوت از رشته اصلی دارد.

۷) دوره های آموزشی هیپنوتیزم چگونه است؟

دوره های آموزشی هیپنوتیزم بر حسب تئوریهای مختلف قدری متفاوت است. هر چند تکنیکهای هیپنوتیزمی در طول زمان ثابت مانده اند و تغییری نکرده اند، اما تغییر در تئوریها، نگاه ما به تکنیکها،کاربردها و نحوه آموزش هیپنوتیزم را نیز متفاوت کرده است.دوره های آموزشی هیپنوتیزم در حال حاضر ویژه پزشکان، دندانپزشکان، ماماها، پرستاران و روانشناسان در کلیه گرایشها می باشند.طول این دوره ها بر حسب رشته های مختلف و نیازهای آموزشی آنها در کشورهای مختلف متفاوت است. اما یک دوره متعارف دوره ای ۲-۳ ماهه است که اغلب سر فصلهای زیر را کم و بیش دارا است:

ـ تعریف و توصیف هیپنوتیزم،تاریخچه و کاربردهای آن

ـ اصول تلقین شناسی، قواعد تلقین و فارماکولوژی تلقین

ـ تلقینهای بیداری

ـ تکنیکهای ساده و پیچیده هیپنوتیزمی

ـ تکنیکهای عمیق سازی و پدیده های هیپنوتیزمی

www.takbook.com

www.takbook.com

ـ عوارض و روشهای کنترل آن

ـ مقاومت و روشهای رفع آن

ـ استعدادهیپنوتیزم پذیری و روشهای افزایش آن

ـ رویکرد مختلف در درمان با هیپنوتیزم

ـ خود-هیپنوتیزم و هیپنوتیزم گروهی البته این سر فصل هل بسته به ترکیب شرکت کنندگان ، سرعت آنها در یادگیری تکنیکها و حل تمرینها و... متفاوت است. در این دوره ها تاکید اصلی بر آموزش تکنیکهای هیپنوتیزمی است ولی درمان چاقی ، زایمان بدون درد و اضطراب امتحان نیز اغلب تشریح می گردد.

منبع : انجمن درمانگران ایران

http://vista.ir/?view=article&id=316976

VISTA.IR
Online Classified Service

پدیده پولترگایست، ارواح جنجال‌گر و یا ...

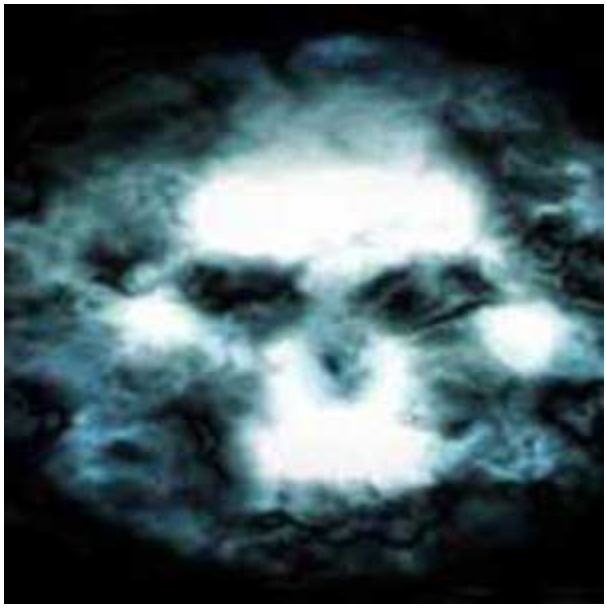

مزاحمت ارواح جنجال‌گر مسئله‌ای نیست که به تازگی به وجود آمده باشد، چنین مواردی در حدود سال ۹۰۰ بعد از میلاد در چین و حتی قبل از آن، بر طبق سند دیگری، در ۵۳۰ قبل از میلاد در روم ایتالیا دیده شده بود. عبارت اصلی پولترگایست به زبان آلمانی و به معنای ارواح جنجال‌گر است که به پدیده‌هایی اختصاص دارد که اغلب سر و صداهای عجیبی ایجاد می‌کنند.

این پدیده بیشتر به یك شخص مربوط می‌شود تا یك مکان. شخصی که مرکز حمله قرار گرفته به هر کجا که برود، اعمال ارواح شرور در تعقیب اوست.

آندرو گرین(۱) پژوهش‌گر معروف پدیده‌های فراروانی اعتقاد دارد به‌هیچ‌وجه این پدیده‌ها صرفاً مربوط به شخص جوان و مؤنثی که تا حدودی تحت استرس قرار گرفته است، نیست. او می گوید این تجارب نمونه‌ای از سایکوکینه‌سیس، یعنی قابلیت به حرکت در آوردن اشیاء و ایجاد سر و صدا، تنها از طریق فکر و ذهن است. در نتیجه این پدیده می‌تواند منتج از یك ذهن ناخودآگاه و خلاق افراد، از هر جنسیت و از سنین ۳ تا اواخر۴۰ سالگی باشد که در نتیجه ضربات روحی و مشکلات روانی، و در اثر عواطف و احساسات سرکوب شده به وجود آمده است.

- تجاربی در ارتباط با ارواح جنجالگر :

www.takbook.com

www.takbook.com

اتفاقی غیرمعمول در حال وقوع بود، جا به‌جایی و مرتب شدن خود به خود لوازم منزل، بوهای نامطبوع، صداهای عجیب و غریب و . . . . در آگوست ۱۹۹۲ خانواده گریگز(۲) دو ماه بود که به خانه ای در پورت اسموت انگلستان نقل مکان کرده بودند . ساختمان دارای دو اطاق در بالا و دو اطاق در پایین بود. به نظر می‌رسید که مرکز این سر و صداها، یکی از اطاق‌های طبقه پایین باشد. تمام اعضای خانواده می‌ترسیدند که وارد آن شوند.

خانم گریگز با ناامیدی، یك کشیش و یك سایکیك (شخصی که دارای توانایی‌های فراروانی است) را برای بررسی آنچه که اتفاق می‌افتاد به منزل‌شان دعوت کرد. با ناباوری متوجه شدند که دلیل تمام این اتفاقات دختر جوان‌شان جاسمین است که توسط روح مستأجر قبلی تسخیر شده است.

صحت این فرضیه زمانی آشکار گردید که جاسمین ناگهان با لهجه و صدایی عجیب شروع به صحبت کرد. صدای او بدون آن‌که کنترلی بر آن داشته باشد، شبیه فردی بزرگسال بود. او به سؤالات مادرش مرتب با لهجه شمالی، پاسخ می‌داد.

برای بررسی بیشتر موضوع، دو مدیوم (واسطه ارتباط با ارواح) دعوت شدند، آنها شبح را مردی به نام «پرسی» شناسایی کردند که اهل شمال انگلستان بود. بر طبق گفته آن دو، جاسمین و پرسی دوستانی صمیمی شده بودند.

گرین معتقد است که این مورد نشان می‌دهد که چگونه نیروی ذهنی تحت تأثیر مشکلات ذهنی می‌تواند شبیه به پدیده‌های مافوق‌طبیعی بروز کند و با اغلب پدیده‌های فراروانی متعارف اشتباه گرفته شود. این نظریه همچنین توسط متخصص پدیده‌های فراروانی ویلیام جی. رول(۳) آمریکائی تأیید گردید. او دریافت که از ۹۲ مورد حضور ارواح جنجال‌گر که فردی مرکزیت آن را دارد، چهار مورد، حملات صرعی بوده‌اند.

پس از مطالعه تحقیقی رول، گرین نیز پذیرفت که در بعضی از موارد ارواح جنجال‌گر ممکن است ناشی از صرع موقت بخشی از مغز باشد. در این شرایط، افراد از اختلال حافظه رنج می‌برند که می‌تواند از یك دقیقه تا نیم‌ساعت باشد. در طول این مدت مقداری از نیروهای مغز آزاد می‌شود که منجر به RSPK می‌شود. اما بر طبق یافته رول صرع درصد کوچکی از آن موارد را در برمی‌گیرد.

پسر ۴ ساله‌ای رفتارهای عجیبی از خود نشان داد، به‌طوری‌که والدینش نگران شده بودند. آنها گمان بردند که این اتفاقات نتیجه حضور موجودی فوق‌طبیعی است. افراد خانواده در اطراف خانه صدای ترق و تروق و شکستن چیزهایی را می‌شنیدند و به نظر می‌آمد که اشیاء در اطراف به میل خود حرکت می‌کنند و وسایل الکتریکی از کار افتادند. مطلب مهم این بود که به‌نظر می‌رسید که آن اعمال همیشه در اطراف پسرك متمرکز است.

پدر آن پسر، تام جانسن در این اواخر از محل کار خود اخراج شده بود. همسرش ژولی در مورد رؤیت پدیده‌ای فراروانی توضیحاتی داده بود که قابل توجه‌ترین آنها رؤیت شبح یك راهب بود که از پله ها به پائین سر می‌خورد. وقتی آنها با آقای گرین، پژوهش‌گر معروف پدیده‌های فراروانی در ژوئن ۱۹۸۳ تماس گرفتند، چیزی نمانده بود که از شدت نگرانی دیوانه شوند.

آقای گرین در طول مسیر رفتن به منزل خانواده جانسن در گریوسند با خود فکر می‌کرد که با توجه به نکاتی که در تجربه آنان وجود دارد، وجود راهب شبح‌گونه بسیار عجیب و بعید به نظر می‌رسد زیرا هیچ سابقه و رابطه‌ای میان خانه آنها و جامعه رهبانی وجود نداشته است. احتمال بیشتری می‌رفت که ترس از آن پدیده غیرقابل توضیح، موجب چنین تصوری شده باشد.

تمام مدارك، اصوات عجیب و غریب، عملکرد نامنظم وسایل برقی، مشاهده حرکت اشیاء کوچك، خانواده‌ای تحت استرس همگی منجر به این شد که آقای گرین متقاعد شود که این ارواح نبودند که ایجاد مشکل کرده بودند، بلکه پدیده سایکوکینه‌سیس یا روان جنبشی خودجوش و متناوب (۴) (RSPK) صورت گرفته بود که معمولاً در ارتباط با یکی از اعضای خانواده که تحت فشار قرار گرفته است، رخ می‌دهد. وقتی که آقای گرین با خانواده جانسن ملاقات کرد، تقریباً می‌دانست که منشأ مسئله‌ای که پیش آمده، پسر کوچك خانواده است.

گرین معتقد بود که مسبب آن اعمال می‌تواند آن پسر کوچك باشد، چرا که او احساس می‌کرده مورد بی‌توجهی و بی‌محبتی قرار گرفته است. خانواده او نیز تأیید کردند که اخیراً زندگی‌شان تحت فشار بوده است. به توصیه گرین خانواده جانسن سعی نمودند میان خود روابطی طبیعی برقرار سازند. در ظرف مدتی کوتاه آن پدیده و راهب شبح‌گونه ناپدید شدند.

منبع : فصلنامه علوم باطنی

www.takbook.com

www.takbook.com

http://vista.ir/?view=article&id=250232

VISTA.IR
Online Classified Service

پدیده تجسد ارواح

روح‌شناسان، در اوایل قرن ۱۹ با رسیدن گزارشاتی درمورد تجسد یافتن ارواح در مکان‌هایی خاص، مانند خانه‌هایی که بروی قبرستان‌های قدیمی ساخته می‌شد و یا خانه‌ای که در آن قتل‌های مرموزی رخ داده بود و یا حتی در مکان‌های مقدس به صرافت تحقیق درمورد درستی یا کذب وقوع این اتفاقات برآمدند. و البته یکی از مراحل تحقیق آنها مربوط به جلسات ارواحی می‌شد که گردانندگان آن جلسات مدعی حضور و گاه تجسد ارواح بودند. روح‌شناسان این مدعیان را با دقتی بالا مورد آزمایش قرار دادند و ادعای اغلب آنها را کذب محض دانستند. اما در میان آنها متوجه کسانی شدند که در واقع می‌توانستند با ارواح ارتباط برقرار کنند.

نتایج تحقیقات روح‌شناسان از این جهت قابل توجه و بررسی است که آنها توانستند ضمن آشکارسازی ادعای واقعی از دروغین مدعیان ارتباط و رؤیت ارواح, با به‌دست آوردن شواهد و مستندات قوی و موثق, حقیقت وجود ارواح و زندگی پس از مرگ در جهان‌های ارواح و همچنین امکان وقوع تجلیات ارواح در دنیای مادی را به عموم مردم و شکاکان به اثبات رسانند.

به‌طور معمول، روح مردگان، وجودهایی هستند غیر قابل رویت زیرا هنگامی‌که روح، کالبد جسمانی را در زمان مرگ ترك می‌کند، ارتعاشات کالبد روحی‌اش به گونه‌ای‌ست که دیگر برای چشمان مادی قابل رویت نیست. کالبدی که روح بعد مرگ در آن قرار دارد، سرعت فرکانس امواجش بسیار بالاتر از فرکانس‌هایی است که چشمان مادی قادر به رویت آن باشند. چشم‌های مادی تنها قادر به دیدن فرکانس‌های مابین مادون قرمز و مافوق بنفش است و فرکانس‌های پایین و بالاتر از این حدود برایش درك نشدنیاند.

به‌همین دلیل وقتی اتفاقی غیر از این روی میدهد باعث وحشت میشود. دیده شدن ارواح با وجود آن‌که امری غیرمعمول به‌نظر میرسد، اما بدلیل شدت و تعداد وقوع و امکان ایجاد آن بصورت کنترل شده، مورد توجه روح‌شناسان قرار گرفت.

در اوایل قرن ۱۹ وقتی روح‌شناسان با این امر عجیب روبرو شدند، در ابتدا با نگاهی محتاط و شکاکانه به این پدیده پرداختند اما هنگامی‌که برای خودشان به اثبات رسید، سعی کردند که با تکرار آزمایشات هم به رموز و نادیدههای این پدیده پی ببرند و هم این‌که با بدست آوردن شواهد و مستندات قوی و موثق آنرا به عموم مردم و شکاکان به وجود ارواح و ظهور آنها، به اشکال گوناگون به اثبات برسانند.

روح‌شناسان پی بردند که ارواح به دو شکل قابل دیدن میشوند؛ یکی در شرایطی مثل خواب آلودگی (ابتدای خوابیدن)، در هنگام رؤیا و یا غم و اندوه زیاد در اثر دلتنگی نسبت به فردی که مرده است و یا به دلیل داشتن استعداد باطنی برای دیدن موجودات نامرئی رخ می‌دهد و شکل دوم،

www.takbook.com

www.takbook.com

به‌دلیل تغییری که در فرکانس امواج ارواح روی می‌دهد. این تغییر فرکانس به نحوی است که ارواح برای افراد مختلف قابل رویت می‌شوند.

در این مقاله به معرفی نوع دوم دیده شدن ارواح که به تجسد ارواح شهرت دارد می‌پردازیم.

تجسد عبارت است از قابل مشاهده شدن و جسمیت یافتن ارواح به اشکال گوناگون. ارواح تنها به شکل زمان حیات خود دیده نمی‌شوند بلکه شکل های دیگری نیز به خود می گیرند.

▪ از اشکالی که ارواح در حالت تجسد به خود می‌گیرند می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

ـ صورت و شکل دیگری غیر از آنچه در زمان حیات داشته‌اند به گونه‌ای که دوست دارند به آن شکل دیده شوند (این مورد از مواردی است که ارواح شیطانی از آن بسیار سوء استفاده می‌کنند و شکل اشخاصی را به خود می‌گیرند که در نظر بیننده روحی معتبر و قابل اعتماد است.

البته ارواح شیطانی و حتی روح شیطان قادر نیست چهره شخصیت‌های خاص معنوی را بر خود بگذارند و در این کار کاملاً ناتوان‌اند). مثلاً گاه دیده شده که ارواح برای خود بال می‌گذارند. روحی در جواب این سؤال که آیا ارواحی که با بال ظاهر می‌شوند واقعاً دارای بال هستند یا این‌که بال‌های آنها جنبه سمبولیك دارند پاسخ داد که ارواح بال ندارند، نیازی هم به داشتن آن ندارند زیرا آنها چون روح هستند می‌توانند به همه جا بروند و اگر به این صورت ظاهر می‌شوند فقط برای این است که اشخاص مرتبط با ارواح را تحت تأثیر قرار دهند. بعضی از ارواح با لباس‌های عادی و بعضی دیگر با ردای سفید پرده مانند ظاهر می‌شوند و این حالت بستگی به میزان تکامل هر یك از آن ارواح دارد.

ـ به حالت ابرهای متراکم یا غیر متراکم

ـ اجسام و گوی‌های نورانی

هنگامی‌که ارواح خود را به شکل زمان حیات مادیشان یا غیر آن درمی‌آورند غالباً تجسدشان ناقص است و قسمت‌هایی از بدن را شکل نمی‌دهند و این امر گاه به دلیل نداشتن سیال(۱) نیمه مادی کافی برای جسمیت دادن تمام قسمت‌هاست و قسمت‌های شکل نگرفته را با پارچه‌ای که خود شکل می‌دهند می‌پوشانند. مدت ماندگاری این اشکال گاه بسیار کوتاه است و در برخی موارد نیز کاملاً همیشگی‌اند.

«ویلیام کروکس» محقق در زمینه علم روح شناسی که با مدیومی به نام «فلورانس کوك» همکاری داشت، در یکی از جلسات ارتباط روحی به همراه کوك توانست بخشی از تجسد «کاتی کینگ»، روحی که به مدت سه سال در جلسات کوك تجسد یافته بود را نزد خود نگه دارد. کروکس خود با غم و اندوه بعد از رفتن همیشگی کینگ چنین می‌نویسد:« یك حلقه از موهای سر کاتی کینگ که خودش اجازه داده بود از میان گیسوان پرپشت او قیچی کنم اکنون جلوی چشمان من است، موهایی بلوطی.»

گاهی دیده شده که جسم تشکیل شده غیر قابل لمس است و گاه همانند اجسام مادی قابل لمس. غیر قابل لمس بودن جسم تشکیل شده به این معنی است که می توان دست را از میان جسم شکل گرفته عبور داد. قابل لمس بودن روح تجسد یافته نیز به این معناست که انگار روح دارای گوشت و پوست است. برخی اوقات وقتی محققین با ارواح تجسد یافته دست می‌دادند کاملاً دست دادن به یك فرد زنده را احساس می‌کردند، یعنی حتی گرمای دست طبیعی بوده است اما گاهی حس دست دادن مثل این بوده که دست خود را ازمیان آبی سرد عبور داده‌اند.

«آلان کاردك» محقق بزرگ علم روح شناسی در یکی از جلسات ارتباط با ارواح از روحی چنین سؤال کرد: «آیا ارواحی که ظاهر می‌شوند همیشه غیرقابل لمس هستند؟» روح احضار شده پاسخ داد:« بله ... در حال عادی و معمولی غیرقابل لمس کردن هستند ولی می‌توانند به شخص حالت و تأثیری همانند احساس لمس کردن را بدهند و این اثر را در فکر او باقی گذارند. حتی در بعضی موارد هم یك لحظه ملموس شده و شخص احساس می‌کند که او یك موجود مادی است ».

● چگونه ارواح تجسد می‌یابند؟

در ارتباط با چگونگی تجسد ارواح دو نظریه وجود دارد؛ یکی نظر «گابریل دلان» است در کتاب خود «عود ارواح» می‌نویسد: « اگر روحی قادر است کالبد جسمانی خود را همان‌طور که در زمان حیاتش بوده، تشکیل بدهد، مسلم باید دارای کالبدی غیرجسمانی (اثیری) باشد که نقش اسکلت کالبد جسمانی را در خود داشته باشد. در این صورت هر وقت روح ماده‌ای بنام اکتوپلاسم را که از مدیوم خارج میشود را به‌دست آورد و جذب کند،

www.takbook.com

www.takbook.com

می‌تواند و طرح اسکلت کالبد جسمانی خود را به‌وسیله پر کند و درواقع به خود جسمیت بخشد.

نظریه دوم مربوط به آلان کاردك است. او در یکی از جلسات روحی از روح حاضر شده سؤال کرد که روح چگونه می‌تواند خودش را مرئی کند؟ روح جواب داد: «ارواح به‌وسیله اراده خود تغییراتی در جسم اثیری (اختری) خویش می‌دهند یعنی سرعت امواج اثیری خود را به کمتر و کمتر می‌کنند تا برسد به مرز امواج فیزیکی».

کاردك می‌پرسد: «آیا درست است که بگویم روح به واسطه متراکم ساختن امواج، کالبد اثیری خود را ظاهر می‌کند؟» روح جواب می‌دهد که نه، متراکم ساختن کالبد اثیری درست نیست بلکه حالت سیالی امواج کالبدش را به تدریج کمتر می‌کند تا نزدیك به امواج فیزیکی بشود. برای کاهش سیالیت امواجش باید نیروی حیاتی مدیوم را جذب کند، تنها در آن وقت است که کالبد اثیری او برای مدیوم و دیگران قابل رویت می‌شود.

● نظریه شکاکان به وجود ارواح

با وجود شواهد بسیار، برخی در تجسد ارواح تردید می‌کنند و فرضیه‌های دیگری غیر از تجسد برای اشکال رویت شده ارائه می‌دهند، در یك نظریه آمده است که تظاهر ارواح، تصوری بیش نیست. به این معنی که مدیوم بعد از به خواب رفتن، به گونه‌ای تصور خیالی خود را در حاضرین منتقل می‌کند. او با استفاده از انتظار طولانی حاضرین در جلسه و آمادگی آنها برای تلقین پذیری، تصورات خویش را القا میکند.

محققین در پاسخ به این فرضیه بیان کرده‌اند که وقتی روح شکل مرئی مستقلی از خود ظاهر و نمودار کرد و آثاری از خود به جای گذاشت، معلوم می‌شود که تصور نبوده زیرا تصویر دارای استقلال و موجودیتی نیست که بتواند منشاء آثاری شود.

نظریه‌ای دیگر این‌طور بیان شده است که پیدایش این پدیده‌ها کاملاً مربوط به خروج کالبد اختری مدیوم و تغییر شکلی است که به خود می‌دهد. یعنی مدیوم فکر حضار را گرفته و به کالبد اختری خود، شکل و چهره یك یا چند نفر مرده را می‌دهد.

جواب روح‌شناسان به این فرضیه چنین است که گاه اتفاق افتاده که روح متجسد به یك زبانی صحبت کرده و یا نوشته که مدیوم و حضار هیچ‌کدام آشنا به آن خط و زبان نبوده‌اند. در مواقعی نیز سه یا چهار روح تجسد یافته‌اند که در زمان واحد به زبان‌های مختلف مکالمه کرده و یا هر کدام کاری جداگانه انجام داده‌اند. مثلاً کنسرتی داده و هر کدام با آلات موسیقی مخصوصی نواخته‌اند.

علاوه بر جواب‌های فوق، گاه در پدیده تجسد ارواح نشانه‌هایی وجود دارد که با مشاهده آنها، دیگر نمیتوان آن پدیده را به دخالت تصور و خیال مربوط دانست.

▪ این نشانهها عبارتند از:

ـ در صورتی که روح متجسد برای بیننده آشنا باشد و در عین حال با علائم مخصوص ظاهر شود که بیننده در زمان حیات او از آن بی‌خبر و او را با علائم ندیده باشد از قبیل جراحت، زخم، لباس مخصوص و ... که پس از تحقیق صحت آن علائم معلوم شود.

ـ در صورتی که روح متجسد اطلاعاتی بدهد که در نزد حضار مجهول و صحت آن پس از جستجو معلوم گردد.

ـ در صورتی که چندین نفر با هم شبحی را که به صورت مادی ظاهر می‌شود، مشاهده کنند.

ـ در صورتی که علاوه بر اشخاص حاضر در جلسه، حیواناتی هم که در آنجا هستند. شبح را دیده باشند و این از واکنشهایشان معلوم شود.

● مؤخره:

در تاریخ روح‌شناسی براساس نشانههای ویژه تجسد، نمونههای زیادی از پدیده تجسد ارواح وجود دارد، نمونههایی که تحت شرایط خاص و سخت آزمایشگاهی انجام شده‌اند. حتی گاهی برای این‌که امکان تقلب را از مدیوم یا دیگران سلب کنند، مدیوم و حاضرین را کاملاً بازرسی کرده، به مدیوم لباس یکپارچه پوشانده‌اند، دست و پا و دهانش را بسته و او را روی صندلی با فاصله از حضار نشاندهاند، در حالیکه او به صندلی نیز بسته شده بود و البته تدابیر دیگری نیز که جای هیچ شك و تردیدی در نتیجه جلسه باقی نگذارد، بکار بستهاند.

▪ در نهایت روح شناسان که بسیاری از آنها از میان دانشمندان مشهور علوم دیگر هستند به این نتیجه رسیدند که:

ـ روح قادر است به میل خود تجسد یابد.

www.takbook.com

www.takbook.com

ـ روح قادر است اعمال مادی انجام دهد.

ـ روح قادر است تحت شرایط خاص تمامی اعمالی که انسان‌ها به آن قادرند و حتی فراتر از آنها را انجام دهد.

آیا براساس این تحقیقات می‌توان این‌طور نتیجه‌گیری کرد که در حقیقت ارواح نمردهاند بلکه تنها از شکلی به شکل دیگری از حیات انتقال یافته‌اند؟

منبع : فصلنامه علوم باطنی

http://vista.ir/?view=article&id=253096

VISTA.IR
Online Classified Service

پدیده تسخیر روحی

تسخیر روحی به خودی‌خود، پدیده‌ای شوم و خطرناك نیست. آنچه این تجربه را خوب یا بد می‌کند نوع و ویژگی‌های روح مسلط است. اگر آن، شیطانی و پلید و دارای هواهای نفسانی باشد، خلق و خوی میزبان رو به انحطاط می‌رود و اگر روح میهمان متعالی و پاك باشد، صفات خوب و متعالی در فرد تسخیر شده، ظهور خواهد کرد. تجربه تسخیر توسط ارواح متعالی آن‌چنان مورد توجه بسیاری از صوفیان و سالکان در دوران‌های مختلف قرار گرفته است که برخی از مکاتب و جریان‌های باطنی تنها یا یکی از راه‌های وصول به معبود را، تسخیر موقت یا دائمی توسط نیروهای الهی دانسته‌اند. تسلط نیروهای الهی به انسان گاه به عنوان نازل شدن و حلول روح‌القدس تعبیر شده است. در کتاب مقدس برای تسخیر شدن توسط روح‌القدس تعابیری چون «روح بر او قرار گرفت»، «بر او نازل شد» یا «از آن پر شد»، به کار رفته است. فارغ از این‌که نازل شدن روح‌القدس دقیقاً به معنای تسخیر شدن و طبق مکانیزم آن صورت می‌گیرد یا خیر، در یك مورد مشترك هستند، « ایجاد تغییراتی موقت یا پایدار بر اثر ارتباط میان دو روح، روح‌القدس و روح انسان».

در برخی از محافل معنوی که به طور جدی‌تری خواستار نزول روح‌القدس هستند، پدیده‌های عجیبی اتفاق می‌افتد. فارغ از آنکه روحی که در آن مجلس نزول می‌کند، روح‌القدس است یا روحی دیگر، در این محافل پدیده‌هایی به وقوع می‌پیوندد که حالتی از تأثیر عمیق ارواح بر انسان است. «ویلیام سارجنت» در کتاب خود روح‌های تسخیر شده، نقل می‌کند: «در محفل یك گروه مذهبی که قصد برخوردار شدن از روح‌القدس را داشتند چند صندوق بود که درون آنها خطرناك‌ترین مارها و افعی‌های سمی قرار داشتند. اعضای گروه شدیداً از نزدیك شدن به این صندوق‌ها هراس داشتند، مگر در لحظاتی که به گفته خودشان شواهد نزول روح‌القدس به مجلس و تصرف کالبد افراد توسط او مشاهده می‌شد. زیرا در این لحظات

www.takbook.com

www.takbook.com

روح مقدس افراد را از خطر حفظ می‌کرد. پس از دیدن شواهدی بر نزول روح مقدس، اعضای گروه، مارها و افعی‌ها را بر روی دستان خود قرار می‌دادند، بدون آنکه آسیبی به آنها برسد.»

اما آنچه اغلب در عمل اتفاق می‌افتد، تسخیر شدن توسط ارواح شیطانی است، نه ارواح متعالی. عواملی که موجب جذب ارواح متعالی می‌شود و نیز قوانینی که بر ارتباطات ارواح متعالی حاکم است، حوزه ارتباط آنها را گاهی محدودتر از ارواح شیطانی می‌کند. ارواح متعالی کاملاً بر طبق توافق و رضایت فرد می‌آیند اما ارواح شیطانی از کوچك‌ترین منافذ برای نفوذ به درون حوزه ادراکی و انرژیایی انسان و فشار آوردن و در نهایت غلبه بر روح فرد استفاده می‌کنند. این منافذ ممکن است در اثر برخی گناهان ایجاد شده باشد. افرد به طور غیرارادی حرف‌های کفرآمیز می‌زد، از حمله‌های موجوداتی ترسناك به بدنش و ... می‌گفت. این حالتش پس از مدتی غیبت ناگهانی او از خانه و خیانت او به همسرش آغاز شده بود. از مهم‌ترین عواملی که منافذی را در حوزه ادراکی و انرژیایی انسان باز می‌کند و دری مطمئن برای ورود ارواح شیطانی است، اهانت، ضدیت و مخالفت با روح خداوند است. این قبیل اعمال حمایت روح خداوند را از فرد برمی‌دارد و او را در معرض هجوم ارواح شیطانی قرار می‌دهد. از دیگر عللی که باعث وقوع تسخیر روحی می‌گردد، حضور افراد در میان جمع‌ها و مجالس احضار ارواح است. به علت سوءنیت حاضرین در جلسه، حضور ارواح ناپاك در آن جلسات زیاد است و به علت حالت پذیرش بالای حاضرین در آن شرایط، هجوم آنها به کالبد و حیطه ذهنی و روحی حاضرین بیش از مواقع دیگر می‌گردد.

اعتقاد به تسخیر موقت یا دائم توسط ارواح شیطانی در بسیاری از نقاط دنیا ریشه‌های کهنی دارد. اخبار بسیاری از چنین تسخیرهایی توسط ارواح ناپاك وجود دارد. محققین علوم روحی معتقدند که تسخیر روحی تنها با توافق میان دو روح انجام می‌شود. این توافق ممکن است در حالت هشیاری و یا ناهشیاری انجام شده باشد که حاصل هم قصدی و شباهت‌های میان دو روح است. انسان از طریق اعمال و رفتارش پذیرش خود را برای دسته‌ای از ارواح اعلام می‌کند و این برای ارواح هم قصد، چراغ سبزی است.

پدیده تسخیر روحی برخلاف برخی از پدیده‌های مافوق‌طبیعی مانند خروج از بدن آگاهانه، انتقال اراده، شفا دادن، الزاماً احتیاج به قدرت باطنی ندارد. البته انسان‌هایی هستند که با اراده، کالبد خود را در اختیار ارواح قرار می‌دهند و اعمال عجیبی از این طریق انجام می‌دهند. اما تجربیاتی وجود دارد که در آنها پدیده تسخیر برای افراد معمولی (از لحاظ دارا بودن قدرت‌های باطنی) یا کسانی که برای آن قصدی نداشته‌اند، اتفاق افتاده است. در این افراد یك ویژگی یا خصوصیت وجود داشته است: «پذیرش بالا برای یك طیف از ارواح که این پذیرش در افکار و اعمال آنها دیده می‌شود و از نگاه ارواح نیز نادیده نخواهد ماند».

میان ارواح، ارتباطاتی با اشکال و دلایل گوناگون و شدت و صفت‌های متفاوتی وجود دارد. گاهی این ارتباطات نامحسوس‌اند اما آثار ملموسی بر جای می‌گذارند، مانند اغلب پاداش‌ها یا مجازات‌هایی که از جانب فرشتگان به انسان می‌رسد. گاهی ارواح درحالتی که تجسد یافته‌اند از دنیای مردگان باز می‌گردند و با انسانی زنده به گفتگو می‌پردازند. گاهی نیز ارتباط میان دو روح تنها در یك ارتباط ذهنی یکطرفه باقی می‌ماند برای مثال چه بسا روح یکی از عزیزان ما قصد رساندن مطلبی به ما داشته باشد اما ما قادر به درك آن نباشیم. در این‌صورت ممکن است روح مجبور شود برای رساندن پیغامش به رؤیای فردی دیگر برود و پیغامی به ما بدهد. اما از پدیده‌هایی که در طی آن دو روح به شدت به‌هم نزدیك می‌شوند و ممکن است هر دو حضور یکدیگر را حس کنند، با هم حرف بزنند، حتی روحی کالبدش را در اختیار روح دیگر قرار دهد، تسخیر روحی است، که در طی آن روحی مسخر و فرمانبردار روحی دیگر می‌گردد. این پدیده در صورتی که روح مسلط، روحی پلید و شیطانی باشد از ترسناك‌ترین و خطرناك‌ترین نوع از انواع ارتباطات روحی است. به‌طورکلی در تسخیر روحی، روح مسلط هر چه بگوید و بخواهد روح و کالبد میزبان اطاعت خواهد کرد و حتی ممکن است وادار شود که کالبد خود را ترك کرده و به روح مسلط واگذار کند.

تسخیر روحی از جهت اندازه تسخیر، مدت تسخیر و روح تسخیر کننده، انواعی گوناگون دارد. در ضعیف‌ترین نوع تسخیر روحی ارتباط میان دو روح در سطح تسخیر افکار روح میزبان است و در بالاترین سطح، روح مسلط وارد کالبد جسمی روح میزبان می‌شود.

ارتباط در سطح افکار به این معنی است که روح تسخیرکننده، افکار و خواسته‌هایش را به میزبانش القا می‌کند و مسیر ذهنیات و تفکرات او را به

www.takbook.com

www.takbook.com

دلخواه خود و در حد توانش و به اندازه‌ای که روح میزبان به‌آن اجازه می‌دهد دگرگون می‌کند. در این حالت میزبان گاه تصور می‌کند آن ذهنیات، امیال و مقاصد خودش است و گاهی متوجه فشاری خارجی و افکارش می‌گردد. اما قادر به سرپیچی از آن نیست یا اصلاً میلی به سرپیچی ندارد.

سطح دیگر تسخیر روحی «مس» روحی است. در مس روحی، بین دو روح لمس و تماس ایجاد می‌شود و بخش‌هایی و یا کل کالبد یك روح، روحی دیگر را لمس می‌کند. در این سطح روح مسلط، قدرت بیشتری در وادار ساختن فرد میزبان بر انجام کار دارد. در حقیقت او خودش از طریق کالبد جسمی میزبان عمل می‌کند و در این زمان گویی میزبان به‌طور جزئی یا کلی منفعل می‌گردد. یکی از معانی مس (روحی) دیوانگی است. در صورتی‌که روح مسلط، روحی شیطانی باشد، یکی از آثار آن لمس، جنون و دیوانگی است.

این جنون و دیوانگی اشکال گوناگونی دارد. اما آنچه آن را از دیوانگی‌هایی که ناشی از لمس ارواح نیست، جدا می‌کند، ضدیت یافتن فرد با خداوند در حین دیوانگی است. چه بسا کسانی باشند که به تشخیص متخصصین (اعصاب و روان)، بیمار روانی و دیوانه باشند اما هیچ کلام کفرآمیز یا رفتاری برضد خداوند از آنها دیده نشود، این جنون‌ها ممکن است دلایلی دیگری چون شوك شدید داشته باشد. در نمونه‌ای مردی به تشخیص یك پروفسور و محقق در زمینه تسخیر روحی به‌وسیله ارواح شیطانی، توسط روحی تسخیر شده بود. او در حین حالات دیوانگی‌اش حرف‌های اهانت‌آمیز و کفرآلود می‌زد و در هنگامی‌که ارواح شیطانی رهایش می‌کردند، به گریه می‌افتاد و عنوان می‌کرد که او تقصیری ندارد و قصدی به گفتن آن حرف‌ها نداشته است. در این نوع دیوانگی، شخص نسبت به علائم و نمادهای مقدس واکنش‌های شدید و منفی دارد و حتی می‌ترسد و تمسخر و اهانت به اسامی و نام‌های مقدس و جریان‌های الهی از نشانه‌های شاخص رفتاری اوست.

از آنجا که تسخیر روحی توسط روحی پلید می‌تواند موجب انواع بیماری‌ها شود، تمرکز برخی از روش‌های درمانی نامتعارف بر بیرون راندن این نوع ارواح از بدن میزبان است.

میان دو سطح تسخیر روحی تسلط برافکار و لمس میان روح که به استحواذ روحی و مس روحی معروف است، تفاوت‌هایی وجود دارد. این تفاوت‌ها از بُعد انرژیایی به‌این شکل است که روح میهمان (تسخیرکننده) با کمك امواج روانی ـ ذهنی‌اش، برروی هاله و ذهن میزبان اثر می‌گذارد و ممکن است باعث گردد که میزبان تصویری را ببیند که او می‌خواهد و صدایی را بشنود که او خواسته است، در این حالت گویی روح میهمان در کنار میزبان ایستاده و همچون عملی که در هیپنوتیزم انجام می‌شود، افکار و خواسته‌های خود را به ذهن او القا می‌کند. این نوع تسخیر کامل نیست.

در مس روحی، هاله‌های دو روح درهم تداخل می‌کنند. در تداخل نه فقط ذهن بلکه تمام جسم و روان میزبان را تحت اختیار قرار می‌گیرد. تداخل می‌تواند موقت یا دائم، زاویه‌ای و یا کلی باشد.

در تداخل موقت، روح برای مدت کوتاهی، حتی چند دقیقه تسخیر می‌شود. در زاویه‌ای ممکن است یك دست یا تنها گلوی میزبان تسخیر شده باشد. نمونه تسخیر زاویه‌ای مدیوم‌های نویسا (مدیوم‌هایی که قلم بدست می‌گیرند و روح با حرکت دادن دست آنها، می‌نویسد) و مدیوم‌های صوت مباشر (مدیوم‌هایی که اغلب در حالت بیهوشی، ارواح از طریق گلو و تارهای صوتی، آنها صحبت می‌کند) هستند. در میان مدیوم‌های نویسا، مدیوم قدرتی برای حرکت دادن یا توقف دستش حتی با کمك چند نفر هم ندارد.

در بالاترین سطح تسخیر روحی، روح میزبان از کالبد خارج می‌شود و روح مسلط به‌درون کالبد جسمانی او داخل می‌شود، این تسخیر کامل است. هیچ نوع سرپیچی از طرف میزبان وجود نخواهد داشت. و تماماً فرد دیگری در کالبد میزبان ظهور خواهد یافت. زمان تسخیر به توافق دو روح انجام می‌گیرد و تا زمانی است که روح مسلط، خواسته‌هایش را به انجام برساند. برخی می‌گویند: «گروهی که بیش از دیگران نسبت به تسخیر کالبد آسیب پذیرند، کودکانی هستند موسوم به کودکان نور، اینها کودکانی‌اند که به علل گوناگون مرگ تقریبی را تجربه کرده‌اند و طی خروج موقت روح از بدنشان، روحی دیگر کالبد آنها را اشغال کرده است. البته این موضوعی قطعی و همیشگی نیست. زیرا در طی زندگی و مرگ، ارواحی از کالبد و روح انسان محافظت می‌کنند و این موارد تنها هنگامی اتفاق می‌افتد که توافقی میان روح کودك و روح مسلط باشد و این توافق در هنگام مرگ تقریبی کودك، عملی‌می‌شود».

تجربیات تسخیر روحی نشان می‌دهد که بسیاری از نمونه‌ها در میان افراد بزرگسال بوده است و نه کودکان و این نشان‌دهنده آن است که این

www.takbook.com

www.takbook.com

امکان وجود دارد هر کس از زن و مرد، و کودك و بزرگسال در معرض چنین تجربه‌ای قرار بگیرد و این پدیده مختص سن و جنسیت خاصی نیست.

منبع : فصلنامه علوم باطنی

http://vista.ir/?view=article&id=253090

VISTA.IR
Online Classified Service

پرسش کانتی از امکان متافیزیک

در این میان کانت به منظور حفظ اخلاق و دین در مقابل این حملات به بررسی متافیزیك و محدود کردن حیطه عمل آن پرداخت تا از یك سو آن را به نحوی برای حفظ اخلاق و دین اثبات نماید و از سوی دیگر ادعاهای نابه جای آن را که موجب این چالشها گردیده حذف کرده و عرصه عمل متافیزیك را مشخص و محدود کند. مطلبی در این باب نگاشته شده که از پی می آید:در دوران روشنگری با پیدایش تضاد و اصطکاك میان علم نیوتنی، تجربه گرایی شکاك و نگرش علمی از یك جهت و متافیزیك لایب نیتسی، عقل گرایی جزم گرا و اخلاق و دین از جانب دیگر، تناقضات درونی متافیزیك آشکار شد و موجبات تزلزل نهضت روشنگری که نهضتی ذاتاً عقل گرا بود فراهم گردید.همچنین این جریانات در ارتباط مستقیم با مساعی کانت در تفکر پیش انتقادی وی بود و به دلیل همین تعارضات وی عرصه تفکر متافیزیکی را عرصه نبرد و پیکار می خواند. وی اذعان داشت که تجربه تاریخی ما را بر آن می دارد که نتایج شك آمیزی در مورد متافیزیك بگیریم، از قبیل این که آن را ناممکن بدانیم یا نسبت به پرسش های آن بی تفاوت گردیم، اما تشکیك در امکان متافیزیك یا بی تفاوتی نسبت به پرسشهای آن را صحیح نمی دانست. در نظر کانت هرچند متافیزیك به مثابه یك علم وجود ندارد اما به عنوان سرشت طبیعی انسانها وجود دارد و عقل انسان نیز توسط همین نیازهای درونی راهبری می شود لذا نمی توان نسبت به پرسش های آن بی تفاوت بود.در حقیقت نادیده گرفتن متافیزیك از آن جا که منجر به اضطراب عقلانی ما می شود ناممکن است، زیرا عقل ما دغدغه هایی فلسفی دارد که تنها از طریق فلسفه قابل تسکین است. همچنین تشکیك در امکان متافیزیك نیز قابل تأیید نیست زیرا متافیزیك امری است در ساحت عام معرفت و شناخت و بنابراین به طور جداگانه قابل نفی نیست.پژوهش متافیزیکی از همان توانایی شناختی استفاده می کند که در عرف عام و احکام علمی در مورد جهان تجربه از آن استفاده می شود. ما از همان اصول استدلالی که در احکام تجربی مثل جدول ضرب استفاده می کنیم، به صورت ناب تری در احکام متافیزیکی مثل احکام مربوط به خداوند و نفس استفاده می کنیم. اصول متافیزیکی آن قدر متعارف و مقبول اند که انسان های معمولی هم به راحتی آن را می پذیرند لیکن متافیزیك برای رسیدن به توضیحات کامل تر، این اصول را به پیش می برد و تا رسیدن به آنها دست از این اصول برنمی دارد؛ لذا پیچیدگی تفکر در تأملات متافیزیکی مربوط به نقصی در آن ها نیست؛ چرا که تأمل متافیزیکی صرفاً از اصولی شروع می شود که در مورد تجربه چاره ای جز به کارگیری آنها نیست و تجربه استفاده از آنها را به وفور موجه دانسته است. حال اگر درمورد احکام تجربی و متافیزیك از یك قوه عقل استفاده می شود و استفاده تجربی هم از عقل صحیح است پس استفاده متافیزیکی از آن نیز صحیح است. از سوی دیگر اگر نتایج متافیزیکی متناقض

www.takbook.com

www.takbook.com

باشند پس به طور کلی عقل دچار تناقض درونی می شود و نفی متافیزیك در حکم نفی شناخت به عنوان پدیداری عقلانی است.هیوم نیز پیش از کانت و همانند او به همبستگی و التزام میان متافیزیك و شناخت در حالت کلی معتقد بود و در پایان جلد اول «رساله» به عنوان نتیجه بحث اش می گوید: بررسی عمیق کثرت تناقضات و نقص ها در خرد انسانی چندان تأثیری بر من گذاشته است که می توانم تمامی باورها و استدلالها را نفی کنم... اما خوشبختانه با وجود این که عقل از زدودن این ابرها ناتوان است خود طبیعت برای این منظور کافی است و بیماری و هذیانهای فلسفی را شفا می دهد.با این حال کانت برخلاف نظر هیوم در مورد عدم توانایی عقل در ایجاد بنیانی برای حکم کردن، نوع دیگری از عقل را جهت جلوگیری از فروافتادن در دستان نجات بخش طبیعت ارائه می کند. به نظر کانت اگر سعادت اخلاقی انسان در متافیزیك مورد بحث قرار می گیرد پس مجاز نیستیم متافیزیك را نفی کنیم و معضلی که با متافیزیك ایجاد می شود باید از راه دیگری به جز نفی آن حل شده و به هر حال متافیزیك باید ممکن باشد. در نتیجه هنگامی که وی در کتاب «نقد عقل محض» در پی صورت بندی پاسخ به این پرسش برمی آید که آیا متافیزیك به عنوان یك علم و نه به عنوان سرشت طبیعی انسان ممکن است؟ مسأله مورد نظر او را باید درست فهمید، زیرا گرچه در مورد امکان متافیزیك به معنای شناخت خدا و نفس همان طور که در سیستم لایب نیتسی- ولفی مطرح بوده، در کتاب نقد عقل محض کانت بعداً باید تصمیم گیری شود؛ اما امکان متافیزیك به معنای امری که برای عقلانیت شناخت و نیز اخلاق لازم است نزد کانت برخلاف هیوم محل شك نیست.در حقیقت، در این مورد اخیر پرسش از امکان متافیزیك تبدیل به پرسش از چگونگی امکان آن می شود. (البته در این صورت استفاده کانت از اصطلاح متافیزیك مبهم می شود زیرا او مطمئن نیست که بگوید فلسفه انتقادی او متافیزیك را به پایانش می رساند یا این که نشان می دهد چه متافیزیك جدیدی ممکن است) اما از آنجا که باید در مورد مشروعیت متافیزیك تصمیم گرفت و نه واقعیت آن، نمی توان به آن به صورت تجربی پاسخ داد و نیز از آنجا که پرسش در مورد امکان خود متافیزیك است، این پاسخ نمی تواند مبتنی بر ادعا یا پیش فرضی متافیزیکی باشد.کانت استدلال می کند چون مسأله متافیزیك نهایتاً مربوط به ارتباط عقل با خویش است، زمینه پاسخ آن نیز باید برگرفته از تأمل باشد. به عبارت دیگر، عقل باید خود را بیازماید و برای انجام این کار باید از جست وجو برای شناخت واقعیت خودداری کند و درعوض، مسأ له شناخت را به عنوان موضوع پژوهش فلسفی در نظر گیرد. بدین ترتیب کانت عقل را بر آن می دارد تا بار دیگر به سخت ترین وظیفه اش؛ یعنی خودشناسی بپردازد و دادگاهی تأسیس کند تا در آن مطالبات مشروعش تضمین شوند. حال این دادگاه که در نظر دارد تا عقلانیت یك دادگاه را جایگزین نامعقولیت موجود در عرصه نبرد متافیزیك نماید چیزی نیست جز «نقد عقل محض» .این عبارت بسیار عجیب که عنوان کتاب کانت است، معنای پیچیده ای دارد. کلمه «نقد» برای کانت متضمن یك ارزشگزاری منفی برای عقل نیست بلکه صرفاً به معنای پژوهشی نقادانه است که نتیجه آن ممکن است مثبت هم باشد. کلمه «محض» در فلسفه کانت اصطلاحی فنی است و به معنی در بر نداشتن چیزهایی است که از تجربه حسی به دست آمده باشد.کلمه «عقل» نیز در اینجا به صورت فنی استعمال شده است تا بر آن عناصر مفهومی شناخت دلالت کند که از تجربه به دست نیامده است اما در تجربه به کار می رود و در زبان کانت به آنها عناصر مفهومی پیشینی می گوییم.(البته این کاربرد گسترده تر کانت از اصطلاح عقل است.) بنابراین نقد عقل محض، پژوهشی انتقادی درباره توانایی شناخت ما صرفاً توسط عقل یا توانایی شناخت عقل بدون استفاده از تجربه حسی است و اگر بخواهیم به صورت خاص تری بگوییم نقد عقل محض به پژوهش در مورد توانایی شناخت ما از اشیاء فراتر از حیطه تجربه حسی می پردازد مثل توانایی شناخت ما از خداوند و نفس. اما به حکم در مورد شناخت ما از چنین اشیایی در قسمت دوم نقد عقل محض به نحو صوری پرداخته می شود البته پس از آن که کانت شرح مفصلی از شرایطی که تحت آنها شناخت به صورت کلی ممکن است به دست می دهد.به نظر کانت اگر سعادت اخلاقی انسان در متافیزیك مورد بحث قرار می گیرد پس مجاز نیستیم متافیزیك را نفی کنیم و معضلی که با متافیزیك ایجاد می شود باید از راه دیگری به جز نفی آن حل شده و به هر حال متافیزیك باید ممکن باشد.شاید به نظر حیرت انگیز بیاید که کانت چرا با فرض ضدتجربه گرایانه وجود عناصر پیشین در شناخت باعث ایجاد مناقشات بسیار در فلسفه اش شده اما به نظر می آید که وی این ادعا که چندان قابل دفاع نیست را با مجموعه ای از استدلال ها حمایت می کند.وی زمان زیادی صرف می کند تا نشان دهد که اگر بنیانی پیشین در شناخت نباشد، شناخت ناممکن است. در این صورت، توجیهی موقت جهت این فرض کانت این است که اگر چنین عناصری به صورت پیشین موجود نباشند بالضروره شناخت متافیزیکی

www.takbook.com

www.takbook.com

فراتجربی از اشیا ناممکن است.کانت جهت برنامه ریزی پروژه خود در مقدمه کتاب نقد عقل محض در مورد نتایجی که دادگاه عقل به آنها می رسد و نیز لوازمی که توسط آنها معضل متافیزیك حل می شود نشانه های محکمی ارائه می کند. به نظر وی رأی نهایی صرفاً این خواهد بود که عقل صلاحیت دارد اشیا را در حیطه تجربه بشناسد و نمی تواند خارج از حوزه تجربه چیزی را بشناسد. درحقیقت، کانت جهت حل معضل متافیزیك به دنبال یافتن مبنایی است که براساس آن میان کاربرد مشروع و نامشروع عقل تمایز بگذارد و تمایزی اساسی میان انواع متافیزیك ایجاد کند.این مبنا توسط تجربه فراهم می شود. به عبارت دیگر عقل هنگامی مشروع است که در مورد مواد حاصل از تجربه به کار گرفته شود و اگر از تجربه جدا شود دچار تناقض درونی و نامشروعیت می شود. بنابراین حدود شناخت کاملاً منطبق با حدود تجربه است. یعنی ما آنچه را می توانیم بشناسیم که برای ما قابل تجربه است و هر چیزی که برای ما قابل تجربه نباشد برای ما قابل شناخت نیست.بنابراین در کتاب نقد عقل محض، کانت برخلاف هیوم از متافیزیك دفاع می کند منتهی به شرط این که در حیطه تجربه باشد و این متافیزیك عبارتست از اصولی که در احکام تجربی عرف عامی پیش فرض گرفته می شوند و چاره ای نیز جز به کارگیری آنها نداریم مثل اصل علیت. با این حال، وی از سوی دیگر با این تعریف، کاربرد عقل در تأملات متافیزیکی غیرمحدود به تجربه از قبیل اثبات وجود خداوند را معتبر نمی داند و در این زمینه با هیوم به توافق می رسد.در این صورت متافیزیکی که کانت به آن حمله می کند متافیزیك نظری یا استعلایی (فراتجربی) است که همان ویژگی تفکر عقل گرا یا راسیونالیستی است و متافیزیکی که وی از آن دفاع می کند، متافیزیك درون تجربی یا متافیزیك تجربه است. در نهایت در نظر کانت متافیزیك تجربه ممکن و متافیزیك فراتجربی ناممکن می شود.بدین صورت، با پروژه کانت عقل به واسطه خودآزمایی اش همزمان از دست تناقضات درونی رها می شود و نیز کاربرد تجربی خود را حفظ می نماید.به دیگر سخن، بلندپروازی های متافیزیك فراتجربی مهار می شوند و نیز شك هیومی از بین می رود و به جزم گرایی و شك گرایی اجازه می دهیم که در نوسان باشند. البته نتایج مثبت و منفی کتاب نقد عقل محض به نحو استواری به یکدیگر وابسته اند؛ زیرا دلایلی که بر اساس آنها کاربرد عقل در حیطه تجربه نامشروع است دقیقاً همان دلایلی هستند که براساس شأن اثبات می شود که کاربرد عقل خارج از حیطه تجربه تناقض زا و نامشروع است.در پایان نیز بهایی که جهت امنیت شناخت تجربی باید بپردازیم، سرخوردگی و ناکامی تمایل مان به شناخت متافیزیکی فراتجربی است.به نظر کانت، این فرصت استثنایی درباره شناخت امری است که چاره ای جز آن نداریم زیرا معضل متافیزیك باید حل شود و راه حل آن محتاج انقلابی کپرنیکی است که ملزومات آن شرح داده شد.بخش پایانی برنامه کانت عبارت است از نشان دادن این امر که چون انقلاب کپرنیکی برای اخلاق نیز تمامی پشتوانه های متافیزیکی لازم را فراهم می آورد پس این انقلاب راه حل کاملی برای حل معضل متافیزیك است.

شاهد طباطبایی

منبع : روزنامه همشهری

http://vista.ir/?view=article&id=212422

VISTA.IR
Online Classified Service

پس زمینه فلسفی اصل عدم قطعیت

www.takbook.com

www.takbook.com

اگر از بنیادهای فلسفی اصل عدم قطعیت (uncertainly principle) , نشناختی حقیقت مطلق استنتاج گردد باید بپذیریم این اصل به هیچ روی دستاورد نوین فلسفی به همراه خود نداشته است.

طرح این مساله که "حقیقت نهایی هیچ چیز قابل ادراك نیست و هیچکسی ذره ای به کمال راه نمی یابد" اصول اولیه/هربرت اسپنسر به نوعی تکرار تعبیر هکسلی خواهد بود که تنها فلسفهء صحیح, فلسفهء لاادری Agnosticism است. اینکه حقیقت مطلقی در پس جهان مشاهدات وجود دارد یا نه را نمی توان مناقشهء فلسفی نوینی دانست که اصل عدم قطعیت موجد آن بوده باشد. نسب و اضافات خود متضمن امری نهایی و مطلق غیر از پدیدارهاست . از همین روست که در می یابیم " ادراك حقیقتی که در پس پدیدارها نهان است تا چه اندازه محال می باشد و چگونه از این امتناع و عدم امکان ایمانی محکم به این حقیقت پیدا می کنیم.

در حالیکه به حقیقت مطلق هیچ دسترسی نداریم". خواه این عدم دسترسی به مطلق بواسطهء اخلال و آشفتگی (disturbance) در فرایند مشاهده باشد خواه به واسطهء امکان ناپذیر بودن کل گرایی (Holism) که محدودیت اجتناب ناپذیر روش شناسی methodology علم تجربی است.

با این وصف محدودیتی که عدم قطعیت در تعیین دقیق و همزمان موقعیت و اندازه حرکت ایجاد می کند نتیجتاً تفاوت عمده ای با محدودیتهای ذاتی قوانین علم تجربی ندارد. علم تجربی به مقتضای طبع نمی تواند با اشیاء فی نفسه و حقیقت کامل و دست نخورده خارجی آنها سرو کار داشته باشد. جوهر و علیت و وجوب مقولات نهایی هستند تنها درباره ظواهر و پدیدارها قابل استعمال می باشند. باید گفت این مفاهیم در وصف امور فی نفسه کارایی ندارند.

"با هیچ روش علمی نمی توان یکجا و یك دفعه بر کل یك پدیده احاطه پیدا کرد و همه چیز آن را دانست و سراپای آن را بررسی نمود. هر تجربه ای به قصد کاوش در چهرهء گزیده ای است و کاوش در هر چهرهء گزیده میسر نیست مگر با غفلت از چهره های دیگر و حتی دگرگون کردن آنها. برای نمونه فرض کنید دمای مقداری آب را می خواهید اندازه گیری کنید. ساده ترین راه فرو بردن یك دماسنج در آب است.

با این روش مقدار دمای آب را (چهرهء حرارتی آن را) به دست می آورید. اما سایر چهره های آب چه می شوند؟ آیا با فرو بردن دماسنج در آب و حل شدن قدری از دیوارهء شیشه ای آن در آب بر میزان نمك محلول در آب نیفزوده اید؟ آیا با بالا بردن نمك محلول, نقطه انجماد و تبخیر آن را تغییر نداده اید؟ و آیا با انحلال نمك در آن و تغییر تعادل آن مطابق با اصل لوشاتلیه (LeChatelier) حتی خود دمای آن را هم عوض نکرده اید؟ و آیا با نزدیك کردن جرم دماسنج به آن وزن آب را تغییر نداده اید؟ و آیا .... " علم چیست ؟فلسفه چیست؟/دکتر عبدالکریم سروش .

البته باید به این مساله اذعان نمود که عدم قطعیت ماهیتاً با آشفتگی هایی که به سبب نقص ابزار مشاهده ایجاد می شوند متفاوت است. عدم قطعیت ذاتی مکانیك کوانتومی است و کمترین ارتباطی به بهبود ابزار و وسایل مشاهده ندارد. در فلسفهء کانت هم آنچه که ما از شیء و موضوعی درك می کنیم پدیدار و یا ظاهری Phenomenon است که محتملاً با ترکیب واقعیت خارجی آن پیش از آنکه در ذهن ظاهر گردد اختلاف دارد.

شیء فی نفسه (Noumenon) اگرچه که می تواند موضوع فکر و استدلال ما قرار گیرد ولی هرگز قابل تجربه نیست زیرا در حین تجربه در حال عبور از مجاری حواس و فکر ما تغییر شکل می دهد. فی الواقع "بزرگترین ارزش کانت هم در آن است که شیء فی نفسه را از پدیده و ظواهر آن تمییز داد. جهان همچون اراده و تصور/ شوپنهاور بر خلاف تصور و پندار عامه معنی ایده آلیسم و اصالت تصور آن نیست که چیزی جز تصور کننده وجود ندارد.

www.takbook.com

www.takbook.com

کانت نیز هرگز در وجود ماده و جهان خارج ایجاد تشکیك نمی نماید اما به وضوح به این مساله اشاره می کند که از جهان خارج چیزی به یقین نمی دانیم و آنچه که با قطع و یقین می دانیم وجود آن است. اصل عدم قطعیت ما را مجاز می دارد که بدانیم چرا تابش و ماده خصلت دوگانه دارند؟ اگر بخواهیم که موج یا ذره بودن تابش را به طور تجربی معین کنیم در می یابیم آزمایشی که تابش را به آشکار ساختن خصلت موجیش وادار می کند خصلت ذره ای آن را قویاً پنهان می کند. اگر آزمایشی ترتیب دهیم که خصلت ذره ای را نمایان کند آنگاه خصلت موجی آن پنهان می شود. "تابش و نیز ماده همچون سکه اند. می توان ترتیبی داد تا سکه هر یك از دو روی را ما می خواهیم به نمایش بگذارد.

ولی نمایش همزمان هر دو روی ممکن نیست. و این در حقیقت جوهر اصل مکمل بودن (complementarity principle) بوهر است. مفاهیم موجی و ذره ای یکدیگر را نفی نکرده بلکه تکمیل می نمایند." فیزیك کوانتومی/جلد اول/ آیزبرگ/رزنیك .این رفتار دوگانه بیانگر تضاد درونی دو خصلت نیست و اصطلاح مکملیت به خوبی از پس تبیین این مفهوم بر می آید. اصل عدم قطعیت همچنین روشن می کند که مکانیك دستگاههای کوانتومی باید الزاماً بر حسب احتمالات بیان شوند.

در مکانیك کلاسیك اگر در هر لحظه مکان و اندازه حرکت هر ذره را در یك دستگاه منزوی دقیقاً بدانیم آنگاه رفتار دقیق ذرات دستگاه را در تمام لحظات بعد پیشگویی کنیم. اما در مکانیك کوانتومی اصل عدم قطعیت بیانگر این مطلب است که برای دستگاههای شامل فواصل و اندازه حرکتهای کوچك انجام این عمل از اساس غیر ممکن است. در نتیجه می توان تنها به پیشگویی رفتار احتمالی این ذرات پرداخت.

مکانیك کوانتومی از بن سرشت آماری دارد و از دیدگاه هایزنبرگ و بور نگرش احتمالاتی در فیزیك کوانتومی یك نگرش بنیادی است و در تقابل با جبرگرایی(determinism) .

کاربرد مباحث احتمال در مکانیك کلاسیك امری بیگانه نیست. برای مثال مکانیك آماری کلاسیك (classical statistical mechanics) بر مبنای تئوریهای احتمال وتخصیص احتمالات(Probability distribution) به مجموعهای از رویدادها که به یکدیگر مرتبطند بنا شده اما قوانین فیزیك کلاسیك مانند قوانین نیوتن اصالتاً جبری(deterministic) هستند و تحلیل آماری صرفاً یك وسیله عملی برای کار با دستگاههای بسیار پیچیده به کار می رود.

در مکانیك کلاسیك معادله های حرکت یك دستگاه با نیروهای مفروض را می توان حل نمود تا مکان و اندازه حرکت ذره در زمانهای مختلف به دست آید. کافی است موقعیت و اندازه حرکت دقیق ذره را در لحظه ای مانند $t = ۰$ به عنوان شرایط اولیه مساله (initial conditions) بدانیم تا حرکت آتی آن به طور دقیق تعیین گردد. این مکانیك در دنیای ماکروسکوپیك پاسخگوی امور است و حرکت آتی اجسام را برحسب حرکت اولیه شان پیشگویی می کند.(اگرچه که در جریان فرایند مشاهده مشاهده گر و دستگاه با هم بر هم کنش متقابل دارند.) حرکت اجسام ماکروسکوپیك نیز طی انجام فرایند مشاهده در اثر اندازه گیری دستخوش آشفتگی می شوند که عموماً از آن صرف نظر می گردد.

مطابق با اصل عدم قطعیت هایزنبرگ , در عمل و آزمایش غیر ممکن است که هر دو کمیت مکان و اندازه حرکت به طور دقیق تعیین گردند. پاسخ نظریه کوانتومی این است که می توان چنین کاری را انجام داد اما نه دقیقتر از مقداری که اصل عدم قطعیت هایزنبرگ مجاز می شمارد. این اصل مشتمل بر دو قسمت است. قسمت اول به اندازه گیری همزمان مکان و اندازه حرکت مرتبط است و دقت اندازه گیری ما بالذات توسط خود فرایند اندازه گیری محدود می شود. به گونه ای که :

$$x \Delta p \geq ½ h\Delta$$

(که در آن h برابراست با ثابت پلانك بر ۲;۹۶۰ برای مولفه های دیگر و نیز در مورد اندازه حرکت زاویه ای روابط مشابهی وجود دارند. بنابراین اصل عدم قطعیت ذاتی مکانیك کوانتومی است و اساساً به ابزار مشاهده و در نتیجهء آن تعیین همزمان بهتر و دقیق تری از x و p ارتباطی ندارد. بعبارتی اصل عدم قطعیت بیان می دارد که حتی با وسایل ایده آل نمی توان اصولاً به دقتی بهتر از $\Delta x \Delta p \geq ½h$ دسترسی داشت. همچنین نباید از یاد ببریم که در این اصل حاصلضرب عدم قطعیتها دخالت دارند. به گونه ای که هر اندازه آزمایش را اصلاح کنیم تا دقت بالاتری در اندازه گیری p داشته باشیم به همان نسبت دقت ما در تعیین دقیق x کاهش می یابد. اگر اندازه حرکت به طور دقیق معلوم باشد بدین معناست که ما همه

www.takbook.com

www.takbook.com

اطلاعات راجع به موقعیت مکانی ذره را از دست داده ایم.

$(\Delta (\infty = P = ۰ , \Delta x$

لذا در اندازه گیری همزمان دو کمیت x و p می توان x و p را به طور مجزا اندازه گیری کرد و هیچ محدودیتی برای دقتی بالا وجود ندارد بلکه این محدودیت به حاصل ضرب $\Delta x \Delta p$ مربوط می باشد که این مساله بسیار حائز اهمیت است. بیان اینکه اصل عدم قطعیت مبتنی بر حقایق تجربی است چندان دور از انصاف نیست. عدم قطعیت هایزنبرگ را می توان از اصل موضوع دوبروی استنتاج نمود که بر آزمایش تجربی استوار است.وجه تمایز فیزیك کوانتومی و فیزیك کلاسیك ثابت پلانك است. کوچکی مقدار h است که عدم قطعیت را از گستره تجربیات روزمره خارج می سازد. درست نظیر کوچکی نسبت ۹۶۵ به c در موارد ماکروسکوپیك که نسبیت را بیرون از تجربیات معمولی قرار می دهد. اثبات اصل عدم قطعیت همچنین برپایهء یك آزمایش ذهنی (thought experiment) منسوب به بور نیز میسر است.

این آزمایش نیز بیانگر آن است که بین مشاهده گر و مشاهده شونده همیشه بر هم کنش نامعلومی وجود دارد که برای اجتناب از این بر هم کنش هیچ راه حلی متصور نیست. در مکانیك کوانتومی تصور ما از جهان و شیوه ای که جهان به نظرمان می رسد به طور بنیادینی به هم ربط دارند. مرز میان انتزاع (Abstraction) و ما به ازاء خارجی, مرز میان حقیقت(truth) فعلیت (actuality)و واقعیت (reality) چندان واضح نیست و ابهامات فلسفی زیادی نسبت به این مساله وجود دارد. هرچیزی که فکر درباره آن می اندیشد چه به طور واضح مستدل باشد و یا نباشد یك واقعیت است. واقعیت ممکن است باطل کذب و یا به وضوح مدلل باشد ولی با این همه همچنان یك واقعیت است.

حقیقت Truth)) در اندیشه و بیان کریشنامورتی (krishnamurti) اندیشمند هندی به معنای حقیقتی ازلی است که فکر و اندیشه و ذهن بشر در آن دخالتی ندارد و درك Perception)) در حقیقت عملی است که ضمن آن احساساتی که به وسیله محرکهای حسی به وجود می آید برای شخص معنا و مفهوم پیدا می کند. به عبارتی ترکیبی است از عناصر ذهنی و عینی در رابطه بین فرد و محیط . بعلاوه درك یك فعالیت انتخابی است و هر کس از میان محرکهای بیشماری که از محیط دریافت می کند برخی را که مطابق علاقه و انتظار و برآورنده نیازهای اوست درك می کند. به بیان دیگر ما دنیا را آنگونه که هست نمی بینیم بل آنگونه که می خواهیم و انتظار داریم نظاره می کنیم. جان لاك دانش را مطابق بودن یا نامطابق بودن دو تصور می داند و آن را بر سه گونه می شمارد:

۱) دانش شهودی

۲) دانش برهانی

۳) دانش تجربی.

دانش شهودی ادراك بی واسطه دو تصور است. دانش برهانی ادراك با واسطه گزاره ها و دانش تجربی ادراك با واسطه حواس است. وی درباره آگاهی ما نسبت به وجود خود می گوید : "این آگاهی چنان روشن است که که نه نیازی به دلیل دارد و نه دلیلی درخور آن است". در اینجا طرح این پرسش لازم است که آیا اخلال ناخواسته ای به نام عدم قطعیت, تنها گریبانگیر دانش تجربی است؟ آیا اشراق و شهود کشف و ادراك باطنی از آسیبهایی اینچنین مصون اند؟ آیا مفاهیم ناب (category) آزاد از تجربه وجود دارند که بی واسطه ما را از اشیاء فی نفسه آگاه نمایند؟ . شوپنهاور در "چهار اصل دلیل کافی" مفهوم علیت را در چهار وجه تبیین می نماید.

۱) در منطق به شکل حصول نتیجه از مقدمات قیاس

۲) در فیزیك به شکل تتابع علت و معلول

۳) در ریاضیات به شکل قوام بنا از قوانین ریاضی و مکانیك

۴) در اخلاق به شکل حصول رفتار از نهاد و طبیعت.

"هیوم اندیشه تجربی را نه تنها درباره تصورها بلکه درباره بنیاد قضاوتهای تجربی یعنی اصل علیت نیز به کار می برد."] درآمدی به فلسفه/دکتر نقیب زاده[. از دیدگاه هیوم هرگونه استنتاج تجربی بر بنیاد مفهوم علیت است و از سوی دیگر خود این مفهوم بر بنیاد تجربه است. یعنی همه

www.takbook.com

www.takbook.com

نتیجه گیری های تجربی بر بنیاد این فرض نهاده شده اند که همه بستگی هایی که امروز میان پیشامدها و موضوعات دریافته ایم در آینده نیز در کار خواهند بود. به بیان دیگر همان علت هایی که در گذشته معلول هایی را در پی آورده اند در آینده نیز چنین خواهند کرد. ولی پرسش اینجاست که ما از کجا به این شناخت کلی رسیده ایم؟ پاسخ هیوم این است که از سویی تنها تکیه گاه ما تجربه است و از سوی دیگر تجربه نمی تواند به استوار کردن هیچ اصل کلی بپردازد. ما هیچ تجربه ای از آینده نداریم از این رو سخن گفتن از درست بودن یك اصل در آینده نمی تواند بر بنیاد تجربه باشد.

نتیجه آنکه تعمیم منطقی تجربه ناروا و همیشه شك پذیر است. نکته دیگری که هیوم بدان می پردازد این است که آنچه در تجربه می یابیم علیت (causality) نیست بلکه موضوعات یا پیشامدهای جداگانه ای است که ما با تصور علیت آنها را با یکدیگر مرتبط می کنیم. از این رو توضیح این چگونگی را به جای منطق باید در روان شناسی و تجربه های زندگانی جستجو کنیم. بدین ترتیب هیوم روانشناسی را بدیل منطق قرار می دهد و ربط علیتی را ربطی روانشناختی می شمارد. شاید بتوان عدم موجبیت (indeterminacy principle) را با این اندیشه هیوم مشابهت داد. هیوم نیز با اینکه به انکار مفهوم علیت بر نمی آید ولی آن را نه یك اصل کلی با لزوم منطقی بلکه یك مفهوم تجربی می داند. و چون هر مفهوم تجربی را وابسته به شرایط تجربه می داند نتیجه می گیرد که این مفهوم اگرچه برای زندگی روزمره سودمند است ولی از هیچگونه ارزش نظری برخوردار نیست و اندیشه هایی که بر آن پی افکنده شده اند بی بنیادند.

"در فلسفه کانت قانون علیت یك امر تجربی نیست که بتوان آن را از راه تجربه اثبات یا ابطال کرد. بلکه پایه ای است که هر نوع تجربه ای بر آن قرار دارد و یکی از مقولات فاهمه ای که کانت آنها را پیشینی (a priori) می نامد.

اگر قانونی که به حکم آن برخی از تاثرات حسی ضرورتاً در پی بعضی دیگر بیایند وجود نداشته باشد آنگاه تاثرات حسی ما که از طریق آنها جهان را درك می کنیم چیزی جز احساسات ذهنی نخواهند بود و نظیری در عالم عینی نخواهند داشت. اگر بخواهیم به مشاهداتمان عینیت ببخشیم و شیء یا فرایندی را در عالم واقع تجربه کنیم باید این قانون را مفروض بگیریم و وجود ربط دقیقی بین علت و معلول را بپذیریم. اما علم فقط با تجربه های عینی سر و کار دارد.

تجربه هایی که دیگران نیز بتوانند درستی آن را بیازمایند... با این مقدمات مکانیك کوانتومی چگونه می تواند قید این قانون را سست کند و باز هم شاخه ای از علم باقی بماند؟" هایزنبرگ تاکید می کند که در دنیای میکروسکوپیك قانون علیت در هم می ریزد و در پاسخ به این سوال که شاید متغیرهای نهانی در کار باشند که قابل آشکارسازی نیستند و یا بیان این مطلب که _یافت نشدن علتی برای معلولی خاص دلیلی بر آن نیست که چنین علتی وجود نداشته باشد_ صراحتاً می گوید: "ما فکر نمی کنیم در این زمینه چیزی باقی مانده باشد که هنوز آن را نیافته باشیم ... طبیعت با زبان بی زبانی به ما می گوید عامل تعیین کنندهء دیگری جز آنهایی که مشخص کرده ایم وجود ندارد" .جزء و کل/ورنر هایزنبرگ.

آیا ابهامات فلسفی اصل عدم قطعیت به واسطه این است که لفظ و زبان مناسبی برای تحلیل منطقی آن وجود ندارد؟ و آیا می توان چنین استنباط نمود که عدم قطعیتی در خود مفهوم عدم قطعیت مستتر است؟ آیا مفهوم "اصل عدم قطعیت" که دگرگونی و اخلال ناخواسته ای در اشیاء و مفاهیم ایجاد می کند از اخلال وآشفتگی (disturbance) که خود موجد آن است مصون می ماند؟

منبع : شبکه فیزیکی هویا

http://vista.ir/?view=article&id=255429

VISTA.IR
Online Classified Service

www.takbook.com

www.takbook.com

تاثیر عوامل درونی بر ادراک

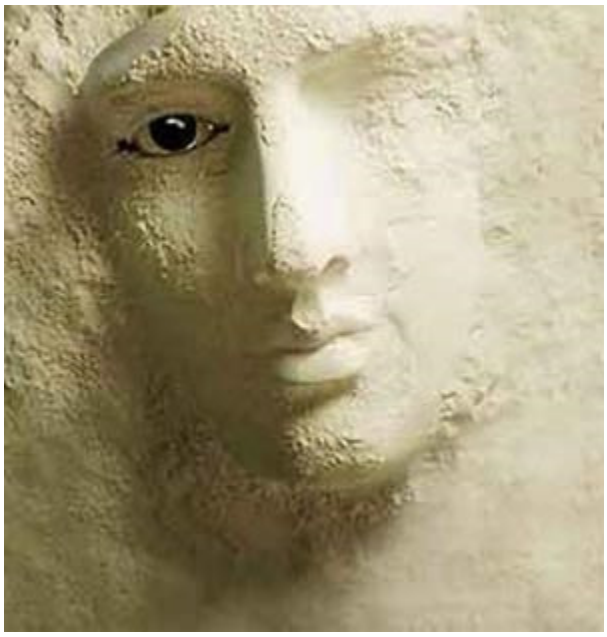

● مقدمه

ادراک (preception) ، یعنی تعبیر و تفسیر احساس. ادراک عبارت است از فرایندهای میانجی که احساس مستقیما آنها را به راه می‌اندازد. ادراک از پدیده‌های محیط همیشه عین واقعیت نیست. حال باید دید که چه عواملی ادراک را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

● حساسیت اندام حسی

بدیهی است که انسانها از نظر بینایی ، چشایی ، بویایی و سایر حواس یکسان نیستند. بنابراین از نظر ادراک نیز یکسان نخواهد بود. برای آنکه ادراک دقیق‌تر باشد، باید اندام حسی سالم باشد. اگر اندام حسی نقص داشته باشد، باید با ابزاری که علم در اختیار می‌گذارد، در رفع آن کوشید. مثلا ، عینک برای اصلاح نقایص بینایی ، سمعک برای سنگینی گوش و...

● محرومیت حسی

اگر کسی برای مدتی از احساس محروم شود یا میزان تحریک‌های محیط به حداقل برسد، به محرومیت حسی گرفتار خواهد شد. مثلا اگر چشمهای فردی را به مدت نسبتا طولانی بسته نگه دارند یا در جایی زندگی کند که برای مدتی هیچ صدایی نشنود، به محرومیت بینایی یا شنوایی دچار خواهد شد. افرادی که برای مدت مدیدی تنها بر سر می‌برند، قبلا جنگلبانان و در نتیجه میزان تحریک‌های اجتماعی آنها به حداقل می‌رسد ، به اوهام و تخیلات گرفتار می‌شوند و حرکات دیوانگان را بروز می‌دهند.

یا رانندگانی که در جاده‌های خلوت ، مستقیم و طولانی رانندگی می‌کنند. گزارش می‌دهند که شبها اجسام عجیبی در مقابل اتومبیل یا روی شیشه جلو می‌بینند. افرادی که به حبس مجرد محکوم می‌شوند و مدتی از دیدن و شنیدن محروم می‌مانند، حالتی از خود نشان می‌دهند که حکایت از دگرگونی شخصیت آنها می‌کند. آنچه تحت عنوان شستشوی مغزی نام برده می‌شود، در واقع همان آثار محرومیت حسی است.

شیوه عمل به این صورت است که فرد را در محیطی ناراحت کننده ، در شرایطی دشوار و به حالت انزوا نگه می‌دارند، بطوری که امکان ارتباط با دیگران را پیدا نمی‌کند. در اثر تنهایی ، محرومیت از تماس‌های اجتماعی ، گرفتار شدن به غصه و هیجان به تدریج عنان اختیار را به دست توهمات و تخیلات می‌دهد. در این حالت است که فرد سخت تلقین پذیر می‌شود و هر چه به او بگویند بی‌چون و چرا می‌پذیرد.

● سایق‌های فیزیولوژیک

سایق یعنی سوق‌دهنده ، عاملی که فرد را در جهتی سوق می‌دهد. سایق‌های فیزیولوژیک عبارتند از: گرسنگی و تشنگی و جنسی که ادراک را تحت تاثیر قرار می‌دهند. مثلا فرد گرسنه ، مغازه‌های اغذیه فروشی را زودتر می‌بیند ، آدم تشنه سراب را برکه آب تصور می‌کند، پسر یا دختر مجرد خیلی زود متوجه جنس مخالف می‌شود.

در آزمایشی که برای نشان دادن اثر سایق‌ها در ادراک انجام گرفته ، اشیاء مختلفی ، از پشت شیشه مات ، یک به یک به گروهی از دانشجویان که مدتهای متفاوت از غذا محروم مانده بودند، نشان داده‌اند. شیشه طوری بود که دانشجویان می‌توانستند طرح‌های مبهم اشیا را ببینند. آزمایش نشان داد که هر چه بر میزان گرسنگی افزوده می‌شد، دانشجویان تمایل بیشتری پیدا می‌کردند که اشکال در هم بر هم را مواد غذایی ببینند.

● توجه یا دقت

توجه یا دقت یعنی متحدالمرکز کردن توانایی‌ها. وقتی تصمیم می‌گیریم از پدیده‌های مختلف چشم بپوشیم و در میان آنها فقط یکی را در نظر

www.takbook.com

www.takbook.com

بگیریم، اصطلاحا می‌گوییم که به آن توجه یا دقت می‌کنیم. حال این سوال مطرح می‌شود که کدام عامل یا چه عواملی موجب می‌شوند تا ما از بین محرک‌های مختلف یکی را ، به اختیار یا بدون اختیار ، بر بقیه ترجیح می‌دهیم و دقت خود را روی آن متمرکز می‌کنیم؟

باید گفت که علت این توجه یا در خود محرک است یا در درون ما وجود دارد. بنابراین ، عامل یا عوامل دقت می‌توانند بیرونی یا درونی باشند. از عوامل بیرونی می‌توان اندازه شدت ، حرکت ، تضاد ، تکرار ، تغییر و استمرار را نام برد. از عوامل درونی می‌توان به نیازهای جسمی آمادگی ذهنی ، آموخته‌های پیشین و رغبت‌ها اشاره کرد.

● تجربه‌های قبلی یادگیری

در ادراک ، تفکر و اندیشه وجود دارد. به عبارت دیگر ادراک یعنی تعبیر و تفسیر احساس به کمک تجربه‌های قبلی بنابراین ادراک‌های آنها نیز متفاوت خواهد بود. آزمایش‌های زیادی در این زمینه انجام گرفته است. مشهورترین آنها آزمایشی است که وقتی در آن فرد به تصویر دو پهلوی زن جوان و پیری نگاه می‌کنند تقریبا ۶۵ درصد آنها زن جوان و جذاب و ۳۵ درصد دیگر زن پیر را می‌بینند. حال به گروهی از آزمودنی‌ها ، ابتدا عکس زن جوان را نشان می‌دهند بعد تصویر دو پهلو را ارائه می‌کنند. تقریبا همه آنها عکس زن جوان را می‌بینند. به گروه دیگر ابتدا عکس زن پیر را نشان می‌دهند، بعد تصویر دو پهلو را تقریبا همه آنها عکس پیر زن را می‌بینند.

● حالات هیجانی

معلوم است که بزهکاران و خیانتکاران ، در اثر هیجان و ترس ، در شناخت نمود دچار اشتباه می‌شوند. بدین ترتیب که در قیافه افراد بی‌گناه آثار سوءظن می‌خوانند و از ترس بر ملاشدن خیانت خود به آنها حمله می‌کنند. این توهم ممکن است در کسانی هم که به محیط تازه‌ای قدم گذاشته‌اند و احساس ناامنی می‌کنند بوجود آید. در موارد دیگر نیز ، اگر هیجان وارد عمل شود، ادراک تحت تاثیر قرار می‌گیرد.

مثلا روان درمانگران ، معمولا افراد خانواده خود را نمی‌توانند معالجه کنند، یا کسانی که آزمون‌های روانی اجرا می‌کنند و با آنها هوش و توانایی‌های ذهنی دیگران را اندازه می‌گیرند، نمی‌توانند به روال عادی توانایی‌های ذهنی فرزندان و اطرافیان خود را نیز اندازه بگیرند. در آزمایش ، مطالبی به شرکت‌کنندگان عرضه کردند که به امور جنسی ارتباط داشت. نتیجه این شد که بعضی از آزمودنی‌ها ، برای درک مطالب به زمان کمتر و بعضی دیگر به زمان بیشتر نیاز پیدا کردند.

علت عدم وجود علاقه به درک واژه‌های مربوط به امور جنسی در گروه دوم این بود که آنها ، قبل از ادراک کلمات مذکور در مورد ممنوع بودن آنها نزد خود حدس می‌زدند و در نتیجه از درک کردن آن امتناع می‌ورزیدند. به عبارت دیگر و به قول روان‌شناسان در آنها پیش از آنکه بدانند در خاکروبه واقعا چیزی وجود دارد، انتظار داشتند که چیز کثیفی وجود داشته باشد.

● تربیت

اگر به کودک یاد بدهند بطور دقیق و درست درک کند، او این رفتار را اغلب در طول عمر خود حفظ خواهد کرد. بطور مثال ، عملا باید تشخیص دقیق رنگ‌ها مزه‌ها ، بوها ، صداها را به کودک یاد داد. کودک باید بطور ملموس به تخمین وزن ، اندازه گیری طول ، سطح و حجم دست بزند. لازم است درست حرف زدن ، درست نوشتن و درست تلفظ کردن را به او یاد داد خلاصه او را دقیق بار آورد. کودکان را باید طوری تربیت کرد که درست نگاه کنند، درست بشنوند، درست احساس و ادراک کنند.

● نگرش‌ها ، علایق ، تمایلات و آروزها

تجربه نشان می‌دهد که در محیطهای شلوغ و پر از اشیای گوناگون ، آن دسته از اشیا درک می‌شوند که شخص به آنها علاقمند است. هر اندازه علاقه شخص به چیز خاصی زیادتر باشد آن را با دقت و روشنی بیشتری درک خواهد کرد. نگرش‌ها ، علایق ، تمایلات و آرزوها موجب می‌شوند تا فرد به دنبال چیزی بگردد که آرزوی دیدن آن را دارد.

اگر نظر معلم درباره یک شاگرد مثبت باشد، در ورقه او به دنبال شاخص‌هایی خواهد بود که بر اساس آنها می‌تواند نمره خوبی به او بدهد، اما اگر نظر اونسبت به شاگرد منفی باشد، بدین معنا که او را تنبل بشناسد، شاخص‌هایی در ورقه او جستجو خواهد کرد که حکایت از ضعف شاگرد

www.takbook.com

www.takbook.com

می‌کنند. اگر شما با این نیت از خانه بیرون بیایید که کفش بخرید، مغازه بزازی را نخواهد دید و برعکس.

- شخصیت

شخصیت عامل دیگری است که ادراک را تحت تاثیر قرار می‌دهد. آزمایش‌ها نشان می‌دهد که ادراک افراد درونگرا با ادراک افراد برونگرا ، ادراک افراد نابهنجار با ادراک افراد بهنجار متفاوت است. مثلا افراد مبتلا به هیستری و اضطراب ، در یادآوری کلمات و حروف ، بی‌دقت و بی‌ثبات هستند. آنها گاهی وقت‌ها کلمات و حروف دیگری به جای کلمات و حروفی که به آنها نشان داده‌اند به خاطر می‌آورند. از نظر دقت و به خاطر آوردن کلمات ، افراد طبیعی در حد وسط افراد وسواسی و هیستریک قرار می‌گیرند.

- آمادگی ذهنی

آمادگی ذهنی علاوه بر این که یکی از عوامل درونی دقت است، از عوامل مهم ادراک نیز به حساب می‌آید. وقتی برای خریدن کالای خاصی وارد فروشگاه می‌شویم، آن را زودتر از هر چیز دیگری می‌بینیم. مادری که نزد بچه خود خوابیده با کوچکترین صدای بچه از خواب بیدار می شود. همین مادر ممکن است به صدای رعد و برق یا صدای بوق اتومبیل که از کنار خانه او می‌گذرد بیدار نشود.

- تلقین

ممکن است خود شما بارها این مساله را تجربه کرده باشید که وقتی به بیماری می‌گویید خوب شده‌اید ، رنگ رخسارتان درست مثل اول شده و..." می‌بینید که بسیار خوشحال می‌شود و به احتمال زیاد رو به بهبود می‌گذارد. این پدیده را اصلاحا تلقین می‌نامند. در یک آزمایش به دانشجویان گفته شد که درها و پنجره‌های کلاس را ببندند. بعد به آنها گفته شد که آنها باید دقت کنند و بعد از باز کردن در شیشه‌ای که داخل عطر است بگویند بعد از چند دقیقه بوی آن را حس کردند. این آزمایش چند بار تکرار شد و ۶۶% دانشجویان بوی عطر استشمام کردند غافل از اینکه در داخل شیشه چیزی جز چای کمرنگ ریخته نشده بود.

- تنبیه و پاداش

آزمایش‌های مختلف نشان می‌دهد که افراد تمایل دارند چیزهایی درک کنند که قبلا به خاطر درک آنها پاداش دریافت کرده‌اند. همچنین تجربه نشان داده است که اشخاص اشیایی را که به خاطر آن تنبیه شده‌اند به خوبی اشیایی که به خاطر درک آنها پاداش دریافت کرده‌اند، درک نمی‌کنند.

- موفقیت و شکست

احساس موفقیت ادراک را تحت تاثیر قرار می‌دهد. به سخن دیگر اگر آزمایش شونده‌ای حین انجام دادن آزمایش یا پس از اتمام آن احساس موفقیت کند، مسائل بعدی را بهتر و راحت‌تر درک خواهد کرد. برعکس ، عدم احساس موفقیت ، ادراک‌های بعدی را مختل می‌سازد. مسلما عوامل دیگری نیز وجود دارد که ادراک را تحت تاثیر قرار می‌دهند. مثلا در ناراحتی از آن جمله‌اند. افزایش تعداد این عوامل احتمالا یادگیری آنها را با دشواری روبرو خواهد کرد.

- نتیجه بحث

نکته مهم این است که ادراک همیشه عین واقعیت نیست، بنابراین باید در قضاوت‌ها و اظهار نظرهای خود جانب احتیاط را در نظر بگیرد و به بررسی مجدد آنها بپردازد. معلمی که دانش آموزی را تنبل یا ساعی تصور می‌کند، ممکن است به خطای ادراک گرفتار شود و به ناحق نمره کمتر یا بیشتری به او بدهد. در این گونه موارد برای اطمینان از گرفتار شدن به پیش‌داوری‌ها و خطاهای ادراکی ، بهتر است از ابزارهای عینی کمک بگیرد. مثلا بهتر است گاهی با سوالات عینی به ارزشیابی پیشرفت دانش آموزان بپردازد تا هم از دخالت نظر شخصی خود جلوگیری کند و هم نظر قبلی خود را محک بزند.

منبع : شبکه رشد

http://vista.ir/?view=article&id=323519

www.takbook.com

www.takbook.com

VISTA.IR
Online Classified Service

تاملی درباب سلامت و معنویت

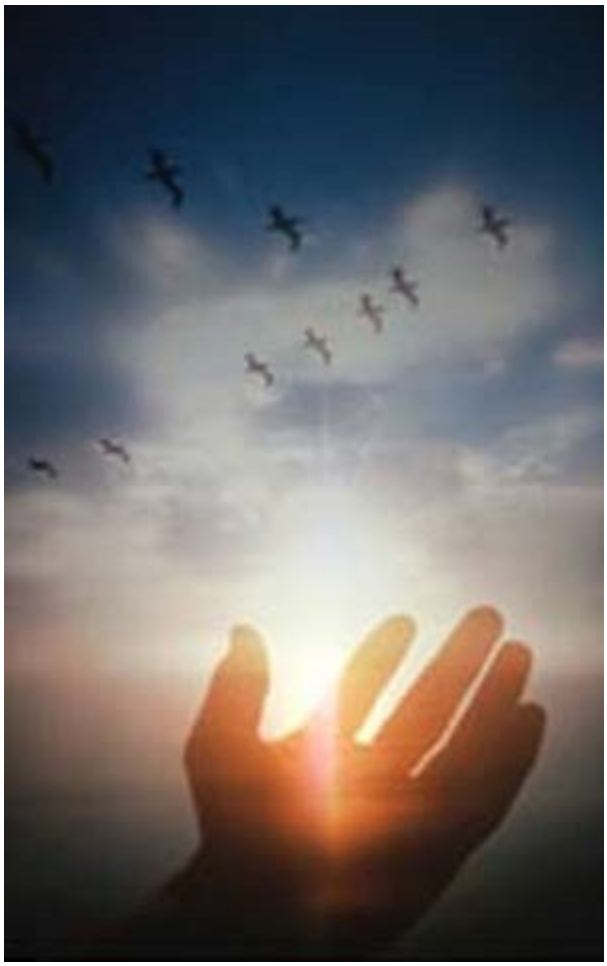

تا حالا به معنی کلمه سلامت فکر کردهاید؟ آیا هر کس بیمار نیست سالم است؟در جواب این دو سوال میتوان مفهوم سلامت را این طور توضیح داد: سازمان بهداشت جهانی سلامت را به صورت رفاه کامل جسمی، روحی، معنوی و اجتماعی تعریف میکند به گونهای که شخص با آن بتواند یك زندگی با نشاط و پربار داشته باشد. به عبارت دیگر سلامتی فقط فقدان معلولیت یا بیماری نیست.

به جملات بالا یك بار دیگر نگاه کنید.

بر اساس این تعریف سلامت دارای ابعاد مختلفی است که تنها یکی از آنها بعد جسمی است. سلامت روانی و معنوی که شاید در بسیاری اوقات از سلامت جسمی هم مهمتر باشند، دو بعد دیگر سلامت کامل را میسازند. همه اینها یعنی اینکه برای داشتن سلامت کامل باید جسم، روان و روح انسان همگی سالم باشند. حتما میپرسید روان چه فرقی با روح دارد و مگر سلامت روان همان سلامت روح نیست؟ بله این دو با هم تفاوت دارند. مثلا بسیاری از بیماریهای روانپزشکی به دلیل عملکرد نادرست مغز بروز میکنند که شاید بتوان این عملکرد نادرست را به کمبود یا ازدیاد یك ماده شیمیایی در محیط مغز نسبت داد. ولی قضیه در مورد روح پیچیدهتر از اینهاست و اعتقادات و باورها و ارزشهای معنوی را نمیتوان به این سادگی درك و لمس کرد و آنها را به فعل و انفعالات شیمیایی و فیزیکی نسبت داد.

- معنویت چیست؟

معنویت راهی است که با آن می توان در زندگی به امید،آسایش، و آرامش درونی دست یافت. به عبارت دیگر سلامت معنوی انسان از طریق اعتقاد به یك نیروی برتر که در زندگی از او حمایت میکند تامین میشود.

بسیاری از مردم دنیا این راه را در مذهب پیدا میکنند. حتی کسانی که به مذهبی نیز تعلق ندارند برای سلامت معنوی خود به راههایی چون گوش کردن موسیقیهای اصیل، انجام کارهای هنری و ارتباط برقرار کردن با طبیعت متوسل میشوند.

- معنویت چه ربطی به سلامت دارد؟

بدن ما از جسم، روح و روان تشکیل شده که همگی با هم ارتباط دارند و سلامت یا بیماری هریك از این اجزا روی جزئی دیگر اثر میگذارد؛ سلامت معنوی بعد روحی سلامت است. امام محمد غزالی در کتاب احیا مینویسد: هر عضوی از بدن ما وظیفهای دارد که وقتی آن را خوب انجام ندهد

www.takbook.com

www.takbook.com

یعنی بیمار شده است؛ وظیفه روح یا قلب معنوی هم شناخت خالق و ارتباط با اوست. بسیاری از تحقیقات نشان میدهند که چیزهایی مثل باورهای مثبت، احساس آسایش و قدرتی که از پایبندی به مذهب به دست میآید، تمرکز حواس و دعا کردن میتوانند بر احساس سلامت انسان و بهبود زودتر بیماریها تاثیر مثبت داشته باشند.

معنویت باعث میشود که شما احساس بهتری داشته باشید و در نتیجه قدرت بیشتری برای مقابله با بیماری ها به دست خواهید آورد و همین امر حتی اگر بیماری شما را شفا ندهد سبب بهتر شدن شما میشود یا به شما کمك میکند بهتر با این بیماری کنار بیایید.مرکز ملی طب سنتی و طب جایگزین در آمریکا در مورد تاثیر دعا کردن بر سلامت خود فرد و اطرافیان، بیش از۱۳ هزار نفر را مورد بررسی قرار داده و دریافته است: ۵۴ درصد از آمریکاییها برای افزایش سلامتشان از دعا کردن کمك میگیرند و ۵۲ درصد آنها از دیگران میخواهند که برای سلامت آنها دعا کنند. دکتر کاترین استونی از مرکز ملی طب جایگزین و سنتی آمریکا میگوید: برای کشف ارتباط میان معنویت و سلامتی به تحقیقات زیادی نیاز است ولی ما تاکنون به شواهدی دست یافتهایم که نشان میدهند وابستگی مذهبی و انجام کارهای مذهبی باعث سلامت بیشتر و عمر طولانیتر میشوند. این امر را میتوان به کارکرد بهتر سیستم ایمنی بدن و قلب و عروق نسبت داد. هرچند این قضیه کاملا اثبات نشده است ولی کارهای مذهبی برای برخی از افراد راهی برای کاهش استرس محسوب میشود و همین کاهش استرس میتواند منشا فواید بسیاری برای سلامت روح و جسم باشد.

- دشمنان سلامت روح

قرآن کریم درباره سلامت معنوی اشارات بسیاری دارد و در آن برخی موارد دشمن سلامت روح دانسته شدهاند مثل: غرور، ریا، حسادت، سوءظن، عصبانیت و بخل.

تاثیر این عوامل بر سلامت جسم نیز در مطالعات دانشمندان اثبات شده است،مثلا دانشمندان دریافتهاند که کسانی که زیاد عصبانی میشوند، عمر کوتاهتری از سایرین دارند. نیازی به گفتن نیست که کینه و حسد و سوءظن تا چه حد انسان را از خواب و خوراك و لذت بردن از زندگی محروم میکند و به این ترتیب به سلامت جسم و روح آسیب میزند.

- چطور میشود از لحاظ معنوی سالم بود؟

اگر دوست دارید سلامت معنوی داشته باشید، بد نیست نکات زیر را امتحان کنید.اما همیشه به یاد داشته باشید که برای رسیدن به سلامت معنوی راههای زیاد و مختلفی وجود دارد.

سعی کنید خود را از چیزهایی که به روحتان آسیب میزنند دور نگاه دارید.

قدر چیزهایی را که در زندگی سبب احساس عشق، آرامش درونی و قدرت در شما می شوند بدانید.

هر روز زمانی را به کارهایی از این قبیل اختصاص دهید: خواندن آیاتی چند از قرآن کریم، انجام فرایض مذهبی، دعا یا عبادت کردن، انجام کارهای خیریه، تمرکز، شرکت در مراسم دعای گروهی مانند دعای کمیل، دعای عرفه، دعای ابوحمزه ثمالی و... یا کتابهای الهامبخش، پیادهروی در طبیعت، فکر کردن در سکوت، یا ورزش کردن.

سعی کنید این احساس مثبت را در خود ایجاد کنید که شما دارای روح پالایش شده و حس خیرخواهی برای مردم دیگر هستید .

منبع : سایر منابع

http://vista.ir/?view=article&id=227410

VISTA.IR
Online Classified Service

www.takbook.com

www.takbook.com

تبادل میدان‌های انرژی و آگاهی در شرایط هیپنوتیزم‌درمانی

تاریخ هیپنوتیزم‌درمانی و انرژی‌درمانی در کشورهای غربی به حدود ۳۰۰ سال پیش و دوران "دکتر آنتوان مسمر" برمی‌گردد. در آغاز نتیجه‌های درمانی سریع و شگرفی که توسط "مسمر" پدید می‌آمد، به دخالت انرژی‌های کیهانی با مغناطیس حیوانی ارتباط داده می‌شد ولی خیلی زود "مسمر" به این نتیجه‌گیری رسید که انرژی انسانی - نه مغناطیس حیوانی یا کیهانی - در تشریفاتی که به نوعی به هیپنوتیزم‌درمانی اولیه یا مقدماتی نسبت داده می‌شود، دخالت دارد.

برخی از شاگردها یا افراد پیرو "دکتر مسمر" مانند "پوئی سگور" در جریان کارهای خود به این موضوع پی بردند که در شرایط خلسه، برخی از بیماری‌های آنها که افرادی کشاورز یا چوپان بودند، مطالب مهمی را در زمینه‌های اجتماعی یا پزشکی مطرح می‌کنند که با سطح دانش و فرهنگ آنها تناسبی ندارد، بلکه خیلی بالاتر است. در همین زمان در آمریکا یک کشاورز کم‌سواد به‌نام "ادگار کیس" در ایالت "ویرجینیا" پیدا شد که در شرایط عادی، کمترین اطلاعی از مسائل تشخیصی و درمانی نداشت، ولی پس از اینکه در شرایط خلسه خودهیپنوتیزمی قرار می‌گرفت، می‌توانست نه تنها بیماری‌های سخت و مشکلی که به او مراجعه داده می‌شد، به دقت تشخیص دهد، بلکه روش‌های درستی را هم برای درمان آنها معرفی می‌کرد. برای تفسیر و توجیه این پدیدهٔ جالب، نظریه‌ها و تئوری‌های زیادی مطرح گردید، مهمترین و منطقی‌ترین پاسخی که به این مضمون داده شد، این بود که در این شرایط خلسه و تمرکز ذهنی که بر مجلس حاکم است، هاله یا حوزهٔ آگاهی بیمار و درمانگر که در اطراف بدن آنها تشکیل شده، با یکدیگر تداخل پیدا کرده و برخی از اطلاعات از ذهن درمانگر به ذهن بیمار وارد می‌شود. این ارتباط ذهن، در سطح ناخودآگاه و به‌صورت غیرکلامی ظاهر می‌شود.

- جریان‌های الکتریکی و الکترومغناطیسی در بدن

تمام افراد جامعه، کم و بیش از این موضوع اطلاع دارند که در سمت‌های مختلف بدن، جریان‌های الکتریکی و الکترومغناطیسی پرقدرتی وجود دارند که در شرایط نواربرداری از قلب (الکتروکاردیوگرافی)، نواربرداری از مغز (الکتروآنسفالوگرافی)، نواربرداری از عضلات (الکترومیوگرافی) و ... می‌توان این حوزه‌های انرژی را نشان داد که حتی در خارج از بدن هم قابل ثبت و نمایش هستند.

در داخل مغز در مجاور "سینوس پرویزنی" یا "اتموئید" یک گروه گیرنده‌های مغناطیسی وجود دارد که در اطراف آن یک شبکهٔ الکتریکی موجود است. کبوتران نامه‌بر و پرندگان مهاجر نیز برای پیدا کردن مسیر حرکت خود که گاهی به چند هزار کیلومتر می‌رسد، از این ساختارهای الکترومغناطیسی استفاده می‌کند. اگر یک آهنربای بسیار قوی در مجاور جمجمه قرار بگیرد، اختلالی در وضعیت این حوزهٔ الکترومغناطیسی پیدا می‌شود.

پژوهش‌های علمی نشان می‌دهند که در اطراف بدن تمام موجودات، یک حوزهٔ الکتریکی و یک میدان مغناطیس مرتبط با آن وجود دارد. در حوزه‌های الکترومغناطیسی پرقدرت محیطی، حالت خواب‌آلودگی به انسان دست می‌دهد. در برخی از دوزیستان به‌نام "سالاماندر"، مجاورت مغاطیس با

www.takbook.com

www.takbook.com

بدن، باعث پیدایش بی‌حسی موضعی می‌شود. در شرایط هیپنوتیزم، مدیتیشن و شرایط خلسه، میدان‌های الکتریکی و الکترومغناطیسی بدن تغییر پیدا می‌کند.

در دستان افراد درمانگر یک میدان الکترونیکی و الکترومغناطیسی وجود دارد که در زمان لمس دست، پیشانی یا نقاط دردناک بیمار، موجبات تسکین درد و شفابخشی را فراهم می‌آورد. سال‌ها است که در دانشکده‌های پرستاری آمریکا، شفابخشی یا تسکین درد را از طریق لمس مناطق دردناک به پرستارها می‌آموزند و نتیجه‌های این‌کار، بسیار مؤثر و مفید است.

کسانی‌که در مجاور سیم‌های انتقال برق پرقدرت زندگی می‌کنند، پیدایش انواع بیماری‌ها از جمله سرطان‌های خون در آنها شایع است. در زمان خورشیدگرفتگی و طوفان‌های خورشیدی، بیماری‌های روانی خیلی بیشتر می‌شود. تغییر در قرص ماه هم با وفور بیماری‌های روانی مرتبط است. در زبان انگلیسی واژه "دیوانه" (lunatic)، واژه "کره ماه" (Iunar) و "هلال ماه" (Iunate) با یکدیگر مرتبط هستند. زمانی‌که ماه شب چهارده ظاهر می‌شود، بحران‌های روحی دلداده‌ها بیشتر است!

- تداخل میدان‌های یا هاله‌های انرژی در جریان هیپنوتیزم‌درمانی

دکتر "اریک سکوویچ" که تخصص روانپزشکی خود را در دانشگاه‌های معتبر "هاروارد" و "تافت" گرفته و در حدود ۱۵ سال است که در مرکزهای درمانی این دو دانشگاه به هیپنوتیزم‌درمانی همراه با انرژی‌درمانی می‌پردازد، معتقد است که اگر در شرایط هیپنوتیزم‌درمانی، درمانگر هم در درجه‌هائی از تمرکز و خلسه قرار بگیرد، تداخل حوزه‌های هاله یا انرژی به نتیجه‌های درمانی خیلی بیشتری می‌انجامد. دکتر "اریک سکوویچ" در سال‌های اخیر در سطح آمریکا و کشورهای دیگر اقدام به برگزاری سمینارها و کارگاه‌های آموزشی متعددی برای درمانگرها می‌کند.

در بدن انسان، ۱۰۰،۰۰۰،۰۰۰ سلول عصبی و میلیون‌ها تار عضلانی وجود دارد که به‌صورت دائم در این شبکه با توریتهٔ متراکم، جریان الکتریسیته برقرار است که در اطراف آن یک حوزهٔ الکترومغناطیسی تشکیل می‌شود. در پزشکی جدید هرگز حوزه‌های الکتریکی و الکترومغناطیسی مورد توجه قرار نمی‌گیرد، در حالی‌که در طب چینی، طب سوزنی و پزشکی هند قدیم، چاکراها و چرخه‌های انرژی، اساس بحث تشخیص و درمان را تشکیل می‌دهند.

منبع : مجله شادکامی و موفقیت

http://vista.ir/?view=article&id=252362

VISTA.IR
Online Classified Service

تجرد روح

- ابتنا معاد بر روح

معاد مبتنی بر مساله روح است. توضیح مطلب این که بدن انسان مانند همه حیوانات مجموعه ای از یاخته ها (سلولها) است که هر یك از آنها همواره در حال سوخت و ساز و تحول و تبدل می باشد و شماره آنها از آغاز تولد تا پایان زندگی نیز نوسان دارد و هیچ انسانی را نمی توان یافت که

www.takbook.com

www.takbook.com

عناصر تشکیل دهنده بدنش در طول زندگی, عوض نشود یا تعداد یاخته هایش همواره ثابت بماند.

با توجه به این تغییرات و تحولاتی که در بدن حیوانات و به خصوص انسان, رخ می دهد این سئوال, مطرح می شود که به چه ملاکی باید این مجموعه متغیر را, موجود واحدی به حساب آورد; با اینکه ممکن است اجزا آن در طول زندگی, چندین بار عوض شود؟۱

پاسخ ساده ای که به این سئوال, داده می شود این است که ملاك و حدت در هر موجود زنده ای پیوستگی اجزای هم زمان و ناهم رمان آن است و هر چند سلولهایی تدریجاً می میرند و سلولهای تازای جای آنها را می گیرند اما به لحاظ پیوستگی این جریان می توان این مجموعه باز و در حال نوسان را موجود واحدی شمرد.

ولی این, جواب قانع کننده ای نیست ; زیرا اگر ساختمانی را فرض کنیم که از تعدادی آجر, تشکیل شده و آجرهای آن را تدریجاً عوض می کنند, بطوری که بعد از مدتی هیچ یك از آجرهای قبلی, باقی نمی ماند, نمی توان مجموعه آجرهای جدید را همان ساختمان قبلی دانست هر چند از روی مسامحه و به لحاظ شکل ظاهری, چنین تعبیراتی بکار می رود مخصوصاً از طرف کسانی که اطلاعی از تعویض اجزای مجموعه ندارند.

ممکن است پاسخ گذشته را به این صورت, تکمیل کرد که این تحولات تدریجی در صورتی به وحدت مجموعه, آسیبی نمی رساند که براساس یك عامل طبیعی و درونی, انجام بگیرد چنانکه در موجودات زنده, ملاحظه می شود. اما تبدیل آجرهای ساختمان بوسیله عامل بیرونی و قشری, حاصل می شود و از این رو نمی توان وحدت و این همانی حقیقی را در طول جریان تعویض اجزا به آنها نسبت داد.

این پاسخ, مبتنی بر پذیرفتن عامل طبیعی واحدی است که در جریان تحولات, همواره باقی می ماند و نظم و هماهنگی اجزا و اعضای ارگانیسم را حفظ می کند. پس سوئال درباره خود این عامل, مطرح می شود که حقیقت آن چیست؟ و ملاك وحدت آن کدام است ؟

طبق نظریه فلسفی معروف, ملاك وحدت در هر موجود طبیعی, امربسیط (= غیر مرکب) و نامحسوسی به نام ((طبیعت)) یا ((صورت)) ۲ است که با تحولات ماده, عوض نمی شود. و در موجودات زنده که افعال مختلف و گوناگونی از قبیل تغذیه و نمو و تولید مثل, انجام می دهند این عامل به نام ((نفس)) نامیده می شود.

فلاسفه پیشین, نفس نباتی و حیوانی را ((مادی)) و نفس انسانی را ((مجرد)) می دانسته اند ولی بسیاری از حکمای اسلامی و از جمله صدرالمتالهین شیرازی ,نفس حیوانی را نیز دارای مرتبه ای از تجرد دانسته و شعور و اراده را از لوازم و علائم موجود مجرد, قلمداد کرده اند. ولی ماتریالیستها که وجود را منحصر به ماده و خواص آن می دانند روح مجرد را انکار می کنند و مادیین جدید (مانند پوزتیویست ها) اساساً منکر هر چیز نامحسوسی هستند و دست کم, امر غیر محسوس را قابل اثبات علمی نمی دانند و از این رو, وجود طبیعت یا صورت نامحسوس را نیز نمی پذیرند و طبعاً پاسخ صحیحی برای ملاك وحدت در موجودات زنده هم ندارند.

بنابراینکه ملاك وحدت در نباتات, نفس نباتی آنها باشد زندگی نباتی درگروی وجود صورت و نفس نباتی خاص در مواد مستعد می باشد و هنگامی که استعداد مواد از بین برود صورت یا نفس نباتی هم نابود می شود. و اگر فرض کنیم که همان مواد مجدداً استعداد پذیرفتن صورت نباتی را پیدا کنند نفس نباتی جدیدی به آنها افاضه می شود ولی دو گیاه کهنه و نوبا وجود مشابهت کامل نیز, وحدت حقیقی نخواهند داشت و با نظر دقیق نمی توان نبات جدید را همان نبات قبلی دانست .

اما در مورد حیوان و انسان, چون نفس آنها مجرد است می تواند بعد از متلاشی شدن بدن هم باقی باشد و هنگامی که مجدداً به بدن, تعلق بگیرد وحدت و ((این همانی)) شخص را حفظ کند چنان که قبل از مرگ هم همین وحدت روح,ملاك وحدت شخص می باشد و تبدل مواد بدن,

www.takbook.com

www.takbook.com

موجب تعدد شخص نمی شود. ولی اگر کسی وجود حیوان و انسان را منحصر به همین بدن محسوس و خواص و اعراض آن بپندارد و روح را هم یکی یا مجموعه ای از خواص بدن بشمارد و حتی اگر آن را صورتی نامحسوس ولی مادی بداند که با متلاشی شدن اندامهای بدن, نابود می شود چنین کسی نمی تواند تصور صحیحی از معاد داشته باشد زیرا به فرض اینکه بدن, استعداد جدیدی برای حیات, پیدا کند خواص و اعراض نوینی در آنها پدید میآید و دیگر ملاك حقیقی برای وحدت و ((این همانی)) آنها وجود نخواهد داشت زیرا فرض این است که خوص قبلی به کلی نابود شده و خواص جدیدی پدید آمده است .

حاصل آن که: در صورتی می توان حیات پس ازمرگ را بصورت صحیحی تصور کرد که روح را غیر از بدن و خواص و اعراض آن بدانیم و حتی آن را صورتی مادی که در بدن, حلول کرده باشد و با متلاشی شدن آن, نابود شود, ندانیم. پس اولاً باید وجود روح را پذیرفت, و ثانیاً باید آن را امری جوهری دانست نه از قبل اعراض بدن, و ثالثاً باید آن را قابل استقلال و قابل بقای بعد از متلاشی شدن بدن دانست نه مانند صورتهای حلول کننده (و به اصطلاح, منطبق در ماده) که با تلاش بدن, نابود می شوند.

ترکیب انسان از روح و بدن, مانند ترکیب یك ماده شیمیایی از دو عنصر, و فی المثل مانند ترکیب آب از اکسیژن و ئیدروژن نیست که با جدا شدن آنها از یکدیگر, موجد مرکب به عنوان یك ((کل)) نابود شود بلکه روح, عنصر اصلی انسان است و تا آن, باقی باشد انسانیت انسان و شخصیت شخص, محفوظ خواهد بود. و به همین جهت است که عوض شدن سلولهای بدن, آسیبی به وحدت شخص نمی رساند. زیرا ملاك وحدت حقیقی انسان, همان وحدت روح اوست .

قرآن کریم با اشاره به این حقیقت, در پاسخ منکرین معاد که می گفتند: ((چگونه ممکن است انسان بعد از متلاشی شدن اجزای بدنش حیات جدیدی بیابد؟)) می فرماید:

قل یتوفا کم ملك الموت الذی وکل بکم .۳

بگو (شما نابود نمی شوید بلکه) فرشته مرگ شما را می گیرد.

پس قوام انسانیت و شخصیت هر کسی به همان چیزی است که ملك الموت آن را قبض و توفی می کند نه به اجزای بدنش که در زمین, پراکنده می شوند.

۱) قبل از طرح این سئوال می توان دیگری رامطرح کرد که اساساً ملاك وحدت در مجموعه های ثابت و بسته چیست؟ و ترکیبات شیمیایی و ارگانیك را به چه ملاکی می توان موجود واحدی شمرد؟ ولی برای جلوگیری از گسترش بحث, از مطرح کردن آن در این جا خودداری کردیم.

۲) باید دانست که هر یك از این واژه ها, معانی اصطلاحی دیگری نیز دارد و منظور از آنها در این جا همان صورت نوعیه است .

۳) سجده ۱۱/.

دانستیم که مساله معاد, مبتنی بر مساله روح است, یعنی هنگامی می توان گفت: ((کسی که بعد از مرگ, زنده می شود همان شخص سابق است)) که روح او بعد از متلاشی شدن بدن, باقی بماند, و به دیگر سخن: هر انسانی غیر از بدن مادی, دارای یك جوهر غیر مادی و قابل استقلال از بدن می باشد که انسانیت و شخصیت وی بستگی به آن داشته باشد.

پس, قبل از پرداختن به اثبات معاد و بیان مسائل مربوط به آن, باید این مطلب از طریق عقل و وحی به اثبات برسد.۱

- دلایلی عقلی بر تجرد روح

از دیر باز, فلاسفه و اندیشمندان درباره روح (که در اصطلاح فلسفی ((نفس)) نامیده می شود)۲ بحثهای فراوانی کرده اند و مخصوصاً حکمای اسلامی اهتمام فراوانی به این موضوع, مبذول داشته اند و علاوه بر این که بخش مهمی از کتابهای فلسفی خودشان را به بحث پیرامون آن, اختصاص داده اند رساله ها و کتابهای مستقلی نیز در این زمینه نوشته اند و آرای کسانی که روح را عرضی از اعراض بدن یا صورتی مادی (منطبع در ماده بدن) می پنداشته اند را با دلایل زیادی رد کرده اند.روشن است که بحث گسترده پیرامون چنین موضوعی متناسب با اینجا نیست از این رو, به بحث کوتاهی بسنده می شود .این بحث را که مشتمل بر چند برهان عقلی است با این مقدمه, آغاز می کنیم:

www.takbook.com

www.takbook.com

ما رنگ پوست و شکل بدن خودمان را با چشم می بینیم و زبری و نرمی اندمهای آن را با حس لامسه, تشخیص می دهیم و از اندرون بدنمان تنها بطور غیر مستقیم می توانیم اطلاح پیدا کنیم. اما ترس و مهر و خشم و اراده و اندیشه خودمان را بدون نیاز به اندامهای حسی, در می کنیم و هم چنین از ((من)) ی که دارای این احساسات و عواطف و حالات روانی است بدون بکارگیری اندمهای حسی, آگاه هستیم.

نکته دیگر آنکه: با توجه به انواع خطاهایی که در ادراکات حسی, روی می دهد ممکن است احتمال خطا در نوع اول از ادراکات, راه بیابد به خلاف نوع دوم که به هیچ وجه جای خطا و اشتباه وشك و تردید ندارد. مثلاً ممکن است کسی شك کند که آیا رنگ پوستش در واقع, همان گونه است که حس می کند یا نه. ولی هیچ کس نمی تواند شك کند که آیا اندیشه ای دارد یا نه; آیا تضمیمی گرفته است یا نه; و آیا شکی دارد یا ندارد!

این, همان مطلبی است که در فلسفه با این تعبیر, بیان می شود: علم حضوری مستقیماً به خود واقعیت, تعلق می گیرد و از این جهت, قابل خطا نیست ولی علم حصولی چون با وساطت صورت ادراکی, حاصل می شود ذاتاً قابل شك و تردید است .۳

یعنی یقینی ترین علوم و آگاهیهای انسان, علوم حضوری و دریافتهای شهودی است که شامل علم به نفس و احساسات و عواطف و سایر حالات روانی می شود. بنابراین, وجود ((من)) درك کننده و اندیشنده و تصمیم گیرنده به هیچ وجه قابل شك و تردید نیست چنان که وجود ترس و مهر و خشم و اندیشه و اراده هم تردیدناپذیر است .

اکنون سوئال این است که آیا این ((من)) همان بدن مادی و محسوس است و این حالات روانی هم از اعراض بدن می باشد یا وجود آنها غیر از وجود بدن دارد و بسیاری از کارهای خود را بوسیله بدن, انجام می دهد و هم در آن, اثر می گذارد و هم از آن, اثر می پذیرد؟

با توجه به مقدمه مزبور, پاسخ این سوئال, به آسانی بدست میآید, زیرا:

- اولاً: ((من را با علم حضوری می یابیم ولی بدن را باید به کمك اندمهای حسی بشناسیم, پس من (= نفس و روح) غیر از بدن است .
- ثانیاً: ((من)) موجودی است که در طول دهها سال, با وصف وحدت و شخصیت حقیقی, باقی می ماند و این وحدت و شخصیت را با علم حضوری خطاناپذیر می یابیم در صورتی که اجزای بدن, بارها عوض می شود و هیچ نوع ملاك حقیقی برای وحدت و ((این همانی)) اجزای سابق ولاحق, وجود ندارد.
- ثالثاً: ((من)) موجودی بسیط و تجزیه ناپذیر است و فی المثل نمی توان آن را به دو ((نیمه من)) تقسیم کرد در صورتی که اندامهای بدن, متعدد و تجزیه پذیر است .
- رابعاً: هیچ یك از حالات روانی مانند احساس و اراده و... خاصیت اصلی مادیات یعنی امتداد و قسمت پذیری را ندارد و چنین امور غیر مادی را نمی توان از اعراض ماده (بدن) بشمار آورد. پس موضوع این اعراض, جوهری غیر مادی (= مجرد) می باشد.۴

ازجمله دلایل اطمینان بخش و دل نشین بروجود روح و استقلال و بقای آن بعد از مرگ, روئیاهای صادقه ای است که اشخاصی بعد از مرگ, اطلاعات صحیحی را در اختیار خواب بیننده, قرار داده اند. و هم چنین احضار ارواح که همراه با نشانه های قطعی و گویا باشد.

- شواهد قرآنی

وجود روح انسان از نظر قرآن کریم, جای تردید نیست روحی که از فرط شرافت, به خدای متعال نسبت داده می شود۵ چنان که درباره کیفیت آفرینش انسان می فرماید:

و نفخ فیه من روحه.۶

پس از پرداختن بدن, از روح منسوب به خودش در آن دمید.

(نه اینکه ـ العیاذ بالله ـ چیزی از ذات خدا, جدا و به انسان, منتقل شود). و در مورد آفرینش حضرت آدم (ع) می فرماید:

و نفخت فیه من روحی.۷

هم چنین ازآیات دیگری استفاده می شود که روح, غیر از بدن و خواص و اعراض آن است و قابلیت بقای بدون بدن را دارد از جمله بعد از نقل سخن کافران که می گفتند:

www.takbook.com

www.takbook.com

... اذا ضللنا فی الارض انا لفی خلق جدید.۸

... هنگامی که ما (مردیم و) در زمین گم شدیم (و اجزای بدن ما در خاك, پراکنده شد) آیا آفرینش جدیدی خواهم داشت؟!

چنین پاسخ می دهد:

قل یتوفاکم ملك الموت الذی وکل بکم ثم الی ربکم ترجعون .۹

بگو (شما گم نمی شوید بلکه) فرشته مرگ که بر شماگمارده شده شما را می گیرد و سپس بسوی پروردگارتان باز گردانده می شوید.

پس ملاك هویت انسان, همان روح اوست که بوسیله فرشته مرگ, گرفته می شود و محفوظ می ماند نه اجزای بدن که متلاشی می شود ودرزمین, پراکنده می گردد.

و درجای دیگر می فرماید:

الله یتوفی الانفس حین موتها و التی قضی لم تمت فی منامها فیمسك التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی. ۱۰

خدای متعال جانها (یا اشخاص) را هنگام مرگشان می گیرد و نیز کسی را که در خواب نمرده است (یعنی کسی که بخواب رفته و مرگش فرا نرسیده است) پس آنکه مرگش فرا رسیده, نگه می دارد و آن دیگری را تا سرآمد معینی رها می کند.

و در بیان کیفیت مرگ ستمکاران می فرماید:

اذ الظالمون فی غمرات الموت والملائکه باسطوا ایدیهم اخرجوا انفسکم... .۱۱

هنگامی که ستمکاران در سکرات مرگند و فرشتگان دستهایشان را گشوده اند (وبه آنان می گویند) جانهای خود را بیرون کنید (= تسلیم کنید).

از این آیات و آیات دیگری ـ که برای رعایت اختصار ,از ذکر آنها صرف نظر می کنیم ـ استفاده می شود که نفسیت و شخصیت هر کسی به چیزی است که خدا و فرشته مرگ و فرشتگان گمارده بر قبض روح, آنرا می گیرند و نابودی بدن, آسیبی به بقای روح و وحدت شخصی انسان نمی زند.

- نتیجه آنکه:

اولاً در انسان, چیزی به نام روح وجود دارد,

ثانیاً روح انسانی, قابل بقا و استقلال از بدن می باشد نه مانند اعراض و صور مادی که با تلاشی محل, نابود می شوند,

ثالثاً هویت هر فردی بستگی به روح او دارد, و به دیگر سخن: حقیقت هر انسان همان روح اوست و بدن, نقش ابزار را نسبت به روح, ایفا می کند.

منبع : بلاغ

http://vista.ir/?view=article&id=260871

VISTA.IR
Online Classified Service

تربیت روانی مهارت ها هیپنوتیزم یا خواب مصنوعی

هیپنوتیزم یا خواب مصنوعی سومین موردی است که در زمینه تربت روانی مهارتهای ورزشکاران به آن می پردازیم . اطلاعاتی که عموم مردم راجع به خواب مصنوعی دارند یاا تحریف شده و یا به صورت اغراق آمیزی بیان شده است ، این تصور وجود دارد که

www.takbook.com

www.takbook.com

خواب مصنوعی غالبا به شخص به خوابب رفته توانایی های خاق العاده ای اعطاء می کند و او را نسبت به مسائل پنهان نگاه داشته شده یاسری آگاه می کند .

واقعیت این است که در تحت شرایط خواب مصنوعی یا فرد به خواب رفته تحت هدایت عامل یا خواب کننده قادر می شود که خاطرات فراموش شده را زنده کند ، نسبت به حواس مختلف بدن فرایند بی حسی یا عدم درك به وجود آورد ، و غیره . اما یکی از استفاده های مفید خواب مصنوعی در درمان مسائل روحی و یا به عبارت دیگر فعالیت در زمینه مسائل مختلف روانی است . با استفاده از خواب مصنوعی می توانیم تا حدودی اضطرابهای بی مورد و مزاحم را از بین ببریم ، و اعتماد به نفس و نشاط را جایگزین آن کنیم . با استفاده از خواب مصنوعی این امکان را می یابیم تا تمامی توانمندیهای جسمانی و روانی را در اختیار ارگانیزم قرار دهیم .

در روانشناسی ورزش و در بحثث مربیگری غالبا روانشناسان ورزشی اهمیت خود را می نمایانند. در این زمینه یکی از مهمترین وظایف روانشناسان ورزشی به عنوان سازمان دهندگان مسائل روانیی محیط های ورزشی استفاده از هیپنوتیزم است . با این روش روانشناسان ورزشی قادر می شوند تا اضطرابهای بی مورد و شرطی شده ورزشکاران را شناسائی کنند و آنها را رفع کنند . همچنین آنها قادر می شوند تا با ایجاد روحیه و احساس نشاط و کارآمدی تمامی انرژی های جسمی و روانی ورزشکاران را آزاد نمایند و آنها را در بازیهای مشکل و در برابر حریفان صاحب نام برتری جسمیی و روانی ببخشند . شاید اگر روانشناسان ورزشی قادر شوند اعتماد به نفس لازم و کافی را برای هر بازی و در هر بازیکن ایجاد نمایند ما به هدف خود رسیده ایم . چرا که رسیدن به مرحله اعتماد نامطلوب انگیختگی و لضطراب ، و بالا رفتن کارامدی جسمی و روانی است .

در این برنامه معمولا روانشناس ورزشی ورزشکارانی را که احتیاج به همگاری و کمك دارند ، شناسائی نموده و با چندین جلسه خواب مصنوعی به مرور تغییرات لازم را در موارد مختلف روانی ایجاد می نماید . به طوری که ورزشکار مضطرب و خود باخته با غلبه بر ترس و اضطراب قادر می شود از تمامی مهارتهای خود به نحو مطلوب استفاده نماید .

در این راستا نقش روانشناس ورزش ، در حکم کارشناس مسائل روانیی و یاری رسان مربی و ورزشکار است . نباید تصور شود که روانشناس ورزشی باب جدیدی است که جایگزین مربی شده است . سیاستهای کلی در اختیار مربی است و روانشناس ورزشی مشاور و مددکار اوست . همانطور که در فعالیتهایی مختلف حقوقی تجاری و غیره از مشاورین ونظر متخصصان استفاده می کنیم . درمحیط های ورزشی وروانشناس ورزشی را بپذیریم و گام به گام با موازین علمی پیش برویم و از روش های سلیقه ای و پیش ساخته دوری کنیم.

اگر علت پیشرفتهای مختلف کشورهای پیشرفته را مد نظر قرار دهیم بدون شك غلبه روشهای علمی و استفاده از متخصصان مختلف را تصدیق خواهیم کرد .

یکی از مهمترین تحولاتی که بتدریج باید در رهبری ورزش کشور در سطوح مختلف ملی و باشگاهی صورت گیرد ، علم گرایی و اعتماد و استفاده از جدیدترین تحقیقات علمی است برخوردهای سلیقه ای و انفرادی ممکن است در مقطعی از زمان نتیجه بخش باشد اما در دراز مدت نتیجه ای عاید ما نخواهد کرد .

برخورد علمی با ورزش به معنی تماس مداوم جوامع علمی و ورزشی ما با نتایج تحقیقات بین المللی و استفاده از آراء صاحبنظران در همه زمینه ها ست . در زمینه مربیگری ما وقتی موفق هستیم که مربی ما یا خود توانایی استفاده از جدیدترین روشهای مربیگری موفق را داشته باشد و یا در این زمینه هم تحصیلات دانشگاهی و تجربه فردی داشته باشد . به عبارت کلی تر مربی موفق

کسی است که :

۱. تجربه فردی داشته باشد

۲. از قدرت ذاتی رهبری و هوش کافی برخوردار باشد .

۳. در ورزش مورد نظر (ونه در سطح کلی) تحصیلات عالیه (فوق لیسانس و دکترا) داشته باشد .

www.takbook.com

www.takbook.com

۴. از جدیدترین اخبار و تحقیقات انجام شده اطلاع کافی کسب نماید .

۵. متواضعانه از تمامی تخصصهای مربوطه استفاده مططلوب را ببرد .

بیان خلاصه و نتیجه گیری

۱. یکیی از روشهای ایجاد آرامش و رفع اضططراب بی مورد ومزاحم ، خواب مصنوعی است

۲. با استفاده از خواب مصنوعی روانشناس ورزشی انرژیهای آزاد شده ورزشکار را آزاد می نماید.

۳. با استفاده از خواب مصنوعی اعتماد به نفس ورزشکاران را افزایش میدهیم و خود تکلمی های بی مورد انها را حذف می کنیم.

۴. با گسترش سطح علم گرایی در ورزش ، برخورردهای سلییقه ای و نامطمئن از بین رفته و تمامی زمینه های علمی وابسته به خدمت مربی و ورزش مربوطه در می آیند .

توضیح : دراین گفتار ما راجع به کیفیت خواب مصنوعی ، چگونگی اجرا ، و نظریه های موجود سخنی به میان نیاوردیم ، چرا که هدف ما شناسایی موضوع است نه تعلیم آن . تمامی مهارتهای روانی باید توسط روانشناسان ورزشی یا احتمالا مربی کارآزموده و آگاه در تحت شرایط خاصی به اجرا درآیند .

منبع : بنياد انديشه اسلامي

http://vista.ir/?view=article&id=207188

VISTA.IR
Online Classified Service

تعریف ناپذیری وجود

- تعریف وجود:

بسیاری از فلاسفه و متفکران غربی و شرقی در صدد تعریف مفهوم وجود صرف و خالص (عاری از هر نوع ویژگی و خصلت عرضی) بر آمدند. در اینجا به معرفی برخی از تعاریفی که در تبیین مفهوم وجود توسط قدما ارائه شده است، می پردازیم:

برخی از فلاسفه و متکلمان از وجود تعبیر به ثابت حقیقی و عینی کرده اند. زیرا آنچه مفهوم وجود بدان متصف می شود چیزی نیست جز حقیقت ثابت عینی که وجود، به واسطه ی آن خود را برای ما پدیدار می کند. به بیان دقیق تر وجود، عامل تحقق و موجود شدن موجودات (اشیای حقیقی) است. به عبارت ثانی، عالم عین آثار و آیات حقیقتی هستند که ما از آن به وجود یاد می کنیم.

اگر غایت، تعریف وجود به تمام ذات باشد، این تعریف به وضوح تعریف ناقص و مطرودی است. زیرا تعریف شئ به ذات خود شئ یا به مفهومی اعم

www.takbook.com

www.takbook.com

تر از شئ جایز نیست. (زیرا بالبداهه دور ایجاد می کند.) وقتی ما از مفهوم عالم عین بحث می کنیم مقصود ما از ثابت عینی، همان موجودات صرف هستند. (یعنی موجود تنها از آن حیث که موجود است و نه چیزی فراتز از آن) اما مفهوم موجود منطقا متصف به مفهوم موجود است و نسبت به وجود صرف مفهوم اعم تری را شامل می شود. (زیرا موجود به معنای شئی است که وجود به آن تعلق می یابد و این در صورتی است که شئیت برای وجود صرف و بحت فاقد معناست.) حتی اگر به موجودات از آن حیث که متصف به وجود می شوند بنگریم، در آن صورت وجود را به خودش تعریف کرده ایم و مسلما هیچ یک از این دو راه جایز نیستند. بنابراین تعریف فوق نمی توند تعریف مناسبی برای مفهوم وجود تلقی شود.

تعریف دیگری که قدما از مفهوم وجود کرده اند اینگونه است: آن چیز که امکان می دهد که از آن خبر دهند. تشریح تفصیلی این تعریف به این ترتیب است که ابتدا باید بفهمیم مقصود مخبَر (آنچه که از آن خبر می دهند) چیست. استدلال این گروه از فلاسفه بر این مبناست که خبر تنها به اشیا و ماهیاتی تعلق می گیرد که منشا آثار باشند؛ چه آثار ذاتی آنها باشد و چه بر آنها عارض شده باشد. و این تنها در صروتی ممکن است که شئ یا ماهیت واجد وجود باشد؛ زیرا بر فرض خلاف، شئ معدوم خواهد بود و شئ معدوم فاقد هر نوع اثری است. بنابراین مخبَر باید موثر باشد، و موثر باید موجود باشد. از اینرو خبر، تنها به شئی تعلق می یابد که متصف به وجود باشد.

روشن است که این تعریف نیز همانند تعریف پیش جایز نیست؛ زیرا منجر می شود که شئ، یا به ذات خودش تعریف شود و یا به ذات مفهوم اعم تری از خود تعریف شود، زیرا این تعریف نیز وجود را بر مبنا موجود تعریف می کند.

بنابراین برای اینکه بتوانیم تعریف کامل و با ارزشی از وجود بکنیم، باید اینکار را به توسط مفاهیمی اولی تر و متقدم بر وجود انجام دهیم. شیخ الرئیس بوعلی سینا در «الشفاء» به اقامه ی ادله ای در این جهت می پردازد.

شیخ الرئیس معتقد است که تمامی احکام صادره و قضایای مرکب تنها در شرایطی تصدیق پذیرند که بتوان آنها را به قضایا و احکامی تجزیه کرد، که نسبت به قضیه ی مورد بررسی بسیط باشند. این کار تا بدان جا ادامه می یابد که به قضایای بسیطه ی بدیهی برسیم. در صورتی که به قضاای بدیهی نرسیم صدق گزاره زیر سوال می رود و گزاره یا قضیه بی معنا تلقی می شود. از اینرو احکام بسیطه ی بدیهی را احکام ضروری نیز می نامند، زیرا برای دست یابی به گزاره های معنادار و صادق وجود احکام ضروری به عنوان پایه ای برای استدلال و ترکیب گزاره ها الزامی است. بوعلی همین استدلال را در مورد تصورات نیز اذعان می دارد. وی معتقد است تصورات به دو دسته ی تصورات بسیط و مرکب تقسیم می شوند که قضایای بسیطه اجزای تشکیل دهنده ی تصورات مرکب هستند. بر همین مبنا هر تصور مرکب باید به یک یا چند تصور بسیط تجزیه پذیر باشد و گرنه خود آن تصور بالذات بسیط خواهد بود. بنابراین وجود تصور مرکبی که حاصل ترکیب تصورات بسیط نباشد، همواره محال است. از این بیان می توان تعبیر به رابطه ی میان تاثرات و تصورات کرد. بدین گونه که هر تصوری بالضروره باید متشکل از تاثرات خارجی باشد و کار قوه ی خیال تنها تلفیق و ترکیب است. مانند تصور فرشته؛ که از اجزایی مانند بال پرندگان و زنان جمیل ساخته شده است. هم چنین باید دانست که احتمال اینکه تمامی تصورات مرکب باشند ممتنع است زیرا در این صورت بر مبنای قانون فوق تسلسل پیش می آید. زیرا هر تصور مرکبی متشکل از تصورات ساده تر و بسیط تری است. و اگر همان اجزا نیز مرکب باشند، باز همین قاعده در مورد آن هم تکرار می شود و سلسله ی تصورات پدید می آید که عقلا و منطقا محال است. بنابراین با توجه به استدلال فوق می توانیم نتیجه بگیریم که تمامی تصورات نهایتا به مجموعه ای از تصورات بسیط تجزیه می شوند که خود اجزا ندارند و تحققشان قائم به ذات است.

حالا می خواهیم بدانیم تصور وجود بسیط بالذات است یا مرکب. همان طور که گفته شد جایز نیست که شئ را با مفهوم خودش تعریف کنیم زیرا دور لازم می آید. هم چنین اثبات شد که نمی توان شئ را به واسطه ی مفهوم اعم تر ذات شئ تعریف کرد. بنابراین تنها راه شناخت حدود تعریف مفهوم یک شئ تنها به توسط مفهومی مقدور است که نسبت به مفهوم شئ مورد بررسی از بساطت بیشتری برخوردار باشد و اصطلاحا نسبت به آن اولی تر باشد. بنابراین تعریف حدود مفهوم وجود باید توسط مفاهیمی صورت گیرد که نسبت به مفهوم وجود اولی تر باشند. این در حالی است که هیچ مفهوم و ماهیتی از وجود بحت بدیهی تر و اولی تر نیست. دلیل این حکم آن است که همانطور که گفته شد وجود، علت تحقق آثار است و ماهیتی که فاقد وجود باشد، نمی تواند منشا آثار باشد. به بیان بهتر لازمه ی اینکه وجود تعریف پذیر باشد این است که مفاهیمی با

www.takbook.com

www.takbook.com

بساطت بیشتر از مفهوم وجود، محقق باشند؛ و از اینرو مفهوم وجود نسبت به آنها تقدم ذاتی دارد. به بیان دیگر هر مفهومی برای تبیین وجود باید خود ابتدا موضوع وجود باشد (موجود باشد) و چنین چیزی عقلا و منطقا محال است. شیخ در کتاب «النجاة» می نویسد:

« وجود ممکن نیست به غیر از شرح اسمی تعریف گردد زیرا تمام شروح و تعریفات اشیا به وسیله ی وجود است و از برای وجود شرحی نمی توان بود بلکه مفهوم وجود خود به خود و بدون واسطه در اذهان نقش می بندد. »

صدر المتالهین در «اسفار» به اقامه ی برهان دیگری در جهت اثبات بی نیازی وجود از تعریف می پردازد که در اینجا آن را به طور خلاصه تبیین می کنیم. این برهان بر مبنای نظریه ی وحدت وجودی صدرالمتالهین اقامه شده که در آینده آن را به تفصیل بحث می کنیم. این نظریه وجود را به مثابه ی امری واحد و بسیط الحقیقة در نظر می گیرد که بین کل اشیا مشترک است. بر اساس این نظریه حقیقتی تحقق پیدا نمی کند مگر به عرض وجود. بنابراین موجود از آن جهت که جایگاه ماهیات متفاوت است و ماهیت مفهوما مثار کثرت است، کثیر الحقیقة است اما از آن حیث که متصف به وجود است حقیقتی واحده است. به عبارت دیگر عالم وجود، از حیث وجود اعم است زیرا وجود بسیط الحقیقة است؛ اما از لحاظ ماهیت که مثار کثرت است، اخص است زیرا هر موجودی ماهیت بخصوصی دارد. همانطور که گفته شد شیئیت شئ، به واسطه ی وجود محقق می شود. بر مبنای این سخن می توانیم بگوییم که ماهیت همواره به عرض یا به ذات، موجود است (اگر به اصالت وجود معتقد باشیم به عرض وجود و اگر به اصالت ماهیت معتقد باشیم به ذات، موجود است). اثبات این حکم توسط برهان خلف صورت می گیرد. به این صورت که ثابت می شود که ماهیت نمی تواند معدوم باشد و بنابراین باید موجود باشد زیرا وجود نقیض عدم است و یک شئ منطقا می تواند موجود یا معدوم باشد و شق سومی ندارد. اما چرا گفته می شود که ماهیت نمی تواند معدوم باشد؟ زیرا اگر معدوم باشد متصف به عدم است و از آنجایی که عدم حیثیت وجودی ندارد، تحقق برای مصادیق آن محال است. بنابراین ماهیت معدوم ذاتا تحقق ناپذیر است و شئ نامحقق تعریف نمی شود و این منجر به تناقض می شود زیرا ماهیت دارای حدود است و به همین علت تعریف می شود. حتی در نگاه معتقدین به اصالت وجود که ماهیت را امری اعتباری و غیر اصیل می دانند، ماهیت همواره موجود است و فی الواقع ماهیت معدوم، محال است. اصحاب اصالت وجود بر این اعتقادند که وجود در حد و رسم ماهیت لحاظ نشده است و ماهیت فی حد ذات در حد استواء قرار دارد و نه معدوم است و نه موجود. اما تمایز ماهیت و وجود از حیثیت وجودی نیست بلکه از حیث تمایز ذاتی در حد و تعریف است. بر مبنای نظریه ی اصالت وجود، وجود ذاتی ماهیت نیست اما به عرض بر ماهیت حمل می شود؛ و حمل وجود بر ماهیت همیشگی است و محال است که این حمل صورت نگیرد، اما ذاتی نیست بلکه عرضی است. حضرت علامه طباطبایی در «نهایة الحکمة» این نظر را اینگونه تقریر می کند:

« درست است که اگر عقل، ذات ماهیت را من حیث هی در نظر بگیرد، و آن را به تنهایی لحاظ کند ماهیت جز خودش نخواهد بود و هر چیز دیگری حتی وجود و عدم از آن سلب می شود و در نتیجه ماهیت بدین لحاظ نه موجود است و نه معدوم؛ اما سلب وجود از ماهیت در این نوع لحاظ و اعتبار، تنها بدین معناست که وجود و هر چیز دیگری غیر از اجزای آن ماهیت در حد و تعریف آن ماهیت اخذ نشده است و این منافاتی با آن ندارد که وجود به عنوان یک امر عرضی و بیرون از حد ماهیت، بر ماهیت حمل شود. بنابراین ماهیت هر گونه که فرض شود دارای ثبوت و وجود می باشد. حتی آنگاه که آن را از همه ی وجودات تجرید می کنیم و فی نفسه لحاظش می کنیم، زیرا همین لحاظ، یک وجود ذهنی برای آن ماهیت خواهد بود. خلاصه آنکه ماهیت در ظرف واقع هرگز بدون وجود نیست. و نهایت امر آن است که ذهن وجودش را لحاظ نمی کند. »

هم اکنون که اثبات شد که ماهیت همواره اما به عرض وجود، موجود است، با توجه به اینکه ماهیت مثار کثرت است، میتوانیم نتیجه بگیریم که وجود همواره مشمول ماهیت با هر خصیصه ای می شود و از اینرو نسبت به آن اعم تر است. بنابر برهان صدر المتالهین، حقیقتی که اعم باشد همواره نسبت به اخص خود (و فرد خود) اولی تر است. زیرا خاص همان عام است به اضافه ی مجموعه ای از اعراض که به آن ضمیمه شده اند. بنابر این تعریف، هیچگاه خاص نمی تواند بسیط تر از عام باشد و به همین دلیل نمی توان به واسطه ی خاص، عام را تعریف کرد. بنابراین تعریف وجود تنها می تواند به واسطه ی خود وجود، معدومات و ماهیات موجود صورت گیرد که هر یک به طریقی طرد می شوند. معدومات که اساسا با موجودیت در تناقض اند و نه تمام ذات و نه جز ذات آنها، نمی تواند مشمول وجود شود. تعریف شئ به خودش نیز موجب دور می شود و از اینرو

www.takbook.com

www.takbook.com

نمی توان وجود را به خودش تعریف کرد. تعریف وجود به ماهیات نیز موجب می شود که با مفاهیم اخص ، مفاهیم عام را تعریف کنیم و به عبارت بهتر با مفاهیم مرکب، مفاهیمی را که نسبت به آنها بسیط هستند تعریف کنیم؛ که به وضوح محال است.

همین برهان به روش دیگری نیز مطرح می شود که ذکر آن خالی از لطف نیست. این برهان قلمروی وجود را به دو دسته ی وجود ذهنی و عینی تقسیم می کند. وجود عینی همان جهان خارجی است که منشا آثار ماهیات است و از موجودات عینی و ماهیات اصالت یافته پر شده است. و اما وجود ذهنی قلمروی ذهن و ذهنیات است، و هر شئ که در آن دخول پیدا می کند موجود ذهنی نامیده می شود. برای درک بهتر تمایز مفهومی میان وجود ذهنی و عینی بهتر است مختصری از اصول نظریه ی اصالت وجود بدانیم. در نظریه ی اصالت وجود، وجود بحت و محض همان ذاتی است که اصالت دارد و خارج را پر کرده است و ماهیت، به عرض آن تحقق خارجی پیدا کرده و دارای اثر شده است. بنابر این نظریه، وجود ذهنی همان ماهیات خارجی است که فاقد اثر شده اند. علت اینکه شئ ذهنی فاقد اثر است، این است که مفهوم موجودیت خارجی از آن سلب شده است و به همین دلیل فاقد اثر گشته است. بنابر این تعریف، بین وجود ذهنی و عینی تمایز ذاتی وجود دارد و دامنه ی این دو مفهوم از هم جداست. وجود ذهنی از لحاظ کثرت مفاهیم ماهوی، از عمومیت بیشتری نسبت به وجود خارجی برخوردار است (زیرا می تواند شامل موجوداتی شود که هرگز وجود خارجی نداشته اند مانند کوه الماس و ... . و از این لحاظ هیچگونه محدودیتی ندارد زیرا ذهن دارای قوای ترکیبی است که قادرند مفاهیم جدید ایجاد کنند.) اما هیچ یک از اشیا و ماهیات ذهنی دارای آثار خارجی نیستند. حضرت علامه طباطبایی در «نهایة الحکمة» می نویسد:

« آنچه به ذهن می آید و در ظرف وجود ذهنی فاقد آثار می باشد، همان ماهیات حقیقی ای است که در ظرف خارج دارای آثار خاص خود می باشند و به همین دلیل اگر چیزی را در نظر بگیریم که حیثیت ذاتش عین خارجیت و ترتب آثار است، مانند نفس وجود عینی و صفات قائم به آن ، همچون قوه و فعل، وحدت و کثرت و امثال آن، محال است که آن چیز خودش در ذهن حاصل شود. و همچنین اگر چیزی را فرض کنیم که حیثیت ذاتش (البته ذاتی که برای آن فرض می شود، زیرا چنین چیزی حقیقتا ذاتی ندارد) حیثیت بطلان و فقدان اثر است، مانند عدم مطلق و آنچه بدان باز می گردد، چنین چیزی نیز محال است که خودش در ذهن حلول کند. بنابراین، محال است حقیقت وجود و هر چه حیثیت ذاتش حیثیت وجود است، آنگونه که ماهیات در ذهن حلول می کنند، در ذهن حلول کند. »

بنابراین می توانیم نتیجه بگیریم که وجود ذهنی، ماهیتی است که خصلت وجودی ندارد. بدین معنا، ماهیات در ذهن به حالت خالص خود و فی حد ذات مطرح می شوند. از آنجایی که بر ماهیت ذهنی، وجودی ضمیمه نشده است، بر این ماهیت هیچ نوع اثری مترتب نیست. (۱)(البته این اصل که بر ماهیت ذهنی هیچ نوع اثری مترتب نیست، قابل مناقشه است. زیرا به وضوح آثار ذهنی بر ماهیت ذهنی قابل انطباق است. برای مثال می توان از قابلیت ترکیب پذیری در این دسته ازآثار نام برد. هر چند شئ ذهنی فی حد ذات حقیقتی بسیط است، اما در محدوده ی ذهن دارای قوه ای است که به آن امکان می دهد که با حقائق ذهنی دیگر ترکیب شود و این در حالی است که این امر در عالم عین امکان پذیر نیست. برای مثال آتش ذهنی با اینکه هیچیک از آثار بیرونی آتش عینی را ندارد اما می تواند به واسطه ی قوای ذهنی مانند قوه ی خیال، به حقائق دیگری مانند سرما ضمیمه شود که تحقق این عمل در خارج به وضوح محال و ممتنع است و ما می دانیم که هیچگاه آتش و سرما در خارج در یک مکان و زمان با یکدیگر متحقق نمی شوند؛ در صورتی که قوه ی خیال قادر است این کار را در ذهن انجام دهد. بنابراین ماهیات ذهنی با متناظر عینی شان، در برخی از قوات، تمایز ماهوی دارند. از آنجایی که قوه، یکی از لوازم ماهیت و شئ است، می توان تعلق قوای ذهنی مترتب بر ماهیات ذهنی را نوعی تمایز ماهوی میان ماهیات ناموثر ذهنی و ماهیات موثر خارجی و عینی قلمداد کرد؛ و صرفا میّز ماهیات، صور بالفعل نیست بلکه قوه نیز جزء ذاتی ماهیت است. بنابراین ماهیات ذهنی نیز دارای آثار بخصوصی هستند که در عالم عینیات، تحقق ندارند. بنابراین صحیح تر بود که حضرت علامه به جای آنکه «آثار» را به عنوان مفهومی کلی در نظر بگیرد، آن را به عنوان جزئی اضافی به معنای «آثار خارجی» در نظر می گرفت.)(۱)

بر اساس استدلال فوق می توانیم بگوییم که ماهیت، با حیثیت وجودی در ذهن دخول پیدا نمی کند بلکه من حیث هی (فارغ از حیثیت وجودی یا

www.takbook.com

www.takbook.com

عدمی) در ذهن تحقق دارد. بر این اساس، حیثیت وجودی برای انسان ادراک پذیر نیست و بر همین مبنا، امکان شناخت وجود توسط ذهن، منتفی و مطرود است.

برهان فوق در این تقریر از دو لحاظ خدشه پذیر است که در ذیل به بررسی هر یک می پردازیم.

۱) اول اینکه در تقریر برهان میان موضوع و موضوع له خلط شده است. به عبارت دیگر میان مفهوم وجود و موضوع وجود که همان ماهیت اصیل (تحقق یافته) است، خلط مفهومی صورت گرفته است. توضیح اینکه: میان وجود من حیث هی (بالذات محض)، و وجودی که محل عروض ماهیت قرار گرفته است، تمایز مفهومی وجود دارد. زیرا وجود بالذات محض، فاقد هر نوع خصیصه ی ماهوی است؛ حال آنکه عروض ماهیت در وجود، عینیت یافتن ماهیت است و مسلما این وجود واجد خصائص ماهوی است. (زیرا ماهیت بدان عارض شده و به واسطه ی آن عینیت یافته است.) بنابراین وجودی که محل عروض ماهیت است، وجود خالص نخواهد بود بلکه به انضمام ماهیت خواهد بود، و بر همین اساس شناخت ماهیت عینیت یافته (وجود و ماهیت به انضمام یکدیگر) غیر از شناخت وجود محض است (وجودی که فاقد هر نوع خصلت ماهوی است.) به عبارت بهتر وجود به عرض ماهیت، واجد آثار ماهوی است حال آنکه وجود محض اصلا فاقد ماهیت است. از اینجا دانسته می شود که شناخت وجود محض منطقا از شناخت وجود دارای ماهیت، مجزاست و هیچگونه ملازمه ای میان آنها وجود ندارد زیرا شناخت هر یک غیر از شناخت دیگری است. در برهان فوق اثبات می شود که ذهن، ملکه ی شناخت ماهیات تحقق یافته ی عینی (وجود دارای ماهیت) را ندارد در صورتی که هدف به هیچ وجه شناخت وجود به انضمام ماهیت نیست، بلکه هدف شناخت وجود صرف است که همانطور که ثابت شد این دو غیر از یکدیگر اند. در نتیجه هر چند نتیجه صحت داشته باشد، حصول آن از مقدمات برهان دچار نقص منطقی است. زیرا مقدمات تنها عدم تحقق ذهنی موجودات ماهوی را اثبات می کنند و نه وجود صرف و بحت را؛ و سپس نتیجه به شناخت ناپذیری وجود محض می گیرد. (البته این اشکال تنها به تقریر دوم برهان وارد است و در مورد تقریر نخست چنین نیست.)

۲) دومین اشکالی که بر برهان فوق مترتب است، تفکیک وجود ذهنی و خارجی است. در صورتی که وجود را حقیقتی واحد و بسیط در نظر بگیریم، کثرت به توسط ذات شئ در آن راه نخواهد یافت. زیرا حلول کثرت در وحدت، به واسطه ی ذات شئ واحد، محال است. علت این امر آن است که ذات شئ یا واحد است یا کثیر؛ و نمی تواند هر دو باشد. بنابراین اگر واحد بالذات باشد، محال است که کثرت به واسطه ی ذات شئ در آن راه یابد، بلکه تنها می تواند توسط عامل دیگری در خارج ذات شئ بر آن عارض شود. در نتیجه حلول کثرت در ذات بسیط به توسط خود ذات ممتنع است. بر اساس این نتیجه اگر مفهوم وجود به راستی بسیط الحقیقة و مشترک معنوی باشد، تقسیم آن به «وجود ذهنی» و «وجود خارجی» زائد بر مفهوم وجود است و باید به عرض حقیقتی خارج از وجود صورت گیرد و آن چیزی نخواهد بود جز ماهیت. زیرا حقیقت چیزی نیست جز موجودیت، و موجود مرکب است از هستی و چیستی (می توانیم موجود را به «آن چیزی که وجود دارد» تعریف کنیم. در این صورت آن را به وجود داشتن یک چیستی تعبیر کرده ایم. پس موجود عبارت خواهد بود از هستی (وجود) و چیستی (ماهیت) که به یکدیگر ضمیمه شده اند.) بنابراین تقسیم وجود به ذهنی و عینی کاملا اعتباری است و واقعیت آن است که ماهیت به دو دسته ی ذهنی و عینی تقسیم می شود. از این استدلال دانسته می شود که آثار ماهیات خارجی (عینی) بر حیثیت وجودی آنها دلالت ندارد، بلکه حیثیت وجودی آنها فرع بر حقیقت آنها و امری اعتباری است. بنابراین دخول یا عدم دخول ماهیات خارجی در ذهن، تاثیری در فهم ما نسبت به وجود ندارد (زیرا ماهیات ذهنی و عینی از حیث وجود با هم برابر هستند و تنها تفاوت آنها در برخی خصائص و آثار است که این امر ناشی از تمایز ماهوی آنهاست.) این استدلال در مبحث «وجود ذهنی» به تفصیل تشریح خواهد شد. بنابراین از توضیح بیشتر آن در اینجا پرهیز کرده و در همین حد اکتفا می کنیم.

برهان دیگری که در خصوص تعریف ناپذیری وجود اقامه شده است مربوط به حد و رسم است. بر اساس علم منطق هر تعریفی با توجه به حد و رسم صورت می پذیرد. بنابراین اگر بخواهیم وجود را تعریف کنیم باید این کار را توسط حد و رسم انجام دهیم. هم اکنون باید دید این کار از عهده ی کدامیک از آنها بر می آید. حد به عنوان یکی از ابزارهای تعریف شئ به واسطه ی دو مفهوم جنس و فصل تعریف می شود. جنس و فصل دو نوع دسته بندی ذوات بر ساسا وجوه اشتراک و امتیاز آنهاست. اشتراک و امتیاز در جایی معنا دارد که کثرت بالفعل محقق باشد و در خلاف این صورت

www.takbook.com

www.takbook.com

رابطه ی ذوات تماما اشتراک یا تماما امتیاز خواهد بود و نسبت به یکدیگر متباین یا متساوی خواهند شد. در این شرایط دسته بندی به واسطه ی جنس و فصل دیگر معنا نخواهد داشت و از اینرو نمی توان شئ را به حدودش تعریف کرد. بنابراین حد تنها برای ماهیات معنا دارد که مثار کثرت اند و نه برای وجود بحت که در جمیع حالات موجود، مشترک معنوی است. زیرا همان طور که گفته شد کثرت، لازمه ی تعریف به جنس و فصل است.

از طرفی جنس و فصل از صور متصور حصول می یابند که بالضرورة مرکب از ماده و صورت هستند. زیرا ماده، موضوع و جوهر صور متصور، و صورت، عرضی است که شئ به واسطه ی آن قابل تصور می گردد. بنابراین شئی که فاقد صورت و ماده (صور متصور در معنای عام) باشد، نمی تواند جنس و فصل بدان تعلق یابد. بنابراین تعریف به حد، اخص صور متصورة می باشد. حال آنکه وجود در معنای صرف آن از آنجایی که قابل تصور نیست، به حد تعریف نمی شود.

از طرف دیگر رسم نیز قابل تعریف وجود نیست. زیرا تعریف رسمی، تعریف به اعراض عام و خاص است و به وضوح اعراض همگی از سنخ ماهیت هستند و به غیر ماهیت تعلق نمی گیرند. زیرا تفاوت ماهوی ایجاد می کنند؛ بدین معنی که ماهیاتی که شامل اعراض بخصوصی نمی شوند غیر از ماهیاتی هستند که واجد آن اعراض هستند هر چند بالطبع مشترکات زیادی نیز داشته باشند. از اینرو تعریف به حد و رسم نیز تنها تعریف وجود به ما هو موجود است، نه تعریف وجود به معنای صرف و بحت آن. مهدی حائری یزدی در «علم کلی» در این باره می نویسد: «چون وجود، حقیقت کاملا بسیطی است، ماده و صورت و فصل ندارد و بالنتیجه هیچگاه ممکن نیست وجود را با یک تعریف حدی تعریف نمود. و همچنین وجود را با رسم نمی توان تعریف کرد، زیرا تعریف با رسم تعریفی است که با عرض عام یا خاص ذکر می شود و عرضیات به طور کلی از سنخ ماهیات هستند و وجود غیر از ماهیت است. »

از طرف دیگر مفهوم حد داشتن دلالت بر نوعی امر عدمی می کند، از این حیث که حقیقت شئ را محدود به تعریف حدی ای می کند که در ورای آن حد، حقیقت شئ معنایی ندارد. یعنی شئ را از آن جهت بررسی می کند که فاقد برخی صفات و ویژگی هاست و بنابراین طرز تلقی، شئ را به صفات سلبیه ای تعریف می کنند که نسبت به ذات و ماهیت آن شئ، خصلت عدمی دارند. بنابراین تعریف وجود تعریف حدی برای وجود، مستلزم قائل شدن نوعی وجود برای امور عدمی است که خلاف فرض است. زیرا همان طور که گفته شد حد، تعریف شئ به صفات سلبیه است که ذاتا خصلت عدمی دارند، و آنچه خصلت عدمی دارد، منطقا خارج از حیطه ی وجود است، بنابراین تعریف حدی وجود، خود نمی تواند موجود باشد (زیرا طبق نتیجه از حیطه ی وجود خارج است.) از این استدلال دانسته می شود که ذات وجود، عین لاحدی است و آنچه حد پذیر نیست، قابلیت تعریف شدن را ندارد. استاد جعفر سبحانی در «هستی شناسی در مکتب صدرالمتالهین» در این باره می نویسد: « حد یک شئ، جز یک امر عدمی که حاکی از اختتام وجود شئی و نهایت پذیری آن است، چیزی بیش نیست. »

http://vista.ir/?view=article&id=341093

VISTA.IR
Online Classified Service

تفسیری از «روح»

از زمانی که خداوند متعال با وحی بر پیامبرانش از دمیدن «روح» خود در پیکر انسان پرده برداشت، واژه روح به عنوان یکی از واژههای پر رمز و راز در حوزه

www.takbook.com

www.takbook.com

انسانشناسی مطرح شد.پس از آن فیلسوفان، متکلمان، عارفان و روانشناسان در بیان حقیقت آن نظراتی ابراز داشتند.به رغم پارهای اشتراکات در کاربرد این واژه در ادیان و علوم، تفاسیر متفاوتی از روح ارایه شده است.

در زبان انگلیسی الفاظی چون، Ghost, Spirit و Soul برای روح استفاده میشود که هر یک مفهوم نزدیک به دیگری ولی در عین حال متفاوتی را القا میکند.

این مقاله، با ارایه معنای لغوی و اصطلاحی روح در زبان عربی و ضمن اشاره به نمونههایی از کاربرد آن در کتاب مقدس، به بیان مفهوم و مصداق آن در قرآن کریم پرداخته است.

بسیاری از تفاسیر قرآن در شرح کاربرد روح دچار پراکندگی آراء شده و به جای روشنگری، ابهامآفرینی کردهاند.در این میان علامهطباطبایی منسجمترین تفسیر را از «روح در قرآن» بیان کرده است.این مفسر بزرگ بر آن است که روح در قرآن به آفریدهای آسمانی اطلاق شده که نقش آن حیات آفرینی است; هر جا از حیات و آثار آن نشانی هست، این نشان ، نشانگر وجود مرتبهای از روح است.روح موجود در فرشتگان، انسانها، حیوانات و نباتات همگی از افاضات روح مطلق است.

ریشه و معنای اصلی روح حروف اصلی واژههای روح، روح، ریح، رواح، ریاح، ریحان و مانند آن، سه حرف ر - و - ح است.ابنفارس (ت۳۹۵ق.) در معجم مقاییس اللغة واژه اصلی این باب را ریح دانسته که در اصل «روح» بوده و «واو» به دلیل کسره ما قبل به «یاء» بدل شده است.به نظر ایشان روح از ریح مشتق شده است.

در روایتی نیز آمده است که: «انما سمی روحا لانه اشتق اسمه من الریح»

فارس مینویسد: کلمه ای که سه حرف اصلی آنها ر - و - ح است دارای یک معنای اصلی هستند و آن معنا، وسعت و انبساط و گستردگی است. لغتپژوهان دیگری چون خلیلبناحمد (ت۱۷۰ق)، ازهری (ت۴۰۰ق)، جوهری (ت۴۲۵ق) ابندرید (ت۳۲۱ق) صرفا به ذکر معانی و مصادیق این ماده پرداخته و در معنای آن سخنی نگفته اند.

اگر بخواهیم یک معنای اصلی برای کلمه روح و دیگر کلمات وابسته به آن بیابیم، به نظر میرسد با توجه به اینکه اصل همه این کلمات «ریح» است و ریح به معنای نسیم هواست، باید بگوییم قدر مشترک معانی این کلمه و مشتقات آن «جریان» است.روح نیز حاصل یک امری است که جریان مییابد; گاهی در جریان مادی به کار میرود و گاه در جریان معنوی.با دقت در موارد کاربرد مشتقات این کلمه، همین معنا مورد تایید قرار میگیرد.

- معناشناسی روح در زبان عبری و کتاب مقدس

روح در عبری از فعلی که به معنای تنفس و دمیدن است اشتقاق یافته است. گاهی به «وزیدن باد» و گاهی به «باد» ترجمه شده است.

معادل یونانی واژه روح، نیوما (Pneuma) است که از فعل «نیو» به معنای «نفس کشیدن یا دمیدن» مشتق شده است.

روح در کتاب مقدس - چه عهد قدیم و چه عهد جدید - گاه به عنوان «اساس حیات انسان» و گاه «نیروی حیات» آمده است گاه مترادف با «نفس» انسان و گاه به عنوان «عامل حیات» در جهان و انسان معرفی شده است.

- وجوه معانی روح در قرآن

همان طور که قبلا اشاره شد لفظ روح در قرآن کریم ۲۱ بار آمده است.بیتردید، در تمامی این موارد مصداق واحدی مراد نیست.با توجه به ظاهر و سیاق آیات قرآن میتوان موارد کاربرد را در چند گروه جای داد.

www.takbook.com

www.takbook.com

▪ موجودی مستقل در ردیف فرشتگان

روح در آیاتی از قرآن در کنار فرشتگان ذکر شده که به ظاهر نشان دهنده آن است که آفریدهای از آفریدگان خدا و غیر از فرشتگان است.آیات زیر از این دسته است:

- «تنزل الملائکة و الروح..» - «تعرج الملائکة و الروح..» . - «یوم یقوم الروح و الملائکة صفا..» .

▪ جبرئیل

در آیات زیر از جبرئیل با لفظ روح یاد شده است:

- «نزل به الروح الامین..» . - «قل نزله روح القدس..»

▪ حیاتی که به انسان داده شده است

آیاتی دلالت داردکه روح مرتبهای از وجود است که در پیکر انسان جریان یافته است.از این روح، به عنوان روح نفخهای یاد میشود.این آیات عبارتند از:

- «...و نفخت فیه من روحی..» . - «...و نفخ فیه من روحه..» . - «...فنفخنا فیها من روحنا..» .

این روح در همه انسانها مشترک است، چه حضرت آدم علیه السلام که از پدر و مادر متولد نشده و چه حضرت عیسی علیه السلام که پدر نداشته است و چه انسانهای عادی که دارای پدر و مادر هستند.نیز مؤمن و کافر از این روح بهره یکسان دارند.

▪ تایید کننده پیامبران و مؤمنان

در آیات زیر از روح به عنوان موجودی که در تایید قلوب پیامبران و اولیاء الهی نقش کننده دارد نام برده شده است:

- «و آتینا عیسی بن مریم البینات و ایدناه بروح القدس» - «اذکر نعمتی علیک و علی والدتک اذ ایدتک بروح القدس» - «اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه»

▪ وحی

در آیات ذیل، روح در مورد وحی بر انبیاء به کار رفته است.

- «و اوحینا الیک روحا من امرنا..» . - «یلقی الروح علی من یشاء من عباده..»

▪ حضرت عیسی علیه السلام

در آیه ذیل، خداوند عیسی علیه السلام را روحی از جانب خود دانسته است:

- «انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله و کلمته القاها الی مریم و روح منه»

● استوارترین نظریه در تفسیر «روح»

علامه سیدمحمدحسین طباطبایی در تفسیر المیزان، استوارترین و منسجمترین نظریه را در مورد روح ارایه کردهاند که خلاصه آن را در پی میآوریم:

علامه مینویسد: مردم چه در گذشته و چه در حال، با همه اختلاف شدیدی که در باره حقیقت روح دارند، در این معنا هیچ اختلافی ندارند که از کلمه روح یک معنا میفهمند و آن عبارت است از چیزی که مایه حیات است; حیاتی که عامل شعور و اراده است.و در قرآن نیز همین معنا مراد است.

روح از نظر ایشان «کلمه حیات است که خداوند به اشیاء القا میکند و آنها را با اراده خود زنده میسازد» .

علامه مینویسد: «آنچه از کلام خداوند بدست میآید این است که روح مخلوقی از مخلوقات خداوند است و حقیقت واحدی (حقیقت واحد به حقیقتی است که بین تمام مخلوقات مشترک است یعنی تمام موجودات کم یا زیاد از آن بهره برده اند) است که دارای مراتب و درجات مختلف است; درجهای از آن در حیوان و انسانهای غیر مؤمن است، درجهای از آن در انسانهای مؤمن است، درجهای از آن روحی است که با آن، انبیا و رسولان تایید میشوند» .

www.takbook.com

www.takbook.com

باید توجه داشت که هر مرتبهای از روح دارای آثاری متفاوت با مرتبه دیگر است، علامه در تفسیر آیه «و ایدهم بروح منه» مینویسد: «ظاهر آیه این معنا را افاده میکند که در مؤمنین به غیر از روح بشریت که در مؤمن و کافر هست، روحی دیگر وجود دارد که از آن حیاتی دیگر ناشی میشود و قدرتی و شعوری جدید میآورد و به همین معناست که آیه «او من کان میتا فاحییناه..» . و نیز آیه «من عمل صالحا...فلنحیینه حیوة طیبة» به آن اشاره دارد» .

شایان ذکر است که در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که: روح مؤمن به روح خدا پیوستهتر است از پیوستگی پرتو آفتاب به خورشید» .

روح الهی میتواند چنان در انسان تجلی یابد که او با دم خود مردهای را زنده کند و هیکل گلی پرندهای را به پرنده واقعی تبدیل کند.در میان پیامبران الهی، عیسی علیه السلام ارتباط خاصی با روح مطلق داشته است.علامه طباطبایی در این باره مینویسد: «تایید به روح القدس اختصاص به عیسی بن مریم علیه السلام ندارد، بلکه بین همه رسولان مشترک است و لیکن در خصوص عیسی علیه السلام به نحوی خاص است، چون تمامی آیات بینات آنجناب از قبیل زنده کردن مرده با دمیدن، مرغ آفریدن، بهبودی دادن به پیسی و کوری و از غیب خبر دادن، اموری بوده که متکی بر حیات و ترشحی از روح است» و «ظاهرا همین تایید به روح القدس بوده که مسیح را برای سخن گفتن با مردم در گهواره آماده ساخته است» .

ایشان در ذیل آیه ۲ سوره نحل مینویسد: «کسانی که گفتهاند روح در آیه به معنای وحی استیا به معنای قرآن است و یا به معنای نبوت است، از نظر نتیجه، خالی از وجه نیست، یعنی نتیجه نزول ملائکه و القای روح در پیامبر، وحی و نبوت است، اما اگر مرادش این است که وحی و نبوت به اشتراک لفظی یا به مجاز، «روح» نامیده شده (با این توجیه که وحی و قرآن دلها را زنده میکند همان طور که حیات بدنها به روح است) این نظر صحیح نیست، برای اینکه ما مکرر گفتهایم طریق تشخیص مصادیق کلمات قرآنی، رجوع به سایر موارد قرآن است، مواردی که صلاحیت تفسیر دارند، نه رجوع به عرف و آنچه عرف مصادیق الفاظ میداند» .

از نظر ایشان القای روح به پیامبران به معنای ایجاد نحوهای از وجود متعالی است، به عبارت دیگر، در جریان القای روح، روح پیامبر با درجهای اعلی از روح الهی اتحاد پیدا میکند.این اتحاد با روح قدسی است که زمینه تعلیم وحی را فراهم میکند.در این باره میفرماید: «خداوند فرشتگان را نازل میکند تا روح را بر قلب پیامبر صلی الله علیه وآله القا کند تا بدین وسیله معارف الهی بر او افاضه شود» . اما اینکه خداوند در آیه ۵۲ شوری القای روح را «ایحاء روح» نامیده (اوحینا الیک روحا...) دلیلش این است که روح کلمه حیات است، پس بر این مبنا میتوان القای کلمه حیات به قلب پیامبر صلی الله علیه وآله را وحی آن به پیامبر نامید.

از کلام علامه استفاده میشود که ایشان فرایند نزول فرشتگان و القای روح را این گونه تفسیر میکنند که فرشتگان نیز صاحب روح هستند. آنها نازل میشوند تا با روح قدسی خود، در جان پیامبر حیاتی دیگر ایجاد کنند تا مستعد پذیرش معارف الهی شود. وجه تسمیه جبرئیل به روح نیز به این است که او حامل روح الهی است. جبرئیل روح القدس را بر قلب پیامبر نازل میکند و این روح نازل شده حامل قرآن است.

توضیح اینکه علامه معتقدند یکی از موارد افاضه روح مطلق، روحی است که در فرشتگان است.فرشتگان نیز همانند انسان مورد افاضه روح هستند.علت آنکه از این افاضه به نفخ روح تعبیر نشده، آن است که آنها با همه اختلافی که در قرب و بعد از پروردگار دارند، روح محض اند و از کدورتهای عالم ماده منزه هستند.

- نتیجه

با توجه به آنچه یاد شد، بر نکات ذیل به عنوان بخشی از نتایج این بحث تاکید میکنیم.

الف) هم در قرآن و هم در تورات و انجیل از روح به عنوان موجودی که منشا حیات است نام برده شده است.حیاتی که ابتداییترین مرحله آن در گیاهان و حیوانات و بالاترین و پاکیزهترین مرتبه آن در فرشتگان و بویژه فرشته وحی است تا جایی که «روح القدس» نام گرفته است.

ب) انسان از نظر حیات و آثار آن که شعور و قدرت است موجودی دارای مراتب است و با ایمان و عمل صالح میتواند درجات حیات طیب را که نتیجه تایید روح است، یکی پس از دیگری طی کند.مولانا این معنا را نیکو سروده است:

www.takbook.com

www.takbook.com

از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم ز حیوان سر زدم

مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

حمله دیگر بمیرم از بشر تا بر آرم از ملایک پر و سر

وز ملک هم بایدم جستن ز جو کل شیء هالک الا وجهه

بار دیگر از ملک قربان شوم آنچ اندر وهم نآید آن شوم

ج) با تفسیر علامه طباطبایی از روح، پدیده وحی چهرهای بسیار عمیقتر از آنچه که در کلام دیگر مفسران آمده پیدا میکند.طبق این نظر، وحی صرفا آموزش الفاظ و معانی آیات نیست، بلکه آنچه در وحی اتفاق میافتد نزول یک حقیقت وجودی متعالی به نام روح القدس بر قلب پیامبر است که وحی نیز از آثار این نزول است، از اینجاست که میتوان نزول روح القدس بر قلب پیامبران را عاملی مهم در عصمت پیامبران قلمداد کرد.

منبع : مستور

http://vista.ir/?view=article&id=325057

VISTA.IR
Online Classified Service

تمرین مراقبه (مدیتیشن) در زندگی

مراقبه (مدیتیشنmeditation) در اصل روشی است که سراسر زندگی فرد را تحت‌الشعاع قرار می دهد و موجب می شود تا زندگانی فرد از موهبت بی‌همتای آن سرشار و مملو گردد. استفاده مداوم از مراقبه، پویایی خاصی در فرد ایجاد می کند و به وی این امکان را می دهد تا از تمامی نیروهای درونی و بیرونی خود استفاده نماید و به یک فرد خلاق و سازنده، با ظرفیت های پایان ناپذیر و دارای انرژی جسمی و روانی خاص تبدیل گردد که باعث می شود تا سلامتی و تندرستی در وجودش لبریز شود. از انفاس خوش آن، دیگران هم بهره می گیرند.

آشنایی با مراقبه و به کارگیری روش های آن برای هر شخصی می تواند نقطه عطف و سکوی پرتابی باشد، به سوی کمال و وصل به ذات احدیت و سرچشمه نامحدود هستی. چرا که به فرد کمک می کند تا به فردی سرشار از امید و پابندگی تبدیل شود و در اوج سلامت جسمی و روحی قرار گرفته و پیروزی و کامیابی را در آغوش گیرد.

- آثار زیستی مراقبه

تحقیقات گسترده‌ای در رابطه با اثرات زیستی و فیزیولوژیک مراقبه در بدن

www.takbook.com

www.takbook.com

انجام گرفته است و مدارک روشنی وجود دارد که نشان می دهد، رابطه مشخصی بین مراقبه و پاسخ های فیزیولوژیک بدنی وجود دارد.

مهم ترین تأثیر مراقبه، آرام شدن نسبی متابولیسم بدن، کم شدن نسبی مصرف اکسیژن و کم شدن تولید دی اکسید کربن است. این کاهش ها به دلیل آرام شدن نسبی متابولیسم است، نه تنفس آرام تر یا کمعمق‌تر شدن آن.

در حالت مراقبه ضربان قلب هم کاهش می یابد و به طور متوسطه به سه ضربه در دقیقه می رسد.

همچنین با توجه به کاهش نسبت و میزان تنفس در مدت مراقبه، غلظت اسید لاکتیک خون نیز سریعا کاهش نشان می دهد. سطح اسید لاکتیک خون بستگی به نگرانی و تنفس دارد و سطح پایین آن در موردهای تحت آزمایش در طول مدت مراقبه، به احتمال قوی به حالت آرامش فرد مراقبه کننده بستگی دارد.

نتایج تحقیقات نشان داده که مقاومت پوست در طول مدت مراقبه افزایش می یابد. در حالی که در حالت تنش و نگرانی، مقاومت پوست بسیار پایین می آید.

الگوی امواج مغزی در طول مدت مراقبه تغییراتی را نشان می دهد، به طوری که طول موج آلفا (Alpha) معمولا افزایش می یابد. امواج آلفا، امواج بسیار مهمی هستند با دامنه فرکانس ۸ تا ۱۲(هرتز) که با نوعی هوشیاری و خودآگاهی، به درون معطوف می شوند و تغییرات فیزیولوژیکی مهمی در بدن ایجاد می کنند مانند: آرامش ملایم، آموزش برتر، تفکرات مثبت، هیپنوتیزم، مدیتیشن تمرکز و یادگیری و... .

علت و چگونگی بروز این تغییرات هنوز در دست مطالعه و تحقیق است.

● آثار روان شناختی مراقبه

نتایج تحقیقات در این زمینه نشان می دهد افرادی که تکنیک های مراقبه را تمرین می کنند، سلامت روانی بیشتری دارند، مقاومت بیشتری در برابر استرس ها نشان می دهند، سطح اضطراب در آنها عمدتاً پایین است و در شرایط بحرانی، نگرانی و ناراحتی متناسبی نشان می دهند. انواع بیماری های روانی و به ویژه اختلالات روان تنی شیوع کمتری در آنها دارد و در مواردی نیز با شروع تمرینات مراقبه، علائم بهبودی در این اختلالات دیده می شود.

این افراد کم کم عزت نفس و اعتماد به نفس بیشتری نسبت به گذشته پیدا می کنند. توان پیگیری بیشتری در اهداف خود نشان می‌دهند. پرانرژی تر هستند و احساس رضایت و خرسندی بیشتر و عمیق‌تری نسبت به گذشته دارند.

به طور کلی یافته‌های پژوهشی نشان می دهد که تمرین منظم مراقبه، ظاهرا بر رشد روان شناختی فرد اثر مثبت دارد.

تقویت اراده، قدرت، حافظه و کاهش تنش ها و استرس ها از نتایج اساسی این تمرینات است.

● مراقبه و روان درمانی

با توجه به تغییرات فیزیولوژیک و روان شناختی ناشی از تمرینات مراقبه ، به عنوان یک وسیله درمان برای بیماران مبتلا به مشکلات روحی می توان از آن سود جست. از آنجا که اکثر اختلالات روان نژندی neurosis (اختلال روانی) مثل اضطراب، حاصل عدم آرامش فرد و ناتوانی او در کنترل شرایط زندگی و در نتیجه شرایط روحی و فکری خود است، این تمرینات با تاثیری که روی حس کنترل و تسلط ورزی افراد می گذارند، درمان او را تسریع می کنند.

با انجام این تمرینات که نتیجه اساسی آن افزایش آگاهی فرد است، فرد درک کامل تری از خود و پیرامون خود به دست می آورد. این شناخت او را در شناخت بهتر مشکلات خود و حل آنها یاری می دهد و فرد بصیرت و بینش لازم را به دست می آورد.

از این رو نتایج پژوهش هایی که بر کاربرد این روش در درمان ناراحتی های روحی متمرکز بوده‌اند، حداقل در مورد اختلالاتی چون انواع اضطراب ، یأس ها و ناامیدی‌ها و اختلالات روان تنی امیدبخش بوده‌اند.

منبع : ایرانیان انگلستان

http://vista.ir/?view=article&id=286002

www.takbook.com

www.takbook.com

VISTA.IR
Online Classified Service

جان های مکدر

هگل می گوید؛ «بدترین جنایت علیه بشریت، جنایت علیه روح است.» هرچند روح در اندیشه هگل معنایی متفاوت دارد نسبت به آنچه این واژه در اذهان تداعی می کند. روح را گاهی «ذهن» ترجمه کرده اند. اما در اینجا این عبارت هگل را مصادره به مطلوب می کنم و از روح معنایی برمی سازم که نیچه منظور دارد. نیچه وقتی از جان های آزاد سخن می گوید، منظورش آن جان هایی است که متفاوت و حتی متضاد از اصل و نسب، جایگاه اجتماعی، محیط و زمانه خود عمل می کنند. از نظر نیچه، جان آزاده، استثناست و جان های دیگر به قاعده. به همین دلیل جان آزاده شاید از راه ضد اخلاقیات رایج به حقیقت برسد و آن جان های دیگر از راه اخلاقیات متداول به غیرحقیقت یا ضدحقیقت دست یابند.

وقتی در زمانه یی ریاکاری خود تبدیل به اخلاقیات رایج می شود و درست با شعارهای «ریاکاری نکنید»، «دروغ نگویید» و «نیکی بجویید»، در زمانه یی که ستمگران نیز از آزادی و دموکراسی و عدالت حرف می زنند و تحت این شعارها عمل می کنند، ضداخلاقیات، کنشی است که جان های آزاده برمی گزینند.

آن جان های دیگر البته جان های آزاده را مطرود می دانند. در این زمانه است که جان های آزاده، مطرودین اند. آنها استثنایی بر قاعده اند. اما این استثناست که خواب قاعده را بر هم می زند. حتی به بهای کشته شدن و جنون. اینها بهایی است که جان با ضد اخلاقیات می پردازد.از این رو، بهتر است که در عبارت «بدترین جنایت علیه بشریت، جنایت علیه روح است»، روح را همان جان بگیریم. در روزگاری که امکان (یا بهتر بگوییم امکانات) زندگی از آدمی سلب شود - امکانات در همه ابعاد آن - باید گفت که جنایتی رخ داده است و البته سلب امکان زندگی از «جان» آدمی، تحت لوای سعادت صورت می گیرد. سعادت بشری، مقوله یی بوده است که از زمان سقراط مورد بحث قرار گرفته است.

از نظر این دست از فلاسفه، آن بشری سعادتمندانه زندگی می کند که نیک زندگی کند اما خود نیک یا خوب نیز مفاهیمی مبهم است. مساله این است که چه کسی عامل تشخیص سعادتمندی بشر است؟ آن عبارت هگل در رابطه مستقیم با همین پرسش قرار می گیرد. هرچند که با طرح این مساله باید مراقب بود تا به دام کلبی مسلکی فرو نغلتیم. نقد سعادتمندی بشر با نقد توتالیته صورت گرفته است.

به عبارتی نقد مونیسم (تک گرایی) که به توتالیته ختم می شود با حضور پلورالیسم (کثرت گرایی) معنا می یابد. در عین حال باید متوجه شویم که حضور کثرت گرایی به بی وضعیتی و بی تفاوتی ختم نشود. تفاوتی که در لیبرالیسم شاهد هستیم آمیخته به رفاهی است که جان ها را بی

www.takbook.com

www.takbook.com

تفاوت می کند. بی تفاوت نسبت به آنچه خارج از مرزهای رفاه خود انجام می یابد. آنچه لاکلائو و موفه می گویند ناظر به همین بحث است.

آنها می گویند گروه های هویتی دارای مرزهای آنتاگونیستی هستند که باعث می شود هژمونی یک گروه هویتی دیگر در جامعه را برهم زنند. همچنین است برهم زدن هژمونی جهانی را.این مساله به ویژه درون جوامع تک گرا یا تک صدا اهمیت بسزایی دارد زیرا اگر یک گروه هویتی، مامور سعادتمندی دیگر گروه ها شود، به معنای از بین بردن امکان زندگی برای دیگر جان هاست. بدین ترتیب که این جان ها در یک گروه هویتی منحل می شوند و با ارائه یک شعار، دیگر جان ها را به ویژه جان های آزاده نیچه یی را در هم می کوبند.

به عبارتی استثنا را هم می خواهند به صورت قاعده درآورند. در اینجا است که جنایت علیه جان (روح) تحت عنوان مبارزه با ضد اخلاقیات صورت می گیرد. در واقع جان هایی مستثنی در پناه ضد اخلاقیات نمی خواهند تبدیل به قاعده شوند و بدین ترتیب از سوی جامعه، محکوم به آدم های بی اخلاق می شوند.

اما این محکومیت تغییری در جنایت علیه روح آدمی نمی دهد. در جامعه مونیستی ناگزیر یک مجموعه از اخلاقیات حاکم خواهد شد اگرچه داعیه سعادتمندی بشری دارد اما خود این مساله به دلیل هژمونیک بودن عملاً نافی داعیه خود می شود.

از منظر لاکلائو و موفه طرد گروه های هویتی در جامعه مونیسم و تحمیل یک شیوه زیست بر دیگر شیوه های زیست به چیزی جز جنایت علیه جان ختم نمی شود. شاید جامعه مونیسم مدعی شود که جامعه کثرت گرا دچار هرج و مرج است اما همبستگی کثرت ها (solidarity of plural) است که مانع هرج و مرج می شود و اتفاقاً آنتاگونیسم گروه های هویتی امکان چنین امری را میسر می سازد.

نکته مهمی را که باید در اینجا اشاره کرد این است که وقتی یک گروه هویتی، هژمونی جامعه را به دست می گیرد صرفاً به دلیل فکر مونیستی آن نیست که قابل چون و چراست بلکه اساساً جایگاه مونیستی است که این گروه ها به آن پرتاب می شوند، قابل بحث است. در واقع پرتاب نشدن به این جایگاه تنها شانس و فرصتی برای دیگر گروه ها به حساب می آید. پرتاب نشدن آنها فرصتی برای آنهاست.

منکوب کردن شیوه های زیستی یا جان های آزاده تنها در یک جایگاه مونیستی صورت می گیرد. سرکوب شیوه های زیستی، همان زایل کردن جان هاست. این پرسش وجود دارد که چگونه در یک جامعه «جنایت علیه روح» حاکم نشود و هژمونی جامعه به حالت شناور درآید به جای آنکه تثبیت یابد و به صورت مونیسم درآید. مساله این نیست که چه گروه هویتی و با چه نام و چه شعاری دیگر شیوه های زیست را از بین می برد بلکه مساله خود آن جایگاهی است که چنین نام و شعارهایی را تولید می کند.

نقد رادیکال، تیزهوشانه و زیرکانه معطوف به آن جایگاه در یک دوره است.در همان دوره شصت، همگان بر آزادی متفق القول بودند. اما آن آزادی، آزادی انتزاعی بوده زیرا تنها به صورت انضمامی می توان از آزادی برای چه کسی و آزادی از چه سخن گفت. آزادی انتزاعی مفهومی تهی است که گروه های فکری هرچه سریع تر آن را پر می کنند. اما این بدین معنا نیست که به آزادی انضمامی دست یافته باشند. به همین ترتیب است در مورد «برابری». البته در مونیسم، می توان از آزادی برای گروه هویتی «ما» سخن گفت. اما این آزادی انضمامی نیست زیرا این آزادی، آزادی را نقض می کند.

در عین حال همانطور که گفته شد شیوه زیست پلورالیستی نیز مشکل را حل نمی کند، چنانچه به ورطه بی تفاوتی ها و بی اعتنایی فروغلتد. امری باید موجود باشد که رخوت و اختگی را از جامعه بزداید. چیزی که موفه در کتاب «در باب امر سیاسی»، «آگونیسم» می نامد. مفهومی که مرزی بارز از آنتاگونیسم افراطی دارد.

در آنتاگونیسم بی حدوحصر، خشونت چنان بین گروه های هویتی خیز برمی دارد که جامعه را به هرج و مرج می کشاند مانند نزاع درون یوگسلاوی سابق و کشتارهای رواندا. اما آگونیسم مربوط به همان «جان» ها باز گفته است؛ حیات شورمندانه در مقابل اختگی. آگونیسم در شیوه های زیست پلورالیستی، ضروری است. چون در این صورت روح ها (جان ها) تباه، مکدر و سرکوب نمی شوند.

منبع : روزنامه اعتماد

http://vista.ir/?view=article&id=265004

www.takbook.com

www.takbook.com

VISTA.IR
Online Classified Service

جدال فیزیک و متافیزیک

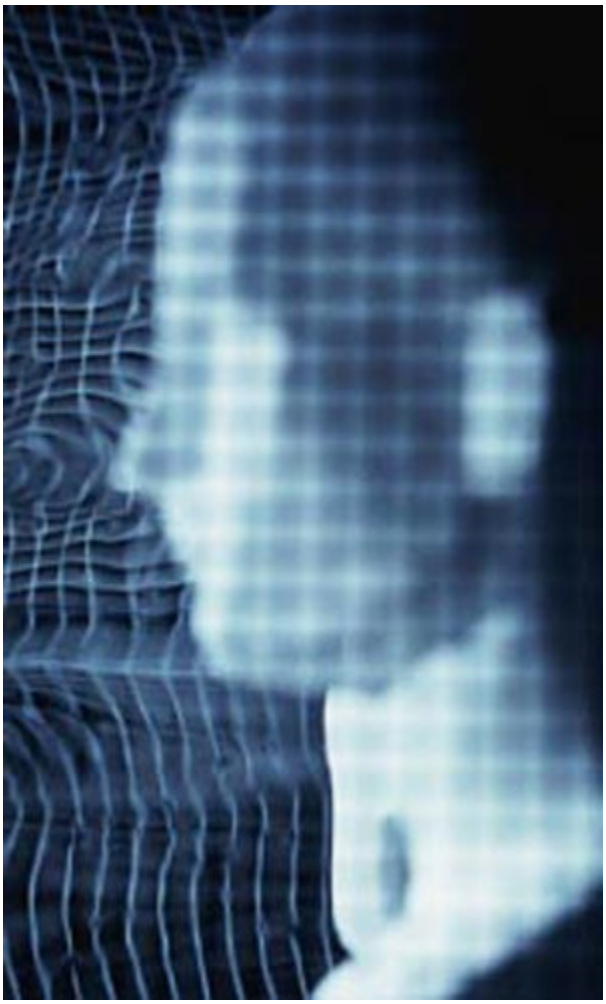

اغلب در زندگی روزمره خود ملاحظه می‌کنیم که در اثر وجود یک ناسازگاری بین ذهن ما و جهان خارج ، نظریات عجیب و غریبی اظهار می‌کنیم. این نظریه پردازی از سرشت مبهم و ناموزون ما ناشی می‌شود. البته باید توجه داشته باشیم که نظریه پردازی علمی چیزی کاملا متفاوت از این موردی است که اشاره شد.

در نظریه پردازی علمی ، انسان به صورت مستقیم با جهان خارج درگیر می‌شود و ذهن در مواجهه مستقیم با آن آزاد است و لذا جهان در حکم فاعل و ذهن در حکم منفعل می‌باشد. اما در نظریه پردازی که ما اشاره کردیم، جای این دو عوض می‌شود. در علم فلسفه از این نوع نظریه پردازیها عموما تحت عنوان متافیزیک یاد می‌شود.

اگر تاریخ علم را مرور کنیم، ملاحظه می‌کنیم که همواره از روزگارهای قدیم رابطه بین علم و فلسفه ، خصوصا بین فیزیک و متافیزیک در نوسان بوده است. به عنوان مثال در زمان گالیله به دلیل حکومت افکار ارسطویی ، دانشمندان در ارائه نظریات علمی با مشکلات بسیاری مواجه بوده‌اند. اما تاریخ فلسفه ، مخصوصا بعد از دکارت تحولاتی در این زمینه پدیدار شد. فلسفه بعد از دکارت فلسفه‌ای است که نقش علوم تجربی ، خصوصا فیزیک را در براندازی نظامهای فلسفی مهم می‌داند.

مثلا نظریه‌هایی در باب زمان و مکان و حرکت که توسط نیوتون ارائه گردید، در فلسفه نیز تاثیر گذار بودند. به همین ترتیب در اوایل قرن بیستم نظریه نسبیت عام انیشتین طلوع کرد که برداشتی بدیع و متفاوت از زمان و مکان و حرکت ارائه داد و تاثیرات دیگری را در حوزه فلسفه به همراه داشت.

در این دوران فیلسوف ذهن خود را در برابر جهان خارج و تاثیرات آن منعطف می‌گرداند. بنابراین متافیزیک نیز جنبه‌های واقع بینانه اندیشیدن را مد نظر قرار می‌دهد. پس در این دوران فیلسوف شخصی واقع گرا است که ذهن خود را از دام وسوسه‌های تخیل رهانیده و به جهان مانند یک پدیده عینی و نه ذهنی نگاه می‌کند و لذا تعجب او و طرح پرسشهایش راهگشای علوم تجربی است و دیگر علم تجربی را کفر و عالم تجربی را کافر نمی‌پندارد.

- رابطه فیزیک و متافیزیک در قرن بیستم

www.takbook.com

www.takbook.com

پس از اینکه آراء اعضای حلقه وین ، همچون پتکی سخت و سنگین بر سر متافیزیک رایج فرود آمد و آن را بی‌معنی اعلام داشت، حریف دیرینه و سر سخت حلقه وین ، کارل ریموند پوپر بر آن شد تا متافیزیک را دوباره احیا نماید.

در قرن بیستم ما شاهد تحدید میان علم خصوصا فیزیک و متافیزیک هستیم. علم گزینه با معنای فعالیتهای دانشمندان تجربی بوده و متافیزیک امری نظری و بی‌معنا است که سرگرمی عمده فلاسفه مدرسی است. این تحدید همواره به صورتهای گوناگون مطرح شده است. حتی می‌توان در نظریات ویتگنشتاین نیز رد پاهای آن را یافت.

او در رساله خود گزاره‌های متافیزیکی را بی‌معنی دانسته و در پژوهشهای فلسفی که خود ردی است بر رساله منطقی- فلسفی جانب معنا را گرفته و باز رای پیشین خود را حفظ می‌کند. اما از نظر دانالد گیلیس در کتاب فلسفه علم در قرن بیستم ، ویتگنشتاین مرتکب اشتباهی فاحش شده است.

او از ریاضیات محض مثال می‌زند که در یک فعالیت و پژوهش کاملا نظری و فارغ از تجربه شکل می‌گیرد و بعد در فیزیک بکاربرده می‌شود و پس از آنکه فرضیه‌ای ارائه شد، در عمل مورد آزمون واقع می‌شود و اگر از آزمون به سلامت بیرون آمد ثبت می‌گردد. آیا مفاهیم و یافته‌های ریاضیات محض قبل از اینکه در فیزیک الهام گر فرضیه‌ای جدید باشند، بی‌معنی هستند؟ حال و روز گزاره‌های متافیزیکی نیز این چنین است.

پوپر در کتاب منطق اکتشاف علمی ، فصلی را به رابطه میان علم و متافیزیک اختصاص داده است. او مثالهای فراوانی را در دفاع از متافیزیک ارائه می‌کند. به عنوان مثال نظریه اتمی در زمان متفکران قبل از سقراط مثل لوکیپوس و ذیمقراطیس یک مورد کاملا متافیزیکی بود. اما همین نظریه که جنبه متافیزیکی داشت، در ابتدای قرن نوزدهم توسط دالتون برای حل برخی مسائل در شیمی بکار گرفته شد. پس از آن در اواسط قرن نوزدهم ، ماکسول آن را در نظریه جنبشی گازها وارد ریاضی فیزیک کرد. این مثال خود دلیل محکمی بر معنی‌دار بودن گزاره‌های متافیزیکی است.

- عقیده پوزیتیویسم

اساس پیدایش پوزیتیویسم منطقی به قرن بیستم و به حلقه وین و اعضای فعال و انقلابی آن بر می‌گردد. حلقه وین عبا رت از جلسات هفتگی عده‌ای فیزیکدان و ریاضیدان بود که راجع به مسائل فلسفی به بحث و تبادل نظر می‌پرداختند. از جمله این افراد می‌توان به شلیک ، نویرات ، وایزمن ، هانس هان ، هربرت فایگل و برخی دیگر اشاره کرد. پس از اینکه آرا و عقاید اعضای حلقه انتشار یافت، دانشمندان و فلاسفه دیگری از جمله کارناپ و گودل نیز بدان گرویدند.

کارناپ بعدها در سال ۱۹۲۶ یکی از تاثیر گذارترین پوزیتیویست‌های منطقی شد. نشریه شناخت ، مجموعه‌ای بود که مقالات پوزتیویست‌ها را منتشر می‌ساخت. پوزیتیویسم منطقی بر پایه سه اصل عقیدتی عمده قرار دارد که شامل تمایز میان تحلیل و ترکیب ، اصل تحقیق پذیری ، برنهاد فرو کاستی و نقش مشاهده است.

- سخن آخر

البته آنچه ارائه شد مجومه‌ای از مطالبی است که افراد گوناگون در باب فیزیک و متافیزیک ارائه دادند. شاید کم نباشند تعداد فیزیکدانانی که مسائل متافیزیکی کاملا پذیرفته و به آن اعتقاد دارند. اما آنچه مهم است، یاد آوری این دو مطلب است که اولا اظهار نظر قطعی در این باب مستلزم داشتن اطلاعات بسیار وسیع و گسترده از هر دو مورد می‌باشد. و شخص باید هم در زمینه فیزیک و هم در زمینه متافیزیک صاحب نظر باشد تا بتواند نظری قاطع و راسخ در این باب داشته باشد.

نکته دیگر این که اگر ذهن و علم ما قادر به توجیه برخی رویدادها نیست، دلیلی برای رد آن وجود ندارد. چه بسا در تاریخ علم موارد متعددی وجود داشته است که در زمان مطرح شدن به دلیل ناقص بودن علم بشری ، دانشمندان قادر به قبول آنها نبوده‌اند. اما پیشرفت علم در زمانهای بعد این مورد را به اثبات رسانده است.

منبع : سایر منابع

http://vista.ir/?view=article&id=259207

www.takbook.com

www.takbook.com

VISTA.IR
Online Classified Service

جریان خلاقه روح

در طول زمان بشر از حقیقت ذاتی خود دور شده و ناتوان و ضعیف گشته است.روح انسان دارای انرژی و قدرتی ذاتی است که در عموم انسانها به صورت خفته و راکد وجود دارد. این نیرو در میان فرهنگهای مختلف شناخته شده است و به اسامی گوناگونی چون پرانا، چی، مانا، کندالینی، روحالقدس و... از آن نام برده میشود. در علوم و مکاتب باطنی، روشهای متعددی جهت بیدار و آزاد سازی این نیروی خفته ابداع شده است.

رشد معنوی و اتفاقات شگفتانگیز در زندگی روحی و تحقق خواستهها حتی موفقیت در زندگی ظاهری، با بیداری انرژی خلاق روح یا کندالینی ارتباط دارد.

در شرق اعتقاد براین است که نیروی خفته کندالینی در مرکز اولین چاکرا(مولاداهارا) که مرکز آگاهی و غرایز حیوانی و پایینترین چاکراست، مستقر میباشد. بیدار شدن کندالینی، به معنی صعود از این چاکرا و رسیدن به بالاترین چاکرا، مکانی در تاج سر و مرکز آگاهی برتر (ساهاسرارا) است.

در حقیقت هر شکلی از زندگی و حیات باطنی که به نامهای فنافی ا... سامادهی، موکشا، اتحاد، کاوالیا و... شناخته شدهاند، بیدار شدن کندالینی است.

وقتی کندالینی بیدار میشود جسم فیزیکی تغییرات بسیاری را که عمدتاً مثبت هستند تجربه میکند. با بیداری نیروی حیاتی تمام سلولهای بدن شارژ میشوند و جریانی از تجدید حیات آغاز میگردد. صدا، احساسها (حتی احساس به بدن) و هورمونهای پنهانی تغییر مییابند. در حقیقت تظاهرات سلولی در بدن و ذهن، بالاتر از سطح معمول، در سطح عالیتر رخ میدهند.

- بیداری جزئی و کلی

در علوم باطنی مغز را به شش بخش و تجلیاتش را هم تقریباً به شش حوزه دستهبندی میکنند(۱) و قسمتهای مختلف آن را با چاکراها مرتبط میدانند. بر حسب درجات بیداری چاکراها، قسمتهای خاموش مغز روشن میشود و این خود نیز باعث فعال شدن نیروهای روحی و روانی میگردد. همان طوری که برای روشن نمودن یك لامپ الکتریکی، آن را به وسیله کلیدی که بر روی دیوار نصب شده است، روشن میکنیم، برای روشن کردن چراغ مغز نیز اقدام دیگری مقدور نیست بلکه نیاز به کلید است. کلید روشن کردن قسمتهای مختلف مغز در چاکراها قرار دارد. گاه در کسی بیداری به میزانی رخ میدهد که شخص میتواند روشنبین یا تلهپات باشد اما گاه بیداری به حدی است که یك نوازنده و یا یك نویسنده نابغه بشود.

نابغه کسی است که یك یا تعداد بیشتری از سطوح مغزش بیدار شده باشد. نبوغ دارای انواع و مراحل متفاوت است؛ به طور مثال گاه کودکی از لحاظ هوش استثنایی میشود، دیگری شاعراست و به او الهام میگردد، نوجوانی هم موسیقیدان یا مخترع و یا مکتشف میشود.

www.takbook.com

www.takbook.com

در مغز نوابغ، بیداری به صورت جزئی رخ داده است. کسانی که ذهن آنها با تبلور نور، حرکت کرده، بیدار شده و به روشنایی نبوغ رسیده باشد، دریافتهاند آنچه که در آنها متبلور شده کل آگاهی نیست و بیداری کلی مغز هنوز حاصل نشده است.

موقعی که کل مغز بیدار میشود و روشنایی حاصل میگردد، فرد تجسم الهی و خدایی کوچك میشود.

تمام ادیان الهی اذعان دارند که انسان تجسم قدرتهای آسمانی است. این گفته حضرت علی که میفرمایند: «آیا گمان میکنی تو جرم صغیری هستی، در حالیکه در وجود تو جهان بزرگتری در هم پیچیده و متمرکز شده است»، اشاره به همین مضمون دارد. در قرآن و دیگر کتب مقدس آمده که خداوند از روح خود در انسان دمیده، پس حقیقت وجودی انسان روح خداوند است و روح خدا که از خداست تمامی قدرتها و داناییهای خداوند را دارا میباشد. ولی در طول زمان بشر از حقیقت ذاتی خود دور شده و ناتوان و ضعیف گشته است. در حال حاضر ارتباط لحظهای و عمیق بین انسان و روحاش وجود ندارد و نیروهای روحی به صورت بالقوه در وجود انسان نهفته گردیده است.

روان انسان (کالبد انرژیك) که در کالبد فیزیکی وی نفوذ دارد و نقاط اتصال و ارتباط آنها به صورت مراکز انرژی یا چاکراها شکل گرفتهاند، واسط ارتباط بین روح و انسان بشمار میآید. در طول زمان به دلیل جهالت طولانی و دوری از اصل رب، انبوهی از زنگارها و چسبندگیها بر گرد این مراکز انرژی پدیدار گشته و این مراکز قدرت را بسته و غیرفعال ساخته و ارتباط انسان را با نیروهای الهی قطع کردهاست. اگر بخواهیم عوامل اصلی مسدود شدن مراکز انرژی را بیشتر بررسی کنیم، میتوانیم علتهای تعیینکننده زیر را مد نظر قرار بدهیم: ترسها، تردیدها، شرطی شدگیها، عقدههای روانی، تعارضات ذهنی، تمایلات منفی، نیات و برداشتهای مخرب، جهتهای رو به پایین دانش و آگاهی، جهتهای رو به پایین تفکر، نوع و جهت تجارب گذشته و...

هدف، فعال کردن، پاك کردن و بهبود طرز کار این مراکز قدرت درونی است. تصحیح و تغییر مسیرهای ناصواب در زندگی و پیروی از روح خدا موجبات پاکسازی مسیرهای انرژی را فراهم میآورد و اگر انرژی روحی از پایینترین چاکرا به بالاترین چاکرا برسد انسان به سعادت و خوشبختی دست مییابد، بدین معنا که نیروهای روحی فعال گشته و خودآگاهی به بالاترین سطوح هوشیاری که همانا عشق و خلاقیت است دست پیدا میکند.

- عوامل مؤثر بیداری انرژی روحی (هماهنگی)

برخورداری از تواناییهای غیرمتعارف، اتفاقی عجیب و غیرطبیعی نیست. این تواناییها با ذهن و خودآگاه ما ارتباط دارد. مغز به عنوان سخت افزار ذهن عمل میکند و قادر است به سطح بالاتری از آگاهی و حواس پنجگانه برود. نیرویی که موجب بروز پدیدههای فوق طبیعی میگردد از سطوح مادی و فیزیکی ناشی نمیشود بلکه به سطوح بالاتر هوشیاری و آگاهی و در جریان بودن نیروی ذاتی روح مربوط است. بروز این گونه اعمال به انرژی بالای روحی نیازمند است. بنابراین با تمرکز و اراده برای انجام عمل خارقالعاده نمیتوان به جایی راه برد، بلکه باید به سطوح بالاتری از انرژی و هوشیاری دست یافت. این تواناییها عموماً برای ذهنهای آزاد و رها که در سطوح بالای آگاهی و انرژی مستقر هستند، رخ میدهد.

همانطور که گفته شد توانایی بالقوه انجام اعمال خارقالعاده در هر کسی وجود دارد، اما برای به فعل درآوردن این توان عوامل بسیاری وجود دارد، عواملی که بر روی فعالیتهای ذهنی و رفتارهای ادراکی مانند حالات روانی فرد اثر میگذارند. از جمله این عوامل نیروی باور و ایمان است. تا زمانی که شخص به این باور نرسیده باشد که تواناییهای روحی در انسان وجود دارد، شکوفایی و آشکاری آن را مشاهده نخواهد کرد و هر قدر که نیروی باور از قدرت بیشتری برخوردار و به ایمانی قوی بدل شده باشد هر عملی، شدنی محسوب میگردد.

گفته حضرت مسیح(ع) نیز به همین موضوع اشاره دارد: «اگر به اندازه دانه خردلی ایمان داشته باشید میتوانید کوهی راجابجا کنید».

اینموضوع نیز به اثبات رسیده که میتوان از طریق تمرینات متناسب، پرورش تواناییهای روحی را تسریع کرد و کیفیت شکوفایی و رشد آن را بهبود بخشید. همچنین اگر شخصی به صورت محوری بر روی یك نوع مهارت خاص مانند تلهپاتی یا جابجایی اشیاء و یا هر نوع مهارت دیگری تمرین کند در انجام بهتر آن عمل از توانایی بیشتری برخوردار میگردد. از عوامل مؤثر دیگر زمان و مکان ویژه را میتوان نام برد. برای مثال در ادیان برای دعا و عبادت زمانهای بخصوصی تعیین شده است.

میتوان اذعان نمود که در دسترسترین عامل و اصلیترین روش بیداری انرژی روحی تسلیم و عشق به خداوند است. در مقام تسلیم حقیقی و

www.takbook.com

www.takbook.com

عشق به خدا، طبیعت به بهترین شکل عمل میکند و هماهنگی ایجاد میگردد. نیروی عشق از بین برنده موانع جذب روح الهی است.

منبع : علوم باطنی

http://vista.ir/?view=article&id=253066

VISTA.IR
Online Classified Service

جن افسانه یا واقعیت؟

از دیدگاه اسلام، موجودات در همین موجوداتی که ما با چشم می‌بینیم منحصر نمی‌باشد بلکه علاوه بر این موجودات عادی مانند انسان، حیوانات، گیاهان، کوهها و ... یک سری موجوداتی هستند مانند خدا، فرشتگان، عالم برزخ و جنها که به دلیل جسمانی نبودنشان ما توانایی دیدن‌شان را نداریم امابر اساس آیه ۲۷ سوره اعراف آنها ما را می‌بینند و ما آنها را نمی بینیم، یعنی در عالم هستی موجوداتی زندگی می‌کنند که با چشم دیده نمی‌شوند. اما به لحاظ اینکه قرآن نیز به وجود چنین موجوداتی گواهی می‌دهد، نگاهی هر چند کوتاه در مورد یکی از این موجودات جنجال برانگیز در بین انسانها یعنی جنها خواهیم انداخت به امید آنکه پاره‌ای از مجهولات ما را در مورد این موجود معلوم نماید.

- دلایل وجود جن

جنها موجوداتی حقیقی و واقعی بوده و دارای جنس مذکر و مونثند. و دارای قدرت عجیبی می‌باشند چنانچه در داستان حضرت سلیمان عفریتی از جن گفت قادر است تخت بلقیس را قبل از برخاستن از جایش، نزدش حاضر کند. اما با وجود این در حالات عادی دیده نمی‌شوند و محکمترین دلیل برای اثبات وجود آنان، آیات نورانی قرآن و روایات معصومین علیهم السلام است که نمی‌توان به آنها خدشه‌ای وارد نمود و علاوه بر آنها برخی افراد نیز در شرایط مختلف آنها را دیده و حتی عده‌ای آنها را احضار نموده‌اند که این نیز دلیل بر وجود این موجودات است.

- مشخصات دنیای جنها

ایشان از آتش خلق شده و طبق آیه ۲۷ سوره حجر جنها قبل از انسانها به دنیا آمده‌اند و از آیات سوره جن مشخص است که جنها موجوداتی مختار، با شعور و فهم و درکند و به این دلیل مانند انسانها مکلف اعمالند. بر این اساس برخی از آنها با شنیدن آیات الهی، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آوردند. آنها نیز مثل انسانها (می‌میرند و گروهی جای گروهی را می‌گیرند و بین آنها تناسل هم جاری است و نر و مادگی در تمام اشیا از جنیان را شامل برقرار می‌باشد.در (روز قیامت نیز همانند انسان به آنها گفته می‌شود آیا پیامبران نیامدند؟ آیا شما را از این روز بیم ندادند؟ هر دو آنه به شهادت آیه ۱۳۰ سوره انعام بر کفر خود گواهی می‌دهند. در آیات سوره الرحمن که بیش از سی بار به صورت "فبای الا ربکما تکذبان" جن و انس را مخاطب قرار داده، این مطلب را روشنتر می‌کند و در آن سوره که بارها بعد از ذکر نعمتها و عذابهای دنیا و آخرت آیه فوق تکرار شده،

www.takbook.com

www.takbook.com

بیانگر این است که دنیا و آخرت، برای هر دو (انس و جن) است.

با توجه به مطالب بالا مطلبی روشن می‌گردد و آن این است که جهان جنها، دارای انواع نعمتها و دردهاست. و دلیل آن نیز آیات سوره الرحمن "فبای الا ربکما تکذبان" است که خدای تعالی می‌پرسند: کدام یک از نمتهای پروردگار خویش را انکار می‌کنید و دلیل بر وجود دردها اینکه، چون باید در دنیا، دارای شکنجه و عذاب و ناراحتی باشند تا وقتی آنها را از عذاب و شکنجه می‌ترسانند، بفهمند منظور چیست.

● آیا جنها موجودات شروری هستند؟

برخی چنین تصور می‌کنند که جنها موجوداتی شرور و ترسناکند و در صدد آزار و اذیت دیگران هستند. اما باید گفت جنها موجوداتی هستند که همچون انسانها دارای دو گروهند. گروهی صالح و مومنند و گروهی شرور و کافرند که ابلیس طبق آیه ۵۰ سوره کهف از جمله جنهایی است که شرور و کافر می‌باشد که نافرمانی امر الهی نموده و رانده شده درگاه الهی می‌باشد.

● پیامبر جنها

از آیه ۱۳۰ سوره انعام استفاده می‌شود که جنها پیامبرانی از خود دارند و علاوه بر آن از مراجعه به سوره جن و آیات دیگر مانند سوره احقاف آیات ۳۲ -۲۹ مشخص می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز برای آنها پیامبر است. بلکه شاید پیامبران هم بر جن و هم بر انس مبعوث شدند. لازم به ذکر است که جنها قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله به آسمان می‌رفتند ولی بعد از بعثت آن بزرگوار، وقتی که می‌خواستند به آسمان بالا رفته و استراق سمع کنند، مورد اصابت تیرهای شهاب آتشبار قرار می‌گرفتند و فرشتگان نگهبان مانع آنها از استراق سمع می‌شدند، نمی‌توانستند بشنوند.

● رهبری شیعیان اجنه

اما از میان جنها موجوداتی نیز هستند که مومن و صالحند. چنانکه در سوره جن بیان شده است، گروهی از جنها بر اساس آیه دوو سوره جن، آیات قرآن را شنیده و پس از شنیدن آن به آنها ایمان آوردند. علاوه بر آن از جنها کسانی هستند که علاوه بر مسلمان بودن، به ولایت امام علی علیه السلام و ائمه معصومین علیهم السلام ایمان دارند و شیعه آنان هستند. یکی از آن جنهای مومن بنام "زعفر"، رهبر شیعیان اجنه بود که فوت او در زمان زندگانی آیت الله بروجردی اتفاق افتاد. و حتی پس از آنکه علما از فوت "زعفر" اطلاع یافتند، مجالس عزا و ختم برایش برپا کردند. پس از او، رهبری شیعیان اجنه را فرزند بزرگوارش، "سعغر" به عهده گرفته است. که هم اکنون نیز رهبری شیعیان جن را بر عهده دارد. او همچون پدرش محب و عاشق اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می‌باشد.

● نتیجه انکار جنها

با توجه به بیانات فوق که واقعیت جنها را اثبات می‌کنند، می‌توان گفت گروهی که جنها را انکار می‌کنند، اگر انکار ایشان منجر به انکار آیات قرآن شود، این امر باعث کفر یا ارتداد آنان خواهد شد.

منبع : شبکه رشد

http://vista.ir/?view=article&id=252767

VISTA.IR
Online Classified Service

جن در باور مردم ایران

www.takbook.com

www.takbook.com

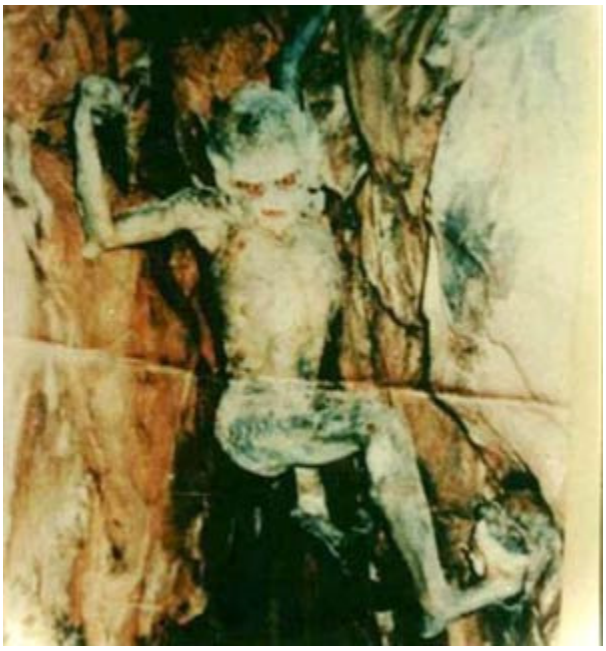

جن از موجودات خیالی وافسانه‌ای فرهنگ عامه و خرافات مردم خاورمیانه و ایران است.

جن واژه‌ای عربی و به معنی موجود پنهان و نادیدنی است و در فارسی با مفهومی نزدیک به پری از این موجود نامریی یاد می شود.

در باور برخی افراد، جن ها تنها در شب، تاریکی، تنهایی و در محل هایی مانند گرمابه، آب انبار، پستو و ویرانه و بیابان وجود دارند. در باور عامه، جن به شکل انسان است با این تفاوت که پاهایش مانند بز سم دارد. مژه های دراز او نیز با مژه انسان متفاوت است و رنگ موی او بور است. همزمان با زاده شدن هر نوازد انسان، بین اجنه نیز نوزادی به دنیا می آید که شبیه نوزاد انسان است اما سیاه و لاغر و زشت.

این موجود را همزاد آن طفل می خوانند. اگر کسی شب هنگام آب جوش روی زمین ریخته و بسم الله نگفته باشد ممکن است یکی از فرزندان اجنه را اذیت کرده باشد. مادر و پدر آن جن برای انتقام، نوزاد آن شخص را می ربایند و همزاد او را بجایش می گذارند.

به باور برخی، به زبان آوردن نام جن شگون ندارد و ممکن است آن ها را حاضر کند.

بنابراین برای دلخوشی جن ها هم شده به آن ها " از ما بهتران " گفته می شود.

روزهای یکشنبه، سه شنبه و چهارشنبه از مابهتران به لباس و صورت آدمیزاد درمی آیند.

در این روزها نباید به دیدن مریض رفت، زیرا چه بسا که از ما بهتران به شکل یکی از دوستان یا بستگان به دیدن مریض برود و به او صدمه برساند.

ازمابهتران مانند آدمیان جشن و سرور و شادمانی و گاهی هم عزاداری به راه می اندازند. این مراسم بیشتر در گرمابه های عمومی و شب هنگام برگزار می شود. کسی که شب تنها به حمام برود و دائم بسم الله نگوید جن به سراغ او می آید. اگر کسی در تاریکی تنها به حمام برود و بی احتیاطی کند و در آنجا بخوابد، ناگاه متوجه می شود که دورادور او را جنیان گرفته اند، یا یکی دو جن در گوشه و کنار حمام مشغول شستشو هستند.

جنیان ابتدا با محبت نزدیک می شوند، اما اگر انسان با نگاه کردن با پاهایشان که سم دارد ایشان را بشناسد، آن وقت به آزار او مشغول می شوند. از مابهتران اهل رقص، موسیقی و شادی اند. اگر کسی را بین خود ببینند او را وامی دارند تا آن قدر برقصد که دیوانه شود. با دمیدن صبح صادق، جنیان ناپدید می شوند. اما هنگام روز نیز اگر کسی در حمام آب بخورد و کف دست چپ خود را روی سر نگذارد، جن به بدن او وارد می شود و دیوانه و غشی خواهد شد.

از ما بهتران اگر از کسی نیکی ببینند، صدچندان به او نیکی می رسانند. مثلا اگر پزشکی شب هنگام طفلی را از مرگ برهاند یا مجروح و بیماری را نجات دهد و این کار در بیابان یا تاریکی و تنهایی صورت بگیرد، ممکن است جنیان را مداوا کرده باشد. آن گاه ازمابهتران به او مال و خوشبختی بسیار می رسانند. برخی مردم با انجام مراسم چله نشینی، از مابهتران را احضار می کنند و آن ها را وا می دارند تا کارهای مورد نظرشان را انجام دهند. برای چله نشستن از محلی خاص در مسجدهای کهنه و قدیمی استفاده می شود به نام چله خانه که غرفه ای کوچک و تودرتو و تاریک است.

شخص در چله خانه می رود. دورادور خود را خط می کشد و میان دایره می نشیند. روز اول چهل بادام غذای اوست. اما به تدریج هر روز یکی کم می کند و تا آخرین روز فقط یک بادام می خورد. در این روزها همه کار او دعا خواندن است.

www.takbook.com

www.takbook.com

روز چهلم ارواح و شیاطین و جن ها به او ظاهر می شوند و هرچه را بخواهد انجام می دهند.

برای این کار ترتیب دیگری هم هست و آن این که یک شب تا صبح آیه ای از قران را پی درپی می خوانند تا از ما بهتران حاضر شوند. از خطرناک ترین جن ها آل است که موجودی نامریی به شکل زن لاغر و بلند قد با پستان های آویخته توصیف شده. در صورت سرخ رنگ آل بینیی از جنس گل قرار دارد.

آل روبروی زن زائو و نوزاد حاضر می شود و اگر فرصت یافت و زائو تنها ماند جگر او را می رباید. سپس به سرعت به طرف آب می رود و جگر زائو را به آب می زند. زائو بلافاصله می میرد.

برای جلوگیری از دستبرد آل باید دور بستر زائو را با کارد یا قیچی که ناف نوزاد را با آن زده اند خط کشید. سه یا پنج پیاز را به سیخ کشید و قیچی یا کارد یا شمشیر و تفنگ و دیگر چیزهای فلزی و نوک تیز در کنار اطاق گذاشت.

آل و از ما بهتران از چیزهای فلزی نوک تیز می ترسند. فرو کردن سوزن به پارچه ای و گذاشتن بالای سر زائو برای رفع آل خوب است.

از اعتقادهای قدیمی ایرانیان یکی این است که آهن دیو و غول و اهریمن را دفع می کند و ضد جادو است. تا شش روز باید بالای سر زائو و نوزاد شمع بسوزد.

زائو نباید تنها بماند و کسی جز نزدیکانی که هنگام زادن در اطاق بوده اند نباید به دیدن او بیاید شاید آل باشد که به صورت انسان درآمده.

شب ششم باید در اطاق زائو تا صبح همه بیدار بمانند و چراغ ها روشن باشد و در این شب باید دعاها و اشعار مذهبی و سرودها و آوازها خوانده و پیوسته به دف و دایره کوبیده شود تا آل بگریزد. روز ششم زائو نوزاد را به حمام می برند و پس از شستشو، ماما نوزاد را بالای سر مادر می گیرد و با جام چهل کلید روی او آب می ریزد تا بر سر مادر نیز ریخته شود.

از آن هنگام دیگر آل توانایی ربودن جگر مادر و عوض کردن نوزاد را ندارد پسربچه ای که ختنه شده نیز مانند زائو در معرض خطر آل است.

به همین ترتیب باید مواظب او بود تا به حمام برود و با جام چهل کلید آب روی سرش ریخته شود تا آل بگریزد.

منبع : انجمن درمانگران ایران

http://vista.ir/?view=article&id=315892

VISTA.IR
Online Classified Service

جن زده

تصرف جن در زندگی انسان!

پرسش من راجع به جن است. این که جن ها تا چه حد حق تصرف در زندگی انسان ها را دارند. گه گاه در اطراف شنیده می شود که مثلاً شخصی جن زده شده است و یا جن ها به خانه کسی حمله کرده و اموالش را به سرقت برده اند و مانند اینها و حتی روایاتی نیز در همین مضامین شنیده ایم. آیا این چیزها واقعیت دارد؟ آیا با قدرتی که دارند می

www.takbook.com

www.takbook.com

توانند در زندگی ما خللی ایجاد کنند؟

در عالم هستی برخی از موجودات غیر محسوس اند و به حواس طبیعی و عادی قابل درک نیستند. یکی از این موجودات جن است. جن که در اصل معنا و مفهوم "پوشیدگی" دارد، از چشم انسان پوشیده است. قرآن وجود این موجود را تصدیق کرده و سوره ای به نام "جن" نیز در آن وجود دارد. در قرآن گاهی از این موجود به "جانّ" نیز یاد می شود.۱

ماهیت و حقیقت این موجودات چندان برای ما روشن نیست؛ ولی از پاره ای آیات و روایات می توان به برخی از مشخصات این موجود دست یافت؛ از جمله:

۱) از آتش آفریده شده و خلقت آن پیش از خلقت انسان است.۲

۲) جن نیز مانند انسان مکلف و مسئول است.۳

۳) دسته ای از آنها مؤمن و گروهی کافر، عده ای از آنها نیک کردار و و برخی از آنها زشت کردارند.۴

۴) بعضی از آنها مرد و مذکر و پاره ای دیگر زن و مؤنث هستند و تولید نسل نیز می کنند.۵

۵) آنها زندگی می کنند و می میرند.۶

۶) دارای شعور و اراده اند و می توانند با سرعت حرکت کنند. مانند قصه حضرت سلیمان و تخت بلقیس.۷

۷) مسخر انسان می گردند. البته در این رابطه تنها در قرآن به قضیه حضرت سلیمان اشاره شده است که علاوه بر پرندگان، وحوش و انسان ها، جن ها نیز در اختیار و به فرمان حضرت سلیمان بودند.۸

۸) در روایات آمده است که جن های مؤمن برای پیامبران و امامان، مسخر می شوند و خدمت می کنند و کسانی که به اذن الهی ولایتی دارند نیز می توانند جنیان کافر را تحت فرمان خویش درآورند.۹

۹) از پاره ای آیات قرآنی و روایات معلوم می شود که جنیان به پیامبر خدا - صلی¬ الله ¬علیه ¬و آله- ایمان آورده اند.۱۰

اما این که جن در کجای زمین قرار دارد به طور واضح و مشخص مطرح نشده است؛ هر چند در برخی از روایات به اماکنی که جنیان در آن¬جا حضور بیشتری دارند، اشاره شده است. آن¬چه مسلم است جن نیز مانند انسان موجودی است جسمانی؛ با این تفاوت که انسان از خاک وجن از آتش است. طبعاً همان طور که انسان دارای روح است جن نیز روح دارد و از آن¬جا که میان روح و بدن رابطه نزدیک وجود دارد، می توان تصور کرد - چنان که برخی از انسان ها با ریاضت و¬اجد شرایط سیر روحی در عوالم دیگر می شوند - برای جن نیز در شرایط خاص روحی این امکان هست که روح آنها با عالم بالا تماس حاصل کند. اما به هر روی مکان اصلی آنها همین زمین است و حتی تماس با عالم بالا نیز طبق برخی آیات قرآن پس از تولد حضرت رسول - صلی ¬الله ¬علیه ¬و آله- برای آنها ممنوع شده است.۱۱

البته برخی از روایات به اماکن خاصی اشاره کرده اند که جن در آنجا حضور بیشتری دارد و گویا مانند موطن اصلی آنها تلقی می شود؛ مانند بیابان ها، مناطق خلوت، مکان های نجس، حمام، دست¬شویی، محل دفن مردگان و... در این باب اگر با زبان عربی آشنایی داشته باشید کتاب های زیر خواندنی است:

- الجن فی الکتاب والسنه، اعداد ولی زاربن شاه زالدین، دارالبشائر الاسلامیه، بیروت، چاپ اول ۱۹۹۶م، ص۸۸-۹۴ و بقیه کتاب در مورد مختصات و ماهیت جن.
- الجن فی القرآن و السنه، عبدالامیر علی مهنا، مؤسسه ¬الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول، ۱۹۹۲م، ص۳۱-۳۳ و بقیه مباحث هم خواندنی است.
- الجن بین الاشارات القرآنیه و علم الفیزیا، عبدالرحمن محمد الرفاعی، مکتبه مربوسی الصغیر، چاپ اول ۱۹۹۷م.
- جن و شیطان، علیرضا رجالی تهرانی، نشر نبوغ، (منبع فارسی).

www.takbook.com

www.takbook.com

اما درباره این که طائفه جن از چه نوع پیامبر و شریعتی پیروی می کنند و وضعیت و شرایط این موجودات پیش از آدم ابوالبشر و پس از او، و هم چنین پیش از بعثت - صلی ¬الله ¬علیه ¬و آله- و بعد از آن چگونه است، بایستی به چند نکته اساسی توجه کنیم:

۱) جنس جن به لحاظ این که با انسان از نظر خلقت تفاوت دارد و از حواس انسانی پوشیده است، به طور دقیق و جزئی نمی توان به احوال آنان از تمام ابعاد پی برد. تنها در محدوده معلوماتی که قرآن و احادیث در اختیار انسان می گذارد، می توان اطلاعاتی کسب کرد.

۲) طبق صریح آیات قرآن، جن هم مثل انسان مکلف است. اما چگونه تکلیفی، جزئیات آن معلوم نیست. آیه ۵۶ سوره ذاریات: "و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون؛ من جن و انس را نیافریدم مگر برای این که مرا (به یکتایی) پرستش کنند"، بر اشتراک بشر و جن در تکلیف دلالت می کند. همچنین آیه ۱۷۹ سوره اعراف اشاره دارد بر این که کفار و گناهکاران جن هم چون انسان ها اهل جهنم اند و در عذاب خواهند بود. نظیر این آیه، آیه ۱۱۹ هود و آیه ۱۳ سجده است.

۳) از صریح آیه ۱۳۰ سوره انعام، دو مطلب را می توان استفاده کرد: یکی این که طائفه جن بسان تمام انسان ها از پیامبران الهی نمی توانند بی بهره باشند. یعنی جن نیز در مسیر مراحل تکاملی و کسب سعادت دنیا و آخرت محتاج پیامبر است؛ دیگر این که پیامبر جن از جنس خود آنهاست. خداوند درهمین آیه می فرماید: "یا معشر الجن و الانس الم یاتکم رسل منکم؛ [در روز قیامت گفته می شود] ای گروه جن و انس! آیا پیامبرانی از بین شما برای شما نیامدند"؟ ظاهر عبارت "رسل منکم" نشان می دهد که پیامبران جن از طائفه خود آنانند و خداوند با ارسال پیامبران، حجت را بر آنها تمام می کند.

۴) قرآن در دو مورد به طائفه جن و چگونگی عقاید و شریعت آنان اشاره کرده است؛ یکی آیات ۲۹تا۳۱ سوره احقاف و دیگری تمام آیات سوره جن. آن¬¬چه در آیات سوره احقاف آمده، نشان می دهد جن پیش از بعثت پیامبر- صلی¬ الله ¬علیه و آله- از دین موسی - علیه ¬السلام- پیروی می کرده است. آیه می فرماید: "انا سمعنا کتاباً انزل من بعد موسی مصدقاً لما بین یدیه یهدی الی الحق؛ ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده، و به سوی حق هدایت می کند".

این کلام به تعبیر علامه طباطبایی، دلالت دارد بر این که جنیان نامبرده به دین موسی و کتاب آن جناب مؤمن بوده اند.۱۲

جن ها می توانند با بعضی از انسان ها ارتباط برقرار کنند. چنان که بعضی از آنها با انسان ارتباط برقرار می کردند. در مورد انبیاء و ائمه - علیه ¬السلام- در روایت آمده است که چنین ارتباطی داشتند و گاهی نیز ارتباط جن مشرک و کافر با بعضی از انسان¬ ها موجب افزایش گمراهی و طغیان آنها می شدند "و انه کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن فزا¬دوهم رهقا؛ و این که مردانی از بشر به مردانی از جن پناه می بردند و آنها سبب افزایش گمراهی و طغیان می شدند".۱۳

بنابراین، جن با انسان ارتباط برقرار می کند و این موضوع به صراحت در قرآن و روایات و حکایات نیز وارد شده است.

- برای آگاهی بیشتر ر.ک:

۱) جن و شیطان، علیرضا رجالی تهرانی، ص۱۶۳-۱۵۳.

۲) دانستنی هایی درباره جن، ابوعلی خداکرمی، ص۱۸۹-۴۱.

لازم به ذکر است، ارتباط با جن واقعیت دارد، اما تلاش برای این منظور باخطرهای بسیاری رو به ¬رو است و نظام زندگی برخی را گرفتار اختلال می کند، لذا طی این مسیر را توصیه نمی کنیم.

براساس استفاده از آیه ۱۲۸ سوره انعام که می فرماید: "یا معشر الجن قد استکثرتم من الانس: ای گروه جن، غلبه کرده اید بر آدمیان"، می توان گفت تعدادی از جنیان می توانند انسان هایی را تابع خویش سازند.۱۴

در واقع می توان گفت این گروه از جن، شیطان¬ هایی هستند که با ایجاد وسواس در برخی از انسان ها، بر آنها مسلط گشته، موجب بروز و ظهور عقاید یا کردار خاصی در ایشان می شوند.۱۵

اما از آن جا که نوع تسلط ایشان بر اشخاص متفاوت بوده، راه علاج و درمان نیز گوناگون است، از این رو نمی توان نسخه ای کلی در این باب ارائه

www.takbook.com

www.takbook.com

کرد. به دلیل آن که خداوند متعال جهان را براساس نظام علّی استوار ساخته است، همیشه آثار و حوادث و افعالی که در جهان هستی صورت می گیرد به دلیل و یا بهتر بگوییم متکی بر علتی است، اما این علل گاهی طبیعی و عادی اند و گاه غیرطبیعی.

براین اساس، برخی با آشنایی با برخی از علل فرامادی که می تواند در رویداد های مادی و دنیوی اثر گذار باشد، دست به کارهایی زده و روند حوادث عادی را از مجرای اصلی خویش خارج می سازند .از این رو، می توان گفت، سحر و جادو با انواع و اقسام گوناگونش به دلیل ارتباط با علل و اسباب غیرطبیعی، عادی و مادی، می توانند حوادثی غیرمترقبه پدید آورند. البته این گونه اعمال از نظر شرع مردود بوده، از آنها نهی شده است. کسی که به آموزه های دینی ایمان داشته باشد، از آن جا که خلل رساندن به روند طبیعی امور ممنوع و مطرود است، هیچ گاه حاضر نمی شود با سلسله اعمال و افعالی، به کار دیگران خلل وارد سازد، آن¬چه اهمیت دارد ایمان قلبی و باور درونی است نه ظاهری فریبنده. بله - چنان که گفته شد - بایک سلسله سلوک عملی می توان به مکنونات گذشته و آینده افراد پی برد، چنان که می توان با یک سری افعال، آینده دیگران را تغییر داد، اما باید دید شارع مقدس این کار را روا می داند یا خیر؟ البته مراجعه به برخی از اولیای الهی برای از میان بردن تصرفات غیرعادی و فرامادی که دیگران برای انسان پدید می آورند، امری معقول، موجه و مجاز است.

منبع : انجمن درمانگران ایران

http://vista.ir/?view=article&id=315881

VISTA.IR
Online Classified Service

جن ها

● مکان جنیان

از آنجایی که نوع خلقت جنیان با انسانها و حیوانات متفاوت است، واضح است که مکان زندگی آنها نیز متناسب با نوع خلقت آنها باشد، ولی آن مکانها کجاست. در بین عوام شایع است که زیرزمینها، جاهای تاریك و مرطوب مانند حمامها، چاهها و عمق جنگلها جایگاه جنیان است. اما بررسی ها حاکی از آن است که قطعا آنها در جایی زندگی می‌کنند که از انسانها به دور باشند. در روایتی از امام صادق (ع) نقل شده که: «در وادی شقره (بیابانی که رنگ خاکش سرخ مایل به زرد است) نماز نخوان، زیرا در آن جا منازل جن است.» (وسائل الشیعه، ص ۴۵۲) قابل ذکر است یکی از معروفترین مساجد مکه با نام «مسجد الجن» در غرب شهر مکه محل نزول جنیان در مکه است و مستحب است حاجیان در آن مسجد رفته و دو رکعت نماز به جا آورند.

● تولید مثل جنیان

آنچه مسلم است این است که بنابر ذات وجودی جنیان آنها نیز مانند انسان دارای غریزه جنسی بوده و توالد و تناسل دارند و لازمه ادامه و بقای

www.takbook.com

www.takbook.com

نسلشان آمیزش جنس مونث و مذکر است، اما این سوال که آیا آنها هم مانند انسانها و یا سایر جانداران با عمل لقاح و تشکیل نطفه تولد می‌یابند، چیزی نیست که از کلام خداوند بتوان استنباط کرد ولی ابن عربی در فتوحات گفته است: «تناسل بشر به القای آب نطفه در رحم است و تناسل جن به القای هوا در رحم اثنی (جنس ماده) می‌باشد». (جن و شیطان ص ۵۷)

روایتی است از بخشی از وصیت حضرت رسول (ص) به امیرالمومنین (ع) که فرمود: «ای علی، در شب اول، وسط و آخر ماه آمیزش مکن و... همانا جنیان در این سه شب به پیش زنان خویش (برای مقاربت) می‌روند». (وسائل الشیعه، ص ۹۱) و در آیه ای برای وصف حوریان بهشتی آمده است: «حوریان بهشتی را قبل از شوهرانشان، نه آدمی و نه جن دست زده است». (سوره الرحمن، آیه ۵۶ و ۷۴)

- خواب جنیان

«الله خدایی است که هیچ خدایی جز او نیست. زنده و پاینده است. نه خواب سبك او را در برمی گیرد و نه خواب سنگین». (سوره بقره، آیه ۲۵۵) و از حضرت صادق (ع) روایت است که می‌فرمایند: «به غیر از خداوند متعال همه خواب دارند، حتی فرشتگان». (میزان الحکمه، ص ۲۵) و حدیثی است از رسول خدا(ص) که می‌فرمایند: «خواب به چهار گونه است، پیامبران به پشت می‌خوابند، مومنین به دست راست، کافرین و منافقین به دست چپ و شیاطین به رو می‌خوابند». (شیخ حر عاملی، ص ۱۰۶۷) آنچه از این مطالب می‌توان دریافت این است که به غیر از ذات اقدس الهی همه موجودات دارای خواب هستند.

- مرگ جنیان

جنیان نیز مانند هر جانداری همان طور که دارای حیات هستند مرگ هم شامل حالشان می‌شود. چنان که در قرآن کریم آمده: «و بر آنها (خطا کاران) نیز همانند پیشینیانشان از جن و انس عذاب مقرر شد». (سوره فصلت، آیه ۲۵) «به میان امتهایی که پیش از شما بوده اند، از جن و انس در آتش داخل شوید». (سوره اعراف، آیه ۳۸) از این آیات چنین برمی آید که نه تنها آنها هم مانند انسان مرگ دارند، بلکه مانند انسان از عقوبت خدا بر حذر نیستند.

- تکالیف جنیان در مقابل ذات پروردگار

همان طور که در مباحث قبل گفتیم، انسان فرشته و جن سه موجودی هستند که بنابر مصلحت خداوندخلق شده اند و هدف از آفرینش آنها نیز عبادت پروردگار است. چنان که در قرآن کریم آمده است: «جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده ام». (سوره ذاریات، آیه ۵۶) ناصر خسرو نیز این طور می‌سراید: داخل اندر دعوت او جن و انس تا قیامت امتش هر نوع و جنس جن نیز مانند انسان مختار است و حق انتخاب دارد و مانند ما در اجرای قوانین دینی مکلف است، چگونگی عبادت و اجرای احکام در میان آنها، مشخص نیست ولی آنچه مسلم است، این است که پیامبرانی که برای هدایت مخلوق برگزیده شده اند، جنیان را نیز هدایتگرند. چنان که علامه طباطبایی (ره) فرمودند: «اتفاقا در این باره از خود جنیان هم سوال شده که آیا پیغمبر شما از جنس خود شماست؟ در پاسخ گفته اند: «پیامبران ما انسانند و اینك ما به رسالت حضرت ختمی مرتب ایمان آورده ایم و او را آخرین پیامبر می‌دانیم». (جن و شیطان) از بسیاری از آیات، روایات و احادیث نیز این طوراستنباط می‌شود که بعضی از جنیان کافر و بعضی مسلمانند و حتی قبل از ظهور اسلام برخی از آنها یهودی بوده اند که بعد از اسلام به پیشگاه حضرت محمد(ص) آمده و مسلمان شده اند، و برای آنها عقوبتی همانند عقوبت انسانها در نظر گرفته می‌شود. در قرآن آمده است: «بعضی از ما مسلمانند و بعضی از حق دور و آنان که اسلام آورده اند در جست

و جوی راه راست بوده اند، اما آنان که از حق دورند هیزم جهنم خواهند بود و اگر بر طریق راست پایداری کنند، از آبی فراوان سیرابشان کنیم». (سوره جن، آیه ۱۴، ۱۵ و ۱۶) از آیه این چنین برمی آید که جنها همانند انسان به گونه های مختلفند، بعضی کافر و بعضی فاسق و ظالم البته برخی نیز نیکوکار و صالح بوده و دارای عقاید مختلف و ادیان مختلف هستند. در سوره احقاف آمده است که: «حضرت رسول (ص) پس از آن که از مکه به طایف رفت تا مردم را به سوی اسلام دعوت کند، کسی به دعوت او پاسخ مثبت نداد، در بازگشت به محلی رسید که آن را «وادی جن» می‌گفتند، شب را در آنجا ماند و به تلاوت آیات الهی مشغول شد، در آن هنگام گروهی از جنیان صدای صوت آن حضرت را شنیدند، پس از آن که

www.takbook.com

www.takbook.com

رسول اکرم (ص) از تلاوت فراغت یافت، جنیان به سوی قوم برگشتند و این طور مشاهدات خود را بازگو کردند: «ای قوم، کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده و تصدیق کننده مطالب آن است و به حق و راستی هدایت می‌کند». (سوره احقاف، آیه ۲۹ و ۳۰) و روایت است که حتی برخی از جنیان از گروه شیعیان می‌باشند از آن جمله روایتی است که از ابوحمزه ثمالی نقل شده: «روزی جهت شرفیابی به حضور امام باقر (ع) اجازه خواستم، گفتند که عده ای خدمت آن حضرت هستند، لذا اندکی صبر کردم تا آنها خارج شوند. پس کسانی خارج شدند که آنها را نمی شناختم و غریب به نظرم آمدند. چون اجازه شرفیابی گرفتم، داخل شدم و به حضرت عرض کردم، فدایت شوم، الان زمان حکومت بنی امیه است و شمشیرهای آنها خونریز می‌باشد. امام فرمود: ای اباحمزه! اینان گروهی از شیعیان، از طایفه «جن» بودند و آمده بودند تا از مسائل دینی خود سئوال کنند». (جن و شیطان، ص ۶۵)

- آیا فرشتگان و شیاطین از تبار جنیانند؟

همان طور که گفته شد بنا بر قرآن کریم سه موجود انسان، فرشته و جن دارای عقل و شعورند و بنا بر مصلحت خداوند در صحنه گیتی ظاهر شدند و نامی از شیطان به طور مستقل به میان آورده نشده است. بنابراین شیطان یا باید از جنس فرشته باشد و یا ازجنس جن. بهتر است باز از قرآن کریم مدد بگیریم: «آن گاه که به فرشتگان گفتیم تا آدم را سجده کنید، همه جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پرودگارش سر برتافت سجده کردند». (سوره کهف، آیه ۵۰) همچنین خداوند در قرآن کریم فرشتگان را معصوم و مبرا از خطا و گناه دانسته: «فرشتگان هرگز نافرمانی خدا را نمی کنند و همان کاری را می‌کنند که به آن مامور شده اند». (سوره تحریم، آیه ۶) و بنا به روایتی از رسول خدا(ص): «فرشتگان از نور آفریده شده اند». بنابراین ابلیس که بزرگترین خطا را در درگاه

خداوند مرتکب شده هرگز نمی تواند از جنس فرشته باشد. (اگر چه با همه این مستندات هنوز در بین علمای اسلامی در نوع خلقت ذاتی شیطان اختلاف نظر وجود دارد.)

- ارواح شریر کدامند و چه تفاوتی با جن دارند؟

مطالعات بر روی آثار بشر بدوی از قبیل نقاشی ها و کنده کاریهای غارها نشان می‌دهد که انسان از ابتدای آفرینش وجود موجوداتی غیر از خود را در محیط پیرامونش حس کرده است. موجوداتی که ترس، وحشت و حتی نوعی پرستش و کرنش را در

آنها ایجاد می‌کرده است. پس از اختراع زبان و خط، هر قوم و قبیله ای نامی برآنان گذاردند و برای ارتباط یا دفع آنان آدابی را برای خود قائل شدند و این آداب نسل به نسل تداوم یافت چنان که امروز هنوز در افریقا رسومی با همان روش سنتی برای ارتباط با این موجودات و یا دفع آنان صورت می‌گیرد. به عنوان مثال در آیین مسیحیت، جن گیری یك سابقه دیرینه دارد که اغلب کشیش ها اقدام به آن می‌کنند و در واقع معتقدند که شیطان در قالب جسم فردی رسوخ می‌کند.البته تقریبا به غیر از مسلمانان همگی این موجودات را ارواح شریر می‌نامند و برای دفع شر آنان اعتقادات مخصوص به خود دارند. مثلا برخی از اروپاییان امروزی بر مبنای یك تفکرسنتی وقتی در خیابان راه می‌روند دستهای خود را تکان می‌دهند تا از ارواح شریر دور بمانند و یا در روز معینی از سال مراسمی برپا می‌کنند که در آن عده ای بسیار از مردم لباسی شبیه به لباس اتاق عمل می‌پوشند، بوقی در دست می‌گیرند و در آن می‌دمند. اما بنا بر اعتقادات مسلمانان تنها موجودات ماوراؤالطبیعه فرشته ها و جن ها هستند و روح انسان وقتی کاملا از بدن انسان خارج شود، نه تنها قدرتی ندارد بلکه انسان هم نمی تواند هیچ گونه تسلطی برآن داشته باشد، مگر به خواست خداوند.

در کتاب «ارتباط با ارواح» این طور آمده: «تسلط ارواح عقب مانده بر انسانها را در اصطلاح عامیانه «جن زدگی» می‌گویند که در واقع به همان مفهوم افسون و تسخیر است. ما استفاده از این اصطلاحات را به دو علت صلاح نمی دانیم؛ اول این که، جن واژه ای است مخصوص موجودات هوشمند که برطبق روایتی عامیانه معمولا برای ایجاد شر خلق گشته اند، و همواره محکوم به بدی کردن می‌باشند حال آنکه هیچ موجودی به خاطر بدی کردن آفریده نمی شود، مشیت پروردگار چنان است که راه تکامل و تعالی همواره به روی تمام موجودات هوشمند باز باشد. دوم این که اصطلاح «جن زدگی» غالبا بدین معنی به کار می‌رود که جسم شخص جن زده را یك جن دیگر و یا روح متصرف شود. یعنی در واقع دو نوع سکونت

www.takbook.com

www.takbook.com

در قالب یك بدن و این فقط یك نوع استثناست نه یك تصرف یا دشمنی و آزار، بدین جهت واژه جن زدگی به مفهوم عامیانه آن برای ما قابل قبول نیست».

آنچه از این متون و بسیاری از متون دیگر برمی آید این است که واژه «جن» در فرهنگ های دیگر نیز وجود دارد ولی عموما آن را شیطان و یا ارواح شریر می‌نامند. در حالی که ما مسلمانان معتقدیم که در میان جنیان، جن صالح و نیکوکار نیز وجود دارد.

اسماعیل حسین زاده سرابی در کتاب «سیمای جن»این طور می‌نویسد: «سالها پیش در مشهد مسئله احضار روح غوغایی عجیب به راه انداخته بود تا این که دو نفر از علمای معتبر مشهد خواستار شرکت در آن مجلس شدند و پس از حضور، از نزدیك جریان حرکت میز را مشاهده کردند. در جلسه دیگر یکی از آن دو درخواست کرد که میز (مقصود میز مخصوص احضار روح است که روی آن همه حرفها نوشته شده و جنها توسط اشاره ای میز راتکان می‌دهند تا روی حرف مورد نظر بایستد) را بگردانند، این عالم چون دارای علوم و معنویت خاصی بود و راه مکالمه صحیح با موجودات نامرئی را بلد بود، گرداننده میز را به اسمایی که حضرت سلیمان (ع) می‌دانست و با آن اسما جنیان را مسخر کرده بود، قسم داده و پرسیده بود: شما روح انسان هستید یا موجودی دیگر؟ و شروع به خواندن حروف الفبا کرده در نهایت این جمله ها حاصل شد: من جن هستم». زمردیان نیز در کتاب «شیطان کیست» می‌گوید: «مدتهاست (ارتباط گیرندگان با روح) با وسیله های گوناگون با جن تماس می‌گیرند... البته جن خود را به آنها با نام روح یکی از افراد معرفی می‌کند و آنها بر این باورند که با روح آدمی تماس گرفته اند، در حالی که اغلب تماس آنها با جن و شیطان است.»

- آیا جن علم غیب دارد

قابلیت های موجود در جن که ناشی از نوع خلقتش می‌باشد (مانند پنهان بودن از چشم، طی مسافت کردن و غیره) این تصور را در ذهن انسانها ایجاد می‌کند که این موجودات از عالم غیب آگاهند. البته بسیاری از ارتباط برقرارکنندگان آگاهانه به قصد سوؤ استفاده و فریب مردم و یا ناآگاهانه به این باورها دامن زده اند، ولی حقیقت آن است که تنها خداوند است که آگاه به غیب می‌باشد و لاغیر، چنان چه می‌فرماید: «خداوند دانای غیب است و غیب خود را بر هیچ کس آشکار نمی سازد، مگر بر آن پیامبری که از اوخشنود باشد». و البته بسیار دیده شده در جریان همین احضار روح که ما آن را احضار جن می‌دانیم، جنیان توانسته اند پاسخ های درست و مناسبی را ارائه دهندکه آن را نباید ناشی از علم غیب آنان دانست، زیرا جنها از آنجایی که به راحتی می‌توانند طی طریق کنند، می‌توانند از همنوعان خود که در جریان ماجرا قرار دارند پاسخ را جویان شده و به شخص رابط اطلاع دهند و یا از امکانات دیگری استفاده کنند که ما از آن بی خبریم. به هر حال علم غیب چه برای انسان و چه برای جن منتفی است مگر برای عده ای خاص که از طرف خداوند این توانایی برایشان ممکن می‌شود.

- ترس از جن

آیا باید از جنها ترسید؟

برای در امان ماندن از آنها چه باید کرد؟ ظرفیتها و عکس العملهای انسانها در ارتباط با موجودات ناشناخته بسیار متفاوت و غیرقابل پیش بینی است. بنابر اعتقاداتی که سینه به سینه و نسل به نسل منتقل شده همواره جن ها موجوداتی آزاردهنده و موجب شر و فساد بوده اند، هرگاه بیماری لاعلاجی پیش آمده و یا اتفاق غیرقابل توجیهی روی داده به جن و شیطان نسبت داده شده است. موارد زیادی از بیماران روان پریش دیده شده اند که بیماری خود را ناشی از دیدن این موجودات می‌دانند و از سوی اطرافیان جن زده لقب گرفته اند. مسلم است که وحشت، ترس و اضطراب بیش از حد، موجب بسیاری از اختلالات روحی و روانی خواهد شد. به راستی کدام انسان است که در برخورد با این موجودات بیم در دلش راه نیابد. ولی آیا می‌توان همه این بیماریها را منسوب به جن و شیاطین دانست؟ به طور حتم شما هم عارضه «آل زدگی» را به کرات از سالخوردگان شنیده اید، عارضه ای که مردم در ایام قدیم و امروزه در برخی از روستاها و مناطق دورافتاده آن را باور داشته و معتقدند که این موجود جان زن زائو و طفلش را به خطر می‌اندازد. (چنان که چند سیخ پیاز پوست کنده را در بالای سرزائو می‌گذاشتند تا آل و جن از بوی بد پیاز فرار کرده و به زائو نزدیکنشوند.) در حالی که امروزه از طریق علمی ثابت شده است عامل بسیاری از بیماری ها، میکروب و موجودات میکروسکوپی بوده و وجود میکروب و نفوذ آن در بدن ضعیف زائو و طفلش موجب بیماری می‌شده و خاصیت میکروب زدایی پیاز عامل سلامت و محافظت بوده و نه بوی

www.takbook.com

www.takbook.com

بد آن. و یا عوام بیماری بسیاری از کسانی که به بیماری صرع گرفتارند را به جن ها نسبت می‌دهند. حال این ها تا چه حد واقعیت دارد، سوالی است که می‌توان با استناد بر این آیه آن را پاسخ گفت:«آنان که ربا می‌خورند، در قیامت چون کسانی از قبر برمی خیزند که به افسون شیطان دیوانه شده اند». (سوره جن، آیه ۲۶ و ۲۷) نابراین بسیاری از اعمال نادرست که جنبه شیطانی دارند و در واقع در اثر نفوذ شیطان در روح انسان اعمال می‌شوند موجب اختلالات روحی، روانی گشته و در واقع یك جنون شیطانی را در فرد ایجاد می‌کنند.علامه طباطبایی (ره) می‌گوید: «تشبیهی که در این آیه شده که رباخوار را به کسی تشبیه کرده که از طریق تماس با شیطان دیوانه شده، خالی از این معنا نیست که چنین چیزی (یعنی دیوانه شدن) امری است ممکن، چون هر چند آیه شریفه دلالت ندارد که همه دیوانگان در اثر «مس شیطان» دیوانه شده اند ولی این قدر دلالت دارد که بعضی از جنونها در اثر مس شیطان رخ می‌دهد». (سوره بقره، آیه ۲۷۵) شاید بهترین راه برای در امان ماندن از آزار جنیان بالا بردن دانش و آگاهی نسبت به آنهاست؛ چرا که جنیان نیز مانند انسان، خوب و بد دارند و از آنجایی که در میان انسانها زندگی می‌کنند و تعدادشان نیز بسیار زیادتر از انسانهاست دیدار با آن ها برای هیچ کس غیر ممکن نیست ولی چه بسا بسیاری از اختلالات روحی، روانی که به جسم هم آسیب جدی وارد می‌سازد، ناشی از دیدار با یك جن خوب و

نیکوکار بوده و تنها ترس از دیدار با این موجود، فرد را دچار عارضه ساخته و هیچ قصد و عمدی از سوی جنیان در کار نبوده است.

منبع : سایت افغانستان

http://vista.ir/?view=article&id=243277

VISTA.IR
Online Classified Service

جنبه های پنهان متافیزیک حضور

به نظر دریدا، واسازی می کوشد تا عملکرد اغلب پنهان آنچه را که او «متافیزیک حضور» می خواند آشکار کند . این اصطلاح به فرضیات سنت فلسفی و متافیزیکی ای اشاره دارد که بر مبنای باور به «حضور» بنیاد نهاده شده است، یعنی بر باور به نقطه ی ارجاع استعلایی و وحدت بخشی استوار است که به تنهایی می تواند نهایت فهمایی و قدرت تمامیت بخش گفتمان خود را تضمین کند. این مرکز می تواند صورت های گوناگونی به خود بگیرد: خدا، حقیقت، اصل (arche) ، و غایت (telos) .مثلاً به نظر دریدا، مفهوم مدلول فردینان دو سوسور، و یا فقدان قضیه یی که لاکان آن را حقیقت پایه ای اختگی نظام نمادین می داند.، کارکرد یک مرکز متافیزیکی را دارند.

دریدا نشان می دهد که اندیشه و تاریخ همواره ریشه در متافیزیک داشته اند، و در غرب این بدان معناست که تاریخ همیشه نوعی انحراف میان دو حضور قلمداد شده است نوشتار و تفاوت ، همچون فاصله ی میان تبعید از مکان اصلی ای که فرد پس از یک دوره ی تأخیر و سرگردانی به آنجا باز می گردد . در اصطلاح متافیزیک ،هبوط در تاریخ- فرو رفتن در زمان و مکان ودور شدن از حضور اصیل – همواره با هبوط در نظم زبان ونشانه همراه

www.takbook.com

www.takbook.com

است. ما مقیم این قلمرو هبوطی هستیم، حضور مدلول همواره غایب است هر چند که وعده و یاد آن هست- ظهور آن تا «پاروسیا» در آخر زمان به تعویق می افتد. دریدا این کلمه ی یونانی را که به معنای «حاضر» یا «حاضر بودن» است ، مترادف با اصطلاح «حضور» به کار می برد؛ این واژه در الاهیات هم معنای خاص خود را دارد و به ظهور یا بازآیی مسیح در «روز داوری» اشاره دارد، و این معنایی است که دریدا به وضوح با آن بازی می کند. او همچنین در کنار ایده ی حاضر بودن و یا ایده ی حضور سوژه در محضر خود در خود آگاه اش ، از مفهوم زمانی حاضر نیز بهره می گیرد؛ همه ی این معانی، به نحوی از انحناء متضمن بی واسطگی آگاهی نسبت به موضوع خود هستند.

● متن « TEXT »

متن ساختاری است متشکل از عناصر معنادار، و از طریق همین متن است که وحدت نسبی این عناصر- وحدتی که می تواند عمیق یا شکننده باشد- متجلی می شود. درنتیجه، متن مشتمل است بر

۱) عناصر معنادار،

۲) وحدت این عناصر ،

۳) تجلی این وحدت.

در معنایی محدودتر، «متن» به واحدهای زبانی محدود می شود ودر معنایی فراخ تر ، هر گروهی از پدیده ها، و حتی کل خود هستی را می توان نوعی متن قلمداد کرد.

از آنجا که کل هستی نوعی متن قلمداد می شود،؛ آن را می توان نوعی «زبان» هم انگاشت؛ این مفهوم از هستی شناسی یونانی- مسیحی حلول لوگوس یا کلام در جهان اخذ می شود. فلسفه ی ژاک دریدا، به تأسی از مارتین هیدگر ، در مقام تأملی بر تاریخ این هستی شناسی سر بر می آورد و پیش نهادش این است که آنچه به کلام محوری تفکر غربی موسوم است، از طریق کارکردی کردن مفاهیم بنیادی آن، واسازی شود. از نظر دریدا ، بیان این که مثلاً ((«حقیقت» ، «کارکرد» یک سیستم است)) به این معنا که چیزی منطبق با این پدیده ی آرمانی وجود ندارد : آنچه ما حقیقت می نامیم حاصل روابط هم بسته ی نظامی است که به صورت متن درک می شود؛ این حقیقت، به نوبه ی خود و در قالب مفاهیم معنادار نظام، پی آمد هایی در رفتار ، عاطفه و قدرت دارد. با این همه، تعبیر دریدا از متن به مثابه ی نوشتار یا متنی ست، مبتنی بر این فرض است که تمامیت هستی را نظام نقش مند نوشته ها یا اطلاعاتی بینگاریم که قاعدتاً کلیه ی سطوح هستی را در برمی گیرد. بنابر این ، نوشته ها یا اطلاعات ژنتیکی، زبانی و رایانه ای همگی سویه هایی از این متن فراگیر خواهند بود.

در هر کوششی برای فهم متن این پرسش مطرح می شود که عناصر این کل ساخت مند چگونه و بر اساس کدام وجه هستی باید تعریف شوند؛چرا که این موضوع چیستی فهمِ ما از زبان را تعیین می کند. در مباحث دوران ما، مفاهیم و برداشت های ساختارگرایانه غالب هستند . زبان شناسی سوسوری که شالوده اش بر پایه ی آوا شناسی بنا شده است، بر این باور است که زبان مشتمل بر نشانه هایی است که بر اساس تفاوت های مادی و غیر منطقی شان مشخص می شوند . افزون بر این، نظام نشانه ها نهادی قراردادی تلقی می شود. نشانه بر خلاف نمایه و شمایل، نسبتی وجودی یا قیاسی با آنچه باز می نمایاند ندارد. تفسیر متن جهان به مثابه ی نظامی از نشانه ها (یا آنگونه که پساساختارگرایان می گویند، نظامی از دال ها)، وجه تجلی چیزها را به ساختار های منحصراً انتزاعی یک نظام صوری فراچنگ می آیند. مثلاً سویه هایی از یک اثر هنری، کنش اجتماعی یا تجربه که در قالب صورت گرایانه ی تحلیل دو گانی نمی گنجند ، نمی توانند خود را تجلی ببخشند. و آنچه می تواند خود را متجلی کند حضور وجودی ندارد وتنها وانموده ای از هستی است. زیرا یک کارکرد ، عنصری شرطی شده و شرطی کننده از یک نظام پیش انگاشته است و هیچ گاه اصالت ندارد: این کارکرد با کارکرد های دیگر ترکیب می شود تا عناصر نظام را به اشکال گوناگون تکرار کند. به این ترتیب، هر رخ داد مفروضی تکرار و بازگویی چیزی است که پیش تر مکتوب شده است.

بر پایه ی نظریه ی ساختارگرایی، زبان به طبیعت بی شکل ، شکل می دهد (رولان بارت، فریدریش نیچه) . بر این اساس، زبان طبیعت را ترسیم می کند و موجب می شود طبیعت در حکم داده ی یک ساختار معین تجلی کند. اشکال متنوع این داده گیِ پیش بوده، در قالب انواع رمزگان های

www.takbook.com

www.takbook.com

فرهنگی زبان نظم می گیرند (بارت) ؛ و این رمز گان ها - در قالب تحولات آتی اندیشه های متأثر از ساختار گرایی- نقش منبع و انباره ی گفتمان را بازی می کنند (میشل فوکو). نشانه ها، رمزگانهایی که نشانه ها را نظام می بخشند و آنها را به گفته هایی در قالب یک فرهنگ بدل می کنند، و گفته هایی که این رمزگان متعلق به آنهایند، سه عنصر تعیین کننده در متن ساختارگرا هستند .

بارت در مقاله ی "از اثر تا متن" رمزگان را به تمامی اشکال و صوری اطلاق می کند که زبان بر واقعیت تحمیل می کند تا پیشاپیش ادراک ما از واقعیت و از خودمان را شکل بخشد. بنابراین مثلاً می توان از رمزگانهای نحوی شکل دستوری جمله، یا از رمزگان های روایی که منطق علیِ معنایی که بر معنای متعین فرهنگی ای که ما ادراک می کنیم حکم فرما هستند، سخن گفت. تمامی انواع رمزگان کلیشه هستند. پس فرایند تجزیه را بر واقعیت تحمیل می کنند . پس فرآیند تجزیه و تحلیل ادبی شامل شناسایی رمزگان های حاکم بر اثر می شود (رمزگانه های یاد شده و نیز سایر رمزگان). این کار حوزه ی روش شناسانه ای را پی می ریزد که متن ادبی از درون آن زاده می شود . این حوزه مجموعه ای از گفتمان ها را سامان می دهد که کل نظام تحقیق را در بر می گیرد. این نظام شامل گستره ی کتاب شناختی متن، شرایط خاص فنی ، روان شناختی و جامعه شناختی حاکم بر تولید متن می گردد. این نظام، همچنین، نقد و مصرف متن یا دریافت متن را نیز در خود می گنجاند . مثلاً اگر در یک طرح تحقیقاتی ، توجه معطوف به شرایط اجتماعی تولید باشد، رمزگان معنایی نقش عمده و برجسته ای در آن خواهد داشت. در نتیجه، فرآورده ی چشم اندازی روش شناختی است؛ چشم اندازی که بر دو فرض میتنی است. یکی اولویت داشتن تاریخی شرایط اجتماعی و دیگری این که گذشته ی تاریخی و هستی خود ما نوعی نظام دلالت گر رمزگان بنیاد است. از آنجا که متن ادبی تابعی از حوزه ی روش شناختی مولد آن است، بنابراین، وجود متن ادبی مبتنی است بر عملکرد آن در حکم جزئی از قدرت (و در این معنا یک ارزش فرهنگی است) در چارچوب همان حوزه ی روش شناختی . مثلاً با توجه به روش نقد مارکسیستی برای بهره گیری از نظام تحقیق جهت شکل گیری متن، متن در برنامه ی مارکسیستی ادغام می شود و به سلاحی ایدئولوژیک در خدمت نبرد طبقاتی در می آید.

بنابراین از نظر مارکسیسم ، متن ادبی به سان، رمزگان های معنایی در هم تنیده ای پدیدار می شود که سازنده ی آگاهی (طبقاتی) است . در تقابل با تلقی سنتی از اثر که بیشتر آن را یک شیء می انگارد تا یک کارکرد ؛ امروزه متن ادبی را اساساً فاقد هر گونه استقلال ، فاقد هر گونه ویژگی ماندگار وذاتی ای – مانند وحدت صوری اثر- می دانند که بتواند داوری ما مورد متن را توجیه کند. متن کلاسیک منابع ادبی، تأثیرات ژانری و شرایط تاریخی و اجتماعی را در قالب یکپارچه گی چیزی نو، به هم می تند (ظاهراً مانند گیاهی که عوامل تعیین کننده ی وجودش را به نسوج خود بدل می کند)، واین درحالی است که که متن ادبی انسجام خود را از رمزگانهایی می گیرد که آن متن را در کل شبکه ی دلالت ادغام می کنند. در حالی که ثبات و خود بودگیِ اثر از مثلاً تقلید یک ژانر معین- از قبیل غزل یا حماسه- ناشی می شود، ثبات یک متن ناشی از تجزیه و تحلیلی است که اثر را اوراق می کند تا تعامل رمزگان های موجود در آن را کشف کند: رمزگان ها در جریان دگرگونیِ مدام متنیت ثابت می مانند واین متنیت دگرگون شونده تمایزات متنی و ژانری را که در گستره ی یکپارچه ی دلالت حل می کند؛ گستره ئی که خود سطوح متفاوتی از پیچیدگی را داراست (پیچیدگی – که نباید آن را با کیفیت خلط کرد- خود در مقام یک ارزش فرهنگی پدیدار می گردد و در نتیجه از عوامل جذابیت متن ادبی است). افزون بر این، خودبودگیِ خواننده نیز ساختاری از نشانه های رمزگان بنیاد تلقی می گردد ودر نتیجه، خودبودگی منوط می شود به تکرار متنیت. دست کم بر این اساس ، می توان گفت که "بودن" به معنای رابطه ی کمابیش پیچیده ی مجموعه ای از کلیشه ها است.

یکی از مبنای درک رایج و امروزین متن، این فرض است که متن را باید فارغ از سرشت زبانی یا غیر زبانی آن، عنصری کاملاً قراردادی در یک نظام دلالتی دانست. این رهیافت متعاقباً به ما نشان می دهد که هر عنصری که در اقتصاد نظام نقش مند نباشد نمی تواند خود را تجلی بخشد از آن جا که بر اساس ساختار گرایی برانیسلاو مالینوفسکی، یکی از کارکردهای اسطوره ، حفظ کارایی نظام اجتماعی است، درنتیجه، حقیقت وجودی و نامستور یک اسطوره – مثلاً مسیحیت – را نمی توان در چار چوب یک متن مردم شناختی آشکار ساخت یا حتی درک کرد. یعنی مثلاً یک شعر برای ورود به قلمرو علوم انسانی باید کارکردی از کارکرد های گفتمان های زبان شناختی ، روان شناختی و ایدئولوژیک به حساب آید.

به این ترتیب ، شعر قابل محاسبه می شود و می توان آن را با نظامی علی درآمیخت. پس برداشت امروزین از متن تلویحاً به نظام منسجمی از

www.takbook.com

www.takbook.com

مناسبات علت و معلولی اشاره دارد؛ مناسباتی که چیزها خود ، در مقام اجزاء اقتصادِ نهادینِ امر از پیش شناخته شده (امر از میان رفتنی و مصرف شدنی) ، از آن استخراج می گردند . در این برداشت، امرِ یکه و غیر قابل محاسبه و ناشناخته اساساً کنار گذاشته می شود. به این اعتبار، فهمِ امروزین و شاخص متن متناسب است با فرو کاست فن آورانه ی همه چیز و بازنوشت آنها در اقتصاد پسامدرن تولید و مصرف .

منبع : پیمان ملی

http://vista.ir/?view=article&id=254803

VISTA.IR
Online Classified Service

جنبه های درمانی هیپنوتیزم

واژه هیپنوز و هیپنوتیزم از ریشه یونانی مشتق شده است که به معنی خواب است و در سال ۱۸۴۲ وارد دایره المعارف روان شناسی شد. هیپنوتیزم عبارتست از یک نوع حالت روانی مخصوص که تحت تلقینات شخص «خواب کننده» توسط شخص «خواب شونده » پذیرفته می شود به شرط این که تلقینات برخلا ف احساس و وجدان شخص خوابرو نباشد. عده ای هیپنوتیزم را تمرکز و توجه شدید روی موضوع یا نقطه ای خاص می دانند. هیپنوتیزم یک واقعیت است که در عین شگفت انگیزی پدیده ای عادی است. اگر چه می تواند برای عده ای وسیله تفریح و جلب توجه شود ولی در کل پدیده ای است علمی که مفید و سودمند است و گاه ممکن است مورد سو» استفاده قرار گیرد و فاجعه بیافرینند.

در درجات اولیه هیپنوتیزم، شخص آگاهی کامل دارد، کاملا احساس می کند که بیدار است، صداها را می شنود. اگر تلفن زنگ بزند می فهمد ، در درجه اول و دوم هیپنوتیزم، شخص هیپنوتیزم شده نمی فهمد که هیپنوتیزم است. تصور می کند که بیدار است و فقط احساس می کند که بدنش یا دستش سنگین است.

در این تحقیق در مورد برخی جنبه های کاربردی هیپنوتیزم در روان درمانی و معالجه لکنت زبان و کاربرد هیپنوتیزم در زایمان بی درد تحقیقاتی صورت گرفته که هر یک را به طور مختصر به اطلا ع شما عزیزان می رسانم.

- کاربرد هیپنوتیزم در روان درمانی

▪ نوروزها و هیپنوتیزم:

نوروز یکی از دوگروه بیماری های روانی است که به صورت ناسازگاری های هیجانی، به علت وجود منازعات حل نشده در شعور تاریک انسان به

www.takbook.com

www.takbook.com

وجود می آید و ناتوانی و ضعف و عدم کمال شخصیت در بروز اختلا ل نقش اساسی دارد. این افراد تماس خود را با دنیا و واقعیت کاملا از دست نمی دهند. اضطراب محصول اصلی کشمکش ها در افراد نوروز است. روان کاوان معتقدند که سالها باید روانکاوی کرد تا علت تضاد فکری فرد مشخص شود. ولی پیدا کردن این تضاد و کشمکش افکار متضاد از طریق هیپنوتیزم چندان مشکل نیست که در عرض چند جلسه بیمار کلیه جزئیاتی که باعث بیماری اش شده به سهولت به یاد میآورد.

▪ هیستری و هیپنوتیزم:

حالت های روانی افراد هیستریک از افراد عادی کاملا متفاوت است آنها دمدمی و متلون المزاج هستد بدون انگیزه می خندند و گریه می کنند، عکس العمل هایشان مبالغه آمیز است آنها در خود نیاز به خودنمایی در برابر دیگران احساس می کنند این افراد نسبت به تلقین خیلی حساس هستند. آنها در خود نیاز به خودنمایی در برابر دیگران احساس می کنند. زیرا ضعف مغز آنها امکان مقاومت کافی را به آنها نمی دهد. هیچ کس به اندازه یک فرد هیستریک، هیپنوتیزم نمی شود.

این گونه بیماران هیچ مقاومتی در برابر هیپنوتیزم نشان نمی دهند.

در این جا این سوال مطرح می شود که آیا یک فرد هیستریک را می توان برخلا ف میلش هیپنوتیزم نمود؟

جواب خیر است. زیرا بیمار باید همکاری لا زم را داشته باشد تا این امر صورت گیرد. افرادی که هیستری آن ها بسیار شدید است نسبت به هیپنوتیزم مقاومت بیشتری نشان می دهند. به طور کلی افراد هیستر یکی که مورد هیپنوتیزم قرار می گیرند به آسانی می توانند معالجه شوند و بهبود یابند.

● هیپنوتیزم و طب

هیپنوتیزم در طب به صورت های زیر استفاده می شود:

- به صورت خواب درمانی

- برای از بین بردن درد

- در وضعیت های عمومی طبی

- آسم یا تنگی نفس

- آلرژی یا حساسیت های مختلف و کهیرها

- وسواس، اندیشه های جزمی و ترس های بی جا

- بی خوابی

ـ شادابی و زیبایی چهره

● کاربرد هیپنوتیزم در لکنت زبان

شاید بزرگترین آرزوی یک فرد الکن معجزه ای باشد که لکنت او را از بین ببرد و او هم بتواند آزادانه و روان در مجالس صحبت کند.

در سال ۱۹۶۴ کارلو مارچزی در طی یک مقاله در مجله «مدیکال هیپنوتیزم» مدعی بود که ۹۸ مورد لکنت زبان را به وسیله خواب مصنوعی معالجه کرده است که اساس آن تمرینات تنفسی بوده است.

دو روش برای حمله به لکنت زبان وجود دارد:

۱) در این روش فرد الکن تحت نفوذ تلقینات هیپنوتیزمی قرار می گیرد و می تواند کلمات القایی را بدون لکنت بیان کند متقاعد می شود که این امکان وجود دارد که بتواند بدون لکنت صحبت کند. این روش باعث می شود هیجانات منفی از بین برود و فرد اعتماد به نفس خود را دریابد.

۲) این روش برای افراد الکن باهوش به کار می رود که لکنت زبان شدیدتری دارند، در این حالت شخص توسط خواب مصنوعی عمیق به گذشته برده می شود موقعی که لکنت زبان شدید و ناراحتی داشته است. در این وقت در حال هیپنوتیزم عمیق به او تلقین می شود که صحبت کند.در

www.takbook.com

www.takbook.com

این موقع توجه فرد بر انقباض تشنجی دیافراگم، حنجره و وضع تنفس معطوف می شود. بلا فاصله به وی گفته می شود که به طریقی که به او آموخته شده تنفس کند و همان کلمات را در وضعیت تلفظ کند. به این ترتیب خطاهایی که در گذشته هنگام صحبت کردن مرتکب می شد اکنون اصلا ح می شود و به راحتی صحبت می کند.

البته انواع تنفس ها و تمرکزها در این روش از ابزار اصلی است.

- زایمان بی درد به وسیله هیپنوتیزم

برای زایمان به کمک هیپنوتیزم باید از خانم های بارداری استفاده شود که دچار بیماری های روانی نباشند کسانی که دچار بیماری های وسواسی، عقده های روانی و کمبودهای عاطفی هستند، برای هیپنوتیزم مناسب نیستند.

تفاوت دیگر این نوع زایمان این است که در آن به ضمیر آگاه فرد تلقین می شود که زایمان بی درد است. در حالی که تنش ها و اضطراب ها در ضمیر ناخودآگاه زن باردار تمرکز یافته است و هیپنوتیزم در این محل اثر می کند و تمام یافته های منفی ویرانگرانه را از وجود زائو خارج کرده و با یک نیروی قوی تر از اراده زائو به او می قبولا نند که زایمان بدون درد است.

برای استفاده از زایمان بی درد باید به ریلکس عمیق در عضلا ت باسن و شکم دست یافت و همیشه با شادی درباره خود و زایمان و نوزاد فکر کرد و هرگز فکرهای خطرناک را به ذهن راه نداد.

زنانی که از اصول هیپنوتیزم آگاهی دارند در هنگام درد با ریلکس کردن خود این درد را به آرامش تبدیل کرده و احساس مطبوع تری دارند. یکی از نکات مهم در اینجا توجه به نوع تنفس است که باید آرام، عمیق و منظم باشد که در طول بارداری به زائو آموخته می شود.

در خاتمه و نتیجه گیری کلی باید گفت که از این پدیده شگفت همواره با احتیاط و دوراندیشی و رعایت مسائل علمی، به عنوان ابزاری جهت خدمت و یاری رساندن به همنوع استفاده کرد.

منبع : روزنامه مردم سالاری

http://vista.ir/?view=article&id=322863

VISTA.IR
Online Classified Service

جنجال ارواح

- بعد سوم و دنیای سوم

انسان سه بعد وجودی عقل، روح (نفس) و جسم دارد. انسان زندگی می‌کند و سپس می‌میرد. جسم او در زمین تجزیه و تبدیل به مواد دیگری می‌شود و کمتر اثری از آن در دل زمین به جای می‌ماند. اما روح که بعد سوم وجود انسان است چه می‌شود؟ و در چه جهانی به هستی خود ادامه می‌دهد؟ گذشتگان که مرده‌اند و جسمشان در دل خاك آرمیده ارواحشان چه شده است؟ آیا آنها ما را می‌بینند؟ و از ما انتظاراتی دارند؟

www.takbook.com

www.takbook.com

جهان ارواح چیست؟

امروز دیگر اندیشه‌های مادی نمی‌توانند در برابر این واقعیت تسلیم نشوند که انسان روح دارد و پس از مردن جسم در دنیای مادی و ادامه حرکت جوهر آن و تبدیل به مواد دیگر، روح همچنان به هستی خود در جهانی دیگر ادامه می‌دهد. پس مردن جدا شدن روح از جسم است و قضایای متعددی از گوشه و کنار جهان درباره ارواح نقل شده است که تواتر و کثرت اخبار آن هرگز اجازه نمی‌دهد اصل مسئله ارواح انکار شود. باید اندیشید که انسان به چه جهان دیگری و برای چه کاری می‌رود؟ اساس آمدن انسان در این دنیای مادی برای چیست؟ چه کسی تدبیر مسیر هستی انسان را از دنیای جنینی تا جهان ماوراء طبیعت بدون هیچ کم و کاستی در اختیار دارد؟ آنچه که می‌خوانید بررسی وقایعی است که نه تنها هستی ارواح انسان‌ها را در جهانی دیگر ثابت می‌کند بلکه توجه و حتی درگیری آنها را با جهان مادی به خوبی روشن می‌کند.

مطالب ذیل از منابع مستند و معتبر غربی گرفته شده‌اند که اثبات هستی ارواح انسان‌ها در دنیایی دیگر و انتظار آنها برای ورود به یك مرحله دیگر از جهان هستی را به خوبی اثبات می‌کند. به آن دنیای سوم می‌گویند دنیایی که متعلق به دیگران است.

مزاحمت (ارواح جنجال‌گر) مسئله‌ای نیست که به تازگی به وجود آمده باشد، چنین مواردی در حدود سال ۹۰۰ بعد از میلاد در چین و حتی قبل از آن، بر طبق سند دیگری، در ۵۳۰ قبل از میلاد در روم ایتالیا دیده شده بود. عبارت اصلی آن پولترگایست به زبان آلمانی و به معنای <ارواح جنجال‌گر> است که به پدیده‌هایی اختصاص دارد که اغلب سر و صداهای عجیبی ایجاد می‌کنند. برخی از دانشمندان معتقدند که این پدیده بیشتر به یك شخص جوان و مونث که تا حدودی تحت استرس قرار گرفته است، مربوط می‌شود تا یك مکان. شخصی که مرکز حمله قرار گرفته به هر کجا که برود، اعمال ارواح شرور در تعقیب اوست. اما آندرو گرین پژوهش‌گر معروف پدیده‌های فوق‌طبیعی اعتقاد دارد به‌هیچ‌وجه این پدیده‌ها صرفا مربوط به شخص نیست. بلکه این تجارب می‌تواند نمونه‌ای از سایکوکینه‌سیس، یعنی قابلیت به حرکت در آوردن اشیاء و ایجاد سر و صدا، تنها از طریق فکر و ذهن و یا منتج از یك ذهن ناخودآگاه و خلاق افراد، از هر جنسیت (و از سنین ۳ تا اواخر۴۰ سالگی) باشد که در نتیجه ضربات روحی و مشکلات روانی، و در اثر عواطف و احساسات سرکوب شده به وجود آمده است.

- تجاربی در ارتباط با ارواح جنجالگر

اتفاقی غیرمعمول در حال وقوع بود، جا به‌جایی و مرتب شدن خودبه‌خود لوازم منزل، بوهای نامطبوع، صداهای عجیب و غریب و... در آگوست ۱۹۹۲ خانواده گریگز دو ماه بود که به خانه‌ای در پورت اسموت انگلستان نقل مکان کرده بودند. ساختمان دارای دو اطاق در بالا و دو اطاق در پایین بود. به نظر می‌رسید که مرکز این سر و صداها، یکی از اطاق‌های طبقه پایین باشد. تمام اعضای خانواده می‌ترسیدند که وارد آن شوند.

خانم گریگز با ناامیدی، یك کشیش و یك شخصی که دارای توانایی‌های فراطبیعی بود را برای بررسی آنچه که اتفاق می‌افتاد به منزل‌شان دعوت کرد. با ناباوری متوجه شدند که دلیل تمام این اتفاقات دختر جوان‌شان جاسمین است که توسط روح مستاجر قبلی تسخیر شده است.

صحت این فرضیه زمانی آشکار گردید که جاسمین ناگهان با لهجه و صدایی عجیب شروع به صحبت کرد. صدای او بدون آن‌که کنترلی بر آن داشته باشد، شبیه فردی بزرگسال بود. او به سوالات مادرش مرتب با لهجه شمالی، پاسخ می‌داد.

برای بررسی بیشتر موضوع، دو مدیوم (واسطه ارتباط با ارواح) دعوت شدند، آنها شبح را مردی به نام <پرسی> شناسایی کردند که اهل شمال انگلستان بود. بر طبق گفته آن دو، جاسمین و پرسی دوستانی صمیمی شده بودند.

www.takbook.com

www.takbook.com

گرین معتقد است که این مورد نشان می‌دهد که چگونه نیروی ذهنی تحت تاثیر مشکلات ذهنی می‌تواند شبیه به پدیده‌های مافوق‌طبیعی بروز کند و با اغلب پدیده‌های فراروانی متعارف اشتباه گرفته شود. این نظریه همچنین توسط متخصص پدیده‌های فراروانی ویلیام جی. رول آمریکائی تایید گردید. او دریافت که از ۹۲ مورد حضور ارواح جنجال‌گر که فردی مرکزیت آن را دارد، چهار مورد، حملات صرعی بوده‌اند.

پس از مطالعه تحقیقی رول، گرین نیز پذیرفت که در بعضی از موارد ارواح جنجال‌گر ممکن است ناشی از صرع موقت بخشی از مغز باشد. در این شرایط، افراد از اختلال حافظه رنج می‌برند که می‌تواند از یك دقیقه تا نیم‌ساعت باشد. اما بر طبق یافته رول صرع درصد کوچکی از آن موارد را در برمی‌گیرد.

- لمس ارواح

(رنه توکه) محقق و روح‌شناس فرانسوی داستان‌هایی از تجربه اشباح در کتاب‌های خود ذکر کرده که بخشی از آن مربوط به خانم <وی> است. خانم (وی) با (توکه) در ارتباط با رویت اشباح مشورت می‌کرده است. تجربه زیر مربوط به یکی از یادداشت‌های اوست که برای (توکه) فرستاده است.

خانم (وی) در یکی از شهرهای فرانسه همراه با دو پسرش یك منزل قدیمی متعلق به قرن هفده را خریداری نمود و در ششم ژوئیه سال ۱۹۵۵ در این منزل استقرار یافت. این منزل به شکل قلعهای قدیمی با باغ بزرگی بود که نمازخانه و محراب نیز داشت. آنها به زودی متوجه شدند که اشباحی در آن منزل رفت و آمد دارند. این اشباح مربوط می‌شدند به ارواحی که در گذشته دور در آن مکان مقیم بودند.

یکی از این اشباح، روح شخصی بود که در زندگانی خود باعث مرگ مردی شده و دچار عذاب روحی بود. این روح در گفتگویی که با خانم (وی) داشت، داستان طولانی و غم‌انگیزی درباره مرگ یك انسان از گرسنگی و تشنگی و سرما در سیاه‌چال را بیان کرده و از این‌که با رذالت و سهل انگاری و بی‌توجهی خود باعث شهادت آن مرد شده است، احساس ندامت و پشیمانی می‌نمود.

پروفسور (توکه) استاد موسسه بین‌المللی ماورای روانی پاریس که نقل‌کننده این واقعه است، خانم (وی) را تشویق و ترغیب می‌کند از شبح عکس‌برداری نموده و در صورت امکان آن را لمس نماید. یکی از پسرهای خانم (وی) به نام ژان در فرصتی از شبح عکس گرفت. خانم (وی) فیلم را در اختیار پروفسور توکه قرار داد. او فیلم را ظاهر کرد و دلیل بارزی بر این مدعا بدست آورد. پروفسور توکه این دو عکس را در کتابش چاپ نموده است. چند هفته بعد خانم (وی) پیشنهاد دوم پروفسور توکه را عملی نمود. این زن در دنباله یادداشت‌های خود چنین می‌نویسد:

...<یك‌شب در اواخر ماه نوامبر گاستون پسرم را که با قطار ساعت یك و نیم بعد از نیمه شب می‌رفت بدرقه نمودم. حدود ساعت دو و ده دقیقه بود که از ایستگاه قطار (مولن) برگشتم. وقتی وارد منزل شدم تکان دهنده‌ترین واقعه دوران زندگیم رخ داد.

در آن شب به‌خصوص، من اصلا به روح و شبح فکر نمی‌کردم. چون به‌دلیل رفتن پسرم دلم به‌شدت گرفته بود. من قبل از ژان، که رفته بود اتومبیلش را در گاراژ پارك کند، وارد منزل شدم. به محض این‌که در را باز کردم دیدم شبح روی پلکان سرسرا ایستاده است.

درست همان‌جایی که یك‌سال پیش بر من ظاهر شده بود. من وحشت زده در جایم خشك شدم، سرانجام به خود آمدم و توانستم خودم را کنترل کنم. این دفعه از پله‌ها بالا رفتم و بعد از این‌که شبح چند کلمه‌ای صحبت کرد، چشمم را بستم و دو تا دستم را فرو کردم توی سینه و شکم شبح، ناگهان تکان شدیدی در همان نقطه بدنم احساس کردم. بعد یك سرمای منجمدکننده که نفسم را به طرز توصیف‌ناپذیری بند آورد، تمام وجودم را فراگرفت. شبح با این حرکت من عقب رفت و ژان که از پایین ناظر صحنه بود فریاد زد : (مادر ، چکار کردی؟) داشتم می‌افتادم که ژان مرا بغل کرد و به اتاقم رساند. خیلی زود دستانم ورم کردند و شروع به سوختن نمودند، درست مثل این‌که از سرما سوخته باشد. ژان مرتب برایم آب نیمه گرم می‌آورد و من دستانم را در آن فرو می‌بردم. کم کم درد کمتر شد و با خستگی تمام به خواب رفتم. فردا صبح به هیچ‌وجه نمی‌توانستم انگشتانم را تکان دهم. چون انگشتانم ورم کرده بودند. ژان با زحمت توانست انگشترهایم را درآورد.

حداقل دوماه دست‌های من متورم بود و سوختگی‌های متعددی که شبیه زخم ناشی از چنگ گرفتگی بود به وضوح روی آنها به چشم می‌خورد. از آن پس پوست دستانم خراب و بسیار ضخیم شدند.

www.takbook.com

www.takbook.com

هنوز گاهی در ناحیه سینه و شکم خود احساس درد می‌کنم یعنی همان نقطه‌ای از بدن شبح که دستم را در آن فروکردم. اما از این کار خود به‌هیچ‌وجه متاسف نیستم زیرا مدت‌ها بود که می‌خواستم بدانم آیا زیر این غبار ابر مانند، اسکلتی وجود دارد یا نه و فهمیدم هیچ چیزی نیست و شبح از یك نوع بخار منجمد درست شده که کمی هم لزج است.

پروفسور (توکه) آثار سوختگی و تورم روی دست خانم (وی) را در پاریس تایید نموده است.

منبع : خانواده سبز

http://vista.ir/?view=article&id=230822

VISTA.IR
Online Classified Service

جهان، ریاضی است

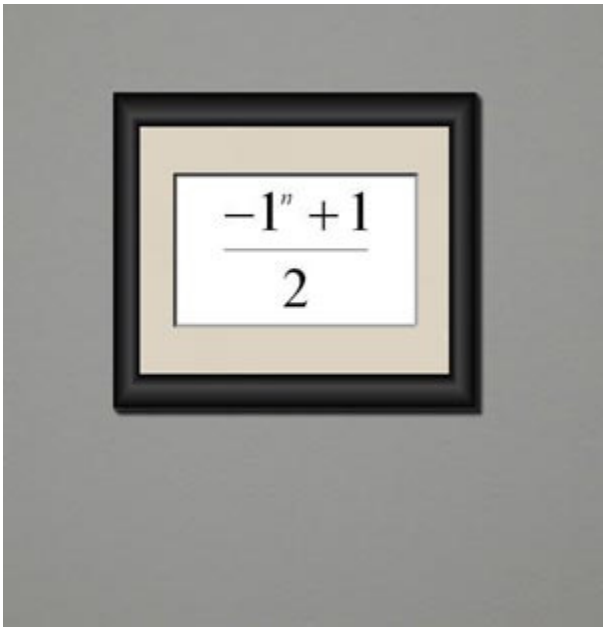

معمولا در آموزش ریاضی و روش‌های تفهیم و تدریس مفاهیم ریاضی در سطوح مختلف آموزشی، معلمان و اساتید با تجربه و ماهر سعی می‌کنند که از مفاهیم و مثال‌های ملموس در زندگی و طبیعت برای توضیح و تشریح و تفهیم مفاهیم ریاضی استفاده کنند.

اما این‌بار در این نوشته می‌خواهیم از ریاضیات و مفاهیم والای آن کمک بگیریم تا دایره شناخت و تصورمان را نسبت به ابعاد دیگر هستی و نوع دیگری از موجودات هستی که می‌توانند باشند وسعت دهیم و از این رهگذر یک تحلیل و توجیه علمی و ریاضی برای خیلی از تصورات و حدس‌هایمان و حتی برای بعضی از اعتقادات کلی دینی‌مان و فلسفی مان به دست آوریم.

هرچند که هدف این نوشتار سعی در توجیه و انطباق مسائل و اعتقادات دینی و مذهبی با نظریه‌های علمی و ریاضی نیست؛ ولی برای کسانی که علاقه‌مند به داشتن نوعی تحلیل علمی در این مسائل هستند و از آن مهمتر به دنبال کشف ارتباطهای علمی بین شاخه‌های مختلف علوم بشری مثل فلسفه، الهیات، عرفان و ریاضیات و فیزیک هستند، می‌تواند مفید واقع شود.

یکی از مسائل و سؤالاتی که عموما نوع بشر و خصوصا دانشمندان، به خصوص دانشمندان علوم طبیعی و فیلسوفان را به خود مشغول کرده است، شناخت بیشتر هستی و ابعاد آن و تعیین جایگاه و مرتبه انسان و زندگی او در عوالم هستی است. نظریه‌های مختلف علمی دانشمندان علوم طبیعی در گذشته و حال و منابع دینی و کتب آسمانی ادیان مختلف، خصوصا کتاب آسمانی ما مسلمانان قرآن مجید، انسان را در شناخت و تصور بیشتر ابعاد هستی یاری داده‌اند.

اما، آنچه که بعد از این مقدمه به دنبال طرح آن هستیم استفاده از ریاضیات و مفاهیم والای آن برای توضیح و درک ابعاد هستی است. ایده‌های

www.takbook.com

www.takbook.com

اصلی این موضوع از مطالعه کتاب «ابرفضا» نوشته فیزیکدان ژاپنی، میچیو کاکو گرفته شده است.

فضای یک بعدی همان خط راست(یا محور اعداد حقیقی) است. یک جسم یا موجود یک‌بعدی متعلق به این فضا، فقط می‌تواند حرکت روبه جلو و عقب داشته باشد. فضای ۲ بعدی همان صفحه است که شامل ۲ مشخصه هندسی طول و عرض است. یک موجود ۲بعدی برخلاف موجود یک بعدی علاوه بر حرکت رو به جلو و عقب می‌تواند به طرف راست و چپ نیز با هر زاویه‌ای و روی هر مسیری (نه لزوما مستقیم) حرکت کند. فضای خمیده ۲بعدی رویه یا سطح است که بعدا به توصیف آن می‌پردازیم.

فضای ۳بعدی (اقلیدسی) همان فضایی است که در آن زندگی می‌کنیم که شامل۳ مشخصه طول و عرض و ارتفاع است در حالی که مفهوم بالا و پایین برای یک موجود دو بعدی معنا ندارد و نمی‌تواند حرکت رو به بالا یا رو به پایین داشته باشد؛ اما یک موجود ۳بعدی، ضمن حرکت رو به جلو و عقب و رو به راست و چپ، می‌تواند در جهت بالا و پایین نیز حرکت کند.

باید توجه کرد که موجود ۲بعدی متوجه نقص و ناتوانی خود در حرکت رو به بالا و پایین نخواهد شد؛ زیرا اساسا حرکت رو به بالا و پایین در فضای ۲بعدی معنی ندارد. همچنان که برای موجود ۳بعدی در فضای ۳بعدی خود، تصور حرکت غیر از حرکت مادی و معمول معنی ندارد. اکنون به توصیف بیشتر موجودات ۲بعدی و ۳بعدی و نقش آنها نسبت به همدیگر می‌پردازیم. در بخش بعد نیز موجودات ۳بعدی و ۴بعدی (فرابعدی) را توصیف و نقش آنها را نسبت به همدیگر بررسی خواهیم کرد.

در یک مثال روشن، موجودات(۲بعدی) را می‌توان همان خزنده‌های طبیعت خودمان تصور کرد. موجوداتی مثل مورچه‌ها و کرم‌ها و مارها که نمی‌توانند بپرند و فقط می‌توانند حرکت جلو وعقب و چپ و راست داشته باشند. موجودات ۲بعدی را می‌توان با کشیدن یک دایره حول آنها، محصور و زندانی‌شان کرد.

در حالی که این موجودات می‌توانند چیزهایی را از نگاه همنوعان خود کتمان کنند؛ ولی نمی‌توانند چیزی را از نگاه موجودات ۳بعدی پنهان نگه دارند؛ زیرا موجودات ۳بعدی به انحای مختلف می‌توانند در عالم موجودات۲ بعدی هرطور که بخواهند دخالت کنند. به عنوان مثال یک موجود ۳بعدی می‌تواند یکی از ۲ بعدی‌ها را که در داخل دایره محصور و زندانی هستند؛ به بیرون کشیده و از عالم ۲بعدی‌ها خارج کند. این کار برای همنوعان موجود ۲بعدی امری خارق‌العاده و معجزه به نظر خواهد رسید، در حالی که برای موجود ۳بعدی امری بدیهی و عادی خواهد بود.

موضوع این است که این کار(خارج ساختن ۲بعدی‌ها به وسیله موجود ۳بعدی)به چشم همنوعان ۲بعدی چگونه دیده خواهد شد؟ باید گفت که این کار به صورت لحظه‌ای بوده و موجود خارج شده از نگاه همنوعان آن غیب می‌شود و اگر دوباره بخواهد برگردانده شود، آن هم لحظه‌ای، معجزه‌آسا خواهد بود. درست مثل باز شدن یک معکب(۳ بعدی) به حالت ۲بعدی .

موضوع دیگری که بی‌ارتباط با بحث بعدی ما نخواهد بود، این است که موجودات ۲ بعدی خود را در فضای ۲بعدی، در یک فضای بیکران و نامحدود احساس می‌کنند؛ ولی از نگاه یک موجود ۳بعدی فضای آنها محدود و از بین رفتنی است.

درست مثل مورچه‌ای که داخل یک گودال بسیار کوچک افتاده و مرتب تقلا می‌کند که خودش را از این اقیانوس بیکران! به ساحل برساند. در حالی که همین اقیانوس بیکران از نظر او می‌تواند زیر پای ما له شود و از بین برود. همچنین موضوع دیگری که می‌توان در مورد موجودات ۲بعدی و فضای آنها مطرح کرد، بحث انحنای فضاست که مرتبط با نظریه‌های پیشرفته فیزیک جدید است.

فرض کنید تعدادی از موجودات۲ بعدی را روی صفحه کاغذی بریزیم و این صفحه کاغذ را انحناء و تاب دهیم (یا حتی آن را مچاله کنیم) این کار برای آنها خیلی محسوس نخواهد بود چون آنها محل خیلی کوچکی از فضای خودشان را اشغال کرده‌اند و فضای خود را به طور موضعی حس می‌کنند و مشکل است که قبول کنند عالم آنها پیچ خورده و مچاله شده است.

به عبارت دیگر فضای ۲ بعدی آنها از دید خود آنها همیشه اقلیدسی(صاف) است، در حالی که برای موجودات ۳بعدی فضا به طور موضعی اقلیدسی ولی به طور سراسری نااقلیدسی است و ۳بعدی ها این موضوع را به طور بدیهی می‌پذیرند.

اکنون به توصیف موجودات ۳بعدی و ۴بعدی و نحوه ارتباط آنها نسبت به هم می‌پردازیم.

www.takbook.com

www.takbook.com

بهترین مثال روشن برای تصور موجودات ۳بعدی ما انسان‌های روی کره خاکی و برای تصور موجودات ۴بعدی (فرابعدی) فرشتگان و ملائک، ارواح و کلا موجدات خداگونه‌اند.

همچنان که در بخش قبلی گفته شد، موجودات ۲بعدی می‌توانند چیزهایی را از نگاه همنوعان خود مخفی نگهدارند ولی از نگاه موجودات ۳بعدی نمی‌توانند چیزی را کتمان کنند، اینجا نیز موجودات ۳بعدی می‌توانند چیزها و پدیده‌هایی را از نگاه همنوعان ۳بعدی خود پنهان نگه دارند ولی نمی‌توانند ازنگاه ۴بعدی‌ها مثل فرشتگان مأذون الهی کتمان کنند.

در واقع موجودات مجدد مأذون از خدا بر همه چیز و بر همه عالم ما مسلط هستند و همه گونه می‌توانند در عالم ۳بعدی مادخالت کنند. اشاره آیه قرآن که می‌فرماید: انسان همیشه در محضر خداست و ما (خدا) از رگ‌های گردن او به او نزدیک‌تریم.» در تفسیری مؤید این مطلب است.

موضوع بعدی که در مقایسه با بخش قبل می‌تواند مفید واقع شود، بحث امکان حرکت‌های غیرمادی در فضای خارج از فضای ۳بعدی است. این‌گونه حرکت‌ها برای ما انسان‌های ۳بعدی غیرقابل تصور و غیرممکن است. اما وجود این نوع حرکت‌ها در فضایی با ابعاد بالاتر نباید به خاطر عدم امکان تصور فیزیکی ما از آنها،رد شود چرا که مطابق نکاتی که در بخش قبلی مطرح شد، حرکت رو به بالا و پایین نیز برای موجودات ۳بعدی غیرممکن و بی‌معنی است ولی برای ما انسان‌ها امری بدیهی و شدنی است.

بنابراین از نقطه نظر علمی روایت‌ها و داستان‌هایی که بعضا در منابع دینی و عرفانی ما آمده است، نه تنها در فضای مربوطه عملی هستند بلکه برای خود آنها (موجودات خداگونه) امری بدیهی و پیش پا افتاده است.

در آخر به بحث نظریه فیزیک در مورد انحنا و و پیچ خوردگی عالم ۳بعدی، می‌پردازیم. طبق نظریه‌های جدید فیزیک منشا نیروی گرانش در مقیاس‌های کیهانی و کهکشانی ، جاذبه اجسام و کرات نیست(مطابق فیزیک کلاسیک و فیزیک نیوتنی منشا نیروی گرانش جاذبه کره زمین است) بلکه این نیروها به انحنا و پیچ خوردگی عالم مربوط می‌شود. در واقع طبق این نظریه‌ها، عالم ۳بعدی ما به طور موضعی اقلیدسی (صاف) ولی به طور سراسری نااقلیدسی است.

یک روش برای درک این موضوع، یادآوری انحنا و پیچ‌خوردگی صفحه کاغذ مربوط به موجودات ۲بعدی است که قبلا مطرح شد. انحنا و تاب خوردگی صفحه کاغذ برای ما امری بدیهی و به طور سراسری، نااقلیدسی بودن آن روشن است، در حالی که انحنا وپیچ خوردگی صفحه کاغذ برای ساکنان ۲بعدی، قابل تصور نیست.

از طرفی خمیدگی زمان به این معناست که گذر زمان در فضای زندگی ما به طور خطی و اقلیدسی است و زمان با سرعت یکنواخت و با رابطه خطی می‌گذرد و تغییر می‌کند. این خاصیت گذر زمان نیز به طور موضعی خطی است ولی به طور سراسری و در ابعاد وسیع و مقیاس‌های کیهانی، تغییر زمان غیرخطی است. این موضوع به اتساع زمان موسوم است، یعنی گذر زمان در فضای خارج از ما می‌تواند فشرده و انقباضی باشد. این موضوع را نظریه نسبیت نیز تایید می‌کند.

منبع : روزنامه همشهری

http://vista.ir/?view=article&id=283385

VISTA.IR
Online Classified Service

چرا احساساتت را نشان نمی‌دهی؟

www.takbook.com

www.takbook.com

● روش C.A.S.E کارپمن

دکتر کارپمن و دکتر اریک برن در مورد این مسئله که چرا افراد مجرد و متاهل از روابطی معنادار و شادی‌بخش بهره‌مند نیستند، تحقیق کردند. آن‌ها در مورد این موضوع اتفاق نظر داشتند که بسیاری از زوج‌ها نمی‌توانند راجع به مشکلات خود با یکدیگر صحبت کنند. آن‌ها نمی‌توانند خواسته‌های خود را در قالب جملاتی صریح و روشن بیان نمایند. دکتر کارپمن می‌گوید: «آن‌ها باید بیاموزند که احساسات درونی خود را پیدا کنند و بدانند که واقعاً چه چیزی می‌خواهند و بعد از آن خواسته‌ها را ابراز نمایند بدین ترتیب بسیاری از مشکلات آن‌ها حل خواهد شد». هدف در این‌جا ایجاد صمیمیت در روابط است.

دکتر کارپمن موانع زیر را بر سر راه داشتن روابطی صمیمی شناسایی کرده و برای سهولت در به خاطر سپردن، حروف اختصاری آن‌ها را به کار می‌برد. این حروف اختصاری C.A.S.E هستند. کارپمن ابتدا C.A.S.E که در روابط غیرصمیمانه وجود دارد تشریح می‌نماید. سپس طرح C.A.S.E خود را که بر اساس صمیمیت است ارایه می دهد: C.A.S.E می‌گوید که فرد موضوع مهمی دارد که می‌خواهد راجع به آن با همسرش صحبت کند ولی طرف مقابل این ارتباط را سد می‌کند و رابطه صمیمانه آن‌ها به یکی از این چهار طریق سد می‌شود:

▪ مهربانی: یک فرد مهربان در بین صحبت‌های همسرش از طریق نحوه گفتار و یا به دلیل آشنایی با نحوه تربیت او متوجه می‌شود همسرش مشکلی دارد که هیچ راه حلی برای آن وجود ندارد بنابراین با گفتگویی محبت‌آمیز از اهمیت مشکلش می‌کاهد و بدون پرداختن به مشکل، او را امیدوار نگاه می‌دارد.

▪ تندی: همسر با ترک ناگهانی گفتگو مانع ایجاد صمیمیت می‌شود در را به هم می‌کوبد، اتاق را ترک می‌کند و می‌گوید: «نمی‌خواهم راجع به آن صحبت کنم» و با رفتارهایی تند و ناگهانی رابطه را قطع می‌کند. بدین ترتیب طرف مقابل دچار ترس می‌شود.

▪ پنهان‌کاری: همسر با پنهان نگه داشتن اطلاعات، نوازش‌های مثبت و یا احساسات خوبی که می‌توانند در حل مشکلات ارتباطی مفید واقع شوند، مانع ایجاد صمیمیت می‌شود.

▪ طفره رفتن: همسر با رفتار طفره‌آمیز با عوض کردن موضوع و دور کردن فرد دیگر از مسئله، از بیان مورد اصلی اجتناب می‌ورزد. گاهی موضوع اصلی فراموش می‌شود و یا این‌که احساس می‌کند تلاش برای برگشتن به آن، بیهوده است و ارزشی ندارد.

دکتر کارپمن، برای ایجاد صمیمیت بیشتر بین زوج‌ها، در هنگام صحبت در مورد اموری که برایشان مهم است و از احساسات درونیشان گفتگو به بیان می‌آید، طرح C.A.S.E خود را ارایه کرده است که بر عکس طرح قبل نه تنها مانع روابط صمیمانه نمی‌شود بلکه به داشتن صمیمیت کمک می‌نماید:

▪ گرامی داشتن: همسران به یکدیگر اجازه می‌دهند که به وسیله رفتار کلمات، لحن صدا و نوازش بدنی این پیام را به یکدیگر بدهند که همانند گنجینه‌ای برای هم ارزشمند هستند؛ به یکدیگر توجه نموده و روابط برایشان بسیار با اهمیت است. یکدیگر را گرامی می‌دارند و رفتاری در پیش می‌گیرند که طرف مقابل زیبا، جذاب و قدرتمند به نظر برسد. چنین همسرانی در هنگام گفتگو در مورد هر موضوعی حداقل با ده درصد از صحبت های طرف مقابل موافقت دارند و به همین ده درصد توجه می‌نمایند و از همان‌جا شروع به ساختن رابطه نماید.

▪ توانایی صمیمی شدن: این روش در ابتدا بازخودی غیرکلامی است. در این حالت زوج‌ها توانایی قبول کردن دارند و نسبت به یکدیگر پذیرا هستند

www.takbook.com

www.takbook.com

و با رفتاری که از خود بروز می‌دهند یکدیگر را دعوت می‌کنند تا هر آنچه را که می‌خواهند بگویند.

▪ رها شدن: زوجین حوادث و مشکلات گذشته خود را بیان می‌نمایند و افکار و احساسات درونی خود را آشکار می‌سازند. نقاب‌های خود را به سویی نهاده و می‌گویند که صحبت از چه چیزی برایشان دشوار است همچنین به یکدگیر فرصت توضیح و دفاع می‌دهند. و هیچ‌گاه از آنچه که آشکار می‌شود در آینده سوء استفاده نمی‌کنند.

▪ تعهد: زوج‌های متعهد برای حل مشکل خود آنقدر تجزیه و تحلیل می‌نمایند تا آن را حل کنند، آن‌ها صبور هستند و هر یک خود را در حل مسئله به وجود آمده مسؤول و متعهد می‌داند.

قوی باش – احساساتت را نشان نده

جورج در محیطی خشن بزرگ شده بود، جایی که هیچ‌گونه احساساتی ابراز و یا دریافت نمی‌شد. او فکر می‌کرد که گریه کردن، بیان ناامیدی، ابراز ترس و یا صحبت در مورد عشق «مردانه» نیست. او به یاد می‌آورد هنگام کودکی وقتی می‌خواست مادرش را بغل کند و یا ببوسد مادر او را با این عبارات از خود می‌راند: «اصلاً حوصله این کارها را ندارم» «لوس نشو» «مرا اذیت نکن». مادر جورج با نگاه و رفتارش این پیا مرا در ذهن او حک کرده بود که: «صمیمی نباش»، در نتیجه جورج این طرز تفکر بزرگ شد: کسانی که با هم صمیمی می‌شوند و یا احساسات خود را به یکدیگر نشان می‌دهند، کار نادرستی انجام می‌دهند. پدر عبوس جورج هم دوست داشت همیشه مردم را از خود دور نگاه دارد.

و حالا بعد از سال‌ها، «ماریا»، همسر جورج، در گوشه اتاق و دور از چشم ورج می‌نشیند و از این وضعیت ناراحت است. چندین سال از ازدواج آن‌ها می‌گذرد و به نظر می‌رسد که جورج هر سال بیشتر و بیشتر در خودش فرو می‌رود. جورج بسیار کم به همسرش ابراز علاقه کرده و او راگرامی داشته است. او به جای احساسات عاشقانه، سکوتی سنگی را بر روابط عاشقانه‌شان حاکم می‌بیند. اکنون که ماریا فکر می‌کند ممکن است جورج بقیه زندگی را به این عقب‌نشینی ادامه دهد، مطمئن نیست که بتواند این روند را تحمل کند. «کودک» درون او برای این‌که احساس خوب بودن داشته باشد، نیازمند توجه است. ماریا به حمایت نیاز دارد اما نوازشی را که از جورج دریافت می‌کند، همانند باران در کویر، ناکافی و ناکارآمد است.

http://vista.ir/?view=article&id=360535

VISTA.IR
Online Classified Service

چشم سوم و رویت هاله نورانی

چشم سوم با اسامی مختلف از جمله چشم معرفت، چشم بصیرت، چشم دل، چشم درون، تیسراتیل و آجنا خوانده می‌شود و جایگاه آن در کالبد اثیری و منطبق بر پیشانی در جسم فیزیکی است.

برخی دانشمندان اعتقاد دارند که چشم سوم محلی برای دریافت ادراکات فراحسی، الهام و اشراق و وسیله‌ای برای ارتباط موجودات با یکدیگر در جهان هستی می‌باشد. از طریق آجنا می‌توان با عوالم و موجودات ماورائی

www.takbook.com

www.takbook.com

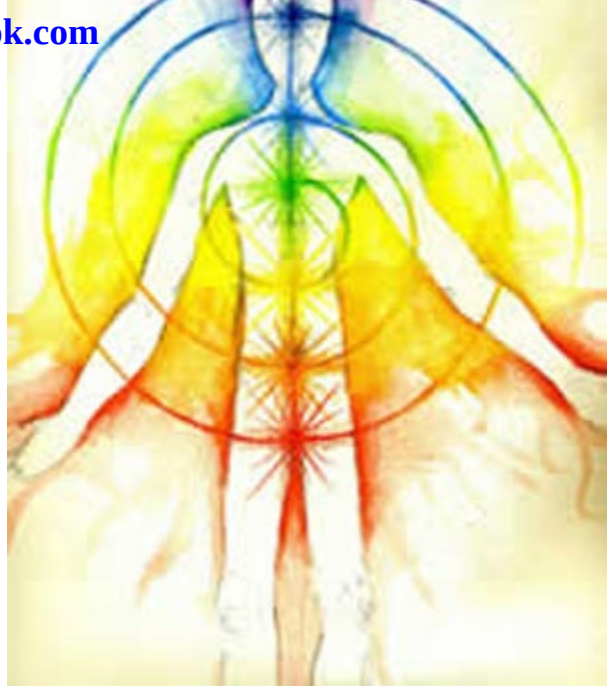

و همچنین با ورای ابعاد مکانی و زمانی ارتباط برقرار ساخت. همچنین با کمک آجنا می‌توان هاله‌ها را دید.

برای رؤیت هاله، لازم است که تمرینات باز کردن چشم سوم را انجام دهید، تا چشم سوم خود را تحریک کرده، قدرت گیرندگی آن را افزایش دهید. این کار شما را قادر می‌سازد که انرژی اطراف سوژه را دریافت کنید. البته بدون انجام این کار هم دیدن هاله‌ی تک‌رنگ‌ها ممکن است، اما اگر چشم سوم شما تحریک و باز نشده باشد، دیدن هاله‌ی یک موجود زنده بسیار مشکل خواهد بود.

به یاد بیاورید که وقتی خیلی خیلی خسته و کاملاً فرسوده‌اید چه حالی دارید؟ به یاد بیاورید که چه احساسی دارید وقتی برای روزها نخوابیده‌اید و به سختی می‌توانید چشمهایتان را باز نگه دارید؟ به یاد بیاورید که چه احساسی دارید وقتی چشمهایتان دست از تلاش برای بسته شدن بر نمی‌دارند؟ به یاد بیاورید که چه حالی دارید وقتی که با چشمهایتان می‌جنگید تا آنها را باز نگه دارید؟

تجسم این حالتها با تمرکز و توجه کامل، در شما احساسی برمی‌انگیزد، مانند اینکه تلاش می‌کنید یک پرده‌ی خیالی سنگین را از پشت چشمهایتان بلند کنید. در چنین حالتی ماهیچه‌های چشمهایتان خوب پاسخ نمی‌دهند، بنابراین کار شما تقریباً بطور کامل ذهنی است.

چند لحظه صبر کنید تا این حالت را به خوبی مجسم کنید. کوشش برای باز نگه‌داشتن چشمان خسته، یک تحریک ذهنی قوی در چشم سوم ایجاد می‌کند و به تدریج باعث باز شدن آن می‌شود. اما چگونه؟

این فعالیت گشایشی ذهن ، آگاهی جسمی شما را در محل چشم سوم متمرکز می‌کند.

هنگامی که آگاهی جسمی شما در یک قسمت از بدنتان متمرکز می‌شود و شما آن ناحیه را تحت نفوذ ذهنی خود قرار می‌دهید، کالبد انرژی خود را در آن ناحیه به نحوی پویا تحریک می‌کنید. اگر این فعالیت ذهنی به اندازه کافی ادامه پیدا کند و تلاش ذهنی کافی صرف آن شود، چشم سوم شما شروع به باز شدن خواهد کرد.

اگر شما فعالیت گشایشی ذهن را هنگامی که در حالت آرامش هستید و موضوعی در میدان دید شما قرار دارد (و بطور مستقیم در حال نگاه کردن به آن نیستید) انجام دهید، دید هاله‌ای خودبخود ایجاد خواهد شد.

فعالیت گشایشی ذهن که در اینجا شرح داده شد، شبیه تکنیک‌های دیداری باز کردن چاکرا است که توسط اکثر استادان کار با انرژی و پیشرفت قوای ذهنی تدریس می‌شود. فقط به مراتب قوی‌تر و مؤثرتر است. تمرینهای دیداری کار با انرژی به تنهایی ضعیف و کند هستند و یادگیری و استفاده از آنها مشکل است.

▪ توصیه: مرکز بین دو چشم (روی پیشانی) را به نرمی با ناخن بخارانید. این کار به شما کمک خواهد کرد که این نقطه را با آگاهی جسمانی خود به دقت هدف بگیرید.

آگاهی جسمانی خود را به ناحیه بین چشمهای خود منتقل کنید. با تمرکز کامل از این ناحیه آگاه شوید. این ناحیه را به صورت ذهنی بالا بکشید. چنان که گویی تلاش می‌کنید پلکهایتان را به زور باز کنید. اما به ماهیچه‌هایتان در این ناحیه اجازه ندهید که منقبض شوند یا به هر صورت دیگر پاسخ بدهند (این تلاش کاملاً ذهنی است).

احساس خود را به دقت مورد توجه قرار دهید. تصور کنید که چشمهایتان خیلی سنگین شده‌اند؛ به آنها اجازه دهید که بسته شوند، و چند بار پلکهایتان را به‌هم بزنید. توجه کنید که برای این کار از کدام ماهیچه‌ها استفاده می‌کنید.

همین فرمان عضلانی را از طریق آگاهی جسمانی ذهن خود در آن ناحیه به کار ببرید، اما دیگر به ماهیچه‌های پلکهایتان اجازه ندهید که از فرمان

www.takbook.com

www.takbook.com

اطاعت کنند.

این کار را دوباره و دوباره تکرار کنید (بالا بکشید، بالا بکشید، بالا بکشید...) چنان که گویی یک وزنه‌ی خیالی سنگین را از پشت چشمهایتان بلند می‌کنید.

این کار را بارها تکرار کنید، اما به خودتان (یا هیچ یک از ماهیچه‌هایتان) اجازه‌ی انقباض یا پاسخ ندهید. این کار در آغاز کمی دشوار است، اما با کمی تمرین به راحتی در انجام آن مهارت و تسلط پیدا می‌کنید.

این فعالیت گشایشی ذهنی خیلی مهم است. اگر می‌خواهید به روشن‌بینی و سایر توانایی‌های روحی دست پیدا کنید، این تمرین اولین قدم برای یادگیری کنترل چشم سوم است.

در مراحل اولیه ممکن است احساس کنید که ناحیه وسیعی از بالای ابروهایتان را بالا می‌کشید، حتی تمام پیشانی خود را . این مورد اشکالی ندارد و باز هم می‌تواند تأثیر لازم را برای باز کردن چشم سوم شما داشته باشد. با تمرین بیشتر خواهید توانست حوزه‌ی تمرکز فعالیت ذهنی خود را کاهش دهید و آن را به ناحیه‌ی بین ابروها (چشم سوم) محدود کنید.

اگر این فعالیت گشایشی ذهنی را ادامه دهید، چشم سوم خود را تحریک کرده ، آن را فعال خواهید ساخت. تمرکز یکنواخت و آرام شما روی یک شیئ، چشم سوم شما را با انرژی ساطع شونده از آن شیئ هماهنگ خواهد کرد. این انرژی به مرکز بینایی مغز شما ارسال می‌شود و در آنجا بعنوان یک تصویر (یک نوار روشن از نور رنگی) تفسیر می‌شود.

▪ توصیه: هر گاه در انجام این عملکرد گشایشی ذهنی، تمرکز و تسلط کافی کسب کرده، آنرا بصورت ذهنی اجرا کنید، متوجه خواهید شد که وزنه‌ی خیالی پشت چشمهای شما در یک سمت آسانتر از سمت دیگر بالا کشیده می‌شود،که معمولاً سمت راست آسانتر است. اصولاً این احساس ناشی از تفاوت بین دو نیمکره‌ی مغز شما است که استفاده از یکی به مراتب آسانتر از دیگری است (نیمکره‌ی غالب). اگر این مورد برای شما ایجاد اشکال می‌کند، با یک فعالیت چرخشی ذهنی، در جهت چرخش عقربه‌های ساعت در ناحیه‌ی بین ابروها، چشم سوم خود را تحریک کنید. منظور از جهت چرخش عقربه‌های ساعت این است که صورت خود را به عنوان صفحه‌ی ساعت در نظر بگیرید و جهت صحیح چرخش را با آن بسنجید. برای این فعالیت چرخشی نیز از همان فرمان ذهنی عضلانی استفاده کنید که قبلاً برای باز کردن چشمهای خسته به کار می‌بردید. اما اکنون آنرا برای چرخش به کار ببرید، چنان که گویی با حرکت چرخشی یک مداد، این ناحیه را تحریک می‌کنید. بهترین روش این است که برای فعال کردن چشم سوم خود تمرین گشایشی اصلی و این تمرین چرخشی را یک در میان انجام دهید. فعالیت گشایشی ذهنی به هر حال برای هماهنگ کردن چشم سوم شما با هاله لازم است.

▪ توجه: به یاد داشته باشید که همه‌ی این تمرینهای محرک انرژی، به آگاهی جسمانی موضعی خصوصاً آگاهی موضعی در سطح پوست وابسته‌اند. برای اینکه این تمرینها مؤثر باشند، باید احساس کنید که آنها واقعاً اتفاق می‌افتند.

http://vista.ir/?view=article&id=280914

VISTA.IR
Online Classified Service

چشمانمان را به روی رویاها باز کنیم

www.takbook.com

www.takbook.com

بگذارید این راز سرگشوده را تکرار کنیم: خواب دیدن در واقع ارتباط چندانی به خوابیدن ندارد، بلکه به بیدار شدن مربوط است. رویاها، چشمان ما را به روی چالشها و فرصتهایی که در پیش داریم میگشایند. آنها وسیله ای هستند که آنچه باید بدانیم را به ما میگویند و از کارهایی که باید انجام دهیم آگاهمان میسازند.

در طی تاریخ-از جادوگران باستانی گرفته تا کتاب مقدس و فروید- زنان و مردان مجذوب رویاهای خود شده و به معنای نهانی آنها اندیشیده اند. مطالعات جدید نشان میدهند که خواب دیدن، کاربردی واقعی و سودمند دارد و همچنین میتواند تخیل ما را به اشکال غیر منتظره ای تقویت کند. بهتر از همه اینکه برای خواب دیدن، شخص نباید "مهارت" چندانی داشته باشد و توانایی رویا دیدن در دسترس همه هست.

مطالعات اخیر بر این نکته تاکید میکند که همه ما-حتی کسانی که هرگز رویاهایشان را به یاد نمی آورند- هر شب به مدت ۹۰ دقیقه تا ۳ ساعت خواب میبینیم که در ۴ یا ۵ دوره اتفاق می افتد. تصاویر MRI و اسکنهایPET نشان میدهند که در هر بخش از خواب دیدن، نواحی خاصی از مغز شروع به کار میکند و تصاویر رویایی را برای ما به همراه میاورد.

تا همین چند وقت اخیر، بسیاری از دانشمندان با این نظر که رویاها دارای معنایی عمیق و غنی هستند، مخالف بودند و در عوض اعتقاد داشتند که رویاها توسط شلیکهای اتفاقی ساقه مغز هنگام خواب REM (حرکات سریع چشم) به وجود می آیند. اما شواهد متعدد نشان دادند که رویاها میتوانند در مراحل دیگر خواب- که مراکز احساسی و بصری بالاتر مغز فعال میشوند- نیز آغاز شوند.

این امر نشان میدهد که رویا، نتیجه غریب یک روند بیولوژک بی معنا نیست. بلکه توسط آن قسمت از مغز که مرتبط با انگیزه، اهداف و امیال است، تولید میشود.

رویاها میتوانند با بقا و رهایی از مرگ مرتبط باشند. بنا به فرضیه یک استاد روانشناسی فنلاندی به نام آنتی روونسو (Antti Revonsuo)، خواب دیدن در تکامل انسان نقشی مرکزی دارد. " کاربرد بیولوژیکی یک رویا شبیه سازی وقایع تهدید آمیز و ایجاد موقعیتی برای تمرین روبرو شدن با عامل تهدید کننده و اجتناب از آن است.

" به این ترتیب، خوابهای ما میتوانند هشداری درباره چالشهای آینده بوده و امکان تمرین واکنشهای مفید-از جمله کنار رفتن از مسیر خطر- را در اختیار ما بگذارند. او حکایت میکند که شبی خواب یک تصادف اتوموبیل را بر روی تپه ای در نیویورک دیدم. چند هفته بعد که در همان تپه رانندگی میکردم، ناگهان متوجه پیچی در جاده شدم که تا قبل از آن توسط کامیون جلوی من از دید پنهان مانده بود. ناگهان خوابم را به یاد آوردم و به قدری سرعتم را کم کردم که با توقف کامل تفاوت چندانی نداشت، به این ترتیب از برخورد رو در رو با یک تریلی ۱۸ چرخ نجات یافتم.

رویاها میتوانند به ما درباره خطرات درونی نیز هشدار دهند. آنها میتوانند از درون بدنمان گزارش داده و به ما بگویند که برای سالم شدن چه کنیم. مری اگنس تومی (Mary Agnes Twomey)، یک پرستار اهل بالتیمور، خواب دید که در درون بدن خود به گردش مشغول است و متوجه شد که درونش مانند دیگ بخاری است که هر لحظه در خطر انفجار قرار دارد. او به محض بیدار شدن به پزشک مراجعه کرد و متوجه شد که زخم معده دارد و باید بلافاصله تحت درمان قرار بگیرد. افراد دیگری هم هستند که میگویند در خواب از ابتلا به بیماریهایی از سرطان سینه گرفته تا نارسایی قلب، آگاه شده اند.

تحقیقات ثابت کرده اند که شما خواه رویاها را به عنوان یک هشدار بپذیرید یا خیر، آنها در هر صورت نقشی بسیبار حیاتی در یادگیری و حافظه ما بر عهده دارند.

www.takbook.com

www.takbook.com

به گفته درکتر ریچارد ویلکرسون (Richard Wilkerson)، از انجمن تحقیقی رویا، میگوید:" رویاها به ما امکان میدهند در شرایطی تازه به بازی و تجربه بپردازیم و راه حلهایی نو به دست آوریم. آنها امکان کشف مکانهایی نامتعارف در زندگی و تمرین رفتارهای جدید را در اختیار ما قرار میدهند." یک منبع حاصلخیز خلاقیت، توانایی برقرار کردن ارتباطات تازه و غیرمنتظره است-کاری که ما همیشه هنگام خواب دیدن انجام میدهیم. به گفته دکتر ارنست هارتمن (Ernest Hartmann) استاد روانشناسی و نویسنده کتابهای متعدد در رابطه با خواب و رویا : "در رویا ارتباطات بسیار ساده تر، گسترده تر و آزادانه تر از هنگام بیداری انجام میشوند." اما او می افزاید : این ارتباطات، اتفاقی نیستند. بلکه توسط اولویتها و دلواپسیهای احساسی خواب بیننده هدایت میشوند." این امکان وجود دارد که در خواب به بینشهایی جدید درباره روابط خصوصی خود رسیده یا به ایده های هیجان انگیز و جدیدی دست یابیم.

هنرمندان متعددی چنین پدیده ای را تجربه کرده اند: پل مک کارتنی (Paul McCartney) (عضو گروه بیتلز) هنگامی که بیدار شد، موسیقی ترانه بسیار مشهور Yesterday را در ذهن داشت.

دیوید کان (David Kahn) استاد دانشگاه پزشکی هاروارد در این باره میگوید: "ذهن بیدار به طور محدود و در یک چهارچوب تعریف شده تفکر میکند، اما ذهن در رویا، هیچ محدودیتی ندارد." این گفته میتواند توضیحی بر این امر باشد که راه حلهای مشکلات نگران کننده معمولا در خواب به ذهن ما میرسد.

بیش از هرچیز، رویاها میتوانند در روبرو شدن با موانع احساسی به یاری ما بیایند. مارلین کانتور (Marlene Cantor) در انستیتوی می (May Institute) متوجه شد که در رویاهای زنان میان سال، موضوعاتی تکرار شونده وجود دارد. یکی از این زنان هر شب خواب رفتن به خانه ای محتاج به تعمیر را میدید. این خانه به تدریج اطراف او فرو میریخت و یک شب، او شاهد فرو ریختن سقف بود. او در یک شب دیگر خواب دید که دختر جوان و زیبایی از خانه مذکور بیرون دویده و به سمت مسیری پر از اتوموبیلهایی رفت که با سرعت حرکت میکردند. او هنگامی که دختر در آغوشش مرد به شدت گریست. این زن هنگام تعریف رویاهایش، چنین نتیجه گیری کرد که اولین منظره رویایی میتواند نمادی باشد که از وحشت او از بدن رو به پیری اش سرچشمه میگیرد و شاید هنگام گریستن بر مرگ دختر جوان، او عزادار خود جوانترش بوده است.

کانتور میگوید:" اکثر این زنان قبلا هرگز با کسی - نه خانواده و نه حتی روانکاو- درباره احساسات خود به معنای واقعی صحبت نکرده بودند. تعریف کردن رویاها، برای آنان احساس آرامش بسیاری به دنبال داشت که از خارج شدن از سکوت و انزوا نشأت میگرفت."

ما، چه رویاهایمان را تعریف کرده و یا آنها را در خلوت مورد بررسی قرار دهیم، همه میتوانیم به خوبی در میان قدرت آنها بیدار شویم. رویاها، در میان تنش و درهم ریختگی زندگی روزمره، میتوانند به ما در کشف مهمترین اولویتها کمک کنند.

● چگونه از رویاهایمان استفاده کنیم

▪ رویاهایتان را ثبت کنید. به جای ورود عجولانه به کارهای روزمره، هر روز صبح ۱۵ دقیقه برای اندیشیدن به رویاهای شب گذشته و یادداشت کردن آنها کنار بگذارید. اگر رویای خود را به یاد نمی آورید، اولین احساسات و افکار خود در زمان بیدار شدن را یادداشت کنید. این کار پیامی برای خود رویابین شما ارسال میکند :"من آماده شنیدن هستم".

▪ در زمینه خواب دیدن، دوستی پیدا کنید. کسی که رویاهایتان را با هم درمیان بگذارید. هنگامی که او خوابش را برایتان تعریف میکند، از وی بپرسید که هنگام بیداری چه حسی داشته است (خشم؟ خونسردی؟ هیجان؟) و اینکه از نظر او این رویا درباره آینده چه میگوید؟ هنگامی که نظر خود را درباره خواب او بیان میکنید، بگویید:"اگر من این خواب را دیده بودم..." به این ترتیب، شما بدون اینکه قدرت خواب بیننده را تغییر داده باشید، نظر خود را بیان کرده اید.

▪ وارد عمل شوید. اگر در خواب دیده اید که محل کارتان مانند کشتی تایتانیک در حال غرق شدن است، شاید زمان آن رسیده باشد که رزومه خود را بازبینی کنید. اگر خود را در خانه ای ایده آل دیدید و هنگام بیدار شدن، ناخشنود شدید، به گامهایی فکر کنید که بتواند زندگی واقعی شما را به زندگی رویایی نزدیک کند.

www.takbook.com

www.takbook.com

منبع : سایت فریا

http://vista.ir/?view=article&id=283074

VISTA.IR
Online Classified Service

چگونه مدیتیشن کنیم؟

- چرا مدیتیشن می کنیم؟

مدیتیشن مثل بازگشت به خانه است

مدیتیشن می کنیم تا بخشی از وجودمان را که بطور محو و ناشناخته و نادانسته از دست داده ایم بازیابیم می توانیم آنرا را راهی برای دست یافتن به استعدادهای بیشتر نزدیکتر شدن به خود و واقعیت یافتن ظرفیت بیشتری برای دوست داشتن ذوق و احساس رسیدن به این شناخت که ما نیز جزیی از تمامیت هستی بوده و هرگز جدا و بیگانه با آن نیستیم بدانیم

مدیتیشن دید و عمل موثرتری را پدید می آورد هنگام مدیتیشن کردن در می یابیم که هریک از عبارات فوق مفهمومی مشخص و یکسان می یابند آنچه از دست داده و در جستجوی کشف آن هستیم

مدیتیشن شما را به جایی می رساند که رفتارتان مشابه کسی می گردد که در تلاش به یادآوردن چیزی است که زمانی طولانی آنرا فراموش کرده است

شخص با مدیتیشن با خودش و محیط اطرافش راحتتر بوده و کارهایی را که به عهده دارد به شکل موثرتری انجام می دهد به دیگران نزدیک شده احساس خصومت و نگرانی کمتری خواهد داشت در این راه هرگز به پایان نمی رسیم زیرا پایانی برای رشد توانایی انسان وجود ندارد

یک برنامه خوب مدیتیشن در بسیاری موارد کاملا شبیه یک برنامه خوب ورزشی است

هر دو نوع این برنامه ها تنها در صورتی مفید اند که متناسب با شرایط روحی و جسمی شخص باشند

برای مدیتیشن محدودیت سنی وجود ندارد

هدف اولیه انواع مختلف مدتیشن هماهنگی و تعلیم ذهن است این عمل باعث افزایش کارایی فرد در امور روزمره می شود

مدیتیشن انواع زیادی دارد این انواع طرق یا مسیرها در چهار دسته کلی

www.takbook.com

www.takbook.com

عقل احساس جسم عمل می گنجند که همه روشها به یکجا ختم می شوند

▪ مسیر عقل:

در این روش ما بطور مداوم افکارمان را دنبال می کنیم تا اندیشه های خویش را متحول نماییم

مسیر احساس بر این اصل استوار است که هرچه انسان آزاده تر باشد کاملتر است به قول مولانا

عشق اسطراب اسرار خداست

در اینگونه روش ها برخی بر عشق به خود برخی بر عشق به دیگران و برخی بر عشق به خدا تاکید دارند

در نهایت هر سه شیوه به یک نقطه می رسد عشق به خود دیگران و خدا

▪ مسیر جسم:

در این روش فرد می آموزد از جسم و حرکات بدنی خود آگاه شده و از طریق تمرین این آگاهی را افزایش دهد همچون رقص و سماع صوفیان و هاتایوگا دای چی

▪ مسیر عمل:

این روش شامل آموزش نحوه بودن در جهان و درک وارتباط با آن در حین انجام نوع بخصوصی از مهارت است در یکی از روشن ترین نمونه های این روش تمام وظایف معمولی روزانه با این آگاهی انجام می گیرد که گویا هرکدام بخشی از هماهنگی جهان و کائنات است هر کاری با عشق و تمرکز کامل انجام می شود و مهمترین چیز هنگام انجام آن توجه کامل و مطلق به همان کار در آن لحظه است

همچنین می توان مدیتیشن ها را به دو دسته کلی اصولی و غیر اصولی تقسیم کرد

مدیتیشن اصولی دارای دستورات دقیق و ظریفی است که چگونگی فعالیت درونی فرد را بطور منظم تعیین می کند

هدف از مدیتیشن غیر اصولی رهایی و آزاد سازی ساختمان شخصیتی فرد بخصوص در زمینه های شایستگی آگاهی و پذیرش توانایی مهرورزی در خود می باشد

مدتیشن های اصولی را به سه دسته خارجی میانی درونی تقسیم می کنیم

اگر روی هر سه روش بطور مداوم پی گیری شود به یک نتیجه منجر می شود اما هرکدام تاثیر بخصوصی در طول مسیر در شخصیت شما بجای می گذارند

- روش بیرونی

باعث تقویت حس شایستگی توانایی سازش با جهان اعتماد به نفس توانایی سریع و دقیق می شود

روش میانی

توانایی آرام ماندن را در فرد افزایش داده و او را در برابر حوادث خارجی ضربه ناپذیر می سازد در ضمن ادعاهای فرد را درباره اینکه مسایل چگونه باید باشند کاهش می دهد و واکنش وی را در برابر مسایل مختلف تعدیل می کند

روش درونی

آگاهی از زندگی احساسی و پذیرش آنرا افزایش داده و بیان احساسات را آسانتر می سازد بنابراین اگر در مرحله ای از رشد دچار چنین مشکلاتی باشید بهتر است در برنامه خود از مدیتیشن های درونی هم استفاده کنید

برخی از دستورات و روشهای مدیتیشن ترکیبی از انواع مختلف است

تا مدتها نباید انتظار داشت مدیتیشن را به خوبی و با تمرکز کامل انجام دهید

انچه بیشتر اهمیت دارد تمرینات مداوم است نه بخوبی انجام دادن تمرینات

پس از گذشت زمان طولانی می توان انتظار داشت که مدیتیشن واقعی باشد

www.takbook.com

www.takbook.com

هرچند برای کسی که به این حد می رسد زمانی کوتاه جلوه می کند

تمرینات بلندمدت شما را به اهدافی همچون ثبات شخصیت افزایش توانایی پذیرش و بیان احساسات می رساند

تاثیر دوم مدیتیشن یافتن راهی جدید برای بودن در جهان است

● روشهای مدیتیشن:

۱) مدیتیشن تعمق مدیتیشن اصولی از نوع خارجی

این تمرین در اصل یادگیری نگریستن به چیزی بگونه ای فعال دینامیک هوشیارانه اما بدون استفاده از واژه ها می باشد شیی را برای کار خود انتخاب نموده و در فاصله ای قرار دهید که بتوانید براحتی آنرا ببینید بهتر است شیی طبیعی باشد مانند یک تکه صدف دریایی یک قطعه سنگ یا شاخه کوچک بهتر است شاخه گل نباشد استفاده از صلیب یا شعله آتش هم باعث کندی پیشرفت می شود از چیزهایی که خاطراتی دارند و ارزش سمبولیک دارند استفاده نکنید

به ان طوری بنگرید که گویا آنرا حس می کنید بهتر است اول آنرا با لحظاتی با دست لمس کنید سپس به آن بنگرید

هر بار که متوجه شدید به مسئله دیگری می اندیشید دوباره برگردید و به نگریستن ادامه دهید بگونه ای فعال دینامیک و هوشیارانه بدون استفاده از واژه ها همانطور که حس لامسه در موقع لمس اشیا بدون واژه آنها را درک می کند اما حس بینایی در موقع رویت اجسام تمایل دارد با زبان و کلمات آنرا بیان کند

این روش بستن چرخ ذهن به یک نقطه است و در موقع تمرین متوجه می شویم چقدر ذهن ما بی اختیار است و پیوسته در معرض توهماتی قرار دارد

برای دو هفته اول روزی دوبار هر بار ده دقیقه تمرین کنید یا حداقل هفته ای پنج بار

پس از دو یا سه هفته مدت تمرین را به پانزده دقیقه و پس از یک ماه به بیست دقیقه افزایش دهید

پس از آن در صورت تمایل آنرا به مدت نیم ساعت انجام دهید یا بطور کلی از برنامه تان حذف کنید

باید انتظار داشت که مدیتیشن هر بار با دفعه قبلی تفاوت داشته باشد یک تمرین خوب دلیلی برای پیشگویی خوبی مدیتیشن بعدی نمی باشد جلسات شما می تواند خوب خسته کننده و یا حتی گاهی ناامیدکننده باشد بطور کلی پس از تمرین مداوم متوجه می شوید تمرین های خوب بسیار خوب و تمریناتی که خوب نیستند خسته کننده و کسالت آورند

این نوع مدیتیشن گاهی بسیار خشک و مشکل و گاهی بسیار عالی است

۲) مدیتیشن شمارش نفس ها از نوع خارجی است

هدف انجام کاری در زمانی مشخص است یعنی تنها کاری که انجام می دهید شمارش تعداد بازدم هاست در این تمرین تلاش این است حتی الامکان و بطور کامل فقط به تنفس توجه داشته باشید و در صورت پراکنده شدن افکارتان به آرامی باز به این فعالیت بازگردید تا وقتی افکار و ادراک شما آگاهانه باشد به این معنی است که از دستورات اصلی این تمرین منحرف شده اید از اینرو بهتر است شمارش را تا عدد چهار ادامه داده سپس از یک شروع کنید وقتی احساس می کنید به شمارش یا هر چیز دیگر می اندیشید از مسیر اصلی منحرف شده اید سعی کنید به آرامی به شمارش بازگردید اگر احساس کردید که تنفستان تغییر کرده این هم میتواند یک فرار ذهنی باشد

۳) مدیتیشن حباب مدیتیشن اصولی از نوع درونی است

تصور کنید بسیار آرام و راحت د رکف دریاچه ای با آبی زلال نشسته اید می دانید که حبابهای بزرگ چقدر آرام تاسطح آب بالا می آیند اندیشه احساس و درک خود را چون حبابی در فضای دریا تصور کنید که از این فضا عبور کرده و از آن خارج می شود برای کامل کردن این مرحله از پنج تا هفت یا هشت ثانیه وقت لازم است وقتی فکر یا احساسی در شما پدید می آید در همین مدت بسادگی آنرا می بینید تا وقتی از آب گذشته و از فضای دید شما خارج شود سپس تصور حباب دوم را شروع کنید و در همان مدت آنرا دنبال نمایید در پی کشف دنبال کردن یا همراهی با یک حباب

www.takbook.com

www.takbook.com

نباشید تنها آنرا با این فکر ببینید که این چیزیست که من می اندیشم و احساس می کنم اگر همان حباب چندین بار بالا آمد مدیتیشن را قطع نکنید با ادامه تمرین این مسئله برطرف می شود

اگر نمی توانید ارتباط بین حبابها یا منشا افکار خود را ببینید نگران نشوید

با ادامه دادن این اصول ذهنی این مسایل بر طرف می شود

اگر به نظرتان رسید که ذهنتان کاملا خالی شده بدانید این احساس خود حبابی بسیار خوب است

بجای تصور نشستن در کف دریاچه و حباب هوا

می توانید تصور کنید در چمنزاری نشسته اید و دودهایی که از اردوگاهی بر می خیزد را می نگرید

همچنین می توانید تصور کنید کنار رودخانه ای نشسته اید و گاهی الواری روی آب شناور می شوند

پس از آزمایش یکی از آنها را انتخاب و برای دو هفته اول ده دقیقه در روز کافی است بعد از دو هفته آنرا به روزی بیست دقیقه افزایش داده و پس ازیک ماه اگر آنرا مفید دیدید آنرا به نیم ساعت برسانید و در پایان این دوره تصمیم بگیرید که این روش را چگونه در برنامه مدیتیشن خود بگنجانید

۴) مدیتیشن تراودا این مدتیشن اصولی ترکیبی از روشهای درونی و خارجی است

اساس این روش تعمق و تامل بر حرکات موزونی است که خود به خود در جسم ایجاد می شوند

مکان یا وضعیتی راحت را یافته دستهای خود را روی سینه یا شکم قرار دهید بسیاری از افراد ترجیح می دهند این تمرین را به حال نشسته روی زمین انجام دهند اما نشستن روی یک صندلی راحت نیز مطلوب است انگشتان خود را کاملا باز کنید بطوری که یکدیگر را لمس نکنند دستهای خود را هم باز کنید حرکات سینه و شکم را که زیر انگشتان اتفاق می افتد باید کاملا حس کنید فعالانه مشاهده و با قدرت بررسی کنید هرگاه حس کردید در حال تفسیر ادراک خود با استفاده از کلماتید متوجه باشید از اصول مدیتیشن منحرف شده و باید به آرامی دوباره خود را به جای اصلی بازگردانید همچنین اگر تغییری در حرکات تنفسی خود احساس کردید یا اندیشه شما به اتفاقاتی که در درونتان می گذرد کاملا متمرکز شد فورا به جای اولیه برگردید اصولا تمام موارد شبیه به مدتیشن های قبل است با این تفاوت که به جای چشم از انگشتان و بجای شی طبیعی از حرکات منظم جسم خود استفاده می کنید

دو هفته اول را با پانزده دقیقه در هر جلسه آغاز کنید پس از پایان این مدت در صورتی که حس کنید برایتان مناسب نیست آنرا بکلی قطع کرده و در عیر این صورت زمان آن را برای هفته سوم و چهارم به بیست و پنج دقیقه افزایش دهید پس از یک ماه می توانید تصمیم گرفته و در صورت مفید بودن این روش آنرا در برنامه مدیتیشن خود مورد استفاده قرار دهید

۵) مدیتیشن نیلوفر هزار برگ مدیتشن اصولی از نوع خارجی

در این تمرین شما به عنوان مرکز نیلوفر کلمه ایده یا تصویری را انتخاب می کنید

بهتر است برای اولین جلسه تمرین به مدت ده یا پانزده دقیقه واژههایی چون گل عشق آرامش نور رنگ سبزه درخت خانه را انتخاب کنید تا احساس خوبی در شما ایجاد شود پس از تمرینات زیاد از واژههایی مانند عصبانی فریاد غم ضربه درد استفاده کنید در این صورت احتمال نا خوشایند بودن آنها به مراتب کمتر از این است که از ابتدا با چنین کلماتی تمرین کنید زیرا در استفاده از این کلمات گاهی احساس ترس و وحشت و نگرانی بوجود می آید کلماتی مانند پوچ بیهوده هیچ حداقل تا بعد از بیست جلسه نباید مورد استفاده قرار گیرد تا دچار افسردگی و حالات ناخوشایند نشوید وقتی با این روش بخوبی اشنا شدید می توانید هر واژه تصور یا ایده ای را به عنوان مرکز این گل انتخاب کنید

هرگاه واژه ای را بعنوان مرکز گل انتخاب کردید در مکانی آرام و راحت قرار گرفته و روی آن تامل کرده و منتظر بمانید در آن لحظه اولین کلمه در ذهن شما تداعی می شود اکنون به دو کلمه ای که با اولین گلبرگ با هم ارتباط یافته اند سه یا چهار ثانیه بیندیشید یا متوجه دلیل این تداعی می شوید یا خیر در هر دو مورد کاری جز توجه مجدد به مرکز اصلی ندارید مسیر گلبرگ تداعی سه یا چهار ثانیه تفکر روی آن و رابطه آن در مرحله بعدی می باشد دوباره به کلمه اصلی برگردید و منتظر تداعی بعد شوید و به این روش ادامه دهید این تمرین تداعی آزاد نیست چون همیشه شما

www.takbook.com

www.takbook.com

به کلمه اصلی به عنوان مرکز نیلوفر باز می گردید و باز از همان جا شروع می کنید اینجا این مدیتیشن را با یک سری تداعی های کوتاه نشان می دهیم به عنوان مرکز گل کلمه نور را انتخاب می کنم اولین تداعی من خورشید است به مدت سه یا چهار ثانیه به رابطه نور و خورشید و رابطه بین این دو واژه می اندیشم مفهموم این ارتباط را فهمیده دوباره به کلمه نور بازمی گردم دومین تداعی قرمز است به این دو کلمه سه یا چهار ثانیه فکر می کنم مفهوم ارتباط را درک و دوباره به کلمه نور باز می گردم تداعی بعدی تاریکی است آنرا فهمیده و پس از سه یا چهار ثانیه دوباره به کلمه نور می اندیشم تداعی بعدی چتر است ارتباط بین نور و چتر را درک نمی کنم پس از سه یا چهار ثانیه به واژه نور برمی گردم تداعی بعدی لامپ است این تداعی قابل درک است پس از سه یا چهار ثانیه به کلمه نور برگشته و تمرین را به این ترتیب ادامه می دهم

اگر به یک سری کلمات غیر قابل درک برخوردید بازهم پس از مدت کوتاهی مکث دوباره به واژه اصلی بازگردید مطمئنا این بار کلمات روشن تر و دارای ارتباط بیشتری خواهند بود در صورتیکه این مدیتیشن را ادامه دهید مشاهده می کنید بینش شگفت آوری از زندگی درونی خود بدست آورده اید هرچند این بصیرت بسیار خوب و مفید است اما نباد هدف اصلی مدیتیشن قرار بگیرد

پس از اینکه حداقل ده تا پانزده بار این تمرین را انجام دادید گاه حس می کنید که این بینش بدست آمده و در حل مسائل خاصی بسیار مفید است پس از کسب تجربه کافی می توانید از این روش برای حل مسئله ای که با آن درگیریم استفاده کنیم برای اینکار کافی است همان مسئله را به عنوان مرکز گل انتخاب کنیم

این تمرین را با ده دقیقه در روز به مدت دو هفته شروع کنید برای هفته سوم و ماه اول آنرا به بیست دقیقه تا نیم ساعت افزایش دهید پس از پایان این مدت در مورد استفاده از آن در برنامه روزانه مدیتیشن خود تصمیم بگیرید

۶) مدتیشن مانترا(ذکر)

این مدتیشن بیشتر از انواع دیگر مورد استفاده قرار می گیرد

در این روش کلمه عبارت یا جمله ای که مانترا نامیم بصورت ذکر بارها خوانده می شود

مثل مانترای شرقی اوم

جمله مسیحی خدایا کمکم کن

و عبارت صوفیانه یاهو

هدف اصلی انجام تمرین انجام فقط یک کار در زمانی مشخص است

اگر کسی مدعی شد می تواند مانترایی را که خاص شماست به شما بدهد یا بفروشد بدانید قصد فریبتان را دارد

مانترا یا کلمه ذکر به این دلیل مفید است که شما آنرا بکار می برید با هر کلمه ای که راحتید شروع کنید

بهتر است بی معنی باشد تامشغولیت ذهنی در حین تکرار ایجاد نکند

یک جای آرام بیابید که بدنتان راحت باشد و بتوانید به راحتی تنفس کنید و شروع به ذکر نمایید

در صورت امکان با صدای بلندبخوانید البته تا آن حد بلند که باعث ایجاد تنفس شدید و عمیق نشود

و در غیر این صورت به آرامی مانترا را بخوانید

در وقت تمرین فقط ذکر بخوانید و کار دیگری انجام ندهید در صورتی که فکر دیگری به ذهنتان رسید آنرا از ذهنتان خارج کنید آهنگی برای مانترای خود یافته و با همان ریتم تمرین کنید

این تمرین را ابتدا با پانزده دقیقه در هر جلسه شروع کنید پس از دوهفته آنرا به بیست دقیقه و در صورتی که احساس خوبی از این مدیتیشن بدست می آورید به مدت نیم ساعت افزایش دهید پس از یک ماه می توانید در مورد برنامه ریزی خود با این روش تصمیم بگیرید

۷) مدیتیشن من کیستم؟ مدیتیشن اصولی از نوع درونی

ما با درک عادی می توانیم تنها به کیفیات چیزها پی برده و تازمانی که با این دید و توهم باقی بمانیم اشیا را همیشه با همان استانداردها می

www.takbook.com

www.takbook.com

بینیم و چیزهای دیگر را هم با مقایسه با این معیارها می سنجیم در حالیکه برای درک بینش و دیدن واقعی اشیا مقایسه ای نباید انجام گیرد

این مدیتیشن روش مستقیم یا تحقیق از خود برای درک و شناخت جهان است

این مدیتیشن از روشهای دیگر مشکل تر است یعنی حداقل پس از چند ماه تمرین مداوم روزانه با مدیتیشن های اصولی قادر به انجام این روش می شوید

در این تمرین از خود می پرسیم من کیستم؟ و مرتب و سازمان یافته به هر سوال پاسخ می دهیم اگر پاسخ نام شماست باید به خود بگویید نه این نامی است که خود داده ام کسی که این اسم را دارد کیست؟ اگر پاسخ شما احساس یا درکی است مثلا در جواب من کیستم؟ بگوئید آدمی که احساس خستگی می کند پاسخ به خود چنین است نه احساسی است که من دارم حال کسی که چنین احساسی دارد کیست؟ اگر پاسخ شما یادآور خاطره ایست مثلا بگویید من کسی هستم که یکبار پاسخ این است نه این خاطره ایست که من دارم حالا کسی که این خاطره را دارد کیست؟ اگر پاسخ تصور یا تصویری است که از خود در ذهن دارید نه این تصویری است که از خود دارم کسی که این تصویر را دارد کیست؟ اگر بنظرتان شخص یا تیپی به ذهنتان رسید به عنوان پاسخ پرسش می گویید نه این تفسیر از ایده ای یا خاطره ای است که دارم ولی مفسر کیست؟ هر جوابی که بنظرتان می رسد باید بدین ترتیب پاسخ داده شود پس از هر پاسخ جستجویی پویا و فعالانه برای رد آن در ذهن شما آغاز می شود در این مدتیشن استراحتی وجود ندارد این تمرین باید بطور مداوم و با خشونتی متوالی برای یافتن پاسخ و رد آن انجام شود و پس از آن جستجوی بعدی و رد آن پاسخ ادامه یابد اصول این روش باید با دقت و جزئیات دقیق دنبال شود پاسخ ها و پرسش ها به روش فوق و در زمان حال بیان می شوند این جستجو برای پیدا کردن ریشه اصلی و واقعی خود است که در پشت بسیاری خودهای دروغین و کاذب نهفته است و ما این چهره کاذب را به عنوان خود واقعی می شناسیم

وقتی برای تمرین آماده شدید ابتدا با روزی نیم ساعت و به مدت یک یا دو هفته آنرا انجام دهید در پایان این دوره در مورد تنظیم برنامه خود با این روش تصمیم بگیرید

گاه ضمن تمرین پاسخی می یابید که برایتان قابل قبول است در این صورت این تمرین را متوقف کرده و تامدتی از روش های دیگر مدیتیشن استفاده کنید

۸) مدیتیشن حرکتی صوفیانه

برای انجام این حرکت به گروهی پنج الی پانزده نفری نیاز می باشد این تمرین شامل حرکت و خواندن ذکر است

گنجاندن این روش در برنامه مدیتیشن خود باعث ایجاد تنوع می شود و جسم را هماهنگ و موزون می سازد

در این مدیتیشن شما و افراد گروه دایره ای را با دستهای قلاب شده در هم تشکیل می دهید بین هر دونفر باید فاصله ای باشد اما نه تاحدی که باعث کشیده شدن دستها شود

پاهای خود را به راحتی طوری قرار دهید که سنگینی شما روی زمین باشد به آرامی به پشت تکیه داده چهره خود را رو به آسمان بلند کرده دستها را بالا بگیرید و وقتی حس کردید در وضع راحتی نشسته اید با صدایی آهنگین بگویید یا حق اکنون تنه و سر و دستها را پایین آورده بطوریکه صورتتان مستقیما به سمت پایین و در وضعیتی راحت بوده با همان صدا بگویید یا هو حالا به طرف دستها و صورت را بطرف بالا بگیرید و بگویید یا حق و به همین ترتیب ادامه دهید این حرکات را ادامه دهید تا زمانی که سرعت و ریتم حرکت شما با دیگران یکسان شود

بسیاری از گروه ها این کار را بین ده تا پانزده مرتبه در هر دقیقه تکرار می کنند این بستگی به پیشرفت کار گروهی شما دارد وقتی حرکات شمت متناسب با حرکت گروه شد آنرا ادامه دهید هدف آگاهی کامل از حرکت و ذکر است اگراین حرکات منظم باشد گروه مانند گلی در حال باز و بسته شدن بنظر می رسد

در این تمرین باید از وضعیت جسمانی خود آگاه باشید اگر کسی احساس می کند در جایی که نباید باشد قرار گرفته به آرامی دست دو نفری را که در کنارش نشسته اند به هم نزدیک می کند دایره را مرتب می کند و خارج می شود هرکس باید برای خارج شدن از گروه در صورت لزوم

www.takbook.com

www.takbook.com

احساس آزادی کند در غیر این صورت تمرین نادرست است

این تمرین را ده تا پانزده دقیقه در حدود ده مرتبه انجام دهید تا جایی که احساس کنید گروه به انجام آن عادت کرده و هیچکس از این تمرین احساس ناراحتی و خستگی نمی کند اگر همه چیز خوب پیش رود می توانید مدت آنرا تا نیم ساعت افزایش دهید آنچه در این تمرین اهمیت دارد این است که شما بتوانید هنگام خستگی از گروه جدا شوید پس از مدتی قادر می شوید در این تمرین گروهی تنها به حرکت و ذکر بیندیشید و آگاهی از خود و جهان را با هماهنگی بین حرکات و صدای شما پیدا می شود اگر از این تمرین احساس خوبی دارید این راه بودن را نیز آموخته اید و از این پس می توانید بدون احساس خستگی آنرا ادامه دهید و در مورد استفاده از آن در برنامه روزانه خود تصمیم بگیرید

منبع : بانک مقالات فارسی

http://vista.ir/?view=article&id=298309

VISTA.IR
Online Classified Service

حرکت از پدیدارشناسی روح به روانکاوی

بر طبق تفسیر کوژف از هگل در همایش هایش در پاریس انسان خودآگاهی است و هر خودآگاهی انسان است. اما در فرآیند شناسایی نیست که انسان از خود آگاه می شود. انسان وقتی متوجه خود می شود و به خود می آید که خواسته ای داشته باشد. انسان وقتی «من» می گوید که سراپا میل باشد. پس هر خودآگاهی یک میل است. واقعیت انسانی تنها در یک زندگی حیوانی می تواند به وجود آید، زیرا نیاز داشتن وجه حیوانی انسان است و امری است که میان انسان و حیوانات دیگر مشترک است اما این نیاز نمی تواند انسان را تبدیل به خودآگاهی سازد.

این میل حیوانی کافی نیست و فقط موجب می شود انسان متوجه خود شود؛ توجهی که آگاهی نیست. انسان وقتی از زندگی حیوانی فراتر می رود که ابژه میل او نه موجودی بی جان، که یک خودآگاهی باشد. بدین ترتیب میل حیوانی به میل انسانی تبدیل می گردد که به سمت یک دیگری است. اما آن دیگری نیز خود یک خودآگاهی است و چیزی جز میل اش نیست، پس میل انسانی میل به میل یک دیگری است. یک معنای این عبارات این است که انسان میل دارد دیگری به او میل داشته باشد. معنای دیگر هم این است که انسان میل دیگری را به عنوان میل خود اقتباس می کند و خواهیم دید که این دو معنا مستلزم یکدیگرند.

حال می توانیم حرکت دیالکتیکی از شناسایی به خودآگاهی را درک کنیم. انسان از خود شناخت دارد؛ اما تا این شناخت از جانب دیگری (و در حد کمال از جانب همگان) تأیید نشود، شناخت واقعی نیست، زیرا شناخت واقعی باید کلی و دائمی و برای همگان معتبر باشد و به زبان هگلی با واسطه باشد. تمام تلاش های انسان ها در راستای به رسمیت شناخته شدن از جانب دیگران است تا بدین ترتیب خود را محقق سازند.

می بینیم که انسان فقط در میان جمعی از انسان ها انسان است و انسان منفرد و غیراجتماعی از موجودیت انسانی خود کاملاً تهی می شود.

www.takbook.com

www.takbook.com

انسان موجودی است که به آنچه دیگران میل دارند، میل می ورزد و این با میل به «به رسمیت شناخته شدن از جانب دیگری» مناسبت دارد. از سوی دیگر، خودآگاهی از بیرون (ازدیگری) می آید و همین امر آگاهی (من) را به یک شکاف تبدیل می سازد. خودآگاهی، آگاهی از تضاد و دوگانگی درونی خود است و نبرد میان دو آگاهی در واقع در درون هر یک از آنها جریان دارد. این تفسیر کوژف از «پدیدارشناسی روح» هگل به گوش لکان روانکاو که به طور مرتب در همایش های کوژف شرکت می کرد رسید و موجب تحولی شگرف در سنت روانکاوی شد.

کوژف نه تنها نظام هگلی را ملموس و انضمامی ساخت، بلکه به روانکاوی هم بعدی عمیقاً فلسفی بخشید. از نظر لکان انسان هنگامی از خویشتن آگاه می شود که نخستین بار «من» می گوید؛ اماما چه وقت نخستین بار «من» می گوییم؟ وقتی دیگران به ما اشاره کنند و بتوانیم خود را در آینه آنها ببینیم. در روان کاوی لکانی این رخداد «مرحله آینه ای» نام دارد. نوزاد انسان که نسبت به موجودات دیگر اندکی زود به دنیا آمده، خود قادر به رسیدگی به نیازهای خود نیست و کاملاً درمانده است. او هیچ کنترلی بر تن خود ندارد و خود را از جهان اطراف خود و از مادر جدا نمی داند.

به بیان لکان او یک املت (homme lette) است که هم به معنای کودک انسان و هم به معنای تخم مرغی است که هم زده شده و مرزی میان زرده و سفیده آن قابل تشخیص نیست. اما وقتی او خود را در آینه می بیند با یک کل منسجم و متقارن مواجه می شود و مردد می ماند که او آن املت در هم و برهم است یا این کل منسجم و در نهایت اشارات دیگران باعث می شود دومی را «خود» انگارد. انگاشتی که کاملاً موهوم است. بدین ترتیب ما بین مفهوم یکپارچه و واحد «من» و تکثر امیال مان و عدم کنترل مان بر آنها تقسیم می شویم. یکپارچگی ما از بیرون (از آینه) می آید، در حالی که مفهوم «من» ذاتاً شکافدار، بیرونی و پرخاشگرانه است. شکاف میان من و دیگری به درون من می آید.

پس تصور وحدت موهوم است و در واقع نه من یکپارچه و واحد، که یک شکاف تشکیل دهنده سوژه است. شناسایی یا دیگر رفتارهای نظری و انفعالی هرگز به خودآگاهی منجر نمی شوند. عامل شناسایی در موضوع شناسایی خود «گم می شود» ، اما وقتی سوژه متوجه خود می شود که نیازی داشته باشد انسان در آن ابتدا که نیازهای اولیه برایش پیش می آید قادر به ارضای نیازهای خود نیست و به دیگری یعنی مادر احتیاج دارد. کودک نیازش را در درخواست سامان بندی می کند (گریه یا جیغ کشیدن) و مادر باید این درخواست را رمزگشایی کند.

این درخواست باعث می شود یکپارچگی اولیه میان کودک و مادر از میان برود و میان آن دو فاصله بیفتد. بدین ترتیب است که انسان برای نخستین بار وارد حیطه زبانی می شود. این وساطت نوید بخش آگاهی است. در ابتدا رابطه کودک و جهان بی واسطه و یکپارچه بود و حالا مفاهیم آغاز به شکل گیری و وساطت می کنند. در روانکاوی لکانی حرکتی از نیاز به سمت میل وجود دارد که معادل حرکت کوژفی از میل حیوانی به میل انسانی است.

در ابتدا انسان به شیء نیاز زیستی دارد و اگر دراین حد باقی بماند چیزی جز یک حیوان نیست. دیدیم که او برای ارضای نیازش به مادر احتیاج دارد. پس کودک انسان به مادر که بودن او همزمان با ارضای نیاز است، نیاز دارد. اما این نیاز به مادر، حتی وقتی نیاز زیستی ارضا شد، نیز باقی می ماند، یعنی کودک همواره مادر را می خواهد و این امر نیاز را تبدیل به میل می کند. لکان میان «دیگری کوچک» و «دیگری بزرگ» تمایز قائل می شود. دیگری کوچک همان تصویر آینه ای است که کودک با آن همانند سازی می کند و متعلق به مرحله ای است که لکان نظم تصویری می نامد. تمام روابط در این مرحله دوتایی هستند. اما پس از مرحله ادیپی و مداخله عنصر سوم (به جزکودک و مادر) یعنی پدر است که دیگری بزرگ وارد صحنه می شود.

دیگری بزرگ نه فردی دیگر بلکه همان نظم نمادین است. در خوانش کوژف از «پدیدار شناسی روح» دیدیم که سوژه تصور می کند دیگری صاحب میلی از آن خود است- میلی که خود فاقد آن است- و آن را به عنوان میل خود اقتباس می کند، غافل از آن که دیگری نیز خود میلی اقتباسی دارد. درواقع میل در هیچ سوژه ای موجود نیست. این میل، میل دیگری بزرگ است.

سوژه تصور می کند دیگری کاملی وجوددارد که میلش از آن خودش است و بدین خاطر با او همانندسازی می کند. دیگری بزرگ یک جایگاه است، اما این امکان وجوددارد که سوژه ای این جایگاه را اشغال کند. نخستین اشغال کننده این جایگاه مادر است. کودک در مرحله ای بسیار مهم و

www.takbook.com

www.takbook.com

حیاتی درمی یابد که مادر ناکامل است و دارای فقدان است، پس شایسته اشغال این جایگاه نیست. دیگری بزرگ خط خورده است و امر اجتماعی کامل واسطوره ای وجودندارد.

نظم نمادین از سوء برداشت ها و بدفهمی های بی شمار ساخته شده و به همین دلیل مسأله دار یا به بیان روانکاوی سمپتوماتیک و پاتولوژیک است. اما مفهوم دیگری بزرگ در تقابل با دیگری کوچک به خوبی نشان می دهد که میل انسانی ماهیتاً بیناسوژگانی است.

می بینیم که چگونه روانکاوی با تخصیص موارد انضمامی به عناصر الگوی هگلی، این الگو را تعین می بخشد. درواقع کار روانکاوی در اینجا قراردادن واسطه های بیشتر است. بدین ترتیب می بینیم که الگوی هگلی در اندیشه پس از خود منجر به موشکافی های عمیقی شده است.

منبع : روزنامه ایران

http://vista.ir/?view=article&id=278930

VISTA.IR
Online Classified Service

حقایقی در مورد ماهیت جن

((*و اذ قلنا للملئکه اسجدوا لادم فسجد وا الا ابلیس کان من جن ففسق ان امر ربه افتتخذونه و ذریته اولیاء من دونی و هم لکم عدو بئس للظلمین بدلا *

و هنگامی که گفتیم به فرشتگان سجده کنید برای آدم ، سجده کردند جز ابلیس {که} از جن بود ، پس سرپیچید از فرمان پروردگار خویش ، آیا او نژادش را {بجای من} به دوستی خود بر میگزینید ، در حالی که آنان برای شما خطرناکند . چه زشت است ستمگران را بدلی)) >> سوره کهف آیه ۵۰<<

این مطلب صرفا جنبه توجیهی در مورد ماهیت اجنه و شیوه زندگی آنان بنا به روایات ائمه دارد و این حقیر قصد جسارت به فرد و افرادی که ادعای دیدار از بناهای باشکوه اجنه و یا دنیای دیگر را دارند و حضور اجنه به صورت مادی را مدعی میشوند ندارم .

- جن چیست ؟

تعاریف گوناگونی از جن که تا بحال شنیده اید را فراموش کنید . (حد اقل تا پایان مطالعه این مطلب) .

جن موجودی است نامرئی ، بدون زیست بوم ، با قدرت تفکر ، خوب و بد . اصولا تمام جاندارانی که قدرت تفکر دارند به ۲ دسته خوب و بد قابل تقسیم هستند که این موضوع در مورد جن نیز صادق است .

چرا جن نامرئی است ؟ اگر اجنه نامرئی هستند چگونه میتوان آنها را دید ؟

www.takbook.com

www.takbook.com

سعی کنید موجودات را آنگونه که هستند بپندارید نه آنگونه که دوست دارید ، چرا که ممکن است ذهن شما قدرت درک حقایق در برهه ای از زمان را نداشته باشد . طبیعت آفرینش جن به صورتی است که میتواند خود را پراکنده سازد ، در لحظه ای مسافت بیش از چندیدن کیلومتر را طی کند و در یک غالب کوچک جای بگیرد .

مثال: هوا را در نظر بگیرید ، هوا وجود دارد ، اما قابل دیدن نیست حال آنکه همه ما میتوانیم هوا را درک کنیم ، اگر بخواهیم هوا را ببینیم کافی است در یک روز ابری به آسمان نگاه کنیم ، هوا را به صورت ابر مشاهده میکنیم ، مه ، گرد و غبار و... همه باعث میشوند که مابتوانیم هوا را به صورت نا چیز ببینیم . جن هم برای مشاهده شدن نیاز به در آمیخته شدن با اجسام خارجی دارد!!! . هر وقت فردی ادعا کرد که موجودی به رنگ خاکستری و شبیه به دود را مشاهده کرده ، بدانید که واقعا جن دیده است .

یک داستان از قرآن :

زمانی که سلیمان از لشکریان خود خواست تا تخت ملکه ی صبا را برایش بیاورند ، یک نفر از سپاه اجنه تخت را در چشم بر هم زدنی حاظر کرد . از این داستان به خوبی میتوان فهمید که جن فاقد جسم است ، چراکه اگر موجودی جسم داشته باشد هرگز قادر نخواهد بود تا با چنین سرعتی حرکت کند !!!

دلیل اینکه اجنه میتوانند با سرعت بسیار زیادی حرکت کنند این است که به سرعت در هوا پخش شده و در جای دیگری دوباره متمرکز میشوند .

- نحوه زندگی اجنه ؟

جن ها به صورت کاملا ابتدایی زندگی میکنند ، بدون حتی کوچکترین وسیله جنگی ، دفاعی ، خوراکپزی و...

موجودی که ذات نامرئی دارد ، نیازی به وسیله جنگ ندارد ، از طرفی ترکیب ظاهری آنان به گونه ای است که در یک لحظه می توانند در همه جا باشند ، به این لحاظ نیازی به مسکن و سر پناه احساس نمی کنند .

خوراک ، پوشاک و وسایل آنها چگونه تامین میشود ؟

شاید این سوال را صدها بار از خود پرسیده باشید ، جواب آن بسیار ساده است . اجنه مواد و خوراک خود را از ما انسانها تا مین می کنند .!!

یک حدیث از حضرت علی (ع) :

در غذای شما سهمی برای اجنه است ، استخوان های غذا را کاملا تمیز نکنید چرا که در آن سهمی برای اجنه وجود دارد . اگر چنین کنید آنان غذای بهتری از شما می برند . ،، کتاب گنج های معنوی . تالیف : رضا جاهد ،،

- مکان زندگی اجنه :

هرگز تصور نکنید اجنه در جایی بهتر از ما زندگی می کنند ، بسیار احمقانه است اگر تصور کنیم آنها در زیر آب یا در آسمان قصر و برج دارند!!!! هرگز چنین نیست ، اجنه معمولا در جایی زندگی می کنند که به غذا دسترسی آسان داشته باشند ، دره های متروک ، غارهای نزدیک به جنگل های میوه دار ، باغ های متروک و مکان هایی شبیه به این . اجنه معمولا از انسان فرار می کنند ، هر جایی که انسان شروع به ساختمان سازی کند اجنه تا حد زیادی از آن محل دور میشوند .

دلیل فرار اجنه از انسان اینست که ذات الهی انسان برای جن مانند یک اسطوره و قدیسه است ، انسان اشرف مخلوقات است و جن که موجودی متفکر است این مطلب را به خوبی درک میکند.

یک نمونه از محل زندگی اجنه :

در استان چهار محال و بختیاری نزدیک به شهرکرد ، درهای مملو از درختان سیب وجود دارد که به دره جنی معروف است ، مردم روزانه از میوه های این درختان استفاده میکنند اما شب هنگام هیچکس حق قدم گذاشتن به این دره را ندارد . طبق داستانهای قدیمی که در بین مردم منطقه سینه به سینه گشته است این دره شب هنگام تحت اختیار اجنه برای تامین غذا قرار میگیرد و این پیمانی است که از چند صد سال پیش بین اجنه و انسانها بسته شده و تا به امروز پا برجا مانده است.

www.takbook.com

www.takbook.com

جن ها معمولا برای مراسمات خود از لباس های انسان ها استفاده میکنند ، از آنجایی که جن موجودی است متفکر ، نیاز ذاتی او به زیبایی و تنوع انکار ناپذیر است اما از آنجایی که این موجود غالب و ترکیب خاصی ندارد ، لذا تنوع را هرچند برای مدتی کوتاه می پسندد.

● یک حدیث :

هنگامی که لباس خود را از تن بیرون میکنید ، بسم الله بگویید تا اجنه در شب هنگام آنرا نپوشند . ،، کتاب گنج های معنوی . تالیف : رضا جاهد ،،

آیا اجنه قدرت تفکر ، خلاقیت ، نو آوری دارند ؟

جن موجودی است متفکر اما بدون قدرت خلاقیت ، البته ممکن است عدم تشکیل حکومت و سپاه توسط اجنه به قدرت خلاقیت آنها بستگی نداشته باشد بلکه دلیل اینکه اجنه اختراع نمی کنند ، تحقیق نمی کنند و... این باشد که نیازی به دفاع از خود ندارند ، گرما ، سرما ، آتش و یخبندان بر روی آنان تاثیری ندارد .

نتیجه گیری :

در پایان میتوانیم به یک نتیجه گیری کلی برسیم . اجنه موجوداتی ماوراء تصور ما هستند ، اما هرگز تصور نکنید آنان از ما برترند ، انسان اشرف مخلوقات است ، طی چنیدن هزار سال توانسته علم خود را افزایش دهد ، آسمان ها و زمین را جستجو کند ، از خودش و موجودات دیگر شبیه سازی نماید ، اتم مواد را شکاف دهد و...

اما دیگر موجودات در طی این هزاران سال حتی ذره ای جهش هوشی از خود بروز نداده اند . انسان موجودی است با روح و تفکر آزاد ، میتواند قسم های خود را نادیده بگیرد ، دربند اخلاق نباشد و... اما اجنه در بند نام هایی هستند که برایشان حالت تقدس دارد و اگر شخصی این اوراد را بداند به راحتی اقدام به تسخیر آنها میکند و این درحالی است که یک انسان در هیچ شرایطی تسخیر نمی شود .

هرگز تصور نکنید اجنه در دنیای دیگر زیست میکنند ، اجنه در مکان های پرت و به دور از انسان ها تجمع می کنند ، آنها در زیر آب یا زیر زمین و یا در بلندای آسمان کاخ و برج و بارو ندارند ، هرگز زندگی رویایی اجنه را باور نکنید.

● اجنه و سایر ملت ها :

در اروپا موجوداتی افسانه ای به نام وروجک وجود دارند ، وروجک ها میتوانند غیب شوند ، تغییر شکل دهند و... اما مشخصه بارز آنها دزد بودنشان است . وروجک ها مایحتاج خود را میدزدند و مکان خاصی برای زندگی ندارند.

در میان سرخپوستان رایج بوده که هر هفته هدایایی را به نشان احترام برای ارواح پدران خود پیش کش میکردند ، اما هر انسان عاقلی میتئاند بفهمد که روح به تغذیه نیاز ندارد و نیز نمیتواند البسه و غذاهای اهدایی را مورد استفاده قرار دهد . اما ارواح (اجنه) به سرخپوستان اوراد و اذکار مقدسی را آموخته بودند که در هنگام بیماری و جنگ تاثیر عجیبی داشت.

افریقایی ها اجنه را با نام روح شیطان خطاب میکردند .

آسیای شمالی و امریکای مرکزی اجنه را با نام شبح و کوتوله مورد خطاب قرار می دادند .

اما نکته جالب اینست که در تمام نقاط جهان اجنه را به عنوان بازیچه و وسیله سرگرمی مورد خطاب قرار داده اند ، در حالی که در کشورهای عربی و ایران از اجنه به عنوان یک موجود هراسناک و لعین یاد میشود .

اگر قصد دارید با اجنه بیشتر آشنا شوید و به دنبال یک مرجع غنی هستید ، این حقیر مجموعه تالیفات محقق اریک فون دانیکن را معرفی میکنم .

دو اثر از اریک فون دانیکن ((ارابه خدایان)) و ((طلای خدایان)) ، این دو کتاب مصور با دلایل و مدارک مستند سعی در اثبات وجود موجودات فضایی دارند .

((گذشته ما چیزی غیر معمول و ناشناخته است ، این گذشته به هزاران میلیون سال ابهام میرسد.))

منبع : انجمن درمانگران ایران

http://vista.ir/?view=article&id=315861

www.takbook.com

www.takbook.com

VISTA.IR
Online Classified Service

حورالعین پاداش اهل تقوا

در مقالأ حاضر نویسنده با ارائه تعریفی جامع از حورالعین، به ویژگیها و اوصاف آنها از طریق آیات قرآن کریم می پردازد و راه رسیدن به آنها را بیان می کند که با هم آن را از نظر می گذرانیم.

● انسان، در جستجوی آرامش

انسان آرزوهای بلندی دارد. هر مرد و زنی می کوشد تا آرامش خویش را در کنار جنس مخالف که از آن به همسر یاد می شود جست وجو کند. از نظر قرآن آرامشی خاص را می توان در کنار همسر جست. از این رو فلسفه و علت اصلی آفرینش زوج را دست یابی هر یک به آرامش دانسته است. آیاتی چند این مفهوم را بیان کرده و به تحلیل و تبیین مسئله پرداخته است که از آن جمله می توان به آیه ۱۲ سوره روم اشاره کرد.

از نظر روان شناسی نیز اثبات شده که انسان پس از انگیزه تأمین امنیت غذایی و جانی به سوی ابزارهایی جهت پاسخ گویی به نیازهای عاطفی و احساسی خویش روی می آورد.

به هر حال گرایش انسان به زوج و همسر برای تأمین نیازهای روحی و عاطفی خویش و پاسخ گویی به مهم ترین رکن زندگی یعنی آرامش است.

بر این اساس نخستین دغدغه و پرسش وی آن است که جهان آخرت چه وضعیتی دارد و از چه موقعیتی برخوردار خواهد شد؟ آیا غذا و آسایش وی تأمین می شود؟ و آیا به نیازهای عاطفی و آرامشی او پاسخی در خور داده خواهد شد؟

از آن جایی که قرآن به نیازهای فطری و غریزی انسان به طور کامل توجه داشته و پاسخ می دهد، آیات بسیاری را به این امر اختصاص داده است، بطوری که بخشی از آیات مربوط به رستاخیز و بهشت به مسئله آسایش و برخی دیگر به آرامش انسان توجه داشته و به کیفیت و چگونگی غذاها و خانه ها و پوشاک ها و نیز مردان و زنانی که از آن ها بهره های جنسی و عاطفی می برند پرداخته است.

● سیه چشمان بهشتی

یکی از مهم ترین نعمت های بهشتی در رستاخیز انسان، زنان و مردانی است که از آن ها به حورالعین تعبیر می شود. از آن جایی که پرسش اصلی از سوی مردان انجام می شود و زنان در هاله ای از حیا و عفت به مسئله می نگرند، پاسخ، ظاهراً به مردان داده می شود و این گونه گمان می شود که مراد از حورالعین و سیه چشمان، تنها زنان بهشتی است. در حالی که به نظر می رسد حورالعین یعنی سیه چشم اشاره به وصف غالب مردان و زنانی دارد که در اختیار مؤمنان و بهشتی ها قرار می گیرند. عده ای، از مردان جوان بهشتی به غلمان یاد می کنند که در ادبیات عربی به معنای، جوانان رشید و رعنا است. چنان که مراد از کواعب اتراب، دخترانی هستند که در سن میان چهارده تا هیجده سالگی قرار دارند.

در کتب لغت عربی حور جمع حور به فتح واو به کسی گفته می شود که از شدت سفیدی اطراف چشم سیاهی میان چشم خود را به شکلی بسیار زیبا نشان می دهد. (ترتیب العین ج۱ ص۱۴۴)

www.takbook.com

www.takbook.com

برخی دیگر حور را به معنای پدیدار شدن اندکی از سفیدی چشم از میان سیاهی دانسته اند. (مفردات راغب اصفهانی ص۲۶۲)

شیخ طبرسی مفسر گرانقدر شیعی در کتاب مجمع البیان بر این باور است که حورالعین زنانی سفید چهره اند (مجمع البیان ج۹ و ۰۱ ص۴۰۱) از نظر وی این لفظ اختصاص به زنان بهشتی دارد و شامل مردان بهشتی نمی شود. وی در ادامه تأکید می کند که اصولا عین در زبان عربی دارای معانی چندی می باشد که یکی از آن ها زنانی هستند که فراخ چشم می باشند.

بر این اساس حورالعین یعنی زنانی که دارای چشمانی درشت و گشاده همانند آهوی مستان می باشند. و آدمی را به سوی خویش می کشانند. این چشمان درشت و گشاده دورش را حلقه ای بسیار روشن از سفیدی فراگرفته است و جاذبه بسیاری دارد و آدمی را محو خویش می سازد. از این رو شخص، پیش از دیدن بخش های دیگر بدن وی، محو چشم هایش می شود. لذا این زنان بهشتی و زیبا را به چشم ایشان نام گذاری کرده اند که بر همه بخش های دیگرشان غلبه و چیرگی دارد.

اوصاف حورالعین در قرآن

خداوند در آیات ۰۷ و ۳۷ سوره الرحمن حوریان را نیک سیرت و زیبا صورت می نامد که از نعمت های خاص بهشتی ها بشمار می روند.

این زنان بهشتی که هرگز عادت ماهانه نمی شوند زنانی هستند که به متقین داده می شوند. (دخان آیه ۱۵ تا ۴۵ و طور آیه ۷۱ تا ۰۲)

برخی از آیات در توصیف زیبایی های حورالعین می فرماید که آنان در سفیدی و درخشندگی هم چون تخم شترمرغ زیر پر می باشند. (صافات آیات ۸۴ و ۹۴ و نیز مجمع البیان ج ۷ و ۸ ص ۲۹۶)

آنان در صفا و طراوت و شادابی همانند مروارید نهفته در صدف هستند (واقعه آیات ۲۲ و ۳۲) و در جذابیت و زیبایی چون یاقوت و مرجان می باشند. (الرحمن آیه ۶۵ و ۸۵)

این ساکنان بهشتی و همسران متقین از مرد و زن، اختصاصی به انسان ها نداشته و بلکه جنیان مؤمن و متقی نیز از آنان بهره مند می شوند. (الرحمان آیات ۶۵ و ۷۵ و نیز ۲۷ و ۴۷) بنابراین از نظر ساختار به گونه ای هستند که هر دو نوع انس و جن می توانند از آن ها بهره برند.

این استعداد و توانایی در حوریان خود بیانگر آن است که ساختار وجودی آنان به گونه ای است که می توانند به شکل مرد و یا زن و یا مطابق گرایش و سلیقه انسان و یا جن تغییر ماهیت و شکل دهند. این گونه است که زنان بهشتی دارای قابلیت های تغییرپذیری هستند به گونه ای که همگان از مرد و زن و یا انسان و جنیان را راضی و خشنود می سازند.

در حقیقت تنوع و تغییر آنان همانند میوه های بهشتی است که قابلیت های چندگانه با مزه های گوناگون را دارا می باشند و هر کسی هر میوه ای را می تواند اراده کرده و طعم و مزه آن را به دلخواه تغییر دهد. چنین امکانی نیز نسبت به حورالعین ها وجود دارد. از این رو خداوند در آفرینش آنان بیان می دارد که می توان جلوه قدرت و عظمت خداوندی را در حورالعین ها یافت. (واقعه آیات ۴۳ تا ۶۳)

براین اساس سخن گفتن از زنان بهشتی شاید بیهوده باشد و به جای آن می بایست همانند قرآن از واژه حورالعین استفاده کرد تا بی شکلی آنان را بیان داشت. به این معنا که آنان ماهیتی بی شکل دارند و مردان و زنان و نیز جن و انس می توانند آنها را به اراده و خواست خویش تغییر دهند.

درباره زنان حوری می توان گفت که ایشان زنانی غیر از همسران دنیایی افراد بهشتی هستند و آیات ۶۴تا ۴۷سوره الرحمن تصویری که از آنان ارائه می دهد به گونه ای است که آنان را نعمتی دیگر برای مردان بهشتی برمی شمارد.

- ویژگی های

حوریان بهشتی دارای اخلاق و سیرتی نیکو هستند (الرحمن آیات۰۷و ۲۷) و صورت زیبا و اخلاق نیک ایشان به گونه ای است که جن و انس از هم نشینی ایشان خسته نمی شوند (همان)

همه حوریان بهشتی دارای بدن های سفید و دلربایی هستند (صافات آیات ۸۴و ۹۴ و نیز دخان آیه۴۵و طور آیه۰۴ و واقعه آیه۲۲) با این همه حوری های بهشتی دارای دوشیزگی همیشگی هستند و این دوشیزگی هرگز زایل نمی شود. (الرحمن آیه۶۵ و نیز۲۷و ۴۷و واقعه آیات۴۳ تا ۶۳)

زنان حوری بهشتی، زنان پاک دامن و عفیف و با حیا هستند، از این رو همواره در خیام های خویش پنهان و مستور هستند و دیگران آنان را نمی

www.takbook.com

www.takbook.com

بینند. (الرحمن آیه۶۵و ۲۷و ۴۷)

این زنان، نورس و نارپستان هستند و شماری از ایشان همسر یک مرد بهشتی می شوند. از این رو در آیه۱۱ «کواعب اترابا» از دختران نورسیده همسن و سال سخن گفته شده است. (نبا آیه۳۳)

چنان که گفته شد تمام زیبایی حوریان درچشمان افسون گر آنان است لذا خداوند ایشان را به زیبایی چشمانشان ستوده و نامگذاری کرده است. (صافات آیه۸۴ و ۹۴ و آیات دیگر)

خماری در چشمان ایشان به گونه ای است که مردان را به سوی خویش می کشاند و چون آهن ربا مجذوب خود می سازد و این در حالی است که از نگاه بیگانگان مصون هستند و تنها برای شوهران خویش عشوه و دلربایی می کنند. (الرحمن آیه۶۵) شیفته شوهران بودن و تنها دلبسته به آنان بودن از خصوصیات برجسته حوریان است که خداوند در آیه۶۵ سوره الرحمن و نیز ۴۳ تا ۷۳ سوره واقعه بدان اشاره می کند.

طنازی و عشوه گری کار ایشان است و دمی از این هنر دست برنمی دارند و چنان دلبری و دلربایی می کنند که شوهرانشان را دور خویش چون پروانه نگه می دارند و آرامش خاصی به آنان می بخشند. (واقعه آیه۴۳و ۷۳)

با همه عشوه گری و طنازی و جذابیت های جنسی، زنانی عفیف و چشم پاک هستند و هرگز به بیگانه توجه نکرده و بدان نگاه نمی کنند. (الرحمن آیه ۶۵و ۲۷ و ۴۷ و نیز واقعه آیه ۲۲و ۳۲)

در کام دهی به همسرانشان یگانه دهر و یکتای عشق بازی هستند و در این میان گوی سبقت را از همه رقیبان عالم ربوده اند، از این رو همسران خود را به خیام خویش می کشند و کام دهی به همسران را دمی فرو نمی گذارند و همواره در جذب و جلب آنان تلاش می کنند. (الرحمن آیه۲۷)

ایشان از نظر سنی همسن و سال شوهران خویش هستند (واقعه آیه۴۳و ۷۳) بر این اساس می توان گفت که همه بهشتی ها در سن جوانی به سر می برند و رنگ پیری و کهولت را نخواهند دید.

البته برخی با توجه به آیات ۴۳ تا ۷۳ سوره واقعه بر این باورند که همه حوریان بهشتی همانند و همسان هم هستند و تفاوتی میان ایشان نیست و هیچ یک بر دیگری برتری ندارند ولی به نظر می رسد که نوعی تفاوت میان ایشان وجود دارد؛ زیرا هر کسی براساس مرتبه و درجه بهشتی، از زنان بهشتی بهره مند می شود و تفاوت درجات بی گمان نوعی تفاوت را پدید خواهد آورد. به نظر می رسد که همه در اصل کلی بیان شده یکسان هستند و این امور ویژگی های عمومی ایشان است ولی برای برخی از مؤمنان از نظر تعداد و نیز کیفیت، تفاوت هائی وجود دارد که می توان از تفاوت اصحاب یمین و سابقون، آن را به دست آورد؛ زیرا مقام و نعمت های ابرار و سابقون بیش تر و بهتر از کسانی است که در مقام اصحاب یمین هستند.

این ها نمونه هائی از اوصاف حورالعین است که بیان شد. در روایات تفسیری ویژگی های دیگری نیز برای آن ها بیان شده است که علاقمندان می توانند به کتبی چون مجمع البیان، المیزان، نورالثقلین و تفسیر صافی مراجعه کنند.

- راه بهره مندی از زنان بهشتی

کسانی که تا به این جای مقاله با ما همراه بودند، دریافتند که خداوند نعمت بزرگی را برای مردان و زنان بهشتی فراهم کرده و با تأکید بر این نعمت ها مردم را به سوی آن ترغیب نموده است به طوری که برخی در آرزوی رسیدن به نعمت های بهشتی و رهایی از زندان دنیا لحظه شماری می کنند.

هر کسی دوست دارد که به آسایش و آرامش ابدی دست یابد و همه رنج ها و گرفتاری ها و اندوه ها از وی زدوده شود. توصیفات قرآنی از بهشت و نعمت های متعدد و متنوع آن همه را به وجد می آورد و دل ها را به سوی خویش به پرواز در می آورد.

بسیاری از آیات قرآنی مربوط به معاد پیش از آن که از دوزخ و وصف آن سخن بگوید به توصیف بهشت و نعمت های آن پرداخته است و شگفت این که یکی از مستحبات در ختم اموات آن است که سوره الرحمن قرائت شود که در بردارنده وصف بهشت و بهشتیان و بهره مندی آنان است. تا به خانواده متوفی و دیگر کسانی که در این مجالس گرد هم می آیند یادآوری شود که مرگ آخر راه نیست و شخص اگر مطیع خداوند و اهل تقوا

www.takbook.com

www.takbook.com

باشد از این نعمت های بی شمار بهره مند می شود.

و نیز برای آنان انتقال به جهانی را یاد کند که سرشار از آسایش و آرامش ابدی است تا همه حاضران در اندیشه به دست آوری آن تلاش کنند. از این رو در مجالس مرگ و سوگواری سخن از بهشت و شادی ها و بهره مندی های متنوع و متعدد آن است که نوعی بشارت به شنوندگان و خوانندگان این آیات در مجالس سوگواری و مرگ است.

اکنون این پرسش مطرح می شود که برای به دست آوردن این نعمت ها چه باید کرد؟

قرآن از آن جایی که کتاب هدایت است، همواره در بیان هر وصفی از بهشت و توصیفی از نعمت می کوشد تا مردم را به حقیقتی آشنا کند و آنان را به خود هوشیار و از غفلت رهایی بخشد. و لذا در همه این آیات تنها به توصیف ویژگی های زنان و یا مردان سیه چشم بهشتی بسنده نمی کند بلکه به بیان راهکار دست یابی به این نعمت ها نیز اشاره می کند.

- نعمتهای ویژه برای افراد ویژه

در همه این آیات سخن از این است که این نعمت ها از آن کسانی است که به عنوان متقین شناخته می شوند. متقین که به معنای پرهیزگاران اسم فاعل است به معنای آن می باشد که شخص باید به مرتبه و مقامی از پرهیزگاری رسیده باشد که بتوان او را به این اسم نامید. بنابراین اگر شخص، گاهی اهل پرهیز است و به تعبیر دیگر پرهیزگاری نام و صفت وی نشده است نباید امید بهره مندی از این نعمت ها را داشته باشد.

در آیات بیان می شود که اصل نخست دستیابی به هر یک از نعمت ها رسیدن به مقام و مرتبه متقین است ولی این، همه سخن نیست بلکه از آن جایی که تقوا خود دارای درجات و مراتبی است، بهره مندی از هر یک از نعمت های خاص نیازمند رسیدن به مرتبه خاص آن می باشد. از این رو سخن از ابرار و یا اصحاب یمین و یا سابقون است. هر یک از این نام ها مرتبه بلندی است که بیانگر مرتبه برتر از مقام نخستین می باشد. برای «سابقون» و «ابرار» نعمت های برتر و بهتری است که در آیات از آن به طور خاص یادشده است.

بنابراین اگر کسی بخواهد به این نعمت ها و بخصوص حورالعین دست یابد می بایست راه متقین را بپیماید، راهی که به صورت دوری از کردارهای زشت و نابهنجار و پلشتی های فطری و عقلی و عقلایی نمود و بروز می یابد.

در مرحله دیگر، متقی کسی است که افزون بر دوری و پرهیزگاری، در مقام احسان و عدالت نه تنها اهل مسارعه و سرعت است: سارعوا الی مغفره من ربکم؛ بلکه اهل مسابقه هم است و در میدان عمل از همه پیشی می گیرد و به مقام سابقون دست می یابد.

بنابراین نباید امید به این نعمت ها و بهره مندی از آن ها داشت بی آن که عملی را انجام داد. خداوند در آیات بسیاری سخن از این دارد که آخرت مکانی برای مکافات و مجازات است و به هر کسی براساس عمل خویش به شکل «جزاء وفاقا» (پاداش برابر) داده می شود و اگر شخص در کار خیر و احسان باشد به شکل فضل و عنایت از نعمت های دوچندانی سود می برد. براین اساس برای این که به هر یک از این نعمت ها و مراتب و درجات بهشتی برسیم و از حوریان و زنان و مردان سیه چشم بهشتی بهره مند گردیم می بایست به همه آموزه های وحیانی قرآن عمل کنیم و از اطاعت سنت و سیره پیامبر(ص) سرباز نزنیم.

باشد با پیروی از راه اهل تقوا و پیروی از آموزه های وحیانی قرآن و سنت و سیره پیامبر و امامان معصوم(ع) از همه این نعمت های بهشتی بهره مند گردیم. آمین یا رب العالمین.

منبع : روزنامه کیهان

http://vista.ir/?view=article&id=342453

VISTA.IR
Online Classified Service

www.takbook.com

www.takbook.com

حیله های شیطان

براستی که انسان برای راهیابی به سعادت و نجات از شقاوت ابدی راهی سخت در پیش رو دارد. اما دشمن انسان تنها ابلیس و فرزندان او نیست بلکه خواطر نفسانی فیزیکی دیگر از اعداء وجود بشرند.

با این تفاوت که نفس تنها از یک راه وارد می شود و شیطان از راههای مختلف بر انسان غلبه می کند. از یک راه نشد از راه دیگر.

هوای نفسانی بعد از گناهی که انسان مرتکب می شود به وجود می آید. عادت به گناه می کند نفس لوامه تضعیف می شود و وسوسه های شیطانی قبل از گناه وارد شده و معمولا شروع کننده گناه شیطان است.

شیطان کارش را گاهی به صورت تدریجی شروع می کند و اگر از ابتداء جلو پیشروی او گرفته نشود به گامهای بعدی می رسد.

باید این را همیشه به یاد داشت که او قسم یاد کرد که انسان را اغوا کند همه نوع بشر را جز مخلصین که شیطان بر آنان تسلطی ندارد. چنانچه پیامبر فرمودند: من شیطانم را مسلم و مطیع و منقاد خود کرده ام.

و یا حضرت سلیمان شیاطین را در قصر به کارهای سخت مثل نظافت- غواصی- بنایی و غیره واداشت.

- نام های شیطان و فرزندان او :

به طور کلی می توان شش نام برای شیطان گفت:

ـ اول: شیطان

ـ دوم: ابلیس

- سوم :حارث یا حرث

- چهارم: خناس

- پنجم: ابامره

- ششم: عزازیل (این نام قبل از طرد شدن و رانده شدن از درگاه احدیت جل و علا متعلق به او بوده است.)

فرزندان شیطان که هر یک نامی دارند و هر یک گروه های خود را برای گمراهی نوع بشر هدایت و راهنمایی می کنند به ترتیب زیر هستند.

ـ زوال- برای شرکت در نکاح و آمیزش حرام

- قفندر: هر کس چهل روز در خانه اش طنبور نوازد و غیرت را از آن خانه ببرد.

- رها: مانع بیدار شدن برای نماز شب

- متکون: به صورتهای مختلف ظاهر می شود برای فریب انسانها

- مذهب: به هر شکلی در می آید جز پیامبران و امامان علیهم السلام

- ولهان: وسواس هنگام وضو برمی انگیزد

www.takbook.com

www.takbook.com

- اعوذ: صاحب زنا

- مبسوط: صاحب دروغ

- خناس: وعده می دهد و آرزومند می کند و استغفار را از یاد می برد.

و خودابلیس که اعمال زشت انسان را در نظرش زیبا جلوه می دهد.

● اندرزهای شیطان :

در روایات آمده که شیطان تا زمان حضرت یحیی بن زکریا علیهم السلام بر پیامبران وارد می شده و با آنان سخن می گفته است و بعد از آن نیامد.

بعد از طوفان نوح و نفرین حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السلام که درخواست کرد هیچ دیاری از ستمگران در روی زمین باقی نماند، شیطان به نزد نوح آمد گفت نوح تو حقی به گردن من داری که در ازای آن حق ترا نصیحتی می کنم، نوح فرمود به خدا پناه می برم که حقی بر تو داشته باشم. شیطان گفت، برای مدتی که این مومنین فرزندانی بیاورند من به استراحت می پردازم.زیرا آنان مخلصین هستند و اکنون همه کفار هم از دنیا رفته اند. نوح فرمود نصیحتت چیست؟

شیطان گفت: مرا در سه جا یاد کن و بدان در این سه جا من حتما حضور دارم.

۱) هنگامی که مرد بیگانه ای با زنی بیگانه با هم خلوت کرده اند من سومین آنها هستم.

۲) هنگام خشم

۳) به هنگام قضاوت

حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام به شیطان فرمود :

مرا آگاه کن از گناهی که چون آدمیزاد مرتکب شود بر او مسلط شوی

شیطان گفت: هنگامی که او از خودش خوشش بیاید و عملش را زیاد شمارد و گناهش در نظرش کوچک افتد.

در داستانهایی که در مورد اغوای شیطان و یاران او آمده است می بینیم که شیطان به هیچ عنوان از هلاکت انسان دست نمی کشد و خیلی مواقع بزرگان عابدی مانند برصیصای عابد که از راه شهوت و زن او را گمراه کرد. قارون عابد بنی اسرائیل که او را از راه توجه به دنیا و جمع مال گمراه نمود و سامری که از راه شهرت و توجه مردم به خود، به ضلالت کشاند، و یا عابد بنی اسراییل از راه توبه و تقرب بیشتر به حق تعالی او را از راه حق منحرف کرد همه نمایانگر این مطلب است که همیشه شیطانها راههایی را انتخاب می کنند که ضعف انسان در آن است.

● کارهای شیطان :

- وسوسه: فوسوس الیه الشیطان قال یا آدم هل ادلک علی شجره الخلد (طه ۱۲۰) بعد از اخراج حضرت آدم از باغ بهشت خداوند از او سؤال می کند چرا گول شیطان را خوردی آدم عرض می کند چون او قسم به خدا یاد کرد گمان نمی کردم کسی به خدا قسم یاد کند و دروغ بگوید.

- زینت دادن گناه: لازینن لهم فی الارض و لاغوینهم اجمعین (حجر ۳۹)

- دزدی ایمان و خراب کردن عمل- نزغ و فسادانگیزی

- وعده دادن به انسان: «ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی» (ابراهیم-۲۲)

- مشارکت در اموال و اولاد: «و مشارکهم فی الاموال و الاولاد» (اسراء ۶۵)

- نجوای شیطان که حواس انسان را به سوی خود جلب می کند «انما النجوی من الشیطان لیحزن الذین آمنوا (مجادله-۱۰)

- امر به فحشاء و منکر: دشمنی بین مردم با قمار و شراب- هجوم در وقت احتضار

● دام های شیطان :

شهوات نفسانی- لذات دنیوی- عبادت، هواپرستی- زنان (جنسیت و جذابیت های زن ؛ نه خود وجود زن)- دام برای قضا کردن نماز- لذیذ نشان دادن خواب تا نماز فوت شود- تفرقه

www.takbook.com

www.takbook.com

● گامهای شیطان :

گام اول) معاشرت و دوستی با آلودگان

گام دوم) شرکت در مجالس آنان

گام سوم) فکر گناه

گام چهارم) ارتکاب مصادیق مشکوک و شبهات

گام پنجم) انجام گناهان کوچک

گام ششم) مراحل ارتکاب کبائر و...

می بینیم که شیطان گام به گام و مرحله به مرحله پیش می آید تا جایی که به قول حضرت امام محمد باقر علیه السلام هیچ نقطه سفیدی در لوح دل انسان باقی نماند.

● راههای مبارزه :

- نماز و صبر: ای کسانی که ایمان دارید به وسیله صبر و نماز کمک بجویید.

- توبه : مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح به جای آورد پس خدا بدیهای آنان را به نیکی تبدیل کند که خداوند آمرزنده مهربان است. (فرقان/ ۷)

- انجام عمل نیک : بدرستی که نیکی ها بدیها را از بین می برد.

- ذکر و یاد خدا «فاذکرونی اذکرکم واشکروالی ولاتکفرون»

- توسلات: که چه کسی می تواند دستگیر انسان شود جز همان هایی که خداوند برای هدایت بشر و مبارزه با شیطان برایمان فرستاده آن گروه مخلص که شیاطین وجودشان را به تسخیر خود درآورده اند.

- تفکر و تعقل: گروه هایی که به دام شیطان افتاده اند همگی کسانی بودند که از قوای ادراکی خویش و عقل خداداد خود استفاده نکرده اند. «لهم آذان لایسمعون بها و لهم اعین لایبصرون بها و لهم قلوب لایفقهون بها»

در آخر از خدای می خواهیم که ما را از شر هواهای نفسانی و نواجس شیطانی در پناه خود ایمن دارد و دست ما را از توسل به ریسمان محکم ولایت، محبت اهل بیت جدا نکند و همواره ما را به یاد خود و با عنایت حضرتش از زمره ابرار و نیکان قرار داده، عاقبت ما را نیکو گرداند و در گروه صالحان و محبان حضرات معصومین علیهم السلام محشور گرداند.

منبع : آتی بان

http://vista.ir/?view=article&id=286644

VISTA.IR
Online Classified Service

خوب دیدن و خوب شنیدن لازمه رسیدن به هنر تفکر

www.takbook.com

www.takbook.com

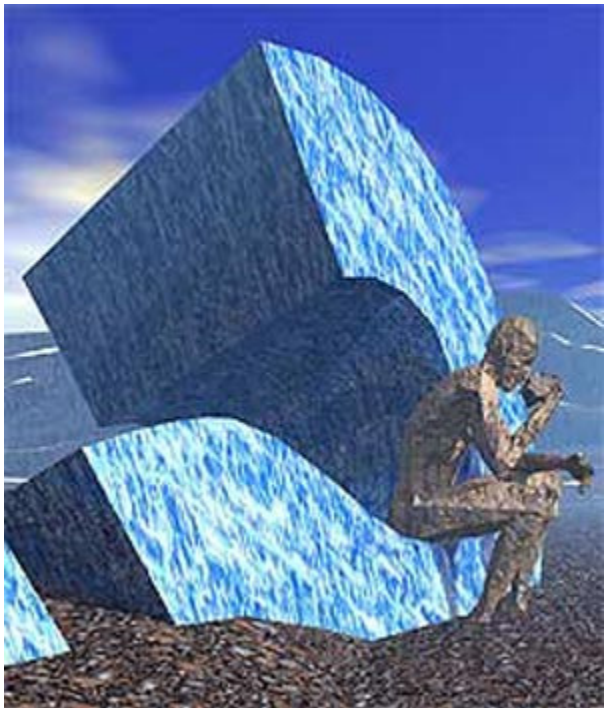

برای اینکه بتوانیم هنر تفکر را به دست آوریم ضروری است که ابتدا بتوانیم خوب ببینیم و بشنویم. حدیثی است از حضرت علی (ع) که فرموده اند: "با بصیرت کسی است که بشنود و بیندیشد، نگاه کند و ببیند، از عبرت ها بهره گیرد، آنگاه راه های روشنی را بپیماید و بدین ترتیب از افتادن در پرتگاه ها دوری کند."

هرچه مشاهدات ما کاملتر و عمیق تر باشد به همان میزان تصمیم گیری ها و انتخاب های ما از قدرت و شانس بیشتری برخوردار میشوند. باید بتوانیم دانسته ها و اطلاعات را در خدمت خود بگیریم و بر آنها غالب شویم و نه اینکه مغلوب آنها. در این میان شرط اساسی، نرمی و انعطاف پذیری و پرهیز از پیش داوری و قالب های سخت و شکننده است. توانایی خوب دیدن و مشاهده کردن، و هنر تغییر نگاه، ارتباط تنگاتنگی با خوب تفکر کردن دارد. انگار که اگر ما بتوانیم خوب ببینیم و عمیقا مشاهده کنیم، مهارت زیادی در تفکر پیدا می کنیم.ما برای رسیدن به زاویه های جدید نگاه و در نتیجه رسیدن به توانایی نوع دیگر دیدن موضوع، باید بتوانیم ترتیب اطلاعات موجود در ذهن را تغییر بدهیم.

از آنجایی که نگاه ما مربوط به چشمانمان و تفکر ما از مغز ما ناشی می شود می توان ارتباط میان این دو مورد بررسی قرار داد. اخیرا دانشمندان با استفاده از شبکیه جداشده چشم خوکچه هندی، مدلی تخمین زده اند که چشمان ما اطلاعات بینایی را با سرعتی معادل انتقال اطلاعات در یک اتصال اینترنتی به مغز منتقل می کند. بر اساس تحقیقات و آزمایشات یکی از فیزیک دانان دانشگاه پنسیلوانیا: داده ها تقریبا با سرعت۱میلیون بیت در ثانیه منتقل می شوند. این سرعت انتقال اطلاعات با یک اتصال اینترنتی قابل مقایسه است که اطلاعات را با سرعت ۱میلیون تا ۱ میلیون بیت در ثانیه بین کامپیوترها منتقل می کند.

بر اساس این یافته علمی می توان گفت یکی از ورودی ها و منابع اصلی تغذیه مغز ما از طریق چشمان ما است. به همین دلیل است که نگاه ما ارتباط تنگاتنگی با چگونگی تفکر ما دارد. ما هر آنچه را که می بینیم، مغز ما آنها را به شکل ورودی هایی از اطلاعات در خود ذخیره می کند. از طرف دیگر تحویل خروجی های ذهن ما بر اساس داده هایی که از پیش ذخیره کرده است. به همین خاطر است که هم مشاهدات ما بر تفکرات ما تاثیر می گذارد و هم از طرفی طرز تفکر ما و چگونگی تحلیل داده ها بر مشاهدات بعدی ما اثری تعیین کننده دارد.

ذهن ما در کودکی حاصل مشاهدات و شنیده های خود را بدون مقاومت جدی می پذیرد و آنها را در ذهن خود حفظ می نماید. در جریان آنکه ما بزرگ می شویم آنها انباشته شده و به عنوان ثابت های ذهن بدل می گردند به طوری که پس از تحصیلات آکادمیک با انبوهی از مطالب مواجه هستیم. این تصورات ذهنی مبنای بررسی ما و نگاه ما در موضوعات جدیدی است که قبلا با آنها برخورد نکرده ایم.

درحقیقت مسئله از مکانیزم ذهن ما نیست بلکه از خود ما است که تمایل شدیدی به محکم ساختن و چسبیدن به مفروضاتمان داریم. برای اینکه موضوع ملموس تر شود می توانیم یک مثال بزنیم. اطلاعاتی که حاصل از مشاهدات ما است ابتدا به شکل قطراتی از آب هستند که در ذهن ما ذخیره می شوند. ذهن ما بر اساس ترتیب دریافتشان آنها را کنار هم می چیند و از آنها قطرات بزرگتری می سازد. اما به تدریج یا حتی به سرعت این قطرات شروع به یخ زدن می کنند و انعطاف پذیری و نرمی خود را از دست می دهند و از این راه سعی در محکم کردن جای خود می کنند و به تدریج به شکل یک بلور در می آیند. هر یک از این بلورها را می توان یک سنسور در نظر گرفت که بر اساس آن موضوعاتی که مرتبط با آن سنسور است از محیط درک می شود. بلورهای درشت، تشبیه مواردی است که ما در آنها، تجارب و خاطرات قوی تری داریم برای همین درشت ترند و

www.takbook.com

www.takbook.com

بلورهای ریزتر، مواردی هستند که ما در آنها خاطره کمتر و تجربه ذهنی کمتر داریم. وقتی با موضوعات برخورد می کنیم آنچه از آن فهم می کنیم از همین بلورها و ساختار بلوری ریز و درشت تبعیت می کند. بدین صورت که زاویه هایی از موضوع که مرتبط با بلورهای درشت خاطره ما هستند، زودتر درک شده و سریعتر به ذهن می رسد و زاویه هایی از موضوع که مرتبط با بلورهای کوچک اند، دیرتر و زوایه هایی از موضوع که ذهن ما اصلا از آنها بلوری ندارد، ناشناخته باقی می ماند. ادوارد دوبونو می گوید: اگر به هر طریقی این نظام بلوری را تغییر دهیم و به نظام بلوری جدیدی برسیم، سنسورهای شناسایی تغییر می کنند و با تغییر این سنسورها، موضوع از زاویه هایی که قبلا دیده نمی شد، دیده می شود. ذهن مان را در وضعیت جدیدی قرار می دهیم و این کار باعث می شود ما به درک و فهم جدیدی نسبت به موضوع دست یابیم. در این تکنیک علاوه بر تغییر ساختار اطلاعات، خود مفاهیم و اطلاعاتی که ظاهرا غیر قابل تغییر تصور می شوند نیز باید مورد شک قرار گیرند. در این حالت یکی از بهترین روش ها از طریق سوال سازی و زیر سوال بردن اطلاعات است. بدین ترتیب ساختار صلب درون مفاهیم شکسته شده و امکان آزاد شدن اطلاعات محبوس شده در آنها افزایش می یابد و فرصت پیوستگی این اطلاعات به نوعی دیگر با یکدیگر ایجاد می گردد و وقتی آنها به شکل جدیدی به هم پیوستند، ساختار جدیدی خلق می شود. این ساختارهای جدید، بینش های جدید، و بینش های جدید، فرصت های دیگری را به ارمغان می آورند. مشاهده یعنی دیدن و فکرکردن و استنباط کردن. یعنی فرآیندی از چشم تا ذهن و از ذهن تا قلم.ما در مشاهده باید فکر کنیم و تحلیل کنیم و بعد به قلم بیاوریم. این عمل دائما صورت می گیرد. در انتها باید گفت که تنها راه رسیدن به هنر تفکر داشتن چشمانی باز و گوش هایی شنواست.

منبع : روزنامه مردم سالاری

http://vista.ir/?view=article&id=325577

VISTA.IR
Online Classified Service

خود هیپنوتیزم، ذهن و آموزشهای برتر

قبل از شروع کلام اجازه می‌خواهم بگویم که تمام هیپنوتیزمها یک خود هیپنوتیزم هستند. البته این یک ایده جدید و نوینی نیست و سالها قبل توسط دکتر میلتون اریکسون (Milton Ericson) پایه‌ریز هیپنوتیزم جدید عنوان گردیده است. مبناء این کلام این است که تا زمانی که فرد خودش پذیرای کلام القایی و القائات حالت ترنس از جانب هیپنوتیزور نباشد هیپنوتیزمی رخ نمی‌دهد. در واقع فرد با تعبیر کلام هیپنوتیزمکننده و پذیرش آن برای خودش فرآیند روانی- فیزولوژیکی آن را طی کرده به حالت هیپنوتیزمی فرو می‌رود. به عبارتی خود فرد مهمترین کلید موفقیت برای هیپنوتیزم شدن در جلسه هیپنوتیزمی است. در برنامه‌های خود- هیپنوتیزم فرد می‌آموزد که خودش را بدون نیاز به وجود کس دیگری هیپنوتیزم نموده و امواج مغزی مختلفی را در خود ایجاد نماید. در واقع خودش هم هیپنوتیزمکننده و هم هیپنوتیزم‌شونده

www.takbook.com

www.takbook.com

است. هیپنوتیزم یک حالت طبیعی است که با تغییر امواج مغز (Brain wave) صورت می‌پذیرد. این امواج مغزی امواج آلفا (Alpha) و تتا (Theta) هستند. در جدول زیر انواع امواج مغزی و حالات و برخی از تواناییهای مربوط به این امواج را معرفی می‌نماییم. همان گونه که ملاحظه می‌گردد دامنه حالات هیپنوتیکی از امواج آلفا آغاز و تا امواج دلتا می‌تواند ادامه یابد. هیپنوتیزم عرصه سبک در امواج آلفا و عرصه متوسط و سنگین در امواج تتا و دلتا اتفاق می‌افتد.

در واقع هیپنوتیزم شرایط طبیعی مغز در امواج خاص است. زمانی که امواج مغز در شرایط خاصی قرار گیرد حالات هیپنوتیکی رخ می‌دهد.

▪ نوع موج / دامنه فرکانس (هرتز) / تواناییهای ذهنی

ـ دلتا (۱/۰ / (Delta تا ۳ / خواب عمیق، خواب شفاف، افزایش عملکرد سیستم ایمنی، هیپنوتیزم

ـ تتا (۳ / (Theta تا ۸ / آرامش عمیق، مدیتیشن، افزایش تمرکز حافظه‌ای، خلاقیت، رویابینی شفاف، هیپنوتیزم، حالات هیپنوگوجیک

ـ آلفا (۸ / (Alpha تا ۱۲ / آرامش ملایم، آموزش برتر، تفکرات مثبت، هیپنوتیزم، مدیتیشن

ـ بتای پایین (۱۲ / (Low Beta تا ۱۵ / آرامش متمرکز، افزایش تواناییهای توجه

ـ بتای متوسط(۱۵ / (Midrange Beta تا ۱۸ / افزایش و تواناییهای ذهنی، تمرکز هشیاری، IQ

ـ بتای بالا (High Beta) / بیش از ۱۸ / کاملا بیدار، حالات نرمال هشیاری، استرس و اضطراب

ـ گاما (Gama) / بیش از ۴۰ / در ارتباط با اطلاعات، اشتغال فرآیند مهارتی غنی

با توجه به جدول فوق به مطلب مهمی پی می‌بریم و آن اینکه در بتای پایین (Low Beta) تواناییهای توجه افزایش می‌یابد و فرد قادر به توجه بیشتر (که عامل بسیار مهمی در ادراک یادگیری است) می‌گردد.

این توانایی توجه در امواج آلفا (Alpha) بیشتر و در امواج تتا (Theta) به اوج خود می‌رسد. با توجه به این واقعیت می‌توان از هیپنوتیزم برای آموزش برتر یا آموزش با توجه و ادراک قوی‌تر و حافظه‌ای نیرومندتر بهره‌مند شد و نتیجه آموزش را تا چند برابر افزایش داد.

● چرا در امواج آلفا و تتای ذهنی آموزش سریع‌تر و بهتر صورت می‌گیرد؟

▪ در این حالات فرد از تنشها، انقباضات و استرسهای جسمانی و روانی به دور است.

▪ دارای آرامش و نوعی سکوت و سکون درونی و متمرکز است.

▪ دارای توجه و تمرکز بیشتری است.

▪ دارای حضور ذهنی و حافظه‌ای نیرومندتر است.

▪ به نوعی دستیابی اش به ضمیر نیمه آگاه سریع‌تر و بیشتر صورت می‌گیرد.

▪ دارای قدرت تصویرسازی قوی‌تری است.

▪ انرژی روانی بیشتری برای آموزش دارد.

● کاربرد این روش

از این روش می‌توان در زمینه‌های فوق‌العاده متنوع بهره گرفت. از جمله زمینه‌های متداول می‌توان موارد زیر را نام برد:

▪ برنامه‌ریزیهای مدیریتی و کاری که به دقت، سکوت و آرامش نیاز دارد.

▪ تعمق در حل یک مسئله پیچیده.

▪ مرور درسها و یا مرور کارهای انجام شده در گذشته، یادآوری خاطرات.

▪ آموزش شیوه‌های جدید زندگی.

▪ آموزش زبانهای خارجی، بخصوص مکالمه در مدت کوتاه.

▪ آموزش درسهای اعتماد به نفس و ابراز وجود.

www.takbook.com

www.takbook.com

- آموزش ارتباطات موثر.
- هنرهای تجسمی و برنامه‌ریزیهای گرافیکی و سایر مهارتهای ذهنی.
- ایجاد آرامش و تمرکز برتر.
- درمانهای مختلف روانپزشکی منجمله حساسیت‌زدایی‌ها، شناخت درمانیها و جرات آموزی.
- فائق آمدن بر عادات مضر و ناپسند.
- فائق آمدن بر دردها و کنترل شرایط بدنی.
- فهم و شناخت برخی از تجربیات مرتبط با ادراکات فراحسی.

● یک تمرین عملی و ساده در درک بهتر این روش:

- در محلی ساکت قرار گیرید.
- می‌توانید به شکل نشسته یا خوابیده قرار بگیرید.
- در وضعیت نشسته روی زمین با کمر صاف و کشیده قرار گیرید و اگر این طرز نشستن برای شما دشوار است روی یک صندلی تکیه‌دار و یا پشت به دیوار بنشینید. در هر صورت سعی نمایید که کمر شما صاف و کشیده باشد.
- به آرامی پلکها را روی هم گذاشته به روند عادی تنفس خود توجه داشته باشید.
- به تدریج در سه دقیقه به عضلات و سپس تنفس خود آرامش دهید. اجازه دهید تنفس آرام، راحت و شکمی باشد.
- به تدریج به تنفسهای خود عمق ببخشید (دمهای عمیق‌تر و بازدمهای بلندتر). همچنان با دقت و تمرکز فرآیند تنفسها را دنبال نمایید و آنها را برای حدود پنج دقیقه ادامه دهید.
- در طول تمرین سعی نمایید ساکن و بی‌حرکت باقی بمانید.
- حالا به کارها مختلفی که می‌خواهید در طول روزهای متمادی انجام دهید فکر کنید. به جنبه‌های مختلف آن بپردازید و سپس برای انجام دادن آنها در ساعات و اوقات مختلف برنامه‌ریزی نمایید. با انجام دادن این کار متوجه وسعت نگاه و حضور ذهن و تمرکز برتر خود می‌گردید. با تکرار این روند ذهن شما قوی‌تر و بهتر عمل خواهد کرد.

منبع : کلینیک تخصصی افسردگی و اضطراب روان‌یار

http://vista.ir/?view=article&id=253522

VISTA.IR
Online Classified Service

خودآگاهی و خود پنداره چیست؟

چگونگی رفتار ما ریشه در نگاهمان نسبت به خودمان دارد. شخص معلول هم از این قاعده مستثنا نیست. اگر نگاهی که اجتماع و خانواده به او دارند متمرکز بر ناتوانایی هایش باشد، تصویر او نیز از خود منفی خواهد بود.

www.takbook.com

www.takbook.com

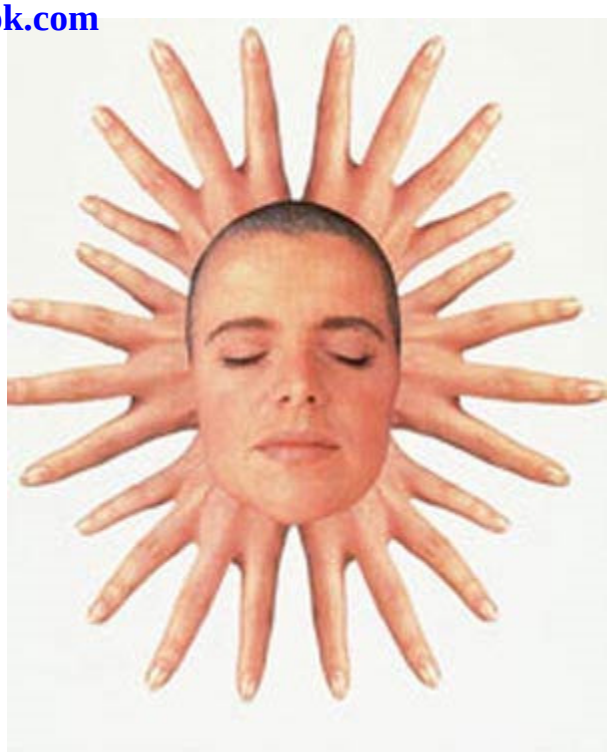

اما باید براین نکته تاکید کرد که چنین تصویری می تواند با افزایش سطح خودآگاهی فرد نسبت به توانایی هایش، به تصویری مثبت و کارآمد تبدیل شود و درپی آن رضایت و لذت او - با وجود تفاوت جسمی با دیگران - افزایش یابد.

نگاه کن ببین من چه کار کردم...

من این کارها را خوب بلدم...

آیا به درد دانشگاه رفتن می خورم؟

آیا پدر و مادر خوبی هستم؟

آیا از این کار لذت خواهم برد؟

ما به طور مداوم و پیوسته در معرض پرسش هایی در مورد خودمان هستیم. هنگامی هم که نسبت به طرح این سوالات ناآگاهیم، باز هم با طرح چنین پرسشهایی از خود، کارهای مختلف را امتحان و از بعضی کارها اجتناب می کنیم. به عبارتی، پاسخ ما به این پرسشها، به سوالی بزرگتر و کلی تر باز می گردد، "من کیستم؟".

پاسخ به این سوال روشن می کند که انسان می تواند درباره خود، توانایی ها و ویژگی هایش به دانش و آگاهی دست یابد و نسبت به خویشتن به عنوان وجودی متمایز از دیگری و فاعل عمل، شناخت دارد.

گرچه هر یک از ما پاسخ های متفاوتی به این سوال می دهیم، اما، پاسخ به سوال "من کیستم؟" محور بسیاری از رفتارها و احساسات ماست. به عنوان مثال، اگر من خود را کسی بدانم که علاقه ای به درس ندارد، شکست در کنکور، اهمیتی برایم نخواهد داشت اما اگر خود را فرد با استعداد و علاقمند به درس بدانم، شکست در کنکور احساس ناکامی و ناراحتی را در من ایجاد خواهد کرد.

به تعبیر روانشناسانه، توانایی فرد در شناخت خود و آگاهی از خود به عنوان موجودی متمایز را "خودآگاهی" و پاسخ به سوال "من کیستم؟"، همان چیزی است که خودپنداره نامیده می شود. هر چه پاسخ افراد به سوال "من کیستم؟" دقیق تر باشد، فرد از توانایی خودآگاهی بیشتری برخوردار خواهد بود.

چگونگی برداشتی که ما از خود داریم، نقشی مهم و زیربنایی در احساس رضایت از زندگی دارد. بنابراین، تقویت توانایی خودآگاهی و به تبع آن داشتن "خود پنداره"ای دقیق، می تواند فرد را در جهت مقابله با مشکلات و حل آنها یاری دهد.

- خودآگاهی

خودآگاهی دانش و ادراکی است که فرد از خود دارد. به عبارتی، خودآگاهی شامل شناخت ما از خودمان است و توانایی داشتن خودآگاهی و افزایش آن به معنای آنست که فرد تصویری روشن از ویژگیها، ارزشها، نگرشها، علائق و نیازهایش داشته باشد.

خودآگاهی پیشنیاز دیگر مهارتهای زندگی است زیرا افراد برخوردار از کارکرد سالم، دید دقیقی از خود دارند. اگرچه گاه دشوار است، ما آنچه را که واقعا هستیم ببینیم و باز هم نسبت به آن صبور و شکیبا باشیم.

- خودآگاهی عمومی- خصوصی

افرادی که خودآگاهی عمومی دارند، از دیدگاه دیگران نسبت به خودشان آگاه هستند و افرادی که خودآگاهی خصوصی دارند، از احساسات درونی خود آگاه هستند و می توانند خود را به خوبی تحلیل کنند.

افرادی که خودآگاهی عمومی بالاتری دارند، بیشتر نگران استقلال و هویت خود هستند و به احتمال بیشتری خود را با معیارهای بیرونی هماهنگ می کنند.

www.takbook.com

www.takbook.com

افرادی که خودآگاهی خصوصی بالاتری دارند، خود پنداره دقیق تر و مفصل بندی شده تری دارند و بیشتر بر اهداف و استانداردهای درونی متمرکز هستند.

● خودپنداره

خودپنداره، تصویری است که ما از خود داریم. ما نظریه هایی درباره جهان می سازیم که به ما کمک می کنند با موقعیت هایی که روبه رو می شویم، کنار بیاییم. مهمتر از آن، ما به خلق نظریه هایی درباره خودمان نیز دست می زنیم. این نظریه ها را نظریه خویشتن می نامیم و در اینجا آن را معادل خودپنداره فرض می کنیم.

چند دیدگاه در مورد چگونگی شکل گیری خودپنداره وجود دارد:

۱) دیدگاه اجتماعی:

در این دیدگاه خود محصولی اجتماعی است. گروهی از روانشناسان اجتماعی که خود را "تعامل گران نمادین" می نامند، معتقدند که افراد براساس اینکه دیگران درمورد آنها چه نظری دارند یا با آنها چگونه رفتار می کنند، درمورد خود اظهارنظر می کنند. هر فرد آگاهی می یابد که حوزه ای در ادراک دیگری است و با درونی سازی آن بر خود نیز به عنوان موضوعی در حوزه ادراکی خویشتن آگاه می شود. به عنوان مثال، اگر دیگران به من بگویند که فردی باهوش و بالیاقت هستم، من خود را فردی باهوش خواهم دانست و اگر اطرافیان مرا فردی کند ذهن و ناتوان بدانند، من نیز خود را ناتوان می پندارم.

در این دیدگاه، آنچه اهمیت دارد نظر دیگران درمورد ماست. محیط بیرونی، ساختار کلان اجتماعی، همانندسازی، تعاملات بین فردی و ایفای نقش از عوامل اصلی شکل دهنده خود هستند. شاید بتوان با اغماض چنین گفت که دراین دیدگاه، تصویری که دیگران از ما دارند، همان خودپنداره ماست.

"ما گرایش داریم خود را چنان ببینیم که دیگران ما را می بینند."

۲) دیدگاه شناختی:

در این دیدگاه، چنین مطرح می شود که در ارزشیابی هایی که دیگران در مورد ما دارند، انتخابها و تفسیرهای ما نیز نقش دارند. به عبارتی، هر تصویر بیرونی از خلال صافی درون می گذرد.

در این دیدگاه خودپنداره، تفسیری است که ما از خودمان داریم. آنچه در این دیدگاه محور اصلی شکل گیری خودپنداره است، خود به عنوان یک ساختار شناختی است. در واقع، برخلاف دیدگاه اجتماعی که خودپنداره هر فردی فقط و فقط حاصل تصاویر و تعبیرهای دیگران از او بود، در اینجا، این خود فرد است که با بازسازی و تفسیر تصاویر دیگران، خودپنداره اش را شکل می دهد.

۳) دیدگاه شناختی-اجتماعی:

همانطور که از نام این دیدگاه برمی آید، ترکیبی از نظریات شناختی و اجتماعی است. در این دیدگاه، خود، حاصل تفسیری است که فرد از تصاویر دیگران از خودش دارد. به عبارتی، علاوه بر آنکه دیدگاه دیگران در مورد ما اهمیت دارد، تفاسیری که ما نیز از دیدگاه ایشان داریم حائز اهمیت است. در اینجا، خودپنداره نه محصول فرد به تنهایی و نه محصولی اجتماعی است، که ترکیبی از هر دو می باشد.

دیدگاه ما در اینجا، دیدگاه شناختی-اجتماعی است.

● اهمیت و کاربرد خودپنداره:

تصور کنید که پاسخ به سوال "من کیستم؟" را نمی دانید، آنگاه برای تصمیم گیری هیچ اصل و مبنایی ندارید. بنا به اعتقاد بسیاری از روانشناسان، میزان شناختی که ما از خودمان داریم و نیز نحوه نگریستن ما به خودمان، مبنای بسیاری از تصمیم ها و رفتارهای ماست. به عنوان مثال، اگر کنسرتی در سالن بزرگ شهر در حال اجرا باشد، ما براساس شناختی که از خودمان داریم، درباره نرفتن یا رفتن به آن کنسرت تصمیم می گیریم. از این رو، خودپنداره می تواند نقش یک راهنما و نقشه را برای ما بازی کند. به همین دلیل دقت، صحت و واقع بینی آن از اهمیت

www.takbook.com

www.takbook.com

بسیاری برخوردار است. دقت خودپنداره به ما کمک می کند تا نسبت به اشتباهات خود واقع بین باشیم. مسوولیت رفتارهایمان را بپذیریم و بی آنکه بین مسوولیت پذیری و سرزنش خود در حال نوسان باشیم، عملکرد خود را دقیقا ارزیابی کنیم. در مجموع، خودپنداره دقیق به ما کمک می کند تا عملکرد بهتری داشته باشیم.

برای ترسیم خودپنداره دقیق می توانیم آن را در چهار سطح زیستی، روانی، اجتماعی و فرهنگی بررسی کنیم.

ـ سطح زیستی:

تصویری است که از جسم خود داریم. قد، وزن، رنگ مو و... تمام ویژگیهای فیزیکی و جسمانی ما در این حوزه قرار می گیرند.

ـ سطح روانی:

شامل ویژگیهای روحی و حالات روانی ما هستند. خوشحالی، لجاجت، پشتکار و... دیگر صفاتی که شخصیت ما را شکل می دهند، در این بخش جای می گیرند.

ـ سطح اجتماعی:

نقش های متفاوتی که ما در اجتماع بازی می کنیم مثل دانشجو بودن، فرزند خانواده بودن، معلم بودن، همسایه بودن و... در این حوزه قرار می گیرند. بدیهی است که به ازای هر نقش، رفتار متفاوتی داریم و کسانی در ارتباطات موفق هستند که بتوانند از عهده نقشهای متفاوت برآیند و برای هر نقش رفتار ویژه آن را تعریف کنند.

ـ سطح فرهنگی:

خودپنداره فرد در سطح فرهنگی پاسخی است که به سوال "چرا زنده ای؟" یا "هدف از زندگی چیست؟" می دهد.

برای ترسیم خودپنداره ای دقیق، بهتر است که به جای استفاده از صفتهای مثبت و منفی، از عبارات توصیفی و رفتاری استفاده کنیم. به عنوان مثال، به جای آنکه بگوییم "قد من کوتاه است." بگوییم، "قد من ۱۶۰ سانتیمتر است." یا در سطح روانی، به جای آنکه بگوییم "من پرخاشگرم"، از عبارت "من وسایل خانه را می شکنم" استفاده کنیم.

- ویژگی های خودپنداره کارآمد

خودپنداره ای از کارکرد لازم و مفید برخوردار خواهد بود که:

۱) داده های حاصل از تجربه را کسب کند و به عبارتی، منطبق بر واقعیت باشد. مثلا اگر ما تصور کنیم که دانشجوی خوبی هستیم اما در بسیاری از امتحانات موفق نبوده ایم، به معنای آنست که خودپنداره ما مبتنی بر واقعیت نیست و شاید ما در حال خودفریبی باشیم. علاوه بر این، بهتر است که به جای کلی گویی، از ویژگی های اختصاصی خود آگاه باشیم. مثلا به جای آنکه بگوییم: "من فردی فرهنگ دوست هستم." یا "من از فعالیتهای فرهنگی خوشم می آید." بگوییم: "من از نمایشنامه نویسی خوشم می آید."

۲) تعادل لذت - درد را به حداکثر خود برساند. اگر فردی تصور کند که می تواند مشکلات زناشویی اش را به تنهایی حل کند اما هر روز دعوا داشته باشند، خودپنداره اش از کارکرد ضعیفی برخوردار خواهد بود. زیرا برخلاف تصویری که از خود دارد، در واقعیت به جای آنکه از روابط زناشویی اش لذت ببرد، در آن رنج می کشد. مثالی دیگر، اگر فرد تصور کند از سینما رفتن لذت می برد، و بعد لحظات خوبی را در سینما تجربه کند، چنین فردی از خودپنداره ای کارآمد برخوردار خواهد بود. درواقع منظور این است که فعالیت هایی را که از آن لذت می بریم یا باعث رنجش و ناراحتی مان می شود، بشناسیم و به این ترتیب، به گونه ای رفتار خواهیم کرد که با خودمان در تضاد نخواهیم بود.

۳) عزت نفس ما را به سطح بهینه برساند. این نظریه باید تا حد امکان به ما احساس خوب بودن ارزانی کند. اگر خودپنداره ما فقط شامل صفات منفی ما باشد، در این حالت عزت نفس پایینی را تجربه خواهیم کرد. از این رو، خودپنداره ای کارآمد خواهد بود که ترکیبی از صفات خوب و بد باشد.

اگر این سه ویژگی همزمان حضور داشته باشند، خودپنداره فرد از کارایی لازم برخوردار خواهد بود. اما اگر فردی، به عنوان مثال، تصور کند که مدیر

www.takbook.com

www.takbook.com

خوبی است (در ظاهر چنین تصوری احساس خوب بودن به ما می دهد) اما، پروژه هایش طبق برنامه اجرا نشود و همکارانش از او ناراضی باشند، خودپنداره چنین فردی فاقد ویژگی نخست - جذب داده های ناشی از تجربه - است. همین طور تعادل لذت - درد نیز برقرار نیست.

به خاطر داشته باشیم که خودپنداره، نه خوب است و نه بد. تصویری که ما از خود داریم، به خودی خود بار ارزشی ندارد. این ما هستیم که آن را ارزشگذاری می کنیم. به واسطه ارزشی که به آن می دهیم، احساس ارزشمندی یا بی ارزشی می کنیم.

منبع : روزنامه مردم سالاری

http://vista.ir/?view=article&id=275858

VISTA.IR
Online Classified Service

در آرزوی رسیدن به خلسه‌های عمیق هیپنوتیزمی

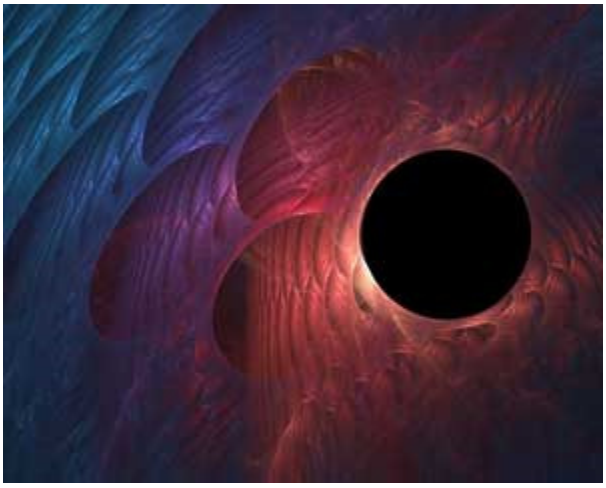

- مقدمه

بسیاری از افراد اجتماع که برای هیپنوتیزم درمانی یا آموزش خود هیپنوتیزم به یک هیپنوتیزم درمان‌گر مراجعه می‌کنند، انتظار دارند که در همان جلسهٔ اول به خلسهٔ عمیقی برسند، طوری که برای مثال با سیر قهقرائی در زمان به زندگی‌های گذشتهٔ خود برگردند و علت ناراحتی یا بیماری کنونی خود را به این ترتیب پیدا کنند و یا به طور مثال به احساس خروج از بدن، بی‌دردی کامل و یا سایر پدیده‌های ساده یا بغرنج هیپنوتیزمی دسترسی پیدا کنند.

صادقانه و با توجه به معیارهای علمی و آماری تنها برای عدهٔ کمی از افراد جامعه و آن هم با صرف وقت بیشتر و استفاده از یک یا چند روش القاء خلسه و به‌دنبال آن استفاده از چند روش عمیق تر کردن خلسهٔ هیپنوتیزمی، دسترسی به این سطوح عمیق از خلسه امکان‌پذیر است.

در بسیاری از کتاب‌های هیپنوتیزم معتبر، روش‌ها یا آزمون‌هائی به نام تست‌های هیپنوتیزم پذیری معرفی شده‌اند که به طور معمول، هیپنوتیزم درمان‌گران ماهر و بالینی از این روش‌ها استفاده نمی‌کنند، زیرا این اعتقاد یا اعتماد به نفس را دارند که می‌توانند در بیشتر از ۹۸ درصد از موارد، مراجعه کننده‌ها را هیپنوتیزم کنند. آن‌ها به طور مسلم بیشتر از ۹۸ درصد از افرادی را که به آن‌ها مراجعه می‌کنند، در عمق خلسهٔ هیپنوتیزمی قرار می‌دهند، ولی از این گروه بزرگ، در عمل در حدود ۳۰ درصد به خلسهٔ سبک، ۳۰ درصد بقیه به خلسهٔ متوسط و حدود ۳۰ درصد باقیمانده در جلسه اول اگر به اندازهٔ کافی بر روی آن‌ها وقت صرف شود که در ادامه به شرح دقیق آن می‌پردازیم، به خلسهٔ عمیق می‌رسند. در این جمع، کمتر از ۱۰ درصد از مراجعه کننده‌ها ممکن است در همان جلسهٔ اول به خلسه خیلی عمیق دسترسی پیدا کنند.

در متن جامعه همان‌طور که همه پدر و مادرها انتظار دارند فرزند آن‌ها می‌تواند و باید شاگرد اول شود، معتقد هستند که خودشان هم استعداد و قابلیت هیپنوتیزم‌پذیری بسیار زیادی را دارند و باید در همان جلسه اول به یک خلسه بسیار عمیق برسند.

www.takbook.com

www.takbook.com

به باور آن‌ها اگر این انتظار آن‌ها برآورده نشود، از آن‌جائی که در خود آن‌ها اشکالی وجود ندارد، پس شاید اشکال یا عیب در روش یا مهارت هیپنوتیزم درمان‌گر است! حقایق علمی و آماری از این طرز فکر حمایت نمی‌کند.

افرادی که می‌خواهند یک علم یا هنر مانند موسیقی، خوش‌نویسی، آشپزی یا خیاطی را بیاموزند، هرقدر که صاحب استعداد درخشان باشند، به طور معمول چند ماه یا چند سال به کلاس می‌روند یا به بیان دیگر هر نوع آموزشی، وقت‌گیر است. آیا یک فرد نابغه که می‌خواهد موسیقی، نقاشی، خیاطی و ... را یاد بگیرد، می‌تواند انتظار داشته باشد که پس از یک هفته یا یک ماه آموزش، به پایه اتادی برسد؟ جواب به طور قطع منفی است. در مورد هیپنوتیزم هم مطالعه یک یا دو کتاب معتبر و شرکت در چند جلسه هیپنوتیزم لازم است تا فرد داوطلب بتواند به عمیق‌ترین مرحله از خلسه که استعداد یا قابلیت رسیدن به آن را دارد، برسد. شاید با ۶ تا ۱۰ جلسه این هدف دست یافتنی باشد و در حدود ۴۰ درصد از افراد جامعه از ای طریق بتوانند به خلسه‌های عمیق یا خیلی عمیق برسند. آیا راهی وجود دراد که در مدت کوتاهی، به طور مثال، فقط یک جلسه فردی بتواند استعداد یا قابلیت خود را در هیپنوتیزم پذیری مشخص کند؟جواب مثبت است!

اول کسانی که در جلسهٔ اول به خلسهٔ سبک یا متوسط رسیده‌اند، این احتمال یا امکان وجود دارد که طی چند جلسه آموزش بیشتر، به عمق بیشتری از خلسه برسند.

● رسیدن به خلسه‌های عمیق تنها در یک جلسه!

برای رسیدن به این هدف، پیش نیازهای زیر لازم هستند:

▪ فرد داوطلب یک یا دو کتاب هیپنوتیزم علمی و معتبر را مطالعه کند تا به یک درک صحیح و علمی از هیپنوتیزم برسد.

▪ هیپنوتیزم درمان گر در ساعت‌هائی که مطب آرام‌تر است، مثل ساعت‌های اول صبح یا عصر، یک زمان طولانی در حدود یک ساعت را که ۲ یا ۳ برابر جلسه‌های هیپنوتیزم درمانی عادی است، به او اختصاص دهد.

▪ در این شرایط، هیپنوتیزم درمان گر پس از آمادگی لازم، از یک روش پرقدرت برای القاء خلسه به طور مثال، روش کیاسون و یا روش تمرکز با ایجاد حواس پرتی در ناخودآگاه استفاده کند و به دنبال آن از ۲ روش متفاوت برای ریلکس شدن پیش‌رونده استفاه کند.

کسانی‌که با یک جلسهٔ هیپنوتیزم طولانی به خلسه‌های عمیق یا متوسط می‌رسند، شانس موفقیت هیپنوتیزم درمانی در آن‌ها بسیار زیاد است و می‌توانند در یک جلسهٔ طولانی دیگر خود هیپنوتیزم را هم فرا بگیرند.

تصویربرداری ذهنی در عمیق ترین خلسه هیپنوتیزمی و اعتماد بیمار یا مراجعه کنده به این که در شرایط هیپنوز قرار گرفته، بسیار مؤثر است.

برخی از آزمون‌ها وجود دارند که بیمار یا مراجعه کننده را به استقرار در خلسهٔ هیپنوتیزمی مطمئن می‌سازد. یکی از آن‌ها، احساس بیمار در چسبیدن به صندلی است.

● فایدهٔ سنجش دقیق عمق خلسه

از آن‌جا که میزان درمان پذیری با میزان هیپنوتیزم‌پذیری آن‌ها مرتبط است، کسانی که قصد درمان، آموزش خودهیپنوتیزم، سیر قهقرائی در زمان، خروج روح از بدن و یا تجربه برخی از پدیده‌های پیچیدهٔ هیپنوتیزمی را دارند، به نتیجه برسند. برای مثال، کسانی که در جلسه اول به خلسه عمیق و متوسط می‌رسند، به احتمال خیلی زیاد تنها در یک جلسهٔ یک ساعتی بعدی می‌توانند خودهیپنوتیزم از طریق شرطی شدن را یاد بگیرند. افرادی که در جلسه اول به خلسه عمیق می‌رسند، احتمال بسیار زیادی وجود دارد که در ۲ یا ۳ جلسه بعدی به سیر قهقرائی در زمان و برگشتن به سال‌های گذشتهٔ زندگی برسند و فعال شدن چاکراها و سیر انرژی حیاتی را به‌صورت تکاملی در کانال‌های انرژی تجربه کنند.

ترکیب و تلفیق هیپنوتیزم درمانی با مفاهیم یوگا و انرژی درمانی بر اساس این باور که در اطراف درمان‌گر و در اطراف بیمار دوهاله یا دو میدان انرژی است که در جریان هیپنوتیزم درمانی یا تأثیر بر روی یکدیگر، بیشتر یا به طور عمده میدان‌های انرژی مختل شده بیماران تصحیح می‌شود، ریشه در باورهای مکتب‌های هند و چین دارد که در کتاب‌های جدیدی که توسط پزشک‌های متخصص که از مهم ترین دانشگاه‌های علوم پزشکی آمریکا فارغ التحصیل شده و در آن دانشگاه‌ها سمت استادی یا دانش یاری دارند، به‌چشم می‌خورد. در آینده بیشتر در این زمینه سخن خواهیم گفت.

www.takbook.com

www.takbook.com

منبع : مجله شادکامی و موفقیت

http://vista.ir/?view=article&id=259460

VISTA.IR
Online Classified Service

در مغز آنها چه می گذرد

کودک ده ماهه یی را در نظر بگیرید که روی صندلی خود در آشپزخانه نشسته است و به پدر و مادر خود که در حال پخت وپز و گفت وگو با یکدیگر و کودک هستند، خیره شده است. این صحنه ساده همه روزه حجم عظیمی از اطلاعات را در مقابل ذهن این کودک قرار می دهد که باید آنها را تجزیه و تحلیل کند. والدین این کودک مرتب چیزهای مختلفی را جابه جا می کنند و در عین حال یکسره با یکدیگر صحبت می کنند. به رغم پیچیدگی شرایط، این کودک باید طی سال های پیش رو به طریقی با جریان لغات و کنش هایی که در پیش روی او قرار می گیرند، کنار بیاید. او به طور دقیق قادر خواهد بود هزاران لغت را به اشیای مربوط به آن لغات نسبت دهد و در عین حال ظرفیت ذهن خود را در تفسیر این حجم فراوان اطلاعات بالا ببرد.

«دیر بالدوین» که یک روانپزشک است، تلاش های درازمدت پژوهشی خود را وقف این واقعیت کرده است که کودک توانایی بنیادی برای کسب آگاهی دارد. «بالدوین» تلاش کرده است نشان دهد که چگونه کودکان و حتی نوزادان، اطلاعات فراوان موجود در محیط خود را تجزیه و تحلیل می کنند. بررسی های «بالدوین» تاکنون نشان داده است که کودکان حتی در سنین بسیار کم نیز قابلیت خیره کننده یی در تجمع آگاهی از خود نشان می دهند. این آگاهی می تواند از راه صدا، کلمات به ظاهر بی معنی یا حرکت بدن صورت گیرد. در مقیاس کلان، «بالدوین» کوشیده است که انواع مکانیسم های به کار گرفته شده توسط کودکان را برای کسب آگاهی مشخص سازد. علاوه بر این، او تلاش کرده است تاثیر کسب آگاهی کودک را در بسیاری دیگر از زمینه های رفتاری روشن سازد.

«بالدوین» که تاکنون جوایز متعددی از نهادهای دانشگاهی دریافت کرده، سعی کرده است با بررسی چگونگی خیره شدن، پز، طرز قرار دادن بدن و نمایش احساسات، حساسیت نوزادان را نسبت به تجربه های محیطی نشان دهد. این پژوهش ها نشان داده است که کودکان ۸ تا ۱۲ ماهه وقتی که مخاطب قرار می گیرند، سعی می کنند بین لغاتی که برای آنها تازه است با اشیای مورد نظر ارتباطی بیابند. کودک این روش از بسیاری از خطاهای بالقوه مصون می ماند. تلاش برای ایجاد ارتباط بین واژه ها و اشیای جدید (البته چیزهایی که به کودک نشان داده می شود) کمک قابل توجهی به کودک می کند تا به تدریج شناخت خود را از محیط پیرامون، بهتر کند. در بخشی از این پژوهش ها نشان داده شده است که کودکان خجالتی مهارت کافی برای ایجاد ارتباط بین واژه ها و اشیای جدید از خود نشان نمی دهند. این امر موجب می شود که امر یادگیری زبان با تاخیر صورت پذیرد. «بالدوین» و شاگردانش تلاش کرده اند بفهمند که آیا کودکان ۳ تا ۴ ساله قادرند آگاهی طرف مقابل خود را بسنجند؟ اگر

www.takbook.com

www.takbook.com

کودکان بتوانند افراد آگاه و غیرآگاه را از یکدیگر تشخیص دهند، کمک فراوانی به یادگیری خود می کنند. فرض کنید که کودک ۳ تا ۴ ساله مجذوب دنیای دایناسورها شده است. اگر او نام یکی از دایناسورها را از پدر خود بپرسد و پدر او با تردید نامی به زبان بیاورد، کودک نباید این نام را یاد بگیرد، چرا که پدر او مطمئن نبوده است. پژوهش های «بالدوین» نشان داده است که در واقع کودکان وقتی با مخاطبان نامطمئن روبه رو هستند، از آنها چیز کمتری می آموزند.

پژوهش های قبلی «بالدوین» نشان داده بود که کودکان ۱۲ تا ۱۸ ماهه می توانند چیزهایی در مورد انگیزه هایی که رفتار افراد را هدایت می کنند، بفهمند. با توجه به اینکه رفتار انسان مجموعه پیچیده یی از انگیزه، نمایش و گفتار است این قابلیت در کودکان نقش مهمی در تجمع آگاهی او بازی می کند.

در حال حاضر، موضوع اصلی پژوهش های «بالدوین» پیدا کردن ریشه این توانایی های خیره کننده است. آیا کودکان کمتر از یک سال در تلاش خود برای کشف جهان خارج، قادرند ساختارهایی را در ترکیب پیچیده بیرونی کشف کنند؟ به تعبیر دیگر آیا آنها می توانند واحدهای کنشی را در رفتار افراد مخاطب خود دریابند؟ اگر کودک قدرت تفکیک ساختاری رفتارها را از خود نشان می دهد، تا چه حد قادر است این توانایی را در شرایطی که این واحدهای کنشی چندان آشکار به نظر نمی رسند، دنبال کند؟ برای نمونه بسیاری از رفتارهای انسانی در تواتری از کنش ها به شرح زیر جای داده می شود؛ ما به چیزی خیره می شویم، آن را لمس می کنیم، آن را دستکاری می کنیم، آن را رها می کنیم و سپس جهت بدن خود را به سمت چیز دیگری تغییر داده و فرآیند قبلی را تکرار می کنیم. اگر کودکان بتوانند هر یک از این اجزای هدفمند رفتاری را تشخیص دهند، در قدم بعد خواهند توانست انگیزه افراد را برای به نمایش گذاشتن آن رفتار دنبال کنند. «بالدوین» و همکاران او با انجام مجموعه فراوانی از آزمایش ها، توانستند نشان دهند که در واقع کودکان کم سن می توانند سیل عظیم اطلاعات مربوط به محیط پیرامون خود را تکه تکه دریافت کنند. فراتر از این، آنها توانستند نشان دهند این توانایی برای درک اجزای رفتار می تواند توسط کودک باانگیزه یی که رفتار را برانگیخته است در ارتباط قرار گیرد.

منبع : روزنامه اعتماد

http://vista.ir/?view=article&id=283174

VISTA.IR
Online Classified Service

در میانه زندگی و متافیزیک

مارکی آلفونس فرانسوا دوساد نویسنده و فیلسوف فرانسوی در ۱۲ ژوئن سال ۱۷۴۰ در پاریس به دنیا آمد و در حالی که ۳۰ سال از زندگی‌اش را در زندان گذرانده بود در اول دسامبر سال ۱۸۱۴ در سن ۷۴ سالگی درگذشت. برای درک پیچیدگی‌های فکر ساد باید به سده هجدهم برگردیم، در آن زمان بازگشت به طبیعت و گریز از قراردادهای اجتماعی، گونه‌ای نحله فلسفی بود که این تمایل را در ژان ژاک روسو به‌گونه‌ای ملایم و در مارکی دوساد به گونه افراطی نمود می‌یابد. در این یادداشت اما به خوانشی جدیدتر از آثار

www.takbook.com

www.takbook.com

ساد اشاره می‌شود که ایده اصلی خود را از ژاک لکان (فیلسوف و روانشناس فرانسوی) و شارحی چون اسلاوی ژیژک گرفته است.

چیزی که مارکی دو ساد را مهم می‌کند قرار گرفتنش در لحظه به خصوصی از تاریخ است که ناپلئون در فرانسه مدرنیته را از بالا آغاز کرده و خرد، بزرگ‌ترین گام‌ها را برای نشستن بر جای خورشید افلاطونی برداشته است. ساد همچون دیگر نوابغ ادبیات، خصلتی پیشگویانه دارد و این بار این ویژگی در برابر جریان مسلطی از فلسفه و اندیشه آلمان قد علم می‌کند، کانت و به تبع او تمامی سنت روشنگری، همان‌طور که لکان تاکید می‌کند که خشونت لجام گسیخته سادیسم، نتیجه و یا روی دیگر سکه اخلاق مطلق کانتی است. آیا کانت نبود که می‌گفت چشم در برابر چشم؟

ساد رمان‌نویسی آشکارا فلسفه‌ورز است. او در رمان ابزار مورد نظرش را می‌یابد و اغلب در دیالوگ‌ها به ناگاه روایت را رها کرده و از زبان پرسوناژ داستان، به فلسفه‌ورزی می‌پردازد. بی‌شک آنچه باعث ممنوعیت کتاب‌های ساد در زمان زیستنش می‌شد نه تعبیری از این جنس که بالقوگی فلسفه روشنگری علی‌الخصوص کانت را آشکار می‌سازد، بلکه تصویر خشن رمان‌هایش بوده است. از همین روست که ساد اغلب لغت «libertine» را در کتاب‌هایش برای اشاره به شخصیت‌ها یا خوانندگان به کار می‌برد.

مارکی دو ساد، اما حالا همان کسی است که توانسته بود نشان دهد خونسردی سادیستی اعمال خشونت‌بار، از آن دست که در نسل‌کشی‌ها، اردوگاه‌های مرگ و بمباران اتمی اتفاق می‌افتد، نتیجه بلافاصل روح مطلق و استعلایی اخلاقی است که کانت داعیه سنجش کردار را بر مبنای آن داشت. آنچه کانت و فلسفه روشنگری به جای اخلاق مذهبی بر تخت نشاند، پتانسیل تبدیل شدن به فاشیسمی تمام‌عیار را دارا بود.

کانت شرط نهایی اخلاقی بودن عمل و دستور شخصی را به این شکل بیان می‌کند که «عمل من به این شرط و تنها به این شرط اخلاقی است که بتوانم اراده کنم، دستوری که از آن پیروی می‌کنم به قانون کلی مبدل شود». و یا «چنان عمل کن که دستور اراده‌ات همیشه بتواند در عین حال به عنوان اصل در قانونگذاری کلی پذیرفته شود». بدین ترتیب، کانت به صورت‌بندی سوپراگوف در معنای پیش از گشتار آن در لکان متاخر، می‌پردازد و از این به اصطلاح وجدان، متافیزیکی مطلق و استعلا یافته تبیین می‌کند، سوپراگو به مثابه صدای قانون و دیگری بزرگ و این یعنی همان فاشیسمی که هر چقدر هم کانت از اراده خیر دم زند، آتش زیر خاکستر است.

مشکل بزرگ کانت در متافیزیک سنتی غرب، جدایی عین از ذهن و تعریف شئ فی‌نفسه است، جایی که او میان پدیدارهای در دسترس ما و متافیزیک مرزی ترسیم می‌کند بی‌آنکه چنین تناقضی را برطرف سازد که ترسیم هرگونه مرزی لاجرم حضور در دو سمت آن را می‌طلبد. ساد اما، به این ندای وجدان، صادقانه پاسخ می‌دهد و آن را کاملا جسمیت یافته می‌کند. ساده، همان گزاره معکوس ساختار نمادین خود بازتابنده است و به همین اعتبار، روی دیگر سکه اخلاق مطلق کانتی. چنین ارتباطی به وضوح در مثال ژیژک رخ می‌نمایاند: معلمی که با دادن تکالیف امکانپذیر، به طور سادیستی، از ناتوانی شاگردانش لذت می‌برد!

ساد محبوب اکثر فیلسوفان قاره‌ای و جریان سوررئالیسم بوده است. اگرچه نوع نگارش و روایت ساد، متعلق به بستر تاریخی مخصوص به اوست، اما به نظر می‌آید خشونت عریانی که در عرصه متمدن جدید در زندان‌های مخوف، نسل‌کشی‌ها و انواع شکنجه‌های عجیب و غریب رخ می‌دهد،بی‌شباهت به فضای آثار او نیست؛ همانطور که خشونت در دهشتناک‌ترین فرم‌بندی‌اش، آثار ماریو بارگاس یوسا (نویسنده آرژانتینی) را انباشته‌اند و مورد توجه قرار می‌گیرند.

به همین دلیل است که ژیل دلوز (فیلسوف معاصر فرانسوی)، در سمینار درباره حقوق بشر پس از تشریح موقعیت فاجعه بار ارمنی‌هایی که نسل کشی شدند و بعد بلای زلزله بر سرشان نازل شد، می‌گوید: مثل این می‌ماند که درون آثار مارکی دو ساد باشند!

منبع : روزنامه تهران امروز

http://vista.ir/?view=article&id=283523

www.takbook.com

www.takbook.com

VISTA.IR
Online Classified Service

درمان لکنت زبان با هیپنوتیزم

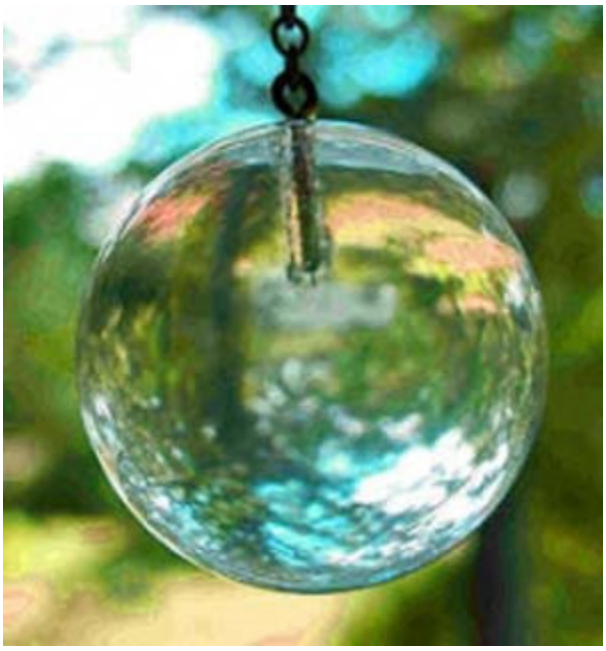

این مطلب بر گرفته از کتاب روانشناسی کابوک ترجمه فصل ۳۵ صحفه ۱۸۳ تا ۱۸۶ کتاب دکتر وان پلت stammering برای دوست عزیزی که در مورد لکنت زبان به ما ایمیل زده بودند.

دکتر، اقای الروتز بمن نوشت من خوشحال می شوم ،اگر شما بتوانید کاری برای این بیمار مبتلا به لکنت زبان انجام دهید جوان خوش قیافه ای است ولی همین ناراحتی در صحبت کردنش او را در زندگی عقب انداخته است،الکنت زبانش باعث شده از تر خوردهای اجتماعی بپرهیزد و از رفتن بکار وااشتغال اجتناب کند.وقتی که الروتز شروع به بیان داستان زندگیش کرد ، معلوم شد چقدر ناراحت است زیرا که خیلی به سختی می توانست صحبت کند. تلاش وتقلای زیادی می کرد که صحبت کند ولی به همان نسبت کلمات به سختی از دهانش خارج می شد.

به آقای آلروتز گفتم ، که با فشار صحبت نکند ، بلکه کلمات را آرام ، آهسته، ملایم، با کشش وآهنگدار بیان کند.عملا تمام کسانی که مبتلا به لکنت زبان هستند چنانچه ملایم با تانی و آرام صحبت کنند و حروف کلمات را قدری بکشند، می توانند بدون لکنت صحبت کنند.

بطوری که بعدا خواهیم دید علت لکنت زبان مربوط به فشار و انقباض عضلات و اعصاب دستگاه تکلم است،چنانچه این کشش وفشار از بین برود الروتز می تواند براحتی صحبت کند.

به شکلی که اضهار می داشت ، در سراسر زندگی اش دچار لکنت زبان بوده است، بهیچوجه نمی توانست حادثه ای را که باعث لکنت زبانش شده بیاد بیاورد . فقط خاطرات بسیار زیادی داشت از اینکه لکنت زبانش موجب بدبختی های بزرگی در زندگی اش شده است.

در مدرسه وضعیتی بدی داشت،برخی اوزگاران اورامدل شوخی و خنده فرلرمی دادندو سایر شاگردان هر یک بنوبه خود موجب اذیت و آزلرش می شدند ، خواندن کتاب در کلاس عفریتی بود که جسم و جان او را در چنگال می گرفت.

وقتی دوران تحصل را تمام کرد،بهترین روشی که بنطرش می رسید دوری از اجتناع و اجتناب از مردم بود .

خرید کردن ایجاد ناراحتی بزرگی برای او می کرد زیرا تصور می نمود که هنگام خرید همه مردم میاستند و به او نگاه می کنند که او چگونه با زور وفشار کلمه ای را از دهان خارج می کند و.....

عجیب این بود که هر وقت آقای الروتز تنها بود و می خواست با سگش صحبت مند اصلا دچار لکنت نمی شد و مثل اشخاص معمولی صحبت می کرد و بعلاوه بخوبی وبه تنهایی با خودش صحبت کند یا کتاب بخواند و از این موضوع مات ومتحییر مانده بود که چرا در تنهایی یا هنگام صحبت با سگش برای مدتی لکنتش بکلی رفع می شود ولی در اجتماع ودر حضور دیگران قادر به صحبت کردن نبود .

www.takbook.com

www.takbook.com

بهر حال برای اقای الروتز تعریف شد ، که علت اینکه چرا در تنهائی با سگش میتواند صحبت کند، ولی در اجتماع نمی تواند صحبت کند، این است که مطمئن است که سگش نمی تواند از او عیب وایراد بگیرد بنابراین هنگام صحبت با سگش خود را نمی ترساند و واز ایراد هم نمی ترسید این موضوع ،وجود مردم عامل محرکی برای لکنت زبان او شده بود ، که پاسخ این باز تاب لکنت بود ، هنگام صحبت با مردم می ترسید که دچار اکنت شود . بدین ترتیب هر وقت می خواست با مردم با تلفن صحبت کند ،بطور خودکار و انعکاسی دچار اکنت می شد .

نکته دیگر اینکه هر چه او بیشتر و سختتر بلاش می کرد ، وضع لکنتش بدتر می شد ولی هر وقت ملایمتر وبدون فشار عضلانی صحبت میکرد ،لکنت رفع می شد.

به آقای آلروتز تعلیم داده شد که هنگام صحبت کردن با مردم اهمیتی برای انها قائل نیست . در حال حاضر او فقط از این می ترسید که هنگام صحبت کردن دچار اشتباه شود و مورد تمسخر قرار گیرد و این ترس علت و ریشه ای در کذشته داشت که چه عامل وعلتی باعث شده که آقای آلروتز صحبت کردن با مردم را خطرناک بداندبخصوص ترس از اینکه دچار اشتباه شود.

آقای آلروتز در این خصوص چیزی نمی دانست و چیزی هم از دوران کودکی بیاد نمی آورد به او گفته شد در حال حاضر احتیاجی نیست که به حافظه خود فشاری بیاورد زیرا بعد از اولین جلسه هیپنوتیزم که توانست خود را رلکس و وانهاده نماید همه چیز را بیاد خواهد آورد.

اولین جلسه هیپنوتیزم-در این جلسه به آقای آلروتز تلقین وتعلیم داده شد، که بجای کنترل و فشار اوردن به خود هنگام صحبت کردن عضلات خود را شل و وانهاده کند(شما هم می توانید با خود هیپنوتیزم این کار را انجام دهید که در جلسات گذشته خود هپنوتیزم را تشریح کردیم)

دومین جلسه هیپنوتیزم- در این جلسه به او تلقین شد در خلال این هفته ، خاطراتی را که برای اولین بار باعث ترس او شده بیاد بیاورد.

سومین جلسه هیپنوتیزم- وقتی او برای سومین جلسه آمد داستان زیر را بیاد آورده بود

زمانی که من در دوران طفولیت به سن ۴ یا ۵ سالگی بودم ، در همسایگی ما بچه ای به همین سن یا بیشتر زندگی می کرد این پسر بچه دچار لکنت زبان بود و قیافه ای مضحکی داشت . روزی که صحبت کرد دچار لکنت شد و من هم به او خندیدم و طرز صحبت کردن اورا تقلید کردم پدرم ناگهان بر اشفت و فریاد زد اگه یکمرتبه دیگه اینجوری صحبت کنی زبانت را می سوزانم و برای اینکه من بیشتر بترسم دستم را گرفت و سیگارش را تا نزدیکی زبانم آورد و من هم به شدت ترسیدم و از ان روز به بعد هر روز که می خواستم در نزد پدرم صحبت کنم می ترسیدم که مبادا بد صحبت کنم وپدرم زبانم را بسوزاند.

به این ترتیب می بینیم که بزودی فشار عضلانی زبان ودستگاه صوتی بیمار شروع می شود هر چند که این تهدید احمقانه اجرا نشد اما کودک همیشه از صحبت کردن نزد پدر می ترسد و از ان روز به بعد همیشه در حضور پدر ساکت و بی صدا می ماند و روز به روز تکلم کودک بدتر می شود و با هر کس که بر خورد می کرد مثل معلمش ودیگر کسان بیاد پدرش می افتاد و زبانش دچار لکنت می شد این وضع در مدرسه بتدریج بدتر شد تا اینکه بیمار متوجه شد که عیبی در صحبت کردنش وجود داردو تصور کرد که قطعا یک نوع بیماری در دستگاه تکلمش وجود دارد.

جلسات بعدی هیپنوتیزم –در مابقی جلسات اینگونه به او تلقین شد. که او حالا دیگر ان کودک ترسو نیست دیگر کسی نمی خواهد زبان او را بسوزاند و اگر اشتباهی کرد کسی زبانش را نمی سوزاند ودر واقع کسی توجهی ندارد به اینکه او با لکنت صحبت می کند یانه . به او تلقین شد حالا دیگه از هیچ چیز نمی ترسی و هیچ اندوه ونگرانی نداری، در حال حاضر تو می توانی آرام و خوب صحبت کنی ، عضلات تکلمت شل هستند شما همانطور که باسگتان خوب صحبت می کنی با مردم هم می توانیدخوب صحبت کنید.

همچنین به او تلقین شد که تصور کند با کمال اعتماد و اطمینان در حال صحبت کردن با مردم است بدون اینکه دچار لکنت شود.

پس از چند مدت آقای الروتز کاملا خوب شد

منبع : پارسی طب

http://vista.ir/?view=article&id=335848

www.takbook.com

www.takbook.com

VISTA.IR
Online Classified Service

درهم تنیدگی علم و متافیزیک از منظر فلاسفه علم

همان طور که می‌دانیم از حدود نیمه سده بیستم به این سوءانتقادهای مهمی بر دیدگاه اثبات‌گرایانه یا همان پوزیتویست در مورد هویت علم وارد شد. امابعد اثبات گراها درباره هویت علم ویژگی‌هایی ذکر نمودند که از اهم آنها درهم تنیدگی علم و متافیزیک بود. برخلاف روایت پوزیتویست‌ها که حکم به انفکاک علم و متافیزیک داده بودند اگر امکان دارد قدری درباره این ویژگی علم که مابعد اثبات‌گراها آن را بسط و گسترش دادند توضیح دهید؟

نقد مابعد اثبات‌گرا در مورد باور اثبات گرایان به انفکاک علم و متافیزیک به محو تدریجی مرز قاطع میان آن دو انجامید. کارل پوپر در تبیین معیار تمایز علم و متافیزیک بر آن شد که قلمرو علوم طبیعی، متمایز از متافیزیک و بیان‌های متافیزیکی است. با این همه وی نه تنها منکر آن نیست که متافیزیک می‌تواند منبع موثری بر فرآیند کشف علمی باشد بلکه بر آن است که بدون چنین الهامی اکتشاف علمی شدنی نیست.بیان چنین سخنانی از پوپر و سخن گفتن از "متافیزیک اثرآفرین"موجب شد که برخی از اعضای حلقه وین از وی با عنوان "مدافع متافیزیک خطرناک" یاد کنند. کسانی چون کارناپ و همپل نیز کوشیدند او را از این اتهام مبرا کنند. اما پوپر همچنان بر سخن خود پای می‌فشرد. چنان که در دهه ۶۰ به صراحت از "برنامه‌های پژوهشی متافیزیکی" سخن به میان می‌آورد. افزون بر این نظر پوپر در حوزه علوم اجتماعی یا انسانی از این حد نیز فراتر می‌رود. او برخلاف اثبات گرایان بر آن است که علوم اجتماعی یا انسانی را نمی‌توان دقیقا با معیار علوم طبیعی سنجید، زیرا امکان ابطال‌های دقیق در علوم انسانی مطرح نیست. پوپر در کتاب "جامعه باز و دشمنان آن" جایگاه مهمی برای متافیزیک در اقتصاد و روانشناسی قائل شد. به نظر وی اصل عقلانیت که بیانی متافیزیکی است، در کانون این علوم قرار دارد. براین اساس رفتار آدمی بر حسب درک او از موقعیت خویش صورت می‌پذیرد. بنابراین در تبیین رفتار آدمی باید همواره با تکیه بر این اصل به کار پرداخت و با دست یافتن به ادراکی که او از موقعیت خویش دارد رفتار او را قابل فهم ساخت. به این ترتیب در برابر جریان ضد متافیزیکی در علم، کسانی چون برت، پوپر، کوایره، آگاسی و واتکینز به صور مختلف بر جایگاه متافیزیک و نقش آن در علم تاکید کردند. آگاسی از "برنامه" به عنوان دانش زمینه‌ای سخن می‌گوید. "هنگامی که می‌کوشیم فرضیه‌ای را شکل دهیم عموما دیدگاهی کلی را پشتوانه خود قرار داده‌ایم.

پاره‌ای اصول که پیش از چارچوب بخشیدن به فرضیه‌ها مورد قبول واقع می‌شود این اصول به نحو پیشینی پذیرفته می شوند." واتکینز از "نقش تنظیم‌گر" متافیزیک این گونه سخن می‌گوید:"ملاحظه نقش‌هایی که نظریه‌های متافیزیکی طی دوره انقلاب علمی در سده هفدهم بازی کردند، جالب توجه است؛ نظریه‌هایی چون موجبیت، نگرش مکانیکی وایده‌هایی در باب سادگی، نظم و ساختار ریاضی طبیعت. این نظریه‌های متافیزیکی

www.takbook.com

www.takbook.com

برنامه‌هایی را برای نظریه پردازی علمی در پی می‌آورند.” تامس کوهن دیگر نظریه‌پرداز مابعد اثبات‌گرا نظریه‌های علمی را برحسب الگوهای کلان علمی توضیح می‌دهد. نظر وی بر آن است که کار علمی پژوهندگان در بستر الگوهای کلان تحقق می‌یابد.

ایمره لاکتوش گام بلندتری در این زمینه برداشت. او جایگاه کانونی گزاره‌های متافیزیکی را نه تنها در علوم انسانی (چنان که پوپر در نظر داشت) بلکه حتی در علوم طبیعی نیز نشان می‌دهد. به طور خلاصه لاکتوش علم را در قالب “برنامه‌های پژوهشی” می‌نگرد. در یک برنامه پژوهشی می‌توان از “سخت هسته” الهام بخشی منفی یا سلبی و الهام بخشی مثبت یا ایجابی سخن گفت. مفروضات بنیادی واندیشه‌های اساسی هر برنامه پژوهشی در سخت هسته آن استقرار می‌یابد. نمونه دیگری از تلاش برای درهم نوردیدن مرزهای میان متافیزیک و علم را در کار ویزدم ملاحظه می‌کنیم. ویزدم در نقد نظر پوپر که در اصل متافیزیک را بیرون از قلمرو علم در نظر گرفته می‌نویسد”برخی هستی شناسی‌ها، اجزای نظریه‌های علمی هستند”. ویزدم اجزای تشکیل دهنده علم را به سه نوع تقسیم می کند:

۱) محتوای تجربی که از حیث مشاهده ابطال پذیرند

۲) هستی شناسی منضم که مراد از آن تصویر و تصوری است از موجودیت امر مورد مطالعه که در درون پیکره نظریه خزیده است

۳) هستی شناسی غیرمنضم. در اینجا نیز با نوعی تصویر و تصور در مورد موجودیت امر مورد مطالعه سروکارداریم اما تفاوت در این است که این هستی شناسی به طور صریح در پیکره نظریه لانه نگرفته است.

منبع : روزنامه رسالت

http://vista.ir/?view=article&id=268742

VISTA.IR
Online Classified Service

دستیابی به آرامش با «مراقبه بصیرت»

امروزه عدم سازش و وجود اختلالات رفتاری به دلائل مختلف در جوامع انسانی بسیار مشهود و فراوان شده است. در هر طبقه و صنفی و در هرگروه و جمعی، اشخاص نامتعادلی زندگی می کنند که در معرض خطر ابتلا به ناراحتی های روانی می باشند. «بهداشت روانی» با ایجاد عواملی جهت پیشگیری از وقوع این ناراحتی ها و یا تشریح علل اختلالات رفتاری و جلوگیری از پیشرفت روند اختلالات شناختی، احساسی و رفتاری در انسان، نقش بسیار موثری در بهبود زندگی وی ایفا می کند. یکی از اصول مهم بهداشت روانی، شناخت رفتار انسانی و دانستن این موضوع است که رفتار انسان معلول یکسری عوامل مختلف است. یعنی همان طور که همه پدیده ها در علم فیزیک، شیمی و... دارای علت هستند رفتار آدمی نیز دارای علل خاصی است. بنابراین نباید هیچ انسانی را برای رفتاری که دارد

www.takbook.com

www.takbook.com

سرزنش کرد بلکه اگر رفتار نامطلوب از وی سر زد، باید رفتارش مورد ارزیابی قرار گیرد و برطرف شود و این مهم برنمی آید مگر با ریشه یابی و کشف علل رفتار. عامل اصلی بروز رفتار مختلف احتیاجات انسان است که شامل احتیاجات اولیه(جسمانی) و احتیاجات ثانویه(روانی واجتماعی) می باشد.

همان گونه که احتیاجات جسمانی در شکل گیری رفتار انسان نقش دارد احتیاجات روانی و اجتماعی نیز تاثیر گذارند و در این راستا فرهنگ جامعه ای که انسان در آن رشد می کند از اهمیت بالایی برخوردار است. کودکی که در اجتماع به خصوصی متولد می شود تمام تاریخ آن اجتماع را به ارث می برد و میراث اجتماعی او به اندازه میراث جسمانی اش اهمیت دارد زیرا وی در طول زندگی از رفتارهای اجتماعی که در طی تاریخ و در قالب فرهنگ شکل گرفته متاثر خواهد بود، بنابراین برای یک زندگی سالم و سعادتمند توجه و ارضای همه احتیاجات اعم از جسمانی و روانی و اجتماعی لازم است و همان طور که انسان به آب و غذا نیاز دارد به پیشرفت، مقام و موقعیت خوب اجتماعی و... نیز نیاز دارد و نمی توان یکی را بر دیگری ترجیح داد، بلکه این عوامل همه با یکدیگر رابطه دارند و نقص در یک قسمت باعث اختلال در قسمت های دیگر خواهد بود بنابراین انسان برای شناخت ریشه و علل رفتار خود علاوه بر شناخت خصوصیات فردی نیاز مند به شناخت جامعه، فرهنگ جامعه، رابطه خود و جامعه اش، نقش و جایگاهی که در جامعه دارد می باشد که این شناخت در سایه شناخت سه قانون تکامل، سیستم اندیشی و کل نگری حاصل می شود و با درک صحیح این قوانین انسان می تواند جایگاه صحیح خود را در جامعه اش پیدا کند و با ایفای نقش صحیح خود احتیاجات روانی و اجتماعی خود را به خوبی ارضا نماید و زندگی توام با آرامش و سعادت را تجربه کند و این امر تنها با ایجاد بصیرت کافی و افزایش آگاهی و خرد به وجود خواهد آمد.

- بصیرت چیست و چگونه به وجود می آید؟

اگرچه بعضی از روانشناسان بصیرت را به معنای فهم ناگهانی معانی بدون ارتباط با گذشته می دانند و معتقدند این فهم ناگهانی سبب ایجاد رفتار منطقی و مناسب می شود ولی شاید بتوان گفت; بصیرت همان مشاهده رابطه علت و معلول و پیدا کردن راه جدیدی برای فهم معانی و پدیده های زندگی است که تجارب صحیح گذشته و مطالب آموخته شده قبلی اساس کشفیات ناگهانی و فهم روابط پدیده ها می باشد و در واقع بصیرت یعنی دیدن خویشتن و جهان آن چنان که به راستی هست، نه آن چنان که ما می پنداریم.

در پرتو بصیرت است که می توان علت و ریشه هر پدیده ای را کشف کرد و بهترین و صحیح ترین راه را انتخاب نمود و البته این بصیرت در سایه داشتن ذهنی آرام، پاک و متعادل بدست می آید. انسان امروزی تحت تاثیر القائات ذهنی و اندیشه ای نادرست که ناشی از کدورت های ذهنی و باید و نبایدهای غلط اجتماعی، فرهنگی و خانوادگی می باشد، از اندیشیدن درست و دیدن واقعی عاجز است. وقتی در یک موقعیت نابهنجار قرار می گیرد همانند انسان های پیشین براساس غریزه جنگ و گریز پاسخ خشم یا ترس و یا هر پاسخی که منشا آن ترس وخشم است، مثل تنفر یا دلسردی را از خود بروز می دهد. این عکس العمل آنی است و ناشی از احساس خطری است که فرد نسبت به خود و یا حتی الگو(من ساختگی) خود دارد که این احساس خطر معمولا بر اثر اندیشه های نادرست و کدورتهای ذهنی ایجاد می شود و شاید در واقع خطری در کار نباشد. مثلا وقتی به انسان توهین می شود، چون او تصور می کند که به حریمش تجاوز شده به طور ناخودآگاه و آنی خشمگین می شود و عکس العمل ناشی از خشم بروز می دهد که عموما مخرب و زیان آور است. حال آنکه این احساس خطر فقط متوجه الگو(من ساختگی) است و خطری برای خود فرد ایجاد نمی کند و حتی در موقعیت های گوناگون فرق می کند; مثلا اگر این شخص تنها باشد و به او توهین شود احساس خشمی که دارد از موقعی که وی در یک گروه قرار دارد کمتر است و نیز اگر افراد این گروه ناشناس باشند این احساس خشم کمتر از زمانی است که این گروه دوستان یا شاگردان وی باشند.

بنابراین عکس العمل این فرد به یک واقعه یکسان در موقعیت های مختلف و بنا به تصور و قضاوتی ناشی از اندیشه نادرست او متفاوت می باشد. لازم به ذکر است که گاه پس از این احساس اصلا عکس العمل یا پاسخی داده نمی شود و فقط قصد انجام آن در ذهن صورت می گیرد ولی در هر صورت در این روند یک سلسله تغییراتی در اعمال حیاتی انسان ایجاد می شود که اگر مزمن گردد، یعنی مرتبا تکرار شود، بسیار خطرناک می باشد; مثلا اگر شخصی روزی ۵ بار خشمگین شود و فشارخونش بالا برود(که یک پاسخ طبیعی بدن به خشم است) به احتمال خیلی زیاد پس از

www.takbook.com

www.takbook.com

مدتی دچار بیماری فشارخون می شود. بنابراین غریزه جنگ و گریز اگر در جهت حفظ موجود باشد خوب و مفید است و گرنه پیامدهای ناخوشایندی به همراه دارد.

جنگ و گریز: جنگ و گریز نتایج دو احساس خشم و ترس می باشند که مختص انسان های پیشین است و باعث بروز رفتارهای آنی و بدون تفکر می شود که در موقعیت های مشابه تکرار می گردد و کم کم به صورت عادت در می آید و این عادت نسبتا ثابت و قابل پیش بینی می شوند و شخصیت فرد را می سازند و این چنین است که به فردی صفت خشمگین بودن یا ترسو بودن را نسبت می دهند زیرا چنین اشخاصی در تمام موقعیت ها یک عکس العمل عادتی که آنی و بدون تفکر است را از خود بروز می دهند، ولی انسان امروزی در روند تکاملی نیاز به یک غریزه دیگر دارد یعنی باید این غریزه را که اول بیاندیش و سپس عمل کن را بیاموزد. اگر انسان به آن درجه از بصیرت و آگاهی برسد که در موقعیت های مختلف زندگی قبل از بروز عکس العمل آنی که عموما عادتی و بدون تفکر است با اندکی تفکر و خرد، عمل صحیح و به موقع انجام دهد آنگاه با بروز رفتار صحیح و مطلوب، بهترین نتیجه را در موقعیت ایجاد شده می گیرد. البته چنین بصیرت و مهارتی تنها با انجام روش های خاص و به مروز زمان در انسان شکل می گیرد و جزئی از وجود وی می شود همان طور که غریزه جنگ و گریز جزئی از وجود او شده است. یکی از روش های موثر برای کسب این مهارت «مراقبه بصیرت» است:

«مراقبه بصیرت» به صورت عملی به انسان می آموزد که چگونه بتواند آنچنان برخود تسلط پیدا کند که در مقابل یک واقعه یا اعلان خطر اول بیاندیشد و سپس عمل مناسب را انجام دهد و بدین علت که این مهارت به طور علمی ایجاد می شود باید آن قدر تمرین شود تا ملکه ذهن شده و به طور خودکار انجام شود.

- تشخیص واقعه

قضاوت آنکه این واقعه خوب است یا بد؟ حسی که در بدن پس از این قضاوت ایجاد می شود، این حس که در پوست یا درون بدن درک می شود «خوشایند» یا «ناخوشایند» است. این موضوع را در فرهنگمان به کرات شنیده ایم که مثلا پشتم لرزید(حس بد) یا دلم روشن شد(حس خوب) و بسیاری از این حس ها که واژه ای برای بیانش نداریم. بنابراین انسان به یک حس عکس العمل نشان می دهد، نه به حادثه ای که اتفاق افتاده است. اگر انسان یاد بگیرد که قبل از عکس العمل از آن حس آگاه شود، می تواند خود را کنترل کند و با تفکر و اندیشه درست، عمل درست و رفتار مناسب بروز دهد و با رفتار مناسب و سنجیده بهترین و مناسب ترین موقعیت ها را برای خود ایجاد کند و زندگی سالم تر و بهتری داشته باشد و این همان چیزی است که در مراقبه بصیرت آموزش داده می شود.

البته برای اینکه انسان بتواند از آن حس آگاه شود باید کاملا هوشیار و آگاه باشد و به عبارتی در لحظه حضور داشته باشد و بنابراین باید ذهنی آرام و پاک و خالی از هرگونه رسوب و کدورت داشته باشد، زیرا ذهن نامتعادل و ناپاک مرتبا در گذشته و آینده به سر می برد و دائما در حال قضاوت نادرست می باشد. مراقبه بصیرت به انسان می آموزد که ذهن خود را از پریشانی و کدورت پاک نماید و داشتن ذهنی پاک و آرام را به تدریج تجربه کند که نتیجه این پالایش ذهن، رهاشدن از بند اندیشه ها، قضاوت های نادرست و شرطی، رسیدن به هوشیاری و آگاهی(از جمله آگاهی از حسها و احساسات متفاوت) می باشد. این ذهن آرام و در عین حال هوشمند فرد را قادر می سازد که در موقعیت های نابهنجار زندگی عمل درست انجام دهد و بر مشکلات خود فائق آید و زندگی آرام و سرشار از نشاط و موفقیت را تجربه کند.

منبع : روزنامه ابتکار

http://vista.ir/?view=article&id=283680

VISTA.IR
Online Classified Service

www.takbook.com

www.takbook.com

دعا یعنی نور

«دعا نور است و نور حالتی یکتا و یگانه دارد. هرگاه بتوانی کلام خود را به طریقی یکتا نورانی کنی، کلام تو دعا می‌شود و این نمی‌شود، مگر آن که کلام از سرچشمه نور که ذات الهی است مدد یابد.»(برگرفته از درس‌های دعا و توکل از سخنان . . .)

از دیدگاه باطنی، دعای حقیقی با «اصل دعا نور است» برابری می‌کند. در قرآن کریم نیز آمده است:«خداوند نور آسمان‌ها و زمین است.» از آنجا که نور حالتی یکتا و یگانه دارد، هرگاه بخواهیم کلام خود را به دعا تبدیل کنیم، می‌بایست آن‌را از نظر ارتعاشی، سرعتی و سطح فرکانس، به نور نزدیك نمائیم که در آن‌صورت خود در معرض بارش‌های نور الهی واقع شده و موفق به تجربه حضور زنده خداوند خواهیم شد.

از آنجا که حضور فیزیکی انسان در این جهان وابسته به سطح نوسانات و ارتعاشات انرژیك اوست، برای تداوم حیات می‌بایست ارتعاشات روح او که از طریق ذهن و مغز جاری می‌شوند، با ارتعاشات جهان مادی هم‌فرکانس بوده تا تداوم حضور جسمانی او میسر گردد. از طرفی با کاهش ارتعاشات لطیف الکترومغناطیسی روح، و تنزل به سطوح غلیظ تر، از میزان انرژی باطنی و هماهنگی ذهن انسان با ذهن کیهانی کاسته شده، حساسیت گیرنده‌های فراحسی او به شدت تقلیل یافته و بعضاً امکان برقراری ارتباط با خداوند در او تضعیف می‌شود.

در نتیجه امکان دعا و فرستادن خواسته به نواحی روح خلاقه و تحقق آن نیز با کندی و عدم موفقیت مواجه می‌شود. اما آیا امکان تبدیل کلام (صوت) به نور وجود دارد؟ امواج صوتی (امواج مکانیکی) و امواج الکترومغناطیسی (امواج نوری) هر دو دارای ماهیتی انرژیائی و منتشرشونده هستند و انرژی‌ها (در علم فیزیك) قابلیت تبدیل شدن به یکدیگر را دارند. بنابراین می‌توان امواج صوتی را به نور و بالعکس تبدیل نمود.

هر چند که پس از این تبدیل، هر یك کیفیت‌های متفاوت از هم داشته باشند. در حالت دیگر می‌توان با افزایش دامنه یا نوسانات صوتی، دامنه برد آن‌ها را افزایش داده تا در فواصل دورتری انتشار یابند. مانند امواج رادیوئی اف.ام. برای این منظور، اصطلاحاً امواج صوتی و اطلاعات آن‌را بر امواج الکترومغناطیسی(نوری) سوار کرده و منتشر می‌سازند.

قرینه این نوع ارسال در دعا را می‌توان به توسل جستن یا حلقه زدن به افراد مستجاب‌الدعوه - کسانی که از قدرت کلام بالائی برخوردارند و می‌توانند کلام خود را به کلام نورانی تبدیل کنند و هر خواسته‌ای را محقق سازند- تشبیه نمود. در این روند، شخص دعاکننده از طریق واسطه‌ها، صدای خود را به گوش خداوند می‌رساند.

در صورت اول، شخص از خیرگی و تسلیم بالائی برخوردار و مقاومت او بسیار ناچیز است. و در صورت دوم، مقاومت‌ها و آشفتگی‌های ذهنی شخص دعاکننده هنوز به حداقل مطلوب خود نرسیده است. ذکر، دعا، نذر و قربانی از ابزار باطنی انسان برای کاهش مقاومت‌ها و افزایش هماهنگی در ارتباط الهی به شمار می‌روند.با استمرار در تکرار(ذکر) نام‌های راهگشای خداوند، ارتعاشات ذهنی- روحی شخص تغییر یافته و با ارتعاشات و اراده الهی هماهنگ‌ترگشته و باعث جذب رحمت و فیض الهی می‌شود.

در نذر و قربانی، و به خصوص در قربانی، از میزان مقاومت‌های منفی و زنگارهای روحی مانند انواع خواسته‌های نفسانی و منیت‌ها کاسته

www.takbook.com

www.takbook.com

می‌شود و از این طریق شخص به مرز تسلیم نزدیك‌تر می‌گردد. هر چه او به مرز تسلیم نزدیك‌تر و در آن استقرار بیشتری یابد، به قابلیت و امکان تبدیل کلام وی به نور افزوده می‌شود. تسلیم، شاه کلید اصلی در دعا و تبدیل‌کننده صوت به نور است که همانند نقطه مقاومت صفر در قوانین فیزیکی عمل می‌کند و قادر است تا شخص دعاکننده را به یك هادی ابررسانا مبدل سازد و باعث القای جریانات نور و صوت الهی به او گردد.

دعا زبان بی‌مرز و بی‌ترجمان روح است و در تمام اعصار، یکی از بنیادی‌ترین و مستقیم‌ترین راه‌های تماس با خداوند بوده و هست. دعا بی‌مرز است زیرا ما در اقیانوسی از ارتعاشات به هم تنیده انرژی زندگی می‌کنیم و ارتباط ما با کل هستی ارتباطی یکپارچه و پیوسته است و از این رو حوزه عملکرد آن حتی در ورای جغرافیای کیهانی است و توسط فضا، زمان و مکان محدود نمی‌شود. دعا بی‌نیاز از ترجمان است زیرا مخاطب آن بی‌نیاز از هر ساختار زبانی و فرهنگی است و از این لحاظ بهترین و کارآمدترین کلید گشودن درهای روح ما به سوی خداوند است. ف

قط کافی است بیاموزیم، یا دقیق‌تر بگوئیم به خاطر بیاوریم که چگونه با «یکی» و نیروی «یکی» که منبع انرژی لایزال و ابدی تمام کائنات مشهود و غیرمشهود است، ارتباط بگیریم. و بدانیم که: دعا دعوت مستقیم خداوند است. هنر گشودن دریچه‌ای به روی سرچشمه نور است. دعا، هنر گفتگوی با خداست.

هنر ارتباط با روح خلاق هستی است. هرچه این گفتگو و این ارتباط زنده‌تر باشد، به همان میزان با حضور زنده خداوند که حوزه همه امکانات است بهتر می‌توان ارتباط برقرار کرد. در چنین فراخوانی و ارتباطی است که خداوند پاسخگو و اجابت‌کننده دعاهایمان خواهد بود، و در چنین شرایطی است که می‌توانیم هماهنگی لازم برای اعلام خواسته‌ای معلوم را بیابیم.

منبع : فصلنامه علوم باطنی

http://vista.ir/?view=article&id=250260

VISTA.IR
Online Classified Service

دقت ما در ارزیابی وقایع تا چه حد است؟ ادراک و عینیت

آیا تاکنون طلوع خورشید را دیده اید؟ بسیاری پاسخ خواهند داد، بله!

هر چند پاسخ مذکور یک جواب عادی به یک مساله طبیعی است اما واقعیت این است که خورشید طلوع نمی کند. بلکه در زوایه دید ما به واسطه چرخش زمین، خورشید را از گوشه ای طلوع کرده و از گوشه ای غروب کرده می بینیم. با مثالی به این سادگی به سراغ این حقیقت می رویم که مشاهده چیزهای عینی آن طور که در وهله اول به نظر می رسند مبرا از خطا و محدودیت نمی باشد، مانند: بسیاری از مسائل دیگر ادراک غروب آفتاب یا مشاهده آن یک بازسازی فعالانه و خلاقانه از وقایع است. ادراک ها منعکس کننده نیازها، انتظارات، نگرش ها، ارزش ها و عقاید ادراک کننده ها است. به همین دلیل گاهی واژه دیدن را معادل باور کردن می دانند

www.takbook.com

www.takbook.com

زیرا آنچه که به دید و مشاهده در می آید، مورد پردازش حسی قرار می گیرد. در این وضعیت هر آنچه که دیده می شود در سیستم باورهای ما جای می گیرد و هر آنچه به باور در می آید، دیده می شود. این موضوع یک فرآیند پیچیده در ساختار CNS یا سیستم عصبی ما معرفی می کند. آنچه در این نوشته بر آن تاکید می گردد تحلیل چنین سیستم پیچیده ای نیست بلکه بر این نکته متمرکز می شود که اگر باور کردن همان دیدن باشد، در مسائل قضایی چگونه می توان به ادراک افراد و شاهدان یک واقعه اعتماد کرد.

- شاهد عینی

در اغلب موارد در مسائل قضایی وجود یک شاهد عینی، عنصری کلیدی در تایید یا رفع اتهام است. این ادعا که «من با چشمانم واقعه را دیدم» ارزش زیادی نزد رئیس دادگاه و هیات منصفه دارد. اما واقعیت ها حاکی از آن است که شهادت شاهدان عینی مبرا از اشتباه و خطا نیست. هیات منصفه و قاضی به واسطه حضور یک شاهد تحت تاثیر قرار گرفته و کلام اطمینان بخش شاهدان می تواند روند دادرسی و صدور حکم را تغییر دهد. علاوه بر این سوال های گمراه کننده در مورد اینکه شاهد عینی چه چیزی را دیده می تواند به نحو چشمگیری سبب کاهش دقت سوگیری شاهدان شود. روانشناسان در سال های اخیر تلاش فراوانی به عمل آورده اند تا به قضات و نیروهای پلیس بقبولانند که شاهدان عینی یک رویداد می توانند اشتباه کنند. بی تردید شاهد این مدعا هزاران نفری هستند که در سراسر دنیا به اشتباه متهم شده و تاوان سنگینی پرداخت کرده اند. مورد دیگر یک تصادف است. در خصوص تصادفات، دقت افراد در برآورد فواصل کوتاه زمانی یا سرعت حرکت چرخ ها در تعیین شهادت آنها از اهمیت اساسی برخوردار است. دراین مورد خاص دقت ادراک و یادآوری شاهدان از راه نمایش غیرقابل انتظار یک رویداد در مقابل گروهی که از ماجرا مطلع نیستند، مورد مطالعه قرار می گیرد. در چنین وضعیتی از شاهدان می خواهند که هر آنچه را در این مورد به خاطر میآورند بنویسند. چنین پژوهشی توسط مارکوس، از کمپ مارشال (۱۹۷۲ به نقل از کمپ، ترجمه ماهر، ۱۳۷۰) صورت گرفت و مشخص گردید برخلا ف اکثریت مردم و قضات، شهادت ناظران در مورد تصادفات عینی و معتبر نیست. پژوهش های روانشناسی اجتماعی نشان داده است که شاهدان معمولا فاصله را در مشاهده های خود با گفتارهای موجه نمایی پر می کنند که با زمینه کلی مورد بحث مطابقت دارد. بنابراین ذهنیت شاهدان را نمی توان تضمینی برای دقت آنها تصور کرد، چرا که مشاهده کنندگان اغلب نسبت به بیانات شهودی خود بسیار مطمئن هستند. حتی وقتی صحنه، ناظر بر رویدادهای خاصی است، چند مشاهده کننده ممکن است خبر از وقایع نادرست مشابهی بدهند. حتی در نور کامل روز نیز نمی توان شهادت شاهدان عینی را به طور یقین درست دانست. ادراک افراد به ویژه زمانی که آنها متعجب شده، تهدید گردند یا تحت فشار قرار گیرند، به اشتباه کشانده می شود. به همین دلیل است که شاهدین وقایع خشونت آمیز تمایل کمتری به اظهار شهادت خود دارند. همین فشار نیز باعث می گردد در اکثر مواقع ادراک ها تحریف گردد. بنابراین می توان متذکر گردید که شاهد عینی که به شهادت خود اطمینان دارد لزوما نسبت به کسی که به شهادت خود شک دارد، ادراک و دقت بالا تری درارائه و توصیف واقعه ندارد. در بسیاری از قتل ها، با پدیده ای مواجه هستیم به نام «تمرکز بر سلا ح». البته برخی از شرایط نسبت به بقیه شرایط موجب دقت بیشتری در یادآوری می گردند. گزارش آزاد که در آن مشاهده گر با کلمات خود رویداد پیش آمده را گزارش می دهد، اطلا عات را با تفصیل کمتر ولی با دقت یادآوری بیشتری نسبت به پرسش مستقیم در اختیار می گذارد. مطابق مطالعات لیپتون تحت پرسش های هدایتی یا ستیزه جویانه، دقت ممکن است بسیار کم گردد. حتی نحوه بیان دستوری یک سوال می تواند بر پاسخ افراد تاثیرگذارد.

بی تردید ادراک افراد تحت تاثیر نیازها، علا ئق و انتظارات آنها به انحراف کشیده می شود به همین دلیل در پذیرش نظر دیگران و حتی آنچه خود آن را یقینی تصور می کنیم، می بایست دقت و حوصله بیشتری به خرج داد. عنصر کلیدی این مسئله عینی کردن باورهاست. برای این که بتوان از خطاهای ادراکی در خصوص مشاهدات خود جلوگیری کنیم آزمون واقعیت کمک کننده خواهد بود. آزمون واقعیت در موقعیت هایی که یک نوع عدم

www.takbook.com

www.takbook.com

قطعیت یا شک و تردید وجود دارد کمک کننده خواهد بود. این آزمون شامل جمعآوری اطلا عات اضافی از منابع مختلف برای کنترل دقت و ادراک هاست. در خصوص مسائل قضائی یکی از راه های مقابله با خطاهای شاهدان عینی، استفاده از دانش روانشناختی در دادگاه هاست.

اگر شما نیز در روابط خود با دیگران مسئله دارید، قبل از قضاوت کردن، یک بار دیگر ادراک های خود را مورد ارزیابی قرار داده و شواهد عینی را با دقت بیشتری مورد بررسی قرار دهید. بی تردید آزمون واقعیت یکی از راهبردهای اساسی در عینیت بخشی به ادراک ها است. بنابراین زمانی که احساس می کنید نسبت به موضوعی شک و شبهه ای وجود دارد، حداقل کاری که می توان کرد این است که از افراد سوال کنید. بدون تردید بسیاری از ما می توانیم یاد بگیریم که شاهدان بهتری برای وقایع روزمره باشیم. هر چند پاسخ به این سوال که «چگونه می توان شاهد عینی بهتر بود» ساده نیست اما از دیدگاه انسان گراها این پاسخ را می توان تحت عنوان ادراک هشیارانه یا آگاهی ادراکی داد. از دیدگاه آبراهام مازلو بعضی از افراد نسبت به دیگران از ادراک بهتری برخوردار هستند. به عبارت دیگر بعضی از افراد در درک مسائل بهتر از دیگران عمل می کنند. مازلو این طبقه از افراد را تحت عنوان افراد سالم معرفی کرده است. آن ها افرادی سرزنده، باز و بی تعصب، هشیار و آگاه، و سلیم العقل هستند. مازلو دریافت که سبک ادراک آن ها با غوطه ور شدن در زمان حال، رهایی از گزینش، عدم انتقاد وقضاوت کردن، دنباله روی از شهودات قلبی و یک تسلیم کلی در برابر تجربه، ازدیگران متفاوت می شود. در پایان می توان به منظور افزایش صحت و قطعیت ادراک های خود ایده های زیر را به کار برد:

۱) به خاطر داشته باشید که ادراک، بازسازی واقعیت است، یاد بگیرید که به طور منظم ادراک خود را از واقعیت مورد سنجش قرار داده و زیر سوال ببرید.

۲) عادت های ادراکی خود را کنار گذاشته و در عادت هایتان مداخله کنید. هر روز سعی کنید شیوه جدیدی را در نگاه کردن به اطرافیان تجربه کنید.

۳) سطوح تطبیق خود را تغییر داده و چارچوب های جدیدی برای ارجاعات و تجربیات خود پیدا کنید. دراین جا حوزه احتمالا ت را باید وسعت ببخشید.

۴) از آمایه های ادراکی آگاه باشید. آمایه ها، آمادگی های ادراکی ما هستند برای دسته بندی افراد و اشیا به گونه ای خاص. همیشه این خطر وجود دارد که آمادگی های ادراکی ما واقعیت ها را مطابق انتظاراتمان تحریف کنند. سعی کنید مردم واشیا را به عنوان چیزهای منحصر به فردی که یک بار خلق می گردند مشاهده کنید.

۵) از شیوه هایی که توسط آن ها انگیزه ها و احساسات شما می تواند ادراک هایتان را متاثر سازند آگاه باشید. بی تردید همه ما تحت تاثیر احساسات و علا ئق خود هستیم اما از دام های آن ها آگاه باشید. به طور فعالا نه ای می بایست تلا ش کرد تا دنیا را از چشم و دریچه نگاه دیگران دید. آشنایی و آگاهی از دیدگاه دیگران به ویژه در نزاع ها و کشمکش ها، منجر به بهبودی و روابط مستحکم تر شده و شناخت عمیق تری از دیگران به وجود می آورد.

۶) عادت به ارزیابی واقعیت را در خود بپرورانید. فعالا نه در جستجوی شواهد و اطلا عات بیشتری برای بررسی عقاید، افکار و ادراک های خود باشید.

۷) با ابهام پیش نروید. برای رفع ابهام، به دیگران با تمرکز حواس گوش کنید. حالا ت غیر کلا می چهره آنان را با دقت بیشتری مورد توجه قرار دهید. مرتب به دیگران نگاه کنید و عجولا نه تصمیم نگیرید.

منبع : روزنامه مردم سالاری

http://vista.ir/?view=article&id=287120

VISTA.IR
Online Classified Service

www.takbook.com

www.takbook.com

دنیای مدیوم‌ها

برخلاف حدودی که در جهان مادی، انسان‌ها را محدود می‌کند، در جهان ماورای دنیای ما که حیطه موجودات نامرئی است، هیچ چیز نشدنی نیست. براساس قوانین آن جهان‌ها ساکنان آنها امکاناتی به دست می‌آورند که برای انسان‌های زنده مادی وسوسه‌برانگیز است و موجب کشش آنها به سوی موجودات نامرئی (ساکنین جهان‌های دیگر) می‌شود. البته این کشش یك جاذبه نیست همان‌طور که این‌گونه ارتباطات برای انسان‌ها ثمربخش است برای موجودات روحی نیز این ارتباط دارای اثرات و منافعی است.

پدیده‌های ناشی از ارتباط و تعامل میان ارواح و انسان بسیار متنوع‌اند. برخی از این پدیده‌ها، رویدادهایی هستند که توسط اشخاص دیگر به غیر از < مدیوم>مدیوم: کسانی که قادر باشند خود را با ارتعاش سریع‌تر و بالاتری با قلمروی عرفانی و کالبدهایی که در عالم پس از مرگ زندگی می‌کنند، تطبیق و تنظیم نمایند، آنها را واسطه نیز می‌نامند) قابل مشاهده یا شنیدن و یا لمس کردن است. برخی از انواع این پدیده‌ها، (آورش)، (آورش: غیب کردن شی در جایی و ظاهر کردن آن در جای دیگر) تجسد، تغییر چهره مدیوم، ساختن اجسام به صورت موقت یا دائمی، نوشتن بدون جوهر و... است.

از آنجا که پدیده آورش یکی از جالب‌ترین و هیجان‌انگیزترین پدیده‌های روحی به‌شمار می‌آید به معرفی این پدیده می‌پردازیم.

پدیده آورش چیست؟ این واژه از لغت فرانسوی (Apporterآوردن) گرفته شده است. در این پدیده اشیایی از مکانی دیگر خارج از جلسه توسط ارواح برداشته می‌شوند به‌عبارتی غیب می‌گردند و از موانع مادی چون دیوار و در و پنجره بسته عبور کرده و در داخل جلسه احضار ارواح ظاهر می‌شوند. اغلب، گزارش شده که این اشیای منتقل شده در موقع ورود داغ هستند.

به اشیایی که از جایی غیب می‌گردند apportو به اشیایی که ظاهر می‌گردند asport گفته می‌شود. انواع اشیایی که قابل حمل هستند شامل بسیاری از چیزها می‌باشند از جمله بدن مدیوم، موجودات زنده و جامدات. بعضی از ارواحی که تا به حال عمل آورش توسط آنها صورت گرفته اظهار کرده‌اند که تنها قادرند اشیاء را در روی کره زمین جابه‌جا کنند والبته بعد مسافت و دوری، اهمیتی در عمل آورش ندارد.

صاحبنظران و محققان در زمینه وجود ارواح و اتفاقات مربوط به آن، روند انجام عمل آورش را این‌گونه توصیف می‌کنند: این امر از طریق تجزیه اجسام و دوباره شکل گرفتن آنها در مکانی دیگر انجام می‌شود. نحوه عمل به این صورت است که عامل به‌وسیله قدرت فکر خود ماده را که از اتم‌ها تشکیل شده است، در سطحی وسیع‌تر به نوعی منتشر می‌کند و آن را به امواج تبدیل می نماید، در این حالت شیء مورد نظر می‌تواند از میان هر نوع مانع فیزیکی متراکم عبور کند و دوباره با متوقف شدن تمرکز فکر، عامل که اتم‌ها را جدا از هم نگهداشته بود، به شکل اولیه خود، یعنی ماده فیزیکی، درمی‌آورد.

شرح یکی از پدیده‌های آورش که در حضور یکی از محققان مکتب روحگرایی به‌نام <شودزموند> صورت گرفته بدین قرار است:

در این جلسه، ۱۴ نفر به‌عنوان شاهد حضور داشتند. <شودزموند> از روح مصری به نام (ردکلارد) می‌خواهد که یکی از گنجشك‌های داخل قفس که در باغ قرار داشت را در جلسه حاضر کند. درب اتاق کاملا بسته بود و عمل آورش گنجشك به‌سرعت انجام شد. اتاق کاملا روشن بود و گنجشك توسط افراد حاضر لمس گردید. گنجشك، زنده ولی در حال بیهوشی بود. شودزموند اظهار می‌کند که بعضی از پرهای گنجشك را برای

www.takbook.com

www.takbook.com

اطمینان می‌کند و بعد از آن گنجشك دوباره به قفس برگردانده می‌شود در حالی‌که پرها هنوز در اتاق باقی مانده بود.

دانشمند ایتالیایی (بوزانو) تعریف می‌کند: در ماه مارس ۱۹۰۴ در منزل دوستی جلسه ارتباط روحی داشتیم. از روحی که با او ارتباط داشتیم خواهش کردم که برای من چند سنگ آتشفشانی را که من در خانه‌ام روی میز تحریرم گذاشته‌ام در این‌جا حاضر کند. در آن هنگام از دهان مدیوم که بیهوش بود گفت: اگر چه نیروی من نزدیك به پایان است با اینهمه این کار را می‌کنم.

آن‌وقت ما دیدیم مدیوم شروع به انجام حرکاتی نمود که دلالت بر این بود که شیء خواسته شده حاضر شده است. ولی ما صدای افتادن آن سنگ‌ها را بر روی زمین نشنیدیم. لذا از روح ناظری که به ما گفته بود آن سنگ را حاضر خواهد کرد، جریان را پرسیدیم او گفت: برای آوردن مقداری از آن سنگ‌ها، اقدام کرده و آن را تا همین اطاق هم آورده است. منتها نیروی مدیوم و او به قدری ضعیف شده که حالا قادر به تجسد دادن آن سنگ نیستند.

بعد هم گفت نور اطاق را زیادتر کنیم وقتی که ما نور اطاق را زیادتر کردیم دیدیم روی میز لباس‌ها و موی حاضران و فرش اطاق پوشیده از یك لایه غبار آن سنگهای آتشفشانی است. مثل اینکه آن سنگ‌ها را کوبیده و تبدیل به گرد کرده بودند. وقتی که به خانه‌ام برگشتم دیدم آن توده سنگ آتشفشانی دست خورده و مقدار زیادی را از آن جدا کرده‌اند. یعنی به اندازه یك سوم حجم آن را کنده بودند.

منبع : خانواده سبز

http://vista.ir/?view=article&id=230825

VISTA.IR
Online Classified Service

دیدگاه ملا صدرا درباره روح

آنچه برای اهل نظر از فلاسفه اسلامی ثابتشده، این است که غیر از اعضاء و جوارح و ابدان مادی، امر دیگری در باطن انسانها است که منشا احساسات و ادراکات و تعقلات و حرکات و سکنات و فعل و انفعالات ارادی و غیرآنها میباشد و آن همان نفس ناطقه و جان و روان آدمی است.

و این امر نیز مسلم است که منشا ادراکات و تعقلات و احساسات و آثار و خواص دیگر در تمام موجودات یکسان نیست و نیز واضح است که هر یک از موجودات را آثار خاصی است که موجب امتیاز آنها از یکدیگر است. از اینرو نفس ناطقه که روح انسانی است، از نظر فلاسفه مجزا و غیر از روح حیوانی است و غیر از قلب است زیرا قلب و روح حیوانی نوعی از اجسام و اجراماند و با فساد بدن از بین میروند و آنچه باقی میماند، روح انسانی و نفس ناطقه است.

ملا صدرا (۱) معتقد است که روح علوی سماوی از عالم امر است و روح

www.takbook.com

www.takbook.com

حیوانی بشری از عالم خلق است و محل روح علوی و روح حیوانی جسمانی بوده، حامل قوای حس و حرکت است (۲) . عبارت ایشان در اسفار ج۴، ص ۷۸ به نقل از کتاب فرهنگ معارف اسلامی به قرار زیر است:

«ان الروح العلوی السماوی من عالم الامر و الروح الحیوانی البشری من عالم الخلق و هو محل الروح العلوی و مورده و اما الروح الحیوانی جسم لطیف حامل لقوی الحس و الحرکهٔ و هذا الروح لسایر الحیوانات و منه یفیض قوی الحواس و سکن روح العلوی الی الروح الحیوانی و صیره نفسا و یتکون من سکون الروح الی النفس و القلب و اعنی بهذا، القلب اللطیفهٔ التی محلها المضغهٔ اللحمیهٔ فالمضغهٔ اللحمیهٔ من عالم الخلق و هذه اللطیفهٔ من عالم الامر».

مرحوم ملا صدرا در عین حال که میان نفس ناطقه که روح انسانی است، با روح حیوانی و قلب و غیر از اینها فرق و امتیاز گذارده است و لکن آن نوع تفکیک و جدائی که فلاسفه دیگر قائل شدهاند، قبول ندارد و میگوید:

«روح علوی سماوی از عالم امر است و روح حیوانی بشری از عالم خلق بوده، محل روح علوی است اما روح حیوانی، جسم لطیف بوده، حامل قوای حس و حرکت است و این روح در سایر حیوانات هم منبع فیضان قوای خاص است و روح علوی در روح حیوانی ساکن شده، آن را متطور به نفس میکند و این نفس از سکون روح به نفس و قلب تحقق پیدا میکند و مراد از قلب همان قلب لطیفی است که محل آن همان قلب گوشتی موجود در بدن انسانی است که از عالم خلق است و آن قلب لطیف از عالم امر است».

ملا صدرا معتقد است که خدای تعالی به قدرت خود جرم لطیف روحانی خاصی را آفرید که به نام روح نفسانی و حیوانی و طبیعی ما خوانده میشود به تفاوت درجات آن در لطافت و این روح منبع تمام انفعالات و احساسات جسمانی از آلام و لذات و غیر آنها است و آنچه انسان را از سایر حیوانات جدا و ممتاز میکند، نفس مدرکه کلیات است که نفس ناطقه و در مرتبت کمال، عقل گویند.

مرحوم ملا صدرا نیز مثل سایر فلاسفه قائل به سه امر است:

قلب، روح بخاری، نفس یا روح مجرد و روح حیوانی مرکب روح بخاری است و منشا حیات و حس و حرکت است و در تمام حیوانات هست و در تمام اعضاء بدن حیوانها وجود دارد و روح بخاری مرکب از نفس است که منشا ادراکات کلیه و واسطه برای تعلق نفس ناطقه با بدن انسانها است و در نتیجه روح انسانی امر لطیفی است که دلیل علم و ادراک انسان میباشد (۳) . بعضی روح را، نفس ناطقه مینامند و آن دو را مترادف گرفتهاند (۴) و برخی دیگر میگویند: روح محل اوصاف حمیده است و نفس محل اوصاف ذمیمه (۵) . و برخی میگویند: «روح عبارت از جبرئیل است چنانکه نقل از معصوم شده که فرموده است: «الروح ملک من ملائکهٔ الله» (۶) . و برخی دیگر میگویند:

«روح جوهر مخلوقی است که الطف مخلوقات است (۷) . و بعضی دیگر روح و حیات را یکی دانند» (۸) . پس معلوم شد که نفس ناطقه که روح انسانی است از نظر فلاسفه مجزا و غیر از روح حیوانی است و غیر از قلب است، زیرا قلب و روح حیوانی نوعی از اجسام و اجرامند و با فساد بدن از بین میروند و آنچه باقی میماند، روح انسانی است زیرا روح بخاری بنابر تعریفی که شد، جسم حار لطیفی است که از لطائف اخلاط چهارگانه حادث میشود و بدن، قشر و غلاف آن است و روح بخاری، روح نفسانی و حیوانی و طبیعی است و حامل قوای حیوان و نبات است و منبع آن قلب میباشد و روح بخاری را روح غریزی هم گفتهاند (۹) . حاصل کلام این که لفظ روح دارای معانی متعددی است، روح در کتب اطباء غیر از روح به معنای نفس ناطقه انسانی است و میتوان گفت که بحث روح از روح بخاری شروع و به روح القدس و روح الله منتهی میگردد، ملاصدرا از شیخ الرئیس بوعلی سینا نقل میکند که «روح بخاری» را «جان» گویند و «نفس ناطقه» را «روان» (۱۰) . روح بخاری چیست؟ روح بخاری جسم لطیف گرم است. که از لطافت اخلاط چهارگانه تن حاصل میشود چنانکه اعضای بدن از فشردگی و جسمیت اخلاط پدید میآیند و این را روح حیوانی مینامند و حامل قوا است (۱۱) .

منبع : ایران اکونومیست

www.takbook.com

www.takbook.com

http://vista.ir/?view=article&id=273912

VISTA.IR
Online Classified Service

رابطه پیامبر (ص) با انسان و جن

هنگامی‌که پیامبر(ص) بنده خدای بزرگ برخاست و خدایش را به نماز صبح می‌خواند نزدیك بود جماعت جنیان یا کفار قریش برای اینکه عبادت او را ملاحظه کنند و قرائت کلماتش را درك کنند از فرط ازدحام به او بچسبند ولی تو ای پیامبر به آنها بگو همانا من پروردگارم را می‌خوانم و هیچ کسی را با او در این عبادتم شریك قرار نمی‌دهم و باز هم بگو من مالك ضرر و نفع برای شما نیستم و بگو به درستی که مرا هیچ‌کس از عذاب خدای بزرگ زنهار ندهد و من به غیر او پناهی نمی‌یابم و من مالك ضرر و نفع به شما نیستم مگر رساندن از سوی خدای بزرگ رحمان رساندن پیامهای ایشان که برای هدایت انسانها و جنیان است و هر کسی از انسان و جنیان که نافرمانی و عصیان خدای بزرگ کند و نافرمانی در پیروی نکردن از فرستاده‌اش تجلی پیدا کند جایگاه او در آتش جهنم است و متمرد از خداوند همیشه در آتش جهنم می‌ماند.

مشرکان از جن و انس بر دشمنی با پیامبر(ص) و خدای بزرگ ادامه می‌دهند تا آنچه را که در آخرت از عذاب الهی وعده داده شده بودند ببینند پس به زودی بدانند کدام یك از گروه مومنان و مشرکان از جهت یاور و تعداد، ضعیف‌تر و کمتر هستند.

●وقت قیامت و پذیرش آن

ای رسول بگو آنچه که از وقوع آخرت و قیامت از طرف خداوند وعده دادم راست و درست است و من نمی‌دانم آنچه که از عذاب الهی وعده داده شده‌اید نزدیك است یا اینکه پروردگارم برای آن آمد و زمانی طولانی مقرر کرده باشند.او عالم غیب است و هیچ‌کس را بر غیب مخصوص خودش آشکار و آگاه نسازد مگر آن کسی که فرستاده و مورد رضایت الهی باشد.

وقت وقوع قیامت و پایان هستی نسبت به وجود انسان و جنیان و فرا رسیدن روز حساب از غیب الهی است که هیچ‌کسی بر آن اطلاع ندارد گرچه تعبیرهایی در قرآن آمده است که قیامت یا ساعت نزدیك است و تاریخ دقیق وقوع قیامت را جز خدای بزرگ کسی نمی‌داند روزی که دادگاه عدل الهی به تمام حساب‌ها رسیدگی خواهد کرد اما کسانی که به رسول خدا(ص) ایمان دارند و او را صادق می‌دانند هیچ تردیدی در خبررسانی حضرت ایشان از طریق وحی الهی ندارند پس وقوع قیامت حتمی است، یکی دیگر از موضوعات غیبی که هنوز آشکار نشده است ظهور منجی جهان بشریت است که در تمام ادیان و مذاهب امری مسلم است. در اسلام شیعه و سنی بر این عقیده‌اند مردی از نسل حضرت زهرای اطهر(س) تنها فرزند ایشان (بقیه فرزندان پیامبر(ص) در حیات ایشان فوت کردند) می‌آید و جهان را پر از عدالت و صلح می‌کند همان طوری که جهان پر از ظلم و جنگ می‌شود. ولی تاریخ دقیق ظهور منجی بشریت همانند تاریخ وقوع قیامت نامعلوم است گرچه نشانه‌هایی از آن ظهور در لسان روایات وارد شده است.

www.takbook.com

www.takbook.com

● وحی و فرشتگان

خدای بزرگ از پیش روی رسول(ص) و از پس او نگهبانان از فرشتگان در می‌آورد تا رسول(ص) بداند که فرشتگان به هنگام نزول وحی رفیق او هستند و پیغام‌های ارسال شده از پروردگار را بدون هیچ تغییر و تبدیل و تحریف به او رساندند و علم خداوند به آنچه که نزد پیامبران و فرشتگان است احاطه دارد و آمار هر چیز را به عدد شمرده و احصاء کرده است در روایات وارد شده است که چون جبرئیل وحی می‌آورد همراه ایشان هفتاد هزار فرشته می‌آمدند تا وحی را حفظ کنند و شیاطین را از استراق سمع طرد کنند همچنین از سعیدبن جبیر روایت شده است که در هیچ محل جبرئیل نزد پیامبر(ص) نمی‌آمد مگر اینکه با او چهار فرشته در جلو و پشت و جانب راست و چپ بودند و او را محافظت می‌کردند بی‌تردید فرستاده الهی مور عنایت حضرت باری‌تعالی بود و فرشتگان الهی به آن صورت که خداوند بزرگ می‌دانند در نزول به زمین و انجام وظیفه‌شان عمل می‌کردند و پیامبر اسلام(ص) فرشتگان را می‌دیدند و همان طور که جبرئیل را دیدند و از ایشان وحی الهی را دریافت کردند.

●ثواب خواندن سوره جن

حنان بن سدیر از امام صادق(ع) روایت کرده است که هر کس سوره جن را بخواند تا در دنیا باشد از شر جنیان در امان باشد و به او ضرری نرسد و در آخرت با پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) باشد و چون به ملازمت ایشان مشرف شود گوید پروردگارا به غیر از ایشان کسی دیگر را نمی‌خواهم و درجه‌ای غیر از این درجه آرزو ندارم.

منبع : خانواده سبز

http://vista.ir/?view=article&id=237632

VISTA.IR
Online Classified Service

راههایی برای انرژی بخشیدن به چاکراها

هر روز ما با راههایی نظیر افکاری که داریم و یا فعالیتهای فیزیکی که در احساساتمان بوجود می آید مراکز چاکراهایمان را تحریک می کنیم و هر روزه بصورت ناخودآگاه و یا آگاهانه بصورتهای مختلفی به این مراکز ، انرژی می دهیم.در زیر به راههای معمولی که از آن طریق می توانیم به مراکز چاکرا انرژی بدهیم اشاره شده است:

● افکار

فکر کردن شکلی از انرژی است . دانشمندان اثبات کرده اند که افکار مثبت به انرژی ما این اجازه را می دهد که آزادانه و بدون محدودیتی جاری شود و بر خلاف آن افکار منفی ، انرژی درون بدن را کاهش می دهد.هر فکری (احساسی یا ذهنی) به چاکرا متصل است. بعنوان مثال، افکار هیجانی محرک انرژی قرمز هستند، اما افکار متشنج جریان انرژی قرمز مثبت را

www.takbook.com

www.takbook.com

کاهش می دهد. این بدان معنی است که تداوم انرژی متشنج انرژی چاکرای پایه را کاهش می دهد.

- خورشید

خورشید مهمترین منبع انرژی برای ماست . از طریق نور همه انرژیهای هفتگانه از اشعه های خورشید به سمت زمین جریان می یابند. انسانها ، حیوانات، گیاهان ، مواد معدنی ، آب و مراکز انرژی ما(چاکرا) ، انرژی را از نور خورشید می گیرند.

- غذا

وقتی اشعه های خورشید به زندگی همه گیاهان برکت می دهند ، به آنها انرژی تزریق می کنند.گیاهان این انرژی را جذب می کنند و این رنگی که گیاه و میوه به خود می گیرد همان انرژی ذخیره شده توسط گیاهان می باشد.بدون این انرژی بدن ما نمی تواند ارزش غذایی موجود در آن میوه و سبزیجات را جذب کند.بهترین راه برای ایجاد توازن در چاکراهای بدنتان این است که ، بصورت روزانه از غذاهایی که هر یک از این هفت رنگ را دارند تغذیه کنید.

- مواد معدنی

سنگهای جواهر و معدنی نیز اشکالی از انرژی هستند. بعنوان مثال کریستالها ساختاری شفاف مانند بدن انسان دارند.کریستالها انرژی را وسعت می دهند. استفاده از سنگها بعنوان زیور آلات و یا قراردادن آنها و سنگهای معدنی در محیط اطراف راهی آسان برای جذب موج شفادهنده آنها بشمار می رود.

- حمام رنگ

آب رسانای انرژی است و رنگ خود انرژی . وقتی در آب رنگی دراز بکشید ، بدن شما موج رنگ را جذب می کند. در زمان حمام گرفتن با تفکر بر روی اینکه از این انرژی بخصوص چه می خواهید دریافت کنید می توانید چاکرای مربوطه را متعادل سازید.به هیچ عنوان از مواد شیمیایی برای رنگ کردن آب حمام استفاده نکنید.

- ماساژ با روغن معطر

روغنهای مخصوصی وجود دارد که از اسانس خالص گل و یا گیاه بوجود می آید.هر روغنی موجی وابسطه به رنگ دارد. روغنها شامل خواص دارویی گلها و گیاهان هستند.

- موسیقی و رقص

موسیقی می تواند بر روی افراد تاثیر مثبت و یا منفی داشته باشد. هر یک از نتهای موسیقی به یک رنگ و یکی از چاکراها مربوط است. هر صوت خاصی می تواند، واکنشهای احساسی ، ذهنی و یا جسمی را تحریک کند.

- صداها و آهنگ آنها

ما می توانیم بصورت صوتی فرکانس صداها را مانند فرکانسی که بعضی از غدد درون بدن دارا می باشند مرتعش کنیم.آهنگهای معمولی می توانند به اندامهای بدن ما کمک کنند تا بطور صحیحی عملکرد خود را انجام دهند.آلودگی صوتی در محیط اطراف ما می تواند بر هم زننده این عملکردها باشد.بنابراین با گوش کردن به آهنگهای شادی آور سعی در شاد کردن خود وکمک به درست کار کردن غدد نمایید.

- آب را در معرض نور خورشید قراردادن

در یک لیوان رنگی مقداری آب بریزید و یا در مقابل لیوانی آب یک فیلتر رنگی قرار دهید و بگذارید که نور خورشید به این آب بتابد.توجه داشته باشید که لیوان شما از سرب نباشد.

- دکوراسیون

در دکوراسیون خانه ومحیط اطراف خود از رنگها استفاده کنید تا به شما انرژی مثبت دهد.اتاقها را رنگ کنید و از وسایل رنگی استفاده کنید.

www.takbook.com

www.takbook.com

• پوشاک

آنچه که می پوشیم بر روی خلق ، ذهن و انرژی ما تاثیر می گذارد.نوری که از لباس ما عبور می کند به انرژی رنگی که ما پوشیده ایم وسعت می دهد. هر چه موج رنگی لباس ما بیشتر باشد انرژی انتقال یافته از آن نیز بیشتر می شود.

• هنر و رنگ

هنر و رنگ روزنه ای برای بیان کردن و یا تحریک استفاده می شود.احاطه خود بوسیله رنگها برای رسیدن به آنچه که می خواهید در آن محیط انجام دهید، مفید است.از رنگهای آرامش بخش در اتاق خواب خود استفاده کنید و همچنین از رنگهایی که بر روی ذهن اثر می گذارد نیز در محیط کار استفاده کنید.

منبع : سیمرغ

http://vista.ir/?view=article&id=286671

VISTA.IR
Online Classified Service

رضایت باطنی؛ خیلی دور، خیلی نزدیک

می‌گویند برای موفق شدن در هر کاری «تلاش» حرف اول را می‌زند. هر چه تلاش بیشتر، موفقیت بیشتر. اما انگاری برای موفقیت هم حد و مرزی وجود دارد. بعضی‌ها با تمام نیرو و توان تلاش می‌کنند اما باز هم ناراضی هستند. با دقت و ریزبینی تمام تلاش می‌کنند اما باز هم ناراضی هستند. ظاهرا موفق به نظر می‌رسند اما تا رضایتی دست از سرشان برنمی‌دارد. دیگران که از بیرون موقعیت و زندگی آنها را می‌بینند، مدام آرزو می کنند که ای کاش جای ایشان بودند اما خودشان حاضرند بسیاری چیزها را بدهند تا تغییر موقعیت بدهند. به قول معروف این موقعیت خودشان را از درون سوزانده و دیگران را از بیرون...

دکتر رزاقی، روان شناس و عضو هیات علمی دانشگاه آزاد درباره این گروه موفق های ناراضی می‌گوید: «افرادی که از دید جامعه موفق به نظر می‌رسند اما رضایت باطنی از موفقیت‌هایشان ندارند مشکل‌شان برمی‌گردد به سال‌ها قبل، یعنی زمان شکل‌گیری ساختارهای شخصیتی در سنین رشد. فردی که دراین دوران در هر زمینه‌ای از زندگی مثل تحصیل، دچار ناکامی‌هایی بوده بعدها اگر در همان زمینه موفقیت‌های بالایی هم پیدا کند، ممکن است به نوعی درگیرعواقب این ناکامی‌ها بشود. ناکامی‌هایی که حتی می‌تواند فرد را در نهایت از پله‌های صعود به سراشیبی سقوط بکشاند.»

• عقده‌هایی انباشته

دکتر ابهری هم حقارت، ناداری‌ها و محرومیت‌های دوران کودکی را دلیل اصلی نارضایتی‌های این گروه می‌داند و می‌گوید: «انباشت عقده‌ها و

www.takbook.com

www.takbook.com

محرومیت‌ها از سنین کودکی به تدریج باعث ایجاد علایم و نشانه‌های زیاده طلبی، در تمام ابعاد زندگی می‌شود.» به اعتقاد وی اگر والدین، کودک را از ساده ترین خواسته‌هایش محروم کنند یا تابع تمامی‌خواسته‌های کودک شوند یا به عبارت دیگر، افراط و تفریط در برابر خواسته و نیازهای کودک داشته باشند، اولین جرقه‌های زیاده طلبی را در سرشت وی ایجاد می‌کنند اما اینکه چرا این ناکامی‌های دوران کودکی فراموش نشده و اثر آنها تا بزرگسالی باقی می‌ماند؟ در پاسخ، دکتر رزاقی دلایل زیر را در پا برجایی وعواقب طولانی مدت این دست ناکامی‌ها موثر می‌داند:

▪ در برخی افراد اثر ذهنی ناکامی به حدی شدید است که حتی با قرارگیری در موقعیتی که تمام ناکامی‌های گذشته را پر می‌کند، رضایت فرد جلب نمی‌شود.

▪ ناکامی‌گذشته به حدی در فرد درونی شده که کسب موفقیت‌ها در راستای آن ناکامی‌ها رضایت باطنی فرد را فراهم نمی‌کند.

● افراط و عدم رضایت

به هر حال اگر ناکامی‌های گذشته به ظهور افراطی عدم رضایت باطنی در فرد منجر شود و فرد منکر این مشکل روان شناختی شده و به این حالت درونی نادرست خود بهای بیش از اندازه دهد به تدریج بیماری‌های پیچیده‌تر روانی به سراغ وی خواهد آمد تا جایی که اعتماد به نفس، خانواده، شغل، موقعیت اجتماعی، ارتباطات گروهی فرد از دسترس این عدم رضایت باطنی افراطی دور نمانده واز دید مثبت اندیشی فرد را وادار به تلاش بیشتر و از دید منفی‌اندیشی به حرص و آز می‌کشاند و اگر این رفتار کماکان ادامه پیدا کند، دکتر رزاقی مشکلات روان شناختی زیر را به عنوان بیماری‌هایی معرفی می‌کند که در کمین فرد هستند:

«معمولا این افراد با اضطراب‌های درونی روبه رو هستند. برخی مواقع دچارنوعی درماندگی رفتاری می‌شوند که به تبع آن با مضاعف کردن فعالیت به دنبال جبران ناکامی‌های گذشته می‌روند.»

دکتر رزاقی در این باره می‌گوید: «این افراد اعتماد به نفس یا به نوعی خود پنداره‌های مثبت درونی خود را باور ندارند و فکر می‌کنند که زندگی آنها تحت تاثیر شکست‌ها و ناکامی‌های گذشته قرار دارد و موفقیت‌های فعلی آنها نه تنها چشم گیر و با ارزش نیست بلکه قابل طرح کردن نیز نیست و تا حدی آن را با حداقل پارامترها یا عوامل مثبت هماهنگ می‌دانند.»

به گفته این عضو هیات علمی دانشگاه آزاد «احساس رضایت وخوشایندی در شخصیت و احساس این چنین افرادی مشاهده نمی‌شود و از آنجا که تلاش زیادی به خرج می‌دهند تا به موفقیت بیشتر و بیشتر دست پیدا کنند، این تلاش بیش از اندازه می‌تواند موجب خستگی و درنهایت افسردگی آنها شود.» در ادامه دکتر ابهری نیز ضمن تایید گفته‌های دکتر رزاقی اعتیاد و خود کشی را از عوارض وخیم و خطرناک این عدم رضایت باطنی ذکرمی‌کند.

● ۷ قدم به سوی رضایت باطنی

۱) والدین، فرزندان را تا سنین بلوغ باالگوی ساده زیستی و قناعت در تمامی‌امور زندگی و تعریف عملی و کاربردی عزت نفس آشنا کنند چرا که پس از این سنین یعنی ۱۸ تا ۲۵ سالگی تنها تخلیه رفتاری و روانی افراد توسط مشاورین و روان پزشکان می‌تواند به تعدیل رفتارهای فرد منجر شود.

۲) آموزش معیارهای اخلاقی و باورهای دینی نیز به عنوان عوامل مهمی در این زمینه یاد می‌شود که از تولد و رشد افزون طلبی جلوگیری می‌کنند چرا که باور انسان به واقعیت زندگی و پوچی دنیا و سرانجام حقیقی انسان وی را از افزون‌طلبی دور می‌کند.

۳) شناخت جامع و کامل‌تری از خود (الان من در چه جایگاهی هستم؟)

۴) تغییر در نوع نگاه و نگرش

۵) دیدن عوامل مثبت روان‌شناختی در شغل خود

۶) ارزیابی روان‌شناختی از وضعیت موجود (من به کجا می‌خواهم برسم؟)

www.takbook.com

www.takbook.com

۷) ورزش باعث شادی و نشاط و بالا بردن اعتماد به نفس می‌گردد زیرا افراد افسرده یا اعتماد به نفس ندارند و یا میزان آن در آنان بسیار پایین است و روان‌شناسان متفق‌القول‌اند که ورزش احساس رضایت باطنی شخص را بالا می‌برد.

منبع : روزنامه سلامت

http://vista.ir/?view=article&id=363885

VISTA.IR
Online Classified Service

رقص و رنج روح

شادی عمیق تر از رنج است اما شادی نیز خواهان رنج است.

نیچه

از نظر نیچه فلسفه واقعی آن چیزی است که بشود آن را به صورت یک رقص درآورد. در رقص تکرار حرکات همراه با سرخوشی، تواماً صورت می پذیرد. تکرار حرکات همان تکرار دوباره هر چیزی است. برخلاف زمان خطی، در رقص، زمان، تکراری یا همان دورانی (دایره یی) است. مقصود از زمان دایره یی آن است که همه چیز به جای اول خود بازگردد و دوباره تکرار شود. اصلاً جذاب بودن رقص در تکرار حرکات آن است. تن دارای انرژی و استعداد است که سپس این انرژی همراه با سرخوشی به رقص تبدیل می شود. آنچه در رقص اهمیت پیدا می کند، بعد نمایشگری آن است، این نمایش در ارتباط با فرم و فیزیک نمایشگران است که جلوه بیشتری پیدا می کند. در اینجا حرکات منجر به سرخوشی می شود و بالعکس سرخوشی باعث حرکات موزون می شود. آنچه در «فلسفه به مثابه یک رقص» اصلاً اهمیت ندارد معرفت (آگاهی) است. آگاهی حتی می تواند باعث سرکوب شدن هر گونه سرخوشی یی نیز بشود. به تعبیر نیچه «آگاهی خفقان آور است» در اینجا هرگونه آگاهی توام با افسردگی و رخوت است و در افسردگی میل به نمایشگری به حداقل می رسد.

اما هگل بر آگاهی تاکید می کند، روح می بایستی به آگاهی برسد و برای رسیدن به آگاهی روح می بایستی مراحلی را طی کند، این مراحل می بایستی توسط خود روح طی شود. روح تنها با طی مراحل است که بر طبیعت محض پیروز می شود و وارد تاریخ می شود به عبارت دیگر روح تاریخی می شود اما این طی مراحل روح، در هر مرحله یی توام با رنج و درد است. روح هگلی بی قرار است زیرا «جهان آسایشگاه روح نیست» و همین بی قراری است که باعث می شود گذشتن روح از مراحل مختلف توام با درد و رنج باشد، رنجی که در مراحل مختلف گاهی منجر به زایش «امر نو» نیز می شود ولی به هر حال روح ناگزیر است که از مراحل حاد و توفانی عبور کند زیرا برای رسیدن به آگاهی می بایستی این مراحل

www.takbook.com

www.takbook.com

طی شود. در اینجا کنش معطوف به حل تناقض کارساز است، حل تناقضی که خود طی مرحله یی بالاتر منجر به بروز تناقض جدیدی می شود، این حل تناقض به وسیله کنش صورت می پذیرد پس کنش اهمیت می یابد. روح در ابتدای کار بسیار انتزاعی است ولی هر چقدر کنش سوژه (کار) بیشتر شود از بعد انتزاعی آن کم شده و مبدل به پدیده یی محقق می شود.

در اینجا آنچه که باعث تلاطم روح می شود نفی و میل (شوق) است که ترکیب این دو به وجودآورنده دیالکتیک است. به عبارت دیگر روح در ابتدا لبریز از میل (شوق) است و با نفی مدام وضعیت های موجود به آزادی می رسد، بنابراین روح با نفی مدام حرکت تاریخی اش را انجام می دهد، این نپذیرفتن مداوم روح درتفکر نیچه اما به پذیرفتن و آری گفتن به زندگی تبدیل می شود. دراندیشه نیچه نقطه آغاز و پایان وجود ندارد، همچنان که گفته شد، زمان دورانی است و همه چیز تکرار می شود یا به تعبیر نیچه «بازگشت جاودانه» چیزها وجود دارد. دیدگاه دورانی نقطه مقابل دیالکتیک است. در دیالکتیک آشوب و چندگانگی طی فرآیندی به یگانگی می رسد (به اصطلاح آن تناقضات رفع می شود) سپس در مرحله بعدی آن یگانگی موجب تناقضات جدیدتر می شود. این رفع تناقضات یا حل شدن، حل شدن نهایی نیست بلکه آغاز تناقضات جدیدتر و پیچیده تر است، اما به عبارت دیگر آشوب یا انبوه امکان ها در جهتی است که نهایتاً می بایستی از پیچیدگی به سادگی و وحدت میل پیدا کند اگرچه خود تناقض و تعدد امکان است که موتور وحدت به سمت مرحله یی بالاتر و یگانگی است.اما دیدگاه دورانی (نیچه) آشوب را به رسمیت می شناسد و حل تناقضات را توهم آپولونی قلمداد می کند. یعنی عنصر آپولونی در تقابل با عنصر دیونوزوسی که بی حد و مرز و بی شکل است سعی می کند با ایجاد فرم و شکل معینی آشوب چندگانه را ساده کند یعنی همان کاری را که دیالکتیک انجام می دهد. دیالکتیک یک جریان کاهش هستی از پیچیدگی به سادگی است.

در هگل «مفهوم گناه» به تبعیت از سنت مسیحی نقش مهمی ایفا می کند، مساله احساس گناه در مسیحیت، ابعاد وسیعی دارد طبق این تعبیر انسان موجودی هبوط یافته است که از گناه اولیه رنج می برد. به همین دلیل است که فلسفه تکاملی هگل الزاماً توام با رنج و وجدان معذب است. این رنج ابعاد متفاوتی دارد ولی همواره حضور دارد و اگر هم رستگاری حاصل شود این ناشی از وجود گناه است (رستگاری نیز همچون گناه از مفاهیم اساسی مسیحیت است). در حالی که در نیچه عذاب و احساس گناهی وجود ندارد و حتی کسالت روحی که گاه نشانه وجدان معذبی نیز است دیده نمی شود، اگر هم دیده شود ناشی از جریان منحطی است که به صورت واکنش همراه با اخلاق بردگی شیوع پیدا می کند مانند بیماری خطرناکی که مسری است و احساس گناه را انتقال می دهد، نیچه وحدت و یکپارچگی را اخلاق بردگان و صفت عامه در نظر می گیرد که در آن احساس گناه توام با حساسیتی که درونی می شود چون امکان انتقال به بیرون را ندارد تواماً وجود دارد.

در این فضا (فضای کنش و واکنش) سرخوشی امری ممتنع است. به نظر می رسد که تنها در کثرت یا تعدد موقعیت ها است که امکان سرخوشی وجود دارد (به عقیده کی یر کگور برای فردی که در سپهر زیبایی شناسیک زندگی می کند تنوع امری حیاتی است). مقصود از تنوع همان تعدد امکانات متنوع و آشوبی است که سرخوشی را با رقص از موقعیتی به موقعیت دیگر رفتن توجیه می کند، به این ترتیب فرد در لحظه زندگی می کند و اصلاً تاملی صورت نمی پذیرد. هنگامی که فرد در لحظه زندگی می کند زمان، زمان پیوسته یی نیست یعنی در زمان گسست و ناپیوستگی رخ می دهد. در همین رابطه است که مساله فراموشی مطرح می شود زیرا به تعبیر نیچه انسان جانوری است که نیازمند فراموشی است. نیچه در تبارشناسی اخلاق می نویسد؛« و اما این جانور نیازمند فراموشی که فراموشی در وی نشانه نیرو است و صورتی از تندرستی پرزور- قوه یی را در خود پرورانده است نیروی ضدفراموشی است» (ص ۷۰ تبارشناسی اخلاق).بنابراین حافظه یی به معنی پیوستگی امور به وجود نمی آید که «تاملی» صورت گیرد پس به این ترتیب روح از نظر نیچه در وضعیت توام با عذاب و حس گناه باز هم به تعبیر نیچه به معنی «بدهی به کس»* قرار ندارد زیرا در زمانی که دائماً تکرار می شود بنا نیست که انسان به جایی برسد. به باور نیچه «انسان آن می شود که هست» بدین سان در نیچه نوعی شدن وجود دارد. جالب آنکه کی یر کگور نیز اعتقاد دارد که برای رسیدن به برترین سپهر زندگی می بایستی از قسمی از عذاب وجدان عبور کرد. لوتر می گوید که تنها گناهکار بر حق است و کی یر کگور که در این موضوع متاثر از لوتر بود نیز عذاب وجدان و آزار را ضروری می داند زیرا از نظر او برای آنکه «روبه روی خداوند باشیم» و مهمتر برای آنکه به «روبه روی خداوند بودن» آگاه شویم باید به گناه خود

www.takbook.com

www.takbook.com

آگاهی داشته باشیم زیرا در این شرایط است که خود را در برابر خداوند می یابیم یعنی در سنت مسیحی نوعی عذاب و آزار روح در وضعیت هبوط که توام با پذیرش گناه است وجود دارد.

به این ترتیب روح در ترس و لرز و اضطراب واقع می شود. به علاوه کی یر کگور بر این نکته همواره تاکید می کند اعتقاد هرگز چیزی قطعی نیست و دائماً با بی اعتقادی در نبرد است زیرا اعتقاد داشتن چیزی است که ذاتاً در آن اضطراب وجود دارد و همواره با خود در نبرد است. پس روح فرد متعالی از نظر کی یر کگور به ویژه چون در مرحله بالاتری است همواره در تلاطم و تنش بی امان وجود دارد. بدین سان روح در وضعیت هبوط در انقباض دائمی است و آنگاه انبساط رخ می دهد که رستگاری به وجود آید. در رستگاری روح در شادی و انبساط دائمی است منتها این فرآیند فرای هبوط صورت می پذیرد (البته حتی به صورت خردتر و در زندگی شخصی خود نیز می توانیم این مساله را تجربه کنیم که هنگامی که در رنجیم قبض روح و هنگامی که شادیم بسط روح شکل می گیرد). مقصود از بسط روح (شادی) همان رستگاری است که در پایان کار محقق می شود یا در همان شامگاهان، آنگاه که به تعبیر هگل «جغد مینروا پال پر خواهد گشود» یعنی رستگاری در ماورای دنیای رنج امکان می پذیرد.

به همین دلیل است که مرگ در فلسفه هگل معنی پیدا می کند. به عبارتی دیگر، آزادی (رستگاری) بعد از مرگ و پشت سر گذاردن آن رخ می دهد و اصلاً خود مفهوم مرگ مربوط به انسان است یا به تعبیر الکساندر کوژو هگل شناس شهیر، تنها انسان قادر است که بمیرد، در همین چارچوب هم است که مرگ با این تعبیر در فرآیند زمان خطی و در جهان تاریخی به نقطه عطف مبدل می شود.در اینجا «تاریخ» در مقابل «طبیعت» قرار می گیرد و به نظر می رسد زمان دایره یی همان طبیعت است که در جهان نیچه یی به صورت رقص تکرار می شود. تکرار دوباره چیزها همان رقص است و در این جهان (جهان نیچه یی) کسالت یا مرگ معنایی پیدا نمی کند همچون طبیعت. در اینجا حتی اگر تغییری صورت پذیرد همچون پای رقص کنندگان سبک است و از حضور سنگین تزها و آنتی تزها خبری نیست، بنابراین روح گناهی (بدهی به کسی) ندارد و بدین سان عشق به سرنوشت را با زیبا دیدن آنچه در اشیا ضروری است توجیه می کند تا برای آن جمله مشهور نیچه نیز مصداقی پیدا شود که «زندگی تنها به صورت پدیده یی زیبایی شناسانه قابل تحمل است.»

نیچه به عنوان زبان شناس ریشه لغوی گناه را بدهی یا بدهکاری می دانست.

منبع : روزنامه اعتماد

http://vista.ir/?view=article&id=271567

VISTA.IR
Online Classified Service

روابط معنوی

میلیون ها سال است که برق در آسمان می درخشید و گاهی انسانها را می کشت مردم زمان قدیم هیچوقت فکر نمی کردند که روزی همین انرژی چراغ خانه هایشان را روشن کند امروزه برق در خدمت انسان است زیرا توانستیم به راز ان پی ببریم امروزه مشکل بتوانیم زندگی خود را بدون نروی برق پیش ببریم انرژی جنسی انسانها نیروی بس عظیم تر از نیروی برق

www.takbook.com

www.takbook.com

است این نیرو از انرژی اتمی نیز بزرگتر است اگر یک بمب اتمی توانسته در هیروشیما صد هزار نفر را نابود کند انرژی جنسی انسان می تواند یک زندگی جدید خلق کند انسانی تازه روحی که به کالبد دمیده می شود

اگر یک بمب اتمی توانسته در هیروشیما صد هزار نفر را نابود کند انرژی جنسی انسان می تواند یک زندگی جدید خلق کند انسانی تازه روحی که به کالبد دمیده می شود جوامع مختلف در شرق و غرب عالم با پی بردن به نیروی عظیم جنسی نهفته در انسان تلاش کردند آنرا به شکل های مختلف مهار کنند ومعقول ترین راه برای کنترل آنرا ازدواج دیدند به هیچ وجه نمی توان این نیروی عظیم را در نهاد افراد سرکوب کرد زیرا سرکوب آن سبب تشدید جاذبه اش می گردد و اگر آنرا سرکوب کنیم وارد لایه های عمیق تر آگاهی می شود می توانید در طول ساعات بیداری آنرا سرکوب کنیم ولی شب در رویاها خودش را نشان می دهد در درون منتظر کوچکترین فرصتی است تا به بیرون بجهد وقتی نیروی جنسی سرکوب شد به حضور خودش در لایه های مخفی انسان ادامه می دهد زندگی می کند ولی مسموم است اشتغال ذهنی دائمی به سکس محصول سرکوب نمودن نیروی جنسی است و می تواند منشا بسیاری از دیگر انحرافات گردد اگر به زندگی گیاهان نظر کنیم در هسته درونی آنها چه چیزی خواهیم یافت؟

یک گیاه در اصل چه می کند؟ تمام انرژی آن صرف تولید دانه های جدید می شود تمام وجودش تمامی عصاره حیاتی اش درگیر شکل دادن و زادن تخم های جدید است یک حیوان چه می کند اگر از نزدیک به طبیعت نگاه کنیم در خواهیم یافت که فقط یک روند وجود دارد که با تمام قدرت پیش می رود و این روند دایم خلقت است تولید مثل رستاخیز همیشگی زندگی در شکل های جدیدتر است گلها تخم می دهند و این تخم ها به گیاهان تازه بدل می شوند اگر بنگریم زندگی یک روند بی پایان تولید مثل است زندگی یک انرژی است که پیوسته درگیر روند تولید مثل است همین در مورد انسانها نیز صادق است به نظر می رسد زندگی می خواهد به نقطه ای صعود کند امواج زندگی می خواهند به جایی بالاتر برسند این روند زندگی بی پایان بنظر می رسد تلاش دارد تا زندگی های بزرگتری متولد شوند این روند در مورد انساها نیز صادق است در انسانها هم این روند انرژی وجود دارد که پیوسته در تلاش تولید مثل است چند هزار سال است که انسانها روی زمین پدیدار شده اند پیش از آن عالیترین شکل زندگی حیوانات بودند و قبل از آن که حیوانات بوجود آیند گیاهان عالیترین شکل زندگی بودند و قبل از آنکه گیاهی روی زمین بروید فقط صحرا کوهستان رود و دریاروی زمین وجود داشت این تلاش مداوم حیات بود که اشکال متکامل تری را بوجود آورد حال وجود انسانها برای چیست انسان پیوسته مشتاق خلق زندگی جدید است این تمایل یا انرژی جنسی در انسانها وجود دارد انسانها علاقمندند زندگی شان ادامه یابد و انسانهایی متکامل تر بوجود آیند چگونه می توان موفق شد که انسانهای بهتری بوجود آیند؟

این نیروی جنسی را می توان در نهاد خانواده به گونه ای هدایت کرد که موجب تعالی انسانها گردد می توان اهداف را از تنها مهارنمودن نیروی جنسی به اهادف بالاتری ارتقا داد

▪ تعالی روحی انسان با استفاده از انرژی جنسی این عمل چگونه ممکن است؟

مدیتیشن یا مراقبه با تحول عمل جنسی یا آمیزش و تحلیل علت کشش جنسی انسان پاسخ می دهد

روشی ارائه می دهد تا انسان را از دغدغه فکری به سکس رهایی بخشد و آرامش روحی سرور و شادی و رفع مشکلات و ناهنجاری های روحی را موجب گردد

▪ مدیتیشن چگونه و با چه قابلیتی چنین کاری انجام می دهد؟

عمل جنسی می تواند فرد را به یگانگی با خودش برساند و وی را به تمامیت وجود خودش رجعت دهد در سکس فرد از ذهن و تبادل ذهنی خود رها می شود ذهن هویت هر شخص است و در اوج سکس ذهنیت مختل می شود روندهای تعقلی و ذهنی متوقف می شوند حداقل در سکس کامل و عمیق چنین اتفاقی می افتد این حالتی که چرخ ذهن می ایستد و برای لحظاتی هیچ فکری وجود ندارد و یا هویت و من انسان ناپدید می گردد و این همان حالتی است که به انسان در لحظات مراقبه و پس از تمرینات مداوم مدیتیشن دست می دهد و احتمالا اولین آشنایی انسان با

www.takbook.com

www.takbook.com

مراقبه توسط این لحظه انزال یا ارگاسم بوجود آمده افرادی سعی نمودند این لحظه را پایدارتر نمایند و به روش های دیگر کسب کنند در این لحظه انسان با اعماق وجودش و با ناخودآگاه خودش تماس می یابد از همین روست که جاذبه شدیدی در انسان نسبت به سکس وجود دارد این جاذبه به خود سکس نیست بلکه برای رسیدن به یگانگی با وجود خویش است رسیدن به این یگانگی از طریق سکس مستلزم از دست دادن مقدار زیادی انرژی است اما از روش مراقبه با کمترین هدر دادن انرژی همین وجد و سرور بدست می آید وقتی سکس بدرستی اتفاق نمی افتد افراد احساس افسردگی می کنند و پس از گذشت مدتی کوتاه دوباره تمایل به سکس می یابند هرچقدر عمل جنسی کاملتر باشد این یگانگی با خود بیشتر میسر می شود بجز در تجربه جنسی انسانها در زندگی معمولی قادر نیستند به اعماق وجودشان دست یابند این تنها تجربه آمیزش جنسی است که انسانهای معمولی را به ژرف ترین عمق وجودشان نزدیک می کند در لحظات ارگاسم یا انزال گذشته و آینده فراموش می شوند و فقط زمان حال باقی می ماند بی نفسی و بی زمانی که از مختل شدن روندهای ذهن و تعقل حاصل می شوند

همین دو دستاورد بی نفسی و بی زمانی نتایجی هستند که در مراقبه نیز حاصل می شودن این دو عنصر دلیل کشش دیوانه وار به سوی سکس است به محض اینکه نفس ناپدید می شود لمحه ای از روح انسان دیده می شود به محض اینکه زمان ناپدید می شود لمحه ای از خداوند قابل درک می گردد آن لمحه فقط برای یک لحظه است ولی انسان حاضر است برای ان مقدار زیادی انرژی از دست بدهد پس از عمل جنسی انسان از اینکه انرژی زیادی از دست داده ناراحت می شود زیرا هرچه بیشتر انرژی از دست بدهد به مرگ نزدیکتر می شود برخی از گونه های حیوانات نرها پس از عمل جنسی می میرند این آذرخشی که در سکس می درخشد از فراسوی حیات می آید

اگر به شخصی که برای داشتن تجربه ای کوچک هزینه گزافی می پردازد مکانی را نشان دهید که بتواند مقدار زیادی از آن تجربه را به رایگان داشته باشد دیگر دیوانه است اگر به جایی برود که با پرداخت بهایی سنگین تجربه اندکی بدست آورد اگر این تجربه که شخص توسط سکس بدست می آورد از راههای دگیر بدست آید ذهن انسان بطور خودکار از شتافتن به سوی سکس باز می ماند و جهتی تازه را پی می گیرد در عمل جنسی این تجربه فرآگاهی و بی ذهنی برای لحظه ای است انسان برای یک لحظه به سطحی متفاوت صعود می کند در یک آن به ژرفایی منحصر به فرد می رسد یک تجربه غایی یک اوج ولی هنوز خود را در آنجا مستقر نکرده که شروع می کند به پایین آمدن وسقوط از آن اوج موجی است که به آسمان صعود کرده اما هنوز برنخاسته شروع افتادن می کند در حالیکه مقدار قابل توجهی نیرو و انرژی از دست رفته در تمام عمر انسان این روند ادامه دارد ولی آن تجربه این جاذبه قوی را دارد و موجب تکرار آن می شود

باشد که نفس به نوعی ناپدید شود تا بتوانیم روح را بشناسیم باشد که زمان به نوعی ناپدید شود تا بتوانیم جاودانگی و بی زمانی را بشناسیم تا بتوانیم آن چیزی را که ورای زمان قرار دارد آنچه را که بی انجام و بی آغاز است بشناسیم این لمحه از طریق مراقبه یا مدیتیشن بدست می آید برای رسیدن به معرفت فردی دو راه وجود دارد سکس و مراقبه سکس راهی است که توسط طبیعت تامین شده سکس راه طبیعت است حیوانات گیاهان و انسانها آنرا دارند

تا زمانی که انسانها فقطا از راهی که طبیعت در اختیارشان نهاده استفاده کنند والاتر از حیوانات نیستند آن در بر روی حیوانات نیز گشوده است حیطه انسنا بودن زمانی شروع می شود که دری به جز سکس را بگشاییم اگر دری جدید گشوده شود انرژی جنسی می تواند در جهت تازه جریان یابد سرکوب کردن سکس تنها جاذبه آنرا شدیدتر می کند بهترین راه برای مهار نیروی جنسی گشودن در جدیدی است مدیتیشن این راه جدید است

بهتر است قبل از آنکه در نیروی جنسی در انسان شروع به فعالیت کند این در جدید گشوده شود در سالهای کودکی به انسان مدیتیشن آموزش داده شود آموختن مراقبه به کودکان بسیار مفیدتر است از آموزش آن به افراد بزرگسال و مسن زمانی که انرژی ها هنوز تحلیل نرفته اند زمانی که هنوز انرژی در شیارهایی برای جریان یافتن پیدا ننموده و در آن سفت و سخت نشده کودکان قبل از آنکه سکس را تجربه کنند تجربه ای از آرامش از سرور از بی زمانی و بی نفسی خواهند داشت این آشنایی انرژی آنان را از رفتن به کانال های خطا باز می دارد و آنرا به مسیری درست هدایت خواهد کرد سپس زمانی که کودکان بالغ شدند و شروع به سئوال نمودن درباره سکس کنند بهتر است هر آنچه که اساسی بنظر می آید و می

www.takbook.com

www.takbook.com

توانند درک کنند به آنان گفت تا بیش از اندازه در مورد سکس کنجکاو نشوند و در حد جنون مجذوبش نگردند و سعی نکنند از منابع اشتباه آنرا فرا بگیرند پس اول لازم است به کودکان مراقبه را آموخت که چگونه آرام با صفا و ساکت بمانند و چگونه به وضعیت بی ذهنی برسند اگر در خانه تسهیلاتی فراهم شود که آنان بتوانند روزانه یک ساعت به تمرین بپردازند بسیار سریع یاد می گیرند که به این حالت برسند و این همراهی والدین با کودکان را در لحظات مراقبه می طلبد این تمرین روزانه قبل از انکه فرد به سن بلوغ برسد دری از مراقبه را بر وی خواهد گشود که در آن بی زمانی و بی نفسی را تجربه کند جایی که لمحه ای از روح را مشاهده می کند این لمحه پایانی است بر زیاده روی و افراط در سکس اینک انرژی مسیری تازه یافته این گام اول است گام دوم عشق است لازم است عشق را از طفولیت و به کودکان آموزش داد آموزش عشق هیچگاه منجر به سکس نمی شود هرچه عشق بیشتری در درون فرد رشد کند انرژی جنسی بیشتری به عشق تبدیل می شود بر عکس هرچه فرد از عشق کمتر داشته باشد ذهنیت جنسی بیشتری دارد و همراه آن نفرت کینه حسادت رقابت نگرانی و بدبختی بیشتری در زندگی خواهد داشت و هرچه فرد با تشویش حسادت نفرت و رنجش بیشتری احاطه شده باشد انرژی بیشتری در درونش راکد می ماند و آنگاه تنها راه تخلیه آن سکس است

عشق برای انرژی های ما یک خروجی است یک جریان است عشق سازنده است و به همین دلیل جاری است و رضایت می اورد رضایتی بسیار عمیق تر و باارزش تر از رضایتی که از سکس بدست می آید کسی که چنین رضایتی را شناخته باشد هرگز بدنبال جایگزین نمی گردد کسی که جواهر دارد بدنبال سنگریزه نمی گردد فرد که سرشار از عشق باشد از نوعی شادابی و طراوت که نشانگر رضایت و سرور است برخوردار می گردد چنین فردی به سمت سکس نمی رود زیرا رضایتی که برای چند لحظه از سکس بدست می آید اینک توسط عشق بیست و چهار ساعت در دسترس است بنابراین گام دوم ورود به عشق است و عاشقانه زندگی کردن این عشق شامل تمام جهان می شود از انسان ها تا اجسام بی جان مسئله این نیست که فقط با انسانها عاشقانه رفتار کنیم مسئله عشق ورزیدن است آموزش عشق این نیست که برای عاشق شدن دلیل بتراشیم بلکه به این معنی است که محیط و فرصتی فراهم کنیم که در ان کودک بتواند دوست بدارد و عشق بورزد مادری که به فرزندش می گوید مرا دوست بدار چون مادرت هستم عشق را به فرزندش آموزش نمی دهد بهتر است بگوید برای زندگی آینده و خوشبختی تو اهمیت دارد که به هرکس و هر آنچه که با آن برخورد می کنی عاشقانه رفتار کنی چه یک قطعه سنگ چه یک گل یا یک انسان یا یک حیوان همه را دوست داشته باش مسئله دادن عشق به یک حیوان گل مادر یا شخصیتی دیگر نیست مسئله عاشق بودن وجود توست آینده توبستگی به این دارد که چگونه عاشقانه رفتار کنی امکان سرور و خوشبختی تو در زندگی بسته به این است که چقدر سرشار از عشق باشی

هرچه عشق در درون کسی افزوده شود میل سکس در زندگی فرد کاهش می یابد عشق و مرقبه با هم دری را می گشایند که دروازه الوهیت است عشق به علاوه مراقبه مساوی است با خداگونگی وقتی عشق و مراقبه به هم می پیوندند الوهیت بدست آمده است ثمره این دستیابی تعالی و تکامل روحی انسان است

زمانی که انرژی جنسی در خدمت تعالی انسان قرار گیرد تولید مثل و ایجاد فرزند در خدمت ایجاد انسانهایی بهتر خواهد بود اگر یک هنرمند در وضعیت روحی مناسبی نباشد نمی توان از وی انتظار داشت تا اثر هنری زیبایی خلق کند آمیزش جنسی پدیده ای که ادامه زندگی به آن بستگی دارد و از طریق آن فرزندان و ارواح تازه به این دنیا وارد می شوند همین طور است سکس موقعیتی خلق می کند تا روح نازل شود شما به کودک زندگی نمی بخشید فرصتی فراهم می کنید تا روح دمیده شود اگر این فرصت بیمارگونه ایجاد گردد اگر در هنگام آمیزش خشمگین باشید احساس گناه کنید یا تشویش داشته باشید روحی که دمیده خواهد شود در همان سطح از معرفت خواهد بود برای دعوت از روحی والاتر محیط و فضای سکس نیز باید از نوعی والا باشد در این صورت یک روح والا زاده می شود و سطح معرفت انسان از بدو تولد ارتقا می یابد

این ممکن است اگر زن و شوهر قدری تلاش کنند تا سکس را با یکدیگر درک کنند می توانند در دگرگون ساختن سکس با هم دوست باشند و به یکدیگر یاری رسانند و روزی که زن وشوهر در متحول کردن سکس توفیق یابند احساسی از یک سپاسگذاری عمیق بین ایشان ایجاد خواهد شد پیش از آن چیزی جز یک خشم و دشمنی ظریف و پنهانی بین ایندو وجود نداشته یک نزاع همیشگی بین شان بوده نه یک دوستی باصفا دوستی آنان روزی شروع می شود که در متحول ساختن انرژی های جنسی شان برای هم یار و کمک باشند این وقتی است که نسبت به یکدیگر

www.takbook.com

www.takbook.com

احساسی از سپاسگذاری پیدا می کنند آن روز مرد سرشار از احترام به همسرش خواهد شد زیرا که به وی کمک کرده تا از شهوت رها گردد و زن نسبت به شوهرش سرشار از سپاس می گردد که کمک کرده تا از شهوت آزاد شود از آن روز به بعد آنان در یک رابطه دوستی واقعی زندگی عاشقانه خواهند داشت نه دریک رابطه جنسی

این چگونه ممکن است؟

کسانی که درباره سکس تحقیق کرده اند و تجارب زیادی در زندگی شان بدست آورده اند به این نتیجه رسیده اند که اگر مقاربت یک دقیقه به طول اجامد شخص دوباره پس از یک روز خواهان آن است ولی اگر سه دقیقه به طول انجامد شخص تا یک هفته حتی به آن فکر هم نخواهد کرد آنان مشاهده کرده اند اگر معاشقه بتواند هفت دقیقه بطول انجامد شخص چنان از سکس رها خواهد شد که حتی تا سه ماه نیزسکس به تصورش نخواهد آمد حال اگر از طریق روشهای مدیتیشن بتوان این مدت معاشقه را بازهم طولانی تر کرد فرد به همان مراتب از ذهنیت سکس و از شهوت تخلیه خواهد شد زیرا چنین احساسی رضایت و سروری از خود بجای می گذارد که تا مدتها بی نیاز خواهد بود برای اینکار کافی است در طول آمیزش شخص آرام و آسوده تنفس کند اگر بتواند طوری منضبط شود که تماما آسوده نفس بکشد مدت آمیزش می تواند طولانی شود هرچه مدت زمان آمیزش بیشتر باشد تجربه عنصرهای فراآگاهی بی نفسی و بی زمانی بیشتر خواهد شد در تنفس آسوده و آرام اعماق جدیدتر معانی و ادراک های تازه شروع به آشکار شدن می کنند عامل دیگر که می تواند زمان آمیزش را طولانی کند این است که هشیاری خود را به وسط دو چشم متوجه کند جایی که در یوگا مرکز چشم سوم خوانده می شود این دو عامل یعنی تنفس آسوده و آرام به شکلی که اصلا وجود ندارد و توجه هشیاری فرد در چشم سوم نقطه ای میان دو ابرو موجب افزایش زمان آمیزش می شود و آنگاه برای نخستین بار فرد متوجه می شود که این جاذبه برای خود عمل آمیزش نبوده بلکه برای آن فراآگاهی و آن لمحه ای بوده که در عمل جنسی اتفاق می افتد و قبلا به شکل آذرخشی در زمان کوتاه رخ می داد و اکنون فرد توانسته آنرا به کنترل خود درآورد سومین عامل وضعیت ذهن است در روی آوردن به سکس برای این منظور لازم است افراد به گونه ای به سکس روی آورند گویی روی به سوی محراب عبادت قرار گرفته اند زیرا در هنگام سکس شما به جهان هستی از همیشه نزدیک ترید توسط سکس است که الوهیت می تواند تولید زندگی کند و زندگی جدیدی را خلق نماید بنابراین در سکس ما به خالق نردیک می شویم و برای زندگی جدیدی که خلق می گردد یک گذرگاه می شویم اگر با قداست به سکس روی بیاوریم می توانیم به آسانی لمحه ای از الوهیت را دریابیم ولی با انزجار از سکس و احساس بد و سرزنش آلود در تجربه کردن الوهیت دچار شکست می شویم در موقع سکس به همسر طوری باید نگریست گویی موجودی الهی است

هر گز در هنگام زشتی خشم خشونت نفرت حسادت و رنجش و در لحظات تشویش به سکس روی نیاورید زیرا در این شرایط هرگز به آن لمحه فراآگاهی در میان سکس که روحتان در عطش آن بود دست نمی یابید

چیزی که در زندگی معمولی اتفاق می افتد اینگونه است که هرچه شخص نگرانتر طرد شده تر و هرچه بیشتر خشمگین باشد و در نومیدی و تشویش بیشتری باشد بیشتر وارد سکس می شود یک انسان شادمان بدنبال سکس نمی رود ولی انسان غمزده چنین می کنئ زیرا چنین شخصی سکس را فرصتی برای فرار از اندوه می بیند اما کسی که بدنبال معنویت است تنها زمانی به سکس روی می آورد که شادمان است قلبش پر از شادی آرامش و سپاسگذاری است چنین فردی فراآگاهی را تجربه می کند وقتی یکبار در سکس فراآگاهی بدست آید فرد از سکس رها می شود وشروع می کند به تکامل یافتن در فراآگاهی

این ملاقات این یکی شدن زن و مرد معنایی عمیق و عظیم دارد در این یگانگی زن و مرد است که نفس برای اولین بار فرو می شکند و فرد واقعا با دیگری دیدار می کند نوزادی که رحم مادر را ترک می کند در رنجی بزرگ قرار دارد مانند ریشه کن شدن درخت از زمین است تمامی وجودش مشتاق است که دوباره به زمین وصل شود وابستگی اش به زمین یعنی زندگی اش حیاتش تغذیه اش

درخت اینک ریشه کن شده فریاد برمی آورد که به زمین بازگردد زیرا که اکنون از جریان زندگی جدا شده نوزادی که بدنیا می آید از ریشه بریده می شود به نوعی نوزاد ریشه کن می گردد از زندگی و هستی جدا می شود اینک تمام اشتیاق کودک عطش تمام وجودش این است که دوباره با

www.takbook.com

www.takbook.com

زندگی و با هستی پیوند بخورد چنین اشتیاقی است که ما آنرا عطش برای عشق می خوانیم جز این منظورمان از عشق چیست؟ هرکسی می خواهد دوست بدارد و دوستش بدارند معنی عشق چیست؟ معنی این است من منزوی شده ام قطع شده ام می خواهم دوباره با زندگی یکی شوم و یکی از ژرف ترین تجارب یکی شدن بین زن و مرد در سکس اتفاق می افتد سکس نخستین تجربه این وصل دوباره است شخصی که این تجربه را به عنوان عطشی برای عشق میلی برای یگانگی دوباره با خود زندگی درک کرده باشد می تواند به زودی به تجربه ای دیگر نیز دست یابد

منبع : بانک مقالات فارسی

http://vista.ir/?view=article&id=298320

VISTA.IR
Online Classified Service

روانشناسی ادراک

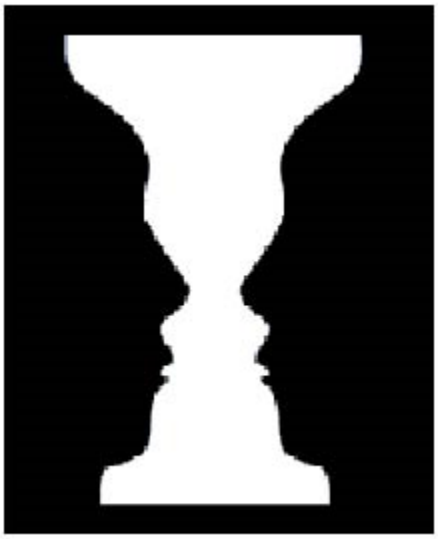

ادراک را فرایند آگاه شدن از اشیا ویژگی‌ها و رابطه‌ها از طریق اندام‌های حسی تعریف کرده اند. در واقع ادراک یعنی تفسیر شدن اطلاعات حسی برای معنی بخشیدن به آنها.

- نگاه کلی

ـ فرآیند تفسیر داده‌های حسی چگونه است؟

ـ ایشان چگونه رنگ‌ها شکل‌ها ، فاصله‌ها و حرکت‌ها را از هم تشخیص می‌دهد؟

ـ چگونه یک داده حسی در دو موقعیت متفاوت تفسیرهای متفاوتی پیدا می‌کند؟

ـ چگونه یک داده حسی در دو موقعیت متفاوت تفسیرهای متفاوتی پیدا می‌کند؟

اطلاعاتی که توسط سیستم‌های حسی به مغز ارسال می‌شوند جدا جدا و متفاوت از هم هستند ولی آنها در فرآیند پردازش ادراکی (perception) در مغز یکپارچه شده و با تجربه‌های گذشته مورد مقایسه قرار می‌گیرند و بدین ترتیب یک احساس خاص معنی و مفهوم پیدا می‌کند (دریافت ادراکی) و سپس این ادراک‌ها برای شناخت جهان بکار می‌روند. در بررسی ادراک همواره دو مسئله کلی مطرح بوده است. یک دستگاه ادراکی پس از دریافت احساس‌ها باید معین کند که در آن چیست؟" و "در کجا قرار دارد؟" جواب به این سوال‌ها در محدوده دو موضوع "بازشناسی" (Recognition") و "مکان یابی" (Localization) قرار می‌گیرد و نظام ادراکی باید به انها جواب دهد.

- ارتباط احساس با ادراک

www.takbook.com

www.takbook.com

این موضوع که در فرآیند ادراک احساس‌ها تفسیر می‌شوند ممکن است به این شکل مورد تفسیر قرار گیرد که آنها جدا و چیزی متفاوت از هم هستند ولی باید گفت که انها از هم جدا نیستند و به نظر می‌رسد که این دو تجربه بخش‌هایی از یک طیف (پیوستار) می‌باشند. از طرف دیگر آنها چیزهایی متفاوت از هم نیز هستند. اگر چه در ادراک همیشه محتوی حسی وجود دارد با این حال آنچه ادراک می‌شود متاثر از آمایه و تجربه‌های پیشین است؛ به نحوی که ادراک را باید چیزی فراتر از ثبت محرک‌های موثر بر سیستم حسی ۹۰ به شمار آورد. به بیان دیگر احساس و ادراک از این جهت که هر دو با محرک‌های حسی (اطلاعات حسی) سروکار دارند؛ با یکدیگر ارتباط دارند و از آن جهت روش‌های متفاوتی را بکار می‌برند از هم متفاوت می‌شوند.

● فرایندهای ادراکی

▪ بازشناسی

یکی از عمده‌ترین فرآیندهای ادراکی "بازشناسی" است. بازشناسی یعنی "منتسب شدن یک محرک (احساس) به یک مقوله" اینکه شنیدن صدای زنگی را در یک موقعیت به صدای زنگ تلفن منتسب می‌کنیم و یا دیدن چراغ قرمزی را به چراغ قرمز تابلو راهنمایی و رانندگی منتسب می‌کنیم و نه چراغ قرمز ماشین آتش نشانی یک فرآیند بازشناسی است. در فرآیند بازشناسی ویژگی‌های زیادی را از شی یا محرک در نظر می‌گیریم. این ویژگی‌ها عبارتند از "شکل ، اندازه ، رنگ ، بافت و وضعیت قرار گرفتن" با این حال ویژگی "شکل" نقش اصلی را در بازشناسی ایفا می‌کند.

فرآیند بازشناسی فقط به شناخت اشیا و محرک از هم منجر نمی‌شود بلکه پس از انتساب بسیاری از ویژگی‌های بیان نشده و پنهان مانده را نیز استنباط می‌شود. این چراغ قرمز راهنمایی و رانندگی؛ پس باید متوقف شویم یا این یک پیراهن است پس باید از پارچه درست شده باشد و نه فلز یا هر چیز دیگر.

▪ مکان یابی

دیگر فرآیند ادراکی "مکان یابی" است. به کمک فرایند مکان یابی دستگاه ادراکی می‌تواند جایگاه اشیا و محرک‌ها را در جهانی سه بعدی تشخیص دهد. به کمک مکان یابی است که ادراک می‌کنیم که چراغ قرمز راهنمایی و رانندگی در چهارراه اول قرار ندارد بلکه آن در چهارراه بعدی قرار دارد؛ پس لازم نیست توقف کنیم. در مکان یابی با سه موضوع اساسی یعنی "جداسازی اشیا ، ادراک فاصله و ادراک حرکت" سروکار داریم. از طریق جداسازی شکل و زمینه از هم جدا می‌شوند و از طریق ادراک فاصله عمق و فاصله اشیا را ادراک می‌کنیم و از طریق ادراک حرکت ثبات یا متحرک بودن و سست حرکت اشیا و محرک‌ها را می‌شناسیم.

▪ ثبات ادراک

یکی از فرآیندهای ادراکی که تکمیل کننده فرایندهای بازشناسی و مکان یابی است "ثبات ادراک" (Perceptionconstancy) می‌باشد؛ ثبات ادراک عبارت است "از ثابت نگهداشتن ظاهر اشیا به رغم متغیر بودن آنها" ثبات ادراکی کمک می‌کند که رنگ‌ها شکل‌ها ، مکان‌ها ، اندازه‌ها و هر چیز دیگر به همان صورتی که در جهان هستند بازنمایی و ادراک شوند. با این وجود ثبات ادراکی همراه با خطایی نیز است. خطاهایی که می‌توان آن را "خطاهای ادراکی" نام نهاد.

▪ ارتباط با ادراک

فرآیندهای ادراکی مستلزم توجه است و توجه مستلزم انتخاب کردن. برای مثال برای بازشناسی یک شی قبل از هر چیز باید توجه بر آن متمرکز شود، اما بیشتر اوقات انسان با سیل عظیمی از محرک‌ها (که توسط اندام حسی دریافت و ارسال می‌شوند) روبرو است که امکان توجه به همه آنها برای بازشناسی وجود ندارد؛ بنابراین باید انتخاب کنیم. بطور کلی ، افراد محرکی برای ادراک کردن انتخاب می‌کنند که با موقعیت و وضعیتی که در آن قرار دارند متناسب باشد. برای مثال موقع خواندن یک مقاله بیشترین توجه به جملات آن مقاله معطوف است و نه صدای ماشینی که از خیابان در حال عبور است (بعضی مواقع اصلا وجود محرکی دیگر در اطرافیان را متوجه نمی شویم) این فرآیند که به ادراک کمک می‌کند "توجه

www.takbook.com

www.takbook.com

انتخابی" (Selective Attention) نام دارد.

▪ فیزیولوژی ادراک

یافته‌های تحقیقاتی (بویژه بر روی قطعه پس سری مغز که جایگاه حس و ادراک بینایی است) نشان داده‌اند که فرآیندهای ادراکی در نواحی متفاوتی به اجرا در می‌آیند. برای مثال در ادراک بینایی فرآیند بازشناسی اشیا در اختیار بخشی از دستگاه بینایی شامل ناحیه گیرنده بینایی مغز و قسمتی تحتانی قشر مخ می‌باشد؛ در حالی که فرایند مکان یابی اشیا در ناحیه گیرنده بینایی مغز و قسمتی فوقانی مغز انجام می‌پذیرد. از طرف دیگر تحقیقات نشان داده اند که ویژگی‌هایی که برای بازشناسی بکار می‌روند در اختیار سلول‌های عصبی متفاوتی هستند و این بدین معنی است که نوعی تقسیم کار در مغز وجود دارد که در آن هر ناحیه وظیفه‌ای تخصصی را بر عهده دارد.

▪ رشد ادراک

این موضوع که آیا انسان توانایی‌هایی ادراکی را به ارث می‌برد (فطری بودن) یا در طول زمان می‌آموزد (اکتسابی بودن)؟ توجه بسیاری از دانشمندان علوم رفتاری را به خود جلب کرده است. در این بین عده‌ای بر نقش کامل وراثت و عده‌ای بر نقش کامل آموزش تاکید کرده‌اند. با این حال امروزه هیچ کس تردیدی ندارد که وراثت و آموزش هر دو بر ادراک تاثیر می‌گذارند؛ کودک با مجموعه‌ای از فرایندهای ادراکی وراثتی بدنیا می‌آید ولی اگر محیط او محدود کننده باشد؛ فرایندهای ادراکی به درستی و بطور کامل رشد نخواهد کرد و ادراک کودک مشکلاتی مواجه خواهد بود.

منبع : سایر منابع

http://vista.ir/?view=article&id=263154

VISTA.IR
Online Classified Service

روایت خواب از آیین و اساطیر تا علم و دین

پخش سریال یوسف این ویژگی را داشت که بار دیگر این موضوع مهم و اساسی در حیات انسان را به حوزه عمومی بکشاند و بحث و بررسی درباره آن را صورت و صبغه تازه دهد. به خصوص آنکه برخی خواب دیدن را امری صرفاً قدیمی و منسوخ می دانند و توجه ندارند که این مساله مبتلابه بشر در تمامی دوران ها بوده و خواهد بود و برخی از شاخص ترین روانشناسان جهان همانند فروید و یونگ در این زمینه سال ها کار کرده و حاصل تجربیات خود را به صورت کتاب انتشار داده اند که خوشبختانه برخی از این کتاب ها برگردان فارسی هم شده است. در این نوشته سعی شده به شکلی اجمالی و گذرا، ابتدا خواب دیدن را در منابع کهن و تاریخ باستان بررسی کرده و سپس از متون مذهبی چون قرآن کریم و احادیث ائمه معصومین و متون به جا مانده از گذشته، همانند تعبیر خواب ابن سیرین نکاتی در این زمینه ارائه شود. در بخش اصلی و بدنه این نوشته نقبی به ادبیات موجود در روانشناسی زده و دیدگاه چهره های نامی چون یونگ، فروید، آلفرد آدلر، پرز، شولتز و برخی دیگر از روانشناسان شاخص که در این زمینه دیدگا ه های شناخته شده و معروفی دارند، مورد بررسی

www.takbook.com

www.takbook.com

قرار گرفته است.

● دیدگاه پیش از تاریخ درباره رویاها

خواب دیدن، یا آنچه در زبان علمی امروز به آن «رویا» می گویند قطعاً از ابتدای خلقت بشر با وی همراه بوده است، اما آنچه از تاریخ و ازمنه باستان به جای مانده است، بروزات بیرونی خواب دیدن ها است که خود را در افسانه ها و اسطوره ها و نمادهای به جای مانده از دوران باستان نشان داده است. مردم عهد باستان گمان می کردند رویاها با دنیای موجودات فوق بشری که به آن باور داشتند مرتبطند و رویاها را الهاماتی از جانب خدایان یا شیاطین قلمداد می کردند. به علاوه، مسلم بود برای رویابین یا همان کسی که خواب دیده است، رویاها معنای مهمی داشت و معمولاً آینده را با آن پیش بینی می کردند. در سال های پایانی دوران باستان، ارشمیدس دلدیایی، به عنوان بزرگ ترین مرجع و مفسر رویاها شناخته می شد. دیدگاه پیش از علمی درباره رویاها که مردم باستان به آن باور داشتند و به یقین در هماهنگی کامل با باورداشت های کلی آنها درباره جهان بود، آنان را به فرافکنی درباره چیزهایی به دنیای برون راهبر شد که تنها و تنها برخاسته از ذهن آنها بود. از این منظر، آنها معتقد بودند آنچه از رویاها در حافظه باقی می ماند، هنگام هوشیاری و در ذهن بیدار در صبح ایجاد می شود. حال و هوایی از چیزی بیگانه که از دنیایی دیگر می آید و با مضمون های ماندگار ذهن به تقابل برمی خیزد.

● دیدگاه مذهبی و خواب در قرآن کریم

در کتاب های مذهبی عهد عتیق و عهد جدید هم درباره خواب سخن گفته شده است که هنگام طرح دیدگاه های فروید به آن خواهیم پرداخت، اما در کتاب ما مسلمانان، قرآن کریم، و در آیات مختلف از خواب سخن گفته شده است. در برخی از آیات قرآن کریم خواب دیدن، نشانه پیش بینی اموری درست و حتی دارای پیام صادق مربوط به آینده احتساب شده است. از میان خواب هایی که در قرآن کریم آمده، از جمله خواب پیامبر اکرم(ص) در سوره مبارکه فتح در مورد پیروزی بر استبداد حاکم بر مکه، خواب حضرت ابراهیم(ع) و قربانی کردن اسماعیل که در سوره مبارکه صافات آمده و خواب حضرت یوسف (ع) در ابتدای دوران کودکی اش برای حضرت یعقوب (پدرش) یا تعبیر خواب او درباره دو جوان همبندش در زندان که دارای پیامی از آینده بود و پس از مدتی تعبیر یوسف از این دو خواب در واقعیت ماجرا هم به وقوع پیوست و صحت گفتار یوسف مشخص شد، از شهرت بیشتری برخوردار است. پیامبر گرامی(ص) درباره رویا می فرمایند؛ «خواب هایی که انسان می بیند سه گونه اند؛ برخی از آنها مژده یی از سوی خداست و برخی برانگیزاننده اندوه از سوی شیطان است و پاره یی دیگر همان چیزهایی است که انسان در اندیشه اش می پرورد و در مورد آنها بسیار فکر می کند که آنها را در خواب می بیند.» (بحارالانوار علامه مجلسی، جلد ۶۱ ، ۱۹۱) بحث خواب به قدری حساس است که حتی نمی توان اهمیت تعبیر خواب را نادیده انگاشت، چرا که پیامبر می فرماید؛ «خواب خود را جز به انسان باایمانی که از آفت حسد و بیدادگری و پایمال کردن حقوق دیگران به دور باشد روایت مکن،» (بحارالانوار علامه مجلسی، جلد ۶۱،ص ۱۹۱)

● ابن سیرین و تعبیر خواب

در میان تمامی کسانی که درباره خواب و خوابگزاری سخن گفته و نوشته اند، نام ابن سیرین و تعبیر خواب او از همه شناخته شده تر است. هم اینک نیز اگر گذارتان به یک کتابفروشی بیفتد قطعاً کتاب تعبیر خواب ابن سیرین را در قفسه ها پیدا خواهید کرد که از سوی ناشران مختلفی منتشر شده است. او از دانشمندان، فقیهان، محدثان و راویان نسل دوم اسلام و اهل بصره است که سال ۳۳ هجری قمری متولد شد و سال ۱۱۰ قمری به دیار باقی شتافت. نام کامل وی ابوبکر محمد ابن سیرین بصری است. ابن سیرین از استادان خویش نکته ها درباره تعبیر و تفسیر خواب آموخت و از نوشته های پیشینیان به ویژه از نوشته های کهن ایرانی در تکمیل اطلاعاتش بهره جست.

پس از گرایش به اسلام و فراگرفتن بخش هایی از علوم و مفاهیم آن نیز به نکاتی جدید در این مورد برخورد و آنگاه با حسن سلیقه و ذوق و ابتکار خویش یادداشت هایی تهیه و آنها را دسته بندی کرد که آنچه اینک در قالب کتاب و در روایت های مختلف از ابن سیرین انتشار می یابد به گفته مورخان همان یادداشت هایی است که وی یا شاگردانش گرد آوردند.

در این میان پسندیده است اشاره کنیم از امام ششم، امام جعفر صادق(ع) هم به عنوان معبری نامدار یاد شده است. کتاب تعبیر خواب که به نام

www.takbook.com

www.takbook.com

تعبیر خواب ابن سیرین، دانیال نبی(ص) و امام جعفر صادق(ع) انتشار یافته است، در قرن ششم توسط ابوالفضل حبیش ابن ابراهیم تفلیسی گرد آوری شده است. این کتاب سال ۱۳۸۰ با تصحیح و ویرایشی تازه توسط دکتر حسن فرید از سوی انتشارات فراهانی به بازار کتاب عرضه شد.

● علم روانشناسی و تعبیر خواب

جدای از آنچه امثال ابن سیرین و دیگران به تعبیر خواب پرداختند، تاریخ و نمادها و نشانه های باقی مانده از آن نشان می دهد آدمیان در هر دوره یی تلاش های فراوانی صورت دادند و سعی کردند با استفاده از رشته های گوناگون علمی، فرهنگی، دینی و روانشناسانه و جامعه شناسانه، و حتی هنری و تاریخی، به شناختی از خواب و رویا برسند و تفسیر و تاویلی از آن به دست دهند. در علم روانشناسی فصل خاص و مهمی به روانشناسی خواب یا همان رویا اختصاص یافته است و برخی از بزرگان روانشناسی همانند فروید و یونگ کتاب های نسبتاً حجیمی در این زمینه نوشته اند که اتفاقاً برخی از آنها هم به زبان فارسی ترجمه شده است که کتاب تحلیل رویا اثر یونگ و کتاب نسبتاً حجیم تعبیر خواب فروید از جمله آنها است که کتاب دومی را زنده یاد شیوا رویگریان برگردان فارسی کرد و نشر مرکز انتشارش داد. بحث تعبیر خواب حضرت یوسف به قدری مشهور است و در روایات کتاب های عهد قدیم نیز از آن سخن رفته است که روانشناس معروفی چون فروید از آن یاد کرده و از تورات در این زمینه مثال آورده است. «در این باره رویاهایی که در خلال یک واحد ظاهر می شوند این احتمال را نباید از نظر دور داشت که این نوع رویاهای جدا و متوالی... معنای واحدی داشته باشند و انگیزه های واحدی را در مصالح مختلف بیان کنند که هفت گاو چاق را هفت گاو لاغر دنبال می کنند و گاوهای لاغر گاوهای چاق را می خورند. این همه جانشینی نمادین برای پیش بینی هفت سال خشکسالی در سرزمین مصر بود که باید تمام آنچه در هفت سال فراوانی جمع کرده بودند به مصرف می رساندند.» (تفسیر خواب زیگموند فروید، ترجمه شیوا رویگریان، ص ۱۰۳)

زیگموند فروید برای نخستین بار نظریه یی را درباره نقش ضمیر ناخودآگاه در زندگی انسان شرح داد. طبق نظریه فروید رویاها در دو سطح کار می کنند؛ سطحی روشن و صریح که نشان دهنده سطح ظاهر است یا بیانگر حوادثی است که به خاطر سپرده ایم. در سطح نهان یا نهفته اشیا و اعمال در رویا به صورت نماد مسائل جنسی، احساسات پرخاشجویانه، اندیشه ها و آرزوهایی فردی درمی آیند که به طور عادی سرکوب می شوند.

از نظر فروید رویاها، شخص خواب بیننده را در برابر اثرات ناراحت کننده یی که از درک مستقیم این امیال حاصل می شوند، محافظت می کنند. همچنین فروید می گوید؛ «همه رویاها آرامش بخشند، آنها به جای آنکه آدمی را از خواب بیدار کنند، خوابش را طولانی تر می کنند، رویاها نگهبانان خواب هستند نه برهم زنندگان آن.» (تعبیر خواب، ترجمه عادل بیابانگردجوان، انتشارات فرهنگ معاصر، ص ۳۹) فروید رویا را تحقق آرزوهایی می دانست که فعالیتی بود برای حل مسائل قدیمی. در کنار نظریه فروید، نظریه آلفرد آدلر قرار دارد. او در آغاز از پیروان فروید بود. آدلر بر میل قدرت تاکید می کند و آن را روانشناسی فردی می نامد که هر فرد را هدایت می کند. به اعتقاد وی کودکان در آغاز احساس حقارت دارند، بزرگسالان تلاش می کنند این احساس را به سمت اهداف موفقیت و برتری سوق دهند و رویاها بازتاب این امیال هستند. آدلر معتقد بود تحلیل رویا به منزله «کارخانه عواطف» عمل می کند و چنین تعبیری را برای رساندن منظور خود از خواب ابداع کرد، با این تفاوت که وی رویا را فعالیتی می دانست برای حل مسائل آینده، یعنی رویاها به سادگی و به صورت آمادگی عاطفی فرد برای آینده نزدیک قابل فهم و درک اند. آدلر از رویا (خواب دیدن) برای حل مسائل آینده استفاده کرد که از طریق رویا و خواب احساساتی در ما به وجود می آید که ما را در مواجهه با مسائل و مشکلات آینده مدد می رساند یا از موقعیت های مخاطره آمیز آگاه می کند و هشدارمان می دهد. آلفرد آدلر رویا و خواب را در زمینه روش درمان خود به طور جدی مطرح می کرد، چرا که معتقد بود رویاها جهت هدف و شیوه زندگی فرد و در نتیجه جهت درمان را مشخص می کنند. از نظر وی در رویا مسائلی مشخص می شود که جهت حرکت بیمار را معلوم می کند. هنری موری روانشناس مطرحی بود که تاثیر عظیم و ماندنی بر مطالعه شخصیت داشته است و از او به عنوان یکی از روانشناسان برجسته زمان خود یاد می کنند. مهم ترین کار وی فهرست نیازها و طرح اصول شخصیت شناسی است. او نیز همانند روانشناسان دیگر در زمینه رویاها به خصوص رویاهایی که از مرزهای اخلاق می گذرد، می گوید؛ «این تکانه های ماست که سخن می گوید و ما را به عمل وامی دارد، در حالی که وجدان ما را بر حذر نمی دارد، اگرچه گاهی به ما هشدار می دهد. من کاستی

www.takbook.com

www.takbook.com

های خودم و تکانه های شریرانه خود را دارم، هنگامی که بیدار می شوم در برابرشان مقاومت می کنم و غالباً موفق می شوم تسلیم شان نشوم، ولی در رویاهایم من همیشه تسلیم شان می شوم یا درست تر اینکه من زیر فشار آنها بدون ترس یا ندامت دست به عمل می زنم.» (تفسیر خواب زیگموند فروید، ترجمه شیوا رویگریان، ص ۷۶) نگاهی به تمامی این نظریه ها نشان می دهد آنچه قرآن کریم در ۱۴۰۰ سال قبل مطرح کرد و در سخن پیامبر اکرم(ص) مطرح شده، در علم روانشناسی مدرن هم از آن سخن می رود و ابراز نظر درباره آنها صورت می گیرد. به اعتقاد روانشناسان تحلیل رویا اساس درمان تحلیلی است، چرا که تحلیل رویا مهم ترین ابزار برای راه یافتن به ضمیر ناخودآگاه است. رویاهای مستقل از بخش خودآگاه ما و بسیار ارزشمند هستند. از جمله روانشناسانی که برای شناخت شخصیت مراجعه کنندگانش از روش تحلیل رویا نیز استفاده می کرد، کارل گوستاو یونگ بود. وی بعدها برخی از این تجربه ها را در کتابی با عنوان تحلیل رویا آورد. (تحلیل رویا؛ گفتارهایی در تعبیر و تفسیر رویا، ترجمه رضا رضایی، نشر افکار، ص ۱۸) کارل گوستاو یونگ با فروید در این زمینه که در محتوای یک رویا از زبانی نمادین استفاده می شود موافق است، اما او معتقد است محتوای یک رویا بیانگر غرایز و خاطرات ناخودآگاه جمعی- نژادی یا «کهن الگو» است که میان انسان ها فارغ از فرهنگ هایشان مشترک است. اندیشه های بنیادینی وجود دارند که خودشان جزء نمادها هستند و عبارتند از قهرمان، غول، ماندالا که نشانگر جست وجوی فرد خواب بیننده برای کمال و وحدت نفس است و قربانی و نقاب. یونگ می گوید؛ «رویاها می توانند بیانگر حقایق غیرقابل اجتناب، تجارب نامعقول، حتی بصیرت های مربوط به تله پاتی باشند و خدا می داند چه چیزهای دیگری می تواند در رویاها تجلی پیدا کند.» (تعبیر خواب، ترجمه عادل بیابانگردجوان، انتشارات فرهنگ معاصر، ص ۹۸) به گفته یونگ «خواندن رویاها به قدر خواندن فیزیولوژی دشوار است. همان طور که تشخیص های طبی قلب، کلیه، کبد و... نیز مستلزم تکنیک جدی است، این کار هم بدون تخصص امکان پذیر نخواهد بود.» (همان منبع، ص ۱۲۳) بر همین اساس یونگ معتقد بود برای خواندن حقایق بی طرفانه رویا ها باید تخصص لازم را دارا بود.

رویاها ارتباط تنگاتنگی با زندگی انسان دارند. اگر ما تاریخ زندگی را ندانیم، نمی توانیم رویاها را درک کنیم.

یونگ معتقد است رویاها حقایق عینی اند و به اقتضائات پاسخ نمی دهند و ما اختراع شان نکرده ایم.

ما نمی توانیم در رویاهای خود دخل و تصرف کنیم و محیط واقعی هم لزوماً مواد و مصالح رویا را فراهم نمی کند، حتی وقتی اتفاق مهم و جالبی روی می دهد، اغلب اثری از آن در رویاهای خود نمی بینیم. رویاهای ما همیشه تحت کنترل ما نیستند. (همان منبع، ۱۴۸) در ادامه نظریات مطرح شده روانشناسان درباره خواب (رویا)، جا دارد نظریه یکی دیگر از روانشناسان تاثیرگذار در این زمینه به نام «پرز» را هم مطرح کنیم. این روانشناس بنیانگذار «گشتالت درمانی» است؛ روشی که بخش های ناسازگار شخصیت را با بخش های دیگر سازگار می کند. پرز معتقد بود شخصیت ها و اشیایی که در خواب می بینیم فرافکنی های خودمان هستند، یعنی بخشی از شخصیت ما هستند که یا نپذیرفته ایم یا با آن آشنا نیستیم یا بیانگر دیدگاه ما نسبت به دیگرانند. او معتقد است از آنجا که ما خالق رویاهایمان هستیم، بنابراین هر چیزی که در رویا هایمان وجود دارد باید بخشی از خویشتن درون مان باشد، یعنی رویاها مخلوقاتی فردی هستند و نه یک زبان نمادین همگانی. بسیاری از ما وقتی خوابی آشفته یا خوب می بینیم، بعد از آنکه از خواب بیدار می شویم قاعدتاً یا به شکلی سطحی از کنار آن می گذریم یا با خود می اندیشیم که خوابی بود گذشت و گمان می کنیم توجه به آن خرافاتی بیش نیست و چندان آن را جدی نمی گیریم و البته در این میان برخی هستند که این گونه خواب ها را جدی تلقی کرده و به دنبال پاسخی برای آن در دنیای واقعی هستند. بنا بر این قضاوت ساده کسی که از خواب بیدار شده این است که رویاهای او حتی اگر خود از دنیایی دیگر نیامده بودند، به هر حال او را به دنیای دیگری برده بودند. بوداخ فیزیولوژیستی معروف است که در زمینه خواب و رویا پژوهش های قابل اعتنایی انجام داده است. به اعتقاد بوداخ «در رویاها، زندگی روزانه، با زحمت ها و لذت هایش، با دردها و خوشی هایش هرگز تکرار نمی شوند و رویاها هدف شان آزاد کردن ما از زندگی روزانه است، حتی زمانی که تمام ذهن ما آکنده از چیزی است، وقتی اندوهگین می شویم یا حتی تمام نیروی فکری ما جذب مساله می شود، رویا جز آنکه وارد فضای روحی ما شود و واقعیت را با نمادها بازنمایی کند، کار دیگری انجام نمی دهد.»

از آنجا که علم تعبیر خواب و خود خواب دیدن مستند و کاملاً علمی است، اکنون این بحث پیش می آید که آیا مفاهیم اخلاقی در رویا صحت دارد؟

www.takbook.com

www.takbook.com

به تعبیر دقیق تر خلق و خو و منش فرد با خواب و رویای فرد تا چه حدی ارتباط دارد؟ در واقع تا چه اندازه گرایش های اخلاقی و احساسات ما به عالم رویا راه می برند. روانشناسان بسیاری در این زمینه پژوهش کرده اند از جمله آنها جسن است که می نویسد؛ «در خواب نه بهتر می شویم و نه شریف تر.» او معتقد است وجدان در خواب (رویا) خاموش است، زیرا در رویاها رحمی احساس نمی کنیم. امکان دارد مرتکب بدترین جنایت ها شویم. دزدی، خشونت، قتل و همه این اعمال در خواب در کمال خونسردی و بی هیچ احساسی از پشیمانی در بعد انجام می شود. (تعبیر خواب فروید، ترجمه شیوا رویگریان، ص ۱۵۸) دیگر روانشناسی که در این زمینه تلاش و کوشش کرده رید استاک است. وی می گوید؛ «تداعی هایی که در رویاها صورت می پذیرند و انکاری که در رویاها به یکدیگر پیوند می خورند، توجهی به تامل- عقل سلیم- سلیقه زیباشناختی یا قضاوت اخلاقی ندارند.» شولز هم از جمله روانشناسانی است که تجربه های مهمی را در این زمینه به آزمون نهاده است. وی می گوید؛ «رویاها حامل حقیقت اند، به رغم تمام نقاب هایی که در زندگی بر چهره می زنیم در رویاها ما یاد می گیریم خودمان را بشناسیم. انسان شریف نمی تواند در رویا مرتکب جنایت شود، یا اگر هم مرتکب جنایت شود از آن وحشت می کند، درست همان طور که از چیزی که مغایر طبع خویش باشد، اجتناب می ورزد. با نگاهی به تمامی این پژوهش ها که خوشبختانه در چند دهه اخیر صورت های جدی تری به خود گرفت، می توان اذعان کرد خواب دیدن یا به تعبیر دانش روانشناسی، رویابینی، بخشی مهم از زندگی و زیست آدمیان را سر و شکل می دهد و رمزگشایی از آن به دغدغه شاخه یی مهم از علم روانشناسی تبدیل شده است.

منبع : روزنامه اعتماد

http://vista.ir/?view=article&id=364703

VISTA.IR
Online Classified Service

روح زمانه

منشأ مفهوم روح زمانه (Geist der Ziei or Geist der Zeiten) را همراه با مفهوم همریشة خود، روح ملت (Volksgeist)، می توان در پاره ای نوشته ها جست. اصطلاح روح ملت توصیفی از کلیت روح هر ملت است که در نسلهای متوالی [ثابت می ماند]، و روح زمانه توصیفی از کلیت دوره ای تاریخی، که وجهی غالب بر فرآیندهای فکری، سیاسی و اجتماعی خود دارد. Zeit (= زمان) در این اصطلاح به معنای «دوره» گرفته شده که با siecle در زبان فرانسه معادل است. به لحاظ فلسفی، فرض شده است که زمان، در این مفهوم، معنایی مادی و پرمحتوا دارد. واژه لاتین tempus (=زمان) در عبارتی چون tempor mutantur (= زمان عوض می شود) به همین معناست و اصطلاح «جو زمانه آکنده است از...» نیز به گونه ای ضمنی، به فکر Zeitgeist ربط دارد.

www.takbook.com

www.takbook.com

Geist der Zeiten در اصل، به معنای تمامی روح نسلها در گذر زمان بوده است. به تدریج، معنای این اصطلاح محدودتر شد و برای اشاره به اصلی از دورة تاریخی معین به کار رفت، با توجه به تلقی معمول دربارة آن. بدین ترتیب این دگرگونی، بیان فکر نوین خودآگاهی تاریخی و تاحدودی قطع پیوندهای تداوم میان نسلهاست.

این مفهوم در آثار ولتر و هردر ،ضمن کوشش آنان برای پاسخ به این پرسش ظاهر می شود که «روح زمانه چیست؟» پاسخ هردر این است که روح زمانه روحی توانا و قدرتمند است که جملگی چه به گونة فعال و چه به گونة انفعالی، تابع آنیم.

در نظر هگل، فلسفه با روح مسلط دورانها یا دوران ویژه ای ارتباط دارد. فلسفه [روایت] عصر خود است، آن گونه که در اندیشه ها درک و دریافت شده است. و زمان در این بافتار به گرایش فکری دوران اشاره دارد. به همین سبب، هگل گرایش فلسفة خود را به یکی سازی عین و ذهن، متناسب با گرایشهای زمانة خود می دانست. سازگاری با روح زمانه نه تنها به معنای بیانی توصیفی از موقعیتی مبتنی بر واقعیت است، بلکه توجیهی است، دست کم نسبی، برای درستی نظام مند فلسفة هگل و هر فلسفة دیگری مرتبط با عصری معین. هگل روح زمانه را واقعیتی معنوی و فکری فرض می کرد که به کلی با شرح بخردانه ای که در نظامی فلسفی مطرح است، بیگانه نیست. نظام فلسفی چیز جز بیانی ادراکی، و به معنای دقیق کلمه، خودآگاهانه، از سرشت روح زمانه نیست. این دیدگاه فلسفه را به واقعیت نزدیک می کند و به همین ترتیب، واقعیت را معیار و اساس راهنمای فلسفه می سازد. در نظر هگل این فرض که فلسفه می تواند از جهان معاصر خود فراتر رود، توهم صرف است درست مانند این توهم که فرد می تواند از فراز عصر خود به [فراسوی آن] بپَرد. فلسفه باید به واقعیتی ویژه ربط داشته باشد؛ هگل در استناد به همین ارتباط با واقعیت است که مثل مشهور «این گوی واین میدان» را می آورد. بدین ترتیب مفهوم روح زمانه به دو معنای هادی و محدودکننده است و معنای دوم به درک تاریخ انگارانه ای از روح زمانه دلالت دارد.

دیدگاه دیگری که با درک تاریخ انگار ارتباط دارد، همبستگی تفکر و فرهنگ اقوام با دوره های تاریخی خاص، یعنی با گرایشهای ویژه روح زمانه است. فراگذشتن از روح زمانه نه تنها سبب ناممکن شدن گرایش [وابسته به این فراگذشتن] می شود، بلکه گاه آن را منسوخ می سازد، مانند آنکه فرد یا گروهی از افراد به گرایشی وابسته می شوند که مغلوب [گرایشهای دیگر] شده است. بدین ترتیب، شاید جهان بینی دینی با دوره ای از تاریخ سازگار باشد، اما این جهان بینی جای خود را به روح زمانة دیگری می دهد که علمی یا فلسفی است و بدین ترتیب بر محدودیتها و درستی جهان بینی دینی غلبه می کند. مارکس بر بنیاد همین طرح، بدون آنکه اصطلاح روح زمانه را به کار گیرد، این دیدگاه را مطرح می سازد که نظامی اجتماعی و اقتصادی، مانند فئودالیسم یا سرمایه داری، می تواند از نظر تاریخی برای دوره معینی مناسب باشد، اما [با پایان آن دوره] مناسبت خود را از دست می دهد و حتی در دورة بعدی تاریخ [به نظامی] واپسگرا تبدیل می شود. سارتر در ادامة همین مسیر (در نقد خرد دیالکتیک(۱) ، مربوط به دورة دوم تفکر خود) مارکسیسم را «فلسفة زمان ما» می نامد. از این فلسفه نمی توان فراتر رفت، زیرا شرایطی که سبب پدیدار شدن آن گشته اند هنوز پشت سر گذاشته نشده اند.

کانت سرشت و مفهوم فلسفة انتقادی خود را بازتاب خصیصة روزگار خود، یعنی نقد، می دانسته است. یکی از نقدهای کانت (حکم(۲)) از «روح عصر»(۳) سخن می گوید. شیلر عبارت روح زمانه را در استناد به انحراف و درنده خویی طبیعت، خرافه، و نبود باور اخلاقی در روزگار خود به کار می برد. فیخته گرایشهای عمدة عصر را بر بنیاد این فرض تحلیل می کرد که هر عصری را می توان با اصلی که به درستی تعریف شده، مشخص کرد. او در عصر خود متوجه گرایش به نادیده گرفتن اختیار اقتدار[های] برونی شد. گوته با لحنی جدلی، از زبان سخنگوی خود، یعنی فاوست، می گوید که روح زمانه، در اصل، روح آن کسانی(۴) است که زمانه در وجود آنان بازتاب می یابد. بدین ترتیب دربارة واقعیت «روح دوران» تردید می کند.

به نظر هایدگر مابعدالطبیعه به معنای ظهوری از حقیقت در هر دوره(۵) است. عصر مدرن در این مفهوم با علوم و فناوری و برشماری آثار هنری به منزلة موضوع تجربة انسانی مشخص می شود؛ و صفت ویژة آن ناپدیدار شدن خدا یا خدایان(۶) است. اصل کلی عصر مدرن نظر به عالم است همچون یک تصویر(۷) ، البته نه به معنای تصویر کردن جهان بلکه تصور آن به مثابه یک تصویر. کل تنها، آن گاه هست که آدمیان از طریق ارجاع یا اثبات بدان اشاره می کنند. این توصیف هایدگر بازگوی نقد عصر مدرن است که [به گمان او،] پژوهش تخصصی داده های علمی را جانشین توجه

www.takbook.com

www.takbook.com

به کلیت وجود ساخته است.

اصطلاح یا مفهوم کلی روح زمانه وارد کوششهای فرهنگ نگاشتی گوناگونی برای دوره بندی تاریخی و، حتی ، واژگان روزمره ما شده است. نفس این فکر که می توان از مدت زمانی معین با محتوایی تعریف شده یاد کرد، مفهوم روح زمانه را می رساند، مثلاً می گوییم: دوره پادشاهی مشروطه، یا رمانتیسم؛ و منظورمان اشاره به دوره ای زمانی است نه تنها گرایش [رمانتیکی یا نهاد پادشاهی مشروطه]. به همین معنا، از عصر فناوری یا دورة مابعد صنعتی(۸) سخن می گوییم. ما با استعمال این صفات به روح زمانه اشاره می کنیم، بدین ترتیب که به گونه ای تلویحی، به فکری غالب یا نیروی اجتماعی حاکم یا ترکیبی از این دو اشاره می کنیم. در زمینه ای دیگر [با این کاربرد] به روح مسلط دوره ای ادبی که نویسنده ای برجسته بر آن حاکم بوده است، استناد می کنیم، مانند روح زمانة گوته (Geist de Goethezeit).

در نظامهای گوناگون نوشته های فلسفی سده بیستم، اشاره های مستقیم یا غیرمستقیم به این مفهوم را می یابیم. کارل یاسپرس قصد آن کرده که موقعیت معنوی زمانه، یعنی اکنون، را تحلیل کند. و سپس در کوششهای تاریخی- فلسفی خود، قرن پنجم ق.م را «دورة محوری» خوانده است. وایتهد دربارة «اقلیم عقیده» سخن می گوید و منظور او فضای فکری دوره ای معین در تحول علوم مدرن و فکرهای بنیادی آن است که همه چیز [آن دوره] را در بر می گیرد. «اقلیم عقیده» در این زمینه، به تلویح ،به حالتی ذهنی اشاره دارد، یعنی عقیده داشتن به وجود نظمی در چیزها، یا ایمان غریزی به «نظم طبیعت». عبارت «اقلیم عقیده» پژوهش جانشینی دیدگاهی است که شرایط را معادل با «اقلیم» می گیرد به جای این دیدگاه که زمانه را کلیتی از شرایط می داند. جان استوارت میل عبارت «اقلیم ذهنی» را به کار برده است- و به همین معناست که ما می گوییم: جو آزادی، جو بی بند و باری و مانند اینها. [یعنی] مفهوم محیط زندگی را به کنش ذهنی یا اخلاقی ربط می دهیم. این تشبیه را به زبان آلمانی Zeitklima (= اقلیم زمانه) می گویند. به نظر کالینگ وود، مابعدالطبیعه یعنی تدوین پیش فرض های علم در دورة معینی از زمان، و به همین سبب، صفات آن را روح زمانه تعیین می کند (هرچند که کالینگ وود این اصطلاح را به کار نمی برد).

منبع : باشگاه اندیشه

http://vista.ir/?view=article&id=292984

VISTA.IR
Online Classified Service

رویا، رویابینی و هنر رویابینی (از دیدگاه روحزایی)

در تعلیمات روحزایی، هنر رویابینی مانند بعضی از رشتههای دیگر تعالیم احیاء، آنقدر گسترده، عمیق، شاخه شاخه و گوناگون است که ارائه تعریفی فشرده و بسته از آن به سادگی امکانپذیر نیست.

بنابراین در این سخن کوتاه تلاش نمیکنم هنر رویابینی را تعریف کنم بلکه میکوشم تا در جهت آشناسازی مشتاقان، چشماندازی از هنر رویابینی (در روحزایی) را ترسیم کنم. به پیروی از روش ایلیا«میم»(۱) در ارائه تعالیم، به تمثیلی میپردازم که آن را از او شنیدهام.

www.takbook.com

www.takbook.com

یك بار او درباره هنر رویابینی در روحزایی این طور گفت که هنر رویابینی مانند داشتن تلویزیونی خلاق است که برنامهریزی و کنترل و راهبرد آن در اختیار دارنده آن است. در این گفتار به‌طور خلاصه همین موضوع و آنچه در این بار شنیدهام یا فهمیدهام را تا جایی که حافظهام یاری میکند، توضیح میدهم.

چون این مطالب (مطلب فعلی و بعضی از مطالبی که در ادامه این متن میآید) غالباً بازنویسی شنیدهها است بنابراین انتقال عین مطالب کمی دشوار است.

تصور کنید تلویزیونی داریم که میتواند داستانهای ما را هر چه که باشند به فیلم یا انیمیشن تبدیل کند. همچنین اگر بخواهیم میتوانیم در همه فیلمها و داستان‌ها حضور داشته باشیم و جریان داستان را واقعاً تجربه کنیم. این تلویزیون قابل برنامهریزی است و برنامهریزیاش، داستان‌هایی است که ما به آن میدهیم. این داستانها میتوانند معمولی یا خارقالعاده، تخیلی یا واقعبینانه باشند.

ممکن است درباره هر چیزی باشند. میتوانند داستانهایی واقعی یا غیرواقعی باشند. برای تلویزیون تفاوتی نمیکند، هر دو نوع داستان را برای ما و حداقل در زندگی درونی ما، به تحقق میرساند. اندازه واقعی بودن این تجربهها نیز تحت کنترل ماست. شدت وقایع میتواند بسیار بیشتر از وقایعی باشد که در زندگی روزمره خود تجربه میکنیم و طبعاً میتواند کمتر از آن هم باشد.

اگر در این فیلمهایی که شخص به آن وارد شده اتفاق بدی برایش بیفتد واقعاً ناراحت میشود، اگر بدنش زخمی شود واقعاً درد میکشد و از تناش خون میآید، اگر تجربههای لذتبخشی داشته باشد، جداً لذت میبرد. یکی از تفاوتهای این نوع زندگی آن است که شخص میتواند اثراتی را کم و زیاد کند یا وقایع را به عقب ببرد و به شکل دیگری شروع کند.

میتواند صدها سال زندگی را بدون آن که ظاهراً سرعت آن تغییر کند در چند لحظه با جزئیات کامل تجربه کند. بعد از تجربه هر داستان و در واقع هر قطعه از زندگی، یا یك زندگی طولانی، در زمان کوتاه این امکان وجود دارد که از داستان خارج شود اما میتواند هنوز هم شخصیت و تأثیرات درون فیلم را در خود حفظ کند. یا این که از همه آنها تخلیه شود. حتی این امکان وجود دارد که شخص وارد داستانی شود و دیگر هرگز از آن خارج نشود و برای همیشه در آن داستان زندگی کند.

وقتی فرد به یك داستان رویا وارد میشود همه چیزهای او میتواند خیلی واقعی یا تنها به صورت مجازی تغییر کند. هویت، شخصیت، تواناییها و ناتوانیها، روابط، خاطرات، احساسات و همه بودن شخص، قابلیت تغییر کردن و دگرگون شدن را داراست. در هر داستان رویا امکان این که انسان دوباره متولد شود و همان‌طور متولد شود که میخواهد، وجود دارد. موجودی با ویژگیها و قابلیتهای جدید. میتواند خیلی واقعیتر از تجربههای این جهانی به آرزوهایش برسد. اگر به یك آرزوی بینهایت جذاب هم رسید، قادر است تمام جسم خود را هم به آنجا ببرد و برای همیشه در آنجا ساکن شود.

میتواند فقط روحش را به درون داستان ببرد و در یکی از قالبها قرار دهد یا فقط تصویرش را به آن جا منتقل کند یا همه زندگیاش را. الزامی نیست که او حتماً به درون داستان برود بلکه میتواند از بیرون هم به تماشای آن بپردازد. در بالای این تلویزیون لولهای مکنده وجود دارد که اگر او قصد داشته باشد واقعاً به درون داستان برود، باید سرش را به آن حفره نزدیك کند تا او را به درون خود بکشد و به درون داستان بیندازد. اما قبل از رفتن لازم است قصد برگشت را هم همراه خود ببرد چون اگر بدون بلیط رفتن برود تضمینی برای برگشت آن نیست و ممکن است برای همیشه در آن جا بماند.

امکانات زیادی در این تلویزیون خلاق وجود دارد که به آنچه گفته شد محدود نمیشود مثلاً این تلویزیون هزاران کانال دارد که وقتی برنامه آنها فعال شود او میتواند از نقاط دیگر هستی، از اخبار و وقایع جهانهای دیگر مطلع شود. کانالهای دیگری هم هستند که با به کار انداختن آنها میتواند از آیندهها، آیندههای مختلف، آینده چیزهای مختلف و نیز از گذشتهها مطلع شود.

www.takbook.com

www.takbook.com

بنابر آنچه گذشت میتوانیم نتیجه بگیریم که هنر رویابینی راهی برای تجربه حیطههای دیگر زندگی است، جهانهایی که در درون و بیروناند. دنیاهایی در گذشته و حال و آینده. جهانهایی که بعضیشان واقعیت عینی دارند و بعضی دیگر فاقد آن هستند.

رویا به ما اجازه خروج از محدودههای زمان و مکان و سفر کردن به زمانها و مکانی دیگر را میدهد. در رویا میتوانیم خواسته خود را تحقق ببخشیم و این خواستهها هر چیزی میتواند باشد. تحقق آرزوها در رویا میتواند خیلی واقعیتر از عملی شدن آنها در این جهان باشد و نیز ممکن است اینطور نباشد. این بستگی به مهارت رویابین دارد.

در رویا میتوانیم همان کاری را بکنیم که دوست داریم، یا به صورتی خیالی یا به صورت صد در صد واقعی. اگر بخواهیم میتوانیم تنها از طریق چشم یا با روحمان یا با تمامیت وجودمان، با جسم و جان و روح به آن تجربهها وارد شویم. از طریق رویابینی امکان برقراری ارتباط و تبادل جریان با ابعاد دیگر هستی و بسیاری از موجودات دیگر که حتی آنها را حدس نمیزنیم در اختیار ما قرار میگیرد. میتوانیم دریافتهای خود را از جهانهای دیگر به این جهان بیاوریم یا چیزهایی را از این زندگی به آنجا منتقل کنیم.

به واسطه رویاها گفتگو با بسیاری از حیطههای اسرار و تماس با غیب امکانپذیر میشود و رابطه مستقیم و هموار برای ارتباط با روح الهی گشوده میشود. خلاصه باید گفت که در جهان رویا و برای استاد رویابینی، انجام هر کاری ممکن است و هیچ کار، نشدنی نیست. این کارها هم میتوانند خیلی واقعی باشند و هم خیلی خیالی. از این دید، رویا راهی است برای تجربه زندگیهای بیشمار دیگر که به موازات زندگی ما در این جهان، جریان دارند و هنر رویابینی شیوه عبور از این راه و برقراری ارتباط و تجربه این زندگیهای دیگر است.

منبع : فصلنامه علوم باطنی

http://vista.ir/?view=article&id=250238

VISTA.IR
Online Classified Service

زندگی بهتر با ضمیر ناخودآگاه

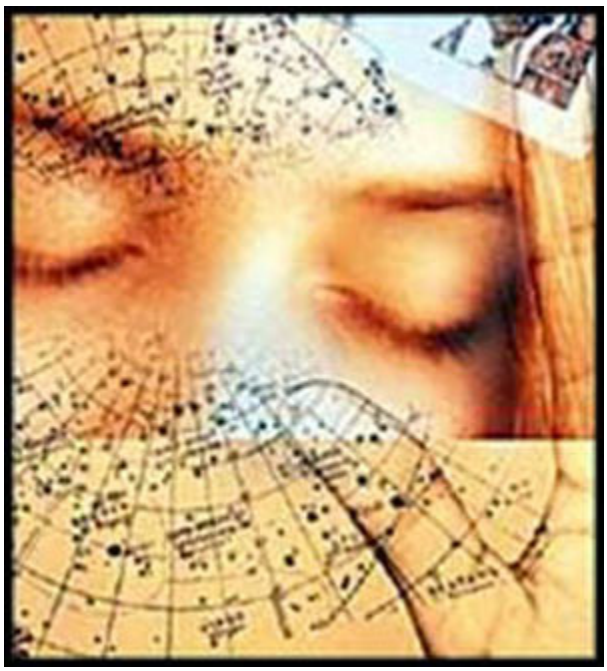

قدرت ضمیر ناخودآگاه خود را درک کنید؛ اگر واقعاً قصد دارید که در زندگی خود به موفقیت و کامیابی دست پیدا کنید، باید بدانید که ذهن ناخودآگاه‌تان به چه صورت کار می‌کند و از خود واکنش نشان می‌دهد. باید به این امر اعتقاد داشته باشید که هیچ گاه برای دست یابی به رویاها و آرزوها دیر نیست. «هیچ گاه برای تبدیل شدن به آن فردی که می‌خواهید، دیر نیست.

- جرج الیوت

مغز انسان به دو قسمت تقسیم می‌گردد: خودآگاه و ناخودآگاه. شاید تا کنون بارها از زبان دانشمندان شنیده باشید که افراد تنها از ۱۰درصد ذهن خودآگاه خود استفاده می‌کنند. باید توجه داشت که ضمیر ناخودآگاه بسیار بزرگ‌تر و نیرومندتر عمل می‌کند و در حدود ۹۰درصد دیگر از واکنش‌های

www.takbook.com

www.takbook.com

ذهنی ما را نیز همین قسمت تحت کنترل خود دارد. آیا می‌دانید ممکن است در زندگی شما چه اتفاقاتی روی دهد اگر بتوانید به طور کامل از ضمیر ناخودآگاه ذهن خود استفاده کنید؟

- عملکرد ضمیر ناخودآگاه

ضمیر ناخودآگاه در محل استقرار خود از ما محافظت کرده و ما را زنده نگه می‌دارد. هر چیزی را که در زندگی خود با حواس پنجگانه‌مان احساس می‌کنیم، تمام چیزهایی را که می‌بینیم، می‌شنویم، حس می‌کنیم، می‌چشیم و بو می‌کنیم برای تحلیل و بررسی‌های آتی به ذهن فرستاده می‌شوند و در قسمت ضمیر ناخودآگاه ما ذخیره خواهند شد. در این قسمت از ذهن، نوعی مرجع کامل پیرامون کلیه وقایع زندگی ما درست می‌شود.

فرض کنید شما یک تجربه منفی را در زندگی خود بدست آورده باشید، در این شرایط خاطره آن واقعه ناگوار در ذهن شما ثبت و ضبط خواهد شد. اگر در هر زمان دیگری با یک چنین رویدادی به طور مجدد در زندگی خود مواجه شوید، ضمیر ناخودآگاه به طور اتوماتیک آن خاطره منفی را به یاد می‌آورد و فوراً احساسات، تصاویر و خاطرات مشابه را به ذهن می‌فرستد.

همه خاطرات گذشته را به یاد شما می‌آورد و به شما آموزش می‌دهد که چگونه می‌توانید با در نظر گرفتن همه احساسات و افکارتان به آن پاسخ دهید.

یک نمونه مناسب که می‌توان در این زمینه مطرح کرد، مثال همان کتری پر از آب در حال جوشیدن است. اگر دست شما یک مرتبه با کتری بسوزد، در ذهن شما حک می‌شود که کتری داغ بوده و می‌تواند دست شما را بسوزاند و به شما آسیب وارد سازد. اگر یک چنین قابلیتی را نداشتیم، آنوقت به تکرار اشتباهات خود ادامه می‌دادیم. ضمیر ناخودآگاه این قابلیت را دارد که در آن واحد کارهای متفاوت را انجام داده و واکنش‌های بیشماری را بررسی کند. در عین حال شما می‌توانید راه بروید، تنفس کنید، قلب‌تان ضربان خود را داشته باشد و ... همه این وقایع در ذهن فرد ثبت می‌شود. لازم به ذکر است که ذهن انسان به صورت ۲۴ساعته در حال فعالیت است، یکسره و بدون توقف و استراحت. یکی دیگر از نمونه‌های بارز ضمیر ناخودآگاه، رانندگی است.

زمانی که شما در حال رانندگی هستید، اصلاً به نحوه عملکرد خود فکر نمی‌کنید و تمام اعمال خود را با فکر انجام نمی‌دهید، بلکه همه کارها به صورت اتوماتیک انجام می شوند، شما فقط رانندگی می‌کنید.

نکته مثبتی که در مورد ضمیر ناخودآگاه وجود دارد، این است که ما را قادر می‌سازد تا آرزوها و اهداف خود را عملی کنیم. می‌توانید ذهن خود را طوری برنامه‌ریزی کنید که سبب موفقیت شما در تمام عرصه های زندگی شود.

همه افکار، رفتار، و تجربیاتی که از طریق ذهن خودآگاه درک می‌شوند، در ضمیر ناخودآگاه شما ثبت و ضبط می‌شوند، اما نکته جالبی که باید در این زمینه به خاطر داشت آن است که ضمیر ناخودآگاه هیچ گونه تفاوتی میان واقعیت‌ها و تصورات ذهنی فرد قائل نمی‌شود.

برای ضمیر ناخودآگاه فرد ،محدودیتی در زمینه زمان و مکان وجود ندارد.

یکی از بهترین تکنیک‌هایی که از طریق آن می‌توانید ضمیر ناخودآگاه خود را برنامه ریزی کنید، این است که موفقیت را در ذهن خود به تصویر بکشید.

این کار به شما کمک می‌کند تا بتوانید به صورت خودآگاه جذب چیزهایی بشوید که آنها را می‌خواهید. به این منظور می‌باید تصاویری را که برایتان خوشایند هستند در ذهن خود مجسم کنید.

این تجسم، هم شامل احساسات شما می‌شوند و هم افکارتان. فکر کردن به چیزهای خوب و مثبت، همچنین می‌تواند ضمیر ناخودآگاه رادر رسیدن به موفقیت ترغیب کند. شما این قدرت را دارید که افکار خودتان را انتخاب کنید. باید نسبت به چیزهایی که فکر می‌کنید، آگاه بوده و آنها را به طور کامل تحت کنترل خود در آورید.

www.takbook.com

www.takbook.com

به هر چیزی که فکر می‌کنید، از قسمت خودآگاه مغز به قسمت ناخودآگاه فرستاده می‌شود و ضمیر ناخودآگاه نیز آن را به عنوان یک حقیقت می‌پذیرد.

هیچ گاه به خودتان نگویید که: «من شکست می‌خورم»، «توانایی انجام این کار را ندارم»، و یا «قابلیت انجام چنین کاری را ندارم»؛ چراکه ضمیر ناخودآگاه به سرعت آن را باور کرده و به عنوان یک حقیقت آن را می‌پذیرد.

باید به ضمیر ناخودآگاه خود آموزش دهید که فقط به موفقیت، شادی، کامیابی، سلامت و عشق فکر کند. با استفاده از ضمیر ناخودآگاه خود می توانید موفقیت، ثروت، شغل مناسب، خانه زیبا، ماشین دلخواه و هر چیز دیگری که فکرش را بکنید، به زندگی خود وارد کنید. می‌توانید جملات مثبت خود را به طور روزانه تکرار کنید. زمانی هم که آنها را تکرار می کنید، در ذهن خود به تصویر بکشید و آنها را حس کرده و لذت ببرید. ما با قدرت و نیروی خاصی که در ضمیر ناخودآگاه‌مان وجود دارد، پا به دنیا می‌گذاریم. فقط باید یاد بگیریم که چگونه می‌توانیم بیشترین حد از آن استفاده کنیم. اگر تمایل شدیدی به موفقیت داشته باشید، می‌توانید قدرت، نیرو و توان ضمیر ناخودآگاه خود را به منصه ظهور برسانید.

منبع : روزنامه اطلاعات

http://vista.ir/?view=article&id=341963

VISTA.IR
Online Classified Service

زندگی سنگ‌شده

آدورنو در درس‌گفتارهای سال ۱۹۶۵ درباره متافیزیک، اصرارمی‌ورزید که «امروزه فرم متافیزیک ضرورتاً ما را متاثر می‌کند» به این معنا که « پرسش [اصلی] هنوز در [باب] امکان زندگی است». چنین پرسشی سرکش است، چراکه امکان زندگی به همه جوانب تجربه انسانی راه می‌گشاید. برای آدورنو، زندگی در جوامع سرمایه‌داری پساجنگی، «حیات بی‌واسطه است و نه زندگی حقیقی.» جورجو آگامبن، فیلسوف معاصر بیشترین تاکید را بر این موضوع داشته که آشوویتس چکیده انقراض و تباهی زندگی در مدرنیته متاخر است. کار آگامبن بر حیات برهنه، آشوویتس و زوال تجربه، قرابت‌هایی با پروژه انتقادی آدورنو دارد. آنها توامان به حیات برهنه یا تخریب‌شده در مدرنیته به‌مثابه فضای خالی‌ای توجه دارند که قدرت می‌تواند در آن تولید شود یا واکنش برانگیزد، و تلاش‌شان معطوف است به تعیین شکل‌هایی از تفکر انتقادی که بر جنبه‌های اساسی نیاز متکی نیست. آگامبن و آدورنو هر دو درصدد روشن‌ساختن مفهوم «حیات بی‌واسطه که زندگی حقیقی نیست»، به مثابه شکلی از زندگی بودند که در برخی از مولفه‌هایش به حیات برهنه شبیه است که البته نمی‌تواند به‌حساب نیاید [و] فرصتی است برای ذهنیت انتقادی. ساختار هنجاری مشترک این خطوط فلسفی، طبعاً در تلاش برای رقم‌زدن این فرصت است و در سرنوشت زندگی تخریب‌شده موثر است. آدورنو، این موضوع را همچون مقوله‌ای ضروری طرح می‌کند: انسان‌ها باید تلاش کنند تا «تفکرات و کنش‌های‌شان را به‌گونه‌ای سامان‌دهند که آشوویتس به‌خودی‌خود تکرار

www.takbook.com

www.takbook.com

نشود».

این مقوله ضروری نوین، از طریق انحطاط درونی زندگی و [توامان] امکان زندگی برای فرارفتن از چنین ذاتی، به نکته‌ای مشترک برای متافیزیک و سیاست در تلاش برای بناشدن بدل می‌گردد. چنین پروژه متافیزیکی‌ای چفت‌وبست مجموعه مفاهیم ساختی یا چندوجهی - امکان، بالقوه‌گی و ضرورت- و [همچنین] راه‌هایی است که از طریق آن با مفهوم زندگی مرتبط هستند. برای آدورنو این موضوع، متضمن بازگشت متافیزیک به ماتریالیسم است. در این مورد، من [نیز] با مفاهیم سه‌گانه ساختی در کار آدورنو و آگامبن موافقم. هم آگامبن و هم آدورنو به شکلی از تجربه می‌پردازند که [درآن] عملاً حاکم مسلط محدود نیست، اما در عوض، به‌سمت جانشینی نسبت به هر پروژه رهایی می‌رود، خواه این پروژه، از لحاظ گسستن قیود وجود، با میل تعین یابد، خواه از با هر نوع عرضه زندگی فراانسانی. همچنین هر دو متفکر می‌کوشند در مقابل گرایش‌های نیهیلیستی تفکرات ذاتا منفی، از پذیرفتن چنین [تفکرات] صرفاً یاس‌آوری بپرهیزند.

این نهیلیسم، وسوسه ذاتی مفهوم «حیات بلاواسطه و نه زندگی واقعی» است: چنین سازوکاری [حاصل] فضایی دیالکتیکی حول موضوع است، ولی عاقبت اگر تفکر بی‌واسطه باشد، به پیوندی ساده با اشکالی از قدرت تبدیل می‌شود که چنین موقعیتی را پدید می‌آورند. زیرا جنبه‌هایی از حیات برهنه را پیش می‌کشد که از آن و به وسیله آن، رستگاری رخ می‌دهد. طرح رستگاری، غایت انحطاط [زندگی] است. آدورنو، مولفه‌هایی از این موضوع را با پذیرفتن نفی زندگی به مثابه آزادی ارائه می‌کند اما سپس آن را رد می‌کند. ممکن است این موقعیت با آن فلسفه دوران باستان متاخر و مرتبط با همین پرسش (امکان زندگی) قیاس شود. مردم به مانند آتاراکسی (ataraxy) به سمت مصلحت گرایش دارند، این موضوع همه وقایع را شکل می‌دهد و حتی امکان زندگی را در همه جوانب فراهم می‌آورد . . . من می‌خواهم بگویم، این دیدگاه اگرچه ایده آزادی فردی را به آغوش می‌کشد، با این وجود در لحظه کوتاه بی‌عملی، در این معنا که دست‌اندرکار فریب نوع انسان از طریق تمامیت است، به نظر می‌رسد هیچ امکان دیگری جز تسلیم نباشد.

هدف من از قرائت توامان آگامبن و آدورنو در این باب، تلاش و ایستادن در برابر نزدیکی به آدورنو در بسیاری از موقعیت‌های مربوط به [کار] آگامبن است. تفاوت‌های این دو از نزدیکی بیش از حد تئوری‌هایشان در باب امکان، بالقوه‌گی و ضرورت برمی‌خیزد. این سه تفاوت مربوطند به: (۱) تاکید آگامبن بر مفهوم هایدگری امکان مطلق به‌مثابه تجربه‌کردن، که در تقابل با مفهوم ارسطویی آدورنو از بالقوه‌گی است. (۲) متافیزیک هستی آگامبن در برابر ماتریالیسم متافیزیکی آدورنو است (۳) فلسفه رستگاری آگامبن از فلسفه سکولار و فلسفه نفی رستگاری آدورنو متمایز است.

تز مکمل من این است که روش مناسب تفکر سیاسی و هنجاری، در پیوند با تجربه متافیزیکی است که فقط می‌تواند آن مسیری از تفکر آدورنو را توسعه دهد که از گرایش‌های مشابه با برخی نوشته‌های آگامبن متمایز است. بنابراین، آگامبن دیو شر نیکی است که نشان می‌دهد که وسوسه قرائت آدورنو از یک راه فقط می‌تواند به گمراهی بینجامد.

این تلاشی واقعی است، اما نه تا آن اندازه که به‌مثابه همگرایی از تفکرات‌شان درک شود که آلترناتیوی در تقابل با متافیزیک زندگی دلوز ارائه دهد. کار آگامبن و آدورنو در دو راه از دلوز متمایز می‌شود. نخست، تفکر زندگی مربوط به انسان، که متمایز از زندگی فراسوی انسان است. دوم، مستمراً متکی به مفاهیم بالقوه‌گی امکان است که در تقابل با مفهوم واقعی قرار می‌گیرد که تلاش می‌کند مفهوم امکان را به مثابه تفکر سنتی تخریب کند. مقایسه من میان مفاهیم متفاوت ساختی در کار آگامبن و آدورنو، بخشی است از تلاش برای برساختن چهارچوبی برای تفکر که با متافیزیک و زندگی مرتبط است که بقای مفهوم امکان را دنبال می‌کند.

منبع : روزنامه کارگزاران

http://vista.ir/?view=article&id=338580

VISTA.IR
Online Classified Service

www.takbook.com

www.takbook.com

ژاک دریدا متافیزیک حضور

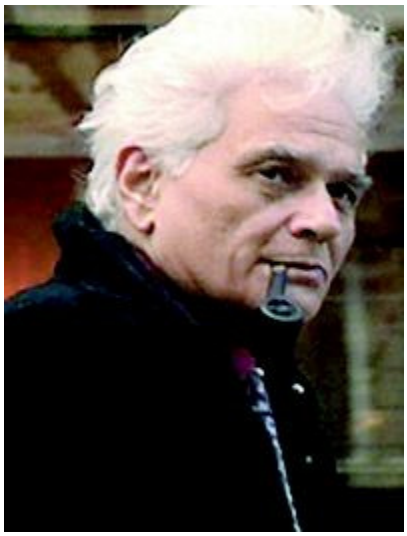

به باور دریدا: «اساس متافیزیك با این فرض بنیادین نشانه شناسی دانسته می شود که هر دال، مدلول خود را همراه دارد یا موجب پیدایش آن می شود. متافیزیك استوار بر این فرض است که معنا، به هر رو و همواره حاضر است و نشناخته ماندنش ناشی از ناتوانی ما در یافتن راه درست یا نادرستی ابزاری است که برگزیده ایم.» دریدا می گوید «که در تاریخ فلسفه غرب فرض همواره این بوده که معنا در کلام و خرد (که هر دو با واژه یونانی lgos بیان می شود) حاضر است. دریدا این باور به حضور مستقیم معنا را «متافیزیك حضور» خوانده است.» به این ترتیب می توان گفت تاریخ تفکر فلسفی تاریخ متافیزیك یا فلسفه حضور بوده است.

فلسفه حضور بر مبنای گزینش نظامی از قواعد و یك منطق ویژه برای اندیشیدن که تقدم و اولویت مفهوم «این همانی» و مطابقت را پیشاپیش فرض می کند، شکل یافته است. اما وقتی این منطق تاسیس شد آن را همچون ماهیات تفکر گرفتند و قراردادی بودن قواعد آن نادیده گرفته شد. چنین تفکری با فرض حضور یکسری اصل ها و با باور به وجود مرکزیت هایی همواره به یکسری تقابل های دوتایی می رسد. دریدا ادعا می کند که خرد فلسفی «همواره به تقابل های دوتایی رسیده است و در گونه ای پایگان اعلام شده یا بیان ناشده این موارد متقابل را جای داده است: فرهنگ / طبیعت، ایده / ماده، حس / اندیشه، زن / مرد، نوشتار / گفتار، نیستی / هستی، بد / خوب، نادرست / درست، دروغ / حقیقت، مرگ / زندگی، جسم / روح و... هر یك از موارد متقابل (در نهایت) شکل منفی یا نفی کننده موارد دیگر دانسته شده است. این نکته گاه آشکار است همچون نادرست که عدم حضور درستی است و مرگ که عدم حضور زندگی است و بد که عدم حضور نیکی است؛ گاه بیان ناشده است، اما به گونه ای نامستقیم مطرح می شود، همچون زن که همواره مردی ناکامل دانسته شده است.» دریدا با پروژه تخریب متافیزیك سر آن دارد که چنین تقابل هایی را برهم ریزد و نشان دهد که در دوگانگی هایی که اساس تفکر بشر قرار گرفته اند به هیچ بنیاد و اساسی نمی توان دست یافت. هیچ مرکز و اصلی در کار نیست. دریدا به ویژه تقابل نوشتار / گفتار را مورد توجه قرار داده است. به اعتقاد او زایش فلسفه حضور با غلبه کلام و گفتار و خرد همراه بوده است و از آن پس نوشتار همواره چون امری حاشیه ای، دون و همچون پیوست گفتار محسوب شده است. دریدا سلطه کلام محوری را از افلاطون تا سوسور و هوسرل دنبال می کند. او توضیح می دهد که «رسم و سنت تفکر فلسفی این است که در آن حضور زنده سخن در لحظه حاضر و حضور صریح عین شی چنان که به شهود دریافت شده است و حضور موضوع که نسبت به خود آگاهی دارد و می داند که چه می خواهد بگوید، در مقابل نوشته قرار می گیرد که صفت آن فقدان شیء مطابق است و با همین صفت پس از مرگ نویسنده و بدون وجود مخاطبی که پیام او را بگیرد، باقی می ماند.»

دریدا ریشه دوگانه گفتار / نوشتار را در «تفاوت» یا غیریت جست وجو می کند. فهم مقصود دریدا از «تفاوت» دشوار است. او آن را نه به عنوان یك مفهوم یا نوعی هستی بلکه بیشتر حرکت و عمل آغازین و بازی هستی می داند. «[غیریت را] از طریق آنچه پدید می آورد و اختلاف هایی که ایجاد می کند، می توان درك کرد. پس غیریت مقدم بر اختلاف دال و مدلول [...] است. غیریت شرط هر نظام زبانی و از آنجا شرط هر تفکری است. [...] زبان به اعتبار اینکه اثر غیریت است، بی آنکه به صرف ارجاع به شی ما را به عین آن برساند، [...] با غیبت و دوری و تاخیر و جابه جا شدن، ساخته و پرداخته شده و جان و توان و عمق یافته است. پس این کوشش بیهوده ای است که کسانی می خواهند زبانی فراهم آورند که اشیا در

www.takbook.com

www.takbook.com

آن پیدا باشد و کلمات عین اشیا و اشخاص را برساند و حاکی از حقیقت آنها باشد.» معنی همواره به تاخیر می افتد و تلاش ما برای بازنمایی چیزی از طریق زبان و تفکر، با تاخیر و غیبت معنا همواره به بن بست می رسد. اما مواضع دریدا پیامدهای گسترده ای را برای فهم و تفسیر پدیده ها موجب می شود. اگر بپذیریم که هیچ معنای مرکزی و نهایی در پس پدیده ها نیست، هر پدیده حاضر یا واقعی تفسیری را در ذهن ایجاد می کند اما این تفسیر دیگر بار خود چون موردی تفسیری ظاهر می شود و این فراشد تا بی نهایت ادامه دارد. هر تلاشی در جهت به دست دادن تفسیری نهایی، ثابت، مطلق و یقینی از پدیده ها و متون، با به تعویق افتادن معنا به بن بست می رسد.

علیرضا اسماعیل زاده

منبع : روزنامه شرق

http://vista.ir/?view=article&id=206350

VISTA.IR
Online Classified Service

سفر روح چیست؟

با یک دیدگاه واقع‌بینانه درمی‌یابیم که سفر روح تنها به معنای فرافکنی یا ماوراءالطبیعه نیست. سفر روح میزان ارتعاشات آگاهی فردی است که ما می‌توانیم از طریق آن، میزان دانائی و توان درونی خود را بالا ببریم، متأسفانه هندوها و لاماهای تبتی معنی اصلی سفر روح را به موضوعات سایپولوژی سوق داده‌اند و افرادی چون "لوبسانگ رامپا" و سایر شخصیت‌های دیگر به موضوعات فراطبیعی آن اهمیت زیادی داده‌اند که این خارج از منطق و قوه عقل سلیم است زیرا سفر روح به شیوه‌های فرافکنی نمی‌تواند بازتاب معنی اصلی آن باشد. به‌طور مثال تمرکز نمودن، انسجام فکر و جهت دادن آن به درون می‌تواند نوعی سفر روح سالم باشد که قادر است هم امنیت روانی و آسایش ذهنی فرد را تضمین کند هم توانائی او را بالا ببرد.

انرژی بحث دیگری است که در خصوص نوع انرژی، کمتر فردی پیدا می‌شود که تفاوت نیروهای لطیف درونی و انرژی‌های بیرونی را تشخیص دهد در حالی که این دو متضاد هم هستند.

سفر روح سالم در پناه امنیت کامل استاد درون شکل می‌گیرد، نیروی کیهانی استاد درون و برقراری ارتباط با آن، می‌تواند فرد را با امنیت کامل در سفر روح یاری دهد. خروج از جسم فن ساده‌ای نیست و اصولاً در صورت ادغام تمرینات زیاد و عدم هماهنگی و نظم در میان آنها مشکل‌ساز است. ما زمان زیادی را صرف خروج از جسم می‌نمائیم اما آیا واقعاً با نیروهائی که به درون خودجذب می‌کنیم آشنائی داریم؟ آیا می‌دانیم این نیروها چه تأثیراتی در روند درونی و ساختار ذهنی ما ایجاد می‌کنند؟ از جمله مواردی که باید به آن اشاره نمود این است که چگونه با تمرینات سفر روح،

www.takbook.com

www.takbook.com

می‌توانیم نیروهای زیادی را که جذب نموده‌ایم تخلیه کرده و آنها را به تعادل برسانیم، اگر به طریقهٔ تخلیه این نیروهای اضافی و روش ایجاد تعادل آشنا نباشیم سه حالت ناخوشایند زیر برای ما پیش می‌آید:

۱) گوشه‌گیری و درون‌گرائی

۲) دوری از مسئولیت‌ها و پذیرش زندگی واقع‌بینانهٔ فعلی

۳) بروز استرس‌های بی‌مورد و پریشانی افکار

بسیاری از افراد هر نوع کتابی را مطالعه کرده و هر نوع تمرینی را انجام می‌دهند تا بتوانند تجربه‌ای در زمینهٔ سفر روح داشته باشند اما بعداً متوجه می‌شوند که تجربیات آنان ارزش زیادی نداشته و در عمل مشکلات زیادی گریبانگیر آنها است ولی علت آن را نمی‌دانند. علت همان تداخل غیراستاندارد نیروهای درونی و بیرونی است.

سفر روح به معنای گسترش و بالا بردن توان درونی است و نمی‌تواند تنها در فرافکنی‌های اثیری و خروج از جسم باشد. تمرکز و مراقبت از فکر و شناسائی مشکلات درونی خود به نوع اعجاب‌انگیزی، سفر روح است که کمتر فردی به آن اهمیت می‌دهد.

سفر روح می‌تواند یک مسافرت ساده باشد. طی یک سفر، چقدر به تجارت خود افزوده‌اید؟ و چه چیزی به شما اضافه شده است؟ دقت، تمرکز و یافتن راه‌حل مشکلات زندگی نیز نوعی سفر روح می‌باشد که بسیار بااهمیت‌تر از خروج از جسم و فرافکنی است.

خلاصه و تعمق عرفا خود نوع زیبائی از سفر روح است. سفر روح تنها روشن ضمیری اثیری "بودا" یا "کریشنا" نیست، تعمق و تمرکز بر روی هر موضوعی از نمونه‌های بارز سفر روح است که متأسفانه در ایران و بسیاری از کشورها هنوز به معنی واقعی آن دست نیافته‌اند و به همین خاطر برخی از افراد تنها تحت‌تأثیر و جاذبه‌های پرواز اثیری قرار می‌گیرند. پیشنهاد من به شما این است که بدون مشورت و داشتن اطلاعات کافی، به هر تمرینی که در کتاب‌های مختلف می‌خوانید، مبادرت نکنید.

طی ده سال تحقیق د خصوص سفر روح، انسان‌های زیادی را دیده‌ام که دارای تجارب سفر روح بوده‌اند اما هیچ نوع تحول و تغییری در زندگی آنها حاصل نشده است! چرا؟ چون آنها فقط مجذوب پدیده‌های سفر روح بوده‌اند و به همین خاطر در این تجارت چیزی به آنان اضافه نشده تا آنها را در زندگی خود به‌کار گیرند.

معنای مراقبه چیست؟ آیا با دیدن مناظر درونی و جاذبه‌های آن، مراقبه نام دارد؟ آیا مراقبه به معنای چگونه مراقبت کردن است؟ اما از چه چیزی؟ مراقبت از زندگی، از درون، از خانواده و مراقبت از هر نوع تفکر ...

مراقبه نوعی تمرین است به این معنا که ما باید همیشه از طرز برداشت‌ها، نحوهٔ زندگی، نوع خوراک، پوشاک و ارتباط خود با سایرین مراقبت کنیم و بهداشت فکری درونی و بیرونی خود را همیشه رعایت نمائیم.

- اصول ارتباط با استاد درون

▪ مراقبه

مراقبه یکی از روش‌های مفیدی است که می‌توانیم از طریق آن با استاد درون خود ارتباط برقرار کنیم. این نوع ارتباط دارای محدودیت مکانی و زمانی نیست. شما هر وقت به کمک نیاز داشتید می‌توانید از استاد درون یاری، مساعدت و راهنمائی طلب کنید، شما از طریق مراقبه می‌توانید آرام آرام با استاد درون ارتباط صمیمانه و عاشقانه‌ای را ایجاد کرده و کافی است که اندکی خویش انضباطی پیشه کنید. او از طریق درون و بیرون (منظور وقایع زندگی است) با ما ارتباط برقرار می‌کند. استاد درون دارای زبان خاصی است که ما کم کم با انجام تمرینات می‌توانیم صدای او را بشنویم و با این نیروی خارق‌العاده که خداوند در وجود ما به ودیعت نهاده، ارتباط برقرار کنیم.

▪ مراقبه‌های ابتدائی

هر شب قبل از خواب بیست دقیقه از وقت خود را به مراقبه اختصاص دهید. شما به دو روش می‌توانید این کار را انجام دهید:

الف) روش بیرونی

www.takbook.com

www.takbook.com

به مکان خلوتی بروید و تمامی مساول و موضوعات خود را به‌صورت یک نامه (انگار که دارید برای دوست خود می‌نویسید) بر روی کاغذ بیاورید. استاد درون بهترین دوست و همدم ماست او همچنین شنونده بسیار خوبی است، برای این‌کار، یک دفتر ثبت تجربیات تهیه کنید، شما هر شب سؤالات و موضوعاتی را که مدنظر دارید، با او در میان بگذارید و به مدت بیست دقیقه بر روی آن موضوع تمرکز کنید. سپس منتظر دریافت یک پاسخ درونی باشید. اما برای طرح این سؤالات، باید سه اصل مهم را در نظر بگیرید:

۱) در هنگام نوشتن از استرس، پرخاش و ترس دوری نمائید، سعی کنید در زمان نوشتن آرامش خود را حفظ کرده تا به جواب‌های مناسبی دست یابید در غیر این‌صورت جواب مناسبی نخواهید گرفت و صرفاً با ذهن خود گفتگو می‌کنید.

۲) برای گرفتن جواب عجله نکنید.

۳) تمرین را هر شب انجام دهید و هر شب مسائل و موضوعات جدیدی را با او در میان بگذارید تا یک ماه این تمرین را ادامه دهید.

ب) روش درونی

هر شب قبل از خواب بیست دقیقه این مراقبه را انجام دهید:

۱) مکان آرامی را انتخاب نمائید. اگر در منزل هستید توجه داشته باشید کسی شما را در حتی مراقبه، صدا نزند.

۲) هوای اتاق نه زیاد سرد باشد نه گرم؛ به هر حالتی که دوست دارید و راحت هستید می‌توانید به مراقبه بپردازید (درازکش، چهار زانو یا نشسته) به هر حال به جسم خود فشار نیاورید.

۳) آرام چشمان خود را ببندید. در این حال، شما پرده سیاه ذهن را می‌بینید به وسط ابروان خود تمرکز کنید، اینجا نقطه تمرکز شما است (با چشمان باز سعی نکنید نقطه تمرکز را ببینید. چون دچار سردرد خواهید شد) به دنبال دیدن یک تصویر با نور باشید؛ سعی کنید تمامی افکار مزاحم را (که باعث شک و تردید و هراس شما می‌گردد و سایر مواردی که همیشه افکار شما را به خود مشغول نگه می‌دارد) از خود دور کنید و به آنها بی‌توجه باشید.

۴) با پنج نفس عمیق که دارای دم و بازدم‌های ممتد باشد شروع کنید، طبق این فرمول: ۵ تنفس دم و بازدم طولانی + یکبار مکث، بعد از مکث، مجدداً همین عمل را تکرار کنید. زمان مکث حداکثر یک دقیقه به‌صورت نظری باشد تا کم کم از طریق درون نیز به درک زمان نائل شوید. این تمرین تنفسی را ۳۰ دقیقه ادامه دهید.

۵) طی انجام دم و بازدم سعی کنید افکار منفی و سانسکاراها را از وجود خود خارج کنید.

قبل از تمرین حتماً به یاد داشته باشید که چه چیزی را از استاد درون خواسته‌اید و به درون خود توجه داشته و منتظر یک دریافت باشید. صدای استاد درون بسیار نرم و لطیف به گوش می‌رسد و شما با این تمرین می‌توانید پاسخ بسیاری از سؤالات خود را دریافت کنید.

- نوع سؤالات از استاد درون

طبق این سه معیار، سؤالات خود را تنظیم و مطرح کنید:

۱) اگر به‌جای من بودی، در خصوص این موضوع و راه‌حل آن چه تصمیمی می‌گرفتی؟

۲) آیا من می‌توانم با راهنمائی و کمک تو، این مشکل را رفع کنم؟

۳) چگونه می‌توانم پیشرفت کنم مرا راهنمائی کن.

منبع : ماهنامه طمطراق

http://vista.ir/?view=article&id=260681

VISTA.IR
Online Classified Service

www.takbook.com

www.takbook.com

سهم شما از دنیا؟

آیا تا به حال به این پرسش اندیشیده اید که «سهم شما از این دنیا چیست»؟

نقطه کانونی این پرسش، درنگ در این آیه است:

«و لا تنس نصیبک من الدنیا؛ و سهم خود را از دنیا فراموش مکن».۱

امیرمؤمنان علیه‌السلام در تفسیر «سهم» میفرماید: «سلامت، توانایی، فرصت، جوانی و شادابیات را فراموش مکن؛ تا با آنها، آخرت را به دست آوری».۲

در روایتی نیز این آیه سرزنشی برای هیجده ساله ها دانسته شده است.۳

به اختصار، تواناییها و فرصتهای دوران جوانی را یادآور میشویم؛ تا پاسخی برای سهم شما بیابیم.

این تواناییها و فرصتها عبارتند از:

- فن بهتر زیستن

بزرگترین فن بهتر زیستن، بهره جستن از فرصتهای بی نظیری است که به سرعت میگذرند. «فرصت جوانی»، با دیگر ذخایری که در اختیار دارید، تفاوت دارد. مدت زمان جوانی را نمیتوان تغییر داد. این فرصت، ربودنی و رفتنی است و ضایع ساختن آن، چیزی جز غم، اندوه و پشیمانی را برای دوران پس از آن، به جا نمیگذارد. از پیامبر رحمت (ص) چنین نقل شده است:

«از دست دادن فرصت، اندوهبار است».۴

فرصت نمیدهد که بشویم ز دیده خواب

از بس که تند میگذرد جویبار عمر۵

جوانی، فرصتی جبران ناپذیر است، و «خست» و «دقت» در آن، امری پسندیده و نیکوست. از این رو، مسامحه در گذشت ساعات و روزهای دوران جوانی، روا نیست؛ بلکه آراستن آن با تلاش، کوشش و فعالیت، آیندهای سبز و سرشار از موفقیت را رقم خواهد زد. رسول گرامی اسلام میفرماید:

«پروردگار فرشتهای دارد که هر شب نازل شده، بانگ میزند: ای بیست ساله ها! تلاش و جدّیت کنید».۶

لحظات زندگی را جدی بگیرد و فرصت جوانی را دریابید.

- برنده بودن

بزرگترین ضعف یک جوان، کوچک شمردن خویش است. همانا انسان را چیزی مانند همتش، بلند نمیگرداند.

انسان با همت، هماره برنده است.

www.takbook.com

www.takbook.com

او به فکر جواب است؛

همیشه طرحی دارد؛

مشکل را ممکن میشمارد و

در هر مشکلی، راه حل آن را میبیند.

خودتان را دست کم نگیرید و کوچک نشمرید؛ زیرا هر کس بر نردبان همت فراز آید، به مقصود دست یابد.

روزی پیامبر به ربیعه بن کعب فرمود:

تو هفت سال است که مرا خدمت نموده ای؛ آیا از من حاجتی درخواست نمیکنی؟

عرض کرد: یا رسول الله! مرا مهلتی ده که در این باره فکر کنم.

او فردا به نزد پیامبر رفت. حضرت فرمود: حاجتت را بگو!

گفت: از خدا بخواه که در بهشت مرا نزد تو جای دهد.

فرمود: چه کسی این را به تو یاد داد؟

گفت: کسی به من یاد نداده است؛ بلکه خود اندیشیدم که اگر مال دنیا بخواهم، مال، فانی و از میان رفتنی است و اگر عمر دراز بخواهم، عاقبت مرگ است؛ پس چیزی بخواهم که دائم و همیشگی باشد.

حضرت لختی سر به زیر افکند و سپس فرمود:

چنین خواهم کرد؛ ولی تو مرا به کثرت سجود یاری ده.۷

مرغ با پَر میپرد تا آشیان

پَرِّ مردم؛ همّت است ای مردمان

منگر این را که حقیری و ضعیف

بنگر اندر همت خود، ای شریف!

دست دادستت خدا، کاری بکن

مَکسَبی کن، یاریِ یاری بکن

هر کسی در مکسبی پا مینهد

یاریِ یارانِ دیگر میکُند

میدَوَد حمال زی بار گران

میرُباید بار را از دیگران

جنگ حمّالان برای بار بین

این چنین است، اجتهاد کار بین۸

- مقصرترینها

شما وقتی به شرایط موجود خود عشق میورزید و از اراده و تلاش برخوردار میگردید که افق آینده را روشن بینید.

در زندگی، همیشه چراغ امید را روشن نگه دارید که با فروغ آن، نیازها، علایق، خواستها و تمایلات، سمت و سوی سالم مییابند و با اتکا به نیروی اراده و تصمیم، جامه عمل میپوشند.

اگر امید از آدمی گرفته شود، بدبختترین موجود زمین خواهد شد و «غول افسردگی» او را اسیر اضطرابها، نگرانیها، دشواریهای تحصیلی، شغلی، مالی و مشکلات ناشی از روابط خانوادگی و اجتماعی میسازد و دنیای او را غم انگیز، سرد و بیروح میکند. سعی کنید از چیرگی ظلمت ناامیدی

www.takbook.com

www.takbook.com

بپرهیزید؛ چون هنگامی که ناامیدی قلب آدمی را تسخیر کند، تأسف، وی را از پای در آورد.۹امیرمؤمنان علیه‌السلام میفرماید: «برای ناامید، تلخی و درد و هلاکت است».۱۰

زندگی را یأس، خواب آور بود

این دلیل سستی عنصر بود

از دمش میرد قوای زندگی

خشک گردد چشمه های زندگی۱۱

آنان که روح مأیوسی دارند، مقصرترین افرادند؛ زیرا رشته پیوند با زندگی را بریده و به نوعی خودکشی روحی روی آورده اند. اگر امید نباشد؛ مثل این است که خانه وجود انسان چراغ نداشته باشد.

دنیای جوان، با امید برپاست و موفقیت و پیشرفت او، مرهون پرورش این «عطیه الهی» در قلب تپنده اوست.

- یک تصمیم موفق

دوراندیشی، نوعی عاقبت نگری است که ثمره آن، سالم ماندن از آسیبها است. کسی که دوراندیشی او را پیش نبرد، ناتوانی و درماندگی، عقب نگاهش میدارد.۱۲ در هر تصمیمی، دوراندیشی را فراموش نکنید. پیروزی، با دوراندیشی و اراده پایدار، به دست می آید و ارمغانش برای شما خوشبختی خواهد بود.

مردی با اصرار بسیار از رسول اکرم یک جمله به عنوان اندرز خواست. رسول اکرم به او فرمود:

اگر بگویم به کار میبندی؟

- بلی یا رسول الله!

رسول اکرم بعد از این که سه بار از او قول گرفت و او را متوجه اهمیت موضوع کرد، به او فرمود: هرگاه تصمیم به کاری گرفتی، اول در اثر و نتیجه و عاقبت آن کار فکر کن و بیندیش؛ اگر دیدی نتیجه و عاقبتش صحیح است، آن را دنبال کن و اگر عاقبتش گمراهی و تباهی بود، از تصمیم خود صرف نظر کن.۱۳

دوراندیشی، در گرو دانایی و رایزنی با خردمندان و پیروی از توصیه های آنان است. سعی کنید از خودرأیی، اجتناب کنید و در تصمیمات خود، رایزنی کنید.

- قبض و بسطهای زندگی

درد و رنجهای زندگی سه ویژگی دارند؛

الف) پایان ناپذیرند.

ب) استثنا ناپذیرند.

ج) کلی و تعمیم پذیرند.

باید رابطه خود را با مشکلات تغییر دهیم. در این صورت، این دردها و رنجها میتوانند قابل تحمل باشند و حتی از این بالاتر، میتوانند به نوعی رضایت باطنی تبدیل شوند.

وقتی مشکلات را بخشی از زندگی بدانید و رابطه خود را با آنها تنظیم کنید، در این صورت، با استقامت، میتوانید به استقبال گشایش بروید.

به این حدیث بنگرید:

«ای سختی! بر شدتت بیفزا تا گشایش حاصل شود».۱۴

بی شک، این باور که پس از سختی و رنج، گشایشی است و گشایشها، در دل سختیهاست و هر سختی، در درون خودش، گشایشی دارد، به زندگی، رونق و نشاط میبخشد.

www.takbook.com

www.takbook.com

پیامبر پس از نزول سوره انشراح و تأکید خداوند بر این نکته - «فان مع العسر یسرا. ان مع العسر یسرا»۱۵- چنین احساس کرد که همراه هر سختی، «دو آسانی» خواهد بود و با این مژده الهی، چهره مبارکش شکفته شد و بعد همواره این جمله را تکرار میکرد و میفرمود: یک سختی، با دو سستی چه خواهد کرد؟ خدای من، به من وعده آسانی و وعده سستی همراه این سختیها را داده است.۱۶

یسر با عسر است، هین آیس مباش

راه داری زاین ممات اندر معاش۱۷

منبع : نشریه الکترونیکی پرسمان

http://vista.ir/?view=article&id=313755

VISTA.IR
Online Classified Service

سیر قهقرائی در زمان و زندگی‌های گذشته

در خلسه‌های عمیق هیپنوتیزمی و شرایط خواب‌گردی یا "سومنامبولیسم"، این امکان به‌وجود می‌آید که با هدایت هیپنوتیزور، افراد هیپنوتیزم شده به زمان‌های گذشتهٔ زندگی برگردد و اطلاعات درست و دقیقی از آن زمان‌ها بیان کند که در شرایط عادی، همه یا بیشتر آنها را در خاطر ندارد.

برای برخورد صادقانه و علمی با این پدیدهٔ بسیار جذاب و حیرت‌انگیز، اشارهٔ مختصر به چند نکته لازم است که یکی موضوع "عمق خلسه" است. اگر چند نفر به‌صورت گروهی هیپنوتیزم شوند، با دقت در رفتار آنان، مشخص می‌شود که میزان هیپنوتیزم شدن یا عمق خلسهٔ آنان، با یکدیگر متفاوت است. برای نمونه:

- در خلسه‌های سبک، پدیده‌هائی مانند سستی و رخوت گسترده، شل شدن عضله‌های صورت، کند شدن نبض و ... پیدا می‌شود.
- در خلسه‌های متوسط، احساس خروج روح از بدن، امکان بی‌حسی، امکان پیدایش توهم‌های لمسی، شنیداری و .. پدید می‌آید.
- در خلسه‌های عمیق و "سومنامبولیسم" یا خواب‌گردی، امکاناتی مانند فراموشی برخی از خاطره‌ها، پیدایش بی‌حسی کامل و گسترده برای جراحی‌های بزرگ و سیر قهقرائی در زمان پیش می‌آید. اگر پله‌های عمق خلسه را ۵۰ پله تصور کنیم، خلسه‌های سبک در پله‌های ۱ تا ۱۷، خلسه‌های متوسط در پله‌های ۱۸ تا ۲۷ و خلسه‌های عمیق و

www.takbook.com

www.takbook.com

"سومنامبولیسم" در پله‌های ۲۸ تا ۵۰ شکل می‌گیرند که سیر قهقرائی در زمان، در پلهٔ ۴۲ حاصل می‌شود. به‌عبارت دیگر، تنها ۱۰ تا ۲۰ درصد از افراد جامعه هستند که در پرتو استعداد زیاد هیپنوتیزم‌پذیری و زیرنظر و با هدایت یک هیپنوتیزور ماهر و با استفاده از چندین تکنیک عمیق‌تر شدن خلسه‌های هیپنوتیزمی، می‌توانند به عمق لازم برای تجربهٔ برگشت به زمان‌های گذشته برسند.

● نحوهٔ آمادگی برای سیر قهقرائی در زمان

لازم است پس از دادن اطلاعات علمی به سوژه او را با یکی از تکنیک‌های پرقدرت هیپنوتیزم وارد خلسه کرد و از ۲ یا ۳ تکنیک عمیق‌تر شدن خلسهٔ هیپنوتیزمی برای عمیق‌تر کردن خلسهٔ او استفاده کرد. اگر پس از یکی دو جلسه، مشخص شود که سوژه، قدرت دیدن منظره‌هائی را که برای او تجسم می‌شود، ندارد؛ به احتمال بسیار زیاد، این فرد، قدرت و زمینهٔ لازم برای سیر قهقرائی در زمان و یا برگشت به دوران‌های گذشتهٔ زندگی را، درست مانند اینکه دوباره به آن دوران‌ها رسیده، ندارد.

اگر فرد هیپنوتیزم شده، قدرت دیدن منظره‌هائی را که برای او گفته می‌شود، داشته باشد، باید چند جلسه با تکنیک‌های دیگر، او را وارد خلسه کرد و با استفاده از روش‌های دیگری که برای عمیق‌تر شدن خلسه وجود دارند، او را به عمیق‌ترین مرحله‌ای که استعداد یا زمینهٔ رسیدن به آن را دارد رسانید.

در این شرایط، به‌طور نمونه ممکن است برای او این منظره را مجسم کرد که در میدان بزرگ شهری قرار گرفته و به ساعتی که گوشهٔ میدان قرار گرفته نگاه می‌کند، سپس به او تلقین می‌شود که عقربه‌های این ساعت به سرعت به طرف عقب برمی‌گردد و همراه این وضعیت، او هم به زمان‌های گذشته برمی‌گردد. با توجه به وضعیت فرد، برخی از این تلقین‌ها گفته می‌شود:

▪ اولین روزی که وارد دانشگاه شده را، شرح دهد.

▪ لحظه‌ای که خبر قبولی در کنکور را شنید، به خاطر آورد.

▪ خودش را در اولین روزی که وارد دبیرستان شده بود مشاهده کند.

▪ نخستین روز ورود به دبستان را توضیح دهد

▪ جشن تولد ۳ سالگی را تعریف کند (چه لباسی پوشیده و چه کسانی در جلسه حضور داشتند)

● برگشت به دوران جنینی

روانشناسان معتقدند برخی از افراد جامعه که در زمان جنینی و در شکم مادرشان، واقعه‌های مهمی در زندگی مادرشان پدید آمده، سال‌ها بعد از تولد، می‌توان به‌صورت مبهم و غبارآلود، اطلاعاتی از این واقعه‌ها را به یاد فرد آورد یا از ضمیر درونی او استخراج کرد و حتی دورهٔ تخصصی روانشناسی دوران جنینی و قبل از تولد در برخی از دانشگاه‌های غربی وجود دارد.

از لحاظ پزشکی "هیپوآنالیز" یا روان‌کاوی هیپنوتیزمی مانند "پسیکانالیز" یا روانکاوی فرویدی، این امکان وجود دارد که حادثه‌ها و واقعه‌های زندگی گذشتهٔ انسان را که در ناخودآگاه افراد وجود دارد و گاه باعث تنش‌ها و اختلال‌هائی در زندگی کنونی آنان می‌شود، به سطح آگاهی بیاورند و فشارهای روانی شدیدی را که از سرکوب شدن آنها به وجود آمده از بین ببرند. بنابراین، سیر قهقرائی در زمان، یک پدیدهٔ هیپنوتیزمی است که بارها در کلاس‌های آموزش هیپنوتیزمیبر روی سوژه‌ای مستعد، انجام شده و یک حقیقت عملی می‌باشد.

منبع : مجله شادکامی و موفقیت

http://vista.ir/?view=article&id=264494

VISTA.IR
Online Classified Service

www.takbook.com

www.takbook.com

شان نزول

●شن نزول

سوره جن، چهلمین سوره قرآن در نزول و هفتاد و دومین سوره در تدوین است که با ۲۸ آیه و ۲۳۵ کلمه و ۸۷۰ حرف بر وجود مقدس پیامبر(ص) در شهر مکه نازل شد. جن موجودی همانند انسان است که توسط خدای بزرگ از آتش سموم خلق شده است (سوره حجر آیه)۲۷ و هدف از خلقت جن همانند خلقت انسان، پرستش خداوند یعنی قانونمندی شخصی و اجتماعی آنها بر پایه تعالیم رسولان الهی بوده است (سوره ذاریات آیه)۵۶ جن و جنون در لغت به معنای پوشیده بودن است و به جن به خاطر مستور و پوشیده بودنش جن گفته می‌شود.

شماری از جنیان همانند شمار کثیری از انسان‌ها به جهنم می‌روند (سوره جن آیه)۱۵ زیرا از سوی پروردگار، پیامبران هم برای جنیان و هم برای انسان‌ها فرستاده شدند (سوره انعام آیه)۱۳۰ بنابراین جنیان همانند انسان‌ها موجوداتی عاقل هستند ولی از آتش خلق شدند و به صورت پنهان و پوشیده از انسان زندگی می‌کنند و مطابق نص قرآن خدا برای آنها انبیا فرستاده است و آخرین پیامبر الهی یعنی رسول گرامی اسلام(ص) پیامبر مشترك انسان‌ها و جنیان است و مطابق نصوص قرآنی رابطه بین جنیان و رسول گرامی‌اسلامی‌ثابت است و شماری از جنیان به دین اسلام ایمان آوردند و عده‌ای نیز کفر پیشه کردند.

●خلقت جن

دلیل وجود جن و شیطان، خبر انبیا و اولیای الهی است و حرف فیلسوفان و حکیمان بدون منبع وحی درباره خلقت جن و شیطان ارزشی علمی ندارد بنابراین با توجه به اعتقاد دینی و آثار عینی، وجود جن قابل قبول است ولی‌به خاطر مادی نبودن راهی به چیستی‌شناسی جن وجود ندارد و پرسش‌های درباره جن از تناکح و تناسل و توالد و جنسیت آنها پاسخ‌های علمی ندارد چون انسان راهی به ماورای ماده ندارد. آنچه از آیات شریف قرآن معلوم می‌شود خلقت وجود جن همانند شیاطین از آتش است پس‌جنیان نه مانند ملائکه از نور و نه مانند حیوان از خاك نیستند.خلقت انسان از طین (گل) است که در آن روح الهی دمیده شده است و جلوه روح الهی همانند عقل انسان است که عقل محض بدون تسلط نفس کار فرشتگان یعنی عبادت خالق منان را انجام می دهد ولی بعد سوم وجودی انسان نفس است که بعد شیطانی است و انسان را امر به سو و بدی می‌کند و همواره انسان را در خسارت و زیان نگه می‌دارد مگر اینکه انسان بتواند از طریق عقل خود بفهمد و به آموزه‌های وحی ایمان آورد و عمل صالح کند آنگاه اندیشه عقل بر هوای نفس غالب می‌شود و اینها یعنی فرشتگان، شیاطین، جنیان، انسان‌ها، حیوانات و گیاهان همه و همه با انواع و اقسام وجودی، مخلوق خدای بزرگ هستند. فرشتگان خیر محض و شیاطین شر محض و جنیان و انسان‌ها آمیخته‌ای از خیر و شرند.

●دعوت جنیان به توحید

گروهی از جنیان در منطقه بطن نخله مکه به حضور پیامبر اسلام مشرف شدند و استماع قرآن، کلام حضرت حق می‌کردند و خدای بزرگ در قرآن سوره جن خبر از این واقعه و تصمیم جنیان می‌دهد. بگو ای رسول که به من وحی شده است و گروهی از جنیان قرآن را شنیدند و چون به میان قوم خود رفتند گفتند ما قرآن را عجیب شنیدیم و قرآن بندگان را به رشد و صواب هدایت می‌کند و ما به آن ایمان آوردیم و هرگز احدی را با پروردگارمان شریك نمی‌گیریم و این آیه که دلالت بر ایمان جنیان به توحید بیان شده از سوی پیامبر اسلام(ص) دارد به خوبی‌این معنی را می‌رساند که حضرت رسول(ص) پیامبر جنیان نیز بوده است و به همین دلیل خدای بزرگ خبر از ایمان آوردن جنیان به رسالت پیامبر اسلام(ص)

www.takbook.com

www.takbook.com

می‌دهد. سپس جنیان مومن گفتند خدای تعالی بزرگ، پروردگار ماست و هیچ زن و فرزندی برای خود اختیار نکرده است و نادان و سفیه ما بود که درباره خداوند سخنان پریشان و دور از حق گفته است و ما چنین می‌پنداشتیم که انس و جن هرگز بر خداوند دروغ نمی‌بندند.

●توحید در مدار عقلانیت و سفاهت

آنچه که به شکل منطقی و با برهان عقلی در مورد اصل وجود خداوند واحد منان و وظیفه انسان در قبال اوصاف ذات باری تعالی فهمیده می‌شود از روی عقلانیت است و آنچه که بی‌جهت و بی‌منطق در خصوص خدای خالق منان رد می‌شود از سفاهت انسان یا جن است که درك صحیحی از عالم وجود و مبدا آن ندارد. بنابراین عقلانیت صحیح و به کارگیری عقل ، انسان را به توحید و شناسایی صفات ثبوتیه و سلبیه ذات باری تعالی را می‌رساند و همین اعتقاد بنیادین توحیدی است که قانونمندی انس و جن را معین می‌کند. چگونه ممکن است مرتکب منکر و مبغوض خداوند شد ولی ادعای توحید کرد و حضور وجود خالق منان را در تمام زمینه‌ها کامل دانست و چنین است که مردانی از انسان‌ها به مردانی از جنیان پناه می‌بردند و بر تباهی و هلاکت آنان می‌افزودند.همچنین خداوند از تخاطب با جنیان خبر می‌دهد که کفار آدمیان گمان می‌بردند همچنان که شما جنیان گمان بردید که هرگز خداوند یکی از مردگان‌را برای حساب و جزا در روز قیامت مبعوث نکند. این آیات به خوبی‌نشان می‌دهد که اصل معاد و روز جزا نیز برای جنیان مطرح شده است.

منبع : خانواده سبز

http://vista.ir/?view=article&id=234911

VISTA.IR
Online Classified Service

شهود ها، واقعیت ها، برداشت ها

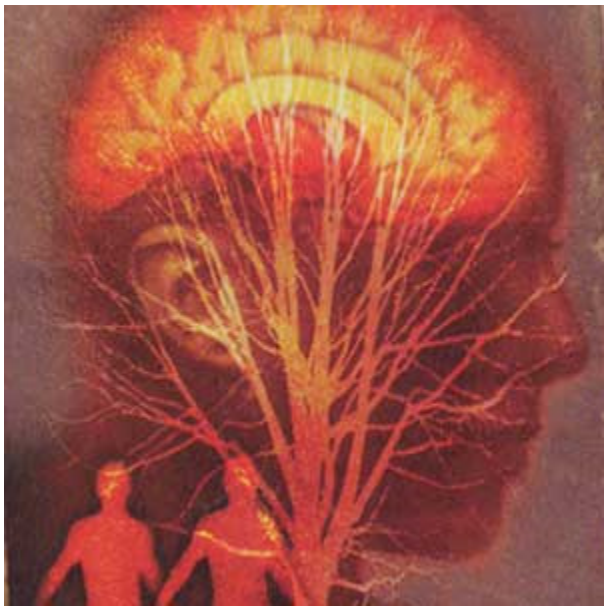

یکی از بنیادی‌ترین اصول و مبانی کلیه روش‌های درمانی باطن‌گرا، اعتقاد به وجود و جاودانگی روح است. به‌عبارتی بیشتر روش‌های درمانی نامتعارف به اصل «وجود و بقا روح» پایه‌گذاری شده‌اند. بنابراین برای درک واقعی این‌گونه روش‌ها و یا برقراری ارتباط مؤثر با آن‌ها لازم است که این مسئله را برای خود حل کنیم که آیا روح واقعاً هست یا خیر؟

حل این مسئله و اعتراف همه جانبه بر اصالت روح می‌تواند حلال بسیاری از مسائل و مشکلات انسان باشد. حتی بعضی از مکتب‌های باطنی بر این اعتقادند که با درک این راه‌حل می‌توان به همه مسائل پایان داد که البته این دیدگاه تا حدی افراطی به‌نظر می‌رسد. خوب، برای آنکه بدانیم اساساً انسان دارای روح است یا نه می‌توانیم به‌دلایل عقلی، نقلی، فلسفی و حتی تجربی متوسل شویم اما در اینجا قصد دارم که قدم اول از داستان را، از راه مشاهده و تحلیل نگاه برداریم. شاید اگر این قدم به درستی طی

www.takbook.com

www.takbook.com

شود قدم‌های بعدی هم در راستای درک وجود روح (و نه صرفاً باور یا عدم باور آن) به‌طور مؤثر برداشته شوند. برای درک موجودیت روح که عامل اصلی زندگی و حیات است از کجا شروع کنیم؟ از جائی‌که به‌نظر می‌رسد که زندگی تمام می‌شود از مرگ.

روایت شده است که بعد از این‌که قابیل، برادر خود، هابیل را کشت، ندانست که با جنازه هابیل چه‌کار کند. در همین هنگام دو کلاغ را دید که در حال نزاع کردن با هم هستند. یکی از کلاغ‌ها کلاغ دیگر را کشت و سپس با منقار خود گودالی در زمین حفر کرد و کلاغ مرده را در آن گذاشت و روی آن خاك ریخت. قابیل با دیدن این صحنه تصمیم گرفت که هابیل را در زیر خاك پنهان کند تا کسی او را نبیند و متوجه جرم‌اش نشود. گفته می‌شود از اینجا بود که انسان متوجه شد که باید مرده را به‌خاك بسپارد.

چرا ما مردگان خود را به خاك می‌سپاریم؟ به‌خاك‌سپاری مردگان علاوه بردلایل مستقیم و عملی آن دارای مفاهیمی نمادین است که شاید این مفاهیم مهمتر از دلایل ظاهری آن باشد. به‌طور کلی رفتار مردم ملل مختلف با مردگان خود دارای مفهومی عمیق بوده و پیام‌های متعددی را با خود حمل می‌کند.

انسان، جسم مرده هم‌نوع خود را به‌خاك می‌سپارد اما چرا با جسم زنده هم‌نوع خود چنین کاری نمی‌کند؟ من فکر می‌کنم این عمل نمادین یك اعتراف شهودی و ناخودآگاه است به اینکه حقیقت انسان روح است و جسم انسان صرفاً قالبی برای این روح است. وقتی که کسی می‌میرد ما او را به خاك می‌سپاریم در حالی‌که این جسم مرده تفاوت زیادی با جسمی که در حالت خواب است ندارد. پس چرا شخصی که خواب است را به‌خاك نمی‌سپاریم؟ با این کار ما اعتراف می‌کنیم که این جسم تا وقتی موجود زنده محسوب می‌شد که دارای روح بود حالا که دارای روح نیست بنابراین مرده تلقی می‌شود و بهتر است با او مثل مردگان رفتار شود.

جالب اینکه حتی کسانی هم که ظاهراً منکر وجود و جاودانگی روح هستند، همین کار را می‌کنند و با همین کار خود، ناخواسته، به اصل حقیقی وجود انسان که روح اوست اشاره دارند. بسیاری از آیین‌ها و سنت‌ها ریشه در شهودات و یافته‌هایی بسیار عمیق و تاریخی دارد که با تجزیه و تحلیل آن‌ها می‌توانیم درس‌های معنی‌دار فراوانی را بیاموزیم و یکی از این آیین‌ها روش تشییع جنازه است.

ظاهر این آیین‌ها ممکن است با یکدیگر متفاوت باشد اما معنای نهفته در آن‌ها عموماً مشابه هم و حتی یکسان است. مثلاً در هندوئیسم مردگان را با آتش می‌سوزانند این هم اعترافی است به وجود روح. تا دیروز که این جسم زنده بود، او را آتش نزدند حالا که مرده باید او را آتش زد. پس در فاصله دیروز تا امروز اتفاقی افتاده. این جسم از حیات، از روح و از حقیقت، از فردی که در آن بوده تهی شده بنابراین باید آن را آتش زد. همان‌طور که یك درخت خشکیده آماده و شایسته آتش گرفتن است یك جسم بدون روح هم شایسته سوختن است.

خردمندان هندو می‌گویند ما جسم مرده را آتش می‌زنیم تا روح او وابستگی به جسم را از دست داده و دیگر هرگز به جسم رجعت نکند بلکه به حیات آسمانی خود ادامه دهد. و بعضی از آنان معتقدند که با به آتش کشیدن جسم در واقع جسم را به انرژی تبدیل کرده و به آسمان می‌فرستند. این انرژی صاحب خود را که همان روح است می‌شناسد و دوباره به او ملحق می‌شود ...

در مصر، چین، ایران و بسیاری از کشورهای دیگر، باستان‌شناسان با قبرهایی برخورد کردند که شبیه به یك اتاق با تمام تجهیزات ضروری زندگی بود. در این قبرها، در کنار جسد مردگان انواع وسایل زندگی یافت می‌شد (و می‌شود) حتی پول و زیورآلات و جواهرات. در بعضی از آن‌ها علاوه بر وسایل زندگی غذا هم وجود دارد. ظروف عسل، روغن زیتون و گندم از جمله این غذاها بوده است. یکی از مقبره‌هایی که در چین کشف شد شامل شخص امپراطور به‌همراه سربازان و خادمین او بود. در گذشته و در شرق دور وقتی که مرد خانه فوت می‌کرد، زن را هم با او در آتش می‌انداختند و می‌سوزاندند.

به‌نظر شما مفهوم این پدیده‌ها چیست؟

به وضوح روشن است که مردم قدیم، بر اثر شهودات و دریافت‌های بزرگان خود و یا حتی رؤیت‌ها و یافته‌هایی که گاهی خود آن‌ها از آن‌ها برخوردار می‌شده‌اند، بر این اعتقاد راسخ بودند که مرگ، پایان زندگی نیست بلکه نوعی جابجایی از این جهان به جهان دیگر است. همه این رفتارها اعتراف و شهودی عملی است درباره وجود روح و جاودانگی آن؛ درباره ادامه زندگی پس از مرگ و درباره واقعیت‌های زندگی در جهان دیگر. اشتباهی که در

www.takbook.com

www.takbook.com

چنین مواردی رخ داده است اشتباه در تفسیر رویاها و شهودات است. آن‌ها جهان دیگر را مکرراً کشف کرده بودند اما تفسیر آن‌ها از زندگی در جهان دیگر، تداومی از همین زندگی زمینی بود بنابراین مردی که می‌مرد باید زن خود را هم به‌عنوان مونس و همدم و همسفر خود به جهان دیگر می‌برد.

برداشت آن‌ها این بود که در جهان دیگر می‌توانند با پول و جواهرات خود، چیزهای مورد نیاز خود را تهیه کنند. امپراطور همراه با سربازان خود دفن شده تا بتواند وفادارترین و زبده‌ترین سربازان و فرماندهان خود را با خود به جهان دیگر ببرد و در آنجا هم فرمانروایی خود را تدوام بخشد ...

اعترافات شهودی به حقیقت روح تنها محدود به انسان‌ها نیست. حیوانات و بسیاری از جانداران دیگر هم با رفتارها و واکنش‌های خود همین پیام را به ما می‌رسانند.

چند سال پیش یك عقاب و تعدادی پرنده دیگر نگه‌داری می‌کردم. در آنجا حیوانات دیگری مثل خرگوش و گرگ و جوجه تیغی هم بود. یك روز صبح که مشغول غذا دادن به حیوانات بودم متوجه شدم که یکی از خرگوش ها چند تا بچه زائیده اما بیشتر بچه‌هایش به جز دوتای آن‌ها مرده بودند. رفتار خرگوش مادر جالب بود.

به هیچ‌یك از بچه‌خرگوش‌های مرده توجهی نداشت. از روی آن‌ها رد می‌شد و آن‌ها را لگد می‌کرد اما کاملاً مراقب دو بچه‌خرگوش زنده بود. وقتی عقابی که در حیاط خانه بود به خرگوش نزدیك شد، بچه‌خرگوش‌های مرده را یکی‌یکی بلعید اما خرگوش مادر هیچ علامتی از نگرانی بروز نمی‌داد. ولی زمانی که عقاب خواست به بچه خرگوش‌های زنده نزدیك شود ناگهان خرگوش مادر به‌طور عجیبی به عقاب حمله‌ور شد. خرگوش مادر به هوا می‌پرید و سعی می‌کرد به سر عقاب ضربه بزند. آنقدر این‌کار را انجام داد که عقاب را از ادامه کارش منصرف کرد.

به نظرم رفتار خرگوش بیانگر این واقعیت بود که او می‌داند بچه مرده‌اش، فاقد روح است بنابراین مرده و نیست تلقی می‌شود اما بچه‌خرگوش‌های زنده چون دارای روح بودند زنده و هست تلقی می‌شدند بنابراین باید از آن‌ها مراقبت و محافظت می‌کرد. شبیه این رفتار را به فراوانی در پرندگان و حیوانات هم دیگر دیده‌ام. در آشیانه پرندگان اگر جوجه‌ای بمیرد مادر و پدر او را از لانه بیرون می‌اندازند همین اتفاق در لانه حیواناتی مثل روباه و گرگ و شغال هم می‌افتد. لاشخورها انسان‌ها و جانوران مرده را می‌خورند اما با انواع زنده آن‌ها کاری ندارند انگار آن‌ها می‌دانند که جسمی خالی از روح را می‌توانند و باید بخورند.

حیواناتی که از انسان می‌ترسند عموماً از لاشه بی‌جان انسان هیچ واهمه‌ای ندارند و از آن فرار نمی‌کنند بلکه آن را نادیده می‌گیرند یا حتی از آن تغذیه می‌کنند. آن‌ها مانند انسان لاشه همنوعان خود را برای رفتن به جهانی دیگر بدرقه و تشییع نمی‌کنند اما انسان‌ها عموماً مردگان خود را برای سفر روح‌شان بدرقه می‌کنند و این خود نشانه یکی از تفاوت‌های اساسی سفر روحی حیوانات و انسان‌هاست که شاید در جای دیگر مورد بحث قرار گیرد.

بیشتر مردم عموماً مردگان خود را به‌خاك می‌سپارند. قبر مثل یك اتاق کوچك است تابوت هم همین‌طور و همین مسئله اعترافی شهودی است به اینکه ما در جهان دیگر دارای مکان (یا از دید مدرن زمان _ مکان)هایی به‌عنوان خانه خواهیم بود.(۱) وقتی‌که دنیا می‌آییم و متولد می‌شویم از فضایی قبر مانند از درون رحم مادر به این دنیا پا می‌گذاریم و هنگام مرگ دوباره به درون فضایی محقر بازمی‌گردیم. زمینی که بی‌شباهت به رحم مادر نیست و حتی بعضی از ملل آن را «زمین مادر» می‌نامند. زمین، زندگی را به زندگان زمینی می‌دهد و دوباره از آنان بازمی‌گیرد. گیاهان از زمین می‌رویند و دوباره به زمین بازمی‌گردند و همین اتفاق برای دیگر زمینیان هم می‌افتد. هنگامی‌که ایوب هنگام سجده گفت برهنه از رحم مادر خود بیرون آمدم و برهنه به آنجا باز خواهم گشت او هم زمین و خاك را به شکم مادر تشبیه کرد.

ریك ودا در این‌باره می‌گوید:

به درون زمین، به مادرت برگرد

با اقامتی طولانی و شعفی وافر

زمینی آرام، چون کرکی نرم تو را می‌پوشاند

www.takbook.com

www.takbook.com

زمین می‌داند چگونه تو را از نیستی نگاه دارد

گنبدی از برایش بساز و آن را در هم مریز

ای زمین او را بپذیر

و با دامان پیراهنت او را بپوشان

آنگونه که مادری فرزندش را در آغوش می‌گیرد

جالب اینکه خداوند متعال در قرآن هم مشابه همین را فرموده است: زنان شما مانند زمین‌های شما هستند.(۲)

منبع : فصلنامه علوم باطنی

http://vista.ir/?view=article&id=246602

VISTA.IR
Online Classified Service

ظهور عواطف انسانی

مشاهده نوزادان تازه متولد شده، نشان می دهد که رفتار عاطفی نسبتاً اندکی در آنها وجود دارد. آنها گریه می کنند; هنگام درد، تنهایی یا نیاز به غذا و مراقبت، پریشان به نظر می رسند. آنها نگاهی مهربان دارند و در عالم خود به اشیا و اطرافیان خیره می شوند. آنها ظاهراً به صدا گوش می دهند، به اشیا می نگرند و به تأثیرات قلقلك پاسخ می دهند. به علاوه، به نظر می رسد آنها عواطف مثبتی مانند شادی، و رضایت مندی را (از خود) بروز می دهند. وقتی تغذیه آنها موقتاً قطع می شود یا تغییر می کند، دست و پا می زنند، لبخند می زنند و احساس رضایت می کنند. اگرچه از نظر نشستن، خوابیدن و حتی چهره، حالت های زیادی از خود بروز می دهند، (اما) مجموعه عواطف غیر وابسته ای که آنها به نمایش می گذارند نسبتاً اندك است. با این وجود، در طول ماه ها و در حقیقت، تا پایان سه سالگی، همین کودکان عواطف فراوانی را ابراز می کنند و در واقع، بعضی ها عقیده دارند که تا این سن، می توان گفت تمام عواطف بزرگ سالی در آنها به وجود آمده است. (لوئیس، ۱۹۹۲) در طول سه سال، بروز و میزان عواطف انسانی از کم به زیاد تغییر کرده است. برای درك این رشد سریع، ضروری است موضوعاتی را که به بیان دقیق رشد عواطف کمك خواهد کرد، مورد توجه قرار دهیم. اولین موضوع تحت عنوان «مکان شناسی۳ ویژگی های عاطفی» مطرح است. در درون این بحث، رشد خصیصه های مذکور مورد ملاحظه قرار گرفته است. سرانجام به توالی رشدی در طول این سه سال از زندگی نیز توجه شده است.

www.takbook.com

www.takbook.com

• مکان شناسی عاطفه

برای بحث درباره موضوعات رو به رشد، شامل تحقیق در زمینه عاطفه، آنچه حایز اهمیت است اینکه ابتدا روشن شود منظور ما از واژه «عاطفه»۴ چیست. واژه عاطفه مانند واژه «شناخت» به دسته ای از محرك ها، رفتارها، حالات و تجربیات اشاره دارد. اگر ما بین این خصیصه های عاطفه فرق نگذاریم، تحقیق در زمینه آنها و رشد آنها با مشکل مواجه می شود. برای نمونه، زجونك (Zajonc, ۱۹۸۲) ثابت کرد که عواطف می توانند بدون شناخت ها رخ دهند، در حالی که لازارس (Lazarus,۱۹۸۲) ثابت کرد که عواطف مستلزم شناخت اند. همان گونه که خواهیم دید، هر یك از این دو، سیمای متفاوتی از زندگی عاطفی را بیان کرده اند. به همین سبب، هر یك توانسته به دیدگاهی کاملا متضاد با دیگری دست یابد، بدون اینکه استدلال مربوط به خود را به خطر اندازد. دلیل این امر کاملا ساده است: آن گونه که خواهیم دید، زجونك از عواطف به عنوان حالت ها، بحث می کرد، در حالی که لازارس به عنوان تجربه. به عبارت دیگر، زجونك عاطفه را حالت می پنداشت، در حالی که لازارس آن را تجربه می انگاشت.

• محرك های عاطفی

برای پیدایش و بروز یك عاطفه، برخی حوادث برانگیزاننده ـ چیزی که من آنها را «محرك عاطفی» می نامم ـ باید سبب تحول در حالت ارگانیسم۵ گردند. تغییر حالت ارگانیسم یا انداموارہ می تواند متأثر از تحول در یك ایده یا دگرگونی در حالت فیزیولوژیکی بدن باشد. حوادث سبب ساز ممکن است محرك های بیرونی و یا محرك های درونی باشند. محرك های بیرونی ممکن است غیر اجتماعی (مانند صدای گوش خراش) یا اجتماعی (مانند جدایی از یك محبوب) باشند. محرك های درونی ممکن است از تغییرات در حالات فیزیولوژیکی خاص تا فعالیت های شناختی پیچیده را در بر گیرد. از این رو، چون بدیهی است که تشخیص و به کارگیری یك محرك درونی سخت تر از محرك بیرونی است، جای تعجب نیست که اغلب تحقیقات به محرك بیرونی می پردازند; یعنی، تلاش می کنند دقیقاً مشخص نمایند چه خصیصه هایی از محرك، عاطفه را فعال می کند.

مسئله اساسی در تعریف یك محرك عاطفی این است که تمام محرك ها نمی توانند به عنوان محرك های عاطفی معرفی شوند. برای مثال، یك جریان شدید هوای سرد ممکن است سبب پایین آمدن درجه حرارت بدن شده و موجب لرزیدن انسان گردد، اما هیچ کس این اتفاق را یك حادثه عاطفی تلقّی نمی کند. به طور کلی، ما برای معرفی یك حادثه به عنوان محرك عاطفی از حس مشترك مان استفاده می کنیم. بنابراین، برای مثال، دیدگاه یك ناآشنا در مورد یك دستگاه پرتگاه دیداری۶ و یا تجربه آن رویداد معمولا محرکی برای ترس است. اما رهیافت والدین آشنا به آن چنین نیست، بلکه در نظر آنها از این دستگاه به عنوان محرکی برای اندازه گیری لذت یا شادی استفاده می شود. حوادثی که از آنها برای برانگیختن عواطف خاص استفاده می کنیم، برخاسته از تجربیات کلی ما هستند. متأسفانه، چنین تجربیاتی ممکن است درست نباشند. همان گونه که در تحقیقات مربوط به ترس مشاهده شد، همه کودکان در مقابل یك رویکرد ناآشنا از خود ترس نشان نمی دهند. (لوئیس و روزنبلوم (Rosenblum، ۱۹۷۴

مسئله ماهیت محرك ها حتی زمانی جدی تر می شود که ما تلاش کنیم واکنش های فیزیولوژیکی نسبت به رویدادهای عاطفی را اندازه گیری نماییم. برای مثال، در نمایش یك فیلم ترسناك و سنجش پاسخ فیزلوژیکی به آن فیلم، می توان محرك را یك محرك ترسناك پنداشت. آنچه به طور فیزیولوژیکی ظاهر می شود، به عنوان پاسخ به ترس انتخاب شده است. وقتی از آزمودنی ها در خصوص ماهیت محرك و عواطفی که تولید می کند، پرسیده شد، اغلب موارد (۱) به عقیده آنها، عاطفه ایجاد شده هیچ ارتباطی با محرك نداشت; (۲) آنها چندین واکنش عاطفی گوناگون ایجاد کردند. سوارتز (Schwartz) و وینبرگر (۱۹۸۰) (Winberger)، برای مثال، وقتی از آزمودنی ها خواستند که نسبت به مجموعه حوادث مختلف عواطف خود را بگویند، دریافتند که آنها برای یك محرك مشابه عواطف متفاوتی مطرح کردند. من و همکارم (لوئیس و مایکلسون ۱۹۸۳ ،Michalson) نیز از عده ای خواستیم به عواطفی که هنگام رفتن به جشن ازدواج فرزندشان و یا مرگ یکی از والدینشان، در آنها ایجاد می شود، توجه کنند.

این افراد در پاسخ عواطف متفاوتی نسبت به هر یك از این محرك ها گزارش کردند. این گونه تحقیقات نشان می دهد که اطلاعات ما، به استثنای تجربه کلی، درباره ماهیت محرك های عاطفی اندك است. در حالی که از نظر علمی درباره اینکه چه عواطفی تحریك شده و چه رویدادهای محرکی آنها را تحریك کرده است، اطلاعات اندکی وجود دارد. اما این مورد روشن است که در یك فرهنگ به نظر می رسد افراد از یك دانش کلی در

www.takbook.com

www.takbook.com

خصوص اینکه چگونه باید نسبت به رویدادهای محرك خاص واکنش عاطفی از خود نشان دهند، برخوردارند. بنابراین، برای مثال، در فوت پدر یا مادر یا یك دوست، ما از عاطفه ای که احتمالا دیگران دارند و یا انتظار بروز آن می رود، آگاهی داریم. (در یك صحنه نمایشی) یادگیری دیالوگ مربوط به عواطف مناسب در وضعیت های تحریکی، چه این عواطف یا نمایش واقعی باشند یا نباشند، به ما می فهماند که دانش مربوط به محرك های عاطفی و پاسخ های عاطفی مناسب، امری اکتسابی است.

با مروری بر این موضوع (به هریس، ۱۹۸۹ مراجعه شود)، اطلاعات مربوط به کسب چنین دانشی از سوی کودکان نشان می دهد که چون کودکان تا ده سالگی نسبت به عواطف مناسب به سبب محرك های انگیزشی مناسب احساس خوبی دارند، یادگیری این دیالوگ های عاطفی ظاهراً خیلی زود رخ می دهد. لوئیس (۱۹۸۹) برای مثال، از کودکان خواست بگویند احتمالا چه بیان عاطفی را برای هر یك از این رویدادها انتخاب می کنند: دریافت جایزه در یك جشن تولد، گم شدن از کنار مادر در یك مغازه بقالی، و افتادن و صدمه دیدن. کودکان ۳ تا ۵ سال توانسته بودند پاسخ مناسبی به این درخواست بدهند. با این شیوه، بزرگ ترها نیز به دیالوگ های عاطفی مشابه پاسخ خواهند داد. برای کودکان یادگیری آنچه در فرهنگ آنها مناسب و مطلوب تلقّی می شود، مهم است. آنها چنین دانشی را خیلی زود کسب می کنند.

کسب چنین دانشی ضرورتاً به این معنا نیست که موقعیت ها، عواطفی را ـ که عموماً عقیده بر این است که تحت آن موقعیت پدید می آیند ـ ایجاد نمی کنند. آنچه که ضروری است به آن اشاره شود این است که حوادث محرك خاص به احتمال زیاد برخی عواطف را تحریك می کنند و برخی را تحریك نمی کنند. محرك های عاطفه می تواند فعالیت مربوط به چیزی باشد که یك کودك برحسب اینکه چگونه رفتار کند، فراگرفته است، و نیز می تواند فعالیت مربوط به جریان خودکاری باشد که به وسیله آن حوادث خاص عواطف خاصی را برمی انگیزاند.

- تکامل محرك ها

دسته ای از محرك ها تاریخچه تکاملی کوتاهی دارند. یك صدای بلند و ناگهانی موجب هول و هراس و احتمالا ترس در سرتاسر وجود انسان می گردد. نمایان شدن یك حادثه دیداری موجب هراس و توجه و شاید هم ترس می شود. منظره غذا، برای فرد گرسنه همیشه به عنوان یك محرك مثبت عمل می کند. بنابراین، ممکن است از جمله حوادث زیستی یا اکتسابی (که یا به طور زیستی معین شده یا در اولین روزهای حیات آموخته شده) فرض شود که به طور ثابت و یك پارچه موجب حالت عاطفی خاص می گردد. حتی برای این دسته از شبه محرك های خودکار، تجربه رو به رشد ارگانیسم ممکن است محرك را از عمل کردن به شیوه طبیعی خود بازداشته و یا فعالیت آن را محدود کند.

در دسته محرك های با یك دوره تکاملی (رشدی)، ساختاری که از ارتباط محرك ـ پاسخ حمایت می کند احتمالا تحول می یابد. در این دسته، محرك هایی هستند که از لحاظ زیستی به پاسخ مرتبطند و نیز محرك هایی وجود دارند که از طریق تداعی های اکتسابی (روابط اکتسابی) به پاسخ مرتبط شده اند; مثلا، ترس نوزادان از غریبه ها ممکن است به طور زیستی طرح ریزی شده باشد. به مروز زمان، ترس از غریبه احتمالا کاهش می یابد; زیرا ساختار زیستی که حمایت کننده ارتباط محرك ـ پاسخ است، فرو ریخته یا به سبب تجربه دستخوش تحول گردیده است. تداعی های اکتسابی بین محرك ها و پاسخ ها ممکن است همچنین تابع تحول رشدی باشد; زیرا ساختارهای جدید شکل گرفته یا ساختارهای کهنه از بین رفته است. برای مثال، شکل گیری ساختارهای جدید را می توان به تحولات شناختی نسبت داد.

اطلاعات مربوط به منابع متعدد نشان می دهد که عوامل شناختی مهم در تعمیق اثرات دسته های حوادث در برانگیختن ترس نقش ایفا می کنند. (به کامپوز Campos و ستنبرگ ۱۹۸۱ ،Stenberg; فینمن Feinman و لوئیس، ۱۹۸۴ مراجعه شود.) تعدادی از این جریان های شناختی در اینجا مورد توجه قرار گرفته اند و به احتمال زیاد می توانستند به فهرست اضافه شده باشند. این ظرفیت ها به همان دقت و سودمندی مثال های مربوط به نقشی که رشد شناختی ممکن است در تعمق رشد محرك های ترس ایفا کند، مورد اعتنا هستند. ابتدا، حافظه باید نقش مهمی در برانگیختن ترس ایفا کند. کودکان باید بتوانند حوادث زیانبار گذشته را شناخته و به خاطر بیاورند (تداعی کنند.) لباس سفید دکترها ممکن است درد را تداعی کند و بنابراین، مستلزم برانگیخته شدن ترس است.

بر مبنای انتظارشناختی، خشونت به خودی خود به نظر نمی رسد که محرك ترس باشد. در حقیقت، خشونت مورد انتظار ممکن است برانگیختن

www.takbook.com

www.takbook.com

باشد، و عاطفه خاص به وجود آمده ممکن است به این بستگی داشته باشد که آیا ارگانیسم می تواند حادثه را جذب و کنترل کند. (لوئیس و گلدبرگ ۱۹۶۹ ،Goldberg) برخی از حوادث که غیرقابل کنترلند، احتمالا ایجاد ترس نیز می کنند. (به گانار ۱۹۸۰ ،gannar مراجعه شود.) ترسیم دوره رشدی (تکاملی) محرك ها کار دشواری است که باید انجام شود. رشد سایر جریان های شناختی ـ طبقه بندی، فهرست بندی، استدلال، و مانند آن ـ نیز احتمالا باید بر محرك هایی که پاسخ های عاطفی ایجاد کرده، تأثیر بگذارد; مثلا، ناکامی در انجام یك کار موجب افسردگی در کودکان زیر سن ۲۴ ماهگی می شود، در حالی که ناکامی در انجام آن کار بعد از سن ۲۴ ماهگی احتمالا موجب شرم یا احساس گناه می گردد. یعنی همان محرك، متناسب با توان و ظرفیت شناختی کودکان، دو عاطفه متفاوت ایجاد می کند. پیش از اینکه کودکان بتوانند فعالیت های خود را با برخی معیارها بسنجند، ناکامی در دستیابی به یك هدف موجب افسردگی می شود. وقتی کودکان بتوانند خود را ارزیابی کنند، عاطفه به عنوان پیامد یك ناکامی احتمالا شرم یا احساس گناه است. (لوئیس، ۱۹۹۲) یافته هایی از این دست، چند مسئله مرتبط با محرك های عاطفی را به ما گوشزد می کند. این مسائل عبارتند از:

۱) برخی محرك ها ممکن است ارتباط مناسب زیستی خودکار با عواطف داشته باشند، در حالی که برخی دیگر ارتباطشان با عواطف از طریق تداعی های آموخته (اکتسابی) است;

۲) افراد ممکن است با هم متفاوت باشند تا جایی که محرك یکسان، عواطف متفاوت در آنها ایجاد می کند;

۳) رابطه بین محرك های عاطفی و نتایج عاطفی به عنوان کارکرد سیستم معنایی۷ افراد خاص تغییر می کند.● حالت های عاطفی

حالات عاطفی ساختارهایی انتزاعی اند. این حالات به مجموعه تغییرات در فعالیت جسمی / فیزیولوژی عصب تعریف شده اند. حالات عاطفی می توانند بدون ارگانیسم هایی که قادرند این حالات را درك کنند، رخ دهند. افراد می توانند تحت تأثیر یك محرك خاص گرسنه باشند اما هنوز آن حالت گرسنگی را درك نکرده باشند. یك حالت عاطفی ممکن است مستلزم تغییراتی در پاسخ های هورمونال و فیزیولوژی عصب، و نیز تغییراتی در رفتار چهره ای، بدنی و گفتاری باشد. دو دیدگاه در ارتباط با حالات عاطفی وجود دارد. بر اساس نظریه نخست، این حالات با گیرنده های خاصی در ارتباطند; علاوه بر این، آنها فعالیت مربوط به این گیرنده ها را تنظیم می کنند. (ایزارد Izard، تامکینز، ۱۹۶۲ـ۱۹۶۳) در دیدگاه دوم، حالات عاطفی در ارتباط با گیرنده ها نیستند و تحولات خاصی به وجود نمی آورند; در عوض، آنها گرایش های پاسخ کلی هستند که با شناخت های خاصی در ارتباطند. (ماندلر ۱۹۸۰ ،۱۹۷۵ ،Mondler; اُرتونی Ortony، کلور Cloreو کالینز ۱۹۸۸ ،Collins; اسکاتر Schachter و سینگر ۱۹۶۲ ،Singer)

در دیدگاه نخست، اصل بر این قرار گرفته که حالات عاطفی خاص، مؤلفه های فیزیولوژیکی به همراه دارند و نیز به صورت رفتاری های چهره ای و بدنی بیان شده اند. شباهت یکسانی بین عاطفه، مانند خشم، ترس، افسردگی یا شادی، و حالت خاص درونی وجود دارد. این دیدگاه مربوط به حالات عاطفی خاص، از زمان تدوین اولیه نظریه داروین (۱۹۶۵ / ۱۸۷۲)، به عنوان اساس آنچه که به اعتقاد ما شباهت بین عواطف خاصی که تجربه می کنیم و عملکردهای جسمانی ما مطرح می باشد، به کار رفته است. آنها حالات انتزاعی اند. به جز برای بیان حالات بدنی و چهره ای، هیچ شباهت یکسانی بین چنین تغییرات و عواطف فیزیولوژیکی انتزاعی یافت نشده است. دانشمندانی که عملکرد مغز را بررسی کردند (دیویدسون Davidsonو فاکس ۱۹۸۲ ،Fox; نلسون Nelsonو باسکت ۲۰۰۰ ،Bosquet; نلسون و بلوم ۱۹۷۷ ،Bloom) و کسانی که به بررسی تغییرات دستگاه عصبی خودکار خاص پرداختند، برخی شباهت های بین حالات درونی خاص و عواطف خاص را ثابت کردند. با این وجود، شاهدی برای حالات خاص وجود ندارد.

نظریه های غیرحالتی ماهیتاً شناختی، کمتر به شباهت خاص بین حالت درونی و عواطف استدلال می کنند، در عوض، فعالیت شناختی در نظر آنها معین کننده عواطف خاص است. چه مدل های انگیختگی کلی، مانند مدل اسکاتر و سینگر (۱۹۶۲)، و چه مدل های نظریه شناختی، بر طبق مبنای اصلی خود وجود حالات خاص را انکار می کنند; در عوض (در نظر آنها) عواطف معلول اندیشیدن است. (اُرتنی، ۱۹۸۸)

حالت های خاص، که دارای محرك های خاص برانگیختگی هستند، وجود دارند. مثلا، نظریه ساز و کارهای راه اندازی فطری (IRMs) اظهار می دارد: حیواناتی که از خود یك پاسخ ترس نشان می دهند، تحت تأثیر محرك خاصی قرار گرفته اند. دلیلی که در اینجا مطرح می شود، این است که

www.takbook.com

www.takbook.com

شباهت مستقیمی بین یك محرك خاص و یك حالت خاص وجود دارد (که موجب ترس در حیوان می گردد.) واتسون (۱۹۱۹) اظهار داشت: محرك های خاصی در نوزادان وجود دارد; (مثلا) ترس به واسطه احساس افتادن یا به واسطه صداهای بلند ایجاد شده است. به همین ترتیب، دانشمندان نظریه وابستگی استدلال کرده اند که کودکان شادی و وابستگی خود را به کسانی که از آنها مراقبت می کنند، نشان می دهند. (بولبی ۱۹۶۹ ،Bowlby) به عبارت دیگر، کاملا روشن است که برخی عواطف خاص (معین) می تواند صرفاً از طریق فرایندهای شناختی ایجاد شده باشد.

برای مثال، محرك های معین فرایندهای شناختی ای را طلب می کنند، که به نوبت می توانند حالات عاطفی خاص را برانگیخته یا ایجاد کنند. در چنین مواردی، برای تحریك یك حالت خاص شناخت لازم است، اما ممکن است از لوازم آن حالت نباشد. عاطفه شرم را در نظر بگیرید. فرد باید نسبت به شرم شناخت داشته باشد تا آن حالت رخ دهد. شرم هنگامی رخ می دهد که افراد رفتارشان را با بعضی معیارها بسنجند و دریابند که کوتاهی کرده اند. علاوه بر این، آنها در مجموع خود را عاجز و ناموفق ارزیابی می کنند. (لوئیس، ۱۹۹۲) چنین شناخت هایی به یك حالت عاطفی خاص منجر می شود که ممکن است فعالیت جسمانی خاصی داشته باشد. دیدگاه های مطرح شده کاملا پیچیده اند:

۱) یك حالت عاطفی می تواند به طور خودجوش از طریق محرك های خاص برانگیخته شود; مثلا ترس حیوان وقتی شکارچی را می بیند. ((IRM

۲. حالات عاطفی به طور خودجوش از طریق بعضی از انداموارهٔ های فطری برانگیخته نشده، بلکه ب) عکس، از طریق فرایندهای ارزیابی کننده شناختی تحریك شده است. پلتچیك ۱۹۸۰) Plutchik) ومن (لوئیس، ۱۹۹۲) برای بیان تفاوت حالات عاطفی گوناگون به اختلاف بین انداموارهٔ و سنجش شناختی استدلال کرده ایم.

۳) هیچ حالت عاطفی خاصی وجود ندارد، بلکه آنچه هست انگیختگی است که از طریق رویدادهای اطراف آن تفسیر شده است. (اسکاتر و سینگر، ۱۹۶۲) در این مدل، یك حالت عاطفی وجود دارد، اما فقط یك حالت عاطفی کلی است.

۴) به طور کلی، هیچ حالت عاطفی وجود ندارد، بلکه فقط این فرایندهای شناختی هستند که به عواطف خاص منجر می شوند.

این اختلاف آراء کاربردهای مهمی برای نظریه مربوط به رشد عاطفی دارد. آنچه روشن است اینکه حتی اگر حالت های عاطفی خاصی هم وجود داشته باشد، آن حالت ها ممکن است شباهت اندکی به زندگی عاطفی ما داشته باشند، چه تجربیات عاطفی و چه تجربه ما از عواطف. بنابراین، مثلا، شاید داشتن یك حالت عاطفی کاملا امکان پذیر باشد، اما اطلاعی از آن نداشته باشیم، آن را نادیده بپنداریم یا حتی منکر آن شویم. همچنین، ما ممکن است یك حالت عاطفی خاص داشته باشیم، اما مایل به بیان آن نباشیم. بنابراین، مثلا، شاید من از رئیس خود به سبب اینکه مرا ترفیع نداده ناراحت باشم، اما احتمالا وقتی او را می بینم این ناراحتی را اظهار نمی کنم. حالات عاطفی، در این صورت، انتزاعی اند، و برای اینکه بدانیم آیا خاص اند، کلی اند، یا وجود ندارند، نیاز به تحقیق بیشتری داریم.

اگر ما وجود حالات عاطفی را مسلم فرض کنیم، در آن صورت، در اغلب موارد باید این حالات را دگرگونی های طراحی شده گذرا در سطوح در حال جریان فعالیت فیزیولوژی عصبی / جسمانی تلقّی کرد. این تغییرات در حال جریان و گذرا در سطح فعالیت فیزیولوژی عصبی و جسمانی ما، نشانه وجود جریان ثابت تغییر است. بنابراین، تصور هوشیار بودن بدون داشتن برخی حالت های عاطفی یا سطحی از انگیختگی، دشوار است. به هر حال، چون نیازی نیست که بین حالت عاطفی و تجربه عاطفی شباهتی وجود داشته باشد، بنابراین، دلیلی وجود ندارد که فرض کنیم ما از حالت هایی که در آن هستیم آگاهیم. این بدان معنا نیست که این حالات، رفتار در حال جریان ما را تحت تأثیر قرار نمی دهند، بلکه منظور این است که این حالت ها آشکار نیستند. (لوئیس، ۱۹۹۱)

- رشد حالت های عاطفی

در بحث از موضوعات مربوط به رشد حالت های عاطفی، دو موضوع نیازمند بررسی است. اولین موضوع به ماهیت حالت های مختلف و چگونگی استنتاج آنها مربوط می شود. دومین موضوع راجع به دوره رشد حالت های عاطفی در هنگام پیدایش است. مثلا، اگر حالت های عاطفی، خاص تلقّی شوند، چگونگی رشد حالت های خاص نیاز به بررسی و توضیح دارد. دو مدل کلی امکان پذیر است. بر اساس مدل اول، حالت های عاطفی

www.takbook.com

www.takbook.com

خاص از فرایندهای شناختی استنتاج شده اند. چنین فرایندهایی ممکن است کاملا رشدی بوده یا فعل و انفعالی باشند; مانند فعل و انفعالات ارگانیسم با محیط خود. مدل دوم برای رشد در پیدایش حالت های خاص نقشی قایل نیست; در عوض، فرض بر این است که حالت های عاطفی مجزّا از هم، فطری اند.

در مدل اول، نوزاد دو حالت اساسی یا یك حالت دوقطبی در هنگام تولد دارد: یك حالت منفی یا پریشانی و یك حالت مثبت یا رضایت. حالت های بعدی با جداسازی این حالت دوقطبی اساسی پیدا می شوند. نظریه های جداسازی هم بر تعدیل حالت دو قطبی تأکید می کنند و هم بر حالت انگیختگی کلی. لحن دلنواز و انگیختگی ممکن است دو بعد مورد نیاز برای ایجاد حالت های عاطفی خاص باشند. این ایده از طرف بریجز (Bridges، ۱۹۳۲) مطرح شده بود که فرضیه های متفاوتی در آن لحاظ شده است. افراد دیگری نیز مانند سپیتز (Spitz، ۱۹۶۵)، سروف (Sroufe، ۱۹۷۹) و امد گینزبور (EmdeGaensbauer) و هارمون (Harmen، ۱۹۷۶) که یك بعد بافتاری (زمینه ای) به طرح افزوده اند این نظریه را پذیرفته اند. شیوه ای که در آن، تلاقی انگیختگی و لحن دلنواز به درون حالات عاطفی خاص گسترش می یابد، نظری باقی می ماند. چنین استدلال شده است که هم تعامل مادر ـ کودك و هم بلوغ (رشد) زمینه فرایند جداسازی است. (آلس Als، ۱۹۷۵; برازلتون Brazelton، کسلوسکی Koslowski و ماین Main، ۱۹۷۴; ساندر Sander، ۱۹۷۷) تنظیم حالت کودك می تواند ساز و کاری باشد که به جداسازی منجر می شود. اگرچه برخی نظریه پردازان تأکید می کنند که جداسازی عاطفی بیشتر به وسیله عوامل بیولوژیکی تعیین می شود تا عوامل ارتباطی (متعاملی)، اما ترکیب این دو نیرو محتمل تر به نظر می رسد. در حالی که چنین نظریه ای جذاب است، منشأ حالات عاطفی بدون تأیید تجربی باقی می ماند.

یك مدل رشدی ساده تر مربوط به جداسازی می تواند از منظر صرفاً بیولوژیکی مورد ملاحظه قرار گیرد. در چنین مدل بیولوژیکی می توان تصور کرد که عاطفه یك پارچه و نامتمایز به هنگام رشد متمایز می شود. بر اساس چنین دیدگاهی (به لوئیس و مایتکسون، ۱۹۸۳ مراجعه شود)، میزان جداسازی و آشکار شدن حالات عاطفی مجزّا شده بر اساس جدول های زمان بندی فیزیولوژیکی طرح ریزی شده است. جداسازی از ساختارهای کلی به خاص، فرایندی است مشترك و عام در ساخت شناسی (واژه شناسی); از این رو، هیچ دلیلی وجود ندارد که چنین احتمالی در رشد عاطفی در نظر گرفته نشود.

به احتمال زیاد، در بین رشد عاطفی، جداسازی حالت های عاطفی وجود دارد که به عنوان عمل رشد، اجتماعی کردن و رشدشناختی پدید می آید; عنوانی که مختصراً به آن می پردازم. هرقدر هم فرایندها زمینه ساز این جداسازی باشند، این مدل ذاتاً رشدی است. مدل بدیل این است که بعضی حالت های گسسته به یك معنا از پیش برنامه ریزی شده و نیازی نیست که بیش از این متمایز شده باشند. (ایزارد، ۱۹۷۸) این حالت ها در هنگام تولد وجود دارند، حتی اگر تا مرحله ای از رشد امکان ظهور پیدا نکنند. این دیدگاه برخلاف مدل جداسازی است که در آن، حالت های عاطفی گسسته از حالت نامتمایز اصلی تحول پیدا نمی کند، اما هنگام تولد در شکل متمایز قبلی خود، ذاتی است. در «مدل سیستم های گسسته» حالت های عاطفی خاص با برنامه ای از پیش تعیین شده، به تناسب نیاز زندگی نوزادی ظهور پیدا می کنند. آنها ممکن است با ظهور سایر ساختارها هم رخداد باشند، اگرچه مستقل از آنها هستند. سیستم عاطفی ضرورتاً بر طبق دستورالعمل های بیولوژیکی عمل می کند.این مدل های مختلف بیانگر تفاوت مفهومی بین تجربه و ساختار است که در بحث های هیوم و کانت مشهود می باشد. در مورد هیوم، تجربه یك ساختار را به وجود می آورد. (هیوم، ۱۷۳۹/۱۸۸۸) اما در مورد کانت، تجربه جذب ساختارهای ذاتی شده است. (کانت، ۱۷۸۱، ۱۹۵۸) در بررسی رشد عاطفی، سؤالی که باید به آن پاسخ گفت این است که آیا حالت های عاطفی، فقط بر اساس رشد شناخت ها ایجاد شده اند و به آنها وابسته اند، یا شناخت ها خود حالت های عاطفی یا ساختارها را ایجاد می کنند؟ چنین تمایزی البته خوب است، اما دلالت های نظری مهمی دارد. چنین تمایزی را در بررسی از ترس می توان مشاهده کرد. (لوئیس و روزنبلوم، ۱۹۷۴) آیا هر حالت ترس، از نظر کیفی مانند سایر حالت های ترس است، یا اینکه حالت های ترس بنا به کارکرد محرك ها متفاوت عمل می کنند؟ برای مثال، آیا حالت ترسی که به واسطه یك صدای بلند ایجاد شده، همانند حالت ترسی است که به واسطه تداعی یك دکتر لباس سفید همراه با درد آمپول ایجاد شده است؟ آیا حالت های عاطفی مستقل از شناخت های خاص اند یا به آنها وابسته اند؟ اگر حالت های عاطفی مستقل باشند، نیازی نیست که به وسیله شناخت ها به وجود آیند.

www.takbook.com

www.takbook.com

اولین موضوع در رشد حالت ها به منشأ حالت های عاطفی مجزّا (جدا از هم) مربوط است. دومین موضوع بر تحولات رشدی در حالت های عاطفی، آنگاه که ظهور پیدا کرده اند، تأکید می کند. برای مثال، کودکان ۸ ماهه ممکن است، رفتارهایی را نشان دهند که در ظاهر و هنگام نزدیك شدن غریبه ها ترس را منعکس می کند، و کودکان ۲ ساله، زمانی که چراغ مطالعه متعلق به والدین خود را شکسته اند ممکن است رفتارهای مبتنی بر ترس از خود نشان دهند. آیا حالت های ترس مشابه، منشأ اظهار ترس در هر دو مورد است؟ اگر چه محرك های مربوط به حالت ها و ظرفیت های شناختی کودکان در این دو مورد متفاوت است، اما حالت های عاطفی اساسی ممکن است مشابه باشد.

تحولات رشدی اساسی ممکن است در این موارد رخ دهد:

ـ رویدادهایی که حالت های عاطفی را ایجاد می کند;

ـ پاسخ های رفتاری که به حالت ها اشاره دارد;

ـ ساختارهای شناختی کودکان.

مشخص کردن خود حالت عاطفی که به عنوان عمل رشد تحول پیدا می کند، دشوار است. به هر حال، تغییرات فیزلوژیکی و عصبی که ارگانیسم های جوان و پیر را از هم متمایز می کند، می تواند خیلی مهم باشد.

با این فرض که تغییرات فیزیولوژیکی مهمی وجود دارد که با افزایش سن رخ می دهد، جریان های فیزیولوژیکی که با حالت های عاطفی ارتباط دارند می توانند به مرور زمان تغییر کنند. آنچه روشن است و در ادامه نشان داده خواهد شد، بیان این حقیقت است که ظهور عواطف خاص می تواند به شناخت های جدید بستگی داشته باشد، و نیز شناخت های جدید می تواند برای رشد عواطف جدید منظور گردد. مورد اول را می توان مجدداً در مثال مربوط به ترس مشاهده کرد: در حالی که نوزادان یك ساله ممکن است از افتادن از یك «پرتگاه دیداری» بترسند، از شکست در یك آزمون یا گول خوردن در پرداخت مالیات بر درآمدشان ترسی ندارند! چنین ترس هایی در یك بزرگ سال به بسط رشد اجتماعی و شناختی وابسته است. مورد دوم، یعنی شناخت هایی که عواطف جدید را ایجاد می کنند، به دسته های عواطف مربوط می شود که «عواطف سنجشی خودآگاه»۸ نام دارند. این عواطف، مانند غرور و شرم، نمی تواند رخ دهد، مگر اینکه بسط جریان های شناختی اتفاق افتاده باشد. (به ستیپك Stipek، رچیا RecChia و مك کلینتیك Mc Clintic، ۱۹۹۲ مراجعه کنید.)

● اظهارات عاطفی

اظهارات عاطفی، به تغییرات چهره ای قابل مشاهده بالقوّه در صورت، صدا و بدن، و سطح فعالیت اشاره می کند. اظهارات عاطفی تا حدودی به عنوان تجلّی حالات عاطفی درونی تلقّی شده است. (اکمن Ekmanو فریسن ۱۹۷۴ ،Friesen) در واقع، معیار واحدی از حالت های عاطفی متمایزکننده تر از اظهارات عاطفی وجود ندارد. مشکلی که اظهارات عاطفی دارند این است که آنها خیلی زود قابل پنهان شدن، پوشیده شدن و به طور کلی، کنترل از سوی افراد هستند. علاوه بر این، اظهارات عاطفی تابع تجربیات فرهنگی و اجتماعی گسترده هستند; بنابراین، رابطه بین اظهارات و حالت ها تا حدودی مبهم باقی می ماند. (لوئیس و مایکلسون ۱۹۸۳)

● چند نکته در زمینه تعریف اظهارات عاطفی:

اظهارات عاطفی با توجه به اظهار چهره ای مورد بررسی قرار گرفته و زمانی که حالت های بدنی مورد مطالعه قرار گرفت، به مطالعه گویایی عاطفی کودکان برحسب حالت های بدنی و فعالیت بدنی توجه کمتری شده است. گفتارها یکی از جنبه های کم اهمیت بیان عاطفی تلقّی شده اند، اگرچه به نظر می رسد آنها انتقال دهندگان فهم حالات عاطفی هستند. علاوه بر این، اظهارات گفتاری بی اندازه قوی هستند و می توانند حالات عاطفی مشابه را در دیگران تحریك کنند. گفتار می تواند بسیار فراگیرتر از اظهارات چهره ای یا بدنی باشد. برای مثال، فیلم ها وقتی به صورت دسته جمعی دیده شوند، خنده دارترند تا اینکه فقط یك نفر آنها را ببیند. به سبب ماهیت فراگیر بودن گفتار، اظهارگفتاری می تواند هدف تلاش های اجتماعی باشد. گریه کردن مورد مناسبی است. عمل گریه کردن، کاملا تحت کنترل قرار می گیرد، همان طور که والدین کودکانشان را اجتماعی می کنند تا وقتی ناراحتند یا به چیزی نیاز دارند گریه نکنند. حرکت (جنبش)۹ می تواند نمونه دیگر اظهار کردن عواطف باشد.

www.takbook.com

www.takbook.com

برای مثال، فرار از یك شیئی و دویدن به طرف شیئی دیگر، پاسخ های حرکتی هستند که با عواطف منفی و مثبت ارتباط دارند. علاوه بر این، اغلب کودکان از اسباب بازی یا فرد ناآشنا دور می شوند (فرار می کنند). مستقل از اظهار چهره ای، این کار یکی از موارد ترس محسوب می شود. (سگفر، گرینوود و پاری، ۱۹۷۲). اگرچه اطلاعاتی در زمینه اظهارات عاطفی در هر یك از این چهار جهت (چهره ای، حالتی، گفتاری، و حرکتی) وجود دارد، تقریباً به ارتباط بین آنها هیچ توجهی نشده است. این فرض عاقلانه است که فریاد زدن، گریه کردن، و فرار از یك شیئی حالت عاطفی ترس را منعکس می کند. جهت خاصی که برای بیان یك عاطفه به کار رفته، ممکن است کار قوانین خاص اجتماعی شدن یا کار سلسله مراتب پاسخی باشد که در آن، یك جهت مقدم بر جهت دیگر است. چنین سلسله مراتبی ممکن است یا به واسطه مجموعه الزامات بیولوژیکی مشخص شده باشد یا به واسطه مجموعه ای از قوانین اجتماعی. استفاده از یك یا چند مجرا برای بیان یك عاطفه خاص ممکن است به واسطه مجموعه ای مرکب از فعل و انفعالات (تأثیرات متقابل) مشخص شود.

یکی از موضوعات خاص مورد علاقه، اثر برخی اظهارات هنگام ممانعت از ظهور بقیه است. جلوگیری از یك جهت خاص عملا می تواند ـ برای مثال ـ به وسیله ممانعت از حرکت کردن یك کودك، ایجاد شود. مثلا، اگر کودکان به سبب اینکه در صندلی مخصوص خود حبس شده اند، نتوانند با نزدیك شدن یك ناآشنا فرار کنند، ممکن است حالت درونی خود را پرشورتر (پرتنش تر) به گونه ای دیگر، همچون تغییر ماهیچه های صورت، بیان کنند. نمونه دیگر استفاده از جهات مختلف، برای اظهار عواطفی است که در کار خود در خصوص اضطراب رخ می دهد. ما (لوئیس، رامسی Ramsay و کاواکامی Kawakami) دریافتیم ـ برای مثال ـ نوزادانی که عاطفه مربوط به ناراحتی هنگام درد را ابراز نمی کنند، به احتمال زیاد واکنش های بزرگی مربوط به غدد فوق کلیوی از خود نشان می دهند. سائومی (Suomi، ۱۹۹۱) و لوین (Levine) و وانیر (Wiener، ۱۹۸۹) به پدیده مشابهی در موجودات غیر انسان دست یافتند. میمون هایی که به سبب جدا شدن مادرانشان با صدای بلند گریه نمی کردند، به احتمال خیلی زیاد واکنش های بزرگ تری مربوط به غدد فوق کلیوی نشان می دادند. بنابراین، ارتباط بین جهت های اظهار می تواند نقش مهمی در تعیین اظهارات عاطفی ارائه شده و شدت آنها ایفا کند.

- رشد اظهارات عاطفی

سؤال مربوط به رشد اظهارات عاطفی به شکل های فراوانی مطرح می شود. کاملا روشن است که اظهارات عاطفی مجزّا را می توان در نوزادان در پایین ترین سنین مشاهده کرد. اگرچه بحث هایی در مورد تعداد عواطف مجزّا که قابل رؤیت اند (در مقابل عواطف مرکب) وجود دارد، اما نظریه های مربوط به رشد اظهار عاطفی به این امر بستگی دارد که ما بپذیریم اظهارات عاطفی مستقیماً با حالات عاطفی مرتبطند یا نپذیریم. حتی از این محوری تر به مسئله رشد اظهارات عاطفی، دستگاه خاصی است که برای اندازه گیری آنها به کار رفته است. به سبب اینکه دستگاه های اندازه گیری برای کدگذاری اظهارات به غیر از جهت چهره ای آنها، کمیابند، آگاهی اندکی درباره رشد سایر اظهارات وجود دارد. بنابراین، بیشترین توجه به اظهارات چهره ای و رشد آنها معطوف شده است.مشکل رشدی دیگر به مسئله قرینه مربوط می شود. اظهارات عاطفی ممکن است به حالت های عاطفی و به محرك های خاص مرتبط باشند، و احتمال مشاهده یك اظهار عاطفی به ماهیت ارتباط ها بستگی دارد; یعنی، یك محقق باید بداند چه چیزی احتمال دارد بچه را بترساند تا اینکه اظهارات مربوط به ترس را ایجاد کرده و اندازه گیری نماید. از آنجا که محرك های عاطفی یك دوره رشدی دارند ـ آن گونه که در بالا بحث شد ـ و اظهارات عاطفی در یك موقعیت خاص ایجاد می شوند، بررسی رشد اظهارات پیچیده تر از چیزی است که به نظر می آید. ناکامی در مشاهده یك اظهار در واکنش به یك محرك خاص، زمینه را برای استنباط اینکه عاطفه در آن سن (خاص) اظهار نمی شود، فراهم نمی کند; زیرا ممکن است تحت شرایط دیگر اظهار شود.

بنابراین، دوره رشدی مربوط به اظهارات عاطفی، ناشناخته است. علاوه بر این، والدین در واکنش به این درخواست مطرح شده که نظر خودشان را درباره اولین اظهار عاطفی کودکانشان بیان کنند، مشکلی نخواهند داشت. (پانابکر Pannabecker، امد، جانسون، ستنبرگ و دیوید، ۱۹۸۰) به طور کلی، والدین درباره زمانی که به نظر آنها کودکان اولین بار از خود عاطفه خاص نشان می دهند، موافق هستند. به هر حال، چیزی که باید مشخص شود این است که آیا پاسخ های آنها واکنشی است از زمانی که عواطف واقعاً ظهور پیدا می کنند یا اینکه پاسخ های آنها نظام اعتقادی خود آنها

www.takbook.com

www.takbook.com

را در این خصوص منعکس می کند.

احتمالا اگر چنین سؤالاتی از والدین با فرهنگ های مختلف یا در زمان های تاریخی متفاوت پرسیده شود، نتایج متفاوتی به دست خواهد آمد. بنابراین، در حالی که ۷۸ درصد از والدین آمریکایی خشم را در نوزادشان در سه ماهه اول زندگی مشاهده می کنند (پانابکر، ۱۹۸۰) این ممکن است سبب شود که در فرهنگ هایی که پرخاشگری کمتری در آنها وجود دارد، والدین پیدایش خشم را تا حدودی دیرتر مشاهده کنند. مسئله ای که در رابطه با پیدایش اظهارات عاطفی و مفهوم آنها وجود دارد کاملا پیچیده است. چهره، مجموعه فعال ماهیچه هاست; احتمال دارد مجموعه پیوسته ای را ایجاد کند که با انعکاس عواطف خاص قابل اندازه گیری باشد.

با دیدن چهره های خاص در زمینه های خاص ما بیشتر باور می کنیم که اظهارات عاطفی خاص حالت اساسی ویژه ای را در نوزادان و کودکان منعکس می کند. بنابراین، برای مثال، وقتی کودکان با نزدیك شدن يك ناآشنا در چهره، نگرانی یا ترس نشان می دهند، این حالت ترس برای ما باور کردنی تر است از زمانی که به خاطر ترس از غریبه به طرف مادر خود که در کنارش نشسته است، روی برگرداند.

من و همکارانم (آلساندری Alessandri، سولیوان Sullivan و لوئیس، ۱۹۹۰) واکنش های چهره ای کودکان را هنگامی که آنها کار ساده کشیدن يك نخ برای روشن کردن اسلاید را یاد می گیرند مشاهده کرده ایم. در جریان فراگیری آنها که براساس میزان افزایش کشیدن نخ اندازه گیری می شد، ما اظهارات عاطفی خاصی را مشاهده کرده ایم که ظاهراً برای شکل خاصی از یادگیری مناسب است. بنابراین، مثلا، کودکان وقتی به حل مسئله وادار می شوند علاقه نشان می دهند، وقتی مسئله را حل کردند، خوشحال می شوند و از این کار لذت می برند، و زمانی که کاملا بر کار مسلط شدند و آن را با مهارت فرا گرفتند، نسبت به آن بی علاقه و بی حوصله می شوند. علاوه براین، کودکان وقتی در مقابل واکنش و پاسخ مفید آنها دخالتی صورت پذیرد با چهره ناراحتی خشم خود را نشان می دهند. این چهره ها که در موقعیت های خاص ابراز می شود، به ارتباط بین اظهار چهره ای و حالت درونی معنای مورد قبول می دهد.

به علاوه، این سؤال که آیا يك اظهار چهره ای واقعاً حالت عاطفی را منعکس می کند، نمی تواند پاسخی داشته باشد. در حقیقت، به جز برای گزارش شخصی (خودسنجی) پدیدارشناختی، نمی توان حتی در خصوص بزرگ سالان، در این مورد گفتوگو کرد. بزرگ سالان اغلب کاری می کنند که چهره آنها حالت های عاطفی که دارند، منعکس نکند.

ایزارد (۱۹۷۸) اعتقاد دارد که بین اظهارات عاطفی و حالت های آنها، ارتباط ذاتی وجود دارد. به هر حال، هیچ دلیلی برای فرض این مورد وجود ندارد. در حقیقت، هر کس ممکن است در زمینه فرایند رشدی به عنوان ارتباط اظهارات با حالت ها بیندیشد. متناوباً، ممکن است هیچ رشدی وجود نداشته باشد; ممکن است، از ابتدا، يك ارتباط ذاتی بین اظهار چهره ای و برخی حالت های درونی اساسی وجود داشته باشد. (لوئیس و مایکلسون، ۱۹۸۵)

- تجربه های عاطفی

تجربه های عاطفی، تفسیر و ارزیابی افراد از حالت و اظهار عاطفی درك شده آنهاست. تجربه عاطفی ایجاب می کند که افراد به حالت های عاطفی خود (مثلا تغییرات در رفتار فیزیولوژیکی عصبی)، و نیز به وضعیت هایی که در آنها تغییرات رخ می دهد، به رفتارهای دیگران، و به اظهارات خود توجه کنند. با توجه به این امور، انگیزه ها نه خودکار است و نه ضرورتاً خودآگاه. تجربه عاطفی ممکن است به سبب رقابت محرك با چیزی که توجه ارگانیسم را به خود جلب کرده، رخ ندهد. برای مثال، به داستان زیر توجه کنید: خودرویی که راننده آن يك زن است، ناگهان چرخ جلوی آن پنچر می شود; خودرو وسط جاده سُر می خورد و از مسیر اصلی منحرف می شود، اما زن موفق می شود که آن را کنترل کند و در کنار جاده متوقف نماید. حالت جسمانی او و نیز اظهار چهره ای ممکن است نشان دهد که وقتی او خودرو را کنترل می کرده حالت عاطفی غالب بر او، ترس بوده است; زیرا توجه او کاملا در جهت کنترل خودرو بوده است. به هر حال، او از حالت درونی خویش یا از اظهارات (عاطفی) خود آگاه نیست. او فقط بعد از اینکه از خودرو پایین آمد و تایر را بررسی کرد، ترس را تجربه می کند. تجربه های عاطفی، بنابراین، مردم را به کسب مجموعه ای از محرك های برگزیده وادار می کند. بدون توجه، اگر حالت عاطفی وجود نداشته باشد، تجربه های عاطفی ممکن است رخ ندهد.

www.takbook.com

www.takbook.com

نمونه های دیگری نیز وجود دارد. از منظر پزشکی، یك مریض ممکن است در حالت عاطفی خاص قرار داشته باشد (مثلا افسردگی)، اما ممکن است به برخی از آثار این حالت توجه کند (مثلا خستگی)، و بنابراین، ممکن است فقط خستگی را تجربه کند. یا یك مریض ممکن است درد را در دندان پزشکی احساس نکند (تجربه نکند); چون مشغول استفاده از گوشی یا شنیدن صدای بلند موسیقی است.

تجربه عاطفی ضرورتاً آگاهانه نیست. اگر کسی بخواهد بین تجربه های آگاهانه و ناآگاهانه فرق بگذارد، باید گفت: تجربه های عاطفی ممکن است در سطوح مختلف خودآگاهی رخ دهد. چنین تحلیل ها اساس بسیاری از تفکرات روان تحلیلی را تشکیل می دهد. برای مثال، افراد ممکن است دارای حالت عاطفی ناراحتی باشند; یعنی، با تکنیك های اندازه گیری مناسب، فرد نمونه ای از واکنش های فیزیولوژیکی درونی را خواهد یافت که خشم را نشان می دهد. علاوه بر این، این افراد ممکن است نسبت به اشیا یا اشخاصی عمل کنند که موجب ناراحتی آنها شده اند، به شیوه ای که گمان می رود رفتار آنها، در واکنش به یك حالت درونی ناراحتی، از روی عمد است. به جز این، افراد ممکن است انکار کنند که آنها احساس ناراحتی می کنند یا با ناراحتی عمل می کنند. در وضعیت درمانی، چنین افرادی ممکن است:

(۱) خشمگین و ناراحت نشان دهند;

(۲) عمداً به عنوان پیامد آن ناراحتی از خود واکنش نشان دهند. فرایند درمانی می تواند بیشتر روشن سازد که جریان های ناخودآگاه به شیوه ای موازی با جریان های خودآگاه عمل می کنند. ساز و کارهای دفاعی ـ برای مثال ـ کارشان جدا کردن سطوح آگاهی است. اگرچه آگاهی ممکن است در سطح خودآگاه نباشد، آگاهی ناخودآگاه نیز می تواند تأثیرات شدیدی بگذارد. لغزش زبان، حوادث و رفتارهای خودآگاه غیرعمدی ممکن است همگی مظهر آگاهی ناخودآگاه عمدی باشند. (فروید، ۱۹۰۱ / ۱۹۶۰) بنابراین، مردم ممکن است حالت های درونی و اظهارات (عاطفی) خود را تجربه کنند و از این تجربه آگاه باشند، یا این حالت ها و اظهارات را به شیوه ای ناخودآگاه تجربه کنند که درك خودآگاه تجربه با آن شیوه ممکن نیست. حتی از این بالاتر، ما فرض کرده ایم که یك حالت درونی وجود دارد که تجربه شده است. با بحث هایی که صورت گرفته، تجربه کردن یك عاطفه نباید به هیچ وجه بر یك حالت درونی متکی باشد. در حقیقت، هیچ حالت درونی وجود ندارد. برای کسانی که به ترکیب مجموعه واحدی از متغیرهایی که یك حالت خاص را مشخص می کنند اعتقاد ندارند، تجربه حالت چیزی بیشتر از یك ساختار شناختی، بهره گرفتن از ادراك هایی همچون طبیعت تجربه، تاریخ گذشته، واکنش های دیگران، و مانند آن نیست.

در چنین دیدگاهی، تجربه های عاطفی، خود، حالت های یگانه و خاص اند. از منظر ساختاری شناختی، چنین دیدگاهی از عواطف، کاملا قابل استدلال و عاقلانه است. در واقع، اطلاعات مربوط به بیمارانی که آسیب فقراتی دارند (ستون فقرات آنها آسیب دیده است)، نشان می دهد که تجربه های عاطفی می تواند بدون حالت های فیزیولوژیکی خاص رخ دهد. بنابراین، برای مثال، بیماران قطع نخاعی از دریافت پیغام های عصبی از ناحیه زیرکمر که تجربه های شهوانی جنسی را گزارش می کند، ناتوانند، هرچند که هیچ اطلاعی از آن حالت (عاطفی) ندارند. آنها تجربه را بر پایه دانش گذشته خود می سازند و نه براساس تغییراتی که در حالت فیزیولوژیکی عصبی آنها ایجاد می شود. تجربه های عاطفی از طریق تفسیر و ارزیابی حالت ها، اظهارها، وضعیت ها، رفتارهای دیگران، و اعتقاد به آنچه که باید اتفاق افتاده باشد، رخ می دهد. تجربه های عاطفی، بنابراین، به فرایندهای شناختی وابسته اند.

فرایندهای شناختی مانند تفسیر و ارزیابی، بیش از اندازه پیچیده اند و متضمّن انواع فرایندهای ادراکی، حافظه، و پرداختن۱۰ می باشند. ارزیابی و تفسیر نه تنها فرایندهای شناختی را در برمی گیرد که اعضای بدن را نیز به عمل بر طبق اطلاعات قادر می کند، بلکه خیلی زیاد به اجتماعی کردن، که زمینه تجربه عاطفی را فراهم می کند، وابسته اند. مقرّرات خاص اجتماعی کردن کمتر مورد مطالعه قرار گرفته و خوب درك نشده اند. (لوئیس و مایکلسون، ۱۹۸۳; لوئیس و سارنی ۱۹۸۵، Saarni، و نزدیك تر از آن، به کاهلباق Kahlbaugh و هاویلند، ۱۹۹۴، Hviland در خصوص بحث از قوانین اجتماعی، رجوع شود.)

نه تمام نظریه های تجربه عاطفی نیازمند زمینه عاطفی اند نه اینکه تمام نظریه ها قایلند که یك حالت عاطفی اساسی وجود دارد. به هر حال، تمام تجربه عاطفی مستلزم یك فرایند تفسیری ارزیابی کننده است که شامل تفسیر حالت های درونی، زمینه عاطفی، رفتار دیگران، و معنایی

www.takbook.com

www.takbook.com

است که فرهنگ ارائه می کند.

منبع : مجله معرفت

http://vista.ir/?view=article&id=255248

VISTA.IR
Online Classified Service

عجیب ولی واقعی

از دیر باز، انسان همواره در این اندیشه بوده که آیا خواب و رویا می تواند دریچه ای به سوی آینده بگشاید؟ و آیا به کمک خواب و رویا می توان به آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد پی برد؟ در این مطلب درصددیم تا نمونه هایی از اتفاقات کاملا واقعی را در ارتباط با خواب دیدن، که در زمان های مختلف به وقوع پیوسته را برای شما بازگو کنیم. البته گفتن این نکته در اینجا ضروری است که هرگونه قضاوت و نتیجه گیری از این مطالب به عهده خود شما خواهد بود، چراکه ما خودمان نیز هنوز نتوانسته ایم به نتیجه قطعی برسیم.

راز معبد «گلاستونبری»

معبد «گلاستونبری» (Glastondury) که مدت های زیاد در زیر خاک مدفون بود و هیچکس از آن خبر نداشت، به کمک خواب عجیبی که یک روستایی دیده بود، کشف شد. همچنین خواب های عجیبی که یک باستان شناس دید، باعث شد که در نقطه ای از زمین، عملیات حفاری را آغاز کنند و در همان نقطه ای که این باستان شناس در خواب دیده بود، موفق به کشف شهر باستانی «مایسینی»(Mycenae) واقع در جزیره «کرت»(Crete) شدند و همین امر موجب گردید بانکدار جوان و ثروتمندی که در «سانفرانسیسکو» زندگی می کرد و برای کشف این شهر باستانی سرمایه گذاری کرده بود به جرگه باستان شناسان پیوسته و با نام «هاینریش شلیمان» از شهرتی جهانی برخوردار شود. این خواب ها که منجر به کشفیات باستان شناسی در معبد «بل» (Bell) و نیز ترجمه الواحی به زبان «بابلی» شد، هنوز در پرده اسرار باقی مانده است. یکی از استادان دانشگاه «پنسیلوانیا» بنام دکتر «هرمان هیلپرشت» که در زمینه شناخت تاریخ «آشور»، شهرت زیادی دارد هنگامی که سرگرم نگارش کتابی تحت عنوان «کتیبه های قدیمی بابل» بود با اشکال بزرگی مواجه شد.

او ضمن تحقیق، به دو نوشته برخورد کرد که روی دو قطعه عقیق کوچک حک شده بود. ظاهرا آن ها دو انگشتری بودند که در خرابه های معبد «بل» واقع در «نیپور» (Nippur) کشف شده بودند، ولی از آنجا که نگین این انگشتری ها شکسته بود، نوشته روی آن ها ناقص بود و فهم مطالب آن امکان نداشت. یک شب تا دیر وقت، دکتر «هیلپرشت» با آنکه سخت خسته بود، اما یک لحظه از اندیشه این دو انگشتری فارغ نمی شد.

همسرش کوشید او را از فکر کردن درباره موضوع بازدارد، ولی باستان شناس مزبور که متعهد شده بود کتاب مورد نظر را روز بعد برای چاپ آماده

www.takbook.com

www.takbook.com

سازد، بسیار آشفته و نگران بود، زیرا این امر، بدون تکمیل نوشته روی انگشتری ها امکان نداشت.

سرانجام وقتی همسرش به خواب رفت، به سراغ انگشتری ها شتافت و به کمک یک ذره بین، به بررسی آنها پرداخت. در همان حال، از شدت خستگی به خوابی عمیق فرورفت، و در خلال این خواب سحرآمیز بود که گویا زمان به عقب بازگشت. دکتر «هیلپرشت» در عالم خواب، یک مرد لاغر و بلند قامت را دید که در برابرش ایستاده و لبخندی بر لب داشت. چنین به نظر می رسید که این مرد یکی از راهبان بابل قدیم می بود که از قرون وسطی برخاسته و باد گرم و سوزانی که جانب صحرا می وزید، جامه سفید و بلند او را پریشان می ساخت.

این مرد با صدای رسایی گفت: همراه من بیا، من به تو کمک خواهم کرد. باستان شناس از جا برخاست و به دنبال این ناشناس به راه افتاد و زمانی متوجه شد که روی پله سنگی بزرگی نشسته است. به اتفاق مرد ناشناس از میان یک جاده خاکی و گرم و عماراتی خالی از سکنه گذشتند و به بنای بزرگی رسیدند که مشخص تر از بقیه بود، و به درون فضای نیمه تاریک آن گام نهادند.

باستان شناس پرسید: ما در کجا هستیم؟ ناشناس پاسخ داد: ما درون معبد «بل» واقع در «نیپور» ایستاده ایم که بین دجله و فرات قرار دارد. دکتر «هیلپرشت» با دقت نگاهی به اطراف اتاق نیمه تاریک انداخت و با توجه به اطلاعاتی که در رشته باستان شناسی داشت، از ظواهر امر دریافت که آن مرد درست می گوید. پرسید: آیا می توانید محل گنجینه گمشده معبد را به من نشان دهید؟ مرد ناشناس لبخند زد و با علامت دست به «هیلپرشت» اشاره کرد که او را تعقیب کند. آنگاه خود پیشاپیش به راه افتاد، از دالان تاریکی گذشت و به اتاق کوچکی که پایین تر از سطح زمین قرار داشت رفت. درون این اتاق یک صندوق چوبی سنگین وجود داشت که داخل آن چند قطعه عقیق دیده می شد. مرد ناشناس روی خود را به سوی باستان شناس برگرداند و گفت: دو قطعه عقیقی که شما آن ها را دو شی جداگانه بشمار آورده اید، در حقیقت با یکدیگر مربوط می باشند و این هر دو، بخشی از یک استوانه مرصع را تشکیل می دهد که از سوی سلطان «کوریگالزو» به این معبد اهدا» شد و روی آن جملاتی حک شده بود. هنگامی که به راهبان دستور داده شد که یک جفت گوشواره برای مجسمه رب النوع «نینیب» (Ninid) بسازند، جواهری جز این استوانه، در اختیار نداشتیم، لذا در همین اتاق، آن را سه قسمت کردیم که هر بخش آن حاوی قسمتی از نوشته بود و یک بخش آن نیز برای همیشه از بین رفت. دکتر «هیلپرشت» پرسید: آیا ممکن است نسخه اصلی این نوشته را به من بدهید؟ مرد راهب بی درنگ برگشت و با انگشت خود روی دیوار خاک گرفته، به خط سومری باستانی چنین نوشت: «این هدیه از طرف «کوریگالزو» عضو شورای مذهبی معبد «بل» به رب النوع «نینیب» پسر «بل» (به معنی خالق و بزرگ) تقدیم شد.» ناگهان دکتر «هیلپرشت» در عالم خواب، احساس کرد که از آن معبد عظیم، به کتابخانه خود منتقل شده است و راهب سفیدپوش هنوز در کنار او ایستاده است. کاغذی روی میز او قرار داشت که روی آن، کلمه ساده «نبوکدنصر» نوشته شده بود. و دو تن از مصر شناسان معروف آن را اینطور ترجمه کرده بودند: «نبو، مانند بنایی از کارمن حراست می کند.» و لحظه ای بعد، مرد ناشناس از نظر ناپدید گشت و دکتر «هیلپرشت» از خواب بیدار شد.

به هرحال، این مرد عجیب که به خواب دکتر «هیلپرشت» آمده بود، راز دو انگشتری عقیق را که در حقیقت قطعه واحدی از یک استوانه مرصع بودند آشکار ساخت، حقیقتی که بعدا از سوی مصرشناسان جدید مورد تایید قرار گرفت. مرد ناشناس همچنین ترجمه واژه «نبوکدنصر» یا «بخت نصر» را که تا آن زمان، نادرست ترجمه شده بود تصحیح کرد، به طوری که در حال حاضر همه دانشمندان و پژوهندگان آن را پذیرفته اند و می دانیم که «نبوکد نصر» یا «بخت نصر» عالی ترین لقب بابلی بود که به دو پادشاه بزرگ بابل داده شده بود. راهب ناشناس، همه نکات مبهم را روشن ساخت، فقط یک چیز همچنان در پرده اسرار باقی مانده است، و آن اینکه چگونه آن مرد روحانی، همه این معماها را پس از گذشت ۳۰ قرن، بوسیله خوابی که دکتر «هیلپرشت» دیده بود حل کرد!

- خواب یک خبرنگار

به طوری که ساعت دیواری دفتر روزنامه «بوستن گلوب» نشان می داد، ساعت اندکی از سه بامداد گذشته بود و خبرنگار کشیک شب به نام «بایرون سام» که روی نیمکت خوابش برده بود، از خواب بیدار شد و سرش را تکان داد تا حالش جا بیاید و خاطره خواب وحشتناکی که دیده بود، را از یاد ببرد. او از اینکه می دید همه آن حوادث ناگوار، در عالم خواب اتفاق افتاده بود و حقیقت نداشت، کاملا خوشحال بود. هنوز صدای فریاد

www.takbook.com

www.takbook.com

کسانی را که در اقیانوس جوشانی که غل غل می کرد فرو می رفتند، می شنید.

او در خواب دیده بود که توده مذاب و گداخته ای از دامنه کوه، به سوی مزارع دهکده و مردم آن جاری شده، و انفجار عجیبی جزیره را به ستونی از آتش و دود و گل و لای مبدل ساخت و آب های جوشان دریا، در نقطه ای که لحظه ای پیش، جزیره در آنجا قرار داشت، سر به طغیان گذاشته بودند. خبرنگار مذکور همانجا تنها روی نیمکت نشست و سر خود را بین دو دستش گرفت. آنگاه مدادی برداشت و جزئیات خوابی که دیده بود را روی کاغذ یادداشت کرد. او در این یادداشت، به توصیف جزئیات ماجرا پرداخت و نوشت که چگونه مردم وحشت زده جزیره کوچک «پرالیپ» واقع در نزدیکی «جاوه» گرفتار توده مذاب و دریای جوشان شدند و آتش فشان، همه چیز را از بین برد. کشتی ها، در برابر دیواری از آب، روی هم می غلتیدند، و بالاخره، واپسین انفجار جزیره «پرالیپ» را از روی صفحه زمین محو کرد. این خبرنگار آمریکایی، آنچنان تحت تاثیر خواب خود قرار گرفته بود که بالای مطلب خود کلمه «مهم» را اضافه کرد و آن را روی میز گذاشت.

روز بعد، سردبیر روزنامه، این یادداشت را مشاهده کرد و تصور نمود خبری است که ظرف شب گذشته بوسیله تلگراف دریافت شده است و «سام» برای جلب توجه او، آن را روی کاغذ نوشته است. او این مطلب را در دو ستون، در صفحه اول روزنامه چاپ کرد و هنگامی که مشاهده کرد هیچ یک از روزنامه های «بوستن» این خبر دست اول را چاپ نکرده اند، بسیار خوشحال شد. با شادمانی این مطلب را بوسیله تلگرام در اختیار خبرگزاری «آسوشیتدپرس» گذاشت و آن خبرگزاری نیز به نوبه خود سایر روزنامه های آمریکا را تغذیه کرد. هرچند این مطلب، مهم ترین مطلبی بود که در روز ۲۹ اوت ۱۸۸۳ انتشار یافت، اما سردبیر روزنامه «بوستن گلوب» به دردسر بزرگی دچار شد، زیرا همه روزنامه ها خواستار جزئیات مربوط به این فاجعه بودند، درحالی که او نمی توانست پاسخ کافی و قانع کننده ای در اختیار آنان بگذارد. ارتباط با «جاوه» امکانپذیر نبود و به خبرنگاری هم که این مطلب را نوشته بود، دسترسی پیدا نکردند. آن شب، سرانجام مدیر روزنامه موفق شد «سام» را که این خبر را نوشته بود، پیدا کند. ولی خبرنگار اظهار داشت که این مطلب را براساس خواب وحشتناکی که دیده بود نوشته است و تصادفا آن را روی میز جا گذاشته است! بدتر از همه، مسئول کتابخانه اداره روزنامه نیز اعلام کرد که جزیره ای بنام «پرالیپ» نه تنها در «جاوه» بلکه در هیچ نقطه دیگری از جهان وجود ندارد. «سام» را بخاطر این اشتباه، از روزنامه اخراج کردند. «آسوشیتدپرس» برای چاره جویی و حفظ اعتبارش در میان روزنامه های بزرگی که این گزارش بی اساس را چاپ کرده بودند، با دستپاچگی تشکیل جلسه داد.

روزنامه «بوستن گلوب» نیز که آبروی خود را در خطر می دید، درصدد برآمد راهی برای رهایی از این گرفتاری بیابد. سرانجام تصمیم گرفت در صفحه اول خود از خوانندگانش به خاطر چاپ این گزارش غیرمستند، پوزش بخواهد و خنده های تحقیرآمیز رقبای خود را تحمل کند. ولی همان روز، طبیعت قدم به میدان گذاشت. امواج خروشان و سهمگین، سواحل باختری آمریکا را مورد تهدید قرار داده بودند. در همان زمان، خبر رسید که فاجعه بزرگی در نزدیکی اقیانوس هند اتفاق افتاده است و بر اثر طغیان آب، هزاران نفر از مردم، جان خود را از دست داده اند و امواج سهمگین، چندین فروند کشتی را به کام خود فرو برده است.

روزنامه ها قسمت هایی از گزارش مربوط به این حادثه را چاپ کردند و منتظر ماندند تا گزارش کامل تری به دست شان برسد. از «استرالیا» خبر رسید که هوا منقلب شده و امواج سهمگینی به سواحل آمریکا، مکزیک و آمریکای جنوبی یورش برده است و چنان هنگامه ای برپا شده که نظیر آن در تاریخ بشر دیده نشده است. چند روز بعد، کشتی هایی که از این حادثه جان سالم بدر برده بودند، همراه خود اخبار وحشت انگیزی درباره آتش فشان جزیره «کراکاتوآ» آوردند. این گزارش ها حاکی بود که در گیر و دار یک انفجار وحشتناک در تنگه «سوندا» جزیره مذکور به کلی ناپدید شده بود. نوسانات مربوط به سنجش فشارهوا به سراسر جهان گزارش شد و این نوسانات، موجبات پیدایش یک تلاطم عظیم جوی را فراهم ساخت که در برابر شگفتی و حیرت دانشمندان، سه بار کره زمین را دور زده بود. از نظر مطبوعات، این فاجعه، یکی از مهم ترین حوادثی بود که تا آن زمان رخ داده بود و به همین جهت، اخبار مربوط به این حادثه را با تیترهای درشت منتشر ساختند. روز بعد، «بایرون سام» یعنی همان خبرنگاری که به اصطلاح، گاف داده بود، نه تنها به سرکار خود بازگشت، بلکه عکس و تفصیلات او با آب و تاب زیاد در صفحه اول روزنامه «بوستن گلوب» چاپ شد.

www.takbook.com

www.takbook.com

البته هیچ کس نفهمید که چگونه این خبر، از فاصله ای بسیار دور، یعنی در حدود نیمی از محیط کره زمین به این خبرنگار آمریکایی الهام شده بود! جزیره «کراکاتوآ» در روز ۲۷ اوت، دستخوش حادثه شد و روز بعد، از هم پاشید و در روز ۲۹ اوت، به زیر آب فرو رفت و صحنه های وحشتناکی که «سام» در خواب دیده بود، عملا صورت تحقق به خود گرفت. نکته دیگر اینکه او در یادداشت خود، نام این جزیره را «پرالیپ» ذکر کرده بود، درحالی که فاجعه اکنون در جزیره ای بنام «کراکاتوآ» اتفاق افتاده بود. سال ها این موضوع نامعلوم باقی ماند، تا آنکه «انجمن تاریخی هلند» یک نقشه قدیمی برای او فرستاد که در آن، نام این جزیره «پرالیپ» ذکر شده بود و معلوم شد که اهالی بومی در ۱۵۰سال قبل، این جزیره را «پرالیپ» می نامیدند، ولی از آن تاریخ به بعد، دیگر به این نام خوانده نمی شد!

منبع : روزنامه ابتکار

http://vista.ir/?view=article&id=287914

VISTA.IR
Online Classified Service

عشق

عشق اساسی‌ترین و بالاترین سطحی است که بشر قصد رسیدن به آن را دارد. آیا تصور می‌کنید کسی که در زندگی به او علاقه‌مندید و دلبسته‌اید را؛ دوست دارید؟

آیا دوست داشتن از هرگونه شرطی آزاد است یا اینکه آمیخته است به شرایط و خواسته‌های گوناگون؟

دوست داشتن بی‌قید و شرط کدام است و آیا می‌توانیم به آن دست یابیم؟

آیا تفاوتی بین دوست داشتن و «حس تمایل» وجود دارد؟

چگونه می‌توانیم تشخیص دهیم احساسی که نسبت به کسی داریم از جنس تمایل است یا از جنس عشق؟

چگونه می‌توان با رفتن به سطحی از آگاهی عشق خود را پاک و خالص گردانیم؟

اینها بخشی از سؤالاتی است که برای تجربه‌ی حس دوست داشتن بایست مد نظر قرار دهیم.

- عشق چیست؟

روح در بعدی آن‌سوی زمان، مکان، و قدرت درک ما قرار دارد و عشق از آن‌رو که از جنس روح است تعریفی قابل درک به خود نخواهد گرفت.

برای توصیف و درک عشق بهتر است شروع کنیم به گفتن آن چه که عشق

www.takbook.com

www.takbook.com

نیست. عشق عاری ازترس، آزار رساندن، درد و رنج، حسادت، تندی و گستاخی، تنفر، جدائی، شهوت و هوس، وابستگی، بی‌علاقگی، انحصار طلبی، منع و باز داشتن است.

عشق را همچون خدا، و دیگر واقعیت‌های معنوی و ماورائی می‌توان از طریق آثاری که از خود بجا می‌گذارند درک و توصیف نمود. ما قادر به دیدن باد نیستیم اما می‌توانیم اثر آن را مشاهده کنیم، تکان خوردن برگ‌ها، بالا و پائین رفتن شاخه‌ها و صدایی که هنگام عبور از لای درزها شنیده می‌شود همه خبر از واقعیت باد می‌دهند.

دوست داشتن حس یگانگی را به ما هدیه می‌دهد. وقتی کسی را دوست داریم وجود او را احساس می‌کنیم همانگونه که وجود خود را، خوشحالی، موفقیت، آرامش، تندرستی، و رشد روحی و معنوی را برای او می‌خواهیم بیشتر و پیشتر از آنکه برای خود تقاضا کنیم.

دوست داشتن دلسوزی، بخشش، خوشحالی، شور و هیجان، آرامش، لذت، درک و میل به مفید و کمک رسان بودن را در درون ما ایجاد می‌کند و اینکه تلاش خواهیم کرد که تمامی این خصلت‌های زیبا را برای متعلق عشق خود فراهم کنیم.

عشق، ظهور عظمتی است که بیرون از محدودیت‌های بشری می‌نماید. توانایی یکی شدن با دیگران و عدم توجه و عدم اصرار بر خواسته‌های شخصی خود و درک اینکه شایسته‌تر آن است که به متعلق عشق خود و خواسته‌های او توجه کنیم. این بدان معنی است، زمانی که آشکارا می‌بینیم خواست و لذت متعلق عشق ما مهمتر است قدرت ایثار و گذشتن از خواست و نیاز خود را داشته باشیم.

دوست داشتن نیرویی است که یگانگی و هارمونی را با خود دارد، دوست داشتن به معنی هم جهت بودن با کائنات است.

وقتی که همدیگر را دوست داریم با وجود نفس‌ها، خواسته‌ها، و نیازهای متفاوت نیروی دفع را نخواهیم شناخت.

دوست داشتن فرایندی برای یادگیری ندارد، بلکه جریانی است که به سرعت از درون ما آغاز می‌گردد و در بیرون از وجود ما نمایان خواهد شد. ما عین عشق هستیم و در حقیقت پایه و اساس طبیعت بر دوست داشتن بنا شده است هر چند نادانی، ترس و وابستگی عمق درون ما را برای پرورش و نگهداری آن دچار مشکل کرده است و از اینروست که دوست داشتن کسی مستقل از باورها و رفتارهایش و به دور از قضاوت و پیشداوری‌های ذهنی نسبت به او برای ما براحتی قابل دستیابی نیست.

- عشق یا احساس نیاز

قدرت کشش و جاذبه‌ای که ما آن را عشق می‌نامیم در سطوح مختلفی قابل درک است. ابتدایی‌ترین سطح آن احساس نیاز است. در رابطه‌هایمان اغلب کلمه دوست داشتن را بکار می‌بریم در حالی که منظورمان احساس نیاز است.

وقتی که به متعلق عشق خود می‌گوییم "من تو را دوست دارم " اگر عمیقاً لایه‌های درونی خود را آنالیز کنیم متوجه خواهیم شد که منظورمان این است که "من به تو احتیاج دارم " این ابتدایی‌ترین سطحی است که برای دوست داشتن شناخته می‌شود در حقیقت این سطح همیشه با ناراحتی، دلتنگی، درد و رنج همراه است چرا که "اگر تو مرا تنها بگذاری من نمی‌توانم بدون تو زندگی کنم من به تو احتیاج دارم ".

دوست داشتن با درد و رنج همرا ه نیست. وقتی کسی ما را ترک می‌کند و یا رد می‌کند ما اندوهناک می‌شویم، این درد زائیده احساس وابسته بودن به کسی است که همراه با او احساس امنیت، خوشحالی، و یا شخصیت می‌کنیم.

- حس دوست داشتن ما آمیخته با احساس نیاز است:

حس دوست داشتن ما اغلب با مقداری قابل توجه از احساس نیاز به کسی که به او عشق می‌ورزیم همراه است.

کار عشق همیشه دادن است در حالی که احساس نیا ز (متمایل بودن) همیشه منتظر گرفتن است. گاهی اوقات تمایلاتی که ما نسبت به متعلق عشق خود داریم چندان روشن نیست چرا که برای درک و کشف آن لازم است درون خود را عمیقا مورد مطالعه قرار دهیم از اینروست که ما همیشه تمایلات و احساس نیازی که نسبت به متعلق عشق خود داریم عشق می‌نامیم.

وقتی که ما در رابطه‌هامان به احساس درد،ترس و عصبانیت دچار می‌شویم. این بدان خاطر است که احساس می‌کنیم خواسته‌هایمان در معرض خطر برآورده نشدن است. وقتی که این مسئله اتفاق می‌افتد عشق ما تبدیل به شکست، ناامیدی، ترس، دلتنگی و گاهی اوقات در قالب

www.takbook.com

www.takbook.com

عصبانیت، طغیان و دیوانگی و میل به کینه‌ورزی ظاهر می‌شود.

چگونه عشق می‌تواند همه این احساسات منفی را با خود داشته باشد؟ تنها حقیقت ساده این است که احساسات ما هرگز با عشق خالص شروع نشده است بلکه اغلب نوعی از تمایل بوده همراه با نسبتی از احساس نیاز به کسی که به او متمایل بوده‌ایم. این بدان معنی نیست که خود را سرزنش کنیم. هیچ وقت شما قادر نخواهید بود در سال اول دانشگاه مدرک لیسانس را دریافت کنید و ما هیچ وقت از یک جوانه انتظار طراوت و شادابی یک گل را نداریم. این کاملاً طبیعی است که ما اغلب نمی‌توانیم دوست داشتن بی‌قید و شرط را تجربه کنیم چرا که ما هنوز در مسیر تکامل هستیم و تا آن زمان که نتوانیم به سطوح بالاتری از زندگی معنوی دست پیدا کنیم به ندرت قادریم عشق خالص را تجربه کنیم.

- آزاد کردن حس دوست داشتن از احساس نیاز:

اولین قدم در آزاد کردن حس دوست داشتن از هر گونه قید و شرطی این است که حقیقت وجود خود را دوست بداریم همانگونه که هست با ضعف‌ها و اشتباهاتمان تنها در این حالت ما می‌توانیم حس دوست داشتن نسبت به دیگران را به خوبی تجربه کنیم.

قدم دوم این است که سعی کنیم درونیات و احساسات خود را مورد مطالعه قرار دهیم و در شرایط گوناگون تجربه کنیم که چگونه به سمت افکار و احساسات متفاوت کشانده می‌شویم در این حالت ما می‌توانیم تشخیص دهیم در چه وضعیتی دوست داشتن ما در بند قید و شرط است و در چه وضعیتی آزاد از هر گونه قید و شرطی است. مثالهایی که در دنباله بحث می‌آوریم می‌تواند به روشن شدن موضوع کمک بیشتری بکند.

- دوست داشتن کسی که به ما احساس امنیت می‌دهد:

یکی از عمده‌ترین دلایلی که ما نسبت به افرادی که به آنها تمایل داریم احساسی امنیتی است که در هنگام بودن با آنها یا تصور کردن خود در کنار آنها به ما دست می‌دهد. اگر بدرستی روحیات خود را مورد مطالعه قرار دهیم می‌توانیم درک کنیم که آنچه ما را در کنار پدر و مادر نگاه می‌دارد یا در کنار همسر،برادر و خواهر، بچه‌هایمان، کارفرمایی که دوستش داریم، دوستان و یا حتی معلم روحانیمان احساس امنیتی است که به ما دست می‌دهد.

ممکن است که ما در مورد این افراد نوعی از حس دوست داشتن را داشته باشیم ولی همیشه این حس آمیخته است با احساس امنیت که با وجود آنها در درون ما شکل می‌گیرد و از این رو آن چنان که تصور می‌کنیم حس دوست داشتن خالص و بی قید و شرط نیست. تصور کنید اگر آنان ما راترک یا طرد کنند و یا به گونه‌ای برخورد کنند که ما با وجود آنها احساس امنیت نداشته باشیم آیا همچنان آنها را دوست خواهیم داشت.

اگر کارفرما ما را از کار اخراج کند آیا هنوز او را دوست داریم، اگر پدر و مادر ما راترک یا از خانه شان بیرون کنند آیا هنوز آنها را دوست داریم یا اینکه دوست داشتنی که ما تجربه می‌کنیم همیشه آمیخته‌ای است با احساس امنیت.

سؤال اساسی این است آیا حس دوست داشتن ما علیرغم رفتارهای گوناگون متعلق عشق ما همچنان پا برجا و ثابت خواهد ماند یا خیر؟

لحظه‌ای که ما از یک احساس امنیت بزرگ درونی برخوردار هستیم احساسی که ممکن است به خاطر بیداری درونی و یا به خاطر ایمانی که در دل نسبت به خدا داریم ما قادر خواهیم بود بدون قید و شرط و بی‌نیاز از داشتن احساس امنیتی که دیگران به ما خواهند داد می‌توانیم دوست بداریم.

تنها زمانی که می‌دانیم بدون دیگران نیز می‌شود زندگی کرد آنها را یکنواخت و خالص دوست خواهیم داشت.

در این مورد جامعه ما را در سردگمی عظیمی رها می‌کند چرا که به ما یاد می‌دهد وقتی که کسی را دوست داریم به شدت به او وابسته شویم و بترسیم از این که اتفاقی برای او بیفتد چون در این صورت زندگی ما دچار بحرانی عظیم خواهد شد و این دقیقا به معنی احساس عدم امنیت است.

این چنین دوست داشتنی به خاطر فقدان آگاهی از طبیعت و نیروی روح و روان است و اینکه بعد از هر اتفاقی دوباره خورشید طلوع خواهد کرد و ما قدرت بازسازی مجدد زندگی را داریم و در حقیقت تا شقایق هست زندگی باید کرد.

و شاید به همین خاطر جان اسپل گفت " وقتی که دوست داشتن می‌آید، همه‌ترس‌ها از بین می‌روند " .

www.takbook.com

www.takbook.com

منبع : پایگاه اطلاع‌رسانی اصلاح

http://vista.ir/?view=article&id=323615

VISTA.IR
Online Classified Service

عصای دست واقعیت : ساختارگرایی

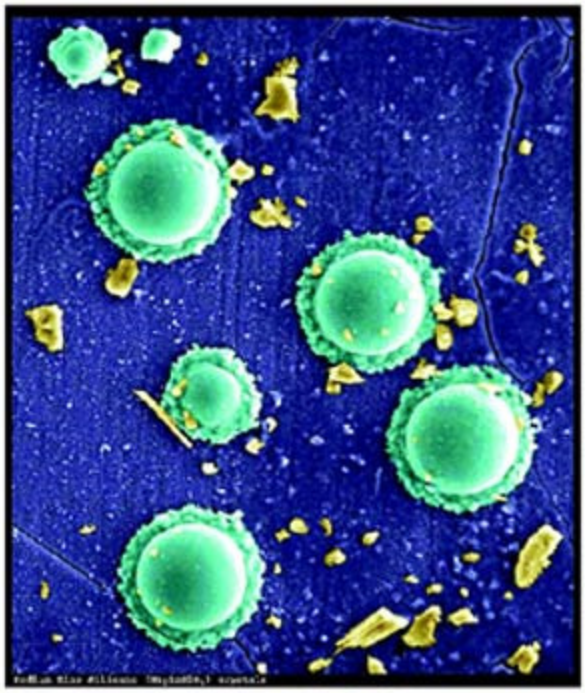

سنجیم روی سیلیکات (Na_2ZnSio_4) این عکس با میکروسکوپ الکترونی انداخته شده. اما هنوز فیلسوفان فیزیک مطمئن نیستند که آیا تصویر موجودات واقعی باشند!

منازعه واقع گرایی/ضد واقع گرایی در فلسفه علم، در قرن بیستم دارای فراز و نشیبهای متفاوتی بوده است.هرچند در دهه های اولیه و میانی قرن توجه فیلسوفان اکثراً معطوف روش شناسی علوم و سایر مسائل معرفت شناختی بود ولی با شروع و شایع شدن نظرات کوهن می توان مدعی شد که این منازعه وارد مرحله جدی خود شد.در اواخر دهه ۷۰ و ۸۰ واقع گرایی با توجه به استدلال های پاتنم وزنه سنگین تر را به خود اختصاص داد.در دهه ۸۰ نظرات لاودن و ون فراسن نشان داد که این استدلال ها ضعیف تر از آن است که واقع گرایان بخواهند آن را مبنای ادعای خود قرار دهند.مسأله تعین ناقصUnderdetermination مزید علت شد و واقع گرایی را تقریباً در موضع انزوا قرار داد. اما سال های دهه ۹۰ را می توان سال های پرامیدی برای واقع گرایان دانست.ساختارگرایی در فلسفه علم که کاملاً خاستگاهی تجربه گرایانه داشت عصای دست واقع گرایان شد.واقع گرایان نشان دادند می توان با استفاده از این رهیافت نه تنها استدلال های ضد واقع گرایان را مردود دانست بلکه جنبه ایجابی رانیز برای آنان به ارمغان می آورد.در این مقاله سعی می شود نگاهی کوتاه به استدلال های مهم ضد واقع گرایی شود و نیز از انواع واقع گرایی ساختاری و نقش فیزیک در پیشبرد آن بحث هایی به میان خواهدآمد.

ضد واقع گرایان عموماً از دو استدلال عمده در رد واقع گرایی استفاده می کنند.استدلال فرا استقرای بدبینانه (Pessimistic metainduction) و تعین ناقص.بر اساس فرا استقرای بدبینانه تاریخ علم به ما نشان می دهد که نظریه های علمی در حال تغییر و تحول هستند. نظریه های علمی قدیمی جای خود را به نظریه های جدید تر می دهند.اما با بررسی این جایگزینی در می یابیم که معنا و نقش عناصر برسازنده نظریه نیز با این جایگزینی تغییر می کند.به عنوان مثال مکانیک نیوتنی توسط نظریه نسبیت جایگزین شد.معنای «جرم» نیوتنی با «جرم» نسبیتی کاملاً متفاوت است و نقش آن نیز در دو نظریه متفاوت به نظر می رسد.

بنابراین جهان تصویر شده توسط مکانیک نیوتنی با جهان تصویر شده توسط نسبیت، جهان های کاملاً متمایزی هستند که اگر بخواهیم نگاهی

www.takbook.com

www.takbook.com

افراطی نیز داشته باشیم حتی غیر قابل مقایسه هستند.بنابراین،به عنوان نتیجه استدلال،می توان باور داشت نظریه هایی که اکنون در دست داریم نیز روزی جای خود را به نظریه های دیگری می دهند که جهان متفاوتی را ترسیم می کنند.بنابراین این ادعای واقع گرایان که نظریه های علمی جهان را به درستی بازنمایی می کنند نیز ادعایی نادرست است.اما بر اساس استدلال دوم یعنی تعین ناقص نظریه ها،همواره می توان نظریه های یکسان به لحاظ تجربی را پدید آورد.مشکل واقع گرایی در اینجاست که این دو نظریه بر هستی شناسی یکسانی ارجاع نمی کنند.به بیانی دیگر تعبیر این نظریه ها با یکدیگر متفاوت است. مثال هایی در دست است که تعبیرهای متفاوت مکانیک کوانتومی یعنی تعبیر کپنهاگی،تعبیر منطق کوانتومی،تعبیر جهان های ممکن،تعابیر موجهه،تعبیر GRW و ... همگی نتایج مشاهده پذیرشان یکسان است ولی متافیزیک کاملاً مختلفی را به خدمت می گیرند.

اما واقع گرایان ساختاری هر دوی این استدلال ها را مردود می دانند. قبل از این که به ادعای ساختارگرایان بپردازیم مفهوم ساختار نیاز به پرداختن دارد.هرچند این مفهوم معنای دقیق ریاضی دارد ولی سعی می شود تا حدودی جوانب شهودی آن روشن شود. فرض کنید که به کارگروه های پژوهشی سفارش می شود نقش رابطه عاطفی افراد یک جامعه با موفقیت آنها را مورد ارزیابی قرار دهند.گروه اول رابطه عاطفی تک تک افراد را با سایر افراد جامعه مبنا می گیرد و براساس آن به نتایجی می رسد.مثلاً اینکه هرچه میزان روابط عاطفی افراد از حدی بالاتر رود موفقیت آنهاکمتر می شود.کارگروه دوم رابطه تک تک افراد را مبنا قرار نمی دهد.بلکه خانواده را به عنوان کوچکترین برسازنده جامعه تعریف می کند و میزانی برای سنجش رابطه عاطفی یک خانواده در نظر می گیرد.

سپس هر دو خانواده را بر اساس این سنجش مورد ارزیابی قرار می دهد و به عنوان مثال نتیجه می گیرد هرچه رابطه عاطفی درون خانواده ای بیشتر باشد میزان موفقیت افراد آن خانواده بیشتر است.خانواده را می توان یک ساختار به شمار آورد که دارای یک مجموعه است،یعنی افراد آن خانواده،دارای یک سری روابط میان اعضای آن مجموعه است،مثل روابط عاطفی،روابط اقتصادی و... و در نهایت اینکه در مقایسه خانواده های متفاوت این افراد نیستند که مورد مقایسه قرار می گیرند بلکه این خانواده ها و نقش های درونی آنهاست که مورد ارزیابی قرار می گیرد.در نظریه های علمی نیز می توان چنین برداشتی داشت.به عنوان نمونه در نظریه نیوتن مفاهیم مستقلی به نام های «نیرو»،«جرم»،«مکان» و روابط مستقل مثل ma =F و... در دست نداریم.بلکه باید این مفاهیم را به مثابه یک کل در نظر بگیریم و در مقایسه نظریه ها این ساختارها را مبنا قرار دهیم.واقع گرایان ساختاری در مورد استدلال های ضد واقع گرایان نیز ادعا می کنند استدلال های آنها معتبر نیست چراکه بر پیش فرض های نادرستی استوار است.در مورد فرااستقرای بدبینانه،اگر ساختار نظریه قبلی را با ساختار نظریه جدید بسنجیم در می یابیم که نه تنها این دو نظریه متفاوت به نظر نمی رسند بلکه نظریه جدیدتر به نحو قابل قبولی به نظریه قدیمی تر کاهش می یابد.در مورد تعین ناقص نیز اگرچه دو نظریه معادل به لحاظ تجربی متفاوت به نظر می رسند، اما اگر شکل ساختاری آنها مورد ارزیابی قرار گیرد مشخص می شود که با یکدیگر هم شکل هستند و بر یک ساختار در جهان واقع دلالت می کنند.

واقع گرایی ساختاری و مدافعان آن به دو دسته تقسیم می شوند.واقع گرایی ساختاری معرفتی(ESR) و واقع گرایی ساختاری هستی شناختی(OSR).مدافعان واقع گرایی ساختاری معرفتی اظهار می کنند که ساختاری در نظر گرفتن نظریه ها صرفاً توانسته است بخش معرفتی واقع گرایی کلاسیک را تصحیح کند.یعنی اینکه حتی اگر واقع گرای ساختاری نیز باشیم صرفاً می توانیم ادعا کنیم توانسته ایم به فرم و ساختار جهان پی ببریم نه به محتوا و ماهیت آن.چراکه ساختار صرفاً روابط میان ابژه ها و عناصر برسازنده جهان را نشان می دهد و ویژگی های ذاتی این هویات از حوزه نظریه علمی خارج است.واقع گرایی ساختاری با مقاله ای از جان ورال(Worrall J.) با عنوان «واقع گرایی ساختاری:بهترین دو جهان » معرفی شد.ولی در این مقاله تصریح نمی شود که آیا واقع گرایی ساختاری می تواند به لحاظ متافیزیکی واقع گرایی را تصحیح کند یا به جهت معرفتی.می توان نظریه کانت در باب جهان و شناخت ما از آن را به عنوان نمونه کلاسیک واقع گرایی ساختاری معرفتی در نظر بگیریم. جیمز لیدی من (Ladyman .J) و استیون فرنچ(French. S) مقالات متعددی منتشر کردند مبنی براینکه فیزیک جدید در حوزه های فیزیک کوانتوم و فضا- زمان صرفاً با OSR سازگار است .می توان این قسمت از کارهای این فیلسوفان علم انگلیسی را نقطه عطفی در فلسفه علم دانست.آنها توانسته

www.takbook.com

www.takbook.com

بودند نشان دهند که متافیزیک به شدت متأثر از فیزیک است.به نظر آنها این برداشت سنتی ما از متافیزیک که جهان به ابژه ها و خصوصیات آنها تقسیم می شود باید مورد اصلاح قرار گیرد و متافیزیک ساختار گرایانه جایگزین آن شود.

واقع گرایی ساختاری انتقاداتی را نیز در پی داشته است.به عقیده بعضی مثل پیسلوس(Psillos) هرگونه واقع گرایی ساختاری بر تمایز میان فرم/محتوا استوار است.در حالیکه انقلاب علمی به ما نشان داد چنین تمایزی اساساً توهمی بیش نیست و شناخت ما از اشیاء توسط روابط آنها با دیگر هویات یعنی همان قوانین طبیعت میسر می شود.بنابراین یا واقع گرایی ساختاری اشتباه است و یا اینکه چیزی بیش از واقع گرایی کلاسیک نیست.دیگر انتقاد بر این نکته پافشاری می کند که ممکن است در انقلاب های علمی بخش ساختاری نظریه نیز از دست برود.اگر چنین باشد ادعای واقع گرایان ساختاری درجهت انباشتی بودن علم ادعایی توخالی است.این انتقاد نیاز به گذر زمان دارد.واقع گرایی ساختاری نظریه ای جدید است و هنوز نظریه ها به شکل ساختاری در نیامده اند.باید منتظر آن روز بود و دید که آیا هم ساختار بودن نظریه های قدیم وجدید معتبر است یا خیر.بر اساس نقدی دیگر این نوع واقع گرایی بیش از آنکه باید، متافیزیک سنتی ما را دچار دگرگونی می کند.مدافعان این انتقاد اظهار می کنند فیزیک جدید که پایه این دگرگونی است نمی تواند چنین نقشی در متافیزیک داشته باشد.ون فراسن نیز انتقادی جدی بر این نوع واقع گرایی دارد.واقع گرایان ساختاری اظهار می کنندبه محض اینکه ریاضیات توانست ساختاری را بازنمایی کند،معرفت ما از جهان به شکل ساختاری در آمده است.اما اگر چنین باشد هستی شناسی فیزیک بر مبنای هستی شناسی ریاضی استوار می شود و اگر چنین شود نمی توان میان ساختار جهان طبیعی و ساختار های ریاضی تمایزی قائل شد.

منبع : روزنامه ایران

http://vista.ir/?view=article&id=287531

VISTA.IR
Online Classified Service

عملکردها، فعالیت‌ها و وظایف چشم سوم

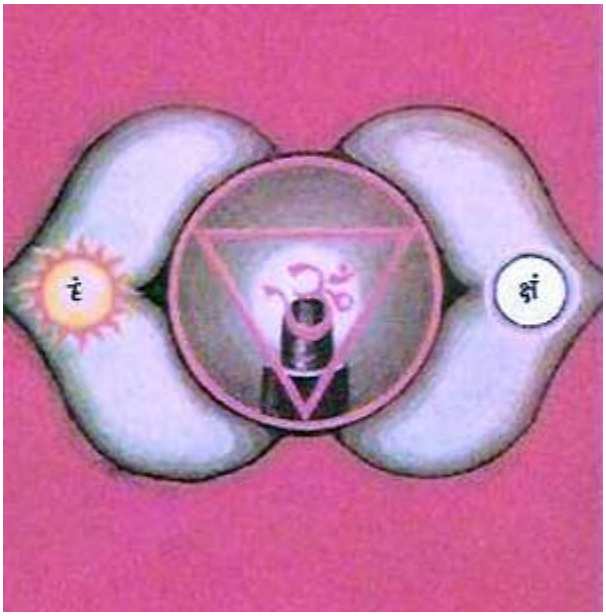

چشم سوم پل ارتباطی فیزیک و متافیزیک، ظاهر و باطن، جسم و روح، تن و روان، مغز و ذهن و خودآگاه و ناخودآگاه است.

چشم سوم پلی برای رفتن به فراسوی ابعاد مکان و زمان می‌باشد. بُعد فیزیکی ما ـ جسم ـ مقید به بُعد مکان و زمان می‌باشد، به این معنی که وقتی جسم ما در زمان حال است، دیگر نمی‌تواند همزمان در گذشته و یا در آینده باشد. یا وقتی چشم سوم پل ارتباطی فیزیک و متافیزیک، ظاهر و باطن، جسم و روح، تن و روان، مغز و ذهن و خودآگاه و ناخودآگاه است.

چشم سوم پلی برای رفتن به فراسوی ابعاد مکان و زمان می‌باشد. بُعد فیزیکی ما ـ جسم ـ مقید به بُعد مکان و زمان می‌باشد، به این معنی که وقتی جسم ما در زمان حال است، دیگر نمی‌تواند همزمان در گذشته و یا

www.takbook.com

www.takbook.com

در آینده باشد. یا وقتی جسم ما در یک مکان است، نمی‌تواند همزمان در مکان یا مکان‌های دیگر باشد. این محدودیت‌ها برای ابعاد متافیزیک وجود ما مصداق ندارد. پس انسان می‌تواند از طریق چشم سوم به ماورای بُعد مکان و زمان سفر کند. در اصل می‌توان با کمک آجنا به مکان‌ها و زمان‌های دیگر در عالم فیزیکی و حتی در عوالم دیگر اشراف پیدا کرد. فخرالدین عراقی چنین بیان می‌دارد که:

گشت بیدار چشم دل، چو مرا عالم از پیش جسم و جان برخاست

آجنا دریچه‌ی ورود به جهان‌های ماوراء و شاه‌راه حیاتی برای رسیدن به جهان‌های دیگر می‌باشد؛ به عبارت دیگر چشم سوم سرآغاز ارتباط انسان با جهان‌های معنوی است. چشم سوم مناسب‌ترین مکان برای این کار در افراد اهل علم و دانش می‌باشد. پس می‌توان گفت، آجنا پلی بین سطح فیزیکی و سطوح معنوی است و راهی برای دست‌یافتن به واقعیت‌ها و توانایی‌های جهان‌های دیگر می‌باشد.

حضرت آیت الله جوادی آملی ـ که خداوند ایشان را محفوظ نموده و بر توفیقات ایشان بیفزاید ـ در کتاب «حکمت عبادات» در بحث عالم مُلک و ملکوت می‌فرمایند: «ملکوت یعنی باطن و مُلک یعنی ظاهر. آنجا که سبحان است، جای ملکوت است (فسبحان الّذی بیده ملکوت کلّ شیء) و آنجا که سخن از مُلک است جای تبارک، (تبارک الّذی بیده الملک). بین ملک و ملکوت مثل ظاهر و باطن فرق است. او همگان را دعوت کرده که سری به باطن عالم بزنید و خود را ارزان نفروشید. نه به خود اعتماد کنید و نه به دیگران. راه رسیدن به باطن عالم را راهیان و واصلان این راه تبیین کرده‌اند.» در جای دیگری از همین مبحث ایشان می‌فرمایند: «کسی که به عالم ملکوت آشنا شد از آنجایی که ملکوت یقین آور است، دیگر مردّد نیست و در هیچ امری شک ندارد.» (حکمت عبادات، ص۵۶) ایشان همچنین معتقد هستند که از طریق عبادات دینی می‌توان به ملکوت راه یافت؛ «حکمت عبادتْ راه پیدا کردن به ملکوت است. و مشاهده ملکوت با یقین همراه است و چیزی در عالم گرامی‌تر و گران‌تر از یقین نیست. خدا این یقین را به افراد خاصی اعطا می‌کند نه همگان.»

حضرت امام خمینی سلام الله علیه در شروع کتاب نفیس آداب نماز می‌فرمایند: «... متحیّرانی هستیم که چون کرم ابریشم از سلسله‌های شهوات و آمال بر خود تنیده و یکسره از عالم غیب و محفل انس چشم بریده؛ جز آن که از بارقهٔ الهیّه چشم دل ما را روشنی بخشی...»

تیسراتیل محلی برای دریافت ادراکات فراحسی، الهام، اشراق، کشف و شهود می‌باشد. آیت الله ممدوحی در توضیح یکی از عبارات علامه طباطبایی می‌نویسد: «اگر کسی چشم باطنش باز شود امکان ندارد از شهود ظاهری پی به مشهود باطن نبرد» هاتف اصفهانی با اشاره به همین مضامین می‌گوید:

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی

چشم سوم در مباحث عرفانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. آجنا در مباحث عرفانی به چشم دل معروف می‌باشد و بسیاری از تجارب عرفانی به وسیله‌ی چشم دل کسب می‌گردد؛ به عبارت دیگر چشم دل محلی برای رؤیت تصاویر و کسب تجارب معنوی و عرفانی می‌باشد. فخرالدین عراقی دراین‌باره چنین سروده است:

دیده ادراک او ناظر احکام لوح چشم دل پاک او مشرق امالکتاب

دانشمند بزرگ و عالم متقی، استاد شیخ حسین انصاریان ـ که خداوند بر طول عمر و توفیقات ایشان بیفزاید ـ در کتاب ارزشمند و گرانبهای «تفسیر جامع صحیفهٔ سجادیه» چنین می‌نویسند: «در صورتی که ظاهر به آداب شریعت آراسته شود، و باطن به نور معرفت و اخلاق حسنه و ایمانِ کامل منور گردد، چشم دل برای دیدن حقایق باز می‌گردد، و هر قلبی به تناسب قدرت و قوتش به تماشای جلال و جمال و عظمت و جبروت موفق می‌شود.» ایشان همچنین متذکر می‌شوند که: «هر قلبی را در توجه به حضرت او و درک حقایق ایمانی ظرفیتی است که برابر آن ظرفیت، قبول کنندهٔ نور جمال است؛ چنانچه بیش از قدرت طلب شود به آن طلب پاسخ ندهند، که پاسخ به طلب خارج از توان و قوت قلب، مساوی به باد رفتن هستی است، چنان‌که درآیهٔ ۱۴۳ سورهٔ مبارکه اعراف، به این معنا به‌طور صریح اشارت رفته است، و در این زمینه مفسر بزرگ قرن و عارف

www.takbook.com

www.takbook.com

عالی‌شأن در تفسیر المیزان توضیحی عالمانه داده است.» مفسر کبیر قرآن علامه سید محمد حسین طباطبائی در تفسیر شریف المیزان روایتی را نقل می‌کنند که حضرت امام صادق علیه‌السلام در جواب سوال «ابی بصیر» فرمودند که: مومن در قبل از دنیا، در دنیا و در قیامت خدا را می‌بیند، ابی بصیر خطاب به امام عرض کرد آیا اجازه دارم این مطلب را از قول شما برای دیگران نقل کنم؟

حضرت فرمودند: نه، برای این‌که هر کسی معنای این گونه مطالب را نمی‌فهمد آن وقت مردمِ جاهل گفتارت را شبیه به کفر می‌پندارند، و نمی‌فهمند رؤیت به قلب غیر از رؤیت به چشم است. همچنین ایشان از نهج‌البلاغه نقل قول می‌کنند که حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: «دیدگان او را (خدا) به رؤیت بصری ندیده، ولیکن دلهاست که او را به حقیقت ایمان دیدار کرده است.» علامهٔ طباطبائی همچنین به نقل از حضرت امام رضا علیه‌السلام می‌نویسند که: «رسول خدا هر وقت در مقام بر می‌آمد که با چشم دل پروردگار خود را ببیند خداوند او را در نوری نظیر نور حجاب‌ها قرار می‌داد و در نتیجه هر چه در آن حجاب‌ها بود برایش روشن می‌شد.» ایشان همچنین می‌نویسند که «محمد بن فضیل» از امام ابی‌الحسن علیه‌السلام پرسید آیا رسول خدا (صلی الله علیه واله وسلم) پروردگار خود را می‌دید؟ امام فرمودند: آری با دل خود می‌دید.

نگاه کردن به ذات پاک پروردگار، با چشم دل و از طریق شهود باطن امکان پذیر است و انسان را مجذوب آن ذات بی‌مثال و آن کمال و جمال مطلق می‌کند، در اثر این نگاه لذتی روحانی و وصف ناپذیر به انسان دست می‌دهد، که یک لحظه‌ی آن از تمام دنیا و آنچه در دنیا است برتر و بالاتر می‌باشد. پس اگر حجاب‌ها کنار رود و انسان خداوند را با چشم دل مشاهده کند، خواهد فهمید که چیزی محبوب‌تر و لذت‌بخش‌تر از نگاه به پروردگار با چشم درون نیست.

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی در تفسیر نمونه ذیل بحث «لقاء الله چیست؟» توضیح می‌دهند که منظور از لقاء و ملاقات خداوند دو چیز می‌تواند باشد. اول مشاهده‌ی آثار قدرت خداوند در صحنه‌ی قیامت و پاداش‌ها و کیفرها و نعمت‌ها و عذاب‌های او، دوم یک نوع شهود باطنی و قلبی. ایشان در تکمیل مطلب دوم می‌فرمایند: «انسان گاه به جایی می‌رسد که گویی خدا را با چشم دل در برابر خود مشاهده می‌کند، به طوری که هیچگونه شک و تردیدی برای او باقی نمی‌ماند. این حالت ممکن است بر اثر پاکی و تقوا و عبادت و تهذیب نفس در این دنیا برای گروهی پیدا شود...»

ایشان همچنین در جای دیگری می‌فرمایند: «اگر در روایات اسلامی یا آیات قرآن تعبیر لقای پروردگار آمده است، منظور همان مشاهده با چشم دل و دیده خرد است»، این استاد بزرگ در تفسیر «فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا» می‌فرمایند: «لقای پروردگار که همان مشاهده باطنی ذات پاک او با چشم دل و بصیرت درون است گرچه در این دنیا هم برای مؤمنان راستین امکان پذیر است اما ... این مسئله در قیامت به خاطر مشاهده آثار بیشتر و روشنتر و صریحتر جنبه همگانی و عمومی پیدا می‌کند.»

این مرجع تقلید عظیم الشأن در جای دیگری از تفسیر نمونه می‌نویسند: «مشاهده خداوند با چشم دل هم در این جهان ممکن است و هم در جهان دیگر و مسلماً در قیامت که ذات پاک او ظهور و بروز قویتری دارد این مشاهده قویتر خواهد بود.» ایشان معتقدند که «چشم سر آثار را می‌بیند و چشم دل آفریننده آثار را». پس لقای معنوی پروردگار در قیامت رخ می‌دهد، هنگامی که حجاب‌های عالم دنیا کنار رود و غبارهای شهوات و هوس‌ها فرو نشیند، پرده‌ها برداشته شود و انسان با چشم دل جمال دل آرای محبوب را ببیند، بر بساط قربش گام نهد و به حریم دوست راه یابد.

روحانی گرانقدر جناب آقای صادق حسن‌زاده، مترجم کتاب «رساله الولایهِ» علامه طباطبایی در پاورقی ترجمه‌ی کتاب مذکور چنین آورده است: «از این آیه شریفه (آیه ۱۴ سوره مطفّفین) استفاده می‌شود که همانا مشاهدهٔ آیات الهی که از چشم غیر اهل یقین، مستور است و پرده و حجاب بر آنها کشیده شده، به وسیله چشم دل است نه چشم ظاهری؛ پس برای دل چشم است همانطور که دارای اعضای حسی دیگر نیز هست. و در تأیید این معنا، آیات زیادی در قرآن کریم است.

آجنا وسیله‌ای برای تله‌پاتی است. تله‌پاتی به معنی ایجاد ارتباط از طریق افکار و بدون استفاده از ابزار فیزیکی و حواس پنج‌گانه و کلام می‌باشد. همه‌ی انسان‌ها بالقوه دارای استعداد تله‌پاتی می‌باشند. این پدیده در انسان‌های اولیه یک راه ارتباطی معمول بوده است. در صورتی‌که چشم

www.takbook.com

www.takbook.com

سوم فعال و باز باشد، انسان‌ها می‌توانند به راحتی از طریق تله‌پاتی با یکدیگر در ارتباط باشند. همه می‌دانند که عاشقان چگونه هنگامی که دور از هم به سر می‌برند، از طریق فکر با هم ارتباط برقرار می‌کنند، در این موارد، علت این است که عشق، امواج مغزی را با هم هماهنگ می‌کند. مادران هر گاه فرزندانشان در خطر باشند، آگاه می‌شوند، حتی اگر هزاران کیلومتر از آنها دور باشند.

با اوصاف فوق شما می‌توانید از طریق چشم سوم برای هر کس که بخواهید پیام بفرستید؛ برای این منظور هنگامی که روی چاکرای ششم تمرکز می‌کنید، تصویر شخصی را که می‌خواهید به او پیام بدهید مجسم کنید، او را در حال دریافت پیام ببینید. ممکن است مدتی طول بکشد، اما به هر حال او دریافتی از شما خواهد داشت. اگر شما برای این تمرین با کسی قرار بگذارید، موفقیت بیشتری خواهید داشت.

آجنا می‌تواند عامل ارتباط ما با موجودات دیگر باشد. از طریق این ساختار می‌توان با موجودات فیزیکی غیر از انسان مانند گیاهان و جانوران ارتباط برقرار ساخت. به عبارت دیگر، انسان می‌تواند با کمک چشم سوم و تله‌پاتی با جانوران و گیاهان ارتباط گرفته، یا به اصطلاح با آنها صحبت کند. همچنین از طریق چشم سوم می‌توان با موجودات ماورائی ارتباط گرفت. در حال حاضر بر روی کره‌ی زمین که بخش بسیار بسیار کوچکی از جهان فیزیکی می‌باشد، بیش از یک میلیون و دویست هزار گونه موجود زنده شناسایی شده است. با وجود این همه موجود در این کره‌ی خاکی کوچک، آیا به نظر شما سایر کرات موجود در جهان فیزیکی، خالی از موجودات و مخلوقات می‌باشد؟ و آیا سایر جهان‌ها (بخش‌های دیگر جهان هستی به غیر از جهان فیزیکی) از موجودات و مخلوقات تهی می‌باشد؟ به استناد مطالب دینی و یافته‌های علمی، می‌توان ادعا نمود که در سایر بخش‌های جهان هستی نیز مخلوقاتی زیست می‌کنند. بخش زیادی از این مخلوقات، موجودات ماورایی‌اند، که در حالت عادی و با حواس فیزیکی نمی‌توان آنها را رؤیت نمود ولی با کمک چشم سوم می‌توان این موجودات را احساس، ادراک و رؤیت نمود و با آنها ارتباط برقرار کرد. فرشته و جن از جمله مشهورترین و معروف‌ترین موجودات ماورایی می‌باشند.آجنا وسیله‌ای برای پیش‌بینی، پیشگویی، آینده‌نگری و روشن‌بینی است. آینده نگری شامل کسب اطلاعات و اخبار در مورد آینده می‌باشد. روشن‌بینی به معنی دریافت و رؤیت اطلاعات بدون استفاده از چشم معمولی است.

هم برق دم خنجر او سانحه سوز است هم چشم دل روشن او حادثه بین است

آجنا وسیله‌ای برای پیش‌بینی، پیشگویی، آینده‌نگری و روشن‌بینی است. آینده نگری شامل کسب اطلاعات و اخبار در مورد آینده می‌باشد. روشن‌بینی به معنی دریافت و رؤیت اطلاعات بدون استفاده از چشم معمولی است.

هم برق دم خنجر او سانحه سوز است هم چشم دل روشن او حادثه بین است

تجارب زیادی در طول تاریخ اثبات کرده‌اند که مقولات فوق واقعیت داشته، انسان می‌تواند به آنها دست یابد. ولی هر کس در این زمینه ادعا کند، نمی‌توان گفت که ادعایش درست است و چه بسا ادعایی بیش نباشد. البته پر واضح است، آنهایی که در این زمینه‌ها به توانایی‌های مثبت دست پیدا کرده‌اند، هیچ گونه ادعایی ندارند.

پیشگویی از جمله مقولات بسیار داغ و حساس در متافیزیک است، که با شک، شبهه، اوهام و خرافات آمیخته شده است، و از لحاظ علمی جای سوال و از نظر شرعی محل تأمل است. در این مورد باید گفت که اصل مطلب پیشگویی صحیح است و برخی انسان‌ها می‌توانند به طرق مختلف از آینده با خبر شوند. حضرت امام خمینی سلام الله علیه در کتاب «کشف الاسرار» با استفاده از نظرات فلاسفه و حکمای اسلامی و متافیزیسین‌ها و دانشمندان غربی وجود و صحت پیشگویی را به اثبات می‌رسانند.

متافیزسین‌ها برای پیشگویی شیوه‌های مختلفی دارند که یکی از مهم‌ترین و معتبرترین آن استفاده از آجنا می‌باشد. البته دست یافتن به قدرت پیشگویی و فعال نمودن این توانایی نهفته در وجود انسان کار سخت و دشواری است، که نیاز به زمان طولانی و زحمت فراوان دارد.

چشم سوم به خاطر نقش حیاتی‌اش در ادراک روح، اهمیت ویژه‌ای دارد. این چاکرا مجرای ارتباطی ما با ضمیر ناخودآگاه و مرکز نیروی درونیمان می‌باشد، یعنی جایی که بدن ما می‌تواند خود را شفا دهد، یا جایی که ما می‌توانیم دیگران را شفا دهیم. آجنا مرکز ارتعاش انرژی‌های روحی و نیروهای روانی خودآگاه و ناخودآگاه ما می‌باشد. به عبارت بهتر، چشم سوم مرکز فرماندهی روح در جسم فیزیکی است.

از لحاظ عاطفی، چشم سوم پلی به سوی شناخت و ارزیابی «خود» است. علاوه بر جنبه‌ی روحی، آجنا در زمینه‌ی توانایی‌های عقلانی نیز به ما

www.takbook.com

www.takbook.com

کمک می‌کند. این چاکرا همچنین به ما کمک می‌کند که در برابر عقاید دیگران ـ به خصوص عقاید مخالف ـ ذهنی باز داشته باشیم. بسیاری از انسان‌ها تحمل و ظرفیت شنیدن و یا پذیرش عقاید مخالف با میل و علاقه‌ی خودشان را ندارند، که این در بسیاری از موارد شغلی، خانوادگی و اجتماعی باعث بروز مشکلات عدیده می‌شود. بسیاری از دعواها و درگیری‌ها در همین مطلب ریشه دارد. خیلی از انسان‌ها فرهنگ گفتمانشان بسیار ضعیف است. ضعف فرهنگ گفتمان به خاطر عدم فعالیت مناسب آجنا است.

آجنا ما را قادر می‌سازد که از تجربه‌ها درس بگیریم. چشم سوم مرکز هوش عاطفی و استدلال شهودی ما است و بصیرت درونی ما را تا زمانی که مانعی در برابر آن وجود نداشته باشد، افزایش می‌دهد.

حتماً برای شما اتفاق افتاده که فکری به ذهنتان خطور کند و دقیقاً به همان صورت اتفاق بیفتد! مثلاً ممکن است قبل از رفتن به دانشگاه ، به فکرتان برسد که امروز در کلاس اتفاق عجیبی رخ خواهد داد و پس از حضور در کلاس در کمال تعجب می‌بینید که آن فکر به وقوع می‌پیوندد. این پدیده در بعضی افراد به ندرت و در برخی دیگر به کرات پیش می‌آید. این گونه امور از مجرای چشم سوم عمل کرده، این اطلاعات به کمک آجنا به شخص می‌رسد.

چشم سوم مانند مجرایی عمل می‌کند که از طریق آن نوسان‌های فرامادی به سوی کیهان فرستاده می‌شود. پس این ساختار عامل ارتباطی ما با کیهان و گذرگاه ورود به کیهان می‌باشد. کسانی که به این مرحله از رشد متافیزیک برسند، دیگر ترسی از مرگ نخواهند داشت و حتی مشتاق آن می‌باشند. ترس از مرگ یکی از معضلات تمام اقشار بشر می‌باشد. البته حقیقت آن است که جسم انسان از مرگ می‌هراسد ولی روح نه تنها هراسی از مرگ ندارد بلکه مشتاق آن است.

تیسراتیل محل رؤیت و ارتباط با «استاد درون» یا «گورو» است. گورو، استاد و معلم متافیزیک و یا عرفان است که می‌تواند در قالب روحی ظاهر شده و آموزش دهد. از نظر لغوی، گورو به معنی شخص سنگین، موقر و محترم است. این شخص دارای روحی والا و رفیع است و می‌تواند در هر دو جهان فیزیکی و ماورائی حضور داشته باشد. بسیاری از رازهای هستی و خلقت برای گورو آشکار شده است. استاد درون به گذشته و آینده اشراف دارد. با ارواح در ارتباط است و هاله‌ی نورانی را می‌بیند. آنگاه که معرفت‌جو آمادگی و ظرفیت لازم را داشته باشد، استاد درون به سراغ او می‌آید. به یاد داشته باشید که این استاد درون است که شما را انتخاب می کند. اگر معرفت‌جو برای رسیدن به استاد درون تلاش فعال نماید، نتیجه‌ی معکوس می‌دهد، به عبارت دیگر اگر معرفت‌جو مدام طلب دیدار استاد درون را داشته باشد، به نتیجه نخواهد رسید. صدا زدن گورو و یا فرا خواندن او امری گستاخانه است. برای ارتباط با استاد درون باید متواضع و فروتن بود. گاهی اوقات جوینده در خواب، رویا و خلسه، ستاره‌ی آبی می‌بیند که بیانگر ارتباط قریب الوقوع با استاد درون می‌باشد.

آموزش‌های متافیزیک در دو بُعد ظاهری و باطنی انجام می‌شود. شروع آموزش‌ها عموماً با آموزش‌های فیزیکی یا ظاهری است، که شاگرد و استاد در بُعد فیزیکی همدیگر را ملاقات کرده، آموزش‌ها را آغاز می‌کنند. پس از مدتی که شاگرد توانایی و ظرفیت لازم را کسب کند، استاد به شکل روحی و از درون در زمان خواب، رؤیا و یا خلسه بر او ظاهر می‌شود و آموزش‌های لازم را ارائه می‌کند؛ به این شخص استاد درون گفته می‌شود. استاد درون می‌تواند همان استاد ظاهری و فیزیکی باشد و یا می‌تواند فرد دیگری باشد. استاد درون می‌تواند در قید حیات باشد و یا این جهان خاکی را ترک نموده باشد. ممکن است برای شاگرد، استاد درون یک چهره‌ی آشنا و یا چهره‌ی جدید باشد. در هر شکل استاد درون در محل چشم سوم بر شاگرد ظاهر شده و او را آموزش می‌دهد. شاگرد نیز از طریق آجنا می‌تواند با استاد درون در ارتباط باشد.

قدرت ذهن، خرد، عقل، استدلال و بینش در چاکرای آجنا نهفته است. توانایی دست زدن به خلاقیت‌های بزرگ، توانایی آموختن و درس گرفتن از تجربه‌ها، توانایی ارزش‌یابی اعتقادات و نگرش‌ها و احترام گذاشتن به نظرات دیگران از جمله مسائل دیگری هستند که به چشم سوم مربوط می‌شوند. هر چند که عشق مربوط به چاکرای قلب (چاکرای اصلی شماره‌ی۴) است ولی عشق‌های عرفانی و ماورایی به تیسراتیل ارتباط دارد. چشم سوم منشاء علم مطلق است.

از چشم سوم می‌توان مانند یک دوربین استفاده کرد و با آن می‌توان به سفر پرداخت؛ چشم سوم می‌تواند شخص را به هر کجا مجسم کند،

www.takbook.com

www.takbook.com

ببرد، زیرا توسط تجسم راهنمایی می‌شود. همه‌ی افکار و احساساتی که ما به چشم سوم می‌فرستیم، انرژی جذب می‌کنند تا در نهایت به واقعیت تبدیل شوند. ممکن است این فرآیند چند روز تا چند هفته طول بکشد و با واسطه‌های متعدد به دست شخص برسد، اما اگر ثبات و پشتکار باشد، سرانجام به هدف خواهد رسید. به عبارت دیگر چشم سوم جایگاه یک فرآیند برهم کنش است؛ همه افکار و احساساتی که شما وارد آن می‌کنید، به طرز شگرفی فزونی یافته، دوباره پدیدار می‌شوند.

از آنجا که چشم سوم هر چه را که شخص بخواهد برآورده می‌سازد، مهم است که همیشه چیزهای خوب آرزو شود. هرگز برای کسی آسیب و زیان نخواهید. همواره برای همه‌ی نوع بشر و همه‌ی نژادها در سراسر جهان هستی بهترین را بخواهید، همیشه کسانی را که به شما آزار رسانده‌اند، ببخشید و برای آنها دعای خیر کنید. این توصیه برای حفاظت از خود شماست. زیرا مانع از این می‌شود که احساس رنجش و ناخشنودی شما ادامه پیدا کند و شما را تا سطح شخصی که درباره‌ی او فکر می‌کنید تنزل دهد. همچنین خواسته‌های خود را با چیزهای آسان شروع کنید. سعی نکنید که از آسمان سکه‌های طلا ببارانید، این کار ممکن است ولی نه برای مبتدیان. اگر مشکل مالی دارید، بهتر است که برای افزایش درک و فهم خود دعا کنید.

چشم سوم پل برقراری ارتباط فکری با دیگران است.

وقتی به هر دلیل خوشایند و یا ناخوشایند به فرد دیگری فکر کنیم، یک پل انرژی بین چشم سوم ما و او برقرار می‌شود که ما را به هم وصل می‌نماید. عوامل زیادی باعث می‌شود که ما به دیگران فکر نمائیم، از جمله: دوست داشتن، تنفر داشتن، طلب کار بودن، بدهکار بودن، ظلم کردن، مظلوم واقع شدن و ... تمام اینها باعث شده که به فرد دیگری فکر نموده، از طریق پل انرژی چشم سوم با او ارتباط برقرار نماییم. در این حالت اگر آن فرد از نظر علم و ایمان از ما بالاتر باشد، ما تا مرتبه‌ی او صعود می‌کنیم، ولی اگر پایین‌تر باشد، ما نیز تا مرتبه‌ی او نزول خواهیم کرد. اگر فکر کردن به شخصی و در نتیجه ارتباط با او از طریق چشم سوم موقت و گذرا باشد، این صعود و نزول نیز موقت و گذرا است. ولی در مواردی که به صورت دایم به فردی فکر نماییم، اتصال ما نیز دایمی بوده، صعود و یا نزول به مرتبه‌ی آن شخص نیز دایمی می‌شود.

کینه به دل گرفتن سبب شده که انسان دایم به شخص مقابل فکر نموده، با مکانسیم‌هایی که ذکر شد، به مرتبه‌ی آن شخص نزول نماید. برای همین توصیه شده که در این موارد اشخاص را ببخشید و از گناه آنها درگذرید و کینه‌ی آنها را به دل نگیرید. این در درجه‌ی اول به نفع خود شما است.

چشم سوم عامل بهره گرفتن از جادوی سیاه نیز می‌باشد. جادوی سیاه به معنی استفاده‌های منفی از توانایی‌های متافیزیکی و نیروهای ماورائی بر علیه دیگران می‌باشد. هدف از این کار آسیب رساندن به دیگران و اذیت نمودن آنها است. جادوی سیاه در فرهنگ‌ها و ملل مختلف به شیوه‌های متفاوتی به‌کار می‌رود. در جادوی سیاه با اعمال فیزیکی و ماورائی که انجام می‌شود، حجم زیادی انرژی منفی از چشم سوم عامل به سمت فرد مورد نظر ارسال می‌گردد، این انرژی‌های منفی با نمود فیزیکی و ماورائی خود تاثیرات منفی بر جسم و روان سوژه می‌گذارد.

چشم سوم مهم‌ترین گیرنده در کالبد اثیری است و کاربردهای فراوان دارد.

اهمیت و کاربردهای آجنا در کالبد دوم مانند اهمیت و کاربردهای چشم فیزیکی در کالبد اول است. ۹۰% ادراکات فیزیکی از طریق چشم فیزیکی به کالبد فیزیکی منتقل می‌شود، و فقط ۱۰% ادراکات از طریق چهار حس دیگر دریافت می‌شود. پس اگر بینایی تعطیل شود، ۹۰% ارتباط شخص با محیط نیز تعطیل می‌گردد. به همین ترتیب بخش اعظم ارتباط انسان با عوالم ماوراء، موجودات ماوراء و پدیده‌های ماورائی از طریق چشم سوم است، هر چند که انسان علاوه بر بینایی باطنی دارای گیرنده‌های ماورائی دیگری نیز می‌باشد، ولی اهمیت گیرنده‌های دیگر از چشم سوم کمتر است. حضرت علی علیه‌السلام می‌فرمایند: «هرگاه دیدهٔ بصیرت کور باشد نگاه چشم سودی ندارد.» همچنین پیامبر گرامی اسلام ـ که سلام و صلوات بر او و خاندانش باد ـ می‌فرمایند: «کور آن نیست که چشمش نابینا باشد، بلکه کور آن است که دیدهٔ بصیرتش کور باشد.»

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی در تفسیر نمونه می‌نویسند: «در حقیقت آنها که چشم ظاهر خویش را از دست می‌دهند، کور و نابینا نیستند و گاه روشندلانی هستند از همه آگاه‌تر، نابینایان واقعی کسانی هستند که چشم قلبشان کور شده و حقیقت را درک نمی‌کنند.» ایشان

www.takbook.com

www.takbook.com

همچنین از پیامبر گرامی اسلام نقل قول می‌کنند که فرموده‌اند: «بدترین نابینایی، نابینایی دل است.» ویا فرموده‌اند که: «نابینایی‌ترین نابینایی‌ها، نابینایی دل است.»

علامه سید محمد حسین طباطبایی ـ رحمه الله تعالی علیه ـ در تفسیر شریف المیزان فرموده‌اند: «حقیقت کوری همانا کوری قلب است نه کوری چشم، چون کسی که از چشم کور می‌شود باز مقداری از منافع فوت شده‌ی خود را با عصا یا عصاکش تامین می‌کند، و اما کسی که دلش کور شد، دیگر به‌جای چشم دل چیزی ندارد که منافع فوت شده را تدارک نموده، خاطر را با آن تسلیت دهد.» ایشان همچنین در جای دیگری از المیزان می‌نویسند: «مراد از کوری آخرت کوری چشم نیست، بلکه نداشتن بصیرت و دیده باطنی است، و همچنین مقصود از کوری دنیا هم همین است.»

منبع : موسسه روانشناختی کاریزما مشاور

http://vista.ir/?view=article&id=256502

VISTA.IR
Online Classified Service

فرادرمانی و حلقه عرفان

فرادرمانی شاخه‌ای از درمان‌های مکمل می‌باشد و ماهیتی کاملاً عرفانی دارد و زیرمجموعه‌ای از عرفان حلقه به‌شمار می‌آید. در این شاخهٔ درمانی، بیمار توسط فرد درمانگر به شبکه شعور کیهانی (شبکه آگاهی و هوشمندی حاکم بر جهان قسمتی) متصل شده و ضمن ارائه اطلاعاتی از نحوهٔ اتصال خود، از طریق دیدن "رنگ‌ها" نورها، احساس حرکت و فعالیت نوعی انرژی در درون بدن همچنین از طریق گرم شدن، سرد شدن، احساس درد، تیر کشیدن در عضوی از بدن، ضربان، تشنج، و ..." اعضاء معیوب و تنش‌دار بدن او مشخص شده و با حذف علائم، روند درمان آغاز می‌شود.

نام فرادرمانی از آنجا بر روی این شاخه گذارده شده که از نگرشی به نام فراکل‌نگری ناشی شده است. در این نگرش، به انسان به وسعت و عظمت جهان هستی نگاه می‌شود نه صرفاً مشتی گوشت و پوست و استخوان.

جهان انسان شد و انسان جهانی

از این پاکیزه‌تر نبود کلامی (شبستری)

در این نگرش انسان مجموعه‌ای است از کالبدهای مختلف مانند کالبد فیزیکی (جسم)، کالبد روانی، کالبد ذهنی و کالبدهای متعدد دیگر، مبدل‌های انرژی مختلف (چاکراها) کانال‌های محدود و مسدود انرژی (کانال‌های مطروحه در طب سوزنی)، حوزه‌های مختلف انرژی مانند حوزهٔ انرژی پولاریتی بدن، حوزهٔ بیوپلاسما، شعور سلولی، فرکانس مولکولی و بی‌نهایت اجزاء متشکلهٔ شناخته دیگر.

www.takbook.com

www.takbook.com

در این شیوهٔ نگرش برای درمان انسان، به همهٔ اجزاء وجودی او توجه شده و کل وجود او به‌طور همزمان در ارتباط با شبکه شعور کیهانی قرار می‌گیرد تا با صلاحیت و هوشمندی آن، نسبت به رفع اختلال در اجراء مختلف، کارهای لازم توسط شبکه صورت گرفته و بیمار مراحل درمان را طی نماید.

بنابراین برای درمان همه نوع بیماری می‌توان از این مکتب درمانی کمک گرفت و افراد درمانگر اجازه ندارد که هیچ نوع بیماری را غیرقابل علاج داند، زیرا برای شعور و هوشمندی کیهانی هر نوع اصلاح و رفع هر اختلالی در بدن امکان‌پذیر می‌باشد.

شبکه کیهانی مجموعهٔ هوش و خود و یا آگاهی حاکم بر جهان هستی بوده که به آن آگاهی نیز گفته می‌شود و یکی از سه عنصر موجود (ماده، انرژی و آگاهی) در جهان هستی می‌باشد. این سه عنصر نسبت به یکدیگر دارای رابطهٔ زیر هستند:

نظر به اینکه آگاهی، نه ماده است و نه انرژی، بنابراین، بعد زمان و مکان نیز بر آن حاکم نبوده و درمان به کمک این شبکه از راه دور و نزدیک امکان‌پذیر است. همچنین آگاهی، فاقد کمیت بوده و قابل اندازه‌گیری نیست. و همانگونه که ذکر شد فقط با ایجاد انگیزش‌هائی در بدن بیمار، نقطهٔ اثر آن آشکار می‌شود. بنابراین درمانگر نمی‌تواند از بابت قدرت آن، چیزی را به خود نسبت دهد. نکتهٔ مهم در این مکتب این است که برخلاف بسیاری از روش‌ها در اینجا درمان توسط درمانگر انجام نمی‌شود بلکه از طریق اتصال به شبکه شعور کیهانی صورت می‌گیرد و درمانگر صرفاً نقش یک واسطه را بازی می‌کند و قابلیت‌های فردی او تأثیری در انجام درمان ندارد، همچنین نیازی نیست که فرد نسبت به این جریان، ایمان و اعتقاد داشته باشد. در این روش حلقه‌ای به نام "حلقهٔ وحدت" که بسیار هوشمند می‌باشد، مطابق شکل زیر تشکیل شود:

شرط اساسی برای نتیجه گرفتن از فرادرمانی، حضور بیطرفانه در این حلقه، مانند یک شاهد و نظاره‌گر می‌باشد و خارج بودن از این حلقه نیز، به معنی محروم بودن از این فیض الهی است.

با توضیح فوق مشخص می‌شود که درمان به انرژی و مهارت درمانگر، بستگی نداشته و نیازی به داشتن استعداد و قدرت خاصی ندارد بلکه درمان توسط هوشی بسیار برتر هدایت و رهبری می‌شود. در نتیجه، فرادرمانگر نیز دچار هیچ نوع عارضه‌ای مانند خستگی و تحلیل جسمی نشده و نیازی به جبران و کسب انرژی از طبیعت و غیره را نخواهد داشت، در ضمن وجود لایهٔ محافظ، فرادرمانگر را از خطر تشعشع شعور معیوب سلولی و سایر تشعشعات منفی بیمار و موجودات غیرارگانیک، محافظت می‌کند.

نکتهٔ مهم دیگر در این مکتب این است که شخص با سعی و کوشش و تلاش خود درمانگر نمی‌شود بلکه اجازهٔ فرادرمانگری و تجهیز به لایهٔ محافظ، پس از مکتوب نمودن سوگندنامه به وی تفویض می‌گردد.

در این مکتب فرد از تمام توانائی‌های فردی کاملاً خلع سلاح‌شده و بدون داشتن هیچگونه وسیله ورزشی که بتواند آن را به خود نسبت دهد، با تفویض اتصال و دریافت لایهٔ محافظ، اقدام به فرادرمانگری می‌کند و در این راستا برای درمان و درمانگری از هیچ نوع تمرکز، تصور و تحلیل، ذکر و مانترا، ترسیم سمبل، تلقین و روش‌های خود هیپنوتیزم و ... استفاده نمی‌شود.

در این مکتب اعتقاد بر این است که انسان می‌تواند از توانمندی‌های معنوی زیادی برخوردار باشد که توان درمانگری، یکی از آنها است و از این اتصال می‌توان در شناخت گنج‌های درونی بهره‌برداری نموده و به روشن‌بینی (که به معنای روشن دیدن و اشراق رسیدن به وضوح، فهم و درک روشن از جهان هستی می‌باشد) رسیده و زمینهٔ ارتقاء روحی فردی و جمعی جامعه را فراهم نماید و این خود می‌تواند باعث‌اعتلاء انسان شده و از درد و رج او بکاهد زیرا درد و بیماری شایستهٔ انسان (همان اشراف مخلوقاتی که خداوند برای خلق او به خود تبریک گفت) نیست و تلاش برای رهائی از درد و رنج و خفت و خواری، نه تنها کارمائی (عکس‌العمل منفی) برای او به وجود نمی‌آورد بلکه جزئی از رسالت انسان نیز می‌باشد، خصوصاً اینکه علت برخی از دردها و بیماری‌ها صرفاً ناشی از طرز فکر و بینش‌های غلط یک فرد می‌باشد.

درمان برای بیمار به‌عنوان یک حرکت عرفانی برای متحول نمودن او به کار گرفته می‌شود زیرا در این مکتب شفای جسم بدون تحولات مثبت درونی، فاقد ارزش‌های لازم می‌باشد و اتصال بیمار به شبکه شعور الهی، توجه او را به منبعی هوشمند جلب نموده و زمینهٔ ایجاد تحولات درونی او را فراهم می‌کند.

www.takbook.com

www.takbook.com

نکته خیلی مهم: سن، جنسیت، ملیت، میزان تحصیلات، مطالعات، معلومات، تعالیم و تجارت عرفانی و فکری، استعداد و لیاقت‌های فردی و ... همچنین نحوه و نوع تغذیه، ورزش و ریاضت هیچگونه تأثیری در کار با شبکه شعور کیهانی ندارند. زیرا این اتصال و برخورداری از مدد آن، فیض و رحمت عام الهی بوده که بدون استثناء شامل همهٔ انسان‌ها می‌شود.

منبع : سایر منابع

http://vista.ir/?view=article&id=260346

VISTA.IR
Online Classified Service

فرافکنی و سفر روح

● مکان:

مکان باید ساکت و آرام باشد. تمام مزاحمت‌های صوتی را حذف کنید. رادیو و تلویزیون را خاموش کنید. تلفن را قطع نمایید. به دیگران در مورد تمرین خود توضیح داده، از آنها بخواهید با سکوت خود، با شما همکاری کنند.

یك موزیك ملایم و بدون کلام پخش کنید، تا مزاحمت‌های صوتی جزیی در آن گم شود. این موزیك به آرامش شما نیز کمك می‌کند و زمان تمرین شما را تنظیم می‌نماید. همچنین بعد از چند جلسه، شما با صدای موزیك شرطی می‌شوید. این باعث می‌شود در تمرینات بعد راحت‌تر و سریع‌تر به نتیجه مطلوب برسید و نتایج موفق‌تری کسب نمایید. در و پنجره‌ها را ببندید تا مزاحمت‌های صوتی از بیرون وارد نشود. خود را برای پذیرش مزاحمت‌های صوتی ناگهانی آماده کنید. بدین ترتیب که به خود بگویید: مزاحمت‌های صوتی ناگهانی و احتمالی برای من به راحتی قابل تحمل است.

مکان بهتر است که نیمه تاریك و یا تاریك باشد. وجود نور، خود نوعی محرك و عامل مزاحم می‌باشد. تمام لامپ‌ها را خاموش کنید. پرده‌ها را کامل بکشید و اجازه دهید مکان تمرین در تاریکی فرو رود. اگر تاریکی کامل را نمی‌پسندید، یك لامپ کم‌نور روشن کنید و طوری قرار بگیرید که نور آن مستقیم به چشمان شما نتابد. اگر این لامپ کم‌نور به رنگ سبز یا آبی باشد بهتر است.

دمای محیط باید متعادل و مطلوب باشد. اگر دمای محیط گرم یا سرد باشد، باعث اختلال در تمرکز شما خواهد شد. هیچگونه بوی محرك، مهیج یا مزاحمی در محیط نباشد. البته برخی از انواع عطرها می‌تواند تأثیر مفید داشته باشد. برای مثال روشن کردن عود مفید است. این سنت در هندوستان بسیار رایج است. ممکن است شما به صورت ذاتی از یك عطر خوشتان بیاید و بوی آن به شما آرامش بدهد. می‌توانید از این عطر در هنگام تمرین استفاده کنید. وجود بوهای نامطبوع و مشمئز کننده می‌تواند مضر باشد.

● زمان:

بهترین زمان برای تمرین سحرگاه و یا اول صبح می‌باشد، به شرط آنکه قبل از آن به اندازه کافی و لازم خوابیده و استراحت کرده باشید. انجام

www.takbook.com

www.takbook.com

تمرین‌ها، شب قبل از خواب مشروط بر آنکه خستگی مفرط در وجود شما نباشد نیز امکان‌پذیر است. البته در صورت فراهم بودن سایر شرایط شما می‌توانید در هر زمان که تمایل داشته باشید تمرین کنید. مدت زمان تمرین برای مبتدیان به طور متوسط نیم ساعت می‌باشد. البته چند دقیقه کم یا زیاد شدن آن اشکالی ندارد. ولی تمرین‌های طولانی برای اینگونه افراد به هیچ عنوان توصیه نمی‌شود. نتیجه‌ی تمرین هر چه که باشد (موفق یا ناموفق) نباید زمان تمرین بیشتر از مقدار ذکر شده باشد.

- وضعیت جسم:

جواهرات، ساعت و امثال آن را که در تماس با پوست بدن هستند، از خود دور کنید. وجود یا عدم وجود عینك روی چشمان شما بستگی به عادت و راحتی شما دارد، هر طور که راحت هستید همان طور عمل کنید. لباس‌های تنگ و ضمخت را از تن خارج نموده، به جای آن لباس راحت و گشاد بپوشید، تا هیچگونه فشاری توسط لباس به جسم شما وارد نشود. نیازی به برهنه بودن نیست و بهتر است که لباس و پوشش به همان صورت مذکور داشته باشید.

بهتر است قبل از تمرین دوش بگیرید یا حداقل دست و پا و صورت خود را بشویید. حتماً قبل از تمرین روده و مثانه خود را تخلیه نمایید.

برای تمرین می‌توانید روی صندلی نشسته و یا روی زمین دراز بکشید. اگر از حالت اول استفاده می‌کنید، یك مبل راحت و پشت بلند انتخاب کنید. روی آن بنشینید، کف هر دو پا را به طور کامل روی زمین بگذارید و سر و گردن را بر روی پشتی صندلی رها کنید؛ طوری که سر معلق در هوا نباشد. در مجموع وضعیت بدن شما روی صندلی به گونه‌ای باشد که در تمام بدن احساس راحتی کنید و هیچ یك از عضلات تحت فشار و یا انقباض نباشد. در صورتی که برای تمرین روی زمین دراز می‌کشید، حتماً یك زیرانداز نرم و مناسب (پتو یا تشك) پهن نمایید. روی تخت و خوشخواب نیز می‌توانید تمرین کنید. استفاده یا عدم استفاده از بالش به خود شما بستگی دارد. هرطور که راحت هستید همان طور عمل کنید.

برای تمرین به روش خوابیده باید به پشت دراز بکشید، پاها را به اندازه عرض شانه‌ها باز نمایید، دست‌ها را با کمی فاصله در کنار بدن قرار دهید.

در هنگام تمرین‌های فرافکنی بهتر است که چشم، بسته باشد. با بسته شدن چشم، ارتباط با دنیای فیزیکی قطع می‌شود و می‌توانید تمرکز بهتری داشته باشید. انسان از طریق حواس پنج‌گانه ادراکات محیط فیزیکی را دریافت کرده، با اطراف ارتباط می‌گیرد. بخش اعظم ارتباط ما با محیط اطراف از طریق چشم‌ها می‌باشد. همچنین بیشترین تحریکات فیزیکی نیز از طریق حس بینایی وارد می‌شود. پس با بستن چشم‌ها بخش عمده‌ی ارتباطهای ما با عالم فیزیك قطع می‌گردد و جلو ورود بسیاری از تحریکات فیزیکی که عامل مزاحم می‌باشد، گرفته می‌شود.

- تنفس:

در شروع تمرینات انجام تنفس عمیق و شکمی همراه با حضور آگاهی می‌تواند بسیار مفید باشد. اینگونه تنفس‌ها سریعاً انسان را به آرامش می‌رساند. تنفس عمیق شکمی طی چهار مرحله انجام می‌شود. مرحله اول، دم عمیق است که طی آن با یك دم عمیق، ریه را به‌طور کامل پر از هوا می‌کنید. مرحله دوم، حبس و نگه‌داشتن هوای ورودی به منظور تبادل کامل اکسیژن و دی‌اکسیدکربن می‌باشد. در صورتی که هوای ورودی را چند لحظه در ریه حبس کنید، از اکسیژن آن به طور کامل و بهینه استفاده می‌شود. مرحله سوم، بازدم عمیق است که طی آن تمام هوای ریه تا آنجا که مقدور باشد، تخلیه می‌گردد. البته تخلیه‌ی کامل ریه از لحاظ فیزیولوژیك امکان‌پذیر نمی‌باشد. در مرحله چهارم، چند لحظه به ریه استراحت دهید و سپس تنفس بعدی آغاز شود. در حالت معمولی عموماً نفس کشیدنهای انسان سطحی می‌باشد، در نتیجه هوای قابل توجهی وارد ریه نمی‌شود. از آنجا که همان مقدار کم هوای ورودی نیز سریعاً تخلیه می‌گردد، اکسیژن موجود در آن به طور کامل مورد استفاده قرار نمی‌گیرد.

تنفس‌های عمیق شکمی به شرط همراه بودن با حضور آگاهی اثرات آرامش‌بخش خواهد داشت. بدین ترتیب که در هنگام تنفس عمیق باید آگاهی، توجه و حضور ذهن بر یکی از این موارد باشد: عمل دم و بازدم (هوای ورودی و خروجی)، داخل حفره‌های بینی، نوك بینی، پیشانی (چشم سوم) ، پشت حلق (زیر مغز)، پنج تا هشت سانتی‌متر زیر ناف (روی شکم) و شمارش دم و بازدم.

حضور آگاهی بر عمل تنفس علاوه بر آرام کردن بدن باعث سکون بخشیدن به ذهن، ایجاد حالت درونی مناسب و افزایش کارایی تمرین‌ها می‌گردد.

www.takbook.com

www.takbook.com

نفس‌های عمیق باعث افزایش انرژی بدن، افزایش سطح سلامت، تمدد اعصاب، تسلط بر افکار و احساسات، بالا رفتن قدرت تمرکز و ایجاد نیروی روحی می‌گردد. برای استفاده بهتر از نیروی تنفس و آرامش حاصل از آن می‌توانید همزمان با نفس‌های عمیق یك توده‌ی ابرمانند انرژی‌زا و نورانی را در چند سانتی‌متری صورت خود مجسم کنید و با هر عمل دم بخشی از آن را وارد وجودتان کنید. این تجسم نیز بسیار آرام‌بخش خواهد بود و سبب رهایی شما خواهد شد.

▪ رهاسازی جسم:

رها سازی جسم به معنای ایجاد انبساط در عضله‌ها و رها شدن آنها از انقباض‌ها و تنش‌ها می‌باشد. برای این منظور می‌توانید به ترتیب با بخش‌های مختلف بدن خود و عضله‌های مربوطه به آن بخش صحبت نموده، از آنها بخواهید که آرام شوند. شاید این موضوع به نظر شما عجیب بیاید، ولی مطمئن باشید که سیستم عصبی، پیام شما را به آن بخش از بدن می‌رساند و آن بخش آرام و رها می‌شود. برای مثال می‌توانید بگویید: کف پای راست من! لطفاً آرام و رها باش.

روش دیگر برای رهاسازی این است که اول توجه خود را به پاها معطوف می‌کنید. اگر در این اندام احساس گرفتگی، انقباض یا درد دارید، آن را با استفاده از قدرت تجسم به سمت زمین هدایت کرده و از کف پا به زمین منتقل نمایید. و بدین ترتیب آن را از خود دور کنید. سپس توجه خود را به روی تنه (شکم، سینه، کمر و شانه‌ها) برده، در صورتی که گرفتگی، درد و انقباضی دارد، با قدرت تجسم آن را به سمت پاها هدایت کنید و سپس به زمین منتقل نمایید. در مرحله بعد همین کار را با دست‌ها و در مرحله‌ی آخر با سر و گردن انجام دهید. بدین ترتیب تمام گرفتگی‌ها، انقباض‌ها، دردها، تنش‌ها و اضطراب‌ها از جسم شما به زمین منتقل می‌گردد؛ زمین ظرفیت بالایی برای دریافت و هضم این موارد دارد.

روش دیگر برای رهاسازی جسم حضور و حرکت آگاهی در بخش‌های مختلف جسم می‌باشد. صرف این عمل باعث رهاسازی بدن می‌گردد. در این روش، وقتی آگاهی بر یك بخش از بدن متمرکز می‌شود به سایر بخش‌ها توجهی ندارد. برای مثال توجه خود را بر کف پاها متمرکز کرده، برای چند لحظه آگاهی خود را در این بخش نگه دارید. در این حالت به سایر بخش‌های بدن توجهی نداشته باشید. این عمل باعث احساس آرامش در کف پا می‌شود. سپس آگاهی و توجه را به روی پا ببرید و چند لحظه نگه دارید. در این حالت نیز از سایر بخش‌های بدن غافل باشید و بدین ترتیب در روی پا نیز احساس آرامش کنید. همین کار را به ترتیب با تمام بدن تا فرق سر انجام دهید تا تمام بدن ریلکس و رها گردد.

▪ رهاسازی ذهن:

رهاسازی ذهن، پس از رهاسازی جسم صورت می‌گیرد. برای این منظور ابتدا تمام ورودی‌های ذهن را باز گذارید و اجازه دهید تا تمام افکار وارد شوند. در این حالت پس از چند لحظه این افکار خودشان ذهن را ترك خواهند کرد و شما نیز آنها را بدرقه کنید. اگر ورودی‌های ذهن را ببندید و بخواهید با تلاش جلوی ورود افکار را بگیرید، نتیجه معکوس می‌دهد. چون فشار زیاد افکار پشت درهای بسته‌ی ذهن سبب ایجاد مزاحمت و اختلال در رهاسازی ذهن و تمرکز فکر می‌گردد. در طول تمرین‌های اولیه، ذهن از مسیر اصلی تمرین‌ها به کرات منحرف می‌شود، ولی هر بار آن را با نرمی و لطافت بر موضوع تمرین باز گردانید. هرگز برای این کار از خشونت استفاده نکنید.

شیوه‌ی دیگر برای رهاسازی ذهن یادآوری و یا تجسم یك منظره زیبا می‌باشد. بدین ترتیب که یکی از مناظر زیبایی را که قبلاً دیده‌اید در ذهن یادآوری کنید و یا با استفاده از قدرت تجسم خلاق تصویر یك منظره‌ی زیبا را در ذهن خود مجسم کنید. این منظره می‌تواند یك پارك، یك باغ، ساحل دریا، کوه، دشت، جنگل و... باشد. در این حالت تمام بخش‌های آن منظره را در ذهن خود ببینید. رنگ‌های مختلف و اجزای تصویر را به خوبی ببینید. صدای آن محیط را بشنوید. بوی آن محیط را استشمام کنید. با تمام وجود در آن محیط قرار بگیرید و آن را احساس و ادراك کنید. اجازه دهید پرنده‌ی ذهن شما در این محیط زیبا به پرواز درآید و آرامش و رهایی را تجربه کند.

برای کسب اطلاعات لازم پیرامون شناخت روح به کتاب متافیزیک و شناخت روح، تألیف مطلب برازنده، چاپ انتشارات نوید مراجعه نمایید.

● سفر روح (تکنیك اول)

این تکنیك از هفت مرحله تشکیل شده است که با طی این مراحل می‌توانید به فرافکنی دست پیدا کنید. البته انتظار حصول نتیجه در اولین

www.takbook.com

www.takbook.com

جلسه‌ی تمرین، انتظار به جایی نمی‌باشد. هر چند که ممکن است برخی افراد در جلسه اول نیز به موفقیت برسند. در هر حال موفقیت در تکنیکهای فرافکنی به (توجه، توجه، توجه) و (تمرین، تمرین، تمرین) نیاز دارد. این دو کلمه (توجه و تمرین) توصیه تمام استادان متافیزیك به معرفت‌جویان می‌باشد. با عنایت به این موارد به شرح تکنیك می‌پردازیم.

▪ مرحله‌ی اول:

با رعایت موارد یك تا شش از بحث قبل و براساس دستورات ارائه شده در آن با همان نظم و ترتیب جسم و ذهنتان را رها کنید. رها سازی جسم و ذهن براساس نظر بیشتر استادان و به استناد تجربیات مؤلف کتاب، اولین و مهمترین قدم در تمرینات فرافکنی است.

▪ مرحله‌ی دوم:

در این مرحله باید به حالت خلسه‌ی مثبت فرو روید. خلسه یك حالت بین خواب و بیداری می‌باشد. به عبارت دیگر یك حالت شبه خواب است که در آن حرکات ارادی بدن متوقف می‌گردد. خلسه به دو نوع مثبت و منفی تقسیم می‌شود. خلسه‌ی منفی با آشفتگی، اضطراب، تند و سطحی شدن تنفس، افزایش ضربان قلب، کاهش بزاق دهان و انقباض مثانه همراه است. این نوع خلسه به دنبال ترس، شوك، رؤیت صحنه‌های دلخراش، دعوا و نزاع و خستگی و بی‌خوابی مفرط به‌وجود می‌آید. خلسه‌ی مثبت با آرامش، رهایی، راحتی، نفس‌های عمیق و شمرده، ضربان قلب آرام، و طبیعی بودن سایر فعالیت‌های بدن همراه است. این نوع خلسه با رعایت موارد یك تا شش فصل گذشته و انجام یکی از شیوه‌های زیر حاصل می‌شود.

یك راه رسیدن به خلسه این است که ساعد دست را به سمت بالا نگاه دارید. درحالیکه بازو روی زمین یا تخت می‌باشد. دست شما رها شده، آرام آرام به سمت تخت یا زمین فرو می‌افتد. در همین حال شما به یك حالت شبه خواب فرو می‌روید. در همین حال می‌توانید به خود تلقین کنید که: «من احساس آرامش و راحتی می‌کنم... جسم و ذهن من کاملاً رها شده است... دست من آرام آرام رها شده فرو می‌افتد... در همین حال من به حالت خلسه فرو می‌روم ... خلسه‌ی من یك خلسه‌ی مثبت است... ».روش دیگر برای فرو رفتن در خلسه شمارش اعداد به صورت معکوس می‌باشد. برای این منظور شروع به شمارش معکوس از شماره صد کنید. در این حال به خود تلقین کنید که: «من احساس آرامش و راحتی می‌کنم... جسم و ذهن من کاملاً رها شده است... از شماره صد معکوس می‌شمارم تا به عدد یك برسم... با هر شمارش معکوس به حالت خلسه فرو می‌روم ... خلسه‌ی من یك خلسه‌ی مثبت است... .» به یاد داشته باشید که برای شمارش معکوس اعداد، دقت زیاد به خرج ندهید. اگر احتمالاً شمارش، اشتباه یا جابه‌جا شود اشکالی ندارد. همچنین لزومی ندارد که شمارش را تا عدد یك ادامه دهید. اگر در اواسط شمارش و یا در هر جای دیگر آن به حالت خلسه فرو رفتید، شمارش می‌تواند متوقف گردد.

یك روش دیگر برای حصول خلسه تجسم گوی بلورین است. برای این منظور یك گوی سفید را مجسم کنید که در فضای بالای سرتان معلق است. در ذهنتان روی گوی سفید تمرکز بگیرید و به خودتان بگویید:« من شماره ۳ را روی گوی بلورین می‌نویسم، آنرا می‌بینم و به خلسه فرو می‌روم. سپس به جای آن عدد ۲ را می‌نویسم و به آن نگاه می‌کنم و خلسه‌ام عمیق‌تر می‌شود. در آخر عدد یك را می‌نویسم و به آن نگاه می‌کنم تا خلسه‌ام کاملاً عمیق شود.» حال این کار را انجام دهید. اعداد را به هر رنگی که بخواهید می‌توانید روی گوی بلور بنویسید. با این کار آرامش و رهایی شما عمیق و عمیق‌تر می‌شود. برای عمیق‌تر شدن خلسه می‌توانید همین کار را دوباره تکرار کنید.

▪ مرحله‌ی سوم:

در این مرحله باید کالبد فیزیکی و حواس پنج‌گانه‌ی خود را فراموش کنید. برای رسیدن به این منظور باید آرامش و خلسه‌ی شما عمیق‌تر گردد. برای این کار می‌توانید درحالیکه چشمانتان بسته است به‌صورت مستقیم به فضای تاریك پشت پلك چشمانتان نگاه کنید. یك فضای تاریك و خالی می‌بینید. در این فضا مستقیم به سمت جلو بروید. در این حال ممکن است الگوها و حالت‌های مختلفی از نور را ببینید. از کنار آنها بگذرید و همچنان به سمت جلو بروید. در این حال کالبد فیزیکی خود را از یاد خواهید برد و دیگر آن را احساس نمی‌کنید. حواس پنج‌گانه شما مسدود شده، دیگر محرك‌های مختلف را دریافت نمی‌کنید. شما در یك خلاء قرار گرفته‌اید که فقط محرك‌های فکری برای شما قابل دریافت است. شما برای

www.takbook.com

www.takbook.com

فرافکنی آماده هستید.

▪ مرحله‌ی چهارم:

به حالت ارتعاش و لرزش وارد شوید. این حالت ارتعاش مهمترین و همچنین مبهم‌ترین بخش تکنیك می‌باشد. بسیاری از آنهایی که تمرین‌های فرافکنی را انجام می‌دهند ارتعاش و لرزش را در اولین تجربه فرافکنی خوب به‌یاد می‌آورند.

ارتعاش‌ها می‌تواند شبیه تجربه‌ی برق گرفتگی با ولتاژ کم در زمان کوتاه باشد. این ارتعاش‌ها به دلیل تلاش کالبد اختری برای ترك کالبد فیزیکی می‌باشد.

به خودتان تلقین‌های ذهنی بدهید که کالبد اختریتان در حال بلند شدن و بالا آمدن است. این تلقین‌ها را تکرار کنید. بیان تلقین‌ها می‌تواند به زبان و یا به دل و در ذهن باشد. به‌طور کلی برای تلقین‌ها از جملات کوتاه مختصر و مفید استفاده کنید. برای مثال می‌توانید به خودتان بگویید: «کالبد اختری من در حال ارتعاش است... کالبد اختری من در حال جدا شدن از کالبد فیزیکی است... کالبد اختری من جدا شده و به سمت بالا می‌رود... ».

یك نقطه به فاصله ۳۰ سانتیمتر در بالای پیشانی‌تان مجسم کنید. سپس این نقطه را به‌صورت ذهنی به فاصله ۱۸۰ سانتیمتری ببرید. نقطه مورد نظر را به اندازه ۹۰ درجه بچرخانید و بالا ببرید. این کار را با ترسیم یك خط، موازی محور بدن در بالای سر انجام دهید. روی آن نقطه تمرکز کنید. ارتعاشات خود را از سر خارج کنید و به آن نقطه ببرید و دوباره از آن نقطه به سر برگردانید. اگر نمی‌توانید این کار را انجام دهید حداقل در ذهنتان مجسم کنید که این کار را انجام می‌دهید. به‌زودی و با تکرار تمرین به‌راحتی این کار برای شما قابل انجام می‌گردد. این تمرین شما را برای فرافکنی آماده می‌کند.

▪ مرحله‌ی پنجم:

یاد بگیرید که این حالت ارتعاش را کنترل کنید. برای این منظور تمام ارتعاشات را از سراسر بدن جمع کنید و در سر متمرکز نمایید. آنگاه این ارتعاشات را به‌صورت یك موج از سر به سمت پاها ببرید. برای افزایش تأثیر این تمرین بر روی ارتعاش‌ها تمرکز گرفته، در ذهنتان آن را تقویت کنید. حال یك موج ارتعاش قوی را از سر به سمت پا هدایت کنید و دوباره آن را به سر باز گردانید. آنقدر تمرین کنید تا این امواج به‌راحتی تحت کنترل شما قرار گیرد. زمانی که شما توانستید این کنترل را به‌دست آورید، برای خروج روح از بدن آماده می‌باشید.

▪ مرحله‌ی ششم:

فرافکنی را با یك جدایی نسبی شروع کنید. کلید این کار کنترل افکار است. ذهنتان را به‌طور کامل روی برنامه‌ی خروج از بدن متمرکز کنید و اجازه ندهید که این فکر از ذهنتان بیرون رود. سرگردانی افکار ممکن است باعث از دست رفتن این حالت کنترل گردد.

ارتعاش‌های شما قوی‌تر می‌شود. تجربه‌ی خروج از بدن را با جدا کردن یك دست یا یك پا از کالبد اثیری شروع کنید. برای مثال احساس کنید که یك دست از کالبد اثیری شما از کالبد فیزیکی جدا شده و دیوار نزدیك شما را لمس می‌کند. دست را از وسط دیوار عبور داده سپس آن را به سمت عقب بکشید و به موقعیت فیزیکی خود برگردانید. همین تمرین را با دست دیگر انجام داده، هدف دیگری را لمس کنید.

▪ مرحله‌ی هفتم:

در این مرحله می‌توانید به‌طور کامل از بدن جدا شوید. برای این کار یکی از روش‌های زیر را مورد استفاده قرار دهید.

۱) روش اول:

بیرون و بالا آمدن از بدن است. برای این منظور مجسم کنید که وجود شما نورانی و روشن می‌شود. در همین حال ارتعاش‌های شما قوی‌تر می‌گردد. حال فکر کنید، که شناور شدن در فضا چقدر زیباست این فکر را در ذهنتان حفظ کنید و اجازه ندهید که فکر دیگری جایگزین آن شود. در این حالت به‌شرط آنکه مراحل قبلی را با دقت پشت سر گذاشته باشید، فرافکنی خودبه‌خود اتفاق می‌افتد.

۲) روش دوم:

www.takbook.com

www.takbook.com

چرخیدن و خروج از بدن است. بدین ترتیب که وقتی به حالت ارتعاش رسیدید اراده کنید که در ذهن، بدنتان را بچرخانید. درست مانند زمانی که در بستر خوابیده و می‌چرخید. دقت کنید، چرخش بدن فقط در فکر به‌صورت تجسم ذهنی انجام می‌شود و کالبد فیزیکی هیچ‌گونه چرخش یا حرکتی ندارد. سعی کنید بدنتان را به‌صورت ذهنی از بالا بچرخانید؛ در این حالت کالبد اختری شما واقعاً خواهد چرخید و از کالبد فیزیکی جدا خواهد شد. در این لحظه شما خارج از بدن خواهید بود. خود را معلق در بالای کالبد فیزیکی‌تان ببینید.

شور، هیجان و شعف فراوان تمام وجود شما را خواهد گرفت. بر خود مسلط باشید. برای چند دقیقه در این تجربه‌ی خروج از بدن بمانید و سپس به نرمی و لطافت به کالبد فیزیکی‌تان بازگردید.

تلقین‌هایی پیرامون تأثیرات خوب و مثبت این تجربه‌ی موفق به خود بدهید. تلقین‌هایی نیز درباره سلامت، نشاط و شادابی به خود بدهید، در نهایت تلقین‌هایی در باب تجارب زیبا و موفق آینده که در انتظار شما است بگویید. حال با سه نفس عمیق از این حالت خارج شده، به حالت طبیعی و معمولی باز گردید. چشمان خود را باز کنید، خداوند را شکر گفته و به زندگی لبخند بزنید.

برای کسب اطلاعات لازم پیرامون شناخت روح به کتاب متافیزیک و شناخت روح، تألیف مطلب برازنده، چاپ انتشارات نوید مراجعه نمادید.

- سفر روح (تکنیك دوم)

در این تکنیك قدرت تجسم بسیار مورد استفاده قرار خواهد گرفت و کمك فراوانی خواهد نمود. تجسم عبارت است از خلق یك پدیده در ذهن، که به اعتقاد برخی از متافیزیسین‌ها به‌صورت همزمان در عالم ذهن نیز اتفاق می‌افتد. ذهن بُعدی از ابعاد ماورائی وجود انسان می‌باشد که جایگاه آن در حد واسط کالبد فیزیکی و روح قرار گرفته است. به‌یاد داشته باشید که ذهن و مغز یکی نمی‌باشد، مغز بخش کوچك و مهمی از کالبد فیزیکی ما است که درون جمجمه قرار گرفته است. به‌عبارت دیگر می‌توان گفت ذهن از چند بخش تشکیل شده که یك بخش آن مغز است. هرچند که مغز و ذهن با یکدیگر در ارتباط می‌باشند ولی ماهیت آنها تفاوت دارد. مغز یك ارگان فیزیکی و ذهن یك بُعد متافیزیکی می‌باشد. عالم ذهن یکی از عوالم هفت‌گانه جهان هستی است، که در ارتباط با ذهن تمام انسان‌ها می‌باشد. همان طور که کالبد فیزیکی انسان در عالم فیزیکی زندگی می‌کند و در انطباق با آن می‌باشد، بُعد ذهن نیز در عالم ذهن سیر می‌کند و در انطباق با آن است.

تجسم دارای یك نیرو و قدرت فوق‌العاده‌ای است که می‌تواند اثرات بسیار زیادی داشته باشد. باید تجسم را شناخت و در جهات مثبت و برای تکامل و تعالی علمی و روحی از آن بهره گرفت. برخی از روانشناسان و متافیزیسین‌ها اعتقاد دارند که وقتی انسان چیزی را در ذهن تجسم کند و بر آن تمرکز بگیرد و آن تصویر ذهنی را حفظ کند، آن چیز در عالم فیزیك نیز به‌وقوع خواهد پیوست. البته برای این منظور حفظ مدت طولانی تصویر ذهنی و یا تکرار آن به دفعات متعدد لازم است. برای مثال هر آنچه را که ما درباره‌ی خودمان تفکر و تجسم نماییم و بر آن اصرار داشته باشیم در عالم فیزیکی به وقوع می‌پیوندد. این حالت در مورد دیگران نیز مصداق دارد. بدین معنی که هر آنچه که برای دیگران تجسم کنیم همان خواهد شد. این پدیده به خصوص در والدین دیده می‌شود که مطالبی را درباره‌ی فرزندانشان تجسم می‌کنند و به‌طور مرتب تکرار می‌کنند و بر آن اصرار دارند، در نهایت نیز تجسم والدین درباره‌ی فرزندانشان عملی می‌گردد. به همین دلیل بزرگان گفته‌اند شما همان هستید که فکر می‌کنید. نباید فراموش کرد که تجسم با توهم متفاوت است. توهم یك وادی منفی است که نه تنها مفید نمی‌باشد، بلکه ممکن است تأثیرات سوء و منفی نیز داشته باشد. لذا باید از پرداختن به توهم و سیر در آن اجتناب نمود. همچنین پرداختن به تجسم نباید به گونه‌ای باشد که ما را از فعالیت‌های روزانه باز دارد. در واقع انسان باید بخش محدود و معینی از وقت روزانه‌ی خود را صرف تجسم تصاویر ذهنی مثبت برای خود و دیگران نماید و مابقی وقت را به سایر امور مورد نیاز بپردازد.

برای انجام این تکنیك، مکان و زمان مناسب را انتخاب کنید. به صورت مطلوب روی زمین یا تخت‌خواب دراز بکشید. نفس عمیق بکشید. آگاهی خود را بر چشم سوم (مرکز پیشانی) متمرکز کنید، جسم و ذهن خود را با شیوه‌ی مناسب رها کنید. (این مراحل در مباحث قبل به‌صورت کامل شرح داده شده است.)

پس از طی مراحل فوق به حالت خلسه فرو روید. کالبد فیزیکی و حواس پنج‌گانه را به‌دست فراموشی بسپارید. در وجود خود حالت ارتعاش و

www.takbook.com

www.takbook.com

لرزش ایجاد کرده، آن را کنترل و هدایت کنید. (این مراحل به‌صورت کامل در تکنیك اول، مرحله‌ی اول تا پنجم به‌صورت مبسوط شرح داده شده است.)

حال مراحل مقدماتی را با موفقیت پشت سر گذاشته، آماده‌ی فرافکنی می‌باشید. در این مرحله درحالی‌که جسم شما روی تخت یا زمین دراز کشیده، با سقف اتاق فاصله‌ی زیادی دارد، مجسم کنید که فاصله‌ی مابین «نوك بینی» شما و «سقف اتاق» کم می‌شود... این تجسم را در ذهن تقویت کنید... فاصله باز هم کم می‌شود... همچنان با تمام احساس در این تجسم بمانید... فاصله کمتر می‌شود... تمرکز خود را بر این موضوع حفظ کنید... فاصله بسیار کمتر می‌شود... احساس می‌کنید به سقف نزدیك می‌شوید... به زودی این فاصله از بین خواهد رفت... به زودی با نوك بینی سقف را احساس خواهید کرد... شادی و هیجان تمام وجود شما را خواهد گرفت... شجاع باشید و احساسات خود را کنترل کنید... به‌یاد داشته باشید که این کالبد اثیری شماست که از کالبد فیزیکی خارج شده، به سقف اتاق نزدیك شده است.در ابتدا، این کار در ذهن شما و با تجسم صورت می‌گیرد؛ یعنی همه چیز درون شما و با یك تصویر ذهنی اتفاق می‌افتد. با تمرین و تکرار، این ذهنیت به عینیت تبدیل می‌گردد. به‌زودی شما آن را عملاً احساس و تجربه خواهید کرد. این پدیده وجود خارجی دارد و شما آن را لمس خواهید کرد. هنگام وقوع آن بر خود مسلط باشید. وقایع جالب و شگفت‌انگیزی در انتظار شماست. از این وقایع لذت ببرید و آزادی پرنده‌ی روح را از قفس تن، جشن بگیرید. این یك نقطه‌ی عطف در زندگی شما می‌باشد. خداوند کریم را برای این نعمت شکر نمایید.

پس از اینکه با نوك بینی سقف اتاق را احساس کردید، خوشحال و شادمان به کالبد فیزیکی خود باز گردید. برای بازگشت کافی است که اراده کنید و بخواهید این اتفاق بیفتد. بلافاصله لیز خورده، وارد کالبد فیزیکی می‌گردید. شما در کالبد فیزیکی هستید. برای اینکه پایان و فرود خوبی داشته باشید قبل از بازگشت به خود بگویید: «می‌خواهم به این تمرین پایان دهم و از این حالت خارج شوم... تا لحظاتی دیگر با سه نفس عمیق چشمانم را باز می‌کنم و به‌حالت عادی و طبیعی برمی‌گردم... امروز من یك تمرین خوب و زیبا را تجربه کردم... یاد و خاطره‌ی این تجربه‌ی رؤیایی برای همیشه با من خواهد ماند... در تمرین‌های آتی سریع‌تر و آسان‌تر به نتیجه می‌رسم... نتایج تمرین‌های بعدی جالب‌تر و دل‌انگیزتر خواهد بود... تجربه‌ی بسیار موفقی در انتظار من است... درحالیکه خوشحال، شاداب، سلامت و پرانرژی هستم با سه نفس عمیق چشمانم را باز می‌کنم... .» حال با سه نفس عمیق چشمان خود را باز کنید و به‌حالت طبیعی برگردید. چند دقیقه طول می‌کشد تا جسم شما کاملاً به‌حالت عادی باز گردد. لذا بلافاصله بلند نشوید و کمی تأمل نمایید. آرام آرام جسم خود را حرکت دهید تا کاملاً بیدار شوید.

با تکرار تمرین‌ها به‌طور قطع این پدیده را به‌طور کاملاً محسوس و ملموس تجربه خواهید کرد. در تمرین‌های بعدی پس از جدا شدن از کالبد فیزیکی و رسیدن به سقف می‌توانید به سمت پایین نگاه کنید و کالبد فیزیکی خود را بر روی تخت یا زمین ببینید. با دیدن کالبد فیزیکی خودتان حیرت زده خواهید شد. شاید هم دچار دوگانگی شوید. شجاع باشید و هیجانهای خود را کنترل کنید. در تمرین‌های دیگر می‌توانید پس از طی مراحل فوق و جدا شدن از بدن، در فضای اتاق چرخی بزنید و به هر کجای آن که می‌خواهید بروید. به‌یاد داشته باشید که برای رفتن به مرحله‌ی بعدی باید مرحله‌ی قبل را با موفقیت طی کنید، اگر هنوز در یك مرحله موفق نشده‌اید هرگز به سراغ مرحله‌ی بعد نروید.

در جلسه‌های بعدی تمرین و پس از طی مراحل مذکور با موفقیت و جدا شدن از بدن می‌توانید از اتاق خارج شده، از سایر مکانهای مجاور دیدن کنید. برای خروج از اتاق نیازی نیست که از در خارج شوید. شما می‌توانید در این حالت به‌راحتی از دیوار عبور کنید. چون شما در کالبد اثیری می‌باشید که ماهیت آن غیرمادی است، برای این منظور با دست خود امتحان کنید. یك دست را به سمت دیوار ببرید، دست خود را از دیوار عبور دهید. دست شما به نرمی و لطافت وارد دیوار می‌شود و از آن عبور می‌کند، درست مانند زمانی که دست فیزیکی‌تان را وارد آب می‌کنید. به همان راحتی که جسم فیزیکی شما بدون هیچ مشکل و مقاومتی از بین هوا عبور می‌کند، کالبد اثیری شما نیز از بین اجسام مادی عبور خواهد کرد... از در یا دیوار اتاق خارج شوید. از اتاق‌های مجاور دیدن کنید.

پس از موفقیت در مراحل فوق، در تمرین‌های جدید، با جدا شدن از کالبد فیزیکی به بیرون از محل زندگی خود بروید. به کوچه و خیابان‌های اطراف سر بزنید. در شهر به گشت و گذار بپردازید. فراموش نکنید کالبد اثیری شما معلق در هوا حرکت می‌کند و نیاز ندارد که مانند کالبد فیزیکی روی

www.takbook.com

www.takbook.com

زمین راه برود. هرچند که این کار را نیز می‌تواند انجام دهد. از موفقیت‌های خود شادمان باشید. به تمرین‌های خود ادامه دهید. خالق خود را حمد و سپاس کنید. به یاد داشته باشید که شما با این توانایی‌های ظریف و پیچیده، یکی از میلیاردها مخلوق خالقی بس بزرگ و عظیم می‌باشید.

با پشتکار، تکرار و تمرین به مرحله‌ای می‌رسید که می‌توانید کالبد فیزیکی خود را بر روی تخت رها کرده، این پوشش سخت و ضمخت را از خود جدا کنید و مانند پرنده‌ای آزاد و سبك‌بال، ساعت‌ها در این کره خاکی به سیر و سیاحت بپردازید، به هر کجای آن که می‌خواهید سفر کنید و با سیر در طبیعت، بر معرفت خود نسبت به خدای عزوجل بیفزایید.

برای کسب اطلاعات لازم پیرامون شناخت روح به کتاب متافیزیک و شناخت روح، تألیف مطلب برازنده، چاپ انتشارات نوید مراجعه نمادید.

- سفر روح (تکنیك سوم)

در این تکنیك از آگاهی به‌عنوان محور اصلی تمرین استفاده می‌شود. منظور از آگاهی در اینجا جمع نمودن تمام حواس بر یك سوژه‌ی خاص و داشتن حضور ذهن بر آن می‌باشد. این کار شبیه رهاسازی جسم با حرکت آگاهی در بخش‌های مختلف بدن می‌باشد که در «بند پنجم شرایط لازم برای سفر روح» به آن اشاره شده است. قابل ذکر است، همان طور که آگاهی‌مان را در جسم خودمان به حرکت درمی‌آوریم، می‌توانیم آن را بر سوژه‌های بیرون از جسم خودمان نیز متمرکز کرده، یا در محیط بیرونی به حرکت درآوریم.

فرافکنی و سفر به بیرون از جسم، هم به‌صورت فردی و هم به‌صورت جمعی قابل انجام است. در مباحث قبل نمونه‌هایی از تکنیك‌های بسیار مؤثر فردی ارائه گردید. در این بحث قصد ارائه یك تکنیك جمعی و گروهی داریم. برای این منظور لازم است یك گروه هفت نفره تشکیل دهید، البته تعداد افراد می‌تواند بیشتر و یا کمتر از این مقدار نیز باشد. افراد گروه باید همگون و از جنبه‌های مختلف احساسی و عاطفی به یکدیگر شبیه و نزدیك باشند. همه‌ی افراد باید علاقمند و مشتاق برای فرافکنی باشند و افراد مخالف با این پدیده نباید در این گروه قرار بگیرند. اینگونه افراد با انرژی‌های منفی خود که حاصل مخالفت‌ها و ناباوری‌های فکری‌شان می‌باشد، ایجاد اختلال در تمرین می‌کنند. همچنین باعث کاهش میزان موفقیت سایر افراد نیز می‌گردند.

برای انجام این تمرین، به تعداد افراد گروه مبل راحتی فراهم نمایید. وضعیت مبل‌ها باید به گونه‌ای باشد که به‌راحتی سر، گردن و پشت خود را بر پشتی آن رها کنید و بدون هیچ‌گونه انقباض و فشاری بتوانید برای مدت طولانی به‌راحتی روی آن بنشینید و خود را رها کنید. مبل‌ها را به‌صورت یك دایره منظم کنار هم قرار دهید، مبل‌ها باید در تماس با یکدیگر باشند، به‌گونه‌ای که بین هر مبل و مبل‌های دو طرف آن تماس فیزیکی برقرار باشد. پس از آرایش مبل‌ها به‌صورت دایره‌ای، بر روی آنها بنشینید، به‌گونه‌ای که کف هر دو پا کاملاً روی زمین قرار گیرد. لبه‌ی پای راست باید با لبه‌ی پای فردی که در سمت راست شما قرار گرفته در تماس باشد، همچنین لبه‌ی پای چپ باید با لبه‌ی پای فردی که در سمت چپ شما قرار گرفته در تماس باشد. بدین صورت در این دایره پای تمام افراد با همدیگر در تماس فیزیکی قرار می‌گیرد. دستان خود را نیز به همدیگر وصل کنید، به‌طوری که تمام افراد حاضر در دایره با دست‌هایشان در تماس با هم باشند. بدین ترتیب یك تماس فیزیکی کامل از طریق دست‌ها و پاها بین تمام افراد برقرار می‌شود.

بدون شك افراد حاضر در این گروه همگی باید مرد یا زن بوده، یا همه با هم محرم باشند. تشکیل این حلقه یك امتیاز بزرگ از دیدگاه متافیزیك به دنبال خواهد داشت. چون هاله‌های افراد در هم فرو رفته، در تماس با هم قرار می‌گیرد، یك هاله‌ی حلقه‌ای واحد تشکیل می‌شود. در نتیجه سطوح انرژی همه‌ی افراد حاضر در گروه یکسان می‌شود. به‌عبارت دیگر تمام این برنامه‌ها (تشکیل حلقه، تماس فیزیکی افراد و...) برای همسان و همتراز نمودن سطح انرژی افراد گروه می‌باشد. این پدیده یك موضوع علمی با توجیهات قوی ماورائی می‌باشد. با هم‌سطح شدن انرژی‌ها، امکان موفقیت افزایش پیدا می‌کند. همچنین نتایج حاصل برای همه‌ی افراد تقریباً یکسان خواهد بود. به‌عبارت بهتر همه افراد به درجات بالایی از موفقیت به طور یکسان می‌رسند. در صورت عدم انجام این کار، به دلیل اختلاف در سطوح انرژی افراد، میزان موفقیت جمع کاهش پیدا می‌کند، همچنین بازده موفقیت بین افراد اختلاف زیادی خواهد داشت. تشکیل این حلقه براساس همان توجیهات علمی و متافیزیك مذکور می‌باشد و هیچ‌گونه ارتباطی با حلقه‌های تصوف ندارد.

www.takbook.com

www.takbook.com

پس از قرار گرفتن روی صندلی‌ها براساس همان اصول شش‌گانه (با در نظر گرفتن شرایط مکانی، زمانی و وضعیت جسمی) تمرین‌های تنفسی، رهاسازی جسم و ذهن را به‌صورت گروهی انجام دهید. در این حالت بهتر است یك نفر در جمع به‌عنوان مسؤول، مراحل کار را با صدای بلند بیان کند تا همه همزمان با هم انجام دهند و پیش بروند. پس از طی نکات اصولی شش‌گانه و رها شدن جسم و ذهن به‌صورت زیر عمل کنید.

آگاهی خود را در ناحیه سر جمع کنید... توجه خود را در چشم سوم متمرکز کنید... برای لحظاتی خود را درون چشم سوم احساس کنید... آگاهی شما همچنان در ناحیه سر متمرکز است... توجه شما همچنان بر چشم سوم است... آگاهی خود را به سمت فرق سر حرکت دهید... آگاهی را از طریق چاکرای شماره‌ی هفت خارج کنید... این کار به‌راحتی قابل انجام است... آگاهی خود را در فضای بالای سر معلق نگه دارید... به فضای بالای سر خود اشراف و آگاهی کامل داشته باشید... آگاهی را در راستای محور سر تا سقف اتاق حرکت دهید... آگاهی را در این فضا به سمت بالا و پایین حرکت دهید... آن را به گوشه‌ی مشخصی از اتاق ببرید... آن را نزدیك یك شیء خاص در اتاق ببرید... .

آگاهی شما به‌راحتی می‌تواند در تمام فضای اتاق حرکت کند، حتی می‌تواند فضای اتاق را ترك کرده، در اتاق‌های مجاور به حرکت درآید. آگاهی شما می‌تواند در فضای بیرون ساختمان، در کوچه و خیابان نیز حرکت نماید. آگاهی را ابتدا در مکان‌های آشنا حرکت دهید؛ مکان‌هایی که بارها دیده‌اید و تداعی و تجسم آن برای شما آسان است. می‌توانید آگاهی خود را به سمت شهرهای دیگر و یا حتی کشورهای دیگر به پرواز درآورید.

پس از موفقیت در مراحل فوق، آگاهی خود را به سمت آسمان ببرید و به ستارگان مختلف و سیارات متفاوت سر بزنید. به‌یاد داشته باشید جایگاه آگاهی شما در ورای ابعاد مکان و زمان است. پس برای انتقال از یك مکان به مکان دیگر (نزدیك یا دور) به زمان با مفهوم فیزیکی نیاز ندارید. با آگاهی خود در آسمان زیبا به سیر آفاق مشغول هستید و عظمت خالق یگانه را تحسین می‌کنید. یك احساس بسیار خوب، لذت‌بخش و شیرین در وجود شما جاری می‌شود. احساس سبکی، رهایی و آزادی می‌کنید.

هر وقت که بخواهید می‌توانید اراده کنید و به کالبد فیزیکی خود که بر روی مبل در اتاق قرار دارد برگردید. این کار به آسانی و با خواست شما در یك لحظه انجام می‌شود. تلقینات مثبتی پیرامون نتایج موفق این تمرین و موفقیت در تمرین‌های بعدی به خود بدهید. از شماره یك تا پنج شمرده، با یك احساس خوب و مثبت چشمانتان را باز کنید. به زندگی لبخند بزنید، خداوند را شکر نمایید.

برای کسب اطلاعات لازم پیرامون شناخت روح به کتاب متافیزیک و شناخت روح، تألیف مطلب برازنده، چاپ انتشارات نوید مراجعه نمادید.

منبع : وبلاگ سلطان سایه‌ها

http://vista.ir/?view=article&id=259927

VISTA.IR
Online Classified Service

فیزیک و فلسفه

فیزیك علمی است که روابط ریاضی یك پدیده را که خاصیت تکرار داشته باشد بصورت یك قانون بیان می کند هر چند ممکن است تعاریف متفاوتی از فیزیك ارائه داد ولی مهم آن است که علم فیزیك در مورد روابط بین اشیاء مادی بحث می کند.

www.takbook.com

www.takbook.com

- ابتدای فلسفه فیزیك

فلسفه ، این دانش در پی توضیح اصل پدیده هاست هر چند در تعریف فلسفه بزرگان زیادی اظهار نظر کرده اند می توان این تعریف هگل را ذکر کرد(فلسفه تحقیق اشیاء به اندیشه و دیده خرد است) شاید بتوان گفت فلسفه روشنی بخش راهی است که دانش در آن طی مسیر می کند و به همین دلیل علم و فلسفه رابطه ای بسیار نزدیك و پیوسته برای درك جهان دارند اگر کل دانش را یك خط فرض کنیم تا جایی که مربوط به امور ماده و اشیا می شود را علم مادی و از آن به بعد که در وراء ماده است را ماوراء ماده یا متافیزیك گویند با این مقدمه نظرات فلسفی که توسط فیزیکدانان مطرح شده است را به طور مختصر مرور می کنیم.

بسیاری از دانشمندان اعصار گذشته از فلاسفه زمان خود بودند و تقریباً در تمام علوم زمانه خود احاطه داشتند در تاریخ مردانی از علوم مادی بودند که در عین حال دلمشغولی فلسفی نیز داشتند و سعی می کردند دیدگاه فلسفی خود را با پیشرفت علوم همزمان سازند خوب برگردیم به زمان خلق فیزیك به صورت کلاسه شده که از زمان گالیله و اسحاق نیوتن آغاز شد هنگامی که اسحاق نیوتن اصل جاذبه عمومی و گرانش را بنیان نهاد پرسشهایی در مورد علیت مطرح شد از جمله اگر علت وزن جاذبه است پس علت جاذبه چیست؟

هر چند اسحاق نیوتن در جواب می گفت اگر ما با دیدن چرخ دنده های ساعت به طرز کار آن پی ببریم ولی شناختی از نیرویی که باعث نوسان آونگ آن می شود نداشته باشیم همین پیشرفت خود گامی به جلو است و سعی می کرد از حیطه ای که منجر به سئوالات فلسفی می شود دوری کندپس از موفقیت کارهای گالیله و اسحاق نیوتن دیگاه مکانیکی جهان بسیار رونق گرفت ظاهرا با در نظر گرفت هر سیستم به صورت یك دستگاه و بکار بردن قوانین اسحاق نیوتن می توانستند علت حرکات و واکنشهای آن را توضیح دهند و این خود سرآغاز پرسشهایی در مورد موجبیت (جبر و اختیار)شد آیا انسان موجودی دارای اراده است و یا موجودی محکوم به قوانین مکانیکی است تصور مکانیکی که بعد از قرن هفدهم با قوانین اسحاق نیوتن حمایت می شد تصویری کاملا مکانیکی از جهان ترسیم می کرد به طوری که لاپلاس در جایی می گوید اگر ریاضیدان نابغه ای پیدا شد که بتواند تحولات تك تك ذرات یك سیستم را محاسبه کند می تواند پیش بینی کند کل سیستم در لحظه بعد به چه صورت خواهد بود البته تفکر ماشینی فهم بسیاری از مسائل طبیعت را فراهم آورد و در قرن هفدهم مکانیك نیوتنی زیر بنای فلسفه مادی به رهبری هابز بود در این طرز تفکر انسان را همانند ماشینی تصور می کردند که بدنی از ماده دارد حتی احساساتش را ناشی از حرکت مکانیکی ذرات بدنش می دانستند و کل جهان مانند ماشین عظیمی شباهت می یافت که هر کس در جای خود مانند چرخ دنده های ساعت مشغول کار می شد و هیچ اختیاری از خود نداشت و مسئول هیچ یك از اعمال خود نبود چون از خود اراده ای نداشت در این صورت آنچه را که ما از آن احساس به اراده می کنیم چیست؟

- فلسفه فیزیك از دیدگاه فیلسوفان

دکارت می گفت :محقق است که خدا قبلا همه چیز را مقدر کرده است و قدرت اراده فقط ناشی از اینست که ما به قسمی عمل می کنیم که از نیروی خارجی که به سبب آن مجبور به عمل خاصی هستیم آگاه نمی باشیم. دنیای جدیدی که گالیله و نیوتن.. ساخته بودند حتی عامه مردم را درگیر خود کرده بود هرچند مردم بصورت فطری از آن سر باز می زدند و آن را قبول نداشتند آنها اراده می کردند و به مقصود می رسیدند در واقع فیزیك کلاسیك از طرز تفکر موجبیت (دترمی سیسم) دفاع می کرد و پایه استدلالات آن بر پایه منطق ریاضی بود و ظاهرا چاره ای جز قبول

www.takbook.com

www.takbook.com

موجبیت در طبیعت نبود امانوئل کانت برای رفع این مشکل در مورد آزادی اراده می گوید اگر عالم فقط همین است (که می بینیم) در این صورت بدیهی است که اراده نمیتواند آزاد باشد یعنی که چیزی را که می بینیم شاید چیزی نباشد که در واقع هست همان مثال مشهور غار افلاطون که کسانی که در زنجیر شده اند سایه ها را واقعیت می شمارند و نمی دانستند که سایه ها فقط سایه ای از واقعیت هستند!

کانت بدین صورت عقیده خود را بیان می کند که پدیده ها فقط نشانه ها و نمایشهایی از حقیقت مطلق هستند نه خود حقیقت و استدلال می کند که منشاء اصلی آنها باید در جایی غیر از این عالم پدیده ها باشد بطوری که هر چند یك پدیده با پدیده دیگر رابطه علت و معلول داشته باشد ضرورتی برای قبول علیت بین تولید کنندگان آن پدیده نباشداگر، توجه خود را به پدیده ها معطوف کنیم ظاهرا قوانین ماشینی و جبر درست هستند و اگر بتوانیم با حقیقتی که اساس و اصل پدیده ها ست تماس حاصل کنیم شاید ببینیم که چنین قانونی وجود ندارد کانت در ادامه می گوید هدفش اثبات آزادی اراده نبود بلکه فقط می خواست این مسئله را حل کند که حداقل طبیعت و آزادی متضاد هم نیستند البته آنان سعی می کردند آزادی اراده را به اثبات برسانند هر چند بطور کامل موفق نشدند مکانیك نیوتنی توسط فرمولهای ریاضی پایه ریزی شده بود و ظاهرا شکست ناپذیر بنظر میرسید اما پس از مدتی مشخص شد آنگونه که در ابتدا فکر می کردند نمی توانند تمام پدیده ها را توجیه کنند از جمله خواص نور که خاصیت دوگانه ای از خود نشان می داد هم عصر نیوتن، هویگنس از لحاظ هندسی ثابت کرد که نور دارای خاصیت موجی است هر چند بعضی از پدیده ها با در نظر گرفتن خاصیت ذره ای نور قابل توجیه بوده با این حال در پدیده ها یی مانند تداخل و پراش نظریه ذره ای دچار مشکل می شد و در عوض نظریه موجی به طور کامل آنها را توجیه می کرد.

- فیزیك کلاسیك از دیدگاه فلسفه

فیزیك کلاسیك با این تناقضات وارد مرحله جدیدی می شد اوایل قرن بیستم مصادف شد با چند انقلاب فکری در محدوده ها ی مختلف فیزیك از ذرات زیر اتمی تا کهکشانها دستخوش تحولات جدی گشت نظریه کلاسیك در مورد اثر گذاری دو جسم متحرك از راه دور فرض می کرد که در تمام فضا ماده ای به نام اتر وجود دارد و سرعت نور را نیز بی نهایت فرض می کرد اثبات عدم و جود اتر و آزمایشهایی که برای آشکارسازی اتر صورت گرفت دانشمندان را متقاعد کرد که اتر اصلا و جود خارجی ندارد و با عث شد دیدگاهی کامل تر از نظریه کلاسیك شکل گیرد، نظریه جدید نسبیت انیشتن که با فرض و اثبات متناهی بودن سرعت نور توانست بسیاری از تناقضات را حل کند.

یکی از مسائلی که مکانیك کلاسیك نمی توانست آن را توضیح دهد پدیده تشعشع بود که پاسخ به آن منجر به پیدایش حوزه جدیدی در دنیای اتمی شد این انقلاب جدید انقلاب مکانیك کوانتومی بود نام ماکس پلانك خود را در این تحولات نشان می دهد که تابش را نیز چیزی مادی فرض کرد که از اتمها تشکیل شده بودند او پدیده تشعشع را همانند رگباری از انرژی تصور کرد و آنرا منقطع دانست که این مقادیر جدای انرژی تابش را کوانتوم نامید.

تئوری او چند سال بعد توسط انیشتین فرمول بندی شد و به طور عملی در آزمایش فوتو الکتریك به اثبات رسید و از این رهگذر مفهوم فوتون وارد فیزیك شد. بعد از شکل گیری مکانیك کوانتومی که افرادی مانند هایزنبرگ و بور در آن نقش اساسی داشتند و تحولات فیزیك جدید باعث نگرشهای جدیدی شد تصویری که ما از طبیعت داریم تنها جزئی از حقیقت است که بصورت قابل فهم می توانیم تصور کنیم در فیزیك جدید دو تصویر جزئی از طبیعت وجود دارد تصویر جزئی و تصویر موجی که هر کدام برای خود اهمیت دارند مثلا برای فهم پدیده فوتوالکتریك از تصویر ذره ای استفاده می کنیم یا برای فهم پدیده تداخل از خاصیت موجی استفاده می کنیم آیا طبیعت با این دوگانگی قابل فهم است؟ در اینجا می خواهم مثال تاریخی در مورد دوگانگیهای قوانین ساخته شده بدست بشر را یادآور شوم حرکات اجرام آسمانی همواره جالب بوده است و بطلمیوس در دوران زمین مرکزی توانست با فرض اینکه زمین مرکز جهان است با دقت خوبی مدارات سیارات و زمان طلوع و غروب آنها را محاسبه کند.

قرنها بعد کوپرنیك ادعا کرد که زمین مرکز جهان نیست و مانند ذره ای کوچك همانند سیارات دیگر گرد خورشید می گردد این نظریه نیز توانست با دقت حرکت اجرام سماوی را پیشگویی کند پس دو سیستم که هر دو نتایج تقریبا یکسانی دارند در دست داشتند ولی کدام یك حقیقت را پیش بینی می کرد؟ اگر هر دو به یك صورت زمان بر آمدن سیاره ای را پیشگویی می کنند کدامیك بر دیگری ترجیح دارد؟

www.takbook.com

www.takbook.com

اگر هدف علم فقط پیشگویی وقایع آینده بصورت یك قانون باشد در آن صورت نمی توان یك قانون را واقعیت بیرونی اشیاء دانست شاید گفته انیشتین در مورد قوانین فیزیك جالب باشد که می گفت :قوانین فیزیك باید ساده باشند .پس اگر دو نظریه که نتایج معادلی داشته باشند در دست داشته باشیم آنکه ساده تر است قابل قبول تر است این نشان می دهد که دانش هیچگاه نمی تواند ادعا کند آنچه را که بیان می کند حقیقت مطلق است.

http://vista.ir/?view=article&id=255822

VISTA.IR
Online Classified Service

فیزیک و متافیزیک

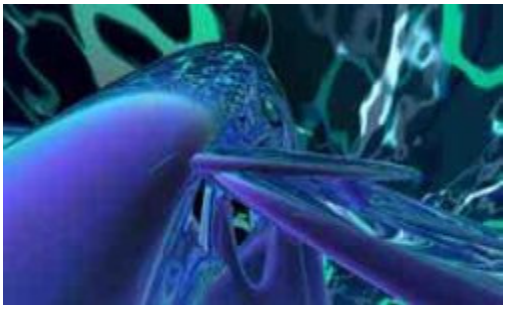

اهمیت تاریخی و معاصر فیزیك، بسیار است زیرا بسیاری از مسلمات آن توسط علوم اخذ شده و تاثیر زیادی نیزبر فلسفه و الهیات نهاده است. در فیزیك نیوتنی، سه فرض اصالت واقع، موجبیت و تحویلگرایی، پذیرفته شده بود کههر سه فرض از ناحیه فیزیك قرن بیستم و به ویژه نظریه کوانتوم مورد معارضه قرار گرفت. این بدان دلیل بود که جهاناتمی بر وفق مفاهیم فیزیك کلاسیك و پدیدههای مشاهدهپذیر، توضیحدادنی نبود. درباره ارتباط مفاهیم فیزیککوانتومی با واقعیت جهان و نیز جایگاه نظریهها در علم، دیدگاههای اصالت واقع کلاسیك، ابزارانگاری و اصالت واقعنقادانه، تعبیر و تفسیرهای گوناگونی را ارائه دادهاند. در این نوشتار، «ایان باربور» همچون دیگر طرفداران اصالت واقع نقادانه قایل است که براساس نظریه کوانتم، مشاهدهگر همواره در روند مشاهده، شریك و سهیم است و مرزقاطعی میان مشاهدهگر و شئ مشاهده شده وجود ندارد. وی بکارگیری ایده مکملیت درباره علم و دین را نقد میکند. فیزیك، مطالعه ساختارها و فرآیندهای اساسی تغییر و تحول در ماده و انرژی است. از آنجاکه فیزیك با پایینترین سطوح سازمان، سر و کار دارد و دقیقترین معادلههای ریاضی را به کارمیگیرد، بهنظر میرسد در مقایسه با سایر علوم، از مسائل مورد علاقه دین درباره حیات، ذهن وهستی انسان دورتر باشد، اما اهمیت تاریخی و معاصر فیزیك بسیار است. زیرا فیزیك، اولینعلم دقیق و سیستماتیك [منظم] به شمار میآید و بسیاری از مسلمات آن، توسط علوم اخذشده است. روشهای فیزیك بهمثابه سرمشقهای مطلوبی برای علوم دیگر مدنظر بوده است.همچنین فیزیك تاثیر زیادی بر فلسفه و الهیات نهاده است. از این گذشته، اگرچه فیزیکدانان فقط موجودات فاقد حیات را مطالعه میکنند، ولی امروزهنگاه آنها متوجه موجوداتی است که به قلمروهایی گوناگون دارند: از «کوارکها» (۲) و «اتمها» تا«کریستالهای جامد»، «سیارهها» و «کهکشانها» - و از جمله، شالوده فیزیکی ارگانیزمهای زنده،هماکنون در حوزه فیزیك، ما با مسائلی درباره «مشاهدهگر و مشاهدهشده» (۳) ، « تصادف و قانون» (۴) و«اجزا و کلها» (۵) مواجهایم. در قرن بیستم، سه فرض مسلم و پذیرفتهشده فیزیك نیوتنی مورد تردید قرار گرفته است:

۱. معرفتشناسی (۶) نیوتنی، رئالیستی [واقعگرایانه] بود. همه بر این باور بودند که نظریهها،جهان را چنانکه فی نفسه هستبه ۴گونهای برکنار و

www.takbook.com

www.takbook.com

مستقل از «مشاهدهگر» توضیح میدهند.فضا و زمان، چارچوبهایی مطلق انگاشته میشد که درون آنها تمام رویدادها بدون ارجاع بهمشاهدهگر، گنجانده (۷) شده است. «کیفیات اولیه» (۸) مانند «جرم» (۹) و «سرعت» (۱۰) که با زبان ریاضیقابل بیان است، ویژگیهای عینی (۱۱) جهان واقعی محسوب میشد.

۲. فیزیك نیوتنی، نظرگاه موجبیتی داشت. اصولا چنین تلقی میشد که آینده هر سیستیماز ماده متحرك را از روی شناخت دقیق وضعیتحاضر آن میتوان پیشبینی کرد. بهنظر میآمدتمام جهان، از کوچکترین ذرات تا دورترین سیاره زیر نفوذ و سیطره قوانینی تغییرناپذیر ویکسانند.

۳. دیدگاه نیوتنی در این برداشت که: رفتار کوچکترین «اجزا»، یعنی ذرات سازنده،تعیینکننده رفتار «کل» است، نگرشی تحویلگرایانه (۱۲) بود. براساس این نگرش، «تغییر و تحول»،عبارت است از بازآرایی اجزا که خود آن اجزا بدون تغییر باقی میمانند. در اینجا از طبیعت،تصویری جذاب و مقتدر، بسان ماشینی قانونمند، ترسیم میشد; تصویری که رشد علم و اندیشهغرب را بشدت متاثر ساخت. این دیدگاه که به جهان همچون مکانیسم یك ساعت مینگریست،به نگرشی «دئیستی» (۱۳) [خداپرستی طبیعی] درباره خداوند منجر شد که او را ساعتسازیمیدانست که ساز و کار جهان را طرح و سپس آن را به حال خود رها کرده است. قرن هیجدهم شاهد گسترش بیشتر مکانیك نیوتنی بود. در فیزیك قرن نوزدهم انواع نوینیاز طرحهای مفهومی (۱۴) ،از جمله «نظریه الکترو مغناطیس» (۱۵) و «نظریه جنبشی گازها» (۱۶) ارائهشده بود، ولی فرضیههای اساسی مذکور بدون تغییر باقی ماندند. چنین بهنظر میآمد که تمامیقوانین، نه از نظر مکانیك ذرات، لااقل از نظر قوانین حاکم، بر چند نوع از ذرات و میدانها دستیافتنی است. در نظریه جنبشی و ترمودینامیك (۱۷) ،رفتار گازها براساس احتمال تشریح میشد،ولی این شیوه را فقط تسهیلی برای امر محاسبه قلمداد میکردند. همه بر آن بودند که حرکتتمامی مولکولهای گاز، دقیقا با قوانین مکانیکی معین شده است، ولی چون محاسبه اینحرکات بسیار دشوار و پیچیده است، ما میتوانیم از قوانین آماری برای پیشبینی رفتار میانگینگروههای عظیم مولکولها استفاده کنیم. هر سه فرض مذکور - یعنی «اصالت واقع [رئالیسم]»، «موجبیت» و «تحویل گرایی» - از ناحیهفیزیك قرن بیستم مورد معارضه قرار گرفته است. تغییرهای رخداده در مفاهیم و مسلمات،آنچنان عظیم بود که تعجبی ندارد اگر «کوهن» آن را بهعنوان نمونهای بارز از یك انقلاب عظیم ویك تغییر «سرمشق» به کار ببرد. در اینجا نظریه «کوانتوم» را بررسی میکنیم.

نظریه کوانتوم

مدلهای مربوط به «ذره» نظیر مدل «توپ بیلیارد»، بر فیزیك کلاسیك ماده، حاکم بوده است.در قرن نوزدهم، نظریهپردازان برای تشریح گروه متفاوتی از پدیدهها که متضمن «نور» و «الکترومغناطیس» بودند، از مدل اساسی دیگری استفاده کردند که عبارت بود از: [انتشار] امواج در«محیطهای میانجی پیوسته». (۱۸) ولی در اوایل قرن حاضر بهنظر میرسید که چند آزمایشحیرتانگیز، استفاده از هر دو مدل «موج» و «ذره» را برای هر دو نوع از پدیدهها ایجاب میکند. ازیکطرف، معادله انیشتین درباره اثر فتوالکتریك (۱۹) و کار «کامپتون» بر روی پراکندگی فوتون (۲۰) نشان داد که نور در بستههای مجزا و منفصل، با انرژی و اندازه حرکت معین، گسیل میگردد وبسیار شبیه به جریانی از ذرات عمل میکند، و از طرف دیگر و در مقابل آن، الکترونها که همواره‌بهصورت «ذرات» تصویر میشدند، آثار تداخل انتشار را که از ویژگیهای امواج است، از خود نشاندادند. امواج، پیوسته و گستردهاند و بهموجب «فاز» (۲۱) بر یکدیگر تاثیر متقابل دارند; اما ذرات،گسسته و به مکانی خاص محدودند و تاثیر متقابل آنها براساس «اندازه حرکت» (۲۲) است. بهنظرمیرسد هیچ راهی برای تلفیق این دو مدل، در مدل واحد، وجود ندارد. [۱] از باب نمونه، فرض کنید یك دسته از الکترونها به سمت دو شکاف موازی که در یك پردهفلزی قرار دارند، گسیل شدهاند و با یك صفحه عکاسی که چند سانتیمتر پشت پرده قرار دادهشده، برخورد میکنند. هر الکترون بهصورت یك نقطه ریز بر روی فیلم ثبت میشود و به مثانهذرهای که به آنجا رسیده باشد بهنظر میآید و چنانچه «بار» و «جرم» الکترون تقسیمناپذیر باشد،قاعدتا احتمال میرود فقط از یکی زا دو شکاف عبور کرده باشد. با وجود این، نقاطی که بر رویفیلم میافتد، الگویی تداخلی را از نوارهای موازی، نشان میدهند که تنها در صورتی توضیحدادنی است که فرض شود یك «موج» از دو شکاف عبور کرده است و همین دوگانگی موج - ذره، درسرتاسر فیزیك اتمی یافت میشود، ولی یك فرمالیزم وجدانی ریاضی میتواند بهوجود آید کهامکان پیشبینی رویدادهای مشاهدهشده را بهصورت آماری فراهم آورد. این فرمالیزم ریاضی،«توابع موج» (۲۳) را برای آمیزهای از امکانها یعنی «ترکیبی

www.takbook.com

www.takbook.com

از حالتها» (۲۴) به دست میدهد. میتوان احتمال برخورد یك الکترون را به هر نقطه مفروض، محاسبه کرد. اما در «توزیع احتمال» (۲۵) موردمحاسبه، نقطه دقیقی که یك الکترون خاص به آن اصابتخواهد نمود، قابل پیشبینی نیست. به همین ترتیب در نظریه کوانتوم، هیچ مدل وحدتیافتهای از اتم پیدا نشده است. مدل اولیهبور درباره اتم به سادگی قابل تصویر و تجسم بود: الکترونهای ذرهوار در حرکتخود پیرامونهسته، به مانند یك منظومه شمسی کوچك، از مدارهایی تبعیت میکنند. ولی «اتم» در نظریهکوانتوم بههیچوجه قابل تصویر و تصور نیست.ممکن است کسی بکوشد تا الگوهای «موجهایاحتمال» (۲۶) را که فضای پیرامون «هسته» را پر کردهاند، شبیه نوسانهای یك سمفونی سهبعدی ازاصوات موسیقیایی که پیچیدگی حیرتانگیزی دارند، تصور کند; ولی این تمثیل کمك زیادی بهما نمیکند، «اتم» در دسترس مشاهده مستقیم قرار ندارد و بر وفق «کیفیات حسی»، قابل تصورنیست; حتی نمیتوان آن را براساس مفاهیم کلاسیك نظیر «فضا»، «زمان» و «علیت» به گونهایمنسجم توضیح داد. رفتارشی بسیار خرد با رفتار اشیای تجربه روزمره، متفاوت است. ما میتوانیم آنچه را در آزمایشها رخ میدهد با «معادلات آماری» توضیح دهیم، ولی نمیتوانیمصفات کلاسیك مانوس را به ساکنان جهان اتمی نسبت دهیم. در بسط و توسعههایی که طی سالهای اخیر در نظریه کوانتوم، به سمت قلمروهای هستهای ومادون هستهای حاصل شده است، خصلت «احتمالی» نظریه اولیه کوانتوم، همچنان محفوظ،مانده است. نظریه میدان کوانتومی (۲۷) ،تعمیمی است از نظریه کوانتوم که با نظریه نسبیتخاص،هماهنگ و منسجم است. از این نظریه با موفقیتبسیار در برهم کنشهای الکترومغناطیس (۲۸) وبرهم کنشهای مادون هستهای (۲۹) (کرومودینامیك کوانتومی (۳۰) یا نظریه کوارك) و نظریه الکتروضعیف، بهرهبرداری شده است.[۲] اجازه دهید چالشی را که نظریه کوانتوم در قبال اصالت واقعابراز کرده است، دنبال کنیم. نیلزبور از بهکارگیری مدلهای موج و ذره و دیگر زوجها از مجموعههای مفاهیم متضاد،حمایت میکرد. بحثبور درباره آنچه او آن را «اصل مکملیت» (۳۱) نامید، چند موضوع را شامل شد.بور تاکید داشت که سخن ما درباره یك «سیستم اتمی» باید همواره به یك آرایش آزمایشگاهیمربوط باشد; ما هرگز نمیتوانیم درباره یك سیستم اتمی به تنهایی و «فی نفسه» و عین معلوم (۳۳) را در هر آزمایشی مد نظر قرار دهیم.نمیتوان هیچ خط فاصل دقیقی بین روند مشاهده و شیء مشاهده شده، رسم کرد. در صحنهآزمایش، ما «بازیگریم» نه صرفا «تماشاچی» و ابزار آزمایشی مورد استفاده را خود برمیگزینیم.بور اظهار داشت که آنچه باید به حساب آید، روند تعاملی [کنشی - واکنشی] «مشاهد» است، نهذهن یا شعور مشاهدهگر. موضوع دیگر در نوشتار بور، محدودیت مفهومی درك بشر است در اینجا، انسان بهعنوان یکعالم [داننده] و نه یك آزمایشگر، کانون توجه قرار میگیرد. بور، با شکاکیت کانت (۳۴) دربارهامکان شناخت «جهان فی نفسه» (۳۵) سهیم است. اگر سعی ما آن باشد که «قالبهای مفهومی» (۳۶) خاص را بر طبیعت تحمیل کنیم، در این صورت استفاده تام از سایر مدلها را مانع شدهایم.بدینسان، باید بین توصیفات کامل علی یا - فضا زمانی، بین مدلهای موج یا ذره، بین اطلاع دقیقاز مکان یا اندازه حرکت، یکی را برگزینیم. هرچه بیشتر از یك مجموعه مفاهیم استفاده شود،کمتر میتوان مجموعه مکمل را بهطور همزمان به کار برد. این محدودیت دوجانبه از آن جهترخ میدهد که جهان اتمی را نمیتوان بر وفق مفاهیم فیزیك کلاسیك و پدیدههایمشاهدهپذیر توضیح داد.[۳] بنابراین، چگونه مفاهیم فیزیك کوانتومی به واقعیت جهان مربوط میشود؟ دیدگاههایمختلف درباره جایگاه «نظریهها» در علم، تعبیر و تفسیر متفاوتی از نظریه کوانتوم میکنند.

۱. اصالت واقع کلاسیك: نیوتن و تقریبا تمام فیزیکدانان قرن نوزدهم، نظریهها را توصیفات«طبیعت»، آنگونه که فی نفسه و مستقل از مشاهدهگر تحقق دارد، تلقی میکردند. فضا [مکان]،زمان، جرم، و سایر «کیفیات اولیه» (۳۷) خواص همه اشیای واقعیاند. مدلهای مفهومی، نسخهبدلهایی از جهانند که ما را قادر میسازند تا ساختار مشاهدهناپذیر جهان را با اصطلاحات مانوسکلاسیك مجسم کنیم. اینشتین این سنت را با پافشاری بر این نکته ادامه داد که یك توصیف کامل از سیستم اتمی، مستلزم مشخص کردن متغیرهای کلاسیك «مکان - زمانی» است که حالتآن را به گونهای عینی و غیرمبهم، تعیین کند. او بر آن بود که چون نظریه کوانتوم چنین نیستپس نظریهای ناقص است و عاقبتبهوسیله نظریهای که انتظارهای کلاسیك را تحقق بخشد،کنار گذاشته خواهد شد.

۲. ابزارانگاری: (۳۸)

مطابق این رای، نظریهها ساختههای مفید بشر و تمهیدهایی برایمحاسبهاند (۳۹) که جهت مرتبط کردن مشاهدات و انجام پیشبینیها به کار

www.takbook.com

www.takbook.com

میآیند. آنها همچنینابزارهایی عملی برای دستیابی به کنترل فنی شمرده میشوند. مبنای داوری درباره آنها، مفیدبودنشان در به ثمر رساندن این اهداف است، نه مطابقت آنها با واقعیت (که برای ما امریدستنیافتنی است). مدلها، مجعولهایی تخیلیاند (۴۰) که موقتا برای ساختن نظریهها استفادهمیشوند و پس از آن میتوان آنها را کنار نهاد; آنها بازنمودهای (۴۱) حقیقی جهان نیستند. اگرچهمیتوانیم از معادلات کوانتومی برای پیشبینی پدیدههای مشاهدهپذیر استفاده کنیم، امانمیتوانیم در میان مشاهداتمان از اتم سخن بگوییم. اغلب چنین پنداشته میشود که بور قاعدتا باید ابزارگرا باشد، زیرا او در بحث طولانی باانیشتین، اصالت واقع کلاسیك را رد کرده است. اما آنچه او واقعا گفت، آن است که مفاهیمکلاسیك را نمیتوان بدون ابهام برای تشریح سیستمهای اتمی موجود به کار برد. از مفاهیمکلاسیك فقط میتوان برای توضیح پدیدههای مشاهدهپذیر، در موقعیتهای ویژه آزمایشگاهیاستفاده کرد. ما نمیتوانیم جهان را آن گونه که «فی نفسه» تحقق دارد، جدای از تاثیر متقابل ما باآن، مجسم کنیم. بور، به میزان زیادی با نقد طرفداران ابزارانگاری از اصالت واقع کلاسیك موافقبود ولی او بهطور مشخص از ابزارانگاری حمایت نمیکرد و با تحلیل دقیقتر بهنظر میرسد که اوگزینه سومی را اختیار کرده باشد.

۳. اصالت واقع نقادانه: (۴۲)

قایلین به اصالت واقع نقادانه، نظریهها را بازنمودهایی ناتمام ازجنبههای محدود جهان، آنگونه که با ما در کنش متقابلند، تلقی میکنند. نظریهها به ما اجازهمیدهند تا جنبههای مختلف جهان را که در موقعیتهای گوناگون آزمایشگاهی آشکار میشوند،به یکدیگر مرتبط کنیم. از نظر حامیان اصالت واقع نقادانه، مدلها، اگرچه انتزاعی و گزینشیاند امابرای مجسم کردن ساختارهای جهان که موجب این کنشهای متقابلند، کوششهایی ضروری بهحساب میآیند. در این نگرش، هدف علم، فهم است نه کنترل. تایید پیشبینیها آزمونی استبرای فهم معتبر (۴۳) ولی خود پیشبینی، هدف علم نیست. بخوبی میتوان ادعا کرد که بور - اگرچه نوشتههای او همواره واضح نبوده است - صورتی ازاصالت واقع نقادانه را پذیرفته بود. او در بحثبا انیشتین، واقعیت الکترونها یا اتمها را انکارنکرد، بلکه مدعی بود که آنها از آن رسته اشیایی نیستند که توصیفات فضا - زمانی کلاسیك راپذیرند. وی پدیدارشناسی (۴۴) « ماخ» (۴۵) را که واقعیت اتمها را مورد تردید قرار میداد، نپذیرفت.«هنری فولس»، (۴۶) این بحث را چنین خلاصه میکند: «او [بور] چارچوب کلاسیك را کنار گذاشتو استنباط واقعگرایانه را درباره توصیف علمی طبیعتحفظ نمود. آنچه او طرد میکند اصالتواقع نیست، بلکه تعبیر کلاسیك آن است.»[۴] بور، واقعیتسیستم اتمی را که با سیستممشاهدهگر در برهم کنش است، فرض مسلم گرفت. در قبال تعبیرهای ذهنگرا (۴۷) از نظریهکوانتوم که مشاهده را یك برهم کنش ذهنی - فیزیکی (۴۸) تلقی میکنند، بور از برهم کنشهایفیزیکی میان سیستمهای ابزاری و اتمی، در وضعیت کامل آزمایشگاهی، سخن میگوید.بهعلاوه، «موج و ذره» یا «اندازه حرکت و موقعیت مکانی» یا دیگر وصفهای مکمل، حتی اگر همبروشنی قابل اطلاق نباشند، بر یك شیء واحد صدق میکنند. آنها از نمودهای متفاوت سیستماتمی واحد حکایت میکنند.«فولس» مینویسد: «بور احتجاج میکند که اینگونه باز نمودها، انتزاعهایی هستند که در امکان توصیف یکپدیده بهعنوان کنش متقابل میان سیستمهای مشاهدهگر و سیستمهای اتمی، نقشی حیاتیایفا میکنند، اما نمیتوانند خواص یك واقعیت مستقل را تصویر کنند .... ما میتوانیم چنینواقعیتی را به حسب توانایی آن برای ایجاد برهم کنشهای گوناگون توصیف کنیم - برهم کنشهاییکه نظریه مذکور، آنها را تامینکننده شواهد مکمل درباره شیء عین واجد قلمداد میکند.[۵]بور نگرش اصالت واقع کلاسیك را که براساس آن، جهان دربردارنده موجوداتی با خواصمعین کلاسیك است، نپذیرفت. ولی با وجود این، بر آن بود که جهانی واقعی وجود دارد که درکنش متقابل، توانایی ایجاد پدیدههای مشاهدهپذیر را داراست. فولس کتاب خود را درباره بور بااین نتیجهگیری به پایان میرساند: «هستیشناسی (۴۹) ای که این نحوه تعبیر و تفسیر از پیام "بور" مستلزم آن است، اشیایفیزیکی را نه مطابق با چارچوب کلاسیك و از راه خواص معین که با خواص پدیدهها مطابقند،بلکه از طریق توان آنها برای ظاهر شدن در نمودهای گوناگون پدیدهها، توصیف میکند.بدینترتیب در چارچوب مکملیت، حفظ استنباط واقعگرایانه و پذیرفتن کامل بودن نظریهکوانتوم فقط با تجدید نظر در فهم ما از ماهیتیك واقعیت مستقل فیزیکی و اینکه ما چگونهمیتوانیم آن را بشناسیم، ممکن است.»[۶] کوتاه سخن اینکه ما باید اکیدا جدایی قاطع بین مشاهدهگر و شیء مشاهدهشده را که درفیزیك کلاسیك فرض میشد، انکار کنیم. براساس نظریه کوانتوم، مشاهدهگر همواره یکشریك و سهیم به حساب میآید. در مکملیت، استفاده از یك مدل، استفاده از مدلهای دیگر را محدود میسازد. مدلها،بازنمودهای نمادین (سمبولیك) از وجوه

www.takbook.com

www.takbook.com

واقعیت متعاملند که نمیتوانند منحصرا بر وفقشباهتهایی که با تجربه روزمره دارند، مجسم شوند. آنها صرفا بهطور کاملا غیرمستقیم، با جهاناتمی و یا با پدیدههای مشاهدهپذیر، مربوطاند. ولی ما مجبور نیستیم ابزارانگاریای را بپذیریمکه نظریهها و مدلها را ابزارهای فکری و عملی مفیدی میانگارد که درباره جهان چیزی به مانمیگویند. خود بور پیشنهاد کرد که ایده مکملیت قابل بسط به سایر پدیدههایی است که با دو نوع مدل،تحلیلپذیرند، مانند: مدلهای «مکانیستی و ارگانیك» (۵۰) در زیستشناسی; مدلهای«رفتارگرایانه و درون نگرانه» (۵۱) در روانشناسی; مدلهای «جبر» و «اختیار» در فلسفه; یا مدلهای«عدل الهی و «عشق الهی» در الهیات. بعضی نویسندگان پا را فراتر نهاده و از مکملیت «علم» و«دین» سخن میگویند. بدینسان «سی.ای. کولسون» (۵۲) پس از تشریح دوگانگی موج - ذره وتعمیم بور از آن، علم و دین را «توضیحهای مکمل درباره واقعیت» مینامد.[۷]من به اینگونه استعمال گسترده از اصطلاح مزبور، با دیده شك مینگرم. در زیر چند شرط رابرای به کار بردن مفهوم مکملیت مطرح میکنم:[۸]

۱. مدلها باید فقط در صورتی مکمل یکدیگر نامیده شوند که به یك موجود واحد و یك گونهواحد منطقی اشاره کنند. موج و ذره، مدلهایی برای یك موجود منفرد (مثلا یك الکترون) در یکموقعیت منفرد (مثلا در یك آزمایش دو شکاف) بهشمار میآیند. آنها هر دو در یك سطحمنطقی قرار دارند و قبلا در یك شعبه از علم استعمال شدهاند. این شرایط در مورد علم و دینصدق نمیکند. آن دو، نوعا در موقعیتهایی متفاوت پدید میآیند و در زندگی انسان وظایفمختلفی را به انجام میرسانند.[۹] ازاینرو، من علم و دین را زبانهای بدیل (۵۳) میدانم و اصطلاحمکملیت را به مدلهای مربوط به یك گونه واحد منطقی و در چارچوب یك زبان خاص، محدودمیکنم; نظیر مدلهای «انسانوار» و «غیرانسانوار» برای خداوند. است و نه«استدلالی». (۵۵) باید دلایل مستقلی برای ارزش دو مدل بدیل و یا مجموعههایی از ساختها درحوزه دیگر وجود داشته باشد. نمیتوان فرض کرد که مدلهای مفید در فیزیك، در سایر رشتههانیز ثمربخش باشند.

۳. مکملیت، هیچ توجهی را برای پذیرش غیرنقادانه حصرهای دووجهی (۵۶) فراهم نمیآورد.این اصطلاح را نمیتوان برای اجتناب از پرداختن به ناهماهنگیها یا «وتو» کردن جستوجویوحدت، به کار برد. درباره ویژگی متناقضنما (۵۷) در دوگانگی موج - ذره نباید مبالغه شود. مانمیگوییم که یك الکترون هم موج است و هم ذره، بلکه میگوییم رفتاری موجگونه و ذرهوار ازخود نشان میدهد. بهعلاوه، ما یك فرمالیزم ریاضی وحدتیافته در اختیار داریم که لااقل، پیشبینیهایی احتمالی را فراهم میآورد، حتی اگر تلاشهای گذشته، هیچ نظریهای را بهتر ازنظریه کوانتوم در طابقتبا دادهها به دست نداده باشد، ما نمیتوانیم تحقیق برای مدلهایوحدت بخش جدید را طرد کنیم. انسجام (۵۸) ، حتی اگر با اعتراف به محدودیتهای زبان و تفکربشری تعدیل شده باشد، همواره در سراسر پژوهش اندیشهمندانه بهصورت یك آرمان باقیمیماند.

پینوشتها:

۱- متن مقاله بخشی از فصل هفتم کتاب دین و علم: مسائل تاریخی و معاصر نوشته ایان باربور است که درسال ۱۹۹۷ منتشر شده است. این کتاب آخرین و مهمترین اثر باربور در زمینه مباحث علم و دین است که در پژوهشگاههفرهنگ و اندیشه اسلامی در دست ترجمه به فارسی است و بزودی منتشر خواهد شد.

۲- quarks ،دستهای از بنیادیترین اجزای مفروض ماده. (م).

۳- observer and observed ،در جریان هر مشاهده سه امر تشخیص داده میشود: (الف) عمل مشاهده، (ب) مشاهدهگر [ل ناظر]، و (ج) شیء مشاهدهشده. ارتباط این سه با یکدیگر، هم در فلسفه و هم در تعابیر ارائهشده از فیزیکنوین، محل بحث و گفتوگوست. (م).

۴- . chance and law

۵- . psrts and wholes

۶- . Epistemology

۷- . absolute

۸- . Primary qualities

www.takbook.com

www.takbook.com

۹- . Mass

۱۰- . Velocity

۱۱- . objective

۱۲- . Reductionistic

،بهمعنای پیروی از مکتبی استبهنام Deism که در اواسط قرن شانزدهم میلادی در انگلستان ظاهر شد.این مکتب متاثر از پیشرفتهای علم، نیروی عقل را در رسیدن به خداوند کافی میدانست و جهان را همچون ماشینی میپنداشت که خداوند، طراح آن است. پیروان این نظر، دین والهیات مبتنی بر وحی را منکر بودند و از دین و الهیاتطبیعی و یا به تعبیری عقلانی طرفداری میکردند. (م).

۱۴- . Conceptual Schemes

۱۵- electromagnetic theory ،در دهه ۱۸۶۰ میلادی، فیزکدانی بهنام مکسول، (Maxwell) توانست از راه توصیفریاضی، نیروهای الکتریکی و مغناطیسی را در نظریهای واحد، با عنوان «نظریه الکترومغناطیس» تلفیق کند. (م) .

۱۶- Kenetic theory of gases ،نظریهای که درصدد استبا بیانی ریاضی، رفتار گازها را براساس حرکات اجزای اتمی ومولکولی آنها توضیح دهد. (م).

۱۷- thermodyan mics ،این اصطلاح که از دو واژه یونانی، یکی بهمعنای حرارت و دیگری حرکت، ترکیب شده است،بیانگر قوانین و روابط بین حرارت و حرکت مولکولها بویژه مولکولهای گاز است. (م)

۱۸- Continuous media ،فیزیکدانان قرن نوزدهم برای توجیه انتشار امواج نور و بهطورکلی امواج الکترومغناطیس درفضا، به نوعی واسطه و میانجی به نام «اثیر» قایل شدند که ساختاری پیوسته داشت و آنها را محمل انتشار آن امواجمیپنداشتند. البته ناروا بودن این فرض که ناشی از قیاس امواج الکترومغناطیس (از جمله نور) با امواج صوتی بود، بعداروشن شد. (م).۱۹- Photoelectric effect ،اثر فتوالکتریك به جریانی الکتریکی که بهواسطه تاثیر انرژی نور از راه جدا کردن الکترونهااز سطح فلزات ایجاد میشود، اطلاق میگردد. انیشتین در مقالهای (۱۹۰۵) درباره اثر فتوالکتریك، این فرضیه را مطرحساخت که نور متشکل از ذراتی منفصل است. تا قبل از انیشتین اغلب فیزیکدانان میپنداشتند که نور صرفا پدیدهایموجگونه است، ولی فرضیه انیشتین مستلزم آن بود که نور جریانی است از ذرات که از بستههای مجزا و کوچك انرژی کهبعدا فوتون نامیده شدند، تشکیل شده است. با استفاده از این ایده، او معادلهای را برای اثر فتوالکتریك تنظیم کرد کهنهایتا در سالهای ۱۹۲۳ - ۱۹۲۴ تایید و اثبات شد. (م).

۲۰- Photon ،کوچکترین واحد تشکیلدهنده نور که فاقد بار الکتریکی و جرم است.

۲۱- Phase ،تابعی ریاضی است که مختص معادلههای مربوط به حرکت موج است.

۲۲- Momentum ،حاصل ضرب جرم در سرعت هر جسم متحرك را اندازه حرکت آن مینامند.

۲۳- Wave functions ،تابع موج، تابعی است ریاضی که در نظریه کوانتوم برای نشان دادن وضعیتیك سیستم فیزیکیو محاسبه احتمال وقوع یك رویداد (مثلا تابش یك فوتون از یك اتم) در زمان اندازهگیری، به کار میرود. (م).

۲۴- Super position of states ،در مکانیك کوانتومی، اصلی وجود دارد بهنام «اصل ترکیب» که مطابق آن، امکانهای(وضعیتهای محتمل) کوانتومی میتوانند با یکدیگر آمیخته شوند و «ترکیبی از وضعیتها» را که خود وضعیتی جدیداست، پدید آورند. (م).

۲۵- Probability distribution ،مفهومی است اساسی در نظریه احتمالات، بهمعنای تخصیصی احتمالات بهمجموعهای از رویدادها که به یکدیگر مرتبطند. (م).

۲۶- Probability waves ،امواجی هستند که احتمال وجود یك ذره را (مثلا الکترون) در نقطهای از فضا (مثلا فضاییپرامون هسته) بیان میکنند. این امواج در مکانیك کوانتومی، دارای هویتی مادی و متعارف نیستند بلکه صرفا کیفیت انتشار احتمالات را نشان میدهند. (م).

www.takbook.com

www.takbook.com

۲۷- Quantum field theory ،نظریهای است که در نتیجه اعمال نظریه کوانتوم در مورد رفتار یك میدان، نظیر میدانالکترومغناطیس، حاصل شده است. این نظریه نقشی اساسی در درك نیروهای بنیادی حاکم بر قلمرو مادون اتمیداشته است. (م).

۲۸- electromaghetic interactions .

۲۹- . Subnuclear interactions

۳۰- Quantum chromodymantics ،نظریهای نوین است که توصیف برهم کنشهای قوی بین کوارکها و گلوئونها(ذراتی کوانتومی که عامل پیوند مستحکم کوارکها بر یکدیگرند) را بر عهده دارد. عنوان اختصاری این نظریه« QCD »است. (م).

۳۱- Complementarity principle .

۳۲- . Subject

۳۳- . Object

۳۴- از دیدگاه کانت آنچه ما ازجهان میدانیم آن است که با قالبهای مفهومی و ذهنی خود فهمیدهایم. ازاینرو، آنچهمییابیم عوارض معرفتی جهان است نه خود جهان، آنگونه که هست. (م).

۳۵- Word in itself .

۳۶- . Conceptual Molds

۳۷- Primary qualities ،جان لاك (۱۶۳۲ - ۱۷۰۴) فیلسوف انگلیسی برای هر شیء فیزیکی دو دسته کیفیات مطرحکرد: ۱. کیفیات اولیه: مانند شکل معین، اندازه معین و .... که هر شیء فیزیکی از آنها برخوردار است، خواه کسی آنها رادرك کند یا نه. ۲. کیفیات ثانویه: نظیر طعم، رنگ، بو، و .... که وجود آنها مشروط به حضور نیرویی درککننده و اندامهایحسی است. (م).

۳۸- Instrumentalism

۳۹- Calculating

۴۰ Imaginative fictions

۴۱- Representations

۴۲- Critical realism

۴۳- Valid understanding

۴۴- Phenomenalism

۴۵- Ernst mach

۴۶- Henry folse

۴۷- Subjectivist

۴۸- Mental - physical

۴۹- Ontology

۵۰- Mechanistic and organic models ،در مدلهای مکانیستی، موجودات زنده بسان «ماشینهای پیچیدهای» کهچیزی جز مجموع اجزا نیستند، در نظر گرفته میشوند و براساس قوانین فیزیکی و شیمیایی تشریح پذیرند. اما درمدلهای ارگانیك، آنچه ارائه میشود یك کل یکپارچه بهنام ارگانیزم است که دارای سلسله مراتبی از سطوح مختلف نظماست. این کل سازمان یافته، چیزی بیشتر و فراتر از مجموع اجزاست و صرفا با قوانین فیزیکی و شیمیایی نمیتوان آن راتشریح کرد. (م).

۵۱- Behavioristic and instropesti models ،رفتارگرایی و درونگری دو مدل و شیوه در روانشناسی است.براساس درونگری، حالتهای درونی و

www.takbook.com

www.takbook.com

فرآیندهای ذهنی انسان، موضوع اصلی تحقیقات روانشناسی را تشکیلمیدهد. اما در رفتارگرایی، بررسی و مشاهده «رفتار» بویژه از راه آزمونهای «محرك و پاسخ» نقش اصلی را بر عهده دارند.(م).

C. A. Coulson -۵۲

۵۳- alternative languages

۵۴- analogical

۵۵- inferential

۵۶- Dichotomies ،یعنی تقسیمهای ثنایی، که محصول این تقسیمها، در قالب قضایایی که در علم منطق به قضایایمنفصله مانعةُ الجمع و حقیقه شهرت دارند، بیان میشود. مانند این قضیه: عدد یا زوج استیا فرد

Paradoxical -۵۷

۵۸- Coherence

مترجم: پیروز فطورچی

منبع:فصلنامه ذهن، شماره ۱

منبع : خبرگزاری فارس

http://vista.ir/?view=article&id=206397

VISTA.IR
Online Classified Service

قانون جذب

بزرگترین راز زندگی ما قانون جذب است. قانون جذب بیان می کند هر چیزی مشابه خود را جذب می کند. بنابراین وقتی تو راجع به چیزی فکر می کنی، در همان زمان مشابه همان افکار را بسوی خودت جذب می کنی. گویی افکار از جنس آهنربای مغناطیسی هستند و موج می فرستند. بنابراین اگر فکری از ذهنت بگذرد، امواج آن به اطراف منتشر می شود. حال اگر ااین افکار را در ذهنت نگه داری و دائما به آن فکر کنی و به قول معروف آنها را پرورش بدهی، قدرت مغناطیسی آنها چندین برابر شده و قادر خواهد بود تمام امواج مشابه و هم فرکانس خود را به سوی خود جذب نماید و اینجاست که قانون جذب شکل می گیرد.

گویی مغز ما به مانند یک دکل مخابراتی است که دائما امواجی به کائنات

www.takbook.com

www.takbook.com

می فرستد. کائنات نیز به این امواج پاسخ می دهند. به این ترتیب هرکس با جذب امواج مشابه خود دنیای آینده خود را رقم می زند.

مدتهاست که این جملات به عناوین و اشکال مختلف از گوشه و کنار دنیا شنیده می شود. برخی نیز به آن رنگ و بوی تبلیغاتی داده اند و از قانون جذب به عنوان تنها راز زندگی انسانها یاد می کنند و با این کار عده ای را دور خود گرد آورده اند. اخیرا نیز فیلم راز با ترجمه فارسی به بازار ایران آمده و بانک ملت نیز با انتخاب گوشه هایی از آن فیلم ابتکار عمل خوبی کرده و چند مشتری برای حساب های قرض الحسنه اش جور کرده است.

اما سوال اینجاست که

آیا افکار واقعا می توانند امواجی از خود منتشر کنند؟

جنس این امواج از چیست؟

آیا واقعا امواج این قدرت را دارند که امواج مشابه خود را جذب نمایند؟

چگونه می تواند این امواج را تغییر داد و آنها را کنترل کری؟

آیا واقعا این امواج هستند که آینده ما را تشکیل می دهند؟

اینها همه سوالاتی هستند که حداقل تا به امروز کسی نتوانسته به طور یقین از آنها پرده بردارد هرچند تحقیقات در این را ه ادامه دارد و پیشرفتهایی نیز حاصل شده است.

مطالبی که در زیر آورده شده است حاصل گشت و گذاری در اینترنت و برخی کتابهای مربوطه است. سعی شده خلاصه ای از این مطالب بدون در نظر گرفتن نظر شخصی مطرح شود. در نهایت تصمیم گیری در مورد صحت و سقم آنها به عهده شما خوانندگان باهوش و خوش ذوق هفته نامه سلامت است.

- هاله چیست؟

هاله عبارت است از نوعی تشعشع مغناطیسی لطیف که از نیروهای اتریک و سایر میدان های انرژی ایجاد می شود. بهتر این اینطور بگوییم که تمامی موجودات زنده در اطراف بدن خود داراری هاله ای از انرژی هستند که امواج حاصل از آن به طور دائمی در حال تشعشع هستند. این امواج را می توان به شبیه امواج گرمایی دانست که هستند که یک روز داغ از سطح زمین بیرون می آیند.

هاله بین ها بر این باورند که کیفیت و اندازه هاله موجودات غیرزنده در غالب موارد یکسان بوده و کمتر تغییر می کند. ام این در مورد موجودات زنده صادق نیست چراکه فرایندهای حیاتی منجر به کسیل داشتن انواع امواج می شوند که هاله موجود را در زمانهای مختلف تغییر می دهند. این موضوع البته در مورد انسان از پیچیدگی بسیار زیادی برخوردار است. چراکه قدرت تفکر، تصمیم گیری، تجسم، هیجانات متنوع و آمیخته، تفکرات انتزاعی و تخیل بسیار فعال و پویای انسان در هر زمان منجر به تولید طول موجهای بسیار متنوع امواج الکترومغناطیسی می شود. آنها همچنین بر این باورند که می توانند با دیدن این امواج از صحت و سلامتی کارکرد بدن و روح فرد اطلاعاتی را به دست بیاورند.برای ترسیم شکل این هاله آنها میدان های مغناطیسی دور آهنربا را نمونه خوب و البته بسیار ساده هاله می دانند.

هاله در طول زمان توسط افراد مختلف دیده شده و نامهای مختلفی گرفته است. مثلا در ادیان باستانی آنرا آکاشا می نامیدند. زرتشتیان به آن آتش ذیروح یا آتش جاویدان می گفتند.در زبان سانسکریت نام آر به معنی پرده چرخ را برایش انتخاب کرده بودند چراکه این امواج شبیه چرخی از جسم به بیرون ساطع می شد. انگلیسی زبانها لغت Aura به معنی هوا را مناسب نامگذاری هاله دانستند. اطریشی ها به آن اود به معنی خود می گویند. روسها آنرا انرژی بیوپلاسمیک و چکها به آن سایکوترانیک لغب داده اند.

در این میان بد نیست نامی هم از دکتر مسمر ببریم که حدود ۲۰۰ سال قبل به وجود این امواج پی برد و سعی کرد با به کار گیری آن بیمارانش را شفا دهد او هاله را مغناطیس حیوانی دانست. سبک او در درمان امروزه به مسمریسم شهرت دارد.

اولین بار بارون ریخن باخ و کاردل دویرل اطریشی در سال ۱۸۶۷ به کشف هاله ها علاقه مند شدند. تلاشهای ایندو بعدا توسط سیمون کرکین روسی پی گیری و در نهایت به اختراع دوربینی منجر شد که به میکروسکوپهای الکترونی مجهز بود. این دوربین ویژه قادر بود با سرعت ۷۵ تا ۲۰۰

www.takbook.com

www.takbook.com

هزار ارتعاش در ثانیه از میدان انرژی عکسبرداری کند. و این آغازی بود برای ورو به دنیای اسرار آمیز انرژی هاله چیزی جدای از زندگی ما انسانها نیست. شما هر روز عادت کرده اید با آن زندگی کنید. آنرا لمس کنید. احساس کنید و حتی از آن استفاده کنید. بهتر است بگوییم تصور اینکه روزی پا در رنیایی بگذاریم که موجوداتش هاله ای نداشته باشند برای هرکسی دشوار است.

خیلی ها اتفاقات غیر مترقبه و عجیبی را که در محیط اطافشان رخ می دهد را احساس می کنند. خصوصا اگر این اتفاق دامن عزیزانشان را بگیرد.

در تاکسی نشسته اید. هوا سرد است و باران می بارد و شما شیشیه ها را بالا کشیده اید. تاکسی پشت ترافیک با سرعتی حدود ۱۰ کیلومتر در حال حرکت است و شما به مردی که رویش به شما نیست و در پیاده رو راه می رود خیره شده اید. به ناگهان متوجه می شوید او نگاه شما را درک کرده و سرش را به سمت شما برمی گرداند.

از داستانهای کتابها و رمانها که بگذریم، حتما اتفاق افتاده به یک مهمانی دعوت شوید و احساس خفگی کنید. بدون شک اگر بتوانید حتما در اولین فرصت آنجا را ترک خواهید کرد و گرنه دچار سنگینی نفسها، بیقراری اندامها، سردرد، سرگیجه و علائم مختلفی می شوید که همگی از وجود چیزی غیر عادی خبر می دهند.

در بازار به دنبال یک مانتو مناسب برای سرکار رفتن می گردید که ناگهان کفشی ورزشی به چشم شما زیبا می آید، اگر با تجربه باشید به حرف دلتان گوش می کنید و آنرا خریداری می کنید چون تجربه ثابت کرده این کفش مناسب شماست. به شرطی اینکه در خریداری کفش اهل هوسرانی نباشید.

از خیابانی رد می شوید و در احساس می کنید آنجا را می شناسید. با خود می گویید لابد قبلا اینجا آمده ام یا اینجا را در خواب دیده ام. به طرز عجیبی علاقه مند می شوید از ماشین پیاده شوید و قدری در آنجا قدم بزنید. انگار هوای آنجا بویی آشنا می دهد.

به راستی عامل دیگری به جز میدان های نامرئی انرژی می توانند این وقایع روزمره شما را توجیه کنند؟

تحقیقات دکتر کیلز ثابت کرد که هاله اطراف بدن از سه باند مشخص تشکیل شده است:

۱) باند اول باند باریکی است که حدود نیم سانتی متر ضخامت دارد و درست روی پوست ما قرار گرفته است.

۲) باند دوم حدود ۵ سانتیمتر عرض دارد و از همه لایه های دیگر روشنتر است که هاله بینها به آن اورای داخلی می گویند.

لایه بعدی اورای خارجی است که حدود ۱۵ سانتیمتر پهنا دارد و دارای زمینه مه آلود و خاکستری رنگ است. اورای خارجی دارای ۴ باند رنگی است که در بین آنها معمولاً یک رنگ غلبه دارد.

او همچنین کشف کرد در بین امواجی که از سمت چپ خارج می شوند رنگ سبز غلبه دارد این درحالیست که امواج راست ما اسقلالی هستند و آبی را ترجیح می دهند.

رنگ هاله فاکتوری متغیر است و هماهنگ با احساسات، هیجانات، تخیلات و افکار ما تغییر می کند و این تغییرات همانهایی هستند که همه قادر به درک آن هستند البته با شدت و ضعف

به طور کلی رنگ های روشن و ته رنگ های براق نشانگر انرژی مثبت یا خالص هستند. هرچه رنگ ها واضح تر و درخشان تر باشند شخص دارندة آنها دارای صفات مثبت تری است و هرچه این رنگ تیره تر شود معنایش اینست که فرد در شرایط خوب روحی قرار ندارد و به قول معروف انرژی منفی صادر می کند.

هاله ها جزئیات بسیار زیادی را در خود پنهان کرده اند. برخی از هاله بینها معتقدند با مشاهد هاله افراد و البته محاسباتی نه چندان پیچیده قادر به محاسبه روز، ماه و سال تولد افراد هستند.

- کارلوس کاستاندا:

کاستاندا یک نسان شناس سرشناس است. او یک دانشجوی معمولی دانشگاه کالیفرنیا بود تا زمانی که برای کار بر روی گیاهان دارویی به شما مکزیک سفر کرد و در آنجا با قبایل سرخپوستان بومی آشنا شد. در یکی از سفرهایش با فردی به نام دون خوان آشنا شد. دون خوان پیشوایی پیر

www.takbook.com

www.takbook.com

و دنیا دیده است که با دیدن کاستاندا احساس می کند مرید خود را یافته است و بنابراین آنچه را که لازم است از ابعاد ناشناخته دنیا برای او آشکار می کند. خرد باستانی تولتکهای کهن، که به عنوان ساحری یا ناوالیسم شناخته شده است، موضوع اصلی آموزش کاستانداست.

در اساطیر باستان از ناوال زیاد صحبت می شود. ناوال شخصی است که می‌تواند خودش را به حیوان تبدیل کند، زیرا که یاد گرفته استکه چگونه خودش را به شکل یک حیوان در رویا ببیند. ورای این اعتقادات ابتدایی حقیقت ساحری خودکاوی است. و هدف از این خودکاوی تلاش برای کشف سطوح نیمه هشیار آگاهی است. آنها بر این باور بودند دنایی درون انسان خلاصه ای از دنیای پهناور اطراف ماست و کشف عناصر ناشناخته آن راه مطمئنی برای درک دنیای پیرامون ماست.

کارلوس در کتابهایش تلاش ارزنده‌ای را انجام داده تا ناوالیسم را از جو روستایی و زبان بسیار عامیانه اش به زبان دنیای مدرن بیاورد. بی شک در این انتقال برخی مفاهیم ارزنده آن فدا شدند اما تلاش او در شناسایی عرفان سرخپوستی به جهان تمدن زده و تکنولوژی پرست غرب ارزشمند است.

هرکسی می تواند به این دانش دست پیدا کند تنها می بایست با همه وجود آنرا طلب کند و زندگی خود را وقف آن نماید. ناوالیسم قرص مسکنی نیست که ما هر قدر خواستیم بخوریم و ناپرهیزی کنیم و بعد آنرا با یک لیوان آب میل کنیم و توقع داشته باشیم همه چیز درست می شود. بلکه یک پیرو ناوالیسم زندگی خود را در تمرین و مراقبه دائمی می گذراند.تولتکها میدانهای انرژی اطراف موجودات را می دیدند. آنها برای توصیف آن از واژه «انسانهای دو نسخه‌ای» استفاده می کردند.

سر نوشت کارلوس قرار گرفتن در میان یکی از مراحل سیر و سلوک گروه ناوال بوده است. هرچند به اعتقاد ناوالها او معنای کامل ناوالیسم را درک نکرد اما تلاش او در ارائه آن به هموطنانش شایسته تقدیر است.

- نظریه اکولوژی یا بوم شناسی

بهتر است دنیا را مملو از موجوداتی زنده و غیر زنده بدانیم که همگی قادرند دور خود یک حوزه انرژی درست کرده و بدین ترتیب بر یکدیگر تاثیر بگذارند. این بدان معناست که فقط شما نیستید که بر محیط خود تاثیر می گذارید، بلکه تک تک اجزاء محیط به نوعی بر شما موثرند و در نهایت این برایند انرژی است که مسیر حرکت یک موجود را مشخص می کند. در این سیستم شما به صورت فردی در درون سیستم پیچیده روابط در نظر گرفته می شوید. عجیب نیست که افکار، هیجانات و احساسات شما محیط را تغییر دهند و عناصر همخوان با خود را جذب نمایند. درست مثل فردی سرمایه دار و بازاری که تصمیم به ازدواج بگیرد. بی شک او یا دختری را پیدا می کند که بسیار اهل مال و منال دنیاست یا برعکس دختری فقیر . در واقع مهم نیست که همسر او پولدار است یا فقیر بلکه مهم اینست که هر دوی آنها به مقدار زیادی در مورد پول و ثروت فکر می کنند. اگر از آنها سوال کنید آدمها را چگونه می بینندف بی شک یکی از معیار های آنها در تقسیم بندی هایشان وضعیت مالی آنهاست.

- علم شناسی پوپر

در انتها بد نیست بدانید پوپر نظریه پرداز علم شناسی بر این باور است که با گسترش روز افزون دانش بشر باید راهی را یافت که بتوان با کمک آن علم را از غیر علم تفکیک کرد وگرنه روزی خواهد رسید که مطالب آنقدر گسترده و پیچیده می شود که اینکار غیر ممکن می شود.

نظریه او در این باب بسیار دقیق و جالب توجه است. که البته در این خلاصه قادر به توضیح آن نیستیم تنها به یک فاکتور آن اشاره می شود. او مطلبی را علمی می دانست که قابلیت ابطال پذیری داشته باشد یعنی مطلب به گونه ای باشد که شما بتوانید با دلایلی آنرا رد یا اثبات کنید. از نظر او اینکه انسان واجد ناخودآگاه است علمی نیست چون هیچ کس نمی تواند آنرا اثبات را رد نماید.

از طرفی شاهد این هستیم که دانش امروز آرام آرام از فلسفه بافی و خیال پردازی به سمت تجربه گرایی حرکت می کند. دگر مهم نیست که فلان ویتامین در آزمایشگاه از سرطانی شدن پستانهای موشها جلوگیری کند، بلکه مهم این است که از نظر آماری آیا خوردن آن بر روند درمان و طول عمر مبتلایان به سرطان سینه موثر بوده است یا خیر؟

در این میان مبنای مثلا اگر تجربه ثابت کند مثلا خوردن پوست هندوانه یا مالیدن پودر بال مگس یا حتی ورد خواندن و دعا نویسی برای پیشگیری از

www.takbook.com

www.takbook.com

زخم معده خوب است هیچ لزومی ندارد مردم تا کشف دقیق ماده موثر و چگونگی تاثیر این روش خود را از این نعمت محروم سازند به خصوص که عمر کوتاه است و بشر در کشف جزئیات دنیا ناتوان

پس تا اطلاع ثانوی توصیه من به شما این است که از این قانون تا آنجا که می توانید استفاده کنید. یک نکته را هم بگویم خود من حدودا یک ماهی هست که با شروع شدن تبلیغات بانک ملت در تلوزیون روی موضوع قانون جذب فکر می کنم اما فکر نمی کردم دبیر تحریریه محترم هفته نامه قدرت تله پاتی دارند یا این قانون جذب است که ایشان از من خواستند در این مورد مطلب بنویسم.

http://vista.ir/?view=article&id=369214

VISTA.IR
Online Classified Service

قدرت ضمیر ناخودآگاه

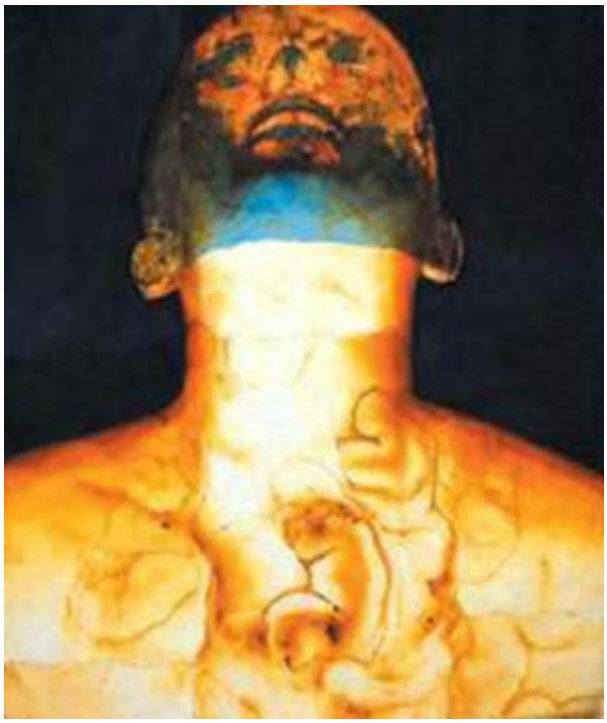

قدرت ضمیر ناخودآگاه خود را درک کنید؛ اگر واقعاً قصد دارید که در زندگی خود به موفقیت و کامیابی دست پیدا کنید، باید بدانید که ذهن ناخودآگاهتان به چه صورت کار می کند و از خود واکنش نشان می دهد. باید به این امر اعتقاد داشته باشد که هیچ گاه برای دست یابی به رویاها و آرزوها دیر نیست.

"هیچ گاه برای تبدیل شدن به آن فردی که می خواهید، دیر نیست." جرج الیوت

مغز انسان به دو قسمت تقسیم می گردد: خودآگاه و ناخودآگاه. شاید تا کنون بارها از زبان دانشمندان شنیده باشید که افراد تنها از ۱۰% ذهن خودآگاه خود استفاده مینمایند. باید توجه داشت که ضمیر ناخودآگاه بسیار بزرگ تر و نیرومند تر عمل می کند و در حدود ۹۰% دیگر از واکنش های ذهنی ما را نیز همین قسمت تحت کنترل خود دارد. آیا می دانید ممکن است در زندگی شما چه اتفاقاتی روی دهد اگر بتوانید به طور کامل از ضمیر ناخودآگاه ذهن خود استفاده کنید؟ بله می توانید از قدرت جادویی آن برای پیشبرد و ارتقای زندگی خود بهره بگیرید.

- عملکرد ضمیر ناخودآگاه

ضمیر ناخودآگاه در محل استقرار خود از ما محافظت کرده و ما را زنده نگه می دارد. هر چیزی را که در زندگی خود با حواس پنجگانه مان احساس می کنیم ، تمام چیزهایی را که می بینیم، می شنویم، حس می کینم، می چشیم و بو می کنیم برای تحلیل و بررسی های آتی به ذهن فرستاده می شوند و در قسمت ضمیر ناخودآگاه ما ذخیره خواهد شد.

www.takbook.com

www.takbook.com

در این قسمت از ذهن، نوعی مرجع کامل پیرامون کلیه وقایع زندگی ما درست میشود. فرض کنید شما یک تجربه منفی را در زندگی خود بدست آورده باشید، در این شرایط خاطره آن واقعه ناگوار در ذهن شما ثبت و ضبط خواهد شد. اگر در هر زمان دیگری با یک چنین رویدادی به طور مجدد در زندگی خود مواجه شوید، ضمیر ناخودآگاه به طور اتوماتیک آن خاطره منفی را به یاد می آورد و فوراً احساسات، تصاویر و خاطرات مشابه را به ذهن می فرستد. کلیه خاطرات گذشته را به یاد شما می آورد و به شما آموزش می دهد که چگونه می توانید با در نظر گرفتن کلیه احساسات و افکارتان به آن پاسخ دهید.

یک نمونه مناسب که می توان در این زمینه مطرح کرد، مثال همان کتری پر از آب در حال جوشیدن است. اگر دست شما یک مرتبه با کتری بسوزد در ذهن شما حک میشود که کتری داغ بوده و می تواند دست شما را بسوزاند و به شما آسیب وارد سازد. اگر یک چنین قابلیتی را نداشتیم، آنوقت به تکرار اشتباهات خود ادامه میدادیم.

ضمیر ناخودآگاه این قابلیت را دارد که در آن واحد کارهای متفاوت را انجام داده و واکنش های بیشماری را بررسی کند. در عین حال شما می توانید راه بروید، تنفس کرده، و قلبتان ضربان خود را داشته باشد و ... کلیه این وقایع در ذهن فرد ثبت می شود.

لازم به ذکر است که ذهن انسان به صورت ۲۴ ساعته در حال فعالیت می باشد، یکسره و بدون توقف و استراحت.

یکی دیگر از نمونه های بارز ضمیر ناخودآگاه، رانندگی است. زمانیکه شما در حال رانندگی هستید، اصلاً به نحوه عملکرد خود فکر نمی کنید و تمام اعمال خود را با فکر انجام نمی دهید، بلکه همه ی کارها را به صورت اتوماتیک وار انجام می شوند، شما فقط رانندگی می کنید.

نکته مثبتی که در مورد ضمیر ناخواگاه وجود دارد این است که ما را قادر می سازد تا آرزوها و اهداف خود را عملی کنیم. می توانید ذهن خود را طوری برنامه ریزی کنید که سبب موفقیت شما در تمام عرصه های زندگی گردد.

کلیه افکار، رفتار، و تجربیاتی که از طریق ذهن خوآگاه درک می گردند، در ضمیر ناخودآگاه شما ثبت و ضبط می شوند، اما نکته جالبی که باید در این زمینه به خاطر داشت آن است که ضمیر ناخوآگاه هیچ گونه تفاوتی میان واقعیت ها و تصورات ذهنی فرد قائل نمی شود. برای ضمیر ناخودآگاه فرد محدودیتی در زمینه زمان و مکان وجود ندارد.

یکی از بهترین تکنیک هایی که از طریق آن می توانید ضمیر ناخودآگاه خود را برنامه ریزی کنید، این است که موفقیت را در ذهن خود به تصویر بکشید. این کار به شما کمک می کند تا بتوانید به صورت خودآگاه جذب چیزهایی بشوید که آنها را میخواهید. به این منظور می بایست تصاویری را که برایتان خوشایند هستند در ذهن خود مجسم کنید. این تجسم هم شامل احساسات شما می شوند و هم افکارتان.

فکر کردن به چیزهای خوب و مثبت همچنین می تواند ضمیر ناخودآگاه رادر رسیدن به موفقیت ترغیب کند. شما این قدرت را دارید که افکار خودتان را انتخاب کنید. باید نسبت به چیزهایی که فکر می کنید، آگاه بوده و آنها را به طور کنترل تحت کنترل خود در آورید. به هر چیزی که فکر می کنید، از قسمت خودآگاه مغز به قسمت ناخوداگاه فرستاده می شود و ضمیر ناخودآگاه نیز آنرا به عنوان یک حقیقت می پذیرد. هیچ گاه به خودتان نگویید که: "من شکست می خورم"، "توانایی انجام این کار را ندارم"، و یا "قابلیت انجام چنین کاری را ندارم"؛ چراکه ضمیر ناخودآگاه به سرعت آنرا باور کرده و به عنوان یک حقیقت آنرا می پذیرد.

باید به ضمیر ناخودآگاه خود آموزش دهید که فقط به موفقیت، شادی، کامیابی، و سلامت و عشق فکر کند.

با استفاده از ضمیر ناخودآگاه خود می توانید موفقیت، ثروت، شغل مناسب، خانه زیبا، ماشین دلخواه، و هر چیز دیگری را که فکرش را بکنید به زندگی خود وارد کنید. میتوانید جملات مثبت خود را به طور روزانه تکرار کنید. زمانی هم که آنها را تکرار می کنید، در ذهن خود به تصویر بکشید و آنها راحس کرده و لذت ببرید.

ما با قدرت و نیروی خاصی که در ضمیر ناخودآگاهمان وجود دارد، پا به دنیا می گذاریم. فقط باید یاد بگیریم که چگونه می توانیم تا بیشترین حد از آن استفاده نماییم.

اگر شما تمایل شدیدی به موفقیت داشته باشید، می توانید قدرت، نیرو و توان ضمیر ناخودآگاه خود را به منسه ظهور برسانید.

www.takbook.com

www.takbook.com

به امید رسیدن شما به بهترین ها.

منبع : مردمان پورتال جوانان

http://vista.ir/?view=article&id=324437

VISTA.IR
Online Classified Service

قرآن و موجودات فرازمینی و فرا انسانی

● قرآن و موجودات فرازمینی و فرا انسانی

بی گمان خداوند غیر از موجودات و آفریده هایی که می شناسیم آفریده های دیگری نیز دارد که ما هیچ گونه شناختی از آن ها نداریم و تنها به علم اجمالی و به نص قرآنی می دانیم که موجودات و آفریده های دیگری نیز وجود دارد.

این شناخت ما از هستی و موجودات آن که به شکل دیدنی ها و شنیدنی ها تحقق یافته امکان آن را بخشیده تا به آگاهی درباره موجوداتی دست یابیم که آنان را موجودات فرازمینی و یا فرا انسانی می نامیم. البته موجودات فرازمینی می توانند فرا آسمانی و یا فرا مادی باشند. این فرامادی ها نیز می توانند موجودات با عناصر مادی لطیف و یا غیرلطیف بوده باشند. در مقاله زیر پیرامون آفریده های غیرانسانی خداوند بحث شده که با هم آن را از نظر می گذرانیم.

● جنیان؛ موجودات زمینی

ما با برخی از این موجودات به شکل افسانه ای و باورهای اسطوره ای و یا اطلاعاتی که از شهود برخی از انسان های برتر با ویژگی های خاص و یا از آموزه های وحیانی از راه پیام های پیامبران و نقل آنان به دست آورده ایم، آشنا هستیم و اطلاعاتی جسته و گریخته از آنان داریم. از آن جمله می توان به جن و پری اشاره کرد. پری یا همان فرشتگان هرچند که به نظر می رسد از یک نوع باشند ولی با توجه به آموزه های قرآنی می توان آن ها را به اقسام مختلفی دسته بندی کرد که توضیح آن در ادامه مطلب می آید.

جن و یا دیوان نیز به نظر می رسد که از یک نوع باشند و چنان که قرآن بیان می دارد آنان همانند انسان ها موجوداتی زمینی هستند و از عناصر مادی همانند عناصری که در انسان به کار رفته خلق شده اند. با این تفاوت که جنیان از عنصر لطیف تر که در آیات قرآن از آن به (مارج من النار) تعبیر می شود پدید آمده اند. به زبان امروزی آنان از انرژی، ایجاد شده اند و ماده اصلی و اولیه آنان را انرژی تشکیل می دهد. تعبیر از آتش در آیات قرآنی همانند تعبیرخلقت و آفرینش انسان از خاک و گل تعبیری ساده است که امکان دریافت عناصر تشکیل دهنده برای همگان را فراهم می آورد.

www.takbook.com

www.takbook.com

به خوبی روشن است که انسان واقعا گل و خاک نیست بلکه عناصری که از آن پدید آمده است همان عناصر موجود در خاک و گل است. هم چنین جنیان همانند بشر از همین ماده عنصری زمینی تشکیل شده اند و از لطافت بیش تری برخوردارند. از این رو آنان می توانند انسان زمخت برآمده از عنصر گل و خاک را ببینند ولی انسان، ناتوان از دیدن انرژی با چشم غیرمسلح است؛ ولی همان گونه که انسان توانست با ابزارهای خاص، عناصر ناپیدا و ناهویدای زمینی را ببیند و حتی آن را تحت مهار و کنترل خویش درآورد می تواند در آینده با ابزارهای خاصی جنیان را مشاهده کند و رویت نماید.

● عقل بشر، برتر از عقل جن

جنیان همانند بشر موجوداتی با عقل و تفکر هستند. برخی بر این باورند که آنان هوشیارتر و عاقل تر از بشر می باشند. از این رو در ضرب المثل های عامیانه گفته می شود که این مطلب به عقل جن هم نمی رسید که بیانگر بلندای فکر و نظری است که ارایه شده است. اما با توجه به مقام عظمای انسان و کرامت وی بر همه موجودات از جمله جن و فرشتگان، می توان دریافت که عقل انسانی فراتر و برتر از عقل جنی است. لذا برخی از فلاسفه اسلامی بر این باورند که آنان در مرحله عقل ابتدایی یعنی خیال و وهم نشسته اند و توانایی ایشان از این مرحله فراتر نمی رود.در مسئله تکلیف که بر جنیان و انسان ها واجب است و آنان همانند انسان ها موجوداتی مکلف و مختار می باشند، نیازی نیست که عقل تام و تمامی هم چون انسان داشته باشند بلکه درجه ای از عقل برای وجوب تکلیف کفایت می کند.

دانش امروزی نشان داده است که انسان که از عنصر خاک است می تواند از عقل و هوش خویش بهره برداری و آن را در راستای تکامل خویش و بهره گیری از عناصر طبیعت و آبادانی زمین و زمان به خوبی مورد استفاده قرار دهد. جنیان که از انرژی ساخته و پرداخته شده اند همانند رایانه های امروزی هستند که از هوش و ذکاوت خاصی برخوردار می باشند. از این رو سرعت انتقال داده ها و حتی سرعت حرکتی در جنیان بسیار بالاست و آنان به بیرون از جو و فضا سفر کرده و مطالبی را دریافت می کنند ولی این بدان معنا نیست که آنان تیزهوش تر و عاقل تر از انسان هستند.به هر حال جنیان همانند انسان ها از موجودات زمینی به شمار می آیند و نمی توانند از فضای زمین بیرون روند و در صورت خروج از سوی شهاب سنگ ها و جاذبه ها و عوامل دیگر مورد تهدید قرارگرفته و ممکن است جان خویش را از دست دهند.

● فرشتگان موجوداتی لطیف تر

فرشتگان از دیگر موجودات هستی هستند. با توجه به برخی از آیات که آنان را متنوع دانسته وحتی اسامی و نام های متعددی بر آنان گذاشته می بایست بیش از یک نوع باشند.

برخلاف تصور ما آنها دارای انواع متعدد و از عناصر مختلفی خلق شده اند، برخی از آنان در حوزه آفرینش و خلقت قرارمی گیرند و برخی دیگر در حوزه امری می مانند و به شکل خلقی درنمی آیند.

به نظر می رسد که فرشتگان می توانند از عناصر مادی مانند عنصر نور آفریده شوند. این فرشتگان در عالم آسمان و بیرون از جو می توانند حرکت کرده و زندگی کنند. از این رو می توانند به زمین آمده و به آسمان بازگردند. اینان از عنصر عقل بیش تری برخوردار می باشند و لذا برخی از فلاسفه اسلامی، فرشتگان را از عالم عقل دانسته اند.

فرشتگانی که با عنصر نور آفریده شده اند موجوداتی بسیار لطیف تر از جنیان هستند از اینرو جنیان نیز ممکن است آنان را نبینند ولی این بدان مفهوم نیست که آنان با ابزارهای خاص نتوانند فرشتگان را مشاهده نکنند؛ زیرا جنیان نیز می توانند از ابزارهای خاصی بهره گیرند که خود آن را می سازند. تفاوت میان انسان و جنیان از یک سو و فرشتگان از سوی دیگر در آن است که فرشتگان موجوداتی مختار نیستند. از این رو تکلیف به مفهومی که در انسان و جنیان گفته شده درباره آنان معنا ومفهومی ندارد. بنابراین آنان مکلف نیستند و به بهشت و دوزخ نمی روند تا پاداش اعمال نیک و بد خود را ببینند.

البته برخی از آیات و روایات میان گروهی از فرشتگان زمینی و آسمانی با برخی دیگر تفاوت هایی را مطرح می سازد.

اگر داستان فطرس و یا برخی دیگر از فرشتگان را افسانه های اسرائیلی برنشمریم می توان گفت که محتمل است آنانی که فرشته زمینی و یا در

www.takbook.com

www.takbook.com

مرتبه فروتر آسمان هستند دچار اشتباه و یا ترک اولی شوند و مجبور به زندگی در زمین گردند. این معنا اگر درست باشد می بایست فرشتگانی را که در سطحی برتر از جنیان قرارگرفته و از عنصر نور ساخته شده اند فرشتگانی دانست که امکان ترک اولی در آنان می رود و مجازات خاصی را متحمل می شوند. اما از آن جایی که قرآن فرشتگان را موجوداتی کاملا مطیع دانسته که هرگز از عبادت و عبودیت دست برنمی دارند و همواره در آن چه بدان امر می شوند اطاعت می کنند می بایست این دسته از روایات را روایات اسرائیلی و افسانه ای برشمرد.

به هر حال به نظر می رسد که فرشتگان دارای انواع و اقسامی هستند که خداوند از این تنوع و تعدد به تنوع در بال ها و جناح ها یاد کرده است. افزون بر این که برخی از فرشتگان را عالین و کروبین دانسته است و در مسائل وسوسه آدم از سوی ابلیس به این نوع ها اشاره نموده است.در هفت زمینی که در عالم ماده وجود دارد و در هفت آسمانی که در هستی قرار دارد می توان این معنا را به دست آورد موجودات دیگری وجود دارند که حداقل از جنس فرشتگان که دارای انواع متعددی هستند می باشند.

بنابراین دور از انتظار نخواهد بود که در هستی و کهکشان های متعددی که در جهان مادی وجود دارد، منظومه های شمسی با زمین هائی همانند زمین وجود داشته باشد. در آن زمین ها و آسمان ها موجوداتی هستند که دست کم از عنصر مادی خلق شده اند. این همان آفریده هایی خواهند بود که قرآن می گوید ما مخلوقاتی داریم که شما نمی دانید. این ندانستن به دو شکل عدم شناخت شهودی و نقلی است. به این معنا که موجوداتی وجود دارد که ما از همه آن ها به فرشته تعبیر می کنیم اما ای بسا موجوداتی باشند که اکنون برای ما ناشناخته هستند و سالها و یا قرنها بعد برای انسان شناخته شوند.

- تمثل فرشتگان و جنیان

تمثل به معنای این است که موجودی به شکل موجود و صورت آن درآید. در آیات قرآنی سخنی از تمثل جنیان و یا ابلیس به میان نیامده است. به نظر می رسد که مساله تمثل امری خاص برای شماری از فرشتگان است که در قرآن از آن به روح تعبیر شده است.

در آیات قرآنی بیان شده که روح به صورت انسان کاملی در نظر مریم(س) تمثل یافته است. این تمثل می بایست غیرتجسم باشد. به این معنا که روح که فرشته برتر از مقام امر الهی است در نظر مریم تمثل و نه تجسم می یابد و تنها او قادر به دیدن چنین موجودی می شود. این تمثل آن گونه مشهود بوده که وی را به وحشت می اندازد. با توجه به این که حضرت مریم(س) بارها و بارها از خوراک های آسمانی بهره برده بود و میوه ها و غذایی را در دسترس داشت که بیرون از حوزه عادی بشر چنان که وقتی حضرت زکریا(ع) از وجود آن ها می پرسد مریم(س) به صراحت به آسمانی بودن آن ها اشاره می کند، نمی توان گفت که ایشان تاکنون فرشته ای را ملاقات نکرده است. به نظر می رسد که بیش از این، ملاقات با فرشتگان به صورت تمثلی نبوده و این نخستین باری است که فرشته ای همانند روح با آن قداست و مقام خود تمثل یافته است. وی آن را چنان که می بایست می بیند و این شیوه به نظر وی تجسم می آید از این رو گمان می کند که انسانی است که قصد سویی نسبت به او دارد. تعبیر قرآنی از این رخداد به تمثل می نماید که در این جا تجسمی نبوده و تنها او می توانست فرشته روح را ببیند. استاد حسن زاده آملی در درس خود بر دیدن خاص حضرت مریم(س) تاکید ویژه ای داشتند که به نظر می رسد مقصود ایشان از تمثل، عدم تجسم بوده است.

در این که این فرشته که قرآن از آن به روح یاد می کند کیست اختلاف است برخی او را همان جبرئیل، فرشته وحی می دانند که به نظر می رسد این گونه نیست و موجودی که خداوند از وی به روح یاد کرده غیر از فرشته وحی است.

به هر حال فرشتگان یا برخی از آنان به گونه ای هستند که می توانند تمثل یابند و تنها شخص خاصی که برای وی تمثل رخ می دهد می تواند او را ببیند.

- تجسم فرشتگان شدنی است

در خصوص تجسم فرشتگان یا بعضی از آنان باید گفت که برخی از آنها که از عنصر نور و ماده تشکیل شده اند می توانند تجسم به معنای صورت انسانی یا هر صورت دیگر مادی به خود گرفتن، پیدا کنند.

قرآن در چند آیه و در چند رخداد، گزارشی کامل از تجسم و دیدار برخی از فرشتگان که ما آن ها را فرشتگان عذاب می شناسیم بیان می کند. از

www.takbook.com

www.takbook.com

جمله این گزارش ها دیدار فرشتگان عذاب با حضرت ابراهیم(ع) است. آنان که شماری چند بودند به شکل انسانی تجسم یافته و به دیدار حضرت(ع) رفتند. آن حضرت با آن که بارها فرشته وحی را دیده بود و یا در عالم ملکوت با فرشتگان دیدار داشت، هنگام ورود ایشان به منزل نتوانست آنان را بشناسد. از این رو گمان برد شماری انسان هستند که میهمان وی شده اند. به شتاب گوساله ای فربه را می کشد و پیشکش مهمانان می کند. زمانی که می بیند مهمانان دست به غذا نمی برند از ایشان هراسان می شود که شاید انسان هایی هستند که قصد سویی دارند و به همین خاطر به غذای میزبان دست نمی زنند.

فرشتگان مجسم انسانی، خود را معرفی می کنند و به آن حضرت مژده فرزندداری می دهند. در این هنگام ساره نیز وارد می شود و مهمانان انسانی را که خود را به عنوان فرشته معرفی کرده اند می بیند و از مژده ای که می دهند شگفت زده می شود و فریادی از شادی برمی دارد. آن گاه حضرت(ع) از مأموریت اصلی آنان می پرسد؛ زیرا اکنون آگاه شده است که اینان فرشتگان عذاب هستند نه فرشتگان رحمت هرچند که برای او پیام شادی می آورند. (هود آیات ۶۹ و ۷۳، عنکبوت آیات ۳۱ و ۳۲ و نیز ذاریات آیات ۲۴ تا۳۱)

در این آیات به خوبی روشن می شود که تجسم برخی از فرشتگان ممکن و شدنی است و این اتفاق افتاده است؛ از این رو برخلاف تمثیل، قرآن از مهمانانی با صفت مکرمین یاد می کند که بیانگر فرشتگان خاصی است. ساره همسر ابراهیم(ع) نیز آنان را می بیند و چنان که در آیات ۷۷ و ۷۸ سوره هود بیان می شود تجسم آنان به گونه ای بوده که حتی قوم لوط آنان را که به شکل انسان های کامل و زیبا درآمده بودند دیده و خواهان فعل حرام با آنان می شوند.

نمونه دیگر تجسم یابی، هاروت و ماروت است که به بال می روند و به مردمان آن جا سحر و جادو می آموزند. آنان یا از فرشتگان زمینی بودند یا از فرشتگان ملکوتی و یا امری، با این همه آنان مدتی بسیار در میان مردم به شکل انسانی زندگی می کنند و برای رهایی مردمان آموزش هایی را برای خنثی سازی جادو و سحر می دهند که البته چون آموزش کلی بوده هر کسی می توانست در خیر و شر از آن بهره گیرد مانند دانش هسته ای که می توان در درمان یا در کشتار مردم از آن سود جست. آنان همواره به مردم هشدار می دادند که دانشی که آنان می آموزانند دانشی دوپهلو و دو جنبه ای است و مردم می بایست در راستای خیر از آن سود برند. (بقره آیه ۱۰۲)

به هر حال تجسم فرشتگان و یا برخی از آنان به شکل انسانی امکان پذیر و بلکه واقع شده است و نمی توان آن را انکار کرد.

- عدم امکان تجسم انسانی برای جنیان و ابلیس

اما درباره تجسم جنیان می بایست گفت که آنان خود از جسم تشکیل شده اند و در حقیقت جسمی لطیف از آتش و عناصر انرژی دارند. بنابراین پرسشی که مطرح می شود آن است که آیا این جسمیت به آنان امکان می دهد که خود را به شکل دیگری همانند انسان در آورند؟

به نظر می رسد که برای جنیان و حتی ابلیس این امکان وجود ندارد که خود را به شکل تجسمی انسان یا چیزی دیگر در آورند. دست کم آیات قرآنی نمونه هایی از تجسم ابلیس یا جنیان ندارد و تنها در دو آیه ، مفسران بر این باورند که قرآن به تجسم ابلیس اشاره دارد : یکی آیه ۴۸ سوره انفال است که می گویند ابلیس به چهره انسانی سراقه بن مالک در روز بدر تجسم می یابد و آنان را فریب می دهد.(مجمع البیان ج ۳ و ۴ ص ۸۴۴) و دیگری آیه ۱۶ سوره حشر است که می گویند ابلیس تمثل یافته و برصیصای عابد را فریفته است.(مجمع البیان ج ۹ و ۱۰ ص ۳۹۷)

البته اگر در این ادعای دوم دقت شود ، سخن از تمثل ابلیس است نه تجسم آن به صورت انسانی. از این رو نمی توان تجسم ابلیس را پذیرفت اما تمثل جن و ابلیس امکان پذیر و شدنی است؛ زیرا چنان که گفته شد تمثل صورت گرفتن چیزی به صورت دیگری است که تنها در قوه بینایی و یا جان او تاثیر می گذارد و نوعی تخیل است که در سحر و جادوی ساحران مصری دیده شده است. از این رو نمی توان پذیرفت که جنیان و ابلیس بتوانند از جسم خویش بیرون آمده و تجسم و شکل جسمانی (کالبد) انسانی و یا حیوانی را به خود بگیرند ولی می توانند تمثل یابند.

بر این اساس می توان گفت جنیانی که برای حضرت سلیمان (ع) کار می کردند تجسم انسانی نداشته و یا به شکل حیوانی و یا جانوری تجسم نیافته بودند بلکه در همان جسم خویش بوده و تنها حضرت سلیمان (ع) و برخی از اهل بصیرت همانند وزیر وی عاصف بن برخیا می توانستند آنان را ببینند. این مساله درباره عفریت من الجن که در آیات آمده است نیز صادق است و تنها برخی می توانستند او را به چشم برزخی ببینند و این

www.takbook.com

www.takbook.com

گونه نبود که همان کسانی که در دربار حضرت سلیمان (ع) حضور داشتند از وزارت عفریت جنی آگاه بوده باشند.

به سخن دیگر همان گونه که برای انسان، تجسم به معنای شکل جانوری را به خود گرفتن وجود ندارد و نمی تواند کالبد دیگری برای خود درست کند که کالبد جانوری باشد برای جنیان این امکان نیز وجود ندارد ؛ هر چند که آنان از جسم لطیف تری برخوردارند اما آنان نیز از این توان برخوردار نبوده و تنها می توانند به اشکال دیگری تمثل یابند؛ هر چند که در این باره نیز مستند قرآنی و یا دلیلی استوار و محکم بر تمثل آنان همانند تجسم ایشان یافت نشده است.

البته برخی از انسان ها همانند اولیای خاص این گونه هستند که می توانند برای خود کالبدهایی انسانی مشابه داشته باشند که در اصطلاح از آن به ابدال تعبیر می شود و این مسایل و مباحث بیرون از این مسایل نوشتار است و به زمانی دیگر واگذار می شود.

http://vista.ir/?view=article&id=350177

VISTA.IR
Online Classified Service

کار جنیان

جنیان که از آتش خلق شدند و شیطان بنا به نص قرآن از جنس جن که از فرمان خدای بزرگ سرپیچی کرد و با فرصتی که از خدا گرفت تمام توان خود را برای جهالت و اغوای انسان نسبت به شناخت واقعی خدا و معرفت علوم الهی مصروف داشت. پس شیطان نوع خاصی از جن است که همواره از فرمان خدای بزرگ متمرد و سرکش است. خداوند در قرآن از کارهای جنیان از زبان آنها خبر می‌دهد که جنیان گفتند ما قصد آسمان نمودیم تا اخبار الهی را در تردد فرشتگان استراق سمع کنیم پس آسمان را پر از نگهبانان و شهاب‌های آتشین یافتیم و کار ما این بود که در نشستگاه‌های آسمان برای شنیدن اخبار می‌نشستیم و در جایگاه‌های خالی از نگهبان و شهاب به سخنان ملائکه گوش می‌کردیم و هر کس از جن که اکنون طلب شنیدن می‌کند برای خود شهاب مراقب و بازدارنده می‌یابد و ما نمی‌دانیم آیا بدی چنین پدیده‌ای شهاب باران برای کسانی که در زمین زندگی می‌کنند اراده شده است یا این که پروردگارشان برای آنان خیر و صلاحی اراده کرده است. خلاصه این که جنیان نمی‌دانستند زیادی شهاب باران که منع استراق سمع جنیان از اخبار آسمانی بین فرشتگان است به خاطر عذاب خداوند بر اهل زمین یا رحمت و لطف ایشان است.

- ایمان و جنیان

خداوند از زبان جنیان خبر می‌دهد که بعضی از ما از نیکوکاران و صالحان هستند و بعضی دیگر فروتر از صالحان و بدکاران هستند و روش‌ها و طریق‌های ما متفرق و متخلف است یعنی مذاهب مختلف داریم.

و ما علم داریم به اینکه نمی‌توانیم خدا را در زمین عاجز کنیم و همچنین نمی‌توانیم در حالی که فرار می‌کنیم خداوند را به عجز درآوریم و ما زمانی

www.takbook.com

www.takbook.com

که قرآن و هدایت از پیامبر اسلام(ص) شنیدیم بدان ایمان آوردیم پس هر کس به پروردگارش ایمان آورد نه از نقصانی در پاداش و نه از ظلمی از طرف او نگران نباشد بعضی از ما مسلمان هستیم و بعضی دیگر از ما از ستمکارانند پس هر کس که اسلام پذیرد و مطیع خداوند شود آنان رشد و تعالی را قصد کرده‌اند.

اما ستمکاران و بیرون رفته‌گان از راه حق هیزم جهنم هستند.

●علم انسان و امور غیرمادی

حوزه معرفت انسان به لحاظ این که ابتدا از طریق حس با دنیای فیزیك ارتباط برقرار می‌کند متوقف بر حس و تجربه است. اگر هیچ حسی از ابتدا نباشد هیچ علمی حاصل نمی‌شود و انسان در شرایط عادی نمی‌تواند به جهان جنیان راه پیدا کند مگر این که با علوم و اورادی جنیان را تا سطح جهان مادی پایین آورد و یا این که خود را به سطح ماورای ماده بالا ببرد. بنابراین مدعیان جن‌گیری با حقه و تزویر بساط پهن می‌کنند و این‌ها کسانی نیستند که بتوانند با تصرف در جهان غیر مادی با جنیان ارتباط برقرار کنند و یا این که جنیان را به سطح جهان ماده تنزل دهند. البته از عالم ماورای ماده ممکن است با عالم ماده رابطه برقرار کنند و این امری است که در اختیار و قلمرو علم انسان نیست و آنچه که ما معرفت و علم درباره جن داریم مربوط به آموزه‌های تجربی نیست بلکه از وحی الهی به پیامبر اسلام(ص) است که در قرآن بدان تصریح شده است و تنها راه ورود انسان به جهان غیرمادی به غیر از وحی علوم غریبه و سحر است که ریشه غیرتجربی دارد و به سادگی در اختیار افراد عادی نیست که البته چنین کاری هم، سقف محدودی دارد.

● وحی‌های دیگر بر پیامبر اسلام(ص)

در سوره جن علاوه بر وحی مسائل جن به پیامبر اسلام(ص) وحی‌های دیگری نیز شده است به این که اگر مومنان اهل مکه بر طریق دین اسلام استقامت و پایداری کنند ما آنها را به آب بسیار سیراب می‌سازیم (کنایه از اینکه نعمت‌های فراوان به مردم مکه می‌دادیم) و هر کس از یاد پروردگارش دوری کند خداوند او را به عذابی سخت و مافوق طاقت درآورد و باز وحی دیگری آمد که معبدها و مسجدها برای خدای بزرگ است پس در عبادت‌ها و نیایش‌های خود فرد دیگری را همراه با خدای بزرگ نخوانید. این دو آیه بر صبر و استقامت در راه توحید و معرفت حضرت باری تعالی در تمام زمین تاکید می‌کند که خداوند با صبر و استقامت نعمت‌های فراوانی را به بندگانش خواه انسان یا جن می‌بخشد و این فراوانی نعمت در سلسله حرکت هستی باز امتحانی دیگر برای سنجش ایمان واقعی مخلوق به توحید حضور و قدرت خالق است.

منبع : خانواده سبز

http://vista.ir/?view=article&id=236101

VISTA.IR
Online Classified Service

کاربرد هیپنوتیزم در درمان بیماریهای روان تنی

با پذیرش این اصل که انسان مجموعه ای از جسم، روح و روان است به این حقیقت می رسیم که با تقویت روان می توان جسم بیمار را نیز نیرویی تازه بخشید یا به اصطلاح در کالبد او روح تازه ای دمید . انسان در تمامی لحظات ، آگاهانه یا ناآگاهانه در کلیه جنبه های زندگی در جستجو و تلاش برای یافتن و حفظ تعادل و

www.takbook.com

www.takbook.com

توازن است .

هر گاه نیرویی این توازن و تعادل را بر هم زند ، نیرویی متضاد در وجود شخص ایجاد می شود که تقابل آن با نیروی بیرونی موجب بروز بیماری های جسمی یا آشفتگی و اضطراب روحی خواهد شد . پریشانی های روحی بر خلاف ناراحتی های جسمی قابل رویت نیستند و حتی در برخی موارد یك آشفتگی روحی خود را به صورت یك بیماری جسمی آشکار می کند و تا زمانی که عامل روحی اولیه از بین نرفته است ، بیماری جسمی ناشی از آن نیز درمان نمی پذیرد. بیشتر تجربه های زندگی در ضمیر ناخودآگاه ذهن ما ثبت می شود .

بر پایه نتایج پژوهش های روان شناسان ، روان آگاه یك انسان سالم قادر است در هر ثانیه ۱۲۶ واحد اطلاعاتی را مرور و بررسی کند ، در حالی که این رقم در روان ناآگاه به بیش از یك میلیون واحد اطلاعاتی در هر ثانیه می رسد . دستگاه خون ، تنفس ، تنظیم حرارت بدن ، تنظیم ضربان قلب تحت تاثیر روان ناآگاه اداره و تنظیم می شوند . حتی فعالیت های بسیار معمولی مغز مانند بویایی ، چشایی ، بینایی و شنوایی که به نظر آگاهانه می آیند نیز در ابتدا باید به وسیله روان ناآگاه شناسایی شوند و پس از آن در حیطه روان آگاه نفوذ کنند .

با توجه به این نکات می توان دریافت که بیشتر تجربیات زندگی ما در روان ناآگاه صورت می گیرد . نابسامانی های محیطی همیشه اتفاق می افتند و این در حالی است که روان انسان تلاش می کند تا در هر لحظه با فشار های روحی و جسمی ناشی از این عوامل و نابسامانی ها مبارزه کند و آنها را به یك تعادل نسبی برساند . هر گاه فشار این نابسامانی ها از حد قابل تحمل انسان فراتر رود امکان بروز علایم و آثار بیماری های گوناگون وجود دارد . در اغلب موارد علایم این بیماری ها در نقاطی از بدن که پیش از این دچار آسیب دیدگی یا ضعف بوده اند نمایان می شود . برای مثال ، علایم ناشی از یك فشار روحی شدید می تواند در محل یك شکستگی قدیمی و بهبود یافته استخوان دوباره درد ایجاد کند . اغلب مردم این نوع دردها را به عنوان درد های عصبی می شناسند .

در بیشتر موارد در ناحیه ای که دچار درد عصبی است هیچ گونه ناهنجاری جسمی یافت نمی شود و هیچگونه ارتباط مشخصی بین جراحت قبلی و آثار بیماری جدید وجود نخواهد داشت . مساله کلیدی دیگری که در مورد اینگونه بیماری ها می بایستی به آن توجه داشت ، این است که مسایل و مشکلات مشابه می توانند در افراد مختلف عکس _ العمل های متفاوتی را ایجاد کنند . برای مثال ، مرگ مادر در خانواده ای می تواند فرزندی را اسیر افسردگی کند ، اضطراب را برای فرزند دیگر به همراه داشته باشد و در فرزند سوم هیچ گونه تاثیری بر جای نگذارد .

این در حالی است که هر سه فرزند به مادر خود علاقمند بوده اند و به او عشق می ورزیدند . در این موارد بدون کمك هیپنوتیزم نمی توان به علت ایجاد تغییرات متفاوت به وسیله یك محرك مشابه پی برد . اما با روشن شدن علت از طریق کاربرد روش هیپنوتراپی می توان امکانات گسترده ای را برای از میان بردن آن و بهبود وضع بیمار فراهم آورد .

کاربرد دو شیوه هیپنو آنالیز و هیپنوتراپی در تشخیص عامل اصلی بروز بیماری هایی که از نظر جسمی هیچ گونه دلیلی برای ایجاد آنها وجود ندارد و یا نمی توان هیچ نشانه ای از علایم رنج آور را در بدن بیمار یافت ، بسیار موثر خواهد بود . برای مثال ، اگر شخصی از تنگی نفس رنج می برد اما در بررسی های بالینی هیچگونه نشانه ای از بیماری دستگاه تنفسی در وی یافت نمی شود ، می توان علت بروز بیماری را در اضطراب ها و فشار های روحی فرد جستجو کرد .

در این گونه موارد اضطراب و فشار های روحی در طی سالیان متوالی روی هم انباشته شده اند و در نهایت آثار خود را به صورت یك بیماری جسمی آشکار کرده اند . به جرات می توان گفت که اغلب بیماری هایی که به این شکل بروز می کنند و در اصطلاح پزشکی بیماری های روان - تنی نام گرفته اند ، در خاطرات گذشته و احساسات نهفته در روان ناآگاه بیمار ریشه دارند . احساسات و خاطراتی که روان آگاه به علل و دلایل گوناگون از جمله احساس گناه آنها را سرکوب کرده و در ظاهر به باد فراموشی سپرده است .

این گونه بیماری ها یا بیماری هایی که بخشی از علل آنها روان تنی است همه از یك معادله ساده پیروی می کنند :آمادگی قبلی + فشار روحی = بیماری های روان تنی

آمادگی قبلی می تواند شامل وضع سلامت جسمی و روحی شخص در گذشته ، قابلیت و صلاحیت کنونی روحی وی و همچنین تاثیر عوامل

www.takbook.com

www.takbook.com

محیطی باشد . فشار های روحی می تواند به مجموعه ای از ترس ها ، اضطراب ها و نگرانی های واقعی یا خیالی شخص مربوط باشد . این فشار ها ممکن است حقیقی باشند یا تنها در تخیل انسان رخ دهد . فشار های محیطی شامل حوادث ناگواری است که درست پیش از ظهور علایم بیماری برای بیمار اتفاق افتاده باشد . شرایطی مانند مرگ افراد خانواده ، وقوع جنگ ، حوادث طبیعی ، شرایط نابسامان مالی و اجتماعی ، مشکلات خانوادگی و غیره می توانند دست به دست هم دهند و محیط مساعدی را برای ایجاد بیماری روان تنی ، در شخص مساعد فراهم آورند .

از شایعترین بیماری های روان تنی می توان به انواع حمله های ترس ، نابسامانی ها و اختلالات اضطرابی ، افسردگی ، وسواس ، بیماری های محیطی و مانند آن اشاره کرد . در اغلب این بیماری ها ریشه های مشترك " گناهان سرکوب شده " و " خصومت " به عنوان عامل اصلی بروز بیماری حضوردارند . در این گونه موارد می توان از هیپنو تراپی برای ایجاد محیطی متعادل و موزون در درون خسته بیمار استفاده کرد و بسیاری از بیماران پس از دست یابی به این مرحله ، بهبودی می یابند . بسیاری از موارد سردرد ، دل درد ، صدای گوش ، لکنت زبان ، حساسیت ، ترس ، دلهره و اضطراب ، افسردگی ، بی حوصلگی و بی خوابی به دلیل اختلالات درونی ایجاد می شوند.

در یك طرف این اختلالات همان گونه که اشاره شد ، فشار نیروی متقابل روان ناآگاه قرار دارد که با از بین بردن آن می توان تعادل درونی را دوباره برقرار کرد و در این حالت یا بیماری روان- تنی از بین می رود و یا شدت آن به میزان بسیار زیادی کاهش می یابد . در مواردی که هیچ یك از معاینات و آزمایش های پزشکی در یافتن عامل سبب شناختی بیماری به جایی نمی رسند ، پذیرش ریشه های غیر جسمی بیماری بیماران با مقاومت کمتری رو به رو خواهد بود . هنگامی که بیمار این حقیقت را می پذیرد که بیماری او جنبه روان- تنی دارد در واقع نخستین گام را در جهت بهبود و درمان خویش برداشته است . بدون پذیرش این حقیقت از سوی بیمار دستیابی به بهبودی به هیچ عنوان امکان پذیر نخواهد بود .

اعتماد به شخص درمان گر (Therapist) نکته مهمی است که در بهبودی بیماران اهمیت بسزایی دارد . درمان گر شخصی است که بیمار بتواند با اعتماد کامل مشکلات خود را در مراحل اولیه درمان با وی در میان بگذارد .

در خاتمه باید به این نکته اشاره کرد که قدرت هوش و اراده شخص در بهبود این گونه بیماری ها بسیار ناچیز است و سهم اساسی در درمان بر عهده دو عامل میزان تمایل بیمار برای بهبودی و بینش سازی صحیح برای وی است . به منظور بینش سازی صحیح برای بیمار حضور شخص درمان گر الزامی خواهد بود.

منبع : جاودانه

http://vista.ir/?view=article&id=247570

VISTA.IR
Online Classified Service

کاملاً قابل درک است

اگر شما قبل از ۱۳۳۹ به دنیا آمده باشید، در حالی بزرگ شده‌اید که رفتار والدینتان در برابر یکدیگر برپایه قوانین قدیمی رفتاری بین زن و مرد برای تنازع بقا بوده است.

www.takbook.com

www.takbook.com

والدین شما به تکرار رفتارهایی که از والدین خود آموخته بودند، پرداخته که آنها هم از والدین خود کپی‌برداری کرده بودند که آنها هم تقلید والدینشان را می‌کرده‌اند و همین‌طور می‌رسد به انسان‌های غارنشینی که اولین وظایف مرد و زن را در زمان خود به‌وجود آورده‌اند.

امروزه این شرح وظایف تغییر کرده اما چون انسان نتوانسته است ذهنیت و رفتارهای خود را بر مبنای شرایط جدید تغییر دهد، طلاق به‌شدت افزایش یافته و روابط برپایه جنس‌گرایی رو به ازدیاد است.

به‌نظر می‌رسد که ما به یک سری قوانین جدید احتیاج داریم که بتوانیم برمبنای آن خوشبخت زیسته و بدون اینکه از نظر احساسی مورد آزار قرار گیریم، پا به هزاره سوم میلادی بگذاریم.بسیاری از مردم مشکل می‌توانند قبول کنند که ما نیز یک حیوانیم اما متفاوت با حیوانات دیگر.

آنها این حقیقت را نمی‌بینند که بیشتر اعضای تشکیل‌دهنده بدن انسان شبیه حیوانات است. تنها چیزی که ما را از دیگر حیوانات متمایز می‌کند، قابلیت تفکر و برنامه‌ریزی برای آینده است. بقیه حیوانات فقط می‌توانند به شرایطی که در آن قرار می‌گیرند، برحسب برنامه‌ریزی مغزی‌شان و برمبنای غریزه جواب دهند. آنها نمی‌توانند فکر کنند. آنها فقط می‌توانند واکنش نشان دهند.بیشتر مردم این را قبول دارند که حیوانات برمبنای غریزه خود رفتار می‌کنند. این رفتار غریزی به‌راحتی قابل مشاهده است. پرندگان می‌خوانند، گربه‌ها بازی می‌کنند و ... اما این رفتارها هوشمندانه نیست. بسیاری از افراد مشکل می‌توانند بین این رفتارها و رفتارهای خود ارتباطی پیدا کنند. آنها حتی نمی‌دانند که اولین رفتارهای خودشان یعنی گریستن و مکیدن غریزی است.

هر رفتاری را که ما از والدینمان به ارث ببریم، مثبت یا منفی، به احتمال زیاد به فرزندانمان منتقل می‌کنیم. به همان شکل که در حیوانات مشاهده می‌شود. وقتی که شما مهارت جدیدی می‌اندوزید، می‌توانید آن را به فرزندانتان بیاموزانید. به این طریق دانشمندان می‌توانند نوع جدیدی از موش‌هایی با هوش بالا از گروهی موش که در لابیرینت به راحتی می‌توانند راه خود را بیابند و موش‌هایی با هوش پایین از آنهایی که در هزار تو گم می‌شوند تولید کنند.

هنگامی که ما به عنوان انسان خودمان را حیوانی تلقی کنیم که غرایزش در طی میلیون‌ها سال تحول یافته است، فهم نیازهای اولیه‌مان آسان‌تر شده و بیشتر خودمان و دیگران را قبول خواهیم کرد و از این طریق است که به شادی حقیقی دست خواهیم یافت.

هنگامی که مریم و حمید وارد شدند، جشن شروع شده بود. به محض ورود مریم رویش را کاملاً روبه‌روی صورت حمید قرار داد و بدون اینکه دهانش را باز کند، گفت: به آن دو تا که کنار پنجره هستند نگاهی بینداز ... حمید سرش را چرخاند که نگاه کند.

مریم آهسته اما با عصبانیت گفت: اینجوری نگاه نکن، متوجه می‌شوند. مریم نمی‌توانست بفهمد که چرا حمید برای دیدن آن دو نفر باید سرش را بچرخاند، در حالی که خودش بدون چرخانیدن سر می‌توانست آنها را ببیند و حمید نمی‌توانست باور کند که چگونه مریم می‌تواند بدون چرخاندن سر آن دو را ببیند.امروز ما به بحث در مورد تفاوت در قدرت دریافت‌کنندگی و حس‌های مختلف زنان و مردان و اهمیتی که این اختلاف در روابط آنان دارد، می‌پردازیم.

- زنان و شاخک‌های حسی

برای یک زن درک اینکه زن دیگری ناراحت یا غمگین است، بسیار آسان است در حالی که یک مرد معمولاً تا یک علامت فیزیکی مانند گریه نبیند و یا کسی جیغ بنفش نکشد و یا کشیده‌ای به گوشش نخورد، نمی‌تواند بفهمد که مساله‌ای ناراحت کننده وجود دارد.

زنان مانند بیشتر پستانداران ماده، دستگاه‌های گیرنده بسیار قوی دارند. به عنوان فردی که بارداری و حمل نوزاد و همچنین حفاظت از کاشانه را به عهده داشته، زنان نیاز به این داشته‌اند که کمترین تغییرات را در حالات دیگران دریابند. آنچه که به «حس زنانه» معروف است همان قدرت دقیق زنان در توجه به کوچک‌ترین تغییرات در ظاهر و رفتار دیگران است.

www.takbook.com

www.takbook.com

مردی می‌گفت که نمی‌توانست باور کند که چگونه زنش چیزهایی را که می‌خواست از او پنهان کند با آن چشمان تیزبین و دقیقش پیدا می‌کرد اما وقتی می‌خواست ماشین را از ته در گاراژ بگذارد کاملا نابینا می‌شد.تخمین فاصله بین سپر ماشین و دیوارهای گاراژ هنگامی که اتومبیل در حال حرکت است یک استعداد فضایی است که در نیمکره راست و جلوی مغز است و در بیشتر زنان این استعداد به قدرت مردان نیست.زن به عنوان مدافع خانه و کاشانه و برای حفظ کودکان خود باید این قابلیت را داشته باشد که حتی جزئی‌ترین تغییر در رفتار کودکانش که علامتی از درد، گرسنگی، زخم، غم و عصبانیت باشد را به سرعت دریابد.

مردان به عنوان فراهم‌آورنده غذا هیچ‌وقت آنقدر در غار محل زیست خود نبودند که خواندن علائم و اشارات و یا راه‌های ارتباط بین فردی را بیاموزند.

دانشمندان با استفاده از اسکن مغز نشان دادند که حداقل ۷۰ درصد فعالیت‌های الکتریکی مغز یک مرد در هنگام استراحت خاموش است.

اسکن مغز زنان نشان داد که در هنگام استراحت ۹۰ درصد سلول‌های مغزی در حال فعالیتند و تایید شد که زنان به‌طور مرتب اطلاعات را از محیط خود گرفته و تجزیه و تحلیل می‌کنند. یک زن دوستان فرزندانش را می‌شناسد. از آرزوها، رویاها، مسائل عاشقانه و ترس‌های پنهانی فرزندانش خبر دارد و می‌داند که آنها چگونه فکر می‌کنند، چگونه احساس می‌کنند و در پی چه کارهایی هستند. در حالی که مردان آن هم به‌طور خیلی مبهم از مسائل افرادی که با آنها در یک خانه زندگی می‌کنند، خبر دارند.

منبع : روزنامه تهران امروز

http://vista.ir/?view=article&id=283050

VISTA.IR
Online Classified Service

کدام رنگ برای کدام قسمت خانه؛ رنگ های انرژی زا!

رنگ، رنگ و باز هم رنگ. اینبار هم به سراغ رنگ در منازل می رویم. چه کارکنیم تا فضایی شادتر و متنوع تر داشته باشیم. تحقیقات شگفت انگیز جدید نشان می دهد که رنگ در خانه و در قسمت های مختلف آن کمک می کند تا محیطی سالم تر و شاداب تر داشته باشیم. محققان دریافته اند که استفاده از رنگ های مختلف می تواند تاثیر مثبتی روی فشار خون، کاهش استرس و افزایش انرژی داشته باشد. همچنین رنگ ها می توانند موجب یک خواب راحت برای ما باشند.

برای مثال، رنگ قرمز می تواند موجب انتقال سلول های انرژی زا شود و آنها را افزایش دهد. یکی دیگر از ویژگی های این رنگ افزایش نفس برای ورزشکاران و دوندگان است. حالا حتما علت استفاده از زمین قرمز در بیشتر مسابقات دو و میدانی را متوجه شده اید. اما در مورد رنگ آبی، در مورد این رنگ تحقیقات نشان می دهد که موجب کاهش درد مخصوصا در بیمارانی

www.takbook.com

www.takbook.com

که از رماتیسم رنج می برند، می شود.

چند مورد از خواص رنگ ها را برایتان نوشتیم شما هم خیلی راحت می توانید این رنگ ها را به خانه اضافه کنید و از ویژگی های آن استفاده کنید.

● رنگ های گرم رنگ های انرژی زا

در میان هفت رنگ موجود در رنگین کمان (قرمز، زرد، نارنجی، سبز، آبی، بنفش و نیلی) رنگ های گرم قرمز، نارنجی و زرد، سرشار از انرژی هستند. از این رنگ های گرم در آشپزخانه تان استفاده کنید. اگر در اتاقی صبح ها و هر موقع دیگری ورزش می کنید در آنها می توانید از این رنگ ها بهره بگیرید. در دیگر قسمت های خانه که در آنها فعالیت و آمدوشد زیاد است می توانیم از این رنگ ها استفاده کنیم. به طور مثال، رنگ زرد در آشپزخانه می تواند القا کننده یک روز آفتابی و پرنور باشد. قطعا کسی وجود ندارد که مایل به استفاده از این فضا نباشد.

● رنگ های خنثی و دقت در بینایی

رنگ سبز برای چشم از بهترین رنگ هاست. این رنگ موجب می شود که شما در زمان خواندن قدرت بیشتری پیدا کنید و زیاد به چشمانتان فشار نیاید. رنگ سبز باعث متمرکز شدن چشم به نقطه مورد دلخواه می شود و این امر سبب آرامش و افزایش توانایی چشم خواهد شد. برای اتاق ها و یا قسمت هایی از خانه که در آن قصد مطالعه کردن و نوشتن دارید از این رنگ بهره بگیرید.

همچنین برای انجام کارهایی که در آن نیاز به تمرکز در جزئیات است، پیشنهاد می شود رنگ سبز را به کار بگیرید.

● آرامش با رنگ های خنک

رنگ های سرد و خنکی مثل آبی، نیلی و بنفش به ایجاد آرامش در فضای خانه کمک خواهد کرد. پس از یک روز کاری سخت ورود به خانه و استراحت در قسمتی که با این رنگ ها تزئین شده باعث فراهم شدن محیطی آرام می شود.رنگ های خنک که به آن اشاره شد را سعی کنید در قسمت هایی از خانه به کار ببرید که می خواهید در آن فعالیتی نداشته باشید و استراحت کنید.

بیشتر کاربرد این قبیل رنگ ها به اتاق های خواب بزرگسالان و یا کودکان معطوف می شود. قابلیت دیگر استفاده از این رنگ ها به حمام مربوط می شود. هنگامی که می خواهید بعد از یک روز کاری طولانی به حمام بروید حتما نیاز به آرامش دارید، این رنگ ها به شما این اجازه را می دهد که در فضایی آرام قرار بگیرید.

● گوناگونی

با وجود گوناگونی و تعدد زیاد رنگ هایی که باید از میان آنها انتخاب صورت بگیرد، شاید درنظر گرفتن این توضیحات کمی به شما که می خواهید خانه را دوباره رنگ بزنید کمک کند تا از میان این گوناگونی رنگ، بهترین رنگ را برای قسمت های مختلف خانه خودتان به کار بگیرید.

منبع : روزنامه کارگزاران

http://vista.ir/?view=article&id=254235

VISTA.IR
Online Classified Service

مانیه تیزم چیست؟

www.takbook.com

www.takbook.com

- سخنی چند در باره مانیه تیزم

سال‌ها است که دوستداران علم «خود شناسی» و بخصوص آنان که در آغاز راه تعلیم و آموزش قرار دارند میان نیروی «مانیه تیزم» و علم «هیپنوتیزم» تفاوتی قائل نیستند یا اصولاً نسبت به تفاوت‌های موجود از نظر علمی بی‌توجه می‌باشند.

نیروی مانیه‌تیزم یکی از قوای طبیعت محسوب می‌شود و در همه موجودات وجود دارد، اگر از این نیروی شریف که کائنات از آن پیروی می‌کنند و مطابق قوانین عمومی آن، کرات مختلف، مدار خود را سیر می‌نمایند، سوء استفاده شود، طبیعت دیر یا زود انتقام خود را خواهد گرفت، این نیرو باید در راه عمومی، اجتماعی، خیر و صلاح نوع بشر و تداوی روحی صرف شود.

هیپنوتیزم با مانیه تیزم فرق زیادی دارد و نباید آن دو را با هم اشتباه گرفت. مانیه‌تیزم چنان که بارها اشاره کردیم همان مقناطیس شخصی است که یک نوع جاذبه می‌باشد، ولی هیپنوتیزم عبارت از خواب مصنوعی است که توسط اشیا صدادار، چراغ‌های پرنور و یا چیزهای دیگر انجام می‌یابد. اشخاص عصبانی و صرعی برای این خواب‌ها مستعد می‌باشند ولی اشخاص سالم رابه مشکل می‌توان هیپنوتیزم کرد در صورتی که با مانیه تیزم هشتاد درصد اشخاص سالم به خواب می‌روند و یا متأثر می‌شوند.

برای یاد گرفتن علم هیپنوتیزم، ریاضت لازم نیست و فقط متانت و بردباری در این علم انسان را موفق می‌کند ولی مانیه‌تیزم محتاج ریاضت است فرق دیگری که خیلی مهم است عبارت از بی‌نظم بودن خواب‌های هیپنوتیزمی است در صورتی که خواب‌های مانیه‌تیزم مرتب و منظم بوده و یکی پس از دیگری سنگین می‌شود.

مانیه تیزم دقت و حافظه را قوی کرده و به قوای معنوی انسان می‌افزاید. نیروی مانیه تیزم بهترین وسیله برای نگاهداری تعادل قوای جسمانی و روحانی است و به این علل است که مانیه‌تیزم را برتر از علم هیپنوتیزم می‌دانند و اکنون در بیشتر نقاط جهان علما و پزشکان این علم را یاد می‌گیرند.

هیپنوتیزم دارای هیچ نوع قوایی نیست ولی مانیه‌تیزم دارای نیرویی طبیعی است که در انسان از چشم و نوک انگشتان خارج می‌گردد که حیوانات نیز دارای این نیرو می‌باشند و از آن استفاده می‌کنند.

یگانه مقصود از دانستن مانیه‌تیزم تداوی بیماری‌های مختلف می‌باشد ولی نباید تصور کرد که مقناطیس چندان معالج کل بیماری‌ها بوده و باید خط بطلان بر روی علم طب و اطبا کشید بلکه مانیه‌تیزم قادر است که غالب بیماری‌ها را تضعیف نموده و برخی را نیز که بیماری‌های روحی و عصبی دارند معالجه نماید.

کاری را که کلروفورم در بیهوش کردن بیمار می‌کند با نیروی مانیه‌تیزم می‌توان عملی نمود یعنی بدن بیمار را بی‌حس کرده و عملیات جراحی را درباره‌اش انجام داده بدین جهت دانستن این علم برای جراحان پر استفاده می‌باشد.

تقریباً تمام بیماری‌های عصبی را به وسیله مانیه‌تیزم به طریقی آسان تداوی می‌توان نمود و امروزه پزشکان جهان برآنند که یگانه وسیله تداوی این گونه بیماری‌ها مانیه‌تیزم می‌باشد، به طور کلی این علم در طب بیشتر مورد استفاده قرار گرفته و ممکن است در آینده در دانشگاه‌ها این علم مورد توجه بیشتر واقع گردد، نه تنها بایستی پزشکان این علم را یادبگیرند بلکه برای آموزگاران، دبیران و استادان که متصدی تربیت کودکان، جوانان، مردان و زنان آینده هستند دانستن آن ضرورت دارد زیرا می‌توان با نیروی مقناطیس اشخاص تنبل را کاری و شاگردی را که در درس نمی‌کوشند و علاقه نشان نمی‌دهد ساعی کرد و به همین جهت مانیه‌تیزم بهترین ومهمترین وسیله برای تربیت اطفال است.

کودکی در مدت یک‌سال چیزهایی را در خاطر می‌سپارد و یاد می‌گیرد ممکن است با مانیه‌تیزم آن را در عرض دو ماه به او یاد داد، با نیروی

www.takbook.com

www.takbook.com

مانیه‌تیزم می‌توان ترک سیگار کرد بطوریکه دیگر شخص معتاد میل استعمال آن را نداشته باشد و حتی از بوی آن خوشش نیاید، بدون اینکه تغییراتی در حالت عمومی بدنش پیدا شود.

برای قضات نیز آگاهی از این علم لازم است و ممکن است که مجرمی را توسط آن مجبور به اقرار نمود و بدین وسیله حق را از باطل تشخیص و تفریق نمود.

تمام قوای معنوی را می‌توان توسط مانیه‌تیزم در خود و دیگران تقویت نمود و بهمین جهت برای جامعه، علم مقناطیس چیزی فوق‌العاده پر ارزش است و در آتیه ممکن است که با ترقی این علم دیگر بشر احتیاجی به دارو و غیره نداشته باشد.

«دورویل» مانیه‌تیزور مشهور فرانسه می‌نویسد:«نسل درجه سوم را با این نیروی طبیعی مداوا کرده» آیا با این ترقی نباید انتظار آن روزی را داشته باشیم که بشر معنی بیمار بودن را نفهمیده و به خوشی و سلامتی زندگی سعادتمندی را داشته باشد؟

منبع : پارسی طب

http://vista.ir/?view=article&id=335857

VISTA.IR
Online Classified Service

ماورای معروفات و منکرات

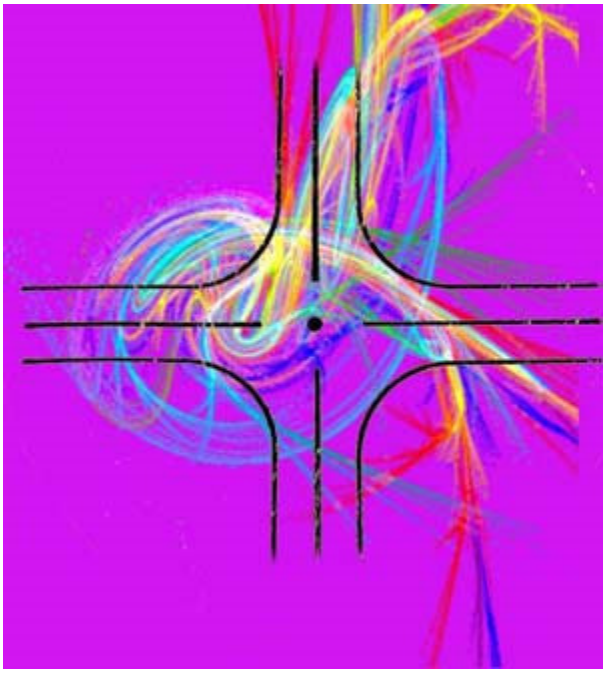

جهان هستی از بخش‌های مختلف تشکیل شده است، این بخش‌ها از مُلك شروع شده، به ملکوت می‌رود و تا سایر بخش‌های بالاتر ادامه می‌یابد. مُلك اولین و پایین‌ترین بخش جهان بوده، همین فناکدهٔ خاك است که اکنون به اقتضای حکمت‌الهی، گونه‌های مختلف مخلوقات از جمله جمادات، نباتات، حیوانات و انسان در آن زیست می‌کنند. موجودات عالم مُلك، فیزیکی بوده، از انرژی و ماده حاصل شده‌اند، لذا دارای محدودیت‌های فراوان می‌باشند.

بزرگان وادی معرفت اعتقاد دارند که هر چیزی که در مُلك است، وجهی نیز در ملکوت دارد، هر مخلوق که در عالم خاك است، چهره‌ای نیز در عالم افلاك دارد، هر موجود که در عالم فیزیك است، بُعدی نیز در عالم متافیزیك دارد. این واقعیتی است که از طریق علم و دانش نیز اثبات شده است؛ همچنین تمام استادان علوم ماورایی بر آن اتفاق نظر دارند؛ اینکه چرا خداوند تبارك و تعالی موجودات را اینگونه دو وجهی آفریده است، به یقین دارای حکمت فراوان می‌باشد، که از درك محدود خاك نشینان خارج است.

اما آنچه مسلم است، اینکه آشنا شدن با ملکوت مخلوقات و موجودات دارای منافع و محاسن معرفتی فراوان است. به‌عبارت دیگر درکِ وجه

www.takbook.com

www.takbook.com

ماورایی افکار و فهم فرآیند فرازیستی آعمال، می‌تواند باعث افزایش سطح شناخت گردد، شناختی که شاید از جمله اهداف خلقت انسان باشد و دارای درجات و مراتب مختلف می‌باشد. به هر صورت افزایش سطح شناخت و آگاهی سبب می‌شود، فهم بسیاری از مسائل و امور تسریع و تسهیل گردد. پس آشنا شدن با بُعد ملکوتی انسان، وجه ماورایی افکار و اعمال او، چهرهٔ آسمانی رفتار و نمود فراحسی گفتارش، بسیار حائز اهمیت است.

از این مباحث مهم می‌توان نتیجه گرفت که اعمال معروف انسان دارای بعد ملکوتی مثبت و اعمال منکر او دارای وجه ماورایی منفی است. این ابعاد مثبت و منفی در شکل و صورت خاص خود در عالم ملکوت مجسم می‌گردد، که در حال حاضر برای ما قابل درك نمی‌باشد. اگر بزرگان، استادان، علما، عرفا و دانشمندان، بُعد ملکوتی و وجه ماورایی انسان و اعمالش را معرفی کنند، تشریح کنند که چهرهٔ واقعی معروفات و منکرات انسان چیست و چگونه خواهد شد؟ در این صورت انسان برای انجام معروفات و ترك منکرات حریص خواهد گردید.

در این فرضیه، چندین نکتهٔ ظریف نهفته است، اول آنکه انجام این کار بسیار سخت و دشوار است و فقط از عهدهٔ متخصصین برمی‌آید. بدون شك این کار به آگاهان کار آزموده، روشن بینان فهیم و معرفت اندوختگان با تجربه احتیاج دارد و از توان هر آنکس که چهره برافروخته است خارج می‌باشد.

نکتهٔ دوم آنکه تشریح ابعاد ملکوتی پدیده‌ها برای عموم مردم لازم و ضروری نیست، که اگر بود خالق علیم خود به گونه‌ای آن را به‌صورت عام در اختیار همگان قرار می‌داد. حتماً پنهان بودن وجه ماورایی مخلوقات از دید عموم دارای حکمت‌های زیادی است.

نکتهٔ سوم آنکه در جامعهٔ جهانی امروز، علی‌رغم تمام پیشرفت‌های علمی و صنعتی و توسعهٔ همه جانبهٔ دانش، بیشتر انسانها فاقد ظرفیت لازم برای دریافت و پذیرش این مقولات می‌باشند، لذا باید این موارد را به‌صورت بسیار سطحی و ابتدایی، با زبان ساده و قدم به قدم بیان نمود، آن هم فقط در حد ضرورت و همراه با ایجاد ظرفیت لازم در مخاطبین، البته این امر نیز بسیار دشوار و ظریف است و فقط در حد توان بزرگان و علما است.

با اوصاف فوق، شاید به نظر برسد که عملیاتی کردن موارد مذکور غیرممکن و غیرلازم است. در پاسخ این شبهه باید گفت که برعکس، هم ممکن و هم لازم است.

انسان در ابتدای خلقت، ارتباط بسیار نزدیك و تنگاتنگی با بُعد ملکوتی خویش داشت، ولی به‌تدریج با گذر زمان، به دلایل متعدد این ارتباط کاهش یافت و به‌جای آن ارتباط انسان با دانش ملکوتی افزایش یافت. در نتیجه از حالت ماورایی انسان ظاهراً کاسته و به مغزگرایی او افزوده شد. در واقع انسان اولیه می‌توانست بسیاری از امور مهم را از درون و با دل درك کند، ولی امروزه نیاز دارد که این امور مهم را از طریق استدلال و با مغز بفهمد. لذا انسان به سمتی رفت که از طرفی چیزهایی که با حواس فیزیکی قابل احساس است را بیشتر بپذیرد و باور کند، از طرف دیگر کمتر به پذیرش امور فرافیزیکی تن دهد، دشمنان جهانی معنویت نیز از این مطلب حداکثر سوء استفاده را نموده، به آن دامن زدند. آنان معنویت را در دستهٔ دوم معرفی کرده‌اند و بدین صورت سعی در دور کردن جامعهٔ جهانی از معنویت نموده‌اند.

دشمنان بشریت در این حربه تا آنجا پیش رفته‌اند که بگویند یك پدیده یا علمی است و یا مذهبی. بدین ترتیب علم را در مقابل مذهب قرار داده، به‌عبارت دیگر مدعی هستند که مذهب یك پدیدهٔ غیرعلمی است. همراه با ترویج جهانی این اعتقاد نادرست، ذهن دانش‌آموزان و دانشجویان را به گونه‌ای دست‌خوش بازی کردند که فقط باید چیزهای علمی را پذیرفت، آن هم با تعریفی که خود از علم و مذهب ارائه کرده‌اند. ماحصل تمام این تلاش‌ها به سمتی رفت که جامعهٔ جهانی در یك برهه از زمان تا آنجا که می‌توانست از معنویت فاصله گرفت، هر چند که این امر دوام نخواهد داشت و همین جامعهٔ جهانی در آیندهٔ نه‌چندان دور، دوباره به سمت معنویت خواهد آمد.

با این اوصاف آیا سکوت و بی‌تفاوتی جایز است؟ آیا لازم نیست که عده‌ای آگاه به تشریح و تبیین این مسائل پرداخته، از آن بهره‌های مثبت ببرند؟ آیا نمی‌توان از همین موارد حسن استفاده را برای ترویج معروفات و عدم ترویج منکرات نمود؟ آیا نمی‌توان ذهن کاوشگر جوانان را به‌وسیلهٔ این مقولات، با باطن معروفات و منکرات آشنا نمود؟ آیا نمی‌توان از این طریق بسیاری از توطئه‌های جهانی را برای ترویج منکرات و منع معروفات خنثی نمود؟

http://vista.ir/?view=article&id=259931

www.takbook.com

www.takbook.com

VISTA.IR
Online Classified Service

ماهاریشی، مراقبه و روانشناسی

در ۱۶ بهمن ماه ۱۳۸۶ یوگی یا عارفی که در نهضت‌های روان‌شناسانه‌ی قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم نقش بسیار برجسته‌یی داشت و به حق از مردان بزرگ و تأثیر گذار دوران معاصر است، فوت شد. از آنجائی‌که اینجانب کتابهای متعددی در زمینه‌ی مدیتیشن، از جمله یکی از آثار ماهاریشی ماهش یوگی در زمینه‌ی مدی تیشن به عنوان یک از عرفان کهن و همچنین نتیجه‌ی تحقیقات ۳۰ ساله‌ی دانشگاه هاروارد در زمینه‌ی ارزشیابی مدی‌تیشن متعالی ماهاریشی و بسیاری از کتابهای مدی تیشن ویوگا را بدون داشتن نگرش منفی یا مثبت و تنها با نگاه منطق و دانش پزشکی روز ترجمه کرده‌ام، در اینجا به خلاصه‌یی فهرست‌وار از زندگی ماهاریشی یا مهاریشی می‌پردازم.

برای اولین بار همکار دانشمند آقای دکترفرخ سیف بهزاد نشان دادند که مقدمه‌ی گلستان سعدی که به شرح احوال صاحبدلی می‌پردازد که سر به جیب مراقبت فرو برده و در بحر مکاشفت مستغرق گشته، دقیقاً شرحی از یک جلسه‌ی مدی‌تیشن یا مراقبت است. این خود بسیار عجیب است که موضوع مهمی را که فضلا و حکمای ادبی ما به آن توجه نداشتند یک پزشک یا حکیم روشن ساخته است.

● استرسهای حاصله از تمدن غرب و کوشش بشر برای رسیدن به آرامش

در حدود ۴۵ سال پیش که دانشجوی سالهای اول یا دوم دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه تهران بودم، شاهد سیل سفرهای گروهی یا انفرادی جوانان اروپایی به سمت هند و اماکن عرفانی دامنه‌های هیمالیا بودم که عده‌یی هم از این مسافران به دانشگاه تهران می‌آمدند و در فضای چمن زمین ورزش ضلع جنوبی دانشگاه، اکثراً در صبح و عصر با ما دانشجویان دانشکده‌های مختلف در زمینه‌هایی به صحبت و بحث می‌پرداختند که چندان برای ما به صورتی که آنها احساس می‌کردند، آشنا نبود. در زندگی ماشینی، زندگی بی‌عاطفه‌ی تمدن غربی، بشر از معنویت و روحانیت گسسته و به دامان فلسفه‌های جدیدی مانند اگزیستانسیالیسم وانبوه ایسم‌های دیگر پیوسته و ...

این جوانان که خود را شدیداً گرفتار استرس و شرایطی که به فکر و زبان دانشجویی ما پرکاری سیستم سمپاتیک بود تلقی می‌کردند و انواع استرسها و استرس‌زاها را در گوشه و کنار اجتماع و در کنار خود می‌دیدند و حس می‌کردند، وسیله‌یی یا ابزاری را برای ریلاکس شدن یا رسیدن به آرامش نمی‌شناختند. آنها با مینی‌بوسهای قراضه، اتومبیلهای سواری نو و کهنه، موتور سیکلت و حتی دوچرخه به سمت شرق حرکت می‌کردند تا آرامش را در این جا و شرق افسانه‌یی و پر رمز و راز بیابند.

www.takbook.com

www.takbook.com

بسیاری از این افراد که از اروپا به سمت هندوستان روی آورده بودند، در مراجعت هم به ما سری می‌زدند. آنها با شور وشوق از فراگیری مدی‌تیشن با ما سخن می‌گفتند. مثل تمام کسانی‌که در مکاتب عرفانی مدعی رسیدن به حقیقت هستند، کم و بیش با نوعی راز داری و پنهان‌کاری از تعالیمی که از یوگیان دریافت کرده بودند سخن می‌گفتند. مدتها طول کشید تا ما متوجه دو نکته‌ی مهم شدیم که درآن حال و هوای دانشجویی هرگز به آنها توجه نکرده بودیم:

۱) مدی تیشن واقعاً یک روش رسیدن به آرامش است که مثل باران رحمت الهی بر تمام نقاط جهان باریده بود و درست به همان صورتی که در هند مدی‌تیشن ارائه می‌شد، لااقل ۲۰۰۰ سال هم در سیر وسلوک عارفانه در مکاتب عرفانی کشور ما به ویژه در حوزه‌ی شعر و ادبیات حضوری فعال داشته و هنوز دارد.

۲) جوانانی که با شور جوانی وبا ظاهری عارفانه یا یوگیانه به هند می‌رفتند و یا از هند بر می‌گشتند، پس از چند سالی به پزشکان و دانشمندان بزرگی تبدیل شدند که با انجام تحقیقات علمی، در مقالاتی معتبر در نشریات پژوهشی با زبان آمار و رسم نمودارها به شرح عوارض استرس و منافع شکلی از مدی‌تیشن با عنوان مدی تیشن متعالی یا TM می‌پرداختند.

۳) به تدریج برخی از یوگی‌های هندی در اشرام یا چیزی شبیه به خانقاه خود، محلی را هم برای آموزش مدی‌تیشن به جوانان غربی درست کردند که هزاران سال بود در جنوب شرق آسیا این آموزه‌ها مورد استفاده‌ی گروه کثیری از مردمان عادی قرار می‌گرفت.

در ترجمه‌یی از اینجانب از یکی ازکتابهای ماهاریشی که با نام (مدی‌تیشن، عرفان کهن) در سال ۱۳۷۰ توسط نشر درسا چاپ و منتشر شد، در صفحه‌ی ۷ در زیر تصویری از ماهاریشی این مطالب به چشم می‌خورند:

«در تصویر فوق، ماهاریشی را در اشرام خود در دامنه‌ی هیمالیا، در کنار عده‌یی از پیروان جوان غربی خود مشاهده می‌کنید. مدی‌تیشن متعالی او براساس ارائه‌ی مانترا به صورت فردی بنا شده است. در حال حاضر، او درآمریکا و اروپا یک چهره‌ی معروف و سرشناس است.»

۴) کثرت افرادی که از اروپا وآمریکا برای آموزش مدی‌تیشن و یوگا به هند می‌رفتند، باعث شد تا عده‌یی از یوگیان هند به اروپا بروند. مبلغی که مثل هر آموزشی در اروپا دوستداران مدی‌تیشن به مربی یا استاد خود می‌دادند، باعث می‌شد که این یوگیان ثروتی زیاد و طرفداران فراوانی کسب کنند. مدی‌تیشنی که ماهاریشی آموزش می‌داد و به آن مدی‌تیشن متعالی یا TM نام نهاده بود، روشی درست، اصیل وکاملاً مانند مدی‌تیشن یا مراقبه‌یی است که هزاران سال است در کشورها و فرهنگها صورت می‌گیرد، با مختصر تنوع در تشریفات، بسیار ساده و در عین حال بسیار پر قدرت است و در مدت چند دقیقه ممکن است انسانی را که در وضعیت استرس یا عکس‌العمل استرس Stress Response است به عکس العمل ریلاکس بودن یا Relaxation Response برساند.

۵) مدی‌تیشن در اساس عبارت است از این‌که در جایی آرام ونسبتاً کم نور، فرد داوطلب چهارزانو = وضعیت مربع = وضعیت لوتوس یا شبیه وضعیت استقرار بودا در مجسمه‌هایش بنشیند و ابتدا در حالت آرامش غیر فعال با چشمان بسته، چندین نفس کمی عمیق بکشد و به تدریج وضعیت تنفس او به حالت عادی برگردد. در این شرایط ذکری را که پیر یا استاد به او داده همراه با بازدم، همراه با دم ویا همراه با بازدم و دم - با توجه به روش و سلیقه‌ی استاد - تکرار و تکرارکند.

صرفنظر از برخی تشریفات و مراسم، در تمام انواع مدی‌تیشن در این شرایط پس از حدود ۱۰ تا ۱۵ دقیقه فرد به مرحله‌ی آرامش وریلاکس بودن می‌رسد و کم کم آثار استرس که در سطور زیر به شرح آنها می‌پردازیم، از بین می‌روند.

۶) در حالت استرس یا عکس‌العمل استرس تمام یا عده‌ی زیادی از علائم یا شرایط زیر در بدن به وجود می‌آیند: تند شدن ضربانات قلب یا نبض، انقباض برخی از شریانها، گشاد شدن برونش‌ها برای سهولت در انجام تنفسهای تندتر وعمیق‌تر برای آمادگی برای ستیز یا گریز، افزایش تعریق پوستی، گشاد شدن مردمک، تقلیل ترشحات بزاق، تقلیل حرکات و فعالیتهای دستگاه گوارش، انقباض مثانه، افزایش گلبولهای سفید و بالاخره افزایش آدرنالین.

۷) در شرایط انواع مدی‌تیشن از جمله TM، هیپنوتیزم، خود هیپنوتیزم، شرایط ریلاکس شدن، یوگا از جمله انجام حرکات یوگا تمام یا قسمتی از

www.takbook.com

www.takbook.com

تغییرات زیر در بدن ایجاد می‌شوند: کند شدن ضربانات قلب یا نبض، گشاد شدن گروهی از عروق، انقباض یا تنگ شدن برونش، افزایش ترشحات اشک و بزاق، انقباض مردمک، تحریک فعالیتهای دستگاه گوارش، افزایش گلیکوژن، کم شدن گلبولهای سفید، افزایش ترشحات انسولین و پاراتیروئید و تیموس و ...

۸) به زودی با مدیریت خوب و روابط عمومی قوی، ماهاریشی ماهش یوگی به انتشار کتاب، تأسیس کلاسهای آموزشی متنوع برای تربیت مربیان، تأسیس دانشگاه ماهاریشی، به راه انداختن یک ایستگاه ماهواره‌یی پرداخت.

کسانی که در دانشگاهها یا به صورت آزاد تحقیقاتی را در زمینه‌ی خواص عکس‌العمل ریلاکس بودن و با توجه به فواید متعدد آن و زیانهای عکس العمل استرس انجام می‌دادند، نتیجه‌ی تحقیقات خودرا به نام فواید TM منتشر می‌کردند.

۹) در این زمان با شیوع یا وفور بیماریهای عروق قلبی مانند پرفشاری خون، سکته‌های قلبی، سکته‌های مغزی و... تلفات زیادی در جهان به وجود می‌آمد، در حالی که جامعه‌ی پزشکی و متخصصان بیماریهای عروق قلبی راهی را برای کاهش همه‌گیری فشارخون و بیماریهای دیگر که نتیجه‌ی استرس بودند، نمی‌شناختند، داروهای آرامش‌بخش نه چندان مؤثر بود و نه مورد استقبال مردم قرارمی‌گرفتند...

۱۰) در چند دهه‌ی قبل مقالات زیادی در زمینه‌ی آثار آرامش بخش TM، نقش آن در پیشگیری از بیماریهای ناشی از استرس منتشر شد که برای عده‌یی بسیار شاد کننده و امید بخش و برای عده‌یی اغراقی و غیرعلمی جلوه می‌نمودند. واقعاً نوعی سرگیجه و ناباوری در متن جامعه و محافل علمی به وجود آمده بود. نیاز به تحقیقات و پژوهشهای علمی و بی‌طرفانه‌یی بود تا با محک تجربه، حقایق روشن شود.

۱۱) در حدود ۶۰ سال پیش دکتر هربرت بنسن استاد بیماریهای عروق و قلب در دانشکده‌ی پزشکی پراعتبار دانشگاه هاروارد با اعتبارات مالی زیاد که در صفحه‌ی ۱۶ کتاب عکس‌العمل ریلاکس شدن یا آرامش بیکران به کد و محل پرداخت این اعتبارات که عمدتاً از سوی مؤسسات خدمات بهداشتی ایالات متحده، تحقیقات بالینی و پژوهشی انجمن بهداشت و تندرستی آمریکا و اعتبارهای روان پزشکی و تحقیقاتی یک شرکت داروسازی بود، در آزمایشگاهی با نام تورندیک مموریال لابراتوار به مدت ۳۰ سال با همکاری ماهاریشی ماهش یوگی و با شرکت بسیاری از افرادی که به TM مشغول و یا مربی TM بودند، صورت گرفت.

۱۲) در سال ۱۳۵۴ خورشیدی که اینجانب به عنوان یک استاد میهمان در دانشکده‌ی بهداشت دانشگاه هاروارد دوره‌یی را در زمینه‌ی برنامه‌ریزی آموزشی می‌گذراندم، از نزدیک شاهد این فعالیتها بودم وبا برخی از شرکت کنندگان در این آزمایشگاه‌ها به صحبت می‌پرداختم، متوجه شدم که پایه‌های تحقیق بر این روش نهاده شده بود:

- ابتدا روی فرد تازه وارد در شرایط عادی انبوهی ازآزمایشهای شیمیایی خون، تهیه‌ی نوار از فعالیت الکتریکی مغز، قلب، عضلات و... انجام می‌گرفت.
- سپس در شرایط رسیدن به مدی‌تیشن یا TM عمیق،تمام آزمایشها تکرار می‌شد.
- پس از خروج ازحالت TM، دوباره تمام آزمایشها تکرار می‌شد.

به این ترتیب وضعیت افراد در شرایط عادی زندگی که با درجاتی از استرس همراه است، در شرایط TM و پس از پایان آزمایشها تکرار می‌گردیدند تا وجود معیارهای وجود استرس در شرایط عادی وکاهش قابل ملاحظه‌ی آن درشرایط مدی‌تیشن و پس از آن با عدد و رقم و نمودار مشخص شود.

- نتیجه‌گیری پایانی

در متن زندگی روزانه وقایع خوب یا بد فراوانی اتفاق می‌افتند که شرایط عادی زندگی روزمره را تغییر می‌دهند. این وقایع یا شرایط استرس‌زا یا استرسور نامیده می‌شوند. براثر عکس‌العمل استرس تغییرات بسیار گسترده‌یی در اعمال بدن پدید می‌آید که یکی از آنها که راحت‌تر مشهود است، انقباض عضلات ارادی بدن به ویژه در چین پیشانی و بین دو ابرو است. تغییرات دیگر در قسمت (۶) این نوشته به آنها اشاره شده است.

بدن به صورت عادی و در شرایط زندگی روزمره روشی را برای ریلاکس شدن- از جمله در دانش پیشرفته‌ی پزشکی امروز- در اختیار ندارد. تحقیقات ۳۰ ساله دکتر هربرت بنسن در کتابی با نام انگلیسی عکس‌العمل ریلاکس شدن و با نام آشناتر آرامش بیکران به این موضوع به صورت علمی و

www.takbook.com

www.takbook.com

تجربی می‌پردازد. در کتابهای درسی و تخصصی روان پزشکی، روانشناسی و سایر گرایشهای علمی، زمانی که به عکس‌العمل ریلاکس شدن اشاره می‌شود، به این کتاب بسیار معتبر هم اشاره داده می‌شود.

کتاب‌عکس‌العمل ریلاکس شدن یا آرامش بیکران که با نهایت بی‌طرفی و صداقت علمی در دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه هاروارد پس از ۳۰ سال کار آزمایشگاهی و در همکاری صادقانه با ماهاریشی ماهش یوگی منتشر شده است، ۲ سال متوالی در ۱۰ کتاب پر فروش آمریکا، نمره‌ی شماره (۱) فروش را داشته است.

افراد با صلاحیت و دانشمندی مانند دکتر سیدنی الکساندر رئیس بخش بیماریهای قلب در کلینیک لاهی بوستون، نوح گوردون از مجله‌ی استرسهای انسانی، دیوید اوینگ سردبیر مجله‌ی بررسیهای اقتصادی هاروارد و دکتر ویلیام نولن نویسنده‌ی کتاب ساخته‌ها و پرداخته‌های یک جراح بر آن مقدمه‌های متعدد و تحسین برانگیزی نوشته اند.

در زمان شروع این تحقیقات، ماهاریشی ماهش یوگی ضمن همکاری با پروژه‌ی تحقیقاتی فوق، اظهار داشته بود که نتایج این پژوهش علمی را هم می‌پذیرد. در ترجمه‌ی ۲۰۸ صفحه‌یی از کتاب فوق، بسیاری از باورهای مکتب ماهاریشی مورد تأیید و اصالت یا حقانیت برخی از تشریفات آن مورد تردید قرار گرفته است. مدی‌تیشن در طول تاریخ و فرهنگ ایران لااقل تا ۲۰۰۰ سال پیش به نامهای دیگر و کاربرد ذکر یا واژه‌ی ایرانی «مانترا» مورد استفاده‌ی پزشکی وعرفانی بوده وخواهد بود.

«لازم به ذکر است که در فارسی، واژه‌ی مانترا را «منتره» می‌نامند.

منبع : هفته نامه پزشکی امروز

http://vista.ir/?view=article&id=326812

VISTA.IR
Online Classified Service

متافیزیک ابن سینا

متافیزیك آن طور که ابن سینا در کتابش با عنوان "شفا" در نظر گرفته، توضیح عقلانی همه هستی ست. ابن سینا "مشتق شدن همه چیز از هستی لازم"، ابدیت هستی و نیز نفی شناخت آنچه مجزا از منبع هستی ست را در این کتاب توضیح داده است.

ابن سینا برای هر علمی موضوعی در نظر گرفته و علوم را به دوشاخه نظری و عملی تقسیم کرده است. از نظر او، علم نظری دانشی ست که موضوعش مستقل از ماست درحالی که علم عملی برای ما کاربرد دارد. او سه نوع علم عملی در نظر می گیرد: دانش کشورداری، اقتصاد و حکومت بر خود. او همچنین سه علم نظری را ممکن می داند: فیزیك، ریاضی و دانش ماوراء الطبیعه.

www.takbook.com

www.takbook.com

ابن سینا اولین کسی ست که کانی شناسی را ابداع کرده و در شیمی به شیوه قدیم هم کار کرده است. ابن سینا در نجوم نیز تحقیقاتی دارد و با ابوریحان بیرونی تبادل فکر داشته است. پرداختن به حوزه های مختلفی که ابن سینا در آنها کار کرده از بحث این مقاله خارج است.

ابن سینا دانش ماوراء الطبیعه را دانشی الوهی می داند و موضوعش را طبق دیدگاه ارسطویی چیزی می داند که موجودیت داشته باشد. او به دو دلیل مربوط بودن خدا به دانشهای دیگر را نفی می کند:

۱. دانش های دیگر یا دانش عملی هستند یا فیزیك یا ریاضی و نمی توانند درباره خدا باشند.

۲. اگر خدا در متافیزیك بررسی نشود در هیچ علم دیگری قابل بررسی نخواهد بود. حتی اگر محوریت موضوع خدا در این علم لازم باشد نمی توان جز این پذیرفت که خدا موضوع خود را تشکیل می دهد.

ابن سینا این مورد را مطرح می کند که موضوع متافیزیك به علت اولیه مربوط است. اگرچه به نظر ابن سینا، علت اولیه موضوع منحصر به متافیزیك نیست. چرا که وجود این علت باید در این علم نشان داده شود. ابن سینا با استفاده از متافیزیك ارسطو این راه حل را پیشنهاد می کند که موضوع متافیزیك هستی آن گونه که هست می باشد که با هر آن چه وجود دارد اشتراك دارد. در تاریخ متافیزیك ابن سینا نخستین کسی ست که این راه حل را پیشنهاد کرده است.

ابن سینا موضوع متافیزیك را با موضوع دیگر علوم نظری مقایسه کرده است. او فیزیك را دانش اجسام آن گونه که هستند نمی داند بلکه آن گونه که حرکت می کنند یا ساکنند. ریاضیات از نظر او، دانش مربوط به اندازه گیری و اعداد است و بنابراین به هستی که حادث شدنش ریاضی ست ارتباط دارد. در هر دوی این دانشها هستی به طور محدود بررسی می شود چرا که به ماده، اندازه یا تعداد بستگی دارد. در این دو دانش، هستی پیش فرض شده است بدون آن که برای خودش مطالعه شود. هستی موضوع دانش متافیزیك است و در این دانش بدون هیچ محدودیتی بررسی می شود. متافیزیك همه مقوله های مربوط به هستی از جمله: ذات، کمیت و کیفیت را شامل می شود ولی مقوله عمومی تر خود هستی ست که بقیه مقوله ها را دربر می گیرد.

موضوع متافیزیك، هستی همانطور که هست و مشترك با هر آن چه هست می باشد. ابن سینا می گوید که هستی نخستین موضوعی ست که به فکر در می آید. این نظر ابن سینا بعدها توسط فیلسوفانی نظیر آکویناس و هایدگر استفاده شده است. تعبیر هستی از این جمله ابن سینا، درك روح ما از موجودیت داشتن چیزهاست. هستی، همه چیز را نه آن طور که این گونه یا آن گونه است بلکه آن طور که موجودیت دارد دربر می گیرد.

ابن سینا علاوه بر ارسطو، از نظر فارابی نیز بهره برده است. فارابی متافیزیك ارسطو را به این صورت در نظر گرفته بود که ۱۰علت برای هستی وجود دارد که ۹ علت ثانوی هستند. از نهمین علت، علت دهم که علت فعال است به وجود می آید. دو علت اول، اولین کره آسمانی و هفت علت کرات مربوط به سیارات را پدید اورده اند. فارابی روح این کرات را به خلقت جوهر جسمانی توسط خدا مربوط می دانست که ماده اولیه همراه با حرکت را تشکیل داده است که اجزایش با وجود تفاوتهای شکلی به هارمونی و هماهنگی رسیده اند، نیزعناصر چهارگانه طبیعی یعنی گرما، سرما، خشکی و رطوبت از آنها تشکیل شده است. در ادامه چرخه تکاملی، اشکال کامل تر یعنی گیاهان، جانوران و انسان پدیدآمده اند. فارابی همچنین به علم منطق، توانایی زبان و فکر پرداخته است. او تکامل ذهن را به سه مرحله ذهن بالقوه، ذهن بالفعل و ذهن به دست آمده تقسیم کرده است. از نظر او، نوع سوم ذهن با به کار بردن تصاویر و تصورات ذهنی حاصل شده است.

ابن سینا نخستین کسی ست که بین ذات* و موجودیت، فرق قائل شده است. از نظر او، موجودیت همان حادث شده از ذات است. به عبارت دیگر، موجودیت همان چیزی ست که به ذات می رسد وقتی که وجود می یابد.

ابن سینا مفهوم لازم را در نظر می گیرد. از نظر او، لازم تاییدی بر موجودیت است. ارسطو نیز لزوم را در متافیزیك خود به عنوان مفهومی اساسی مطرح کرده بود. ابن سینا لزوم خدا را به عنوان دلیلی بر موجودیت خدا به کار می برد.

یکی دیگر از مشخصه های متافیزیك ابن سینا، تفاوتی ست که بین لازم و ممکن مطرح کرده است. از نظر او، لازم به علت احتیاجی ندارد در حالی

www.takbook.com

www.takbook.com

که ممکن به علت محتاج است. توجه به تفاوت بین ذات و موجودیت در اینجا ضروری ست: هستی لازم، اصل موجودیتش را در خود دارد اما هستی ممکن این طور نیست و اصل موجودیتش را در خود ندارد. برای هستی ممکن، موجودیت یك حادثه است که به ذات اضافه می شود. هستی ممکن به چیزی احتیاج دارد تا واقع شود که همان هستی لازم است. به عبارت دیگر، هستی لازم همان علت هستی ممکن است که موجودیت آن را سبب شده است. این هستی لازم به نوبه خود، یا لازم است یا ممکن و اگر ممکن باشد برای موجودیت یافتنش به علت لازم دیگری احتیاج دارد. بنابراین هستی لازم به طور الزامی باید وجود داشته باشد تا همه چیز هستی خود را از آن بگیرد. ابن سینا تایید کرده است که در هستی لازم، هستی و ذات یکی هستند.

طبق استدلال ابن سینا، وجود ابدیت هستی الزامی ست. چرا که در یك تداوم زمانی، هر چیز توسط علتی به وجود آمده که خودش علتی ممکن است. بنابراین همیشه می توان به یك علت درونی و سپس یه علت آن علت رسید و تا بی نهایت ادامه داد. طبق نظر ابن سینا، اگر بخواهیم برای چیزی علتی در نظر بگیریم، باید آن علت به طور هم زمان با آن چه سبب شده وجود داشته باشد بنابراین علت لازم آن خواهد بود. خلقت از نظر ابن سینا، به این معنی نیست که موجودیت از یك "تصمیم" درونی در زمان مشتق می شود (تصمیم الوهی که مشکل چندگانگی را ایجاد می کند) بلکه به این معنی ست که یك شیء، موجودیتش را از یك علت لازم گرفته است. بنابراین خلقت یك وابستگی در هستی ست نه تداوم زمانی.

الزام ابدیت هستی در دیدگاه ابن سینا یعنی اثبات ابدیت هستی توسط ابن سینا. به عبارت ساده تر اثبات ابدیت هستی یعنی اثبات وجودی ابدیت هستی. پس احتمال و امکان در آن راه ندارد. ابن سینا هستی را ابدی می دانست.

ابن سینا دو دلیل برای نادرست بودن نظریه تداوم درونی-زمانی اصل اولیه نسبت به موجودیت جهان ارائه داده است:

۱. اگر در نظر بگیریم که خدا قدرت خلق کردن را قبل از خلقت داشته، این اشکال وجود خواهد داشت که زمانی معین قبل از خلقت جهان وجود داشته که شامل خدا هم شده است و این غیر ممکن است،

۲. اگر در نظر بگیریم که خدا خلقت را در زمانی غیر از زمانی که جهان را خلق کرده است می توانست آغاز کرده باشد، این اشکال وجود دارد که خالق در زمان معنی از ناتوانی به توانایی رسیده و این لزوم خلقت بوده که به او چنین امکانی داده است و این مورد، اشکال دوم این نظریه است.

ابن سینا در کتابش نتیجه گرفته که تداوم درونی-زمانی برای خلقت غیر ممکن است و خلقت را باید به صورت یك اشتقاق موجودات از فکر خدا در نظر گرفت چراکه خدا فکری خالص است که به فکر می آید و فکرش به صورت کار است که همان ذات همه موجودات است.

ابن سینا با این نظریه، چندگانگی را از اصل اولیه رد کرده است: "او همه چیز را در آن واحد به تفکر در می آورد که به چندگانگی در ماده شکل می گیرد یا در حقیقت ذاتش به فرمهایشان درمی آورد اما این فرمها از فکر او مشتق می شود." ذات اجسام به دلیل آن که فکر شده اند، وجود دارد. جهان از این فکر که همان اصل اولیه لازم است پدید آمده است.

برای این که این اصل دارای یگانگی باشد، ابن سینا از اصل نئو افلوتینی بهره گرفته و در کتابش نوشته است که اشتقاق اول از واحد است که فکر دیگر را مشتق می کند و این اشتقاق ادامه می یابد و تحت هر فکر، یك کره آسمانی وجود دارد (ابن سینا در مجموع ۱۰ فکر مجزا در نظر گرفته است). طبق این نظریه نئو افلوتینی، جهان از یك اشتقاق اولیه از فکر الوهی سرچشمه گرفته است.

نظریه متافیزیك ابن سینا چند مشخصه مهم دارد:

۱. ابن سینا پایداری موضوع متافیزیك یعنی هستی همان طور که هست را مطرح کرده است.

۲. هستی، نخستین موضوعی ست که به فکر ما می رسد.

۳. ابن سینا ذات و موجودیت (یا هستی) را از هم متفاوت در نظر گرفته است. این مورد در متافیزیك یونانی بررسی نشده بود.

۴. خدا هستی لازم است که هستی و ذاتش لزوما در او مرتبط هستند.

۵. جهان (ذات ها) از خدا مشتق شده که خودش فکر می شود.

www.takbook.com

www.takbook.com

لازم است اشاره کنم که دور شدن ابن سینا از فلسفه ارسطو را یکی از مزیات فلسفه سینایی می دانند. هرچند که بهتر است وجوه متفاوت هر دو را در نظر گرفت.

* اگر کلمه ذات یا essence را درباه خدا به کار بریم، ذات همان جوهر یا substance است. ارسطو نیز برای جوهر یا substance چهار معنا در نظر گرفته بود: ۱. ذات یا ti esti ۲. فراگیر یا universal ۳. گونه ٤. سوبسترا.

منابع:

۱. برهان شفا-شیخ الرئیس بوعلی سینا-ترجمه مهدی قوام صفری- انتشارات کتابخانه مرکزی-تهران

۲. فن سماع طبیعی از کتاب شفا- شیخ الرئیس بوعلی سینا- محمد علی فروغی- انتشارات کتابخانه مرکزی-تهران

۳. Avicenne, La Metaphysique Du Shifa,trad. M. Achena et H. Masse, Les Belles Lettres, ۱۹۹۵

۴. Le Statut De La Metaphysique, Alain De Libera, La Philosophie Medievale, PUF, ۱۹۹۳

منبع : شبکه فیزیکی هوپا

http://vista.ir/?view=article&id=239043

VISTA.IR
Online Classified Service

متافیزیک از دیدگاه پارمنیدس و افلاطون

پارمنیدس

پارمنیدس نخستین کسی ست که درباره متافیزیك بحث کرده است. این فیلسوف در قرن ششم قبل از میلاد مسیح می زیسته است. پارمنیدس را "پدر متافیزیك" می دانند اگرچه وی واژه متافیزیك را به کار نبرد و این واژه برای نخستین بار توسط آندرونیکوس دو رودس یك قرن قبل از میلاد مسیح به کار برده شد. پارمنیدس در اثرش با نام "درباره طبیعت" به شرح شهودی که درباره هستی برایش پیش آمده بود پرداخت و توضیح داد که در یك ارابه با استقبال فرشتگان به درهای عدالت رسید. فرشتگان درها را برایش باز کردند و او با ارابه در جاده ای روانه شد و فرشته ای برایش از سه راه سخن گفت:

۱. راه نخست راه واقعیت هستی ست که مخصوص خداست و بشر به آن راه ندارد.

۲. راه دوم راه حدسیات است که ظواهر را تشکیل می دهد و بشر در این راه گام می نهد.

۳. راه سوم راه حدسیاتی ست که به واقعیت شباهت دارند.

طبق نظر پارمنیدس، هستی یا وجود پایدار است و تغییر و دگرگونی بر آن راه ندارد. تشکیل و نابودی هم از مواردی ست که برای هستی غیر ممکن است چرا که هستی همیشه بوده، هست و خواهد بود و نمی تواند از عدم به وجود آمده باشد. در عین حال، برای هستی نمی توان نابودی قائل شد. هر آنچه که بشر می گوید، ظواهر را نشکیل می دهد و واقعیت جز این است.

پارمنیدس "واحد سه گانه": هستی، فکر و سخن را مطرح کرد و معتقد بود که این سه با همند. به نظر او، حدسیات و حرفهای توخالی از عدم است و باید از آنها اجتناب کرد. پارمنیدس این جمله معروف را گفته که: "وجود دارد یا وجود ندارد". او هستی و عدم را با هم تعریف کرده است.

www.takbook.com

www.takbook.com

هستی طبق نظر او ذهنی نیست چرا که او جهان را به شکل کروی در نظر گرفت.

در تعریف پارمنیدس از هستی، "جدایی متافیزیکی" وجود ندارد. او صرفا دو سطح برای حرف و فکر در نظر گرفته و آنها را از هم جدا کرده است. او بین درجه واقعیت (یا فکر) یعنی دانش و حدسیات فرق قائل شده و این دو را از هم جدا کرده است.

قبل از آن که به نظریات افلاطون بپردازم، لازم است دیدگاه پارمنیدس درباره هستی را نقد کنم.

۱. پارمنیدس شناخت واقعیت را از انسان سلب کرده و تکلیف خود و دیگر فلاسفه را یك سره روشن کرده است! او این راه را که همان راه اول پیشنهادی فرشته به اوست از توان انسان خارج می دانست.

۲. پارمنیدس جهان متافیزیکی را تقسیم بندی نکرد و دیدگاه او ساده ترین و ابتدایی ترین دیدگاه ممکن در این زمینه است. چرا که آنچه به عقل مربوط است از حسیات جداست و می توان آنها را جداگانه بررسی کرد. این موردی ست که وی به آن نپرداخته است.

۳. پارمنیدس هستی را بدون تغییر و هرگونه تغییر در هستی را غیر واقعی می داند. او زمان را از هستی حذف می کند. حذف زمان یکی از اشکالات اساسی در متافیزیك پارمنیدس است.

۴. در جمله معروفش: "وجود دارد یا وجود ندارد"، پارمنیدس دو گزاره "وجود دارد" و "وجود ندارد" را با هم آورده است. آوردن این دو گزاره با هم باعث شده که جمله پارمنیدس همواره درست باشد. چرا که یا چیزی وجود دارد یا وجود ندارد و مورد سومی نمی توان برایش قائل شد. در حالی که باید این دو گزاره را جدا از هم در نظر گرفت و وجود را از عدم جدا کرد. این مورد در فلسفه به گزاره سوفیسم معروف است.

افلاطون

افلاطون در کتابش با نام "جمهور" به بحث درباره متافیزیك پرداخته است. او همانند پارمنیدس، هستی را موضوع شایسته بررسی در فلسفه می دانست. افلاطون همانند پارمنیدس معتقد بود که هستی پایدار است و تغییر نمی کند.

او در این موارد با پارمنیدس اختلاف نظر داشت:

۱. واقعیت هستی را می توان با عقل (و نه با حسیات) درك کرد و شناخت باید به آنچه به عقل مربوط است و نیز به حسیات تقسیم شود.

۲. هستی جهان ایده ها را تشکیل می دهد. ایده در نظر افلاطون همان فرم یا شکل مشترك اجسام است. ما از اجسامی که دارای فرمها و شکلهای مختلف هستند، ایده ای ذهنی داریم.

به عنوان مثال، سگها به شکلها و اندازه های مختلف وجود دارند اما ایده ما از "سگ" یکی ست و آن شکلی ست که در بین سگها مشترك است و گونه سگها را تشکیل می دهد.

ایده همان فرم، جوهر یا ذات، گونه و هستی ست.

افلاطون دو نوع شناخت قائل بود و هر هریك از این دو را به دو بخش تقسیم کرد:

۱. شناختی که در حد حدسیات باقی می ماند و جهان حسیات را شامل می شود.

۱.۱. اجسام (که از طریق حسیات شناخته می شوند)

۱.۲. تصاویر

۲. شناختی که به دانش ختم می شود و جهان ذهنی را شامل می شود.

۲.۱. فرضیه های ریاضی

۲.۲. ایده ها

از نظر افلاطون، فرضیه های ریاضی نخستین بخش از جهان هستی هستند که از طریق ذهن شناخته می شوند و ایده هایی که ما از اجسام داریم بخش دوم این جهان هستی را تشکیل می دهند.

از نظر او، شناختی که به فرضیات خلاصه شود دانش واقعی را نمی سازد بلکه برای شکل گیری دانش به اصول برتری که به ایده ها مربوط است

www.takbook.com

www.takbook.com

باید رجوع کرد. افلاطون برای جهان ایده ها اصلی در نظر می گیرد که همانا "اصل نیکی" ست. او این اصل را اصل نظم در هستی می داند. در عین حال، ایده نیکی که او مطرح می کند می تواند ورای مفهوم هستی مطرح شود. او اشاره ای به این که این ایده را چگونه باید دریافت کرد نمی کند. می توان این طور در نظر گرفت که ایده نیکی که افلاطون مطرح کرده، از طریق شهودی قابل درك و دریافت است.

افلاطون دو مدل ارائه می کند که می توان آنها را "اصل استعلایی" نامید: ایده نیکی و کار یدید آورنده. از نظر او، یدید آورنده هنگام تشکیل جهان ایده های ابدی را به وجود آورد. افلاطون دو اصل را در متافیزیك خود در نظر گرفت: اصل واحد و اصل دوگانگی نامشخص (تعیین نشده). این دو اصل را پیروان فیثاغورث قبل از افلاطون در سلسله اعداد مطرح کرده بودند. از نظر افلاطون، اصل واحد همان فرم اجسام است درحالی که دوگانگی در آنها مربوط به ماده می باشد. اصل واحد به تعبیر دیگر، همان علت ایده هاست چرا که وحدت یا یگانگی وجه مشترك هر ایده است و طبق آن، هر جسم می تواند خودش باشد و همان گونه که هست شناخته شود. دوگانگی که دومین اصل در متافیزیك افلاطونی ست را می توان در تقسیم بندی جهان ذهنی از جهان حسی در نظر گرفت. این دو کاملا از هم جدا نیستند بلکه با همند. دوگانگی بر جهان حسیات حکمفرماست در حالی که وحدانیت خاص دنیای ذهنیات است و بر تنوع آن محاط است. اصل واحد مربوط به نظم است درحالی که اصل دوگانگی مربوط به بی نظمی ست. این دو اصل، در تضاد با هم ولی مکمل یکدیگرند. ایرادی که بر متافیزیك افلاطونی می توان گرفت این است که افلاطون ایده ها را جدا از اجسام و نه در خود آنها در نظر می گرفت. از نظر او جهان ایده ها جهانی جدا از ما و همان شکل های مشترك اجسام است. این دیدگاه، فلسفه افلاطون را از واقعیت گرایی دور کرد.

منابع:

جمهور افلاطون، انتشارات علمی فرهنگی، تهران،۱۳۸۱.

نوشته : دکتر ترانه جوانبخت

http://vista.ir/?view=article&id=204976

VISTA.IR
Online Classified Service

متافیزیک چیست؟

فیزیک در یونانی به معنی طبیعت است و متا نیز به معنی فراتر و یا مابعد است، بنابر این متافیزیک را در زبان فارسی به فرامادہ، فوق العاده، مابعد طبیعت و... آورده اند.

شاید از کلمه متافیزیک بیش از هر کلمه دیگری در دنیای دکانداران دینی و دینگرایان سوء استفاده میشود. دین داران خودشان را معتقد به متافیزیک میدانند و میگویند که بیخدایان از متافیزیک آگاهی ندارند و وجود هر چیز متافیزیکی را رد میکنند. اشخاصی که صدسال پیش نهایتاً از حضرت عباس

www.takbook.com

www.takbook.com

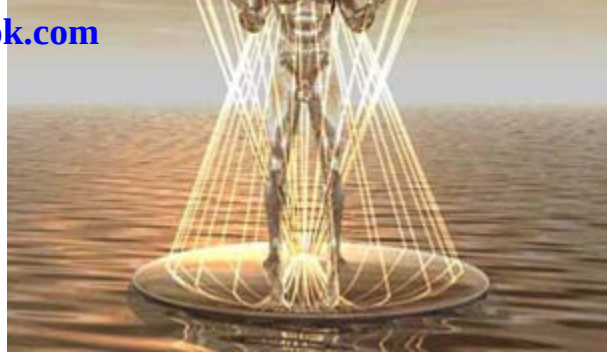

و ابوالفضل علمدار حرف میزدند و برای مردم دعا نویسی میکردند، امروزه با بیان مطالب مضحکی چون "نیروهای متافیزیکی، انرژی مثبت و انرژی منفی" و... همچنان همان دکانهای خود را باز نگه داشته اند ولی اینبار بجای حضرت عباس، از متافیزیک سوء استفاده میکنند. در این نوشتار توضیحاتی در مورد کلمه متافیزیک و اینکه چیست و به چه معنی است داده خواهد شد.

البته کلمه متافیزیک آنقدر بطور متنوع در جاهای مختلف استفاده شده است که واقعا دشوار است که بگوییم واقعا چه معنی ای میدهد. ارسطو شاگرد افلاطون حکیم (Philosopher) و عالم (Scientist) یونانی شخصی بود که کتب بسیاری (درمورد خواب، حکومت، حیوانات، حرکت، اخلاق، بیان، حیات و...) را در تالیف کرد که در زمان خودش یک دایره المعارف کامل به حساب می آمد و گنجینه ای بود از علوم و ایده های فلسفی که تا آن دوران وجود داشتند و تا دورانهای زیادی این کتابها مرجع علمی به شمار می آمدند تا اینکه کم کم منسوخ شدند و علوم جدید تر و ایده های فلسفی جدید تر شکل گرفتند و دیگر کمتر مجالی برای طرح اندیشه ها و تحقیقات ارسطو مطرح میشد و ارزش کمتری یافتند، هرچند که هنوز هم کهنه پرستان دینی مثل ارسطو فکر میکنند. در پاسخ به سوال دلیل بیگ بنگ چه بوده است؟ اولین موجود رو کی آفرید؟ چرا یک چیز نمیتواند از ناچیز بوجود بیاید؟ به یکی از این اندیشه های ارسطو که همچنان مورد استفاده است یعنی برهان حرکت، یا علیت برای اثبات وجود الوهیت مطرح شد.

آثار ارسطو را به چندین دسته تقسیم کردند، کتابهای نظری و پزشکی و طبیعی و... اما یکی از کتاب های ارسطو که دوازدهمین کتاب وی بود و در مورد مسائلی فلسفی صحبت میکند. ارسطو این کتاب دوازدهم خود را "فلسفه ابتدایی (فلسفه اولی و یا حکمت نخستین)"، "حکمت"، یا "مطالعه هستی" نامید (این کتاب را میتوانید به زبان انگلیسی از اینجا بخوانید) اما خوانندگان آثار ارسطو و منتقدان وی بعد ها این کتاب را متافیزیک خواندند. چون ارسطو همانطور که گفته شد کتابهای زیادی در مورد طبیعیات و فیزیک نوشت، و چون این کتاب را بعد از کتاب فیزیک نوشت، آنرا متافیزیک خواندند، یعنی کتابی که بعد از کتاب فیزیک نوشته شده است، و یا آنچه بعد از فیزیک آمده است. از آن زمان تا این دوران از این کلمه سوء استفاده های زیادی شده است. لذا شاید بتوان گفت کلمه متافیزیک از آن زمان حیات گرفت. و این نام برای این موضوع تقریباً بطور کاملاً تصادفی انتخاب شد.

- لغات متافیزیک چیست؟

فیزیک در یونانی به معنی طبیعت است و متا نیز به معنی فراتر و یا مابعد است، بنابر این متافیزیک را در زبان فارسی به فرامادہ، فوق العاده، مابعد طبیعت و... آورده اند.

شاید از کلمه متافیزیک بیش از هر کلمه دیگری در دنیای دکانداران دینی و دینگرایان سوء استفاده میشود. دین داران خودشان را معتقد به متافیزیک میدانند و میگویند که بیخدایان از متافیزیک آگاهی ندارند و وجود هر چیز متافیزیکی را رد میکنند. اشخاصی که صدسال پیش نهایتاً از حضرت عباس و ابوالفضل علمدار حرف میزدند و برای مردم دعا نویسی میکردند، امروزه با بیان مطالب مضحکی چون "نیروهای متافیزیکی، انرژی مثبت و انرژی منفی" و... همچنان همان دکانهای خود را باز نگه داشته اند ولی اینبار بجای حضرت عباس، از متافیزیک سوء استفاده میکنند. در این نوشتار توضیحاتی در مورد کلمه متافیزیک و اینکه چیست و به چه معنی است داده خواهد شد.

البته کلمه متافیزیک آنقدر بطور متنوع در جاهای مختلف استفاده شده است که واقعا دشوار است که بگوییم واقعا چه معنی ای میدهد. ارسطو شاگرد افلاطون حکیم (Philosopher) و عالم (Scientist) یونانی شخصی بود که کتب بسیاری (درمورد خواب، حکومت، حیوانات، حرکت، اخلاق، بیان، حیات و...) را در تالیف کرد که در زمان خودش یک دایره المعارف کامل به حساب می آمد و گنجینه ای بود از علوم و ایده های فلسفی که تا آن دوران وجود داشتند و تا دورانهای زیادی این کتابها مرجع علمی به شمار می آمدند تا اینکه کم کم منسوخ شدند و علوم جدید تر و ایده های فلسفی جدید تر شکل گرفتند و دیگر کمتر مجالی برای طرح اندیشه ها و تحقیقات ارسطو مطرح میشد و ارزش کمتری یافتند، هرچند که هنوز هم

www.takbook.com

www.takbook.com

کهنه پرستان دینی مثل ارسطو فکر میکنند. در پاسخ به سوال دلیل بیگ بنگ چه بوده است؟ اولین موجود رو کی آفرید؟ چرا یک چیز نمیتواند از ناچیز بوجود بیاید؟ به یکی از این اندیشه های ارسطو که همچنان مورد استفاده است یعنی برهان حرکت، یا علیت برای اثبات وجود الوهیت مطرح شد.

آثار ارسطو را به چندین دسته تقسیم کردند، کتابهای نظری و پزشکی و طبیعی و... اما یکی از کتاب های ارسطو که دوازدهمین کتاب وی بود و در مورد مسائلی فلسفی صحبت میکند. ارسطو این کتاب دوازدهم خود را "فلسفه ابتدایی (فلسفه اولی و یا حکمت نخستین)"، "حکمت"، یا "مطالعه هستی" نامید (این کتاب را میتوانید به زبان انگلیسی از اینجا بخوانید) اما خوانندگان آثار ارسطو و منتقدان وی بعد ها این کتاب را متافیزیک خواندند. چون ارسطو همانطور که گفته شد کتابهای زیادی در مورد طبیعیات و فیزیک نوشت، و چون این کتاب را بعد از کتاب فیزیک نوشت، آنرا متافیزیک خواندند، یعنی کتابی که بعد از کتاب فیزیک نوشته شده است، و یا آنچه بعد از فیزیک آمده است. از آن زمان تا این دوران از این کلمه سوء استفاده های زیادی شده است. لذا شاید بتوان گفت کلمه متافیزیک از آن زمان حیات گرفت. و این نام برای این موضوع تقریباً بطور کاملاً تصادفی انتخاب شد.

امروزه در فلسفه متافیزیک یکی از شاخه های پنجگانه فلسفه است. اکثر فلاسفه بر این توافق نظر دارند که فلسفه را میتوان به پنج شاخه مجزا تقسیم بندی کرد.

- فارسی انگلیسی حوزه تلاش برای پاسخ به این پرسش
- متافیزیک Metaphysics مطالعه وجود چه چیزهایی وجود دارند؟
- معرفت شناسی Epistemology مطالعه دانش من از کجا و چگونه میدانم؟
- اخلاقیات Ethics مطالعه عمل من چگونه باید رفتار کنم؟
- سیاست Politics مطالعه نیرو چه اعمالی روا هستند؟
- زیبایی شناسی Esthetics مطالعه هنر زندگی چگونه میتواند باشد؟

فیزیک شاخه ای از فلسفه است که بطور کلی به مطاله طبیعت جهان هستی و خود مسئله هستی و ماهیت آن میپردازد. متافیزیک پایه جهان بینی است. و تعیین میکند چه چیزهایی وجود دارند و چه چیزهایی نمیتوانند وجود داشته باشند. مقلا بحث پیرامون اینکه جهان اطراف ما یک ماهیت حقیقی دارد (رئالیسم) یا یک ماهیت خیالی (ایدئالیسم) دارد تماماً مربوط به شاخه متافیزیک فلسفه است.

شاخه های مختلف فلسفه که در بالا ذکر شده است بطور وراثتی مرتب شده اند، به این معنی که هرکدام از شاخه های پایینی نیازمند شاخه یا شاخه های بالاتر هستند. بنابر این متافیزیک به نوعی مادر فلسفه است و بدون دانستن مسئله وجود و چگونگی آن نمیتوان هیچ مسئله دیگری را بررسی کرد.

متافیزیک لازمه شناخت حکمت است، بدون آن نمیتوان با اینکه چه چیزی حقیقی است و چه چیزی حقیقی نیست روبرو شد. معمولاً فلسفه در مکاتب فلسفی که در شرق بوجود آمده اند را با متافیزیک آغاز میکنند، یعنی از مسئله وجود آغاز میکنند، اما آموزش فلسفه در غرب از معرفت شناسی یعنی مطالعه دانایی و بررسی شیوه های دانستن آغاز میگردد. یعنی ابتدا راجع به این صحبت میشود که آیا ما میتوانیم چیزی را بدانیم و بشناسیم؟ و اگر میتوانیم این دانستن به چه شکل است.

در بحث های متافیزیکی تلاش بر این است که به پرسشهایی مانند، چه چیزهایی وجود دارند؟ واقعیت چیست؟ آیا اختیار وجود دارد؟ آیا علت و معلول وجود دارد؟ آیا مفاهیم مجردی مانند اعداد وجود دارند؟ ماهیت زمان و فضا چیست؟ یک چیز چیست و فرق آن با یک فکر چیست؟ آیا یک علت اولیه و یا خدا وجود دارد؟، پاسخ مناسب داده شود.

معمولا یکی از رایج ترین سوالهایی که از بیخدایان میشود این است که آیا شما به متافیزیک اعتقاد دارید؟ و پرسیدن این سوال ناشی از درک غلط پرسش کننده از کلمه متافیزیک است، پرسش کننده معمولا منظورش از پرسش این سوال این است که، آیا شما به جادوگری و زیر پا رفتن قوانین

www.takbook.com

www.takbook.com

فیزیکی و چیزهای عجیب غریب مثل خدا و امام زمان و جن و پری و شیطان و سوپرمن و دراکولا و معجزه و شفا اعتقاد دارید؟ که پاسخ به این سوال بازیافت شده معمولا از طرف خردگرایان خیر است اما پرسش نخستین تغریباً بی معنی است. متافیزیک چیزی نیست که کسی به آن باور داشته باشد یا نداشته باشد.

بعضی ها پارا فراتر از این گذاشته اند و میگویند متافیزیک یک علم و رشته علمی است، و جالبت تر اینجاست که بعضی ها در این رشته علمی فارق التحصیل شده اند (!) و مثلا دکترای متافیزیک گرفت اند (!) این در حالیست که هیچ دانشگاه معتبری چنین رشته تحصیلی ای را ارائه نمیدهد که مثلا به کسی لیسانس یا فوق لیسانس متافیزیک بدهد. تنها موسسات خصوصی و دکانهایی مثل حوزه جهلیه قم و دانشگاه هایی مثل دانشگاه امام صادق و دکانهای مسیحیت و سایر دین خویان جهان ممکن است چنین رشته های تحصیلی را ارائه کنند،.

شایان ذکر است، آنچه معمولاً با نام متافیزیک به مردم از طرف خرافه گرایان تحمیل میشود در حقیقت سوپر نچورالیسم است و نام درست برای این مسائل همان فراطبیعت گرایی و ماوراء طبیعت است. شاید توضیح این نکته لازم باشد که کلمه متافیزیک و سوپرنچورال از لحاظ لغوی بسیار به هم شبیه و نزدیک هستند اما معنی فلسفی بسیار متفاوتی دارند

منبع : سازمان آموزش و پرورش استان خراسان

http://vista.ir/?view=article&id=267915

VISTA.IR
Online Classified Service

متافیزیک دکارت

موضوع هستی نزد دکارت به صورت سیستماتیك بررسی نشده است. دکارت همه توجه خود را صرف فعالیت " من فکر می کنم" یا cogito کرده است که منبع ذهنی هستی می باشد. درواقع چنین به نظر می رسد که متافیزیك به "خودشناسی" جابه جا شده است. بنابراین در معنای واقعی کلمه متافیزیك نزد دکارت وجود ندارد. دکارت در کتابش با عنوان "تعمق های فلسفه نخستین" خود را دارای فلسفه تخستین معرفی می کند. در زمان حیات دکارت این کتاب با عنوان "تعمق های متافیزیك" منتشر شده بود. بنابراین باید در نظر گرفت که این کتاب جوابی به سئوالات کلاسیك متافیزیك می دهد از جمله این سئوالات این هاست: هستی چیست؟ اساس آن چیست؟

اگر از هستی به خود یا ضمیر یا ego برویم و cogito را در هر آنچه وجود دارد در نظر بگیریم همین cogito تعیین کننده هستی خواهد بود که هستی از آن معنی می یابد و قابل درك می شود. از این پس هستی واقعی همان ego cogito یا ضمیر فکر کننده است. هستی به ضمیر اول شخص مفرد

www.takbook.com

www.takbook.com

برمی گرددکه همان من هستم می باشد. دکارت داده های فلسفه نخستین را طبق cogito تغییر شکل داده است. در سال ۱۶۷۴کتاب دکارت از عنوان "تعمق های فلسفه نخستین" به " تعمق های متافیزیك" توسط Duc de Luynes تغییر یافت. این سئوال مطرح است که آیا کلمات متافیزیك و فلسفه نخستین مترادف هستند؟ اگرچه دکارت در برخی موارد کتابش را متافیزیك نام نهاده اما ترجیحا آن را فلسفه نخستین نام گذاری کرده است زیرا در این کتاب نه تنها به موضوع خدا و روح بلکه به موضوعات نخستین که می توان در فلسفه آنها را شناخت پرداخته است. بنابراین موضوع فلسفه نخستین از موضوع متافیزیك گسترده تر است. بنابراین متافیزیك نزد دکارت دانش عموم هستی آنطور که هست -یعنی طبق نظر ارسطو- نیست. این دانش عمومی نزد دکارت عنوان فلسفه نخستین را دارد زیرا به شناخت همه آنچه درجه نخست را در فلسفه دارد می پردازد. این نظر دکارت از نظر دونس اسکات گرفته شده که وی نیز متافیزیك را به نخستین موضوعات فلسفی مربوط می دانست. آنچه نزد دکارت برای اولین بار مطرح شده این است که نخستین موضوعات شناخت را باید طبق ترتیب و روش خاصی بررسی کرد که در کتابش با عنوان "بررسی شده با روش" در سال ۱۶۳۷ نوشته است. :

نخستین تعمق نزد دکارت همان طور که از عنوانش "از چیزهایی که می توان با شك حذف کرد" مشخص است با شك همراه است که مشخص می کند که نمی توان به همه چیز شك داشت. زیرا اگر شك می کنیم به دنبال قطعیتی هستیم که بتوانیم بر مبنای آن فلسفه نخستین را پایه گذاری کنیم. بنابراین دکارت به دنبال شك می رود تا براساس قطعیتی جدید فلسفه نخستین را پایه گذاری کند. دکارت برای این منمظور از شك سیستماتیك سخن به میان می آورد که آن را به عنوان تعلیق همه متافیزیك بتوان خواند. دکارت همه حدسیاتی را که در همه عمر به دست آورده و قطعیتی درباره شان ندارد مورد شك قرار می دهد و سعی در برقرار کردن پایه و اساس محکم و ثابتی برای علوم دارد. پارمنیدس و افلاطون از حدسیات سخن به میان آورده بودند و آن را به دانسته های حسی که هنوز علم نیستند مربوط دانسته بودند. اساس شناخت نزد افلاطون همان ایده ها هستند.همه متافیزیك در امید به کنار گذاشتن این فرضیات پی ریزی شده است و افلاطون برای کنار گذاشتن این فرضیات از ایده ها سخن رانده است. از نظر دکارت شناخت روی اصولی ست که قطعیتی ندارند . دکارت به جای بررسی این اصول شناخت به اطمینان یافتن درباره ترتیب این اصول پرداخته است. سئوالی که اینجا مطرح می شود این است که چگونه می توان از اصولی که منبع همه قطعیت و اطمینان ماست مطمئن شد؟ نخستین تعمق در کتاب دکارت به جواب دادن به این سئوال مربوط است.

دکارت برای اطمینان یافتن از اصول شناخت به شکی رادیکال می پردازد به این معنا که این شك باید به ریشه همه اطمینانی که قبلا داشته ایم برسد. طبق نظر دکارت برای از بین بردن همه حدسیات گذشته نیازی نیست که نشان دهیم همگی آنها اشتباهند زیرا بررسی همه آنها به زمانی نامحدود نیاز دارد که از توان ما خارج است. تنها کافی ست که به ریشه دانش حمله کرد چرا که ویرانی پایه های دانش لزوما ویرانی باقی ساختار آن را ناز شامل می شود. دکارت می گوید که همه این فرضیات از حسیات آمده است و حسیات می تواند ما را بفریبد. از نظر او ممکن است شخصی را از دور تصور کنیم درحالی که در واقع یك درخت باشد که یك انسان. از نظر دکارت هرگز نباید به آنچه ما را یك بار فریب داده دوباره اطمینان کرد. بنابراین یك بار برای همیشه حسیات را کنار می نهیم.اما علاوه بر حسیات بسیار چیزهای دیگر هم هست که درباره شان شکی به خودمان راه نمی دهیم. دکارت دو علت را برای شك کردن نسبت به آنها لازم می داند: دیوانگی و رویا. دکارت می پرسد که چه کسی می تواند به ما اظمینان دهد که از عقل بهره مندیم و دچار دیوانگی نمی شویم؟ او درباره رویا نیز این چنین استدلال می کند که زمانی که رویا می بینیم از آنچه می بینیم مطمئن هستیم. چه کسی می تواند بگوید که همیشه ما در رویا به سرنمی بریم؟ از نظر دکارت هیچ مشخصه ای که بتواند با قطعیت رویا را از بیداری جدا کند وجود ندارد.

از نظر دکارت باید درباره همه علومی که به شناخت طبیعت مربوط است از جمله به فیزیك نجوم و پزشکی شك کرد که به ما طرحی از واقعیت را نشان می دهد. اما نوع دیگری از شناخت وجود دارد که نمی توان به آن به آسانی شك کرد که عبارت از ریاضیات منطق و هندسه است که به جای طرحی از واقیعت روابط ساده و مشخص را نشان می دهد. چه در خواب باشیم و چه در بیداری چه عاقل چه دیوانه همیشه واضح و مشخص است که دو به علاوه دو معادل چهار می شود و مجموع زوایای یك مثلث معادل ۱۸۰ درجه است. آیا درباره اینها هم می توان شك کرد؟

www.takbook.com

www.takbook.com

دکارت برای آن که نشان دهد که درباره شناخت نوع دوم هم می توان شك کرد فرض خدایی را مطرح می کند که می تواند ما را به اشتباه بیندازد. در این بخش از کتاب دکارت خدایی را در نظر می گیرد که به همه کار تواناست. اما از لفظ فریبنده باذکاوت که در بخش دیگر کتابش استفاده کرده در اینجا استفاده نمی کند. از نظر دکارت چنین خدایی که به همه کار تواناست قادر است ما را به اشتباه بیندازد. در چنین شرایطی حتی می توان به اصول ریاضیات هم شك کرد. دکارت نتیجه می گیرد که از همه اصولی که دانش او بر پایه آن قرار گرفته اطمینانی نیست و هیچ نوع شناختی نمی تواند مقابل این شك رادیکال مقاومت کند. بنابراین چگونه می توان قطعیتی پیدا کرد؟ دکارت در تعمق دوم به بررسی هستی می پردازد که در فکر جای دارد. قطعیت هستی در قطعیت فکر جای دارد که از ضمیر یا خود یا به عبارت دیگر از فکر درباره فکر برمی خیزد.

تعمق دوم دکارت فردای همان روز که تعمق نخست رخ داده با شك همراه است. آیا این شك مشخصه تمایل به داشتن قطعیت نیست؟ دکارت در ادامه راه تعمق نخست به شك ادامه می دهد و بنابر گفته خود به دنبال قطعیتی ست که جوابگوی این شك باشد یا او را به این نتیجه برساند که هیچ قطعیتی در جهان وجود ندارد. این نوع شك گرایی به شك گرایی رادیکال موسوم است که طبق آن هیچ قطعیتی در جهان وجود ندارد. این دیدگاه در یونان باستان هم وجود داشت و یك قرن قبل از دکارت توسط میشل دی مونتنی احیا شده بود. شك گرایی رادیکال بر مبنای این یارادوکس است که هیچ چیز قطعی نیست و این که هیچ چیز قطعی نیست قطعی ست. اگر تنها قطعیت درباره شك گرایی ست در این صورت علمی وجود نخواهد داشت. راه حلی که دکارت پیشنهاد می کند از نوع کمی است یعنی باید یك قطعیت پیدا کرد. دکارت راه حل خود را از نوع راه حلی می داند که ارشمیدس یافته بود. ارشمیدس برای قرار دادن زمین و جابه جا کردن آن به نقطه دیگر تنها یك اهرم خواسته بود. دکارت می گوید که وی نیز تنها به دنبال یك چیز برای رسیدن به قطعیت است.

این نخستین بار نیست که متافیزیك از مدل هندسی بهره می گیرد. افلاطون نیز قبلا از این مدل برای رها شدن از حدسیات بهره گرفته بود.دکارت تنها به دنبال دانش قطعی نیست چرا که ریاضیات نمونه آن است بلکه او به دنبال دانشی ست که هرگز نتوان قطعیتش را تغییر داد و دکارت برای این منظور از فرضیه فریبکار باذکاوت بهره می گیرد. طبق نظر او باید چیزی را یافت که غیر قابل شك و اطمینان بخش باشد. دکارت این قطعیت را به شکی که آن را به دست دهد و به طور دقیق تر به هستی کسی که شك می کند و فکر می کند مربوط می کند.هستی کسی که فکر می کند نقش اساسی در استدلال دکارت برعهده می گیرد: با حذف همه انچه در جهان وجود دارد دکارت به نخستین قطعیت هستی یعنی قطعیت هستی فکر می رسد. او نتیجه می گیرد که اگر به جیزی فکر کند بدون شك وجود داشته است که فکر کرده است. نخستین قطعیت نزد دکارت فعل وجود دارد با زمان ماضی استمراری ست و استمرار در زمان را نشان می دهد: "وجود داشتم اگر به چیزی فکر کرده ام". دکارت فرض وجود فریبکار با ذکاوت که او را به این نتیجه گیری رسانده دوباره مطرح می کند و به این فرض جواب منفی می دهد. از نظر او تا زمانی که وی به چیزی بودن فکر می کند فریبکار با ذکاوت او را فریب نخواهد داد. دکارت نتیجه می گیرد که عبارت "وجود دارم" هر زمانی که او آن را می گید یا در روحش درك می کند وجود واقعی دارد. این ارتباط بین وجود و فکر است که دکارت در نظر می گیرد.این نخستین قطعیت فکر است که می تواند به همه چیز غیر از خودش –به طور دقیق تر بگوییم به این که هست- شك کند (یعنی به این شك کند که ممکن است اشتباه کرده باشد). نخستین قطعیت دکارت از نوع اونتولوژی یاهستی شناختی ست. همانطور که مریون دکارت شناس معروف تایید می کند این قطعیت وجود داشتن من تاییدی بر قطعیت وجود داشتن دیگری ست که می تواند من را به اشتباه بیندازد. دکارت می گوید: "من همچنین هستم اگر او من را به اشتباه بیندازد و آنقدر که می تواند من را به اشتباه بیندازد او هرگز نخواهد توانست که من هیچ چیزی نباشم تا زمانی که من فکر خواهم کرد که چیزی هستم".

نخستین قطعیت دکارت که درباره وجود داشتن وجود است به سئوال او درباره ذات منجر می شود. دکارت می پرسد: می دانم که هستم و فکر می کنم اما هستم به واقع چه معنی می دهد؟چه کسی واقعا وجود دارد وقتی می گویم که هستم؟ من که هستم؟ دکارت بار دیگر از فرض وجود فریبکار با ذکاوت بهره می گیرد و مطرح می کند که درباره همه چیز از جمله امور جسمانی و برخی فعالیت های روحی از جمله حس کردن این فرض فریبکار با ذکاوت وجود دارد اما فعالیتی هست که نمی تواند از من جدا شود که همان فکر کردن است. زیرا از نظر دکارت فکر کردن به

www.takbook.com

www.takbook.com

ضمیر تعلق دارد و نمی تواند از آن جدا شود.

دکارت می پرسد: من هستم. من وجود دارم. اما از چه زمانی؟ او در جواب می گوید: از زمانی که فکر می کنم وقتی از فکر کردن متوقف شوم از وجود داشتن و بودن هم متوقف خواهم شد. من چیزی هستم که واقعیت دارد و واقعا وجود دارد اما چه چیز؟ چیزی که فکر می کند.

از این پس می توان اساس آنچه متافیزیك کارتزین cogito می نامیم را در نظر گرفت. آنچه دکارت در فلسفه نخستین به عنوان اصول اولیه می شناسد همان وجود فکر است. این سئوال مطرح می شود که ذات این اصل اولیه شامل چیست؟ این اصل اصل چیزی ست که فکر می کند. هستی هر آنچه هست یا هرآنچه که من نیست چیست؟ از نظر دکارت همه این هستی به هستی فکر برمی گردد به cogitation های cogito ای که درباره شان فکر می کند. دکارت متافیزیك خود را بر مبنای cogito پایه ریزی می کند. این متافیزیك از نخستین اصل خود که تعیین ذاتش است و و برای درك هستی هرآنچه وجود دارد لازم است شروع می شود.

در متافیزیك دکارت سه مفهوم مهم وجود دارد

هستی اصل نخستین یا اولیه: هستی cogito "من فکر می کنم"

ذاتش: res cogitans یا ذات من یا چیزی که فکر می کند

هستی آنطور که هست: cogitatum یا هستی فکر شده.

سومین تعمق دکارت مربوط به برگشت از خدایی که هست به متافیزیك الوهیت است. برای رسیدن به هستی باید از فکر شروع کرد. می توان نتیجه گرفت که هستی شناسی نزد دکارت از هستی شناسی فکر به دست آمده است. دکارت بعد از مشخص کردن متافیزیكcogito در سومین تعمق خود به بحث درباره خدا می پردازد. دکارت با این کار ترتیب هستی شناختی کلاسیك را تغییر می دهد. آنچه برای وی مهم است حل کردن مشکل شناخت فکر و اطمینان از واقعیت های ست که به وضوح و به طور مشخص دریافت می کنیم. از نظر دکارت ترتیب فکر ما یعنی ترتیبcogito از وضوحی کامل برخوردار اشت. دکارت می گوید: من مطمئنم که هستم و این که چیزی هستم که فکر می کند. این وضوح یا نخستین شناخت هرگز توسط دکارت مورد شك واقع نمی شود و نیازی به این نیست که از آن خاطر جمع بود چرا که واضح است. دکارت از این پس به دنبال تایید شناخت های دیگر است زیرا اگر اساس شناخت را از نو شروع کرده است برای برقرا کردن استحکام و ثبات در علوم است. دکارت در تعمق سوم از خودش می پرسد که آیا شناخت های دیگری وجود دارند که او به آنها نپرداخته باشد؟ او می گوید: من مطمئن هستم که چیزی هستم که فکر می کند اما آیا از آنچه من را درباره چیزی قطعیت بخشد آگاهی دارم؟

دکارت وضوح هستی من را در ذات من یا res cogitans مطرح می کند. او می پرسد چه چیزی هست که من را از چیزی مطمئن کند؟ او پاسخ می دهد که در شناخت اولیه یا نخستین شناخت تنها دریافت آنچه من می شناسم وجود دارد یعنی فکر درباره خود واضح و مشخص است. دکارت از این وضوح فکر به یك اصل عمومی می رسد مبنی بر این که همه آنچه ما به وضوح و به طور مشخص دریافت می کنیم واقعی هستند. در تعمق چهارم دکارت این مورد همان اصل واقعی ست: قطعیت ذهنی که در من است به قطعیت عینی که رد چیزهاست برمی گیرد. به عبارت دیگر نتیجه از قطعیت به واقعیت خوب است.

اگرچه این اصل عمومی واضح است اما می توان درباره این احساس قطعیت اشتباه کرد. یعنی به موارد واضح و قطعی رسید که بعد شك آور و غیر قطعی در نظر گرفت. دکارت از دو مورد واضح که بعدا مورد شك قرار می دهد یاد می کند.

۱) سیارات از جمله زمین و همه آنچه به حسیات درمی آید. از نظر او آنچه درباره اینها واضح است تنها آن چیزی است که به فکر می آید اما دکارت می گوید که وقتی فکر می کنیم که چیزهایی خارج از ما وجود داشت که به صورت ایده درمی آمد و به همدیگر شبیه بود دچار اشتباه شده ایم

۲) دکارت همچنین می گوید که آنچه درباره منطق و هندسه ساده و آسان به نظر می رسدممکن است ما را به خطا بیندازد. سئوالی که اینجا مطرح می شود این است که دکارت چگونه ممکن است درباره وضوح این موارد به شك بیفتد؟ دکارت استدلال می کند که به ذهنش می رسد که شاید خدا به او چنین طبیعتی داده که درباره آنچه برایش واضح به نظر می رسد به اشتباه بیفتد. ایده خدایی که او را به اشتباه بیندازد برخلاف

www.takbook.com

www.takbook.com

اصل عمومی واقعیت است که قبلا به آن اشاره شد. دکارت می گوید که باید امتحان کرد که آیا خدا هسد و در صورت رسیدن به جواب مثبت آیا او را به اشتباه می اندازد؟ زیرا بدون شناخت این دو نمی توان از شناخت هیچ چیز دیگری اطمینان حاصل کرد. بنابراین برای رسیدن به استحکام در اصل عمومی واقعیت یا وضوح که از خواسته های cogito است دکارت در متافیزیك اش به خدا می پردازد. دکارت از ایده خدا که در روحش کشف می کند شروع می کند و در قلب متافیزیك cogito به ایده ای می پردازد که طبق آن خدا را ابدی نا محدود پایدار شناسنده همه چیز و آفریننده همه چیز در نظر می گیرد. دکارت استدلال می کند که اگر من ایده از نامحدود در ذهنم دارم این ایده باید از کسی باشد که خودش نامحدود است. بنابراین خدا خودش نامحدود است که ایده نامحدود را در ذهن من گذاشته است.

دکارت استدلال می کند که اگر من به عنوان موجودی فکرکننده اصل همه افکارم هستم من نمی توانم علت این ایده نامحدود باشم زیرا من خودم موجودی محدود هستم (که می تواند شك کند یا به اشتباه بیفتد). آنچه کامل تراست نمی تواند وابسته به چیزی باشد که کمتر کامل است. بنابراین ایده نامحدود نمی تواند از من که موجودی محدود هستم به دست آمده باشد. این ایده نمی تواند از عدم به وجود آمده باشد و فقط می تواند از خود خدا حاصل شده باشد. پس خدا علت ایده خود در من است (این مورد را اثبات ماتاخر یا a posteriori دکارت می نامیم که اثر در این اثبات وجود ایده خدا در من است). یعنی اگر علت این ایده من نیستم پس وجود دیگری لازم است که علت این ایده در من است. دکارت نتیجه می گیرد که من در جهان تنها نیستم و خدا نیز با من هست. اطمینان از اصل عمومی از این پس قابل حصول است. خدا که وجود دارد و نامحدود است باید کامل باشد و از آنجایی که به اشتباه انداختن از وجود نقص است و چون در خدا نقصی نیست پس خدا به اشتباه نمی اندازد. پس خدا اطمینان دهنده واقعیت مشاهدات واضح و آشکار ما از جمله علوم است. دکارت نتیجه می گیرد که علم بی خدا غیر قابل فکر است. از نظر دکارت علت الوهی اصل همه هستی ست. در اینجا هستی شناختی دکارت از متافیزیك دو تعمق اول و دوم او که برمبنای cogito بود متفاوت است. درواقع متافیزیك دکارت در این قسمت از نوع فکری نیست بلکه از نوع علتی ست و بر پایه علت هستی یعنی خدا بنا شده است. به عبارت دیگر متافیزیك علتی دکارت به تایید متافیزیك فکری او می پردازد. بنابراین می توان نه یك بلکه دو نوع هستی شناسی را نزد دکارت در نظر گرفت.من یك ایراد و یك مزیت در متافیزیك دکارت می بینم .

۱) ایراد بزرگ متافیزیك دکارت در عقل گرایی بیش از حد اوست به گونه ای که فلسفه غرب از آن به عنوان دگم یاد می کند. بعدها فیلسوفانی از جمله جان لاك و دیوید هیوم به دیدگاه حس گرایی پرداختند و عقل گرایی محض را که از افلاطون به دکارت به ارث رسیده بود زیر سئوال بردند.

۲) این که یك نوع متافیزك خاص مبنای متافیزیك دیگر باشد در دیگاه دکارت جالب است و در متافیزیك قبل از او دیده نشده است. می توان به جای مبنا فرار دادن عقل اصول دیگری را برای متافیزیك جستجو و پیدا کرد.

منبع : شبکه فیزیکی هویا

http://vista.ir/?view=article&id=239051

VISTA.IR
Online Classified Service

متافیزیک و ادراکات فراحسی

www.takbook.com

www.takbook.com

ادراکات فراحسی به معنی دریافت تحریکات ماورائی بوسیلهٔ گیرنده‌هایی غیر از حواس پنج‌گانه ظاهری می‌باشد. محرکهای حسی، مجموعه‌ای از محرکهای فیزیکی می‌باشند که گیرنده‌های فیزیکی را در حواس پنج‌گانه ظاهری تحریك می‌کند و منجر به بروز ادراکات حسی می‌شوند. محرکهای فراحسی مجموعه‌ای از محرکهای متافیزیکی هستند که گیرنده‌های متافیزیکی را در ابعاد غیر فیزیکی انسان تحریك نموده، منجر به بروز ادراکات فراحسی می‌شوند.

انسان از سه بخش جسم، روان و روح تشکیل شده است. جسم در دنیای فیزیکی زندگی می‌کند و بوسیلهٔ یك سری گیرنده‌هایی ادراکات محیط فیزیکی را دریافت می‌کند و با آن در ارتباط است. حواس پنج‌گانه (بینایی، شنوایی، بویایی، لامسه و چشایی) مسؤول ارتباط با محیط طبیعی می‌باشند. هر یك از این حواس در محدودهٔ خاصی قدرت عمل دارند و در طیف بالاتر یا پایین‌تر از این محدودهٔ مشخص قادر به فعالیت نمی‌باشند. برای مثال فقط انواری برای چشم انسان قابل رؤیت است که در محدودهٔ طیف مرئی رنگها (قرمز تا بنفش) باشد، یعنی امواج مادون قرمز و فرابنفش برای انسان قابل رؤیت نمی‌باشد. در واقع چشم فقط نوری را می‌بیند که طول موج و فرکانس آن با قدرت گیرنده‌های چشم تطابق داشته باشد. در شنوایی نیز گوش انسان یك ارتعاش مشخص و محدود را دریافت می‌کند و اگر ارتعاش صوت کمتر یا بیشتر از حد معمول باشد دریافت نمی‌شود. به عبارت دیگر گوش انسان اصوات بسیار بلند و بسیار کوتاه را نمی‌شنود. این در حالی است که گیرنده‌های فراحسی که در ابعاد غیرفیزیکی وجود انسان قرار دارند، قادر به دریافت محرکهای خارج از این محدوده‌ها هستند.

در ادراکات فراحسی چند مقولهٔ مهم شامل تله‌پاتی، سایکومتری، آینده نگری، سایکوکنسیس و روشن‌بینی مورد توجه است. این مقولات بخشی از توانایی‌های خارق‌العادهٔ تمام انسانها است، در اصل جزء توانهای فردی هر شخص بوده، در همهٔ افراد امکان توسعه و پرورش آن وجود دارد. البته هر انسان آگاه باید قبل از اقدام برای توسعهٔ این توانها، هدف خود را از این کار مشخص و ترسیم نماید. چرا که هدایت این نیروها در مسیر الهی موجب قرب انسان به الله می‌گردد و بهره گیری از آنها در امور مادی و غیر الهی موجب دوری انسان از خداوند و رفتن به سمت گمراهی و تباهی می‌شود. (ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا...)

تله‌پاتی از لحاظ لغوی به معنی"آنچه از دور احساس می‌شود" است و در معنی مصطلح در متافیزیك، ایجاد ارتباط از طریق افکار و بدون استفاده از ابزار و حواس پنج‌گانه و کلام است. تله‌پاتی در معنی فراروانشناسی عبارت از استعداد و قدرت ارسال پیام یا تصویر ذهنی به دیگران بدون استفاده از حواس معمولی می‌باشد. در زمانهای بسیار دور بین انسانها تله‌پاتی به عنوان یك ابزار معمول در ایجاد ارتباط بوده است ولی به تدریج به دست فراموشی سپرده شده است. انسانهای عصر جدید هر چند که بالقوه دارای این استعداد می‌باشند ولی قادر به استفاده کردن از آن نیستند. دانشمندان اثبات کرده‌اند که تله‌پاتی، بین برخی جانوران و انواعی از گیاهان نیز وجود دارد.

سایکومتری یا روان نگری به معنی توانایی تشخیص و تعبیر روان اشیاء می‌باشد. فراروانشناسان اعتقاد دارند که اشیاء و موجودات زنده در طی سالهای حیاط خود، اطلاعاتی را در هالهٔ نورانی خود ذخیره می‌کنند که از طریق سایکومتری می‌توان به این اطلاعات دست یافت. این اطلاعات به دو دسته موروثی و اکتسابی تقسیم می‌شوند، اطلاعات موروثی در هالهٔ اشیاء مربوط به قبل از مقارنت با انسان است و اطلاعات اکتسابی در حین مجاورت با انسان به هالهٔ اشیاء منتقل می‌گردد.

آینده نگری شامل کسب اطلاعات و اخبار در مورد آینده می‌باشد که به احتمال قوی از لحاظ شرعی اشکال دارد (در برخی منابع مجاز و در برخی

www.takbook.com

www.takbook.com

دیگر تحریم شده است). آینده نگری به نسبت سایر مقولات مشابه، بیشتر با اوهام و خرافات آمیخته شده است، ولی از دید برخی دانشمندان فراروانشناسی و متافیزیسین‌ها یك واقعیت علمی می‌باشد. مدارکی نیز جهت اثبات تجربی این مقوله موجود است. البته شکی در این نیست که خداوند علیم برخی از اطلاعات را که صلاح بداند از آینده و یا از عالم غیب به دل بندگان صالح خود الهام می‌کند.

سایکوکنسیس عبارت از حرکات اجسام در اثر نیروهای روان می‌باشد، تله‌کنسیس به معنی حرکت اشیاء از فاصلهٔ دور و بدون دخالت نیروهای فیزیکی است. این پدیده‌ها هر چند عملی است ولی بسیار مشکل است و به تمرینات فراوان نیاز دارد. صرف دست یافتن به این توانایی‌ها از لحاظ معنوی و روحانی ارزش چندانی ندارد، پس بهتر آن است که انسان بجای اتلاف وقت در راه دست یابی به این مقولات، اوقات خود را صرف خودشناسی و خودسازی نماید.

روشن بینی به معنی دریافت و رؤیت اطلاعات بدون استفاده از چشم معمولی است، که این امر از طریق چشم سوم صورت می‌گیرد. چشم سوم با اسامی مختلف از جمله چشم معرفت، چشم بصیرت، چشم دل، چشم درون، تیسراتیل و آجنا خوانده می‌شود و جایگاه آن در کالبد اثیری و منطبق بر پیشانی در جسم فیزیکی است، شاعر نیز به همین امر اشاره دارد، آنجا که می‌گوید (چشم دل باز کن که جان بینی ـ آنچه نادیدنی‌ست آن بینی). شاید این کلام گهر بار امام صادق (علیه‌السلام) نیز به این مطلب اشاره داشته باشد، که می‌فرمایند:«همانا شما را نوری است که به وسیلهٔ آن در دنیا شناخته می‌شوید و هرگاه یکی از شما برادرش را دیدار کرد، محل نور را در پیشانی او ببوسد.»

برخی دانشمندان اعتقاد دارند که چشم سوم محلی برای دریافت ادراکات فراحسی، الهام و اشراق و وسیله‌ای برای ارتباط موجودات با یکدیگر در جهان هستی می‌باشد. از طریق آجنا می‌توان با عوالم و موجودات ماورائی و همچنین با ورای ابعاد مکانی و زمانی ارتباط برقرار ساخت. حضرت امام باقر (علیه‌السلام) ـ آن شکافندهٔ علوم ـ دربارهٔ آیه"و کذلك نری ابراهیم ..." می‌فرمایند:«به چشم او (حضرت ابراهیم علیه‌السلام) چنان نیرویی داده شد که در آسمانها نفوذ کرد و آنچه را در آن‌هاست مشاهده کرد و عرش و آنچه را بالای عرش است و زمین و آنچه را زیر زمین است دید.»

تمرکز بر آجنا باعث توسعهٔ آگاهی و دست یافتن به قدرتهای روانی و فراروانی می‌شود. نباید فراموش کرد که صرف دست یافتن به این نیروها کرامت محسوب نمی‌شود، بلکه کرامت آن است که انسان این توانایی‌ها را با نور ایمان مزین نماید و در صدف ایمان محافظت کند، که ایمان نیز علاوه بر حفظ آن باعث تقویت و توسعهٔ آن می‌شود. مولی الموحدین حضرت علی (علیه‌السلام) می‌فرمایند:«همانا تقوای خدا داروی درد قلب‌های شماست و بینا کنندهٔ کوری دلهایتان...» اندیشیدن، تفکر، سکوت، تنهایی، گریستن و تقوا از جمله عوامل مؤثر بر گشودن چشم دل است. مبین آن اینکه حضرت امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرمایند:«روشنایی دل را جستم و آن را در اندیشیدن و گریستن یافتم ...) و حضرت علی (علیه‌السلام) می‌فرمایند:«بسیار خموشی گزین تا اندیشه‌ات بارور شود و دلت روشنایی گیرد ...» البته تکنیك‌هایی نیز جهت گشودن چشم سوم در مکاتب اسرار آمده است که دور از واقعیت نیست ولی قرار گرفتن در مسیر معنوی و الهی از این طریق جای تأمل دارد.

مقولاتی که ذکر شد تنها بخش اندکی از توانائی‌های خارق‌العادهٔ انسان است، آیا اینگونه مسائل انسان را به سوی تفکر هدایت نمی‌کند؟ تابیشتر درمورد خویش و خالق خویش بیندیشد؟ انسان را از آن جهت انسان نامیده‌اندکه دچار نسیان و فراموشی شده، عهد خود را با خدای تبارك و تعالی فراموش می‌کند. به راستی چه وقت انسان می‌خواهد دست از نسیان بردارد و چشم خویش را برآنهمه شگفتی‌های جهان هستی که خود نیز جزئی از آن است بگشاید؟ کی وقت آن خواهد رسید که ذکر جایگزین نسیان شود؟

http://vista.ir/?view=article&id=259919

VISTA.IR
Online Classified Service

www.takbook.com

www.takbook.com

متافیزیک و پرورش نیروهای درون

هدف از خلقت انسان عبادت و شناخت رب عظیم می‌باشد. از بزرگترین مشکلات و موانع انسانِ آگاه در رسیدن به این هدف مهم، کمبود وقت است، چرا که مدت حضور بشر در این کره خاکی بسیار اندك است. با يك محاسبه ساده مشخص می‌شود که بخش اعظم وقت در شبانه روز با خوردن، خوابیدن، صحبت کردن و همنشینی با سایرین تلف می‌گردد. لذا حداقل سود ترك و یا کاهش عوامل مذکور، داشتن فرصت کافی برای پرداختن به امور معنوی و روحانی می‌باشد.

از بزرگان دین در این باب سخنان ارزشمندی بجا مانده است که چراغ هدایتِ شیفتگان و پیروان می‌باشد. امید آنکه ما نیز در روشنایی آن به هدف و مقصود برسیم. (انشاالله)حضرت امام صادق (علیه‌السلام) ـ آن بحر علوم و معارف الهی و آسمانی ـ می‌فرمایند: «مؤمن را راحتی و آسایش حقیقی نباشد، جز در لقای خداوند متعال. ولی آسایش دنیا در چهار چیز است: خاموشی و سکوت که بوسیله آن حال قلب و نفس خویش و آنچه میان تو و خالق خویش می‌گذرد، بشناسی، عزلتی که به این وسیله از آفات ظاهری و باطنی زمان نجات بیابی، گرسنگی‌ای که شهوات و وسواس را به واسطه‌اش بمیرانی و شب بیداری‌ای که قلبت را بدان نورانی کنی و طبعت را صفا و روحت را پالایش دهی.»

در آثار بیشتر عرفا نیز از این چهار مقوله یاد شده است. شیخ اکبر محیی‌الدین ابن عبدالله حاتم طائی اندلسی مشهور به ابن عربی از عرفای سوخته و کار آزموده و تیز بین می‌باشد. آراء ابن عربی سالهاست که در میان عرفا، متفکران و محققان جهان اسلام مورد توجه بوده و می‌باشد. در کتاب"رسائل ابن عربی"ـ رسالهٔ اول تحت عنوان"حلیه الابدال"ـ فصول اول تا چهارم در باب خاموشی، عزلت، گرسنگی و بی‌خوابی سخن به میان آمده است. در مقدمهٔ این فصول ابن عربی از قول عبدالمجیدبن‌سلمه و او نیز از قول معاذبن اشرس (که خود ازجمله ابدال است) این چهار عامل را سبب ابدال شدن می‌داند. تشریح این چهار مقوله طی چهار فصل از رسالهٔ اول توسط ابن عربی بیانگر اهمیت آن از دیدگاه این عارف بزرگ می‌باشد.

عارف کامل آیت‌الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی (قدس‌سره) در کتاب ارزشمند"المراقبات"چنین نقل می‌کند: «در حدیث معراج است که خداوند فرمود: یا احمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آیا می‌دانی که میراث روزه چیست؟ عرض کرد: نه؟ فرمود: میراث روزه کم خوراکی و کمگویی است، پس فرمود: سکوت موروث حکمت می‌شود و حکمت موروث معرفت و معرفت موروث یقین است و چون بنده به مرتبهٔ یقین برسد باکی ندارد که چگونه بر او می‌گذرد! به سختی یا به آسانی؟ برای او متفاوت نیست و این مقام صاحبان"رضا" است و هر کس به رضای من عمل کند سه خصلت ملازم حال او خواهد بود: شکری که آلوده به جهل و نادانی نباشد و ذکری که فراموشی در آن راه نیابد و دوستی که محبت مخلوقات را بر محبت من ترجیح نمی‌دارد و چون مرا دوست داشت من هم او را دوست خواهم داشت و خلق خودم را به محبت او خواهم گماشت و چشم و دل او را به جلال و عظمت خود گشاده خواهم ساخت و از او علم خاصه خلق را مخفی نخواهم داشت و در تاریکی‌های شب و روشنایی روز با او مناجات خواهم نمود تا اینکه گفتار او با سایر خلق منقطع گردد و مجالست او با آنها بریده شود و سخن خودم و کلام فرشتگانم را به گوش او می‌رسانم می‌شنوانم و راز خودم را که از خلق خودم پنهان داشته‌ام بر او فاش می‌سازم تا آنجا که فرمود: البته عقل او را غرق در معرفت خود خواهم ساخت

www.takbook.com

www.takbook.com

و خود در مقام عقل او جا خواهم گرفت....»

خاموشی و کم‌گفتن، عزلت و دوری از خلق، بیخوابی و کم‌خوابی، نخوردن و کم‌خوردن از جمله عوامل مهم در پرورش و هدایت نیروهای درونی می‌باشد. در احوال و آثار اکثر دانشمندان متافیزیك و بزرگان مکاتب اسرار به کرات به این موضوعات برمی‌خوریم.

عرفا در این باب تمثیل زیبایی دارند و انسان را به یك زندانی تشبیه می‌کنند که از وضعیت نامناسب زندان آگاه و ناراضی است، همچنین از شرایط مناسب بیرون از زندان و محاسن آزادی و رهایی اطلاع داشته و آرزوی آزادی دارد. این شخص نسبت به این وضع موجود معترض بوده، با نخوردن، نخوابیدن، سکوت و عزلت اعتراض خود را نشان می‌دهد. در این صورت ممکن است مسئولین برای او تسهیلاتی در نظر گیرند، مثلاً گاهی به او اجازه بیرون آمدن و سیر در محیط بیرون (عالم بالا) بدهند. ولی قاعدتاً این زندانی باید برای آزادی کامل تا پایان مهلت مقرر صبر نماید، که آن موعد مقرر برای آزادی روح از زندان جسم، مرگ است.

- خاموشی:

خاموشی گام نخست عبادت، نشانهٔ هوشمندی، راهنمای آدمی به خیر و خوبی، مایهٔ رضایت خداوند عزوجل و شیوه اهل تحقیق است. سکوت عامل روشنی اندیشه، نورانیت دل، گشودن درهای حکمت و موجب طرد شیطان می‌باشد. بزرگان خاموشی را، صفتی زیبا و بلند مرتبه دانسته‌اند و معتقدند که، محبت، پاکی، هیبت و آسایش دنیا به دنبال خاموشی حاصل می‌شود. در کلام معصومین (علیهم‌السلام) از سکوت به عنوان یاور دین، نشانه ایمان و نور یاد شده است. حضرت امام صادق (علیه‌السلام)، خاموشی را سبب ریاضت نفس، شیرینی عبادت، زدودن قساوت قلب و موجب عفاف، جوانمردی و زیرکی دانسته‌اند. همچنین حضرت امام رضا (علیه‌السلام) می‌فرمایند:« حلم و بردباری و علم و سکوت از نشانه‌های فهم و فراست آدمی است.» مولوی شاعر و عارف نامدار، خاموشی را به "دریا" و سخن گفتن را به "جوی آب" تشبیه می‌کند.

این همه اوصاف در مورد خاموشی از آن جهت است که وقتی زبان از سخن گفتن با خلق بازماند، به سخن گفتن با حق بپردازد و به ذکر او مشغول گردد. خاموشی را به دو نوع"خاموشی زبان" و "خا موشی ذهن" تقسیم می‌کنند. نوع اول مربوط به عوام و نوع دوم مربوط به خواص است. بر عموم مردم لازم است که زبان از گفتن باز دارند و به ذکر حق تعالی مشغول شوند، بر خواص لازم است که علاوه بر زبان، ذهن را نیز از پرداختن به غیر خدا باز دارند و آن را با یاد خدا پر کنند.

- عزلت:

تنهایی و عزلت کلید پیوستن به حضرت ودود و عبادت او می‌باشد. این صفت نیك، از گنجینه‌های پرسود، شیوه صالحان و برترین خصلت زیرکان است. گوشه‌گیری از خلق سرچشمه صلاح و پاکی و عامل جلوگیری از گناهان (غیبت، دروغ، حسادت، ریا، تملق) است. سالم ماندن دین، سالم ماندن از شر مردم و سالم ماندن مردم از شر ما از جمله محاسن دیگر عزلت می‌باشد. به دنبال تنهایی توفیق اجباری جهت سکوت به زبان حاصل می‌گردد و زمینه را برای باز شدن زبان به ذکر خدا فراهم می‌کند. تنهایی نوعی ریاضت نفس است که انسان را به مقام والای بندگی نزدیك می‌کند. شخص تنها، فرصت می‌یابد تا در عظمت حضرت حق، نعمات و رحمات او، ذلت و معاصی خود تفکر و تعمق نماید، که این خود ثمرات ارزشمندی به دنبال خواهد داشت، و شاید به دنبال آن راهی به بارگاه ملکوتی پروردگار عظیم باز شود. مولای متقیان حضرت علی (علیه‌السلام) می‌فرمایند: «پیوستن به خدا در بریدن از مردم است.» همچنین هنگامی که از حضرت امام صادق (علیه‌السلام) درباره علت خلوت گزینی ایشان سؤال شد فرمودند: «اگر حلاوت تنهایی را می‌چشیدی از خودت هم می‌گریختی.» براستی چه گوهر گرانبهایی در صدف تنهایی نهفته است که بی‌خبران را از آن اطلاعی نیست؟!

- بیخوابی:

نخوابیدن و شب بیداری مقدمه زنده کردن دل است، دلی که زنده باشد، فکر و ذکرش خدای جلیل خواهد بود. تعبد و تفکر شبانه بسیار ارزشمند است و بهتر به جبروت حضرت دوست راه می‌یابد. نخوابیدن و نخوردن با هم در ارتباطاند، چرا که وقتی شکم پر شود، خواب به سراغ انسان می‌آید، و وقتی شکم خالی باشد، خواب از انسان دور می‌شود. سکوت و عزلت نیز با هم ارتباط دارند، شخص تنها، ناخودآگاه خاموش خواهد بود

www.takbook.com

www.takbook.com

و شخص خاموش تنها خواهد شد.

بیخوابی بر دو گونه است، اول بیخوابی به چشم که فقط چشمان باز و جسم بیدار است، دوم بیخوابی به دل که علاوه بر بیداری چشم، دل نیز بیدار و معطوف و متوجه به سمت ملکوت حق تعالی می‌باشد. در کتاب زیبای"حکایت شمس" از خواب به عنوان زنجیر پای مردان راه خدا یاد شده است، و اگر روندهٔ طریق الی الله بخواهد به سر منزل مقصود برسد باید این زنجیر را از پای خود باز نماید. باب شهر علم الهی حضرت علی (علیه‌السلام) می فرمایند: «هر گاه خداوند بخواهد بندهٔ خود را اصلاح گرداند سه چیز نصیب او کند، کمگویی، کمخوری و کمخوابی.»

- کمخوردن:

«کمخوردن در تمام حالات و در نزد همه اقوام پسندیده است» و برای آن فواید بیشماری آمده است، گرسنگی عامل تقرب به عالم فرشتگان است. فرشتگان خواب و خوراك ندارند و انسان اگر بخواهد همانند آنها شده، به آنها نزدیك شود، باید از خواب و خوراك خود بکاهد. حضرت رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ـ آن بانی نزول نعمت اسلام از آسمان به زمین ـ می‌فرمایند: «هرکه زیاد تسبیح و تمجید حق کند و کمخورد و کمنوشد و کمخوابد، فرشتگان مشتاق او شوند.»

کمخوردن سبب گرامی‌تر شدن نفس، زلالی و سلامتی اندیشه، مصفا شدن دل و تبلور نور حکمت در درون می‌شود. تقویت پاکدامنی، پایدار شدن تندرستی و کمشدن دردها از جمله محاسن دیگر کمخوردن است. گرسنگی عامل رفع خواب و سبب دوام بیداری است و باعث کاهش شدت شهوات می‌گردد.

عارف الهی حضرت آیت‌الله میرزا جواد آقاملکی تبریزی، گرسنگی را از نزدیك‌ترین اسباب برای رسیدن به بهترین و بالاترین نعمت‌ها (نعمت معرفت، قرب و لقاء) می‌داند، همچنین می‌فرمایند: «گرسنگی را برای سالك فوایدی است در تکمیل نفس و معرفت پروردگار که از شمار بیرون است.»

انسانها در طول شبانه روز، اوقات زیادی را صرف تهیه، طبخ و مصرف غذا و تبعات ناشی از آن می‌کنند، لذا کمخوردن باعث صرفه‌جویی در وقت می‌شود، انسانِ آگاه این اوقات مازاد را در عبادت حق سپری می‌کند. کاهش مصرف مواد غذایی باعث افزایش توان مالی بمنظور کمك به دیگران و اطعام مساکین و نیازمندان می‌گردد.

پر خوری سبب تباهی جان و بدن، سختی، بیماری و مردن دل، نابودی پارسائی و معرفت و دوری از خدا می‌شود. خواب زیاد، خوابهای پریشان و تحریك شهوات از عوارض دیگر پر خوری است. افراد پرخور و شکم پرست، توفیق ورود به ملکوت آسمانها را پیدا نمی‌کنند. پیامبر گرامی اسلام که درود خداوند بر او وخاندانش باد می‌فرمایند: « نور حکمت، گرسنگی است و دور شدن از خدا، سیری. سیر نباشید که نور معرفت در دلهایتان می‌فسرد.»

گرسنگی بر دو نوع «اختیاری» و «اضطراری» تقسیم می‌شود. نوع اضطراری به اقتضای شرایط مکانی و یا زمانی و خارج از کنترل شخص حادث می‌شود و خالی از فایده نمی‌باشد. نوع اختیاری که شخص با میل و اراده خود در پیش می‌گیرد، بسیار مفید و مثمر ثمر است. نکتهٔ مهم آنکه نباید در گرسنگی افراط شود و همواره باید اعتدال رعایت گردد. افراط در نخوردن باعث زایل شدن عقل و فساد بدن می‌شود.

براستی چه حکمتی در نخوردن، نخوابیدن، سکوت و تنهایی نهفته است که تا این اندازه اهمیت دارند؟ شاید به این دلیل باشد که خداوند صمد از خوردن، خوابیدن و همنشینی و هم صحبتی بی‌نیاز است! و اگر بخواهیم به او نزدیك شویم باید اینگونه باشیم! (والله بکل شیء علیم)

منبع : وبلاگ سلطان سایه‌ها

http://vista.ir/?view=article&id=259922

VISTA.IR
Online Classified Service

www.takbook.com

www.takbook.com

متافیزیک و چشم سوم

با نزدیك شدن منظومه‌ی شمسی به خورشید مرکزی، نیروی ادراك ذهنی انسان‌ها افزایش می‌یابد. از آنجا که در آغاز یك عصر جدید قرار گرفته‌ایم، تصور می‌شود که بسیاری از رازهایی که تاکنون بر انسان‌ها پنهان بوده است، در این زمان بر همگان آشکار خواهد شد. این امر مهم از طریق دستیابی به بُعد چهارم محقق می‌گردد، کسانی که نسبت به بُعد چهارم نابینا باشند، از این مقوله محروم خواهند ماند.

اشراف به ابعاد دیگر جهان هستی از طریق چشم سوم میسر می‌شود. افراد معمولی که فقط از چشم سر برای رؤیت استفاده می‌کنند، نسبت به متافیزیسین‌ها که از توانایی‌های چشم سوم بهره می‌گیرند نابینا محسوب می‌گردند. چشم سوم یك در، یك راه و یك روزنه به سوی نور و روشنایی است. بسیاری هستند که می‌خواهند درباره‌ی چشم سوم بیشتر بدانند. اینان طالبان واقعی دانش حقیقی هستند.

چشم سوم با اسامی مختلف خوانده می‌شود. از جمله: چشم دل، چشم درون، چشم دانش، چشم بصیرت، چشم شهود، چشم یگانه، چشم معرفت، چشم معرفت بین، چشم برزخی، چشم عقل، چشم فکر، چشم معنوی، چشم قلب، چشم دریا، چشم سرّ، چشم باطن، چشم باطن بین، چشم خرد، چشم برزخ ملکوتی، چشم بصیرت باطنی، چشم بصیرت مثالی، چشم بصیرت ملکوتی، چشم بصیرت نفس، چشم غیبی ملکوتی، چشم ملکوت، چشم ملکوتی برزخی، دیده‌ی بصیرت، دیده‌ی دل، دیده‌ی دریا، ستاره‌ی شرق، کبوتری از ملکوت، چاکرای ششم، چاکرای پیشانی، چاکرای گورو، چاکرای آگیا، دروازه‌ی اثیری، مرکز پیشانی، مرکز ابرو، مرکز فرمان، نقطه سیاه، تیسراتیل، تری کوتی، تری ونی، موکتا تری ونی، جنانترا، شیوانترا، بروماد‌هیا، برامی‌ریها، دودال‌کانوال، نوکتی ساودا، آجنا و ...

چشم سوم بدان سبب گویند که چشم‌های فیزیکی راست و چپ را اول و دوم در نظر گرفته و دو تا حساب شده‌اند، پس این ساختار، چشم سوم نام گرفته است. در زبان انگلیسی نیز برای آن معادل همین عنوان یعنی Third eye به‌کار می‌رود.

چشم دل، عنوانی است که بیشتر در ادبیات و عرفان به‌کار می‌رود. معادل عربی آن «بصر قلب» است که در احادیث و روایات نیز به آن اشاره شده است. نبی گرامی اسلام، حضرت ختمی مرتبت، سید و سرور کائنات ـ که سلام و صلوات بر او و خاندانش باد ـ می‌فرمایند: «نیست بنده‌ای جز این‌که برای قلبش دو چشم است و آنها دیدنی نیستند و با آنها عالم غیب مشاهده می‌گردد. هر آنگاه خداوند اراده فرمود خیر بنده‌اش را، می‌گشاید چشم دلش را و می‌بیند آنچه غایب است از این چشمان»(عبادت عاشقانه، ص ۷۷)، همچنین سید ساجدین حضرت امام سجاد علیه‌السلام می‌فرمایند: «هر کس را دو چشم سرّ و باطن است که با آن غیبها را می‌بیند و چون خداوند به بنده‌ای اراده خیر فرماید، چشم‌های باطن او را می‌گشاید.»(سوخته، ص ۹۲)

آجنا یك کلمه‌ی سانسکریت به معنی فرمان، سرکردگی، سامان، اطاعت کردن، درك کردن و به‌طور کامل فهمیدن است. دروازه‌ی اثیری بدان سبب گفته می‌شود که چشم سوم راه و دروازه‌ی ورود به جهان اثیری ـ بخش دوم جهان هستی ـ می‌باشد.

چاکرا، مراکز ورود و خروج انرژی در هاله‌ی نورانی انسان می‌باشد. چاکراهای اصلی ۷ عدد می‌باشند، که با شماره‌های یك تا هفت مشخص می‌شوند. چشم سوم منطبق بر چاکرای اصلی شماره‌ی شش است، بدین جهت به آن چاکرای ششم، چاکرای پیشانی و چاکرای گورو می‌گویند. محل قرار گرفتن این چاکرا در وسط پیشانی است. این چاکرا پل ارتباطی با گورو (استاد درون) می‌باشد.

www.takbook.com

www.takbook.com

چشم سوم ساختاری در کالبد اثیری ما می‌باشد. دانشمندان معتقدند که کالبد اثیری یك توده‌ی حاوی حدود (چهار ضربدر ده به توان بیست و یک) ذره‌ی اثیر است و دوره‌ی حیات آن به‌طور متوسط حدود (ده به توان بیست و دو) سال است. کالبد اثیری با اسامی دیگری همچون کالبد لطیف، کالبد ظریف، کالبد نورانی، کالبد شفاف، کالبد ستاره‌ای، کالبد اختری، کالبد آسترال، همزاد، پری‌اسپیریت، روان‌پوش، بدن برزخی و بدن مثالی خوانده می‌شود. این کالبد در شکل ظاهری بسیار شبیه کالبد فیزیکی است. ولی نسبت به کالبد فیزیکی رقیق‌تر و لطیف‌تر می‌باشد. کالبد اثیری از جنس ماده نیست، بلکه از جنس و ماهیت خاصی به نام «اثیر» یا «اتر» می‌باشد. اثیر در لغت به معنی عالی، برگزیده و مکرم آمده است. در متافیزیك اثیر به معنی ماهیت لطیف و غیر مادی است که بوجود آورنده‌ی کالبد اثیری می‌باشد. (گرمی تن را همی خواند اثیر)

ماده دارای سه حالت جامد، مایع و گاز است. در حالت جامد مولکول‌ها به شکل بسیار فشرده ومنقبض در کنار هم قرار می‌گیرند. در حالت مایع فشردگی مولکول‌ها کمتر می‌شود و در حالت گاز این فشردگی بسیار کاهش می‌یابد، به‌طوری که گازها در یك فضا پراکنده می‌شوند و تمام آن فضا را در بر می‌گیرند. به بیان ساده‌تر می‌توان گفت که اثیر، یك ماهیت فراتر از گاز می‌باشد. به عبارت دیگر اثیر رقیق‌تر و منبسطتر از گاز است، به همین دلیل اثیر تمام قسمت‌های جهان اثیری را در بر گرفته است، همان طور که گازها تمام بخش‌های کره‌ی زمین را دربر گرفته‌اند و در همه جای آن نفوذ کرده‌اند. کالبد اثیری در حال حاضر با ما و در انطباق با کالبد فیزیکی ما قرار دارد، ولی افراد معمولی آن را احساس نمی‌کنند. کالبد اثیری همان تصویری است که در خواب از خودمان و یا دیگران می‌بینیم.

چشم سوم یك ساختار فیزیکی نیست و نباید در کالبد فیزیکی به دنبال آن باشیم، چرا که در این کالبد چیزی نخواهیم یافت. وقتی کالبد اثیری و کالبد فیزیکی بر هم منطبق می‌شوند، محل قرار گرفتن چشم سوم در کالبد اثیری منطبق بر وسط پیشانی در جسم فیزیکی می‌شود. البته برای رسیدن به محل دقیق چشم سوم باید از وسط پیشانی حدود پنج سانتی‌متر به داخل و عمق پیشانی و به زیر مغز نفوذ کرد. چشم سوم ماورای مکان و زمان در اندیشه است.

پس چشم سوم، ساختاری است که وجود خارجی دارد، داستان و افسانه نیست، اما وجود آن فیزیکی و مادی نمی‌باشد، بلکه متافیزیکی و اثیری است. بعضی افراد به اشتباه فکر می‌کنند فقط چیزهای فیزیکی وجود خارجی دارند.

مر دلم را پنج حس دیگر است حس دل را هر دو عالم منظر است

چشم سوم همان بخش پیشین چاکرای ششم است. چاکراها کانون‌های انرژی در حوزه‌ی انرژی‌های ماورایی انسان (هاله‌ی نورانی انسان) می‌باشند. چاکراها مسؤول تبادل انرژی بین هاله‌ی انسان و هاله‌ی کیهان و همچنین مسؤول متعادل کردن انرژی در سطوح مختلف هاله می‌باشند. هاله‌ی نورانی انسان میدانی از انرژی‌های بسیار لطیف است که دور تا دور بدن را به صورت یك تخم مرغ احاطه کرده است. هاله‌ی نورانی در حالت معمولی احساس و ادراك نمی‌شود ولی به کمك چشم سوم قابل رؤیت است.

چاکراها به دو نوع اصلی و فرعی تقسیم می‌شوند. چاکراهای اصلی هفت عدد می‌باشند و در راستای مغز و نخاع قرار می‌گیرند. این چاکراها به ترتیب از پایین به بالا با شماره‌های یک تاهفت نامگذاری می‌شوند. چاکراهای شماره‌ی یک و هفت یك قسمتی و چاکراهای شماره‌ی دو تا شش دو قسمتی می‌باشند، به‌طوری که یك قسمت آنها در جلوی بدن و قسمت دیگر آنها در پشت بدن قرار می‌گیرد. به عبارت دقیق‌تر چشم سوم دارای دو قیف انرژی (در جلو و پشت) می‌باشد، در هر یك از این قیف‌های انرژی دو قیف فرعی وجود دارد، به همین دلیل آجنا به «گل نیلوفر» تشبیه شده است. در ادبیات و عرفانِ شرق چاکرا به «گل نیلوفر آبی» تشبیه شده است، پس گل نیلوفر سنبل و نماد چاکرا است و تعداد گلبرگهای آن بیانگر تعداد قیف‌های فرعی هر چاکرا می‌باشد. چاکرای ششم (چشم سوم) مهم‌ترین، شناخته شده‌ترین و مورد توجه‌ترین چاکرا است.

چاکرای ششم، مرکز فرماندهی ناظر بر چاکراهای دیگر و مسؤول نظارت بر ذهن است. این چاکرا، پل ارتباطی ابعاد فیزیك و متافیزیك انسان می‌باشد. بخش جلویی چاکرای ششم مسوؤل تجسم فکری و توانایی تجسم و اندیشه کردن است. به عبارت دیگر قابلیت تصویر سازی و درك مفاهیم ذهنی به این بخش مربوط است. این بخش همچنین فرمول‌بندی کردن ایده‌ها و ادراك نیازهای روحی و روانی را بر عهده دارد. توانایی

www.takbook.com

www.takbook.com

پیگیری و اجرای طرحها و توانایی به فعلیت درآوردن افکار، به بخش پشتی چاکرای ششم مربوط می‌شود. به عبارت دیگر، انجام اعمالی که سبب تجلّی مادی اندیشه‌ها در جهان فیزیکی می‌گردد، بر عهده بخش پشتی این چاکرا می‌باشد. به‌طور خلاصه می‌توان گفت: بخش جلویی چاکرای ششم مسؤول طراحی افکار و بخش پشتی آن مسؤول اجرا اعمال می‌باشد.

امروزه در اکثر ادیان، مذاهب، فرهنگ‌ها و اقوام بر اهمیت چاکرای آجنا تأکید می‌شود و این اهمیت به دوران ماقبل تاریخ برمی‌گردد. در آن زمان آجنا نقش یك حس‌گر روحی و معنوی را داشته است. گفته می‌شود که چشم سوم در انسان‌های اولیه کارایی داشته است. امروزه در انسان‌های قرن جدید نیز شواهدی از عملکرد چشم سوم وجود دارد. عملکرد چشم سوم به عنوان یك چشم معنوی در اکثر فرهنگ‌های جهان (قدیم و جدید) دیده می‌شود.

چشم سوم از جمله مقولاتی است که از ابتدا بشر با آن آشنا بوده و از آن استفاده می‌کرده است. از دیدگاه متافیزیك، انسان‌های نخستین، اطلاعات و عملکردی بهتر از انسان‌های امروزی داشته‌اند.

بین کالبد فیزیکی و کالبد اثیری ارتباط وجود دارد و بر هم اثر می‌گذارند، این ارتباط در انسان‌های اولیه بیشتر بوده، ولی در انسان‌های امروزی کمتر است. امروزه تعداد افرادی که کالبد اثیری را می‌شناسند و وجود آن را مستقیم ادراك می‌کنند، بسیار کم است. انسان‌های نخستین، کالبد اثیری را بهتر می‌شناختند و بین کالبدهای اثیری و فیزیکی آنها ارتباط تنگاتنگ برقرار بوده است. در انسان‌های اولیه، کالبد فیزیکی و عملکردهای آن از طریق تکانه‌ها و تحریکات کالبد اثیری کنترل می‌گردیده است، در حالی که امروزه بر اساس مغز و ذهن کنترل می‌شود.

در انسان‌های قدیم، چشم سوم به‌طور طبیعی فعال بوده و از آن بهره می‌گرفتند. به عبارت دیگر آجنا در آنها یك ارگان ماورائی فعال بوده که به‌طور روزمره از آن استفاده می‌شده است. این در حالی است که در انسان مدرن هزاره‌ی سوم، آجنا به‌طور معمول یك ارگان غیر فعال و خاموش است، و فعال کردن آن مستلزم شناخت و تمرین می‌باشد.

به نظر می‌رسد که انسان‌های قدیم از علم و دانش امروزی بی‌بهره بوده‌اند، ولی در عوض آن به‌طور مستقیم از کالبد اثیری بهره‌مند می‌شدند. با گذر زمان ارتباط انسان با کالبد اثیری کمتر شده و به‌جای آن، ارتباط با دانش اثیری برقرار گردیده است. در عصر ما ارتباط انسان با کالبد اثیری بسیار کم ولی ارتباط او با دانش اثیری بسیار زیاد شده است، و انسان تلاش فراوان برای کسب دانش از جهان اثیری دارد.

بنا بر نظر برخی از متافیزیسین‌ها، بارزترین نمونه توجه به چشم سوم را می‌توان در بین هندوان مشاهده کرد. آنها حداقل یك بار در روز آداب مذهبی را انجام می‌دهند، که قرار دادن یك نقطه از پودر رنگی روی پیشانی (چشم سوم) نیز بخشی از آن می‌باشد، این عمل باعث تحریك و فعال شدن چشم سوم می‌شود. در زنان هندی این علامت بر روی پیشانی نشانه ازدواج می‌باشد و وجه تمایز بین زنان و دختران در جامعه هند است. در کتابهای مذهب هندو مطالب زیادی درباره‌ی آجنا نوشته شده است.

وقتی مسیحیان کاتولیك در برابر صلیب زانو می‌زنند، با انگشتان خود علامت صلیب را بر روی سینه ترسیم می‌کنند که رأس این صلیب همیشه، پیشانی (چشم سوم) است. بودائیان احترام خود را نسبت به چاکرای آجنا با قرار دادن یك قطعه جواهر یا زیور گرانبها در مرکز پیشانی مجسمه بودا نشان می‌دهند.

آرایش پیچیده‌ی سربندی که سرخپوستان استفاده می‌کنند از پرهای رنگارنگی تشکیل شده، که به نواری تزیین شده وصل می‌باشند. آرایش این سربند در اطراف مرکز پیشانی حالت قرینه دارد. افرادی که دارای توانایی‌های روحی بیشتری هستند، سربندهای بزرگ‌تر با آرایش پرزرق و برق‌تر استفاده می‌کنند. سربند مصریان قدیم در محل پیشانی دارای شکل یك افعی با سری افراشته است. در فرهنگ مصریان، افعی یك سنبل معنوی است و حضور آن در محل آجنا بر اهمیت این نقطه تأکید می‌کند. سربندی که برخی از سربازان در زمان جنگ به پیشانی می‌بندند نیز جای تأمل دارد.

مسلمانان در نمازهای روزانه‌ی خود به ازای هر رکعت نماز دو بار سجده می‌کنند و در هنگام سجده، پیشانی را بر مهر می‌گذارند و ذکر می‌گویند. علاوه بر این در اسلام از سجده (گذاشتن پیشانی بر مهر) به عنوان نزدیك‌ترین حالت انسان به خداوند یاد شده است. همچنین از سجده در این

www.takbook.com

www.takbook.com

دین الهی به کرات به عنوان صفت مؤمنان یاد شده است. در احوال بزرگان و پیشوایان دین اسلام آمده است که ساعت‌های طولانی را به سجده سپری می‌کردند!در اسلام، نماز، معراج مومن و سجده، محل عروج و صعود به عوالم معنا است. سجده مرکز ثقل نماز، از بزرگ‌ترین عبادات و نزدیك‌ترین، جامع‌ترین و بهترین راه وصول به معارف الهی می‌باشد. سجده حجاب‌های بین بنده و مولا را پاره می‌کند. سجده نهایت خضوع و تذلّل، قلبِ عبادات، نهایت بندگی، اوج پرواز معنوی و تیز پروازی در آسمان ملکوت است. حضرت امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «سجده منتهای عبادت بنی آدم است.» (مستدرك الوسائل، ج۴، ص۴۷۲) هشتمین نور الهی حضرت امام رضا علیه‌السلام نیز می‌فرمایند: «بیشترین نزدیکی بنده با خدا در حال سجده است.» (وسائل الشیعه، ج۴، ص۹۷۹)

سجده اعلان بندگی و عبودیت، دلیل تجلی وجود و ضامن بقای هستی است. حضرت امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «قسم به خدا از زیانکاران نخواهد بود، آن کس که حقیقت سجده را دریابد، اگرچه در تمام مدت عمر خود یك مرتبه چنین سجده کند.» (بحار الانوار، ج۸۵، ص۱۳۶) حضرت امام خمینی ـ که هر چه داریم وام دار زحمات اوست ـ در کتاب بسیار ارزشمند «آداب نماز» در معرفی سجده چنین می‌فرمایند: «و آن نزد اصحاب عرفان و ارباب قلوب، ترك خویشتن و چشم بستن از ماسوی، و به معراج یونسی ـ که به فرو رفتن در بطن ماهی حاصل شد ـ متحقق شدن به توجه به اصل خویش بی رؤیت حجاب. و در سر بر تراب نهادن، اشارت به رؤیت جمال جمیل است در باطن قلب خاك و اصل عالم طبیعت.» ایشان همچنین معتقدند که: «سجده غشوه و صعق در نتیجهٔ مشاهدهٔ انوار عظمت حق است.» (آداب نماز، ص۳۵۶ و ۳۶۱)

سجده دارای فواید عدیده‌ی فیزیکی و ماورائی است که ما از آن بی‌خبر و غافل هستیم ولی بر اساس شواهد و قرائن موجود به نظر می‌رسد که یکی از این فواید تحریك آجنا باشد. اگر این گونه باشد، یك مسلمان حداقل ۳۴ مرتبه در روز، چشم سوم را تحریك می‌نماید. این در حالی است که اگر به غیر از سجده‌های نمازهای واجبِ یومیه، سایر سجده‌ها (سجده‌ی شکر بعد از نماز، سجده‌های نمازهای مستحبی و ...) را نیز در نظر بگیریم، تحریك آجنا توسط یك مسلمان بیش از ۳۴ مرتبه در شبانه روز خواهد بود.

انطباق محل سجده (پیشانی) با مکان چشم سوم (پیشانی)، ارتباط هر دو با مسائل ماورائی و معنوی، بیان «ذکر» در سجده و بیان «مانترا» برای تحریك آجنا، فشار فیزیکی بر پیشانی به هنگام سجده و اثرات ماساژ و فشار بر پیشانی برای تحریك چشم سوم، سجده بر مهر از جنس خاك و استفاده از خاك، به عنوان منبع انرژی برای تحریك آجنا، گذاردن کافور بر پیشانی مرده و استفاده از کافور برای تحریك چشم سوم در متافیزیك و ... همه نشان از ارتباط این دو مقوله (سجده و چشم سوم) با یکدیگر دارد.

با اوصافی که پیرامون کمیّت و کیفیّت سجده و ارتباط آن با چشم سوم گذشت، اثبات می‌شود که در بین تمام ادیان و سیستم‌های معنوی، اسلام بیشترین توجه را به چشم دل داشته و تحریك آن به منظورهای معنوی را مد نظر دارد. نویسنده این کتاب افتخار دارد که ضمن کشف مورد مذکور، با فخر و سربلندی این مطلب را به جهانیان اعلام کند.

چشم سوم مهم‌ترین گیرنده در کالبد اثیری است و کاربردهای فراوان دارد. اهمیت و کاربردهای آجنا در کالبد دوم مانند اهمیت و کاربردهای چشم فیزیکی در کالبد اول است. ۹۰% ادراکات فیزیکی از طریق چشم فیزیکی به کالبد فیزیکی منتقل می‌شود، و فقط ۱۰% ادراکات از طریق چهار حس دیگر دریافت می‌شود. پس اگر بینایی تعطیل شود، ۹۰% ارتباط شخص با محیط نیز تعطیل می‌گردد. به همین ترتیب بخش اعظم ارتباط انسان با عوالم ماوراء، موجودات ماوراء و پدیده‌های ماورائی از طریق چشم سوم است، هر چند که انسان علاوه بر بینایی باطنی دارای گیرنده‌های ماورائی دیگری نیز می‌باشد، ولی اهمیت گیرنده‌های دیگر از چشم سوم کمتر است. حضرت علی علیه‌السلام می‌فرمایند: «هرگاه دیدهٔ بصیرت کور باشد نگاه چشم سودی ندارد.» (ترجمه میزان الحکمه، ح۱۷۳۰) همچنین پیامبر گرامی اسلام ـ که سلام و صلوات بر او و خاندانش باد ـ می‌فرمایند: «کور آن نیست که چشمش نابینا باشد، بلکه کور آن است که دیدهٔ بصیرتش کور باشد.» (ترجمه میزان الحکمه، ح۱۷۳۵)

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی در تفسیر نمونه می‌نویسند: «در حقیقت آنها که چشم ظاهر خویش را از دست می‌دهند، کور و نابینا نیستند و گاه روشندلانی هستند از همه آگاه‌تر، نابینایان واقعی کسانی هستند که چشم قلبشان کور شده و حقیقت را درك نمی‌کنند.» ایشان همچنین از پیامبر گرامی اسلام نقل قول می‌کنند که فرموده‌اند: «بدترین نابینایی، نابینایی دل است.» ویا فرموده‌اند که: «نابینایی‌ترین

www.takbook.com

www.takbook.com

نابینایی‌ها، نابینایی دل است.» (تفسیر نمونه، ج۱۴، ص۱۳۰)

علامه سید محمد حسین طباطبایی ـ رحمه الله تعالی علیه ـ در تفسیر شریف المیزان فرموده‌اند: «حقیقت کوری همانا کوری قلب است نه کوری چشم، چون کسی که از چشم کور می‌شود باز مقداری از منافع فوت شده‌ی خود را با عصا یا عصاکش تامین می‌کند، و اما کسی که دلش کور شد، دیگر به‌جای چشم دل چیزی ندارد که منافع فوت شده را تدارك نموده، خاطر را با آن تسلیت دهد.» (ترجمه المیزان، ج۱۴، ص۵۴۹) ایشان همچنین در جای دیگری از المیزان می‌نویسند: «مراد از کوری آخرت کوری چشم نیست، بلکه نداشتن بصیرت و دیده باطنی است، و همچنین مقصود از کوری دنیا هم همین است.» (ترجمه المیزان، ج۱۳، ص۲۳۲)

● عملکردها، فعالیت‌ها و وظایف چشم سوم

چشم سوم پل ارتباطی فیزیك و متافیزیك، ظاهر و باطن، جسم و روح، تن و روان، مغز و ذهن و خودآگاه و ناخودآگاه است.

چشم سوم پلی برای رفتن به فراسوی ابعاد مکان و زمان می‌باشد. بُعد فیزیکی ما ـ جسم ـ مقید به بُعد مکان و زمان می‌باشد، به این معنی که وقتی جسم ما در زمان حال است، دیگر نمی‌تواند همزمان در گذشته و یا در آینده باشد. یا وقتی جسم ما در یك مکان است، نمی‌تواند همزمان در مکان یا مکان‌های دیگر باشد. این محدودیت‌ها برای ابعاد متافیزیك وجود ما مصداق ندارد. پس انسان می‌تواند از طریق چشم سوم به ماورای بُعد مکان و زمان سفر کند. در اصل می‌توان با کمك آجنا به مکان‌ها و زمان‌های دیگر در عالم فیزیکی و حتی در عوالم دیگر اشراف پیدا کرد. فخرالدین عراقی چنین بیان می‌دارد که:

گشت بیدار چشم دل، چو مرا عالم از پیش جسم و جان برخاست

آجنا دریچه‌ی ورود به جهان‌های ماوراء و شاه‌راه حیاتی برای رسیدن به جهان‌های دیگر می‌باشد؛ به عبارت دیگر چشم سوم سرآغاز ارتباط انسان با جهان‌های معنوی است. چشم سوم مناسب‌ترین مکان برای این کار در افراد اهل علم و دانش می‌باشد. پس می‌توان گفت، آجنا پلی بین سطح فیزیکی و سطوح معنوی است و راهی برای دست‌یافتن به واقعیت‌ها و توانایی‌های جهان‌های دیگر می‌باشد.

حضرت آیت الله جوادی آملی ـ که خداوند ایشان را محفوظ نموده و بر توفیقات ایشان بیفزاید ـ در کتاب «حکمت عبادات» در بحث عالم مُلك و ملکوت می‌فرمایند: «ملکوت یعنی باطن و مُلك یعنی ظاهر. آنجا که سبحان است، جای ملکوت است (فسبحان الّذی بیده ملکوت کلّ شیء) و آنجا که سخن از مُلك است جای تبارك، (تبارك الّذی بیده الملك). بین ملك و ملکوت مثل ظاهر و باطن فرق است. او همگان را دعوت کرده که سری به باطن عالم بزنید و خود را ارزان نفروشید. نه به خود اعتماد کنید و نه به دیگران. راه رسیدن به باطن عالم را راهیان و واصلان این راه تبیین کرده‌اند.» در جای دیگری از همین مبحث ایشان می‌فرمایند: «کسی که به عالم ملکوت آشنا شد از آنجایی که ملکوت یقین آور است، دیگر مردّد نیست و در هیچ امری شك ندارد.» (حکمت عبادات، ص۵۶) ایشان همچنین معتقد هستند که از طریق عبادات دینی می‌توان به ملکوت راه یافت؛ «حکمت عبادتْ راه پیدا کردن به ملکوت است. و مشاهده ملکوت با یقین همراه است و چیزی در عالم گرامی‌تر و گران‌تر از یقین نیست. خدا این یقین را به افراد خاصی اعطا می‌کند نه همگان.»

حضرت امام خمینی سلام الله علیه در شروع کتاب نفیس آداب نماز می‌فرمایند: «... متحیّرانی هستیم که چون کرم ابریشم از سلسله‌های شهوات و آمال بر خود تنیده و یکسره از عالم غیب و محفل انس چشم بریده؛ جز آن که از بارقهٔ الهیّه چشم دل ما را روشنی بخشی...» (آداب نماز، ص۱)

تیسراتیل محلی برای دریافت ادراکات فراحسی، الهام، اشراق، کشف و شهود می‌باشد. آیت الله ممدوحی در توضیح یکی از عبارات علامه طباطبایی می‌نویسد: «اگر کسی چشم باطنش باز شود امکان ندارد از شهود ظاهری پی به مشهود باطن نبرد» (طریق عرفان، ص۴۴) هاتف اصفهانی با اشاره به همین مضامین می‌گوید:

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی

چشم سوم در مباحث عرفانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. آجنا در مباحث عرفانی به چشم دل معروف می‌باشد و بسیاری از تجارب عرفانی

www.takbook.com

www.takbook.com

به وسیله‌ی چشم دل کسب می‌گردد؛ به عبارت دیگر چشم دل محلی برای رؤیت تصاویر و کسب تجارب معنوی و عرفانی می‌باشد. فخرالدین عراقی دراین‌باره چنین سروده است:

دیده ادراك او ناظر احکام لوح چشم دل پاك او مشرق امالکتاب

دانشمند بزرگ و عالم متقی، استاد شیخ حسین انصاریان ـ که خداوند بر طول عمر و توفیقات ایشان بیفزاید ـ در کتاب ارزشمند و گرانبهای «تفسیر جامع صحیفهٔ سجادیه» چنین می‌نویسند: «در صورتی که ظاهر به آداب شریعت آراسته شود، و باطن به نور معرفت و اخلاق حسنه و ایمانِ کامل منور گردد، چشم دل برای دیدن حقایق باز می‌گردد، و هر قلبی به تناسب قدرت و قوتش به تماشای جلال و جمال و عظمت و جبروت موفق می‌شود.» (ج۱، ص۱۳۳) ایشان همچنین متذکر می‌شوند که: «هر قلبی را در توجه به حضرت او و درك حقایق ایمانی ظرفیتی است که برابر آن ظرفیت، قبول کنندهٔ نور جمال است؛ چنانچه بیش از قدرت طلب شود به آن طلب پاسخ ندهند، که پاسخ به طلب خارج از توان و قوت قلب، مساوی به باد رفتن هستی است، چنان‌که درآیهٔ ۱۴۳ سورهٔ مبارکه اعراف، به این معنا به‌طور صریح اشارت رفته است، و در این زمینه مفسر بزرگ قرن و عارف عالی‌شأن در تفسیر المیزان توضیحی عالمانه داده است.» (ج۱، ص۱۳۵)

مفسر کبیر قرآن علامه سید محمد حسین طباطبائی در تفسیر شریف المیزان روایتی را نقل می‌کنند که حضرت امام صادق علیه‌السلام در جواب سوال «ابی بصیر» فرمودند که: مومن در قبل از دنیا، در دنیا و در قیامت خدا را می‌بیند، ابی بصیر خطاب به امام عرض کرد آیا اجازه دارم این مطلب را از قول شما برای دیگران نقل کنم؟ حضرت فرمودند: نه، برای این‌که هر کسی معنای این گونه مطالب را نمی‌فهمد آن وقت مردمِ جاهل گفتارت را شبیه به کفر می‌پندارند، و نمی‌فهمند رؤیت به قلب غیر از رؤیت به چشم است. همچنین ایشان از نهج‌البلاغه نقل قول می‌کنند که حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: «دیدگان او را (خدا) به رؤیت بصری ندیده، ولیکن دلهاست که او را به حقیقت ایمان دیدار کرده است.» علامهٔ طباطبائی همچنین به نقل از حضرت امام رضا علیه‌السلام می‌نویسند که: «رسول خدا هر وقت در مقام بر می‌آمد که با چشم دل پروردگار خود را ببیند خداوند او را در نوری نظیر نور حجاب‌ها قرار می‌داد و در نتیجه هر چه در آن حجاب‌ها بود برایش روشن می‌شد.» ایشان همچنین می‌نویسند که «محمد بن فضیل» از امام ابی‌الحسن علیه‌السلام پرسید آیا رسول خدا (صلی الله علیه واله وسلم) پروردگار خود را می‌دید؟ امام فرمودند: آری با دل خود می‌دید. (ترجمه المیزان، ج۸ ، ص۳۴۱، ص۳۴۰ و ص۳۴۳)

نگاه کردن به ذات پاك پروردگار، با چشم دل و از طریق شهود باطن امکان پذیر است و انسان را مجذوب آن ذات بی‌مثال و آن کمال و جمال مطلق می‌کند، در اثر این نگاه لذتی روحانی و وصف ناپذیر به انسان دست می‌دهد، که یك لحظه‌ی آن از تمام دنیا و آنچه در دنیا است برتر و بالاتر می‌باشد. پس اگر حجاب‌ها کنار رود و انسان خداوند را با چشم دل مشاهده کند، خواهد فهمید که چیزی محبوب‌تر و لذت‌بخش‌تر از نگاه به پروردگار با چشم درون نیست.

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی در تفسیر نمونه ذیل بحث «لقاء الله چیست؟» توضیح می‌دهند که منظور از لقاء و ملاقات خداوند دو چیز می‌تواند باشد. اول مشاهده‌ی آثار قدرت خداوند در صحنه‌ی قیامت و پاداش‌ها و کیفرها و نعمت‌ها و عذاب‌های او، دوم یك نوع شهود باطنی و قلبی. ایشان در تکمیل مطلب دوم می‌فرمایند: «انسان گاه به جایی می‌رسد که گویی خدا را با چشم دل در برابر خود مشاهده می‌کند، به طوری که هیچگونه شك و تردیدی برای او باقی نمی‌ماند. این حالت ممکن است بر اثر پاکی و تقوا و عبادت و تهذیب نفس در این دنیا برای گروهی پیدا شود...» (تفسیر نمونه، ج۱، ص۲۱۷)

ایشان همچنین در جای دیگری می‌فرمایند: «اگر در روایات اسلامی یا آیات قرآن تعبیر لقای پروردگار آمده است، منظور همان مشاهده با چشم دل و دیده خرد است»، این استاد بزرگ در تفسیر «فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا» می‌فرمایند: «لقای پروردگار که همان مشاهده باطنی ذات پاك او با چشم دل و بصیرت درون است گرچه در این دنیا هم برای مؤمنان راستین امکان پذیر است اما ... این مسئله در قیامت به خاطر مشاهده آثار بیشتر و روشنتر و صریحتر جنبه همگانی و عمومی پیدا می‌کند.» (تفسیر نمونه، ج۱۲، ص۵۷۷)این مرجع تقلید عظیم الشأن در جای دیگری از تفسیر نمونه می‌نویسند: «مشاهده خداوند با چشم دل هم در این جهان ممکن است و هم در جهان دیگر و مسلماً در قیامت که ذات

www.takbook.com

www.takbook.com

پاك او ظهور و بروز قویتری دارد این مشاهده قویتر خواهد بود.» ایشان معتقدند که «چشم سر آثار را می‌بیند و چشم دل آفریننده آثار را». پس لقای معنوی پروردگار در قیامت رخ می‌دهد، هنگامی که حجاب‌های عالم دنیا کنار رود و غبارهای شهوات و هوس‌ها فرو نشیند، پرده‌ها برداشته شود و انسان با چشم دل جمال دل آرای محبوب را ببیند، بر بساط قربش گام نهد و به حریم دوست راه یابد. (تفسیر نمونه، ج۲، ص۸۸ و ج۱۹، ص۳۸۵)

روحانی گرانقدر جناب آقای صادق حسن‌زاده، مترجم کتاب «رساله الولایهِ» علامه طباطبایی در پاورقی ترجمه‌ی کتاب مذکور چنین آورده است: «از این آیه شریفه (آیه ۱۴ سوره مطفّفین) استفاده می‌شود که همانا مشاهدهٔ آیات الهی که از چشم غیر اهل یقین، مستور است و پرده و حجاب بر آنها کشیده شده، به وسیله چشم دل است نه چشم ظاهری؛ پس برای دل چشم است همانطور که دارای اعضای حسی دیگر نیز هست. و در تأیید این معنا، آیات زیادی در قرآن کریم است. (مانند آیهٔ ۹ سورهٔ یاسین، آیهٔ ۱۷۱ سورهٔ بقره و آیهٔ ۴۶ سورهٔ حج) » (طریق عرفان، ص۱۲۳ و ۱۲۴)

آجنا وسیله‌ای برای تله‌پاتی است. تله‌پاتی به معنی ایجاد ارتباط از طریق افکار و بدون استفاده از ابزار فیزیکی و حواس پنج‌گانه و کلام می‌باشد. همه‌ی انسان‌ها بالقوه دارای استعداد تله‌پاتی می‌باشند. این پدیده در انسان‌های اولیه یك راه ارتباطی معمول بوده است. در صورتی‌که چشم سوم فعال و باز باشد، انسان‌ها می‌توانند به راحتی از طریق تله‌پاتی با یکدیگر در ارتباط باشند. همه می‌دانند که عاشقان چگونه هنگامی که دور از هم به سر می‌برند، از طریق فکر با هم ارتباط برقرار می‌کنند، در این موارد، علت این است که عشق، امواج مغزی را با هم هماهنگ می‌کند. مادران هر گاه فرزندانشان در خطر باشند، آگاه می‌شوند، حتی اگر هزاران کیلومتر از آنها دور باشند.

با اوصاف فوق شما می‌توانید از طریق چشم سوم برای هر کس که بخواهید پیام بفرستید؛ برای این منظور هنگامی که روی چاکرای ششم تمرکز می‌کنید، تصویر شخصی را که می‌خواهید به او پیام بدهید مجسم کنید، او را در حال دریافت پیام ببینید. ممکن است مدتی طول بکشد، اما به هر حال او دریافتی از شما خواهد داشت. اگر شما برای این تمرین با کسی قرار بگذارید، موفقیت بیشتری خواهید داشت.

آجنا می‌تواند عامل ارتباط ما با موجودات دیگر باشد. از طریق این ساختار می‌توان با موجودات فیزیکی غیر از انسان مانند گیاهان و جانوران ارتباط برقرار ساخت. به عبارت دیگر، انسان می‌تواند با کمك چشم سوم و تله‌پاتی با جانوران و گیاهان ارتباط گرفته، یا به اصطلاح با آنها صحبت کند. همچنین از طریق چشم سوم می‌توان با موجودات ماورائی ارتباط گرفت. در حال حاضر بر روی کره‌ی زمین که بخش بسیار بسیار کوچکی از جهان فیزیکی می‌باشد، بیش از یك میلیون و دویست هزار گونه موجود زنده شناسایی شده است. با وجود این همه موجود در این کره‌ی خاکی کوچك، آیا به نظر شما سایر کرات موجود در جهان فیزیکی، خالی از موجودات و مخلوقات می‌باشد؟ و آیا سایر جهان‌ها (بخش‌های دیگر جهان هستی به غیر از جهان فیزیکی) از موجودات و مخلوقات تهی می‌باشد؟ به استناد مطالب دینی و یافته‌های علمی، می‌توان ادعا نمود که در سایر بخش‌های جهان هستی نیز مخلوقاتی زیست می‌کنند. بخش زیادی از این مخلوقات، موجودات ماورایی‌اند، که در حالت عادی و با حواس فیزیکی نمی‌توان آنها را رؤیت نمود ولی با کمك چشم سوم می‌توان این موجودات را احساس، ادراك و رؤیت نمود و با آنها ارتباط برقرار کرد. فرشته و جن از جمله مشهورترین و معروف‌ترین موجودات ماورایی می‌باشند.

آجنا وسیله‌ای برای پیش‌بینی، پیشگویی، آینده‌نگری و روشن‌بینی است. آینده نگری شامل کسب اطلاعات و اخبار در مورد آینده می‌باشد. روشن‌بینی به معنی دریافت و رؤیت اطلاعات بدون استفاده از چشم معمولی است.

هم برق دم خنجر او سانحه سوز است هم چشم دل روشن او حادثه بین است

تجارب زیادی در طول تاریخ اثبات کرده‌اند که مقولات فوق واقعیت داشته، انسان می‌تواند به آنها دست یابد. ولی هر کس در این زمینه ادعا کند، نمی‌توان گفت که ادعایش درست است و چه بسا ادعایی بیش نباشد. البته پر واضح است، آنهایی که در این زمینه‌ها به توانایی‌های مثبت دست پیدا کرده‌اند، هیچ گونه ادعایی ندارند.

پیشگویی از جمله مقولات بسیار داغ و حساس در متافیزیك است، که با شك، شبهه، اوهام و خرافات آمیخته شده است، و از لحاظ علمی جای

www.takbook.com

www.takbook.com

سوال و از نظر شرعی محل تأمل است. در این مورد باید گفت که اصل مطلب پیشگویی صحیح است و برخی انسان‌ها می‌توانند به طرق مختلف از آینده با خبر شوند. حضرت امام خمینی سلام الله علیه در کتاب «کشف الاسرار» با استفاده از نظرات فلاسفه و حکمای اسلامی و متافیزیسین‌ها و دانشمندان غربی وجود و صحت پیشگویی را به اثبات می‌رسانند.

متافیزسین‌ها برای پیشگویی شیوه‌های مختلفی دارند که یکی از مهم‌ترین و معتبرترین آن استفاده از آجنا می‌باشد. البته دست یافتن به قدرت پیشگویی و فعال نمودن این توانایی نهفته در وجود انسان کار سخت و دشواری است، که نیاز به زمان طولانی و زحمت فراوان دارد.

چشم سوم به خاطر نقش حیاتی‌اش در ادراك روح، اهمیت ویژه‌ای دارد. این چاکرا مجرای ارتباطی ما با ضمیر ناخودآگاه و مرکز نیروی درونیمان می‌باشد، یعنی جایی که بدن ما می‌تواند خود را شفا دهد، یا جایی که ما می‌توانیم دیگران را شفا دهیم. آجنا مرکز ارتعاش انرژی‌های روحی و نیروهای روانی خودآگاه و ناخودآگاه ما می‌باشد. به عبارت بهتر، چشم سوم مرکز فرماندهی روح در جسم فیزیکی است.

از لحاظ عاطفی، چشم سوم پلی به سوی شناخت و ارزیابی «خود» است. علاوه بر جنبه‌ی روحی، آجنا در زمینه‌ی توانایی‌های عقلانی نیز به ما کمك می‌کند. این چاکرا همچنین به ما کمك می‌کند که در برابر عقاید دیگران ـ به خصوص عقاید مخالف ـ ذهنی باز داشته باشیم. بسیاری از انسان‌ها تحمل و ظرفیت شنیدن و یا پذیرش عقاید مخالف با میل و علاقه‌ی خودشان را ندارند، که این در بسیاری از موارد شغلی، خانوادگی و اجتماعی باعث بروز مشکلات عدیده می‌شود. بسیاری از دعواها و درگیری‌ها در همین مطلب ریشه دارد. خیلی از انسان‌ها فرهنگ گفتمانشان بسیار ضعیف است. ضعف فرهنگ گفتمان به خاطر عدم فعالیت مناسب آجنا است.

آجنا ما را قادر می‌سازد که از تجربه‌ها درس بگیریم. چشم سوم مرکز هوش عاطفی و استدلال شهودی ما است و بصیرت درونی ما را تا زمانی که مانعی در برابر آن وجود نداشته باشد، افزایش می‌دهد.

حتماً برای شما اتفاق افتاده که فکری به ذهنتان خطور کند و دقیقاً به همان صورت اتفاق بیفتد! مثلاً ممکن است قبل از رفتن به دانشگاه ، به فکرتان برسد که امروز در کلاس اتفاق عجیبی رخ خواهد داد و پس از حضور در کلاس در کمال تعجب می‌بینید که آن فکر به وقوع می‌پیوندد. این پدیده در بعضی افراد به ندرت و در برخی دیگر به کرات پیش می‌آید. این گونه امور از مجرای چشم سوم عمل کرده، این اطلاعات به کمك آجنا به شخص می‌رسد.

چشم سوم مانند مجرایی عمل می‌کند که از طریق آن نوسان‌های فرامادی به سوی کیهان فرستاده می‌شود. پس این ساختار عامل ارتباطی ما با کیهان و گذرگاه ورود به کیهان می‌باشد. کسانی که به این مرحله از رشد متافیزیك برسند، دیگر ترسی از مرگ نخواهند داشت و حتی مشتاق آن می‌باشند. ترس از مرگ یکی از معضلات تمام اقشار بشر می‌باشد. البته حقیقت آن است که جسم انسان از مرگ می‌هراسد ولی روح نه تنها هراسی از مرگ ندارد بلکه مشتاق آن است.

تیسراتیل محل رؤیت و ارتباط با «استاد درون» یا «گورو» است. گورو، استاد و معلم متافیزیك و یا عرفان است که می‌تواند در قالب روحی ظاهر شده و آموزش دهد. از نظر لغوی، گورو به معنی شخص سنگین، موقر و محترم است. این شخص دارای روحی والا و رفیع است و می‌تواند در هر دو جهان فیزیکی و ماورائی حضور داشته باشد. بسیاری از رازهای هستی و خلقت برای گورو آشکار شده است. استاد درون به گذشته و آینده اشراف دارد. با ارواح در ارتباط است و هاله‌ی نورانی را می‌بیند. آنگاه که معرفت‌جو آمادگی و ظرفیت لازم را داشته باشد، استاد درون به سراغ او می‌آید. به یاد داشته باشید که این استاد درون است که شما را انتخاب می کند. اگر معرفت‌جو برای رسیدن به استاد درون تلاش فعال نماید، نتیجه‌ی معکوس می‌دهد، به عبارت دیگر اگر معرفت‌جو مدام طلب دیدار استاد درون را داشته باشد، به نتیجه نخواهد رسید. صدا زدن گورو و یا فرا خواندن او امری گستاخانه است. برای ارتباط با استاد درون باید متواضع و فروتن بود. گاهی اوقات جوینده در خواب، رویا و خلسه، ستاره‌ی آبی می‌بیند که بیانگر ارتباط قریب الوقوع با استاد درون می‌باشد.

آموزش‌های متافیزیك در دو بُعد ظاهری و باطنی انجام می‌شود. شروع آموزش‌ها عموماً با آموزش‌های فیزیکی یا ظاهری است، که شاگرد و استاد در بُعد فیزیکی همدیگر را ملاقات کرده، آموزش‌ها را آغاز می‌کنند. پس از مدتی که شاگرد توانایی و ظرفیت لازم را کسب کند، استاد به

www.takbook.com

www.takbook.com

شکل روحی و از درون در زمان خواب، رؤیا و یا خلسه بر او ظاهر می‌شود و آموزش‌های لازم را ارائه می‌کند؛ به این شخص استاد درون گفته می‌شود. استاد درون می‌تواند همان استاد ظاهری و فیزیکی باشد و یا می‌تواند فرد دیگری باشد. استاد درون می‌تواند در قید حیات باشد و یا این جهان خاکی را ترك نموده باشد. ممکن است برای شاگرد، استاد درون یك چهره‌ی آشنا و یا چهره‌ی جدید باشد. در هر شکل استاد درون در محل چشم سوم بر شاگرد ظاهر شده و او را آموزش می‌دهد. شاگرد نیز از طریق آجنا می‌تواند با استاد درون در ارتباط باشد.

قدرت ذهن، خرد، عقل، استدلال و بینش در چاکرای آجنا نهفته است. توانایی دست زدن به خلاقیت‌های بزرگ، توانایی آموختن و درس گرفتن از تجربه‌ها، توانایی ارزش‌یابی اعتقادات و نگرش‌ها و احترام گذاشتن به نظرات دیگران از جمله مسائل دیگری هستند که به چشم سوم مربوط می‌شوند. هر چند که عشق مربوط به چاکرای قلب (چاکرای اصلی شماره‌ی۴) است ولی عشق‌های عرفانی و ماورایی به تیسراتیل ارتباط دارد. چشم سوم منشاء علم مطلق است.

از چشم سوم می‌توان مانند یك دوربین استفاده کرد و با آن می‌توان به سفر پرداخت؛ چشم سوم می‌تواند شخص را به هر کجا مجسم کند، ببرد، زیرا توسط تجسم راهنمایی می‌شود. همه‌ی افکار و احساساتی که ما به چشم سوم می‌فرستیم، انرژی جذب می‌کنند تا در نهایت به واقعیت تبدیل شوند. ممکن است این فرآیند چند روز تا چند هفته طول بکشد و با واسطه‌های متعدد به دست شخص برسد، اما اگر ثبات و پشتکار باشد، سرانجام به هدف خواهد رسید. به عبارت دیگر چشم سوم جایگاه یك فرآیند برهم کنش است؛ همه افکار و احساساتی که شما وارد آن می‌کنید، به طرز شگرفی فزونی یافته، دوباره پدیدار می‌شوند.

از آنجا که چشم سوم هر چه را که شخص بخواهد برآورده می‌سازد، مهم است که همیشه چیزهای خوب آرزو شود. هرگز برای کسی آسیب و زیان نخواهید. همواره برای همه‌ی نوع بشر و همه‌ی نژادها در سراسر جهان هستی بهترین را بخواهید، همیشه کسانی را که به شما آزار رسانده‌اند، ببخشید و برای آنها دعای خیر کنید. این توصیه برای حفاظت از خود شماست. زیرا مانع از این می‌شود که احساس رنجش و ناخشنودی شما ادامه پیدا کند و شما را تا سطح شخصی که درباره‌ی او فکر می‌کنید تنزل دهد. همچنین خواسته‌های خود را با چیزهای آسان شروع کنید. سعی نکنید که از آسمان سکه‌های طلا ببارانید، این کار ممکن است ولی نه برای مبتدیان. اگر مشکل مالی دارید، بهتر است که برای افزایش درك و فهم خود دعا کنید.

چشم سوم پل برقراری ارتباط فکری با دیگران است. وقتی به هر دلیل خوشایند و یا ناخوشایند به فرد دیگری فکر کنیم، یك پل انرژی بین چشم سوم ما و او برقرار می‌شود که ما را به هم وصل می‌نماید. عوامل زیادی باعث می‌شود که ما به دیگران فکر نمائیم، از جمله: دوست داشتن، تنفر داشتن، طلب کار بودن، بدهکار بودن، ظلم کردن، مظلوم واقع شدن و ... تمام اینها باعث شده که به فرد دیگری فکر نموده، از طریق پل انرژی چشم سوم با او ارتباط برقرار نماییم. در این حالت اگر آن فرد از نظر علم و ایمان از ما بالاتر باشد، ما تا مرتبه‌ی او صعود می‌کنیم، ولی اگر پایین‌تر باشد، ما نیز تا مرتبه‌ی او نزول خواهیم کرد. اگر فکر کردن به شخصی و در نتیجه ارتباط با او از طریق چشم سوم موقت و گذرا باشد، این صعود و نزول نیز موقت و گذرا است. ولی در مواردی که به صورت دایم به فردی فکر نماییم، اتصال ما نیز دایمی بوده، صعود و یا نزول به مرتبه‌ی آن شخص نیز دایمی می‌شود.کینه به دل گرفتن سبب شده که انسان دایم به شخص مقابل فکر نموده، با مکانسیم‌هایی که ذکر شد، به مرتبه‌ی آن شخص نزول نماید. برای همین توصیه شده که در این موارد اشخاص را ببخشید و از گناه آنها درگذرید و کینه‌ی آنها را به دل نگیرید. این در درجه‌ی اول به نفع خود شما است.

چشم سوم عامل بهره گرفتن از جادوی سیاه نیز می‌باشد. جادوی سیاه به معنی استفاده‌های منفی از توانایی‌های متافیزیکی و نیروهای ماورائی بر علیه دیگران می‌باشد. هدف از این کار آسیب رساندن به دیگران و اذیت نمودن آنها است. جادوی سیاه در فرهنگ‌ها و ملل مختلف به شیوه‌های متفاوتی به‌کار می‌رود. در جادوی سیاه با اعمال فیزیکی و ماورائی که انجام می‌شود، حجم زیادی انرژی منفی از چشم سوم عامل به سمت فرد مورد نظر ارسال می‌گردد، این انرژی‌های منفی با نمود فیزیکی و ماورائی خود تاثیرات منفی بر جسم و روان سوژه می‌گذارد.

هر یك از چاکراها از لحاظ فیزیکی و متافیزیکی با بخش‌های مختلف و عملکردهای متفاوتی از وجود انسان در ارتباط هستند. به عبارت دقیق‌تر، هر

www.takbook.com

www.takbook.com

یك از چاکراهای اصلی با ساختار و عملکرد تمام کالبدهای هفت‌گانه انسان در ارتباط است. چشم سوم نیز با آناتومی و فیزیولوژیِ جسم و پاراآناتومی و پارافیزیولوژیِ روان و روح در ارتباط است. ارتباط آجنا با جسم فیزیکی را از نظر اهمیت می‌توان به سه بخش تقسیم نمود: اول غدد درون‌ریز، دوم سیستم عصبی، سوم سایر ارگان‌ها. در بخش اول، چشم دل به‌طور مشخص با غده‌ی پینه‌آل و غده‌ی هیپوفیز در ارتباط است. در بخش دوم با سیستم عصبی مرکزی و به‌طور دقیق با مغز و بخش گردنی نخاع ارتباط دارد. حواس پنج‌گانه نیز با آجنا مرتبط است. در بخش سوم می‌توان از چشم‌ها، گوش‌ها، بینی و سینوسهای پیشانی، گونه و بینی نام برد. برخی اعتقاد دارند که چشم سوم با سیستم ایمنی نیز در ارتباط است. عده‌ای دیگر معتقدند که سیستم ایمنی به چاکرای شماره‌ی یك مربوط می‌شود. به یاد داشته باشید که اعصاب و غدد درون‌ریز از مهم‌ترین بخش‌های جسم فیزیکی می‌باشند، چون تمام عملکردهای فیزیکی از بُعد مادی در نهایت به این دو بخش برمی‌گردد، در اصل این دو بخش رهبر و مسؤول کنترل و هدایت تمام اعمال فیزیکی در جسم می‌باشند. تمام فعل و انفعالات فیزیکی توسط اعصاب و غدد درون‌ریز تنظیم می‌شوند. این دو بخش مکمل یکدیگر می‌باشند.

همانطور که گفتیم در سطح آناتومیك وفیزیولوژیك هر چاکرا با قسمتی از سیستم عصبی و غدد درون‌ریز در ارتباط است. هرچند که چاکراها به تناسب محل قرار گرفتن‌شان با بخش‌های مختلفی از جسم فیزیکی در ارتباطند، ولی ارتباطشان با غدد درون‌ریز بسیار حایز اهمیت است. به‌طوری که بین چاکراها و غدد درون‌ریز ارتباطات و تأثیرات متقابل وجود دارد. به عبارت دیگر هر چاکرا دارای یك معادل فیزیکی مشخص در کالبد فیزیکی است. معادل فیزیکی چاکرای آجنا غده‌ی پینه‌آل (غده‌ی صنوبری) است. البته برخی اعتقاد دارند که معادل این چاکرا غده‌ی هیپوفیز است و غده‌ی پینه‌آل را به چاکرای شماره‌ی هفت ارتباط می‌دهند. از آنجا که چشم سوم به وسیله‌ی عنصر نور کنترل می‌شود و با توجه به ساختار و عملکرد غده‌ی پینه‌آل به نظر می‌رسد که چشم سوم در ارتباط با این غده باشد.

غده‌ی پینه‌آل برای بیش از دو هزار سال موضوع مطالعات فلسفی بوده است. هم‌چنین پزشکان و دانشمندان تا مدت‌ها درباره‌ی عملکرد دقیق آن سردرگم بوده‌اند. به هرحال امروزه آخرین مطالعات پزشکی نشان می‌دهد که غده‌ی پینه‌آل در توانایی‌های روحی انسان نقش مهمی دارد. از بین ارگان‌های بدنِ انسان هیچ ارگان دیگری به اندازه‌ی غده‌ی پینه‌آل در جهت تکامل دچار تغییر و تحول نشده است.

تحقیقاتی که روی فسیل‌های به جا مانده از اعصار گذشته انجام شده، نشان داده است که غده‌ی پینه‌آل مانند یك چشم فیزیکی سوم عمل می‌کرده، که به نور و تاریکی حساس بوده است. این واقعیت درباره‌ی گونه‌های منقرض شده‌ای مانند «برونتوساراس» و سایر مهره‌داران دوزیست ابتدایی اثبات شده است. حتی امروزه در حیوانات پست‌تر مانند قورباغه، غده‌ی پینه‌آل، نور را حس می‌کند. در جریان تکامل گونه‌ها از خزندگان تا پرندگان، حیوانات و سرانجام انسان، سلول‌های حس‌گر غده‌ی پینه‌آل، به وسیله سلول‌های دیگر جایگزین شده‌اند و در تکامل یافته‌ترین مهره‌داران مانند انسان دیگر اثری از سلول‌های گیرنده‌ی نور در غده‌ی پینه‌آل به جا نمانده است.

در پستانداران غده‌ی پینه‌آل تقریباً در وسط مغز قرار گرفته است. این غده به رنگ سفید و به شکل میوه‌ی کاج است. در انسان این غده به نسبت بلندتر است و حدود ۱۰۰ میلی‌گرم وزن دارد. بعد از بلوغ، این غده با فرآیند رسوب کلسیم سفت می‌شود اما عملکرد آن تغییری نمی‌کند. سال‌ها پیش دانشمندان کشف کرده‌اند که در پسران جوان دچار تومورهای اطراف غده‌ی پینه‌آل، رشد زودرس اندامهای تناسلی روی می‌دهد، درحالی‌که در پسران دچار تومورهای غده‌ی پینه‌آل، تکامل صفات ثانویه جنسی به تأخیر می‌افتد. علت این است که تومورهای اطراف غده‌ی پینه‌آل عملکرد آن را مهار می‌کنند. درحالی‌که وقتی خود غده دچار تومور شده است، فعالیت آن بیشتر از حد عادی است و بنابراین رشد جنسی را به تأخیر می‌اندازد.

یکی از فیزیولوژیست‌های مشهور در آزمایشگاه نشان داده است که غده‌ی پینه‌آل یك ساعت بیولوژیك حساس است که با استفاده از ریتم روزانه‌ی انرژی عصبی، ترشح غدد درون‌ریز را تحریك می‌کند. این فعالیت عصبی تحریك کننده توسط نور ایجاد می‌شود. او هم‌چنین کشف کرده است که غده‌ی پینه‌آل هورمون ملاتونین تولید می‌کند، این هورمون در هیچ ارگان فیزیکی دیگری تولید نمی‌شود. ملاتونین علاوه بر تأثیراتش بر رنگدانه ملانین در پوست، در زنان باعث کاهش اندازه تخمدان‌ها و افزایش مدت سیکل قاعدگی ماهانه می‌شود. به‌طور کلی این هورمون عملکرد

www.takbook.com

www.takbook.com

جنسی انسان را کاهش می‌دهد.

غده‌ی پینه‌آل فقط در هنگام تاریکی، هورمون ملاتونین تولید می‌کند، پس از گذشت شش ساعت از تاریکی اندازه‌ی غده‌ی پینه‌آل افزایش می‌یابد و برای تولید ملاتونین فعال می‌شود. وقتی روشنایی دوباره پدیدار می‌شود تولید ملاتونین کاهش می‌یابد. این پدیده، مشابه عملکرد غده‌ی هیپوفیز است که هورمون آدرنوکورتیکوتروپ را بین ساعت سه تا شش صبح تولید می‌کند. این هورمون فعال کننده‌ی غدد آدرنال (فوق کلیوی) است. غده‌ی پینه‌آل که در دنیای مدرن، عملکرد خود را به عنوان يك ارگان حس‌گر نور از دست داده است، با دریافت نور توسط چشم‌ها کنترل می‌شود، به این ترتیب که چشم‌ها بر سیستم عصبی سمپاتيك تأثیر گذاشته، سیستم سمپاتيك هم به نوبه‌ی خود غده‌ی پینه‌آل را فعال یا غیرفعال می‌کند.

غده‌ی پینه‌آل هورمون دیگری به نام اسکوروتونین هم تولید می‌کند. این هورمون در هنگام روشنایی تولید می‌شود. در شرایط روشنایی پایدار غده‌ی پینه‌آل تولید ملاتونین را متوقف می‌کند و به‌طور مداوم به تولید مقادیر بالای اسکوروتونین می‌پردازد. از سوی دیگر در تاریکی پایدار تولید اسکوروتونین ادامه می‌یابد. تولید این هورمون هنگام روز در بالاترین حد و هنگام شب در پایین‌ترین حد است، حتی اگر محیط به‌طور مداوم تاریك باشد. همچنین مشخص شده است که برداشتن چشم‌ها یا قطع کردن سیستم سمپاتيك موش‌ها اثری مشابه قرار دادن آنها در تاریکی مداوم دارد. به هر حال در این شرایط ریتم روزانه‌ی تولید اسکوروتونین به‌طور طبیعی ادامه پیدا می‌کند.

چرخه روزانه‌ی روشنایی، در چرخه‌های فعالیت غدد بسیاری از حیوانات پست‌تر نیز نقش مهمی دارد. افزایش نور خورشید در فصل بهار باعث رشد غدد جنسی و آغاز چرخه‌ی تولید مثل و جفت‌گیری در بسیاری از پرندگان و پستاندارانی که تولید مثل سالانه دارند، می‌شود. چرخه‌ی روزانه‌ی روشنایی و تاریکی با انواع ریتم‌های روزانه‌ی پستانداران مانند چرخه‌ی ترشح هورمون‌های جنسی غدد فوق کلیوی همزمانی دارد.

در قورباغه‌ها غده‌ی پینه‌آل ارگانی است که از سلول‌های ویژه چشم تشکیل یافته، این چشم سوم در قورباغه‌ها يك ارگان حس‌گر نور است. در استرالیا گونه‌ای از مار وجود دارد که نحوه‌ی قرار گیری فلس‌های روی سر او نشان دهنده‌ی يك چشم سوم است. با برداشتن فلس‌ها می‌توان يك چشم فیزیکی کامل را مشاهده کرد. همچنین تحقیقات اولیه روی غده‌ی پینه‌آل نشان داده است که سلول‌های این غده ذاتاً سلول‌های چشمی بوده‌اند، با تکامل بشر چشم سوم عملکرد خود را به عنوان يك چشم فیزیکی از دست داده، مغز اطراف آن را فراگرفته و آنچه ما اکنون غده‌ی پینه‌آل می‌نامیم، بر جای مانده است.

انسان اولیه از لحاظ عقلانی پیشرفته نبوده، حیات او عمدتاً به غریزه و شهود وابسته بوده است، که هر دو از طریق چاکرای آجنا عمل می‌کنند. چاکرای آجنا با غده‌ی پینه‌آل و این غده با سیستم عصبی سمپاتيك در ارتباط است. اکثر اعمال انسان اولیه را سیستم عصبی سمپاتيك کنترل می‌کرده، زیرا سیستم عصبی مرکزی انسانِ اولیه (مغز و نخاع) به حد کافی تکامل یافته نبوده است. بنابراین زندگی انسان اولیه و عملکرد سیستم عصبی سمپاتيك او به‌طور عمده به تکانه‌های کالبد اختری وابسته بوده است. با تکامل بشر، سیستم عصبی سمپاتيك مهار شده و سیستم عصبی مرکزی به میزان قابل توجهی تکامل پیدا کرده است. به این ترتیب کالبد اختری نیز مهار شده، هر چند هنوز با ارسال پیام به پایانه فیزیکی چاکرای آجنا یعنی غده‌ی پینه‌آل در مغز به فعالیت خود ادامه می‌دهد. انسان امروزی با این مغز تکامل یافته می‌تواند از دانش اختری سود ببرد. از آنجا که در انسان مدرن فرآیندهای عقلانی و فعالیت سیستم عصبی مرکزی غالب شده‌اند، فعالیت معنوی انسان دچار مشکل و نقصان شده است.

دانش کسب شده در سطوح فرامادی در مغز اختری یا ذهن پدیدار می‌شود و از طریق کالبد اختری به مغز فیزیکی می‌رسد. غده‌ی پینه‌آل با چاکرای آجنا ارتباط دارد وآجنا نیز به نوبه‌ی خود با کالبد ذهنی در ارتباط است. غده‌ی پینه‌آل به عنوان يك ارگان فیزیکی انتقال دهنده‌ی افکار از يك مغز به مغز دیگر یا از سطح بالاتر به مغز فیزیکی عمل می‌کند. اما انسان اغلب از ماهیت این دانش یا نحوه‌ی ارتباط با آن آگاهی ندارد، زیرا اکثر مردم از سطوح بالاتر، آگاهی ندارند و توانایی‌های معنوی آنها درگیر تکانه‌ها و فرآیندهای ذهنی است. بسیاری از مردم نسبت به فرآیندهای سطح بالا حساسند، اما عدم آگاهی آنها ناشی از فقدان ارتباط با سیستم عصبی سمپاتيك است. ممکن است فردی در سطح اختری آگاه و فعال باشد،

www.takbook.com

www.takbook.com

اما به علت عدم ارتباط بین سیستم‌های فیزیکی و اختری در آگاهی او وقفه وجود داشته باشد. هر چقدر که آگاهی در سطح اختری زنده و فعال باشد، نمی‌تواند خاطره‌ی تجربیات آگاهی برتر را به مغز فیزیکی انتقال دهد، مگر این‌که ارتباطهای مذکور فعال باشند.

بسیاری از متافیزیسین‌ها معتقدند که غده‌ی پینه‌آل و سیستم پیچیده‌ی عصبی مربوط به آن پس از مدت‌های طولانی تمرین مراقبه دچار تغییر عملی می‌شود. این موضوع توسط بسیاری از دانشمندان که روی فعالیت الکتریکی مغز تحقیق کرده‌اند، اثبات شده است. آنها دریافته‌اند که وقتی انسان در حالت بیداری و هوشیاری معمولی به سر می‌برد، امواج الکتریکی مغز که در این حالت امواج بتا نام دارند و توسط قشر مخ تولید می‌شوند، دارای طول موج کم و فرکانس زیاد هستند. وقتی فرد چشمانش را می‌بندد و ذهن او در حالت آرامش و در عین حال هوشیاری قرار دارد، تغییر ناگهانی در شکل امواج مغز به وجود می‌آید، طول موج امواج بیشتر شده، فرکانس آنها کاهش می‌یابد. این امواج را امواج آلفا می‌نامند، که وجود آنها هم در دانشجویان مبتدی و هم در استادان متافیزیك نشان داده شده است.

دیده شده که مراقبه کنندگان با تجربه و استادان پیشرفته‌ی متافیزیك دارای یك موج مغزی دیگری به نام تتا می‌باشند، امواج تتا نسبت به امواج آلفا دارای طول موج بیشتر و فرکانس کمتر می‌باشند. نکته جالب توجه این است که این امواج تتا به‌طور طبیعی تنها در مبتلایان به بیماری صرع در زمان حمله‌های صرع ماژور دیده می‌شود. یك توضیح ممکن برای این موضوع این است که در زمان حمله‌های صرع، سطوح پایین سیستم عصبی کنترل کامل بدن را به‌دست می‌گیرد و ذهن برتر در حالت آرامش کامل به سر می‌برد. چنان‌که در حالت مراقبه عمیق اتفاق می‌افتد.

حالت مراقبه باعث تغییرات فیزیولوژیك دیگری نیز می‌شود که همزمان با ثبت امواج مغزی بررسی می‌شود. در حالت آگاهی مراقبه‌ای با امواج مغزی آلفا، تعداد ضربان قلب، مصرف اکسیژن توسط سلول‌های بدن و دفع دی‌اکسید کربن کاهش می‌یابد، متابولیسم بدن آهسته‌تر می‌شود و فعالیت سیستم عصبی سمپاتیك نیز کاهش می‌یابد. کاهش سطح لاکتات خون به مراتب محسوس‌تر است. درحالی‌که سطح این ماده در خون افراد دچار تنش‌های عصبی و اضطراب به‌طور مشخص بالا است. در حالت مراقبه یعنی زمانی که مغز امواج آلفا ساطع می‌کند، فرآیندی مخالف با فعالیت سیستم ترشح کننده‌ی آدرنالین اتفاق می‌افتد. این فرآیند بدن را قادر می‌سازد که در حالتی آسوده‌تر و رهاتر عمل کند.گروه دیگری از پژوهش‌گران پیرامون پدیده‌های روحی انسان مخصوصاً ارتباط بین ادراکات فراحسی و فعالیت امواج آلفا تحقیق کرده‌اند. در یك بررسی از تعداد زیادی افراد خواسته شد که حدس بزنند درون یك جعبه‌ی در بسته چه کارتی وجود دارد. با استفاده از تست‌های آماری مشخص شد، هنگامی که فرد چشمانش را می‌بندد و روی موضوعی تمرکز می‌کند امواج آلفای مغز او افزایش می‌یابد و کسانی که امواج آلفای بیشتری تولید می‌کردند، اغلب می‌توانستند کارتهای داخل جعبه را به درستی تشخیص دهند. در مواردی که تولید امواج آلفا در حد پایین قرار داشت، (همان طور که در حالت طبیعی در بسیاری از مردم یا هنگام باز بودن چشم‌ها مشاهده می‌شود) حدس زدن کارتها تنها براساس شانس صورت می‌گرفت. افراد مورد آزمایش همچنین وضعیت ذهنی خود را در هنگام فعالیت غالب امواج آلفا توصیف کردند، همه آنها اتفاق نظر داشتند که آن حالت رهایی ذهن و جدایی از اطراف، تجربه‌ای لذت بخش بود. هنگامی که افراد در این حالت چشمان خود را باز می‌کردند، می‌توانستند جدایی خود را از اشیاء محیط مشاهده کنند. افزایش توانایی‌های روحی در این شرایط با توانایی‌های فردی که چاکرای آجنای خود را فعال کرده و می‌تواند اشیاء دور را با چشم بصیرت ببیند، مطابقت دارد.

نوش داروی اکثر بیماریهای دنیای مدرن، امواج مغزی آلفا است که بدن و ذهن را در وضعیتی آرام و آزاد قرار می‌دهد و با واکنش‌های ناهنجاری که از ابتدای خلقت انسان در جسم او رخ داده مقابله می‌کند. در دنیای مدرن زندگی انسان دیگر توسط حیوانات وحشی یا قبایل آدم خوار تهدید نمی‌شود، اما سیستم قدیمی ترشح کننده‌ی آدرنالین که بدن انسان را در برابر چنان تهدیدهایی محافظت می‌کرده است، در برابر تهدیدهای مدرن نیز به همان روش قدیمی واکنش نشان می‌دهد. امروزه تهدیدهای زندگی انسان معمولاً به صورت ترس از بحران مالی یا از دست دادن موقعیت شغلی و یا مشکلات خانوادگی و امثال آن جلوه‌گر می‌شود. اگرچه این قبیل تنش‌های جامعه‌ی مدرن خطرات غیر واقعی هستند، ذهن نگران و مضطرب آنها را واقعی تلقی می‌کند. از آنجا که بحران‌های دنیای مدرن حد و مرزی ندارد و هرگز پایان نمی‌پذیرد، بدن بسیاری از مردم به‌طور مداوم نسبت به آنها واکنش نشان می‌دهد. این حالت تنش و اتلاف مداوم انرژی، منجر به بیماری‌های جسمی و روحی می‌شود. علاوه بر این

www.takbook.com

www.takbook.com

بزرگ‌ترین مکانیسم دفاعی بدن انسان به دلیل استفاده‌ی بیش از حد فرسوده می‌شود و به این ترتیب بسیاری از مردم خود را در مقابل خطرهای واقعی ناتوان می‌بینند. افزایش روزافزون تعداد قربانیان شوك ناشی از مواجهه‌ی ناگهانی با موقعیت‌های خطرناك واقعی تأیید کننده‌ی این مطلب است. پزشکان و دانشمندان معتقدند که مراقبه یکی از بهترین شیوه‌ها برای درمان این عارضه است. مراقبه باعث آرامش ذهن می‌شود و همواره با کاوش در زوایای روح انسان همراه است.

همانطوری که گفته شد حد فیزیکی آجنا، غده‌ی پینه‌آل است که با مغز در ارتباط می‌باشد. برخی از متافیزیسین‌ها معتقدند که غده‌ی پینه‌آل گیرنده و فرستنده‌ی نوسان‌های نامحسوسی است که افکار و پدیده‌های روحی را در کیهان انتقال می‌دهد. غده‌ی پینه‌آل امواج مغزی را به امواج الکتریکی تبدیل می‌کند، که با سرعتی بالاتر از سرعت نور حرکت می‌کنند، این امواج در مغز انسان ذخیره می‌شوند. کسانی که دارای توانایی‌هایی مانند بینایی و شنوایی متافیزیکی هستند، این کار را از طریق همین امتیاز چاکرای آجنا یعنی تغییر ماهیت امواج آلفا انجام می‌دهند.

انسان مدرن، دارای تفکری منطقی است و ترجیح می‌دهد زندگی خود را براساس واقعیت‌های علمی پایه‌گذاری کند. امروزه بیشتر، واقعیت‌های علمی مورد پذیرش قرار می‌گیرند و تجربیات علمی ثابت کرده‌اند، بعضی از مردم که تفکر مراقبه‌ای دارند و امواج مغزی آنها به‌طور عمده از نوع آلفاست، می‌توانند وقایع را پیش‌بینی کنند و از وقایع درونی و بیرونی که خارج از دسترس حواس پنج‌گانه است آگاهی داشته باشند. این توانایی‌های روحی که بسیاری از مردم برای کسب آنها تلاش می‌کنند، ابتدایی‌ترین نشانه‌های قدم گذاشتن در مسیر معنویت هستند. اگرچه رهروان واقعی، داشتن این توانایی‌ها را انکار می‌کنند تا مبادا آشکار ساختن توانایی‌هایشان باعث زوال و شکست آنها شود. حقیقت این است که قدرت‌های درونی در همه‌ی ما وجود دارد، ما فقط باید برای بیدار کردن مراکز عالی مغز که با چاکرای آجنا در ارتباط هستند، تمرین کنیم تا بتوانیم راهی به سوی تجربه‌های جدید و روزنه‌ای به سوی نور و روشنایی بگشاییم.

انسان چیزی بیشتر از توده‌ای عصب، ماهیچه، استخوان و خون است. در بدن ما مراکز نامریی انرژی و مجاری متافیزیکی انرژی وجود دارند، که به ترتیب «چاکرا» و «نادی» گفته می‌شوند. نادی‌ها ساختارهایی در بُعد ماورایی انسان می‌باشند که در حد واسط چاکراها و سیستم عصبی قرار گرفته‌اند. بدین معنی که انرژی‌های ماورایی ورودی به چاکراها، توسط نادی‌ها به گونه‌ای تغییر و تبدیل می‌یابد، تا بتواند به سیستم عصبی منتقل شود. در واقع نادی‌ها با تغییر طول موج و فرکانس انرژی‌های مذکور، آنها را به بُعد فیزیکی نزدیك می‌کنند، تا سیستم عصبی بتواند آنها را دریافت کند. به اعتقاد برخی از متافیزیسین‌ها در بدن انسان هفتاد و دو هزار نادی وجود دارد که چهارده‌تای آنها اصلی هستند.

مهم‌ترین نادی‌های بدن انسان، سه نادی «آیدا»، «پینگالا» و «ساشومنا» هستند. این سه نادی از انتهای ستون فقرات تا ساقه مغز امتداد دارند. ساشومنا در مرکز ستون فقرات مستقیماً به طرف بالا امتداد دارد. این نادی بر کانال مرکزی نخاع منطبق است. آیدا و پینگالا در اطراف نخاع در جهت‌های مخالف با هم تقاطع دارند و به همین حالت در هم تنیده شده، تا بالاترین قسمت ستون فقرات ادامه می‌یابند. در نقاط تقاطع آیدا و پینگالا چاکراهای اصلی قرار دارند. همه‌ی سیستم‌های روحی دارای جنبه‌های فیزیکی در جسم ما هستند، این نادی‌ها معادل‌های روحی سیستم‌های عصبی سمپاتیك و پاراسمپاتیك می‌باشند. این اعصاب فعالیت‌های غیرارادی کالبد فیزیکی مانند ضربان قلب، هضم غذا، ترشح غدد و حرکات دودی را کنترل می‌کند. به‌طور کلی سیستم پاراسمپاتیك بر این فعالیت‌ها اثر بازدارنده دارد و متابولیسم را کُند می‌کند. درحالی‌که سیستم سمپاتیك بر این فعالیت‌ها اثر تحریکی داشته، سرعت آنها را بالا می‌برد. به عبارت بهتر سمپاتیك در شرایط غیر طبیعی، در بحران‌ها و استرس‌ها، بدن را برای مقابله با آن بحران آماده می‌کند، در این حالت وضعیت بدن به گونه‌ای تغییر می‌کند، تا بتواند آن بحران را تحمل کند. بعد از برطرف شدن بحران پاراسمپاتیك بدن را به حالت عادی و معمولی برمی‌گرداند. برای مثال در هنگام استرس با فعال شدن سمپاتیك ضربان قلب، سرعت تنفس، گردش خون و فعالیت سیستم عصبی افزایش می‌یابد. اما در همین حال فعالیت دستگاه گوارش از جمله حرکات معده و روده و ترشح بزاق کاهش پیدا می‌کند. نادی آیدا در ارتباط با سیستم عصبی پاراسمپاتیك عمل می‌کند و عملکرد نادی پینگالا در ارتباط با سیستم عصبی سمپاتیك است.

این سه نادی مهم از طریق سوراخ‌های بینی با تنفس (دم و بازدم) در ارتباط هستند. هنگامی که تنفس از طریق سوراخ سمت چپ بینی انجام می‌گیرد، نادی آیدا فعال است، در این حالت انسان برای کارهای فکری و ذهنی آمادگی دارد. وقتی نادی آیدا فعال‌تر است با کاهش سرعت

www.takbook.com

www.takbook.com

متابولیسم، اثر سرد کننده بر بدن می‌گذارد. هنگامی که تنفس از طریق سوراخ سمت راست بینی انجام می‌گیرد نادی پینگالا فعال است، در این حالت انسان سرشار از نیروی فیزیکی است و برای فعالیت جسمانی آمادگی دارد. در این حالت با بالا رفتن متابولیسم، بر بدن اثر گرم کننده‌ای اعمال می‌شود. پس پینگالا با جنبه‌ی فیزیکی و آیدا با جنبه‌ی ذهنی وجود انسان در ارتباط است. آیدا اثر خنك کننده و پینگالا اثر گرم کننده دارد.

خوابیدن به پهلوی راست سبب می‌شود که با تغییر تدریجی در وضعیت تنفس، مجرای سمت راست بینی تقریباً مسدود شده و تنفس از مجرای سمت چپ صورت گیرد. بدین‌ترتیب با تنفس از مجرای چپ، نیروهای ذهنی و ماورایی انسان تحریك و فعال می‌شود. خوابیدن به پهلوی چپ باعث شده که مجرای سمت چپ تقریباً مسدود شده و تنفس از مجرای راست انجام شود، در این حالت نیروهای فیزیکی و جسمی انسان تحریك و فعال می‌شود. به یاد بیاورید که انسان دارای دو بخش فیزیکی و متافیزیکی است که بخش ماورایی او بزرگ‌تر و مهمتر است و نیاز به توجه بیشتری دارد. پس خوابیدن به پهلوی راست با فعال کردن بخش ماورایی انسان ، فواید و محاسن عدیده‌ای خواهد داشت. حتماً اطلاع دارید که در دین مبین اسلام خوابیدن به پهلوی راست مستحب و خوابیدن به پهلوی چپ مکروه است. این دستور دینی دارای اسرار فراوانی است که با یکی از موارد آن در بالا آشنا شدید. موارد مذکور در بالا از کشفیات مؤلف این کتاب می‌باشد که در مرحله‌ی تئوری است.

در اکثر افراد یك چرخه‌ی روزانه‌ی فعالیت متناوب آیدا و پینگالا وجود دارد و هر چرخه بین یك تا چهار ساعت ادامه دارد. در افراد متعادل در طول شبانه‌روز جریانی برابر از هر دو برقرار است. تغییرات چرخه‌ی روزانه‌ی فعالیت متناوب آیدا و پینگالا به عملکرد جسمی، روانی و روحی مربوط است. در افراد بیمار یا دچار آشفتگی‌های ذهنی این سیستم به کلی فاقد تعادل است، در افراد عصبی و مضطرب سوراخ طرف راست بینی همیشه بازتر است، و در افراد به شدت افسرده در سوراخ طرف چپ بینی جریان هوای بیشتری برقرار است.

ارتباط بین تنفس، ذهن و کالبد روحی توسط پیاز بویایی و سیستم لیمبیك در مغز که با غده‌ی پینه‌آل در ارتباط است، برقرار می‌شود. پیاز بویایی که ارگان مربوط به حس بویایی نیز است، حس می‌کند که در کدام سوراخ بینی جریان برقرار است و این اطلاعات را به بقیه‌ی مغز نیز منتقل می‌کند. پیاز بویایی، ارگان بسیار پیچیده‌ای با هزاران ارتباط عصبی است که با همه‌ی قسمت‌های سیستم عصبی در ارتباط می‌باشد و عصب شناسان هنوز نتوانسته‌اند کاربردی برای آنها بیابند. پیاز بویایی دارای دو لُب است که هر یك مستقیماً بالای یکی از دو مجرای بینی قرار دارد.

در مباحث هاله شناسی هر یك از چاکراهای اصلی با یك عنصر خاص در ارتباط بوده، نوساناتی با فرکانس‌های مشخص بروز می‌دهند، این فرکانس‌ها بسته به نوع چاکرا، یکی از رنگ‌های اصلی طیف هفت رنگ را در ذهن ما یادآور می‌شود. چشم سوم توسط عنصر نور کنترل می‌شود و رنگ آن نیلی است. نور دارای دو وجه فیزیکی و متافیزیکی است. وجه فیزیکی نور همان نور خورشید، سایر ستارگان و نورهای مصنوعی مانند نور لامپ می‌باشد. وجه متافیزیکی نور، خود نیز دارای مراتب و درجات مختلفی است. می‌توان گفت که نور در هر یك از بخش‌های هفت‌گانه جهان دارای نمود و تجلی خاص آن بخش می‌باشد.

تأثیرات رنگ نیلی مانند رنگ آبی اما تا حدی شدیدتر است. رنگ نیلی غده‌ی پاراتیروئید را تحریك کرده، غده‌ی تیروئید را مهار می‌کند. در نتیجه با تأثیرات نور نیلی بر غده‌ی تیروئید و مهار آن، تولید هورمون تیروکسین نیز کاهش یافته و این خود باعث کاهش متابولیسم و در نهایت کاهش تولید انرژی در سلول‌های بدن می‌شود.

رنگ نیلی در بهبود احتقان چشم‌ها، گوش‌ها، بینی، ریه و معده ارزشمند است. رنگ نیلی باعث کاهش خونریزی، التهاب، خشونت و تحریك پذیری می‌شود. همچنین برخی معتقدند این رنگ در کار جن‌گیری مفید و با ارزش است. نور سفید و نور نیلی در درمان جن‌زدگی به‌کار می رود.

رنگ نیلی با غده‌ی هیپوفیز ارتباط دارد و بر سیستم عصبی تأثیر می‌گذارد. این رنگ باعث بازسازی سلول‌ها و التیام کالبد اثیری می‌شود. رنگ نیلی یا بنفش در هنگام شب برای خواباندن بچه‌ها مفید است و می‌تواند کابوس‌های شبانه و سردرد را بهبود بخشد.

رنگ نیلی روشن اغلب در مداوای شب ادراری کمك کننده است. این رنگ همچنین می‌تواند در این موارد مفید واقع شود: بهبود درد، ضعف بینایی، عدم تمرکز، اسهال، مشکلات ذهنی، تحریك پذیری روده‌ها، خستگی روحی، رهایی از الگوهای منفی، تحریك تنفس، ذات‌الریه، برونشیت، آسم، تشنج کودکان، وسواس، ناراحتی‌های ذهنی و ...

www.takbook.com

www.takbook.com

اشخاصی که چشم سوم فعال، باز، متعادل و هماهنگ داشته باشند، از تمامی «عملکردها، فعالیت‌ها و وظایف» چشم سوم که در بحث‌های قبلی ذکر شد بهره‌مند خواهند گردید. این اشخاص همچنین دارای تجسم خلاق و قوه‌ی تصور بسیار شگرف خواهند بود. چنین کسانی ممکن است به چیزهایی دسترسی داشته باشند که سایر مردم ندارند، یا قادر به دیدن رؤیاهایی صادقانه یا پدیده‌هایی از این دست باشند. اشخاصی که با چاکرای ششم، هماهنگ هستند جذاب و گیرا بوده، می‌توانند در طول زندگی خود تجربیات جالبی در سطوح مختلف داشته باشند. چنین افرادی آماده، مشتاق و قادر به دریافت رهنمودها، تجربه‌ی شعور کیهانی، تله‌پاتی و سفر اختری هستند.

اختلالات چشم سوم به صورت‌های انسداد، کاهش فعالیت، افزایش فعالیت، عدم تعادل و ... بروز می‌نماید. هر یك از این اختلالات دارای عوارض و عواقب فیزیکی و متافیزیکی می‌باشد، که در ساختار و عملکرد جسم، روان و روح، خود را نشان می‌دهد.

نشانه‌های فیزیکی عدم تعادل چاکرای آجنا می‌تواند شامل سکته یا تومورهای مغزی، نابینایی، ناشنوایی، ضایعات نخاعی، اختلالات عصبی، تشنج و اشکال در یادگیری باشد.وقتی چشم سوم دچار کاهش فعالیت و عدم تعادل باشد ممکن است فرد دچار فراموشی و یا وسواس مرضی شود، این شخص همچنین ممکن است به شدت خرافاتی شود، دچار حسادت شدید درباره‌ی دیگران و توانایی‌هایشان شود، به‌طور کلی درباره‌ی همه چیز از جمله خود و توانایی‌های خود مشکوك و بدبین گردد. چنین کسی در نظر دیگران بی‌جرأت، بی‌نظم و بیش از حد حساس به نظر می‌رسد.

از سوی دیگر هر گاه آجنا، فعالیت بیش از حد داشته باشد، شخص ناشکیبا، مضطرب و بسیار حساس می‌شود. حتی ممکن است گاهی به نظر برسد که چنین افرادی در دنیای دیگری به سر می‌برند و به محیط اطراف خود توجهی ندارند. سایر خصوصیات این افراد عبارت است از: خودپسندی، غرور، دغل‌کاری، تعصب، سلطه‌جویی، بی‌عاطفگی، خباثت، تنگ نظری، رفتار ناخوشایند و بی‌ادبانه، بد اخلاقی و تلخی و تحقیر دیگران.

وقتی چاکرای ششم دچار انسداد می‌شود، شخص ممکن است دچار کابوس‌های شبانه و سردردهای مداوم، ضعف بینایی، عدم تمرکز و حتی گاهی حمله‌های میگرن شود. اندوه و سوگواری یا مشکلات شخصی می‌تواند علت انسداد این چاکرا باشد. تحریك بیش از حد آجنا باعث ایجاد هرج و مرج، خراب‌کاری به جای کمك و انحصار طلبی می‌شود. تحریك کمتر از حد آن باعث ایجاد بی‌ثباتی، بُزدلی و درماندگی می‌گردد. کناره‌گیری از زندگی، شانه خالی کردن از زیر بار مسؤولیت، فراموشی، بی‌دقتی، تحمل ناپذیری، پرمدعایی و فخرفروشی، از جمله نشانه‌های تحریك کم چاکرای ششم می‌باشد.

هر چاکرا در حالت طبیعی در جهت عقربه‌های ساعت در حال چرخش است، اگر قسمت جلویی آجنا عکس حالت طبیعی بچرخد، باعث ایجاد تعبیرات مغشوش ذهنی یا برداشت‌های غیرحقیقی در مورد واقعیت‌ها می‌شود. چرخش سریع آجنا بر خلاف عقربه‌های ساعت، قابلیت آفرینش افکار قدرتمند منفی را به دنبال خواهد داشت. در صورتی که این قدرت با قدرت قسمت پشتی آجنا همراه گردد، می‌تواند باعث ایجاد فاجعه در زندگی انسان شود. به یاد داشته باشید که قدرت چشم سوم مانند آتش است؛ آتش زمانی دارای ارزش است که کنترل و مهار شده باشد.

ضعیف یا راکد بودن جریان انرژی در آجنا سبب متوقف شدن قدرت خلاقیت می‌گردد. بسته بودن قسمت پشتی آجنا باعث شکست در اجرای طرح‌ها و برنامه‌ها شده، یا حداقل اجرای آنها را به تأخیر می‌اندازد. این گونه افراد برای به ثمر نشاندن طرح‌هایشان باید تلاش فراوانی در مدت طولانی داشته باشند.

ریشه‌ی برخی از ترس‌های وجود ما، به اشکالات موجود در چاکرای آجنا برمی‌گردد، از جمله ترس از حقیقت، ترس از قضاوت واقع گرایانه و منطقی، ترس از اعتماد به مشورت با دیگران، ترس از انضباط و ترس از بُعد تاریك خویش. عدم تمایل به درون نگری و حفاری درون و تخلیه‌ی ترس‌های درونی نیز به چشم سوم مربوط است.

- عوامل اثرگذار بر چشم سوم

عوامل زیادی از جنس طبیعی و یا فوق‌طبیعی می‌توانند بر چشم سوم اثر بگذارند. این اثرات می‌توانند مثبت یا منفی، دایم یا موقت، مطلق یا

www.takbook.com

www.takbook.com

نسبی و کمّی یا کیفی باشند. مهمترین عوامل اثر گذار بر چشم سوم عبارتند از: سن، جنسیت، سلامت و بیماریِ جسم، روان و روح، علم، ایمان، گناه و معصیت، عوامل محیطی مانند رنگ، نور، صوت و درجه حرارت، کار و شغل، موسیقی، دوست و همنشین، ارتباطاتِ فیزیکی، عاطفی و ذهنی، تنفس، ورزش، دودِ ماشین، کارخانجات، سیگار و مواد مخدر، مشروبات الکلی، آب شرب، خوراکی و میوه‌ها، افکار، اعمال و گفتار انسان، خواب و استراحت، سنگ‌ها و بلورها، جواهرات، فلزات، عطرها، روغن‌ها، استاد، مربی و معلم، ستارگان و سیاره‌ها، زمین و ماه، امور فردی، اخلاقیات، تحریکات ذهنی و عاطفی، امور هنری، تلقینات و ...

▪ عوامل اثرگذار مثبت:

برخی عوامل بر چشم سوم اثرات مثبت داشته، باعث فعال‌سازی آن می‌شوند و یا باعث ایجاد تعادل در آن می‌گردند. برخی عوامل دیگر نیز بسته به شرایط و یا نحوه‌ی استفاده می‌توانند اثرات مثبت بر آجنا اعمال کنند.

موسیقی می‌تواند تیغ دو لبه باشد و بر هاله و چاکراها تأثیرات مثبت و یا منفی بگذارد. موسیقی‌های آرام، موسیقی‌های سنتی و در کُل موسیقی‌هایی که با ریتم کیهان در هماهنگی‌اند، بر چاکراها و چشم سوم تأثیر مثبت می‌گذارند. آنچه نویسنده این کتاب به کرات آزمایش و تجربه کرده است، تأثیرات مثبت موسیقی‌های سنتی استاد علیرضا افتخاری، خواننده‌ی اهل دل می‌باشد. برخی از آثار بتهوون و یانی نیز این تأثیرات را دارد. «ریچارد وبستر» در کتاب «هاله نورانی» به برخی از موسیقی‌هایی که این اثر را دارند، اشاره می‌کند. نُت موسیقی «لا» نیز باعث تحریك آجنا می‌شود.

بلورها می‌توانند سبب برقراری تعادل در چاکراها شوند. بلورها قدرت زیادی برای جذب و انتقال سریع انرژی‌های مثبت و منفی دارند، همچنین در جذب و انتقال سریع احساسات نیز نقش دارند. پس هنگام استفاده از بلور باید دقت نمایید، که در محیطهای دارای انرژی منفی و در کنار اشخاص با انرژی منفی قرار نگیرد، چون بلورها سریعاً انرژی منفی آنها را جذب کرده، به شما منتقل می‌کنند. در صورتی که از بلور برای برقراری تعادل در چاکراها استفاده می‌کنید، باید در زیر لباس و در تماس مستقیم با پوست بدن قرار گیرند.

رنگ بلور عامل مهمی برای انتخاب آن با توجه به چاکرای مورد نظر می‌باشد. در این راستا بهتر است رنگ بلور با رنگ چاکرا متناسب باشد. «بلور شفاف کوارتز» معروف به «دُرّ کوهی» برای تمام چاکراها مفید است. برای چشم سوم علاوه بر کوارتز می‌توان از سنگ‌های لاجورد، یاقوت آبی، یاقوت ارغوانی، یاقوت کبود، چشم شاهین، سنگ ماه و یشم استفاده نمود. همچنین بلور فلوریت، سودالیت، سلینیت، آزوریت، سوگولیت و پریدوت از جمله بلورهای مفید برای چشم سوم می‌باشند.

آجنا با ستاره‌ی زهره در ارتباط است، همچنین با فلز مس تحریك میشود. مس با متعادل کردن انرژی‌های چشم سوم، آرامش خاصی را در انسان ایجاد می‌کند.

استفاده از عطر در اسلام بسیار توصیه شده است. در سیره‌ی عملی پیامبر گرامی اسلام و ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز دیده می‌شود، که به عطر علاقه‌ی فراوان داشته‌اند و از آن استفاده می‌نمودند. مولای مؤمنان و عابدان و زاهدان و عارفان حضرت علی علیه‌السلام از بوی خوش با نام افسون یاد فرموده‌اند. همچنین نبی مکرم اسلام ـ که سلام و صلوات بر او و خاندانش باد ـ بوی خوش را تقویت کننده‌ی قلب می‌دانند. صادق آل محمد علیه‌السلام می‌فرمایند که: «رسول خدا برای عطر بیشتر از غذا خرج می کرد.» (ترجمه میزان الحکمه، ح۱۱۳۱۷، ۱۱۳۲۲ و ۱۱۳۲۱)

شیخ جلیل القدر، عارف بالله، حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی (قدس سره) در کتاب ارزشمند «اسرار الصلوه» می‌فرمایند: «... فضیلتی که برای بوی خوش بیان شده به‌خاطر شرافت عقل است زیرا عطر مغز را تقویت می‌کند و آن را از فساد حفظ می‌نماید...» (ص ۱۱۱). در بین مواد معطر، عود تأثیر مثبت بر آجنا دارد. سایر ترکیبات مفید برای فعال سازی آجنا شامل ریحان، چوب سدر، کافور و اُکالیپتوس می‌باشد.

در بین مواد غذایی نیز، خوراکی‌هایی به رنگ نیلی مانند انگور سیاه، آلوسیاه و شاه توت مفید است. همچنین مصرف آبی که به مدت چهار ساعت در لیوان نیلی رنگ در معرض آفتاب بوده و یا مصرف آبی که به مدت چهار ساعت از پشت شیشه نیلی رنگ نور آفتاب به آن تابیده، مفید و مؤثر است.

www.takbook.com

www.takbook.com

کم خوردن و نخوردن، کم خوابیدن و نخوابیدن، کم حرف‌زدن و سکوت و خلوت و تنهایی نیز اثرات بسیار خوبی بر تحریك و فعال سازی آجنا دارند، مشروط بر این‌که این عوامل را به خوبی شناخته و زیر نظر استاد عمل شود. مشروح موارد مذکور در فصل «متافیزیك و پرورش نیروهای درون» از کتاب «رخنه در اسرار متافیزیك» آمده است. این عبارت زیبا را به‌خاطر بسپارید: بخورید تا زنده بمانید نه زنده بمانید تا بخورید.

عبادات از جمله قرائت قرآن، تفکّر و تدبّر در آیات قرآن ، نماز و به‌خصوص نماز شب، ذکر و گریه کردن به بهانه‌های معنوی نیز تأثیرات بسیار عالی بر چشم دل می‌گذارند. پیامبر گرامی اسلام نماز را نور دیده‌ی خود معرفی می‌نمایند: «خداوند جلّ ثناؤه نور دیدهٔ مرا در نماز قرار داد و نماز را محبوب من گردانید، همچنان که غذا را محبوب گرسنه و آب را محبوب تشنه. گرسنه هرگاه غذا بخورد سیر می‌شود و تشنه هرگاه آب بنوشد سیراب می‌شود، اما من از نماز سیر نمی‌شوم.» (ترجمه میزان الحکمه، ح ۱۰۵۳۵)

قرآن کریم به تعبیر حضرت امام راحل ـ که از عارف‌ترین عارفان به قرآن بود ـ بزرگ‌ترین نسخه‌ی نجات دهنده‌ی بشر از جمیع قیودی که بر پای و دست و قلب و عقل او پیچیده است، می‌باشد. ایشان همچنین قرآن کریم را کتاب تحرّك از طبیعت به غیب و تحرّك از مادیّت به معنویّت می‌دانند. حضرت امام قرآن کریم را مرکز همه‌ی عرفان‌ها و مبداء همه‌ی معرفت‌ها می‌دانند و معتقدند که اگر قرآن نبود باب معرفت الله، الی‌الابد بسته می‌بود. ایشان در بیان زیبایی می‌فرمایند: «بدان که این کتاب شریف چنانچه خود بدان تصریح فرموده کتاب هدایت و راهنمای سلوك انسانیت و مربّی نفوس و شفای امراض قلبیه و نوربخش سیر الی الله است.» (قرآن باب معرفت الله، ص۱۰، ص ۲۰، ص ۳۳ و ص ۴۹)

قرائت قرآن کریم و گوش سپردن به تلاوت آیات این لطیفه‌ی الهی از بهترین و عالی‌ترین و مطمئن‌ترین عواملی است که بر چشم دل اثرات مثبت فراوان اعمال می‌کند. در کتاب «قرآن باب معرفت الله» از حضرت امام راحل چنین نقل شده است: «و چون شخص قاری مقصد را یافت در تحصیل آن بینا شود و راه استفاده از قرآن شریف بر او گشوده و ابواب رحمت حق بر او مفتوح گردد و عمر کوتاه عزیز خود و سرمایه تحصیل سعادت خویش را صرف در اموری که مقصود به رسالت نیست نکند و از فضول بحث و کلام در چنین امر مهمی خودداری کند و چون مدتی چشم دل را بر این مقصود افکند و از دیگر امور صرف نظر کرد چشم دل بینا گردد و حدید شود و تفکر در قرآن برای نفس عادی شود و طریق استفاده باز گردد و ابوابی بر او مفتوح شود که تا کنون نبوده و مطالب و معارفی از قرآن استفاده کند که تا کنون به هیچ وجه نمی‌کرد، آن وقت شفا بودن قرآن را برای امراض قلبیه می‌فهد.» (قرآن باب معرفت الله، ص ۷۸)

صد چو عالم در نظر پیدا کند چون که چشمت را به خود بینا کند

تدبّر و تفکّر در آیات قرآن کریم نیز بهترین اثرات مثبت را بر چشم دل اعمال می‌نماید. چنانچه در کتاب شریف کافی از صادق آل محمد علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند: «این قرآن راهنمای هدایت و چراغ شب تاریك است، پس جولان دهد صاحبنظر چشم خود را در آن و بگشاید نظر خود را برای استفاده از نور آن، زیرا که تفکّر در آن زندگانی دلِ بیننده است، چنانچه در ظلمات و تاریکی‌ها به نور استعانت کنند، در ظلمات جهل و تاریکی‌های ضلالت به نور هدایت قرآن باید هدایت جست.» (قرآن باب معرفت الله، ص ۶۵)

سجده‌های طولانی نیز اثرات بسیار خوبی بر تحریك و متعادل نمودن چشم دل می‌گذارد. برای این منظور انسان باید به دستوراتی که پیرامون ظاهر و باطن سجده آمده آگاه باشد و آنها را رعایت نماید. برای اثرگذاری بهتر سجده به این موارد توجه فرمایید: از مهر بزرگ (حدوداً به اندازه‌ی کف دست) استفاده نمایید، مهر تربت کربلا باشد، هنگام سجده توجه و تمرکز بر پیشانی باشد، هر دو چشم (سمت نگاه) به نوك بینی باشد، فقط هفت موضع (پیشانی، کف دو دست، دو زانو، دو انگشت شصت پا) بر زمین باشد، (از انداختن شکم، سینه، ساعد دست‌ها و سایر قسمت‌های بدن بر روی زمین خودداری شود)، در بانوان دست‌ها به بدن چسبیده باشد، در آقایان دست‌ها از بدن جدا باشد، در سجده از ذکر یونسیه استفاده شود، سجده به نیّت رضای حق‌تعالی باشد. در شروع، سجده‌ها کوتاه مدت بوده، سپس به تدریج بر زمان آن افزوده شود. ترجیحاً بین الطلوعین (فاصله‌ی اذان صبح تا طلوع آفتاب) را برای سجده در نظر بگیرید. توجه فرمایید این سجده غیر از سجده نماز می‌باشد.

عارف کامل، مرحوم آیت‌الله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی می‌فرمایند: «مرا شیخی بود جلیل‌القدر، عارف، کامل، قدس‌الله تربته که نظیر او در این مراتب کسی را ندیدم، از او از عملی که در اصلاح دل، و جلب معارف مؤثر باشد و به تجربه هم اثر آن ثابت شده باشد سؤال نمودم، او گفت

www.takbook.com

www.takbook.com

عملی مؤثرتر از این دو که می‌گویم ندیدم، یکی مداومت بر سجدهٔ طولانی در هر شب و روز یك مرتبه، که در آن گفته شود: لااله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمیناین ذکر را بر زبان آورد در حالیکه خود را در زندان طبیعت زندانی بیند، و قید و بند اخلاق رذیله را بر خود مشاهده کند، و با این حقیقت که او خود این قید و بند را برای خود فراهم آورده و در این زندان خود را محبوس نموده اعتراف کند و خود را نسبت به خود ظالم و ستمکار بداند نه خدا را، و دیگر صد مرتبه قرائت سورهٔ قدر در هر شب جمعه و عصر جمعه ...» (اسرار الصلوه، ص ۴۲۸ و ۴۲۹)

گریستن از ترس خدا، از اهم سفارشات بزرگان دینی است که برای آن ثواب فراوان وعده داده شده است. پیامبر گرامی اسلام ـ که سلام و صلوات بر او و خاندانش باد ـ به حضرت علی علیه‌السلام سفارش فرمودند که: «در برابر هر قطره اشکی که می‌ریزی خانه‌ای در بهشت برای تو ساخته می‌شود.» ایشان همچنین در خطبه‌ی حجه‌الوداع فرمودند: «هرکس چشمانش از ترس خدا اشك ریزد برای هر قطره اشك او به اندازه کوه احد در ترازوی اعمالش پاداش نهند». حضرت علی علیه‌السلام نیز در این باب می‌فرمایند: «گریستن از ترس خدا دل را نورانی می‌کند و از خو گرفتن به گناه مصون می‌دارد.» حضرت امام سجاد علیه‌السلام قطره‌ی اشك را با قطره‌ی خونی که در راه خدا ریخته شود کنار هم قرار داده و آنها را محبوب‌ترین چیزها می‌شمارد. (ترجمه میزان الحکمه، ح۱۸۲۹، ح۱۸۳۱، ح۱۸۳۷ و ح۱۸۳۹)

همنشین و دوست نیز می‌تواند بر چشم سوم اثرات مثبت یا منفی بگذارد. شاید به همین دلیل باشد که در دین نیز به این مقوله توجه فراوان شده و بزرگان دینی تاکید بر همنشینی با مؤمنان، فرزانگان و دانشمندان را دارند. مولای متقیان حضرت علی علیه‌السلام می‌فرمایند: «همنشینی با فرزانگان خردها را زنده می‌کند و جانها را شفا می‌بخشد.» ایشان همچنین می‌فرمایند: «با فرزانگان همنشینی کن تا خردت کمال یابد و شرافت نفس یابی و نادانی از تو رخت بربندد.» این کلام زیبا نیز از این امام بزرگوار می‌باشد: «با دانشمندان بنشین تا بر دانشت افزوده گردد، تربیت و ادبت نیکو شود و روانت پاکیزگی گیرد.» (ترجمه میزان الحکمه، ح۲۴۱۲، ح۲۴۱۰ و ح۲۴۰۹)

▪ عوامل اثرگذار منفی:

عوامل مختلفی بر هاله، چاکراها و به خصوص چشم سوم تأثیرات منفی اعمال می‌کنند. خستگی و کوفتگی، زیاده‌روی در میل و عمل جنسی، زیاده‌روی در خوردن به خصوص خوردن گوشت، زیاده‌روی در خوابیدن به خصوص در سحرگاهان، زیاده‌روی در صحبت کردن به خصوص صحبت‌های لغو از جمله عواملی‌اند که بر چشم سوم تأثیر منفی می‌گذارند. همچنین تفکرات منفی و منحرف، احساسات منفی و منحرف، عدم تعادل در احساسات، رفتارهای منفی یا منحرف، عدم تعادل در رفتارها، قطع رابطه‌ی احساسی با دیگر افراد، گسستگی رابطه با طبیعت و گسستگی رابطه‌ی احساسی با خالق یکتا نیز تأثیرات منفی بر چشم سوم می‌گذارد.

زنگ خودبینی زقلبت دور کن چشم دل از حرف حق پر نور کن

امروزه مشخص شده است افرادی که تمایلات جنسی بالایی دارند، در فعال کردن چشم سوم و حفظ این توانایی با مشکلات بیشتری روبه‌رو هستند. این واقعیت که رهروان معنویت به خوبی به آن پی‌برده‌اند، با کشفیات اخیر درباره‌ی اثر غده‌ی پینه‌آل در تنظیم فعالیت‌های جنسی هماهنگی دارد.

● فعال سازی چشم سوم

اکثر کسانی که روی چشم سوم کار می‌کنند و آن را فعال می‌نمایند، دید تازه‌ای نسبت به زندگی پیدا می‌کنند. کسانی که با این چاکرا هماهنگ شده باشند، بر خود تسلط پیدا می‌کنند و منشاء انرژی معنوی، شهود، خرد، ادراك و زیرکی قابل توجهی خواهند شد.

به خاطر بسپارید که فعال سازی چشم سوم، یك شبه محقق نمی‌شود، بلکه این روند به سال‌ها وقت، صبر، حوصله و همت فراوان احتیاج دارد. گاهی اوقات باز شدن کامل آجنا ممکن است تا چهل سال طول بکشد. فعال شدن چشم سوم یك روند تدریجی است. چشم سوم بسته مانند یك سد می‌ماند که باید ابتدا در آن یك روزنه‌ی کوچك ایجاد کرد، سپس این روزنه را به یك سوراخ تبدیل نمود، بعد از آن این سوراخ را بزرگ کرد، آنگاه با توسعه سوراخ یك سوراخ قطور به وجود آورد و در نهایت این سوراخ عظیم در این سد می‌تواند به تخریب کامل سد منتهی گردد.

بدیهی است ترك محرمات و مکروهات و عمل نمودن به واجبات و مستحبات، بهترین و مطمئن‌ترین اثرات مثبت را بر چشم دل اعمال کرده، موجب

www.takbook.com

www.takbook.com

تحریك و فعال نمودن آن می‌شود ، مشروط برآن‌که به ظاهر و باطن اعمال مذکور توجه گردد.

چشم سوم در بدو تولد در نوزادان باز و فعال است ولی به تدریج بسته و غیر فعال می‌شود. ظاهراً روند بسته شدن آجنا همزمان با بسته شدن ملاج سر اتفاق می‌افتد. البته این بسته شدن به صورت کامل و مطلق نمی‌باشد. علت اصلی این انسداد تعلّقات دنیایی می‌باشد، که در کودکان به گونه‌ای و در بزرگسالان به گونه‌ای دیگر جلوه می‌کند. در عده‌ی کمی از کودکان، چشم سوم، همچنان تا سنین بالا باز می‌ماند.

خانم‌ها به نسبت آقایان به مسایل معنوی و امور ماورایی علاقه‌ی بیشتری نشان می‌دهند. همچنین فعالیت چشم سوم به‌طور کلی در خانم‌ها بیشتر از آقایان می‌باشد. خانم‌هایی که تمرین‌های فعال سازی آجنا را انجام می‌دهند، خیلی سریع‌تر از آقایانی که همان تمرین‌ها را انجام می‌دهند، به نتیجه می‌رسند. این پدیده طی سال‌های زیاد تدریس نویسنده این کتاب در کلاسهای تئوری و عملی نیز تجربه شده است. به نظر می‌رسد که چشم سوم در بیشتر زنان هنگام زایمان طبیعی به صورت موقت باز می‌شود.

در روند فعال سازی چشم سوم ممکن است در تماس با آگاهی ذهن، نور جلوه‌گر شود. این نور ابتدا به صورت دایره‌ای و گاهی مانند شعله شمع دیده می‌شود. ظهور این نور در چاکرای آجنا، نشانه‌ی پیشرفت یك رهرو در مسیر اوست. مردم اغلب احساس نور در چاکرای آجنا را با عبارات مختلفی تعبیر می‌کنند. نور اصلی و واقعی در مرحله‌ی سامادهی رؤیت می‌شود. سامادهی بالاترین مرحله‌ی روحی است، در این مرتبه هیچ آغاز یا پایانی وجود ندارد و آنچه هست، حقیقت، آگاهی و سعادت بی‌پایان می‌باشد. نور آجنا، تجربه‌ای است که آغاز حیات معنوی را نشان می‌دهد، اما نور سامادهی تجربه‌ای بی‌بازگشت می‌باشد. هنگامی که نور آجنا پدیدار می‌گردد، توصیه می‌شود که به تمرین‌های مراقبه‌ای پرداخته، آگاهی روی چشم سوم متمرکز گردد، تا این‌که آگاهی با نور آمیخته شود.

وقتی نور آجنا بیدار می‌شود، درخششی فزآینده پیدا می‌کند، تا حدی که درخششی برابر با هزاران خورشید می‌یابد. نور سفید چاکرای آجنا بی‌نهایت قدرتمند است. انسان می‌تواند با قدرت اراده، آگاهی خود را به جاهای دور بفرستد و اطلاعاتی کسب کند. به واسطه‌ی همین نور الهی است که جویندگان معنویت نسبت به خدای خود بصیرت پیدا می‌کنند. صادق آل محمد علیه‌السلام می‌فرمایند: «نور را جستم، آن را در گریه و سجده یافتم.»

نور نور چشم، خود نور دل است نور چشم از نور دل‌ها، حاصل است

باز نور نور دل، نور خداست کو زرنگ و عقل و حس، پاك و جداست

«در کتاب ـ اثبات الوصیه مسعودی ـ خطبه‌ای از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده که قسمتی از آن، این است: ای خداوندی که سبحان و پاکی، کدام چشم توانایی مشاهده روشنائی نورت را دارد و صعود به سوی نور تابناك قدرتت را می‌یابد و کدام فهم و درك را چه امکانی است جز چشمانی که تو خود از آنها پرده‌برداری فرموده‌ای و حجاب‌های کوری را از آنها برگرفته‌ای؛ پس ارواح آنها در حال صعود به اطراف بالهای آن ارواح هستند؛ پس آنها تو را در ارکان وجودت می‌خوانند و در انوار عظمتت فرورفته‌اند و از این عالم خاکی بالا آمده و به کبریای تو نگریسته‌اند...» (طریق عرفان، ص۱۳۵)

گر نکشم به چشم تو، نور زکحل خویشتن

چشم تو درك کی کند، حضرت کبریای من

با بیدار کردن چاکرای آجنا، می‌توان شکل واقعی کالبد اختری را درك کرد. با مراقبه روی چشم سوم می‌توان قدرت به‌دست آوردن همه‌ی خواسته‌ها را کسب نمود، چون فرمانی که از آجنا صادر شود، باید به اجرا درآید، به همین دلیل است که این چاکرا را آجنا به معنی «دستور» نامیده‌اند.

نوری که ضمن مراقبه از چاکرای آجنا ساطع می‌شود، از نیروی ذهن منشاء می‌گیرد و از طریق آجنا متمرکز می‌شود. خواسته‌های ذهن از طریق آجنا عمل می‌کنند، بنابراین کسانی که با بیدار کردن آجنا، این گذرگاه را گشوده‌اند، انسان‌های بزرگی هستند که می‌توانند کارهای بزرگ انجام دهند. آجنا مجرای قدرت اراده انسان است. از این مجرا می‌توان دعای خیر خود را نثار بشریت کرد و پیام‌هایی برای اهداف خیرخواهانه و برقراری

www.takbook.com

www.takbook.com

صلح در جهان فرستاد. پس آجنای فعال مجرایی برای عملکرد اراده در جهان می‌سازد، این قدرت می‌تواند به دو گونه سازنده یا مخرب به کار گرفته شود. فرم مخرب آن همان جادوی سیاه است، که افراد شیطانی از آن استفاده می‌کنند.

با آرامش و تحمل سختی‌ها، با قدرت ریاضت و با کار سخت می‌توان چشم سوم را بیدار کرد و سطوح و ابعاد جدیدی از آگاهی را در برابر خود گشود. توجه نمایید که ریاضات به دو نوع شرعی و باطله تقسیم می‌شوند. ریاضات شرعی آنهایی است که با فرهنگ اسلامی سازگار بوده و عرفای شیعی نیز بدان عمل می‌نموده‌اند. ریاضات باطله با احکام شریعت تضاد داشته و از طرف بزرگان دینی مردود شمرده شده‌اند.

یگانه فیلسوف عصر، عارف بالله، علامه، آیت الله سید محمد حسین طباطبایی در کتاب «رساله الولایه» ـ که به تعبیر آیت الله جوادی آملی بهترین اثر علامه است ـ دست برداشتن از ریاضت‌های شرعی و روی آوردن به ریاضت‌های سختِ غیرشرعی را یك نوع فرار از سخت‌تر به آسان‌تر می‌دانند. از نظر ایشان تبعیّت و فرمان‌برداری از شرع، نفس کُشی دایمی و تدریجی است و مادام که نفس موجود باشد، ریاضت‌های شرعی نیز باید انجام گیرد. اما ریاضت‌های سختِ غیرشرعی، قتل دفعی و غیر تدریجی نفس به شمار می‌آید و برای همین این ریاضت‌های سختِ غیرشرعی در اصل آسان‌تر و کم‌ایثارتر است. (طریق عرفان، ص۸۰)

تا چشم بر ندوزی از آنچه در جهان است

در چشم دل نیاید چیزی که مغز جان است

هنگامی که دست‌هایتان را در برابر چشم‌هایتان نگه می‌دارید یا به سادگی چشم‌هایتان را می‌بندید و از ناحیه اطراف مرکز پیشانی آگاه می‌شوید، جرقه‌هایی از نور مانند چشمك زدن ستارگان می‌بینید، یا شاید نوری سفید و ضربان‌دار یا حلقه‌ای از نور رنگین ببینید. همان طور که در حالت خواب، رؤیا می‌بینید در حالت مراقبه نیز می‌توانید به چنین بصیرتی دست پیدا کنید.

گاهی شگفت انگیزترین اشعار، ناگهان در ذهن جاری می‌شود یا وقتی که روی مسئله‌ای به‌طور مداوم کار می‌کنید تا کاملاً خسته می‌شوید و عقب نشینی می‌کنید، در یك چشم برهم زدن راه حل مانند جرقه‌ای خورشیدسان در ذهن شما پدیدار می‌شود. همه‌ی این پدیده‌ها مربوط به فعالیت نامحسوس ذهن در سطح ناخودآگاه است. ارتباط بین ضمیر آگاه و این گونه پدیده‌ها از طریق آجنا برقرار می‌شود.

- تکنیك‌های فعال‌سازی چشم سوم

فعال نمودن آجنا به علم، آگاهی و ظرفیت احتیاج دارد. بدیهی است که فعال شدن چشم سوم قبل از حصول این موارد، می‌تواند فاجعه ایجاد کند. برخی از جویندگان و طالبان به دنبال شیوه‌های فوری و آنی برای فعال سازی چشم سوم می‌باشند. اینان غافل‌اند که در صورت دستیابی به این شیوه‌ها، بزرگ‌ترین ضررها و آسیب‌ها را به خود وارد خواهند نمود.

انجام تمرین‌های منظم و مستمر، زیر نظر مربی آگاه و ورزیده، می‌تواند آجنا را بیدار نماید. دقت نمایید انجام تمرین بدون داشتن و نظارت مربی عالم و عامل، تبعات و مشکلات فراوان به دنبال خواهد داشت. با عنایت به موارد مذکور، در ادامه بحث به بعضی از تمرین‌های مفید برای تحریك آجنا اشاره می‌گردد:

۱) شست‌وشوی حفرات و سینوس‌های بینی که باید زیر نظر استاد و طبق اصول خاصی انجام گردد. این عمل باعث تحریك اعصاب اطراف آجنا می‌شود. سینوس‌ها و سلامت آنها با عملکرد چشم سوم ارتباط دارد.

۲) تنفس سایشی که باید در حضور استاد انجام شود. در این حالت انتهای گلو و کام نرم توسط هوای دم و بازدم به ارتعاش درمی‌آید و این خود باعث ارتعاش غده‌ی صنوبری و غده‌ی هیپوفیز می‌گردد. در تنفس سایشی با تنگ کردن مجرای حلق، دم و بازدم انجام می‌شود، به‌طوری که هوا به سختی وارد و خارج شده و ضمن ایجاد صدا، دیواره‌ی حلق را به ارتعاش درمی‌آورد. این حالت مانند خرخر کردن در خواب می‌باشد و در افرادی که خوابشان سنگین است دیده می‌شود. در تنفس سایشی دم از طریق بینی و بازدم از راه دهان انجام می‌شود. این تمرین بسیار حساس و خطرناك است.۳) ماساژ دادن و ضربه زدن به پیشانی در حالت آرامش و خلسه باعث تحریك چشم سوم می‌شود. این کار باید با توجه و تمرکز کامل صورت گیرد. با عنایت به ارتباط کالبد فیزیکی با کالبد اثیری، اثرات ماساژ و ضربه بر پیشانی به چشم سوم منتقل می‌شود. این تمرین ابتدا

www.takbook.com

www.takbook.com

به صورت فیزیکی و سپس به شکل ذهنی انجام می‌شود.

۴) حرکت کره چشم به سمت بالا، پایین، چپ و راست به صورت فیزیکی و ذهنی بر تحریك آجنا مؤثر است. این تمرین نیز در حالت آرامش و خلسه با تمرکز و آگاهی کامل انجام می‌شود.

۵) بالا کشیدن پلك‌ها، ابروها و پوست پیشانی به صورت فیزیکی و ذهنی، در حالت آرامش و خلسه، با توجه و تمرکز نیز تمرین دیگر می‌باشد.

۶) برداشتن پرده‌ی خیالی از جلوی چشمان در حالت مراقبه که به صورت تجسم در ذهن صورت می‌گیرد، هم بر فعال سازی آجنا مؤثر است.

۷) تجسم یك نقطه بر پیشانی، تبدیل آن به یك دایره‌ی کوچك و سپس بزرگ نمودن این دایره تا زمانی که تبدیل به یك دایره با قطر حدود بیست سانتی‌متر شود، هم به عنوان یك تمرین توصیه می‌گردد. این تمرین نیز در حالت آرامش و خلسه انجام می‌شود.

۸) پالایش بیرونی و درونی هم برای تحریك آجنا لازم و ضروری است. پالایش بیرونی به معنای حذف وسایل و چیزهای زاید و اضافی از محیط کار و سکونت می‌باشد. پالایش درونی نیز به معنای حذف افکار زاید و اضافی از مغز و ذهن است.

۹) ذکر گفتن به خصوص در حالت‌های خاص، برای مثال ذکر گفتن در حال سجده و یا ذکر گفتن در حال مراقبه بسیار مفید و مؤثر است. آرام بودن جسم و ذهن، تمرکز داشتن بر آجنا و انتخاب ذکر مناسب از جمله عوامل مهم در این شیوه است. لااله‌الاالله یکی از بهترین ذکرها برای این کار می‌باشد و در منابع دینی نیز توصیه شده است.

۱۰) سجده با آگاهی کامل به آداب ظاهری و باطنی آن و رعایت این آداب، بر فعال شدن چشم دل اثرات بسیار خوبی دارد. در سجده می‌توان همان ذکر معروف سجده‌ی نماز و یا ذکر یونسیه (لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین) را تکرار نمود.

۱۱) گریه کردن به خصوص به بهانه‌ها و نیّات معنوی بر چشم سوم اثرات بسیار عالی می‌گذارد. می‌توان ذکر، سجده و گریه را با هم توأم نمود. این ترکیب یکی از بهترین و قوی‌ترین تمرین‌های مؤثر بر چشم سوم می‌باشد.

۱۲) تجسم آسمان در شب در حالت مراقبه و یا مراقبه‌ی دیداری بر آسمان و قرص کامل ماه در شب نیز از جمله تمرین‌های مفید است. همچنین تجسم چاکرای شماره‌ی شش به صورت ایده‌آل و مراقبه بر آن نیز مؤثر می‌باشد. در این حالت باید فرم، اندازه، رنگ و چرخش این چاکرا به صورت طبیعی و ایده‌آل تجسم گردد.

۱۳) تجسم نهری از نور طلایی که از ناحیه‌ی پسین لگن به سمت نخاع و مغز می‌آید و نهری از نور صورتی که از ناحیه‌ی پیشین لگن به سمت نخاع و مغز در حرکت است، به‌طوری که این دو نهر در بالا به همدیگر رسیده، به صورت قوس یکدیگر را قطع می‌کنند. این تمرین نیز باید در حالت مراقبه انجام شود.

۱۴) صرف مراقبه بر چشم سوم نیز مفید است. در این حالت سطح آگاهی تا منطقه‌ی چشم سوم گسترش می‌یابد. برای این منظور پس از آرام نمودن جسم و ذهن، چشم‌ها را بسته، در این حالت به‌طور طبیعی در مرکز چشم سوم قرار می‌گیرید، به شرط آن‌که توجه‌تان فقط بر تاریکی پشت چشم‌ها باشد.

۱۵) برای فعال سازی آجنا می‌توان طالب را به حالت خلسه فروبرد و پیشانی بر پیشانی او گذاشت. (چشم سوم استاد بر روی چشم سوم سوژه قرار می‌گیرد)، در این حالت با ارسال مستقیم انرژی از آجنای خود به آجنای سوژه، به فعال سازی چشم سوم کمك می‌شود. برای این تکنیك سوژه روی تخت یا روی زمین در جهت شمال ـ جنوب دراز کشیده و استاد به گونه‌ای بالای سر وی می‌نشیند، که به راحتی بتواند پیشانی بر پیشانی او بگذارد. در این تمرین لازم است استاد و معرفت‌جو هر دو مرد و یا هر دو زن باشند. این تمرین ابداع نویسنده این کتاب می‌باشد.

بدیهی است موارد مذکور فقط لیستی از تمرین‌های چشم سوم می‌باشد، و هر یك از موارد فوق برای اجرا به دستورالعمل خاص اجرایی احتیاج دارد. «باربارا برنن» در کتاب معروف خود (هاله درمانی با دستان شفابخش) نیز تمرین‌هایی برای این منظور ارائه کرده است. «لوبسانگ» رامپا در کتاب چشم سوم از شیوه‌های فیزیکی خشن برای باز کردن چشم سوم که برای وی اتفاق افتاده است، یاد می‌کند.

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی در تفسیر ارزشمند نمونه می‌فرمایند: «ایمان و عمل صالح چشم دل را بینا می‌کند.» (تفسیر نمونه، ج۲۰،

www.takbook.com

www.takbook.com

ص۱۴۱). علامه طباطبایی ـ مفسر کبیر قرآن ـ نیز معتقد است که: «آن مانعی که میان مردم و خدا حائل شده همانا تیرگی گناهان است که مرتکب شده‌اند و این تیرگی‌ها است که دیده دل‌های ایشان را پوشانده و نمی‌گذارد که به مشاهده پروردگار خود تشرف یابند، پس معلوم می‌شود که اگر گناهان نباشد جانها خدا را می‌بیند نه چشم‌ها.» (ترجمه المیزان، ج۸ ، ص۳۰۸)

● مراقبه‌ی چشم سوم

بهتر است این تمرین را زمانی انجام دهید که بتوانید به مدت ۳۰ تا ۶۰ دقیقه تنها باشید. یا اگر این تمرین را به صورت گروهی انجام می‌دهید، باید همه ساکت باشند. در مکان تمرین نباید منبعی از نور وجود داشته باشد. البته شما می‌توانید یك شمع روشن در اتاق داشته باشید، به شرط آن‌که در پشت سر شما قرار گیرد و مزاحم شما نباشد.

روی یك صندلی راحت بنشینید و در حالت آرامش قرار بگیرید. می‌توانید در حین تمرین از موسیقی دلخواه خود استفاده کنید، البته موسیقی باید ملایم و آرام بخش باشد، مانند صدای فلوت یا اصوات طبیعت. اگر با استفاده از بخور ملایم احساس بهتری پیدا می‌کنید، این کار را انجام دهید.

با تمرکز بر دید چشم سوم خود، به تصویری نگاه کنید یا تصویری را در ذهن مجسم نمایید. (برای حالت اول یك تصویر مناسب، زیبا و رویایی انتخاب کنید) توجه خود را به سوی مرکز تصویر جاری کنید، در این حالت به آرامی از عدد ۱تا ۱۴۴ بشمارید. سپس چشمانتان را ببندید و دوباره تا ۱۴۴ بشمارید. ممکن است با بستن چشم‌ها، تصویری با رنگ‌های متضاد مشاهده کنید، همچنان توجه خود را روی مرکز پیشانی متمرکز کنید. حتی اگر هنوز چیزی نمی‌بینید، ناامید نشوید، شما با تمرکز توجه خود روی جایگاه چشم‌سوم، بدون مشاهده آن نیز می‌توانید به نتیجه برسید. پس از این‌که تا ۱۴۴ شمردید، چشمانتان را باز کنید و دوباره به تصویر نگاه کنید. درحالی‌که دید شما بر مرکز تصویر متمرکز است، تا ۱۴۴ بشمارید. سپس چشمانتان را ببندید و در حال نگریستن به نور درونی تا ۱۴۴ بشمارید. در این هنگام است که می‌توانید آنچه را که می‌خواهید طلب کنید.

اجازه ندهید که در حین تمرین هیچ چیز حواس شما را منحرف کند. ممکن است ببینید که تصویر حرکت می‌کند. بعدها خواهید فهمید که چشم سوم عملکردهای بسیار عجیب و اسرارآمیزی دارد. حتی ممکن است روزی بتوانید هوای بین خود و تصویر را ببینید. اما در هر شرایطی با تمرکز کامل به مراقبه‌ی خود همراه با بسته و باز کردن چشم‌ها ادامه دهید.

در پایان تمرین چشمانتان را ببندید و برای هر مدت که دوست دارید در سکوت و آرامش باقی بمانید. هرگز به چشمانتان فشار نیاورید. اگر هر زمان در حین تمرین در چشمانتان فشار یا خستگی احساس کردید تمرین را قطع کنید.

زمانی خواهد رسید که بتوانید بدون آن‌که ابتدا به تصویر نگاه کنید، نور را در سر خود مشاهده کنید. به هر حال با کمك یا بدون کمك حس بینایی، شما خواهید توانست نتایج سودمندی کسب کنید. آنگاه که نور درون را می‌بینید، وقت آن رسیده است که آنچه را می‌خواهید طلب کنید. در این حالت خواستن، واقعاً توانستن است.

بعد از مدتی تمرین، شما خواهید توانست آن‌چنان آرامشی در خود ایجاد کنید، که کاملاً بر موضوع دیداری تمرکز داشته باشید و بتوانید جسم خود را در حالت خواب ترك کرده، از طریق چشم سوم به سفر بپردازید. کسانی که از حلقه‌ی طلایی عبور می‌کنند و تونل مربوطه را پشت سر می‌گذارند وارد عالم اختری می‌شوند. این‌که از اینجا به کجا سفر کنید، به آگاهی شما بستگی دارد. زیرا این آگاهی شما است که هر چه در این سطح می‌بینید به وجود می‌آورد. بهتر است قبل از سفر مقصدی برای خود در نظر بگیرید. شما می‌توانید به بخش‌های مختلف عالم اختری سفر کنید و موجودات اختری را ملاقات نمایید. در این سفر حتی می‌توانید از عالم اختری بگذرید و به عالم بعدی بروید.

با تمرین مداوم شما خواهید توانست وضوح و قدرت نور را افزایش دهید، تا این‌که هیچ چیز دیگری به جز نور نبینید. در این هنگام است که شما می‌توانید به این نور بپیوندید و با آن یکی شوید. این نور یك توهم نیست، بلکه پاسخی است که از سوی دیگر به شما داده می‌شود. این پاسخ در زندگی روزانه شما به تدریج به صورت سلامت بیشتر، روشنی اندیشه و شادمانی نمایان می‌شود.

در تمرین‌های اول انتظار زیادی نداشته باشید. این تکنیك به تمرین زیاد نیاز دارد، اما انجام یك بار در روز برای حدود یك ماه حتماً نتایج خوبی خواهد داشت.

www.takbook.com

www.takbook.com

بهترین زمان‌ها برای انجام مراقبه‌ی چشم سوم، ساعت شش صبح، دوازده ظهر، شش عصر و دوازده نیمه‌شب است. در این ساعت‌ها نوسان‌های مغناطیسی مفید در اطراف زمین جریان دارد. البته همه‌ی افراد نمی‌توانند در این ساعت‌ها به مراقبه بپردازند. اما زمانی که تعداد زیادی از مردم به‌طور همزمان و گروهی به مراقبه می‌پردازند، می‌توان نیروی عظیمی از مراقبه کسب کرد. از آنجا که شما هنگام مراقبه مرزهای زمان و مکان را پشت سر می‌گذارید، هیچ فاصله‌ای بین شما و کسانی که در سایر نقاط کره زمین به مراقبه می‌پردازند، وجود ندارد. ما به سادگی می‌توانیم در تمام دنیا مراقبه‌ی گروهی انجام دهیم.

یکی از جالب‌ترین واقعیت‌ها درباره‌ی چشم سوم این است که وقتی نور در چشم سوم دیده می‌شود، می‌توان آن را به درون بدن انتقال داد. این جریان می‌تواند به خواست شما، به قسمت‌های مختلف بدنتان جریان پیدا کند. به سادگی از اراده‌ی خود استفاده کنید و قسمتی از بدنتان را که می‌خواهید این نور در آن جریان یابد، مجسم کنید؛ جریان نور از اراده‌ی شما پیروی خواهد کرد و برابر تجسم شما به حرکت در خواهد آمد. ابتدا جریان را به قلب بفرستید، تا احساس دلپذیری پیدا کنید. به این احساس اجازه دهید که رشد کند و تمام بدن شما را به نوسان در آورد و همه جای آن را فراگیرد. این پدیده فرآیند شفابخشی و نیرودادن است.● مراقبه‌ی چشم سوم (تمرینی از علامه طباطبایی)

«... شناخت خداوند یك امر بدیهی و روشن و از بدیهی‌ترین بدیهیّات است و آنچه که مانع شناخت خداوند است جهل نیست بلکه غفلت است و این غفلت نیز در اثر مشغول شدن به امور بی‌ارزش و پست دنیا ایجاد می‌شود؛ پس خداوند برای هیچ کس دوتا ((دل)) قرار نداده است.

پس همین دل است که اگر اشتغال به دنیا پیدا کند موجب محبّت آن می‌گردد و تمام همّت و تلاش انسان به آن تعلّق می‌گیرد؛ پس همین امر تمام دل را به اشتغال خود در می‌آورد و دیگر جایی از این آینه دل صاف نمی‌ماند تا جمال خداوند سبحان در آن منعکس شود و معرفت حاصل شود؛ پس همانا مسأله، مسأله دل است.

و اگر می‌خواهی درستی سخن ما را بیازمایی، مکان خلوتی را انتخاب کن که هیچ مشغول کننده‌ای از قبیل نور و صدا و اثاث منزل و غیره در آنجا نباشد، سپس طوری بنشین که مشغول به کاری نشوی و حواست پرت نگردد و چشمانت را بسته نگهداری، آنگاه صورتی را مثلاً صورت ((۱)) را در خیال خود مجسم نمایی که کاملاً توجّه‌ات به آن معطوف گردد و هشیار باشی که هیچ صورت خیالی وارد محوطه صورت ((۱)) نشود؛ پس در این هنگام که ابتدای کار است درمی‌یابی که صورت‌های خیالی دیگر مزاحم تو شده و ذهن تو را می‌خواهند تاریك و مشوّش نمایند، صورت‌هایی که بسیاری از آنها قابل تشخیص و شناسایی از یکدیگر نیست، صورت‌هایی که از افکار روزانه و شبانه و مقاصد و خواسته‌های توست، حتّی این افکار چه بسا دربارهٔ این باشد که یك ساعت بعد از بیداری در فلان جا خواهی بود یا با فلان شخص ملاقات خواهی کرد یا فلان عمل را انجام خواهی داد؛ این در حالی است که تو در خیال خود فقط به صورت ((۱)) نظر داری و به آن توجه می‌کنی و این تشویش ذهن مدّتی با تو خواهد بود و تداوم خواهد داشت. پس اگر چند روزی به تخلیه و پاکسازی این خیالات مزاحم اقدام نمایی، بعد از مدّتی مشاهده می‌کنی که آن خیالات و خواطر روبه کاهش گذاشته و هر روز کم می‌شود و خیال نیز نورانی می‌گردد تا این‌که احساس می‌کنی هر چه به دل و ذهن تو خطور می‌کند، چنان روشن است که گویا آن را با چشم حّس خود مشاهده می‌کنی آنگاه این خواطر به طور تدریجی روز به روز کمتر می‌شود تا این‌که هیچ صورتی با صورت ((۱)) باقی نمی‌ماند. این مطلب را خوب تحویل بگیر! و از اینجاست که صحّت ادّعای ما را قبول می‌کنی که همانا سرگرم شدن به امور دنیوی عامل اصلی خود فراموشی و غفلت از ماورای ماده می‌گردد و همانا حرکت به سوی باطن، با روگرداندن از ظاهر و روآوردن به ماورای ماده، صورت می‌پذیرد، پس اگر خواستی مثلاً از همان طریق مذکور نفس خود را مشاهده نمایی، آن خواطر و موانع را که همان هواهای نفسانی و مقاصد دنیوی است، چند برابر خواهی یافت؛ پس طریق منحصر به فرد برای دستیابی به معرفت، تصفیه دل از دنیا و زرق و برق آن و هر حجابی که مانع دیدار خداوند سبحان می‌گردد، می‌باشد؛ پس تمام اسباب و دستوراتی که گفته شده از قبیل مراقبه، خلوت و غیره، فقط برای دستیابی به این حالت قلبی است، سپس توجّه کامل قلب تو به سوی خداوند سبحان و تشرّف به حضرتش ـ عزّاسمه ـ می‌باشد و این همان ذکر خدا و تشرّف به محضر حضرت حقّ است و آن آخرین کلید است و خداوند هدایتگر انسان است.» (طریق عرفان، ص۱۰۹ تا ۱۱۱)

● حفاظت از چشم سوم

www.takbook.com

www.takbook.com

هنگامی که دو نفر انرژی‌های چاکرای چشم سومشان را مخلوط کنند، قدرت روشن‌بینی آنها افزایش می‌یابد. اگر هر دو همزمان انرژی‌هایشان را خالصانه ادغام کنند و واقعاً در مرکز چشم سوم قرار بگیرند، فهم آنها برای درك پدیده‌های مختلف بسیار افزایش پیدا می‌کند. در این حالت يك نور بسیار زیبا و درخشان سبز رنگ در اطراف آنها دیده می‌شود، این بیشتر در مردمان پاك و خوب اتفاق می‌افتد. ترکیب انرژی‌های چشم سوم از طریق ارتباط فیزیکی، عاطفی و یا فکری صورت می‌گیرد. ارتباط عاطفی و فکری از راه دور نیز امکان پذیر می‌باشد، به همین دلیل افراد از راه دور نیز می‌توانند بر چشم سوم یکدیگر اثر بگذارند.

در این ارتباطات اگر یکی از آن دو نفر، یا هر دو نفرشان دارای چشم سوم ناپاك باشند، آن رنگ سبز درخشان، کدر، مات و تیره می‌شود. این افراد اشرافشان به ابعاد ماورائی کاهش پیدا می‌کند و محدود می‌شود. افرادی که با هم ارتباط نزدیك فیزیکی و متافیزیکی دارند و یا آنهایی که با هم ازدواج می‌کنند، باید خیلی مواظب این پدیده باشند. در این حالت‌ها اگر فقط چشم سوم یکی از دو نفر دارای مشکل است، نفر مقابل باید خیلی مواظب باشد. این بدان معنا نیست که مردم از هم جدا شده یا جدای از هم زندگی کنند، بلکه باید مواظب چشم سومشان باشند و از آن محافظت کنند. این کار بسیار آسان است، ما می‌توانیم يك حلقه‌ی محافظ کامل و همیشگی برای چشم سوم خود ایجاد کنیم. در بعضی افراد نیز چشم سوم به محافظت اختصاصی نیاز دارد.

آسان‌ترین و مطمئن‌ترین راه برای حفاظت از ابعاد فیزیکی و متافیزیکی خود ـ حفاظت از هاله، چاکراها و چشم سوم ـ توسل به حضرت حق‌تعالی می‌باشد. همچنین به نظر می‌رسد که غسل و وضو با ایجاد حصاری از نور ماورایی پیرامون هاله‌ی انسان، از هاله، چاکراها و چشم سوم مواظبت می‌کنند و از ورود عوامل منفی و مخرب به هاله و اثرگذاری آن بر چشم سوم جلوگیری می‌کنند. این فرضیه نیز از طرف نویسنده این کتاب ارائه شده است و به نظر می‌رسد با مطالب دینی هماهنگی داشته باشد. حضرت امام خمینی (قدس سره)، وضو و غسل را نور می‌دانند و می‌فرمایند: «وضو نور محدود و غسل نور مطلق است» (آداب نماز، ص۷۷)

در احادیث وضو را نور، و وضو روی وضو را نور روی نور معرفی نموده‌اند. پیامبر گرامی اسلام ـ علیه آلاف التحیّه و الثناء ـ فرموده‌اند: « (روز قیامت) بر اثر وضو، با پیشانی و دست و پای سفید بر من وارد می‌شوید و هیچ کس جز شما این خصوصیّت را نخواهد داشت.» حضرت امام رضا علیه‌السلام نیز وضو را باعث پاك ساختن دل برای ایستادن در حضور خدای جبّار می‌دانند. (ترجمه میزان الحکمه، ح۲۱۹۱۵ و ۲۱۹۱۲)

- چشم سوم (ختم کلام)

خداوند متعال در شب معراج فرمود:

« ای احمد! آیا می‌دانی چه عیشی گواراتر و چه زندگی‌ای ماندگارتر است؟ عرض کرد: خداوندا نمی‌دانم. فرمود: آن زندگی‌ای گواراتر است که صاحبش از ذکر من غافل نگردد و نعمت مرا در بوتهٔ فراموشی نگذارد و جاهل به حقّ من نباشد و شب و روز به دنبال کسب رضا و خشنودی من باشد.

اما زندگی جاودان و ماندگارتر آن است که صاحبش آن چنان روشی نسبت به نفس خود به کار گیرد که دنیا در نظرش پست و در چشمش کوچك و آخرت در دیدگان او بزرگ گردد و خواستهٔ مرا بر خواستهٔ خودش مقدّم بدارد و رضایت و خشنودی مرا بطلبد و حق نعمت مرا بزرگ بداند و رفتار مرا نسبت به خودش به خاطر بسپارد و در شب و روز که می‌خواهد نافرمانی و گناه نماید مرا در نظر بگیرد و مراقب باشد و دل خود را از آنچه ناخوش دارم، دور سازد و شیطان و وسوسه‌های او را دشمن بدارد و نگذارد بر دلش راه یابد، پس اگر چنین بود، من نیز محبّت خود را در دلش اسکان می‌دهم تا این‌که دل او را کاملاً از آنِ خود سازم و دلش را از دنیا فارغ و به آخرت مشغول نمایم و او را چون محبّان دیگرم، از نعمتهای تازه بهره‌مند سازم و چشم و گوش و دلش را باز کنم تا این‌که با دلش بشنود و با آن به جلالت و عظمت من نگاه نماید به‌طوری که دنیا را بر او تنگ سازم و لذّت‌های دنیوی را دشمن او قرار دهم و او را از دنیا و آنچه که در دنیاست بترسانم همانطور که چوپان گوسفندان خود را از چراگاه‌های خطرناك می‌ترساند و دور می‌نماید، او را از گناهان دور سازم و چون بنده‌ای به این مقام دست یافت، از مردم می‌گریزد و گوشه‌گیری اختیار می‌نماید و از دنیای فانی به دنیای باقی منتقل می‌شود، از خانهٔ شیطان به خانه خداوند رحمان پناه می‌آورد.

www.takbook.com

www.takbook.com

ای احمد! چنین بنده‌ای را به هیبت و عظمت زینت می‌دهم، این است عیش گوارا و زندگی جاویدان و این است مقام اهل رضا و خشنودی؛ پس هر کس طبق رضا و خشنودی من رفتار نماید، سه خصلت را ملازم او می‌سازم: با سپاسگزارئی او را آشنا می‌کنم که جهل به آن آمیخته نیست و ذکری به او می‌دهم که با فراموشی مخلوط نشود و محبّتی به او ارزانی می‌دارم که محبّت مرا بر محبّت آفریدگانم مقّدم بدارد؛ پس چون مرا دوست بدارد من نیز او را دوست خواهم داشت و چشم دلش را به شکوه و جلال خود باز خواهم نمود و بندگان مخصوص خود را از او پنهان نخواهم ساخت؛ پس در تاریکی شب و روشنایی روز با او سخن گویم تا این‌که سخن گفتن او با آفریدگانم قطع شود و با ایشان مجالست ننماید و سخنان خود و فرشتگانم را به گوشش برسانم و رازی را که از مردم پنهان کرده‌ام در اختیارش قرار دهم و لباسی از حیا و شرم بر او بپوشانم تا همهٔ مردم از او شرم نمایند و بر روی زمین راه می‌رود در حالی که آمرزیده شده است و دل او را شنوا و بینا سازم و چیزی از بهشت و دوزخ برای او پنهان نمی‌کنم. و او را به آنچه در قیامت بر مردم می‌گذرد از قبیل ترس و وحشت، آگاه نمایم و او را بر حساب‌رسی که از ثروتمندان و فقیران و نادانان و عالمان به عمل خواهد آمد مطّلع کنم و قبر او را نورانی نمایم تا این‌که نکیر و منکر را برای سئوال و جواب نزد او بفرستم، اما اندوه مرگ و تاریکی قبر و لَحد و بیم روز قیامت را نبیند، پس برای او میزانش را نصب نمایم و نامهٔ عملش را بگشایم، آنگاه نامهٔ عملش را در دست راست او بگذارم و او آن منشور را می‌خواند و آن هنگام دیگر مترجمی بین من و او نیست و من با او بدون واسطه سخن گویم؛ پس اینهاست صفات مُحبّان و دوستان.»

(طریق عرفان، ص۱۳۹ تا ۱۴۱)

http://vista.ir/?view=article&id=259675

VISTA.IR
Online Classified Service

متافیزیک و حقیقت ذکر

"ذکر" در لغت به معنی یادکردن و بیان کردن آمده است. در وادی معرفت منظور از ذکر، به یاد خدا بودن و بیان نمودن اسماء و اوصاف او می‌باشد. امید است که این ذکر به شناخت بهتر خداوند سبحان که غایت همهٔ شناخت‌هاست منتهی گردد.(انشاا...) دانشمند بزرگ و حکیم فرزانه شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا، حقیقت ذکر را، حضور مذکور در نفس ذاکر می‌داند.

ذکر ویاد خدای عزوجل دارای برکات، فواید و محاسن فراوان می‌باشد و تأثیرات مثبت آن بر جسم، روان و روح غیرقابل انکار است. یاد خدا روشن کننده دل، حیات جانها، خوراك روح، مایهٔ هدایت خرد، فرود آورنده رحمت، مونس عقل، ریشهٔ صلاح و پاکی، صیقل دهنده سینه‌ها، جلا دهنده بینش‌ها و موجب آرامش جسم، روان و روح می‌باشد. ذکر حق‌تعالی موجب ارتقاء روح از ملك به ملکوت، صعود انسان از اسفل سافلین به اعلاعلیین، همنشینی با حضرت دوست، زنده کردن دل، شرح صدر، رستگاری، تقویت بصیرت باطنی، مشاهده جلوه جمال حق در آیات او، تقویت نیروی روحانی، بیداری آگاهی، خلوص و تصفیه روح و آزادی روح از قید اسارت جسم می‌گردد.

www.takbook.com

www.takbook.com

ذکر اللـه جل جلاله، نیکوترین عمل، موجب خیر دنیا و آخرت، بهترین کارها در هنگام مرگ، برترین و عالی‌ترین عبادت، عامل بیرون کننده حب دنیا از دل، بهترین زاد و توشه برای سلوك الی اللـه، راهبری خوب در معارف الهی و اولی از کشتن و کشته شدن در راه خدا شمرده شده است. فراموش کردن خود، کلید انس با خدا و خوب شدن اعمال و رفتار در نهان وآشکار از جمله فواید دیگر ذکر است.

در کتاب شریف" چهل حدیث" حضرت امام خمینی(روحی له الفدا) از ذکر تحت عنوان غایت آمال اولیاء و عرفا یاد شده است که در سایه آن به وصال محبوب خود می‌رسند، همچنین قید شده، ذکر برای عامه و متوسطین، بهترین مصلحات اخلاقی و اعمالی و ظاهری و باطنی می‌باشد.

در کتاب ارزشمند"تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید" آمده است:« هرکس قدر خلوت حق نداند، از ذکر او باز ماند، و هرکس از ذکر او باز ماند، حلاوت ایمان از کجا یابد؟ لاجرم بجای ذکر رحمان، به وسوسه‌های شیطان نشیند.»

ذکر، یکی از بهترین انواع مراقبه برای رسیدن به اهداف ترسیم شده در مراقبه می‌باشد که در مکاتب شرقی تحت عنوان "مانترا" آمده است. مراقبه ذکری، دارای محاسن زیادی نسبت به سایر انواع مراقبه است، از جمله:

ـ در احکام گرانقدر دین مبین اسلام و فرمایشات ائمه اطهار علیهم السلام بر آن تأکید فراوان شده است.

ـ به امکانات، ابزار و وسایل خاصی نیاز ندارد، در حالی که برخی انواع مراقبه به امکانات خاص نیازمند است.

ـ در هر مکان و زمان قابل انجام است، هر چند انجام آن در برخی مکانها و زمانها بیشتر توصیه شده است.

ـ همزمان با انجام سایر کارها نیز می‌توان آن را انجام داد، هر چند انجام آن به صورت مستقل بهتر است.

ـ می‌توان به مرحله‌ای رسید که به صورت تمام وقت انجام شود.(دائم الذکر گردیدکه از مقامات عارفان است.)

از دیدگاه متا فیزیك مراقبه ذکری باعث بهبود کمیت و کیفیت هاله، گشوده شدن چاکراها و دریافت انرژیهای روحانی برای تغذیه و تقویت روح، باز شدن چشم سوم و رؤیت ابعاد ماورائی و رها شدن جسم و ذهن می‌گردد.(اللـه اعلم)

ذکر دارای مراتب مختلف است. مرتبه اول آن، ذکر به زبان می‌باشد. در این مرحله زبان ذاکر به ذکر حق مشغول است ولی دل و فکر او در جای دیگر و بر موضوع دیگر سیر می‌کند. مرتبه دوم ذکر به دل می‌باشد، در این مرتبه علاوه بر زبان، دل ذاکر نیز به ذکر دوست مشغول است ولی حضور دل با مراقبت و مداومت صورت گرفته است و اگر دل را رها کند می‌گریزد. در مرتبه سوم ذکر بر دل مستولی شده، لذا حضور دل در ذکر به خواست خود اوست و حتی اگر رهایش کند نمی‌رود. در مرتبه چهارم ذاکر در مذکور غرق می‌شود، در این مرتبه مذکور بر دل مستولی می‌گردد.(در مرتبه سوم ذکر و درمرتبه چهارم مذکور بر دل مستولی می‌شود.) در اصل در مرتبه چهارم، زبان، دل و ذکر کنار رفته، آنچه می‌ماند، ذاکر و مذکور است که آنهم یکی شده‌اند، و این همان مقام فناء عارفان است. وارسته دوران عزیزالدین نسفی این چهار مرحله را به ترتیب میل، ارادت، محبت و عشق نامگذاری می‌کند. در کتاب گرانقدر "سر الاسرار قرآن" نیز از این چهار مرحله یادشده است.

آموختن ذکر به دل(رسیدن به مرتبه دوم و سوم) چندان آسان و سهل نمی‌باشد، و نیاز به صبر و حوصله فراوان دارد. از بزرگان عرفان نقل شده است که آموختن ذکر به دل همانند آموختن کلام به طفل می‌باشد. برای آموختن کلام به طفل، صبر، حوصله، تحمل و زمان لازم است و این امر به تدریج و با تمرین و ممارست امکان پذیر است. عارف کبیر حضرت آیت اللـه مرحوم شاه‌آبادی استاد عرفان حضرت آیت اللـه امام خمینی رحمت اللـه تعالی الیه می‌فرمایند:« شخص ذاکر باید در ذکر مثل کسی باشد که به طفل کوچك که زبان باز نکرده، می‌خواهد تعلیم کلمه کند. تکرار می‌کند تا اینکه او به زبان می‌آید و کلمه را ادا می‌کند. پس از آنکه او ادای کلمه را کرد، معلم از طفل طبعیت می‌کند و خستگی آن تکرار بر طرف می‌شود و گویی از طفل به او مددی می‌رسد. همین طور کسی که ذکر می‌گویدباید به قلب خود که زبان باز نکرده، تعلیم ذکر کند و نکته تکرار اذکار آن است که زبان قلب گشوده شود و علامت گشوده شدن زبان قلب آن است که زبان از قلب تبعیت کند و زحمت و تعب تکرار مرتفع شود. اول زبان ذاکر بود و قلب به تعلیم و مدد آن ذاکر شد و پس از گشوده شدن زبان قلب، زبان از آن تبعیت کرده به مدد آن با مدد غیبی متذکر می‌شود.»

ذکر را انواع مختلف است.

حضرت امام صادق (علیه‌السلام)-دانشمند الهی و آگاه به معارف آسمانی-که سلام و صلوات خداوند بر او و خاندانش باد، انواع ذکر را، ذکر زبان،

www.takbook.com

www.takbook.com

ذکر نفس، ذکر روح، ذکر دل، ذکر عقل، ذکر معرفت وذکر باطن بیان می‌کند. در کتاب گهربار"میزان الحکمه" از قول آن امام بزرگوار آمده است:« ذکر زبان حمد وثنا، ذکر نفس سختکوشی و تحمل رنج، ذکر روح بیم و امید، ذکر دل صدق و صفا، ذکر عقل تعظیم و شرم، ذکر معرفت تسلیم و رضا و ذکر باطن و درون مشاهده و لقاء است.»

ذکر را نیز اقسامی است. در "رسالهٔ سیر و سلوك منسوب به بحرالعلوم" به چهار قسم ذکر شده است که عبارتند از: ذکر قالبی اطلاقی، ذکر قالبی حصری، ذکر نفسی اطلاقی و ذکر نفسی حصری. در ذکر قالبی به معنی و باطن ذکر توجه نمی‌شود ولی در ذکر نفسی، مهم، توجه و عنایت به باطن، درون و معنی ذکر است. پر واضح است که ذکر نفسی ارزشمندتر از ذکر قالبی می‌باشد. ذکر اطلاقی دارای تعداد مشخص نمی‌باشد و ذاکر می‌تواند به هر مقدار که بخواهد آن ذکر را تکرار کند. در ذکر حصری عدد معین وجود دارد و ذکر باید به همان مقدار که در دستور آمده گفته شود(نه کمتر، نه بیشتر)، برای مثال تسبیحات حضرت زهرا(سلام‌الله‌علیها) ـدرود خداوند بر او، اجداد و فرزندانش بادـ از جمله اذکار حصری است.

آگاهان عالم معتقدند که برای هر چیز موجود در عالم ملك، وجهی درعالم ملکوت موجود است. به عبارت دیگر هرچیز دارای دو وجه « صورت و سیرت » می‌باشد که صورت آن در عالم فیزیك و سیرت آن در عالم متافیزیك است. براستی سیرت و باطن ذکر چیست؟ وجه ملکوتی ذکر کدام است؟ چرا در قرآن کریم(آن کتاب هدایت سالکان در صراط مستقیم الی الله) آمده است: «یا ایها الذین آمنو اذکرو الله ذکرا کثیرا»؟ تفکر و تعمق در این سؤالات، فرمایش گرانقدر مولی‌الموحدین، آن باب معارف الهی حضرت علی (علیه‌السلام) را به انسان یادآوری می‌کند:« مداومت بر ذکر، خوراك روح و کلید صلاح و پاکی است.» براستی چگونه انسان برای تأمین خوراك جسم (جسمی که چیزی به جز ابزار و وسیله‌ای گذرا نیست) از هیچ کوشش و تلاشی فرو گذار نمی‌کند ولی خوراك روح (روحی که جوهره اصلی وجود است) را به راحتی از یاد می‌برد؟!

نباید فراموش کرد که وارد شدن در وادی معرفت و ذکر از جمله توفیقات الهی است که نصیب هر کس نمی‌شود، چرا که« یادکردن، نشستن با محبوب است» و همنشینی با محبوب نصیب هر عاشق پر مدعای دور از عمل نمی‌شود. مبین آن اینکه از معصومین نقل شده است: « مادام که خدا از بنده‌اش یاد نکند، بنده نمی‌تواند از خدا یادکند، یاد بنده از خداوند، موجبی برای یاد خدا از بنده شده است.» و یا نقل شده است:« قوام ذکر بنده، خدا را، ذکر خداست بنده را، پس آن ذکری است از خدا برای بنده» و این است نشانهٔ شیعیان واقعی. از امام صادق(علیه‌السلام) نقل شده که فرمودند:« شیعیان ما کسانی هستند که چون فراقتی دست دهد، فراوان به ذکر حق‌تعالی بپردازند.»

جای بسی تأمل و تدبر است که آیا، حقیقت ذکر را دریافته‌ایم؟ آیا بهرهٔ لازم را از آن می‌بریم؟ آیا در مسیر الی الله قرار داریم؟ آیا مسلمانی ما به حرف و ظاهر است یا به دل و عمل؟

http://vista.ir/?view=article&id=259925

VISTA.IR
Online Classified Service

متافیزیک و خلسه

«خلسه» حالت خاصی است که انسان در آن می‌تواند با ابعاد ماورائی و الهی‌وجود خود ارتباط برقرار کند. در این حالت، توجه انسان از امور عادی و

www.takbook.com

www.takbook.com

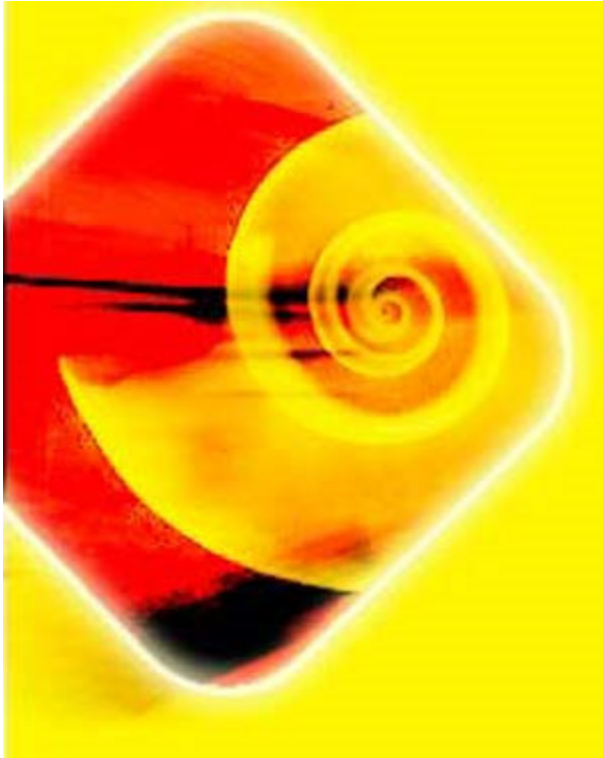

معمولی جدا شده، حرکات ارادی بدن متوقف می‌گردد، حواس فیزیکی پنج‌گانه غیرفعال می‌شود و جسم فیزیکی فراموش می‌گردد. همچنین در حالت خلسه بخش خودآگاه ذهن کنار رفته، ناخودآگاه هویدا و فعال می‌شود. بخش ناخودآگاه ذهن انسان، بسیار تلقین‌پذیر است، از این حالت می‌توان حسن استفاده – برای القاء معروفات - و یا سوء استفاده - برای القاء منکرات - نمود.

بعضی خلسه را حالتی بین خواب و بیداری می‌دانند، حالتی شبیه به چرت زدن، حالتی مانند گیجی، ماتی، منگی و کرخی؛ عده‌ای نیز معتقدند که خلسه حالتی است که مدیوم‌ها در آن قرار گرفته، در این حالت تحت تأثیر نیروهای دیگر می‌توانند با ابعاد ماورایی ارتباط برقرار کنند.

اختلال یا تغییرات موقت در سیستم عصبی، پریشانی وسیع روحی و اختلال در آگاهی نیز تعبیر عده‌ای دیگر از حالت خلسه می‌باشد. گروهی نیز خلسه را نوع خاصی از آگاهی به نام آگاهی برتر یا آبَر آگاهی می‌دانند.

هر یك از تعاریف مذکور، از یك دید و زاویه خاص به خلسه نگاه می‌کند و بخشی از این حالت را بیان می‌نماید، لذا هر یك از این تعاریف به تنهایی ناقص بوده، کامل نیست.

صرف نظر از تمام این تعاریف، آنچه مهم است اینکه در حالت خلسه تلقین‌پذیری فرد افزایش می‌یابد. به‌طورکلی بیشتر انسان‌ها تلقین‌پذیر هستند، ولی درجات تلقین‌پذیری آنها متفاوت است. برخی درجات تلقین‌پذیری بسیار پایین و عده‌ای درجات تلقین‌پذیری بسیار بالا دارند، مابقی افراد نیز در حد واسط این دو درجه قرار می‌گیرند. عدهٔ بسیار کمی نیز وجود دارند که به‌طورکلی تلقین ناپذیرند.

تلقین می‌تواند سبب اِعمال یك فکر و یا یك عمل گردد، یا یك فکر و یا یك عمل را در انسان تغییر دهد. این اِعمال و یا تغییرات می‌تواند مثبت و یا منفی باشد، نتایج حاصل از آنها نیز می‌تواند خوب یا بد باشد.

قابل ذکر است که علاوه بر حالت خلسه، در هنگام شوك‌های جسمی، روانی و روحی نیز تلقین‌پذیری افراد افزایش می‌یابد. برای مثال در شکست‌ها، موفقیت‌ها، غم‌ها، شادی‌ها، بیماری‌ها، مرگ عزیزان و... در این حالت‌ها شخص به‌راحتی تحت تأثیر حرف و عمل دیگران قرار می‌گیرد، لذا تن به انجام آعمالی می‌دهد که در حالت عادی تن دادن به آن غیرممکن است. این آعمال می‌تواند مثبت (معروف) یا منفی (منکر) باشد. برخی جوانان در این حالت‌ها تن به انجام منکراتی می‌دهند که برای خودشان نیز انجام آن غیرقابل باور است. لذا در این حالت‌ها، جوانان و نوجوانان به مراقبت و مواظبت بیشتری نیاز دارند و لازم است در این‌باره اطلاعات و آگاهی بیشتری به آنان داده شود.

خلسه از نظر عامل بوجود آورنده به چهار نوع خلسهٔ تلقینی، خلسهٔ مرضی، خلسهٔ دارویی و خلسهٔ محیطی تقسیم می‌گردد. خلسهٔ تلقینی با تلقین کلامی و غیرکلامی حاصل می‌شود. خلسهٔ مرضی و خلسهٔ دارویی به پزشکی مربوط می‌گردد، ولی نوع خاصی از خلسهٔ دارویی همان حالتی است که در معتادان توسط مواد مخدر به‌صورت پست و نازل ایجاد می‌شود.

مصرف مواد مخدر سبب می‌شود که فرد در یك حالت خلسه قرار گرفته، از خود بی‌خود شود، محیط و اطرافیان خود را فراموش کند. به همین دلیل برای آنان که با محیط و اطرافیان خود مشکلات فراوان دارند بسیار لذت‌بخش است. باید به این دسته از افراد فهماند که برای رسیدن به این منظور، راههای مثبت نیز وجود دارد و لازم نیست که با توسل به مواد مخدر تمام زندگی خود را به آتش بکشند.

خلسهٔ محیطی به دلیل غیرمعمول، غیرطبیعی و غیرمنتظره بودن محیط ایجاد می‌شود. برای مثال اگر محیط بی‌نهایت زیبا یا بسیار ترسناك یا خیلی عجیب و غریب باشد، شخص از خود بی‌خود شده، کنترل خود را از دست می‌دهد. کسانی که به‌صورت برنامه‌ریزی شده و سازمان یافته و

www.takbook.com

www.takbook.com

حرفه‌ای جلسات فساد و منکرات تشکیل داده و جوانان را به این محافل راهنمایی می‌کنند، به‌صورت تجربی از این حربه استفاده می‌کنند. این افراد محل فساد را آنقدر غیرمعمول، غیرطبیعی و بعضاً زیبا و جذاب می‌کنند تا افراد به‌محض ورود خودبه‌خود وارد خلسه شوند، در این حالت به هر درخواست و پیشنهادی تن داده، در برابر هر چیز تسلیم می‌شوند و هیچ مقاومتی از خود نشان نمی‌دهند.

خلسه از نظر کیفیت به دو نوع مثبت و منفی تقسیم می‌گردد. خلسهٔ مثبت همراه با آرامش، نفس‌های عمیق و شمرده و ضربان قلب آرام است. خلسهٔ منفی با اضطراب، تنفس سطحی و تند، ضربان قلب تند و سریع، خشك شدن دهان، بعضاً سیخ شدن موهای پوست و انقباض مثانه همراه می‌باشد. خلسهٔ مثبت بسیار مفید بوده، با تکنیك‌های متافیزیك قابل حصول است و استفاده‌های فراوان دارد. خلسهٔ منفی بسیار مضر بوده به‌صورت ارادی توسط شخص و یا در بیشتر موارد به‌صورت ناخواسته توسط دیگران برای شخص ایجاد می‌شود و آسیب‌های فراوان به‌دنبال دارد.

برای مثال حالت جذبه‌های خاصی که به عرفا دست می‌دهد، نوعی خلسهٔ مثبت و عالی مرتبه است. این نوع خاص از خلسه به‌دلیل اشتیاق فراوان به حضرت حق‌تعالی و در اثر اخلاص و معرفت حاصل می‌شود. این خلسه‌های عرفانی و الهی در کسانی ایجاد می‌شود که مؤمن، عابد، زاهد و عارف باشند، هر یك از این چهار مرحله پیش‌نیاز و مقدمهٔ مرحلهٔ بعدی است و نمی‌شود بدون طی سه مرحله اول به مرحلهٔ آخر - یعنی عرفان - رسید.

در عصر جدید شاهد ظهور عرفایی هستیم که بدون طی این مراحل به عرفان رسیده‌اند! از ابتدایی‌ترین احکام دین بی‌اطلاعند! مدعی رفتن در خلسه و یکی شدن با خدا هستند! از همه جالب‌تر آنکه خود ادعا می‌کنند که عارف هستند! این گونه افراد یا در توهم، گمراهی و بی‌خبری گرفتار شده‌اند و فکر می‌کنند که به‌جایی رسیده‌اند، یا خود نیز می‌دانند که خبری نیست و به‌جایی نرسیده‌اند و فقط دکانی باز کرده‌اند تا امورات دنیایی خود را سپری کنند. در هر صورت این‌گونه افراد سبب انحراف دیگران به‌خصوص جوانان و نوجوانان آن هم به اسم معنویت می‌شوند. خداوند تبارك و تعالی ما و ایشان را هدایت فرماید(انشاءا..).

http://vista.ir/?view=article&id=259932

VISTA.IR
Online Classified Service

متافیزیک و زهد

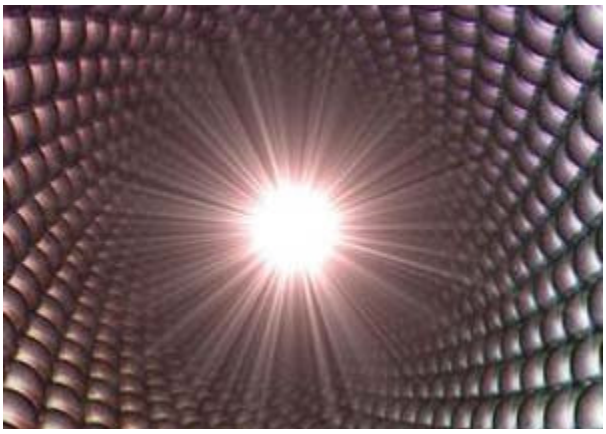

زهد در لغت به معنی پارسایی، پرهیزگاری و اعراض از دنیا آمده است. از دید عارفان و وارستگان، ترك حلال دنیا بخاطر ترس از حساب آن و ترك حرام دنیا بخاطر ترس از عقاب آن، زهد گفته می‌شود؛ به عبارت بهتر عدم خوشحالی در صورت بدست آوردن دنیا و عدم ناراحتی بخاطر از دست دادن دنیا را زهد گویند. اساس زهد، ترك دنیا و رو آوردن به آخرت است، پس لازم است ابتدا دنیا را بشناسیم تا با آگاهی، آن را ترك نمائیم.

دنیا به اسامی مختلفی خوانده می‌شود از جمله: طبیعت، عالم فیزیك،

www.takbook.com

www.takbook.com

عالم ملك، عالم شهادت، عالم خلق، عالم اضداد، عالم محسوسات و عالم ظلمت. طبیعت در مقابل ماوراءطبیعت، فیزیك در مقابل متافیزیك، ملك در مقابل ملكوت، شهادت در مقابل غیب، خلق در مقابل امر، اضداد در مقابل یگانگی، محسوسات در مقابل غیرمحسوسات و ظلمت در مقابل نور است. دنیا را با چهار عامل حاكم بر آن یعنی زمان، مكان، انرژی و ماده می‌شناسیم.

دنیا و هر آنچه در آن است وسیله و ابزاری برای رسیدن به آخرت می‌باشد، از این رو مولای عارفان حضرت علی (علیه‌السلام) می‌فرمایند: «دنیا وسیلهٔ سواری مؤمن است كه او را به سوی پروردگارش كوچ می‌دهد، پس سواری‌های خود را اصلاح كنید تا شما را به پروردگارتان برساند.» دنیا در اصل پلی برای عبور از عالم ذر به عالم برزخ است. دنیا كشتزار آخرت، یاور آخرت و نیكو مركبی برای آگاهان است. حضرت علی (علیه‌السلام) ـ آن زاهدترین بندگان حق ـ می‌فرمایند:«همانا دنیا سرای گذر است و آخرت جای ماندن، پس از گذرگاه خود برای ماندگاه خویش توشه برگیریم.»

ملك پست‌ترین و پایین‌ترین مراتب در جهان هستی می‌باشد. مولی الموحدین حضرت علی (علیه‌السلام) می‌فرمایند:«دنیا از آن رو دنیا نام گرفته كه پست‌ترین (پایین‌ترین) چیزهاست و آخرت از آن رو آخرت نامیده شد كه سزا و پاداش در آنجاست.» ناپایداری و فانی بودن نیز از ویژگی‌های دیگر این عالم می‌باشد، لذا حضرت آدم (علیه‌السلام) به فرزندش شیث وصیت فرمود:«به دنیای فانی دل مبندید، زیرا من به بهشت جاویدان دل بستم اما با من وفا نكرد و از آن بیرون رانده شدم.»

دنیا بازیچه، سرگرمی و لهو و لعب است. عالم ظلمت، مردار، ملعون و مكار است. در كتاب گرانقدر"میزان الحكمه" از قول مولای متقیان حضرت علی (علیه‌السلام) چنین نقل شده است:«این پیامبران و برگزیدگان خدا از دنیا دل بركندند ... و پس مردان صالح و پارسا در پی آنان رفتند ... و دنیا را چون مرداری دیدند كه جز در حال ضرورت خوردن از آن بر هیچ كس روا نیست و از آن به اندازه‌ای خوردند كه زنده بمانند و نمیرند و دنیا را به منزله لاشه‌ای بس گندیده دانستند كه هر كس (از آنها) بر آن می‌گذشت دهان (و بینی) خود را می‌گرفت. آنان از دنیا به كمترین قوت بسنده می‌كردند. برادران من! به خدا سوگند دنیا، در این سرای و آن سرای ـ در نظر كسی كه اندیشه‌اش را ناب و فكرش را خالص گرداند ـ گندیده‌تر از لاشه و ناخوشایندتر از مردار است، اما آن كه كارش دباغی پوست است، مانند كسی كه از كنار آن لاشه و مردار می‌گذرد یا نزدیكش نشسته است و گندیدگی آن را حس نمی‌كند و بویش آزارش نمی‌دهد.»

دنیا منشاء اندوه بی‌پایان، دشمن آخرت و آرزوی بد بختان است. این عالم فریبنده، شیرین، خوشنما، سبز و رنگین ولی زیا زننده و زندان می‌باشد. حضرت امیر المؤمنین علی (علیه‌السلام) می‌فرمایند:«دنیا همانند مار است، لمس كردن آن نرم و ملایم است اما درونش از زهر آكنده است، لذا فریب خورده نادان به آن میل پیدا می‌كند و هوشیار عاقل از آن حذر می‌كند.» این دنیا سرای بی‌نوایی، طبل میان تهی و بساط فرومایگی است. از اینروست كه «خداوند تعالی آن (دنیا) را برای دوستانش نگزید، و در دادن آن به دشمنانش بخل نورزید. خیر آن (دنیا) اندك است و شر آن آماده.» (حضرت علی علیه‌السلام)

دنیا دوستی، ریشه و منشاء تمام گناهان و معاصی و مایهٔ دوری از خداوند مهربان است. مبین آن اینكه حضرت علی (علیه‌السلام) می‌فرمایند:«همانطور كه روز و شب با هم جمع نمی‌شوند، محبت خدا و محبت دنیا با هم جمع نمی‌گردند.» حب دنیا باعث تباهی خرد و كوری چشم دل می‌شود. دوستی دنیا، اندوه بی‌پایان، آرزوی دست نیافتنی و امید نارسیدنی است و انسان را كور، كر، لال و خوار می‌كند. كلام گهر بار مولای متقیان نیز حجت را بر ما تمام می‌كند:«پس، دنیا را رها كن كه دنیا دوستی (انسان را) كور و كر و لال و خوار می‌سازد.» كبر، حرص، طمع، ریا، خودپسندی و شهوات از جمله صفات منفی است كه نصیب دنیا دوستان می‌گردد. حضرت امام صادق (علیه‌السلام) در حدیث زیبایی چنین می‌فرمایند:«دنیا چونان تندیسی (كالبدی) است كه سرش كبر، چشمش حرص، گوشش طمع، زبانش ریا، دستش شهوت،پایش خودپسندی، قلبش غفلت، رنگ و جلوه‌اش فنا و حاصلش نیستی است. پس كسی كه آن را دوست بدارد متكبر شود و كسی كه آن را نیك بداند حرص و آز یابد و كسی كه در جست و جویش باشد طمع ورزد و كسی كه آن را ستایش كند لباس ریا پوشد و كسی كه اراده‌اش كند خودپسند شود و كسی كه بدان تكیه كند به غفلت افتد و كسی كه شیفتهٔ متاع آن شودبه فتنه افتد و متاع از دستش برود و كسی كه متاعش را گرد آورد و در آن بخل ورزد او

www.takbook.com

www.takbook.com

را به جایگاهش که همان آتش است سوق دهد.»

عالم فیزیك، دنیای دوگانگی و عالم اضداد است. چون در اینجا همه چیز در مقابل یکدیگرند. مثلاً نور در مقابل ظلمت، خوب در مقابل بد، زیبا در مقابل زشت، بالا در مقابل پایین و ... برای عروج به عالم بالا باید از این دوگانگی عبور کرد. مولای عارفان حضرت علی (علیه‌السلام) می‌فرمایند:«پیش از آنکه پیکرهایتان از دنیا برود، دلهای خود را از آن بیرون برید، زیرا در اینجا آزمایش می‌شوید و جز برای آن آفریده نشده‌اید.»

دنیا وسیله است و هدف نمی‌باشد، پس باید تمام توجه انسان به هدف باشد، باید توجه داشت که وسیله، حجابِ هدف نشودو برای از دست رفتن وسیله نباید ناراحت گردید. زاهد زاهدان حضرت علی (علیه‌السلام) "جابرابن عبدالله را دید که آهی بر کشید، (حضرت) فرمودند: ای جابر! برای دنیا آه می‌کشی؟ جابر عرض کرد: آری، حضرت فرمودند: ای جابر! لذتهای دنیا هفت چیز است: خوردنی، آشامیدنی، پوشیدنی، آمیزشی، سوار شدنی، بوییدنی و شنیدنی. لذیذترین خوردنی عسل است و آن آب دهان مگسی باشد، گواراترین آشامیدنی آب است که بر خاك روا و روان است، بهترین پوشیدنی ابریشم است و آن از آب دهان کرمی باشد، برترین همبستر شدنی زنانند و آن فرو رفتن مبالی در مبالی و نزدیکی دو عضو همانند، زیباترین چیز که در زن است (لذت جنسی) از زشت‌ترین عضو او خواسته می‌شود، بهترین سوار شدنی اسب است و آن کشنده است، ارزشمندترین بوییدنی مشك است و آن خون ناف حیوانی باشد و بهترین شنیدنی‌ها غنا و آواز است که آن هم گناه باشد. پس آدم خردمند برای چیزهایی با این اوصاف هرگز آه نمی‌کشد. جابرابن عبدالله می‌گوید: به خدا سوگند از آن زمان به بعد هرگز دنیا بر دلم خطور نکرد.»

انسان برای نجات از دنیا باید به ایمان و تقوای الهی پناه برد و با توکل بر خدا، سعی در ترك آن نماید. حضرت لقمان (علیه‌السلام) در اندرز به فرزندش فرمود:«فرزندم! دنیا دریای ژرفی است که خلق بسیاری در آن از بین رفته‌اند، پس کشتی خود را در این دریا، ایمان قرار ده و بادبان آن را توکل و توشه‌ات را تقوای خدا. اگر نجات یافتی به سبب رحمت خداوند است و اگر از بین رفتی به سبب گناهان خودت می‌باشد.»

برای نجات از بیماریهای حاصل از دنیا و دنیا دوستی و تبعات ناشی از آن، انسان باید با واکسن زهد خودرا ایمن نماید. شاید به همین دلیل است که بزرگان، زهد و زاهد را بسیار ستوده‌اند، آنان معتقدند زهد، ریشه، میوه و یاور دین است. شکر نعمات، صبر بر بلاها و رها کردن آنچه انسان را از خداوند باز دارد، از محاسن دیگر زهد است. حضرت امام صادق (علیه‌السلام) ـ آن امام عابد و زاهد و عارف ـ می‌فرمایند:«زهد کلید در آخرت است و برائت از آتش. زهد آن است که هر چه تو را از خدا باز دارد رها کنی، بی آن که بر از دست دادن آن افسوس خوری و نه بر اثر فرو گذاشتن آن دچار غرور و خودپسندی شوی و نه چشمداشت گشایشی از آن داشته باشی و نه خواهان ستایشی در قبال این کار و نه طالب عوض و جبران آن باشی. بلکه از دست دادن آن را مایه آسایش و بودن آن را آفتی (برای خود) دانی و همواره از آفت گریزان باشی و به آسایش چنگ زنی.»

زاهد همواره مرگ را به یاد داشته، برای آن آماده است؛ زاهد از زنده ماندن دلتنگ و مشتاق آخرت و لقای پروردگار است. مرگ جسم برای زاهد بی‌اهمیت ولی مرگ دل برایش مهم و مورد توجه است؛ پیکر او در دنیا و دلش در آخرت است. حضرت علی (علیه‌السلام) ـ آن زاهدبی‌همتایِ دهر ـ در وصف زاهدان می‌فرمایند:«مردمی بودند در دنیا، که نمی‌دانستند دنیا چیست، در آن چون کسی به سر بردند که از مردم دنیا نیست. کار از روی بصیرت کردند و در آنچه از آن پرهیزشان بایدسبقت جستند. تن‌هاشان (اینجا به کوشش است لیکن به حقیقت) میان مردم آخرت در گردش است. مردم دنیا را می‌بینند که مرگ تن‌هاشان را بزرگ می‌پندارند، اما آنان مرگ دلهای زندگان را بزرگتر می‌شمارند.»

ختم کلام را قطعهٔ زیبایی از کتاب ارزشمند "تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید" قرار می‌دهیم:«هر چه در راه بنده آید که سر به فسادی زند، از آن باید احتراز نمود و دوری کرد و آن چهار چیز است: یکی دنیا، دیگری خلق، سومی نفس و چهارمی شیطان. دنیا توشه و زاد است و تو مسافر در کشتی نشسته! اگر زیادت بر گیری کشتی شکسته و غرق شود و تو هلاك شوی، خواهی که از فتنهٔ دنیا رهایی یابی بدان و بخوان که: سبك باران رستند و گران باران خستند. دوم خلق است که تا رانده از درگاه حق نبود گِرد خلق نگردد، چه هر که با خلق آرام گرفت از حق باز ماند! دوستی حق و دوستی خلق در یك دل با هم جمع نشوند. سوم نفس است که مایه هر سودائی است و اصل هر غوغایی، اگر توفیق رفیق بود و در جهاد با نفس او را دست باشد،کارت چنان آید که رستگار شوی. چهارم شیطان است که خداوند به او فرمود: برو با آنها در مال و فرزند شریك باش، اما نه هر دلی خانه شیطان بود، دل باشد که حرم رحمان بود و شیطان نیارد که گِرد وی گردد که بسوزد.»

www.takbook.com

www.takbook.com

ای کاش ما نیز می‌توانستیم همچون علی مرتضی (علیه‌السلام) بگوییم: " ای دنیا دیگری را فریب ده که من توراسه طلاقه کردم" ولی افسوس که ما در عمل، آخرت را سه طلاقه کرده‌ایم! پس بهتر آنکه دست دعا بالا برده و ملتمسانه بگوییم:«ربنا آتنا فی الدنیا حسنه و فی الاخره حسنه و قنا عذاب النار»

http://vista.ir/?view=article&id=259917

VISTA.IR
Online Classified Service

متافیزیک و شناخت جن

متافیزیك از پیشوند متا (meta) به معنی وراء، فرا، ماوراء، بعد و پشت و کلمه فیزیك (physics) به معنی طبیعت تشکیل شده است. منظور از "طبیعت" دنیایی است که در حال حاضر در آن زندگی کرده، آنرا احساس و ادراك می‌نماییم. پس متافیزیك به معنی ماوراءالطبیعه، مابعدالطبیعه و یا فوق طبیعت است و شامل بخش‌هایی از جهان بی‌کران هستی و موجوداتی می‌شود که از حوزهٔ ادراك حواس پنج‌گانه ظاهری ما خارج است. قرار گرفتن در مسیر متافیزیك، نقطه آغاز و نقطه عطفی در زندگی همه است که منتهی به شناخت و معرفت خداوند عزوجل خواهد شد، (انشاالله) معرفت شامل ابعاد مختلف آن خواهد بود که نهایت آن معرفت‌الله است. (معرفت خود، معرفت سایر موجودات، معرفت دنیا، معرفت آخرت، معرفت رسول خدا، معرفت ائمه و...)

متافیزیك مسیر یك طرفه‌ای است که از یك نقطه شروع شده، تا بینهایت ادامه دارد و غیر قابل برگشت است، چون دقیقاً متناسب و منطبق با فطرت و درون ما است، هر فردی پس از آشنایی با متافیزیك و قرار گرفتن در مسیر آن، آنقدر لذت معنوی خواهد برد که خود حاضر به برگشتنمی‌باشد.

اهم مباحثی‌که در متافیزیك مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرند شامل مبانی متافیزیك، عوالم متافیزیك، دانش متافیزیك و موجودات متافیزیك می‌باشد. مبانی متافیزیك به معنی شناخت فیزیك و متافیزیك، شناخت زمان، مکان، ماده و انرژی و تبیین وضعیت و نقش آنها در فیزیك و متافیزیك است. عوالم متافیزیك، بخش‌هایی از جهان هستی است که از حوزهٔ ادراك ظاهری ما خارج می‌باشد، برای مثال عالم ذر و عالم برزخ. در دانش متافیزیك با یك دیدگاه کُل‌نگر به جستجوی پاسخ سؤالات اساسی همچون فلسفه خلقت انسان و جهان، وضعیت انسان در قبل و بعد از این جهان و... می‌پردازیم (ازکجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود ـ به کجا می‌روم آخر، ننمایی وطنم). در بخش موجودات متافیزیك می‌توان به فرشتگان، ارواح، جن و ابعاد ماورائی انسان و شاید بسیاری از موجودات غیر فیزیکی دیگر که ما از آن آگاهی نداریم اشاره نمود. (الله‌اعلم)

یکی از موجودات مهم متافیزیك جن می‌باشد، متأسفانه دیده می‌شود که افراد سودجو تحت عناوین مختلف ارتباط با جن، تسخر جن و فروش

www.takbook.com

www.takbook.com

موکل جنی ادعای حل مشکلات را دارند. این در حالی است که بیشتر این افراد قصد سوء استفاده‌های مالی و مادی از افراد ناآگاه را دارند. لذا برآنیم که با در اختیار قرار دادن اطلاعات دینی و علمی، گرد و غبار اوهام و خرافات را از ذهن علاقمندان پاك نماییم تا مورد سوء استفاده قرار نگیرند. همچنین با شناخت این موجودات ماورائی بیشتر به عظمت و بزرگی حق‌تعالی پی‌میبریم، باشد که در مقابل او سر تعظیم فرود آوریم. (انشاالله)

"جن" از لحاظ لغوی به معنای پنهان و پوشیده می‌باشد. جن کلمه‌ای مفرد است، جمع آن جان یا جنه و همخانواده آن جنت، مجنون و جنین می‌باشد.

جن داراری حرکات بسیار سریع می‌باشد و به همین دلیل قبلاً می‌توانست در آسمان نفوذ و استراق سمع کند ولی با ظهور حضرت مسیح (علیه‌السلام) جلوی ورود و نفوذ آنها به آسمانها به صورت نسبی گرفته شد و با ظهور پیامبر گرانقدر اسلام حضرت خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) کاملاً از ورود آنها به آسمانها جلوگیری گردید، پس جن نمی‌تواند از آینده و اسرار غیب خبر دهد و آنهایی که مدعی این گونه امور هستند، آگاهانه یا ناآگاهانه دروغ می‌گویند.

خلقت انسان بعد از خلقت جن روی زمین بوده است و جن‌ها هفت هزار سال پیش از انسان در کره زمین زندگی می‌کردند. همانطور که انسان ها از نسل آدم و حوا بوده، جن ها از نسل مارج و مارجه می‌باشند. طول عمر جن از انسان بسیار زیادتر است ولی جن نیز دارای مرگ، تولد و عمر محدود و مشخص می‌باشد، همچنین دارای حشر، نشر، معاد، حساب و کتاب اخروی است.

از لحاظ مرفولوژی و ظاهری، قیافه واقعی جن با انسان تفاوت دارد (این موجودات می‌توانند با قیافه و ظاهر کاذب نمایان شوند). جن یك امتیاز از لحاظ ظاهری نسبت به انسان دارد و آن اینکه می‌تواند به هر شکلی که می‌خواهد اعم از انسان و حیوان دربیاید، ولی به شکل پیامبران، ائمه معصومین و شیعیان واقعی ظاهر نمی‌شود. طول قد جن بسته به سن او، بین سی تا هشتاد سانتیمتر است.

جن دارای دو جنس مذکر و مؤنث است و تولید مثل می‌کند. نطفه جن بر خلاف انسان از جنس و ماهیت شبیه هوا می‌باشد. برخی معتقدند که انسان و جن می‌توانند با همدیگر ازدواج نموده، حتی تولید مثل نمایند. دستگاه گوارش جن با انسان تفاوت دارد، جن از پس مانده غذای انسان بصورت بو کشیدن و یا مزه مزه کردن استفاده می‌کنند.

بطور معمول جن انسان را می‌بیند ولی برای انسان قابل رؤیت نمی‌باشد. جن مانند انسان دارای علم، ادراك، قدرت تشخیص، مسئولیت و تکلیف است. پیغمبر گرامی اسلام بر جن‌ها نیز مبعوث شدند و در بین جن‌ها نیز دین و مذهب و فرقه وجود دارد. جان به دو گروه مسلمان و غیرمسلمان تقسیم شده و مسلمانان آنها نیز در دو گروه اهل تشیع و اهل تسنن قرار می‌گیرند. رهبر جن‌های شیعه«سعفر ابن زعفر»می‌باشد و لوحی مزیّن به جملهٔ مبارك«یا ابا عبد الله الحسین»برگردن دارد. پدر زعفر در صدر اسلام توسط حضرت علی (علیه‌السلام) کشته شد و خود نیز به دست آن حضرت مسلمان گردید. زعفر و لشکریانش در واقعه کربلا به یاری حضرت امام حسین (علیه‌السلام) شتافتند ولی آن امام بزرگوار اجازه نفرمودند.

در منابع مختلف از جمله قرآن کریم، تفاسیر، احادیث و کتب علمی از جن یاد شده است. دانشمندان غربی از جن به عنوان ارواح صدادار یاد می‌کنند. پیامبر گرامی اسلام که درود خدا بر او باد می‌فرمایند: «خداوند جن را در پنج صنف آفرید: باد، مار، عقرب، حشرات و انسان.»برخی از انسانها جن را می‌پرستند، علاّمه طباطبائی (رضوان‌الله‌تعالی‌الیه) می‌فرمایند:«مشرکان سه دسته می‌شوند، اول آنهاییکه جن می‌پرستند، دوم آنهاییکه ملائکه می‌پرستند و سوم آنهاییکه مقدّسینی از بشر را پرستش می‌کنند.»

ابلیس از طوایف جن است و در قرآن صراحتاً به این مطلب اشاره شده است. ابلیس شش هزار سال عبادت کرد و همین امر باعث شد از زمین به آسمان برود و در رده ملائك قرار بگیرد و به درجه‌ای رسید که مرتبهٔ استادی برخی از ملائك را داشت.

برخی از جن‌ها علاقمند به داشتن ارتباط با انسان می‌باشند، بعضی انسانها نیز به ایجاد رابطه با جن تمایل دارند، ایجاد این ارتباط امکان پذیر است ولی به هیچ عنوان توصیه نمی‌شود و نهی شده است، برخی از علما نیز آن را مجاز نمی‌دانند. دانشمند فرزانه حضرت آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی ارتباط با ارواح و جن را برای کشف امور پنهانی جایز ندانسته‌اند. ارتباط با ارواح و جن را برای کشف امور پنهانی جایز ندانسته‌اند. ارتباط با جن و تسخیر جن نه تنها هیچ سودی برای انسان ندارد بلکه مضر نیز می‌باشد، اگر انسانی با جن ارتباط گرفت، دیگر نمی‌تواند آنرا قطع کند و یا

www.takbook.com

www.takbook.com

حداقل قطع این ارتباط دارای عواقب خطرناکی است. قابل ذکر است که جن در مقابل ارتباط با انسان و بعضاً خدماتی که ارائه می‌کند، چیزهایی از انسان می‌گیرد که جبران آن بسیار سخت بوده، یا غیرقابل جبران است.

در صورتیکه جن از طرف انسان احساس خطر کند و یا آسیب ببیند، اقدام به تلافی خواهد کرد و به شخص مورد نظر یا بستگان نزدیك، از جمله همسر و فرزندان او آسیب می‌زند و یا آزار و اذیّت می‌رساند، پس بهتر است در مورد جن به همین مقدار اطلاعات رسیده از منابع دینی و بزرگان اکتفا نموده، جن را بهانه‌ای برای تفکّر و تدبّر در عظمت خالق آن قرار دهیم. براستی که اگر انسان تمام عمر خویش را نیز صرف اندیشیدن در بزرگی و عظمت حق تعالی نماید، بسیار اندك خواهد بود. (و هو العلی العظیم)

http://vista.ir/?view=article&id=259920

VISTA.IR
Online Classified Service

متافیزیک و شناخت روح

- متافیزیک

متافیزیك به تعبیر ابن‌سینا مجموعه‌ای از حکمت ماقبل‌الطبیعه و مابعدالطبیعه می‌باشد، همچنین ابعاد فرافیزیکی و ماورائی انسان را نیز شامل می‌شود، که با حواس پنج‌گانه قابل احساس نمی‌باشد، ولی با حواس برتر می‌توان آن را ادراك کرد. به عبارت دیگر متافیزیك به مجموعه مقولات غیر قابل ادراك با حواس ظاهری گفته می‌شود. در برخی منابع، متافیزیك به معنی "رفتن به ماورای فیزیك" آمده است؛ فیزیك نیز عبارت است از پدیده‌هایی که با حواس پنج‌گانه در حالت عادی احساس می‌شود، پس برای درك متافیزیك باید از حواس برتر بهره گرفت.

قرارگرفتن در مسیر متافیزیك، نقطه عطفی بوده که امید است به شناخت خود و معرفت خداوند عزّوجل منتهی گردد (انشاءالله)، که این امر مهمّ (خداشناسی) نیز از جمله اهداف خلقت انسان به شمار می‌رود (الله اعلم). همچنین می‌توان امید داشت که آشنایی با متافیزیك، در رسیدن به سایر اهداف خلقت انسان (عبادت و آزمایش) مؤثر واقع گردد. متافیزیك می‌تواند بعنوان ابزار و وسیله‌ای برای پیشرفت در امور تحصیلی، شغلی، خانوادگی و ... مورد استفاده قرار گیرد. برخی افراد نیز به دلیل حسّ ماجراجویی، کنجکاوی، حقیقت‌جویی و یا برای تفریح و سرگرمی به سراغ متافیزیك می‌آیند؛ جوانان به دلیل عطش زیادی که برای دست‌یابی به

www.takbook.com

www.takbook.com

ناشناخته‌ها دارند، مشتاق این مقوله می‌باشند. برخی بزرگان نیز از متافیزیك به‌عنوان یك نیاز فطری یاد کرده‌اند.

امروزه در سراسر دنیا متافیزیك به‌عنوان یك رشته‌ی علمی دانشگاهی مورد توجّه قرار گرفته است و در بسیاری از دانشگاه‌های معتبر دنیا جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است، تا جایی که دانشگاه‌ها و دانشکده‌های اختصاصی برای ارائه آموزش‌های کلاسیك و رسمی متافیزیك در مقاطع تحصیلی مختلف شکل گرفته است. برخی از این مراکز تا مقطع تحصیلی دکترای تخصصی دانشجو می‌پذیرند. در همین راستا می‌توان موارد زیر را به‌عنوان نمونه ذکر کرد :

- دانشگاه بین‌المللی متافیزیك،
- دانشکده‌ی متافیزیك کی‌آرا،
- دانشکده‌ی مطالعات متافیزیك،
- دانشکده‌ی متافیزیك کامپوس،
- دانشکده‌ی خداشناسی متافیزیك.

همچنین صدها مرکز، مؤسسه، آزمایشگاه و مدرسه‌ی تخصصی در زمینه‌ی متافیزیك فعالیت دارند که ذکر نام آنها در اینجا ممکن نیست.

امروزه در دنیای جدید و عصر علم و تکنولوژی، متافیزیك یکی از مسائل مورد توجه بسیاری از افراد در سراسر جهان است. در ایران اسلامی نیز مشاهده می‌شود که افراد، بخصوص جوانان به آن توجه دارند، استقبال فراوان از کتاب‌هایی که در این زمینه منتشر می‌شود و یا سمینارهایی که در این مقوله برگزار می‌گردد، مبین آن است. همچنین استقبال قابل توجه از جلسات خصوصی که در این ارتباط تشکیل می‌گردد، نیز تأیید کننده این امر مهم می‌باشد، حجم اطلاعات موجود بر روی شبکه جهانی اینترنت پیرامون متافیزیك و علوم مرتبط با آن نیز مبین دیگر این مطلب می‌باشد.

- انسان موجودی طبیعی و فرا طبیعی

« انسان، موجودی مرکب از حیثیت طبیعی و فراطبیعی است؛ حیثیت طبیعت او از خاك آغاز می‌شود و مراحل تکامل را یکی پس از دیگری طی می‌کند تا پیکری مستوی و کاملاً پرداخته، هستی می‌یابد: (إنّی خالق بشراً من طین). این حیثیت انسان، امری مادی و زمانمند است؛ بر خلاف حیثیت فراطبیعی انسان که خارج از محدودهٔ زمان و مکان است که از آن به روح الهی یاد می‌شود: (فإذا سوّیته و نفخت فیه من روحی). اصل انسان، همان روح الهی اوست و بدن، فرع و پیرو روح است.

گرچه شناخت حیثیت طبیعی انسان، خالی از صعوبت نیست، اما شناخت فراطبیعت او به مراتبْ مشکل‌تر است؛ زیرا حیثیت فراطبیعی او مجرّد و منزّه از خصوصیات طبیعی و مادی است. به دیگر سخن، روح و جسمْ همتای هم نیستند؛ بلکه روحْ ثَقَل اکبر و بدنْ ثَقَل اصغر خداوند است و به اعتباری می‌توان گفت: بدن، ثقل اصغر نیز نخواهد بود؛ بلکه بدن قشر است و روح لب: أصل الإنسان لبّه؛ اصل و حقیقت انسان، جان ملکوتی اوست؛ و چون شناخت روح انسان دشوار است، شناخت نیازهای او و معرفت بیماری‌ها و درمان آن‌ها نیز دشوار خواهد بود.

برخی از صاحب‌نظران، انسان را در محور حس و طبیعت محدود می‌کنند و فقط در این جهت به شناخت و ارزیابی او می‌پردازند؛ اما باید توجه داشت که شناخت انسان به این‌گونه، همانند شناخت درختْ منهای معرفت ریشه اوست؛ همان‌سان که شناخت کامل درخت، به شناخت شاخه‌ها و ریشه‌های اوست و بدون معرفت ریشه، شناخت کامل درختْ ممکن نیست، شناخت کامل انسان نیز به حیثیت فراطبیعی و طبیعی اوست و محدود کردن انسان در حیثیت طبیعی و شناخت او در این جهت، شناخت حقیقت انسان نیست. شناخت حقیقت انسان به شناخت روح الهی اوست و شناخت اصل اوست که انسان‌پژوه را به شناخت نیازهای ویژه و حقیقی انسان توجه می‌دهد؛ لیکن تنها مبدئی که انسان را این‌سان می‌شناسد و می‌شناساند، خالق انسان است؛ چنان که تأمین نیازهای او را خالق و آفریدگارش که به حقیقت او توجه دارد، به عهده دارد.»

- کلامی از حضرت امام

www.takbook.com

www.takbook.com

ائمه طاهرین بسیاری از مسائل را با لسان ادعیه بیان فرموده‌اند. لسان ادعیه با لسان‌های دیگری که آن بزرگواران داشته‌اند و احکام را بیان می‌فرمودند خیلی فرق دارد؛ اکثر مسائل روحانی، مسائل ماوراء طبیعت و آنچه مربوط به معرفت الله است، با لسان ادعیه بیان فرموده‌اند. ولی ما ادعیه را تا به آخر می‌خوانیم و متأسفانه به این معانی توجه نداریم ... (از بیانات حضرت امام خمینی (ره))

● متافیزیک چیست

متافیزیك از ریشه‌ی «متافیزیکاس» که یك کلمه‌ی یونانی می‌باشد، گرفته شده است. کلمه‌ی متافیزیکاس از دو بخش «متا» به‌معنای «تغییر» و «فیزیکاس» به‌معنای طبیعت تشکیل شده‌است. برخی نیز متافیزیك را از ریشه‌ی یونانی «متاتافوسیکا» دانسته‌اند که با حذف حرف اضافه «تا» و تبدیل «فوسیکا» به «فیزیك» به‌صورت متافیزیك درآمده است.

در حال حاضر لغت متافیزیك از پیشوند «متا» به‌معنای وراء، فرا، ماوراء، بعد و پشت و کلمه‌ی «فیزیك» به‌معنای طبیعت تشکیل شده است. منظور از طبیعت، دنیایی است که در حال حاضر، در آن زندگی کرده، آن را احساس و ادراك می‌نماییم. پس متافیزیك به‌معنای ماوراءالطبیعه، مابعدالطبیعه و یا فوق‌طبیعت است و شامل بخش‌هایی از جهان بی‌کران هستی و موجوداتی می‌شود، که از حوزه‌ی ادراك حواس پنج‌گانه‌ی ظاهری ما خارج است.

بنابه گفته‌ی مورّخان، لفظ متافیزیك، نخست به‌صورت نامی برای یکی از کتاب‌های ارسطو به‌کار رفته بود، که از نظر ترتیب بعد از کتاب «طبیعت» قرار داشته، از طرف مؤلف، نام و عنوان خاصی به آن داده نشده بود، که بعدها به آن کتاب، عنوان «بعد از طبیعیات» داده شد. این کتاب از مباحث کلّی وجود بحث می‌کرده است، مباحثی که در علوم اسلامی به امور عامه معروف شده، بعضی از فلاسفه‌ی اسلامی، نام «ماقبل‌الطبیعه» را نیز برای آن مناسب دانسته‌اند.

در بعضی از منابع، متافیزیك نام مجموعه‌ای از مسائل عقلی- نظری است، که بخشی از فلسفه‌ی به اصطلاح عامّ را تشکیل می‌داده است. چنان‌که امروز گاهی واژه‌ی فلسفه به آنها اختصاص داده می‌شود و یکی از اصطلاحات جدید فلسفه مساوی با متافیزیك می‌باشد، که کوشش می‌کند، تا طبیعت اساسی هر واقعیّتی، چه قابل رؤیت و چه غیر قابل رؤیت را درك کند.

«دانشکده‌ی متافیزیك کی‌آرا» در استرالیا، متافیزیك را «رفتن به ورای مادّه» توصیف کرده است. «دانشکده‌ی مطالعات متافیزیك»، متافیزیك را علم «بودن» می‌داند، همچنین معتقد است که متافیزیك علم یا فلسفه‌ای است که ذات، علل اولیّه و یا قوانین حاکم بر تمام مخلوقات را به‌طور سازمان یافته بررسی می‌کند؛ بررسی حقیقت و ذات جهان نیز در همین مقوله قرار می‌گیرد. در تعریف این دانشکده، متافیزیك، رفتن به ورای حواسّ پنج‌گانه آمده است. همچنین آمده است که متافیزیك راهی است که زندگی را در سطوح روحی، روانی، ذهنی و فیزیکی تشریح می‌کند.

«دانشکده‌ی خداشناسی متافیزیکی» درآمریکا، بررسی «علل اولیه‌ی هستی و دانش» را متافیزیك می‌داند. پژوهشگران این دانشکده معتقدند، متافیزیك درصدد توضیح ذات «بودن» و مبداء و ساختار جهان است. همچنین متافیزیك اتّحاد ویژگی‌های روحی، ذهنی و فیزیکی را مدّ نظر دارد.

دکتر لاکلان هایندز متافیزیك را شامل آنچه که ماورای طبیعت قابل دید است، می‌داند. به تعبیر ابن‌سینا، متافیزیك مجموعه‌ای از حکمت ماقبل‌الطبیعه و مابعدالطبیعه است، که ابعاد غیر فیزیکی و ماورائی انسان را نیز شامل می‌شود، که با حواسّ معمولی قابل احساس نمی‌باشد، ولی با حواسّ برتر می‌توان آن را ادراك کرد.

ارسطو معتقد است که متافیزیك به اندیشه در مورد «اکثر مسائل اساسی وجود» می‌پردازد. حکیمان مسلمان نیز همین مفهوم را با تعابیر دیگری بیان داشته‌اند. آنان معتقدند که موضوع متافیزیك «وجود» است. ویلیام جیمز، متافیزیك را جهد بلیغ و سعی وافر در طریق تفکّر واضح می‌داند. ریچارد تیلور در کتاب «مابعدالطبیعه» خود، متافیزیك را اندیشیدن درباره‌ی اساسی‌ترین مسائل وجود بدون تحکّم بیان می‌کند. برتراندراسل متافیزیك را کوشش برای شناختن کل عالم از راه تفکر می‌داند.

در متون و منابع «دانشگاه بین‌المللی متافیزیك»، «دانشگاه اطلاعات متافیزیك»، «دانشگاه مطالعات ماورایی» و «دانشگاه ایالتی متافیزیك» نیز تعاریفی مشابه آنچه ذکر گردید، از متافیزیك آمده است.

www.takbook.com

www.takbook.com

«انجمن جهانی متافیزیك»، «انجمن متافیزیك دنیا»، «جامعه‌ی بین‌المللی متافیزیك»، «انجمن تحقیقات متافیزیك»، «انجمن دکترهای متافیزیك»، «آکادمی متافیزیك» و «آکادمی بین‌المللی آگاهی» نیز تعاریف مشابهی از متافیزیك ارائه کرده‌اند.

حکیمان مابعدالطبیعی از جمله افلاطون، فارابی، ملاصدرا، آگوستین، لایب‌نیتز و سایرین نیز تعاریف نزدیك به مضامین فوق‌الذکر دارند. دکتر شالکو و دکتر باتلر نیز همین مفاهیم را با بیان دیگری ابراز داشته‌اند. بسیاری از استادان و پژوهشگران معاصر نیز بر همین عقیده‌اند.● متافیزیك در دانشگاه‌ها

امروزه در سراسر دنیا متافیزیك به‌عنوان یك رشته‌ی علمی دانشگاهی مورد توجّه قرار گرفته است و در پذیرش آن به‌غیر از شکاکین متحجر، کسی به‌خود تردید راه نمی‌دهد. متافیزیك در بسیاری از دانشگاه‌های معتبر دنیا جایگاه ویژه‌ای را به‌خود اختصاص داده است. تا جایی که دانشگاه‌ها و دانشکده‌های اختصاصی برای ارائه آموزش‌های کلاسیك و رسمی در مقاطع تحصیلی مختلف و انجام طرح‌های پژوهشی در زمینه متافیزیك شکل گرفته است. برخی از این مراکز تا مقطع تحصیلی دکترای تخصصی دانشجو می‌پذیرند. در همین راستا می‌توان موارد زیر را به‌عنوان نمونه ذکر کرد:

۱) دانشگاه بین‌المللی متافیزیك

۲) دانشگاه اطلاعات متافیزیك

۳) دانشگاه مطالعات ماورایی

۴) دانشگاه ایالتی متافیزیك

۵) دانشگاه شفا

۶) دانشگاه ریکی

۵) دانشکده‌ی متافیزیك کی‌آرا

۶) دانشکده‌ی مطالعات متافیزیك

۷) دانشکده‌ی خداشناسی متافیزیکی

۸) مرکز متافیزیك و ذهن در دانشگاه لیدز

۹) مرکز مطالعات متافیزیك در دانشگاه وانت‌لن

۱۰) دپارتمان فلسفه و متافیزیك در دانشگاه والس

۱۱) دپارتمان متافیزیك در دانشگاه میسکانتونیك

۱۲) دپارتمان فلسفه و متافیزیك در دانشگاه لینگنان

۱۳) آزمایشگاه تحقیات متافیزیك در دانشگاه استانفورد

همچنین فعالیت‌های پژوهشی و برنامه‌های آموزشی متافیزیك در دانشگاه‌های بیل، تاسمانیا، بوستون، مارکوئت، ساسکاتچوان، تورنتو، میامی، یوتا، پوزنان، پیترزبورگ، نوتردا، هاروارد، یال، کمبریج، گلاسگو، فلوریدا، وست ایندی، کولورادو، ادینبور، وارویك، لانکس، ساوتوسترن، مسکو، آکسفورد، شیکاگو، یونیورسال و ده‌ها دانشگاه دیگر جهان در حال اجرا می‌باشد.

علاوه بر دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها، آکادمی‌های زیادی نیز در سراسر جهان به فعالیت در زمینه‌ی متافیزیك مشغول می‌باشند، از جمله:

۱) آکادمی متافیزیك

۲) آکادمی جهانی پاراسایکوزی

۳) آکادمی بین‌المللی آگاهی

۴) آکادمی هنرهای شفا

www.takbook.com

www.takbook.com

۵) آکادمی شفا و متافیزیك

۶) آکادمی روانشناسی نجومی

متافیزیسین‌ها در کشورهای مختلف برای قانونمند کردن و سازمان دادن به فعالیّت‌های متافیزیك جوامع و انجمن‌های زیادی را تأسیس و به ثبت رسانده‌اند از جمله:

۱) انجمن جهانی متافیزیك

۲) انجمن متافیزیك دنیا

۳) انجمن تحقیقات متافیزیك

۴) جامعه بین‌المللی متافیزیك

۵) انجمن دکترهای متافیزیك

۶) مراکز و مدارس زیادی نیز در باب متافیزیك فعال می‌باشند از جمله:

۷) مرکز مطالعات جایگزین

۸) مرکز متافیزیك سلطنتی

۹) مدرسه متافیزیك

۱۰) مدرسه متافیزیك کنتاکی

۱۱) مدرسه متافیزیك کامپوس

۱۲) مدرسه متافیزیك دالاس

مؤسسات مشغول به فعالیّت در علوم متافیزیك نیز بالغ بر صدها مؤسسه است که می‌توان موارد زیر را فقط به‌عنوان نمونه ذکر کرد:

۱) مؤسسه مطالعات پیشرفته متافیزیك

۲) مؤسسه متافیزیك ملی

۳) مؤسسه متافیزیك کاربردی

۴) مؤسسه متافیزیك کوانتم

۵) مؤسسه متافیزیك الکتریك پاورد

۶) مؤسسه تحقیقات استانفورد

مؤسسات فوق‌الذکر هرچند که دانشگاه و دانشکده نیستند، ولی عظمت و گستردگی فعالیّت برخی از آنها نه تنها کمتر از مراکز دانشگاهی نیست، که در برخی موارد بیشتر نیز می‌باشد، برای مثال مؤسسه تحقیقات استانفورد، آزمایشگاه‌هایی با مجهزترین و پیشرفته‌ترین وسایل آزمایشگاهی و همکاری ۲۷۰۰ دانشمند را در اختیار دارد. این مؤسسه

مملو از برندگان جایزه‌ی نوبل و دانشمندان سرشناس است. در این مؤسسه، آزمایشگاهی برای تحقیق در مورد متافیزیك از ۳۰ سال پیش فعّال شده است. راسل تارگ و هارولدهال پاتوف از جمله متخصصین مشغول در این آزمایشگاه می‌باشند.

دانشگاه‌ها، دانشکده‌ها، آکادمی‌ها، انجمن‌ها، مراکز، دپارتمان‌ها، مدارس و مؤسسات ذکر شده، تنها بخشی از واحدهای فعّال در زمینه‌ی متافیزیك می‌باشند، که مستقیماً با اسم و عنوان متافیزیك فعالیت می‌کنند. در کنار واحدهای مذکور، صدها مجموعه مشابه که با عناوین مشابه و یا با عناوین مرتبط و یا تحت پوشش متافیزیك فعالیّت می‌نمایند نیز وجود دارند. از جمله مراکزی که با عناوین پاراسایکولوژی، پارابیولوژی، پارافیزیولوژی، پارا آناتومی، فلسفه، الهیات، آگاهی، آبَرآگاهی، هاله‌شناسی، مدی‌تیشن، ادراکات فراحسی، روح شناسی، نجوم و ده‌ها عنوان مشابه دیگر در حال انجام فعالیّت‌های آموزشی، پژوهشی و خدماتی می‌باشند.

www.takbook.com

www.takbook.com

• تاریخچه‌ی علمی روح‌شناسی

مثل مؤمن با بدنش، مانند گوهری است در صندوق، که چون گوهر خارج شود صندوق دور انداخته می‌شود و صندوق از دور انداخته شدن خود ناراحت نیست.

حضرت امام صادق علیه السلام

کیفیت و چیستی روح، اثبات وجود روح، ارتباط با ارواح، فرافکنی و سفر روح از جمله‌ی مباحث روح‌شناسی است، که در طول تاریخ علم، توسط دانشمندان متعدّد مورد تحقیق، پژوهش و مطالعه قرار گرفته است. وجود این مقولات به کرّات توسط دانشمندان تأیید گردیده است. دکتر رئوف عبید در کتاب « الانسان روح لاجسد » تاریخچه‌ی روح‌شناسی و توجه به روح را از نظر فراعنه، هندوها، یونان و روم، فیلسوفان مسیحی و فلاسفه‌ی اسلامی ارائه نموده است.

فلاسفه و عرفای مسلمان در این زمینه مطالعات و تحقیقات فراوان داشته‌اند و دارای نظرات بسیار ارزشمندی می‌باشند. ابن‌سینا، ملاصدارا، شیخ مفید، سهروردی، فارابی، مولوی، خواجه نصیرالدین طوسی، ابن عربی، ابن رشد، امام فخررازی، اقبال لاهوری، ملا احمد نراقی، حاج ملا هادی سبزواری، حضرت امام خمینی(ره)، آیت‌الله حسن‌زاده آملی، علامه طباطبایی و حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی از جمله دانشمندان صاحب نظر در این بحث می‌باشند.

در ادامه‌ی این بحث به ذکر اسامی عدّه‌ی کمی از دانشمندان خارجی که پیرامون شناخت روح و سایر مسائل مربوط به آن کار علمی کرده‌اند می‌پردازیم.

- دی مورگان: رئیس جمعیت ریاضی‌دانان انگلستان، نویسنده
- ویلیام کروکس: از مشهورترین دانشمندان شیمی، رئیس انجمن سلطنتی بریتانیا، نویسنده، عضو برجسته انجمن تحقیقات روحی
- آلفرد روسل والاس: بزرگترین فیزیولوژیست انگلستان در عصر خود، دوست نزدیك داروین، نویسنده
- الیور لودج: از مشهورترین دانشمندان قرن بیستم، نویسنده
- ویلیام جیمز: پزشك، روانشناس، فیلسوف بزرگ، استاد فلسفه‌ی دانشگاه هاروارد، عضو انجمن تحقیقات روحی انگلستان، روح‌شناس، رئیس دانشگاه هاروارد
- ویلیام مك دوگال: نویسنده
- ادوین فردریك باورز: استاد دانشگاه میناپولیس، نویسنده
- اکسون: استاد دانشگاه آکسفورد
- کامیل فلاماریون: دانشمند ستاره‌شناس، ریاضی‌دان معروف فرانسه، رئیس انجمن نجوم فرانسه، نویسنده
- ویکتور هوگو: نویسنده معروف و دانشمند فرانسوی
- سزار لمبروزو: یکی از مشهورترین دانشمندان جُرم‌شناسی، استاد بیماری‌های روانی در دانشگاه‌های ایتالیا، استاد پزشکی قانونی
- آلن کارداك: پزشك، دانشمند علوم تربیتی، روح‌شناس معروف فرانسوی، مؤسس انجمن روحی فرانسه، نویسنده
- لورد بالفور: سیاستمدار مشهور انگلیسی
- کارل ویکلاند: عضو انجمن پزشکی شیکاگو، عضو انجمن پیشرفت دانش، نویسنده
- پروفسور هایسلوپ: رئیس انجمن تحقیقات روحی در آمریکا
- ویلیام بارت: از دانشمندان علوم طبیعی انگلستان، نویسنده
- لرد رایلی: دانشمند علوم طبیعی، استاد دانشگاه کمبریج، برنده جایزه نوبل
- فردریك مایرز: دانشمند روانشناس، عضو فعّال انجمن بحث‌های روحی، نویسنده

www.takbook.com

www.takbook.com

- ادموند گرنی: از دانشمندان مشهور روانشناس، استاد هیپنوتیزم، نویسنده
- دکتر آلکساندر کانُن: دانشمند و محقّق برجسته، نویسنده
- دکتر آرتورکونان دویل: پزشك، ادیب معروف، نویسنده داستان‌های شرلوك هلمز و دکتر واتسن
- اسقف استانتون موزس: از برجسته‌ترین مردان مذهبی، استاد دانشگاه لندن، رئیس اتحادیّه روح‌شناسان لندن، نویسنده
- اسقف چارلز تویدل: رئیس اسقف‌های یورکشایر، نویسنده
- بالزاك: فیلسوف بزرگ
- دکتر گوستاو جلی: رئیس انستیتوی بین‌المللی ماورای روح، از بزرگترین محققان روح‌شناسی، نویسنده
- پروفسور شارل ریشه: رئیس افتخاری انستیتوی بین‌المللی ماورای روح، نویسنده، دانشمند فیزیولوژیست
- ماری کوری: کاشف عنصررادیوم، دانشمند
- زولنر: دانشمند ستاره‌شناس، نویسنده
- هانس دریچ: روانشناس و زیست‌شناس معروف آلمانی و استاد فلسفه در دانشگاه لیپزیك
- شرنك فون نوتزینگ: پزشك، زیست‌شناس معروف مونیخی، نویسنده
- دامون دی لاساگا: از دانشمندان علوم طبیعی در اسپانیا
- فیثاغورس، سقراط، افلاطون، و ارسطو نیز از جمله دانشمندان صاحب نظر در این رابطه می‌باشند.

● آشنایی با انسان

انسان یك موجود بسیار پیچیده، نامحدود و عجیب است که از بخش‌های مختلف تشکیل شده است. به این کلام زیبای حضرت امام راحل توجه نمایید: « انسان یك موجود عجیبی است، در جمع طبقات موجودات و مخلوقات باری‌تعالی، هیچ موجودی مثل انسان نیست، اعجوبه‌ای است که از او یك موجود الهی ملکوتی ساخته می‌شود و یك موجود جهنمی شیطانی هم ساخته می‌شود. موجودات دیگر اینطور نیستند.» (حضرت امام خمینی ره). همچنین ایشان در « شرح چهل حدیث» می‌فرمایند: «بدان‌که انسان، اعجوبه‌ای است دارای دو نشئه و دو عالم، نشئهٔ ظاهرهٔ ملکیهٔ دنیویه که آن بدن اوست و نشئهٔ باطنهٔ غیبیّه ملکوتیّه که از عالم دیگر است و نفس او که از عالم غیب و ملکوت است، دارای مقامات و درجاتی است که به‌طریق کلی گاهی تقسیم کرده‌اند آن را به هفت قسمت، و گاهی به چهار قسمت، و گاهی به سه قسمت، و گاهی به دو قسمت.»

ملا احمد نراقی- استاد شیخ مرتضی انصاری و از اکابر مجتهدین شیعه- در معراج السعاده می‌نویسد: « اگر خواهی خود را بشناسی، بدان که هر کس را از دو چیز آفریده‌اند، یکی این بدن ظاهر که آن را تن گویند... و یکی دیگر نفس است که آن را روح و جان و عقل و دل نیز گویند. »

از یك دیدگاه کلّی انسان از سه بخش جسم، روان و روح تشکیل شده است. جسم فیزیکی ابزار و وسیله‌ای است که در مدّت کوتاه زیستن در عالم فیزیکی در اختیار است و امانتی بیش نیست. روان، بخش واسط جسم و روح است. روح، هسته‌ی مرکزی وجود انسان و جوهره‌ی اصلی او است و از حضرت حق‌تعالی منشاء گرفته است و به سوی او نیز باز خواهد گشت. عدّه‌ای به اشتباه روح و روان را یکی می‌دانند؛ حتی در برخی از کتب فرهنگ لغات نیز این اشتباه دیده می‌شود.

حضرت امام خمینی- آن روح‌الله روحی فداه- می‌فرمایند: «بدان که نفس ناطقهٔ انسانیه، حقیقتی است که در عین وحدت و کمال بساطت، دارای نشئاتی است که عمدهٔ آن به طریق کلی، سه نشئه است: اول، نشئه ملکیّهٔ دنیاویّهٔ ظاهره، که مظهر آن حواس ظاهره، و قشر ادنای آن بدن مُلکیّه است. دوم، نشئه برزخیّهٔ متوسطه، که مظهر آن، حواس باطنه و بدن برزخی و قالب مثالی است. سوم، نشئه غیبیّهٔ باطنیّه است که مظهر آن، قلب و شئون قلبیّه است. شاید بیان زیبای حضرت امام در تشریح کلّی انسان به سه نشئه‌ی مذکور، اشاره به سه بخش جسم، روان و روح باشد.

عده‌ای از علماء، دانشمندان و متافیزیسین‌ها نیز با یك دید عمیق‌تر به انسان نگاه کرده، او را به هفت بخش یا هفت کالبد تقسیم می‌کنند.

www.takbook.com

www.takbook.com

کالبدهای هفت‌گانه‌ی انسان، در فرهنگ‌ها و ادیان مختلف، با اسامی متفاوتی معرفی شده است. متافیزیسین‌ها آن را بدین صورت معرفی می‌کنند: کالبد فیزیکی، کالبد اثیری، کالبد علّی، کالبد ذهنی، کالبد روحی، کالبد آسمانی و کالبد الهی.

جناب مولانا به چهار بخش از این بخش‌ها اشاره می‌کند، کـه اوّلین آن را جسم و چهارمین را دل معرفی می‌نماید:

جسم سایهٔ سایهٔ سایهٔ دل است

جسم کی اندر خود پایهٔ دل است

آن بیدار شده‌ی دست بت میکده که یاد میکده بی‌قرارش کرده بود-آن که دل و قلب و ضمیر آرام، مطمئن و امیدوار خود را از ما برگرفت و به سوی جایگاه ابدی پرواز کرد- می‌فرمایند: «... چنانچه این لباس صوری ساتر لباس بدن مُلکی است، خود بدن ساتر بدن برزخی، و بدن برزخی الان موجود است ولی در ستر و حجاب بدن دنیایی است و این بدن ساتر اوست، و بدن برزخی ساتر و لباس و حجاب نفس است، و آن ساتر قلب و قلب ساتر روح است، روح ساتر سرّ است، و آن ساتر لطیفهٔخفّیه است.» پس حضرت امام خمینی(ره)، نیز کالبدهای هفت‌گانه‌ی انسان را با نام‌های بدن مُلکی (بدن دنیایی)، بدن برزخی، نفس، قلب، روح، سرّ و لطیفهٔ خفیّه معرفی می‌نمایند.

حاج‌ملا هادی سبزواری بخش‌های هفتگانه انسان را در حاشیهٔ اسفار به این ترتیب شمرده است: نفس، قلب، عقل، روح، سرّ، خفی، اخفی. مرحوم شاه‌آبادی در کتاب « الانسان و الفطره » مرتبهٔ عقل را پیش از قلب می‌داند. ولی صدرالمتالهین چنین شمارش کرده است: طبع، نفس، قلب، عقل، روح، سرّ، خفی. و مرتبهٔ اخفی را نیاورده و طبع را افزوده است.

ناگفته پیدا است که تفاوت در اسامی اهمیّتی ندارد، بلکه آنچه مهمّ است، اتفاق‌نظر بر وجود هفت بخش یا هفت کالبد برای انسان است. همچنین قابل ذکر است که تشریح این هفت بخش از نظر پاراآناتومی و پارافیزیولوژی، یك کار فنی و تخصصی است که در این مجال نمی‌گنجد و در جای خود به آن خواهیم پرداخت.● آشنایی با روح

کلمه روح از لغت رَوْح و یا رُوْح آمده است. رَوْح به معنی سرور، شادی، آسایش و نجات از غم و اندوه است. رُوْح به معنی نفس کشیدن و دمیدن است و از ریح مشتق شده، که به معنی باد و نسیم می‌باشد. پس به یاد داشته باشید که روح باید مانند نسیم، به‌نرمی و لطافت به‌طور مرتّب و دائم در حرکت باشد؛ روحی که درجا بزند، ساکن و بی‌حرکت باشد، دیگر روح نیست. روان را نیز به این دلیل روان می‌گوییم، که باید روان و جاری باشد و دائم در حرکت باشد، روان نیز اگر ساکن و راکد شد، مانند آب راکد می‌گندد. باید گفت در دنیای امروز، با کمال تأسف روان و روح بسیاری از انسانها، در اثر سنگینی تعلّقات دنیایی، ساکن و راکد شده، درجا زده و گندیده است، ایشان نیز بی‌خبرند و یا خویش را به بی‌خبری زده‌اند.

علامه‌ی طباطبائی در تفسیر شریف المیزان می‌نویسد: « کلمهٔ روح به‌طوری که در لغت معرفی شده به‌معنای مبداء حیات است که جاندار به‌وسیله آن قادر بر احساس و حرکت می‌شود.» (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۳ ، ص ۲۷۰)

روح یك کیفیت لطیف، مجرد، مؤثّر و نافذ است، که حقیقت انسان را به‌وجود می‌آورد. روح حقیقتی وسیع است که ماورای جسم فیزیکی و ماورای مکان و زمان بوده، فاقد خصوصیات اجسام فیزیکی و مادّی است. حضرت امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: « روح جسم لطیفی است که کالبد ستبری بر آن پوشانده شده است.» (میزان الحکمه، ج ۵ ، ص ۲۱۵۵)

روح فاقد جرم، وزن، طول، عرض و ارتفاع است و مرگ به آن راه ندارد. روح مبداء حیات و عامل آگاهی است و آثاری در عالم وجود بروز می‌دهد، که بسیار بدیع و عجیب می‌باشد. روح فاقد شکل و فرم است، ولی فقط برای این‌که به ذهن نزدیك شود، می‌توان آن را به یك توده نور تشبیه کرد.

ابونصر محمد فارابی که از بزرگترین فیلسوفان مسلمان به شمار می‌رود، معتقد است که روح حقیقت وجود آدمی است و بعد از فنای جسم باقی می‌ماند. وی همچنین می‌گوید: « روح انسان از جوهری آگاه به امور است، که در عالم ملکوت بوده و در آن عالم شکل دارد ولی زمان و مکان ندارد.» خواجه نصیرالدّین طوسی روح انسان را جوهر بسیط می‌داند.

عقیده‌ی بیشتر عالمان و دانشمندان بر این است که روح، جسمی نورانی، زنده و متحرك است، که از جهان برتر بوده، سرشتش با این پیکر مادّی

www.takbook.com

www.takbook.com

متفاوت است. آلن کارداك- پزشك و روح‌شناس معروف فرانسوی- روح را اصل هوشمند هستی و یا موجود هوشمند آفرینش معرفی می‌نماید.

شیخ مفید-که به‌حق برای اسلام و مسلمین مفید بود- معتقد است: «روح جسم لطیف و شفافی مانند هوا است که در بدن سیر می‌کند.»

شیخ‌الرئیس- ابوعلی سینا- روح انسان را یك ذات معنوی و منبع نیروهای بی‌شماری می‌داند که از ترکیب عناصر به‌وجود نیامده است. از نظر ایشان روح نمی‌تواند دستخوش فساد گردد و پس از جدایی از بدن، در هنگام مرگ، درعالم معقولات برای خود قدرت و مقامی حاصل می‌کند، که از جایگاه او در زمین به مراتب بالاتر است.

دکتر رئوف عبید استاد حقوق دانشگاه عین‌الشمس قاهره در کتاب خود چنین می‌نویسد: « فیلسوف و پزشك معروف ابوعلی الحسین‌بن عبدالله‌بن سینا که به‌عنوان پیش‌کسوت فلاسفه در بررسی روح شمرده می‌شود، دلایل بسیاری مبنی بر وجود روح و جاودان بودن آن بعد از مرگ ارائه می‌کند و می‌گوید: ای خردمند بیندیش که تو امروز همراه با روح و نفس می‌باشی که در تمام عمر همراه تو بوده است.»

بوعلی سینا در جای دیگر می‌نویسد: « بدان که آن جوهر اصلی که در وجود انسان است پس از مرگ با نابود شدن جسم، نابود نمی‌شود و بعد از جدا شدن از بدن، پوسیده و نابود نمی‌گردد، بلکه همراه با پایداری آفرینندهٔ خود، او نیز باقی و پایدار است، زیرا جوهر روح نیرومندتر از جوهر جسم است. »

این دانشمند بزرگ قصیده‌ای نیز در باب روح سروده است که به قصیده‌ی «عینیّه‌ی روحیّه» معروف گردیده است. در این قصیده که به زبان عربی می‌باشد، کیفیت نزول روح و حلول آن در جسم و صعود آن به عالم بالا به زیبایی تشریح شده است.

آقای محمّد شاهوردی در فلسفه‌ی ابن‌سینا از قول این فیلسوف شهیر چنین نقل می‌کند: « نفس (روح) صورت جوهری جسم است و تا زمانی‌که نفس متّصل به جسم باشد، ممکن نیست ذات خود را عقلاً ادراك کند، مگر به واسطه‌ی اعمال قوای خود امّا معرفت نفس به ذات خویش که برای او حاصل می‌گردد، از باب معرفت عقلیه نیست، بلکه معرفت تجربی غامضه‌ایست که شخص در خلال اعمال از ذات خود تحصیل می‌نماید و حقیقت آنست که نفس انسانی وجود خالص خود را به طریق نوعی از تأمل ذاتی کامل به تجربه ادراك می‌کند، ولی در هرحال به جوهر خاص خود نمی‌رسد. »

با اوصاف مذکور می‌توان نتیجه گرفت که روح بخش اصلی وجود انسان است که می‌توان آن را به نرم‌افزار کامپیوتر تشبیه نمود و جسم فیزیکی نیز سخت‌افزار آن می‌باشد. بدون شك یك سیستم کامپیوتر فاقد نرم‌افزار، هیچ‌گونه استفاده و کاربردی ندارد و نرم‌افزار نیز بدون در اختیار داشتن سخت‌افزار نمی‌تواند نمود و جلوه کند.

علامه سید محمدحسین طباطبایی صاحب تفسیر شریف المیزان می‌فرمایند: «به‌طور کلی نفس آدمی موجودی است مجرد، موجودی است ماورای بدن و احکامی دارد غیر احکام بدن و هر مرکب جسمانی دیگر، بلکه با بدن ارتباط و علقه‌ای دارد و یا به عبارتی با آن متحد است و بوسیله شعور و اراده و سایر صفات ادراکی، بدن را اداره می‌کند.»

ابن رشد- از بزرگترین فلاسفه مسلمان و از بزرگترین شارحان ارسطو- می‌گوید:« ما روح و بسیاری از چیزها را درك می‌کنیم اما اندازه آنها را نمی‌دانیم، و کاش حد و اندازه وجودی آن را درك می‌کردیم، با این حال ما ضرورت وجودی آن را درك می‌کنیم که حضورش در جسم مایه حیات و تعادل جسم است و نبودش سبب سقوط و نابودی جسم می‌گردد.»

ملا احمد نراقی نیز معتقد است که «روح چون از جنس مجردات است، به حقیقت او رسیدن و او را به کُنه شناختن در این عالم میسر نیست»، وی همچنین بیان می‌کند که: حقیقت آدمی و آن‌چه که به سبب آن به سایر حیوانات ترجیح دارد، همان روح است که از جنس ملائکه مقدسه است. در نظر ایشان روح امری باقی است، که اصلاً و مطلقاً از برای آن فنایی نیست، و بعد از مفارقت آن از این بدن و خرابی تن، از برای آن خرابی و فنایی نیست و نخواهد بود.

- اثبات وجود روح -

وجود روح به اشکال مختلف و توسط دانشمندان متعدد اثبات شده است، و دیگر جای هیچ‌گونه تردید و ابهامی در این زمینه نمانده است. با وجود

www.takbook.com

www.takbook.com

این هنوز برخی افراد نا آگاه در این مورد مبتلا به ناباوری هستند، لذا در این بحث به نظرات چند تن از بزرگان در باب اثبات وجود روح توجه می‌نماییم.

حضرت امام خمینی- که خداوند ما را با او محشور گرداند- ضمن بیان محجوب بودن یك طرف از یك شئی از طرف دیگر آن، و آگاه بودن انسان و حیوان از همه‌ی اطراف خود، چنین نتیجه می‌گیرند: « پس در حیوان و انسان چیز دیگری هست که فوق ماده است و از عالم ماده جداست و با مردن نمی‌میرد و باقی است. » این امام بزرگوار، انسان مجرد از این عالم طبیعت را یك حقیقت می‌دانند و از این امر برای اثبات وجود بُعد ماورایی انسان بهره می‌گیرند. ایشان همچنین در جای دیگر فرموده‌اند: « انسان اگر به همین حدّ طبیعت بود و بیشتر از این چیزی نبود، دیگر احتیاج به این‌که یك چیزی از عالم غیب برای انسان فرستاده بشود، تا انسان را تربیت بکند (نداشت)،... لکن چون انسان مجرد از این عالم طبیعت (و) یك حقیقتی است، همین خود خصوصیاتی که در انسان هست، دال بر این است که یك ماورایی از برای این طبیعت هست، چون انسان یك ماورایی دارد و به حسب براهینی که در فلسفه ثابت است، ماورای این طبیت در انسان هست و انسان دارای یك عقل بالامکان مجرد و بعد هم مجرد تام خواهد شد.»

حضرت آیت‌العظمی ناصر مکارم شیرازی که از علماء آگاه به مسایل روز و علوم متافیزیك است در کتاب « ارتباط با ارواح » می‌نویسند: « به عقیدهٔ ما یادآوری یك نکته لازم است که نه ما و نه هیچ‌کس دیگر نمی‌خواهیم و نمی‌توانیم وجود روح را انکار نماییم، زیرا دلائل فلسفی و حسی و تجربی که برای اثبات وجود روح اقامه شده، بیش از آن است که بتوان همه را نادیده گرفت...»

جناب ابن سینا- فیلسوف مسلمان – نیز در بحث نفس از کتاب شفا چنین می‌نگارد: « ما اجسامی را می‌بینیم که تغذیه و تولید مثل و حرکت و اراده دارند و این امور برای این اجسام، از جهت جسم بودنشان نیست، پس باید در ذات این اجسام، مبادی غیر از جسمیّت آن‌ها برای این کارها باشد تا این کارها از آن صادر شود، مبادی آنچه مبداء صدور کارهایی است که پیوسته بر یك نهج واقع نمی‌شود و از روی اراده است آن را نفس(روح) می‌نامیم. »

دکتر رئوف عبید در مقدمه کتاب خود می‌نویسد که « باور داشتن روح، باوری کهن به قدمت انسان است، از جمله باورها، اعتقاد به جاودان بودن روح و اعتقاد به ثواب و عقاب است.»

- روح شناسی در قرآن

قرآن کریم، نامه‌ی عاشقانه‌ی خالق به مخلوقات، روح را از امر پروردگار می‌داند، و می‌فرماید: « قل الروح من امر ربی». « ابو بصیر می‌گوید از امام باقر (علیه‌السلام) یا امام صادق (علیه‌السلام) دربارهٔ آیهٔ « و از تو دربارهٔ روح می‌پرسند، بگو روح از امر پروردگار من است» سوال کردم، فرمود: روح آن چیزی است که در وجود جنبندگان و مردمان است. عرض کردم: آن چیست؟ فرمود: آن از (عالم) ملکوت و از (عالم)قدرت است.» (میزان الحکمه، ج ۵ ، ص ۲۱۵۵)

« امر» از « عالم امر» می‌آید، عالم امر فاقد زمان و مکان، به مفهوم عام رایج آن است؛ آفریدن در عالم امر آنی است و تدریجی نمی‌باشد. در این عالم، وجود هر موجودی به صورت مستقیم، تنها مستند به خدای تعالی است. نقطه مقابل عالم امر، عالم خلق است که مقید به قیود زمان و مکان بوده، از انرژی و ماده تشکیل شده است؛ خلق در عالم خلق تدریجی است. در این عالم، وجود هر موجودی به صورت غیر مستقیم و با وساطت علل و اسباب، مستند به خدای تعالی است.

صاحب المیزان می‌نویسد: « امر عبارت است از وجود هر موجود از این نقطه نظر که تنها مستند به خدای تعالی است، و خلق عبارت است از وجود همان موجود از جهت اینکه مستند به خدای تعالی است با وساطت علل و اسباب.» ایشان همچنین معتقد است که: « امر خدا عبارت از کلمه ایجاد او است و کلمه ایجاد او همان فعل مخصوص به او است بدون اینکه اسباب وجودی و مادی در آن دخالت داشته و با تاثیرات تدریجی خود در آن اثر بگذارند، این همان وجود مافوق نشأه مادی و ظرف زمان است و روح به حسب وجودش از همین باب است یعنی از سنخ امر و ملکوت است.» (ترجمه المیزان، ج ۱۳ ، ص ۲۷۳)

www.takbook.com

www.takbook.com

در تفسیر شریف المیزان آمده است: « امر خدا -که روح هم یکی از مصادیق آن است- از جنس موجودات جسمانی و مادی نیست، چون اگر بود محکوم به احکام ماده بود و یکی از احکام عمومی ماده این است که به تدریج موجود شود، وجودش مقید به زمان و مکان باشد، پس روحی که در انسان هست، مادی و جسمانی نیست هرچند که با ماده تعلق و ارتباط دارد.» نویسنده‌ی این کتاب ارزشمند، همچنین در رساله‌ی انسان قبل از دنیا می‌نویسد: «فوق عالم اجسام که مشتمل بر نظام تدریجی است، عالم دیگری است مشتمل بر موجودات غیر تدریجی (یعنی غیر زمانی)، و هرموجود زمانی از نظام تدریجی، قائم و متفرّع بر موجودات امریّه آن عالم است و به عبارت دیگر موجودات امری با موجودات نظام تدریجی همراه و بدانها محیطند. »

برخی مفسرین اعتقاد دارند که « قل الروح من امر ربّی » دلالت بر استنکاف حضرت حق‌تعالی از جواب به سؤال حضرت رسول گرامی اسلام در مورد روح دارد. در حالی‌که علامه طباطبایی و جناب ملاصدرا اعتقاد دارند که حضرت حق‌تعالی در این آیه واقعاً حقیقت روح را بیان کرده، آن را از امر می‌داند و امر را در جای دیگر قرآن تشریح می‌کند. جناب آقای صادق لاریجانی در تعلیقات خود بر کتاب « انسان از آغاز تا انجام » چنین می‌نویسد:«بعضی از مفسرین تعبیر قل الروح من امر ربّی را اعراض از جواب به سؤال یسئلونك عن الروح دانسته‌اند: خداوند به پیغمبر دستور می‌دهدکه با گفتن این‌که « روح از امر پروردگار من است » از جواب حقیقی به سؤال سرباز زند...اما جمعی دیگر از مفسرین تعبیر فوق را پاسخی حقیقی به سؤال مذکور می‌دانند. حقیقت روح از عالم امر است و همین مطلب هم در آیه شریفه ذکر شده است، پس متضمّن هیچ‌گونه اعراض از جواب نیست. مرحوم صدرالمتألهین در اسرارالآیات (ص۱۰۵) به همین نظر تصریح می‌کند، مرحوم علامه هم همین نظر را اختیار نموده‌اند.»

در ادامه آیه‌ی مذکور نیز می‌فرمایند که « از علم به شما ندادیم مگر اندکی» عده‌ای نیز این بخش را به عنوان دلیل مطرح می‌کنند، که چون خداوند فرموده: اندکی از علم به شما دادیم، پس نباید بیش از این اندك به دنبال آن علم (شناخت روح) رفت. در اینجا این سؤال مطرح است که اندك از چه مقدار؟ خیلی مهم است که اصل و کل چقدر بوده، چون اندکی آب از یك لیوان آب با اندکی آب از یك اقیانوس آب متفاوت می‌باشد. پس اندك از یك اقیانوس، برای ما انسان‌ها بسیار زیاد می‌باشد. به یاد داشته باشید که این نیز دلیل بر ممنوعیت رفتن به سمت روح‌شناسی نمی‌باشد.

دانشمند فرزانه و مفسر کبیر حضرت علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌فرمایند «... قرآن کریم همواره اصرار و تاکید دارد در این‌که بندگان خدا نظر خود را منحصر در محسوسات و مادیات نکنند...»● اهداف خلقت انسان

هدف حضرت حق‌تعالی از خلقت انسان چه بوده است؟ « از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود؟ » بر اساس نظر عرفا، علما، فلاسفه، دانشمندان و متافیزیسین‌ها، هدف خلقت انسان در سه کلمه خلاصه می‌شود: شناخت، عبادت و آزمایش، که در بین این سه، شناخت از همه مهمتر می‌باشد، چون خود پایه و اساس عبادت و آزمایش است. اگر شناخت باشد، عبادت هم متعالی، درست و کامل انجام می‌شود و نتیجه می‌دهد، اگر شناخت باشد، انسان در آزمایش و امتحان قبول و موفق می‌شود، پس اگر شناخت نباشد، عبادت بی‌فایده و قبولی در آزمایش نیز محال است.

شناخت، انواع و مراتب مختلف دارد که پایه و اساس آن شناخت خود و غایت و نهایت آن شناخت خداوند است. حضرت امام راحل همین مطلب را بدین‌صورت بیان فرموده‌اند: « تمام زحمتها که اینها کشیده‌اند چه از حضرت نوح و حضرت ابراهیم گرفته تا آمده است این‌جا رسول اکرم (ص) رسیده است تمام مشقّتهایی که کشیده‌اند و کارهایی که کرده‌اند مقدمه یك مطلب است و آن معرفی ذات مقّدس حقّ است. کتابهای آسمانی هم که بالاترینش کتاب قرآن کریم است تمام مقصدش همین است که حق‌تعالی را با همهٔ اسماء و صفاتی که دارد به مردم معرفی کنند. » (صحیفهٔ نور، ج ۱۹ ، ص ۸۲)

حال این سؤال مطرح است که منظور از شناخت خود چیست؟ و این « خود » به کدام بخش – جسم، روان و یا روح- اطلاق می‌شود. اگر فرض کنیم منظور شناخت جسم است، پس باید آناتومیست‌ها و فیزیولوژیست‌ها، خداشناس‌ترین افراد باشند؛ (چون« هرکه خود را شناخت، پروردگارش را شناخت. ») که این‌طور نیست. اگر منظور شناخت روان باشد، پس باید روانشناس‌ها، خداشناس‌ترین انسان‌ها باشند، که باز هم در عمل این‌گونه نمی‌باشد. تجربه و تاریخ هم اثبات کرده است، که آناتومیست‌ها، فیزیولوژیست‌ها و روانشناس‌ها، خداشناس‌ترین افراد نمی‌باشند،

www.takbook.com

www.takbook.com

حتی برخی از آنها هیچ بویی از خدا نبرده‌اند. بسیاری از دانشمندان غربی در علوم مذکور از این دسته‌اند.

اگر فرض کنیم منظور از شناخت خود، شناخت روح باشد، به حقیقت نزدیك شده‌ایم، چون اوصاف روح بیشترین قرابت را به حضرت حق‌تعالی دارد. به‌یاد داشته باشیم که حق‌تعالی می‌فرماید: «ونفخت فیه من روحی»

از حضرت امام صادق علیه‌السلام منقول است که فرمودند: « همانا پیوند روح مؤمن به روح خدا استوارتر از پیوستگی پرتو آفتاب به آن است.» (اصول کافی، ج ۳ ، ص ۲۴۲)

ذکر این نکته نیز لازم و ضروری است که اگر در مسیر خودشناسی و شناخت روح قدم برداریم، فقط نشانه‌ها و سرنخ‌هایی از شناخت ذات اقدس‌اله نصیب ما خواهد شد، چون شناخت او با درك و فهم محدود بشر غیرممکن و محال است. به‌عبارت دیگر انسان از طریق خودشناسی به آن مرحله از خداشناسی می‌رسد، که بفهمد نمی‌توان خدا را شناخت و به ناتوانی خود در این‌باره پی می‌برد، که رسیدن به این مرحله خود بسیار با ارزش است و در واقع درجه‌ای متعالی از شناخت (عرفان) است. اگر کسی تلاش کند و به این مرحله برسد، مطمئن باشید که خیلی به او توجه و عنایت خواهند کرد و از عوالم غیب از او دستگیری می‌نمایند.

خلاصه‌ی کلام آن‌که انسان برای تکامل خلق شده است؛ تکاملی که از طریق شناخت، عبادت و آزمایش بروز می‌نماید. ولی متأسفانه بسیاری از انسانها، هدف خلقت خویش را فراموش کرده‌اند و با ابزار و وسایلی که برای رسیدن به تکامل در اختیارشان قرار داده شده سرگرم شده‌اند و لذا چقدر با مسمی است نام انسان برای این موجود فراموش‌کار، چرا که انسان از ریشه‌ی نسیان به معنی فراموشی گرفته شده است. جای بسی تأسف است که بیشتر انسان‌ها، «خودِ واقعی» خود را که شناخت آن می‌تواند پایه و اساس شناخت خدا باشد، به دست فراموشی سپرده‌اند. واضح است که این‌گونه انسان‌ها خود را نیز قبل از این فراموش کرده‌اند.

شایان توجه است که بشر اغلب مسایل را به نسبت عکس اهمیتی که در زندگیش دارد مورد مطالعه قرار می‌دهد. روح نیز از این قاعده مستثنی نبوده، مشمول این اصل شده است. لذا جا دارد که به سلامت فطرت بسیاری از انسان‌ها در عصر امروز شك نمود. ولی باید به یاد داشت که توجه به روح و شناخت آن، از جمله نیازهای غیرقابل چشم‌پوشی در یك انسان سلیم‌الفطره می‌باشد. یك انسان آگاه حتماً به جهان هستی و جایگاه خود در آن توجه دارد و از این طریق از خود فراتر می‌رود و به اتحاد با جهان می‌رسد. انسان‌هایی که به این امر مهم توجه نمی‌کنند، به رنجی جان‌کاه و خسارتی جبران‌ناپذیر مبتلا خواهندشد، که نهایت آن ایجاد نقصان در طبع سلیم آنان خواهد بود.

در پایان این بحث یادآوری دونکته لازم و ضروری است. نکته اول آن‌که برخی روح را یك موجود کامل می‌دانندکه در قفس جسم فیزیکی گرفتار شده است؛ روح را یك پرنده‌ی تکامل یافته‌ای می‌دانند، که در کالبد خاکی زندانی گردیده، پس جسم فقط یك قفس، یك زندان و یك عامل مزاحم و دست و پاگیر می‌باشد، که روح باید تلاش نماید تا هرچه زودتر از دست آن خلاص گردد. اما چنین نیست: اگر روح موجود کاملی باشد، دیگر لزومی ندارد خداوند تبارك و تعالی روح را در قالب جسم فیزیکی و دنیای مادی گرفتار نماید.

شاید مطلب فوق را بتوان این‌گونه اصلاح کرد، که روح بالقوه کامل است و در قالب جسم به این دنیای خاکی سفر می‌کند، تا بالفعل هم کامل گردد. پس روح هم پابه‌پای جسم به تکامل عملی و تجربی نیاز دارد. پس وقتی یك نوزاد متولد می‌شود، همان‌گونه که جسم او نوزاد است، روح او نیز عملاً نوزاد است، هرچند که این روح از نظر پتانسیل‌های ذاتی بزرگ و کامل است. این جسم و روح نوزاد پابه‌پای هم رشد و تکامل می‌یابند و بزرگ می‌شوند. فیلسوف شهیر جناب ملاصدرای شیرازی نیز در آثار خود به همین مضمون اشاره دارند.

حضرت امام خمینی ـره‌ـ نیز به همین مضمون اشاره دارند و قرآن کریم، انبیاء الهی و امور عبادی را عامل تکامل انسان می‌دانند. ایشان در این رابطه می‌فرمایند: « قرآن کریم که در رأس همهٔ مکاتب و کتب است، حتی سایر کتب الهی، آمده است که انسان را بسازد، انسان بالقوه را بالفعل کند. تمام دعوت انبیاء حسب اختلاف مراتبشان، تمام دعوتها هم برای همین معناست که انسان را انسان کند، انسان بالقوه را انسان بالفعل کند و تمام عبادات و تمام معارف الهیه و تمام احکام عبادی و همهٔ این چیزهایی که هست، همه اینها برای همین معناست که انسان ناقص را انسان کامل کند. » (صحیفهٔ نور، ج ۱ ، ص ۲۳۴)

www.takbook.com

www.takbook.com

پس به یاد داشته باشید که روح وقتی در جسم حلول می‌کند، بالقوه کامل ولی بالفعل کودك است و بعد از آن‌که در جسم تکاملش بالفعل گشت، جسم برایش قفس محسوب می‌شود و باید تلاش کند که از این قفس آزاد و رها شود. این کلام زیبای مولای متقیان حضرت علی علیه‌السلام را به یاد داشته باشید که می‌فرمایند: « دوست ندارم که در کودکی می‌مُردم و به بهشت می‌رفتم و بزرگ نمی‌شدم تا پروردگارم، عزوجل، را بشناسم»

نکته دوم آن‌که، نقطه مقابل این افراد، که روح را کامل و زندانی جسم می‌دانند، کسانی هستند که وجود یك زندگی را برای روح در یك جسم فیزیکی، برای تکامل روح کافی نمی‌دانند و معتقدند که یك روح برای تکامل یافتن باید بارها و بارها جسم‌های مختلف و متعدد را تجربه کند تا کامل شود، این افراد معتقدند که برخی ارواح باید ۰۰۰/۴۰۰/۸ جسم و زندگی را تجربه کنند تا کامل شوند. باید گفت اینان نیز در اشتباه هستند، که در بحث تناسخ مفصل و مبسوط، دلایل مردود بودن این نظریه را تشریح خواهیم نمود. ولی در این‌جا فقط به ذکر این مطلب اکتفا می‌نماییم، که فقط یك جسم فیزیکی و یك زندگی دنیایی برای تکامل یك روح نه تنها کافی است، بلکه زیاد و اضافه نیز می‌باشد، برخی از صاحب‌نظران معتقدند که حداکثر ۱۸ سال زندگی در یك کالبد فیزیکی برای تکامل یك روح کافی است.

- نسبت روح و جسم

روح و جسم علی‌رغم تمام تفاوت‌ها و اختلاف در کیفیت‌شان (تفاوت از زمین تا آسمان) ارتباط تنگاتنگ، نزدیك و متقابل دارند. حضرت امام خمینی (ره) در این رابطه می‌فرمایند: « روح و جسم، با هم وحدت دارند. جسم، ظل روح است، روح باطن جسم است. جسم ظاهر روح است، اینها با هم یك هستند، جدایی از هم ندارند.»(آیین انقلاب اسلامی، ص ۱۹۲) بزرگان دیگر معتقدند که روح در بدن سیر دارد. شیخ مفید-که مایه مباهات و افتخار مسلمین است- سیر روح در بدن را به سیر آب در گل و چربی در روغن تشبیه می‌نماید. برخی بزرگان دیگر نسبت روح به جسم را مانند نسبت گلاب به گل و گرما به آتش دانسته‌اند.

ابن‌سینا- که خدایش رحمت کند- نسبت روح به جسم را مانند نسبت مرغ به آشیانه و یا نسبت کارگر به ابزار می‌داند. ارتباط روح و جسم را می‌توان به ارتباط روشنایی لامپ به اتاق تشبیه نمود، چون یك لامپ، اتاق را روشن می‌کند، روح هم در جسم همین نقش را دارد. روح به جسم نور، روشنی، انرژی و حیات می‌بخشد. فراموش نشود که وقتی یك لامپ، اتاقی را روشن می‌کند، تمام فضای اتاق نورانی می‌گردد و نور درهمه جا حضور دارد. در این اتاق نمی‌توان برای نور جای خاصی مشخص کرد، هرچند که در مرکز قرارگرفتن لامپ، تراکم نور و غلظت آن بیشتر است. روح هم در جسم مانند نوری است که همه جای جسم را روشن می‌کند و نمی‌توان برای آن جایگاه خاصی مشخص نمود، به گونه‌ای که در سایر قسمت‌های جسم حضور نداشته باشد.

برخی نیز جسم را لباس زمین نوردی روح می‌دانند، بدین معنی که همان‌گونه که یك فضانورد هنگام رفتن به فضا به لباس فضانوردی نیاز دارد، روح نیز هنگام آمدن به زمین برای آن‌که بتواند در عالم ماده و کره‌ی زمین فعالیت و تجربه نماید، به لباس زمین‌نوردی (جسم فیزیکی) نیاز دارد.

همان‌طور که ذکر شد، روح و جسم ارتباط بسیار نزدیك با هم دارند و بر یکدیگر اثر می‌گذارند. اثرگذاری روح و جسم بر یکدیگر مورد اتفاق نظر تمام متافیزیسین‌ها و عرفا بوده و هست و امری اجتناب ناپذیر است. پس انسان نمی‌تواند هرکاری که خواست با جسم انجام دهد و بگوید که جسم مادی، موقت و گذرا است، چرا که هر کاری که در جسم صورت گیرد، اثرات آن به روح نیز منتقل می‌شود. حتّی شکل ظاهری جسم نیز، بر روح اثرگذار است. برای مثال فرم و اندازه موی سر و محاسن در آقایان که به ظاهر جسم مربوط است و یا مصرف سیگار و الکل که ظاهراً به جسم آسیب می‌زند و سایر موارد مشابه، بر روح نیز اثر می‌گذارد. البته این اثرگذاری متقابل است و هر آنچه که در روح می‌گذرد هم، بر جسم اثر می‌گذارد، پس بین روح و جسم ارتباط متقابل و تنگاتنگ وجود دارد.عده‌ای روح و جسم را کاملاً از هم جدا می‌دانند و به این بهانه هرکاری که بخواهند بر سر جسم خود می‌آورند. متأسفانه برخی از این افراد داعیه متافیزیك نیز دارند. وقتی به این‌گونه افراد اعتراض می‌شود، می‌گویند که جسم فانی و گذرا است، چه فرقی می‌کند که من سیگار بکشم یا نکشم، چه فرقی می‌کند مشروب بخورم یا نخورم، چه فرقی می‌کندکه جسم و بدنم کثیف باشد یا تمیز و... . در جواب این‌گونه افراد باید گفت که شما در اشتباه هستید و اشتباه شما نیز از کمی اطلاعات شما سرچشمه

www.takbook.com

www.takbook.com

می‌گیرد. با اوصاف مذکور متوجه می‌شوید که چرا دین مبین اسلام انجام برخی اعمال که ظاهراً به جسم مربوط است را حرام دانسته است.

پس بین جسم و روح تعلّقات و روابط متقابل زیاد و عمیقی برقرار می‌باشد، که اجتناب از آنها امکان‌پذیر نمی‌باشد. ارتباط و پیوند بسیار عمیق این دو بخش سبب شده است که حضرت امام خمینی- او که روح خدا بود در کالبد زمان- نسبت آنها را نسبت «ظاهریّت و باطنیّت» و «جلوه و متجلّی» بدانند. ایشان می‌فرمایند: « آثار و خواص و انفعالات هر مرتبه به مرتبهٔ دیگر سرایت می‌کند، چنان‌چه اگر مثلاً حاسّه‌ی بصری، چیزی را ادراك کند، از آن اثری در حس بصر برزخی واقع شود به مناسبت آن نشئه، و از آن اثری در بصر قلبی باطنی واقع شود به مناسبت آن نشئه، و همین طور آثار قلبیّه در دو نشئه دیگر ظاهر گردد. »

جناب مولانا - آن شمسی که در پرتو شمس در وادی عرفان اظهر مِنَ شمس شد- در بیان تفاوت جسم و روح می‌فرمایند:

حد جسمت یك دو گز خود بیش نیست

جان تو تا آسمان جولان کنی است

جان همه نور است و تن رنگ است و بو

رنگ و بو بگذار دیگر آن مگو

پس ملاحظه می‌فرمایید که روح و جسم هم قرابت‌های فراوان و هم تفاوت‌های بسیار باهم دارند، به‌گونه‌ای که گاهی اوقات انسان با مراجعه به منابع و مأخذ ممکن است احساس تضاد بکند. در هر حال چون جسم زمینی و روح آسمانی و تفاوت آنها به‌معنای واقعی از زمین تا آسمان است، لذا با این همه تفاوت به‌راحتی نمی‌توانند کنار هم قرار گیرند، مگر آن‌که چیز سومی به‌عنوان حد واسط بین آنها قرار گیرد که همان روان می‌باشد. برخی نیز اعتقاد دارند که روان، حاصل روابط و تأثیرات متقابل جسم و روح است.

حضرت امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: « ارواح با بدن آمیخته نمی‌شوند و به آن متکی نیستند، بلکه بدن را در میان گرفته و بر آن احاطه دارند.» (میزان الحکمه، ج ۵ ، ص ۲۱۵۵)

- خلقت ارواح و اجسام

آیا خلقت ارواح و اجسام همزمان بوده است؟ در این رابطه سه نظریه وجود دارد. اوّل، عده‌ای می‌گویند، که ارواح و اجسام همزمان خلق شده‌اند، یعنی همزمان با شکل گرفتن جسم جنین در رحم مادر، روح مربوطه نیز خلق شده است و به آن ملحق می‌گردد. دوّم، بعضی می‌گویند اجسام قبل از ارواح خلق می‌شوند، یعنی مدتی بعد از پیدایش و حیات جسم در رحم مادر یا حتی مدتی پس از تولد نوزاد، روحِ مربوطه، خلق و به جسم اضافه می‌گردد، این عده اعتقاد دارندکه جسم تا مدتی (تا قبل از اضافه شدن روح) زندگی حیوانی دارد. سوّم، برخی اعتقاد دارندکه ارواح قبل از اجسام خلق شده‌اند، یعنی ابتدا ارواح خلق شده و در عالم قبل از عالم دنیا زیست می‌کنند، سپس با خلق جسم در رحم، روح مربوطه به آن اضافه می‌شود. نظریه‌ی سوّم صحیح‌تر به نظر می‌رسد و با وجود «عالم ذر» نیز تطبیق دارد، در حالی‌که دو نظریّه‌ی دیگر با وجود عالم ذر تضاد دارد و به‌گونه‌ای وجود این عالم را منتفی می‌داند. (هرچند که برخی وجود عالم ذر را تایید نمی‌کنند) بیشتر متافیزیسین‌ها، عرفا، علماء و دانشمندان اعتقاد دارند که ارواح قبل از اجسام خلق شده‌اند. احادیث و روایات نیز این مطلب را تأیید می‌نمایند.

- نزول و صعود روح

به اعتقاد برخی از بزرگان، روح قبل از نزول به عالم دنیا، عوالم «ارواح» و «ذر» را پشت‌سر گذاشته‌است. بعد از عالم دنیا نیز عوالم «برزخ» و «قیامت» را در پیش‌رو دارد، که باید به‌سمت آنها صعود کند. درواقع انسان در مدّت کوتاه حضور خود در عالم دنیا، بین دو بی‌نهایت قرار دارد.

علاّمه سید محمدحسین طباطبایی- صاحب تفسیر المیزان- عوالم قبل از عالم دنیا را این‌گونه معرفی می‌نماید: « عالم ماده از جهت وجود مسبوق به عالم دیگری است که مادی نیست اگر چه احکام ماده در آن یافت می‌شود، و در واقع این عالم، علتِ عالم مادی است، و نیز عالم ماده مسبوق به عالم دیگری است که از ماده و احکام آن هر دو مجرد است که در حقیقت علتِ علتِ عالم مادی است.»

- ارتباط با ارواح

www.takbook.com

www.takbook.com

ارتباط با ارواح از جمله مباحث مهمّ و حساس در متافیزیك است که در جای خود به تشریح آن خواهیم پرداخت، ولی ذکر این نکته ضروری است که هزاران نفر از دانشمندان، محققان و متافیزیسین‌ها در این رابطه تحقیقات و پژوهش‌های علمی داشته‌اند و بر صحت آن اعتراف کرده‌اند.

حضرت آیت‌الله‌العظمی مکارم‌شیرازی ضمن تایید وجود روح و عدم امکان انکار آن می‌فرمایند: «... همچنین امکان ارتباط با ارواح را از طریق صحیح علمی برای افراد ورزیده‌ای که در این راه حقیقتاً کار کرده و زحمت کشیده‌اند نیز نمی‌توان انکار نمود، و همان‌طور که خواهیم دید، از سخنان پیشوایان بزرگ اسلام نیز امکان این موضوع مسلّم می‌گردد.»

ویلیام کروکس پس از سال‌ها تحقیق در این رابطه می‌گوید: « من نمی‌گویم که ارتباط با ارواح امکان وقوع دارد ، بلکه می‌گویم که این امر عملاً و بالفعل تحقق پذیرفته است. »

● انسان

انسان یك موجود دو وجهی است، یك وجه آن، وجه فیزیك، صورت، وجه خاکی، ظاهر و وجه مُلکی نامیده می‌شود و وجه دیگر آن، وجه متافیزیك، سیرت، وجه افلاکی، باطن و وجه ملکوتی گفته می‌شود. وجه متافیزیك انسان نیز دارای مراتب و بخش‌های مختلف می‌باشد. اگر بخواهیم نسبت این دو وجه را با کسر نشان دهیم، وجه فیزیك حدود ۱% (و حتی کمتر از این) و وجه متافیزیك حدود ۹۹% (وحتی بیشتر از این) از وجود انسان را تشکیل می‌دهد. این در حالی است که انسانها آن ۹۹% را بطورکلّی فراموش کرده‌اند و از یاد برده‌اند و فقط به همان ۱% توجه دارند، غافل از این‌که وجه فیزیکی علاوه بر ناچیز بودنش از لحاظ کمی، مانایی و پایداری کیفی نیز ندارد و به زودی انسان مجبور به رها کردن آن خواهد شد.

از خوانندگان گرامی دعوت می‌شود کمی در این‌باره بیندیشند، وقت انسانها از صبح تا شب و از شب تا صبح چگونه صرف می‌شود؟ معمولاً اکثر مردم از صبح تا شب کار می‌کنند، تا پول در بیاورند و پول را برای مسکن، پوشاك و غذا که از اهم نیازهای جسم است، صرف می‌کنند. شب تا صبح هم می‌خوابند، برای آنکه جسم به استراحت بپردازد و فردا بهتر کار کند. پس همه‌ی اینها برای جسم و بُعد فیزیکی و همان ۱% است و بخش ناچیزی از آن بطور غیرمستقیم به بُعد ماورایی می‌رسد. آن مقدار از وقت یك انسان که در طول شبانه‌روز با کسب علم و ایمان آن‌هم از روی عشق و با آگاهی صرف می‌شود، به روح و بُعد ماورایی و همان ۹۹% می‌رسد. آن‌هم علم فقط به‌خاطر علم و ایمان از روی معرفت و آگاهی است که بر روح اثر مثبت می‌گذارد. حال این سؤال مطرح است که هر انسان چه مقدار از ۲۴ ساعت وقت خود را صرف کسب علم و ایمان بدان صورت که ذکر گردید، می‌کند؟

علم و ایمان نقش بسیار مهمی در حیات معنوی و ماورایی انسان دارند و دو بال پرواز انسان به‌سوی تکامل می‌باشند. فراموش نشود که این دو با هم ارزشمند هستند و پرنده با یك بال نمی‌تواند پرواز کند. بعضی انسان‌ها علم را می‌گیرند و ایمان را رها می‌کنند، اینان به تباهی و ظلمت خواهند رسید، گروهی نیز ایمان را می‌گیرند و علم را رها می‌کنند، اینان نیز حداقل در جا خواهند زد. ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام و معصومین بزرگوار در اوج مراتب علمی و ایمانی بوده‌اند و هر دو را در کنار هم داشته‌اند. امام یا پیغمبری یافت نمی‌شود که عالم باشد ولی معنوی نباشد و یا سرشار از معنویت باشد ولی عالم نباشد. در تاریخ می‌خوانیم که ُحکّام غاصب وقت به کرات برای رسواکردن ائمه‌اطهار علیهم‌السلام، به خیال واهی خودشان، آنان را مجبور به مباحثه‌ی علمی با دانشمندان وقت نمودند، ولی همواره نه تنها ائمه‌ی بزرگوار در این مباحثه‌های علمی پیروز و سربلند شدند، که دانشمندان طرف مباحثه در مقابل مقام و منزلت علمی این بزرگان سر تعظیم فرود آوردند.

بیایید بر این جمله ی زیبای انیشتین – دانشمند و فیزیکدان نامی- توجه نماییم: « دین بدون علم کور است و علم بدون دین کر است. »

● کلامی از حضرت امام خمینی ره

مینیاتیزم یا نوم مغناطیسی تکان بزرگی به جهان داده، نفس¬های آخر مادیین به شماره افتاده، درآتیه ی نزدیکی علم، پرده از روی کار به کلی برمی¬دارد و عالم ارواح و زندگی جاوید آنها وآثار غریبه آنها را از قبیل عدم حساسیت خفتگان مغناطیسی و غیب‌گویی های آنها و صدها اسرار شگفت‌آمیز را بر روی دایره ریخته، اساس مادیت را برای همیشه از جهان برمی چیند، قدم های بزرگی علم امروز برای آشکار کردن اسرار نهان جهان برداشته، خوارق عادت، معجزات، کرامات، اطلاع به مغیبات که در نظر مادیین جزء افسانه ها بشمار می رفت، در جهان علم امروز نزدیک به

www.takbook.com

www.takbook.com

واضحات و فردای علم آن را از بدیهیات می کند. چیزهایی که امروز علماء روح اروپا بدان با کمال وجد و سرافرازی به خود می بالند اموری است که در هزار و سیصد سال قبل از این پیغمبر اسلام و امامان و شیعیان با صراحت لهجه بی تردید و شبهه به جهان اعلام کردند. (حضرت امام خمینی روحی فداه)

http://vista.ir/?view=article&id=259674

VISTA.IR
Online Classified Service

متافیزیک و عارفان

عارف در لغت به معنی دانا، شناسنده، آگاه و واقف به دقایق و رموز آمده است. در مراتب تکامل روحی، عارف کسی است که مؤمن، عابد و زاهد باشد، ظاهر و باطنش الهی باشد، خود، خدا، رسول خدا، قرآن، دنیا، آخرت، مرگ و شیطان را بشناسد. حضرت علی(علیه‌السلام) "نمونهٔ برجسته‌ای از عارفان بالله است، هر کس علی(علیه‌السلام) را بشناسد، انسان عارف و کامل را شناخته است، البته مقصود آشنایی با صفات والا، سیرهٔ عملی، سیر و سلوك روحی و معنوی اوست."

عارف مؤمن است، بدین معنی که دستورات دین را پذیرفته، ظاهر و باطن آن را رعایت می‌کند. عارف بر درگاه مولای خویش رکوع و سجود می‌کند، روزه می‌گیرد و حلال و حرام را رعایت می‌نماید. اعتقاد به بهشت و جهنم، شناخت حقیقت اعمال صالح و ناصالح و درك آثار و ملکوت اعمال از نشانه‌های دیگر عارفان است.

عارف عابد است، عابد کسی است که زیاد عبادت می‌کند. عابد عبادات واجب را که در دستورات دین آمده انجام می‌دهد و علاوه بر آن به عبادات مستحب می‌پردازد، در عبادات خود دقیقاً برابر دستورات دین عمل می‌کند، فرمایشات قرآن کریم، رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و ائمه معصومین(علیهم‌السلام) را سرلوحه ظاهر و باطن عبادات خود قرار می‌دهد. عارف عبد و بندهٔ مولای خویش است، بنده برای خود مالکیتی قائل نیست و همه چیز را مملوك مولا می‌داند، از مولا درخواست نمی‌کند بلکه همیشه به آنچه که مولا عنایت می‌کند راضی و قانع است.

عارف زاهد است، زاهد کسی است که دنیا را سه طلاقه کرده باشد. سالك تا زمانی که مؤمن، عابد و زاهد نباشد نمی‌تواند عارف باشد. پس، ادعای عرفان قبل از طی این مراحل، ادعایی واهی است، از آن مهمتر اینکه عارف ادعایی ندارد و وجود ادعا به تنهایی برای شناخت عارفان کاذب کافی است.

www.takbook.com

www.takbook.com

در کتاب ارزشمند "علی آینه عرفان" از قول مولای عارفان حضرت علی(علیه‌السلام) چنین آمده است:«عارف کسی است که عقلش را زنده ساخته و هوای نفس و شهواتش را میرانده تا آنجا که جسمش به لاغری گرائیده و خشونت و غلظت اخلاقش لطیف گشته، برقی پر نور در وجودش درخشیده و راه هدایت را برایش روشن ساخته و در طریق الهی او را به راه انداخته و همواره در مسیر تکامل از مرحله‌ای به مرحلهٔ دیگر منتقل شده تا به مرحلهٔ سلامت و سرای زندگی جاوید راه یافته و با آرامشی که در بدنش پدیدار گشته در قرارگاه امن و راحت، قرار گرفته است. این همه از آن روست که عقل و قلبش را به کار گرفته و پروردگار خویش را راضی ساخته است.»

عارف از خواب، خوراك، همنشینی و همصحبتی با خلق گریزان است. نمی‌خوابد تا شب را با نماز، عبادت، تلاوت قرآن، تفکر در آن، راز و نیاز با معشوق و گریستن بر معاصی به صبح برساند. نمی‌خورد تا شهوات را بمیراند، عزلت اختیار می‌کند تا از آفات ظاهری و باطنی نجات یابد. در مقابل خلق سکوت می‌کند تا توفیق همصحبتی با حق نصیبش شود. حضرت امام صادق(علیه‌السلام) ـ آن امام عارف ـ در وصف عارفان می‌فرمایند:«... نه میلی به طعام دارد، نه از نوشیدنیها لذت می‌برد، از خواب لذت نمی‌برد، با دوستان انس نمی‌گیرد، به آبادی پناه نمی‌برد، لباس نرم و لطیف نمی‌پوشد و هرگز آرام نمی‌گیرد. خدای تعالی را شب و روز عبادت می‌کند به این امید که به آنچه که شوقش در دل دارد برسد و به زبان شوق، راز درون خود را با او در میان نهد.»

عارف خود را شناخته و به خودسازی مشغول است، خدا را شناخته و به سوی او در حرکت است، رسول خدا را شناخته و پیرو اوست، قرآن را شناخته است و به احکام آن عمل می‌نماید، دنیا را شناخته و از آن گریزان است، آخرت را شناخته و به سوی آن شتابان است، مرگ را شناخته است و آن را رحمت حق می‌داند و شیطان را شناخته و از او روی برتافته است. مولای عارفان حضرت علی(علیه‌السلام) می‌فرمایند:« عارف کسی است که نفس خود را شناخت و آزادش کرد و آن را از هر آنچه(از خدا) به دورش بدارد پاك و منزه داشت.»

عارف اهل مشارطه، مراقبه و محاسبه است، در آغاز هر روز، پیروی از رحمان و دوری از شیطان را با خود شرط می‌کند؛ در طول روز مراقب است که از شروط خود تخطی نکند، در پایان روز نیز خوب و بد اعمال خود را محاسبه می‌نماید، خوبی‌ها و اعمال نیك خود را رحمت حق دانسته، بخاطر آن مغرور نمی‌شود، معاصی و اعمال بد را حاصل غفلت خود دانسته و از آن نادم است و برای آن خود را تنبیه و مأخذه می‌کند.

عارف همواره طالب علم و ایمان است، علم و ایمان را دو بال پرواز به سوی خدا می‌داند، عالمان و مؤمنان در نظرش عزیز و محترم‌اند و از سبك شمردن آنان خوف دارد. حضرت امام صادق(علیه‌السلام) می‌فرمایند:«نجوای عارفان همواره بر سه اصل استوار است: بیم، امید و حب. بیم شاخهٔ علم است و امید شاخهٔ یقین است و حب شاخهٔ معرفت و عرفان. نشان بیم گریختن است و نشان امید طلب است و نشان حب آن است که در ایثار آنچه را که دوست دارد دریغ نورزد ... این اصول سه گانه مانند: حرم، مسجد و کعبه است که اگر کسی داخل حرم شود، از خلق ایمنی یابد و چون داخل در مسجد شود، بر اندام او از آلودگی به گناه ایمن باشد و اگر داخل کعبه شود، قلبش از اشتغال به چیزی جز ذکر خدای تعالی در امان ماند.»

مرگ برای عارف آرزوی قلبی است. عارف شیفتهٔ مرگ و لقای حق است و مرگ برای او همانند آب سرد و گوارایی است که تشنه در تابستان گرم می‌نوشد. «کالبد عارف با خلق است و قلبش با خدا. اگر قلبش چشم بر هم زدنی از خدا غافل شود، از شوق(جبران غفلت با دیدار حق) بمیرد. عارف، امین ودیعه‌های خداوند است و گنجینهٔ اسرار و معدن انوار و راهنمای خلق به سوی رحمت حق و حاصل علوم و میزان فضل و عدل اوست. از خلق و آرزوی دنیایی بی‌نیاز است، مونسی جز خداوند ندارد و نطقی، اشاره‌ای و نفسی جز با خدا و برای خدا و از خدا ندارد، پس او در باغ قدس خداوند در رفت و آمد است و از فضل لطیف خداوند متعال بهره می‌گیرد.»(از بیانات گهر بار حضرت امام صادق علیه‌السلام)

صبر، پاکدامنی، پارسایی، شوق، لطافت، خوف، اعتدال، تواضع، نیکوکاری و مکارم اخلاق از اوصاف دیگر عارفان است. عارف، عقل و قلبش زنده و هوای نفس و شهوتش مرده است. خشونت، دروغ، تهمت، غیبت، حرص، هوس، طغیان و شر در وجود عارف یافت نمی‌شود.

در کتاب زیبای "عارفانه" که به قلم توانای استاد فرزانه و عارف سوخته، حاج شیخ حسین انصاریان در پنج جلد تحریر شده است، در وصف عارفان چنین آمده:«عارفان وارسته و عاشقان پیراسته و والهان جمال ازلی و ابدی، خواسته‌ای جز حق نداشتند و جز رسیدن به وصال محبوب نخواستند و

www.takbook.com

www.takbook.com

دل به غیر عشق حق نیاراستند. عارفان از تمام امور مادی و نعمت‌های ظاهری، تنها به حلال خدا، آن هم در حد عفاف و کفاف قناعت کردند و از زر و زیور و اسراف و تبذیر و میل به جانب لذت‌های زود گذر پرهیز کردند. عارفان جز حق نگفتند و جز حق نشنیدند و جز به حق قضاوت ننمودند و جز راه حق نرفتند و جز به عاقبت و قیامت فکر نکردند. عارفان از خود دل گرفتند و به حق دل بستند و تن و روح در عبادت و خدمت به خلق گذاشتند و دنیا را بر اساس قرآن و مدرسهٔ اهل بیت، مزرعه آخرت خود نمودند. عارفان چراغ باطن به معرفت حق روشن نمودند و به زیور ایمان و یقین آراسته شدند و به انجام عمل خیر و کار خدا پسندانه برخاستند و در راه جلب رضای حق کوشیدند. عارفان سر تسلیم جز به درگاه حضرت حق فرود نیاوردند و در راه حق از احدی باك نکردند و از امر به معروف و نهی از منکر باز نایستادند و در خودسازی و آراستن درون به حقایق الهی نهایت کوشش را از خود نشان دادند.»

با اوصافی که گذشت، شایسته است در این سؤالات اندیشه کنیم، آیا ما طالب معرفتیم؟ آیا عارف واقعی را برای هدایت خود یافته‌ایم؟ اگر استادی داریم آیا در مسیر معرفت است و اوصاف عارفان را دارد؟ آیا ظاهر و باطن او یکی است؟ خدای ناکرده پشت سر کسی در حرکت نباشیم که فقط ظواهر را رعایت می‌کند و در باطن تهی است؟

http://vista.ir/?view=article&id=259926

VISTA.IR
Online Classified Service

متافیزیک و مرگ

متافیزیك عبارت است از پدیده‌ها و امور ماورایی و فوق‌طبیعی که با ابعاد ماورایی انسان سروکار دارد. متافیزیك دارای دو وجه مثبت و منفی می‌باشد و به‌طبع می‌توان از آن حسن استفاده و یا سوء استفاده کرد. از آنجا که متافیزیك با درون انسانها ارتباط دارد، می‌تواند بسیار نافذ و اثرگذار باشد.

درجامعهٔ جهانی امروز، عده‌ای سازمان یافته و با صرف میلیاردها دلار هزینه، قصد دارند با استفاده از متافیزیك امر به منکر و نهی از معروف کنند. در واقع متافیزیك را که می‌تواند وسیله‌ای برای خودشناسی و خداشناسی و رسیدن به سایر معروفات باشد، وسیله‌ای برای ترویج منکرات کرده‌اند، متافیزیك را که می‌تواند جلوی بسیاری از منکرات را بگیرد، بهانه‌ای برای مهار معروفات نموده‌اند. علت انتخاب متافیزیك برای این امور نیز آن است که متافیزیك با درون، روان، ذهن و روح انسان ارتباط دارد و می‌تواند تا عمق جان انسان نفوذ کند و بر افکار او اثر شگرف بگذارد.

برخی از سازمانهای جاسوسی بزرگ دنیا با صرف میلیاردها دلار و با در

www.takbook.com

www.takbook.com

خدمت گرفتن صدها دانشمند در زمینه‌های مختلف از جمله متافیزیك، به ترویج منکرات و نهی معروفات کمر همت بسته‌اند. هدف آنها این است که جهان را به سمت منکرات برده، از معروفات باز دارند، برای این کار نیز به‌صورت جهانی برنامه‌ریزی کرده و به‌شکل منطقه‌ای عمل می‌کنند.

مهاجمان و غارتگران فرهنگی برای اغفال اقشار مختلف مردم از حربه‌های مختلف بهره می‌گیرند، عده‌ای را با ورزش اغفال کرده‌اند، برخی را با اعتیاد مشغول نموده‌اند، گروهی را با امور سیاسی سرگرم کرده، دسته‌ای را با حب دنیا به بازی گرفته‌اند و... به این ترتیب گروههای مختلف مردم را اغفال کرده‌اند تا به اهداف شوم خود برسند. در این بین همواره دو گروه از مردم در برابر توطئه‌های آنان آگاه بوده، اغفال نشده‌اند. این دو گروه عبارت از اهل ایمان و اهل علم می‌باشند. این دو گروه با اتکاء به معرفتی که حاصل ایمان و علم آنان است، به توطئه‌های شوم خون‌آشامان فرهنگی پی‌برده، فریب ظاهر دروغین آنان را نخورده‌اند و تسلیم نسخه‌های پیچیده شده توسط شیاطین انسی نشده‌اند. نوادگان شیطان نیز برای گمراه کردن این دو گروه از نسخه‌های تقلبی متافیزیك و معنویت استفاده کرده‌اند.

برای پیش‌گیری از این نقشه شوم باید متافیزیك را به‌طور صحیح و کامل به همه معرفی نمود و به‌خصوص جنبه‌های مثبت و منفی آن را برای همه آشکار ساخت. همچنین نوع جدید معنویت دروغین را معرفی و باطن آن را روشن و دست‌هایی را که از پشت پرده آن را ساخته و پرداخته می‌کنند، هویدا ساخت.

امروزه برخی از سازمانهای جاسوسی مروج عرفان شده‌اند! چرا؟ چون خودشان فهمیده‌اند که در دهه‌های آتی، جهان به سمت معنویت باز خواهد گشت، و برای آنکه از این موضوع پیشگیری کنند، نسخه‌های عرفانی پیچیده و توصیه و تجویز می‌کنند، اما عرفانی که دست پروردهٔ خودشان است، عرفانی که به‌جای هدایت انسان به سیر در طریق الی الله، به‌سوی سیر در طریق الی شیطان راهنما می‌شود.

امروزه برخی از ابرقدرتها نه تنها می‌خواهند تك قدرت سیاسی، نظامی، علمی و اقتصادی جهان باشند، بلکه می‌خواهند تك قدرت معنوی، دینی و مذهبی جهان نیز باشند! آنان برای رسیدن به این هدف، نقشه‌های شومی در سر دارند و برای تحقق آن متافیزیك را به خدمت گرفته‌اند. این شیاطین همان‌هایی‌اند که دیروز با تئوری تعدد ادیان بر جهان حکومت کردند، امروز برای حکومت خود از تئوری دین‌زدایی بهره می‌گیرند و برای تداوم حکومت خود در فردا، تئوری دین واحد جهانی را در آستین پرورش می‌دهند.

آنان برای رسیدن به طرحهای فوق الذکر، جدیدترین کشفیات علمی و متافیزیك را به خدمت گرفته‌اند. برای مثال می‌دانیم که مجموعهٔ صفات جسم انسان از طریق ژن‌های موجود در هستهٔ سلولها رقم می‌خورد، متخصصین ژنتیك نیز مدعی هستند که قادرند با تغییر ژنها، انسانهایی با صفات جدید بوجود آورند. آنان همین موضوع را به «ژنتیك کیهانی» نیز تعمیم داده‌اند. بدین‌گونه که مجموعهٔ صفات درونی و روحی انسان نیز تحت کنترل «ژنهایِ کیهانی» است و متخصصین ژنتیكِ کیهانی قادرند با تغییر در این ژنها، انسانهایی با صفات درونی و روحی جدید تولید نمایند. هدف نهایی آنها تولید انسانهای روبات‌گونه است که هیچ‌گونه فکر و احساسی نداشته باشند، یعنی انسانهای تهی از افکار و احساسات که مانند ماشین بر اساس برنامه‌ای که به آنها داده می‌شود عمل کنند. بدین ترتیب آنها از طریق این انسانهایِ نسل جدید به‌راحتی به اهداف شوم خود که ترویج منکرات و نهی از معروفات است خواهند رسید.

فراموش نکنیم که اگر جامعه با منکرات خو بگیرد و از معروفات جدا شود، منکر در نظرها معروف، و معروف در نظرها منکر می‌شود. پس جای معروفات و منکرات عوض شده، بنا بر فرمایش دانشمند فرزانه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی در تفسیر ارزشمند «پیام قرآن» ، این بزرگترین خسارتی است که می‌تواند دامن یك جامعه را بگیرد، همان بلا و بدبختی که امروز دامان بسیاری از جوامع دنیا را گرفته است و معروف و منکر نزد آنها جای خود را عوض کرده‌اند.

می‌بینید کار جهان به جایی کشیده شده است که از متافیزیك و معنویت که جزء بدیهی‌ترین اجزاء ادیان هستند (ادیانی‌که برای اقامه امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر آمده‌اند) کمال سوء استفاده برای نابودی دین و معنویت در جوامع بشری می‌شود. براستی در این شرایط بسیار حساس وظیفهٔ ما چیست؟ آیا باید دست روی دست بگذاریم و ساکت بنشینیم تا آنها هرکاری که می‌خواهند انجام دهند؟ آیا نباید باطن این توطئه‌ها و نقشه‌های

www.takbook.com

www.takbook.com

شوم و کثیف را روشن کنیم؟ اگر قصد این کار را داریم، باید مانند خودشان از متافیزیك بهره بگیریم، آنها از وجوه منفی متافیزیك استفاده کردند، ولی ما از وجوه مثبت آن یاری جوئیم، آنان از متافیزیك سوءاستفاده کردند، ما از متافیزیك حسن استفاده نماییم.

http://vista.ir/?view=article&id=259921

VISTA.IR
Online Classified Service

متافیزیک و مذهب

مذاهب گوناگون در تاریخ بوجود آمده، تکامل یافته و از بین رفته اند. آنچه اساساً در همه آنها مشترک است اعتقاد به یک سری اصول متافیزیکی است. در کلی ترین شکل خود اصول متافیزیک عبارتند از نظریات ما درباره منشا جهان، ساختمان جهان، و آینده جهان.

هرچند پیشرفت علم و دانش بشر از معماهای بیشتری پرده برداشته و عمق و گسترش بیشتری مییابد، ولیکن این سوألات کماکان برجای خود باقی میمانند. مثلاً با مشخص شدن منشأ منظومه شمسی، ساختمان ، و آینده آن، همین سوألات درباره کهکشان راه شیری طرح شدند، و بعد از آن درباره مجموعه های کهکشان ها و غیره.

در جهان بی نهایت کوچک ها، یا درک ما از اتم، سوالات درباره ساختمان جهان از بحث اتم به بحث اجزاء اتم نظیر الکترون و پروتون تبدیل شد، و بعد از کشف بیش از ۲۰۰ جزء اتم از الکترون تا مزون، امروزه بحث های در باره ساختمان جهان یک سطح عمیق تر شده و بحث ها بر روی کوارک ها متمرکز شده است. در نتیجه بر عکس تصورتقلیل گرایان، که توسعه علم را پایان متافیزیک تصور میکردند، واقعیت چنین نشده است.

البته یک دیدگاه متافیزیکی میتواند سعی کند بیشتر در تطابق با دستاوردهای علم باشد، و بر ستون های علم استوار باشد، یا اینکه میتواند بر دانش هزاران سال پیش استوار بوده، و بر ایمان و رأی انبیأ تکیه زند. این انتخاب را میتوان اساسی ترین وجه تمایز منافیزیک مذهبی از متافیزیک فلسفی دانست. به قول فرانسیس بیکن مذهب از ایمان آغاز کرده و از خرد برای اثبات خود سود میجوید، در صورتیکه فلسفه با خرد آغاز کرده و میتواند به ایمان ارتقاء یابد. اینکه همه مکاتیب فلسفی و مذاهب را بتوان اینچنین متمایز کرد نیز محرز نیست، ولیکن وجود دو نوع متافیزیک مذهبی و فلسفی غیر قابل انکار است، وآشکار است که داشتن یک دیدگاه عمومی از جهان کمک میکند که انسان جایگاه خود را در کلیت بزرگتری درک کند و زندگی غنی تر و پر معنی تری را دنبال کند.

البته در فرهنگهای گوناگون متافیریک و نیاز به آن متفاوت بوده است.

مثلاً در متافیریک مذاهب ابراهیمی، اعتقاد به یک خدا که خالق این جهان است وجود دارد، و آن خدا از طریق ارسال پیامبران خود، اراده خود برای بشر را تعیین نموده است. در این دیدگاه مناسبت انسان و کل هستی، رابطه خالق و مخلوق است، گوئی که این خدا بسان انسان ابزار ساز،

www.takbook.com

www.takbook.com

محصول می آفریند، و یا همچون موجودات بیولوژیک، فرزند تولید میکند. اکثر متفکرین مذاهب ابراهیمی، تصویر خدا- شخصی از هستی دارند، تا جائی که انسان را نه فقط مخلوق، بلکه حتی "بنده خدا" میخوانند.

اما از سوی دیگر متافیزیک مذهب بودائیسم بیشتر به متافیزیک فلسفی شباهت دارد تا به متافیریک مذهبی. مثلا در متافیزیک بودائیسم، درک از هستی، یک درک تکاملی است، ولی لازم به ذکر است که هرچند بیان فلسفی بودائیسم همانند فلسفه هگل است، ولی بودائیسم در واقع پراتیک تعمق اندیشمند Meditation است، که مساوی توضیح فلسفی اش نیست . از سوی دیگر لازم به یادآوری است که اعتقاداتی نظیر تناسخ در بودائیسم، با علم در تطابق نیستند.

ولیکن به هر حال بودائیسم خدا پرستانه نبوده، و درکش از هستی نظیر سیالی است که انسان در حالت تعمق اندیشمند، طنین آنرا در وجود خود مییابد، و این درک فرسنگها از متافیزیک مذاهب ابراهیمی با خدای خالق، و انسان مخلوق فاصله دارد. و لازم به تذکر است که بودائیسم تفاوت اساسی با صوفیگری دارد، به این معنی که اولی بویژه Zen بسیار علم گرا ست، در صورتیکه صوفیگری ضد علم است، هر چند فرقه هائی نظیر شاه مقصودی، با سوء استفاده از بحث های شبه علمی، خرافات Cult خود را توجیه می کنند.

برگردم به مبحث متافیزیک در فلسفه. متافیزیک فلسفی در فلسفه افلاطون و ارسطو در عصر باستان طرح شده است. مثلاً افلاطون تئوری شکل forms را طرح میکند که مبنای تمام بحث های تقدم ماده و فکر درقرون وسطی میشود، و بالاخره در قرن بیستم، فلاسفه ای نظیر ویلیام جیمز، این بحث متافیزیک فلسفی را در پرتو دستاوردهای علم کنونی دیگر پایان یافته اعلام کردند.

از سوی دیگر ارسطو در عصر باستان بحث متافیزیک فلسفی مونیسم و پلورالیسم را طرح کرده، و در کتاب متافیزیک خود مینویسد که در ترتیب (درک) جهان، تقدم از پلورالیسم به مونیسم است، در صورتیکه در ترتیب (توضیح) جهان، تقدم از مونیسم به پلورالیسم است. این مبحث متافیزیک فلسفی کماکان از موضوعات مهم جهان شناسی و فلسفه سیاست است.

در عصر روشنگری، متافیزیک فلسفی آنالیز دکارت، ناقوس پایان تفکر قرون وسطی را نواخت، و راه گشای متد علمی مدرن شد. اسپینوزا با پانتئیسم وحدت وجود، یاد آور شرق شد، هرچند علت غائی Teleology ارسطو را حذف کرد. اما با وجود حذف علت غائی، متافیزیک اسپینوزا خدا پرستانه است، در صورتیکه متافیزیک ارسطواساساً خدا پرستانه نیست.

و بالاخره لایبنیتس Leibniz با متافیزیک فلسفی جدیدی بنام مونودولوژی Monadology ، مدل جدیدی از اندیشه پلورالیستی را ارائه کرد، که نتنها به پایه گذاری منطق ریاضی توسط خود وی انجامید، بلکه امروز بعد از دو قرن، با پیشرفت های فیزیک کوانتا و تئوری اطلاعات، مونودولوژی مدل مناسبی برای درک ساختمان جهان به دست میدهد، که موئلفه های آن عنصر اطلاعات را هم در خود حمل میکنند.

در قرون نوزدهم و بیستم، پوزیتویستها و دانشمندانی نظیر Carnap، پایان عمر متافیزیک را اعلام کرده و مدعی شدند علم برای توضیح جهان کافی است. اما مباحثات فیزیک نو در زمینه های مباحث متافیزیک فلسفی، نظیر موضوع علیت Causality، نشان داد که اعلام پایان متافیزیک تخیلی بیش نیست.

در میان سوسیالیست ها، مارکس و انگلس از طرفی در نوشته هائی نظیر مقدمه " آنتی دورینگ"، که نوشته انگلس با تأیید مارکس است، پوزیتویست هستند. و از سوی دیگر، در نوشته های دیگری نظیر" فلسفه طبیعت" و "لودویگ فوئر باخ و پایان فلسفه آلمان"، سیستم متافیزیک فلسفی ماتریالیسم دیالکتیک را ارائه میدهند، که بعدها با نقد لنین از پوزیتویسم و آگنوستیسم، سیستم فلسفی تمام وکمالی شد، که به مذهب امپراطوری شورو ی تبدیل شد، و نه تنها جلوی رشد اندیشه های جدید متافیزیک فلسفی در بلوک شرق را گرفت، بلکه خود نیز از پیشرفت باز ایستاد، و علم اواخر قرن نوزده که پایه نظرات انگلس بود، نظیر علم مبنای انجیل و تورات، خارج از محدوده زمانی اش متحجر شد، و قاصدان علم نو را بخاطر تکفیر مذهب ماتریالیسم دیالکتیک به صلیب کشیدند.

متافیزیک فلسفی مارکسیستی که برای کمک به درک علم قرن نوزدهم تدوین شده بود، به متافیزیک مذهبی یک رژیم استبدادی مبدل شد، زمانیکه بسیاری از اصولش نظیر تبدیل کمیت به کیفیت، یا تقدم فکر و ماده اهمیتی در علوم جدید نداشتند، و موضوعات مورد مطالعه علوم جدید،

www.takbook.com

www.takbook.com

چه مستقیم و چه غیر مستقیم بوسیله حواس ما قابل تبیین نبوده، و به شکل ریاضی و بعدها از طریق کامپیوتر تبیین میشدند، که حتی با آنچه لنین میخواست از ارتدکسی مارکس و انگلس تدوین کند هم، فرسنگها فاصله گرفته بود. و لی برای کشیشان معبد کمونیسم این ها مهم نبود، چرا که اینان نگهبانان ایمان بودند و نه خرد، همانگونه که از فرانسیس بیکن نقل کردم. دیگر آنکه بخشی از کمونیستهای مخالف تحول مسالمت آمیز، اصل تضاد را بر جسته کردند و دیگران اصول دیگر ماتریالیسم دیالکتیک را برجسته نمودند .

و از کسانی که در پنجاه سال اخیر کارهای با ارزشی در زمینه متافیزیک فلسفی ارائه کرده اند، بایستی از کارل پاپر نام ببرم و بویژه در عرصه پلورالیسم و استنتاج، هرچند امروز دربارهمخالفت او با استقراء Induction ، نقد های جدیدی طرح شده اند، که خود معرف متحجر نبودن متافیزیک فلسفی پویا، که چنین بحث های فلسی را امکان پذیر میکند.

خلاصه کنم دیدگاه های متافیزیکی انسان در زمانهای ضعف علم اساسا به شکل مذهبی بیان میشده است. در تاریخ باستان هرچند ارسطو متافیزیک را به شکل غیر مذهبی مدون کرد، ولیکن پیروان وی در قرون وسطی جامه مذهب مسیحیت براو پوشانده و غسل تعمیدش دادند، و در شرق جبه اسلامی بر تنش کردند.

دیدگاه متافیزیکی مذهب متقابلاً بر روی دولت تأثیر گذاشته، و به این طریق بر فرهنگ و اخلاق جامعه مستولی شده، و گوئی از ماوراء الطبیعه این جهان را هدایت میکرده. در نتیجه دولت نیز به پاسدار اصول متافیزیکی تبدیل میشود، که اساساً لایتغیر تصور میشدند، و این حتی در شکل غیر مذهبی مارکسیستی آن صادق بود.

جوامع غرب نیز که مدتها با روحیه پوزیتویستی زندگی کرده اند، اینک در جستجوی یک دیدگاه عمومی از جهان، موجی از بازگشت به مذهب را شکل داده اند، چنانکه خرافات در بین بسیاری از روشنفکران این جوامع در حال نشو و نما است، و سوأل راجع به رابطه مذهب و دولت دوباره در حال طوح است. آنچه مسلم است پاسداری دولت از اصول متافیزیکی هر عقیده ای، باعث اجحاف به عقاید دیگر در زمینه قوانین، آموزش، و زندگی روزمره شهروتدان میشود، و راه حل در سکولاریسم کامل است .

منبع : واکنش

http://vista.ir/?view=article&id=350760

VISTA.IR
Online Classified Service

متافیزیک و مراقبهٔ فکری

● ماورای معروفات و منکرات

جهان هستی از بخش‌های مختلف تشکیل شده است، این بخش‌ها از مُلك شروع شده، به ملکوت می‌رود و تا سایر بخش‌های بالاتر ادامه می‌یابد. مُلك اولین و پایین‌ترین بخش جهان بوده، همین فناکدهٔ خاك است که اکنون به اقتضای حکمت‌الهی، گونه‌های مختلف مخلوقات از جمله جمادات، نباتات، حیوانات و انسان در آن زیست می‌کنند. موجودات عالم مُلك،

www.takbook.com

www.takbook.com

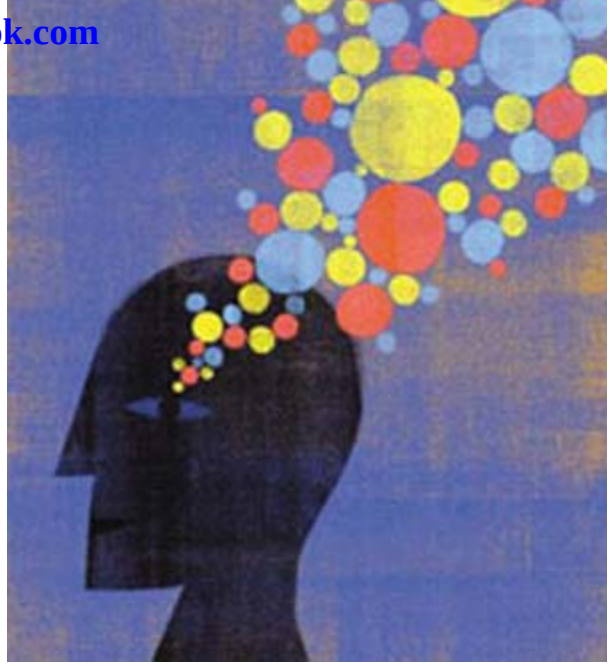

فیزیکی بوده، از انرژی و ماده حاصل شده‌اند، لذا دارای محدودیت‌های فراوان می‌باشند.

بزرگان وادی معرفت اعتقاد دارند که هر چیزی که در مُلك است، وجهی نیز در ملکوت دارد، هر مخلوق که در عالم خاك است، چهره‌ای نیز در عالم افلاك دارد، هر موجود که در عالم فیزیك است، بُعدی نیز در عالم متافیزیك دارد. این واقعیتی است که از طریق علم و دانش نیز اثبات شده است؛ همچنین تمام استادان علوم ماورایی بر آن اتفاق نظر دارند؛ اینکه چرا خداوند تبارك و تعالی موجودات را اینگونه دو وجهی آفریده است، به یقین دارای حکمت فراوان می‌باشد، که از درك محدود خاك نشینان خارج است.

اما آنچه مسلم است، اینکه آشنا شدن با ملکوت مخلوقات و موجودات دارای منافع و محاسن معرفتی فراوان است. به‌عبارت دیگر درکِ وجه ماورایی افکار و فهمِ فرآیند فرازیستی آعمال، می‌تواند باعث افزایش سطح شناخت گردد، شناختی که شاید از جمله اهداف خلقت انسان باشد و دارای درجات و مراتب مختلف می‌باشد. به هر صورت افزایش سطح شناخت و آگاهی سبب می‌شود، فهم بسیاری از مسائل و امور تسریع و تسهیل گردد. پس آشنا شدن با بُعد ملکوتی انسان، وجه ماورایی افکار و اعمال او، چهرهٔ آسمانی رفتار و نمود فراحسی گفتارش، بسیار حائز اهمیت است.

از این مباحث مهم می‌توان نتیجه گرفت که اعمال معروف انسان دارای بعد ملکوتی مثبت و اعمال منکر او دارای وجه ماورایی منفی است. این ابعاد مثبت و منفی در شکل و صورت خاص خود در عالم ملکوت مجسم می‌گردد، که در حال حاضر برای ما قابل درك نمی‌باشد. اگر بزرگان، استادان، علما، عرفا و دانشمندان، بُعد ملکوتی و وجه ماورایی انسان و اعمالش را معرفی کنند، تشریح کنند که چهرهٔ واقعی معروفات و منکرات انسان چیست و چگونه خواهد شد؟ در این صورت انسان برای انجام معروفات و ترك منکرات حریص خواهد گردید.

در این فرضیه، چندین نکتهٔ ظریف نهفته است، اول آنکه انجام این کار بسیار سخت و دشوار است و فقط از عهدهٔ متخصصین برمی‌آید. بدون شك این کار به آگاهان کار آزموده، روشن بینان فهیم و معرفت اندوختگان با تجربه احتیاج دارد و از توان هر آنکس که چهره برافروخته است خارج می‌باشد.

نکتهٔ دوم آنکه تشریح ابعاد ملکوتی پدیده‌ها برای عموم مردم لازم و ضروری نیست، که اگر بود خالق علیم خود به گونه‌ای آن را به‌صورت عام در اختیار همگان قرار می‌داد. حتماً پنهان بودن وجه ماورایی مخلوقات از دید عموم دارای حکمت‌های زیادی است.

نکتهٔ سوم آنکه در جامعهٔ جهانی امروز، علی‌رغم تمام پیشرفت‌های علمی و صنعتی و توسعهٔ همه جانبهٔ دانش، بیشتر انسانها فاقد ظرفیت لازم برای دریافت و پذیرش این مقولات می‌باشند، لذا باید این موارد را به‌صورت بسیار سطحی و ابتدایی، با زبان ساده و قدم به قدم بیان نمود، آن هم فقط در حد ضرورت و همراه با ایجاد ظرفیت لازم در مخاطبین، البته این امر نیز بسیار دشوار و ظریف است و فقط در حد توان بزرگان و علما است.

با اوصاف فوق، شاید به نظر برسد که عملیاتی کردن موارد مذکور غیرممکن و غیرلازم است. در پاسخ این شبهه باید گفت که برعکس، هم ممکن و هم لازم است.

انسان در ابتدای خلقت، ارتباط بسیار نزدیك و تنگاتنگی با بُعد ملکوتی خویش داشت، ولی به‌تدریج با گذر زمان، به دلایل متعدد این ارتباط کاهش یافت و به‌جای آن ارتباط انسان با دانش ملکوتی افزایش یافت. در نتیجه از حالت ماورایی انسان ظاهراً کاسته و به مغزگرایی او افزوده شد. در واقع انسان اولیه می‌توانست بسیاری از امور مهم را از درون و با دل درك کند، ولی امروزه نیاز دارد که این امور مهم را از طریق استدلال و با مغز بفهمد. لذا انسان به سمتی رفت که از طرفی چیزهایی که با حواس فیزیکی قابل احساس است را بیشتر بپذیرد و باور کند، از طرف دیگر کمتر به پذیرش امور فرافیزیکی تن دهد، دشمنان جهانی معنویت نیز از این مطلب حداکثر سوء استفاده را نموده، به آن دامن زدند. آنان معنویت را در دستهٔ دوم

www.takbook.com

www.takbook.com

معرفی کرده‌اند و بدین صورت سعی در دور کردن جامعهٔ جهانی از معنویت نموده‌اند.

دشمنان بشریت در این حربه تا آنجا پیش رفته‌اند که بگویند یك پدیده یا علمی است و یا مذهبی. بدین ترتیب علم را در مقابل مذهب قرار داده، به‌عبارت دیگر مدعی هستند که مذهب یك پدیدهٔ غیرعلمی است. همراه با ترویج جهانی این اعتقاد نادرست، ذهن دانش‌آموزان و دانشجویان را به گونه‌ای دست‌خوش بازی کردند که فقط باید چیزهای علمی را پذیرفت، آن هم با تعریفی که خود از علم و مذهب ارائه کرده‌اند. ماحصل تمام این تلاش‌ها به سمتی رفت که جامعهٔ جهانی در یك برهه از زمان تا آنجا که می‌توانست از معنویت فاصله گرفت، هر چند که این امر دوام نخواهد داشت و همین جامعهٔ جهانی در آیندهٔ نه‌چندان دور، دوباره به سمت معنویت خواهد آمد.

با این اوصاف آیا سکوت و بی‌تفاوتی جایز است؟ آیا لازم نیست که عده‌ای آگاه به تشریح و تبیین این مسائل پرداخته، از آن بهره‌های مثبت ببرند؟ آیا نمی‌توان از همین موارد حسن استفاده را برای ترویج معروفات و عدم ترویج منکرات نمود؟ آیا نمی‌توان ذهن کاوشگر جوانان را به‌وسیلهٔ این مقولات، با باطن معروفات و منکرات آشنا نمود؟ آیا نمی‌توان از این طریق بسیاری از توطئه‌های جهانی را برای ترویج منکرات و منع معروفات خنثی نمود؟

http://vista.ir/?view=article&id=259918

VISTA.IR
Online Classified Service

متافیزیک و هالهٔ نورانی

متافیزیك به مجموعه مقولات غیر قابل ادراك با حواس ظاهری گفته می‌شود، یکی از این مقولات انرژیهای لطیف اطراف موجودات مختلف می‌باشد، که از جمله موارد مهم برای تدبر و تعمق در عظمت خالق یگانه است. در اطراف بدن همه موجودات اعم از زنده و غیرزنده، یك حوزهٔ انرژی لطیف وجود دارد. در انسان به آن،حوزهٔ انرژی انسان (HEF) یا هالهٔ نورانی انسان می‌گویند، شکل آن تخم‌مرغی و قطر آن متوسط یك‌ونیم متر است. این حوزهٔ انرژی، به نسبت انرژیهای موجود در طیف رنگهای مرئی دارای طول موج و فرکانس متفاوت می‌باشد، به همین دلیل با حواس پنج‌گانه قابل احساس نمی‌باشد.

امروزه وجود هالهٔ نورانی به روشهای مختلف اثبات شده است. در برخی کشورها، دانشمندان توانسته‌اند با لنزهای مخصوص از هاله عکس و فیلم تهیه کنند و یا از طریق دوربین مداربسته آن را روی صفحهٔ تلویزیون نمایش دهند. در بعضی پژوهشها مشاهده شده است که حوزهٔ انرژی انسان باعث انحراف اشعه لیزر از مسیر خود به صورت ضعیف می‌شود. برخی

www.takbook.com

www.takbook.com

دانشمندان توانسته‌اند این انرژیهای لطیف را با سرعت کم از طریق سیم برق منتقل کنند. عینکهای خاصی تحت عنوان عینك کرلیان وجود دارد که توسط آن هر شخصی قادر به رؤیت هاله می‌باشد. کانونهای انرژی در هالهٔ انسان قادر به حرکت دادن آونگ در حالت‌های خاص است. بعضی محققان نیز توانسته‌اند با دستگاه تشعشع‌یاب، انرژی هالهٔ نورانی را ردیابی نموده، طول موج و فرکانس آن را بطور دقیق مشخص نمایند.

تاریخچهٔ شناخت هاله به پنج هزار سال قبل بر می‌گردد. عرفا اولین کسانی بودند که به وجود هاله اشاره کرده‌اند. چینی‌ها، مصری‌ها، هندی‌ها، ژاپنی‌ها و ایرانی‌ها از نخستین مللی‌اند که در مورد هاله مطالعه و تحقیق نموده‌اند. دکتر جان‌وایت در کتاب "علوم آینده" حدود یکصد فرهنگ را ذکر می‌کند که هاله را شناخته‌اند و برای آن اسم خاصی ابداع کرده‌اند. فیثاغورث، بقراط، مادام بلاواتسکی، آنتوان مسمر، جیمزکلرك‌ماکسول، باربارا برنن، جان پیراکس و کرلیان از جمله دانشمندانی هستند که دربارهٔ هاله تحقیق و پژوهش نموده‌اند. کنت‌ویلهم‌فون‌رایشن‌باخ، سی سال از زندگی خود را در تحقیقات دربارهٔ هاله صرف کرد.

کره زمین و کیهان فیزیکی نیز دارای هاله می‌باشند که تشعشعات آن از جنس بیوپلاسما می‌باشد و در تمام موجودات نفوذ می‌کند و عامل ارتباط تمام بخش‌های کیهان با یکدیگر است. انرژیهای کیهان بر خلاف انرژیهای معمولی با دور شدن از منبع تقویت شده، دارای خاصیت تصاعدی است و همواره در حال تولید بیشتر می‌باشد. این حوزه تمام اشیاء و موجودات را به شکل باردار در می‌آورد و منبعی بی‌پایان است. انرژی کیهان فراتر از محدودهٔ سه بعدی بوده، از لحاظ فیزیکی حالت القایی دارد. حوزهٔ انرژی زمین را می‌توان با حواس برتر(ادراکات فراحسی) احساس و ادراك نمود.

حوزهٔ انرژی انسان تجلی حوزهٔ انرژی کیهان است و تحت شرایط خاص قابل دیدن است، این حوزه عامل انتقال ارتعاشات خلاقه از سرشت برتر به جهان مادی است و انرژی موردنیاز ابعاد ماورائی انسان را تأمین می‌کند.همانطور که جسم به انرژی نیاز دارد و این انرژی از طریق غذا تأمین می‌شود، روان و روح نیز به انرژیهای خاص خود نیاز دارند که از طریق هاله تأمین می‌گردد.

عوامل درونی و بیرونی می‌توانند بر کمیت و کیفیت هاله تأثیر بگذارند. سن، جنس، سلامت، بیماری، نوع کاردرونی و عاطفی خاص، برای لحظاتی تشعشع فراوان رنگ خاصی دیده می‌شود که به آن رنگ تشعشعی گفته می‌شود. هر رنگی در هاله بیانگر یکسری ویژگی‌های خاص خود می‌باشد و نمی‌توان گفت کدام رنگ خوب و یا کدام رنگ بد است. بطور کلی تمام رنگها دارای دو وجه مثبت و منفی می‌باشند و بروز هر یك از این وجوه، به خود شخص بستگی دارد. هر رنگ اگر به صورت شفاف، درخشان و روشن باشد خوب و اگر به صورت کدر، تیره و مات باشد بد است. فقط دورنگ سیاه و سفید یك وجهی‌اند، سیاه منفی و سفید مثبت است، در اصل این دو، وجوه یکدیگر می‌باشند. وجود رنگ یا لکه‌های سیاه در هاله نشانهٔ خوبی نمی‌باشد. از روی تغییرات کمی و کیفی رنگها می‌توان به وجود برخی بیماریها پی‌برد.

هالهٔ انسان به صورت لایه‌لایه می‌باشد. دانشمندان متافیزیك بر اساس ادراك، تحلیل و دقت خود آنرا به سه، پنج، هفت و دوازده لایه تقسیم کرده‌اند. شاید تقسیم هاله به هفت لایه صحیح‌تر باشد که در انطباق با هفت چاکرای اصلی موجود در هاله می‌باشد. لایه‌های یك، سه، پنج و هفت ساختار معین دارند، ولی لایه‌های دو، چهار و شش سیالات بی‌شکل‌اند که در لابه‌لای لایه‌های فرد قرار گرفته است. هر لایه به اتفاق چاکرای مربوطه وظایف مشخصی را بر عهده دارد.

در حوزهٔ انرژی انسان ساختارهایی تحت عنوان چاکرا(کانون انرژی) وجود دارد. این مراکز مسؤول تبادل انرژی بین هالهٔ انسان و هالهٔ کیهان(ارسال و دریافت انرژی) و همچنین مسؤول متعادل کردن انرژی در سطوح مختلف هاله می‌باشند. چاکراها به دو نوع اصلی و فرعی تقسیم می‌شوند، تعداد چاکراهای اصلی هفت و فرعی بیست‌ویك می‌باشد. چاکراها شبیه قیف هستند، انتهای باریك چاکراهای اصلی به سمت مغز یا نخاع و قسمت پهن آن به سمت خارجی‌ترین لایه هاله قرار گرفته است.

هاله هر فرد به صورت خواسته یا ناخواسته در معرض آسیب از طرف دیگران می‌باشد. البته گاهی نیز خود شخص به هالهٔ خود آسیب وارد

www.takbook.com

www.takbook.com

می‌کند. برای مثال استفاده از سیگار، مواد مخدر و مشروبات الکلی، همچنین انجام کارهای منفی به شدت باعث تخریب هاله می‌شود. برخی افراد به صورت آگاهانه یا ناآگاهانه با ارسال انرژی منفی باعث آسیب به هالهٔ دیگران می‌شوند. احتمالاً چشم‌زخم، حسادت و امثال آن از همین طریق تأثیرات منفی خود را اعمال می‌کنند. برخی انگلهای متافیزیك نیز با تغذیه از هالهٔ انسان باعث تخلیه انرژی هاله می‌شوند. برای محافظت از هاله در مقابل آسیب‌های خارجی، می‌توان در اطراف هاله حصار ایجاد کرد.(حصار یك طیف انرژی لطیف ولی مقاوم است که به صورت پوششی هاله را احاطه کرده، از تأثیرات انرژی‌های منفی برآن جلوگیری می‌کند.) حصار را می‌توان با تکرار کلمات و جملات مقدس و پر انرژی در حالت تمرکز ایجاد نمود.

هر فرد می‌تواند با ارسال انرژی از هالهٔ خود به هالهٔ دیگران، نقاط آسیب دیده را ترمیم نماید که به این حالت "هاله درمانی" یا "انرژی درمانی" گویند. البته به دنبال ترمیم نقاط آسیب دیدهٔ هاله، عوارض و بیماریهای موجود در بخش‌هایی از جسم، روان و روح که در ارتباط با این نقاط بوده‌اند نیز بهبود می‌یابند. در انرژی درمانی، درمانگر یا از انرژی هالهٔ خود می‌دهد و یا به صورت کانال و مجرایی برای انتقال انرژی کیهان عمل می‌کند، که حالت دوم برای درمانگر و درمان‌جو مفیدتر است. امروزه در مراکز علمی موارد زیادی از درمان بیماریهای لاعلاج یا صعب‌العلاج با بهره از هاله درمانی ثبت شده است.

آیا براستی این همه ظرافت و در عین حال پیچیدگی در خلقت انسان و ابعاد ماورائی او، نشانهٔ بزرگی و عظمت خالق یکتا نیست؟! آیا تدبر و تعمق در این عظمت، راهنمای ما به سوی توحید نمی‌باشد؟! آیا رسیدن به توحید، ما را به سوی بندگی خالصانه هدایت نمی‌کند؟! (افلا تعقلون...)

http://vista.ir/?view=article&id=259915

VISTA.IR
Online Classified Service

متافیزیک و هیپنوتیزم

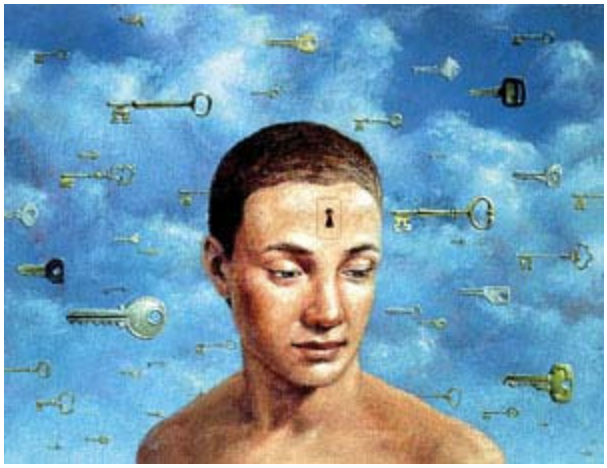

واژه هیپنوتیزم از کلمه هیپنوز که یك لغت یونانی به معنی خواب می‌باشد گرفته شده است. هیپنوتیزم وضعیت یا حالتی است که طی آن فرد می‌تواند در حالت خلسه، عکس‌العملهای خاصی در پاسخ به تلقینات از خود نشان دهد.

تاریخچه هیپنوتیزم به کشورهای ایران، هند، مصر و یونان باز می‌گردد. در ایران قبایل مغها می‌توانستند با تحمل سختی، خود را به مرحله‌ای از خلسه برسانند و در آن حالت نسبت به درمان بعضی بیماریها اقدام کنند. در هند، مرتاض‌ها با تحمل ریاضت‌های فراوان می‌توانستند به حالت خلسه رفته کارهای خارق‌العاده انجام دهند. در یونان و مصر معابد خاصی تحت عنوان معابد خواب وجود داشته، ساحران این معابد قادر بودند افراد را در یك حالت خاصی مشابه خواب قرار دهند و سپس کارهای خاصی روی آنان انجام دهند. معروف‌ترین این معابد، معبد دلفی می‌باشد.

www.takbook.com

www.takbook.com

تاریخچه هیپنوتیزم در عصر جدید به دکتر فرانس آنتوان مسمر بر می‌گردد. این پزشك اتریشی معتقد بود که انسان دارای حوزهٔ انرژی خاصی تحت عنوان مغناطیس حیوانی می‌باشد که از طریق آن می‌توان بیماریها را درمان نمود. مسمر بیماران خود را در حالت خلسه قرار می‌داد و با شکل و ظاهر خاصی بر آنها وارد می‌شد و از این طریق نسبت به درمان آنها اقدام می‌نمود. این امور بعدها توسط شاگردان مسمر دنبال گردید و به نام مسمریسم معروف شد. طرح هیپنوتیزم در ایران در عصر جدید توسط دکتر اعلم‌الملك ثقفی صورت گرفت.

هیپنوتیزم همواره در طول تاریخ دارای دوره‌های پنهان و آشکار بوده است. بدین صورت که در برخی از برهه‌های زمانی به دلیل مخالفت برخی مقامات علمی یا سیاسی و حکومتی مورد غضب واقع می‌شده، طرفداران هیپنوتیزم مجبور به مخفی کردن آن می‌شدند. در برخی زمانها نیز مورد مهر و محبت قرار می‌گرفت و به صورت علنی مطرح و استفاده می‌گردید. جالب آنکه بعضی حاکمان و رجال سیاسی برای پیشبرد اهداف خود از این علوم استفاده می‌کردند.

هیپنوتیزم به دو نوع "خود هیپنوتیزم" و "دگرهیپنوتیزم" تقسیم می‌شود. در خود هیپنوتیزم شخص خودش را هیپنوتیزم می‌کند، در دگر هیپنوتیزم، فرد هیپنوتیزم کننده را عامل یا هیپنوتیزور و فرد هیپنوتیزم شونده را سوژه می‌گویند.

هیپنوتیزم دارای کاربردها و استفاده‌های متفاوت می‌باشد ولی نوش داروی تمام امور، بیماریها و مشکلات نمی‌باشد. هیپنوتیزم پزشکی در تسکین درد بیماران، درمان برخی بیماریها و ایجاد بی‌حسی و بی‌هوشی استفاده می‌شود. تقویت حافظه، تسهیل در یادگیری، ایجاد یا تقویت انگیزه در مطالعه، افزایش بازده در مطالعه و افزایش قدرت خلاقیت از موارد دیگری است که با هیپنوتیزم قابل حصول می‌باشد. هیپنوتیزم در امور جنائی و قضایی نیز برای کشف جنایت و شناسایی جنایتکاران قابل استفاده است. موفقیت‌های شغلی و موفقیت‌های ورزشی نیز با هیپنوتیزم قابل دست یابی است. برخی اعتقاد دارند در مراحل عمیق خلسه‌های هیپنوتیك می‌توان به ورای بعد مکان و زمان دست یافت.

هیپنوتیزم با همهٔ محاسنش، دارای خطراتی نیز می‌باشد. ایجاد رابطهٔ عاطفی بین عامل و سوژه (در زمانی که آنها از دو جنس مخالف باشند)، توهم قدرت در عامل، احتمال دیوانگی یا مرگ سوژه، اثرات سوئی که به دنبال تلقینات بیش از حد ممکن است بروز کند، درد در نقاطی از بدن سوژه بعد از بیداری، اختلالات روان پریشی و سخت بیدار شدن سوژه از جمله این خطرات می‌باشد. هیپنوتیزم ممکن است برای افراد مبتلا به بیماریهای قلبی، عصبی و متابولیسمی مضر باشد.

هیپنوتیزم طی سه مرحله توجیه، القا و کنترل صورت می‌گیرد. در مرحله نخست باید سوژه را بطور کامل توجیه نماییم و توضیحات لازم را در مورد نحوهٔ کاری که می‌خواهیم روی او انجام دهیم ارائه کنیم. در صورت عدم توجیه مناسب، ممکن است سوژه ناخودآگاه مقاومت کند. در مرحلهٔ القاء، با ارائه تلقینات کلامی که به صورت موزون و هماهنگ ارائه می‌شود، سوژه به حالت خواب فرو می‌رود. مرحلهٔ سوم، مرحلهٔ کنترل سوژه در خواب است که مشکل‌ترین مرحله است. لذا عامل به اطلاعات و تجربیات کافی نیاز دارد.

در حالت هیپنوتیزم سوژه علائمی از خود نشان می‌دهد که بیانگر هیپنوتیزم شدن او می‌باشد. کاهش فعالیت جسمی، عمیق شدن تنفس، تنگ شدن چشم، افتادن پلك، پیدایش رخوت، افتادن سر، تمایل چشمها در چرخش به سمت بالا و در برخی موارد گرم شدن بدن، افزایش ترشح اشك و پرش در پلك از جمله این نشانه‌هاست.

عامل برای انجام هیپنوتیزم ممکن است از ابزار و شیوه‌های مختلف استفاده کند. تلقین کلامی، تأثیر نگاه، ارسال انرژی و استفاده از برخی وسایل از این جمله‌اند. در تلقین کلامی، کلمات با ریتم موزون و هماهنگ و با لحن تأثیرگذار ادا می‌شود. در صورتیکه عامل با نگاه نافذ و بدون پلك زدن به سوژه نگاه کند، می‌تواند تأثیر تلقینی در سوژه داشته باشد. ارسال انرژی در عاملینی که با انرژیهای فراحسی و شیوه‌های کنترل و ارسال آن آشنایی علمی و عملی داشته، نیز کمك کننده است. این افراد تقریباً نیازی به تلقینات لفظی نخواهند داشت. وسایلی مانند انگشتر، تسبیح، آونگ، قرص‌های پلاسبو و امثال آن نیز کمك کننده می‌باشند.

عوامل مختلف بر هیپنوتیزم مؤثر است. سن، جنسیت، شغل، شخصیت سوژه و محیط از جمله عوامل اثر گذار می‌باشند. افراد زیر شش سال هیپنوتیزم نمی‌شوند، همچنین هیپنوتیزم کردن افراد بالای سی سال مشکل و افراد مسن بسیار سخت است. خانمها به نسبت آقایان دارای

www.takbook.com

www.takbook.com

قدرت هیپنوتیزم شوندگی بیشتر می‌باشند. شغل می‌تواند تأثیر مثبت و یا منفی داشته باشد. افرادی که دارای مشاغل هنری و لطیف می‌باشند یا به اقتضای شغل‌شان شرطی شده‌اند، با استفاده از روشهای مربوطه به راحتی هیپنوتیزم می‌شوند. شخصیت سوژه هر چقدر عاطفی‌تر و تأثیر پذیرتر باشد و هر چقدر تجسم سوژه بیشتر باشد، کار عامل راحت‌تر خواهد بود. نور، رنگ، عطر و صوت محیط می‌تواند تأثیر مثبت یا منفی داشته باشد. هر چقدر نور کمتر و ملایمتر باشد تأثیر بهتری می‌گذارد. رنگ محیط بهتر است آرامش بخش باشد، برای مثال رنگ آبی مناسب است. برخی عطرها مانند بوی عود تأثیر مثبت دارد. پخش آهنگ و موسیقی ملایم و بدون کلام نیز مفید است.

یك هیپنوتیزور خوب باید دارای ویژگیها و صفات خاصی باشد. سلامت و تعادل جسم، روان و روح، داشتن اعتماد به نفس، اعتقاد کامل به هیپنوتیزم، ایجاد تمرکز عالی و مستمر، قدرت جاذبه و تأثیر گذاری، قدرت تشخیص و قضاوت و اعتقاد به اصول اخلاقی و انسانی از جملهٔ این خصوصیات می‌باشند.

تله هیپنوتیزم، نوع خاصی از هیپنوتیزم است که از راه دور انجام می‌شود. در این حالت عامل از راه دور وبدون تماس نزدیك و مستقیم بر سوژه اثر می‌گذارد و او را خواب می‌کند. این حالت برای تأثیر گذاری برسوژه بدون اطلاع او کاربرد دارد. برای تله هیپنوتیزم باید عامل از قدرت تله پاتی عالی برخوردار بوده،انرژیهای فراحسی را بشناسد و نحوهٔ استفاده از آنها را بداند. شایع است که برخی از سازمانهای جاسوسی در کشورهای پیشرفته از این روشها استفاده می‌کنند و برای این منظور دانشمندان مربوطه را در استخدام دارند.

استفاده از هیپنوتیزم از نظر شرعی و دینی بلا مانع است. حضرت آیت اللـه العظمی خامنه‌ای، استفاده از هیپنوتیزم را اگر همراه کار حرامی انجام نشود و به قصد امر حرامی نباشد جایز می‌دانند. همچنین تعلیم و تعلم آن را جایز دانسته‌اند. حضرت آیت اللـه العظمی مکارم شیرازی استفاده از هیپنوتیزم را مشروط بر آنکه کشف امور پنهانی صورت نگیرد بدون اشکال دانسته‌اند. حضرت آیت اللـه العظمی بهجت، هیپنوتیزم را اگر سبب اضرار یا ایذاء به نفس یا غیر نباشد جایز می‌دانند و با این فرض تعلیم و تعلم آن را جایز دانسته‌اند. حضرت آیت اللـه العظمی صانعی کاربرد علم هیپنوتیزم در علوم پزشکی را حرام ندانسته‌اند.

با وجود کاربردهای علمی مختلف هیپنوتیزم و با توجه به صدور مجوزهای شرعی آیا توجه لازم به هیپنوتیزم در کشور ما شده است؟ آیا در عمل جایگاه خود را در دانشگاه و جامعه پیدا کرده است؟ آیا ما جزء کسانی هستیم که بی دلیل کوس مخالفت با آن را سر می‌دهیم یا جزء آنان که به دنبال استفاده مفید از هیپنوتیزم به نفع مخلوقات حق می‌باشند؟

http://vista.ir/?view=article&id=259924

VISTA.IR
Online Classified Service

متافیزیک واقع‌گرایانه

زمانی بود که بسیاری از فلاسفه موافق بودند که متافیزیک مرده است. هر کس که با کارهای دی، اچ ملر (استاد فلسفه دانشگاه کمبریج و نویسنده کتاب های «مساله متافیزیک» و «مساله شانس») آشنا باشد می‌داند که متافیزیک زنده است. دو فیلسوف جوان که با کارهای وی آشنایند یعنی آنا

www.takbook.com

www.takbook.com

سوفیا مارین و ژوهانس پرنس، با او مصاحبه‌ای در کمبریج انجام دادند.

بخش اول این گفت و گو را می خوانیم:

۱) مسائل و روش‌های متافیزیک

آنا سوفیا مارین: واژه‌هایی مانند «متافیزیک» و «هستی‌شناسی»، در طول تاریخ، شامل تلقی‌های گوناگونی شده اند و به نظر می‌رسد که موضوعاتی کاملا متفاوت المعنا هستند. با توجه به این تفاوت‌ها جالب خواهد بود اگر شما به ما بگویید که آیا معانی خاصی وجود دارند تا به این کلمات مرتبط شوند. در نتیجه برخی شرایط ویژه [را بگویید] که شما فکر می‌کنید یک تحقیق فلسفی باید انجام دهد تا به طور صحیح به عنوان [امری] متافیزیکی و هستی‌شناسانه طبقه‌بندی شده باشد.

ملر: اگر شما از پیکاسو بپرسید که منظور او از نقاشی چیست، او به شما تعریفی ارائه نمی‌دهد و به شما چند تا نقاشی نشان خواهد داد. اگر شما از یک ریاضی‌دان بپرسید که ریاضی چیست؟ او به شما تعدادی برهان [ریاضی] نشان می‌دهد. اگر شما از من بپرسید که منظور من از متافیزیک چیست، من به شما خواهم گفت که به کارهای من که آنها را تحت این عنوان منتشر کرده‌ام نگاه کنید. عناوینی چون: ذات زمان، علیت، اینکه آیا ذهن یک کامپیوتر است. طبیعت قوانین، شانس و مشابه آن.

تلاش برای تعریف واژه‌هایی که نسبتا کلی هستند و همان طور که شما می‌گویید در جاهای زیادی به کار رفته‌اند، کمتر به کار می‌آید تا آشنا شدن با آنچه که محققان واقعا آنها را به کار می‌برند.

هستی‌شناسی، برای من معنایی شفاف‌تر و محدودتر دارد؛ برای اینکه بر پرسشی عام درباره اینکه کدام نوع از چیزها وجود دارند، متمرکز شده است. در حالیکه، برای مثال، این پرسش متافیزیکی درباره اینکه آیا ذهن‌ها کامپیوتر هستند، پرسشی درباره اینکه چه جزیی وجود دارد نیست اما درباره این است که چگونه بهترین طبقه‌بندی اشیاء انجام می‌شود- طبیعت آنها چیست- [سوالی] که مستقیما پرسشی هستی‌شناسانه نیست.

بنابراین متافیزیک شامل هستی شناسی است اما هستی شناسی تنها بخشی از آن است.

پرسن: در «کتاب واقعیت علیت» شما می گویید که برخی از فلاسفه متافیزیک شان را به فیزیک تحویل می دهند و برخی دیگر به منطق و معناشناسی اما شما روش دیگری در تعامل با فیزیک دارید. آیا می توانید کمی درباره این که این روش متافیزیکی شامل چه چیزهایی است، به ما بگویید؟

ملر: وقتی من می گویم که متافیزیک به فیزیک تحویل نمی‌شود، منظور من برخی پرسش‌های مهم درباره طبیعت اشیا و اینکه چه نوعی از اشیا وجود دارند، است: [پرسش‌هایی] که بوسیله فیزیک‌دان‌ها مورد مطالعه قرار نمی‌گیرد چرا که نزد آنان مسلم و مفروض است. برای مثال، آنها به شما خواهند گفت که چه ذرات بنیادی‌ای وجود دارند، چه میدان‌هایی وجود دارند اما [نمی‌گویند] که ذرات یا میدان‌ها چه نوعی از اشیاء هستند. به بیانی دیگر، سوالات کلی بسیاری در باره‌ی ذات اشیاء وجود دارد که فیزیک دان‌ها را متوجه خود نمی‌کنند و نسبتا هم از جزئیات نظریات فیزیکی تاثیر نپذیرفته‌اند. این سوالات در دامن متافیزیک قرار می‌گیرند که به عنوان مفروضات پایه‌ای که فیزیکدان‌ها مسلم فرض می‌کنند، فهمیده می‌شود. به عبارتی، شما نمی‌توانید به پرسش‌هایی چون «چه نوع از اشیاء وجود دارند؟» یا «ذات آنها چیست؟» تنها با نگاه به فهرستی از ذرات بنیادی یا هویات دیگری که توسط نظریه‌های علمی موضوع‌بندی شده‌اند، پاسخ دهید. شما باید به صورت کلی‌تر بپرسید آنچه که توصیفاتی را که در علم وجود دارند صادق می‌نماید، چیست و چه نوع از هویات‌اند که نظریه‌های علمی درباره آنها صحبت می‌کنند؟ این یک پرسش متافیزیکی است تا پرسشی صرفا فیزیکی. شبیه همین برای منطق هم هست. در فهمیدن یک معنای محدود معقول - یعنی آنچه کتاب‌های منطق درباره آن بحث می‌کنند- منطق اساسا با اصول استنتاج مرتبط می‌شود و با آنچه که شما می‌توانید به طور مطمئن از مفروضات پیشینی استنتاج کنید سروکار دارد. منطق به شما چیزی درباره مقدمات قیاس یا اینکه در کجا انتخابی وجود دارد، نمی‌گوید. بنابراین برای مثال منطق مکانیک نیوتنی

www.takbook.com

www.takbook.com

نمی‌تواند به شما بگوید که آیا مقدمه آن – مثلا اینکه جرم با سرعت افزایش نمی‌یابد- درست است. مشابه همین، زمانی است که می‌شود منطقی را انتخاب کرد؛ برای مثال انتخاب بین هندسه اقلیدسی یا هندسه‌های دیگر. انتخاب اینکه کدام هندسه به کار رود تنها نمی‌تواند با رجوع به منطق آنها به دست آید.

ایراد من به این دو تقلیل آن است که مدافعان آنها فرض می‌کنند فیزیک تنها مرجع برای [تحلیل] آنچه هست می‌باشد یا اینکه کتاب‌های منطقی فقط قیود استنتاج را تنظیم می‌کنند. من می‌گویم که هیچ کدام از آنها درست نیست و اگر از من بخواهید که [ادعای خود را] اثبات کنم، تمام آنچه می‌توانم بگویم این است که اکثر بحث‌ها، مفروضات و نظریه‌ها که در کتاب من آمده در کتاب‌های فیزیک یا منطق نیامده است. غلط یا درست، [این بحث‌ها و نظریه‌ها] مسائلی را مطرح می‌کنند که این کتاب‌ها کمتر به آنها اشاره می‌کنند و قطعا نمی‌توانند آنها را فرو نشانند.

مارین: آیا کسی می‌تواند بگوید که تفاوتِ مبنایی بین متافیزیک و علوم خاص در قلمرو آنهاست نه در موضوع آنها؟

ملر: من نمی‌خواهم متافیزیک را به چیزی با همان کلیت، محدود کنم. برای اینکه اگر سعی کنید چیزی را بگویید که ذات علیت، زمان، ذهن، هندسه، منطق، قانون، علوم اجتماعی، زیبایی‌شناسی و ... را تنظیم کند، خواهید دید که حرفی برای گفتن ندارید، اما هر مطالعه‌ی غیر فلسفی درباره این موضوعات باید که در عمل چندین فرضیه‌ی پایه را طرح نماید.

اگر بخواهیم این فرضیات را مورد مورد مطرح کنیم اینهاست: آنها به چه معنا هستند، چه چیزی آنها را موجه می‌سازد و اینکه، آیا آنها حقیقتا درست هستند. تمام اینها نه برای محققین علوم مختلف جالب‌اند نه مهم. اما این مسائل برای هر کس که به بنیادهای موضوع علاقه‌مند است مساله می‌باشد؛ این جاست که متافیزیک آن حوزه وارد می‌شود. بنابراین واقعا فقط متافیزیک نیست: همچنین فرا اخلاق، فرا جامعه‌شناسی و فرا هر چیز وجود دارد. تمام این فرا پرسش‌ها از حیث موضوع برای فلاسفه اهمیت پیدا می‌کنند نه از حیث حوزه و قلمرو؛ همان گونه که فرافلسفه برای اکثر فلاسفه اهمیت پیدا نمی‌کند و برای برخی موضوعیت دارد.

مارین: شما به ما گفتید که پرسش مهم و اصلی متافیزیک این است که «چه چیزی توصیفات مفروض در نظریه‌های علمی را صادق می‌نماید؟» و «درباره کدام نوع از هویات صحبت می‌کنند؟» آیا شما می‌خواهید بگویید که می‌توانست تنها یک نظریه سازگار متافیزیکی باشد که پاسخ این گونه سوالات را بدهد؛ یا اینکه – شما در پرتو آنچه اندکی پیش به ما گفتید- بیشتر اعتقاد دارید که نظریه‌های متعددی وجود دارد؛ یعنی برای هر علم مشخصی یک نظریه‌ی [متافیزیکی] هست؟

ملر: نظریه‌ی علیت یا نظریه‌ی زمان می‌توانند یک راه برای توصیف موضوعشان را تجویز نمایند اما اگر هم این نظریه درست باشد ممکن است که کامل نباشد. بنابراین ما همیشه می‌توانیم به آن بیافزاییم. اگر ما نظریه‌هایی درباره‌ی تمام این گونه موضوعات داشتیم که هم صادق و هم کامل بودند، چرا باید «یک نظریه صادق برای هر چیز» چیزی بیشتر از عطف آن نظریه‌ها باشد؟ من هیچ گاه منتظر نیستم تا یک نظریه‌ی کامل و متحد برای هر چیز را ببینیم.

آنچه مهم است این است که نظریه‌های ما کامل صادق‌اند نه اینکه تنها آنها کامل‌اند. شاید نظریه‌ای کامل درباره اشیاء قابل تصور وجود داشته باشد هر چند من در آن شک کنم؛ اگر [بخواهم] صادق باشم خیلی علاقه‌مند نبوده‌ام [که بدانم] بوده است یا نه.

مارین: یک باور مبتنی بر حس مشترک وجود دارد که توصیفات علمی (و بویژه به طور بنیادین توصیف‌های فیزیکی) جهان در برخی حالات به صدق نزدیک‌تراند یا درست‌تراند در نسبت با توصیف‌های معمولی مشابه درباره همان جهان. به همین دلیل ما می‌گوییم اشیایی مانند این میز واقعا اتم‌ها و جاهای خالی هستند. همچنین حالتی وجود دارد که مفهوم سازی هر روزه و معمولی ما از جهان را بی‌دقت‌تر و ناسازگارتر به نظر می‌رساند و این امر به اضافه‌ی دقت ظاهری فیزیک، باور به «فیزیک ممتاز» را تقویت می‌نماید. (یعنی فیزیکی که یک مرتبه به صورت کامل جزئیاتش تبیین شده و ساختاری را خواهد داشت که ساختار جهان را باز می‌نمایاند). آیا شما موافقید که این فیزیک، در این حالت، وقتی ممتاز شده که آمده تا برای ما اطلاعاتی ماندگار درباره مولفه‌های اصلی جهان و ارتباط آنها با یکدیگر را تعبیر نماید؟

ملر: من فکر نمی‌کنم فیزیک بنیادی مرجع ممتاز ویژه‌ای برای انواع اشیایی که وجود دارند، باشد.

www.takbook.com

www.takbook.com

آنچه شما «سیستم مفهومی هر روزه‌ی ما» می‌نامید شامل مفاهیم بسیار بیشتری نسبت به مفاهیمی که ما واقعا به آنها نیاز داریم تا توصیفات کامل معقولی را از هر موضوعی ارائه کنیم، می‌شود.

بخشی از مشغولیت هر علمی، به نظر من، توسعه مفاهیم پایه‌ای است که برای توصیف موضوعات اصلی‌شان مورد نیاز است: اگر این برای فیزیک بنیادی صادق است، برای روانشناسی هم درست است همچنین برای شیمی، زیست‌شناسی و جامعه‌شناسی و برای آنچه علوم اخلاقی نامیده می‌شود.

اگر تشبیه شما در بازنمایاندن جهان، بهتر بکار علوم می‌آید تا گفتمان‌های رایج و معمولی، به این خاطر است که این بخشی از وظیفه ی آنها [علوم] است که روش‌های توصیف جهان را بیابند؛ [روش‌هایی] که هزاران مفهوم هر روزه ما را بر حسب تعداد مفاهیم کمتر اما بهتر و البته وابسته بهم و جامع تبیین می‌کنند.

برای اینکه فرض کنید که تمام مفاهیم ما جهان را باز می‌نمایند می‌توانید چیزی را شبیه به نظریه آینه‌ی تراکتاتوسی معنا فرض کنید؛ که من دلیلی برای پیروی از آن نمی‌بینم.

مارین: اگرچه شما ارتباط ساده و صریح بین واژه‌ها و مفاهیمی را که ما برای توصیف جهان (در هر سطحی) به کار می‌بریم، یا آن چیزی که این واژه‌ها یا مفاهیم به آن دلالت می‌کنند یا آنچه که به کار می آید تا جملات شامل این واژه‌ها و مفاهیم را صادق سازد، انکار می‌کنید، اما به نظر می‌رسد که شما کماکان امکانی را برای گرفتن نتایج فیزیکی از مقدماتی که تنها مبتنی بر ادراک مفهومی شما از جهان‌اند، مجاز می‌شمارید و به آن ها قائل‌اید. این نقطه تماس [بین واژه‌ها و مفاهیم] به وسیله‌ی مفهومی که شما آن را جملات رمزی می‌نامید به دست می‌آید. بنابراین به طور واضح، جملات رمزی نقشی اساسی در بسط نظریه‌های شما بازی می‌کنند. آیا می‌توانید بگویید که جملات رمزی چه هستند و چگونه گذار از مفاهیم را به صدق ساز ممکن می‌سازند؟

ملر: کاربرد ذاتی جملات رمزی کاملا با آنچه من آنها را به کار می‌برم متفاوت است. اصلا، آنها به خاطر مساله و مشکلی که در نظریه معنا به وسیله تحقیق گرایی پیش آمد، معرفی شده‌اند. مساله این بود که چگونه محمول‌هایی مانند «داشتن بار الکترونی» که در نظریه‌های علمی معرفی شده اند و مشاهده‌ی مستقیم نمی‌تواند به شما بگوید کی آنها به کار می‌آیند، معنادار می‌شوند. راه‌حل رمزی جایگزین این محمول‌های نظری با متغیرهای وجودی سوری شده است که مثلا می‌گویند «برخی خواص وجود دارند- که ما می توانیم آنها را بار الکترونی بنامیم- از این قبیل اندکه...» و سپس باقی مانده های نظریه اضافه می شوند. اینکار محمول‌هایی را که شما نمی‌توانید معنایشان را به دست آورید حذف می کند و نظریه را به ادعاهایی هستی‌شناسانه مانند «ویژگی‌هایی وجود دارند مانند ...» تبدیل می‌نماید.

من به این پرسش‌های معناشناختی علاقه‌مند نیستم اما علاقه‌مند به پرسش‌هایی درباره اینکه چه ویژگی‌هایی وجود دارند، هستم. برای پاسخ به این پرسش که چرا من جملات رمزی را به کار می‌برم باید گفت که من تنها محمول‌های نظری را به کار نمی‌برم بلکه تمام محمول‌ها را در گزاره های قوانین طبیعت مورد نظر قرار می‌دهم. سپس ترکیب تمام این گزاره‌های قانونی را در نظر می‌گیرم- برای پذیرفتن محمول‌هایی مانند «جرم» که در بسیاری از قوانین وجود دارند- و تمام محمول‌ها را در آنها با متغیر جایگزین می‌کنم. حاصل این، یک جمله‌ی رمزی فرضی است که می‌گوید: «در جهان خواصی هستند که به راه‌های مختلفی در قوانین طبیعت یافت می‌شوند.»

و بنابراین می گویم که اینها تمام ویژگی‌های واقعی هستند که وجود دارند. جایی که منظور من از خواص واقعی چیزهایی مانند جرم و بار است نه خواص ریاضیاتی مانند «عدد اول بودن»، به بیان دیگر تمام خواص اشیا موجود در جهان که نشان می‌دهند آن اشیاء چگونه رفتار می‌نمایند.

بنابراین، برای من این جمله رمزی یک معیار وجودی می‌دهد؛ یعنی یک معیار درباره‌ی اینکه چه چیزی معین می‌کند که کدام خواص واقعی در جهان وجود دارند. من فکر می‌کنم، به این قبیل معیارها نیاز داریم برای اینکه بدون اینها خیلی ساده است که خواص را موضوع‌بندی کنیم بدون اینکه ایده‌ای واضح داشته باشیم که کدام یک از آنها به عنوان یک خاصیت برشمرده می‌شوند یا بدون آنچه که معین نماید کدام یک از این خواصی که شما موضوع بندی کرده‌اید، واقعا وجود دارند.

www.takbook.com

www.takbook.com

پرسن: ما درباره‌ی شباهت و تفاوت بین متافیزیک و سایر حوزه‌های تفکر صحبت کرده‌ایم. درباره تعامل آنها [چه می‌توانیم بگوییم.] شما درباره‌ی امکان‌هایی برای روش‌ها و نتایج متافیزیکی‌ای که علوم خاص، منطق و معناشناسی را تحت تاثیر می‌نهند، چه فکر می‌کنید؟ آیا یک متافیزیکدان می‌تواند، برای مثال، بر روی بوم‌شناسی تاثیر بگذارد همان گونه که یک دانشجوی فیزیک می‌تواند کارهای شما درباره علیت و زمان را متاثر سازد؟

۲) درباره‌ی ترکیب

پرسن: ما باید به بحثی دیگر برویم. بحثی را که ما انتخاب کرده‌ایم این است که شما برخلاف برخی فیزیکدان‌های معاصر خواص مرکب را نمی‌پذیرند. برای کسی که اندیشه‌ای درباره‌ی این موضوع از قبل ندارد دلایل آشکاری وجود دارد که چرا برخی اوقات خواص نمی‌باید مرکب باشند. خواصی مانند نقض (غیر سبز بودن) شاید کسی را دو دل کند و همچنین خاصیتی که ترکیبی فصلی (سبز یا قرمز بودن) باشد به نظر کمی، خلاف شهود می‌آید. اما ترکیب‌های نسبی و عطفی از سوی دیگر، انصافا طبیعی به نظر می‌رسند. ما شاید چیزهایی شبیه این را بگوییم که: «نه، او جاه‌طلب و زرنگ است» یا «سقراط دوست افلاطون است (است دارای خاصه ی بودن می باشد)»، چه چیزی شما را به سمت انکار خواص پیچیده راهنمون شد و آیا شما می‌توانید قوت استدلال‌تان را برای عدم پذیرش آنها نشان دهید؟

ملر: من دو دلیل دارم. یکی اینکه پذیرش خواص مرکب [ما را] به سمت محاسبه‌ی مضاعف می‌کشاند. همان گونه که خودتان مثال زدید، فرض کنید که ما کسی را جاه‌طلب و زرنگ می‌نامیم. در این جا فرض کنید که جاه‌طلب بودن و زرنگ بودن خواصی ساده‌اند. بنابراین دارا بودن این خواص، کاملا کافی است تا آنچه ما گفته‌ایم را – اینکه آنها جاه‌طلب و زرنگ‌اند- صادق سازد. موضوع‌بندی خاصیت سوم- یعنی «جاه‌طلب بودن و زرنگ بودن» در منتهی‌الیه اطناب و تکرار است.

دلیل دیگر من برای رد خواص مرکب تکیه بر این نظریه دارد که چه خواصی وجود دارند. اگر دلیلی مستقل برای پذیرش این نوع نظریه وجود داشته باشد ما می‌توانیم نگاهی به آن بیاندازیم و بپرسیم که آیا آن نظریه خواص مرکب را می‌پذیرد. نظریه من [یعنی همان] جملات رمزی که قبلا اشاره کردم، خواص مرکب را نمی‌پذیرد.

چرا؟ چه کسی به افراد باور دارد که در معنایی وابسته مرکب اند؟ برای مثال هیچ کس، در سلامت ذهنی، فکر نمی‌کند که الان این اتاق نه تنها شامل ژوهانس و آنا سوفیا دو نفری که با من مصاحبه می‌کنند- می‌شود بلکه شامل فردی مرکب یعنی «آنا سوفیا و ژوهانس» هم هست. چرا باید کسی این گونه بیاندیشد؟ بار اثبات بر عهده کسانی است که می‌گویند این قبیل خواص مرکب وجود دارند (الدلیل علی المدعی)؛ آنها باید دلیل برای باور به این خواص ارائه کنند. من نمی‌توانم دلیلی را بیابم و تا آنجا که من می‌فهمم این دلایل به کار نمی‌آیند. به نظر همین دلیلی خوب و کافی برای رد آنهاست.

خاصیت معروف «دوست افلاطون بودن» دوباره کار دیگری را عَلَم می‌کند، برای اینکه اگر به این خاصیت نیاز داشته باشیم تا بگوییم که دوستان افلاطون به صورت مشترک چه دارند همچنین نیاز داریم به رابطه دوستی تا بگوییم سقراط و افلاطون به صورت مشترک چه دارند. اما این رابطه که بین سقراط و افلاطون است کافی است تا «سقراط دوست افلاطون است» را صادق سازد و به همین صورت برای حالات دیگر دوستی نیز این گونه است. بنابراین دو مرتبه، اگر به رابطه‌ی دوستی بین سقراط و افلاطون شما خاصیت دوست بودن افلاطون را اضافه کنید که سقراط آن را دارد، شما مرتکب تکرار مکررات شده‌اید. درباره‌ی خواص پیچیده هم ایراد نظری وجود دارد؛ چرا که نظریه جمله‌ی رمزی درباره‌ی اینکه چه خواصی وجود دارند، به شما این قبیل خواص [منظور خواص پیچیده] را نمی‌دهد.

نظریه‌ها هنگامی به کار می‌آیند که علم مجبور باشد تا قوانین شامل روابط را موضوع‌بندی کند. اما چون قوانین ذاتا کلی هستند، آنها تنها شامل قوانین کلی مانند دوستی هستند نه خواصی مثل ارتباط داشتن با فردی خاص مثل افلاطون. هیچ جمله‌ی رمزی‌ای درباره‌ی قوانین نمی‌گوید که این گونه خاصیت‌ها- مثل دوست افلاطون بودن- وجود دارند. بنابراین این جا هم ما با اطناب مواجهیم. [پس] چرا باید به آن باور داشته باشیم؟

ژوهانس: آیا شما شیوه‌ی ذیل را نیز رد می‌کنید. اجازه دهید فرض کنیم که شما فکر می‌کنید علیت رابطه‌ی دو واژه‌ای است و تنها وقتی شما یک گزاره‌ی عطفی دارید به نظر می‌رسد که یک نیروی علی دارید تا چیزی را به وجود آورد: A نمی‌تواند علت C باشد اما B & A می‌تواند. اگر شما

www.takbook.com

www.takbook.com

رابطه‌ی عطفی را نپذیرید، در این حالات علیتی که به نظر می‌رسد درست است را نخواهید داشت. آیا این دلیلی برای قبول خواص پیچیده نیست.

ملر: دو حالت این جا وجود دارد. در یکی C دو علت متفاوت دارد: A و B. مشکلی نیست، چرا که اکثر چیزها بیش از یک علت دارند. پس ایده‌ی اینجا این است که C باید معلول عطف A و B یعنی B& A باشد. مانند این جمله که «جان پیشرفت کرد چون که جاه‌طلب و زرنگ بود». من یک پاسخ دو بخشی برای آن دارم. یکی اینکه علیت در نظریه من، اصلا رابطه نیست و بنابراین احتیاجی به هویات واقعی برای ارتباط دادن ندارد. بدین علت که فکر می‌کنم روش درست برای بیان این علیت که «C معلول B& A است» می‌باشد این است که A و B و C گزاره هستند.

«جان پیشرفت کرد»، «جان جاه‌طلب بود» و «جان زرنگ بود». برای اینکه این جمله علی درست باشند، C و B و A باید همه درست باشند. اما این درستی هنوز کافی نیست چرا که شما می‌توانید ببینید که اگر جای C و B را عوض کنیم یعنی «جان زرنگ بود به خاطر اینکه او پیشرفت کرد و جاه طلب بود» غلط است: جان پیشرفت کرد به وسیله‌ی زرنگ بودن. پس چه چیزی گذشته از صدق C و A و B باید در نظر گرفته شود تا عبارت «C معلول B &A است» درست باشد؟ یک پاسخ خوب این است که اگر جان جاه‌طلب نبوده یا زرنگ نبوده باشد نمی توانسته که پیشرفت کند. اما این نیز یک رابطه نیست چرا که روابط شامل آنچه آنها را به هم ارتباط می‌دهند می‌شود و «اگر (A&B) آنگاه C » نه شامل C است نه شامل B & A . اما برای اینکه C را داشته باشیم لازم نیست که B & Aیک چیز واقعی باشد. فقط تجسم صدق (A&B) مورد نیاز است. اما این به صورت خودکار تابع صدق (A) و (B) می‌باشد: چیز دیگری لازم نیست تا B & A را صادق سازد. بنابراین این علیت نیاز به واقعیتی پیچیده ندارد مانند جاه‌طلب بودن جان و زرنگ بودن و همین طور برای این قبیل خواص در حالات دیگر. مرکب بودن موارد زیادی از علیت دلیلی برای مسلم فرض کردن خواص مرکب نیست.

مارین: بنابراین شما ترکیب منطقی را رد می‌کنید. آیا انواع دیگر ترکیب را هم رد می‌کنید؟ در جایی در کتاب «واقعیت علیت»، وقتی درباره نقاط فضا- زمان بحث می‌کنید، شما نشان می‌دهید که ناحیه‌ی فضا – زمان شبیه ترکیب عطفی نقاط فضا- زمان [به هم] است. اما بعد از آن ادامه می‌دهید که ترکیب عطفی زمان وجود ندارد. حال اگرچه به نظر می‌رسد که رد وجود ترکیب عطفی نقاط فضا - زمان در این حالت بر پایه قیاس با حالت خواص بنا شد، ترکیب های فصلی در دو حالت آن چنان هم شبیه به نظر نمی‌رسند. آیا شما در واقع سایر انواع ترکیب در این حالت را رد می‌کنید؟

ملر: تنها ترکیبی که من رد می‌کنم نوع منطقی یا متافزیکی است. من انکار نمی‌کنم که ترکیب فیزیکی وجود دارد؛ منظور اشیاء فیزیکی به همراه اجزا که ارتباط آنها خواص و رفتار کل را تحت تاثیر قرار می‌دهند. اما این‌ها اشیاء مرکب منطقی نیستند چرا این مسئله ی فیزیک است نه منطق که خواص موجود زنده بستگی به این دارد که سلول‌های او چگونه با هم ارتباط دارند.

همچنین در مورد فضا – زمان فکر می‌کنم نسبیت عام ایجاب می‌کند که فضا- زمان دارای شکلی باشد که خواص لختی اشیایی که در آن است را تحت تاثیر قرار دهد و خودش بوسیله ماده‌ای که در بر دارد متاثر شود. این امر به فکر می‌اندازد که فضا- زمان در ذات خودش یک شیی به همراه اجزا فضا- زمانی است.

این نیز برای فیزیک مطرح است نه برای منطق که ما بخواهیم فضا- زمان را مانند نقاط فضا- زمانی که شامل‌شان می شود، مسلم فرض کنیم. دقیقا مثل اینکه ما بخواهیم این میز را به مانند قطعه چوب‌هایی که شامل‌شان می‌شود فرض کنیم. اما برای انجام این کار لازم نیست که میز را شیی منطقی، در مقابل فیزیکی، مرکب سازیم. برای فضا- زمان هم همین طور است.

بنابراین در صحبت کردن پیرامون اشیاء مرکب این مهم است که روشن کنیم چه مقدار از ترکیب مدنظر است. من تنها مخالف عطفی‌ها هستم، جایی که عطف عملگری منطقی است. من مخالف کنار گذاشتن [ترکیب] دو چیز با هم برای ساختن چیز سوم نیستم. برای اینکه تنها عطف فیزیکی است که شیی‌ای جدید را می‌آفریند که این مرکب فیزیکی است نه منطقی.

پرسن: این [نظر] برای اشیاء و هم برای خواص است؟

ملر: خوب، برای من روشن نیست که چه چیزی خواص را کنار هم می‌گذارد؟

www.takbook.com

www.takbook.com

پرسن: مثلا اگر شما [رنگ] سبز را ترکیب آبی و زرد بدانید...

ملر: این جا چیزهایی است که باید بحث شود. نظریه‌ای درباره رنگ‌های ساده و مرکب وجود دارد که مثلا برای ساخت فیلم‌های رنگی در نورپردازی نمایش بکار می‌رود. در این جا شما می‌توانید بگویید که نور زرد ترکیبی از قرمز و سبز است به این معنی که اگر شما نور قرمز و سبز را با هم ترکیب کنید نوری که به دست می‌آورید، زرد است. این یک واقعیت فیزیکی است که بوسیله گفتن این جمله که زرد یک رنگ ساده نیست بلکه یک ترکیب – اگر شما دوست دارید عطف- قرمز و سبز است، مشخص می‌شود. اگر این مثلا خواص مرکب است من اعتراضی به آن ندارم تا آنجا که این ترکیب منطقی نیست و فقط فیزیکی است؛ مانند این میز.

پرسن: درباره‌ی هویات دیگر در حوزه‌ی متافیزیک مثل امور واقع، قوه‌ها و قوانینی و ... چه طور؟

ملر: بسیار خوب، برای شرح نقطه نظرم مجبور بودم که واژه‌ای را جعل کنم برای آنچه که برای واقعیت‌های ساده و اتمی بکار می‌برم؛ فکتا. اینها تنها هویات واقع- مانندِ حقیقی‌اند که مرکب یا ملکولی نیستند، به معنی اینکه شامل سایر فکتاها باشد، اگرچه که من فکر می‌کنم شامل خواص و مشخصاتی هستند. اما تعریفی پیش‌پا افتاده برای «امر واقع» جود دارد که در آن به وضوح امور واقع مرکب هم می‌گنجد. مطابق این تعریف امور واقع برای مطابقت با گزاره‌های درستی که حاصل عطف یا فصل گزاره‌های دیگر هستند، به کار برده می‌شوند اما وقتی شما به دنبال این باشید که چه چیزی در جهان این [جملات] عطفی یا فصلی را راست می‌نماید، تمام آنچه که شما می‌خواهید این است که عطف آنها را راست نماید یا یکی از جملات ترکیب فصلی را صادق سازد. شما هیچ گاه چیزی بیشتر و بالاتر از آنچه که گزاره‌های مرکب را صادق می‌نماید، نمی‌خواهید. برای همین است که من فکر می‌کنم که امور واقع- یعنی آنچه در [فرایند] صدق سازی نقش دارد که من آنها را فکتا می‌نامم- همه‌شان اتمیک هستند.

مارین: جدا از فکتا (اتمی هستند و به مشابه‌ی صدق سازها به کار می‌آیند) شما همچنین نوع دیگری از امر واقع بنیادی را مسلم گرفته‌اید، عین آنچه که شما آن را فکتای قانون‌مند می‌نامید. آیا می‌توانید شرح دهید که این فکتاهای قانون‌مند چگونه به فکتای معمولی مرتبط می‌شوند و چرا شما به فکتایی قانون‌مند، علاوه بر نوع معمولی آن، نیاز دارید؟

ملر: یک بار که شما به صدق یک گزاره رسیدید، آن گزاره می‌تواند شامل تعداد زیادی گزاره مرکب شود. بنابراین هر آنچه که گزاره‌ای مثل (P) را صادق می‌سازد، (PVQ) را هم راست می‌نماید و به همین ترتیب اگر به سوال اولی شما درباره قوه‌ها برگردیم من می‌گویم که این [قوه] یک «فکتوم» اتمیک مفردی است که یک جرم مشخصی دارد که داشتن این جرم نیاز به نیروی کار برای F دارد که جرم آن را تغییر نداده تا شتاب پیدا کند؛ شتابی متناسب با نیرو و در امتداد آن. اما این یک تصمیم درباره تمام نیروها و امتدادهاست. بنابراین امر واقع اتمی می‌تواند برای تعمیم صدق‌ساز باشد.

تا این‌جا همه چیز خوب است. اما این قادر نیست تا تمام قوانین را به این مدل وفق دهد. چرا که قوانین صورت‌های متنوعی دارند که من نتوانستم یک صورت برایشان معین کنم.

زمانی که من کتابم را درباره‌ی علیت نوشتم، کاملا مخالف با تمایل قبلی‌ام به این ایده وسوسه شدم که قوانین ضروری‌اند. یعنی نه تنها تنظیم همه‌ی قوانین باعث تنظیم همه خواص و نسبت‌ها می‌شود عکس آن هم درست است: تنظیم همه‌ی خواص و نسبت‌ها هم تمام قوانین را تنظیم می‌نماید. اگر چنین است که من هنوز نمی‌توانم کاملا باور کنم، تنها صدق سازی که شما نیاز دارید نسبت‌ها و خواص هستند، به علاوه مشخصات و جزئیاتی که دارند.

من باید بگویم من این ایده را ترجیح می‌دهم، تنها نمی‌توانم خودم را قانع کنم که به نتایج آن باور پیدا کنم یعنی اینکه قوانین در یک معنا ضروری‌اند (این بدین معنا نیست که قوانین، به طور مطلق ضروری‌اند، به خاطر اینکه شاید یک قانون نتواند با خواصی که به سادگی وجود ندارند، جور دربیاید.) اما این کمی سخت‌گیرانه است، چرا که به این معناست که خواص مشابه نمی‌توانستند حتی در قوانینی با تفاوت اندک واقع شوند. بنابراین، برای مثال، همان گونه که نسبیت خاص می‌گوید، جرم یک جسم به همان اندازه که شتاب می‌گیرد، افزایش می‌یابد. شاید این نمی توانست ثابتی باشد که نیوتن فکر می‌کرد. [چون طبق قانون دوم نیوتن با تناسب دارد و فرض این رابطه عدم تاثیر m بر aاست]. تا اینجا من

www.takbook.com

www.takbook.com

نتوانستم خودم را قانع کنم که این درست است اگرچه این به مقدار زیادی هستی شناسی من را ساده می‌کند اما مشغول کار روی آن هستم.

پرسن: بنابراین در آخر هم این می‌تواند یک دیدگاه کاملا گرایشی درباره خواص باشد؟

ملر: بسیار خوب، از آنجا که شاید شما بدانید، من فکر نمی‌کنم که آن خواص گرایش هستند یا نه، من فکر می‌کنم که فقط آنها هستند. گرایشی نامیدن خواص واقعا اصطلاح منقولی است یا آنچه که رایل آن را «اشتباه مقوله‌ای» نامیده است. منظور من این است که آنچه واقعا گرایشی است، خواص نیستند بلکه محمول‌ها هستند.

محلول بودن- اگر باشد- یک خاصیت نیست اما محمول «محلول بودن» یک گرایش و قوه است، چرا که معنای آن مشروط می‌باشد.

برای همین است که من یک دیدگاه گرایشی درباره خواص ندارم. من این دیدگاه را در مورد تمام محمول‌هایی که با خواص مطابقت دارند، دارم؛ یعنی تنها راه معرفی هر کدام از آنها بوسیله‌ی شرایط است. این، به طور ضمنی در آزمون جمله رمزی من، درباره اینکه خواص چه چیزهایی هستند، وجود دارد. اما اگر من صورت‌بندی شما را درباره دیدگاه خودم پذیرفتم، مردم می‌گفتند: «آها، اما گرایش‌ها نیاز به مبنای مقوله‌ای یا قطعی دارند» در حالی که نمی‌خواهند چون که آنها ازلی و قطعی‌اند. برای همین است که من با روش شما برای طرح این سوال موافق نیستم.

۳) درباره تعین پذیرها

پرسن: فکر کنم که یکی از اجداد شما در کمبریج بوده، W.E. Johnson کسی که در ۱۹۲۰ اختلاف بین تعین پذیرها و تعین‌ها را نشان داد. او گفت که اگر ما واژه‌های مختلف را مانند «قرمز و رنگ» مقایسه کنیم، در خواهیم یافت که «رنگ» یک شیی را کمتر به صورت معین وصف می‌کند تا «قرمز» و به علاوه جانسون ادعا می کند که تعین‌هایی مثل قرمز از تعین پذیرها بیرون می‌آیند. برای همین تعین‌های برآمده از تعین پذیرهای رایج مقایسه پذیرند در حالی که خود تعین پذیرها این گونه نیستند. او حتی ادعا کرد که عبارات «مقایسه ناپذیر» و «تعلق داشتن به تعین پذیرها مختلف» یکی هستند. وقتی تفاوتی این گونه بیان شده است، یک نفر به راحتی می‌تواند احساس کند که آنچه ما این جا دسته‌بندی می‌کنیم، مفاهیم یا محمول‌های متفاوت از خواص هستند. آیا شما هم این چنین فکر می‌کنید یا اینکه گمان می‌کنید تمایز تعین/ تعین پذیر ساختار مبنایی بیشتری از جهان را باز می‌نمایاند؟

ملر: بله، من این طور فکر می‌کنم. چرا که نکته برجسته درباره تعین پذیرها این است که خواصی که به عنوان تعین‌های آن [یعنی یک تعین پذیر] هستند، متقابلا قابل مقایسه نیستند. یعنی یک شی مفروض نمی‌تواند بیش از یکی از آنها را در یک لحظه داشته باشد. این یک واقعیت برجسته است که ممکن است آنچه را که ما «دیدگاه تراکتائوس» می‌نامیم انکار کند [که می‌گفت] خواص مستقل‌اند. اما شکی درباره‌ی آن نیست. دماهای متفاوت، برای مثال، خاصیت‌های متفاوتی هستند به خاطر اینکه دو یا چند مصداق متفاوت از یک چیزاند. دقیق‌تر [اگر بخواهیم بگوییم] ناسازگارند: هیچ چیزی که کاملا در صفر درجه‌ی سانتیگراد است نمی‌تواند در همان لحظه کاملا در صد درجه‌ی سانتیگراد باشد.

من تردید دارم که آیا هر تبیین کلی می‌تواند بگوید که چرا این دسته از خواص ساده و البته مانعه الجمع وجود دارند. [چرا؟] این چیزی بیشتری از منطق می‌خواهد تا شرح دهد که چرا دماها، رنگ‌ها و ... چنین دستورهایی را شکل می‌دهند. هنوز ما روش‌هایی را نیاز داریم که بگوییم این پدیده‌ها چه هستند و مفاهیم دوگانه‌ی تعین‌پذیرها و تعینات آنها روش خوبی را برای بیان اینکه این پدیده‌ها چه هستند تدارک می‌کنند.

بنابراین اگر شما به ساختار قوانین بنگرید، خواهید یافت که آنها تنها ویژگی‌هایی را مشخص نمی کنند بلکه تعین‌ها را هم بیان می‌دارند، مثلا «برای هر f و m هر نیروی خالص f که به هر جرم m اعمال شود به آن شتابی برابر f/m خواهد داد»و ... در این جا «منظور از همه نیروها تنها نیروهای خاصی نیست بلکه تمام مقادیر f منظور است یعنی تمام تعین‌های یک نیروی تعین پذیر و برای m هم همین طور است». به عبارتی دیگر قوانین نیوتن درباره‌ی حرکت تمام مقادیر نیروها و جرم ها، شتاب‌های متعینی را مشخص می‌سازد.

اکنون اگر شما در اینجا دیدگاه مبتنی بر جمله رمزی را بکار برید من به هرحال دفاع می‌کردم، شما تنها سورهای مرتبه‌ی دوم را برای مرتب کردن خواص متعینی بکار نمی‌برید بکله سورهای مرتبه سوم را هم برای مرتب کردن تعین پذیرها به کار می‌برید: تعین پذیرهایی مثل نیرو، جرم و... وجود دارند، این تعین پذیر بودن مشخصی را (مثل دما) به خاصیت مرتبه‌ی دوم تبدیل می‌کند یعنی خاصیتی می‌شود برای خواص مرتبه اول

www.takbook.com

www.takbook.com

مشخص (مثلا صد درجه سانتیگراد؛ یعنی صد درجه سانتیگراد خاصیت یک شی است و دما یک تعین پذیر است که خاصیت مرتبه‌ی دوم است)

مارین: آیا این واقعیت که شما وجود خواص مرتبه‌ی دوم غیر قابل تحویل را می‌پذیرد، می‌تواند شما را مجبور کند که امکان یک مرتبه‌بندی محدود را درباره‌خواص بپذیرد یا اینکه این سیر نزولی قبل از اینکه شروع شود، متوقف گشته است؟

ملر: خب، من فکر نمی‌کنم این جا واقعا سیری نزولی ای وجود داشته باشد. تا آن جا که می‌دانم، دو تعین ناپذیر با هم قابل مقایسه نیستند. برای مثال اینکه چیزی یک رنگی داشته باشد از داشتن دما برای آن چیز جلوگیری نمی‌کند.

مارین: اما چگونه؟ چگونه در نظریه‌ی شما ما می‌توانیم تصمیم بگیریم که چه چیزی تعین و چه چیزی تعین پذیر است؟ مفهوما به نظر می‌رسد که براساس چشم‌انداز و یا علائق ما در مورد انتخاب‌های مختلفی می‌شود تصمیم‌گیری کرد؟

ملر: من موافقم که این تمایز در سطح مفهومی کاملا واضح نی ست. رنگ حقیقی به عنوان یک تعین همان چیزهایی هستند که «تعین‌های نهایی» نامیده می‌شوند یعنی رنگ‌های که مصادیق آن دقیقا شبیه هم هستند. بنابراین شما می‌توانید محمول‌های متفاوتی را برای انتخاب مجموعه‌های مختلفی از تعین‌ها بکار برید. «رنگ» خود یک مجموعه را انتخاب می‌کند (مجموعه مرجع). «قرمز» یک زیر مجموعه را انتخاب می‌کند، «سبز» زیر مجموعه دیگری را. برخی اشتراک و همپوشانی دارند و برخی نه. شاید این محمول‌های رنگی زیر مجموعه‌های دقیقی را از تعین‌های رنگی انتخاب نمی‌کنند و این هم مسئله‌ای است.

تمام مساله در این جا این است، به طور دقیق یا نه، این محمول‌ها توجیهی به ما برای مفروض گرفتن چیزی سوای تعین‌های رنگی نهایی و خواص تعین پذیری که با هم مرتبطاند، نمی‌دهند.

اجازه دهید به مسئله «رنگ» نگاهی داشته باشیم. همه آنچه شما، در سطح خواص، می‌خواهید تعین‌های رنگی نهایی و خواص آنها برای رنگ بودن است. تمام واژه‌های دیگر درباره‌ی رنگ، به صورت ترکیب عطفی به کار می‌روند چرا که خیلی از تعین‌های نهایی به عنوان «قرمز» به شمار می‌آیند. اگر شما بپرسید که چرا اینها را انتخاب می‌کنید، جواب این است که آنها مشابه هستند یا مابه دیده می‌شوند. این کاملا و تنها مسئله‌ای مربوط به محمول‌هاست نه خواص.

ملر: فکر می‌کنم تنها راهی که هر موضوعی می‌تواند بر روی موضوع دیگر تاثیر بگذارد این است که نتایجی خوش بنیاد به بار آورند که شما نتوانید آنها را تکذیب کنید، چون اگر بتوانید، تقریبا می‌توانید بگویید که چیزی در آن میان غلط است.

بنابراین اگر می گویم که اجازه می‌دهم تا نتایج کارهایم متاثر از فیزیک واقع شود، تنها به خاطر این است که فکر می‌کنم فیزیک به من چیزهایی می‌گوید نه به خاطر اینکه من فکر نمی‌کنم متافیزیک به من چیزی می‌گوید. بنابراین فکر می‌کنم که فیزیکدان‌ها هم به روشی مشابه متاثر از نتایج متافیزیکی واقع می‌شوند. برای مثال اینکه علیت وارونه یا زمان دوری وجود ندارد می‌تواند برای رد کردن راه‌حل‌هایی برای معادلات نسبیت عام که در آنها علیت وارونه یا زمان دوری وجود دارند، استفاده شود. به طور خلاصه آنچه که در اینجا داریم یک تقسیم کار دوگانه است نه یک تک راه که به متافیزیک یا فیزیک یا معناشناسی وابسته باشد.

مثال دیگر؛ افراد در معناشناسی هویات را – مانند خواص- مطابق غایات گوناگون معنا شناسانه، موضوع‌بندی کنند. برای من به نظر می‌رسد که قبل از این کار آنها بررسی می‌کنند که چه دلیلی برای وجود این قبیل هویات وجود دارد. به این دلیل، برای مثال خیلی از منطق‌دان‌ها، منطق یا معناشناسی‌ای را که بدون مجموعه‌ها عمل می‌کنند، ترجیح می‌دادند که من شک دارم کسی واقعا آن را باور داشته باشد. صحبت کردن در باره ی مجموعه‌ای از اشیا- برای کسی که بیرون از بحث ایستاده است- مانند روش به کار بردن واژه‌ای مفرد برای بحث درباره چیزهایی بسیار زیاد با هم و یک دفعه است. برای همین است که داشتن منطق جمعی ای که معناشناسی را توان‌مند می سازد تا در برابر موضوع بندی هویاتی که کسی به آنها اعتقاد ندارد بایستد، بسیار جذاب تر است.

پس، دیدگاه خود من این است که ما باید تاثیر میان موضوعات را، وقتی موضوعیت داشته باشند، انتظار داشته باشیم. بعضی وقت‌ها هم این

www.takbook.com

www.takbook.com

موضوعیت پیدا نمی‌کند. بویژه من نمی‌توانم در بومشناسی موضوعی را بررسی کنم که از نظر متافیزیکی آن قدر مهم باشد تا اینکه بوسیله آن تحت تاثیر قرار گیرد. امکان دارد که بوم شناسی توسط اخلاقیات متاثر بشود، شاید به خاطر اینکه ما فکر می‌کنیم که باید برای تنوع گونه‌ها ارزش قائل شویم یا نگران مدیریت دستگاه زمین باشیم برای اینکه نوع انسان بقا پیدا کند، بنابراین به برخی اصول اخلاقی نیاز است تا هر یک از این دیدگاه‌های بومشناسی موجه شوند. من خودم نمی‌توانم توجیهی برای هر یک از دیدگاه‌ها بیابم. اگر هم باشد ادعایی در پاره‌ای اخلاقیات است نه متافیزیک.

منبع : باشگاه اندیشه

http://vista.ir/?view=article&id=318574

VISTA.IR
Online Classified Service

متافیزیک، خودشناسی و خداشناسی

معرفت از جمله مراحل تکامل انسان است که در افراد مؤمن پس از تعبد فراوان و مزین شدن به زیور زهد حاصل می‌گردد.

معرفت(شناخت) روشنایی دل و نشان فضیلت و ایمان است. آنان که شناخت ندارند، دلهاشان تاریک و از نور ایمان تهی می‌باشد. پیامبر گرامی اسلام حضرت ختمی مرتبت(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌فرمایند:«شناخت، سرمایه من است و خرد، ریشهٔ دینِ من و عشق، اثاث من و شوق، مرکب من و یاد خدای عزوجل، همدم من». پس برای هر فرد سالک طریق دوست، واجب است که معارف لازم را از اهل آن بیاموزد. مهم‌ترین ارکان معارف شامل شناخت خود، خدا، رسول الله، دنیا، آخرت، مرگ و شیطان است. شناخت زمانی حاصل شده که اثرات آن آشکار گردد، مولای عارفان و دریای معرفت الهی حضرت علی(علیه‌السلام) می‌فرمایند:«هرکه خدا را شناخت تنها شد. هر که خود را شناخت مجرد شد، هر که دنیا را شناخت از آن دل کَند، هر که مردم را شناخت تنهایی گزید.»

فردی که جمیع معارف لازم را کسب کند، عارف گفته می‌شود(که این توفیق نصیب همه کس نمی‌گردد). در کتاب ارزشمند"تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید" از قول عرفا نقل شده است:«حیات معرفت عبارت است، از خلق عزلت گرفتن، با حق خلوت کردن، زبان به ذکر گشودن، دل در فکر داشتن،گهی از نظر جلال و عزت در هیبت بودن، گهی بر امید نظر لطف بر سر مراقبت رفتن، پیوسته جان بر تابه عشق کباب کردن، پروانه‌وار همی سوختن و در شب تاریک چون والان به فغان آمدن، بر امید آنکه تا سحرگاه صبح امید بردمد؛ و او تعهد بیماران کند و گوید: ای فرشتگان شما گِرد دل ایشان طواف کنید تا من مرهم بر جراحات نهم.»(والله علیم حکیم)

خودشناسی: خودشناسی غایت ونهایت شناخت‌هاست که به شناخت خداوند حکیم منتهی می‌شود(انشاالله). در کلام معصومین آمده است

www.takbook.com

www.takbook.com

که خودشناسی نافع‌ترین معارف است و یا آمده است که هر کس خود را بشناسد، خدای متعال را خواهد شناخت. لذا خودشناسی برترین حکمت‌ها و سودمندترین شناخت‌هاست.(نادان‌ترین مردم آنهایی‌اند که خود را نمی‌شناسند.)

انسان از سه بخش جسم، روان و روح تشکیل شده است. روح هسته مرکزی وجود انسان و جوهرهٔ اصلی اوست و از حضرت حق منشاء گرفته است(و نفخت فیه من روحی) و به سوی او نیز باز خواهد گشت(انا للـه و انا الیه راجعون).جسم ابزار و وسیله‌ای است که در مدت کوتاه زیستن در عالم فیزیکی در اختیار می‌باشد و امانتی بیش نیست. روان نیز بخش حد واسط جسم و روح است، ماهیت جسم و روح بسیار متفاوت می‌باشد، جسم زمینی و روح آسمانی و تفاوت آنها به معنای واقعی از زمین تا آسمان است، لذا با این همه تفاوت براحتی نمی‌توانند کنار هم قرار گیرند، مگر آنکه چیز سومی بعنوان حد واسط بین آنها قرار گیرد که همان روان می‌باشد. برخی اعتقاد دارند روان حاصل روابط و تأثیرات متقابل جسم و روح می‌باشد.(اللـه اعلم)

گمان می‌رود آن خودشناسی که منتهی به خداشناسی می‌شود، همان شناخت روح باشد. روح دارای صفات و ویژگی‌هایی است که شناخت آن به شناخت خالق یکتا کمک می‌کند، چرا که شناخت کامل حضرت حق امری محال است. شاید بهترین نتیجه حاصل از تعمق و تفحص در مقولهٔ خداشناسی آن باشد که بدانیم قدرت شناخت خداوند عظیم را نداریم پس بهتر آنکه خاضعانه عرض کنیم: مولای یا مولا انت العظیم و انا الحقیر، انت الکبیر و انا الصغیر... و به یاد داشته باشیم که«قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا» و اما قطره‌ای از آن قلیل بدین شرح است:

روح با حواس پنج‌گانه قابل احساس نمی‌باشد و نمی‌توان از طریق ابزار مادی با آن تماس برقرار کرد. برای مثال نمی‌توان روح را دید و یا لمس کرد، یا نمی‌توان از طریق تلفن و امثال آن با ارواح ارتباط برقرار نمود(حداقل تا امروز)، خداوند لطیفِ خبیر نیز قابل احساس با حواس پنج‌گانه نبوده و قابل تماس با ابزارهای مادی نمی‌باشد. روح در جسم یکتا بوده، جایگاه مشخص ندارد هر چند اثرات حضور آن در تمام قسمت‌های بدن مشهود است، خداوند احد و صمد نیز در جهان هستی یگانه بوده، در عین حال که هیچ جای مشخصی ندارد و در همه جا حاضر است. روح قدرت تحریک جسم را دارد و آن را اداره می‌کند، قدرت تحریک و ادارهٔ جهان نیز در اختیار حضرت حق می‌باشد(ان اللـه علی کل شیء قدیر). روح بر جسم آگاهی دارد ولی جسم از شناخت روح ناتوان است، خداوند علیم نیز بر جهان آگاهی کامل دارد ولی مخلوقات از شناخت او عاجزند(و اللـه واسع علیم). روح بر جسم احاطه کامل داشته، خداوند نیز بر جهان هستی احاطه و اشراف کامل دارد. روح پیش از پیدایش جسم وجود داشته، بعد از مرگ جسم نیز باقی خواهد ماند، خداوند کریم نیز ازلی و ابدی می‌باشد.

حضرت امام صادق(علیه‌السلام) ـ آن مؤسس اولین دانشگاه علوم الهی ـ می‌فرمایند:«خودشناسی انسان این است که خویشتن را به چهار طبع و چهار ستون و چهار رکن بشناسد، چهار طبعش خون است و صفرا و باد و بلغم، ستون‌هایش خرد است که از خرد، فهم و حافظه مایه می‌گیرد و ارکانش نور است و آتش و روح و آب.»

خداشناسی: شناخت خداوند عزوجل آغاز دین‌داری، از جمله بالاترین شناخت‌ها و عامل کامل شدن معرفت است. شناخت حضرت حق تعالی سبب دوستی با او و بی‌نیازی از خلق و دل کندن از دنیا می‌شود. کسی که خدا را بشناسد تنها نخواهد ماند(هو معکم این ما کنتم) هر چند به ظاهر از خلق دور ماند، چرا که خداشناسی مونس هر تنهایی و یار و یاور هر بی‌کسی است.

خداشناسی نیروی هر ناتوانی، روشنایی هر تاریکی و شفای هر بیماری است(یا من اسمه دوا و ذکره شفا). آنکس که توفیق معرفت حق نصیبش شود، روزها را به روزه و شبها را به عبادت سپری می‌کند. کنترل زبان و شکم و مصون ماندن از آفت‌های بیشمار و تبعات ناشی از آنها، از برکات دیگر شناخت خداوند می‌باشد.

خدا را باید به خدا شناخت، اگر از طریق دیگر نیز او را بشناسیم، این طریق از خود او سرچشمه می‌گیرد. مرحوم شیخ صدوق رحمه اللـه تعالی الیه می‌فرمایند:«اگر او را با خردهای خود شناخته باشیم، این خردها عطیه الهی‌اند، اگر به واسطه پیامبران و فرستادگان و حجت‌هایش او را شناخته باشیم، این خدای عزوجل است که آنها را برانگیخته و فرستاده و به عنوان محبت‌های خویش برگزیده است. اگر به واسطه خودشناسی به شناخت او رسیده باشیم، نفس‌های ما نیز آفریده خدایند، بنابراین در هر صورت ما خدا را به خدا شناخته‌ایم.»

www.takbook.com

www.takbook.com

شاید در ذهن برخی آمده باشد که اگر در دوران کودکی و قبل از سن تکلیف می‌مردند، مستقیم به بهشت می‌رفتند و نیاز به تحمل این همه مشکلات و سختیها در دنیا نداشتند، مولای متقیان حضرت علی(علیه‌السلام) می‌فرمایند:«دوست ندارم که در کودکی می‌مردم و به بهشت می‌رفتم و بزرگ نمی‌شدم تا پروردگارم عزوجل را بشناسم.»

شناخت خداوند به سه طریق صورت می‌گیرد. اول شناخت او با آیات آفاق که یک نگاه شهودی و علم حضوری است و طریق عوام می‌باشد که از طریق شناخت طبیعت به خداشناسی می‌رسند. دوم شناخت او با آیات انفس(خودشناسی) که یک نگاه فطری و نظری و علم حصولی است و طریق خواص می‌باشدکه از طریق دل به شناخت حق تعالی می‌رسند. شناخت خداوند منان با آیات انفس مفیدتر است چون معمولاً با اصلاح صفات و اعمال نفس همراه است. پس اندیشیدن در آیات آفاقی و انفسی به شناخت خداوند منتهی می‌شود و این نیز به نوبهٔ خود راهنمای انسان به سوی حق و شریعت الهی می‌باشد. سوم شناخت خداوند لطیف از طریق رؤیت می‌باشد که طریق اولیاء است و همگان را به آن راه نیست.

از دیدگاه دیگر، انسانها به سه صورت، معرفت حق تعالی را حاصل می‌کنند. اول تقلید که خداوند به واسطه حواس و امور قابل احساس شناخته می‌شود، دوم استدلال که خداوند به واسطه عقل و برهان شناخته می‌شود و سوم کشف که به واسطه مکاشفات درونی، خداوند شناخته می‌شود.

«مردی به نام مشاجع حضور رسول خدا(صلی‌اللـه‌علیه‌وآله‌وسلم) رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! راه شناخت حق چیست؟ حضرت فرمودند: شناخت نفس. عرض کرد: ای رسول خدا! راه سازگاری با حق چگونه است؟ فرمودند: ناسازگاری با نفس. عرض کرد: ای رسول خدا! راه رسیدن به خشنودی حق چیست؟ فرمودند: ناخشنودی نفس. عرض کرد: ای رسول خدا! راه رسیدن به حق چیست؟ فرمودند: رهاکردن نفس. عرض کرد: ای رسول خدا! راه دست یافتن به طاعت خدا چگونه است؟ فرمودند: نافرمانی نفس. عرض کرد: ای رسول خدا! راه رسیدن به یاد حق چیست؟ فرمودند: از یاد بردن نفس. عرض کرد: ای رسول خدا! راه نزدیک شدن به حق چیست؟ فرمودند: دور شدن از نفس. عرض کرد: ای رسول خدا! راه انس گرفتن با حق چگونه است؟ فرمودند: رمیدن از نفس. عرض کرد: ای رسول خدا! راه رمیدن از نفس چیست؟ فرمودند: کمک جستن از حق در برابر نفس.»

با این همه اهمیت خودشناسی و خداشناسی، جای آن را دارد که از خود سؤال کنیم، به عنوان مدعیان بودن در مسیر تکامل، چقدر معارف لازم را آموخته‌ایم؟ چقدر توفیق کسب معرفت نصیب ما شده است؟ آیا سرمایهٔ لازم(معارف) را جهت بودن در این مسیر فراهم کرده‌ایم؟ آیا جزء آنان هستیم که دوست دارند در کودکی می‌مردند و مستقیم و بدون زحمت به بهشت می‌رفتند؟! یا جزء آنان هستیم که دوست دارند بزرگ شوند تا بتواند به توفیق خداشناسی نائل گردند؟

منبع : موسسهٔ روانشناختی کاریزما مشاور

http://vista.ir/?view=article&id=274823

VISTA.IR
Online Classified Service

متعالی ساختن میل و آرزو

www.takbook.com

www.takbook.com

کنترل امیال، به معنای عدم تسلیم شدن در برابر مسائل دنیوی و رفتن به سمت و سوی روحانی است.

ـ "نیرودها": Nirodha جلوی امیال را گرفتن،

ـ "لوکاوداویاپاراسیا": LokavedavyaParasya مربوط به امیال دنیوی و اخروی روحانی و

ـ "نیاسا": Nyaasah تسلیم یا وفق نمودن به آن متعالی است.

کنترل یا متعالی ساختن امیال، مبارزهٔ سرسختانه با آنها نیست. جنگ با امیال ،منجر به قوی شدن و شدت یافتن آنها می‌شود. به آتش امیال و خواسته‌ها هیزم اضافه نکنید و فعالیت‌هایتان را کاهش دهید. درک و فهم را بپرورانید و تشخیص دادن را بیاموزید، دعا کنید و آواز بخوانید. "جاپا" Japa تکرار ذکر انجام دهید. به این ترتیب، امیال به‌تدریج مقداری از قدرتشان را از دست می‌دهند.

هنگامی که عشق الهی رشد کند، کنار گذاشتن اعمال خود به خود انجام می‌شود و عابد سرمست از خداوند می‌گردد. او هیچ چیز نمی‌شناسد مگر خدای محبوبش را. ذهنش همواره متوجه پروردگارش است. او قادر به انجام هیچ عمل خلافی نیست. کلیه اعمالی که در تطابق با او می‌باشد، برایش اتفاق می‌افتد. خواسته و آرزو پایان یافته است و هیچ میل بیرونی در او وجود ندارد. فقط خدا را می‌بیند به غیر از او از چیز دیگری سخن نمی‌گوید، به هیچ چیز گوش نمی‌سپارد، میل و آرزوئی ندارد، گاهی اوقات سکوت می‌کند و به آرامی در سکوت می‌نشیند. در این وضعیت چگونه می‌تواند کار کند؟

ـ نیرودها: واژهٔ نیرودها به معنای متداول آن یعنی محدود کردن به کار نمی‌رود.

و

ـ لوکاوداویا پاراسیا "Parasya Lokavedavya": در این‌جا منظور کناره‌گیری از فعالیت‌های دنیوی یا وظایف روحانی نیست، بلکه زدودن خودخواهی، خودپسندی، دلبستگی به نتیجه، میل و اشتیاق و غیره می‌باشد. فعالیت‌ها نمی‌توانند توقف یابند، بلکه می‌توانند با تسلیم کامل روح فردی به خداوند، قداست یافته و تقدیم او گردند. در این صورت برای عابد، تفاوت بین اعمال روحانی و دنیوی از بین می‌رود و کاری مقدس است که پیشکش خداوند گردد و اظهار عشق به ساحت او باشد. او انتظار دریافت نتیجهٔ عملش را دارد و با بهره از تمامی لذائذ، نتیجهٔ آن را دریافت می‌کند و لذت او در حد تلاش ثمربخشی است که انجام می‌دهد. او دوباره کارهای بد و خوب را انجام می‌دهد و بدین ترتیب در چرخهٔ بی‌پایان سامسارا Samsara یا آواگامانا ـ چاکرا Chakra Avagamana گرفتار می‌شود. از این‌روست که بصیرت یافتگان توصیه می‌کنند، باید بدون انتظار از نتیجهٔ عمل، تلاش کرد و آن را عنوان ایشواراپرانا Iswara Prana در راه خداوند وقف نمود تا قلب پاک و خالص شود و بهاکتی توسعه یابد، به همین دلیل در بهاگوادگیتا آمده است "هرچه انجام می‌دهی، می‌خوری، هدیه می‌دهی، هرچه از روی اراده و اختیار انجام می‌دهی بدان‌گونه باشد که به من تقدیم کنی". ماهاریشی پاتانجلی Maharishi Patanjeli "ایشواراپرانیدهانا" Iswara Pranidhanadeva یک بخش مهم در کریایوگا و نیاما می‌باشد.

خودپرستی و جاه‌طلبی "واساناها" Vasana موانعی بر سر راه تسلیم می‌باشند. واساناهای حیله‌گر و پنهان شده در تلاش هستند به سطح ذهن بیایند. اگر سالک مراقب نباشد و ضعف در وایراجیا Vairajia و تمرینات معنوی او وجود داشته باشد، یا با افراد دنیاپرست همنشین باشد، امیالی که سرکوب شده‌اند، با قدرت دو برابر دوباره ظاهر می‌شوند. معمولاً سالک، آگاهانه یا ناآگاهانه، عدماً یا سهواً برای خشنودی خود، بعضی از خواسته‌ها و امیال را مورد توجه قرار می‌دهد. او نمی‌خواهد به‌طور کامل از خواسته‌هایش جدا باشد. به همین دلیل تسلیم بودن او کامل نیست و در نتیجه لطف و رحمت خداوند نازل نمی‌شود. حتی اگر ذره‌ای از امیال و خودپرستی وجود داشته باشد، مانع رحمت الهی می‌گردد.

www.takbook.com

www.takbook.com

بدین ترتیب نیاسا به معنای رهائی و نیرودها "کنترل" ذهن و دوری گزیدن از نتیجهٔ عمل است.

رها نکردن، خودپرستی، امیال، خودخواهی، مادی‌گرائی، دها ـ آبهیمانا به نفس‌پرستی ختم می‌شوند. اگر نفس‌پرستی نابود شود تسلیم شدن، آسان می‌گردد. حتی اگر کوچک‌ترین ذره‌ای از خودپرستی وجود داشته باشد، خداوند خود را نشان نخواهد داد.

فرهنگ و تغییر و تحول رو به گسترش است. یک عمل خلاقانه از ذهنی مترقی نشأت می‌گیرد تا به کمال نزدیک شود. یک شخص، بدن و ذهن نیست. انسان ساختاری مرکب دارد و ترکیبی از نیروهای جسمانی، انگیزش‌های حیاتی، تنش‌ها و فشارهای عاطفی، آرزوهای معنوی، نیازهای معقول و منطقی است. هرچه هماهنگی در آنها بیشتر باشد انسان احساس راحتی بیشتری می‌کند و هرچه شخص بتواند امیال و خواسته‌هایش را کنار بگذارد و راه معنوی را سیر کند سریع‌تر می‌تواند به معبود برسد.

و در نهایت به آرامش ...

منبع : مجله دانش یوگا

http://vista.ir/?view=article&id=288033

VISTA.IR
Online Classified Service

مدی تیشن راهی به سوی آرامش ماندگار

یکی از قدیمی ترین و پر طرفدارترین شیوه های پناه بردن به آرامش، مدی تیشن است که حجم آمادگی مربوط به برگزاری کلاس های آن خود بیانگر همین مساله است. زندگی ماشینی و مدرن امروز و افزایش انواع استرس ها فرد را همواره طالب ارامشی می کند که می خواهد در پناه آن روز خود را سپری کند در مقاله ای که پیش رو دارید سعی شده تا با استفاده از منابع مختلف همه چیز را درباره مدی تیشن بگوئیم. هزاران سال است که مدی تیشن به عنوان روشی برای رسیدن به تعادل جسمی، روانی و ذهنی در جوامع مختلف بشری سابقه و کاربرد دارد.

مدی تیشن یا مراقبه در کشور ما ایران از سابقه ای طولانی برخوردار است. جملاتی مانند «درویشی را دیدم که سر به جیب مراقبه فرو برده و در دامن مکاشفه غوطه ور شده بود.»، در کتب قدیم ما زیاد به چشم می خورد. طبق تعریف «فرهنگ نامه پزشکی جایگزین» اثر دکتر سگن، مدی تیشن واژه ای عمومی است که به هر روشی که شخص برای رهایی از افکار مزاحم به منظور ارتقا» ذهنش به سطحی بالاتر و متفاوت یا رهایی از افکار دنیوی انجام می دهد، اطلاق می گردد. مدی تیشن، بودنی است با شادمانی و سر زندگی. زیرا هسته هستی شادمانی است. مدی تیشن روشی است برای رسیدن به کل هستی، مدی تیشن یعنی شاد بودن در حضور خویشتن و در وجود خویشتن. مدی تیشن کار است که شرقی ها در برابر روانکاوی غربی ها انجام می دهند. آنها تلاش می کنند که انسانی در برابر انسانی دیگر بنشیند و درون خود را برای او باز کند، در

www.takbook.com

www.takbook.com

حالیکه در مدی تیشن شما درون خود را در برابر خودتان می گشایید نه دیگری. و این تنها راهی است که می توان شجاعانه و کاملا با حقیقت در آن قدم برداشت. در مراقبه نشینی و در تنهایی، روزی به ارزش های موجود در تنهایی پی خواهید برد. این تنهایی گریز از مردم و انزوا و تک روی نیست، بلکه خلوت نشینی پر برکتی است برای رسیدن به آرامش موجود در عمیق ترین قسمت های وجودی خودتان.

● آیا برای مدی تیشن زمان و مکان معینی لازم است؟

در اکثر روش ها پیشنهاد می کنند که دوبار مدی تیشن، هر بار به مدت ۱۵-۲۰ دقیقه در روز مناسب و کافی است. در سیستم های عرفانی به ساعات قبل از طلوع خورشید بسیار اهمیت داده می شود. بسیار خوب است که بتوانید مکان خاصی را برای انجام مدی تیشن اختصاص دهید. زیرا در این مکان به مدی تیشن عمیق تر و آرام تری دست پیدا خواهید کرد.

● فواید مدی تیشن

مدی تیشن با ایجاد یک حالت آرامش طبیعی سبب کاهش عمومی بسیاری از شاخص های فیزیولوژیک و بیوشیمیایی می گردد. مانند کاهش ضربان قلب، کاهش فشار خون، کاهش تعداد تنفس، کاهش بازتاب مقاومت آنی پوست، کاهش کورتیزول پلاسما (یک هورمون اصلی استرس) و افزایش موج آلفا در الکتروانسفالوگرافی(موج مغزی آلفا در حالت آرامش تولید می شود).

● مدی تیشن و تفکر مثبت

تنها تفاوت مدی تیشن و تمرکز مثبت دراین است که ما تمرکز فکر بر روی اشیای خارجی را یاد می گیریم. هنگامی که ما وارد تمرکز کامل می شویم گذشت زمان را احساس نمی کنیم. درست مانند اینکه زمان متوقف شده است. هنگامی که ذهن در تمرکز است هیچ زمانی وجود ندارد. زمان چیزی نیست اما یک تعدیل در ذهن است. زمان لحظه ها و تمام مشاهدات خارجی همگی ساخته و پرداخته ذهن هستند. تمام خوشی هایی که به وسیله ذهن به آن می رسیم موقتی و زود گذر هستند. برای دستیابی به آرامش واقعی و شادمانی ابدی ابتدا می بایست بدانیم که چه طور ذهن آسوده می گردد. چه طور تمرکز کنیم و چگونه به آن سوی ذهن و اندیشه نفوذ کنیم. با تمرکز بر روی خود و درون ما به تمرکز کامل و عمیق نایل خواهیم شد. این ماهیت مدی تیشن است.

● چهارده نکته برای مدی تیشن

▪ اول اینکه نظم در محل و زمان تمرین اهمیت به سزایی دارد. وقتی که شرایط (زمان و مکان) منظم باشد ذهن به آرامی با حداقل تاخیر فعال می شود. به عبارت بهتر همیشه سعی کنید مدی تیشن را در یک ساعت به خصوصی از روز و در یک نقطه مشخص انجام دهید. بهترین زمان از نظر موثر بودن صبح زود و غروب است. یعنی هنگامی که اتمسفر آکنده از نیروی روحی زیادی است.

▪ دوم اینکه حتی المقدور اتاق جداگانه برای مدی تیشن داشته باشید. با تکرار مدی تیشن امواج نیرومندی در آن محل به وجود می آید. همچنین فضای آرامش و خلوص می بایست احساس شود.

▪ سوم در حین نشستن سعی کنید رو به جهت شرق یا شمال قرار بگیرد تا از فواید نیروهای مغناطیسی بهر ه مند گردید. به حالت آزاد و ثابت بنشینید حالت نشست می بایست حالت لوتوس (نیلوفر) باشد.

▪ چهارم ستون فقرات گردن کاملا عمود بوده و هیچ گونه فشاری بر آن وارد نشود.

▪ پنجم قبل از شروع مغزتان دستور بدهید که به مدت معینی (از نظر زمانی) آرام باشد. گذشته حال و آینده را فراموش کند.

▪ ششم آگاهانه تنفس را منظم کنید به مدت پنج دقیقه تنفس شکمی را انجام دهید تا هوای باز به مغزتان برسد. پس به طور تدریجی مغز را آسوده کنید.

▪ هفتم تنفس (دم و بازدم) را هماهنگ کنید سه ثانیه دم و سه ثانیه بازدم. با منظم کردن عمل تنفس جریان پرانا و نیروی حیاتی منظم می شود.

▪ هشتم در ابتدا اجازه دهید که فکرتان منحرف شود بدین ترتیب ذهنتان به موارد گوناگونی مشغول می شود و اما بالاخره تمرکز خواهید یافت.

▪ نهم برای ساکن شدن ذهن به خودتان فشار نیاورید زیرا با این عمل امواج مغزی افزایش یافته و مدی تیشن به تاخیر می افتد.

www.takbook.com

www.takbook.com

▪ دهم یک نقطه کنونی برای استراحت ذهن انتخاب کنید. اشخاصی که به طور ذاتی عقلانی (ذهنی) هستند می توانند برای این منظور اجناچاکرا را که محلی است بین دو ابرو انتخاب نمایید. برای بقیه اشخاص(اشخاصی که تحرک پذیر و هیجانی هستند) استفاده آناهاتا یا چاکرای قلب توصیه می شود هرگز این نقطه را تغییر ندهند.

▪ یازدهم بر روی اشیای بیرنگ و خنثی تمرکز نموده و پس از بستن چشم ها آن شی را تصور کنید. اگر مانترا استفاده می کنید آن را در روان خود تکرار و تنفس هماهنگ نمایید. چنانچه مانترای مشخص ندارند از کلمه (حق) و (هو) استفاده نمایید. چنانچه شخص دوچار خواب آلودگی شد مانترا با صدای بلند تکرار کند.

▪ دوازدهم تکرار باعث خلوص و پاکی اندیشه خواهد شد. در صورتی که امواج صوتی که امواج صوتی با امواج مغز همراه بوده این عمل بدون آگاهی از معنای آن باشد. تکرار لفظی از طریق تکرار ذهنی و روانی به زبان تله پاتیک پیشرفت خواهد نمود. و در آنجاست که اندیشه پاک خواهد شد.

▪ سیزدهم با تمرین مدی تیشن دو گانگی از بین رفته و ساماندهی و خود برتر جانشین خواهد شد. با ادامه آن دیگر بی حوصله و بی تاب نخواهید شد.

و بالاخره در ساماندهی شخص در حالتی از خوشی و سعادت به سر می برد که آگاهی شخص آگاه و دانسته همگی به یک مورد اطلاع می شود و در اینجاست که خود برتر به وجود می آید. اگر روزی نیم ساعت عمل مدی تیشن را انجام دهید قادر خواهید بود به زندگی با قدرت روحی و آرامش بیشتری بنگرید.

منبع : روزنامه ابتکار

http://vista.ir/?view=article&id=340678

VISTA.IR
Online Classified Service

مدیتیشن با موزیک

یکی از انواع بسیار مشهور و جذاب مدیتیشن‌ها، مدیتیشن با موسیقی‌ست. این طریقه به ظاهر ساده، دارای ظرافت‌ها و نکات بسیار عمیقی‌ست که برای درک آن، تجارب عملی خودمحور لازم می‌نماید. بسیاری بر این گونهٔ مدیتیشن از اقسام تمارین تمرکزی‌ست، در حالی‌که شباهت‌هائی مابین این قسم و دیگر اقسام ابتدائی مدیتیشن‌ها و تمارین تمرکزی وجود دارد.

روش ارائه شده در این نوشته از تمارین نیمه حرفه‌ای خواهد بود، لذا انجام این روش برای افرادی توصیه

www.takbook.com

www.takbook.com

می‌شود که تمارین تمرکزی و مدیتیشن‌های ابتدائی را تجربه نموده‌اند.

● زمان و مکان مناسب

بسیاری از بزرگان و طریقت‌های معنوی، زمان مناسب برای مراقبه را سحرگاه می‌دانند. در هنگام طلوع خورشید و سپیده‌دمان، زمین دارای بیشترین انرژی دریافتی از کهکشان است. شما در زمان‌های گوناگون می‌توانید به تمرین بپردازید، اما هرگز در هنگام خواب‌آلودگی اقدام به مدیتیشن ـ از هر نوع ـ نکنید. مراقبه باید در آگاهی کامل صورت پذیرد.

مکان تمرین نیز دارای اهمیت است. محلی را انتخاب نمائید که در طول مدت مراقبه، رفت و آمد افراد متفرقه و صوت‌های ناهمگون در آن حضور نداشته باشد. دمای فضا را متعادل نگاه دارید، نه سرد و نه بسیار گرم. البسه مناسب و سبک بر تن کنید. حتی‌المقدور از پوشیدن جوراب خودداری کنند. برای خوشبو کردن فضای تمرین می‌توانید از موادمعطر از قبیل عود استفاده نمائید. قبل از شروع مراقبه در صورت تمایل می‌توانید دست‌ها و پاهای خود را با آب سرد بشوئید.

● موزیک مناسب

موزیک‌های مدیتیشن را می‌توانید از بازار تهیه نمائید. حتی‌الامکان از آثار بی‌کلام استفاده کنید. در راستای تهیه موزیک مناسب، می‌توانید از سایت‌های معتبر جهانی اینترنت مدد جوئید. گروهی از این منابع، اجازه استفاده و ذخیره‌سازی موزیک توسط کاربر را، در حیطه محدودی می‌دهند و نیز می‌توانید موزیک‌های مورد علاقه خود را از روش‌های مناسب خریداری نمائید. موزیک‌های مدیتیشن بسیار شبیه به موزیک‌های لایت هستند. بنابراین از دیدگاه علم موسیقی شاید بتوان آنها را در ردیف موسیقی‌های لایت قرار داد اما هر موسیقی لایت، یک موزیک مدیتیشن نیست. لذا در انتخاب آهنگ و نوع موزیک دقت کنید. موسیقی‌های مخصوص مدیتیشن، صرفاً برای این منظور طراحی و ساخته می‌شوند و اساتید مربوطه در ساخت این قطعات، از اصول مراقبه بهره می‌جویند. در این‌جا نکته‌ای لازم به ذکر است، نوع تمرین ارائه شده در این نوشته، از انواع تمرین‌های ثابت شده در این نوشته، از انواع تمرین‌های ثابت می‌باشد. گروهی از مدیتیشن‌های همراه با موزیک، به‌صورت فعال و دینامیک صورت می‌گیرند که در این آموزه از بیان آنها خودداری کرده و تنها به نوع ثابت مدیتیشن با موزیک خواهیم پرداخت، لذا در این راستا موزیک‌های مدیتیشن آرام را تهیه نمائید. گروهی از موزیک‌ها دارای کلام است که برای انجام انواع دیگری از مراقبه استفاده می‌شوند و نیز گروهی از مدیتیشن‌ها همراه سخنان استاد یا معلم در هنگام پخش موسیقی صورت می‌گیرد که آن نیز از انواع دیگر مدیتیشن با موزیک محسوب می‌شود.

● وضعیت بدنی

وضعیت بدنی برای این مدیتیشن به دو حالت صورت‌پذیر است. حالت درازکش و نشسته. در حالت اول یا وضعیت درازکش، کاملاً بر روی زمین به پشت دراز بکشید. هیچ‌یک از اعضاء بدن را منقبض نکنید. دست‌ها را در کنار بدن با فاصله قرار دهید و کف دست‌ها را در صورت تمایل به سمت بالا بچرخانید. سر را صاف قرار داده و به سمت چپ یا راست متمایل نکنید. بدن باید کاملاً رها بوده و در هیچ قسمتی انقباض نباشد. دو سمت بدن باید نسبت به هم قرینه باشند. کاملاً طبیعی تنفس کرده و هوای بازدم را ناگهان از ریه‌ها خارج نکنید. تنفس شکمی بسیار مفید است. چشم‌ها را می‌توانید باز نگه‌دارید اما بهتر آن است که به‌صورت بسته بمانند.

در حالت نشسته، به‌صورت چهار زانو نشسته و ستون‌فقرات خود را کاملاً راست نگه‌دارید. دست‌ها را می‌توانید روی زانوها قرار دهید به شرط آن‌که منقبض نباشد و تعادل بدن را برهم نزنند. چشم‌ها می‌تواند باز، نیمه باز یا بسته باشد که حالت بسته بیشتر توصیه می‌شود. تنفس باید طبیعی و حتی‌المقدور شکمی باشد.

مدیتیشن

www.takbook.com

www.takbook.com

پس از آماده‌سازی و قرار گرفتن در وضعیت بدنی مناسب، مراقبه آغاز می‌گردد. مدیتیشن یک تمرکز نیست. مدیتیشن و مراقبه یعنی نظاره‌گر بودن و تنها نظاره‌گر بودن. تنها شنونده موسیقی باشید، هیچ برداشتی نکنید، صرفاً یک بیننده باشید، این اساس مراقبه است. لحظات بسیاری در زندگی، شما نظاره‌گر بودن خالص را تجربه کرده‌اید، فقط و فقط نظاره‌گر، بودن بی‌هیچ آرزو و خواسته‌ای. لذت نظاره‌گر بودن صرف، همان نیروئی‌ست که ما را به‌سوی گالری‌ها، موزه‌ها، آثار باستانی گذشتگان و... می‌کشاند. شما باید تنها یک نظاره‌گر باشید، یک نظاره‌گر موسیقی در درون شما جریان می‌یابد، بی‌آن‌که تلاشی صورت پذیرد. موزیک‌های مدیتیشن برای بیداری انرژی‌های خفته طراحی شده‌اند، پس اجازه دهید خود موسیقی کار خود را انجام دهد و شما فقط یک شنونده باشید، تنها یک بیننده و نظاره‌گر. درک احساس نظاره‌گر بودن، تنها از طریق تمرین و ممارست عملی صورت‌پذیر است. تنها شمائید که می‌توانید این تجربه را به‌صورت خودمحور کسب نمائید. این تجربه غیرقابل انتقال و غیرقابل توصیف است. تجربه دیگران در این راستا هیچ کمکی به شما نخواهد کرد، این تنها یک تجربه شخصی‌ست.

پس به موسیقی توجه نکنید، اجازه دهید موسیقی به شما توجه کند. تلاش نکنید، تمرکز نکنید، فقط یک نظاره‌گر باشید، یک شنونده، فقط یک شنونده که قضاوتی ندارید. قضاوت نکنید، به هیچ چیز نچسبید، حتی به موزیکی که از درون شما عبور می‌کند. به چیزی متصل نشوید. اجازه دهید غرق شوید اما به غرق شدن هم نچسبید، مبارزه نکنید. این یک تجربه خارق‌العاده بوده و تنها با تمرین و ممارست مداوم صورت‌پذیر است. پس از پایان موزیک به آرامی چشم‌ها را باز کنید.

کمی تأمل کنید و سپس به‌صورت آرام عضلات خود را منبسط و منقبض نمائید و پس از مکثی به آرامی برخیزید. ممکن است پس از تمرین کمی احساس خواب‌آلودگی و رخوت کنید، این کاملاً طبیعی‌ست. با خواب‌آلودگی خود مبارزه نکنید اما در آگاهی باشید. پس از اندک زمانی، انرژی خودانگیخته، ناگاه در درون شما به فوران خواهد آمد و سرشار از آگاهی خواهید شد.

در پایان نکاتی چند لازم به ذکر می‌نماید:

تمرین مدیتیشن ارائه شده در این نوشته یکی از روش‌های گوناگون مدیتیشن با موزیک بوده و نباید با هیچ‌یک از مدیتیشن‌های مشابه در هم آمیخته شود.

این مدیتیشن به‌صورت کاملاً خودمحور است و شما تنها ناظر و مجری آن هستید. می‌توانید این تمرین را به‌صورت گروهی انجام دهید، اما به یاد داشته باشید قبل و بعد از تمرین از صحبت کردن بی‌رویه و متفرقه با یکدیگر خودداری کنید.

حتی‌المقدور از موزیک مدیتیشن خود در زندگی معمول و در مراحل شبانه‌روز استفاده نکنید، زیرا ممکن است این احتمال به‌وجود آید که هنگام تمرین، موزیک شما را به یاد خاطره‌ای خاص بیاندازد که مسلماً این امر تمرین شما را خدشه دار خواهد کرد.

از موزیک مناسب بهره جوئید، در این راستا از افراد آشنا با موسیقی مدیتیشن کمک گیرید.

با شکم بسیار پر مدیتیشن نکنید.

همواره نظافت و نظم را قبل و بعد از اتمام تمرین رعایت نمائید.

تنفس خود را به آرامی و با عضلات شکم انجام دهید.

فضای مراقبه را با قراردادن تصاویر و اشیاء آرامش‌بخش، لذت بخش‌تر کنید.

تمرین مداوم و مستمر را به مرحله اجراء گذارید.

مراقبه ارائه شده از تمارین بسیار ارزشمند در مدیتیشن است. در مراحل بعدی، افراد پس از تبحر در این مراقبه به تمارین حرفه‌ای قدم خواهند گذاشت. در مراقبه‌های پیشرفته‌تر، اصوات طبیعی جایگزین موسیقی ساختگی خواهند شد و در مراحل بعدی، مدیتیتورها به مراقبه سکوت خواهند پرداخت که با تجارب کالبد چهارم و در سکوت مطلق با اصوات جدیدی روبه‌رو خواهند شد و پس از آن نیز به مراحل بعدی گام خواهند برداشت. زیباترین صوت دنیا در سکوت نهفته است و آن صرفاً یک تجربهٔ شخصی‌ست.

www.takbook.com

www.takbook.com

علی فرح‌بخش

منبع : مجله دانش یوگا

http://vista.ir/?view=article&id=220471

VISTA.IR
Online Classified Service

مراقبه

مراقبه حالت مطلوبی از هوشیاری است که از طریق مناسک و تمرین‌های معینی حاصل می‌شود. اگر از مراقبه دعاوی و تشریفات فلسفی و عرفانی را جدا کنیم، آنچه باقی می‌ماند نوعی فعالیت مغزی است که با ریلکس شدن جسم همراه می‌شود. در مراقبه شخص با تمام وجود تمرکز و توجه خود را بر روی یک زمینه و موضوع متعالی متوجه می‌سازد و به‌نوعی تمرکز هدایت شده مبادرت می‌ورزد. برای رسیدن به این درجه از خلسه و جذبه روحی کوشش آگاهانه و فعال صورت می‌گیرد. در گذشته‌های دور این امکان وجود داشت که مردم به‌دور از زندگی پیچیده و استرس‌زا در یک خلوت نسبی، ساعت‌ها به مراقبه و تفکر و تأمل بپردازند، و در مورد مشکلات و مسائل مختلف و متعدد بیندیشند. برای کسانی‌که در آن زمان می‌زیستند مراقبه کردن دست‌یافتنی‌تر و راحت‌تر از مراقبه در جهان صنعتی قرن بیستم بود. شکل‌های مختلفی از مراقبه را می‌توان در مکاتب و مذاهب مختلف چون بودائی، مسیحیت، اسلام، یهود، یوگا و... یافت ولی به اختصار در این نوشتار به دو نوع مراقبه که بسیار متداول و مؤثر است اشاره می‌شود.

۱) مراقبه راهگشا:

از طریق آن شخص ذهن خویش را برای ورود و دریافت تجارب و دریافت‌های جدید صاف می‌گرداند. در این مراقبه شخص هیچ کاری انجام نمی‌دهد، به چیزی نمی‌اندیشد و راحت و ریلکس تمامی ذهن و جسم خود را رها می‌سازد. تمامی افکار و احساسات را از ذهن خویش دور کرده و از انحراف و غوطه‌ور شدن در ذهنیات مغشوش جلوگیری می‌کند، و رها شده و ریلکس به تماشای روشنی ذهن و افکار و درک فوق‌العاده می‌نشیند.

۲) مراقبه متمرکز:

که در آن شخص با توجه و تمرکز فعال بر یک شیء، یک جمله، یک فکر و... نتیجه مطلوب را به‌دست می‌آورد. در این گونه مراقبه تمرکز روی شیء یا فکر صورت می‌گیرد، به‌طوری‌که تمامی توجه شخص بر روی ماهیت آن شیء یا فکر تمرکز می‌یابد، بدون توجه به رابطه موجود بین آن شیء و یا آن فکر با فکر دیگر، در واقع تمامی مسائل حول و حوش آن را نادیده انگاشته و سعی می‌کند فقط بر مورد تمرکز خود به مراقبه بپردازد. در شرق

www.takbook.com

www.takbook.com

متدهای عمیق و جالبی برای مراقبه وجود دارد که شخص مراقبه‌کننده به‌وسیله یک مطلع کارآزموده راهنمائی می‌شود تا این‌که به درجه‌ای از تعالی و تکامل دست یابد. شما هم مراقبه متمرکز را شروع کنید و بدانید که تمام پیشرفت یک انسان از تمرکز بالا ناشی می‌شود. ممکن است با آدم‌هائی در زندگی مواجه شوید که قادر به انجام امور خارق‌العاده‌ای باشند البته به‌غیر از موارد نادری که این موهبت‌ها اعطاء الهی است. در سایر موارد تمرین و تمرکز شخصی به مرور زمان توانائی انجام این امور را به این اشخاص می‌دهد. در عین حال که روش‌های بسیاری برای انجام مراقبه وجود دارد ولی در تمام آن‌ها روش اصلی یکی است. در زیر به یک روش عملی تقریباً استاندارد می‌پردازیم که می‌توانید برای ریلکسیشن و رهاسازی جسم و روحتان از تنش‌ها و استرس و به‌طور کلی تمام افکار منفی که در طول روز در بدن شما جمع شده است، استفاده کنید.

- روش عملی:

۱) با چشمان بسته در وضعیتی راحت قرار بگیرید. سعی کنید که بدنتان کاملاً آرام و با حداکثر آرامش قرار داشته باشد. البته نحوه راحت بودن به چند نوع می‌تواند باشد ابتدا این‌که در سر و صدا انجام این تمرینات تقریباً بی‌فایده است که هیچ، بیشتر استرس را در افراد افزایش می‌دهد. پس اولین نکته آرامش محیط شماست. دومین موضوع نحوه قرار گرفتن بدنتان است شما می‌توانید بر روی یک صندلی که در آن احساس آرامش می‌کنید بنشینید این بستگی به‌خودتان دارد که چه شرایطی را انتخاب کنید. روش دیگر این‌که بر روی تختخواب دراز بکشید سعی کنید از دراز کشیدن روی فرش اکیداً خودداری کنید. بر روی تخت نباید پستی و بلندی باشد یعنی حداقل این‌که پای شما نباید نسبت به کمر و ران در مکان بالاتری قرار داشته باشد دلیلش هم این است که باعث خواب رفتگی عضلات پا می‌شود. در مورد وضعیت سرتان هم می‌توانید از بالش استفاده کنید چون هیچ منعی وجود ندارد البته اگر بالش ضخامت کمتری داشته باشد بهتر است و کسانی هم که می‌توانند بدون بالش بر روی یک محیط صاف دراز بکشند هم نتیجه بهتری خواهد داشت. زمان انجام دادن فقط به‌خودتان بستگی دارد. ولی باید زمانی باشد که دلهره انجام کاری را نداشته باشید چون تأثیرات معکوسی در درازمدت بر روی روانتان خواهد داشت.

۲) تمامی عضلات خویش را شل کنید، این کار را می‌توانید از پای راست شروع کنید و رو به بالا این جریان ریلکس کردن را ادامه دهید تا جائی‌که کاملاً تمام بدنتان در آرامش غوطه‌ور شود. برای اطمینان از ریلکس کامل عضلات بدن یک‌بار دیگر هم از سر شروع به شل کردن بدن کنید.

منظور از ریلکس کردن بدن این است که در هنگامی‌که روی تختخواب دراز کشیده‌اید و یا روی صندلی نشسته‌اید، تمام حواستان را بر روی اعضاء بدن به ترتیبی که شروع می‌کنید متمرکز کنید و در همین حالت ماهیچه‌های بدن را شل کنید به‌طوری که هیچ حسی روی آن عضو نداشته باشید. تا به آخر که یک یک اعضاء را شل و راحت می‌کنید.

۳) تنفس عمیق را با شمارش همراه کنید. به‌صورتی با شماره یک هوا را به‌داخل ریه بکشید و با شماره دو تخلیه کنید. این عمل را تا شماره پنجاه ادامه دهید و در این حال باید تمام توجه شما به نحوه تنفس متوجه باشد.

این عمل باید حداقل ۲۰ بار انجام شود. نکته مهم این است که نباید با سرعت این تنفس را انجام دهید و باید یک فاصله چند ثانیه‌ای بین هر تنفس باشد.

۴) پس از اتمام عمل شمارش، بدن خود را رها کنید، و خود را به‌صورتی راحت و رها شده تصور کنید.

۵) آنچه را که در حال وانهادگی و رهائی به ذهن شما می‌رسد، بدون کوشش در تجزیه و تحلیل آن، پس از پایان مراقبه یادداشت کنید. در مراقبه مهم این است که خود را به تمام معنی رها کنید نه این‌که بخوابید و یا فکرتان را بر روی موضوعی خاص متوجه کنید که برایتان اهمیت دارد، زیرا باعث می‌شود که شما به‌دنبال راه‌حل‌ها البته به‌صورت آگاهانه و به‌صورت تحلیلی بروید. شاید در ابتدا ۲ تا ۳ ماه لازم باشد که فقط طریقه درست مراقبه کردن را بیاموزید و بتوانید آرامش و تمرکز بهتر خود را بیابید.

به هر حال پس از مدتی چنان یگانگی و راحتی و صلح و صفائی را در خودتان احساس می‌کنید که روز به روز موجب موفقیت شما می‌شود و مشکلات یکی پس از دیگری از شما دور می‌شود و شما تکامل یافته و آسوده خاطر می‌توانید با گسترش تدریجی این مراقبه با بذرافشانی فکری بر روی مسائل دلخواه خویش به مراقبه بپردازید و برای مسائل و مشکلات و ایده‌های خود راه‌حل‌های عمیق و جالبی بیابید. این روش مراقبه در

www.takbook.com

www.takbook.com

اصل یک نوع از عمل خود هیپنوتیزم است که به‌صورتی مبتدی‌تر بیان شده است.

http://vista.ir/?view=article&id=249331

VISTA.IR
Online Classified Service

مراقبه چیست؟

در انگلیسی، واژهٔ "مراقبه" meditation به معنی "بازتاب" Reflection است. در این زبان واژه‌ای معادل با "دیانا" Dhyana یا ذن Zen وجود ندارد. پس ناچارم واژهٔ "مدیتیشن" را به‌کار ببریم. این نزدیک‌ترین معادل انگلیسی "دیانا" است.ولی باید چند نکته را در نظر بگیریم:

زمانی‌که واژهٔ "مدیتیشن" را به‌کار می‌بریم بلافاصله سؤال پیش می‌آید که "روی چه؟" زیرا در انگلیسی واژه مدیتیشن یعنی تفکر و تأمل روی "چیزی" (MeditateUponSmothing) ولی واژه "دیانا" یا "ذن" یعنی "خالی کردن ذهن از هرگونه تفکر" و تفکر روی "چیزی" وجود ندارد.

مدیتیشن وضعیت سکوت مطلق است: آسایش کاملی که در اثر نبودن افکار تولید می‌شود و حالت هوشیاری کامل.

تنها در آن هوشیاری است که قادر خواهی بود حقیقت مطلق را ببینی. مراقبه روند بسیار ساده‌ای است. تنها کافی است که کلید درستش را بدانی. در کتب "اپانیشاد" به این‌کار "مشاهده" witnessing می‌گویند.

فقط روند ذهنی خودت را مشاهده کن. هیچ‌کار دیگر انجام نده. نیاز به هیچ عمل دیگری نیست. فقط مشاهده‌گر باش: افکار، خواسته‌ها، خاطرات، رویاها و صحنه‌های تخیلی ذهن را که می‌گذرند نظاره کن.

راحت و خونسرد به تماشای این مناظر بنشین.

تماشا کن و ببین: بدون قضاوت و بدون محکوم کردن: نگو "این خوب است" یا "این بد است". در روند ملاک‌های اخلاقی را به‌کار نگیر. در غیر این‌صورت هرگز قادر نخواهی بود مراقبه کنی.

برای همین است که من مخالف این به اصطلاح "اخلاق‌گرائی" هستم. زیرا که این "ضد مراقبه" است. فرد اخلاق‌گرا آنقدر از ایده‌های اخلاقی و "باید ـ نبایدها" پر است که نمی‌تواند مشاهده کند. او نمی‌تواند نظاره‌گر باشد.

او سریعاً نتیجه‌گیری می‌کند: "این درست است و آن غلط". و هر آنچه احساس کند که "درست است"، می‌خواهد به آن بچسبد و هر آنچه احساس کند "نادرست است" می‌خواهد بیرونش کند.

ولی تنها یک چیز قطعی است: ذهن تماشاکننده نیست.

آن‌که از فعالیت‌های ذهن آگاه است قسمتی از ذهن نیست.

www.takbook.com

www.takbook.com

تماشاکننده از ذهن جدا است.

ناظر با ذهن متفاوت است.

آگاه شدن از این ناظر، یعنی یافتن جوهر وجود، درک مرکزیت هستی و ادراک مطلق و لایزال.

بدن دگرگون می‌شود: روزی تو در رحم مادر بودی، زمانی‌که کودک بودی، پس از آن مرد یا زن جوانی شدی، سپس پیری...

در آخر روزی خواهی مرد و وارد رحم هستی خواهی شد.

بدن به دگرگونی ادامه می‌دهد: دگرگونی پیوسته. بامدادان خوشحال هستی، بعدازظهر خشمگین هستی، عصر غمگین هستی. حالات، عواطف و احساسات نیز به دگرگونی ادامه می‌دهند.

افکار پیوسته در تغییر هستند. چرخ در اطراف تو به چرخش ادامه می‌دهد.

دنیای پدیده‌ها یک گردباد است. هرگز ثابت نیست: حتی برای دو لحظهٔ متوالی.

ولی یک چیز همواره ثابت است و هیچ‌گاه تغییر نمی‌کند و آن، "ناظر" است.

یافتن آن "ناظر" یعنی یافتن خداوند.

ترجمه: محسن خاتمی

منبع : مجله دانش یوگا

http://vista.ir/?view=article&id=216246

VISTA.IR
Online Classified Service

مرگ مولف،خنثی سازی و همسان گردانی

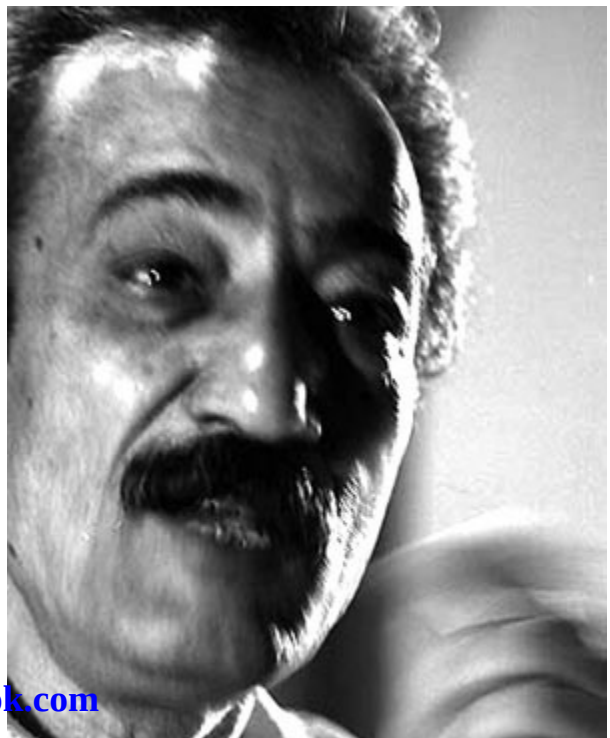

- درآمد

نخست باید رودرروی خصوصیتی مستبدانه که اعتراف به اشتباه را مذموم و دور از شأن و منزلت والای مستبد می داند، قد علم کنم و بخشی نادرست از درکی که از مرگ مولف رولان بارت عالم و نظریه پرداز معاصر داشتم، نقد و رد کنم.

سال ها پیش با وقوف به اینکه مخاطب فرهیخته و خلاق و آزاده که طبعاً فارغ از تعصبات ایدئولوژیک است مقهور و مرعوب قدرتی که در ذات دانایی و خلاقیت مولف است نمی شود، بر این باور بودم که مرگ مولف بحق تقابلی فلسفی است با انسان خدایی و مرجعیت و شیخوخیتی که نویسنده را به مثابه دانای کل و قادری مطلق فراتر از مخاطب قرار می دهد و گفته بودم؛

www.takbook.com

www.takbook.com

«در واقع مرگ مولف پیش زمینه فراهم آمدن فردیت خودمختاری است که به قول آلن تورن گوهر جهان جدید است.»۱

هنوز به اینکه هر چه مخاطب فرهیخته تر، داناتر و زیرک تر باشد اقتدار متن کمتر و ناچیزتر خواهد بود، معتقدم، گیرم که عده یی بی اعتنا به نخبه پروری ماهوی جوامع طبقاتی که آموزش و پرورش و امکان ارزیابی و رشد استعداد نیز در آنها ناعادلانه و طبقاتی است، این اعتقاد مرا به حساب تایید نخبه پروری و نخبه پسندی بگذارند.

تعجب آور نیست که چرا پیش از این به اشتباه خطرناک عالمی بزرگ چون رولان بارت پی نبردم و محتمل می دانم علاوه بر قلت دانش و کندی ذهن، روحی جهان سومی و لاجرم مرعوب و اسوه ستا از سویی و رسوبات دستگاهی ایدئولوژیک که مردم باوری و مردم پرستی آیینی از ویژگی های آن است، در این غلط فهمی دخیل بوده اند. این هم بعید نیست که تعلقات و تعصبات ایدئولوژیک معنا و مقصودی خودپسندانه و دلبخواهی را بر نظریه یی بار کنند که نوعی از مصادره به مطلوب است.

باری امروز به اینجا رسیده ام که مرگ مولف نه تنها در تشکل فردیت خودمختار مورد نظر آلن تورن نقشی ندارد بلکه نظریه یی است رودرروی آن و در راستای حذف فردیت و همسان سازی که سرمایه داری صنعتی برخلاف مرحله نسبتاً طولانی شکل گیری و پاگیری خود، بنابر اقتضائات و مطالباتی ماهوی در این برهه در اجرای آن از تشبث به هر رذالت و دنائتی ابایی ندارد.

- تهی گردانی و متافیزیک فردی

با توجه به پایه و مایه خواهندگان و خوانندگان این گونه مباحث نیازی نمی بینم به شرح و بسط چرایی و چگونگی alienation یا همان تهی گردانی و خنثی سازی که به حذف فردیت و مآلاً به بی خویشتنی آحاد جامعه می انجامد، بپردازم؛ همان شیئی کنندگی و شیئی شوندگی که مارکس آن را ملازم تولید صنعتی انبوهی می داند که کارگر در آن موظف به انجام فعلی است معین، مختصر، محدود و مکانیکی که نیازی به تفکر، تامل، تخیل و... که از مولفه های بارز متافیزیک فردی یا فردیت اند، ندارد و خواه ناخواه همان طور که چارلی در فیلم عصر جدید نشان می دهد کارورز در روند زنجیره یی این نوع از تولید به چرخ دنده و قطعه یی بی جان از ماشینی عظیم تبدیل می شود و باز با اتکا به دانش و بینش مخاطبان ضرور نمی دانم به توضیح چرایی و چند و چون بروز و چیرگی همین عارضه بپردازم که ماکس وبر آن را در اجرای ناگزیر و بی چون و چرای دستورالعمل های سخت مقید و محدود دیوانسالاری عریض و طویل با نظم متکی بر تولید انبوه و مصرف بی مرز می بیند.

به گمانم این هم جز اتلاف وقت مخاطبان فرهیخته ثمری ندارد که به چرایی و طرز تغییر مسیر نظمی بپردازم که در آغاز پیدایی و مسیر پای گیری خود مبشر و مقوم فردیت بود و در این برهه از روند تکاملی و شاید فروپاشی اش با توسل به رذیلانه ترین و پنهان ترین شیوه ها و ترفندهای آموزشی و تبلیغاتی که از طریق رسانه های فراگیری چون رادیو، تلویزیون و اینترنت توده های مردم بی دفاع را نشانه می رود، در کار سلب هویت انسانی و مآلاً حذف فردیت و همسان سازی است. پس به این یادآوری اکتفا می کنم از آنجا که یکایک افراد جامعه صنعتی و مدرن به نحوی در تولید انبوه و متنوع سهم و نقش دارند، باید که در راستای فراهم آوردن هر چه بیشتر ارزش افزوده و انباشت سرمایه که متضمن دوام و بقای نظم مسلط است همه آنچه را که تولید می کنند، مصرف کنند و لاجرم به واسطه برانگیختگی غرایز تربیت نایافته و شعله ور شدن امیال و شهوات موروثی که از نیاکان اولیه خود به ارث برده اند، به محاق بدویتی نوین فروغلتند تا تفاخر به مارک پوشاک و دیگر چیزها و حتی به اسم غذا و رستوران ها یا مثلاً به عضویت در کلوپ هواداران فلان نژاد سگ جای مباهات به منش و صفات انسانی چون رحم، مروت، همدلی، آگاهی و بالاخره شعور شورمند و عصیان و قیام علیه نظم مستقر ستمگر را بگیرد؛ اگر نه چطور می توان جوانان ملتی را به کشتار بعضاً داوطلبانه مردم بی گناه اینجا و آنجای جهان واداشت و به قربانگاه امثال افغانستان و عراق روانه کرد که مردم ستمدیده آنها برای دفاع از خود جز مقابله به مثل راهی

www.takbook.com

www.takbook.com

ندارند؟ پس بی دلیل نیست که نهضت رمانتیسم نه به عنوان مکتبی صرفاً هنری و ادبی بلکه به مثابه نهضتی انقلابی از دل یکی از صنعتی ترین جوامع سر بر می کند و به سرعت به سراسر اروپای مدرن تسری می یابد. اگر ویلهلم شگل آلمانی و همفکرانش بر احیای منش ها و کنش های انسانی از جمله مودت و همبستگی و همدلی تاکید داشتند، رمانتیک های انگلیسی بر اهمیت تخیل و فرهیختگان فرانسوی بر ارزش عواطف و احساسات انگشت گذاشتند. در واقع نهضت رمانتیسم بر ماهیت اسم های معنایی بنا شد که جزء جدایی ناپذیر و بارز متافیزیک فردی یا فردیت اند. بنابراین طبیعی است که بسیاری از متفکران صاحب نظر از جمله گئورگ لوکاچ رمانتیسم را نهضتی ضدسرمایه داری بدانند که ماهیتاً رودرروی شیئی کنندگی و شیئی شوندگی است و نهایتاً در تقابل با بدویت نوین.۲

- یأس فلسفی و رویکردی پوپولیستی

حال با توجه به یادآوری هایی که در قیاس با عظمت و اهمیت موضوع و ابعاد فاجعه آمیز آن مختصر و موجز اند، گمان می کنم برای دوری از صدور احکام قاطع و جزمی، طرح این پرسش ها بیجا و بی دلیل نباشد؛

۱) آیا رولان بارت هم نادانسته و به سابقه یأس فلسفی و نومیدی از تغییر وضعیت موجود و هم متاثر از پوپولیستی آیینی که مردم پرستی را به جای مردم دوستی قرار می دهد، با نظریه مرگ مولف و انکار دانایی، توانایی های تخصصی، نیروی تخیل، عواطف و احساسات با شیئی کنندگی و شیئی شوندگی همزاد و همذات نظم مستقر همسو و همراه نشده است؟

۲)آیا این عامل هوشمند با اتکا بر فهم و پسند انبوه مخاطبان بر دموکراسی از پایین که تا به حال از مدعیات ریاکارانه همه حکومت های جبار مبتنی بر ایدئولوژی هایی چون فاشیسم و کمونیسم راست کیش بوده، صحه نگذاشته است؟

۳) آیا مرگ مولف که ماهیتاً نافی فردیتی عالم، هوشمند، خلاق و... است، به معنای این همانی کردن و همسان سازی خواص و عوام نیست و خواه ناخواه موید و مبلغ تنزیل فرهنگ و پسند توده های مردم که از طریق رسانه های جمعی جهان سرمایه داری عملی می شود؟

۴) آیا پیدایی و طرح چنین نظریه یی ناشی از تحقیر و سرخوردگی طبقه متوسطی نیست که همواره آلت فعل بوده است؛ همان طبقه یی که به روزگاری لوتر و کالون از آن سر بر کردند تا غافل از قدرت عظیم و متمرکز بر مالکیت هم جباریت و مرجعیت زمینداران بزرگ و کلیسای حامی آنان را درهم بکوبند و هم صاحبان سرمایه های کلان را که در کار برپایی سرمایه داری امپریالیستی بودند؟

۵) آیا تایید و تبلیغ هنر و ادبیات عوام فریب و مخدر روی دیگر سکه مرگ مولف نیست؟

و بالاخره در کنار پرسش های طرح نانشدنی و نشدنی دیگر، این سوال که آیا رولان بارت تجاهل العارف نکرده است که جز در عصر آریستوکراسی یونان باستان، تا به حال اغلب بالاتفاق نخبگان نیک نفس و خیراندیش جوامع بشری به بهایی بس گزاف از جذب در قدرت سر باز زده اند و امروز روز از پی تحمل ترورهای فیزیکی و شخصیتی به انزوایی هولناک رانده شده اند که بستر آن از خود بیگانگی و بی خویشتنی توده هاست؟

- و اما موخره

بی تردید به هیچ روی جانبدار و مبلغ آن هنر یکتا، متعالی و به زعمی ناب و طبعاً پیچیده و دور از دسترس مورد نظر و مطلوب امثال آدورنو نیستم که مثلاً شعر جهان را در کم و کیف آثار پل سلان متمرکز و خلاصه کنم. به همین روی طرفدار غامض نویسی هم نیستم که او به مثابه ابزاری برای تقابل با شلخته نویسی های ارواحی بی رمق و محتضر نه تنها اختیار بل که پیشنهاد می کند. پس چارلی چاپلین را هم کم استعداد و تنک مایه نمی دانم و همه آثارش را دستاوردهایی بی مایه و میان مایه و در حد هنر صنعت.۳ اما عمیقاً بر این باورم که بدون دانش و بینش، تخیل و عاطفه و احساس و ... که شعوری شورمند را سامان می دهند، هیچ استعدادی راهی به جایی نمی برد. مخاطب بی بهره از چنین قابلیت ها و توانایی هایی هم نه تنها از قرائت، فهم، تاویل و تفسیر آثار صاحبان این ویژگی ها ناتوان که از وجود آنها هم بی خبر است.

راستی اگر کسی تا حدی نه با زبان فارسی آشنا باشد، نه با زبان عربی، نه با قرآن، نه با احادیث، نه با عرفان و تصوف سده های میانه تاریخ این سرزمین و نه با امثال و حکم قدیم و جدید، چگونه به جهان و جهان نگری ویژه مولانا جلال الدین وارد و از آن بهره مند و متلذذ شود؟ تفال با دیوان حافظ به معنای فهم شعر و نفوذ به دنیای درون یا متافیزیک فردی او نیست. نزدیک شدن به هستی و هستی شناسی منفردی که نزدیک به

www.takbook.com

www.takbook.com

۶۰۰ سال فرهیختگان دست اندرکار مخلوقات هنری اش را زیر و زبر کرده اند و بر آنها شرح و تفسیر و تاویل نوشته اند و حتی از فراز منابر شعرش را به میان مردم برده اند، کار هر کسی نیست. گویا نه سال ها که قرن هاست که بر آثار اندیشمندان و هنرمندان برجسته و حتی بر لبخند مونالیزا تاویل و تفسیر می نویسند و هنوز تعداد دیدارکنندگان از خانه های نیما و لورکا در قیاس با عدد پرسه زنندگان در پاساژهای مالامال از خرت و پرت های اغلب همانند و غیرضروری به اندازه دانه خشخاش است و حجم کره زمین. و سرآخر اگر چیزی به نام ذهن که درون بودی فردی و زبان که برون ذاتی اجتماعی است و همان طور که شخص بارت گفته است؛ «... و کل تاریخ با کمال و یکپارچگی همانندی با طبیعت، پشت سر زبان ایستاده است»۴ و به زعم من با اندکی تفاوت پشت هر دو واقعیاتی انکارناپذیرند، لزوماً نفوذ نسبی به مخلوق ذهنی متشکل در زبان به میزان و نسبتی از دانایی، هوش و... مخاطب بستگی دارد. لذا ناتوانی در تغییر وضعیت موجود و یأس ناشی از آن که به گمانم یأسی فلسفی است نباید نخبگان یا بهتر بگویم روشنفکران راستین را به انکار واقعیات از جمله فاصله عمیق فرهنگی میان خواص و عوام وادارد و در نهایت به ورطه عوام گرایی و عوام ستایی آیینی بغلتاند که از تبعات آن حاکمیت دیکتاتوری اکثریت فریفته و مسخ و ناآگاه است که در عبارت فریبنده «دموکراسی از پایین» متجلی می شود تا وضعیت موجود همچنان پابرجا بماند و نمایندگان ارباب قدرت در پس پرده، بر مسند تکیه زنند.

منبع : روزنامه اعتماد

http://vista.ir/?view=article&id=369111

VISTA.IR
Online Classified Service

معناشناسی نقش مفهومی

معناشناسی نقش مفهومی (یا محاسباتی، شناختی، علّی یا کارکردی) (CRS) از طریق فلسفهٔ زبان وارد فلسفه شد نه از طریق فلسفهٔ ذهن. ایدهٔ اصلی CRS در فلسفهٔ زبان این است که نحوهٔ ارتباط عبارات زبانی با یکدیگر معنای آن عبارات را در زبان مشخص می‌کند. این روابط نقش یک عبارت را در زبان شکل می‌دهند. این ایدهٔ اصلی در فلسفه به ویلفرید سلرز (Wilfrid Sellars) باز می‌گردد. در حال حاضر مهم‌ترین مدافعان آن در فلسفهٔ ذهن ند بلاک، مایکل دویت (Devitt)، گیلبرت هارمن، براین لور و ویلیام لایکن هستند.

پیوند قابل ملاحظه‌ای میان CRS و نمادشناسی (semiotics) ساختارگرا –که در فلسفهٔ زبان تأثیرگذار بوده است- وجود دارد. بر اساس نمادشناسی ساختارگرا، زبان‌ها را باید به عنوان دستگاه‌های تفاوت (systems of differences) در نظر گرفت؛ ایدهٔ اساسی این است که نیروی (یا "ارزش") معناشناختی یک گفته با موقعیتی که در فضای امکان‌های موجود در زبان شخص دارد مشخص می‌شود (Saussure, ۱۹۸۳). CRS با آنچه پژوهشگران هوش مصنوعی "معناشناسی روندی (procedural)" می‌نامند نیز پیوندهایی دارد. در اینجا ایدهٔ اصلی آن است که فراهم کردن یک مترجم برنامه (compiler) برای یک زبان به منزلهٔ مشخص کردن یک نظریهٔ

www.takbook.com

www.takbook.com

معناشناختی برای آن زبان است؛ معناشناسی از روندهایی تشکیل می‌شود که یک کامپیوتر برای اجرای آن برنامه‌ریزی شده است (Woods, ۱۹۸۱).

● دلایل اثباتی به نفع CRS

▪ مسائل فرگه

برای اینکه تصور بهتری از این ایده به دست بیاوریم، خوب است به یاد داشته باشیم که معنای یک عبارت به طور سنتی متضمن رابطه‌ای میان نماد و جهان است. بنابراین، معنای عبارت "برج‌های تجارت جهانی" با معنای عبارت "ساختمان امپایر استیت (دولت امپراطوری)" متفاوت است زیرا اولی دربارهٔ برج‌های تجارت جهانی است ولی دومی این‌گونه نیست. CRS به خاطر نقص این دیدگاه که معنا با رابطهٔ کلمه-جهان مشخص می‌شود، در فلسفهٔ زبان راه یافت. بر اساس این اعتراض، معنا نمی‌تواند صرفاً یک رابطهٔ کلمه-جهان باشد زیرا در مثال کلاسیک، "هسپروس" و "فسفروس" هر دو با امر غیرزبانی واحدی، یعنی سیارهٔ زهره، پیوند دارند. اما شخص می‌تواند بدون تناقض، ادعا کند که هسپروس می‌درخشد ولی انکار کند که فسفروس می‌درخشد. مطابق CRS، "هسپروس" و "فسفروس" معانی متفاوتی دارند هر چند هر دو بر سیارهٔ زهره دلالت می‌کند زیرا در زبان (انگلیسی) نقش‌های متفاوتی دارند.

▪ CRS و روابط منطقی (logical connectives)

از سوی دیگر، تقریباً همگان معتقدند که CRS مقبول‌ترین تبیین از معنای ثابت‌های منطقی است. در واقع، برخی از فیلسوفان و منطق‌دانان، که آغازشان از گنتسن (Gentzen) است، یک ثابت منطقی را عبارتی می‌دانند که معنایش با جفت منظمی از مجموعه استنتاج‌هایی مشخص می‌شود که می‌توانید آنها را به طور معتبر از جملهٔ محکوم‌شان، و به آنها، استنتاج کنید. برای مثال، آنچه را برای نماد "#" برای دلالت بر شرطی مادی لازم است در نظر بگیرید: "#" در "باب مرد است # باب انسان است" تنها در صورتی شرطی مادی را بیان می‌کند که وقتی (مصادیق) این جمله به طور مناسب با (مصادیق) "باب مرد است" تعامل می‌کنند، نتیجه‌اش گرایش به مصداق بخشیدن به "باب انسان است" (در شرایط یکسان) است؛ یا تنها در صورتی که وقتی با "باب انسان نیست" تعامل می‌کند، نتیجه‌اش نه گرایش به مصداق بخشیدن به "باب مرد است"، بلکه مصداق دادن به "باب مرد نیست" است. و همین‌طور. به بیان ساده، سخن گفتن از گرایش به مصداق بخشیدن در اینجا مستلزم آن است که سخن از مصادیق صداها و مکتوبات زمان‌دار و مکان‌مندی باشد که نقش‌های مفهومی دارند (see Field, ۱۹۷۷, and Harman, ۱۹۸۷).

▪ زبان فکر

اینها چه ربطی به فلسفهٔ ذهن دارند؟ فیلسوفان ذهن به ماهیت تفکر علاقه‌مندند. فکر همانند عبارات زبانی محتوا (معنا) دارد. محتوای (معنای) این فکر من که برج‌های تجارت جهانی بمباران شدند با محتوای این فکر من که ساختمان امپایر استیت بمباران شده متفاوت است. اولی صادق و دومی کاذب است؛ اولی دربارهٔ برج‌های تجارت جهانی است ولی دومی دربارهٔ آنها نیست. از آنجا که به اعتقاد بسیاری از فیلسوفان، محتوا یا معنای یک فکر مشخص می‌کند که آن فکر دربارهٔ چیست، طبیعی است که تصور کنیم محتوا (معنا) متضمن نوعی رابطهٔ نماد-جهان است؛ ولی نمادها در اینجا عبارات زبان فکر هستند که می‌توانیم آن را زبان ذهنی (mentalese) هم بنامیم. اما توجه داشته باشید که چگونه همان مشکلاتی که الگوی ارجاعی (دلالی) عبارات زبان طبیعی به آنها دچار بود گریبان نظریهٔ دلالی دربارهٔ محتوای فکر را نیز می‌گیرد.

اگر فکر می‌کنید که هیچ تناقض آشکاری در باور به اینکه هسپروس می‌درخشد بدون باور به اینکه فسفروس می‌درخشد؛ یا باور به اینکه آب عطش را فرو می‌نشاند بدون باور به اینکه H_2O عطش را فرو می‌نشاند وجود ندارد، در این صورت محتوای این افکار نمی‌تواند فقط با رابطه میان آنها و آنچه آنها در جهان غیرزبانی درباره‌اش هستند مشخص شود. هر جفتی از این افکار دربارهٔ شیء واحدی است، و ظاهراً هیچ رابطهٔ ذهن-جهانی آنها را از هم متمایز نمی‌کند. و بدین ترتیب CRS وارد فلسفهٔ ذهن شد: نحوهٔ ارتباط عبارات زبان ذهن با یکدیگر معنای آنها را مشخص می‌کند. این روابط نقش یک عبارت زبان ذهن را شکل می‌دهد.

▪ CRS به عنوان معناشناسی در مقابل CRS به عنوان متافیزیک

www.takbook.com

www.takbook.com

در توصیف روابط میان عبارات، (به طور نظام‌مند) معنای هر یک از این عبارات را می‌گوییم (نشان می‌دهیم). یک CRS به این معنا همانند سایر نظریات معناشناختی است. هدف آن این است که به هر عبارت معناداری در زبان L (چه زبان گفتاری، چه نوشتاری و چه فکری) معنایی را نسبت دهد؛ معنا برای یک نظریه‌پرداز CRS همان نقش مفهومی است. اما برخی از نظریه‌پردازان CRS از یک فرضیهٔ معناشناختی دربارهٔ معنای عبارات در زبان (ذهنی یا عمومی) دفاع نمی‌کنند، بلکه از فرضیه‌ای دربارهٔ ماهیت معنا دفاع می‌کنند. از نظر این فیلسوفان، نظریه‌پردازان CRS همان کاری را انجام می‌دهند که گرایسی‌های مبتنی بر قصد (intention-based Griceans) یا معناشناسان مبتنی بر اطلاعات انجام می‌دهند. گرایسی‌ها به ما می‌گویند که دست‌کم عبارات زبانی عمومی معانی خود را به واسطهٔ قصدهایی که بر اساس آنها بیان می‌شوند به دست می‌آورند (H. P. Grice, Jonathan Bennett, and Stephen Schiffer). معناشناسان مبتنی بر اطلاعات به ما می‌گویند که عبارات معانی خود را به واسطهٔ برخی از روابط علّی یا قانونی که میان مصادیق عبارات و ویژگی‌های جهان غیرزبانی برقرار است به دست می‌آورند (Jerry Fodor, Fred Dretske, Ruth Millikan).

برخی از نظریه‌پردازان CRS در نظر دارند که به این پرسش غیرمعناشناختی و متافیزیکی پاسخ دهند: به چه واسطه‌ای یک عبارت e از زبان L معنای m را افاده می‌کند؟ پرسش‌های زیر هم گاهی به جای پرسش "به چه واسطه" به کار می‌روند هرچند هم‌ارز آن نیستند: چه چیزی مشخص می‌کند که عبارت e از زبان L معنای m را افاده می‌کند؟؛ مقوم معنای m از عبارت e چیست؟؛ معنای m از لحاظ متافیزیکی به چه چیز وابسته است؟ معنای m سوپروین بر چه چیزی است؟ هر فیلسوفی که این پرسش‌ها را مطرح می‌کند احتمالاً فرض می‌کند که واقعیات معناشناختی ابتدائی و اصیل نیستند بلکه باید بر حسب واقعیات اساسی‌تری قابل توضیح باشند.

یک نظریه‌پرداز CRS، به عنوان یک متافیزیک‌دان، ممکن است معتقد باشد که معنای یک فکر تابعی (کارکردی) است از جهان‌های ممکن به ارزش‌های صدق (Montague)، یا معنای یک فکر شرط صدق آن است (Davidson)، یا یک شجرهٔ تفسیرشدهٔ ساختارمند است (Katz)، اما فکر به واسطهٔ داشتن یک نقش مفهومی خاص، ویژگی‌هایش را دارد. نظریات معناشناختی معمولاً خود را به قیود متافیزیکی پایبند نمی‌کنند.

▪ خودگرایی روش‌شناختی

یک دلیل پیچیده به نفع CRS، علاوه بر مشکلات فرگه، از دغدغه‌های جری فودر دربارهٔ خودگرایی روش‌شناختی ناشی می‌شود. هیلری پاتنم، دیوید کپلن (Kaplan) و تایلر برگ (Tyler Burge) در مجموعه مقالات تأثیرگذاری در دههٔ ۱۹۷۰توجه را به نحوهٔ وابستگی اساسی معنای بسیاری از واژگان بر محیط متکلم جلب کردند. برای مثال، پاتنم از ما می‌خواهد که دو سیاره را تصور کنیم: زمین و همزاد زمین، و همچنین دو تن از ساکنان این سیاره‌ها را تصور کنیم: هری و همزاد هری. زمین همزاد یک بدل تقریبی از زمین است. تنها تفاوت این است که مایع شفافی که ساکنان زمین همزاد می‌نوشند و اقیانوس‌های آنها را پر می‌کند و آن را "آب" می‌نامند، از مولکول‌های H_2O تشکیل نشده بلکه از مولکول‌های XYZ تشکیل شده است. طبق نظر پاتنم، عبارت "آب" در زمین بر مادهٔ متشکل از H_2O دلالت می‌کند نه بر مادهٔ متشکل از XYZ. همین عبارت در زمین همزاد درست برعکس است. بدین ترتیب، ممکن است دو شخص بدل مولکول به مولکول یکدیگر باشند ولی باورهای شهوداً متفاوتی داشته باشند. باور هری به اینکه آب مرطوب است دربارهٔ H_2O است ولی باور همزاد هری به اینکه "همان آب مرطوب است" دربارهٔ XYZ است، و به همین خاطر شرایط صدق و دلالت آنها تفاوت می‌کند.

این مثال‌ها در صدد اثبات این هستند که محتوای فکر، به معنای دلالی، به خودی خود نمی‌تواند رفتار فیزیکی ابتدائی را تبیین کند، زیرا افرادی که از لحاظ حالت مغزی این‌همانی نوعی دارند با قطع نظر از اینکه باورهایشان دربارهٔ چیست به طور یکسان رفتار خواهند کرد. خودگرایی روش‌شناختی این ایدهٔ فودر است که روان‌شناسان، در تبیین رفتار، باید به آنچه در ذهن وجود دارد تکیه کنند. پس اگر قرار است معناشناسی به تبیین رفتار کمک کند، به نظر می‌رسد که نظریات دلالی صرف برای این کار کافی نیستند. ذهن (و اجزای آن) برای بازشناسی شرایط دلالت یا صدق بازنمودهایی که روی آنها عمل می‌کند راهی ندارد.

CRS را که رقیب نظریات دلالی است و انگیزه‌های خودگرایانه دارد وارد میدان کنید. از آنجا که بر اساس CRS، معنای یک فکر با نقش آن فکر در دستگاهی از حالات مشخص می‌شود، مشخص کردن یک فکر به معنای مشخص کردن شرایط صدق یا دلالت آن نیست، بلکه به معنای مشخص

www.takbook.com

www.takbook.com

کردن نقش آن است. افکار هری و همزاد هری هرچند شرایط صدق و دلالت متفاوتی دارند، نقش مفهومی واحدی دارند و به واسطهٔ همین اشتراک، نوعاً یکسان رفتار می‌کنند. اگر هر یک از هری و همزاد هری باوری داشته باشند که آن را با "آب عطش را فرو می‌نشاند" بیان می‌کنند، CRS می‌تواند فرو بردن کاسه را به وسیلهٔ آنها در H۲O و XYZ به ترتیب تبیین کند. بنابراین، به نظر می‌رسد که CRS برای پیش‌بینی و تبیین تصمیم یا عدم تصمیم شخص تا زمانی مناسب‌تر است که اطلاعات مربوط به جهان خارج را نادیده بگیرد (هرچند به نظر فودر این‌طور نیست؛ او CRS را هم برای مسائل بیرونی و هم درونی انکار می‌کند).

اما اگر همان‌طور که فودر ادعا می‌کند، فکر اجزای زبانی قابل ترکیب مجددی داشته باشد، در این صورت مسلماً برای یک نظریه‌پرداز CRS، پرسش‌هایی دربارهٔ نقش عبارات در زبان فکر و نیز زبان عمومی مطرح می‌شوند. و در نتیجه، نظریه‌پردازان CRS نه تنها در مورد اهداف بلکه در مورد قلمرو مناسب CRS نیز اختلاف خواهند یافت. در اینجا دو گزینه وجود دارد. برخی معتقدند که معنای عمومی ثانوی (یا اشتقاقی) است و از زبان درونی (زبان ذهن) گرفته می‌شود، و اینکه یک عبارت زبان ذهن، (تا حدی) به خاطر نقش مفهومی‌اش، معنای مستقلی (اصیلی) دارد (Block, ۱۹۸۶). پس به عنوان مثال، نوشته‌های این صفحه برای اینکه فهمیده شوند به ترجمه یا حد اقل بازنویسی (transliteration) به زبان فکر نیاز دارد؛ بازنمودهای موجود در مغز به این نوع ترجمه یا بازنویسی نیاز ندارند. دیگران معتقدند که زبان فکر دقیقاً همان زبان عمومی است که درونی‌سازی شده است و عبارات زبان عمومی به واسطهٔ نقش مفهومی‌شان از معنای مستقل (یا اولیه) برخوردارند (Sellars, ۱۹۶۳; Harman ۱۹۸۷; Devitt, ۱۹۸۱). مطابق این گزینه، انگلیسی زبانِ فکر انگلیسی‌زبانان است.

▪ نقش‌های مفهومی چه هستند؟

پس از اینکه شخص دربارهٔ هدف و قلمرو مناسب CRS حکم می‌کند، این پرسش اساسی باقی می‌ماند که دقیقاً چه روابطی میان عبارات (عمومی یا ذهنی) نقش‌های مفهومی آنها را تشکیل می‌دهند. از آنجا که بیشتر نظریه‌پردازان CRS مفهومی از نقش در CRS به عنوان یک چک سفید دارند، گزینه‌های موجود در اینجا نامحدود است. ممکن است نقش مفهومی یک عبارت (ذهنی یا عمومی) روابط علّی آن باشد: هرگونه استعدادی برای مصداق بخشیدن به یک عبارت e (برای مثال، از طریق گفتن یا فکر کردن) هنگام مصداق بخشیدن به یک e′ دیگر یا یک دستهٔ چندتایی منظم <e′, e″, ...> یا برعکس، می‌تواند نقش مفهومی یک e محسوب شود. گزینهٔ رایج‌تر این است که نقش مفهومی را به طور علّی توصیف نکنیم بلکه آن را به طور استنتاجی توصیف کنیم (این دو، بر اساس گرایش شخص دربارهٔ طبیعی‌سازی استنتاج، لزوماً ناسازگار نیستند): نقش مفهومی یک عبارت e در L شاید از مجموعهٔ استنتاج‌های بالفعل و بالقوه به e و یا مجموعهٔ استنتاج‌های بالفعل و بالقوه از e، یا آن‌طور که رایج‌تر است، از هر دوی این دو مجموعه، تشکیل شود. یا اگر عبارت از جمله‌هایی باشد که نقش‌های استنتاجی غیراشتقاقی دارند، سخن گفتن از نقش استنتاجی کلمات چه معنایی دارد؟ به نظر بعضی طبیعی است که نقش استنتاجی یک کلمه را با مجموعه‌ای از نقش‌های استنتاجی جملاتی که آن کلمه در آنها قرار دارد بازنمود شده بدانیم (Block, ۱۹۸۶).

با قطع نظر از توصیف وسیع نقش استنتاجی، حتی در صورت فقدان محتوای علّی، برخی از فیلسوفان استدلال می‌کنند که یکی گرفتن نقش مفهومی با نقش استنتاجی خطا است. آنها می‌خواهند اجزای غیراستنتاجی مانند ورودی‌های حسی و خروجی‌های رفتاری را هم در نقش مفهومی یک عبارت دخیل بدانند. سلرز در بیان نقش مفهومی از "قواعد دخول و خروج زبان" سخن می‌گوید. هارمن میان تبیین‌های استنتاجی صرف از نقش مفهومی (که آن را CRS خودگرایانه می‌نامد) و تبیین وسیع‌تری از نقش مفهومی (که آن را CRS غیرخودگرایانه می‌نامد) تفکیک می‌کند. روشن است که این نظریه‌پردازان CRS غیرخودگرایانه ربطی به خودگرایی روشی فودر ندارند.

بیشتر نظریه‌پردازان CRS، بر خلاف بیشتر معناشناسان، برای نظریات معناشناختی خاص استدلال نمی‌کنند بلکه برای مجموعهٔ کلی این نظریات استدلال می‌کنند. سلرز، هارمن و بلاک صرفاً چارچوب‌هایی را یک CRS آینده و استدلال‌هایی را برای اینکه چرا این چارچوب تنها چارچوب کافی است، فراهم می‌کنند. می‌توان فیلد را استثنا کرد؛ او تبیین مفصل‌تری را بر حسب احتمالات سابجکتیو بسط داده است.

فیلد نقش مفهومی را بر حسب یک تابع (کارکرد) احتمال سابجکتیو که برای همهٔ جملات زبان یک شخص تعریف شده بیان می‌کند. این تبیین

www.takbook.com

www.takbook.com

پایبندی‌های شخص را دربارهٔ اینکه او چگونه درجات باور را هنگام دریافت اطلاعات جدید تغییر می‌دهد مشخص می‌کند. تابع احتمالات، با مشخص کردن روابط استقرائی و برهانی، نقش‌های مفهومی عبارات را مشخص می‌کند. A و B نقش مفهومی واحدی دارند اگر و تنها اگر برای همهٔ جملات C در زبان داشته باشیم: P(A/C) = P(B/C). مطابق این تبیین، ممکن است "تولی سخنرانی می‌کند" با "کیکرون سخنرانی می‌کند" نقش‌های مفهومی متفاوتی برای یک شخص داشته باشند، زیرا ممکن است یک S وجود داشته باشد که برای آن P('Tully orates'/S) مساوی نیست با P('Cicero orates'/S). نقش مفهومی عبارات غیراحساسی بر اساس نقش‌های مفهومی احساساتی که در آن ظاهر می‌شوند مشخص می‌شود. شاید توصیف ساده‌ای از نقش‌های مفهومی بعضی از عبارات وجود داشته باشد. برای مثال، نقش سلب با قوانین احتمالات متضمن سلب مشخص می‌شود.

تبیین فیلد صرفاً یک استثنای "ممکن" است زیرا فیلد می‌گوید که او تصوری از یکسانی معنا ارائه می‌دهد نه تصوری از خود معنا. همچنین از آنجا که تبیین او بر احتمالات سابجکتیو مبتنی است، او به هر معیاری از یکسانی معنا برسد، معیارش درون‌شخصی است نه بین‌الاشخاصی. به نظر او مقایسهٔ نقش‌های مفهومی افراد مختلف بی‌معنا است.

● دلایلی علیه CRS

هر تقریری از CRS را که بپذیریم، باید با دو اعتراض اصولی، درونی و بیرونی، مواجه شویم.

▪ مشکلات معرفت‌شناختی و وجودشناختی CRS

نقدهای بیرونی CRS لوازم آن را برای معرفت‌شناسی و وجودشناسی نقد می‌کنند و از انسجام درونی آن بحث نمی‌کنند. با قطع نظر از چگونگی توصیف نقش مفهومی، اگر معنای یک عبارت همان نقشی باشد که در زبان یا ذهن دارد (یا فراورویدادهٔ این نقش باشد)، لازم می‌آید عباراتی که به زبان‌های مختلف –عمومی یا ذهنی- تعلق دارند به صرف همین واقعیت معانی مختلفی داشته باشند. همین که معنای یک عبارت e را با نقش مفهومی‌اش در زبان L یکی بگیرید، (بدون مصادره به مطلوب) نمی‌توان از یکی گرفتن معنای e با همهٔ نقشش در L اجتناب کرد، و در این صورت، نمی‌توان از این نتیجه‌گیری اجتناب کرد که اگر اصلاً زبان‌ها از جهت گزاره‌هایی که بیان می‌کنند با هم اختلاف داشته باشند، به کلی از جهت گزاره‌هایی که تصدیق می‌کنند اختلاف خواهند داشت (Fodor and Lepore ۱۹۹۲). و اگر اصلاً زبان‌ها بتوانند از جهت گزاره‌هایی که بیان می‌کند تفاوت داشته باشند، به کلی از جهت گزاره‌هایی که می‌توانند بیان کنند تفاوت خواهند داشت. برای مثال، توصیف فیلد از نقش مفهومی کل‌گرایانه است. شخص در توصیف نقش مفهومی یک جمله، باید همزمان نقش‌های مفهومی سایر جملات را هم توصیف کند. هر گونه تغییری در کارکرد احتمال –حتی صرفاً گسترش دامنهٔ آن به واژگان جدید- موجب تغییر در نقش مفهومی هر جمله‌ای می‌شود (زیرا دو شخص به ندرت نقش مفهومی واحدی را به یک عبارت نسبت می‌دهند).

سرانجام، به نظر می‌رسد که گویا نظریه‌پرداز CRS باید نهایتاً برخی لوازم نسبی‌گرایانه، ایدئالیستی و خودگرایانه را بپذیرد: اینکه هرگز هیچ دو شخصی در یک باور مشترک نیستند؛ اینکه رابطه‌ای به نام ترجمه وجود ندارد؛ اینکه هیچ دو شخصی هرگز مقصود واحدی از آنچه می‌گویند ندارند؛ اینکه یک شخص در دو زمان مختلف هم مقصود واحدی از آنچه می‌گوید ندارد؛ اینکه هیچ کس هرگز نمی‌تواند نظرش را عوض کند؛ و اینکه هیچ دو جمله یا باوری هیچ وقت با هم تناقض ندارند (هیچ چیز قابل ابطال نیست). برخی از فیلسوفان، زبان‌شناسان و نظریه‌پردازان هوش مصنوعی برای خوردن داروی تلخ و پذیرش این لوازم آماده‌اند.

▪ CRS و صدق/دلالت

علاوه بر این مشکلات بیرونی، پرسش‌های درونی‌ای هم دربارهٔ اینکه آیا CRS می‌تواند جنبه‌های اساسی معنا را نشان دهد وجود دارد. اگر شما همانند بسیاری از فیلسوفان باور داشته باشید که معنا شرایط صدق و دلالت را تعیین می‌کند، در این صورت معنا نمی‌تواند صرفاً نقش مفهومی باشد (Field ۱۹۷۷; Lepore and Loewer ۱۹۸۷; Lycan ۱۹۸۴). اگر کسی معنای یک جمله را بداند و همهٔ واقعیات فیزیکی را هم به طور جامع بداند (یعنی همهٔ واقعیات را دربارهٔ واقعیات غیرمعناشناختی/غیرالتفاتی بداند)، آنگاه می‌داند که آیا یک جمله صادق است یا نه. ولی موارد زمین

www.takbook.com

www.takbook.com

همزاد نشان می‌دهد که نقش مفهومی این شرط را برآورده نمی‌کند. شخص می‌تواند نقش مفهومی "این آب است" را بداند و همچنین بداند چه چیزهایی H_2O هستند و چه چیزهایی XYZ بدون اینکه بداند "این آب است" در یک سیاق خاص صادق است یا نه؛ زیرا نقش مفهومی آب را از XYZ تمییز نمی‌دهد.

▪ معناشناسی دوجنبه‌ای

برخی از فیلسوفان به این استدلال پاسخ داده‌اند بدون اینکه CRS را به کلی رد کنند بلکه با ابداع نظریات معناشناختی دوجزئی (two-factor) (یا دولایه‌ای یا دوجنبه‌ای) (Block ۱۹۸۶; Field ۱۹۷۷; Lycan ۱۹۸۴). بر اساس این تبیین‌ها، یک نظریهٔ معنا برای زبان L از دو جزء متمایز تشکیل می‌شود. یکی که اغلب نظریهٔ صدق است، تبیینی از روابط میان زبان و جهان ارائه می‌دهد: صدق، دلالت، برآورده‌سازی (satisfaction) و غیره. دیگری که اغلب CRS است، تبیینی از فهم و معنای شناختی ارائه می‌دهد، یعنی اینکه آیا کاملاً "در سر است" (آنچه بلاک "معنای محدود" می‌نامد).

گیلبرت هارمن، همان‌طور که در بالا گفتیم، از یک نظریهٔ معناشناختی تک‌جزئی دفاع می‌کند یعنی نقش مفهومی. با این حال، می‌کوشد تا از این اشکال که یک نظریهٔ معناشناختی کافی نباید از شرایط صدق و دلالت غفلت کند، با گسترش دیدگاهش دربارهٔ نقش مفهومی به جهان دلالت، اجتناب کند. بلاک از نقش‌های مفهومی هارمن به عنوان "دست‌دراز" یاد می‌کند؛ این نقش دستش را به جهان دراز می‌کند بر خلاف نقش‌های مفهومی در نظریات دوجزئی مانند نظریهٔ خود بلاک که "کوتاه‌دست"اند (Block ۱۹۸۶, p.۶۳۶). بلاک استدلال می‌کند که CRS غیرخودگرایانهٔ هارمن با تبیین دوجزئی او هم‌ارز است؛ اختلاف میان تبیین غیرخودگرایانهٔ هارمن و تبیین دوجزئی بلاک "صرفاً لفظی" است. لور (Loar ۱۹۸۱) تبیین غیرخودگرایانهٔ هارمن را به خاطر دلبخواهی بودن نقد می‌کند.

رهیافت دوجزئی را می‌تواند به این صورت تصور کرد که یک ادعای عطفی را برای هر جمله صورت می‌دهد: نقش مفهومی آن جمله و شرایط صدق آن. نظریات دوجزئی معنا موظف‌اند که بگویند کدام نقش‌های مفهومی با کدام جنبه‌های مشخص‌شدهٔ سیاقی معنا و کدام شرایط صدق برای تشکیل معانی خاص همراه می‌شوند. من هیچ دلیلی سراغ ندارم که این وظیفه قابل انجام باشند (see Fodor and Lepore ۱۹۹۲, p۱۷۰). همچنان به نظر می‌رسد که نظریات دوجزئی دچار اشکال بیرونی یاد شده هستند. بر اساس دیدگاه دوجزئی، اگر دو جمله نقش‌های مفهومی متفاوتی داشته باشند، گزاره‌هایی که هر یک از آنها بیان می‌کنند متفاوت خواهند بود. از آنجا که (بر اساس دیدگاه دوجزئی) نقش مفهومی کل‌گرایانه است، نتیجه می‌شود که اگر دو جمله نقش‌های مفهومی متفاوتی در دو زبان مختلف داشته باشند، آنگاه هیچ دو جمله‌ای در دو زبان هرگز گزارهٔ واحدی را بیان نخواهند کرد.

▪ CRS و ترکیبیت (compositionality)

مشکل درونی دیگر از قرار زیر است (Fodor and Lepore ۱۹۹۲): شما نمی‌تواند معنا را بدون هیچ تصرفی با نقش مفهومی یکی بگیرید، زیرا نقش‌های مفهومی، بر خلاف معانی، ترکیبی نیستند. یعنی معانی یک عبارتِ از لحاظ نحوی پیچیده (مانند جملات ذهنی) تابعی از ساختارهای نحوی و معانی اجزای لغوی‌شان هستند. بعضی از استنتاج‌ها مانند استنتاج از "این یک مار زنگی است" به "این زنگی است" ترکیبی هستند به این معنا که صرفاً از اصول زبانی‌ای که معانی عبارات انگلیسی از لحاظ نحوی پیچیده را با معانی اجزای نحوی‌شان مرتبط می‌سازند. اما این فکر که "این یک مار زنگی است" این استنتاج را اجازه می‌دهد که "این خطرناک است". شهوداً این صرفاً بر معنای "زنگی" و "مار" مبتنی نیست بلکه بر واقعیت (مفروضی) دربارهٔ جهان هم مبتنی است، یعنی این واقعیت که مارهای زنگی خطرناک‌اند. بنابراین، این استنتاج غیرترکیبی است (همان‌طور که همهٔ استنتاجات تألیفی به همین دلیل این‌طورند). خلاصه اینکه به نظر می‌رسد برخی، نه همهٔ، توانایی‌های استنتاجی "این یک مار زنگی است" (برخی از نقش‌های آن در زبان یا دستگاه باور) با توانایی‌های استنتاجی مربوطهٔ "زنگی" و "مار" مشخص می‌شوند؛ بقیه با باورهای "جهان واقعی" شخص دربارهٔ مارهای زنگی مشخص می‌شوند. این چقدر بد است؟

مولدیت (productivity) عبارت از این فرضیه است که همهٔ زبان‌های طبیعی یا ذهنی می‌توانند مجموعه‌ای نامحدود از گزاره‌ها را بیان کنند. و به

www.takbook.com

www.takbook.com

طور نظام‌مند این فرضیه است که هر زبان ذهنی یا طبیعی که می‌تواند گزارهٔ اینکه P را بیان کند می‌تواند بسیاری از گزاره‌هایی را که از لحاظ معناشناختی به P نزدیک‌اند بیان کند. اگر به عنوان مثال، یک زبان بتواند این گزاره را که aRb بیان کند، آنگاه می‌تواند این گزاره را هم که bRa بیان کند؛ اگر بتواند این گزاره را که P à Q بیان کند، آنگاه می‌تواند این گزاره را هم که Q à P بیان کند و همین‌طور (Fodor and Lepore ۱۹۹۲, pp. ۱۷۵-۶). شما همچنان می‌توانید در استنتاجات تحلیلی (غیرساختاری) معنا را با نقش مفهومی یکی بگیرید، یعنی استنتاجاتی که باید بپذیرید اگر مقصود شما از (عبارت) 'F' همان F باشد. تقابل میان تحلیلیت ساختاری و غیرساختاری به ترتیب در مثال‌های زیر روشن می‌شود: "مار زنگی" ß "زنگی" و "مار زنگی" ß "خزندهٔ زنگی". استنتاج اول با اصول زبانی تضمین می‌شود ولی دومی بر فقرات لغوی مقدمه‌اش مبتنی است نه بر ساختار زبانی.

فرض کنیم فقط این استنتاج‌ها با معنا معین شده‌اند و سایر استنتاجات از لحاظ معناشناختی نامربوط‌اند. پس به عنوان مثال، هرچند استنتاج از "این یک مار زنگی است" به "این خطرناک است" با معنا معین نشده است، استنتاج غیرساختاری از "این یک مار است" به "این یک خزنده است" با معنا معین شده است یعنی تحلیلی و مبتنی بر تعریف است.

در سیاق بیان ماهیت معنا، شاید استناد به مفهوم استنتاج "تحلیلی" مصادره به مطلوب باشد. ولی هزینهٔ یکی گرفتن معنا با نقش در استنتاج‌های تحلیلی پذیرش تمایز تحلیلی/تألیفی است. بنابراین، هزینهٔ CRS پذیرش تمایز تحلیلی/تألیفی است. ولی بسیاری از فیلسوفان فکر می‌کنند که هیچ مفهومی از تحلیلیت وجود ندارد که یک نظریه‌پرداز CRS، از این جهت که نظریه‌پرداز CRS است، بتواند به طور مشروع برای حفظ ترکیبیت از آن استفاده کند. بنابراین، اگر ترکیبیت را بی چون و چرا می‌پذیرید، نتیجه می‌شود که یا تمایز تحلیلی/تألیفی در واقع، بر خلاف نظر کواین، درست است یا CRS دچار نقص درونی است.

- نتیجه:

دلایل فراوانی برای توجه بیشتر به تقریرهای مفصل CRS وجود دارد؛ اما پیش از ارزیابی این نظریات CRS، باید به بعضی از اعتراضات جدی پاسخ داد.

منبع : آتیه

http://vista.ir/?view=article&id=277427

VISTA.IR
Online Classified Service

مغز و امواج مغزی در هینوتیزم

راستی در حالت هیپنوتیزم چه اتفاقی می افتد؟ آیا اظهارات هیپنوتیزم شدگان درست است؟ براستی چه اتفاقی در درون بدن انسان می افتد که چنین اتفاقاتی رخ می دهد؟ کدام قسمت از مغز یا ذهن مسئول این تغییرات درونی است؟ آیا واقعا" این پدیده قابل بررسی از دیدگاه های عمیق بالینی نیست؟

www.takbook.com

www.takbook.com

مطالعات انجام شده در مورد مغز انسان، با جداسازی دو نیمکره مغزی در مورد برخی از بیماران صرعی نشان دهنده این واقعیت بوده است که ما در واقع دارای دو مغز هستیم که بطور مستقل از یکدیگر عمل می نمایند. بدین ترتیب با مواجه با محرک های محیطی آنها بطور یکسان عمل نمی نمایند و هرکدام توانائی خاص خودشان را دارا هستند. هر نیمکره مغزی دارای وظایف و توانائی های خاص خودش است وصرفا" به محرک هائی واکنش نشان می دهد که در سیطره توانائی خودش باشد (Watzlawick,۱۹۷۸) یک مجله مشهور آمریکائی تصویر خیلی ساده شده کارکرد نیمکره های مغز را نشان می دهد (شکل روبرو) :

همانگونه که در تصویر نیز مشاهده می شود مراکز ادراکات، احساسات و تخیلات و اندریافت هنری، موسیقی، مجسمه سازی و رقص در نیمکره راست مغز و مراکز مرتبط با منطق، ریاضیات، توانشهای کلامی و نگارشی و فهم علوم و فنون در نیمکره چپ مغز قرار دارد. بارنت (Barent,۱۹۸۱) ، در مطالعه خود متوجه گردید که با فعال شدن نیمکره راست مغز توانائی تصوراتی (Imaginative ablity) و هیپنوتیزم (hypnotizability) افزایش می یابد.

هیلگارد (Hilgard,۱۹۷۹) در مطالعاتی که روی افراد انجام داد به این نتیجه رسید که بین قدرت تصورات و قدرت خیال پردازی و هیپنوتیزم ارتباط نزدیکی وجود دارد. اریکسون (Erikson,۱۹۸۱) ، کشف نمود بیمارانی که با مشکلاتشان بطور منطقی و تحلیلگرانه (Analytical) برخورد می کنند و آمادگی بیشتری از دیگران برای حل مسائل منطقی دارند دیرتر و به سختی هیپنوتیزم می شوند.

بارنت (Barent,۱۹۸۱) ، اظهار نموده که نیمکره راست هشیاری (Consciousness) فرد را تحت سلطه خود دارد و بطور غیر مستقیم تأثیر در آگاهی (Awarness) دارد. چن، دورکین وبلوم کوئیست (Chen,Dworkin & Bloomquist,۱۹۸۱) عنوان نموده اند که نیمکره چپ در هشیاری نرمال (Normal Consciousness) مسلط هستنند و بیشتر فعالیت دارند حال آنکه نیمکره راست به نسبت فعالیت بیشتری را در حالت تغییر یافته آگاهی دارد.

میلر (Miller,۱۹۷۹): وقتی یک محرک قوی، جاذب و ثابت بکار برده می شود، برای مثال محرکی مثل کریستال برای خیره کردن چشم، این باعث کاهش و ساکن شدن فرایند تداعیات وارتباطات در کورتکس حسی می شود.

این حالت باعث و عامل تجزیه و انفکاک (Dissociation) و کاهش و نقصان در فعالیت های جسمانی می شود. به عبارت دیگر ساکن شدن ارتباطات در مراکز حسی کورتکس باعث کاهش در فعالیت های جسمانی می شود. تعداد قابل توجهی از محققین اظهار داشته اند که هیپنوتیزم یک حالت تغییر یافته از هوشیاریست (An altered state of Consciousness). هیلگارد (Hilgard, ۱۹۸۶) ، در زیربنای تئوریک هیپنوتیزم به لحاظ ذهنی اظهار می کند که هیپنوتیزم یک وضعیت تجزیه یا انفکاک در هشیاری ایجاد می کند. این انفکاک شامل یک شکاف در فرآیندهای روانی شده و آن را به دو شق یا قسمت از آگاهی در می آورد. یکی از این دو بخش در ارتباط با هیپنوتیزم کننده و محیط و جهان بیرون است و بخش دیگر مربوط به دنیای درون و ناظر درونی(Hidden Observer) است. هیلگارد اعتقاد دارد که اثرات هیپنوتیزم محصول این هشیاری تفکیک شده است. برای مثال زمانی که سوزنی به دست سوژه هیپنوتیزم شده فرو می رود و به سوژه گفته می شود که او کاملا" نسبت به درد بدون واکنش باقی می ماند یا اصلا" دردی را احساس نمی کند، واقعیت اینست که آگاهی بیرونی یا آگاهی مرتبط با هیپنوتیزم شونده می گوید که دردی احساس نمی کند، و از آنجائیکه بین هشیاری شکاف افتاده احساس درد نمی تواند به آگاهی درونی به دلیل انفکاک منتقل شود و در نتیجه دردی احساس نمی شود. در واقع آگاهی بیرونی تحت تأثیر حرف های هیپنوتیزم شونده است.

- امواج مغز

تغییرات در هوشیاری رابطه بسیار نزدیکی با تغییرات الکتریکی در مغز دارد. همانگونه که می دانیم فعالیت های الکتریکی در مغز در چهار نوع یا

www.takbook.com

www.takbook.com

شکل کلی نمایش داده می شود:

۱) داری و هوشیاری کامل - امواج ۱۳ تا ۲۴ سیکل در ثانیه (بتا Beta)

۲) حالت ریلکس جسمانی - امواج ۸ تا ۱۲ سیکل د رثانیه (آلفا Alpha)

۳) حالت خواب سبک - امواج ۴ تا ۷ سیکل د رثانیه (تتا Teta)

۴) حالت خواب سنگین-امواج ۴ سیکل در ثانیه (دلتا Delta)

مطالعات نشان داده که هنگام هشیاری یا هنگام حل مسائل ریاضی یا تفکرات، امواج (بتا) فعالیت مسلط دارند. هنگام استراحت و آرامش امواج (آلفا) فعالیت مسلط دارند. در رویاهای روزانه و یا تخیلات، هشیاری کاهش می یابد. در واقع خیال بافی شاید یکی از خواصش این باشد، که قدری انسان را از فشارهای استرس زا ی زندگی رهایی بخشد. در توهم آگاهی کاملا" قطع می شود. قطع کامل از واقعیات زندگی. کیفیت توهم، در هیپنوتیزم و بیماران روانی فرق دارد در حالت هیپنوتیزم حالتی شبیه به شبه توهم (Psudohallucination) دارد. بررسی های انجام شده نشان داده که در عمیق ترین درجات هیپنوتیزم درصدی آگاهی وجود دارد. حتی در خواب عمیق معمولی یا حتی بیهوشی به همین صورت درصدی آگاهی وجود دارد(Rymer, ۱۹۸۷). برای مثال برخی از محرک های خاص ممکن است در حالت خواب عمیق یا حتی بیهوشی شنیده شوند. مادر، در خواب عمیق متوجه کوچکترین سر و صدای فرزند نوزاد خود می شود، حال آنکه شاید هرگز متوجه رعد و برق شدید نشود (Bernnet, ۱۹۸۲) بعضی ازافرادی که در بیهوشی عمیق قرار داشتند، بعد از بیرون آمدن از بیهوشی برخی از حرفهای پزشکان را عنوان می نمودند و این نشاندهنده درصدی آگاهی بوده است (Rymer) هیپنوتیزم خواب نیست، بیهوشی هم نیست، بلکه حالتی شبیه به خواب آلودگی است. در قویترین درجات هیپنوتیزم درصدی آگاهی وجود دارد و فرد می داند چه می کند و چه اتفاقی می افتد. در هیپنوتیزم سبک امواج آلفا و در هیپنوتیزم عمیق امواج بین تتا و دلتا گزارش شده است.

منبع : انجمن درمانگران ایران

http://vista.ir/?view=article&id=316974

VISTA.IR
Online Classified Service

مفهوم حرکت جوهری

- حرکت از دیدگاه هراکلیتوس:

پس از آغازیدن فلسفه ی یونانی، یکی از مهم ترین مباحث فلسفی که همواره توجه فیلسوفان یونانی به خصوص ملطی ها را بر انگیخته است، ماهیت تغییر و فرآیند حرکت و تکامل ناشی از آن است. تاثیر عمده ی ملطی ها در فلسفه ی یونان نیز ناشی از تفکرات آنها پیرامون ماهیت حرکت است، هر چند تاثیرشان در شناخت بن مایه ی جهان طبیعی، یعنی عناصر بنیادی بسیار ابتدایی تر از اتم گرایان یونانی بوده است. به هر حال

www.takbook.com

www.takbook.com

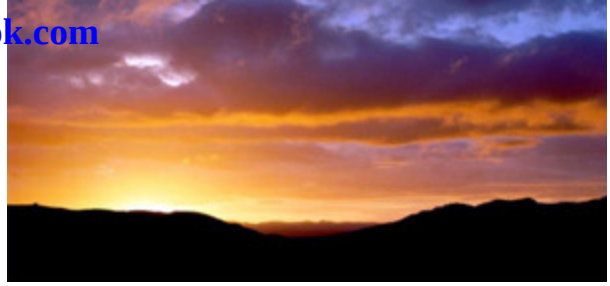

آنها به وجود چهار عنصر بنیادی آب، آتش، خاک و هوا بودند که خود به عنوان ماده ی بنیادی طبیعت و سازنده ی سایر موجودات به شمار می روند. ضعف تفکر ملطی ها پیرامون بنیادهای مادی جهان موجب شده بود که نتوانند درک درستی از علل طبیعی رویدادها بدست دهند؛ اما با تمام این وجود آنها بنیان گذار مفهوم حرکت و تغییر به عنوان یک مفهوم فلسفی بودند.

اولین فیلسوفی که توانست با دقت نسبی مناسبی، از مفهوم حرکت درک فلسفی ارائه دهد بی شک هراکلیتوس افه سوسی از شهر ایونی بود. هراکلیتوس بر خلاف فلاسفه ی ملطی، تنها یک جوهر و عنصر بنیادی برای طبیعت، به نام آتش قائل بود و سایر عناصر را زاده و نشات گرفته از آتش می دانست. هراکلیتوس از جمله معدود فلاسفه ی یونانی است که هیچگاه به تفحص پیرامن جهان ماوراء الطبیعی نپرداخت و از اینرو فلسفه اش عاری از انسجام و جامعیت، در برابر افرادی مانند افلاطون و ارسطوست. کلمنس اسکندرانی از هراکلیتوس نقل می کند: « این جهان که برای تمامی اشیاء یکسان است، توسط هیچ خدا یا انسانی ساخته نشده. آن، آتشی همیشه زنده بوده، هست و خواهد بود. فروزان به اندازه ای و خاموش به اندازه ای. »

هگل، فیلسوف برجسته ی تاریخ آلمان، به حق وی را پایه گذار هسته های اولیه ی تفکر دیالکتیکی می شمارد. هراکلیتوس به وضوح به وجود صیرورت و شدن متوالی در عالم طبیعی اشاره می کرد. او معتقد بود که ماده یا به قولی آتش، توانایی سکون ندارد و به عبارت دیگر جوهر فی الذاته متحرک است. از طرف دیگر بسیاری بر این عقیده اند که هراکلیت را می توان به عنوان پایه گذار تئوری وحدت آنتی ها در منطق دیالکتیک نیز دانست. وی به طور آشکار در نوشته هایش اغذعان می کند که هر حرکتی از تنش نیروهای مخالف درونی شئ سر بر می کشد و تا وقتی که این عاملهای درونی پا بر جا هستند، حرکت و تغییر نیز پا بر جاست. به عبارت دیگر ماهیت تغییر و ماده، اتحاد وجودی و ذاتی دارشته و از یکدیگر انفکاک ناپذیرند. از وی نقل شده است که: « ستیزه پدر تمامی اشیاء، پادشاه تمامی چیزهاست و خدایان و انسانها، آزادگان و بردگان را ساخته است. » از دیدگاه فلاسفه ی ملطی، طبیعت چیزی نیست جز ماده ی زنده که در حرکت و تغییر ذاتا پویاست. از اینرو بسیاری از متفکران باستان، ملطی ها را هیلوزوئیت، به معنای معتقدان به طبیعت زنده، خواندند. بر اساس این دیدگاه زندگی چیزی نیست جز ثمره ی تکامل ماده ی پست به ماده ی عالیه.

این دیدگاه فلسفی، متمحل نقدهای بسیاری از سوی متفکران مکتب سوفسطایی بوده است که از مهم ترین آنها می توان از زنون و پارمنیدس نام برد. براهین زنون در بحث قبلی از نظر گذشت، بنابراین در این قسمت تنها به تبیین ادله ی پارمنیدس می پردازیم.

- انتقاد پارمنیدس:

پارمنیدس الئیایی از متفکران برجسته ی یونانی است که در جست و جوی پایه ای برای تبیین ذات و خصائل هستی به معنای عام بود. نقش عمده ی این فیلسوف در حکمت یونانی مربوط به تاثیر او در کم رنگ شدن حرکت شناسی هراکلیتی بود که در نهایت امر کمک بسیار بزرگی به پایه ریزی بن مایه ی عمیق تری از مفهوم حرکت توسط ارسطو گردید. همان طور که گفته شد در تفکر ملطی، جهان به مثابه ی یک جوهر متلاطم و در حال شدن نگریسته می شد. بنابراین در دوره ی تسلط این نحله ی فکری بر جامعه ی یونانی، واقعیت ثبوت یافته ی ساکن، امری محال و خلاف فرض در نظر گرفته می شد. از اینرو از آن دوره همه ی متفکران منکر حرکت و ماده، به عنوان فلاسفه ی سوفسطایی شناخته شدند، زیرا بر خلاف بدیهیات وجدانی و شناختی، دست به استدلال و اقامه ی برهان می زدند. یکی از این فیلسوفان، پارمنیدس الئیایی است. زیرا شاید بتوان به درستی او را نخستین متفکری دانست که مفهوم حرکت را به کلی مورد تردید قرار داده و به عنوان امری توهمی و مجازی معرفی کرد. سقراط در این دیدگاه پارمنیدس را اینگوه بیان کرده است: « اگر فیلسوفان را به جز پارمنیدس و نیز شاعران همراه آنان را گرد هم بیاورید، آنان همه خواهند گفت که هیچ چیز نیست، زیرا همه ی اشیاء دائما در حال شدن اند – به جز پارمنیدس. »

یکی از مهمترین انتقادات پارمنیدس نسبت به عقاید هراکلیتوس در مورد عقیده ی او نسبت به عامل تغییر در اشیای طبیعی است. همان طور که گفته شد هراکلیتوس معتقد بود که ستیزه و تضاد موجود در اشیا آنها را به تغییر و شدن وا می دارد. پارمنیدس به عنوان یکی از برجسته ترین

www.takbook.com

www.takbook.com

منطقیون دوره ی خود، این اصل را مغایر با اصل اجتماع نقیضین در منطق می دید. او معتقد بود که یک شئ در موقعیت واحد و از جهت واحد نمی تواند، دارای دو حیثیت مختلف و مغایر باشد. بنابراین وجود ضدین در شئ واحد و در شرایط واحد امری محال و ممتنع است.

به نظر می رسد که این انتقاد به علت عدم فهم دقیق اندیشه ی هراکلیتوس توسط پارمنیدس است. مسلما مقصود هراکلیتوس از ضدین همان منظور منطق نبوده است. مقصود هراکلیتوس از ضدین، به معنای دو خصلت مغایر است که سعی در کنار گذاشتن یکدیگر دارند و به عبارت دیگر در راه شدن با یکدیگر به جدال می پردازند. اما مقصود از ضدین در منطق دو امر غیر قابل اجتماع است که نمی توانند در یک حالت جمع شوند. به عبارت دیگر از این منظر ضدین عبارت اند از دو خصلت که وجودشان در یک شئ نافی ذات شئ خواهد بود. در صورتی که ضدین هراکلیتوس، نافی ذات نیستند، بلکه عین ذاتند. به این معنی وجود آنها در یک شئ منجر به تناقض و نفی ذات و موجودیت شئ نمی شود؛ بلکه آنها عامل تغییر در ماهیت شئ هستند. به عبارت بهتر آنها در مرتبه ی ذات و اتحاد وجودی با یکدیگر ضدیت و مغایرتی ندارند بلکه ضدیت آنها در مرتبه ی اثر گذاری و تغییر است. که در آن شرایط در هر مرحله یکی بر دیگری قالب می شود و هیچ تناقضی رخ نمی نماید.

پارادوکس دیگری که پارمنیدس در تفکر هراکلیتی می بیند مربوط به مفهوم «شدن» است. او معتقد است که «شدن» هراکلیتی عبارت است از حرکت و تغییر از هستی به نیستی. زیرا اگر چیزی به هستی شئ اضافه نشود اصلا حرکت و شدنی محقق نشده است و شئ جز هستی خود چیزی ندارد که به خود بی افزاید. بنابراین حرکت و شدن عبارت است از تغییر ماهیت شئ از آنچه هست به آنچه نیست. (حرکت از چیزی که شامل هستی شئ می شود به آنچه که شامل هستی وی نمی شود. در این جا مقصود از نیستی، عدم مطلق نیست، بلکه مقصود عدم تحقق ماهیت در شئ است.) از نظر پارمنیدس حرکت هستی به نیستی، عین تناقض است. زیرا هستی و نیستی نقیضین هستند و ارتفاع و اجتماعشان محال می باشد. از اینرو آنچه که هست نمی تواند نیست شود و آنچه که نیست نمی تواند موجود شود. به عبارت دیگر موجودیت همان ذات هستی و معدومیت همان ذات نیستی است و سلب ذات از شئ محال است. بنابراین نه معدوم، موجود می شود و نه موجود، معدوم می شود.

به عبارت دیگر آنچه که به واقع وجود دارد، همان هستی لایتغیر و ساکن است. بنابراین آنچه که ادراک حسی ما تشخیص می دهد، همگی ساخته ی قوه ی وهم و حقائق ذهنی و فاقد عینیت هستند.

اما نظریه ی پارمنیدس دارای نقص اساسی است که به آن توجه نداشته است و آن خلط میان مفهوم عدم مطلق و عدم مصداقی یا ربط السلب است. عدم مطلق آن است که هیچ حکمی بر آن قابل حمل نیست و از اینرو نمی توان هیچ سخنی از آن به میان آورد. اما اگر عدم به معنای ربط السلب استعمال شود مقصود از آن عدم مصداقی است. یعنی شرایطی که در آن موجودیت یک شئ خاص لحاظ نشده است. مانند وقتی که می گوییم: « در این تابلو، اثری از زیبایی نیست. » که در آن «زیبایی» دارای مفهوما موجود است، اما در شرایط خاصی که در اینجا «تابلو» است، لحاظ نشده است و به عبارت دیگر از ن سلب شده است. استاد مطهری در پاورقیهای «اصول فلسفه و روش رئالیسم» در این باره می نویسد: « عدم اعتبار دیگری نیز دارد که نوعی مجاز است. ذهن، پس از آنکه چیزی را از خارج نفی یا سلب کرده و برای آن چیز مصداق و نفس الامریتی ندید، چنین اعتبار می کند که نفس نفی و سلب به جای ایجاب و اثبات نشسته است. یعنی هنگامی که وجود یک شئ خاص را در خارج نمی بیند، نقطه ی مقابل آن وجود را که در واقع جز خالی بودن خارج از آن وجود چیزی نیست به عنوان یک امری که جای وجود را پر کرده است اعتبار می کند. »

اشکال مهمی که بر برهان پارمنیدس مترتب است، از اشتباه او در معدوم مطلق دانستن صور ناموجود در زمان معین است. برای مثال سیبی را فرض کنید که دارد می گندد. مسلما سیب سالم و گندیده هر دو موجود دارند، اما در دو زمان متفاوت. بنابراین نمی توان گفت که سیب گندیده، معدوم مطلق است، بلکه معدوم مصداقی است. به این معنی سیب گندیده در زمان قبل از حدوثش مصداق ندارد، اما در هر حال دارای نوعی وجود است. اما اگر پرسیده شود که وجود سیب گندیده، چه نوع وجودی است، پاسخ این است که وجود بالقوه. این نظری است که اولین بار توسط ارسطو مطرح گردید و علت آن این بود که وی نظریه ی پارمنیدس را با بدیهیات در تناقض می دانست. اگر هم فرضیه ی پارمنیدس مبنی بر

www.takbook.com

www.takbook.com

وهمی بودن حرکت درست باشد، مشکل تازه ای پدید می آید و آن این است که حرکت، لااقل در عالم توهم موجود است و این در حالی است که بنا به نظر پارمنیدس حرکت امری محال است. در صورتی که حرکت حقیقتا محال و ممتنع باشد، نباید حتی در عالم وهم نیز موجود باشد و به تصور در آید. از طرفی این عقیده که حرکت لااقل در ذهن موجود است، ایده ای بدیهی است و نمی توان به آن خدشه ای وارد ساخت. بنا به همین دلیل، نظریه ی پارمنیدس مردود است. بنابراین حرکت باید موجود باشد و برای موجودیتش نیز، عینیت ملاک نیست.

بنابر نظریه ی ارسطو، حرکت از آن جهت که تفاوت زمانی ایجاد می کند، برای توصیفش نیازمند دو معیار و ملاک است. از اینرو تمامی احکام و حیثیات بر این پایه، به دو دسته تقسیم می شوند. یکی آن دسته از احکام و حیثیاتی که در زمان مشخصی وجود دارند و نسبت به آن زمان، بالفعل خوانده می شوند. دیگر آن دسته از احکام که نسبت به یک زمان حیثیت عدمی دارند و نسبت به زمان دیگر حیثیت وجودی و آنها را بالقوه می نامیم. بنا به این تعریف، سیب گندیده نسبت به زمان وجودی اش، بالفعل و نسبت به زمانی که سیبی سالم بود، بالقوه است.

- حرکت جوهری:

مبحث حرکت جوهری در فلسفه ی اسلامی از قدمت بلندی برخوردار نیست. قول به سریان حرکت در جوهر اشیاء، به طور سیستماتیک و نظام مند اولین بار توسط صدرالمتالهین شیرازی ارائه شد. از اینرو وی را پایه گذار این مبحث می دانند. قول به وقوع حرکت در جوهر موجب شد تا بسیاری از مسائل دیرینه ی لاینحل فلسفی، به شکل تازه ای مطرح و حل شوند. در این مختصر به تبین اجمالی این نظریه پرداخته و برتری های آن را نشان خواهیم داد. آنکه طالب تفصیل است باید به کتب مربوطه مراجعه کند.

فلاسفه ی اسلامی از دیر باز حرکت را در چهار مقوله تحت عنوان وضع، این، کیف و کم، دسته بندی کرده اند. دراین دسته بندی، حرکت وضعی همان حرکت شئ دور محور و مرکز خود است مانند حرکت زمین به دور خودش؛ حرکت اینی نیز همان تغییر مکان است. مانند حرکت اجسام در فضا؛ حرکت کمی حرکت شئ در قالب مقدار و اندازه است. مانند بزرگ شدن اشیا و رشد اجسام نامی؛ و حرکت کیفی نیز عبارت است از تغییر حالات و کیفیات اجسام و اشیاء، مانند رسیدن میوه روی شاخه های درخت که از این سنخ است.

فلاسفه و قدمای پیش از ملاصدرا، حرکت را در این مقولات چهارگانه به صورت عرضی می دانستند. آنها معتقد بودند که حرکت تنها در اعراض جریان دارد و شامل موضوعات آنها (جواهر) نمی شود. بر اساس استدلال این دسته از اندیشمندان حرکت در موضوع بر مبنای کون و فساد، انقلاب در ذات است و از اینرو باید آن را محال دانست. یکی از مخالفان سرسخت نظریه ی حرکت جوهری، بوعلی سینا، فیلسوف برجسته ی اسلامی است، که به اقامه ی برهان مشهوری برای رد سریان حرکت در جوهر پرداخته است که در ذیل به بررسی آن می پردازیم.

شیخ الرئیس برهان خود را با این مقدمه بیان می کند. او مقدمتا می پرسد که وضعیت نوع شئ در حرکت جوهری چگونه است. آیا نوع در اثر حرکت جوهر تغییر می کند یا صرفا تغییرات در اعراض روی می دهند؟ پاسخ اینجاست که اگر تغییرات در اعراض باشد، مسلما تحول، ذاتی نخواهد بود. در این صورت حرکت منتسب به ذات شئ نخواهد بود و نمی توان آن را اشتدادی و تشکیکی دانست، بلکه حرکت تنها یک حرکت عرضیه خواهد بود. اما اگر تغییرات در نوع باشد، لازمه اش زایل شدن نوع اولیه و محقق شدن نوع جدیدی است که قبلا موجود نبوده است. بر این اساس حرکت تنها تبیینی از مدل کون و فساد خواهد بود. به عبارت دیگر این شئ نیست که تغییر می کند، بلکه شئ معدوم شده و شئ جدیدی ایجاد می شود. بنابر این دیدگاه، حرکت نمی تواند در قالب شئ واحد و ساختار اتصالی صورت گیرد. از طرف دیگر استدلال دچار همان نقصی خواهد شد که پارمنیدس به آن اشاره کرده است. تنها حالت توجیه این نوع تغییر، وساطت عروض است، که اگر چنین باشد، حرکت دیگر جوهری و قائم به موضوع شئ نخواهد بود بلکه عرضی مفارقی خواهد بود.

بنابراین در دیدگاه بوعلی تمامی حرکات اعم از کیفی یا اینی یا وضعی یا کمی از سنخ عرضی هستند، زیرا همه ی آنها به موضوع خود یعنی جوهر وابسته اند. از این جهت که خود به موضوعی وابسته اند، می توان آنها را دارای حرکت دانست. اما خود جوهر به دلایل ذکر شده نمی تواند موضوع حرکت و سریان قرار گیرد. دلیل دیگری که شیخ در رد حرکت جوهری اقامه می کند مربوط به انحصار ماهوی شئ در حدود است. بنا بر اعتقاد شیخ، در صورتی که حرکت در جوهر سریان داشته باشد، لازم است که همه ی انواعی که در حین حرکت بر جوهر استوار می شوند در آن

www.takbook.com

www.takbook.com

بالفعل حضور داشته باشند. به عبارت دیگر انواع مترتب بر جوهر یا باید خود در جوهر بالفعل حاضر باشند، یا آنکه به واسطه ی عروض در آن پدیدار شوند. (در اینجا مقصود از نوع، جزء ذات صورت شئ است که خود بنا بر دیدگاه شیخ نسبت به جوهر نوعی عرض است. در اینجا معنای عروض آن عواملی است که از خارج بر صورت شئ تاثیر گذاشته و آن را تغییر می دهند.) در صورتی که به واسطه ی عروض در شئ پدیدار شوند، حرکت از سنخ عرضی خواهد بود و دیگر نمی توان آن را منتسب به جوهر دانست. از طرفی امکان ندارد که انواع بالفعل در جوهر حاضر و موجود باشند زیرا مستلزم تناقض است.

صدر المتالهین این اشکال بوعلی را به واسطه ی تمایز میان وجود و ماهیت پاسخ می دهد. وی معتقد است که در هر حرکت اشتدادی آنچه که ثابت و یکسان است، وجود است. بنا به نظریه ی وحدت وجودی ملاصدرا، وجود به عنوان واقعیت بسیطه دارای ثبوت همیشگی است. بنابراین شئ در ابتدای حرکت، انتهای آن یا در حین آن وجودا، یکسان است. اما آنچه که متغیر بوده و مشمول انقلاب ذاتی می شود ماهیت شئ است، که ثبوت عرضی دارد. (نسبت ماهیت به جوهر، نسبت عرضی و نسبت ماهیت به خودش، نسبت ذاتی است.)

بنا به اعتقاد شیخ، جسم، موضوع حرکات عرضیه و به قول دیگر شئ متحرک است. اما خود جسم از آن جهت که موضوع است، دارای حرکت نیست. ملاصدرا این سخن را می پذیرد؛ اما نظر او این است که حرکات جوهریه نمی توانند قائم به جسم باشند، بلکه باید قائم به واقعیت بنیادی تری باشند. او این واقعیت بنیادی را ماده می داند، اما نه هیولای اولی، بلکه ماده ی واجد صورت. زیرا اگر هیولای اولی باشد، حرکت دچار اشکال می شود، زیرا ماده ی اولی قوه ی محض است و از اینرو فی نفسه واقعیت خارجی ندارد و به همین دلیل نمی تواند موضوع حرکت واقع شود. اما نکته ی مهمی که در تبیین نظریه ی حرکت جوهری حائز اهمیت است، این است که در اینجا مقصود از صور ماده، صور عامه است نه خاصه. یعنی ماده از آن جهت که دارای صورت است مورد نظر است نه از آن جهت که دارای چه صورتی است. بنابراین مفهوم صورت در اینجا به عنوان یک مفهوم کلی استعمال شده است. با توجه به این تعریف، اگر شئ موجود بالفعل باشد، دارای ماده ی واجد صورت باشد، زیرا همانطور که گفته شد، ماده ی محض تحقق فی نفسه ندارد، بلکه تنها می تواند با صورتش محقق شود. اما خواص آن صورت مد نظر نیست زیرا در اینجا اهمیتی ندارد که صورت دارای چه خصائلی است که آن را از صور دیگر متمایز می کند. به عبارت دیگر می توانیم بگوییم که شئ بالفعل، هیولای واجد صورت (در معنای کلی) است به اضافه ی برخی از خواص که وابسته به ماهیت شئ هستند. ملاصدرا با تکیه بر این تقریر، معتقد است که ماده با صور عامه (کلی) امری ثابت و باقی است که هیچگاه مشمول تغییر نمی شود. علاوه بر این صدرالمتالهین شیرازی در «شواهد الربوبیة» ، ماهیت را به عنوان امر ثابت و باقی تلقی می کند و همین باعث می شود که برخی از متفکران او را به باد انتقاد بگیرند. شهید مطهری در «حرکت و زمان در فلسفه ی اسلامی» در این باره می نویسد: « مگر اینکه مقصود از ماهیت، ماهیت جنسی باشد نه ماهیت نوعی، یعنی همان جنس الاجناس ، یعنی خود مقوله را در نظر بگیرد. و بعد هم گیرم که ما بگوییم ماهیت باقی است. ماهیت که امری اعتباری است و از آن کاری بر نمی آید که بتواند حافظ وحدت باشد. »

از عبارات ملاصدرا در «شواهد الربوبیة» به نظر می رسد که از دیدگاه او ماده ی مصور، از سنخ ماهیت می باشد و امری باقی است. اما این ثبات وجودی در حرکت صدق می کند، نه در تحقق. به عبارت دیگر از منظر ملاصدرا تحقق ماده به وجود است، اما از آن جهت که صورت برای ثبوتش به آن نیازمند است، باید در حرکت باقی باشد. بنابراین در اینجا نظر ملاصدرا با مبانی اصالت وجود مخالف نیست، بلکه منظور او از ثبوت، ثبوت ذاتی نیست، بلکه ثبوت مصداقی است. در نوشته های دیگری که از ملاصدرا به جای مانده به نظر می رسد که او در برخی از آنها، امری مجرد و ماوراء الطبیعی را ملاک ثبوت موضوع در حرکت جوهری می داند. اما در واقع منظور وی از ثبوت در هستی شناسی و حرکت شناسی، دو مفهوم متفاوت بوده است و نباید آنها را با هم خلط کرد. ماده بر اساس نظر ملاصدرا از آن جهت که دارای امکان فقری است، چه در حدوث و چه در بقاء به علت مجرد و ماوراء الطبیعی نیازمند است. اما ثبوت در این معنا با مفهوم ثبوت در حرکت مغایر است. معنای ثبوت موضوع حرکت، از سنخ ثبوت وجودی نیست، از اینرو به وجوب و امکان ذاتی ربطی ندارد.

اما نکته ای که علامه طباطبایی پیرامون نظریه ی حرکت جوهری تصریح می کند، این است که جوهر برای بقاء، حقیقتا به موضوعی خارج از ذات

www.takbook.com

www.takbook.com

خود نیاز ندارد. از اینرو جست و جو در شناخت «ثابت» در حرکت جوهری خطاست. بلکه جوهر تنها در حدوثش نیازمند علت خارجی است. به عبارت دیگر جوهر دارای حیثیت ثبوت و تغییر به صورت توام اما از جهات مختلف است. ایشان در «بدایة الحکمة» در این باره می نویسد: « نیاز حرکت به یک موضوع ثابت و برقرار در طول حرکت اگر بدین جهت است که حرکت یک معنای وصف دهنده بوده و از اینرو نیازمند چیزی است که وجودش لنفسه باشد، تا بدان تعلق گیرد و به آن وصف دهد، همانگونه که اعراض و منطبع در ماده نیازمند چنین موضوعی می باشند، باید بگوییم: موضوع حرکت های عرضی یک امر جوهری مغایر با آن اعراض است، اما موضوع حرکت جوهری خود حرکت است. زیرا مقصود ما از موضوع حرکت همان ذاتی است که حرکت قائم به آن است و وجودش برای آن می باشد. و از آنجا که حرکت جوهری یک ذات جوهری گذرا و سیال است، قائم به خود و موجود برای خود می باشد. بنابراین در حرکت جوهری حرکت و متحرک یکی است. »

- براهین حرکت جوهری:

▪ برهان اول:

ـ مقدمه اول:

مسلما هر آنچه که دارای وجود سیال است، حرکت می کند. به این معنی بسیاری از اعراضی که بر شئ مترتب می شوند دارای وجود سیال و متحرک هستند. درک این حرکات امری بدیهی و غیر قابل رد است. زیرا همه ی ما وجدانا آنها را مشاهده و تصدیق می کنیم. مانند همه ی حرکات کمی، کیفی، وضعی و اینی که در زندگی روزمره رخ می دهند. برای مثال می توان از جابجایی اجسام، رسیدن میوه های کال، حرکات چرخشی و بزرگ و کوچک شدن اشیاء نام برد.

ـ مقدمه دوم:

علت حرکت اعراض، ذات و طبیعت آنهاست. به عبارت دیگر آنچه که به شیوه و قصد خاص حرکت می کند، باید اقتضای چنین حرتی را داشته باشد. یعنی باید همه ی علل تحقق حرکت به صورت معین، از جمله علت صوری و مادی فراهمباشد تا چنین حرکتی صورت گیرد. بنابراین اگر توانایی چنین حرکتی در طبیعت شئ موجود نباشد، نمی توان انتظار داشت که حرکت محقق شود. فرقی ندارد که حرکت از خارج بر شئ تحمیل شده باشد، یا اینکه شئ به اقتضای طبیعت و ذات خودش و بدون دخالت عامل خارجی حرکت کرده باشد. بنابراین رابطه ی علی میان طبیعت شئ و حرکت در هر شرایطی انکار ناپذیر است، چه حرکت قسری (حرکاتی که به واسطه ی عامل خارجی محقق می شوند.) باشد و چه طبعی باشد.

ـ مقدمه سوم:

علت تامه ی یک شئ متحرک، عقلا و منطقا باید خود متحرک باشد. زیرا در غیر این صورت رابطه ی معلی میان آنها از میان خواهد رفت. به عبارت دیگر شئ پس از تغییر مسلما صورت جدیدی به خود می گیرد که مسلما این صورت جدید در حدوث و بقای خود به علت تامه اش نیازمند است. از طرف دیگر علت و معلول به سبب سنخیتشان، دارای وحدت وجودی و دلالت ماهوی می باشند؛ از اینرو از علت واحد تنها علت واحد صادر می شود (منظور از علت، در اینجا علت تامه است و این قانون در مورد علت ناقصه همواره صادق نیست.) بنابراین دو صورت متفاوت نمی توانند علت (تامه) واحد داشته باشند. به همین دلیل شئ پس از تغییرش نمی تواند علت تامه اش را حفظ کند. از اینجا دانسته می شود که با حرکت معلول، علت نیز حرکت خواهد کرد.

از مقدمات فوق می توان نتیجه گرفت که طبیعت و موضوع حرکت اعراض نیز باید خود متحرک باشد و از آنجا که حرکات عرضیه اموری بدیهی و وجدانی هستند، حرکات جوهری نیز به پیروی از آن ها واجب هستند، زیرا همان طور که اثبات کردیم علت حرکات اعراض، موضوع و طبیعت وجودی آنهاست.

البته برهان به شکلی که مطرح شد، قابل مناقشه است و باید با دقت بیشتری بررسی شود. در متن این برهان مفاهیم علت، در معنای کلی و علت تامه با یکدیگر خلط شده اند. در مقدمه ی دوم، علت بدون هیچ قید و در معنای کلی استعمال شده است. حال آنکه در مقدمه ی سوم

www.takbook.com

www.takbook.com

مقصود از علت، علت تامه است. بنابراین لفظ علت در دو معنای ذکر شده مشترک لفظ است نه مشترک معنوی؛ به همین دلیل برهان مخدوش است. نقص اصلی برهان در اینجاست که در مقدمه ی دوم، درست آن است که به جای علت در معنای کلی، معنای علت ناقصه مورد استفاده قرار گیرد. زیرا طبیعت اشیاء لااقل در حرکات قسری علت تامه ی آنها نیست، بلکه حداکثر می تواند علت مادی و صوری آنها تلقی شود. از طرفی، علت تامه است که برای معلول متحرک خود، منشا تغییر است، نه علت ناقصه. بنابراین می توان گفت که در حرکات عرضیه ی قسری، جوهر که علت مادی و صوری محسوب می شود، خود متحرک نیست؛ بلکه عامل متحرک علت فاعلی است. به این اعتبار، علت مادی و صوری ثابت، به انضمام علت فاعلی و غایی متحرک، مجموعا علت تامه ای را تشکیل می دهد که به واسطه ی اجزایش (علت فاعلی و غایی) متحرک است.

علامه طباطبایی در «نهایة الحکمة» به کمک اصل تسلسل به این شبهه اینگونه پاسخ می دهد:

« ما نقل کلام می کنیم به خود آن عوامل و رویدادهای بیرونی و می پرسیم: تغییر و تحول آن عوامل و رویدادهای بیرونی از کجا بوجود آمده و منشا تجدد آن چیست؟ پس به ناچار باید به طبیعتی برسیم که تحول و تجدد، ذاتی آن باشد. »

▪ برهان دوم:

صدرالمتالهین شیرازی در «اسفار» بیش از پنج برهان در اثبات حرکت جوهری اقامه کرده است که در اینجا به منظور تلخیص بحث، از تبیین آنها خودداری کرده و به دو برهان از بین آنها اکتفا می کنیم.

در این برهان از طریق سنخیت وجودی میان جوهر و عرض استدلال شده است. تبیین برهان به شرح ذیل است:

هر شئ در حیثیت وجودی خود دارای دو مرتبه به نامهای «جوهر» و «عرض» است. در تعریف جوهر می توان گفت: جوهر آن چیزی است که بقائش در خارج قائم و متکی به ذات خود بوده و وجودش در شئی بی نیاز از آن، نیست. به همین منوال عرض نیز عبارت است از موجودی که وجودش در خارج مبتنی و استوار به ذات خود نیست، و به عبارت دیگر نیازمند موضوعی خارج از ذات و ماهیت خود است که آن را قوام بخشد و آن موضوع مفهوما بی نیاز و مستقل از آن عرض خواهد بود.

با توجه به شرح فوق، ماهیت عرض دارای حیثیت لغیره است و خارج از وجود موضوعش موجودیت و تحققی ندارد. بنابراین جوهر و عرض هر چند که دو ماهیت مختلف و مغایرند، اما وحدت وجودی دارند و وجود عرض بدون در نظر گرفتن جوهر امری محال است. بنابراین جوهر و عرض وجودا یکی هستند. (هر چند مفهوما مختلف باشند اما به سبب حیثیت تعلقی اعراض، وجودا عین یکدیگرند.) از آنجایی که جوهر و عرض هر دو از مراتب ذاتی شئ به شمار می روند، نمی توانند در حیثیت وجودی با یکدیگر تفاوتی داشته باشند. بنابراین تحرک در یکی از آنها به منزله ی تحرک دیگری است. بنابراین تغییر در اعراض به منزله ی وجود تغییر در جواهر است. استاد جلال الدین آشتیانی در «شرح حال و آراء فلسفی ملاصدرا» در این باره می نویسد: « باید جمیع عوارض ذاتیه ی طبیعت از لوازم وجود طبیعت باشند و به جعل طبیعت موجود شوند. طبیعت و لوازمش به حسب نحوه ی وجود معیت دارند، فیض وجود اول به طبیعت و اصل، و از طبیعت مرور نموده، به لوازم آن می رسد. از جمله ی اعراض و توابع و آثار طبیعت، حرکت است و چون حرکت با طبیعت به حسب وجود معیت دارد، باید طبیعت متجدد و یال باشد.»

http://vista.ir/?view=article&id=346377

VISTA.IR
Online Classified Service

مفهوم زمان از دیدگاه هایدگر

www.takbook.com

www.takbook.com

در این مقاله به بررسی رساله هایدگر با عنوان "مفهوم زمان" می پردازم. هایدگر در این رساله به بحث درباره زمان پرداخته است. برای درك کتاب " وجود و زمان" بهتر است قبل از مطالعه آن به مطالعه رساله "مفهوم زمان" پرداخت.

از نظر هایدگر مفهوم زمان را می توان در ابدیت یافت و پیش شرط آن اشراف و درك کامل ابدیت است. برای این منظور باید به ابدیت ایمان یافت اما فیلسوفان به ایمان و یقین در این باره هرگز نمی رسند چرا که شك اساس فلسفه است و فلسفه هرگز نمی تواند حیرت را ازمیان بردارد. الهیات از نظر هایدگر با دازاین انسانی یعنی هستی نزد خدا و هستی زمان مند در انسان سروکار دارد اما خدا نیازی به الهیات ندارد و ایمان به او وجودش را سبب نمی شود. ایمان مسیحی با آنچه در زمان روی داده مرتبط است. چون فیلسوف ایمان نمی آورد می خواهد زمان را از خود زمان درك کند.

هایدگر زمان را به سه نوع زمان روزمره و زمان طبیعی و زمان جهانی تقسیم می کند. در بحث زمان روزمره می گوید که زمان آن چیزی ست که اتفاقات در آن رخ می دهند. زمان در موجود تغییر پذیر اتفاق می افتد. پس تغییر در زمان است. تکرار دوره ای ست. هر دوره تداوم زمانی یکسانی دارد. ما می توانیم مسیر زمانی را به دلخواه خود تقسیم کنیم. هر نقطه اکنونی زمانی بر دیگری امتیاز ندارد و اکنونی پیش تر و پس تر (بعدتر) از خود دارد. زمان یکسان و همگن است. ساعت چه مدت و چه مقدار را نشان نمی دهد بلکه عدد ثبت شده اکنون است. هایدگر می پرسد که این اکنون چیست و آیا من انسان بر آن چیرگی و احاطه دارم یا نه؟ آیا این اکنون من هستم یا فرد دیگری ست؟ اگر این طور باشد پس زمان خود من هستم و هر فرد دیگر نیز زمان است و ما همگی در با هم بودنمان زمان هستیم و هیچ کس و هر کس خواهیم شد.

آیا من همین اکنون هستم؟ یا تنها آن کسی که این را می گوید؟ هایدگر زمان طبیعی را همان ساعت طبیعی تبادل روز و شب می داند که دازاین انسانی ان را مشخص کرده است. آیا من بر هستی زمان احاطه دارم و چیره ام؟ آیا خود را در اکنون دخیل می دانم؟ آیا من خود اکنونم و دازاین من زمان است؟ آیا این زمان است که ساعت را در ما به وجود می آورد؟

آگوستین جان انسان را زمان می داند و در اعترافات خود به طرح این پرسش پرداخته است. آگوستین می گوید: ای جان در تو زمان را جستجو می کنم و اندازه می گیرم. آن دم که دیگران ناپدید و محو می شوند اشیاء حادث و فانی تو را به موجودیتی می آورند که بر جا می ماند. دازاین اکنونی همان هستی حاضر است و من این هستی را در دازاین اکنونی اندازه می گیرم نه اشیاء فانی را که در می گذرند. آن دم که زمان را اندازه می گیرم هستی خود را و حال خود را اندازه می گیرم.

پرسش درباره چیستی زمان ما را به تامل درباره دازاین می کشاند و منظور از دازاین امر هستنده در هستی خودش است. دازاین همان حیات انسانی ست و هر کدام از ما این هستنده هستیم. یعنی دازاین من هستم است.بیان اصیل هستی اظهار من هستم است. پس دازاین در حکم هستی من است.

اگر لازم است هستی انسان در زمان باشد پس ناچار باید این دازاین در فرمان های بنیادین هستی اش مشخص شود.

●هایدگر ساختارهای بنیادین دازاین را شامل این ویژگی ها می داند:

۱. دازاین هستنده ای ست که با در جهان بودن مشخص می شود. یعنی حیات انسانی با جهان سر کردن و با آن درگیر شدن است. هستی انسان با درگیر شدن ذهنی با جهان و در آن درنگ کردن و مورد پرسش قرار دادن است. در جهان بودن به معنای مراقبت کردن از جهان است.

۲. در پی حکم در جهان بودن دازاین می توان نتیجه گرفت که دازاین با همدیگر بودن و با دیگران بودن است. همین جهان را با دیگران داشتن به معنای برای دیگران بودن است.

۳. با هم داشتن جهان فرمان ممتاز هستی ست. روش بنیادین دازاین جهان یعنی با هم داشتن آن است که همانا سخن گفتن است. سخن

www.takbook.com

www.takbook.com

گفتن کامل همان سخن گفتن گویا و واضح درباره چیزی ست. در سخن گفتن آدمی ست که در جهان بودن او نقش دارد. سخن گفتن در واقع تفسیر نفس دازاین نیز هست. این نکته نشان می دهد که هر آن دازاین چه درکی از خود دارد و خود را چه فرض می کند. در با همدیگر سخن گفتن انسان نه تنها از موضوع مورد صحبت حرف می زند بلکه تفسیر او از اکنونی که در این گفتگو می باشد نیز وجود دارد.

٤. دازاین هستنده ای ست که خود را در حکم من هستم مشخص می کند. دازاین همان طور که در جهان بودن است دازاین من هم هست. دازاین در هر آنی از آن خودش است.

٥. چون دازاین هستنده ای ست که من هستم و با یکدیگر بودن را مشخص می کند می توان نتیجه گرفت که من تا حدودی دازاین خودم نیستم بلکه دیگران هستم. من با دیگران هستم و دیگران هم همین طور با دیگرانند.هیچ کس خود او نیست. او هیچ کس و توامان همه کس است. همین هیچ کس همان هرکس است. پس دازاین هستنده ای ست که من هستم است و هستنده ای ست که هر کس است.

٦. دازاین در در جهان بودن هر آنی هر روزه اش به هستی خودش برمی گردد. اگر در همه سخن گفتن ها از جهان سخن گفتن دازاین درباره خودش وجود دارد همه مراقبت ها مراقبت هستی از دازاین هم هست. یعنی انسان در حین سخن گفتن از جهان از خودش هم دارد حرف می زند و در عین حال مراقبت هستی از اونهفته است. من تا حدی خودم هستم و دازاین من در آنچه با آن در ارتباط هستم و آنچه مرا با شغلم پیوند می دهد و به آن مشغولم نقش دارد. مراقبت از دازاین مراقبت از هستی را به دنبال دارد و این همان تفسیر دازاین است و به کمك این تفسیر دازاین را درك می کنند.

٧. در حد متوسط دازاین روزمره بازتابی از من و نفس (خودم) نهفته نیست اما دازاین خود را در خود دارد. او در نزد خویشتن خویش وجود دارد. دازاین با آنچه با آن ارتباط دارد ظاهر می شود.

٨. به دازاین نمی توان به اندازه هستنده استناد کرد. با اشارت به دازاین نمی توان از هستنده حرف زد. پیوند ابتدایی معطوف به دازاین تامل نیست بلکه خود تجربه کردن آن در سخن گفتن از آن است و تنها به شیوه سخن گفتن از دازاین است که دازاین هر آنیت اش را داراست ولی باید در نظر داشت که در تفسیر دازاین روزمرگی حاکم است. این تفسیر از طرف هر کس طبق سنت هاست. دازاین در خودش در دسترس است و تفسیر آن با توجه به هستی آن است. این یك پیش شرط است.

حیرت ما در پی درك دازاین در محدودیت در ناایمنی و نقصان توان شناختی ما نیست بلکه در خود هستنده ای ست که باید بشناسیم یعنی این حیرت در امکان اساسی هستی خودش است. دازاین در هر آنیت وجود دارد. تا وقتی آنی وجود دارد همان آن دازاین من است. تعیین آن تعیینی دقیق برای این هستی ست. هر کسی که آن را انکار کند سخن گفتن از آن را از دست می دهد. دازاین به انتها نمی رسد و در انتها دازاین وجود ندارد.پس فرجام دازاین دیگران عدم است و دیگر وجود ندارد و به همین دلیل است که دازاین دیگران نمی تواند جایگزین دازاین به معنای اصیل آن شود. پس من هرگز دیگری نیستم. فرجام دازاین من یعنی مرگ من به این معنی نیست که پیوند یکمرتبه گسسته شود. دازاین می تواند خود را با مرگش یکی کند و این منحصرترین امکان خویشتن دازاین است.

این منحصرترین امکان هستی در شرف واقع شدن در یقین است و این یقین از رهگذر ابهام حاصل می شود. تفسیر خود دازاین که از یقین و اصالت جلوتر می رود تفسیر بر مرگ خودش است که همراه با یقین است.

هایدگر می پرسد زمان چیست؟ و دازاین در زمان چیست؟ دازاین در هر آن بر مرگ خود آگاهی دارد. دازاین به معنی حیات انسانی همان امکان داشتن است. یعنی گذشتن مطمئن و در عین حال مبهم از خود ممکن است. هستی امکان بر مرگ واقف است و معلوم است که آن را می دانم اما به آن فکر نمی کنم. دانایی من از مرگ تفسیری از دازاین است. دازاین این امکان را دارد که مرگ خود را دور کند.

گذر زمانی که من به سوی آن می روم عبور از من است. زمانی می رسد که من در هیچ کدام از اینها نخواهم بود نه در انسانی نه در بیهودگی ها نه در طفره رفتن ها و نه در یاوه گویی ها. این عبور همه چیز را به سوی مرگ و عدم می برد. این عبور هیچ حادثه ای در دازاین من نیست چون با هر رویداد دازاین تغییر می کند ولی از رفتن به عدم دازاین تغییر نمی کند. این عبور چیستی نیست بلکه چونی ست یعنی علت اصیل دازاین من

www.takbook.com

www.takbook.com

را در بر دارد.

دازاین در نهایی ترین امکان هستی اش خود زمان است نه در زمان که زمان خودش در آن و از آن وجود دارد. وقت نداشتن یعنی زمان را به اکنون بد و ناجور هرروزگی انداختن. پدیدار بنیادین زمان آینده است. زمان هیچ گاه به درازا نمی کشد چون در اساس هیچ درازایی ندارد.

دازاین خود باید نفس زمان باشد. آن را با ساعت اندازه می گیریم. آنگاه دازاین همراه با ساعت است. این دازاین محاسبه می کند و از چندی زمان می پرسد. پس با زمان در اصالت و حقیقت یکی نیست. در پرسش از کی و چه مدت دازاین زمان خودش را گم می کند. دازاین محاسبه شونده با زمان زمان است. زمان را در چه مدت آوردن پنداشتن آن در حکم حالای اکنون است. دازاین از چونی می گذرد و به چیستی هر آنی درمی آویزد. دازاین اکنون خودش می شود. همه اتفاقاتی که در جهان رخ می دهند برای دازاین محدود به اکنون می شود. این امر همان امر "هنوز نه" است. دازاین از آینده خلاص نمی شود. آینده نفس اکنون را به اندازه اکنون خودش شکل می دهد و می سازد. گذر به سوی آینده نمی تواند اکنونی شود وگرنه عدم خواهد بود.دازاین در چیستی دلزده و ملول می شود. دلزده از پر کردن روز می شود. برای این دازاین به اندازه اکنون بودنی که هرگز زمان ندارد زمان دراز می شود. زمان تهی می شود زیرا دازاین با پرسش از چندی (چه مقداری) زمان آن را طولانی و درازآهنگ کرده است. درحالی که در اثنای بازگشت به گذشته هیچگاه خسته کننده نمی شود. در هرروزگی رویداد جهان در زمان در اکنون حادثمی شود و امر یکنواخت به حالا بازمی گردد. حالا از حالا تا آن موقع تا بعد تا حالای دیگر.

دازاین که به مثابه با همدیگر بودن مشخص شده از سوی آنچه منظور هرکس است از سوی آنچه رهاست همان جریانی که کسی نیست و هیچ کس است هدایت می شود. دازاین در هرروزگی و یکنواختی آن هستی ای نیست که من هستم بلکه از آن همان هستی ست که هرکس است. دازاین زمانی ست که هرکس در آن با دیگری و با یکدیگر است. این هرکس- زمان ساعتی که هر کس دارد زمان با یکدیگر در جهان بودن را نشان می دهد.

ساعت به ما حالا را نشان می دهد اما هیچ ساعتی به ما آینده و گذشته را نشان نداده است. وقتی با ساعت روی دادن آتی حادثه ای را مشخص می کنیم منظورمان آینده نیست بلکه تا کی بودن مدت و درازای انتظار کشیدن حالای من تا به حالای گفته شده را مشخص می کند. از زمان طبیعت (طبیعی) درمی یابیم که زمان به جای گذشته و آینده حالا می باشد و زمان به مثابه اکنون تعبیر می شود. گذشته به مثابه "نه دیگر اکنون" و آینده به مثابه "هنوز نه اکنون" تفسیر می شود. گذشته را نمی توان بازآورد و آینده نامشخص و مبهم است.

طبیعت در هرروزگی به طور مداوم اتفاق می افتد یعنی تکرار می شود. رویدادها در زمان وجود دارند اما زمان ندارند بلکه به طور گذرا و عبور کننده از رهگذر یك اکنون رخ می دهند. این زمان اکنونی فرجام یك دوره است. جهت مفهومی ست یگانه و برگشت ناپذیر. همه اتفاقات از آینده ای بی انتها به گذشته ای بازنیامدنی رخ می دهند.

دو مورد برگشت ناپذیری و شبیه سازی بر نقطه اکنون وجود دارند. زمان شیفته وار دنبال گذشته می دود. همگن سازی همسانی زمان با فضا (مکان) است و زمان در اکنون واپس رانده می شود. در واقع محور مختصات زمان T در کنار محورهای مختصات مکانی X Y Z است.

قبلا و بعدا ضرورتا پیش تر و دیرتر نیستند. اموری در ردیف ارقام که بعد یا قبل از خود هستند هم نیستند. ارقام پیش تر و بعدتر ندارند و ابدا در زمان نیستند. زمان در خود دازاین است. دازاین متعلق به من و از آن من است. دازاین در هرروزگی است و قبل از آینده ناپایدار است. این را وقتی درمی یابیم که آینده و گذشته با هم تلاقی کنند. گذشته را نمی توان بازآورد. زمانمند کردن اکنون نمی تواند به گذشته نزدیك شود پس گذشته در چنبره اکنون می ماند تا در حکم اکنون خود دازاین تاریخی نشود اما دازاین از حکم اکنون تاریخی می شود. در آینده دازاین گذشته خودش است. در چونی دازاین به آن برمی گردد. فقط کیفیت و چونی آن تکرارپذیر است.

اگر گذشته را به عنوان یك امر تاریخی تجربه کنیم با امر گذشته فرق دارد و من هم می توانم به آن برگردم. گذشته نزد تاریخ و وبال گردن آن است. نگرانی از نسبیت باوری هراس از دازاین است. گذشته به مثابه تاریخ اصیل در چونی قابل تکرار است. اکنونی که می تواند در آینده باشد اولین گزاره هرمنوتیك است و آنچه این گزاره می گوید نفس تاریخیت است.

www.takbook.com

www.takbook.com

تا زمانی که فلسفه تاریخ را موضوع مورد مشاهده و تامل در روش می داند و آن را تقسیم بندی می کند به دنبال این نخواهد بود که تاریخ چیست. راز تاریخ در تاریخی بودن است.

زمان قاعده درست فردانیت است اما به سوی شکل گیری هستی های استثنایی نمی رود. او مستثنا کردن خود را نابود می کند و همه را یکسان می کند. هر کس در با هم بودن با مرگ به چونی برمی گردد. زمان چونی و کیفیت است. زمان چیستی نیست. من زمان هستم. من زمان خود هستم.

●از نظر من چند نکته در رساله "مفهوم زمان" هایدگر وجود دارد:

۱. هایدگر دازاین را هستی فعال انسان در نظر گرفته چرا که دازاین از نظر او هستی درگیر انسان با جهان و دیگران است و هستی نمی تواند منفعل باشد. اما هایدگر نحوه توسعه دازاین در انسان را شرح نداده و به این موضوع که چه عواملی در توسعه دازاین موثرند نپرداخته است. یکی از این عوامل به نظر من مسافرت است. هر چقدر انسان بیشتر مسافرت کند بیشتر از زندان خود بیرون می آید و با جهان و دیگران ارتباط برقرار می کند و درگیر می شود و در نتیجه همین مسافرت هاست که انسان به شناخت جهان و دیگران می پردازد و هستی فعال در او که همان دازاین است توسعه می یابد.

۲. اگر دو انسان را در مسافرت در نظر بگیریم این پرسش را می توان مطرح کرد که آیا برای هر دوی این افراد هستی فعال و در ارتباط با جهان و دیگران به یك میزان توسعه می یابد؟ جواب من به این سئوال منفی ست. به نظر من میزان توسعه هستی در انسان به انگیزه او بستگی دارد. بنابراین بین این دو نفر آن کسی که انگیزه بیشتری برای درگیر شدن با جهان و دیگران در مدت این سفر دارد بیشتر از فرد دیگر به توسعه هستی در خود کمك خواهد کرد.

۳. وقتی به این پرسش فکر می کردم که آیا صرفا انگیزه انسان برای توسعه هستی کافی ست یا عوامل دیگر هم موثرند؟ به این نتیجه رسیدم که حتی اگر دو نفر در سفر یك مقدار انگیزه برای درگیر شدن با جهان و دیگران داشته باشند دازاین در آنها به یك مقدار توسعه نخواهد یافت. به نظر من تجربه مهمترین عامل در این مرحله است. فردی که از جهان و انسان های موجود در سفرش آگاهی دارد بهتر از دیگری درگیر آنها خواهد شد و بیشتر از دیگری جهان و انسان هایی که در سفرش با آنها مواجه می شود را مورد پرسش قرار خواهد داد و البته این آگاهی در او بستگی به تجربه ای دارد که از این سفر قبلا به دست آورده و اگر به تعداد بیشتری نسبت به فرد دیگر این سفر را تجربه کرده این تجربه ها برای پرسش کردن درباره جهان و انسان های این سفر به کمکش خواهد آمد. بنابراین به نظر من توسعه هستی در انسان تجربی ست.

٤. هایدگر مطرح کرده که هرکس کاملا خودش نیست بلکه تحت تاثیر دیگران است. این درست است که دیگران در هستی هر کس نقش دارند اما هایدگر نگفته که این هستی در افراد مختلف تا چه حد تحت تاثیر دیگران است. آنچه واقعیت دارد این است که تاثیر دیگران در هر فرد نسبت به دیگری متفاوت است و مقدار این تاثیر بستگی به روحیه آن فرد دارد و نمی توان گفت که تاثیر دیگران در هر کس با دیگری برابر است.

٥. البته این مورد را می توانند برای این موارد که من بر متافیزیك هایدگر مطرح کردم وارد بدانند که هایدگر نقش پررنگ سوبژه در متافیزیك را که سبب انحراف آن شده کم رنگ کرده و دازاین را به عنوان آن وجود در نظر گرفته که باید در فلسفه مورد نظر ما باشد اما به دلیل انحراف متافیزیك این دازاین به وجود غیر واقعی تبدیل شده و انگیزه و تجربه و روحیه فردی که من در اشکال هایی که بر متافیزیك هایدگر گرفتم مطرح کردم هر سه مربوط به سوبژه است و تاثیر منفی در برداشت درست از هستی دارد. در جواب این انتقاد لازم است بگویم که اگر چه نقش هایدگر در متافیزیك شبیه نقش کانت است که سعی در اصلاح متافیزیك در تصحیح آن و برگرداندن متافیزیك از یك متافیزیك منحصر در سوبژه به یك متافیزیك جدید است و هایدگر شروع این اشکال را از متافیزیك جزم گرای دکارت می داند که با مطرح کردن cogito صرفا سوبژکتیویته را مبنای متافیزیك قرار داد اما به نظر من حذف سوبژه انسانی در متافیزیك تا حد قرار دادن آن به صفر امکان ندارد و نمی توان وجود را کل جهان و دیگران در نظر گرفت و سوبژه فرد را به طور کامل حذف کرد و تاثیر جهان و دیگران را در او در نظر گرفت و پرسش کردن و سخن گفتن از جهان شامل دیگران را به عنوان هستی مطرح کرد بدون آن که انگیزه و تجربه و روحیه فرد برای شناخت این جهان شامل دیگران در نظر گرفته شود. به نظر من انتظار داشتن شناخت

www.takbook.com

www.takbook.com

درست از هستی توسط یك فرد بدون در نظر گرفتن انگیزه و تجربه و روحیه تاثیر پذیری او از جهان هستی امکان ندارد. بنابراین در حد صفر نزول دادن جایگاه سوبژه در متافیزیك هم نمی تواند راه حل برای رفع مشکل سوبژکتیویته باشد.

٦. نباید از نظر دور داشت که متافیزیسین ها هر یك به نوعی به اشکالات موجود در بحث متافیزیك پرداخته اند و می بینیم که گاهی فیلسوفانی چون کانت و هایدگر سعی در دور شدن از سوبژکتیویته صرف دکارتی داشته اند و متفکرینی چون هگل سعی در نزدیك شدن به مقولات ارسطویی داشته اند و کلی بودن وجود در متافیزیك را با نزدیك کردن دیدگاه خود به مقوله ها خدشه دار کرده اند و هایدگر بر افرادی چون هگل ایراد گرفته که با این کار سبب شدند متافیزیك باز هم بیشتر از راه درست خود دور شود چرا که از نظر هایدگر از افلاطون و ارسطو به بعد تا اواخر قرن بیستم متافیزیك در غرب سیر انحرافی طی کرده که هایدگر در کتاب سترگ خود "وجود و زمان" به رفع این اشکال مهم پرداخته است.

منبع : شبکه فیزیکی هوپا

http://vista.ir/?view=article&id=239044

VISTA.IR
Online Classified Service

مقام روح

مسئله معاد جسمانی از امهات مباحث فلسفی مربوط به جهان واپسین است.ابن سینا در مورد مسئله معاد جسمانی باب عقل و استدلال را مسدود می‌دانست و به تعبد و تقلید و تصدیق پیامبر(ص) اکتفا کرد. بزرگان فلسفه تا زمان صدرالمتالهین شیرازی در مورد این مسئله یا مقلّد بوده‌اند یا از حکم دادن بازایستاده‌اند.

اثبات معاد جسمانی با برهان عقلی و استدلال فلسفی یکی از قله‌های رفیع در فرهنگ اسلامی‌است که وصول به آن نصیب صدرالمتالهین شیرازی شده است. تنها کسی که پس از صدرالمتالهین در مورد معاد جسمانی دست به ابتکار زده و نظریه‌ای جدید ابراز داشته، حکیم بزرگ آقا علی مدرس زنوزی است.

این نوشتار پس از سیر تاریخی مسئله معاد جسمانی، دیدگاه بدیع حکیم مدرس زنوزی را در مسئله معاد جسمانی به نحو مبسوط مورد نقد و بررسی قرار داده‌است.

از آغاز قرن نوزدهم میلادی یعنی سال ۱۸۰۴ که وفات کانت فیلسوف آلمانی در آن اتفاق افتاد رشته استدلال برای اثبات جاودانگی انسان در غرب روی هم رفته اخلاقی بوده است. برای کانت جاودانگی نفس در ماورای چشم‌انداز عقل و استدلال است.

انسان خواستار و جوینده خیر اعلی است که فضیلت و سعادت هر دو را فرا می‌گیرد، ولی فضیلت و سعادت و وظیفه و تمایل بنا بر نظر کانت مفاهیمی نسبت به یکدیگر نامتجانس بشمار می‌آیند.

www.takbook.com

www.takbook.com

ممکن نیست که وحدت آنها در این عمر کوتاه جویندگان در این جهان محسوس عملی گردد. بنابراین ناگزیر باید اصل موضوع زندگی ابدی را برای انجام یافتن تدریجی وحدت دو مفهوم فضیلت و سعادت، ناسازگار با یکدیگر پذیرفت و به خدایی معتقد شد که بالاخره سبب تلاقی این دو با یکدیگر می‌شود.

کانت در کتاب عقل محض، جوهر بودن نفس را مورد انکار قرار داده و ادله آن را مخدوش دانسته‌است. آنچه کانت در این مورد ابراز داشته راه اثبات معاد را مسدود کرده و بقاء انسان را پس از مرگ با مشکل روبرو ساخته است.

البته وی کوشیده که در کتاب نقد عقل عملی این‌گونه مسائل را از طریق اخلاق حل کند و به سامان رساند. آراء و عقاید کانت نه تنها در میان اندیشمندان مغرب زمین به‌گونه‌ای شگفت‌انگیز مؤثر افتاده بلکه در میان متفکران اسلامی نیز کم و بیش بی‌تاثیر نبوده‌است. آقا علی حکیم مدرس زنوزی از جمله کسانی است که از موج این اندیشه‌ها برکنار نمانده و به نوعی با آنها برخورد کرده است.

کتاب «بدایع‌الحکم» که مهمترین اثر کتبی این حکیم را تشکیل می‌دهد به منظور پاسخگوئی به هفت سؤال فلسفی تالیف یافته است.

سؤال‌های هفت‌گانه در این کتاب به‌گونه‌ای طرح شده که ارتباط و مناسبت آنها با اندیشه‌های فلسفی کانت به‌هیچ وجه قابل انکار نیست. در سؤال هفتم نام کانت به صراحت ذکر شده است. البته در این سؤال نام تنی چند از دیگر فلاسفه معروف اروپا نیز آمده که غالباً به غلط ضبط گشته است.

طرح‌کننده این سؤال‌ها یکی از شاهزادگان قاجار است که خود اهل حکمت بوده و به فلسفه اسلامی سخت علاقه داشته است. این شاهزاده بدیع‌الملک میرزا عمادالدوله حکمران یزد بوده است.

وی دارای آثار فلسفی بوده که نشان از آشنایی خوب شاهزاده قاجار با حکمت اسلامی می‌دهد. سؤال‌هایی که طرح کرده نیز نشان‌دهنده این است که وی از فلسفه کانت به هر طریق ولو بطور اجمال بی‌اطلاع نبوده است. این اطلاع اجمالی و تعارضی که احیاناً بین دو جریان اندیشه در شرق و غرب می‌دیده او را به وادی طلب و طریق جستجو کشانده است.

آنچه این مدعا را ثابت می‌کند این است که بدیع‌الملک میرزا سؤال‌های خود را تنها یک بار آن هم در برابر یک حکیم مطرح نساخته است بلکه وی سؤال‌های خود را با دو حکیم بزرگ که معاصر او بوده‌اند در میان گذاشته و از آنان تقاضای پاسخ کرده است. این دو حکیم عبارتند از آقاعلی‌مدرس‌زنوزی و میرزاعلی‌اکبر مدرس‌یزدی‌حکمی.

پاسخ‌هائی که این دو حکیم به سؤال‌های بدیع‌الملک‌میرزا داده‌اند بسیار مفصّل و دقیق است و از حیث تاریخ فرهنگ و فلسفه اسلامی نیز دارای اهمیت بسیار می‌باشد.

در میان سؤال‌های شاهزاده قاجار که در حدود یک قرن پیش در مورد مهم‌ترین مسائل فلسفی آن هم در ارتباط با اندیشه فلسفی غرب مطرح شده سؤالی تحت عنوان معاد یا بقاء انسان پس از مرگ، دیده نمی‌شود ولی حکیم زنوزی که در پاسخ به این سؤال‌ها کتاب ارزشمند «بدایع‌الحکم» را به رشته تحریر درآورده است در رساله دیگر و به مناسبت دیگر ، درباره مسئله معاد به تفصیل سخن گفته و نظریه‌ای را ابراز داشته که پیش از وی به‌هیچ وجه سابقه نداشته‌است.

این حکیم نظریه مخصوص خویش را در این باب با توجه به نظریه صدرالمتالهین شیرازی و به عنوان تعلیقات بر مبحث معاد کتاب «اسفار» وی ابراز داشته و سپس بنا به خواهش و تقاضای برخی از دوستان خود مجموعه آن تعلیقات را به صورت یک رساله مفرد و مستقل تنظیم کرده و نام آن را «سبیل‌الرشاد» گذاشته است. این رساله در سال ۱۳۱۰ هجری به چاپ رسیده و منتشر گردیده است.

حکیم زنوزی در این رساله کوشیده است تا معاد جسمانی را بدان گونه که در شریعت اسلام آمده به طریق عقل و بر سبیل برهان توجیه و اثبات نماید. البته پیش از وی صدرالمتالهین شیرازی دست به این کار زده و برای نخستین بار درصدد اثبات معاد جسمانی به طریق عقل و برهان برآمده است.

لازم به یادآوری است که قول به معاد جسمانی به معنی واقعی کلمه یعنی بازگشت بدن عنصری به عالم آخرت بدون هرگونه تاویل و شائبه مجاز

www.takbook.com

www.takbook.com

در میان حکما و فلاسفه اسلامی پیش از صدرالمتالهین معمول و مقبول نبوده است.

البته متکلمان اسلامی به معاد جسمانی قائل بوده و آن را در آثار خود مورد تاکید قرار داده‌اند، ولی طریقی که متکلمان پیموده‌اند با طریق فلاسفه در این باب متفاوت است، زیرا بسیاری از متکلمان به جواز اعاده معدوم فتوا داده و به این ترتیب مشکل بزرگ را در این راه حل‌شده تلقی کرده‌اند، ولی حکما و فلاسفه که اعاده معدوم را ممتنع می دانند در باب معاد جسمانی دچار اشکال بوده و برای حل آن به چاره‌اندیشی پرداخته‌اند. این چاره‌اندیشی معمولاً به دو صورت انجام پذیرفته است.

حکمای اشراقی و بسیاری از صوفیه معاد جسمانی را از طریق قول به بدن مثالی که آن را جسم برزخی نیز می‌گویند توجیه کرده‌اند. بسیاری از حکمای مشّائی این طریقه را نپذیرفته و راه تقلید و تصدیق سخن پیامبران (علیهم‌السلام) را یگانه راه برای اعتقاد به معاد جسمانی شناخته‌اند. شیخ‌الرئیس ابوعلی‌سینا و جمع کثیری از پیروان وی این راه را انتخاب کرده و خود را از هرگونه درگیری و بحث و بررسی در این مسئله فارغ ساخته‌اند.

صدرالمتالهین شیرازی نه طریقه حکمای اشراقی را در این باب پسندیده و نه راه شیخ‌الرئیس ابوعلی‌سینا را خرسندکننده دانسته است. این فیلسوف بزرگ اسلامی که در قرن یازدهم هجری می‌زیسته با تاسیس اصل حرکت در جوهر و با اتکاء به یک سلسله مقدمات فلسفی دیگر برای اثبات معاد جسمانی از طریق عقل کوشش فراوان کرده‌است. مقدماتی که وی برای اثبات این مسئله ترتیب داده در برخی از آثارش به یازده مقدمه بالغ می‌گردد. البته در برخی از آثار دیگر وی این مقدمات به هفت مقدمه کاهش یافته است.

تنها کسی که پس از صدرالمتالهین در مورد معاد جسمانی دست به ابتکار زده و نظریه جدید ی ابراز داشته حکیم بزرگ آقا علی مدرس زنوزی است. این حکیم با احاطه کاملی که نسبت به آثار صدرالمتالهین دارا بوده سالهای متمادی آنها را تدریس کرده است. وی ضمن بررسی و تدریس آثار صدرالمتالهین در هر جا نظری بر خلاف وی داشته ابراز کرده است.

حکیم زنوزی نظریات خاص خود را نسبت به اندیشه‌های صدرالمتالهین طبق سنت رایج در میان متفکران اسلامی به عنوان حواشی و تعلیقات به رشته تحریر درآورده است. در میان مجموع این حواشی و تعلیقات، حواشی حکیم زنوزی بر مبحث معاد ملاصدرا چشمگیر و جالب توجه است. این حکیم با اینکه مقدمات معاد جسمانی را بدانگونه که ملاصدرا در آثار خود آورده، پذیرفته است نسبت به نتیجه و ترتیب آنها با وی هم‌آهنگ نبوده و به مسئله از دیدگاهی دیگر نگریسته است.

آنچه نظریه این حکیم را در باب معاد جسمانی از سایر نظریه‌ها ممتاز و مشخص می‌سازد این است که در مورد تعلق نفس به بدن، وی بدن را به‌سوی نفس راجع می‌داند نه نفس را به‌سوی بدن. به‌عبارت دیگر می‌توان گفت: همه سخن حکیم زنوزی در باب معاد این است که بدن به عالم آخرت بازگشته و به مقام روح نزدیک می‌گردد. این درست بر خلاف چیزی است که دیگران اظهار می‌دارند، زیرا بسیاری از مردم بر این عقیده‌اند که روح به‌سوی بدن بازگشته و دوباره به آن تعلق می‌یابد.

آنچه در نظر این حکیم مورد تاکید و توجه قرار گرفته حرکت بدن به سوی نفس است نه حرکت نفس به سوی بدن، زیرا حرکت نفس به سوی بدن مستلزم ساکن بودن بدن و متحرک بودن نفس خواهد بود، و این چیزی است که زنوزی آن را باطل می‌داند. الهام‌بخش حکیم زنوزی در ابداع و اظهار این نظریه حدیثی است که از حضرت امام جعفر صادق (ع) نقل شده و در «تفسیر صافی» نیز مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

وی این حدیث را در رساله «سبیل‌الرشاد» خود آورده و به شرح و تفسیر آن پرداخته است. نظریه زنوزی نیز که جدیدترین نظریه در باب معاد جسمانی به شمار می‌آید موافق و مخالفان بسیار داشته‌است.

کسانی از اهل حکمت این نظریه را نپذیرفته و آن را با اصول و مبانی عقلی سازگار ندانسته‌اند، ولی کسانی از اهل حکمت این نظریه را پذیرفته و آن را مستدل و معقول و منطبق با اسلام و سایر ادیان حقّه دانسته‌اند.

از جمله کسانی که نظریه زنوزی را در باب معاد مورد تایید قرار داده‌است مرحوم حاج شیخ محمدحسین غروی اصفهانی معروف به کمپانی را باید نام برد. این حکیم متاله که در فقه و اصول و فلسفه دارای تالیفات وزین و ارزشمندی است، رساله‌ای نیز در اثبات معاد جسمانی به رشته تحریر

www.takbook.com

www.takbook.com

درآورده‌است. وی در این رساله همان راهی را رفته که حکیم زنوزی پیش از او آن را پیموده‌است.

منبع : روزنامه همشهری

http://vista.ir/?view=article&id=280963

VISTA.IR
Online Classified Service

نشانه های ارتباط با ارواح متعالی

انسان سفر دشوار و پرخطری را برای رسیدن به سعادتی که مقصود الهی است، در پیش دارد. سفر در این راه بدون راهنما و همسفری آگاه و دانا، بدون شك به دورافتادگی و نهایتاً مرگ مسافر می‌انجامد. ارواح متعالی راهنمایان سفر به سوی حق‌اند.

سرسپردگی, ایمان و عشق به خداوند و به روحی متعالی، ما را از خطرات این سفر مصون می‌دارد. روح متعالی وسیله و مجرایی است که ما را به حضور خداوند می‌رساند و در نزدیکی به آن حضور است که خواسته‌ها و آرزوهای به حق‌مان تحقق می یابند و انسان به پیوند با روح خدا نائل می‌شود.

آنچه در وادی ارتباط با ارواح متعالی خطر ساز است، توهم و استنباط نادرست نسبت به هویت ارواح است. مهم نیست ارتباط به چه شکلی برقرار شده باشد، به صورت ذهنی یا در بیداری یا در رؤیا. برای تشخیص هویت ارواح این‌که آیا ارتباط با روحی متعالی گرفته شده یا با روحی سطح پایین و یا حتی پلید، باید نشانه‌هایی را در نظر گرفت:

▪ ارواح متعالی و پاك تنها زندگان را به سوی اعمال خوب تشویق و ترغیب می‌کنند و تناقضی در حرف‌هایشان وجود ندارد. دیده شده که روحی پلید در ابتدای ارتباط برای اغفال شخص، از خداوند حرف زده و بعد که نفوذ خود را شدیدتر کرده است هویت خود را آشکار کرده است. گاهی نیز روح از خدا گفته و خود را از طرف او معرفی کرده ولی شخص را به اموری نادرست تشویق کرده است.

▪ ارواح متعالی اغلب در هنگام گرفتاری و سختی و یا در هنگامی‌که شخص از آنها خواسته باشد به سوی فردی می‌روند و بدون رضایت با فرد، تماس برقرار نمی‌کنند و در امور او دخالتی نمی‌نمایند. اما ارواح پلید همانند دزدان، وارد می‌شوند و ناغافل هجوم می‌آورند.

▪ در کمتر تجربه‌ای روح متعالی خود را معرفی کرده است. بلکه راهنمایی و کمك خود را انجام داده و بدون هیچ درخواست شخصی یا مادی‌ای رفته است. اغلب کسانی که با روحی متعالی روبرو شده‌اند خود، نامی برآنها نهاده‌اند، «حضرت علی بود»، «او خود مسیح بود»،... ولی نامی از دهان آنها نشنیده‌اند.

www.takbook.com

www.takbook.com

▪ تجربه‌کنندگان، در حضور روح متعالی احساس عشق، ایمان، رهایی و شادی بسیاری داشته‌اند و گاه از نور عجیبی که در برخی موارد مانع از دیدن واضح روح می‌شده و از او ساطع بوده، حرف می‌زنند و بعد از پایان ارتباط، احساس دلتنگی و خواست شدید برای دیدار مجدد با آن روح را داشته‌اند.

▪ ارواح متعالی بسیار کم اتفاق می‌افتد که خبری از آینده بدهند و پیشگویی کنند مگر آن‌که قصدی الهی در پشت آن باشد و این نیز بندرت صورت می‌گیرد. زیرا رسالت ارواح متعالی راهبری انسان بسوی خداوند و کمك به او در جهت حرکت به‌سوی قصد الهی است. در واقع خبر آوردن از آینده و باز کردن باب تفال، دزدی از غیب محسوب می‌شود.

● احضارکنندگان ارواح مورد لعن و نفرین خداوندند

لعن خداوند بر جادوگران و احضار کنندگان ارواح است و بزرگترین بلا و مصیبت گرفتار شدن به نفرین پادشاه جهان است. کسی که لعن خداوند را به همراه دارد قادر نیست که با ارواح متعالی در ارتباط قرار گیرد. کسانی که احضار ارواح می‌کنند یا ادعای آن را دارند، نمی‌توانند ادعای ارتباط با ارواح متعالی را داشته باشند.

طبق تحقیقات محققین درباره جلسات احضار ارواح، نمی‌توان ارواح متعالی را به دلخواه احضار کرد زیرا آنان تنها به عشق و ایمان پاسخ می‌دهند و نه به زور و اجبار و وسوسه. آنها برتر از آنند که بتوان به آنها امر و نهی کرد و دستور احضار در جلسه‌ای را به آنها داد.

اما برخی تصور می‌کنند که در جلساتی که گاه در آن‌ها وقایعی بسیار عجیب و دور از باور رخ می‌دهد، برای مثال صدای ضرباتی به میز و صندلی بدون دخالت وسیله‌ای مادی به گوش میرسد, روحی به طور کامل یا ناقص تجسد می‌یابد و یا مدیومی غیب می‌گردد و...، توسط ارواح متعالی انجام می‌شود زیرا این اعمال از نظر آنها بسیار فوق‌العاده هستند.

اما در واقع در این جلسات که به قصد پیش‌گویی و آینده‌بینی, تحقق خواسته‌ای (که اغلب هم محقق نمی‌شود) و یا کسب منافع مالی و شخصی و یا حتی جلب توجه مدیومی یا آزمایش محققی، برگزار می‌شود, ارتباط با ارواحی که دارای مرتبه بالایی هستند، بسیار بعید است. ارواحی که در این جلسات حاضر می‌شوند و این اعمال را انجام می‌دهند, عمدتاً تنها ارواحی هستند با آگاهی پایین که شعور و آگاهی و قدرت خاصی ندارند و یا ارواح پلید و شرورند که تنها افکار پلید و شرورانه خود را به حضار جلسه القا می‌کنند.

هر کسی که دارای عشق و نیت متعالی و خواست به حق باشد، بدون تردید از طریق راه‌های توصیه شده خداوند، با ارواح متعالی ارتباط برقرار خواهد کرد اما اشخاصی که قصد و نیتی ناپاك دارند، با برپایی جلسات احضار ارواح, تنها ارواح شرور را در اطراف خود جمع می‌کنند.

منبع : فصلنامه علوم باطنی

http://vista.ir/?view=article&id=253080

VISTA.IR
Online Classified Service

نظریه امام جعفر صادق در باب پیدایش جهان

امام جعفر صادق راجع به بعضی از مسائل فیزیکی چیزهائی گفته که از لحاظ تئوری کوچکترین تفاوت با نظریه بوجود آمدن جهان در این عصر ندارد. و

www.takbook.com

www.takbook.com

یك دانشمند فیزیکی این دوره وقتی تئوری جعفر صادق را در مورد ایجاد دنیا میخواند تصدیق میکند که نظریه ایست مطابق با تئوری فیزیکی ایجاد دنیا در این عصر.

هنوز نظریه مربوط به پیرایش جهان در کادر قانون علمی قرار نگرفته و هرچه گفته اند تئوری است و ممکن است صحیح باشد یا نادرست جلوه کند.

تئوری جعفرصادق هم راجع به پیدایش دنیا همین طور است و در کادر قانون علمی قرار نگرفته تا این که بتوان آن را حقیقت غیر قابل تردید علمی دانست.

اما این مزیت را دارد که با این که در دوازده قرن قبل از این ابراز شده یا تئوری جدید فیزیکی راجع به پیدایش دنیا مطابقه میکند.

امام جعفر صادق راجع به دنیا چنین گفته است:

جهان از یك جرثومه بوجود آمد و آن جرثومه دارای دو قطب متضاد سبب پیدایش ذره گردید و آنگاه ماده بوجود آمد و ماده تنوع پیدا کرد و تنوع ماده ناشی از کمی یا زیادی ذرات آنها میباشد.

این تئوری با تئوری اتمی امروزی راجع بوجود آمدن جهان هیچ تفاوت ندارد و دو قطب متضاد دو شارژ مثبت و منفی درون اتم است و آن دو شارژ سبب تکوین اتم گردیده و اتم هم ماده را بوجود آورده و تفاوتی که بین مواد(یعنی عناصر)دیده میشود ناشی از کمی یا زیادی چیزهائی است که درون اتم عناصر موجود میباشد.

چند نفراز فیلسوفان یونان قدیم که در قرن ششم و پنجم قبل از میلاد بسر می‌بردند راجع به پیدایش دنیا نظرهائی ابراز کردند و (ذیمقراطیس)نظریه (اتم)را راجع به پیدایش دنیا ابراز کرد و بعید نمیدانیم که امام جعفر صادق از تئوری فیلسوف یونانی راجع به پیدایش جهان اطلاع داشته و تئوری خود را با وقوف بر آن نظریه ها ابراز کرده است.

به احتمال قوی اگر امام جعفر صادق از نظریه فیلسوفان قدیم یونان اطلاع داشته آن تئوریها از همان راه که جغرافیا و هندسه وارد مدینه گردید به آن شهر رسیده بود یعنی از راه دانشمندان مصری از فرقه قطبی.

میتوانیم فکر کنیم که چون امام جعفر صادق از تئوری های دانشمندان قدیم یونانی که سیزده قرن یا دوازده قرن قبل از او میزیسته اند راجع به پیدایش جهان اطلاع داشته توانسته آن تئوری ها را تکمیل کند و راجع بوجود آمدن دنیا نظریه ای ابراز نماید که امروز علمای فیزیك آن را میپذیرند و هنوز نتوانسته اند نظریه ای جالب توجه تر از نظریه آن مرد راجع به پیدایش دنیا بگویند.

در این نظریه بر جسته ترین قسمت موضوع دو قطب متضاد است قبل از جعفر صادق فیلسوفان یونان و دانشمندان اسکندریه پی برده بودند که در هستی اضداد وجود دارد و بعضی از آنها گفتند که هر چیز را بایستی از ضد آن شنا خت.

اما در تئوری جعفر صادق تئوری مربوط با ضداد صریح بیان شده و این صراحت نه در نظریه فیلسوفان قدیم یونان وجود دارد و نه در نظریه دانشمندان مکتب علمی اسکندریه.

دانشمندان یونان و اسکندریه نظریه های خود را در مورد اضداد طوری بیان کرده اند که گوئی میخواسته اند راهی برای فرار داشته باشند و اگر دریافتندکه اشتباه کرده اند بتوانند گفته خود را پس بگیرند.

واضح است که از این جهت نظریه آنها به آن شکل ابراز شده که اطمینان نداشتند که اشتباه نمیکنند.

ولی جعفر صادق نظریه خود را صریح و بدون قید و شرط بیان کرده و در تئوری او (اگر)و (اما)وجود ندارد و صراحت نظریه اش ثابت میکند که میدانسته اشتباه نمینماید و نمیخواسته راه باز گشت را برای خود حفظ کند.

www.takbook.com

www.takbook.com

شیعیان میگویند تمام چیز هائی که امام جعفر صادق در مورد بوجود آمدن جهان و نجوم و فیزیك و عناصر و شیمی و ریاضیات و چیزهای دیگر گفت از علم امامت یعنی علم لدنی او بوده است.

اما مورخ نمی تواند علم جعفر صادق را لدنی بداند و دیگر این که تردید نداریم که جعفر صادق قبل از این که خود شروع به تدریس کند مدتی تحصیل میکرده و در جلسه درس پدرش حضور بهم میرسانیده است و مورخ نمیتواند مردی را که مدتی تحصیل میکرده دارای علم لدنی بداند.

تصور میکنیم که حتی شیعیان هم انکار کنند که جعفر صادق الفبا را از دیگران فرا گرفته بود و مردی که الفبا و مقدمات دیگر را از سایرین فرا گرفته چگونه از نظر یك مورخ میتوانید دارای علم لدنی باشد.

(مجمع مطالعات اسلامی در استراسبورك بزرگان اسلام را فقط از لحاظ تاریخی مورد تحقیق قرار میدهد.) یك مورخ او را یك دانشمند بر جسته میبیند و میفهمد که نیروی تفکر علمی او خیلی قوی تر از معاصرین بوده و آنچه در علوم مختلف گفته و کشف کرده از آن نیروی تفکر علمی سر چشمه میگرفته نه از یك علم لدنی و ملکوتی و یکی از چیز هائی که جعفر صادق در مورد پیدایش جهان گفته دو قطب متضاد است. اهمیت آنچه آن مرد گفت بعد از قرن هفدهم میلادی که وجود دو قطب متضاد در فیزیك به ثبوت رسید آشکار شد. معاصرین او و کسانی که بعد از وی آمدند دو قطب متضاد را در شمار آنچه قدما گفتند معشر بر این که هر چیز بضد خود شناخته میشود محسوب کردند و اهمیت گفته جعفر صادق پس از این که وجود دو قطب متضاد در فیزیك به ثبوت رسید آشکار گردید و امروز هم در اتم شناسی و الکترونیك وجود دو قطب متضاد غیر قابل تردید است. ما علوم جعفر صادق را از جغرافیا و نجوم و فیزیك در مبحث پیدایش دنیا و عناصر شروع کرده ایم و لذا مبحث فیزیك جعفر صادق را ادامه خواهیم داد و بعد از آن به مباحث دیگر خواهیم رسید و میگوئیم در فیزیك جعفر صادق چیزهائی گفته که قبل از او کسی نگفت و بعد از وی تا نیمه دوم قرن هجدهم و قرن نوزدهم و بیستم بعقل کسی نرسیده که آنها را بگوید.

منبع : سازمان آموزش و پرورش استان خراسان

http://vista.ir/?view=article&id=241783

VISTA.IR
Online Classified Service

نظریه فروید در مورد انگیزش

به اعتقاد فروید که در پزشکی آموزش دیده بود انگیزش توسط نیروهای فیزیولوژیکی تنظیم می‌شود. از نظر وی بدن انسان یک سیستم انرژی پیچیده است که برای افزایش و کاهش دادن انرژی‌اش در رفتار سازمان یافته است. مثلا با خوردن و نفس کشیدن بدن انرژی جسمانی‌اش را افزایش می‌دهد، با کار کردن و بازی آن را کاهش می‌دهد. به علاوه بدن انرژی روانی (ذهنی) را نیز تنظیم می‌کند. ذهن برای انجام کارکردهایش (تفکر ، یادآوری و غیره) به انرژی روانی نیاز دارد و انرژی روانی خود را از انرژی جسمانی بدن بدست می‌آورد. بنابراین در نظر فروید نیروهای بدنی انرژی جسمانی و

www.takbook.com

www.takbook.com

روانی هر دو را فراهم می‌آورد.

● غریزه در نظریه فروید

غریزه نیروی محرک اصلی برای انرژی جسمانی و روانی در نظریه انگیزش فروید است. غریزه نیرویی با منشا زیستی است که از درون ارگانیزم سرچشمه می‌گیرد و به ذهن رسوخ می‌کند. بنابراین کل انگیزش از هسته نیازهای بدنی غریزی ناشی می‌شود. لازم است دقیقا روشن شود که منظور فروید از اصطلاح غریزه که به زبان آلمانی Trieb است، چیست. شاید یک نیاز اصطلاح بهتری به جای غریزه باشد. بنابراین غریزه صرفا به معنی محرکی با منشا فیزیولوژیکی است، نیرویی است که از کمبود در اندام بدنی ناشی می‌شود و به صورت بالقوه یک حالت روانی را فعال می‌سازد.

برای فروید به همان تعداد که نیازهای جسمانی مختلف وجود دارند غرایز متعددی موجود هستند که قادرند بر ذهن تاثیر بگذارند. برخی از نیازهای بدنی آشکارتر نیازهای غذا ، آب و خواب هستند. ولی فروید نیازهای مختلف بسیار زیاد بدنی دیگری را نیز شناسایی کرد. وی به جای اینکه غرایز جسمانی را طبقه بندی نموده و فهرستی از آنها تهیه کند دو طبقه کلی را مورد تاکید قرار داد، غرایز زندگی و غرایز مرگ.

● غریزه زندگی در نظام انگیزشی فروید

اولین طبقه غرایز یعنی اروس که غرایز زندگی هستند ساده‌تر از غرایز دیگر توصیف شده‌اند. اروس زندگی را حفظ می‌کند و بقای فردی و اجتماعی را تضمین می‌کند. بنابراین غرایزی که مربوط به غذا ، آب ، هوا ، خواب ، تنظیم درجه حرارت ، تسکین درد و نظیر آن هستند همگی به زندگی و بقای فرد کمک می‌کنند. غرایز مربوط به میل جنسی ، مهرورزی و پیوند جویی به زندگی و بقای گونه کمک کرده بر تولید مثل تاکید دارند که فروید آن را از چارلز داروین اقتباس کرد.

● تاناتوس یا غریزه مرگ در نظام انگیزی فروید

غرایز مرگ فرد را به سوی استراحت و صرفه جویی انرژی و به سمت آرامش جسمانی ثابت می‌کشانند. آرامش کامل و نه عدم تعادل یا اختلال جسمانی فقط می‌تواند از طریق استراحت کامل بدست آید که همان مرگ است. فروید هنگام بحث درباره غرایز مرگ بیشتر بر پرخاشگری تاکید داشت. پرخاشگری بخصوص فرد را وادار به نابود ساختن و کشتن می‌کند و در هشیاری به صورت تمایل به انجام چنین کاری نمایان می‌شود.

این سائق‌های غریزی با منشا جسمانی انرژی برانگیزنده رفتار را فراهم می‌کنند ولی تجربه و نه خود سائق‌ها ساختاری را فراهم می‌آورد که انرژیهایی چون پرخاشگری را به شیوه‌های مناسب اجتماعی و سازگارانه هدایت می‌کند. بنابراین سائق‌های غریزی برای رفتار انرژی فر اهم می‌کنند در حالی که شخصیت به آن جهت می‌دهد.

● انگیزش ناهشیار در دیدگاه فروید

تقسیم بندی زندگی روانی به هشیار و ناهشیار فرضی بنیادی است که روان‌کاوی بر آن قرار دارد. فروید این نظر را که هشیاری اساس زندگی روانی است رد کرد و از این رو شخصیت انسان را به سه بخش تقسیم نمود: هشیار ، نیمه شیار و ناهشیار. هشیاری تمام افکار ، احساسها ، خاطره‌ها و تجربه‌هایی را که شخص در هر لحظه معین از آن آگاه است شامل می‌شود. محتوای هشیاری شامل هر چیزی است که مورد توجه فوری شخص قرار گرفته و از نظر انگیزش نسبتا بی‌اهمیت است. نیمه هشیار تمام افکار ، احساسها که در لحظه خاص در هشیاری موجود نیستند ولی با تلاش جزئی می‌توانند وارد هشیاری شوند انبار می‌کند.

مثلا شما درباره اسامی افرادی که در اتاق هستند آگاهید ولی فعلا درباره آنها فکر نمی‌کنید. گسترده‌ترین و مهمترین مولفه انگیزشی شخصیت انسان از دیدگاه فروید ناهشیار است. ناهشیار مخزن غیر قابل مشاهده تکانه‌های غریزی ، تجربه‌های سرکوب شده، خاطرات کودکی و امیال نیرومند ولی ارضا نشده است. این مخزن روانی غرایز و تکانه‌ها برای درک نقطه نظر روان‌کاوی پویایی انگیزش انسان اساسی است. از دیدگاه فروید با تجلیل رویا ، آزمونهای فرافکن ، خطاها و لغزشهای زبانی ، هیپنوتیزم و شوخی می‌توان به محتوای ناهشیاری دست یافت.

www.takbook.com

www.takbook.com

• انتقاداتی بر نظام انگیزشی فروید

کمک فروید به مطالعه انگیزش انسان علی‌رغم جذابیت آن حداقل در معرض چهار انتقاد اساسی قرار گرفته است. مهمترین انتقاد از فروید آن است که بسیاری از مفاهیم نظری وی از نظر علل آزمون پذیر نیستند. مثلا امکان اینکه بتوان به صورت تجربی وجود غرایز مرگ و زندگی را در انسانها آزمایش کرد وجود ندارد. دومین انتقاد از فروید آن است که بسیاری از مفاهیم انگیزشی او از مورد پژوهی افراد بیمار بدست آمده‌اند. فرض کردن اینکه پویایی انگیزشی تعداد اندکی از افراد بالغ اروپایی که در اولین سال های ۱۹۰۰ روان درمانی شده‌اند بیانگر پویایی انگیزشی انسان در کل است دشوار به نظر می‌رسد.

سومین انتقاد این است که فروید تاکید زیادی بر استعداد زیستی ، تجربه‌های کودکی، امیال غریزی و جنبه‌های بدبینانه شخصیت فرد داشت. منتقدان فرویدی اغلب خاطرنشان می‌سازند که تجربه‌های بزرگسالی به اندازه تجربه کودکی بااهمیت هستند و تاثیرات اجتماعی و فرهنگی به اندازه زیست شناسی انگیزه‌های ما را شکل می‌دهند و نظر خوش بینانه درباره شخصیت به اندازه نظر بدبینانه معایب زیادی برای عرضه دارد. به علاوه در حالی که میل جنسی و پرخاشگری انگیزه‌های مهم انسان هستند انگیزه‌های مهم دیگری نظیر کنجکاوی وجود دارند که نمی‌توان صرفا آنها را به این دو کاهش داد.

منبع : شبکه رشد

http://vista.ir/?view=article&id=338741

VISTA.IR
Online Classified Service

نقدی بر مقاله " متافیزیک و زمان: ابن سینا"

مقاله « متافیزیک و ابن سینا» نوشته خانم ترانه جوانبخت، به طور عمده توضیح دانش ماوراء الطبیعه از دیدگاه پور سینا را هدف خود قرار داده است و در پایان نقدی مختصر هم بر این دیدگاه ارائه نموده است که به دلیل گنگ و نارسا بودن، جای انتقاد جدی دارد.

نخستین نکته ای که در باره این نوشته می توان به آن پرداخت، بخش بندی خانم جوانبخت در باره علوم از دیدگاه پورسینا است . در این باره در مقاله ایشان چنین می خوانیم:

« ابن سینا برای هر علمی موضوعی در نظر گرفته و علوم را به دوشاخه نظری و عملی تقسیم کرده است. از نظر او، علم نظری دانشی ست که موضوعش مستقل از ماست درحالی که علم عملی برای ما کاربرد دارد. او سه نوع علم عملی در نظر می گیرد: دانش کشورداری، اقتصاد و حکومت بر خود. او همچنین سه علم نظری را ممکن می داند: فیزیک، ریاضی و

www.takbook.com

www.takbook.com

دانش ماوراء الطبیعه.»

باید گفت که این تقسیم بندی ناقص و غیر دقیق است و تقسیم بندی پورسینا از علوم گسترده تر و کامل تر از این است. تقسیم بندی کامل پورسینا در باره علوم به شرح زیر است:

پورسینا دانش ها را در نظر نخست به دو بخش تقسیم می کند: دانش هایی که احکام آن ها برای همیشه ثابت نیست، بلکه در زمان های معینی درست است و بعد ارزش خود را از دست می دهد- دانش هایی که همه اجزاء زمان را فرا می گیرد و برای همیشه باقی است. پورسینا این گونه دانش ها را « حکمت» می نامد و برای آن ها اصول و فروعی قائل می شود. او دانش های پزشکی و کشاورزی و نجوم و صناعت های دیگر را در شاخه دانش های فرعی قرار می دهد و دانش های اصلی و اصولی شاخه حکمت را به دو بخش تقسیم می کند:

دانش های ابزاری مانند علم منطق؛ که برای کسب دانش و معرفت درباره امور موجود در عالم و آنچه پیش از آن است، بدان نیاز است.

بخش دوم را پورسینا به دو شاخه علوم نظری و عملی تقسیم می کند. علوم نظری دانش هایی هستند که هدفشان تزکیه نفس است به وسیله معرفت و در جهت شناخت حق و حقیقت می کوشند و به چهار بخش تقسیم می شوند: دانش های طبیعی- علوم ریاضی-علم الاهی- علم کلی.

علوم عملی علومی هستند که آدمی را در راستای عمل کردن بر وفق معرفت حاصل از علوم نظری راهنمایی و کمک می کنند و در جهت شناخت خیر می کوشند. این علوم نیز به چهار شاخه تقسیم می شوند: علم اخلاق- علم تدبیر منزل- علم تدبیر مدینه و نبوت.

خانم جوانبخت در تعریف متافیزیک از دیدگاه پورسینا چنین نوشته اند:

« ابن سینا دانش ماوراء الطبیعه را دانشی الوهی می داند و موضوعش را طبق دیدگاه ارسطویی چیزی می داند که موجودیت داشته باشد.»

در نقد این تعریف باید گفت که آن چه پورسینا در تقسیم بندی خود از علوم نظری به آن پرداخته و تعریف کرده است دو دانش الاهی و کلی است و تحت این دو عنوان او به مقولات فلسفی و ماوراء الطبیعی پرداخته است. از دیدگاه پورسینا دانش الاهی در اموری بحث می کند که نشاید که در ماده یافت شوند، و حرکت در آن ها نباشد، و هم در حقیقت واقع و هم در تصور عقلی، مباین با ماده و حرکت باشند مانند خالق اول و انواع ملائکه. و دانش کلی در اموری بحث می کند که گاه در ماده باشند و گاه در ماده نباشند، مانند وحدت و کثرت و جزئی و علت و معلول.

خانم جوانبخت می نویسد: « ابن سینا با استفاده از متافیزیک ارسطو این راه حل را پیشنهاد می کند که موضوع متافیزیک هستی آن گونه که هست می باشد که با هر آن چه وجود دارد اشتراک دارد. در تاریخ متافیزیک ابن سینا نخستین کسی ست که این راه حل را پیشنهاد کرده است .»

در این باره باید گفت که پیش از پورسینا، کندی و فارابی به تفصیل به این موضوع پرداخته اند و بن مایه ها و پایه های آن را گذاشته اند. کار پورسینا در این عرصه نه مبدعانه و مبتکرانه، بلکه به عنوان کاری تکمیل کننده بوده است. در باره پورسینا یکی از منابع معتبر تاریخ فلسفه چنین نوشته است:

« او شاگرد ابو نصر فارابی است. آراء و نظریات آن استاد را با تفصیل بیشتر بیان کرده و چه در فلسفه طبیعی و چه مابعد الطبیعه و اخلاق از او پیروی کرده است و تنها در مواردی به شرح و بسط بیشتر پرداخته است. هر کس آثار این دو حکیم را بخواند، به خوبی در می یابد که فارابی چه از حیث شخصیت و چه از حیث ابتکار و گسترش اندیشه برتر از ابن سیناست.» (تاریخ فلسفه در جهان اسلامی- حنا الفاخوری- خلیل الجر- جلد دوم- ص ۵۱۴)

یکی از مهم ترین و اساسی ترین موضوع هایی که پورسینا در متافیزیک خود به آن می پردازد، و در واقع از نخستین موضوعاتی است که پورسینا در ماوراء الطبیعه خود به تقلید از فارابی به آن توجه می کند، ترتیب موجودات است. او موجودات را به ترتیب به جوهر مفارق غیر جسمانی- صورت- جسم- هیولی و عرض تقسیم بندی می کند و هر یک از آن ها را به تفصیل تعریف و بررسی می کند. مقاله خانم جوانبخت هیچ اشاره ای

www.takbook.com

www.takbook.com

به موضوع ترتیب موجودات در ماوراء الطبیعه پورسینا نکرده و از این موضوع مهم غافل مانده است.

موضوع بسیار مهم دیگر در علم ماوراء الطبیعه پورسینا، موضوع علت و معلول است که پورسینا در علم الهی خود- که از دیدگاه او علمی است در باره « موجود مطلق و لواحق ذاتی آن»- به آن توجه می کند؛ و بر طبق تقسیم بندی ارسطو چهار نوع علت مادی- صوری- فاعلی- غایی را تشریح می کند و به بحث در باره آن ها و درجه شرافت و وضاعت و ترتیب اهمیت آن ها می پردازد. در مقاله خانم جوانبخت در این باره نیز توضیحی داده نشده است.

بی دقتی دیگر مقاله خانم جوانبخت، آن جاست که به مقولات « واجب» و « ممکن» می پردازد. پورسینا کائن را به واجب الوجود و ممکن الوجود تقسیم می کرد و واجب الوجود را بر دو قسم واجب الوجود بالذات و واجب الوجود بالغیر، و ممکن الوجود را به دو قسم ممکن الوجود ممکن بالذات و ممکن الوجود بالذات ممکن ولی واجب بالغیر بخش می نمود و تمام کائنات را در این تقسیم بندی می گنجاند. مقاله خانم جوانبخت نه تنها هیچ توضیحی در باب این مقولات نمی دهد بلکه مقوله اساسی « واجب» را با ترجمه غیر دقیق و گنگ « لازم» نام گذاری می کند و با این نام گذاری غیر دقیق و نارسا از عهده توضیح دقیق این مقوله بر نمی آید. در مقاله ایشان در این باره چنین می خوانیم: « ابن سینا مفهوم لازم را در نظر می گیرد. از نظر او، لازم تاییدی بر موجودیت است. ارسطو نیز لزوم را در متافیزیک خود به عنوان مفهومی اساسی مطرح کرده بود. ابن سینا لزوم خدا را به عنوان دلیلی بر موجودیت خدا به کار می برد.»

اشکال فقط در این نیست که به جای مقوله « واجب» از واژه « لازم» استفاده شده است. حتی اشکال این نیز نیست که به تعریف این مقوله اصلاً پرداخته نشده و هیچ تعریفی از آن ارائه نشده و تقسیم بندی های درونی آن مورد توجه قرار نگرفته است. اشکالی که مهم تر از همه این اشکلات است توضیحی است که در این باره داده شده که گنگ و نارسا و نا مفهوم است: « ابن سینا مفهوم لازم را در نظر می گیرد. از نظر او، لازم تاییدی بر موجودیت است». یعنی چه که « لازم تأییدی بر موجودیت است»!؟ اصلاً « موجودیت» چیست که لازم بخواهد تأییدی بر آن باشد؟ مگر موجودیت از وجوب جداست که دومی تأیید اولی باشد؟ و مگر موجودیت عینی نیست که بخواهد نیازمند تأیید باشد؟ واجب الوجود پورسینا وجود و موجودیت را به عنوان جزو تفکیک ناپذیر ذاتی و گوهری و بنیادی واجب در خود دارد و پورسینا این دو را از هم جدا نمی داند که یکی بخواهد تأییدی بر دیگری باشد. توضیح خانم جوانبخت در اینجا گنگ و نا رسا است و از دقت کافی- که لازمه توضیحات فلسفی است- برخوردار نمی باشد.

به موضوع اساسی « صدور کائنات از واحد»- که از مباحث اساسی متافیزیک پورسینا است- در مقاله خانم جوانبخت هیچ توجه و اعتنایی نشده است و موضوع« حدوث و قدم عالم» از دیدگاه پورسینا نیز در مقاله خانم جوانبخت به شکلی عامیانه شده و نا دقیق و غیر تخصصی مطرح شده است. در این باره در مقاله ایشان چنین می خوانیم: « استدلال ابن سینا، ابدیت هستی را ملزم می کند. چرا که در یک تداوم زمانی، هر چیز توسط علتی به وجود آمده که خودش علتی ممکن است. بنابراین همیشه می توان به یک علت درونی و سپس به علت آن علت رسید و تا بی نهایت ادامه داد. طبق نظر ابن سینا، اگر بخواهیم برای چیزی علتی در نظر بگیریم، باید آن علت به طور هم زمان با آن چه سبب شده وجود داشته باشد بنابراین علت لازم آن خواهد بود. خلقت از نظر ابن سینا، به این معنی نیست که موجودیت از یک "تصمیم" درونی در زمان مشتق می شود (تصمیم الوهی که مشکل چندگانگی را ایجاد می کند) بلکه به این معنی ست که یک شیء، موجودیتش را از یک علت لازم گرفته است. بنابراین خلقت یک وابستگی در هستی ست نه تداوم زمانی.»

نخستین جمله بی معنا و ناقص است: « استدلال ابن سینا، ابدیت هستی را ملزم می کند»! یعنی چه که استدلال ابن سینا ابدیت هستی را ملزم می کند؟ مگر استدلال یک فیلسوف می تواند هستی و آن هم ابدیتش را به چیزی ملزم کند!؟ معلوم نیست فعل ملزم کردن برای خانم جوانبخت چه معنایی دارد. اگر ایشان فرهنگ واژگان معین را به عنوان مرجع قبول دارند، در این فرهنگ برای فعل « ملزم کردن» معناهای زیر در نظر گرفته شده است: « ملزم کردن= واجب کردن بر کسی- متهم کردن- مغلوب کردن(در مباحثه و مناظره)». معانی دیگر این فعل « مجبور کردن و واداشتن» است. حال مفهوم جمله خانم جوانبخت را با هر یک از این معانی در نظر بگیریم، چنین می شود: استدلال ابن سینا، ابدیت هستی را

www.takbook.com

www.takbook.com

بر کسی واجب می کند- استدلال ابن سینا، ابدیت هستی را متهم می کند- استدلال ابن سینا، ابدیت هستی را مغلوب می کند- استدلال ابن سینا ابدیت هستی را مجبور می کند- استدلال ابن سینا ابدیت هستی را وا می دارد. به روشنی مشخص است که تمام این جمله ها بی معنی و نامفهوم اند. استدلال ابن سینا نه می تواند هستی را بر کسی واجب کند، نه می تواند هستی را متهم کند و نه می تواند هستی را مغلوب کند. نه می تواند هستی را مجبور یا وادار کند؛ بنابراین استلال ابن سینا نمی تواند هستی را ملزم کند. تازه بر فرض محال که بتواند، به چه چیزی ملزم می کند؟ به وجود یا عدم؟ به وجوب یا امکان؟

ایراد دیگر مقاله خانم جوانبخت این است که در آن جوهر با ذات یکی گرفته شده و در این باره چنین آمده است: « توجه به تفاوت بین جوهر (یا ذات) و موجودیت در اینجا ضروری ست: هستی لازم، اصل موجودیتش را در خود دارد اما هستی ممکن این طور نیست و اصل موجودیتش را در خود ندارد.»

این پاراگراف از مقاله خانم جوانبخت که ایشان خود نیز ظاهرن به برخی از ضعف ها و ایراد های اساسی آن پی برده اند و در متن اصلاحی مقاله خویش که اخیرن منتشر کرده اند و در اصل مقاله تجدید نظرهای فراوان کرده و جرح و تعدیل ها، و حذف و اضافاتی (به خصوص اضافات فراوان) در آن کرده اند؛ دارای ایراد ها و اشکال های متعدد اساسی می باشد. نخستین ایراد به کار گیری ذات و جوهر به عنوان مترادف است.

جوهر (substance (در فلسفه ارسطویی چکیده وجودی و قائم بالذات هر چیز است و کنه هستی آن را بیان می کند و در برابر عرض قرار می گیرد. در صورتی که ذات((essence به معنی صاحب، نفس هستی چیزهاست. خانم جوانبخت در این پاراگراف توجه به تفاوت بین جوهر یا ذات (و در متن تجدید نظر کرده شان، هستی) و موجودیت را ضروری دانسته اند؛ اما هیچ توضیحی در باره این تفاوت نداده اند و هیچ تعریفی هم از این مقولات ارائه نکرده اند، و بلافاصله بدون هیچ توضیح روشنگری در باره این تفاوت و چگونگی آن، به موضوع دیگری پرداخته اند که هیچ ربطی به این تفاوت ندارد: « توجه به تفاوت بین جوهر (یا ذات) و موجودیت در اینجا ضروری ست: هستی لازم، اصل موجودیتش را در خود دارد اما هستی ممکن این طور نیست و اصل موجودیتش را در خود ندارد.»

ظاهرن خانم جوانبخت خواسته اند به موضوع مهم تفاوت میان « جوهر» و « وجود» در فلسفه پورسینا بپردازند، اما چنان توضیحشان مغشوش و آشفته و مبهم است که هیچ چیز روشن و مفهومی از آن استنباط نمی شود. موضوع مورد نظر ایشان به زبان دقیق و روشن فلسفی از این قرار است:

پورسینا میان « جوهر» و « وجود» تفاوت قائل است و وجود را عرضی می داند از اعراض جوهر. پورسینا « وحدت» را از اعراض جوهر می شمارد و در این نظریه از ارسطو فاصله می گیرد و در برابر او قرار می گیرد؛ زیرا به نظر ارسطو جوهر و وجود یک چیزند ولی « کَون» یعنی وجود در نظر پورسینا در برابر واجب واحد جز ممکن نیست، پس وجود ذات جوهر نیست بلکه چیزی است عارضی و مضاف به جوهر. در نتیجه جوهر و تمام کلیات، پیش از آن که وجودشان در اشیاء باشد در عقل باری و عقل فعال است. و در این نظریه پورسینا از افلاطون و ارسطو فاصله می گیرد، زیرا در نظر ارسطو حقیقت وجود اشیاء جزئیه مادی است. و حقیقت از دید افلاطون در مُثُل قائم بالذات است اما از دید پورسینا حقیقت از آن مُثُل است که همانا معقولات کلیه می باشند که به ذات خود دارای وجود نیستند، بلکه وجودشان در ذات باری است.

توضیحات خانم جوانبخت در باره مشخصات متافیزیک پورسینا نیز مبهم و نامفهوم است. به دو مورد آن اشاره می کنم:

«۴. خدا هستی لازم است که هستی و جوهرش لزوما در او مرتبط هستند.»

« ۵. جهان (جوهرها) از خدا مشتق شده که خودش فکر می شود.»

هر دو جمله نارسا و ناگویا هستند. یعنی چی که « هستی و جوهرش لزومن در او مرتبط هستند»!؟ مگر هستی و جوهر سایر موجودات در آن ها مرتبط نیستند!؟ و ایراد مهم تر این که « لزومن» در این توضیح چه مفهومی دارد؟ به زبان ساده، کدام وجودی این الزام را به وجود آورده که هستی و جوهر هستی لازم در او مرتبط شوند؟ اگر این لزوم از یک هستی دیگر نشأت گرفته باشد پس این هستی باید مرتبه ای فرا و ورای مرتبه هستی لازم داشته باشد و دنبال کردن این استدلال به تسلسل می انجامد، پس نمی توان گفت: « خدا هستی لازم است که هستی و وجودش

www.takbook.com

www.takbook.com

لزومن در او مرتبط هستند. مشخصه ۵ نیز نامفهوم و نارسا است: « جهان (جوهرها) از خدا مشتق شده که خودش فکر می شود.» در این جا نیز معلوم نیست که « خودش» اشاره به چیست. به جهان(جوهرها) یا به خدا؟ ظاهرن منظور خانم جوانبخت این است که جهان جز اندیشه خداوند نیست و موجودات در اثر تعقل ذات باری هستی می یابند و از اندیشه خداوند موجودیت می یابند. و این همان نظر افلاطون است که پورسینا آن را می پذیرد و آن را شرح و بسط می دهد. اگر منظور خانم جوانبخت این است؛ باید گفت که منظور خود را بسیار نارسا و گنگ بیان کرده اند، و اگر منظور دیگری دارند ، خود ایشان باید منظورشان را توضیح دهند.

مطالب قابل انتقاد دیگری نیز در مقاله خانم جوانبخت وجود دارد که برای جلوگیری از طولانی شدن بیش از حد این نقد؛ فعلن از پرداختن به آن ها خودداری می کنم و در آینده در فرصتی مناسب، به آن ها خواهم پرداخت. در اینجا می پردازم به نقدی که خانم جوانبخت در باره نظریات ابن سینا در حوزه ماوراء الطبیعه ارائه داده اند.

ایشان در بخش دوم نقد خود چنین نوشته اند: « در متافیزیک ارسطو، علت نهایی به صورت فرضیه ۵۵ حرکت دهنده هستی که تحت تاثیر یک حرکت دهنده اصلی در چرخش سیارات هستند مطرح شده اما ابن سینا آن را بررسی نکرده است.»

به راستی که « نقد» عجیب و حیرت انگیزی است! آیا این را که در متافیزیک ارسطو چیزی مطرح شده که پورسینا آن را بررسی نکرده، می توان ضعف و ایراد کار او دانست و اشاره به آن را نقد پورسینا دانست!؟ مگر قرار بوده هر چیزی را که ارسطو بررسی و مطرح کرده؛ پور سینا هم بررسی و مطرح کند که این کوتاهی او ضعف کارش و دلیل انتقاد بر متافیزیکش شمرده شود!؟ آیا این استدلالی عقلایی است که به فیلسوفی بگوییم چون فیلسوف دیگری چیزی را مطرح کرده که تو آن را مطرح نکرده ای تو کارت عیب و ایراد دارد و من به دلیل این عیب و ایراد تو را نقد می کنم!؟

بخش دیگر نقد خانم جوانبخت بر متافیزیک پورسینا در این پاراگراف آورده شده است:

« دو علت که به طور همزمان و مستقل بر دو علت ممکن حادث شوند، دو علت لازم بر آنها هستند. اگر هردوی آنها علتهای ممکن و مشتق شده از علل لازم دیگر باشند، جوهر یا ذاتشان را باید به علتهای قبل و بعد نسبت داده و مربوط بدانیم. اگر دو علت ذکر شده هم زمان باشند، اگر چه مستقل از هم به نظر برسند اما چون علت اولیه هستی تنها یک علت است، لذا دو علت ذکر شده مستقل از هم نخواهند بود. ابن سینا نسبت این دو علت به ظاهر مستقل اما هم زمان و مشابه یکدیگر را در نظر نگرفته است.»

در این بیان نیز افزون بر خلط مباحث جوهر و ذات، آشفتگی و گنگی فراوان وجود دارد و نشان دهنده بد فهمی خانم جوانبخت از مقولات فلسفی علت و معلول و علت نخستین در فلسفه پورسینا ست. به چند نمونه از این ایرادها به اختصار اشاره می کنم:

۱) موضوع همزمانی فقط برای علت های مادی می تواند مطرح باشد که بخش کوچکی از علت های موجود در هستی اند. علت های غیرمادی- مانند علت های وجودی و علت های غایی ورای زمان و فارغ از آنند و به همین دلیل در حادث شدن شان همزمانی بی معنی است.

۲) همزمانی علت های مادی هیچ ارتباطی به استقلال یا عدم استقلال شان ندارد و همزمانی و استقلال دو مقوله کاملن مجزا و مستقل از یکدیگرند. دو علت می توانند همزمان باشند اما مستقل نباشند، و می توانند همزمان و مستقل باشند. هم چنین دو علت می توانند ناهمزمان و مستقل یا ناهمزمان و وابسته باشند.

۳) هرگز نمی توانیم ذات و جوهر علت هایی را که مشتق شده از علل لازم دیگر باشند، به علت های بعد نسبت بدهیم و مربوط بدانیم.

۴) دو علت که به طور همزمان و مستقل بر دو علت ممکن حادث شوند، می توانند لازم بر آن ها نباشند بلکه هم عرض آن ها و در ممکن بودن هم رده آن ها باشند و علت لازم سومی مبنای همگی آن ها باشد.

۵) دو علت مشابه در اصل یک علتند و همزمانی در این یگانگی نقشی ندارد.

۶) این که پورسینا علت های به ظاهر مستقل اما همزمان و مشابه یکدیگر را در نظر نگرفته، نه نقص متافیزیک اوست و نه نقد متافیزیک او.

۷) متهم کردن پورسینا به در نظر نگرفتن علت های به ظاهر مستقل نشانه ناآگاهی نسبت به نظر و برداشت او در باره مقولات مکمل علت و معلول و عدم شناخت درست و دقیق و عمیق از متافیزیک اوست. بحث علت و معلول و انواع و ابعاد آن از بحث های مبسوط و مفصل و اساسی

www.takbook.com

www.takbook.com

پورسینا است که در کتاب های « شفا» و «نجات» و « اشارات و تنبیهات» خود به طور گسترده و همه جانبه به آن پرداخته است و این ادعای خانم جوانبخت نشانه ناآشنایی ایشان با ابعاد گوناگون و پیچیده فلسفه ماوراء الطبیعی و فلسفه کلی این فیلسوف فرزانه و حکیم نابغه است

منبع : فلسفه

http://vista.ir/?view=article&id=310610

VISTA.IR
Online Classified Service

نگاهی دیگر به متافیزیک

متافیزیك عبارت است از پدیده‌ها و امور ماورایی و فوق‌طبیعی که با ابعاد ماورایی انسان سروکار دارد. متافیزیك دارای دو وجه مثبت و منفی می‌باشد و به‌طبع می‌توان از آن حسن استفاده و یا سوء استفاده کرد. از آنجا که متافیزیك با درون انسانها ارتباط دارد، می‌تواند بسیار نافذ و اثرگذار باشد.

درجامعهٔ جهانی امروز، عده‌ای سازمان یافته و با صرف میلیاردها دلار هزینه، قصد دارند با استفاده از متافیزیك امر به منکر و نهی از معروف کنند. در واقع متافیزیك را که می‌تواند وسیله‌ای برای خودشناسی و خداشناسی و رسیدن به سایر معروفات باشد، وسیله‌ای برای ترویج منکرات کرده‌اند، متافیزیك را که می‌تواند جلوی بسیاری از منکرات را بگیرد، بهانه‌ای برای مهار معروفات نموده‌اند. علت انتخاب متافیزیك برای این امور نیز آن است که متافیزیك با درون، روان، ذهن و روح انسان ارتباط دارد و می‌تواند تا عمق جان انسان نفوذ کند و بر افکار او اثر شگرف بگذارد.

برخی از سازمانهای جاسوسی بزرگ دنیا با صرف میلیاردها دلار و با در خدمت گرفتن صدها دانشمند در زمینه‌های مختلف از جمله متافیزیك، به ترویج منکرات و نهی معروفات کمر همت بسته‌اند. هدف آنها این است که جهان را به سمت منکرات برده، از معروفات باز دارند، برای این کار نیز به‌صورت جهانی برنامه‌ریزی کرده و به‌شکل منطقه‌ای عمل می‌کنند.

مهاجمان و غارتگران فرهنگی برای اغفال اقشار مختلف مردم از حربه‌های مختلف بهره می‌گیرند، عده‌ای را با ورزش اغفال کرده‌اند، برخی را با اعتیاد مشغول نموده‌اند، گروهی را با امور سیاسی سرگرم کرده، دسته‌ای را با حب دنیا به بازی گرفته‌اند و.... به این ترتیب گروههای مختلف مردم را اغفال کرده‌اند تا به اهداف شوم خود برسند. در این بین همواره دو گروه از مردم در برابر توطئه‌های آنان آگاه بوده، اغفال نشده‌اند. این دو گروه عبارت از اهل ایمان و اهل علم می‌باشند. این دو گروه با اتکاء به معرفتی که حاصل ایمان و علم آنان است، به توطئه‌های شوم خون‌آشامان فرهنگی پی‌برده، فریب ظاهر دروغین آنان را نخورده‌اند و تسلیم نسخه‌های پیچیده شده توسط شیاطین انسی نشده‌اند. نوادگان شیطان نیز

www.takbook.com

www.takbook.com

برای گمراه کردن این دو گروه از نسخه‌های تقلبی متافیزیك و معنویت استفاده کرده‌اند.

برای پیش‌گیری از این نقشه شوم باید متافیزیك را به‌طور صحیح و کامل به همه معرفی نمود و به‌خصوص جنبه‌های مثبت و منفی آن را برای همه آشکار ساخت. همچنین نوع جدید معنویت دروغین را معرفی و باطن آن را روشن و دست‌هایی را که از پشت پرده آن را ساخته و پرداخته می‌کنند، هویدا ساخت.

امروزه برخی از سازمانهای جاسوسی مروج عرفان شده‌اند! چرا؟ چون خودشان فهمیده‌اند که در دهه‌های آتی، جهان به سمت معنویت باز خواهد گشت، و برای آنکه از این موضوع پیشگیری کنند، نسخه‌های عرفانی پیچیده و توصیه و تجویز می‌کنند، اما عرفانی که دست پروردهٔ خودشان است، عرفانی که به‌جای هدایت انسان به سیر در طریق الی الله، به‌سوی سیر در طریق الی شیطان راهنما می‌شود.

امروزه برخی از ابرقدرتها نه تنها می‌خواهند تك قدرت سیاسی، نظامی، علمی و اقتصادی جهان باشند، بلکه می‌خواهند تك قدرت معنوی، دینی و مذهبی جهان نیز باشند! آنان برای رسیدن به این هدف، نقشه‌های شومی در سر دارند و برای تحقق آن متافیزیك را به خدمت گرفته‌اند. این شیاطین همان‌هایی‌اند که دیروز با تئوری تعدد ادیان بر جهان حکومت کردند، امروز برای حکومت خود از تئوری دین‌زدایی بهره می‌گیرند و برای تداوم حکومت خود در فردا، تئوری دین واحد جهانی را در آستین پرورش می‌دهند.

آنان برای رسیدن به طرحهای فوق الذکر، جدیدترین کشفیات علمی و متافیزیك را به خدمت گرفته‌اند. برای مثال می‌دانیم که مجموعهٔ صفات جسم انسان از طریق ژن‌های موجود در هستهٔ سلولها رقم می‌خورد، متخصصین ژنتیك نیز مدعی هستند که قادرند با تغییر ژنها، انسانهایی با صفات جدید بوجود آورند. آنان همین موضوع را به «ژنتیك کیهانی» نیز تعمیم داده‌اند. بدین‌گونه که مجموعهٔ صفات درونی و روحی انسان نیز تحت کنترل «ژنهایِ کیهانی» است و متخصصین ژنتیكِ کیهانی قادرند با تغییر در این ژنها، انسانهایی با صفات درونی و روحی جدید تولید نمایند. هدف نهایی آنها تولید انسانهای روبات‌گونه است که هیچ‌گونه فکر و احساسی نداشته باشند، یعنی انسانهای تهی از افکار و احساسات که مانند ماشین بر اساس برنامه‌ای که به آنها داده می‌شود عمل کنند. بدین ترتیب آنها از طریق این انسانهایِ نسل جدید به‌راحتی به اهداف شوم خود که ترویج منکرات و نهی از معروفات است خواهند رسید.

فراموش نکنیم که اگر جامعه با منکرات خو بگیرد و از معروفات جدا شود، منکر در نظرها معروف، و معروف در نظرها منکر می‌شود. پس جای معروفات و منکرات عوض شده، بنا بر فرمایش دانشمند فرزانه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی در تفسیر ارزشمند «پیام قرآن» ، این بزرگترین خسارتی است که می‌تواند دامن یك جامعه را بگیرد، همان بلا و بدبختی که امروز دامان بسیاری از جوامع دنیا را گرفته است و معروف و منکر نزد آنها جای خود را عوض کرده‌اند.

می‌بینید کار جهان به جایی کشیده شده است که از متافیزیك و معنویت که جزء بدیهی‌ترین اجزاء ادیان هستند (ادیانی‌که برای اقامه امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر آمده‌اند) کمال سوء استفاده برای نابودی دین و معنویت در جوامع بشری می‌شود. براستی در این شرایط بسیار حساس وظیفهٔ ما چیست؟ آیا باید دست روی دست بگذاریم و ساکت بنشینیم تا آنها هرکاری که می‌خواهند انجام دهند؟ آیا نباید باطن این توطئه‌ها و نقشه‌های شوم و کثیف را روشن کنیم؟ اگر قصد این کار را داریم، باید مانند خودشان از متافیزیك بهره بگیریم، آنها از وجوه منفی متافیزیك استفاده کردند، ولی ما از وجوه مثبت آن یاری جوئیم، آنان از متافیزیك سوءاستفاده کردند، ما از متافیزیك حسن استفاده نماییم.

http://vista.ir/?view=article&id=259930

VISTA.IR
Online Classified Service

www.takbook.com

www.takbook.com

نمودار رویای شما

برای همه ما پیش آمده که تصمیم گرفته‌ایم کار جدیدی را شروع کنیم ولی خانواده و دوستان و اطرافیان گفته‌اند که «نه اصلاً بهتر است این فکر را از سرت بیرون کنی». این حرف‌ها باری منفی و دلسردکننده را منتقل می‌کنند و بسیاری از ما به کلی منصرف می شویم و آن رویا را به فراموشی می‌سپاریم. مثلاً شما قصد دارید کار خوبی را که حقوق بالایی هم دارد ترك کرده کسب و کاری مستقل به راه بیندازید و دیگر کارمند نباشید. وقتی که به دیگران می‌گویید که چنین قصدی دارید، همگی سرشان را به علامت نفی تکان می‌دهند و می‌گویند: «به نفع خودت است که این کار را نکنی.» این افراد همگی به شما علاقه‌مندند و موفقیت و خوشبختی شما آرزویشان است ولی وقتی که سرشان را با قاطعیت به نشانه نفی گفته‌هایتان تکان می‌دهند، می‌توانند راه ورود شما به جاده هدف را سد کنند.

متاسفانه اکثر ما این نظرات و گفته‌های منفی را درونی می‌کنیم و این بارهای منفی باعث می‌شوند که ما در میانه راه به درستی هدفمان شك کنیم و از ادامه راه منصرف شویم در اکثر مواقع رویایمان را به حاشیه می‌رانیم و همان کار قبلی را از سر می‌گیریم. اما چرا؟ علتش اینست که عده‌ای برای شروع کاری و موفقیت در آن به تایید دیگران محتاج هستند و این طور باور دارند که وقتی دیگران ایده خوبی درباره کارشان داشته باشند پس قطعاً فکر و رویای آنها نیز منطقی و قابل تحقق است. ولی بدانید که اگر می خواهید به رویاهایتان جامه عمل بپوشانید باید یاد بگیرید که از خودتان در برابر این انرژی‌های منفی دفاع کنید و رویایتان را حفاظت نمایید. به جای این که به این صداهای ناامیدکننده گوش کنید به ندای درونتان و سخنان آن مربی درونی توجه نمایید. این مربی همان وجود کوچکی است که در درون شما زندگی می‌کند و در همه حال همراه شماست ولی مشکل اینست که اکثر مواقع مورد بی‌توجهی واقع می‌شود و در حاشیه قرار می‌گیرد. مربی درون صدای آهسته‌ای دارد که اگر دقت نکنید زیربار سنگینی توصیه‌ها و گفته‌های یأس‌آور دیگران خاموش خواهد شد. دقت کنید! منظور ما از این حرف‌ها این نیست که هرگز با کسی مشورت نکنید و به توصیه‌های دیگران بی‌توجه باشید. نه، مشورت قبل از شروع هرکاری ارزشمند و مفید است ولی باید مراقب باشید که گفته‌ها و توصیه‌هایی که از احتیاط و دقت در کار حرف می‌زنند را با سخنان ناامیدکننده و منفی اشتباه نگیرید و بالعکس. ندای درون عامل اصلی تصمیم‌گیری است. ارزش‌های شخصی و باورها و تجربیات شما همگی نت‌های موسیقی درون را تشکیل می‌دهند که بازتاب ایده‌ها و گفته‌های بقیه نیز در شکل‌گیری آوای مربی درونی موثر است. وقتی که می‌خواهید تصمیم‌گیری کنید ابتدا دقت کرده ببینید که آیا مربی درون واقعاً از وجود شما حرف می‌زند یا این که فقط صحبت‌های اطرافیان را بازتاب می‌کند. در ضمن اگر می‌خواهید مشورت کنید به سراغ افرادی بروید که در کارشان موفق و پیروز هستند. از آنها نظر بخواهید نه از کسانی که در همان کار موردنظر شما شکست خورده‌اند. واضح است کسی که تجربه خوبی از کاری نداشته باشد نمی‌تواند توصیه‌های امیدوارکننده‌ای ارائه دهد.

اگر به این نتیجه رسیدید که این مربی درونی واقعاً متعلق به خودتان است آنگاه بررسی کنید و ببینید که آیا حرف‌ها و نظراتش منطقی و معتبر هست یا نه. اگر به ایده یا توصیه‌ای برخوردید که منطقی نبود و با عقل جور درنمی‌آمد سریعاً آن را حذف کنید. گاهی اوقات این صدای درونی برآمده از ترس است؛ ترس از شکست، ترس از ریسك، ترس از موفقیت یا ترس از هرچیز غیرمنطقی. بدانید که ترس می‌تواند شما را ناتوان از پیشرفت کند. شاید بپرسید که راه غلبه براین ترس‌ها چیست؟ نوشتن. بنشینید و اهداف و برنامه‌های رسیدن به آنها را روی کاغذ بیاورید. زمانی که این اهداف روی کاغذ آمدند باید به سوالات مهمی پاسخ دهید. کدام يك از این اهداف، خواسته و آرزوی واقعی من است؟ برای نیل به آن باید چطور برنامه‌ریزی کنم؟ آیا اصلاً این آرزو منطقی و قابل دسترسی است یا نه؟ اگر که در این راه موفق شوید، زندگیتان چه تغییراتی خواهد کرد؟ آیا ثروتمندتر خواهید شد؟ وقت آزاد بیشتری خواهید داشت؟ اتومبیل تازه‌ای خواهید خرید؟ چقدر طول می‌کشد تا به این خواسته برسید؟

www.takbook.com

www.takbook.com

خواهید دید که اگر رویاهایتان را بنویسید، آن ظاهر ترسناك و مهیب جای خود را به رویاهایی قابل لمس و دست‌یافتنی می‌دهند که در انتهای مسیری هدفمند و روشن و شفاف قرار گرفته‌اند. در این نقطه و پس از خلق یك هدف منطقی، قابل لمس و دست‌یافتنی نوبت به طراحی نقشه راه می‌رسد. هدف را پیش روی خود بگذارید و برآورد کنید که برای دست‌یابی به آن چقدر زمان لازم دارید. اگر چند هدف پیش رویتان قرار داده‌اید، این کار را برای هرکدام انجام دهید و آنها را به ترتیب اولویت زمانی روی کاغذی بنویسید و اگر می‌توانید مقابل خود روی تابلویی بچسبانید. سپس تمامی مطالب و مفاهیمی که می‌توانند در رسیدن به هدف به شما کمك کنند را جمع آوری نمایید. بعد از هرکدام آنها نماد یا سمبلی تهیه کنید و کنار آن برنامه قرار دهید. این منابع می‌توانند مجلات، کتاب‌ها، دایره‌المعارف، سایت‌های اینترنت، بروشورها، تصاویر و هر منبع اطلاعاتی دیگر باشند. می‌توانید نشانه‌ای کلیدی از هر کدام از اینها را کنار نقشه راه و اهداف خود نصب کنید. این مجموعه را روی تابلویی که همیشه مقابل دیدتان باشد بچسبانید. در ضمن هرروز که منابع تازه‌ای پیدا کردید آنها را به مجموعه اضافه کنید و میزان پیشرفت خود را نیز در کنار این تصاویر و برنامه‌ها ثبت نمایید.

قبل از این که هرروز را آغاز کنید و به سرکارتان بروید، حداقل پانزده دقیقه به این «نمودار رویا» دقت کنید و روی آن تمرکز کاملی داشته باشید. خود را «ببینید» که این موفقیت‌ها را کسب کرده‌اید و یکی‌یکی مراحل این نمودار و جداول را طی می‌کنید. این خیال کردن نیست بلکه «دیدن» به واقع است. باید بارها و بارها در طول روز این تصویرسازی مثبت و انرژی بخش را انجام دهید و این حداقل پانزده دقیقه در صبح الزامیست. هنگامی که گفتگوی درونی مثبتی را با خودتان شروع کنید، این صدای صحبت دوستانه و نویدبخش بر صداهای مزاحم و منفی غالب می‌شود. خواهید دید که ذهن شما با آغوش باز پذیرای رویایتان خواهد شد. ابتدا این آرزو را در ذهنتان به تصویری واقعی تبدیل می‌کنید و سپس آن را به کلام درمی‌آورید و بعد به عمل دست می‌زنید و اندك‌اندك این رویا به عینیت درآمده آن را زندگی خواهید کرد.

منبع : روزنامه تفاهم

http://vista.ir/?view=article&id=252460

VISTA.IR
Online Classified Service

نوعی نگاه به NLP

مردی در یک فروشگاه زنی را مشاهده کرد، با دختر کوچولوی سه ساله ای که در سبدش بود. همانطوری که آنها از قسمت کلوچه و بیسکویت می گذشتند، دختر کوچولو تقاضای بیسکویت کرد و مادرش به او پاسخ منفی داد.

دختر کوچولو شروع به نق زدن و گریه و زاری کرد و مادرش با آرامی گفت : "ببین مونیکا، ما هنوز نصف غرفه ها را رد کرده ایم، ناراحت نشو، زیاد طول نمی کشه." زود به قسمت شکلات ها رسیدند و دختر کوچولو برای شکلات فریاد برآورد.

www.takbook.com

www.takbook.com

مادرش گفت : "ببین، ببین مونیکا، ناراحت نشو، فقط دو قسمت دیگر مانده و ما زود به صندوق می رسیم. موقعی که آنها به صندوق رسیدند، دختر کوچولو درخواست آدامس کرد و چون دید، مادرش هیچ چیز برایش نخرید، با صدای بلند شروع به گریه کرد. مادرش صبورانه گفت : "ببین مونیکا، ما ظرف پنج دقیقه از صندوق می گذریم و می تونی به خونه بری و خواب خوشی داشته باشی."

مرد دنبال آنها رفت و موقعی که آنها بیرون رفتند، جلوی آن زن را گرفت و با حالت عصبانی به او گفت : "من نتوانستم تحمل کنم و ببینم که شما چگونه خونسردانه با این مونیکا کوچولو رفتار می کنید."

مادر گفت : "مونیکا من هستم ... نام دختر کوچولوی من تامی است."

- کفش و جوراب

بچه ای ده ساله با پای برهنه جلو یک کفش فروشی در پیاده رو ایستاده بود و در حالیکه به ویترین مغازه خیره شده بود، از سرما می لرزید. خانمی به اون بچه رسید و گفت : "کوچولوی من چرا اینگونه و مشتاقانه به پنجره می نگری؟"

بچه پاسخ داد : "من داشتم از خدا تقاضا می کردم که یک جفت کفش به من بدهد."

خانم دست بچه را گرفت و او را به فروشگاه برد و از فروشنده تقاضا کرد تعدادی کفش و جوراب بیاورد. از فروشنده پرسید که میتونه برایش یک لگن و حوله بیاورد. فروشنده نیز چنین کرد. خانم او را به پشت مغازه برد و دستکش های خود را درآورده، پاهای کوچک پسرک را شست و با حوله خشک کرد.

در این موقع فروشنده جوراب را آورد و او آنها را به پای پسرک کرد. همچنین یک جفت کفش نیز برای او خرید. او دستی به پشت سر پسرک کشید و گفت : "شک نکن پسرکم، حالا احساس خوبی داری؟"

موقعی که خانم خواست برود، پسرک متحیر او را با دست بغل کرد و در حالیکه اشک در چشمانش حلقه زده بود و به صورت آن زن نگاه می کرد، به او پاسخ داد : "آیا شما همسر خدا هستید؟"

- سرباز

این داستان در مورد سربازی است که از جنگ ویتنام به خانه برمی گشت. او از سانفرانسیسکو به خانه زنگ زد : "مامان، بابا من دارم میآم خونه، ولی یه خواهش دارم : من دوستی دارم که می خواهم او را با خودم بیاورم."

و آنها پاسخ دادند : "از ملاقاتش خوشحال می شیم."

پسر ادامه داد : "یه چیزی هست که باید بدونید. او در جنگ به وضع ناجوری آسیب دیده است. او در منطقه پر از مین قدم می زد و یک بازو و پای خود را از دست داده است. او جایی برای رفتن ندارد و من می خواهم که او با ما زندگی کند."

"ما متأسفیم پسر. شاید بتونیم کمکش کنیم که جایی برای زندگی کردن پیدا کند."

"نه مامان و بابا، من می خوام او با ما زندگی کند."

پدرش گفت : "پسرم تو نمی فهمی چه می‌خواهی، تحمل شخصی ناقص برای ما بسیار مشکل و دردسر آفرین است. ما زندگی خودمان را می کنیم و نمی توانیم اجازه بدیم شخصی مثل این زندگی ما را تحت تأثیر قرار دهد. من فکر کنم که بهتر، تو تنها بیایی خونه و این دوست را فراموش کنی، او راهی برای زندگی خود پیدا خواهد کرد."در آن لحظه پسر تلفن را قطع کرد و والدینش چیز دیگری نشنیدند.

چند روز بعد آنها تلفنی از پلیس سانفرانسیسکو داشتند. پسرشان پس از سقوط از یک ساختمان مرده بود. پلیس اعتقاد به خودکشی داشت. والدین ناراحت و اندوهگین به سانفرانسیسکو شهر مورگیو رفتند تا جسد پسرشان را شناسایی کنند. آنها وی را تشخیص دادند با یک پا و یک دست.

منبع : مجله الکترونیکی هوم

www.takbook.com

www.takbook.com

http://vista.ir/?view=article&id=275396

VISTA.IR
Online Classified Service

وازایش صدرایی

وازایش در معنای مصطلح آن، عبارتست از انتقال نفس انسان پس از مرگ به بدن‌انسان دیگر یا حیوان یا نبات یا جماد، که مستلزم نفی معاد و حشر اخروی‌است. این نوع از وازایش ، هم بدلیل عقلی و هم بلحاظ شریعت، امریست محال و باطل و ممتنع.حکیم صدرالمتالهین نیز با اقامه ادله و براهین مستحکم فلسفی مبتنی برحکمت متعالیه خویش و همینطور با استناد به آیات و روایات بر بطلان این‌نوع وازایش رای داده است.

و اما انتقال نفس از بدن دنیوی به بدن اخروی که متناسب با اوصاف و اخلاقی‌است که نفس در دار دنیا کسب کرده و برای نفوس اشقیا بصورت حیوانی است‌که صفات وی در آن نفس غلبه نموده، اصولا مصداق وازایش باطل و ممتنع‌محسوب نمی‌شود و اگر احیانا وازایش خوانده شده، در حقیقت از سنخ اشتراک‌لفظ است.

این وازایش اخیر که مقاله حاضر ، در حقیقت همان تجسم اعمال وارده در آیات و روایات است که بالتبع‌مورد تصدیق و استناد صدرالمتالهین نیز بوده و بنظر ایشان صحت آن در معادجسمانی ثابت می‌شود.اعتقاد به معاد و حیات پس از مرگ از اساسی‌ترین معتقدات اسلامی است که ردو انکار آن، باعث کفر و خروج از اسلام می‌گردد. یکی از مسائلی که در ذیل‌مبحث معاد مورد بررسی واقع می‌شود ((وازایش)) است .بحث از وازایش در جهت ارائه تصویری روشن و واضح از معاد، ضروری است ودر واقع یکی از مبانی اثبات معاد و قیامت، ابطال وازایش است. از جمله مباحث اصلی در وازایش این است که وازایش چیست؟ اقسام آن چگونه است؟ و نظرات بزرگان علم ومعرفت و حتی ادیان درباره وازایش چیست؟برای اثبات معاد و قیامت و پاداش و کیفر اخروی، باید درباره وازایش بحث‌نمود و بدیهی است که بدون ابطال وازایش اعتقاد به نشئه‌ای غیر از این عالم دنیادرست نخواهد بود زیرا اگر معاد، تنها از این راه اثبات گردد که خداوند عادل‌است و پاداش و کیفر نیز حق است لذا خداوند باید پاداش بندگان صالح خود رابدهد،

.بنابراین، کسی که به معادی که ادیان معرفی کرده‌اند اعتقاد دارد باید اثبات کند که‌دنیا محل جزا و پاداش نیست بلکه محل عمل است و آخرت، محل پاداش وحساب و کیفر.

صدرالمتالهین در آثار خود مخصوصا اسفار و مبدا و معاد بتفصیل درباره وازایش بحث کرده این نوع از وازایش ، همان تجسم‌اعمالی است که آیات و روایات به آن تصریح کرده‌اند.

- وازایش

وازایش۱ یکی از قدیمی‌ترین موضوعاتی است که در حوزه دین و فسلفه به آن پرداخته شده است به طوریکه در ادیان شرقی همچون هندو و

www.takbook.com

www.takbook.com

مکاتب فکری غربی مثل فیثاغوریان به یک مسئله مهم و خاص تبدیل شده است۲. به علاوه اینکه این سلسله هم در فسلفه افلاطون و هم در فسلفه ارسطو به آن پرداخته شده است. فلاسفه مسلمان نیز به این موضوع پرداخته‌اند و سعی کرده‌اند که دلایلی را علیه آن اقامه کنند در این میان ملاصدرا به عنوان یکی از بزرگترین حکماء و متالهین قرن ۱۱ هجری (۱۷میلادی) نظرات شگرفت و متبکرانه‌ای را در رابطه با وازایش ارائه کرده است. مقاله حاضر به توضیح و تبیین این مسله نزد ملاصدرا اختصاص دارد.

ایده وازایش با ظهورات پیچیده‌اش در جنبه‌ها و حوزه‌های مختلف اندیشة اسلامی بروز یافته و موجب مخالفت‌های گاهاً شدید در میان علمای مسلمان شده است این ایده به دو صورت مطرح شده است اول اینکه روح در جدایی از بدن حالت متفاوتی را بواسطة تعلق به بدن دیگری اخذ می‌کند که این حالت به ویژگی‌ها و اعمال عالی یا دانی بدن فرد در زندگی بستگی دارد؛ این طرز تفکر در اندیشة هندی و یونانی یافت می شود که شاید بتوان این نگرش را به عنوان وازایش در معنای کلی آن لحاظ کرد. نظر دوم در مورد وازایش به این شیوه است که روح الهی در میان موجودات این جهان جاری و ساری است که می‌توان این عقیده را به عنوان معنای خاص آن بپذیریم که در معنای اخیر اغلب در اندیشة شیعه (همچون غلات) و عرفان اسلامی مطرح است و بدین صورت ابراز می‌شود که امام پرتوی از نور الهی است که در میان انبیاء قبلی تا حضرت آدم حاضر بوده است و تجسم خداوند همان تجلی روح الهی در آنهاست. ایدة حلول خودش موجب یک سلسله مسائل دیگر می‌شود که از سوی عرفا این نظریه رد شده است . هدف مقالة حاضر توضیح مفهوم وازایش در نظر ملاصدرا است , فیلسوف عارفی که در دوران صفویه در ایران می زیسته است.

پیش از آنکه به تشریح آرای ملاصدرا بپردازیم. به بازنگری مفهوم وازایش در اسلام خواهیم پرداخت.

سید شریف جرجانی به عنوان متکلمی که دارای گرایشات فلسفی و عرفانی است وازایش را در تعاریف خود چنین شرح داده است که، وازایش به معنای تعلق روح به یک بدن بعد از جدایی از بدن دیگر است. بدون اینکه زمان مداخله‌ای بین ضمائمی آن دو بواسطة علاقة ذاتی بین روح و جسد شود۳.

محمد التنهاوی نویسندة دایرة المعارف در قرن هجدهم می‌نویسد: وازایش فراکوچ نفس ناطقه از یک بدن به بدن دیگر است و از این طریق به تشریح دیدگاه وازایش می‌پردازد و معاد جسمانی را بر این اساس رد می‌کند۴.نفس ناطقه در پی وصل به عالم قدس است. تا خودش را از محدودیتهای بدن برهاند و به کمال برساند. روحی که به کمال دست نیافته است به بدن انسان دیگری باز می‌گردد و از یک بدن به بدن دیگر منسوخ می‌شود تا به مقصود خود برسد. وازایش ارواح اگر محدود به اجساد انسانی باشد نسخ نامیده می‌شود. وازایش ارواح در نزول خود در اجساد حیوانی مسخ گفته می‌شود و رسخ هنگامی است که ارواح به اجساد جماد نزول کنند مسیر است پس با این اوصاف ارواح به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ یکی آنهایی که برای نیل به عالم قدسی صعود می‌کنند, دیگر ارواحی هستند که در اجساد متفاوت نزول می‌کنند. التنهاوی ارواح را با ملاحظه انواعی وازایش دسته بندی می‌کند. یک دسته از ارواح شامل ارواح کامله (نفس کمالیه) هستند که وارد اجساد انسانی می شوند که بعد از وازایش بین ارواح مختلف و کسب کمال کافی هم در زمینة معرفت و هم در زمینة اخلاق دارد عالم عقول می‌شوند و از اجساد رهایی می‌یابند. دسته دیگر ارواحی هستند که نفوس متوسطه هستند که در سطح اجساد سماوی هستند وصور مثالی هستند. دسته سوم(نفوس ناقصه) ارواحی هستند که در اجساد حیوانی باقی می‌مانند. بیرونی صاحب اثر تحقیق ماللهند وازایش را به عنوان ویژگی اصلی دین هندو ذکر می‌کند که همسنگ شهاده در اسلام و تثلیث در مسیح و رعایت روز تعطیل برای یهودیان است. بیرونی شرح دقیقی از وازایش در میان هندوان ارائه می‌دهد که با تفسیری تطبیقی در یونان و عرفان اسلامی همراه است۵. در سنت کلام اسلامی برخی از متکلمین علل مختلفی را در چگونگی و کیفیت وازایش ذکر کرده‌اند. در میان آنها ابوالمظفرالاسفراینی که یک متکلم است در تبصیرالدین۶ خود قایلان به وازایش را چهار دسته معرفی می‌کند:

۱) فلاسفه متقدم قبل از اسلام همچون سقراط

۲) قدریه و شیعیان افراطی در زمان اسلام (غلاترافضی)

www.takbook.com

www.takbook.com

۳) مانویان دوگانه پرست

۴) یهودیان. وی در ادامه به شرح یکی از آراء احمد بن خبیط می‌پردازد.

احمدبن خبیط۷ یکی از اندیشمندان قدریه بود که معتقد بود خداوند انسان را در عالمی فرای این عالم خلق کرد و به او معرفت داد و امر کرد که او را بپرستند. برخی افراد به اطاعت کامل از او پرداختند و به عهد و پیمان خود باقی مانند. و برخی دیگر که به نافرمانی از او دست زدند که حاصلی جزء آتش جهنم در انتظار آنها نخواهد بود. در بین این دو دسته افرادی نیز هستند که به طور نسبی به اطاعت او روی آوردند. ایشان به این دنیا فرو فرستاده شدند و نصیب هریک بدنی جسمانی شده از یکدیگر متفاوت و متمایز است که این تمایز نیز براساس درجه و مرتبة اطاعت آنها خواهد بود و روح آنها به فراکوچ خود از بدنی به بدن دیگر ادامه می‌دهد تا به مقصد خود نائل شوند.

نظریة وازایش متکلمین اسلامی را نیز در گیر خود کرده و باعث اختلاف شده است .ابن سینا, بزرگ معمار فسلفه مشائی در اسلام، به انکار وازایش پرداخته است و در این باره بیان می کند که ارواح با بدنهایی که همراه با آنها به وجود آمده‌اند انطباق دارند. با این وصف هرچند هم یک بدن از قبل موجود باشد اما باید روح متناسب با آن بدن از ناحیه دیگری صادر نشود. اگر فرض کنیم که یک روح خودش را از یک بدن جدا کرده باشد و بخواهد دوباره خودش را به بدن دیگری از راه وازایش , ضمیمه کند این احتمال هست که در یک بدن در آن واحد دو روح متفاوت حلول کنند، که یکی از آنها از راه وازایش برآن بدن وارد شده است و دیگری روحی است که براساس قابلیت آن بدن برآن وارد شده است. از علاقه بین روح و بدن این گونه مستفاد می شود که روح نسبت به بدنی که می‌خواهد بدان ملحق شود آگاه و هشیار است. هر موجود زنده‌ای به این مطلب آگاه است که دارای یک روح واحد است که بدن را هدایت و رهبری می‌کند۸. پس اگر پای روح دیگری در میان باشد که آن موجود از آن بی‌خبر باشد, نه آن روح از بدن خبر دار و نه آن روح منحصراً می تواند به تدبیر آن بدن بپردازد. و از بیان مذکور این معنا مستفادی می شود که روح با بدن خویش رابطه ای ندارد .

فخر رازی نیز به عنوان فیلسوفی متکلم به رد وازایش پرداخته است۹. او استدلالات ابن سینا را تحت دو عنوان کلی دسته بندی می‌کند.استدلال اول استدلالی بود که در بالا به آن اشاره شد که اگر ما انتقال روح را بپذیریم باید این احتمال را نیز بپذیریم که یک بدن دو روح داشته باشد.

اما از طرفی هم اگر زمانی جدایی روحی از بدن و الحاق بدن دیگری مطرح باشد, روح باید در یک زمان معلق باشد و این بی معناست چون در طبیعت تعلیق وجود ندارد. و از طرفی هم اگر این مطلب را بپذیریم تعداد روحهایی که وارد این جهان می‌شوند با تعداد روحهایی که از این دنیا رخ برمی‌بندند مساوی است و این خلاف عقل است.

فخر رازی با استناد به استدلالات ابن سینا، به نقایص ایدة وازایش اشاره می‌کند و سه استدلال دیگر علیه وازایش ارائه می کند که در این باره نیز از کلام کمک می‌گیرد.

وی اظهار می‌دارد که اگر روح به هدایت بدن دیگری بپردازد باید ما به احوال وجود قبلی خود آگاه باشیم. درحالیکه در واقع ما هیچ اطلاع و آگاهی نسبت به زندگی قبلی خود (اگر باشد) نداریم. پس بدون شک روح هریک از ما هرگز در بدن دیگری نبوده و نخواهد بود.

از بحث فوق آشکار می شود که اکثر اندیشمندان اسلامی باایدة وازایش در مذاهب غیراسلامی و نیز شاخه های بدعت گزار اسلامی آگاهی کامل داشتند و ایده وازایش را به عنوان عقیده ای درست قبول نداشتند.

در مورد ملاصدرا نیز به نظر می رسد که نوع خاصی از وازایش را قبول داشته است از طرف دیگر افرادی که ایدة وازایش را می پذیرفتند سعی می‌کردند تا برای استحکام و پشتیبانی ادعاهای خود از قرآن و احادیث کمک بگیرند. ملاصدرا نیز در این باره از قرآن و آیات و روایات استفاده کرده است۱۰.

هیچ حیوانی روی زمین نیست و هیچ پرنده‌ای پرواز نمی‌کند مگر اینکه آنها انسانهایی مثل شما هستند. و ما هیچ نکته‌ای را در کتاب محکم فرونگذاشته ایم۱۱. از آن سخت تر این است که او(خدایی) قاسم است که برخی افراد را به میون و برخی دیگر را به خوک تبدیل می‌کند و ایشان همان افرادی هستند که بت پرستی پرداخته اند که در عذابی سخت گرفتار می آیند و از صراط مستقیم گمراه می‌شوند۱۲. و ما آنها را در یوم

www.takbook.com

www.takbook.com

القیامه با صورتهایشان محشور می‌کنیم۱۳. آنهایی که کافر شدند به آتش دوزخ افکنده خواهند شد و جزع و فزع به حال سودی نخواهد داشت۱۴. بلکه قسمت آنها چنین خواهد بود و خداوند به ایشان می‌فرمایند: بروید و با من سخن مگویید۱۵. درآیات قرآنی این طور آمده که البته در احادیث نیز وارد شده است که انسانها در روز قیامت با صورتهای گوناگون برانگیخته خواهد شد۱۶. برخی افراد با صورتهای شبیه میمون و خوک برانگیخته خواهد شد. افرادی که از ولیّ خود سرپیچی کنند با سری شبیه میمون و بوزینه محشور می‌شوند.

ملاصدرا همچنی اظهار می کند که هیچ مذهبی وجود ندارد که به نوعی وازایش اعتقاد نداشته باشد۱۷. ملاصدرا عبارت خود را با متون مقدس همچنانکه در بالا به آن اشاره شد درآمیخته است و این مطلب بیان گر اهمیت بحث وازایش در اندیشه مذهبی است, از سوی دیگر این عقیده در میان فلاسفه یونانی باستان نیز پذیرفته شده است که ایشان نیز یکی از منابع اندیشه‌های ملاصدرا هستند. او از چند تن از فلاسفه نام می برد که به نوعی از وازایش قائل بودند۱۸.

افرادی همچون افلاطون، سقراط، فیثاغورث و انباذو قلبس و آغازثموس، هر مس و ارسطو۱۹.

در حالی که این عقیده برای اندیشمندان یونانی از جایگاه والایی برخوردار است اما در اسلام همچنانکه قبلاً اشاره شد به عنوان عقیده‌ای مرتد رقم خورده است. از این رو این مسله‌ای لطیف و و ظریف برای ملاصدرا است که چگونه در دفع خصم به سر این موضوع موفق شود.

ملاصدرا به دو گونه به این مسئله پاسخ گفته است. یکی از آنها همان شیوه متداول و معمول است که اشاره شد. وازایش در معنای انتقال روح از جسم یا بدن طبیعی به بدن دیگر که با اولی متفاوت باشد غیر قابل دفاع است که خود انواع مختلفی را شامل می‌شود نسخ در مواردی است که انتقال از یک بدن به بدن انسان دیگر رخ می دهد، مسخ در مورد حیوان استعمال می شود و فسخ نیز در نباتات جاری است و رسخ نیز در جماد کاربرد دارد. مورد اخیر یعنی رسخ در اجرام سماوی_ همچنانکه قدما و ابن سینا به طور خاص به آن پرداخته اند_ اتفاق می افتد. که ابن سینا صراحتاً این نوع را رد می کند ولی به عقیده خودش یک نوع را می توان قبول کرد وی وازایش را معارض با نشئة اخروی نمی‌داند. در نشئة اخروی روح به شکلی در می‌آید که ممکن است حیوانی یا نباتی یا جماد باشد که باز وجود همین شکل ها نیز حاکی از درجات پایین و پستی است که ناشی از اعمال و عادات شر است و این موضوعی است که بواسطة ائمه هدی و اولیاء والامقام در ادیان و آیین¬های متفاوت آورده شد است۲۰.

این واضح است که ملاصدرا به وازایش به معنایی که روح در آخرت به اشکالی که براساس اعمال خود در این جهان کسب کرده محشور می‌شود باور داشته , به عبارت دیگر او انتقال روح را براساس نتایج اعمال او در این جهان قبول دارد. شاید به این خاطر ملاصدرا به این عقیده پای بند است که حالت و نوع وجود در این جهان با جهان آخرت کاملاً متفاوت است و از سویی هم انتقال روح از بدنی به بدن دیگر در این جهان را نمی‌پذیرد . در متون قرآنی و احادیث، ارواح یا زشت یا زیبا و براساس طبیعت آنها و عادات و استعدادها و باور آنها چه خوب چه بد تجسم می یابند. این متون و روایات نه این جهان را بلکه آخرت را رها از تعلقات مادی این جهان نشان می‌دهند و اشتباه است که ما بخواهیم از آیات و روایات برداشت¬های دنیوی داشته باشیم۲۱. نظر ایشان مبنی بر وازایش معنا و محتوایی ندارد اما در آرای ملاصدرا این بحث بواسطة حشر نفوس انسانیه در جهان آخرت اثبات می شود۲۲. با این وصف ملاصدرا وازایش را به دو دسته تقسیم می کند. یکی وازایش افقی است که درآن روح زندگی در این دنیا را دوباره در بدنی دیگر در همین دنیا ازسرمی‌گیرد. دیگری وازایش عمودی است و درآن روح به جهان دیگری انتقال می یابد . مورد اولی تکذیب و رد می‌شود و مورد دوم مورد قبول است. به عبارت دیگر مورد اول انتقال بین موجودات دنیوی است که همان نسخ است و مورد دوم حشر اخروی را شامل می‌شود. یکی از دلایلی که منجربه سوء تفاهم در مورد وازایش می‌شود غفلت از عالمی به نام عالم نفوس است که بین عالم طبیعت و عالم عقل قراردارد. فهم ملاصدرا از وازایش براساس نظر او دربارة رشد روح استوار است که شامل سه مرحله است. مرحله اول این دنیا یعنی عالم شهادت یا عالم طبیعت است که هرچیزی با ماده گره خورده و درحرکت است و این عالم پنج مظهر دارد که توسط حواس پنجگانه ظاهری درک می‌شود. مرحل دوم عالم برزخ یاهمان عالم روح یا اشباح یا عالم صور است که به حواس پنجگاه درک نمی شود و با حواس باطن درک می‌شود که عبارتند از حس مشترک, تخیل، حس ظاهر، حس باطن و حافظه است. در جهان ارواح، روح جدای از بدن دنیوی وجود دارد و مستقل است. هرچند که کاملاً رها از ماده نیست و می توان تصوری از آن را داشت و آن شبح مثالی است که ماهیت و ویژگی دنیوی دارد که می‌تواند خیر

www.takbook.com

www.takbook.com

یا شر باشند وشکل و صورت آنها با آنها ملازمت دارد و ذیل قرارمی گیرد. جهان مرحله دوم را شاید بتوان آخرت نامید که در مقابل این جهان مادی قراردارد و به دو بخش تقسیم می‌شود. جنت و جهیم. جنت محل آرامش و سرور است که محل تجلی اعمال خیر و کردار نیک افراد است. جهیم، دارالشقیاست. که حاصل اعمال شر و کردار بد است.

مرحله سوم رامی توان عالم عقل نامید که عالم ارواح مطلقه است که تجلیلگاه عقل کامل انسانی است و جهانی است سراسر خیر محض، نور محض که ارواح در نهایت به آن نائل می آیند. ارواح انسانی کمال روحانی را بعد از این مراحل سه گانه کسب می‌کنند. کج فهمی مرحله دوم که حشر ارواح است منجر به قبول وازایش می‌شود که گفته می‌شود، حشر ارواح درآخرت معادل وازایش دراین جهان است به عقیده ملاصدرا حشر روح در آخرت بدبرداشت شده است و همین سوء تعبیر به وازایش قوت بخشیده است۲۳.

آدمی در دنیای ارواح ادامه حیات می دهد . این دنیا بین عالم طبیعت و عالم عقل است و براساس منش و کردار آدمی صورت متناسب خود را کسب می کنند، که ویژگی‌های مجرمانه , در ارواح انسانی به شکل صورتهای جسمانی در غالب حیوانات که نمایانگر شرور آنهاست خود را آشکار می‌کند. فی المثل، افراد مغرور و غافل در غالب شیر نمایان می شوند. افراد دغل و مکار همچون روباه, افرادی که به تمسخر دیگران می پرداختند و به تقلید حرکات انسانها می‌پرداختند مثل میمون ظاهر می‌شوند، افراد خودبین همانند طاووس, افراد طماع مانندخوک.

قالبها و بدنهای حیوانی درآخرت برحسب شدت و ویژگی های افراد تغییر می‌کنند. اغلب افراد مغرور در آخرت در غالب شیر ظاهر می‌شوند. هر انسانی ویژگی‌های نکوهیده‌ای ممکن است داشته باشد و با این حساب صورتهای مختلف حیواناتی براساس شدت و ضعف صفات شر و ترکیب آنها معین می شود.

اصحاب وازایش معتقدند که صور حیوانی وقتی ویژگی خاص در روح یک نفر از بین برود ویژگی دیگری جای آن را می گیرد و به عنوان اساس و مبنا قرارمی‌گیرد. این نوع دگرگونی تنها در آخرت رخ می دهد و نه در این دنیا(نشئه دنیوی) .

در نهایت اینکه وازایش ی که مدنظر ملاصدرا است منافی این مطلب است که روح انسانی در این جهان دوباره یک صورت حیوانی مثل میمون و خوک را بعد از جدایی از بدن اصلی خود بگیرد روح انسانها در جهان آخرت صورتی متناسب با ویژگی‌های خود کسب می کند که حاصل و برآمده از رفتارهای دنیوی او در این جهان است و جهان آخرت آزاد از صورت مادی و دنیوی است. صورت افراد نه تنها در نوع بلکه در اندازه نیز در آخرت به رفتار و طبیعت افراد وابسته است.

در هر معنی که ما وازایش را در نظر بگیریم باید به رابطه بین جسم و روح نیز بیاندیشیم. در وازایش به معنای عام کلمه اغلب, روح و جسم را جواهر جداگانه در نظر می‌گیرند. و این اشاره به دوگانه انگاری بین روح و بدن دارد. با این حال با توجه به آزادی ملاصدرا رابطه بین روح و بدن یک تعلق ذاتی است که روح و بدن نسبت به یکدیگر دارند و ترکیب آنها ترکیب کاملاً اتحادی است۲۴ .موجود زنده از روح و جسم تشکیل شده است. اما روح یا بدن آنها نمی‌تواند به طور مستقل از یکدیگر وجود داشته باشند و در مرحله ایجاد روح انسان و بدون اتحاد با همدیگر نمی‌توانند به مراتب عالی در این جهان دست یابند۲۵. ملاصدرا بیان می کند که همان گونه که شروع ایجاد روح با همه حالات آن به طور بالقوه امکان پذیر است. پس بدن نیز باید باشد تا وجودش بالفعل شود. روح همیشه واجد شئون ذاتی است که در سن خردسالی، کودکی، جوانی، میانسالی و کهولت و همه مراتب زندگی به اشکال گوناگون خود را بروز میدهد. درجات قوه و فعل در هر روحی مطابق با درجات قوه و فعل بدن متعیّن می‌شود مادامیکه تعلّق جسمانی ادامه داشته باشد.

هیچ روحی نیست که از قوه به فعل برسد بدون حیات جسمانی. نفس به اساس اعمال و رفتار خیر یا شر خودش به نوعی از بالقوه بودن و واقعیت یافتن در وجودش دست می‌یابد که ممکن است سعادتمند یا شقاوتمند گردد. در اول بالفعل می¬شود در یک نقطه که در این صورت نمی‌تواند به حالت بالقوۀ محض بازگردد. درست همانطور که یک حیوان نمی‌تواند به نطفه برگردد و یا به علقه بازگردد و در این صورت است که این موجود به سمت کمال خلقت پیش میرود. این حرکت (تعالی) ذاتی و جوهری است و این واگرایی نمی‌تواند از روی اجبار یا طبیعت یا اراده یا اتفاق باشد. اگر یک روح منفرد در یک بدن حضور یابد و خود را به آن بدن ملحق کند در زمانی که بدن در حالت جنین است یا روح یا بدن بالضروره ,یکی

www.takbook.com

www.takbook.com

بالقوه و یکی بالفعل خواهند بود. این غیر ممکن است زیرا ترکیب بین آن دو در واقع اتحادی است در ماهیت آنها و ترکیب طبیعی بین دو ماده غیر ممکن است چون یکی بالقوه است و دیگری بالفعل است۲۶. با این حساب روح بدون اتحاد با بدن نمی‌تواند رشد و تعالی یابد روح قبل از اتحاد با بدن روح بالقوه است و تا آن هنگام که بالفعل نشود روح واقعیتی ندارد. بر خلاف این نظر، در نظریه وازایش به طور کلی روح قبل ضمیمه شدن به بدن دیگر واقعیت داشته و به مرحله بالفعل شدن شده است. از سوی دیگر نمیتوانیم بگوییم که یک روح خودش خودش را به بدنی ضمیمه کرده است، و این مطلب به نظر ملاصدرا غیرقابل ترکیب است. روح با بدن متحد می‌شود مادامیکه روح از زمان تولدش در این جهان تا زمان حرکت به سمت آخرت و هنگام مرگ به خلوص و پاکی دست یابد. فرایند پالایش، رشد روح، برگشت پذیر نیست بلکه صعودی یکطرفه است از ادنی به اعلاء، از کثیف به لطیف۲۷، این حرکت صعودی، بر اساس حرکتی است که وجودات که حاصل تجلی مطلق و ناشی از آن وجود هستند بدست او رجعت کنند۲۸. روح از این جهان به جهان آخرت رجعت می‌کند البته بعد از رهاشدن از بدن، که این معراج روح , کمال است. اما این کمال به معنای ترقی و پیشرفت اخلاقی نیست. بلکه برعکس فرایند کمال، یک دگرگونی وجود شناختی از نشئة دینوی به نشئة اخروی است که فرای هرگونه استدلال اخلاقی است. خروج روح از بالقوه به بالفعل تناقضی باشتقادت وسیه روزی روح ندارد.

اما با این حال بالقوه بودن و امکان خود را ازدست می دهند و آمادگی آنها نیز از بین می‌رود و در رسیدن به کمال در شقاوت محدود می‌شوند۲۹. همچنانکه این عبارت اظهار می‌کند نه تنها سعادت بلکه همچنین شقاوت نیز کمالاتی دارد. هرچیزی، خواه دارای طبیعی خیر یا شر باشد از نشئة دنیوی به نشئة اخروی رجعت می کند. در آخرت انسان شاید به میمون یا خوک یا دیگر حیوانات تغییر شکل دهد که براساس منش درونی و پندار و کردار فرد در این دنیا بوجود می آید.

حتی اگر انسان یک چنین شکل حیوانی در آخرت به خود بگیرد، این شکل ظاهری است و مادی است.این سیر قهقرایی همه وجودات به اصل وجودیشان است. عزت در بهشت و یا عذاب در آخرت چیزی است که ارواح انسانی در آخرت تجربه خواهند کرد که ریشه و اساس آن در احکام اخلاقی رفتار آدمی در این دنیاست و عاقبت روح در آخرت در جهنم بسیار ناگوارتر از این دنیاست. اما از طرفی هم بهشت و جهنم حقیقتی اخروی دارند و از نظر وجودشناختی ورای تجربه دنیوی ما هستند. ملاصدرا در عبارات دیگری در اسناد در مورد تعلق روح به بدن اشاره می‌کند که: باید دانست که روح با بدن اتحاد دارد و آن دو با همدیگر وجود دارند ایجاباً و اعداداً، روح و بدن یکی هستند با دوجنبه خاص که یکی متغیر است، فانی و گذراست و همچون شاخه است. دیگری محکم است و مستدام و مانند ریشه است. همچنانکه روح در وجودش به کمال می‌رسد بدن نیز که همراه با روح است خالص و لطیف می شود به حدی می رسد که با شدت و قوت به روح تعلق می یابد. اتحاد آنها مستحکم و قوی می‌شود که یکپارچه خواهند شد در هنگام نیل به وجود عقلانی، حقیقت آن گونه که فلاسفه گفته‌اند نیست که در تبدیل وجود دنیوی به وجود اخروی یکی از انها مثلاً روح از بدن کنده شود و لخت و عریان شود مثل وقتی که فردی لباس خود را از بدن درمی‌آورد۳۰. با این وصف روح و بدن دوجنبه از یک واقعیت هستند که هرکدام در یک بعد متفاوت با دیگری است و از طرفی هم با یکدیگر تناسب دارند، همچناکه روح به سمت کمال می رود بدن نیز به موجودی لطیف تبدیل می‌شود و اتحاد وحدت آنها کاملتر می شود و در مرحلة آخر جسم انسان تبلور روح آن می‌شود و یک وجود عقلانی بدون هیچ تناقضی پا به عرصه وجود می‌نهد. مرگ انسان (یعنی حرکت او از نشئة دنیوی به نشئة اخروی) به معنای جدایی روح از بدن نیست بلکه برعکس واقعیت یافتن وجودی غیرجسمانی والا که هم روح و هم بدن را درک می‌کند هرچند شاید معنای بدن در اینجا بدنی نباشد که ما معمولاً و درعرف از آن نام می‌بریم. بدن در عرف عام چیزی جز بدن بی جان نیست که بیرون از حوزه روح است به عبارت دیگر جزئی ناشی از یک فعل طبیعی است، همچنانکه گوشت و پوست و مو که واقعیت طبیعی بالفعل در بیرون از خودش برای اهداف ازلی مختلف دارد و در این معنا زندگی درآنها جریان ندارد. همچنانکه بدن حقیقی که ملاصدرا در نظر دارد، نورمعناست و زندگی لزوماً و اساساً درآن جاری و از روی اتفاق و تصادف نیست. و در مقام تشبیه همچون شعاع نور خورشید است۳۱. پس بدن مرئی در آینده بدن واقعی ماست که روح در آن دائماً جاری و ساری است مرگ انسان را شاید بتوان جدایی روح از بدن فرض کرد اما این عارضیست چون بدن از آنچه که در واقع روح است جدا نمی‌شود. بلکه صرفاً از یک جسد بی جان مانند چرک و یا شاخ جدا می‌شود. بدن واقعی که یک جسد را درست کرده است. برای ادامة زندگی دنیوی با جسد نامی از بین نمی‌رود.

www.takbook.com

www.takbook.com

بلکه اساسی برای زندگی روح در آخرت می شود که براساس کردار و پندار شخص در این جان در اشکال متنوع شکل می‌گیرد روح و بدن با هم در فرایند تعالی در نظر گرفته می شوند. روح ابتدا در این دنیا برای حفظ خودش بدون بدن نمی تواند باشد و بسیار ضعیف است هرچند که روح لطیف و خالص است اما روح نیروی زیستن را بدون حمایت مادی را ندارد. جسد بی‌جان به عنوان پیامد و زائده بدن حقیقی در مرگ انسان می‌میرد. اما بدن واقعی با روح در مرحله‌ای بالا و رهای از ماده وحدت می یابد. دوره زندگی انسان به عنوان فرایند رشد و تعالی واحد از حالت قوه روح و بدن به حالت بالفعل هر دو مطرح است. در مرگ انسان روح استقلال از بدن می‌یابد (در معنای مصطلح) و وارد قلمرو آخرت می‌شود. در مرحله نخست از آخرت، روح رها از بدن به معاش می‌پردازد امّا با صورتی که آن صورتها همچون سایه‌هایی از این دنیا هستند و این صورتها آشکار شده اشکال و صورتهایی هستند که روح انسانی در درون خودش از طریق پندار و کردارهایش کسب کرده است در این جهان و در لفافه بدن مخفی شده‌اند. در افشاء واقعیت های مخفی در روح انسان بحثی نیست اما ملاصدرا وازایش را در معنای حشر می‌پذیرد.

مکتب فکری ملاصدرا بر اساس دوگانه انگاری روح و بدن شکل نگرفته است به نحوی که روح خودش را از بدنی که تعلق به آن داشته جدا کند و دوباره خودش را به بدن دیگری ضمیمه کند در صورتی که بدن قبلی مرده باشد. وازایش ی را که مدنظر ملاصدرا است را باید تنها در محتوای ایده او در حشر یافت که با فسلفه عرفانی وحدت گرای وی گره خورده است و روح و بدن با یکدیگر ورای این عالم در جهان آخرت وحدت دارند.

واژه وازایش از ماده نسخ به معنای ((نقل)) است و در اصطلاح کلامی و فلسفی‌عبارتست از اینکه نفس و روح بعد از مرگ و رهایی بدن خود، به بدن انسان‌دیگر یا حیوان، نبات و یا جماد تعلق گرفته و به نشئه‌ای غیر از عالم دنیا رجوع‌ننماید.

با اندکی تامل میتوان به تفاوت حرکت جوهری و وازایش صعودی پی‌برد زیراتکامل در وازایش ، بصورت انفصالی است یعنی نفس نباتی از نبات به حیوان‌منتقل می‌شود و از آن به انسان، و در این انتقال، صورت اتصالی واحدی وجودندارد ولی در حرکت جوهری، تحول و تکامل در بستر یک ماده و بصورت‌اتصالی انجام می‌شود.

اگر (در صورت وازایش) نفس با حفظ تجرد خودبا بدن دوم متحد گردد این‌اتحاد هرگز میسر نخواهد شد زیرا موجودی که بالفعل، مجرد است با موجودی‌که بالفعل مادی است نمی‌توانند متحد شده و هویت و شخصیت واحدی راتشکیل دهند زیرا هر کدام از آنها هویت مستقلی دارند. صدرالمتالهین شبیه‌همین اشکال را در مباحث نفس، در حدوث ارواح قبل از ابدان، بر افلاطونیان وارسطوئیان وارد کرده است.

وازایش از اینجهت نیز باطل است که حرکت برای موجود مجرد، قابل فرض‌نیست زیرا موجود مجرد نمی‌تواند از فعلیت بسمت قوه حرکت کرده و در سطح‌بدن نوزاد انسان یا حیوان قرار گیرد. در واقع حرکت همیشه از قوه واستعداد بسمت فعلیت است، نه از فعلیت به طرف قوه، پس چگونه ممکن است نفسی‌تنزل کرده و در سطح بدن و قوه قرار گیرد؟

صدرالمتالهین تصریح می‌کند بین وازایش مصطلح و معاد جسمانی و تجسم‌اعمال، فرق روشن و واضحی است زیرا وقتی نفس در اثر حرکت جوهری دچارتحول شده و از عالم طبیعت به عالم آخرت حرکت نموده و ملکات و احوال وافکار مختلفی را کسب کرده است، در جهان آخرت بصورتهایی که مناسب باافکار و اخلاق مکتسب است در می‌آید و این مسئله، مخالف برهان و آیات وروایات نیست پس به این معنا وازایش ملکوتی، همان تجسم اعمالی است که دراسلام بدان تصریح شده و اهل کشف و شهود هم به آن رسیده‌اند و بیانگر این‌حقیقت است که حقیقت انسان در گرو افکار و اعمال اوست (کل نفس بماکسبت رهین).

برای اثبات عقلی وازایش ملکوتی (یا همان تجسم اعمال) باید به مبانی‌حکمت متعالیه صدرالمتالهین توجه کرد. عمده‌ترین اصولی که در اثبات آن‌باید ملاحظه شود اصالت وجود، حرکت جوهری، جسمانی الحدوث وروحانی البقا بودن نفس، و اتحاد عاقل و معقول یا اتحاد عالم و معلوم است. نهایتا اینکه بنظر صدرالمتالهین مغالطه‌ای که وازایش یه گرفتار آن شده‌اداینستکه بین وازایش و حشر موجودات با صور اعمال و افکارشان خلط کرده ومتوجه این نکته نشده‌اند که همچنان که انسان موجودی است که سه مرحله داردو از مراحل حس و مثال و عقل برخوردار است، عالم هستی نیز به سه مرحله‌کلی طبیعت، مثال و عالم عقل تقسیم می‌شود و بین عالم حس و عقل، عالم ومرحله‌ای است که در آن مرحله، انسان بر اساس افعال و عقاید خود ظهور یافته‌و محشور می‌گردد.

www.takbook.com

www.takbook.com

مولوی نیز در این باره می فرماید:

سیرتی کان در نهادت غالب است

هم بر آن تصویر، حشرت واجب است

حشر تو بر صورت اعمال تست

هر چه بینی نیک و بد احوال تست

http://vista.ir/?view=article&id=346291

VISTA.IR
Online Classified Service

واقع گرا یا رویایی؟

اگر می خواهید بدانید که فردی رویایی هستید یا واقع گرا، پیشنهاد می کنیم مانند همیشه اول تمرکز کرده و سپس با صداقت کامل به سوالات زیر پاسخ بدهید. در نهایت جواب هایتان را با نتایج ارائه شده، مقایسه کرده و جواب سوال خود را بگیرید.

۱) آیا به ماورا» الطبیعه معتقدید؟

الف) بله خیلی. ب) خیر.ج) در مورد این مساله خالی از تعصب هستم.

۲) به کدام ورزش زیر، بیشتر علاقه مند هستید؟

الف) گلف. ب) بوکس. ج) فوتبال.

۳) هرچند وقت یکبار روی کاغذ خط خطی می کنید؟

الف) اکثر اوقات. ب) به ندرت. ج) گاه و بیگاه.

۴) کدام یک از کتاب های زیر مورد علاقه تان است ؟

الف) کتاب های پلیسی و جنایی. ب) زندگی نامه ها.ج) دایره المعارف و دانش نامه ها.

۵) ترجیح می دهید تعطیلات آخر هفته را درکدام یک از مکان های زیر سپری کنید؟

الف) در یک پارک تفریحی موضوعی (نوعی پارک تفریحی که وسایل تفریحی آن اختصاص به موضوع خاص داشته باشد).ب) در یک کلبه یا ویلای کنار دریا.ج) در آپارتمانی در تهران.

۶) کدام یک از گزینه های زیر یک باغستان وحیاط رویایی و عالی به حساب می آید؟

الف) باغچه ای طبیعی با انبوهی از گل های وحشی ، پوشیده از درخت و نهری که از وسط آن عبور کند.ب) در درجه اول محلی مناسب و آرام برای استراحت به همراه پرچین ها و چمنزارهای وسیع و بلند خلوت. ج) باغچه ای تمیز و آراسته و منظم با بستری از گل های پرورشی منظم.

www.takbook.com

www.takbook.com

۷) از آنجایی که چندین میلیون تومان برنده شده اید، می خواهید سور بزرگی به دوستان و اقوامتان بدهید. کدام یک از گزینه های زیر را انتخاب می کنید؟

الف) یک سفر دو روزه به شمال. ب) یک هتل درجه یک و سطح بالا را کرایه می کنید و تعطیلات آنها را به آنجا می برید تا چند روزی در رفاه و تجمل کامل به سر ببرند.ج) سالن بزرگ محل تان را کرایه می کنید و بزرگترین مهمانی را در آن به راه می اندازید.

۸) آیا از تعمیر کردن وسایل خوشتان می آید؟

الف) بله. ب) خیر.ج) درصورتی که بدانم چه مشکلی وجود دارد و از نحوه تعمیر آن آگاه باشم.

۹) اگر می توانستید بار دیگر تحصیل و شغلی را انتخاب کنید، کدام یک از گزینه های زیر موردپسندتان بود؟

الف) جراح مغز.ب) سیاستمدار.ج) وکیل دعاوی.

۱۰) کدام یک از گزینه های زیر را به عنوان یک سرگرمی و کار تفننی انتخاب می کنید؟

الف) کاری هنری مثل سفالگری. ب) جمع آوری اشیا» مثل درست کردن کلکسیون عتیقه. ج) یک فعالیت ورزشی.

۱۱) آیا از وقت گذرانی پای کامپیوتر لذت می برید؟

الف) بله. ب) خیر.ج) شاید، اگر وقت بیشتری داشتم.

۱۲) اگر شب بی خوابی به سرتان بزند، کدام یک ازگزینه های زیر می تواند علت آن محسوب شود؟

الف) فکرم بیش از حد فعال و مشغول است. ب) خسته نیستم. ج) نگران مساله ای هستم.

۱۳) به عنوان هدیه تولد به همسرتان ، کدام یک را انتخاب می کنید؟

الف) هدیه ای که از قبل می دانید او همیشه خواهانش بوده است تا غافلگیرش کنید.ب) بن خرید از یکی از فروشگاه های بزرگ را به او می دهید تا بتواند خودش هدیه مورد علاقه اش را انتخاب کند.ج) هدیه ای که یک مرتبه در هنگام خرید با هم دیده بودید و او از آن خوشش آمده بود.

۱۴) با یک حجم کاری سنگین و ضرب الاجل و مهلت خیلی کم و فشرده مواجه هستید. چه می کنید؟

الف) ابتدا برنامه ریزی می کنید و بعد موثرترین وکوتاه ترین شیوه را برای مواجهه با این حجم کاری برمی گزینید.ب) تمام مدت سرتان را به آن کارها گرم می کنید وبا کار و کوشش شدید، جدیت و زحمت فراوان آن را به اتمام می رسانید.ج) مهم ترین و فوری ترین کارها را در اولویت قرار.می دهید و بعد سر فرصت به بررسی دیگر وظایف می پردازید.

۱۵) اگر به یک سالن قدیمی هنری بروید، ترجیح می دهید به تماشای کدام یک بروید؟

الف) جادوگری. ب) بندبازی. ج) تردستی.

۱۶) ترجیح می دهید به عنوان یک حیوان خانگی ، کدام نوع از سگ های زیر را به خانه تان بیاورید؟

الف) یک سگ کوچولوی شیطان و بازیگوش. ب) یک سگ صد درصد باوفا که بتواند تا پای جان از شما و منزلتان محافظت کند. ج) یک سگ با عاطفه و مهربان با ظاهری آراسته و باتربیت.

۱۷) اگر قرار باشد به تماشای فیلم های سینمایی بنشینید، کدام یک را انتخاب می کنید؟

الف) تخیلی. ب) خانوادگی. ج) ترسناک.

۱۸) کدام یک از صفات زیر بیشتر از همه وصف حالتان است ؟

الف) دمدمی. ب) معمولی و عادی. ج) پویا، پرتکاپو و فعال.

۱۹) کدام گروه از سریال های تلویزیونی زیر، بیشتر از بقیه مورد پسندتان است ؟

الف) سریال های پلیسی و حادثه ای. ب) سریال های کمدی. ج) سریال های جنگی.

۲۰) از حل کدام نوع از سرگرمی ها و جداول روزنامه ها و مجلات ، بیشتر لذت می برید؟

www.takbook.com

www.takbook.com

الف) جدول کلمات متقاطع. ب) سرگرمی های فکری. ج) جدول هنری.

پاسخ ها

الف)۲ امتیاز ب) ۰ امتیاز ج) ۱ امتیاز

▪ بین ۲۵ تا ۴۰ امتیاز:

امتیاز شما نمایانگر آن است که شما فردی به شدت خلاق ، سازنده و دارای تخیل قوی هستید که از سرپیچی و نقض آداب و رسوم و سنت ها و ادامه زندگی طبق خواسته قلبی خودتان ، هراسی به دل راه نمی دهید. فقط این حالت یک نقطه ضعف و ایراد دارد و آن این است که ممکن گاهی اوقات احساس کنید که در زندگی به تمام خواسته هایتان نرسیده و گاه و بیگاه احساس سرخوردگی ، یاس ، ناامیدی و دلسردی به شما دست می دهد. همچنین ممکن است گاهی اوقات دیگران را از خودتان برنجانید. افکار خلاقانه شما یکی از بهترین امتیازات شما محسوب می شود و شما را قادر می سازد تا فرد موفقی در زندگی باشید.

▪ بین ۱۲ تا ۲۵ امتیاز:

شما در مجموع ، فردی سنتی ، معمولی ، معتبر، با آبرو و قابل احترام هستید که معتقدید برای هر چیزی ، جایی و زمانی وجود دارد و گاهی اوقات خودتان را در افکار خلاقانه تان غرق می کنید. همه ما قادریم از قدرت تخیلمان بیشتر استفاده کنیم و امتیاز شما نمایانگر آن است که از استعداد خوبی برای خلاق و سازنده بودن برخوردارید، به شرط آن که از صمیم قلب بخواهید و بهتر است ، گاهی اوقات ، آداب و رسوم کهنه را کنار گذاشته و در جامه عمل پوشاندن به آمال و آرزوهایتان ، کمی جسورتر و بی باک تر عمل کنید.

▪ زیر ۱۲ امتیاز:

اگرچه امتیاز شما نمایانگر آن است که خیلی خلاق نیستید، ولی این بدان معنا نیست که از بخت و اقبالتان در زندگی ناراضی هستید. در واقع ، از آنجایی که فردی سخت کوش و واقع بین هستید، در مقایسه با یک فرد بیش از حد خلاق و دارای تخیل خیلی قوی ، از زندگی تان راضی تر و خشنودتر هستید و در عین حال در مقایسه با افرادی که بسیاری از امید و آرزوهایتان را به ثمر رسانده اند، ناامیدتر و مایوس تر محسوب می شوید. واقعیت این است که همگی می توانیم خلاقانه تر بیندیشیم و همگی دارای قدرت تخیل هستیم ، فقط برخی بیشتر از دیگران از آن استفاده می کنند. شاید اگر فرصت بیشتری برای اندیشیدن به خود بدهید، ناگهان افکار و عقاید خلاقانه شما بروز نمایند.

منبع : روزنامه ابتکار

http://vista.ir/?view=article&id=290532

VISTA.IR
Online Classified Service

وجود کامل مطلق

گفته‌اند بهترین طریق اثبات واجب الوجود طریق صدیقین است وبرهانی که پیش روی داریدبرهانی است که ازمفاهیم تصوری وکمترین مقدمات تصدیقی کمك گرفته و به انجام رسیده است وبه حق می توان برآن برهان

www.takbook.com

www.takbook.com

صدیقین نام نهاد.

● اثبات وجود کامل مطلق

بر اساس قاعده امتناع اجتماع نقیضین، می توان به حصر عقلی گفت: کامل مطلق یا موجود است یا موجود نیست. ولی کامل مطلق نمی تواند معدوم باشد; زیرا معدوم بودن هر شیء یا بالذّات است و یا بالغیر; یعنی به حصر عقلی، شیء معدوم یا بالذّات اقتضای عدم دارد و یا به واسطه غیر خودش، عدم بر آن عارض شده است. کامل مطلق معدوم بالذّات نیست; زیرا چیزی معدوم بالذّات است که در مفهوم آن، تناقض نهفته باشد. به عبارت دیگر، اگر مفهومی متناقض نما (Paradoxical) باشد آن مفهوم نمی تواند موجود باشد، لکن مفهوم «کامل مطلق»این گونه نیست; یعنی در مفهوم کامل مطلق مفهوم (~ a و a)نمی باشد. کامل مطلق معدوم بالغیر هم نیست; زیرا معدوم بودن کامل مطلق به واسطه غیر خودش با مفهوم کامل مطلق ناسازگار است; چون فرض براین است که شیءکامل مطلق است. بنابراین،چنین شیئی نمی تواند وجوداً یا عدماً معلول غیر باشد، به دلیل آنکه معلولیت نقص است. پس چون کامل مطلق معدوم بالذّات و معدوم بالغیر نیست موجود است و چون به حصر عقلی، وجود شیء یا بالذّات است یا بالغیر وجود کامل مطلق باید فقط با یکی از این دو مؤلّفه منفصله حقیقیّه سازگار باشد و به دلیل آنکه معلولیت نوعی نقص محسوب می گردد و اگر کامل مطلق موجود بالغیر باشد با مفهوم کامل مطلق سازگاری نداردبنابراین،کامل مطلق موجود بالذّات است.

● اثبات وحدت کامل مطلق

۱) برهان اول:

در مرحله قبل، اثبات شد که کامل مطلق موجود است ولی در ظاهر، اثبات نشد که آیا کامل مطلق واحد است یا می تواند متعدّد هم باشد. برای اثبات وحدت کامل مطلق، برهان بدین گونه تنظیم می گردد: کامل مطلق موجود به حصر عقلی، یا واحد است و یا کثیر. ولی کامل مطلق، کثیر نیست; زیرا کثرت با مفهوم کامل مطلق ناسازگار است. چون اگر دو کامل مطلق مفروض باشد هر کدام از آنها فاقد کمال عینی دیگری است; یعنی شخص کمالی را که در دیگری هست ندارد، پس کامل مطلق نخواهد بود. به عبارت دیگر،باید هر یك از آن دو به دلیل امتیازی که نسبت به دیگری دارد، دارای کمالی باشد که در دیگری موجود نیست; یعنی یکی نسبت به دیگری ناقص خواهد بود، با توجّه به آنکه نقص با کمال کامل مطلق سازگاری ندارد. به عبارت دیگر، مفهوم کامل مطلق دلالت دارد بر اینکه کامل مطلق باید هر کمال مفروضی را دارا باشد. چنانچه فرض کنیم که دو کامل مطلق موجود است یکی از کمالاتی را که می توان برای هر یك از آن دو در نظر گرفت این است که وجود هر یك، علّت وجود دیگری باشد و چون هر یك از این دو کامل مطلق هستند، باید این کمال مفروض را هم داشته باشند; اما دارابودن این دو کمال مفروض، مستلزم آن است که هر یك از این دو معلول دیگری باشد. اما معلولیت نقص است و با کمال مطلق ناسازگار. بنابراین، بیش از یك کامل مطلق نمی تواند وجود داشته باشد.

۲) برهان دوم:

وجود موجود محدود، یعنی موجودی که کامل مطلق نباشد، مسلّم است. بنابراین، کامل مطلق موجود علّت این موجود محدود است; چون اگر حکم علّیت نداشته باشد برایش نوعی نقص محسوب می شود. ثابت شد که نقص با کمالِ کامل مطلق سازگاری ندارد. بنابراین، اگر کامل مطلق متعدّد باشد فقط یکی از آنها می تواند مستقلاً علّت موجودِ محدود باشد که همان کامل مطلق است و غیر آن کامل مطلق نیست; زیرا اگر هیچ کدام از آن دو بر دیگری علّیت نداشته باشد یا هر کدام علّیت غیرمستقل داشته باشند نوعی نقص در کامل مطلق وجود خواهد داشت و اثبات

www.takbook.com

www.takbook.com

گردید که نقص با مفهوم کامل مطلق سازگار نیست. درنتیجه، نمی توان پذیرفت که کامل مطلق متعدّد است.

همچنین از این برهان، استفاده می شود که وجود محدود مساوق با معلولیت است و وجودی که بخواهد هم محدود باشد و هم معلولِ غیر نباشد (یعنی واجب باشد) محال است.

نتایجی که تا اینجا به دست آمد عبارت است از:

▪ کامل مطلق موجود است.

▪ کامل مطلق واحد است.

کامل مطلق نسبت به ماسوایش علّیت دارد. لازم به ذکر است که در بیانات گذشته، فقط یك برهان اقامه کردیم، نه سه برهان، اما در هر یك، چند برهان مورد نظر قرار گرفت.

● عینیّت صفات با ذات کامل مطلق

بر اساس برهان فوق، کامل مطلق تمام کمالهای مفروض را داراست. بر اساس همان برهان، ذات کامل مطلق عین تمام کمالهای مفروض می باشد; زیرا اگر ذات کامل مطلق عین صفات کمالیه خودش نباشد لازمه اش آن است که در مرحله ذات هیچ کمالی نداشته و کمالات بر او عارض شده باشد. در این صورت، ذات کامل مطلق، کامل مطلق نیست; چون در مرحله ذات، کمال را دارا نیست. از سوی دیگر، اگر کمال بر ذات کامل مطلق عارض شده است، پس بایداین عروض معلول غیر باشد و لازمه اش نیاز کامل مطلق به غیر است. این نیز با ویژگیهای کامل مطلق ناسازگاری دارد; زیرا نیاز به غیر عین نقص است. پس کمالهای کامل مطلق عین ذات آن است و کمالهای مفروض از نظر مفهوم، متکثّرند ولی از نظر وجود، یکی بیش نیست که همه مفاهیم کمالیه از آن انتزاع می شود.

● عین الرّبط بودن ماسوا به کامل مطلق

در پرتو همان برهان، اثبات می شود که نه تنها ماسوای کامل مطلق معلول اوست، بلکه اثبات می شود که ماسوای کامل مطلق عین ربط به اوست; یعنی هیچ گونه استقلالی درماسوای کامل مطلق فرض نمی شود; زیرا اگر به نحوی، در ماسوای کامل مطلق، استقلالی فرض کنیم در این صورت، کامل مطلق نسبت به آن علّیت نخواهد داشت; و اگر نسبت به آن علّیت می داشت برای کامل مطلق کمالی محسوب می شد ولی چون چنین کمالی را ندارد با کامل مطلق بودن وی ناسازگار است. بنابراین، معلول کامل مطلق نمی تواند عین ربط به کامل مطلق نباشد.

● بررسی برهان وجود کامل مطلق

ممکن است بر برهان فوق اشکالهایی، چه در ناحیه تصوّری و چه در ناحیه تصدیقی، وارد شود. در ذیل، اشکالهای وارده و پاسخ آنها را ذکر می کنیم:

● اشکالهای تصوّری بر برهان

▪ اشکال اول:

در برهان مزبور، مفهوم «کامل» و مفهوم «مطلق» ابهام دارد و با وجود ابهام مفهوم، چیزی به اثبات نمی رسد.

ـ جواب:

عبارت کامل مطلق از نظر مفهومی، هیچ گونه ابهامی ندارد; زیرا مفهوم کامل یعنی دارای کمال و مفهوم مطلق یعنی دارای این کمال، بدون هیچ محدودیتی. به عبارت دیگر، مفهوم کامل مطلق یعنی اینکه هر آنچه را به فرض، کمال است باید کمال مطلق داشته باشد و هیچ گونه نقصی هم در وجود او نباشد; یعنی اگر فلان صفت کمال به حساب می آید کامل مطلق آنها را به نحو نامحدود داراست، نه به نحو محدود; چون محدودیت، خود، نوعی نقص است که با کامل مطلق بودن سازگاری ندارد.

اما اینکه مصداق «کامل» چیست و مفهوم کامل بر چه مفاهیمی صدق می کند از خود مفهوم کامل به دست نمی آید; ولی ابهام از ناحیه مصداق، ضرری به اتقان برهان وارد نمی سازد، فقط می دانیم که هر چه مصداق کمال است برهان شامل آن می شود و کامل مطلق آن را بدون

www.takbook.com

www.takbook.com

نقص داراست; مثلاً، علم کمال است. پس کامل مطلق دارای علم است. علم در کامل مطلق به شکل نامحدود، وجود دارد و در وجود او، هیچ جهلی تصوّر نمی شود. قدرت، حیات و سایرکمالات دیگر نیز این گونه است. بنابراین، هر چیزی که کمال باشد، حتی اگر شناخته نشده باشد و یا حتی ممکن نیست که انسان آن رابشناسد برهان کامل مطلق بیان می دارد که کامل مطلق آن کمالات را بدون کوچکترین محدودیتی، داراست.

▪ اشکال دوم:

به چه دلیل، علم، قدرت، حیات و صفاتی مانند آن کمال است؟ اصولاً کامل بودن یك شیء کامل به چیست؟

ـ جواب:

کمال به چیزی اطلاق می شود که مصداق وجود بوده و مفهوم وجود بر آن صادق باشد و نقیض کمال چیزی است که مفهوم عدم بر وی صادق باشد. توجّه به این نکته ضروری است که مثلاً، اگر گفته می شود علم یا قدرت کمال است منظور از کمال یك مفهوم ارزشی نیست، بلکه منظور از آن کمال وجودی است; کمال چیزی است که مصداق وجود باشد، نه اینکه منظور از آن کمال ارزشی باشد تا گفته شود اگر منظور کمال ارزشی است در برهان نمی آید (چون مفاهیم ارزشی به رغبت و تنفر افراد بستگی دارد.)

▪ اشکال سوم:

اگرچه مورد قبول است که کمال وجودی به چیزی گفته می شود که مصداق مفهوم وجود باشد ولی چرا علم، قدرت، حیات و مانند آن از مصادیق وجودی می باشند؟ زیرا همان گونه که می توان از جهل به عدم العلم تعبیر کرد، همچنین می توان علم را عدم الجهل دانست. بنابراین، روشن نمی شود که کدام یك واقعاً مصداق عدم اند و کدام یك مصداق وجود.

ـ جواب:

اینکه می توان علم را به عدم الجهل تعبیر کرد و قدرت را به عدم الضعف، دلیل بر این مطلب نیست که علم و قدرت اموری عدمی باشند و یا آنکه تردید کنیم علم و قدرت از امور وجودی اند یا عدمی، بلکه وجودی بودن این دو امری وجدانی است; یعنی هر کس قدرت و علم خود را نسبت به چیزی ملاحظه نماید، درمی یابد که در نفس وی، حالتی تحقّق دارد. به عبارت دیگر، مصداقی از وجود را وجدان می کند. با این وصف، تردیدی در وجودی بودن این نوع حالتها نخواهد بود.▪ اشکال چهارم:

اگر بحث از وجدان و علم حضوری است، که علم خود را نسبت به چیزی می یابیم که وجودی است، می توان همین سخن را درباره جهل نیز تکرار کرد; مثلاً، اگر نفس نسبت به حالتی از چیزی علم ندارد و وقتی نفس خود را نسبت به آن حالت در نظر می گیریم، می بینیم که نسبت به آن جاهلیم و وقتی به آن چیز عالم می شویم آن حالت از بین می رود و حالتی دیگر پدید می آید. بنابراین، جهل هم می تواند امری وجودی باشد.

ـ جواب:

شکّی نیست که علم و جهل مقابل هم هستند و یکی از آن دو وجودی و دیگری عدمی است، گرچه با اضافه کردن لفظ عدم بر هر یك از آن دو، مفهوم مقابل آن به دست می آید(عدم العلم= جهل و عدم الجهل= علم); یعنی بین علم و جهل تقابل عدم و ملکه است. اکنون باید دید که کدامیك از آن دو وجودی و کدامیك عدمی است. هر دو نمی تواند از امور عدمی یا از امور وجودی باشند. اینکه جهل امری عدمی و علم امری وجودی باشد یك مسأله وجدانی است; یعنی هر کس با مراجعه به وجدان خود، می یابد که علم برای وی حالتی محسوب می گردد و جهل، نبود آن حالت است، نه اینکه جهل حالتی باشد و علم حالتی دیگر.

البته، این حکم مشروط است بر اینکه شبهات ذهن شخص را پر نکرده باشد. لذا، برای آنکه نشان داده شود جهل حالتی وجودی برای نفس نیست، فرض می شود که اگر مفهومی دارای مصداقی باشد که بر آن مصداق، از آن جهت که مصداق همان مفهوم است، مفهوم وجود صدق کند، بدون شك، باید بر هر مصداقی از آن مفهوم، مفهوم وجود صدق کند، وگرنه دلیلی وجود ندارد که بگوییم مفهوم وجود بر این مصداق، صدق می کند و بر مصداق دیگر، صدق نمی کند و یا در صدق، مشکوك باشد. با توجّه به این مطلب، اگر بتوان نشان داد که مصداقی از علم، از آن حیث که علم است، مصداق وجود نیز هست در هر مصداق دیگری از علم هم، مصداق وجود خواهد بود و چون بین علم و جهل تقابل عدم و ملکه است،

www.takbook.com

www.takbook.com

تمام مصادیق جهل عدم خواهد بود.

اگر فرض کنیم که شخصی نسبت به موضوعی جاهل است، حتی خودش نیز نمی داند که نسبت به آن علم ندارد، در این صورت، او به تمام معنی، جاهل است و در خود، هیچ گونه حالتی را نسبت به آن موضوع ندارد. در این صورت، اگر آن شخص را نسبت به آن موضوع آگاهی دهند بی درنگ، او در خود حالتی را می یابد که قبلاً دارا نبود. بر این حالت، قطعاً مفهوم وجود صدق می کند و حیثیت صدق مفهوم وجود بر این حالت غیر از حیثیت علم او نسبت به آن موضوع است. پس این حالت او، یعنی علمش، از آن جهت که علم است، نسبت به آن موضوع مصداق وجود است.

بنابراین، هر علمی، در هر جا که باشد، مصداق وجود است و به قرینه مقابله بین علم و جهل، هر جهلی مصداق عدم است. و اگر انسان در مواردی که نسبت به چیزی جهل دارد، احساس حالتی می کند. در واقع، این حالت همان علم به جهل است که یك امر مقارن با جهل می باشد، نه اینکه علم به جهل عین جهل بوده تا جهل یك امر وجودی باشد. به عبارت دیگر، پس از آنکه انسان در صفحه ذهن خود، نسبت به شیئی چیزی نیافت، آنگاه با تأمّل، به این نیافتن توجه می کند و علم پیدا می کند که نسبت به آن علم ندارد که این علم حادث به واسطه توجّه نفس، امری مقابل با جهل است.

▪ اشکال پنجم:

مشکل، در تشخیص امور وجودی از امور عدمی است و به نظر می رسد که تعریف امور وجودی و عدمی تعریف تحکّمی باشد و تا امور وجودی و امور عدمی تعریف نشوند نمی توان تشخیص داد که چه چیزی از امور وجودی است و چه چیزی از امور عدمی. البته، یکی از تعاریف تحکّمی درباره امور وجودی این است که امور وجودی آنهایی است که مطابق قضیه صادقه ای باشد. در این صورت، امتناع اجتماع نقیضین نیز امری وجودی است. همچنین «من نسبت به فلان امر جاهل هستم» یك امر وجودی است.

ـ جواب:

۱) اوّلاً، این، تعریف صدق است، نه تعریف امر وجودی در مقابل امر عدمی.

۲) ثانیاً،اگر امر وجودی، بدان گونه که تعریف شد، پذیرفته شود امتناع اجتماع نقیضین امری وجودی می گردد. ولی آیا فیلسوف حق دارد تعاریفی را جعل کند که با ارتکازات او منافات داشته باشد؟ هر کس به طور ارتکازی، از وجود مفهومی دارد که بعضی از مصادیق آن، مصداق مفهوم وجود نیست. به عنوان نمونه، «عدم، عدم است» یا «عدم، موجود نیست» دو قضیه صادق هستند و طبق تعریف پیشنهادی،بایدمطابق این دو، امور وجودی باشند. ولی آیا می توان پذیرفت که عدم بودن عدم و یا موجودنبودن عدم از امور وجودی است؟ به عبارت دیگر، طبق تعریف، این دو از امور وجودی اند ولی آیا با ارتکاز ما از مفهوم وجود سازگارند؟

۳) ثالثاً، همان گونه که گفته شد، بین علم و جهل تقابل عدم و ملکه است; یکی از این دو عدمی و دیگری وجودی است و در تحلیلی که درباره علم داشتیم، روشن شد که علم امری وجودی است. اکنون اگر بخواهیم برای امر وجودی تعریفی داشته باشیم، به گونه ای که جهل امری وجودی گردد، نمی توان تعریف را به گونه ای ذکر کرد که علم امری عدمی و جهل امری وجودی گردد; چون این امر با ارتکاز ما نسبت به مفهوم وجود ناسازگار است.

بنابر این، کمال آن است که مصداق مفهوم وجود بوده و عدم بر وی صادق نباشد، هر چند بتوان براساس تعریفی مانند تعریف فوق، مصداقی را وجودی دانست که صرف نظر از آن تعریف و بر اساس ارتکاز ما از مفهوم وجود وعدم، مصداق عدم باشد. بر این اساس، علم مصداق وجود و جهل مصداق عدم می باشد و کمال آن است که مصداق وجود باشد.

▪ اشکال ششم:

مفهوم کامل مطلق از مفاهیم متناقض است; زیرا کامل مطلق آن است که هر کمالی را به طور بی نهایت، داشته باشد. لذا، مفهوم بی نهایت مفهومی متناقض است.

ـ جواب:

www.takbook.com

www.takbook.com

در صورتی مفهومی متناقض است که درآن، مفهوم a و ~a وجود داشته باشد، همان گونه که در متن استدلال آمده و در مفهوم کامل مطلق هیچ گونه تناقضی نهفته نیست. اما اینکه کامل مطلق آن است که هر کمالی را تا بی نهایت دارا باشد، صحیح است و لازمه تحقّق چنین مفهومی تناقض نیست; زیرا تحقّق مفهوم متوقّف بر تشخّص است و تشخّص مستلزم محدودیت نیست تا اگر نامحدود شد مستلزم تناقضی باشد; یعنی همان گونه که محدود بودن یك کمال مستلزم تناقض نیست، نامحدود بودن کمال نیز مستلزم تناقض نمی باشد. به عبارت دیگر، نامحدود بودن کمالی مستلزم این نیست که بر آن مفهوم a و ~a صدق کند. ذکراین نکته ضروری است که محدود بودن مصادیق مفاهیمی که تا کنون یافته ایم دلیل بر آن نمی شود که هر مصداقی از مفاهیم محدود باشد.

- اشکال تصدیقی بر برهان

استدلال مزبور بر وجود کامل مطلق برای کسانی قابل استفاده است که اصل علّیت را پذیرفته باشند ولی با تشکیکاتی که امروزه در اصل علّیت شده است، دیگر این استدلال کارآیی ندارد; زیرا در این استدلال، از اصل علّیت کمك گرفته شده است. چون موجود وابسته به غیر یا معدوم وابسته به غیر همان اتّکای معلول به علّت خودش می باشد.

جواب:اگر منظور از اصل علّیت، که مورد انکار است، این باشد که اصل علّیت اصلاً محتوایی را بیان نمی کند، یعنی اصل علّیت بی معنی است، جواب اشکال این است که اصل علّیت یك قضیه تحلیلی است، به این معنی که محمول از درون موضوع به دست می آید و محتوایش این است که هر معلولی نیازمند به علّت می باشد.

ولی اگر منظور از اصل علّیت، که مورد انکار یا تشکیك است، این باشد که بین موجودات رابطه علّیت و معلولیت حاکم نیست یا مورد تردیداست درجواب، می گوییم که این برهان مبتنی بر اصل علّیت نیست، بلکه اصل علّیت از ثمرات آن است; زیرا اصل علّیت، به این معنی، با ارائه همین برهان به اثبات رسیده است که همه موجوداتی که کامل مطلق نیستند معلول او هستند. آنچه در این برهان آمده این است که «موجود و یا معدوم هریك یا وابسته به غیراست و یا وابسته به غیر نیست.» واضح است که این یك قضیه منفصله است و با داشتن یك قضیه منفصله، نمی توان مؤلّفه های آن را استنتاج کرد. بنابراین، نمی توان از منفصله مزبور نتیجه گرفت. پس اصل علّیت در برهان مفروض گرفته شده است.

از سوی دیگر، حتّی اگر اصل علّیت را منکر باشیم باز هم برهان بر وجود کامل مطلق بدون نقص است; زیرا دراین صورت، برهان بدین صورت، تنظیم می شود که «کامل مطلق یا موجود است (یعنی وجودی غیر وابسته دارد) و یا معدوم» وبا نفی عدم از کامل مطلق وجود وی اثبات می شود.

- توضیح و نتایج برهان کامل مطلق

در اثبات وجود کامل مطلق، فقط از مفاهیم تصوّری و اصل امتناع اجتماع نقیضین با قوانین منطق کمك گرفته شد، حتی قضیه «موجود یا بالذّات است و یا بالغیر» از امتناع اجتماع نقیضین به دست آمد و بر برهان اولِ اثبات وحدت کامل مطلق،اصل تمایز موجودات متعدّد اضافه گردید. در برهان دوم نیز، به جای این اصل، اصل موجود بودن وجود محدود اضافه شد; زیرا در اثبات خالقیّت کامل مطلق از همین اصل بهره برده ایم. نتایج به دست آمده بر اساس اصول فوق، عبارت اند از:

۱) کامل مطلق موجود است.

۲) وجود موجود است. زیرا کامل مطلق موجود است.

۳) کامل مطلق واحد است.

۴) صفات کامل مطلق عین ذات اوست.

۵) کامل مطلق علّت ماسوای خودش می باشد.

۶) وجود یا علّت است و یا معلول.

منبع : مجله معرفت

http://vista.ir/?view=article&id=257449

www.takbook.com

www.takbook.com

VISTA.IR
Online Classified Service

وقتی خرد مسئولیت بزرگی به عهده می گیرد

من بی درنگ وارد اصل مطلب می شوم. دو کتاب همراه دارم که برای دادن نشانی و مآخذ استفاده می کنم؛ یکی "نشانه های راه" و مقاله معروف "نامه ای در باب او مانیسم" از مارتین هایدگر و دیگری کتاب "فلسفه تاریخ" هگل. زمان کوتاه است و مطلب بسیار و موضوع بسیار کلی: متا فیزیک در دوران مدرن.

برای بسط این موضوع مفهومی را از زمان دکارت و آغاز دوران مدرن وام می گیرم و آن مفهوم "مرز" است که ژاک دریدا هم در کتاب "معضل ها" دقیقا مفهوم مرز، حد، پایان و نهایت و کلمات دیگر را در متافیزیک دوران جدید البته با تمرکز روی مفهوم بودن به سوی مرگ در هستی و زمان مطرح کرده است. هگل در فلسفه تاریخش بعد از اینکه از دوران باستان شروع می کند، چین و آشور و هند و ایران باستان را تا دوران مدرن می کاود و در قسمت آخر مقایسه ای بین تاریخ فلسفی و سیاسی انگلیس، فرانسه و آلمان انجام می دهد. این کتاب از ساده ترین، جذاب ترین و شیرین ترین کتابهای های هگل است که البته جنبه فلسفی ندارد. او از آغاز تا پایان کتاب به انواع حکومت ها می پردازد. تمرکز او روی انواع حکومت هایی است که در تمدن های مختلف بوده است. فلسفه تاریخ متصل می شود به نوع حکومت داری و دولت داری و ستایش بسیار غرایی هم از ایران باستان، کوروش، داریوش، خشایارشا و نظام ساتراپ ها می کند. او سرانجام به مقایسه سیستم پارلمانی و دولتی انگلستان و فرانسه و آلمان می رسد. او کمابیش سیستم آلمانی ها را محکمتر و اهل روح می داند و مبرا از خشونت و تجاوز. البته در زمان خودش که هنوز زمان فاشیزم فرا نرسیده بود. او فلسفه تاریخ رابه این صورت به پایان می رساند که: تاریخ جهان با همه صحنه های گوناگون آن که خبرنامه هایش یا وقایع نامه هایش عرضه می کند فرآیند بالندگی و تحقق روح است.

این تئودیسه حقیقی است؛ توجیه خدا در تاریخ. تنها این بینش می تواند روح را با تاریخ جهان بپیوندد. تاریخ جهان آنگونه که رخ داده است و هر روزه رخ می دهد. نه تنها بدون خدا ممکن نیست بلکه اساسا کار خداست. کانت کتابی دارد که اسمش "دین در مرزهای عقل صرف" است. لایب نیتس یکی از پروژه هایش اثبات وجود خدا بود. اسپینوزا معروف است که سرشار از روح خدا بوده است. دکارت در تاملات در اهدائیه ای که از خود تاملاتش، تامل برانگیزتر است به لحاظ سیاسی به الهیات دان های سوربن توضیح می دهد که من این کتاب را برای مبارزه با الحاد نوشتم.

محتوای کلام دکارت چنان است و پرسش ها و پاسخ های آن به گونه ای است که کاملا روشن است دکارت مورد تعرض تئولوژین ها قرار می گیرد و خود را موظف می داند به نحوی پاسخ الهیات دان ها را بدهد و بگوید؛ نگران نباشید، من اگر کلمه ای در کتاب خودم از کتابهای مذهبی اعم از عهد قدیم و عهد جدید استفاده نمی کنم، جای نگرانی نیست، خدا را هم با همین عقل خودبنیاد و گوهر قائم به ذات اثبات می کنم، نگران نباشید که من دوام و جاودانگی نفس را هم برای شما اثبات می کنم. بعدا می بینیم دلیل اثبات خدا در تاملات دکارت، همان برهان وجودی آنسلم در قرون وسطی است.

www.takbook.com

www.takbook.com

تا می رسیم به قرن ۱۹ که شورش و طغیان عظیمی رخ می دهد که من نام آن را ارتداد علیه آئین غرب نام نهاده ام. مدرنیته در واقع به تدریج به صورت یک آئین در می آید که بلافاصله نسبت به آنچه که بیرون از گفتمانش است به هیچ وجه کتاب ها را نمی سوزاند، اما پاسخ می دهد. با هجمه ای بسیار قوی و آنچه که خارج از گفتمان مدرنیته بوده است به آن واکنش نشان داده است. هسته های این جریان ضد مدرن با کیرکگور، داستایوفسکی و نیچه آغاز شد. البته شاید از بدو همان مدرنیته آغاز شده باشد. به این نحو که همراه مدرنیته غیریتی بوجود می آید. طبق گزارشهایی که عرض کردم متوجه می شویم که بر خلاف تصوری که شاید متاثر از تاثیر گروههای چپ و مارکسیستی در زمان شاه در ایران بود، به هیچ وجه چنان نیست که جریان مدرن یک جریان ملحد، ضد دین و گسسته از دیانت باشد. این دریافت من است و البته این مسئله ای است که در کانت و هگل وجود دارد. چنین نیست که نوعی از الحاد مارکسیستی و مارکسیسم استالینیستی که زمانی نغمه های آن در کشور ما بلند شد در دوران مدرن به جز در زمان گذار کوتاهی بعد از انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه بوده باشد. الحادی که نامسئولانه هر آنچه را که "متاکا فوسیکا" ست رد و لعنت کند، بی آنکه توجیهی برای کار خودش داشته باشد، با حالتی شاعرانه و نا اندیشیده که در بیشتر زمینه های فلسفی در کشور ما نه فقط جریان های چپ بلکه در جریانهای دیگر هم وجود داشت. این مربوط به دوران قبل از انقلاب است. بعد از انقلاب جهش های بسیاری پیدا شد؛ توجه به مکتب فرانکفورت، نئو مارکسیسم، تجدیدنظر طلب ها، مسائلی که در دهه ۱۹۶۰ در آلمان و دنیا مطرح بود به لحاظ نقد نظریه های مارکسیستی.

الان در ایران افرادی هستند که آثار آنها را ترجمه می کنند. از جمله ذکری کنم از کتاب "تاریخ و آگاهی طبقاتی" لوکاچ تا در ضمن یادی شده باشد از مرحوم زنده یاد محمد جعفر پوینده که این کتاب بسیار مهم را در تحولاتی که در اندیشه چپ در اروپا حادث شد ترجمه و به یادگار گذاشت. از صدر مدرنیته و دوران نوزایی ملاحظه می کنیم که متافیزیک به معنای متاکافوسیکا یا فرا رفتن از این جهان یک سره کنار گذاشته نشده است. چنین نیست که دوران مدرن به معنای گسست از دین باشد؛ دین در محدوده عقل. چه لزومی داشت که کانت اخلاق خود را از فتوای مطلق عقل اخلاقی و عملی استخراج کند که یونیورسال، عام و جهانی است؟ چه لزومی داشت که هگل برای فلسفه تاریخ خودش این فلسفه تاریخ را معادل پیشرفت و پیش روند تکاملی یک سوژه ای فراتر از سوژه های فردی ما قرار دهد؟ هگل سوژه فردی را سوبژه یا سوژه بد یا متناهی نام می نهد؛ یک سوژه نامتناهی فراتر از سوژه ما. چه لزومی داشت که دکارت در تاملات خودش مصرانه و ناگهان به قول ادموند هوسرل، از قضیه من فکر می کنم پس هستم، جهش به سمت استنتاج و استدلال به شیوه همیشگی پیدا می کند؟ می دانید که دکارت نسبت به همه چیز شک می کند. شک دکارتی از کجا می آید؟

متافیزیک به مفهومی که وارد مضمونش می شویم در واقع مفهوم گذر از مرز را می رساند. عنوان سخنرانی متافیزیک و مدرنیته است و من ملزم هستم که عرض کنم دقیقا این متای مدرنیته با متای پیشامدرن و قرون وسطی، این مرز عبور از کجا به کجاست؟ از چه سو به چه سو است و این حرکت ترا فرازنده و استعلایی و ترانساندانتال که در هر متافیزیکی لاجرم رخ می دهد، در دوران مدرن چه مشخصه خاصی دارد که در دوران پیشامدرن به نحو غالب و دقیق وجود ندارد؟ در تقسیمات تاریخی ما باید با احتیاط سخن بگوئیم. احتیاط اسپینوزایی مرادم است نه احتیاط دست به عصا راه رفتن به لحاظ سیاسی؛ احتیاط نسبت به خودمان. ببینیم ما در چه جایگاهی قرار داریم و گذاره هایی که از دهان ما بیرون می آید ادعایشان مربوط به چه جایگاهی است؟ تقسیماتی مثل تقسیمات کاسماسنتریزم یا کیهان مداری یونانیت و تئوسنتریزم یا خدامداری قرون وسطی و به همین نمط، انسان مداری دوران جدید یا چیزهایی مثل علم الاسماء، اکوار، ادوار تاریخی و....

کسی که این تئوری ها را صادر می کند برای من این پرسش پیش می آید که خودش در کجاست؟ کیهان مداری، خدامداری و انسان مداری. خود او در کدام مدار قرار دارد؟ این یک تئوری فرا روایت است. صاحب تئوری در کجا نشسته است؟ یا باید در جای خدا نشسته باشد یا سخنگوی خدا باشد یا بتواند بین مبدایی که تاریخ را چنین زیر پای خودش می بیند با امروز احاطه فرا تاریخی داشته باشد. تاریخ فقط کلیات نیست. تاریخ در درون ما می گذرد. تاریخ در درون انسانی می گذرد که در صد سال پیش می زیست. تاریخ یعنی آن چیزی که در ذهن مردم گذشته می گذشت. به قول والتر بنیامین تاریخ هرگز از زبان ستمدیده بیان نشده است. تاریخی که از چنین چشم جهان بین فرا روایتی که جای خدا تکیه زده است؛

www.takbook.com

www.takbook.com

قرون وسطی را به قول هگل به سادگی زدن سر کلمی و بلعیدن جرعه آبی را خدا محوری و یونان باستان را کیهان مداری می نامد. اگر قرون وسطی خدامحور است پس برونو از کجا آمده است؟ آدم هایی که در برابر کلیسا قیام کردند و در آتش سوزانده شدند کجا بودند؟ چرا به دوران دو قرنه انگیزاسیون تکیه می کنیم. قبل و بعد از آن مباحث فلسفی است. مباحثی که در آن زمان خطرناک بود. آن فلاسفه باید به لحاظ سیاسی احتیاط می کردند. چون آنها در آن عصر با خدا و دین مواجه نبودند، بلکه با نمایندگان خدا مواجه بودند. کسانی که بر منزلگاه خدا تکیه زدند. نویسندگان و متفکران قرون وسطی پیوسته احتیاط می کردند. ما در دوران اسلامی شبیه این دوران را بسیار خفیف تر در دوران غزالی، ابن رشد و ابن سینا داریم. اینکه قرون وسطی و یونان را به تئوری سه مدار توجیه کرده اند مرا به یاد جمله ای از کافکا می اندازد که می گوید: دو سرمشق در آغاز زندگیت؛ مدارت را تا می توانی تنگ کن و مدام بپا که جایی بیرون از مدار پنهان نشده باشی. این از کلمات قصار اوست. یعنی دو نصیحت می کنم؛ تا می توانی مدارت را تنگ تر کن، این امر در جهان جدید ما را به یاد سوبژ کتیویته کرکگور می اندازد، مدام بپا که جایی بیرون از مدار پنهان نشده باشی.

چه مرضی داشتند که دین در محدوده عقل بگوید. با چنین تصویری برای مرجعیت و اتوریته اخلاقی کانت بسازد که متناظر می شود با مرجعیت مطلقه دینی و کانت اصرار داشته باشد که حکم اخلاقی و حکم الهی هیچ تفاوتی با هم ندارند.

می دانید که یکی از القاب کانت فیلسوف پروتستانیزم است. پروتستان ها نسبت به دین و مسئله خدا و چیزهایی که در آن سوی مرز (متا فیزیک) قرار می گیرد و همین طور مرگ و فانی بودن انسان حساس بودند. مسائل متافیزیک برای کانت مطرح بوده است. متافیزیک برای او آنچه که ورای ناسوت و این جهان است معنا داشت. اگر ما سیری را از صدر مدرنیته تا به امروز پی بگیریم می بینیم که ما دورانی در تاریخ مدرن داریم که نمایندگانی چون بیکن با "ارغنون نو" و کندوروسه با کتاب "طرحی از تصویر تاریخی پیشرفت ذهن بشر" در سال ۱۷۹۵ می نویسد. این دوران با دوران دیکتاتوری فضیلت روبسپیر مصادف بوده است. فصل اول کتاب کندورسه چنین است: به زودی زمانی خواهد آمد که زیر خورشید چیزی به جز عقل بشر سروری نکند.

بنابراین دوران مدرن به معنی گسست و اعتراض علیه دین نیست. دوران مدرن یعنی اینکه خرد انسانی مسئولیت بزرگی را به عهده می گیرد. تمام دوران مدرن از دکارت تا هایدگر و تا مکتب فرانکفورت کشمکش عقل است با مسائلی که از آغاز دوران مدرن مطرح بوده است. پیش از دوران مدرن متافیزیک به صورت همین طرح سه مداری بود. یک مبدایی در تاریخ مسیحی فرض گرفته می شد و این تقسیم بندی ارائه می شد. فاصله جایگاه فراروایت و فراتاریخی با این عقلی که مسائل را با آن توجیه می کنیم هر چقدر هم کم یا زیاد باشد این فاصله پرناشده است. تئوری سه مدار باید از لحاظ فلسفی توجیه و تبیین شود. من از هگل شروع کردم و از او برایتان خواندم. برای اینکه بگویم اتفاقا او هم آنجا نشسته است. یعنی از همان دید فراروایتی دارد درباره تمام تاریخ و سیر بالندگی روحی که مساوی است با خدا گزارش می کند، خودش می گوید از چشم جغد مینروا؛ جغدی که بعد از حوادث مختلف تاریخی بر ویرانه نشسته است و به پشت سر خود نگاه می کند. اما هگل برای حرف خودش توضیح دارد که توضیحش از این سو شروع می شود نه آن سو. توضیح او نمی گوید حرفهای من درست است چون ندایی از آن سو می شنوم. فیلسوف، پیامبر نیست. همچنین متولی پیامبر هم نیست. ژاک دریدا که درباره هایدگر می گوید: هایدگر مسئله مرگ را از این سو شروع می کند. معضل هایدگر هم این است. اما مگر چاره ای دیگر هم هست؟ از جایی رفتن را باید آغازید که می توان رفت. این جمله دریداست. متافیزیک در دوران معاصر ناچار است از این سو شروع کند و باید پاسخگو باشد. این طور نیست که با لعنت و ناسزا هر چه مابعدالطبیعه و مقدسات و همه چیز را طرد کند و یا بالعکس در جای خدا تکیه بزند. داریم افرادی را که در جلسات سخنرانی در عرض ۵ دقیقه مارکس و هگل و داروین را به قول معروف فیتیله پیچ می کنند! امیدوارم یک زمانی مستمعین، مستمعینِ فیخته، شلینگ و کانت بشوند، چون اگر این طور شنونده نداشته باشند نمی توانند این طور جولان بدهند.

عقل مدرن وقتی در برابر این مسائل قرار می گیرد ۴۰۰ سال در حال کشمکش است، لیکن از این سو مهمترین خصوصیت متافیزیک در عصر مدرن این است که وقتی می خواهد درباره آنچه فراتر از مرز فیزیک و طبیعیات و ناسوت و این جهان است، چیزی بگوید از این مبدا شروع می کند. هگل

www.takbook.com

www.takbook.com

از روح صحبت می کند. چون این روح همان سوژه است و خودش هم در جایی صریحا می گوید این سوژه بی نهایت است. روح، سوژه بی نهایت است و خدا هم سوژه است و به همین دلیل همزمان با هگل شخص دیگری در دانمارک که برخلاف او هیچ کس او را نمی شناخت شروع می کند کتاب هایی علیه هگل نوشتن. نام این شخص سورن آبیه کیرکگور است. او کتابی می نویسد با عنوان: "تعلیقیه بر پاره نوشته های غیر علمی" تا پاسخی بدهد به دایرة المعارف علوم فلسفی نوشته هگل. این جریان دایرة المعارف به مرز مربوط است. این کلمه یعنی احاطه کننده همه علوم. این داعیه کندورسه بوده است که از پدران روشنگری و مدرنیته بوده است. همچنین حرف دکارت به الهیات دانان سوربن چیزی جز این نیست که با همین عقل می توانم احاطه پیدا کنم و این عقل می تواند بر وجود هر آنچه ورای عقل است علم پیدا کند و نیازی به این نیست که مبدا آن سویی بدون اینکه فاصله خود را با توجیه با آنجایی که ما هستیم پر کند صرفا از سر ترس و تعبد و ایمان به آن ایمان داشته باشیم. من این جمله را از قول دکارت گفتم. به هر حال کلمه دایرة المعارف فلسفی در دوران هگل احیا می شود. او کتابی دارد به عنوان دایرة المعارف علوم فلسفی. او در این کتاب ادعای احاطه طلبی عقل خود آیینی را که از دکارت شروع می شود، دارد. جایی که می بینیم این احاطه طلبی محل نقد قرار می گیرد کجاست؟ کانت است. او نقطه عطفی در تاریخ فلسفه غرب است. فیلسوفی مبادی اخلاق و دین است. او وقتی کتاب دین در محدوده عقل محض را می نویسد در زمان فردریک کبیر سانسور وجود داشت. یعنی در دوران مدرن هنوز هم کلیسا، دین و الهیات صاحب قدرت بودند. کانت از نظر سیاسی لیبرال بود و تنها فلسفه ای هم هست که با لیبرالیسم و دموکراسی به نحو اساسی جور در می آید. او بعد از نوشتن این کتاب مورد نقد شدید قرار گرفت. کانت جمله ای دارد: بویژه اگر کسی از اتصال خود به آن مبدایی که از آن مبداء تا اینجا برای عموم در مقام طرح سیاسی، شکاف و گسست عظیمی وجود دارد پر نکند، نه تنها ریاکار است بلکه از نظر اخلاقی هم یک جانی است.

مسئله متافیزیک با مدرنیته و با سیاست پیوسته است. وقتی احاطه طلبی عقل توسط دیدرو و دالامبر و اصحاب دائره المعارف مطرح می شود از همان زمان این عقل در بعضی مقاطع دچار شک و تردید می شود. دلیل اهمیت تراژدی هملت تنها به دلیل شاهکار ادبی بودنش نیست. قطعا هملت یک شاهکار ادبی است. شاید شاهکارهای ادبی بزرگتر از آن هم باشد. اقبال از یک شاهکار به روح زمان هم مربوط است. چنانچه اقبال از هگل در زمانی که شوپنهاور یا کیرکگور می زیستند، بسیار زیاد بود. اقبال از هگل به این دلیل بود که آنها مدافعان "وسترن کانن" بودند.

تاکید من بر کلمه مرز است. مرز و متافیزیک محل بحرانی است که کانت حدس می زند و سعی می کند آن بحران را حل کند. منطقه بحرانی که کانت آن را حدس می زند این است که ما تا اکنون حدود عقل خود را تعیین نکردیم. من کاری بزرگ می خواهم به عهده بگیرم که تعیین مرزهاست؛ مرز عقل نظری، مرز اخلاق و عقل عملی، مرز قوه حکم یا داوری، حکم درباره اینکه زیبا و زشت کجاست و سه نقد خود را می نویسد. او دائما دغدغه دین هم داشت و اساسا جمهوری که کانت در کتاب دین در محدوده عقل نظری مطرح می کند، آن جمهوری یک جمهوری پروتستانی است. من قصد دارم این را بگویم که حضور متافیزیک در دوران مدرن، حضوری پروتستانی، از این سو و عقلانی است و نه حضوری ایمانی و دارای شکاف بین مبداء و ما. تمام تلاش هگل در دوران مدرن پر کردن این شکاف بود.

منبع : باشگاه اندیشه

http://vista.ir/?view=article&id=370030

VISTA.IR
Online Classified Service

وقتی خواب مصنوعی معجزه می کند

www.takbook.com

www.takbook.com

شاید شما هم به محض شنیدن کلمه هیپنوتیزم به یاد لو رفتن تمام اسرار زندگی تان بیفتید و از آن بترسید که مبادا در خواب مصنوعی همه مسائل خصوصیتان را فاش کنید. عده ای دیگر نیز تصور می کنند که با هیپنوتیزم روح از بدنشان خارج می شود و برخی نیز معتقدند اگر هیپنوتیزم شوند، دیگر هیچ وقت از خواب هیپنوتیزمی بیدار نمی شوند.

همه این افکار، ترس ها، شایعه ها و واقعیت ها دلیلی بر این مدعاست که هیپنوتیزم به عنوان شیوه ای برای درمان مشکلا ت روحی، گاه به صورت موضوعی تفننی و

سرگرم کننده در جامعه مطرح می شود.

اما واقعا هیپنوتیزم چیست؟ آیا یک سرگرمی است؟ یا روشی برای اعتراف گرفتن از افراد؟ یا این که تنها برای درمان بیماریهای روحی و روانی قابل استفاده است؟

در حقیقت هیپنوتیزم نوعی خواب مصنوعی است که فرد هیپنوتیزم شده، هوشیاری خود را از دست می دهد و به ضمیر ناخود آگاه خود رجوع می کند. شخص در این حالت بسیاری از رفتارها، حوادث و پیشامد هایی را که در زندگی اش اتفاق افتاده است، به خاطر میآورد و در اصطلا ح به حالت خلسه فرو می رود. علا وه بر آن شخصی که هیپنوتیزم می شود، ذهن او در آن حالت بسیار تلقین پذیر است و پس از بیداری نیز بسیاری از تلقین های مثبت و منفی را که در خواب مصنوعی به خوردش داده اند، به عنوان واقعیت می پذیرد.

اغلب روانشناس ها هیپنوتیزم راعلم نمی دانند. از منظرآنها هیپنوتیزم بیشتر یک فن است تا یک علم.

یعنی معتقدند هیپنوتیزم فنی است که از علم روانشناسی نشات می گیرد. درست مثل برخی از پزشکان که پزشکی را علم نمی دانند و پزشکی تنها برایشان یک فن است که از علم

زیست شناسی، شیمی، فیزیک و... سرچشمه می گیرد.

حال سوال اصلی این جاست، چرا برخی از افراد تمایل دارند هیپنوتیزم شوند؟ برای جواب دادن به این سوال چند احتمال وجود دارد. یا فردی که می خواهد هیپنوتیزم شود، دارای رفتارهای منفی است و می خواهد با هیپنوتیزم این رفتارها را ترک یا فراموش کند، یا این که می خواهد با هیپنوتیزم ظرفیت ذهنی خود را بالا ببرد و به این ترتیب از شخصیت بارز و نیرومندی برخوردار شود. از رفتارهای منفی و قابل پیشگیری توسط هیپنوتیزم می توان به عصبانیت و پرخاش اشاره کرد. یعنی اگر فردی عصبانی است و به خاطر هرچیزی از کوره درمی رود، آنگاه هیپنوتیزم می تواند وسیله ای باشد که او را در برابر این حوادث به اصطلا ح بی خیال کند.

یا اگر شخصی وسواس دارد و مرتب وسیله ای را می شوید، باز هم برای رهایی از این فکر وسواس گونه به هیپنوتیزم متوسل می شود. سو»ظن دارد و می داند که بی جهت است یا عدم تمرکز فکر دارد تا آن جا که گاه کوچکترین حرفی او را روزها و ماه ها به خود مشغول می کند و اجازه نمی دهد که با تمرکز به کارهای روزمره اش برسد. این رفتارهای منفی و بسیاری از رفتارهایی را که زائیده فکر است توسط هیپنوتیزم قابل تغییر است. اما گاهی اوقات پیش می آید شخصی مشکل ذهنی و روحی خاصی ندارد و تنها می خواهد با هیپنوتیزم ظرفیت ذهنی خود را بالا ببرد. مثلا می خواهد پدیده ای نواختراع کند، در کنکور قبول شود یا در سطحی بالا تر کاری کند که دیگران از انجام آن عاجز باشند. به طور مثال آن چنان قدرتی داشته باشد که بتواند لیوانی را بدون دست زدن و تنها با نگاه کردن بشکند یا به راحتی فکر دیگران را بخواند. در همه مواردی که در بالا ذکر شد چه آن هایی که صددرصد شدنی هستند و چه آن هایی که احتمال وقوع شان کمتر است، هیپنوتیزم دلیل اصلی و مسبب این اتفاق ها نیست.

یعنی این هیپنوتیزم نیست که عصبانیت شما را کاهش می دهد; بلکه در خواب مغناطیسی به شما تلقین می شود که «شما فوق العاده خونسردید» و شما پس از بیدار شدن به احتمال زیاد احساس آرامش می کنید.

www.takbook.com

www.takbook.com

در همه این موارد هیپنوتیزم تنها یک وسیله است و نه یک هدف. در حقیقت این ذهن شماست که می پذیرد دیگر عصبانی نشود و این امر حتی بدون هیپنوتیزم نیز امکان پذیر بود. به طور مثال افرادی هستند که بدون هیپنوتیزم به راحتی تفکری مثبت یا منفی را به ذهن تلقین می کنند، بدون آن که نیاز به خواب مصنوعی داشته باشند.

پس همه این کارها را ضمیر ناخودآگاه شما انجام می دهد و هیپنوتیزمتنها کانالی است که شما را به ضمیر ناخودآگاهتان هدایت می کند.

همانطور که گفتیم هیپنوتیزم در درمان عادت های منفی که فرد به آن مبتلا ست می تواند موثر واقع شود.

مثلا اگر شما عصبانی باشید، از چیزی بدون دلیل بترسید، لکنت زبان داشته باشید، یا در موضوعی وسواس به خرج دهید آنگاه هیپنوتیزم شما را به خواب مصنوعی فرو برده و در حین خواب به دستور هیپنوتیزم کننده به ضمیر ناخودآگاهتان می روید. شما در حالت خلسه عمیق با رجوع به ضمیر ناخودآگاهتان بسیاری از اتفاقات خوب و بدی را که فراموش کرده اید به یاد می آورید و چون در حالت هیپنوتیزم آستانه تلقین پذیری ذهن بسیار بالاست، روانشناس در این وضعیت تفکرات مثبت را جایگزین افکار منفی می کند و شما پس از بیدارشدن تفکرات مثبتی را که روانشناس تلقین کرده، به عنوان واقعیتی غیرقابل کتمان می پذیرید. اما هیپنوتیزم برخلا ف اعتقاد بسیاری از افراد، در درمان بیماری های جسمی کارایی چندانی ندارد. به عنوان مثال هیپنوتیزم نمی تواند فردی را که قادر به حرکت دادن دستش نیست، مداوا کند. مگر این که این ناتوانی ریشه در تفکر منفی داشته باشد که شخص به خودش تلقین کرده است. یا اگر شما تب داشته باشید واین تب ناشی از اضطراب باشد هیپنوتیزم نمی تواند به طور مستقیم تب شما را کاهش دهد; بلکه هیپنوتیزم با رفع اضطراب، تب جسمی را رفع می کند.

امال حال که تا حدودی با تئوری های هیپنوتیزم آشنا شدیم، ببینیم در عمل چگونه فردی را هیپنوتیزم می کنند.

برای انجامهیپنوتیزم چند روش وجود دارد:

۱) ثابت کردن نگاه:

در این روش جسم کوچک و شفافی را مانند یک دکمه یا یک کلید روبروی فرد و بالا تر از سطح چشمان او قرار می دهند و از شخص می خواهند تا به این جسم کوچک به شکل پیوسته خیره شود. این وضعیت موجب بروز خستگی و بسته شدن پلکها می گردد. پس در این وضعیت سوژه به خواب مغناطیسی فرو می رود و در آن حالت ذهن او به احتمال زیاد تلقین پذیر می شود.

۲) هیپنوتیزم با فشار دادن انگشت:

در این روش از چند حیله روانشناسی برای به خواب بردن سوژه استفاده می شود. ابتدا روانشناس انگشتش را بر روی پیشانی سوژه می گذارد و از او می خواهد تنها به انگشتی که بر روی پیشانی اش قرار گرفته نگاه کند. با فشار انگشت بر روی پیشانی، پلکها بسته می شود و در این حالت سوژه قادر به باز کردن پلکهایش نخواهد بود. زیرا طبق قوانین فیزیولوژیکی بدن، باز کردن پلک ها و به بالا خیره شدن چشم ها در تضاد با یکدیگرند. سپس از سوژه می خواهند پاهایش را به طرف جلو کشیده و دستش را روی سینه قرار دهد و سر و شانه هایش را به سمت عقب متمایل کند. حال با وجود فشار ممتد انگشت روانشناس، همچنین وضعیتی که سوژه نشسته است، او نه می تواند پلکهایش را باز کند و نه می تواند در این حالت از جایش بلند شود. همه این مراحل با تلقین روانشناس همراه است و رواشناس مدام گوشزد می کند که «تو قادر به هیچ حرکتی نیستی» و سپس نتیجه قطعی حاصل می شود. سوژه احساس عجز می کند، به خواب رفته و تلقین پذیر می گردد.

۳) هیپنوتیزم با روش گفتاری پیش رونده:

در این روش سعی می شود و تنها با گفت وگو و تلقین سوژه را به خلسه فرو ببرد. در این حالت هیپنوتیزور (فردی که هیپنوتیزم می کند) باید بسیار خوش زبان، صمیمی و باهوش باشد تا بتواند سوژه را وادار کند تا مطابق میل او رفتار کند. این روش برای هیپنوتیزم کردن های گروهی بسیار موثر است. در شیوه گفتاری سعی می شود با گفت وگو و تلقین، لحظه به لحظه سوژه را به خواب عمیق تری هدایت کنند. تجربه هیپنوتیزور در این روش تاثیر زیادی بر نتیجه کار خواهد گذاشت.

۴) هیپنوتیزم با روش شمردن:

www.takbook.com

www.takbook.com

در این شیوه هیپنوتیزور از سوژه می خواهد در جای راحتی بنشیند، چشم هایش را ببندد و تنها به خوابیدن فکر کند. پس هیپنوتیزور تلقین های خود را شروع کرده و مدام تکرار می کند«تو داری به خواب عمیقی فرو می روی» سپس شمردن اعداد شروع می شد و از سوژه می خواهد که هر بار با شمارش اعداد به خواب عمیق تری فرو رود.

البته باید به خاطر داشت که تمامی مراحل و شیوه های هیپنوتیزم برای درمان بیماری های روانی و عادات روحی نامناسب مفید است و استفاده از هیپنوتیزم برای شخصی که هیچ اختلا ل و مشکلی در زندگی اش ندارد، آنچنان مثمر ثمر نیست و مثل جراحی فرد سالمی است که هیچ عارضه ای در جسم او مشاهده نمی شود. باز هم تاکید می کنیم که هیپنوتیزم تنها یک وسیله است و نه یک هدف. شما می توانید با تفکر مثبت و بدون استفاده از هیپنوتیزم، بسیاری از عادات مخرب زندگی خود را برطرف نمائید.

اما اگر برای رفع عادت های بد ذهنی خود، مایلید حتما از هیپنوتیزم استفاده کنید باید از روانشناسان مجرب و مسلط به این فن یاری طلبید و در این راه به هر فردی که ادعای هیپنوتیزم دارد اعتماد نکنید.

منبع : روزنامه مردم سالاری

http://vista.ir/?view=article&id=269374

VISTA.IR
Online Classified Service

ویژگی های اجسام مادی از دیدگاه ابن سینا

ویژگی های اجسام مادی را طبق طبیعیات از کتاب "اشارات و تنبیهات" ابن سینا بررسی می کنم. حکمای مشاء از جمله ابن سینا اجسام را به ماده (هیولا) و صورت (فرم) تقسیم پذیر می دانستند ولی متفکرینی هم بودند که اجسام را تقسیم ناپذیر می دانستند که سهروردی از آن جمله است. ابن سینا برخلاف نظر متکلیمن معتقد بود که اجسام طبیعی به اجزاء نامتناهی تقسیم پذیرند. از نظر او خط بر سطح عارض می شود و سطح بر جسم طبیعی عارض می شود اما خط و سطح اجزاء جسم طبیعی نیستند. او جسم طبیعی را دارای دو جزء ماده (هیولا) و صورت (فرم) می داند و می گوید که ماده با دگرگون شدن صورت ها در همه احوال به یك حالت باقی می ماند.

ابن سینا برای اثبات متناهی بودن ابعاد از جدایی ناپذیری ماده و صورت استفاده می کند. او سه فرض در نظر می گیرد. یا صورت به واسطه خود جسم است یا به واسطه یك فاعل خارجی ست یا به واسطه هیولا (ماده) است. او فرض اول را رد می کند زیرا اجسام در مقدار شکل جزء و کل برابر نیستند. فرض دوم را هم رد می کند چون ماده لازم است شکل بگیرد ولی فرض سوم را می پذیرد زیرا صورت از ماده جدا نیست.

از نظر ابن سینا از متناهی بودن امتداد جسمانی می توان چند نتیجه گرفت: صورت (فرم یا شکل) برای هیولا (ماده) لازم است. صورت حد و

www.takbook.com

www.takbook.com

نهایت دارد. ماهیت صورت از کیفیات مختص بر کمیات است. صورت معلول ماده و از عوارض آن است.

ابن سینا صورت جسمیه را از نظر ماهیت مستقل از جسم مادی (هیولا) می داند اما در وجود (به دلیل لزوم وجود شکل برای ماده) به آن وابسته می داند. او می گوید که شکل فقط معلول امتداد جسمانی بدون دخالت جسم مادی نیست و جسم مادی به واسطه همراه شدن با صورت جسمیه دارای وضع است پس از صورت جسمیه منفك و جدا نیست.

اگر ماده را بدون دخالت صورت جسمیه دارای وضع بدانیم این موارد را می توان فرض کرد: اگر ماده از جهات سه گانه قابل قسمت باشد دارای حجم و جسم خواهد بود و اگر ماده از جهات سه گانه قابل قسمت نباشد به نقطه ختم می شود. اما نقطه ماده نیست چون اگر نقطه در چیزی نباشد مستحق و موجود نیست و جزء تفکیك ناپذیر جسم است. ماده نقطه نیست چون محل صورت است. خط همان ماده صاحب وضع و قسمت پذیر است. سطح همان ماده صاحب وضع و قسمت پذیر از دو جهت است. جسم و خط و سطح چون متصل و پذیرای انفصال اند به حامل و ماده محتاج اند پس خود حامل و ماده نیستند. صاحب وضع بودن ماده به دلیل داشتن صورت جسمیه است و ماده در تشخص و صورت جسمیه به آن محتاج است. ماده جدا از صورت نیست و اگر ماده دارای صورت و وضع نباشد صورت و وضع می گیرد. صورت نمی تواند در ماده وارد شود چون ماده دارای صورت است.

چون ماده دارای صورت است پس ماده دارای وضع نیز هست. ماده بدون وضع بدون صورت جسمیه است. نمی شود گفت ماده بدون صورت در بعضی جاها هست و در بعضی جاها نیست ولی وقتی ماده دارای صورت است ترجیح آن به وضع و مکان خاص قابل توجیه است. یعنی علت ترجیح وضع و مکان خاص خود ماده است. با تغییر صورت وضع هم تغییر می کند.

●ابن سینا اجسام را بر سه نوع تقسیم می کند:

۱. اجسمامی که به آسانی جدایی و اتصال به هم و تشکل را می پذیرند.

۲. اجسمامی که به آسانی جدایی و اتصال به هم و تشکل را نمی پذیرند.

۳. اجسمامی که به هیچ وجه جدایی و اتصال به هم و تشکل را نمی پذیرند.

علت این اختلاف جسمیت مشترك اجسام و ماده نیست بلکه صور نوعیه است.

ابن سینا می گوید که داشتن مکان ها و اوضاع مختلف معلول ماده نیست بلکه معلول صور نوعیه است (وجوب صور نوعیه علاوه بر صورت جسمیه).

صورت جسمیه نه در ماهیت بلکه در وجود به ماده محتاج است ولی ماده (علت قابلی است) علت تام برای صورت جسمیه نیست بلکه عوامل دیگری هستند که شکل اجسام به آنها وابسته است (علل فاعلی).

●خواجه نصیرالدین طوسی در شرح اشارات این علل فاعلی را چهار گروه می داند:

۱. قوای آسمانی

۲. صور سابق

۳. تغییرات طبیعی

٤. موانع خارجی

حوادث نامتناهی بدون زمان باعث پیدایش این قوای مختلف در ماده می شود.

●راجع به ارتباط و بستگی ماده و صورت پنج احتمال داریم:

۱. صورت علت مطلق و سبب تام برای تحقق ماده است.

۲. ماده معلول چیز دیگری غیر از صورت است ولی صورت علت واسطه برای آن است.

۳. صورت علت ناقص و ناتمام برای فعلیت ماده است.

www.takbook.com

www.takbook.com

٤. هر يك از ماده و صورت معلول يك علت ديگر هستند.

٥. ماده علت تام براى صورت است.

فرض اول باطل است چون ماده در تحقق و فعليت محتاج صورت است. با تقسيم ماده بر دو قسمت دو صورت جانشين يك صورت مى شود ولى ماده از بين نمى رود پس صورت علت تام و نيز علت واسطه براى ماده نيست (حكم مستدل براى اجسام عنصرى كه صورت هاى جسميه و نوعيه در آنها مى تواند تغيير كند نه براى اجسام اثيرى و فلكى) پس فرض دوم هم باطل است. از فرض چهارم مى توان دو نتيجه گرفت: يا مدخليت و ارتباط بين صورت و ماده به دليل علت خارجى ست يا هيچ يك در تحقق ديگرى مدخليت ندارد ولى با هم به وسيله آن تحقق و فعليت مى يابند. فرض پنجم نيز باطل است چون ماده علت قابلى ست نه علت فاعلى پس ماده نمى تواند علت تام براى صورت باشد. ابن سينا استدلال مى كند كه چون ماده در هر تشخصى به حسب عدد يكى ست نياز به علتى دارد كه به حسب عدد يكى باشد و وجود آن علت پيوسته است و هميشه صورت هاى گوناگون را به طور جانشين شدن يكى پس از ديگرى به ماده افاضه مى كند و آن ذات واجب الوجود (خدا) است. اگر فرض اول درست بود بايد صورت در وجود بر ماده پيشى مى گرفت و نيز علل براى ماهيت يا وجود صورت برماده در وجود مقدم باشند تا وجود صورت سبب وجود ماده شود. بر فرض آن كه ماده معلول صورت باشد معلول ماهيت آن نيست. فرض چهارم باطل است چون اگر ماده به صورت و صورت به ماده محتاج بود بايد ماده به خود محتاج بود.

تناهى و تشكل از امورى هستند كه صورت جسميه فقط به وسيله آنها تحقق مى يابد. اگر صورت جسميه را سابق بر ماده درنظر بگيريم كه با كامل شدنش سبب وجود ماده مى شود علت امورى كه تشكل و تناهى را به وجود مى آورند است پس صورت جسميه را كامل مى كند. اين باعث بطلان فرض مى شود پس بطلان مقدم ثابت شد. پس صورت جسميه بر ماده سبقت ندارد و سبب وجود ماده نيست. اين فرض نيز كه وجود صورت تنها علت براى وجود ماده است (ماده معلول صورت است) و وجود صورت جدا از وجود ماده نيست باطل است.

معلول دو نوع است: معلول وجودى و معلول ماهيتى. معلول وجودى وقتى ست كه علتى وجود چيزى را سبب شود. معلول ماهيتى وقتى ست كه علت و معلول در وجود تقارن دارند مثلا فرد بودن معلول عدد ٣ است يعنى هر جا عدد٣ يافت شود فرد هم هست.

اگر صورت را به تنهايى علت براى فعليت ماده قرار دهيم تقدم شىء بر نفس است. چون صورت از تناهى و تشكل حاصل مى شود پس صورت بايد در وجود متاخر از ماده باشد پس علت مستقل براى هستى آن نيست. ماده علت تناهى و تشكل اجسام است و صورت يا به سبب آنها يا همراه آنها فعليت مى يابد. پس ماده بر صورت مقدم است.

اين پرسش پيش مى آيد كه آيا ماده براى تحقق صورت علت است و به حسب وجود سابق بر آن است؟ در جواب بايد گفت كه فرق است بين اين كه ماده مستقيما علت براى تحقق و فعليت صورت باشد يا سبب تحقق چيزى باشد كه به سبب آن يا به همراه آن صورت وجود يابد. ماهيت صورا مقدم بر ماده و شريك علت براى تحقق آن است ولى صورت در تشخص خارجى خود محتاج ماده و متاخر از آن است. اگر صورت جسميه از ماده جدا شود و صورت ديگرى به دنبال نداشته باشد ماده موجود نخواهد بود. آن چيزى كه فعليت يابد و سپس فعليت دهد فعليت يافتن آن مقدم است يا به زمان يا به ذات. ماده با دخالت صورت فعليت يافته و سپس به صورت تشخص و تعين داده است.

ابن سينا صورت و ماده را ذات مى داند نه صفت. او دو سبب براى به وجود آمدن ماده در نظر مى گيرد: سبب اصل (يا عقل) و سبب كمك كننده (صورت مطلق يا نامتعين). از نظر او صورت شريك عقل است و بر ماده تقدم ذاتى دارد. سبب نوع دوم يعنى سبب كمك كننده بقاى ماده را با دگرگون شدن صورت ها موجب مى شود. ابن سينا مى گويد كه هر دو علت بر ماده تقدم دارند. سبب اصل به دو گونه در فعليت بخشيدن ماده اثر دارد: يا بى واسطه يا با واسطه.تشخص صورت به ماده متعين بستگى دارد ولى تشخص ماده به صورت معين نيست.

از بين رفتن معلول باعث نابودى علت نمى شود. نابودى علت بر نابودى معلول در ذات مقدم است. از نظر زمان ماده و صورت با هم هستند. براى اجسام فلكى نيز همانند اجسام عنصرى صورت بر ماده در ذات مقدم است.

جسم سبب پيدايش سطح است و در وجود بر آن تقدم دارد. پس سطح پايان جسم است.

www.takbook.com

www.takbook.com

سطح سبب پیدایش خط است و در وجود بر آن تقدم دارد. پس خط پایان سطح است.

خط سبب پیدایش نقطه است و در وجود بر آن تقدم دارد. پس نقطه پایان خط است.

بعد از جسم شدن تناهی لازم است پس سطح لازم جسم است نه به این دلیل که موجب قوام جسم است. سطح داشتن و متناهی بودن دخالت در ماهیت جسم ندارند. جسم متناهی ست.

سطح بدون خط مثل سطح کره است و خط بدون سطح مثل محیط دایره است.

ابن سینا کمیات متصل قار را از سه نوع می داند: جسم تعلیمی (لازم جسم طبیعی ست) و سطح متناهی (لازم جسم تعلیمی ست و به خط پایان می یابد) و خط متناهی (لازم سطح است و به نقطه که دارای مقدار نیست پایان می یابد)

ابن سینا می گوید که سطح نهایت جسم نیست و خط نهایت سطح نیست چون نهایت از مقوله مضاف است و سطح و خط از مقوله کم (مقدار) است. او می گوید که ابعاد جسمانی نمی توانند در هم نفوذ کنند و داخل هم شوند و این همان امتناع تداخل اجسام در همدیگر است که مبتنی بر کمیات متصل قار و مقادیر اجسام است. از نظر ابن سینا کسی که به تداخل اجسام در یکدیگر معتقد است نزد وی کل با جزء یك مقدار دارد و این خلاف دریافت های حسی ست (به دلیل ابعاد اجسام و نه ماده و صورت). ابن سینا می گوید که تداخل اجسام در جهات سه گانه محال است. بحث بطلان خلاء (رد خلاء) بر امتناع تداخل اجسام در یکدیگر مبتنی ست.

قائلین به خلاء دو گروهند: یا می گویند خلاء شیء نیست و عدم محض است یا می گویند خلاء بعد ممتد در همه جهات است که اجسام در آن قرار می گیرند و خلاء محل و مکان آنهاست. در رد نظر گروه اول اجسام را می توان یا چسبیده به هم یا جدا از هم (دور از هم با نزدیك به هم) در نظر گرفت. بین اجسام جدا از هم اجسام دیگر با ابعاد مختلف قرار دارند پس نمی شود بینشان خلاء باشد که قابل اندازه گیری نباشد. پس بعد متصل بدون ماده قوام ندارد. پس جایی که بعد محض باشد وجود ندارد. در رد نظر گروه دوم دو استدلال داریم. در استدلال اول خلاء بعد متصل است. هر بعد متصلی صاحب ماده است. پس خلاء صاحب ماده است. پس خلاء جسم است. پس خلاء بعد صرف و محل برای اجسام نیست. در استدلال دوم خلاء بعد متصل است. هر بعد متصلی در وقت حرکت اجسام به سوی آن از آن اجسام دور می شود و مکانش ثابت نمی ماند. در غیر این صورت تداخل لازم است که محال است. پس خلاء هنگام حرکت اجسام از آنها دور می شود. پس بعدی باقی نمی ماند که محل اجسام و جای آنها باشد. پس وجود خلاء محال است.

جهت می تواند مقصد متحرك در مکان باشد. جسم متحرك یا به سوی جهت حرکت می کند یا از آن دور می شود. پس از اثبات وجود نوبت اثبات ماهیت است. درباره ماهیت جهت می توان گفت که جهت نهایتی ست در امتداد که نامنقسم است. جهت طرف امتداد و طرف حرکت است. بنابر براهین تناهی ابعاد می توان گفت که امتداد جسمانی متناهی ست.ماهیت جهت این است که جهت طرف امتداد نامنقسم است پس تقسیم ناپذیر است. جهت عارض بر امتدادها و کمیات متصل (جسم تعلیمی و سطح متناهی و خط متناهی) است. حرکت به سمت جهت و دور یا نزدیك شدن به آن سبب دادن وجود و عدم به جهت نمی شود. ابن سینا اجسام را به دو نوع اجسام نخستین و اجسام دومین تقسیم می کند. اجسام نخستین علت پیدایش و فعلیت جهات هستند و بر آنها تقدم وجودی دارند. اجسام دومین علت پیدایش و فعلیت جهات نیستند و بر آنها تقدم وجودی ندارند. ابن سینا جهات را بر دو نوع می داند: یا بدون تغییر هستند (مثل جهات بالا و پایین) یا تغییر می کنند (مثل جهات راست و چپ و پشت و جلو).

برای اثبات جهت می توان چنین استدلال کرد که جهت مقصد متحرك است . مقصد متحرك ناموجود نیست. پس جهت ناموجود نیست. استدلال دیگر این است که جهت مورد اشاره است. هر مورد اشاره ای موجود است. پس جهت موجود است. در استدلال اثبات وضع برای جهت می توان گفت که جهت چیزی ست که حرکت به سوی آن واقع می شود. جهت دارای وضع است پس واجب است اشاره به سوی آن واقع شود. برای معقولات محسوس مادی که پذیرای اشاره حسی هستند وضع تصور می شود ولی برای معقولات مجرد از ماده که پذیرای اشاره حسی نیستند وضع تصور نمی شود. جهت مقصد متحرك است. مقصد متحرك بی وضع نیست. پس جهت بی وضع نیست. یعنی هر جهتی صاحب وضع است.

www.takbook.com

www.takbook.com

هر صاحب وضعی پذیرای اشاره حسی ست. پس جهت پذیرای اشاره حسی ست. اگر وضع جهت از امتداد بیرون بود اشاره و حرکت به سوی آن نبود.

منبع : شبکه فیزیکی هوپا

http://vista.ir/?view=article&id=239054

VISTA.IR
Online Classified Service

هاله انسانی

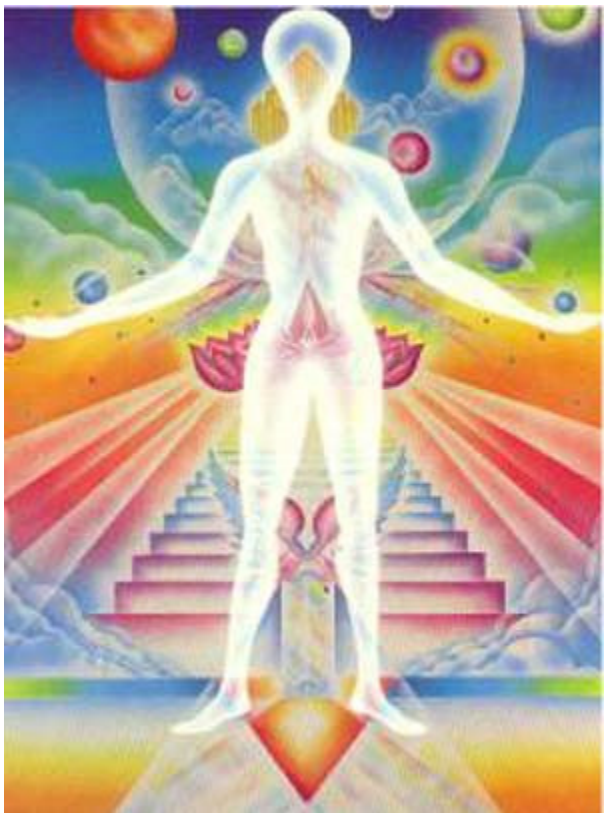

● هالهٔ نورانی انسان

میدان ظریف انرژی اطراف انسان هاله نام دارد. این انرژی حیاتی تجلی چند بعدی انرژی درخشان کیهانی است، که کالبد فیزیکی را در برگرفته، در آن نفوذ می‌کند و به آن حیات و معنا می‌بخشد.

هاله، تصویر کامل زندگی ما است. هاله در برگیرنده‌ی آگاهی ما است، همه‌ی افکار و احساسات و آگاهی ما از آن منشأ می‌گیرند. هاله شامل تمام تجربیات زندگی ما از لحظه‌ی تولد تا لحظه‌ی مرگ است. همچنین هاله شامل همه‌ی خاطرات گذشته زندگی ما است، که از طریق سرنوشت)کارما) پیشاپیش معین شده است.

هاله، کالبد زنده و چند بعدی آگاهی ما است، که افکار و احساسات واقعی را نشان می‌دهد، زیرا همواره به واقعیت درونی ما پاسخ می‌دهد. در واقع، وضعیت کالبدهای نامرئی، لایه‌های هاله‌ای و چاکراها می‌تواند به واسطه‌ی تجربیات ماو نحوه پاسخ ما به‌آنها، هر روز با روز پیش‌متفاوت باشد. با مشاهده‌ی ساختار و رنگهای هاله می‌توانیم اطلاعات مهمی درباره‌ی سلامت جسمی، عاطفی، ذهنی و روحی فرد کسب کنیم. رنگها بازتاب سلامت کلی هاله هستند. یك هاله‌ی سالم دارای رنگهایی شفاف، روشن و درخشان است. رنگهای کدر در هاله نشان دهنده‌ی مشکل یا بیماری هستند. محل و شدت گرفتگی و عدم کارآیی انرژی می‌تواند شدت و مرحله‌ی بیماری را نشان دهد.

رنگها همچنین بازتاب وضعیت ذهنی و عاطفی ما هستند. مثلاً رنگ غالب زرد در هاله، یا تابش رنگ زرد قوی در کالبد ذهنی، نشان دهندهٔ تمایل به زندگی، تجربه و تفکر است. هاله از کالبدهای جداگانه و در عین حال مرتبط با آگاهی و لایه‌های انرژی اتری تشکیل شده است. چهار کالبد نامرئی آگاهی که مشخص کننده‌ی شخصیت، ادراك،روش زندگی و عواطف روحی ما هستند عبارتند از:

www.takbook.com

www.takbook.com

کالبد اتری، کالبد عاطفی، کالبد ذهنی و کالبد معنوی

همچنین هاله دارای هفت لایه‌ی مجزای انرژی است، که به نحو بنیادی با آنچه سیستم چاکرا می‌نامیم و در طول نخاع قرار گرفته است در ارتباطند. اصولاً تفاوت بین لایه‌ی هاله‌ای و یك کالبد هاله‌ای این است:

« یك کالبد هاله‌ای، کالبدی از شعور و آگاهی است. یك لایه‌ی هاله‌ای نمود فعالیت چاکرا در هاله است.»

- چهار کالبد نامرئی هاله نورانـی انسان

۱) کالبد اول: کالبد علّی / کالبد معنوی

کالبد معنوی، کالبد آگاهی همراه با مسیر واقعی معنوی و خط مشی زندگی ما است. کالبد معنوی والاترین سطح توانایی بالقوه و بازتاب توانایی ما برای آشکار ساختن استعدادهای بالقوه روحی در زمین است. اصل و بنیاد واقعیت وجود ما، ابراز « وجود » است، واین علت نهایی هستی ما است. کالبد معنوی که کالبد علّی نیز نامیده می‌شود، بالاترین نوسان را در بین کالبدهای هاله‌ای دارد. بسته به میزان تکامل روحی ما، این کالبد می‌تواند تا فاصله ۹۰ سانتیمتری از کالبد فیزیکی وسعت داشته باشد. کالبد معنوی، سفید رنگ و درخشان است و حاوی ماهیت واقعی روحی ما است. « آگاهی علّی در رابطه با ماهیت موضوع است، در حالی که آگاهی ذهنی جزئیات موضوع را مطالعه می‌کند. کالبد علّی نشانگر ماهیت ماده و علل واقعی نهفته در پس توهم ظاهر است... سطح علّی دنیای واقعیت‌ها است... و با ماهیت و طبیعت بنیادی چیزها در ارتباط است. شفابخشی در این سطح قویتر از کالبد ذهنی است. »

۲) کالبد دوم: کالبد ذهنی

کالبد ذهنی یك نقشه‌ی کلی از پتانسیل روحی ما است. به هر حال این پتانسیل (توان بالقوه) برای بروز و به مرحله‌ی تجربه در آمدن، نیاز به طرح‌های انرژی دارد. این طرح‌های انرژی به صورت افکار (آگاهانه و ناخودآگاه) در کالبد ذهنی ذخیره شده‌اند. طرح‌های ذخیره شده در کالبد ذهنی، چارچوب مشخصی را برای بروز شخصیت درونی ایجاد می‌کنند. « خود »، اندیشه‌های واقعی را از طریق کالبد ذهنی بیان می‌کند و آشکار می‌سازد. کالبد ذهنی به صورت یك نور زرد طلایی دیده می‌شود که از ناحیه سر و شانه‌ها می‌تابد و اطراف تمام بدن گسترش می‌یابد. وقتی فرد روی یك فرآیند ذهنی تمرکز می‌کند، کالبد ذهنی بزرگتر و روشن‌تر می‌شود. کالبد ذهنی که تا فاصله حدود ۳۰ سانتیمتر از بدن امتداد دارد، افکار را به کالبد عاطفی انتقال می‌دهد، که نسبت به افکار، واکنشهای عاطفی نشان می‌دهد، مانند عشق، ترس، شادی، خشم و غیره. یك کالبد ذهنی متعادل برای انسان، روشنی و هدایت به ارمغان می‌آورد.

۳) کالبد سوم: کالبد عاطفی / اثیری

کالبد عاطفی نسبت به کالبد اتری سیال تر و دارای نوسان بالاتری است. کالبد عاطفی که بازتاب کیفیت و شدت عواطف است، به صورت ابرهایی رنگین و متحرك دیده می‌شود. در هنگام ضربه و شوك به نظر می‌رسد که این بخش ناگهان از وجود ما بیرون می‌پرد، و نوعی « بی حسی عاطفی » ایجاد می‌کند، که به ما فرصت می‌دهد تا به تدریج خود را با حادثه تطبیق دهیم. کالبد عاطفی که کالبد اثیری نیز نامیده می‌شود، جایگاه عواطف ما است. کالبد عاطفی پل بین ذهن و کالبد فیزیکی است. انرژی عاطفی ما بر ترسها، امیدها، عشقها و دردهای ما حاکمیت دارد. کالبد عاطفی، شدت و طبیعت بروز شخصیت فرد را در سطح فیزیکی کنترل می‌کند. کالبد عاطفی (کالبد اثیری) نمایشگر آرزوها، خلقیات،احساسات، تمایلات و ترسهای ما است. « خود » عاطفی، بیان « خود » ذهنی ما است. کالبد عاطفی بیان کالبد ذهنی است. گرفتگی عاطفی مانع آشکار شدن و شفافیت افکار و خط مشی در کالبد فیزیکی می‌شود.

انرژی کالبد عاطفی بر کالبد اتری تأثیر می‌گذارد، که آن هم به نوبه‌ی خود بر کالبد فیزیکی تأثیر دارد.

۴) کالبد چهارم: کالبد اتری

کالبد اتری به صورت رنگ یا سایهٔ آبی – خاکستری دیده می‌شود و تقریباً به فاصله ۵/۲ سانتی متر از کالبد فیزیکی وسعت دارد. کالبد اتری مسؤول انتقال انرژی حیاتی از میدان انرژی کیهانی به کالبد فیزیکی است. کالبد اتری از ماده‌ی اتری یا نامرئی تشکیل شده است و طرح بنیادی

www.takbook.com

www.takbook.com

کالبد فیزیکی را تشکیل می‌دهد. هر سلول کالبد فیزیکی، یك قرینه‌ی اتری دارد. کالبد اتری به عنوان یك فیلتر نیز عمل می‌کند. انرژی کیهانی از طریق کالبد معنوی، ذهنی،عاطفی و اتری به جسم فیزیکی می‌رسد. کالبد اتری، سطح حد واسط بین کالبد فیزیکی و سایر کالبدهای نامرئی هاله است. هرگاه جریان انرژی قطع شود، کالبد فیزیکی دچار اشکال می‌شود و اگر این عدم تعادل تصحیح نشود، بیماری در کالبد فیزیکی نمودار می‌شود. هر یك از کالبدهای نامرئی هاله، با سایر کالبدها در ارتباط است.

● هفت سطح هاله نورانی انسان

۱) لایه‌ی اول: لایه‌ی اتری

کالبد اتری (تشکیل شده از اتر که حالتی بین ماده و انرژی است) از خطوط ظریف انرژی تشکیل شده است، مانند یك شبکه‌ی درخشان از پرتوهای نور سفید – آبی. ساختار شبکه مانند لایه‌ی اتری در حرکت مداوم است. این لایه تا فاصله حدود ۵/۰ تا ۶ سانتیمتر از کالبد فیزیکی وسعت دارد. رنگ لایه اتری از آبی روشن تا آبی تیره متغییر است. ساختار این لایه با کالبد فیزیکی یکسان بوده، تمام جزئیات آناتومی و ارگانها را در بر می‌گیرد.

۲) لایه‌ی دوم: لایه‌ی عاطفی

لایه‌ی احساسات، ساختار آن سیال تر از لایه‌ی اتری است و با کالبد فیزیکی یکسان نیست. این لایه به صورت ابرهایی رنگین، از جنسی ظریف با حرکت سیال و مداوم، دیده می‌شود، که نشان دهنده‌ی طیف کامل عواطف ما است. فاصله‌ی حاشیه‌ی این لایه از کالبد فیزیکی ۵/۲ تا ۵/۷ سانتیمتر است.

۳) لایه‌ی سوم: لایه‌ی ذهنی

جنسی ظریفتر از کالبد عاطفی دارد. این لایه به صورت نوری به رنگ زرد روشن که اطراف سر و شانه می‌تابد و اطراف کل بدن وسعت پیدا می‌کند، دیده می‌شود. حاشیه این لایه ۵/۷ تا ۲۰ سانتیمتر از کالبد فیزیکی فاصله دارد. کالبد ذهنی، یك کالبد ساختاری نیز هست. این کالبد حاوی ساختار اندیشه‌های ما است... شکلهای افکار در این لایه قابل مشاهده‌اند.

۴) لایه‌ی چهارم: لایه‌ی اثیری

کالبد اثیری فاقد شکل ثابت است و از ابرهایی از رنگ تشکیل شده است. وسعت آن تا فاصله‌ی حدود ۱۵ تا ۳۰ سانتیمتر از کالبد فیزیکی است. این کالبد ما را با بعدهای بالاتری از واقعیت ارتباط می‌دهد. این سطح، راه ورودی سطح اختری است.

۵) لایه‌ی پنجم: لایه‌ی کلیشه‌ای اتری

این لایه حاوی طرح کلیشه‌ای تمام اشکال موجود در سطح فیزیکی است. این لایه الگوی کاملی برای لایه اتری است. وسعت آن تا فاصله ۴۵ تا ۶۰ سانتیمتر از کالبد فیزیکی است.این سطحی است که صوت تبدیل به ماده می‌شود. لایه‌ی کلیشه‌ای اتری هاله، فضایی خالی یا منفی ایجاد می‌کند، که منشأ ساختار شبکه‌ای است که کالبد فیزیکی در آن رشد می‌کند.

۶) لایه‌ی ششم: لایه‌ی آسمانی

سطح ششم، کالبد آسمانی نام دارد. وسعت آن حدود ۶۰ تا ۱۰۵ سانتیمتر از جسم فیزیکی است. در این سطح است که ما وجد و شعف معنوی را تجربه می‌کنیم. از طریق کالبد آسمانی است که ما عشق بی قید و شرط را می‌آموزیم. کالبد آسمانی به صورت نوری دیده می‌شود که از رنگهای روشن و ملایم تشکیل شده است و درخشش زیبایی دارد. این نور، درخشش طلایی – نقره‌ای و کیفیت رنگ به رنگ شونده دارد.

۷) لایه‌ی هفتم: لایه‌ی کلیشه‌ای کتری کالبد علّی

کالبد کتری حدود ۷۵ تا ۱۰۵ سانتیمتر از کالبد فیزیکی وسعت دارد، و در برگیرنده همه کالبدهای هاله‌ای همراه باکالبد فیزیکی است. کالبدکتری از رشته‌های ظریف نور طلایی – نقره‌ای تشکیل شده که فرم کلی هاله را حفظ می‌کنند. کالبد کتری، حاوی یك ساختار شبکه‌ای طلایی از کالبد فیزیکی و همه‌ی چاکراها است.

www.takbook.com

www.takbook.com

• چاکراها

در بدن انسان صدها نقطه‌ی تمرکز و تجمع انرژی وجود دارند. نقاطی که از طریق آنها انرژی به بدن وارد یا خارج می‌شود، چاکرا نام دارند.چاکرا یك واژه‌ی سانسکریت به معنای «چرخ گردنده» یا «دیسك چرخنده» است. این دیسکهای نور، گردابهایی از انرژی ضربان‌دار هستند که درون کالبد فیزیکی و کالبدهای نامرئی هاله نفوذ می‌کنند و انرژی حیاتی را به آنها انتقال می‌دهند (انرژی اتری کیهان و انرژی زمینی برای تغذیه و نگهداری کالبد فیزیکی). این گردابهای انرژی چرخنده، جایگاه شعور، آگاهی روحی، شهود و تکامل معنوی هستند.

اگرچه هاله انسان حاوی صدها چاکرای فرعی و حداقل ۱۲ چاکرای اصلی است، تمرکز ما بیشتر روی ۷ چاکرا از ۱۲ چاکرای اصلی است: چاکرای ریشه، چاکرای طحال، شبکه‌ی خورشیدی، چاکرای قلب، چاکرای گلو، چشم سوم، و چاکرای تاج. علت توجه به این چاکراها این است که اینها اساساً با وضعیت فیزیکی ما و سطوح بالاتر آگاهی در ارتباطند. هفت چاکرای اصلی در راستای نخاع قرار گرفته‌اند. این گردابهای انرژی با یك خط انرژی به نام ساشومنا که از مرکزنخاع می‌گذرد، اتصال دارند. در راستای خط ساشومنا، دو کانال انرژی به نام آیدا (زنانه) و پینگالا (مردانه) قرار دارند، که در هم تابیده شده، مانند شکل ۸ چاکراها را در برگرفته‌اند و در بدن از ناحیه‌ی پرینه تا فرق سر امتداد دارند.

در سطح فیزیولوژیك، هرچاکرا با قسمتی از عقده‌های عصبی و غدد سیسم درون ریز در ارتباط است. چاکراها، جریان انرژی کیهانی و زمینی را به داخل و خارج هاله تنظیم می‌کنند و انرژی حیاتی را برای حفظ و نگهداری کالبد فیزیکی تغییر و انتقال می‌دهند.

در سطحی نامحسوس‌تر چاکراها به عنوان گذرگاههای انرژی، به بعد متفاوتی از آگاهی عمل می‌کنند، بعدی که ورای دنیای سه بعدی ما است. هر چاکرا به عنوان یك مرکز مستقل آگاهی عمل می‌کند و بخشی ضروری برای تکامل معنوی ما است. همه‌ی احساسهایی که در زندگی تجربه می‌کنیم، همه‌ی افکار و همه‌ی احساسات ما، از جمله تلخ‌ترین خاطراتمان، در جایگاههای ویژه‌ای در چاکراها و سیستم هاله‌ای یافت می‌شوند. این موضوع شامل همه‌ی تجربیات متافیزیك

ما در سطوح اختری در حین رؤیاهایمان نیز هست. اگرچه هر چاکرا به عنوان یك مرکز مستقل آگاهی عمل می‌کند، همه‌ی چاکراها به هم مربوطند و سیستم یکپارچه‌ای را تشکیل می‌دهند که ذهن، بدن و روح را به هم ارتباط می‌دهد. هدف اصلی از شناخت و کار با چاکراها کسب تکامل و یکپارچگی درونی است. به این ترتیب ما بین جنبه‌های مختلف آگاهی خود، از فیزیکی تا معنوی، یك همبستگی هارمونیك برقرار می‌کنیم. در نهایت ما در می‌یابیم که جنبه‌های مختلف وجود ما (فیزیکی، عاطفی، ذهنی و روحی) همه با هم کار می‌کنند و هر جنبه بخشی از یك مجموعه کامل است.

موضوع مهمی که باید درك کنیم، این است که چاکراها گذرگاههای آگاهی ما هستند. چاکراها گذرگاههایی هستند که از طریق آنها نیروهای عاطفی، ذهنی و روحی جریان یافته، به صورت فیزیکی بیان می‌شوند.

انرژی ایجاد شده بوسیله‌ی افکار و عواطف ما، از سیستم چاکراها عبور کرده، در سلولها، بافتها و ارگانها توزیع می‌شود. درك این فرآیند به ما بصیرتی می‌دهد که دریابیم چگونه خود ما بر وضعیت جسم، ذهن و شرایط زندگیمان تأثیر می‌گذاریم.

۱) چاکرای اول – مرکز پایه

واژه‌ی سانسکریت برای چاکرای ریشه، مولادهارا به معنی «ریشه» است. چاکرای پایه در انتهای نخاع قرار گرفته و رنگ آن قرمز است. این چاکرا بوسیله‌ی عنصر زمین کنترل می‌شود. آگاهی همراه با این چاکرا در ارتباط با موضوعات بقا، اصول و ارتباطهای فیزیکی، الگوها، مادی‌گرایی و واکنش‌های ابتدایی جنگ و گریز است. این چاکرا با الگوهای زندگی جمعی نیز ارتباط دارد. چاکرای ریشه وظیفه‌ی تنظیم جریان انرژی حیاتی (انرژی کیهانی و زمینی) را نیز برای تغذیه و حیات کالبد فیزیکی به عهده دارد. اندامها و ارگانهایی که با این چاکرا در ارتباطند عبارتند از: پاها، روده‌ی بزرگ، ستون فقرات، راست روده، استخوانها و سیستم ایمنی.

دکتر گربر عقیده دارد که «چاکرای ریشه با غده‌های جنسی در ارتباط است... ممکن است غده‌های جنسی با هر دو چاکرای یك و دو مربوط باشند.»۲) چاکرای دوم – مرکز طحال

www.takbook.com

www.takbook.com

واژه‌ی سانسکریت برای چاکرای دوم، سوادیست‌هانا به معنی «شیرین و مطبوع کردن» است. این چاکرا حدوداً نزدیك ناف قرار گرفته و رنگ آن نارنجی است. این چاکرا بوسیله‌ی عنصر آب کنترل می‌شود. آگاهی همراه با این چاکرا در ارتباط با نمادگرایی (سمبولیسم)، دوگانه گرایی (تعادل قطب‌ها)، و ارتباطها (چگونگی ارتباط ما با دیگران، عملکرد ما در رابطه با آنها و چگونگی برقراری و حفظ ارتباطهای شخصی) است. این چاکرا بر دیدگاه شخصی و ارتباطهای ما مؤثر است، زیرا نیاز به رشد و تغییر را ایجاد می‌کند. در سطح ناخودآگاه، چاکرای طحال (خاجی) با امیال جنسی، احساسات سرکوب شده و ضربه‌ها در ارتباط است. این چاکرا همچنین در بیان عواطف، لذت، حرکت، احساس و توانایی پرورش دادن، نقش دارد. اغلب این بیان، بوسیلهٔ ترسها و ضربه‌های نهفته که در دوران کودکی شکل گرفته‌اند سرکوب می‌شود. بعضی از این ترسها و ضربه‌ها ریشه در خاطرات گذشته زندگی دارد. این چاکرا کنترل کننده‌ی ارگانهای جنسی، لگن، قسمت پایین کمر، سیستم ادراری و تناسلی، کولون، روده‌ی کوچك و سیستم ایمنی است. چاکرای طحال با غده‌های جنسی نیز مربوط است.

۳) چاکرای سوم – شبکهٔ خورشیدی

واژه‌ی سانسکریت این چاکرا، مانی پورا به معنی «گوهردرخشان» است، زیرا این چاکرا روشن و درخشان است. این چاکرا که در شبکهٔ خورشیدی واقع شده و محل آن بالای غده‌های آدرنال (فوق کلیوی) و درست زیر جناغ است، نوسانی با فرکانس رنگ زرد دارد و توسط عنصر آتش کنترل می‌شود. در سطح فیزیکی این چاکرا کنترل کننده‌ی سیستم متابولیك (سوخت و ساز) است و مسؤولیت تنظیم و توزیع انرژی متابولیك در بدن را به عهده دارد، مثل احتراق مواد غذایی برای تولید انرژی. چاکرای سوم با ماهیچه‌ها، غده‌های آدرنال، کبد، طحال، کیسه‌ی صفرا، مهره‌های کمری و لوزالمعده ارتباط دارد. آگاهی همراه با شبکه‌ی خورشیدی در رابطه با اختیارات شخصی است. درباره‌ی توانایی شخصی خود چه احساسی دارید؟ آیا قادرید جهت زندگی خود را کنترل کنید یا احساس می‌کنید که در این زمینه ناتوانید؟ چگونگی بیان خواسته‌های شما تعیین کننده‌ی میزان کنترل شما بر زندگیتان است.

۴) چاکرای چهارم – مرکز قلب

نام چاکرای قلب در زبان سانسکریت آناهاتا است. به معنی «صدایی که بدون برخورد دو چیز ایجاد می‌شود». این معنی نشان دهنده‌ی ارتباط انرژی بین شخص و دیگران است. چاکرای قلب که در ناحیه‌ی قلب قرار گرفته است، بازتاب دهنده‌ی توانایی ما برای ابراز عشق است (هم عشق به خود و هم عشق به سایر انسانها).این عشق می‌تواند به روشهای گوناگون بیان شود، مثلاً از طریق همدردی، توجه به افراد تیره بخت، رابطه‌ی عاشقانه بین اعضای خانواده، یا یك ارتباط صمیمی و دوستانه. این چاکرا همچنین منعکس کننده‌ی توانایی و ظرفیت ما برای رسیدن از خودپرستی به عشق بی قید و شرط است. چاکرای قلب به خاطر ارتباط متقابلی که با عواطف و ادراکهای ما دارد مهمترین چاکرا است. این چاکرا انرژی‌های والا (معنوی) را با انرژی‌های سطح پایین (فیزیکی) متحد می‌سازد. هماهنگی ذهن و بدن از طریق مرکز قلب برقرار می‌شود. از طریق تمایلات درونی قلب است که ما قادریم نیازهای درونی خود را درك کنیم. این انرژی عشق نیازهای روحی ما را با تکاپوی دنیای مادی ترکیب می‌کند تا ما واقعیت‌های سرنوشت خود را تجربه کنیم. رنگ این چاکرا سبز (و گاهی صورتی) است، و کنترل آن توسط عنصر هوا صورت می‌گیرد. چاکرای قلب کنترل کننده قلب، غده‌ی تیموس، سیستم ایمنی درون ریز و سیستم گردش خون است.

۵) چاکرای پنجم – مرکز گلو

چاکرای گلو در زبان سانسکریت ویشودهی، نامیده می‌شود که به معنی «تصفیه و پالایش» است. این چاکرا در گلو قرار دارد و از لحاظ درك در سطح ناخودآگاه، یکی از آسانترین چاکراهاست.

انسداد این چاکرا مستقیماً بر طنابهای صوتی، دهان و ناحیه اطراف گردن اثر می‌گذارد. چاکرای گلو بر حیطه‌ی ارتباطات و سطوح بالای خلاقیت تأثیر دارد. منظور از ارتباطات چگونگی ابراز وجود ما، تمایلات ما و چگونگی ارتباط ما با دیگران است. نوسان چاکرای گلو هم فرکانس با رنگ آبی است و کنترل آن توسط عنصر اتر (و صوت) صورت می‌گیرد. چاکرای گلو کنترل کننده‌ی گلو، طنابهای صوتی، ناحیه‌ی گردن، غده‌های تیروئید و پاراتیروئید و همه‌ی اشکال ابراز وجود است.

www.takbook.com

www.takbook.com

۶) چاکرای ششم – چشم سوم

نام چاکرای ششم در زبان سانسکریت آجنا است. واژه‌ی آجنا اصولاً به معنی «درك كردن» یا «بطور كامل فهمیدن» است، از طریق این چاکرا ادراك و پیش بینی امکان پذیر است. نوسان این چاکرا به رنگ نیلی است. چاکرای چشم سوم دارای تقابل و قطبیت است. این چاکرا توسط آکاشا کنترل می‌شود. چشم سوم، مرکز نور، رنگ، بینش، آینده‌نگری، روشن بینی و واقعیت‌های مکتوب است.چشم سوم همچنین بزرگترین آموزگار ما در زمینه‌ی ترس و عشق است. این چاکرا با توانایی ما برای دیدن دنیای اطراف و درك واقعیت‌ها بدون پیش داوری، ارتباط دارد. چشم سوم یك گذرگاه ورودی است. این چاکرا ما را با جهان بی‌کران کیهانی ارتباط می‌دهد. این گذرگاه پلی بین سطح فیزیکی و سطوح معنوی است. با باز کردن چشم سوم، راهی به سوی واقعیت‌ها و توانائی‌های یك دنیای چند بعدی گشوده می‌شود. بنابراین چشم سوم مرکز بینش است. این چاکرا بوسیله‌ی عنصر نور کنترل می‌شود، رنگ آن نیلی است، و کنترل غده‌ی پینه‌آل را بر عهده دارد. «در سطح فیزیکی، چاکرای پیشانی (چشم سوم) با غده‌ی پینه‌آل، غده‌ی هیپوفیز، نخاع، چشمها، گوشها، بینی، و سینوسها در ارتباط است.» (دکتر گربر) . در متون خاص، عملکرد غده‌ی هیپوفیز و غده‌ی پینه آل اغلب مبادله می‌شود. بعضی مؤلفان معتقدند که غده‌ی هیپوفیز کنترل چشم سوم و غده‌ی پینه‌آل کنترل چاکرای تاج را بر عهده دارد چون چشم سوم بوسیله‌ی عنصر نور و آکاشا کنترل می‌شود، ما غده‌ی پینه آل را به چشم سوم ارتباط می‌دهیم.

۷) چاکرای هفتم – مرکز تاج

نام این چاکرا در زبان سانسکریت ساهاسرارا به معنی «هزار گانه» است. این چاکرا در فرق سر واقع شده، رنگ آن بنفش است و توسط عنصر فوهات کنترل می‌شود. در سطح فیزیکی این چاکرا با ذهن و مغز در ارتباط است. چاکرای هفتم نماینده‌ی اجزای تفکر آگاهانه و ناخودآگاه ما، نحوه‌ی برخورد ما با عقایدمان در سطح کیهانی و توانایی ما برای دستیابی به شعور جمعی است. آگاهی همراه با چاکرای تاج مربوط به معنویت ما یا درك ارتباطی است که ما به عنوان موجوداتی معنوی در دنیای فیزیکی داریم. چاکرای تاج، دروازه‌ای به سطوح بالای آگاهی یا اراده‌ی الهی است. رنگ این چاکرا بنفش است و کنترل قشر مخ، سیستم عصبی مرکزی و غده‌ی هیپوفیز را بر عهده دارد. غده‌ی هیپوفیز یك غده‌ی اصلی است و به همین دلیل است که ما غده‌ی هیپوفیز را با چاکرای تاج ارتباط می‌دهیم.

هفت چاکرا نماینده‌ی هفت مرحله ابتدایی تکامل متافیزیکی ما هستند. هر یك از مراحل، با عملکرد همان چاکرا مطابقت دارد.

سیستم چاکراها، عواطف و پاسخ‌های عاطفی ما را ذخیره و فعال می‌کند. همه‌ی افکار، احساسات و عواطف ما که همه روزه تجربه می‌کنیم و همه‌ی خاطرات تجربه‌های گذشته ما، در سیستم انرژی ما ثبت و ذخیره می‌شوند. هر لایه از کالبد هاله‌ای با یکی از چاکراها تطابق و همبستگی دارد. مثلاً سطح اول کالبد هاله‌ای (کالبد اتری(با چاکرای اول (چاکرای ریشه(همبستگی دارد. کالبد عاطفی با چاکرای طحال همبستگی دارد و به همین ترتیب تا کالبد کتری که با چاکرای تاج همبستگی دارد. (به مبحث هاله مراجعه کنید). هر گاه می‌گوییم یك چاکرا دچار «عدم تعادل» شده است، به این معنی است که در این چاکرا انرژی کاهش یافته، یا مصرف انرژی بالا است. وضعیت این چاکرا می‌تواند بر وضعیت چاکرای بالا یا پایین آن تأثیر بگذارد. دقیقاً همانطور که هاله منعکس کننده‌ی وضعیت کلی سلامت ماست، چاکراها نیز همین حالت را دارند. چاکرا ها را می‌توان به آیینه‌های کوچك تشبیه کرد، که آنچه را که در زندگی ما در زمینه‌ی شخصی یا معنوی در حال وقوع است نشان می‌دهند. زیرا چاکراها نسبت به تحریکات داخلی(دورنمای ذهنی و عاطفی ما) و خارجی واکنش نشان می‌دهند. چاکراها همه روزه در پاسخ به آنچه ما تجربه می‌کنیم و اینکه چگونه با این تجربیات کنار می‌آییم، تغییر می‌کنند. به هر حال توانایی ما برای کنار آمدن با هر وضعیت، بستگی به وضعیت داخلی هر چاکرا دارد. اگر یك چاکرا در تعادل باشد (یعنی باز باشد و انرژی در آن جریان داشته باشد) ما خواهیم توانست نسبت به آنچه تجربه می‌کنیم، واکنشی مطلوب و مؤثر نشان دهیم. اما هنگامی که یك چاکرا مسدود یا دچار عدم تعادل باشد، این توانایی نیز دچار اختلال می‌شود، زیرا وضعیت نامطلوب چاکرا، ابعاد وجود ما را محدود می‌کند.

- هالهٔ نورانی انسان (مقدمه)

در جهان هیچ چیز غیرطبیعی وجود ندارد، مگر درك محدود ما از طبیعت. آنچه فکر می‌کنیم می‌دانیم، تنها قطره‌ای ناچیز از اقیانوس دانش است.

www.takbook.com

www.takbook.com

در گذشته‌های دور، مردم به آنچه برایشان قابل توصیف نبود احترام می‌گذاشتند و آنها را معجزه می‌نامیدند. مدتها قبل، مردم می‌توانستند هاله را ببینند. انسانهای بسیار مقدس مانند بودا، مسیح و شاگردان بلافصل آنها با هاله‌هایی طلایی در اطراف سرهایشان نقاشی می‌شدند، زیرا بعضی از هنرمندان عملاً قادر به دیدن هاله‌ها بودند. در استرالیا (کیمبرلی غربی) می‌توانید در غارها نقاشی‌های ما قبل تاریخی با قدمت هزاران سال پیش پیدا کنید، که انسانها را با هاله‌هایی طلایی تصویر کرده‌اند.

طبیعت، همه‌ی آن چیزی را که ما برای دیدن هاله نیاز داریم، به ما داده است. همه‌ی آنچه نیاز داریم، این است که بدانیم چگونه از حواس و آگاهی خود استفاده کنیم. اگر تلاش نکنید، هرگز قادر به دیدن هاله نخواهید شد. وقتی خودتان چیزی را می‌بینید، دیگر لازم نیست چشم بسته به دیگری اطمینان کنید. شما خواهید دانست، و دانشتان را برای یادگیری بیشتر بکار خواهید برد. بسیاری از انسانهای بزرگ، از این موضوع گله داشته‌اند که: ما چشم داریم، اما نمی‌بینیم. بعداً در این متن به منظور آنها پی خواهید برد.

هر کس تا حدی توانایی دیدن هاله را دارد. به جای قرار دادن این توانایی در هاله‌ای از رمز و راز، تلاش ما در این جهت است که به همه نشان دهیم که چشمهایشان قادر به چه کارهایی هستند. از آنجا که همه از جمله کودکان، هاله را به یك گونه می‌بینند، ما معتقدیم، که این توانایی بخشی از طبیعت ما است، و ارزش توجه ما را دارد.

● هاله چیست؟

هر چیز در جهان تنها یك نوسان است. هر اتم، هر قسمت از یك اتم، هر الکترون، هر ذره‌ی بنیادی، حتی افکار و آگاهی ما، همه نوسان هستند. ما می‌توانیم هاله را یك نوسان بدانیم، که هر موجود مادی را احاطه کرده است. این تعریف برای مطالعه‌ی هاله کافی است، به شرط اینکه بتوانیم خود را به دیدن نوسان هاله عادت دهیم.

▪ هاله‌ی اطراف موجودات زنده (انسانها، گیاهان، ...) در زمانهای مختلف تغییر می‌کند و گاهی این تغییر خیلی سریع رخ می‌دهد.

▪ هاله اطراف موجودات غیر زنده (سنگها، بلورها، آب، ...) اصولاً ثابت است.

حقایق بالا بدون هیچ تردیدی، توسط دانشمندان روسی که در پنجاه سال گذشته، با استفاده از «پدیده‌ی کرلیان» پیرامون هاله مطالعه کرده‌اند، اثبات شده است.

هاله‌ی اطراف انسان، تا حدی متشکل از امواج الکترومغناطیس است، که طیف امواج میکروویو، از مادون قرمز تا فرابنفش را در بر می‌گیرد. به نظر می‌رسد که امواج میکروویو، با فرکانس پایین و بخش مادون قرمز طیف (حرارت بدن)، مربوط به سطوح پایین فعالیت بدن ما هستند (ساختمان DNA ، متابولیسم، جریان خون و غیره). در حالی که بخش فرکانس بالا (فرابنفش)، بیشتر مربوط به فعالیت آگاهانه‌ی ما است، مانند: تفکر، خلاقیت، اراده، منش، و عواطف. دانشمندان روسی که در زمینه‌ی مطالعه‌ی هاله، سه دهه جلوتر از هر کس دیگر هستند، کشف کردند که با تأثیر بر هاله‌ی میکروویو DNA، می‌توان DNA انسان را تغییر داد. بخش فرکانس بالا (فرابنفش)، بسیار مهم و جالب و در عین حال بسیار ناشناخته است. این قسمت با چشم غیر مسلح قابل مشاهده است.● چرا باید هاله را ببینیم؟

رنگها و قدرت هاله، مخصوصاً در اطراف سر معانی خیلی مهمی در بر دارند. شما می‌توانید با مشاهده‌ی هاله‌ی یك شخص، عملاً افکار او را قبل از آنکه به زبان بیاورد ببینید، و اگر آنچه می‌بینید با سخنان او هماهنگی نداشته باشد، شما دروغ را نیز به روشنی مشاهده می‌کنید. هیچکس نمی‌تواند در حضور شما دروغ بگوید، بدون آنکه دروغش آشکار شود. هاله را نمی‌توان با دروغ و ظاهرسازی تغییر داد. هاله، سرشت و افکار واقعی ما را برای همه آشکار می‌کند.

هاله، امضای معنوی ما است. وقتی شما شخصی را با یك هالهٔ پاك و درخشان می‌بینید، می‌توانید مطمئن باشید که او شخصی خوب و دارای روحی والاست، حتی اگر خود او فردی فروتن باشد یا از خصوصیات خود آگاهی نداشته باشد. هنگامی که شخصی را با هاله‌ای خاکستری یا سیاه می‌بینید می‌توانید مطمئن باشید که او فردی با افکار ناپاك است، هر چند که ظاهراً جذاب، خوش سخن، فرهیخته، خوش ظاهر یا خوش لباس به نظر برسد. مخصوصاً بسیار مهم است که هالهٔ هر استاد معنوی، پیر یا مرشد را بررسی کنید. چنین شخصی باید هاله‌ای درخشان به

www.takbook.com

www.takbook.com

رنگ زرد طلایی در اطراف سرخود داشته باشد. در غیر اینصورت بهتر است شما از پیروی او دست بردارید و به راه خود بروید.

پیوستن به فرقه یا گروهی که توسط افراد بی‌صلاحیت با هاله‌هایی نا مطلوب رهبری می‌شود، برای آگاهی شما بسیار خطرناك است. خطر کجاست؟ اگر زندگی خود را صرف پیروی از عقاید و آداب چنین گروههایی کنید، هنگامی که نوبت به استفادهٔ واقعی از اطلاعاتی که در این دوران در آگاهی خود ذخیره کرده‌اید می‌رسد، ممکن است تقریباً هیچ چیز مفیدی در ذهنتان وجود نداشته باشد. در چنین موقعیتی لازم است که همه چیز را از اول دوباره بیاموزید. اکثر رؤسای فرقه‌ای و سیاسی تنها به دو چیز فکر می‌کنند: پول و قدرت برای کنترل مردم و شما می‌توانید خودتان این را در هالهٔ آنها ببینید؛ تصور کنید که اگر بسیاری از مردم بتوانند هاله‌های رؤسای خود را ببینند و شروع به انتخاب آنها بر اساس هاله‌هایشان کنند، زمین چه تغییری خواهد کرد!

با بررسی هاله می‌توان اختلالات عملکرد بدن (بیماریها) را خیلی قبل از بروز علائم فیزیکی تشخیص داد. با کنترل آگاهانه‌ی هاله‌ی خود، عملاً می‌توانید خود را شفا دهید.

به هر حال بهبود جسم فیزیکی، در مقایسه با آنچه دیدن و مطالعه‌ی هاله‌ها می‌تواند در جهت ارتقای آگاهی، تکامل معنوی و افزایش دانسته‌های ما از طبیعت انجام دهد، هیچ است.

هرکس هاله‌ای دارد، اما اکثر مردم روی زمین هاله‌هایی بسیار ضعیف و کدر دارند. این، پیامد مستقیم نگرش مادی گرایانه‌ی آنها در طول زندگی است، که مانع تکامل آگاهی می‌شود و احساسات منفی از قبیل ترس، رشك و حسد را پرورش میدهد. این طرز نگرش، طبیعت واقعی انسانها را سرکوب می‌کند و به این ترتیب هاله‌ی آنها هم سرکوب می‌شود.

وقتی دیدن هاله را یاد می‌گیرید، خود را برای یك پرسش خیلی سخت آماده کنید: «می‌توانی به من بگویی هاله‌ی من چگونه است؟»، و همچنین موقعیت دشواری که شما هیچ هاله‌ای نمی‌بینید یا چیزی می‌بینید که نمی‌خواهید درباره آن صحبت کنید. یکی از بهترین پاسخهایی که ما پیدا کرده‌ام این است: «چرا خودتان دیدن هاله را یاد نمی‌گیرید؟» و این یکی از مهمترین علت‌هایی است که ما مشاهده‌ی هاله را به مردم یاد می‌دهیم.

اگر مردم بدانند که هاله‌شان در معرض دید است و افراد بسیاری می‌توانند آن را ببینند، مواظب افکارشان خواهند بود و سعی خواهند کرد، هاله‌ی خود را ببینند و اصلاح کنند. بر اثر این تلاش آنها بهتر و خردمندتر خواهند شد و خواهند توانست افکار و اهداف سایرین را دریابند. اگر همه‌ی مردم بتوانند هاله‌ها را ببینند و تفسیر کنند، دنیا حتماً بسیار بهتر از آنچه هست، خواهد شد.

- کودکان و هاله‌ها

کودکان تا سن پنج سالگی بطور طبیعی هاله‌ها را می‌بینند. نوزادان هر گاه با شخصی روبرو می‌شوند، اغلب بالای سر او را نگاه می‌کنند. اگر رنگ هاله‌ای را که بالای سر آن شخص می‌بینند، دوست نداشته باشند، یا اگر این رنگ با رنگ هاله والدینشان خیلی متفاوت باشد، گریه می‌کنند؛ اهمیتی ندارد که آن شخص چقدر خنده‌رو باشد.

کودکان هاله‌هایی بسیار تمیز و قوی‌تر از اکثر بزرگسالان دارند، زیرا بزرگسالان معمولاً اسیر دنیای مادی هستند و فطرت خود را با چیزهای سطحی سرکوب می‌کنند. وقتی من به پسر ۱۲ ساله‌ام یاد دادم که هاله‌ی خود را ببیند، او به من گفت که وقتی کوچك بود اکثر اوقات می‌توانست هاله‌ها را ببیند، اما هیچ کس به این توانایی او توجه نکرده بود. بنابراین او فکر کرده بود که این موضوع اهمیتی ندارد و احتمالاً اشکالی در بینایی او وجود دارد. نظیر این داستان زیاد اتفاق می‌افتد. به نظر من بچه‌ها باید دیدن و تفسیر هاله‌ها را یاد بگیرند. در این صورت آنها این توانایی خدادادی را از دست نخواهند داد.

- چشمان ما

چشمان ما می‌تواند دامنه‌ی بسیار کمی از فرکانسهای ارتعاشی الکترومغناطیسی با طول موج ۳/۰ تا ۷/۰ میکرومتر (از بنفش تا سرخ) را ببیند. ما ترکیبی از فرکانسهای ارتعاشی این محدوده را به صورت رنگ مشاهده می‌کنیم. این ترکیب را می‌توان با ثبت طیف نور بوسیله دستگاههای

www.takbook.com

www.takbook.com

مخصوصی به نام اسپکتروفتومتر به دقت اندازه گیری کرد.

رنگهایی که توسط چشمان ما مشاهده می‌شوند، تنها ادراکی ناقص از واقعیتی به مراتب پیچیده‌تر است. (نوسان پیچیده‌ی نور و همچنین سایر نوسانها). برای توصیف این موضوع باید طیف نور و چگونگی درك رنگ را توسط چشمانمان توضیح دهیم.

برای دیدن هاله باید:

- حساسیت چشمان خود را افزایش دهیم.
- دامنه‌ی نوسانهای قابل مشاهده را ، ورای نور مرئی گسترش دهیم.

برای انجام موفقیت آمیز موارد بالا باید:

- دید محیطی خود را مورد استفاده و تمرین قرار دهیم.
- تماس خود را با نور افزایش دهیم.
- فرآیند حس بینایی را در مغز تقویت کنیم؛ ارتباط بین نیمکره‌های راست و چپ مغز را تقویت کنیم.

۱) دید محیطی:

چرا باید از دید محیطی خود استفاده کنیم؟ شبکیه‌ی ما (صفحه‌ی کانونی چشم که حاوی سلولهای بینایی است)، در بخش محیطی کمتر از بخش مرکزی صدمه دیده است. بخش مرکزی شبکیه، همیشه مورد استفاده است و در طول سالها به علت تماس با نورهای شدید و یا مصنوعی (تلویزیون، کامپیوتر و غیره) دچار صدمات متعدد شده است. از سوی دیگر ما دید مرکزی خود را طی این مدت طولانی به روشهای خاص استفاده، عادت داده‌ایم.

توجه کنید که بچه‌های خردسال، هاله‌ها را بسیار آسانتر می‌بینند. زیرا دید مرکزی آنها هنوز دچار صدمه نشده است. با ورود به مدرسه، آنها وادار می‌شوند که بینایی خود را به روش خاصی به کار ببرند، و به تدریج دید هاله‌ای طبیعی خود را از دست می‌دهند.

۲) افزایش تماس:

هنگامی که می‌خواهیم از یك منظره‌ی کم نور عکس بگیریم، باید زمان نوردهی فیلم را افزایش دهیم. با خیره شدن به یك نقطه برای مدت ۳۰ تا ۶۰ ثانیه می‌توانیم همین کار را برای چشمهایمان انجام دهیم.

هنگامی که چشمان ما حرکت می‌کنند، یا صحنه‌ای جلو چشمان ما حرکت می‌کند، چشمها میانگینی از تصاویر را مشاهده می‌کنند (۲۵ عکس تلویزیونی در هر ثانیه، به صورت یك حرکت پیوسته دیده می‌شود). وقتی ما روی یك نقطه تمرکز می‌کنیم، حساسیت چشمان خود را افزایش می‌دهیم، زیرا نور ورودی به چشمها را به حد متوسط رسانده اثر آن را افزایش می‌دهیم.

سلولهای حساس به نور شبکیه (سلولهای مخروطی سرخ ، سبز و آبی) مانند حس گرهای نوسانی عمل می‌کنند، درست مانند سه گیرنده‌ی رادیویی که برای دریافت سه رنگ تنظیم شده‌اند. وقتی می‌خواهید یك آونگ را با دامنه‌ای وسیع به نوسان در آورید، می‌توانید این کار را با نیرویی ضعیف اما مداوم انجام دهید. شما با تمرکز چشمان خود روی یك نقطه، دقیقاً چنین کاری را انجام می‌دهید؛ شما می‌توانید با تحریك مختصر، به تدریج سلولهای حساس به نور شبکیه‌ی خود را به نوسانی قابل توجه در آورید، که منجر به درك یك احساس بینایی در مغز می‌شود.

- تمرین تمرکز (۱)

شکل ۱ را روبروی خود در فاصله‌ی ۵/۱ متری قرار دهید (این شکل پیوست کتاب دانشکده متافیزیک کی آرا می باشد). برای مدت حدود ۳۰ ثانیه دقیقاً به نقطه‌ی سیاه نگاه کنید، و نقاط رنگی را با دید محیطی خود ببینید. در برابر وسوسه‌ی نگاه کردن به هر جای دیگر به جز نقطی سیاه مقاومت کنید.

اگر دقت کنید می‌بینید که نواحی رنگی، با هاله‌ای به رنگ دیگر احاطه شده‌اند. هنگامی که حس‌گرهای محیطی برای مدتی تحریك می‌شوند، ما رنگها را به نحوی درك می‌کنیم، که تفاوت زیادی با زمانی که از دید مرکزی استفاده می‌کنیم، دارد. هر چه طولانی‌تر تمرکز کنید، حساسیت شما

www.takbook.com

www.takbook.com

افزایش یافته، هاله‌ی اطراف نواحی رنگی، روشن‌تر دیده می‌شود. دیروز شما می‌توانستید ساعتها به این عکس نگاه کنید و هیچ چیز نبینید. تمرکز روی یك نقطه به مدت کافی، کلید موفقیت شما است. این تمرین به جز دیدن هاله، با آگاه کردن شما از توانایی‌های اختصاصی حس بینایی و ادراکتان، اصول مشاهده‌ی هاله‌ی انسان را به شما آموزش می‌دهد.

▪ تمرین تمرکز (۲)

این تمرین برای تقویت ارتباط بین دو نیمکره‌ی مغز به شما کمك می‌کند و در نتیجه قدرت فرآیند لازم را برای دیدن هاله افزایش می‌دهد. شکل ۲ را روبروی خود در فاصله‌ی حدود یك متری قرار دهید (این شکل پیوست کتاب دانشکده متافیزیک کی آرا می باشد). دستتان راچنان به جلو دراز کنید که یکی از انگشتانتان زیر دایره‌ها و بین آنها قرار گیرد. نوك انگشتتان را نقطه‌ی تمرکز قرار دهید و به دایره‌ها توجه نکنید. در این مرحله باید چهار دایره ببینید. سپس سعی کنید دو دایره‌ی وسط را بر هم منطبق کنید و آنها را به صورت یك دایره با یك صلیب سفید رنگ در نوك انگشت خود در وسط دو دایره‌ی اولیه ببینید. دیدن صلیب نشانه‌ی این است که نیمکره‌ی چپ مغز (که به چشم راست متصل است) با نیمکره‌ی راست مغز (که به چشم چپ متصل است) ارتباط برقرار می‌کند.

این تمرین بسیار مفید است: انجام آن به مدت پنج دقیقه، انرژی حیاتی شما را دو برابر می‌کند و قدرت شفابخشی بدن را ارتقا می‌دهد. صلیب در ابتدا بی‌ثبات به نظر می‌رسد و شکل ثابت نمی‌گیرد. فاصله‌ی بین چشمها و انگشت خود را کم و زیاد کنید، تا یك صلیب کامل و ثابت ببینید. شما پس از ۳ تا ۵ دقیقه از این تمرین، سود قابل توجهی خواهید برد. مخصوصاً اگر تا حد امکان پلك نزنید. البته به نظر می‌رسد که زمان طلایی برای انجام این تمرین ۴۵ دقیقه است، که توانایی‌های ذهنی و هاله‌ای شما را به میزان قابل توجه افزایش می‌دهد.

بر اساس تجربیات من بهتر است این تمرین را در ابتدا با یك تا دو دقیقه شروع کنید و به تدریج در هر هفته مدت تمرین را افزایش دهید. به نظر می‌رسد که تمرکز کوتاه و عمیق، بهتر از تمرکز طولانی است، که به علت کمبود مهارت مرتباً قطع شود.

به تدریج با تمرین بیشتر شما خواهید توانست صلیب را بدون استفاده از انگشت ببینید و در میدان دید خود نگه دارید. در هنگام دیدن صلیب، سعی کنید با استفاده از دید محیطی خود از دو دایره‌ی دیگر و سایر چیزهای اطراف نیز آگاه باشید. شما باید رنگهای هاله‌ای اطراف دایره‌های رنگی بالا را با دید محیطی خود ببینید. هر گاه بتوانید بدون گم کردن صلیب (و تمرکزتان) با استفاده از دید محیطی خود چیزهای اطراف را تجزیه و تحلیل کنید، آنگاه برای مشاهده و تفسیر هاله‌ها آماده‌اید.

▪ سطوح پیشرفته‌ی تمرکز:

به نظر می‌رسد که یکی از قطرهای صلیب جلوی دیگری قرار دارد. این موضوع نشان می‌دهد که یکی از نیمکره‌های مغز شما بر دیگری غالب است. مردان معمولاً قطر افقی را جلوی قطر دیگر می‌بینند (نیمکرهٔ چپ غالب است)، و زنان معمولاً قطر عمودی را جلوتر می‌بینند (نیمکرهٔ راست غالب است).

سعی کنید با تمرکز، قطر « پنهان» را تا حد ممکن جلو بیاورید. سطح نهایی تمرکز، زمانی بدست می‌آید که بتوانید صلیبی کاملاً متعادل ببینید، که هر چهار بازوی آن وضوح یکسان داشته باشند، در نتیجه بین دو نیمکره‌ی مغز شما تعادل کامل برقرار باشد. در این مرحله بسیاری از افراد نتایج شگفت آوری را تجربه می‌کنند. ابتدا، تمرکز بسیار عمیق‌تر می‌شود. سپس بعد از ۲ تا ۳ دقیقه به نظر می‌رسد که دید خود را از دست می‌دهید، و زمینه‌ی روشن به رنگ ارغوانی یا صورتی تیره در می‌آید. حساسیت و آگاهی شما به شدت افزایش پیدا می‌کند، و همه‌ی احساسات و عواطف متوقف می‌شوند. بعضی معتقدند که پوشیدن «پیراهن چاکرا» این تمرکز را به مراتب بیشتر می‌کند، و تجربیات من هم این موضوع را تأیید می‌کند.● رنگها و هاله‌ی آنها:

در تمرینهای ۱ و ۲ دیدیم که رنگهای واقعی بوسیله‌ی هاله‌هایی با رنگهای متفاوت احاطه شده‌اند. رنگهای هاله‌ها اتفاقی نیستند. فهرست زیر، رنگ هاله‌ی هر یك از رنگهای خالص رنگین کمان (رنگهای مونوکروم یا تك رنگ) را نشان می‌دهد:

▪ رنگ قرمز، هاله‌ی سبزآبی و رنگ سبزآبی هاله‌ی قرمز دارد.

www.takbook.com

www.takbook.com

▪ رنگ نارنجی، هاله‌ی آبی و رنگ آبی هاله‌ی نارنجی دارد.

▪ رنگ زرد، هاله‌ی بنفش و رنگ بنفش هاله‌ی زرد دارد.

▪ رنگ سبز، هاله‌ی صورتی و رنگ صورتی هاله‌ی سبز دارد.

فهرست بالا برای رنگهای میانه (ترکیبی) نیز قابل استفاده است، مثلاً رنگ زرد – سبز هاله‌ی صورتی – بنفش دارد. توجه داشته باشید که جفت رنگهای هاله‌ای با جفت رنگهای مکمل تفاوت دارند و از «چرخه‌های رنگ» و «فضاهای رنگ» که در عالم مادی از دیدگاه علمی و هنری تعریف می‌شوند، مجزا هستند. بچه‌ها می‌توانند تأیید کنند که جفت رنگهای هاله‌ای که در بالا بیان شدند، واقعی هستند.

نگاهی دقیق به اطراف، به شما ثابت خواهد کرد که طبیعت شیفته‌ی جفت‌های هاله‌ای است. می‌توانید مطمئن باشید که هر پرنده‌ی قرمز رنگ در بدن خود بخشهایی به رنگ سبزآبی نیز دارد. همین رابطه بین جفت رنگهای آبی – نارنجی، زرد – بنفش، و صورتی – سبز نیز وجود دارد؛ نه تنها در پرندگان بلکه در ماهی‌ها، پروانه‌ها، گلها و هر چیز که طبیعت رنگ آمیزی کرده است همین حالت دیده می‌شود. گاهی به جای جفت هاله‌ای یکرنگ، رنگ مناسب دیگری را مشاهده می‌کنید. آیا توجه کرده‌اید که اکثر گلهایی که روی درختان می‌رویند و بوسیله‌ی برگهای سبز احاطه شده‌اند به رنگ بنفش، صورتی، ارغوانی، یا قرمز هستند؟ جفت رنگهای هاله‌ای در طبیعت بسیار برانگیزاننده هستند و اغلب بیننده را غرق احساس زیبایی و شادی می‌کنند.

شما باید جفت رنگهای هاله‌ای را بشناسید و به خاطر بسپارید. چرا؟ زیرا اگر شما هاله‌ای صورتی رنگ در اطراف شخصی که لباسی به رنگ سبز روشن به تن دارد مشاهده کنید، به احتمال قوی آنچه می‌بینید هاله‌ی لباس است نه هاله‌ی آن شخص.

● مشاهده‌ی هاله

این تمرین به این منظور طراحی شده است که هاله را برای اولین بار مشاهده کنید، و یا دیدن هاله را تمرین کنید. انتخاب شرایط مناسب مهم است، زیرا نه تنها هاله را بهتر می‌بینید، بلکه بهتر می‌توانید به آنچه می‌بینید اعتماد کنید. اول: از شخص مورد مطالعه بخواهید که روبروی یك زمینه‌ی سفید و ساده با نوردهی بسیار ملایم بایستد. یك زمینه‌ی رنگی، رنگهای هاله را تغییر می‌دهد و در نتیجه شما به دانش بیشتری درباره‌ی ترکیب رنگها نیاز پیدا می‌کنید. ترکیب رنگهای زمینه و هاله گاهی می‌تواند در تفسیر رنگ هاله مشکل ایجاد کند. دوم: نقطه‌ای را برای نگاه کردن انتخاب کنید. وسط پیشانی نقطه‌ی مناسبی است. این نقطه، محل چاکرای پیشانی یا چشم سوم است. در بعضی از فرهنگها (در هند) در این محل علامتی می‌گذارند. در زمان قدیم چنین علامتی بیننده را دعوت به نگاه کردن و مشاهده‌ی هاله می‌کرده است. سوم: برای مدت ۳۰ تا ۶۰ ثانیه یا بیشتر به این نقطه نگاه کنید. چهارم: بعد از ۳۰ ثانیه، در حالی که هنوز به همان نقطه نگاه می‌کنید، محیط اطراف را با دید محیطی خود بررسی کنید. ادامه‌ی تمرکز بسیار مهم است. در برابر وسوسه نگاه کردن به اطراف مقاومت کنید. شما باید ببینید که زمینه‌ی اطراف شخص روشنتر و دارای رنگی متفاوت با قسمتهای دیگر زمینه است. این ادراك شخصی شما از هاله است. هر چه تمرکز شما طولانی‌تر باشد، هاله را بهتر خواهید دید. به یاد داشته باشید که تمرکز روی یك نقطه با تجمع اثر نوسان هاله در چشم شما حساسیت را افزایش می‌دهد. پنجم: اکثر تمرینهای پیشرفته‌ی مشاهده‌ی هاله، در تاریکی کامل انجام می‌شوند، اما نیاز به ساعتها تمرکز و تمرینهای منظم و اصولی دارند.

▪ یك عکس فوری از یك هاله:

بعد از تمرکز به مدت کافی و در حال دیدن هاله، چشمانتان را ببندید. برای یك یا دو ثانیه فقط هاله را خواهید دید. آماده باشید، شما فقط یکی دو ثانیه فرصت دارید و پس از آن سلولهای حساس به نور از نوسان باز می‌ایستند و ارسال پیامهای بینایی به مغز متوقف می‌شود. اگر این فرصت کوتاه را از دست بدهید، ناچارید دوباره تمرکز را آغاز کنید. سعی کنید بفهمید که باید با چه سرعتی چشمانتان را ببندید.

▪ مشاهده‌ی هاله‌ی دیگران:

بهترین روش این است که مستقیماً به چاکرای پیشانی (چشم سوم یا چشم عقل، که به فاصلهٔ ۵/۱ سانتی متر بالای بینی، بین چشمها قرار دارد) نگاه کنید و برای حداقل ۳۰ تا ۶۰ ثانیه وضعیت ذهنی خود را در حالت تمرکز قرار دهید، که تکنیك آن در بالا توضیح داده شد. من با نگاه کردن

www.takbook.com

www.takbook.com

به چاکرای گلو و قلب نیز همین نتایج را بدست آورده‌ام. به هر حال اگر شما روی سینه‌ی کسی تمرکز کنید، چنان غیر معمول به نظر می‌رسد که شخص مورد مطالعه معمولاً بسیار معذب می‌شود. وقتی به چاکرای پیشانی کسی نگاه می‌کنید، عملاً می‌توانید گفتگو را نیز ادامه دهید.

در این مورد هم زمینه‌ای با نور خیلی ملایم و بدون سایه بهترین نتیجه را می‌دهد. با تمرین بیشتر، هر زمینه‌ای با نور یکنواخت (مانند آسمان آبی) برای کار شما مناسب خواهد بود.

▪ مشاهده‌ی هاله‌ی خود:

روبروی یك آینه با اندازه‌ی مناسب به فاصله‌ی ۵/۱ متر از آینه بایستید. در آغاز کار بهتر است زمینه‌ی پشت سر شما سفید و ساده و بدون سایه باشد. نور محیط باید خیلی ملایم و یکنواخت باشد. دستورهای بالا را برای دیدن هاله دنبال کنید. هر روز حداقل به مدت ۱۰ تا ۱۵ دقیقه تمرین کنید، تا حساسیت شما افزایش یابد و دید هاله‌ای شما پیشرفت کند.

▪ دید هاله‌ای و پس تصویرها:

یکی از سئوالهایی که اغلب در کلاسهای هاله شناسی پرسیده می‌شود، این است:«آیا چشمان من به من حقه می‌زنند؟»جواب منفی است. شما فقط یاد گرفته‌اید که به آنچه چشمانتان قادرند انجام دهند، توجه کنید. حسگرهای نور در چشم ما (سرخ، سبز و آبی)، حسگرهای نوسان هستند، که دارای حافظه‌اند. اهمیت حافظه در این است که آنها می‌توانند تا چند ثانیه پس از قطع تحریك بینایی به نوسان ادامه دهند.

حافظه‌ی تحریك بینایی اغلب به عنوان پس تصویر درك می‌شود. پس تصویرها شکلی دقیقاً یکسان با تصاویر اصلی دارند. پس تصویر جسمی که بوسیله‌ی هاله‌اش احاطه شده است، بزرگتر از تصویر اصلی است. افزایش اندازه‌ی پس تصویر، ناشی از نوسان هاله است و عملاً نشان دهنده‌ی یك عکس فوری از یك هاله است. بنابراین خیلی مهم است که هنگام تماشای هاله، روی یك نقطه تمرکز کنیم و در برابر وسوسه‌ی تغییر نقطه‌ی تمرکز تسلیم نشویم، در غیر این صورت تصویر هاله با پس تصویر جسم اشتباه خواهد شد.

● معنی هاله و رنگهای آن

هاله، بازتاب ماهیت واقعی ما در هر لحظه است. در اینجا لازم است منظور خود را از «ماهیت واقعی» و اینکه چرا برای کشف آن قدری تلاش لازم است، بیان کنم. در جوامع ما بر سمبولها، کلیشه‌ها، عادتها، آداب و رسوم، رفتارهای سطحی، ظاهرسازی، پیروی از دیگران و تسلیم بی قید و شرط در برابر دیگران تأکید می‌شود. تعلیم و تربیت ما، عمیقاً بر پایه‌ی دیدگاهها و انتظارات افرادی است، که سعی می‌کنند بر مردم تسلط پیدا کنند.

هنگامی که ما همه‌ی عادتها، کلیشه‌ها، آداب و رسوم، ظاهرسازیها، و رفتارهای سطحی خود را تشخیص می‌دهیم و کنار می‌گذاریم، و کاملاً آگاه، طبیعی و آزاد می‌شویم، آنچه باقی می‌ماند ماهیت واقعی ما است. بعضی از مردم چنان به آداب و عادتهای خود چسبیده‌اند، که کشف ماهیت واقعی‌شان اگر غیر ممکن نباشد، بسیار مشکل است. تنها راه دستیابی به یك بصیرت فوری پیرامون شخصیت این افراد، تماشای هاله آنها است، زیرا هاله ماهیت واقعی آنها را از ورای پوشش رفتارهای سطحی نشان می دهد .

به طور کلی، هر چه هاله رنگین‌تر، واضح‌تر، و روشن‌تر باشد، صاحب آن دارای شخصیتی بهتر وروحی والاتر است. همچنین هر چه پراکندگی انرژی در هاله یکنواخت‌تر باشد، آن شخص سالمتر و متعادل‌تر است. پراکندگی انرژی در هاله، می‌تواند به عنوان یك ابزار تشخیصی قوی در پزشکی مورد استفاده قرار گیرد، البته معمولاً به تجهیزات پیچیده نیز نیاز است.

هاله ما همه بدن را احاطه کرده است، اما تفسیر رنگهایی که توضیح داده می‌شود، فقط به هاله‌ی اطراف سر مربوط است. معانی رنگهای هاله اطراف سر، که توضیح داده می‌شود، در متون تخصصی مورد اشاره و تایید قرار گرفته است. وقتی دیدن هاله را به خوبی یاد گرفتید، می‌توانید خودتان صحت آن را با تمرکز روی افکار خاص هنگام تماشای هاله خود، یا بیان افکار دیگران در هنگام مشاهده‌ی هاله آنها تحقیق کنید.

مردم معمولاً در هاله‌ی خود یك یا دو رنگ غالب دارند. این رنگها (یا جفت هاله‌ای آنها) به احتمال قوی، رنگهای مورد علاقه آنها هستند. علاوه بر رنگهای غالب، هاله، افکار، احساسات و آرزوها را هم منعکس می‌کند که به صورت نقاط درخشان، ابرها یا شعله‌هایی، معمولاً با قدری فاصله از

www.takbook.com

www.takbook.com

سر، به چشم می‌خورند. مثلاً یك برق(درخشش) نارنجی‌رنگ در هاله، نشانگر فکر یا علاقه به اِعمال قدرت و کنترل دیگران است. نارنجی به عنوان یك رنگ غالب، نشان‌دهنده قدرت و توانایی کنترل مردم است. برقهایی که به سرعت تغییر می‌کند، نشان‌دهنده افکاری هستند که به سرعت تغییر می‌کنند.

▪ معنای رنگهای خالص و روشن هاله (رنگهای رنگین‌کمان؛ رنگهای روشن، درخشان و تك‌رنگ)

ـ ارغوانی: نشان‌دهنده‌ی افکار معنوی است. ارغوانی هرگز به صورت رنگ غالب در هاله دیده نمی‌شود، بلکه فقط به صورت ابرها یا شعله‌هایی گذرا دیده می‌شود و نشان‌دهنده‌ی افکاری واقعاً معنوی است.

ـ آبی: وجود متعادل، تحمل در زندگی، سیستم عصبی آرام، ارسال نیرو و انرژی. افرادی که دارای رنگ غالب آبی در هاله‌ی خود هستند، افرادی آرام و متعادل هستند که آماده‌اند حتی در غاری زندگی کنند وزنده بمانند. آنها با تحمل زیاد و قدرت بقا متولد می‌شوند. تفکر آبی، تفکری است درباره‌ی آرامش سیستم عصبی و کسب تعادل ذهنی، یا درباره‌ی بقا و تحمل شرایط سخت. هنگامی که فرد در حال دریافت یا ارسال انرژی یا تله‌پاتی است، رنگ آبی درخشان می‌تواند هر رنگ دیگر را در هاله، تحت‌الشعاع خود قرار دهد. مثلاً ‹‹میشل‌دس‌مارکوئت›› مؤلف «پیشگویی تیااوبا» اغلب در سخنرانی‌هایش هاله‌ای با رنگ آبی درخشان دارد، مخصوصاً هنگامی که به سؤالهای حاضران پاسخ می‌دهد.

ـ سبز آبی: نشان‌دهنده‌ی کیفیت پویای زندگی، شخصیت پرانرژی، قدرت فرافکنی، و تحت‌تاثیر قرار دادن دیگران است. افرادی که رنگ سبز آبی در هاله‌ی آنها غالب است، می‌توانند کارهای زیادی را همزمان انجام دهند، و قدرت سازمان‌دهی قابل توجهی دارند. این افراد وقتی مجبور باشند روی یك موضوع تمرکز کنند، احساس خستگی و کسالت می‌کنند. مردم، عاشق رؤسایی با هاله‌های سبز آبی هستند، زیرا چنین رؤسایی به جای اینکه فقط دستور بدهند، اهدافشان را بیان می‌کنند و به این ترتیب در گروه خود بهتر نفوذ می‌کنند. تفکر سبز آبی، تفکری است پیرامون سازمان‌دهی و تاثیر بر دیگران.

ـ سبز:آرامش، تعدیل انرژی، قدرت طبیعی شفابخشی. همه‌ی شفادهندگان ذاتی، این رنگ را در هاله‌ی خود دارند. افرادی که رنگ سبز در هاله‌ی آنها غالب است، شفادهندگان ذاتی هستند. هر چه رنگ سبز در هاله قوی‌تر باشد، فرد، شفادهنده‌ی بهتری است. این افراد، عاشق باغبانی نیز هستند و معمولاً « دستی سبز » دارند، همه چیز برای آنها می‌روید. بودن در کنار فردی با هاله‌ی سبز و قوی، تجربه‌ای بسیار آرامش‌بخش است. تفکر سبز، نشانگر حالت آرامش و شفابخشی است.ـ زرد: شادی، آزادی، عدم وابستگی، پخش کردن نیروهای حیاتی. افرادی که هاله‌ی زرد و درخشان دارند، سرشار از شادی درونی هستند، بسیار بخشنده‌اند و به هیچ چیز وابستگی ندارند. هاله‌ی زرد رنگ در اطراف سر، نشان‌دهنده‌ی تکامل بالای روحی است. این امضای یك استاد معنوی است. از کسی که چنین هاله‌ای ندارد، انتظار تعلیمات معنوی نداشته باشید. بودا و مسیح، هاله‌های زرد رنگی در اطراف سر داشتند، که تا بازوهایشان امتداد داشت. امروزه در روی زمین به ندرت می‌توان هاله‌ای بزرگتر از یك اینچ (۵/۲ سانتی‌متر) پیدا کرد. هاله‌ی زرد رنگ، نتیجه‌ی فعالیت بالای چاکرای پیشانی است(که افراد زیادی در کلاسهای هاله می‌توانند آن را با درخشش بنفش مشاهده کنند). افراد دارای شخصیت والای معنوی، چاکرای پیشانی خود را در طول سالها فعال نگه می‌دارند، زیرا همیشه در ذهن خود افکاری عمیق و معنوی دارند. وقتی این چاکرا در حال فعالیت بالا مشاهده می‌شود هاله‌ای زرد رنگ (جفت هاله‌ای رنگ بنفش) اطراف آن پدید می‌آید که تمام سر را احاطه می‌کند. تفکر زرد نشانگر شادمانی، رضایت و خرسندی است.

ـ نارنجی: ترقی و تعالی اخلاقی و معنوی، جاذبه و الهام. نارنجی نشانه قدرت است، توانایی و یا تمایل به کنترل دیگران. هرگاه نارنجی رنگ غالب هاله می‌شود، معمولاً در کنار رنگ زرد قرار می‌گیرد و با مشارکت آن رنگ طلایی را پدید می‌آورد که نه تنها نشانگر یك استاد معنوی است، بلکه بر یك استاد قدرتمند معنوی دلالت می‌کند، شخصی با توانایی‌های منحصر به فرد. تفکر نارنجی، تفکری است پیرامون اعمال قدرت و تمایل به کنترل دیگران.

ـ سرخ: افکار مادی، افکاری پیرامون جسم فیزیکی. رنگ غالب قرمز در هاله، نشانگر افراد مادی‌گرا است.

صورتی(= ارغوانی+ سرخ): عشق معنوی. برای پدید آوردن صورتی روشن و تمیز، باید رنگ ارغوانی(بالاترین فرکانسی که می‌بینیم) و سرخ

www.takbook.com

www.takbook.com

(پایین‌ترین فرکانس) را ترکیب کنیم. هاله‌ی صورتی نشان می‌دهد که شخص به تعادل کامل بین آگاهی معنوی و وجود مادی دست یافته است. تکامل یافته‌ترین افراد، نه تنها هاله‌ای زرد رنگ اطراف سر خود دارند، بلکه یك هاله‌ی بزرگ صورتی نیز دارند، که تا مسافتی زیاد گسترش یافته است. رنگ صورتی در هاله، در روی زمین نادر است و تنها به صورت یك فکر گذرا ظاهر می‌شود، نه یك رنگ غالب در هاله.

ـ معنی رنگهای کدر : رنگهایی که تیره‌تر از زمینه به نظر می‌رسند و بیشتر شبیه دود هستند تادرخشش

ـ قهوه‌ای: نا آرامی، آشفتگی، مادی‌گرایی، نفی معنویت.

ـ خاکستری: افکار تیره، افسردگی، نیات مبهم، بروز جنبه تیره شخصیت.

ـ خردلی: درد، ناراحتی، خشم.

ـ سفید: بیماری شدید، تحریك مصنوعی (اثر داروها). چرا رنگ سفید در هاله نشانه‌ی مشکلات است؟ رنگ سفید در واقع نوعی شلوغی و بی‌نظمی رنگها است نه هارمونی مجموعه‌ای از تك رنگها، بنابراین هاله‌ی سفید نشانگر فقدان هارمونی (نا هماهنگی) در بدن و ذهن است. طبیعت که ما قسمتی از آن هستیم، مجموعه‌ای هماهنگ است. این هماهنگی ناشی از هماهنگی مطلق و آهنگین نوسانها است، که در فیزیك کوانتومی مدرن تا حدی توصیف شده است. چند ساعت قبل از مرگ، هاله سفید می‌شود و وضوح آن به شدت افزایش می‌یابد. توجه داشته باشید که در اکثر فرهنگ‌ها رنگ سفید نماد مرگ است (نه رنگ سیاه)، زیرا در گذشته مردم می‌توانستند عملاً هاله‌ی سفید قبل از مرگ را ببینند. به نظر می‌رسد که پیشینیان ما خیلی بیشتر از آنچه ما بتوانیم باور کنیم، می‌دانستند.

● تقویت نوسان هاله و انرژی حیاتی شما

چیزهایی که می‌توانند هاله‌ی شما را به شدت تقویت کنند عبارتند از:

۱) مدی‌تیشن (پاك کردن ذهن از هر فکر)

۲) تمرکز (تمرین دیدن صلیب)

۳) هماهنگ کردن هاله‌ی خود با محیط

▪ هماهنگ کردن هاله‌ی خود با محیط:

اگر ما فرکانسهای نوسانی (طیف رنگهای) آنچه می‌پوشیم را با فرکانسهایی که بدن ما بطور طبیعی ساطع می‌کند (رنگ هاله) هماهنگ کنیم، ذهن و بدن ما حالت هارمونی منحصر به فردی را تجربه خواهد کرد. این کار مانند کوك کردن یك ساز است. صدایی که از یك ساز کوك نشده تولید می‌شود، اصواتی ناموزون است، نه یك قطعه موسیقی موزون و خوش آهنگ. اصولاً سه روش برای هماهنگ کردن هاله شما با محیط وجود دارد:

۱) هماهنگ کردن محیط اطراف با رنگ غالب هاله:

وقتی رنگ غالب هاله‌ی خود را بشناسیم، می‌توانیم سعی کنیم که محیط اطراف یا لباسهای خود را با هاله‌مان هماهنگ کنیم. اصلاح و هماهنگ ساختن دکوراسیون خانه با هاله‌ی ما، می‌تواند تحریك مثبتی برای روح باشد و از جنبه‌های مختلف باعث ارتقای سلامت شود. برای دستیابی به این هماهنگی باید از رنگ غالب هاله و یا از جفت رنگ‌های هاله‌ای استفاده کنیم. مثلاً اگر رنگ غالب هاله‌ی شما سبز است، باید در دکوراسیون خانه خود از رنگهای سبز و صورتی روشن استفاده کنید.

۲) هماهنگ کردن محیط اطراف با فرکانسهای افکار:

فرکانسهای افکار، در بخش مربوط به معنای رنگهای هاله توضیح داده شده‌اند. اگر شما درباره آرامش ذهن فکر می‌کنید (یك فکر آبی) محیط آبی رنگ، فکر شما را تقویت خواهد کرد. صبحگاه که از خانه خارج می‌شوید و آسمان آبی را می‌بینید، قبل از آن که فرصت کنید درباره‌ی هر چیز دیگر فکر کنید، احساس آرامش می‌کنید، زیرا نوسان آبی آسمان همه‌ی افکاری را که در جهت آرامش ذهن هستند تقویت می‌کند. هنگامی که آسمان خاکستری است، افکار افسرده کننده قبل از این که متوجه شوید به سراغتان می‌آیند. حتماً توجه کرده‌اید که لباس جین آبی خیلی پرطرفدار است، چون در کسب آرامش ذهنی به ما کمك می‌کند. تلاش برای تبلیغ جین قهوه‌ای ممکن است کاملاً بی‌فایده باشد.

www.takbook.com

www.takbook.com

۳-هماهنگ کردن پراکندگی فرکانس در سراسر بدن: این کار بالاترین میزان انگیزش طبیعی را ایجاد می‌کند، اما به لباسهایی با طراحی ویژه مانند «پیراهن چاکرا» نیاز دارد. نتیجه کار کاملاً مشابه طب سوزنی است. با این تفاوت که به جای سوزنها از مجموعه ۱۶ رنگ کلیدی استفاده می شود. پوشیدن این پیراهن، ظرف چند دقیقه باعث بهبود خارق‌العاده میدان انرژی حیاتی (هاله) فرد می‌شود. در همه‌ی موارد استفاده از رنگهای روشن و خالص و تك رنگ (رنگین کمان) مهم است. این رنگها می‌توانند روشن و ملایم باشند، اما پیراهن باید بطور مشخص دارای یك رنگین‌کمان خالص و هماهنگی نوسانها باشد.

● عوامل سرکوب کننده‌ی هاله

چیزهایی که انرژی حیاتی (هاله) شما را به سرعت دچار کاهش، خفگی یا تغییر شکل می‌کنند عبارتند از:

۱) ترس، استرس، اضطراب، تنفر، حسادت یا هر فکر یا احساس منفی دیگر

۲) بحرانهای فیزیکی در بدن، مانند بیماریها، تحریکهای مصنوعی (داروها) وغیره. این عوامل می‌توانند بطور موقت انرژی هاله را افزایش دهند ولی بعد از آن شخص دچار افت انرژی می‌شود، این اثر شبیه بالا رفتن حرارت بدن شما در هنگام بیماری است. برای تشخیص چنین بحرانی باید بتوانید هاله را تفسیر کنید. چنین هاله‌ی تقویت‌شده‌ای به احتمال زیاد سفید خواهد بود.

۳) لباسها و محیطی که با هاله‌ی شما تضاد دارند. لباسهای دارای رنگهای مات، به جای اینکه انرژی حیاتی شما را تقویت کنند آن را جذب می‌کنند. جالب است که بدانید، در زمین به طور کلی مردان صرف‌نظر از فرهنگ، نژاد و تغذیه، در سنین پایین‌تری نسبت به زنان می‌میرند. به نظر ما علت این است که مردان برای بیشتر مدت عمر خود از لباسهایی به رنگ سیاه یا خاکستری استفاده می‌کنند و به ندرت رنگهای دیگر را بکار می‌برند، زنان در لباسهای خود از رنگهای متنوع‌تری استفاده کرده، بطور مکرر آنها را تغییر می‌دهند. جالب است که در طبیعت، پرندگان نر اغلب رنگهای روشن‌تری نسبت به پرندگان ماده دارند، و عمرشان هم طولانی‌تر است. طبیعت همیشه به ما درس می‌دهد، و کاری که ما باید انجام دهیم این است که از طبیعت ایده بگیریم.

یك اثر فوری پوشیدن لباسهای خاکستری، سیاه یا قهوه‌ای این است که خستگی شما را تسریع می‌کنند. آیا توجه کرده‌اید که جوانان امروزه به مراتب مسن‌تر از آنچه هستند، به نظر می‌رسند؟

منطقی است که ما تا حد امکان از تمام عوامل بالا دوری کنیم. به سر بردن با هر یك از این عوامل به مدت طولانی، می‌تواند بر روح و هاله‌ی شما تاثیری پایدار بگذارد.

● کالبد اثیری و هالهٔ نورانی

کالبد اثیری اغلب با هاله اشتباه گرفته می‌شود. کالبد اثیری مهمترین قسمت و به عبارت دیگر بخش جاودانه وجود ما است. زیرا آگاهی ما در آن نهفته است. هنگامی که کالبد فیزیکی ما می‌میرد، نوسان هاله متوقف می‌شود. کالبد اثیری جاودانه است، دوره حیات آن حدود ۱۰۲۲سال است، که تقریباً برابر با طول عمر جهان است. کالبد اثیری، یك توده الکترونی حاوی حدود۲۱ ۱۰*۴ الکترون است. الکترونهای کالبد اثیری ما دارای حافظه‌ای با ظرفیت عظیم هستند، و اطلاعات و هوشی را در برمی‌گیرند که همه‌ی عملکردهای ذهن و بدن ما را کنترل می‌کند. از جمله‌ی همه فرآیندهای بهبود را، اینها واقعیت‌هایی هستند که فیزیکدانان ما اکنون در حال کشف آنها هستند. کالبد اثیری واقعیت وجود ما است. اگر وجود خود را به یك کامپیوتر تشبیه کنیم، کالبد فیزیکی ما سخت‌افزار این کامپیوتر است و با قسمتهایی مانند حس‌گرها، فرستنده‌ها، گیرنده‌ها و بخشهای کنترل تجهیز شده است، کالبد اثیری الکترونی حاوی نرم‌افزار، حافظه، ذخیره داده‌ها و همچنین آگاهی و بالاخره اراده آزادانه کاربر است، که تصمیم می‌گیرد چه کند.

کالبد فیزیکی ما واحدی ناقص است و به آسانی بیمار می‌شود، زیرا ما هنوز آگاهی خود را تا حدی تکامل نداده‌ایم که بتوانیم کالبد فیزیکی خود را بهتر کنترل کنیم. هدف نهایی این است که بتوانیم فعالیت هر سلول بدن خود را آگاهانه کنترل کنیم و خصوصاً در هنگام نیاز آنها را بازسازی کنیم. در چنین حالتی ما همیشه جوان خواهیم ماند، و قادر خواهیم بود زمان و روش تغییر جسم فیزیکی خود را انتخاب کنیم. همچنین ما خواهیم

www.takbook.com

www.takbook.com

توانست با آزادی کامل تصمیم بگیریم که در کالبد فیزیکی باشیم (که به عنوان ابزاری برای کمك به دیگران لازم است)، یا به منبع آگاهی در کالبد اثیری بپیوندیم. تصور کنید که این آزادی چه لذت و تفریحی در بردارد. این یك رؤیا نیست، واقعیت است.

تنها دو عامل وجود دارد که می‌تواند به اطلاعات ذخیره شده در کالبد اثیری صدمه بزند و ما را دچار لطمه‌های ماندگار کند: داروها و سر و صداهای بلند.

▪ تجربه‌ی مشاهده‌ی کالبد اثیری خود:

دو دستتان را چنان نگهدارید که انگشتان اشاره دو دست تقریباً یکدیگر را لمس کنند. بهتر است این کار را در برابر یك زمینه‌ی تیره و مات انجام دهید. زمینه‌ی سیاه از همه بهتر است. فضای بین انگشتان و اطراف آنها را نگاه کنید و توجه کنید که زمینه در نزدیك انگشتان شما، روشن‌تر دیده می‌شود. تابش متمایل به آبی، شفاف و کمی درخشان که مسؤول این پدیده است، عملاً قسمتی از کالبد الکترونی اثیری شما است. با به هم پیوستن دودست، شما یك مدار الکترونیك تشکیل می‌دهید که کالبد اثیری را واضح‌ترمی‌کند. شکل کالبد اثیری، به کالبد فیزیکی شما وابسته است. بعضی ازمردم کالبد اثیری قوی و درخشانی دارند که ۱۰ میلی‌متر یا بیشتر، فراتر از کالبد فیزیکی است. این کالبد در افراد سالم در روی زمین، به طور معمول در حد ۲ تا ۴ میلی‌متر در نظر گرفته می‌شود.

● ساختار آگاهی و هالهٔ نورانی

در سطح بالاتر آگاهی، کالبد اثیری ما با «آگاهی برتر» یا «خود برتر» که به مراتب قوی‌تر و هوشمندتر است، ارتباط برقرار می‌کند. «خود برتر» همه‌ی احساسات ما را دریافت می‌کند و همه‌ی ادراکات ما را در کل زندگی ذخیره می‌نماید. علم پزشکی این ارتباط را بین کالبد اثیری و خودبرتر، به خوبی ثابت کرده است. این ارتباط، به صورت یك «تونل» بسیار پر سر و صدا است که به یك نور بی‌نهایت درخشان (خودبرتر) ختم می‌شود. وقتی ما می‌میریم کالبد اثیری ما (که خود واقعی ما است) از این تونل عبور می‌کند و ما با رسیدن به نور درخشان، به سعادت کامل و آگاهی مطلق دست پیدا می‌کنیم. این نور درخشان راه ورودی هسته‌ی خود برتر ما است. افراد بسیاری که یك «مرگ بالینی» را تجربه کرده‌اند، این ارتباط را با جزئیات کامل توصیف کرده‌اند. این تجربه چنان عمیق، کامل و گیراست و چنان با زندگی روزانه ما متفاوت است، که وقتی باز می‌گردیم بیشتر آن را فراموش می‌کنیم، همانطور که رؤیاهایمان را از یاد می‌بریم. خود برتر دارای ۹ طبقه است، که هر یك قوی‌تر و روشن‌تر از قبلی است.

روشنایی «خودهای برتر» و صدای تونل‌هایی که به آنها ختم می‌شوند، مربوط به گفتگوهای روحانی بی‌شمار و دیرین، و به عبارت دیگر «نور و صدای آفرینش» است. بهترین فیزیکدانان ما قبول دارند که هر چیز در جهان، تنها یك نوسان است.

هدف بسیاری از تمرینهای مدی‌تیشن و یوگا، رسیدن به نور و سعادت (نیروانا، سامادهی،...) آگاهانه در هنگام زندگی است. اگر بتوانید بارها در طول زندگی خود به این «آگاهی برتر» حتی به مدت چند ثانیه دست پیدا کنید، از تیرگی جهل رهایی پیدا می‌کنید. شما شروع به درك چیزهایی می‌کنید که هرگز قادر به درك آنها نبوده‌اید. اغلب پس از تماس مستقیم با «خودبرتر» شیوه‌ی زندگی گذشته دیگر برای شما جاذبه‌ای ندارد. پیروی از عادات، آداب و شیوه‌ی زندگی دیگران و وابستگی به مادیات، از آن پس برای شما بی‌معنا می‌شود. روح شما، کاملاً بیدار می‌شود.

http://vista.ir/?view=article&id=259914

VISTA.IR
Online Classified Service

هیپنوتیزم

www.takbook.com

www.takbook.com

با این روش می توان بر فعالیت های نا خودآگاه مغز تأثیر گذاشت .

بار ها دیده ایم یا شنیده ایم که با حرکاتی خاص و منظم می توان افراد را به حالت خلسه مانند فرو برد و از آنها خواست کاری انجام دهند یا چیزهایی بگویند.به این کار هیپنوتیزم می گویند. اما هیپتونیزم چیست و چگونه رخ می دهد!؟

یک روانپزشک فرانسوی که مدیر موسسه روان پزشکی پاریس نیز هست معتقد است این حالت به اضافه حالت های بیداری ،خواب یا رویا ۴ حالت حیات هستند .اما برخی دیگر از پزشکان می گویند هیپنوتیزم واکنشی هیجانی است که بر اساس یک ضربه ، مثل شلیک ناگهانی یک تفنگ یا به دلیل انگیزه های آرامش بخش مثل نوازش یا آواز ملایم ایجاد می شود.

برخی هم این حالات را انعکاسی از شرایط بسیار ابتدایی حیات می دانند و معتقدند در رشد جنین ، بدن انسان در فضایی محدود قرار گرفته است و باید نسبتا بی حرکت بماند .به همین دلیل وقتی نوعی محدودیت شدید در زندگی رخ می دهد ، موجب بازگشت به همان بی حرکتی می شود.این موضوع می تواند درست باشد ، چون اکثر حیوانات در هنگام خطر و برای تظاهر به مرگ همان حیات جنینی را به خود می گیرند .

در ضمن به کمک این نظریه می توان علت وقوع پدیده هیپنوتیزم را به وسیله تحریکات موزون هم توضیح داد. صدا و احساس غالب در طول زندگی جنینی ، ضربان پیوسته و موزون قلب مادر است و دیده ایم که بعد از تولد هم نوزاد را با خوابانیدن در آغوش چپ مادر یا به کمک ساعتی که تیک تاک می کند یا گهواره ای که حدود هفتاد و دو حرکت در دقیقه دارد -چیزی شبیه ضربان قلب - آرام می کنند.

بهترین راه بررسی هیپتونیزم، بررسی اندک اطلاعاتی است که از فیزیولوژی این حالت به دست آمده است. بارها برایتان پیش آمده است که در فکر فرو رفته اید و صفحات متوالی یک کتاب را بدون آن که چیزی از آن بفهمید ، خوانده ایدو یا به یک گفتگو بدون شنیدن آن گوش داده اید. از نظر دانشمندان این ها حالت های شبه هیپنوتیزمی هستند که در زندگی روزمره رخ می دهند .

خواب و رویا را می توان از روی طرح های موج نگاری مغز از بیداری تشخیص داد.اما امواج مغز شخصی که به خواب مصنوعی فرو رفته -یعنی هیپنوتیزم شده - با حالت بیداری یکسان است.

شخصی که به یک دستگاه موج نگار مغز وصل شده و چشمانش را بسته است ، همان طرح های امواج را دارد که وقتی بعد از چند دقیقه هیپنوتیزم می شود نشان می دهد .

ظاهرا در پتانسیل لایه خاکستری مغز ،ضربان قلب ،مقاومت پوست یا پتانسیل های الکتریکی کف دست تغییری روی نمی دهد و فقط دمای بدن اندکی به دلیل اتساع رگها افزایش می یابد.

آیا این آزمایش دلیل بر رد هیپنوتیزم است؟ نمی توان چنین ادعا کرد.چون آزمایش های ساده تری وجود دارند که این اتفاق را تأیید می کنند.

یکی از کاربرد های مهم هیپنوتیزم -حتی در دنیای امروز- از بین بردن درد است و یکی از مشخصه های درد افزایش فشار خون است.

در آزمایشی در دانشگاه استنفورد،واکنش های افراد هیپنوتیزم شده ای که به ایشان گفته شده بود دردی احساس نخواهند کرد ، با افراد بیداری که از آنها خواسته شده بود وانمود کنند دردی نمی کشند مقایسه شد.

تماشاگران که این دو گروه را تماشا می کردند ،نمی توانستند تفاوتی بین آنها قائل شوند ، اما دستگاه ها نشان می دادند که فشار خون کسانی که درد را احساس می کردند با لا رفته است ، اما در فشار خون افراد خواب شده ،تغییری پدید نیامده است .

هیپنوتیزم یک درد کُش واقعی است و امروزه در بسیاری از نقاط دنیا برای کاهش درد زایمان و درد های دندانپزشکی و حتی در برخی اعمال جراحی از آن استفاده می شود. هیپنوتیزم مغز را وا می دارد از ضربان های الکتریکی عصب درد کش چشم بپوشد.

www.takbook.com

www.takbook.com

در هیپنوتیزم عمیق می توان حتی واکنش پریدن زانو در مقابل ضربه ی سخت را از بین برد و یا حتی به اختیار ضربان قلب را تند تر یا کندتر کرد و مقدار خونی را که در هر عضو جاری است افزایش داد .

حتی می توان افراد نزدیک بین را واداشت شکل کره ی چشم خود را تغییر دهند و برای مدت کوتاهی بینایی خود را اصلاح کنند و هیجان انگیز تر از همه این که می توان انقباضات شدید معده را که ناشی از گرسنگی است ،فقط با تلقین خوردن یک وعده غذای کامل به کلی از بین برد.

برخی هیپنوتیزم را نوعی «تلقین » می پندارند .

به هر حال حتی اگر اینچنین باشد نکته جالب توجه این است که به این روش توانسته ایم روی سیستم عصب خودکار بدن - که ظاهرا هیچ تأثیری از فرد نمی گیرد - کنترل داشته باشیم. این فرآیند هر اسمی که داشته باشد بسیار ارزشمند است و اولین طریقه تماس مستقیم با ناخودآگاه گریزپای انسان را در اختیار می گذارد.

منبع : پارسی طب

http://vista.ir/?view=article&id=335850

VISTA.IR
Online Classified Service

هیپنوتیزم ، بازی با روح یا خودکاوی آگاهانه ؟

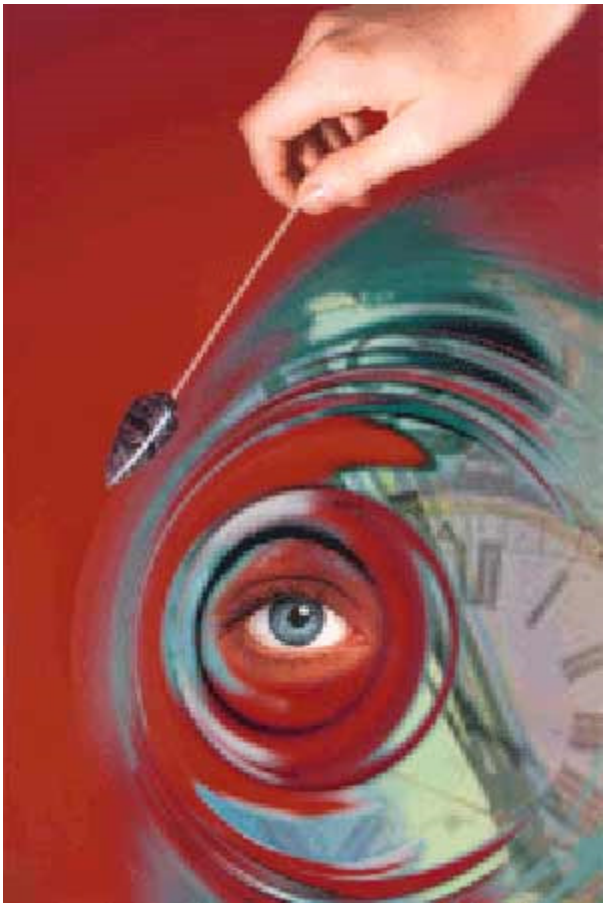

درباره ابعاد روحی و روانی انسان ، نظریه های بسیاری وجود دارد که بعضی از آنها مبنای علمی داشته و برخی از آنها نیز پایه علمی نداشته، ریشه در خرافات و انحرافات دارند و اغلب از اشتباهات شخصی و اطلاعات ناکافی ناشی می شوند؛ اما حالت دیگر نیز وجود دارد و آن در مورد مباحثی است که به طور علمی اثبات شده ولی به صورت علمی نمی توان آنها را به عنوان یک قانون و اصل ثابت کرد. معمولاً این گونه موضوعات موافقان و مخالفان بسیاری دارند که با پیشرفت علم ، اختلاف نظر این دو گروه نیز رفته رفته کاهش می یابد.

هیپنوتیزم یکی از همین مباحث است که در ابتدای آشنایی بشر با این پدیده نظرات متفاوتی در خصوص آن مطرح شد و این تفاوت نظرها به این علت بود که جنبه های عملی هیپنوتیزم ، زودتر از جنبه های علمی آن مکشوف شد.

- سرگذشت هیپنوتیزم

هیپنوتیزم قدمت تاریخی داشته و ظهور آن از کشورهایی مانند ایران، هند، مصر و یونان آغازشده است . در ایران باستان افرادی با عنوان مغ . در هند

www.takbook.com

www.takbook.com

افرادی با نام مرتاض و در مصر و یونان افرادی با عنوان کاهن ضمن تحمل ریاضت های بسیار موفق می شدند که خود و یا دیگران را به مرحله ای از حالت خلسه برسانند و کارهای خارق العاده ای انجام دهند.

در عصر جدید دکتر فرانس آنتوان مسمر این قوانین را با نام هیپنوتیزم به دنیای معاصر معرفی کرد که بعدها توسط شخصی به نام دکتر اعلم الملک ثقفی در ایران مطرح شد.

- هیپنوتیزم چیست؟

هیپنوتیزم کلمه ای است که از واژه یونانی هیپنوز به معنی خواب گرفته شده و تعاریف مختلفی برای آن در نظر گرفته شده است . مانند بازگشت به سیر قهقرایی یا تمرکز فوق العاده ذهن و یا خواب مصنوعی بر اثر تلقین و .... که به دو نوع خود هیپنوتیزم و دگر هیپنوتیزم تقسیم می شود.

علاوه بر این تعاریف می توان گفت که هیپنوتیزم برقراری ارتباط مستقیم و قابل کنترل آگاهی ظاهری یا ضمیر خودآگاه با قسمتی دیگر از آگاهی انسان به نام ضمیر ناخودآگاه یا شعور باطنی تشکیل شده است.

ضمیر خودآگاه مسوولیت کنترل حواس ظاهری انسان را در حالت هوشیاری به عهده دارد و به عبارت دیگر می توان گفت که اعمال ارادی انسان، ناشی از کنترل و دخالت ضمیر خودآگاه است .

ضمیر ناخودآگاه نیزمسوول کنترل اعمال غیر ارادی مانند ضربان قلب، تنفس ، افکار غیر ارادی و .... است و علاوه بر این قابلیت دسترسی به اطلاعات ، احساسات و خاطرات گذشته را دارد.

آگاهی روزمره ما از خود و جهان پیرامون که توسط حواس پنجگانه ادراک می شود. همان بخش خودآگاه ضمیر ماست؛ اما توانایی اصلی آگاهی در ضمیر ناخودآگاه ما نهفته است که معمولاً در حالت بیداری متوجه فعالیت و حضور آن نیستیم . نکته مهم این که آگاهی ضمیر خودآگاه فقط مختص زمان بیداری است . ولی ضمیر ناخودآگاه دائما هشیار است و همه اطلاعات ورودی را چه در خواب و چه در بیداری ثبت می کند.

نکته مهمتر که عامل تعیین کننده ای در شکل گیری شخصیت انسان هاست. ارتباط مستقیم و تاثیر پذیری مستقیم و دو طرفه ضمیرهای خودآگاه و ناخودآگاه از یکدیگر است . با ذکر یک مثال می توان درک بهتری از رابطه بین این دو بخش از آگاهی انسان و توانایی های هریک به دست آورد.

خانه ای را تصور کنید که هیچ ارتباطی با بیرون ندارد و شخصی خردمند ، ولی نابینا درون آن سکونت دارد همچنین فردی جوان و چالاک اما کم تجربه را در نظر بگیرید که می تواند آزادانه به درون خانه یا بیرون از آن برود و همیشه درصدد اجرای فرامین شخص خردمند است .مرد خردمند بسیار نیرومند است . ولی تنها راه ارتباط او به جهان خارج از خانه . فقط اعتماد به مشاهداتی است که فرد جوان برایش تعریف می کند و البته او مجبور است که به همه گفتارهای فرد جوان اعتماد کامل داشته باشد سپس براساس گفته های فرد جوان ، دستوراتی را صادر می کند که نحوه عملکرد فرد جوان رقم می زند و مسلماً موفقیت و صحت عملکرد فرد جوان بستگی به دقت او در مشاهدات و نوع مشاهداتش دارد. چرا که براساس همان مشاهدات فرامین شخص خردمند صادر می شود.

در این مثال شخص خردمند معرف ضمیر ناخودآگاه و فرد جوان معرف ضمیر خودآگاه ذهن انسان ، مانند رابطه آن هاست .

از این رو آنچه با ما حواس پنجگانه خود در طی شبانه روز ادراک می کنیم . به منزله اطلاعاتی است که دائما به ضمیر ناخودآگاه ذهنمان می دهیم که مطابق مثال مذکور و براساس رابطه و تاثیر گذاری مستقیم دو ضمیر بر یکدیگر ،متقابلاً رفتارها و عملکرد ما تعیین می شود.

از طرفی همان طور که اشاره شد . آگاهی ضمیر خودآگاه فقط مختص زمان بیداری است ، ولی ضمیر ناخودآگاه دائماً هشیار است. اساس هیپنوتیزم بر مبنای همین قابلیت ها و ارتباط ضمیرها استوار است.

یک هیپنوتیزور برای هیپنوتیزم کردن سوژه خود همواره سعی می کند تا شرایطی ا ایجاد کند که در نهایت موفق شود از طریق ضمیر خودآگاه سوژه کنترل ضمیر خودآگاه او را بدست گیرد .

برای تامین این منظور ، وجود عواملی مانند هم کاری سوژه توجیه بودن سوژه از نحوه هیپنوتیزم ، ایجاد محیطی کاملاً آرام و استفاده از عامل

www.takbook.com

www.takbook.com

تلقین به سوژه لازم و تعیین کننده است .

امروزه روشهای انواع هیپنوتیزم به صورت علمی و آکادمیک طبقه بندی شده و توسط استادان و دانشمندان این علم ، برای مقاصد گوناگون به کار می رود.

● کاربردهای هیپنوتیزم

در حال حاضر بیشترین کاربرد هیپنوتیزم مربوط به حوزه پزشکی است . مواردی از قبیل تسکین درد بیماران ایجاد بی حسی و بیهوشی در زمینه های دندانپزشکی و جراحی های عمومی ،درمان بیماری هایی که منشا روانی دارند از قبیل ضعف حافظه مشکل در یادگیری ، بی خوابی ، ترس ، اعتیاد ، وسواس و .... همگی در محدوده کاربردهای پزشکی هیپنوتیزم هستند .

با این همه نباید از نظر دور داشت که در طول تاریخ بسیاری از انسانها پس از دستیابی به قدرتهای نهان و اسرار جودی خود و رسیدن به قدرت های ماورایی گمراه شده و از مسیر خداشناسی و رشد معنوی بازمانده اند.

نکته مهم اینجاست که خداو ند سبحان در طراحی قوانین دین به ساختار وجودی انسان و قدرت هایی که در او به ودیعه نهاده توجه خاصی داشته است ؛ به عنوان مثال نماز که از آن به عنوان ستون دین یاد می شود بارزترین نمونه این قوانین است که گذشه از اسراری که در باطن آن نهفته است . ظواهر آن نیز طوری طراحی شده که بر اثر تکرار و ایجاد تمرکز، باعث می شود انسان از مستقیم ترین و موثرترین راه با خداوند ارتباط برقرار کند.

به نحوی که در کاملترین شکل آن، هیچ عاملی نتواند حواس او را از عبادت و سخن گفتن با معبود و معشوقش به سمت دیگری معطوف کند در سایر عبادات نیز اصل حضور قلب خلوص نیت و نیت قرب الهی بر همین پایه استوار است . به همین ترتیب منهیاتی که مطابق قوانین دین برای انسان در نظر گرفته شده نیز براساس همین اصول و با توجه به ساختار روانی انسان تدوین شده اند.

امروزه با توجه به ازدیاد عوامل مغایر با فطرت انسان از جمله بی بند و باری ، بی مسوولیتی در قبال یکدیگر ، مد شدن ضد ارزشها و هزارن عامل منفی دیگر ، بشر یکی از مشکل ترین آزمون های تاریخ را پیش رودارد. امروز زمانی است که از کسی با تمام توان از خود مواظبت نکند و خود را به امواج حوادث زمان بسپارد ،امیدی به نجاتش نخواهد بود.

بیشتر اتفاقاتی که در جهان بوقوع می پیوندد از طریق اثر گذاری بر ضمیر خودآگاه ، ضمیر ناخودآگاه انسان را به سوی باطل و دور شدن از حقیقت وجودی انسان و منحرف شدن از اهداف متعالی او سوق می دهند. از این رو با توجه به آنچه گفته شد . به جرات می توان گفت که موثرترین و مطمئن ترین راه نجات و رشد انسان عمل به قوانین دین و پیروی از دستورات خداوند است.

در خاتمه با توجه به حساسیت موضوع هیپنوتیزم و نقاط قوت و ضعفی که ممکن است برای انسان داشته باشد ، نظرات چند تن از آیات عظام را در این خصوص مطرح کرده و مجددا خاطرنشان می کنیم که با توجه به این که انسان حامل روح الهی و اشراف مخلوقات است دارای قدرت های نامحدودی نیز هست؛ ولی بزرگترین آفتی که انسان را تهید می کند . گمراه شدن او بواسطه استفاده نادرست از این قدرت و دور شدن از راه راست و اهداف شریعت است .

حضرت آیت الله خامنه ای استفاده از هیپنوتیزم را اگر همراه کار حرامی انجام نشود و به قصد حرامی نباشد. جایز دانسته و تعلیم و تعلم آن را نیز جایز اعلام کرده اند.

حضرت آیت الله مکارم شیرازی استفاده از هیپنوتیزم را مشروط بر آن که کشف امور پنهانی صورت نگیرد .بدون اشکال دانسته اند.

حضرت آیت الله بهجت هیپنوتیزم را در صورتی که سبب اضرار یا ایذاء به نفس یا غیر نباشد ، جایز دانسته و با همین فرض تعلیم و تعلم آن را نیز جایز اعلام کرده اند.

حضرت آیت الله صانعی نیز کاربرد علم هیپنوتیزم در علوم پزشکی را حرام ندانسته اند.

منبع : مرکز اطلاع رسانی خانواده شمیم

www.takbook.com

www.takbook.com

http://vista.ir/?view=article&id=243628

VISTA.IR
Online Classified Service

هیپنوتیزم آنچه که نیست!

در باور بسیاری از مردم و در مکالمات عامیانه از هیپنوتیزم، به عنوان خواب نامبرده می‌شود (خواب هیپنوتیزمی، خواب مغناطیسی و ...) و بسیاری بر این باورند که هیپنوتیزم یک حالت متافیزیکی است که شخص در آن کنترل اراده و اختیار خود را از دست می‌دهد و بی‌چون و چرا به آنچه هیپنوتیزمکننده که غالباً فردی با هیبت نامتعارف و شمنی تصور می‌شود- می‌گوید، عمل می‌کند، در حالی که امروزه هیپنوتیزم به عنوان یکی از حالت‌های طبیعی ذهن شناخته می‌شود.

هیپنوتیزم حالتی از هوشیاری است که با محدود شدن دامنه توجه و افزایش تمرکز همراه است، کسی که در حالت خلسه هیپنوتیزمی قرار گرفت، به هیچ وجه خواب نیست، به خوبی صدای هیپنوتیزمکننده را می‌شنود و اگر بخواهد می‌تواند پس از خلسه، همه صحبت‌ها را به یاد بیاورد.

در واقع هیپنوتیزم بدون اراده و اختیار فرد اتفاق نمی‌افتد و هیچ‌کس را نمی‌توان علی‌رغم میلش، هیپنوتیزم کرد، بلکه این توافقی است که بین هیپنوتیزمکننده و هیپنوتیزم‌شونده صورت می‌گیرد. شخص در خلسه هیپنوتیزمی هر تلقینی را نمی‌پذیرد و اگر تلقینی با باورها و عقایدش ناسازگار باشد، آن را پس می‌زند. در حقیقت هر هیپنوتیزمی به نوعی خود هیپنوتیزم می‌باشد و هیپنوتیزمکننده تنها یک شخص عادی است که این مهارت را فرا گرفته تا فرآیند «هیپنوتیزم شدن» را تسهیل کند.

برای اینکه هیپنوتیزمکننده در کارش موفق باشد باید این دانش و مهارت را مثل هر مهارت دیگری بیاموزد، و هرچه مهارت بیشتری در ارتباط با دیگر انسان‌ها پیدا کند و با ساختار روان و ناخودآگاه آشناتر باشد، موفق‌تر خواهد بود و در نتیجه کارش با نتایج بهتر و عوارض کمتری همراه خواهد بود.

یک باور غلط دیگر این است که عده‌ای معتقدند افرادی که از نظر اراده ضعیف‌تر یا هوش کمتری دارند، زودتر یا عمیق‌تر هیپنوتیزم می‌شوند.

با توضیحات بالا به خوبی قابل درک است که افراد باهوش، توانمند و با اراده راحت‌تر هیپنوتیزم می‌شوند. ثابت شده که عقب‌افتادگان ذهنی و بیماران روانی حاد، قابلیت هیپنوتیزم‌پذیری کمتری دارند. البته این به این معنا نیست که هرکسی که هیپنوتیزم‌پذیری کمی دارد، هوش یا اراده

www.takbook.com

www.takbook.com

ضعیفی دارد.

قابلیت هیپنوتیزم‌پذیری، بیش از همه یک ویژگی سرشتی مستقل است که با ساختار روانی فرد در ارتباط است و با تمرین و تکرار در حد مشخصی قابل توسعه است. اما بر فرض کسی که قابلیت هیپنوتیزمی متوسطی دارد، حتی با تمرین و تکرار هم به مرحله سومنامبولیسم نخواهد رسید. هیپنوتیزم‌پذیری بیش از آنکه به توانایی هیپنوتیزم‌کننده بستگی داشته باشد، به قابلیت سرشتی هیپنوتیزم‌شونده بستگی دارد و این قابلیت در جامعه از صفر تا صد متغیر است.

حدود پنج درصد از افراد جامعه به درجات بسیار کمی هیپنوتیزم می‌شوند و حدوداً همین تعداد هم به راحتی و شاید حتی در اولین جلسه به عمیق‌ترین خلسه‌های هیپنوتیزمی دست می‌یابند، اما آنچه مهم است، این است که نتایج حاصل از هیپنوتیزم در درمان و ارتقاء سلامتی، ارتباط چندانی با عمق خلسه هیپنوتیزمی ندارد. آنچه در تأثیرگذاری درمان‌های هیپنوتیزمی بیش از هر چیز مهم است تکرار و تمرین است.

در انتها به یک باور نادرست دیگر در مورد هیپنوتیزم اشاره می‌کنیم؛ بسیاری از این می‌ترسند که اگر در حالت خلسه هیپنوتیزمی قرار بگیرند، ممکن است از این حالت خارج نشوند، با توجه به تعریف هیپنوتیزم بخوبی قابل درک است که این موضوع به هیچ وجه واقعیت ندارد، و حتی اگر هیپنوتیزم‌کننده بعد از القاء عمیق‌ترین خلسه‌های هیپنوتیزمی، سوژه را تنها بگذارد، هیپنوتیزم‌شونده پس از مدتی بطور خود بخود از خلسه هیپنوتیزمی خارج خواهد شد. بدیهی است در ابتدا هر چه خروج از خلسه، آرام‌تر و زیر نظر هیپنوتیزم‌کننده صورت بگیرد، منطقی‌تر است و پس از مدتی شخص می‌تواند فرا بگیرد، این حالت را با سرعت و روند دلخواه انجام دهد.

به نظر می‌رسد القاء این سوءتفاهم، بیشتر توسط کسانی دامن زده می‌شده که می‌خواسته‌اند این دانش و مهارت طبیعی به صورت یکی از «علوم خفیه» و اسرارآمیز جلوه نموده و در انحصار آنها بماند.

منبع : فصلنامه پزشکی اجتماعی هوم

http://vista.ir/?view=article&id=275289

VISTA.IR
Online Classified Service

هیپنوتیزم به عنوان راهکار تسکینی در درمان سرطان

هیپنوتیزم به عنوان یک روش درمانی اصلی یا درمان کمکی موثر در بسیاری از انواع مشکلات جسمی و روانی، کاربرد ارزشمندی دارد. هیپنوتیزم حالت تغییر یافته‌ای از هوشیاری است که طی آن درمانگر واجد شرایط این فرصت را پیدا می‌کند که با تاثیر مستقیم بر فرآیندهای ناخودآگاه و ارائه تلقینات درمانی مناسب به اصلاح ساختار روانی بیمار بپردازد و یا زمینه‌ای برای اجرای یک روش درمانی پزشکی مثل جراحی و ... فراهم سازد.

با توجه به لزوم کاربرد شیوه هایی که به ارتقای کیفیت زندگی بیمارانی که با بیماری های مزمنی که با درد همراه است زندگی می کنند منجر شود ،

www.takbook.com

www.takbook.com

امروزه استفاده از هیپنوتیزم به عنوان وسیله ای برای ایجاد بی حسی موضعی برای انجام درمانها پزشکی و کاهش و از بین بردن درد کاربرد گسترده ای دارد. بر همین اساس از هیپنوتسزم در درمانهای مختلف سرطان در بزرگسالان و کودکان نیز استفاده می شود.

در حال حاضر " هیپنوتیزم درمانی" یک روش درمانی است که در یک مرحله یا مراحلی از آن از هیپنوتیزم استفاده می شود. هیپنوتیزم درمانی می تواند به دو شکل متفاوت صورت بگیرد:

۱) دگر هیپنوتیزم درمانی

در این حالت، درمانگر پس از صحبت کردن با بیمار و ایجاد آمادگی ذهنی و روحی در او، در صورت نیاز بیمار به القای خُلسه هیپنوتیزمی، او را به عمق مناسبی که برای برنامه درمانی اش مناسب باشد، می رساند و در این شرایط به هیپنوتیزم درمانی می پردازد.

۲) خود هیپنوتیزم درمانی

در این روش کافی است بیمار طی ۲ یا ۳ جلسه ، طریقه استفاده از خود هیپنوتیزمی و نحوه درمان و تلقین به خود را بیاموزد. پس از آن می تواند با روشی که یاد گرفته خودش را در خلسه هیپنوتیزمی قرار دهد و در این شرایط، به صورت ذهنی ، متن تلقین را مرور کند و یا به نوار صوتی که پس از چند دقیقه سکوت. (مدت لازم برای رسیدن او به حالت خود هیپنوتیزمی) گوش دهد. در این وضعیت ، بیمار بدون نیاز به مراجعات مکرر به مطب پزشک ، خودش این برنامه درمانی را انجام می دهد.

فردی که از روش هیپنوتیزم برای درمان بیماریها استفاده می‌کند، هیپنوتراپیت نامیده می شود . هیپنوتراپی یا درمان با هیپنوتیزم حتما باید توسط سازمانهای معتبر و افراد متخصص انجام بگیرد. این افراد متخصصین علوم پزشکی ، روان شناسان و روانپزشکان را در بر می‌گیرد. و همچنین این افراد از منابع و سازمانهای معتبر آموزش لازم را دیده و دارای گواهی تخصص در هیپنوتراپی هستند.

درمانگر بایستی تجربه کافی کاربرد هیپنوتیزم را در افراد طبیعی و بیمار داشته باشد تا بتواند تشخیص صحیحی بر واکنشهای بیمار در جریان هیپنوتیزم داشته باشد. بیمار در شروع کار ممکن است پاسخ درمانی مناسبی به هیپنوتیزم ندهد. همچنین انتخاب بیمارباید به درستی انجام پذیرد، زیرا برخی از افراد ب ای درمان با هیپنوتیزم مناسب نمی باشند.

بیمار در صورت تشخیص پزشک معالجش و تمایل خودش می تواند از هیپنوتیزم در برنامه درمانش استفاده کند. برای انجام موفقیت آمیز جریان درمان بیمار باید:

- به اصالت علمی هیپنوتیزم و قابلیت عملی هیپنوتیزور اعتقاد و ایمان داشته باشد.
- به اندازه کافی قدرت تمرکز و تصور داشته باشد.
- به برنامه ای که هیپنوتراپ برای درمان بیماری و یا رفع مشکل او مطرح کرده، مطمئن باشد.

سه فاکتور مهم در هیپنوتیزم عبارتند از تمرکز فوق العاده فکر، انفکاک و تجزیه (جدا شدن ذهنی از محیط پیرامون)، تلقین (چرا که اساس هیپنوتیزم تلقین به نفس است).

امروزه کاربرد اصلی هیپنوتیزوم ، در روان درمانی است. در سالهای اخیر با توجه به رویکرد همه جانبه در درمان بیماریها و استفاده بالینی از هیپنوتیزم در برخی اختلالات روانپزشکی این تکنیک به عنوان یک روش مهم کمک کننده در درمان مورد توجه قرار گرفته است. همچنین درمان کمبود اعتماد به نفس و عقده حقارت ، زود رنجی ، بی‌خوابی و بدخوابی ، ایجاد نشاط و شادابی ، تقویت حافظه و قدرت تمرکز فکر و ... با هیپنوز امکان پذیر است. هیپنوز در نفس خود همراه با تن آرامی و احساس آرامش است، بنابراین در مقابل اضطراب قرار میگیرد و فرد احساس آرامش می کند ، چنین آموختنی موجب افزایش اعتماد به نفس بیمار می‌شود به نحوی که در موقعیتهای اضطراب آفرین قادر می‌شود واکنشهای کنترل

www.takbook.com

www.takbook.com

شده‌ای از خود نشان می‌دهد.

افرادی که ترسهای مختلف دارند مثل اضطراب امتحان ، وسواس ، ترس از بلندی ، ترس از تاریکی ، ترس از حیوانات و ... می‌توانند با استفاده از تلقینات خاصی که در طی جریان هیپنوتیزم به آنها داده می‌شود، درمان شوند. همچنین برای ترک سیگار ، تغییر عادات غلط چون پرخوری می‌توان از این روش استفاده کرد. در بیماری های روان تنی نیز هیپنوتیزم بسیار کمک کننده خواهد بود . هیپنوتیزم برای درمان و پیشگیری از سردردهای مزمن میگرن و سردردهای عصبی ، زایمان بدون درد ، درمان بیماریهای روان تنی مثل زخم معده ، آسم ، فشار خون ، التیام بیماریهای پوستی ، کاهش عوارض شیمی درمانی و کنترل خونریزی در جراحیها کاربرد دارد. هیپنوتیزم همچنین به بهبود سیستم ایمنی بدن کمک می کند.

علم هیپنوتیزم با تاثیر بر ذهن و روان انسان می‌تواند کاربردهای مختلفی در پزشکی و درمان بیماریها داشته باشد. استفاده از هیپنوتیزم در کاهش و از بین بردن درد ، کاربرد هیپنوتیزم در دندانپزشکی ، بیهوشی و بی حسی در بیماران و کودکانی که امکان استفاده از روشهای دیگر رارا ندارند، رواج دارد. علم هیپنوتیزم از راهکارهای مکمل مورد استفاده در پزشکی است و هیچگاه جایگزین درمانهای دیگر نخواهد بود.

- کاربرد هیپنوتیزم در سرطان

یکی از کاربرد های مهم هیپنوتیزم -حتی در دنیای امروز- از بین بردن درد است .هیپنوتیزم یک درد کُش واقعی است و امروزه در بسیاری از نقاط دنیا برای کاهش درد زایمان و درد های دندانپزشکی و حتی در برخی اعمال جراحی از آن استفاده می شود. هیپنوتیزم مغز را وا می دارد از ضربان های الکتریکی عصب درد چشم بپوشد.در هیپنوتیزم عمیق می توان حتی واکنش پریدن زانو در مقابل ضربه ی سخت را از بین برد و یا حتی به اختیار، ضربان قلب را تند تر یا کندتر کرد و مقدار خونی را که در هر عضو جاری است افزایش داد . در همین راستا در سرطان نیز برای کاهش درد بیمار از هیپنوتیزم استفاده می شود.(Schafer,۱۹۹۶;Chaves,۱۹۹۴; Hilgard & Hilgard ,۱۹۹۴); peter,۱۹۹۶; Lynch,۱۹۹۹; Holroyd,۱۹۹۶;

از سوی دیگر یکی دیگر از عوارض ابتلا به سرطان رخوت و بی حالی است. بکارگیری هیپنوتیزم می تواند در این زمینه نیز به ارتقای کیفیت زندگی بیمار کمک کند. بعلاوه درد همواره باعث اضطراب و افسردگی فرد می گردد. مخصوصا در مواردی که فرد دائما با انتظار درد و برگشت پیاپی آن روبروست. در این حالت نیز کاربرد هیپنوتیزم به کاهش اضطراب و افسردگی کمک می کند.

نتایج تحقیقات نشان داده بکارگیری هیپنوتیزم می تواند میزان مصرف دارو های ضد درد را کاهش دهد که این فرد را دچار عوارض جانبی کمتری نیز می سازد. هیپنوتیزم قوی ترین آرامبخش شناخته شده در علم است و بکارگیری آن می تواند آرامش و کیفیت را به زندگی فرد مبتلا به سرطان برگرداند. کمک هیپنوتیزم به کاهش درد معمولا از چند طریق متفاوت است. اولا چون فرد با خود هیپنوتیزمی در کنترل درد توانمند می گردد میزان اضطراب بازگشت درد را کاهش می دهد. از سوی دیگر فضای ادراک درد را در مغز کاهش می دهد(این مساله با EEG ثبت شده) و از این طریق واقعا میزان درد ادراک شده کاهش می یابد. بعلاوهنوع و کیفیت تجربه درد را تغییر می دهد که معمولا برای فرد قابل تحمل تر است. و همچنین تجسم خلاق نیز می تواند احساس دیگری به جز درد را در فرد جایگزین نماید.

یکی دیگر از کارکردهای هیپنوتیزم در سرطان، کاهش میزان عوارض شیمی درمانی است. در این زمینه مطالعات متعددی صورت پذیرفته و مخصوصا تاثیر آن در کاهش میزان تهوع به اثبات رسیده است. (Marchioro,۲۰۰۰;Genuis,۱۹۹۵)

از هیپنوتیزم جهت آماده کردن بیمار برای پذیرش درمانهای دارویی و جراحی نیز استفاده می شود. هیپنوتیزم می تواند نگرانی های بیمار را کاهش دهد و از این طریق کمک شایانی به پذیرش درمان نماید.از سوی دیگر نظم دادن به خواب و سایر فعالیت های بیولوژیک به وسیله هیپنوتیزم، آمادگی جسم فرد بیمار را برای انطباق با شرایط بیشتر می نماید. در این حالت انرژی مورد نیاز بدن ذخیره شده و به سازگاری با شرایط جدید کمک می شود. بعلاوه تحقیقات نشان داده اند تلقینات همراه هیپنوتیزم می توانند فرآیند بهبودی پس از جراحی را تسریع نماید.

هیپنوتیزم برای ارتقای شرایط روانی بیمار مبتلا به سرطان نیز استفاده می شود. اضطراب، احساس درماندگی، خشم، تنهایی و گناه ، کاهش عزت نفس ، نا امیدی و سوگ ناشی از تغییرات در جسم و شرایط زندگی از عوارض روانی معمول ابتلای به سرطان است. هیپنوتیزم می تواند در بهبود این شرایط به عنوان یک همراه در فرایند روان درمانی کمک کننده باشد. بعلاوه یادگیری خود هیپنوتیزمی و آرامش بخشی عمیق و به

www.takbook.com

www.takbook.com

کارگیری مستمر آن ، عامل بسیار موثری در بهبود کیفیت زندگی فرد مبتلا به سرطان است که باید در درمانهای حمایتی مد نظر قرار گرفته شود.
یکی از مسائل متداول در بیماری هایی که می توانند باعث مرگ فرد شوند، مواجهه با مسائل فلسفی و معنوی می باشند. فرد معمولا با این سوال مواجه می گردد که پس از مرگ چه چیزی در انتظار اوست. هیپنوتیزم می تواند با ایجاد ادراکی عمیق تر نسبت به وجود در فرد این اضطراب را نیز کاهش دهد.

امروزه با روشن شدن جنبه های فیزیولوژیک تاثیر هیپنوتیزم ، جایگاه آن در محافل علمی ارتقا قابل توجهی یافته است .در قرن بیستم با افزایش آگاهی و نیز روشن شدن تاثیرات هیپنوتیزم در درمان برخی بیماریها ، مراجع رسمی پزشکی در بسیاری از کشورهای مترقی مجاب گردیدند که هیپنوتیزم را به عنوان روش معتبر در طب مکمل یا آلترناتیو بپذیرند،همچنین با ارائه نتایج تحقیقات متعدد و جامعی که در مورد اثرات هیپنوتیزم صورت گرفت و پیشرفتهایی که در زمینه شناخت واسطه های شیمیایی اعصاب و سیستم ایمنی بدن و نیز ارتباط بین آن دو حاصل گردید ، اثر بخشی هیپنوتیزم در درمان بسیاری از بیماریهای جسمی بخصوص بیماریهایی که اختلال در سیستم ایمنی در بروز یا تشدید آن نقش دارد، اثبات شده است. به کارگیری هیپنوتیزم به عنوان یکی از روشهای طب مکمل در درمان سرطان ، می تواند به ارتقای کیفیت زندگی فرد مبتلا بسیار کمک کند و جایگاه مناسبی در درمانهای حمایتی و تسکینی بیابد.

http://vista.ir/?view=article&id=366376

VISTA.IR
Online Classified Service

هیپنوتیزم چیست؟

● هیپنوتراپی :

هیپنوتراپی استفاده از قدرت تلقین برای دسترسی به لایه های عمیق تر فکر به منظور گذاردن تأثیر مثبت در الگوهای ذهنی و رفتاری یك فرد است .
با هیپنوتیزم بیماران می توانند ریلکسیشن و تغییرات علائم حیاتی را تجربه کنند .

● سه مرحلهٔ مهم در هیپنوتیزم وجود دارد :

۱) مقدماتی: شخص توجه کامل را به کلمات یا تصاویری که تراپیست معرفی می کند ، می دهد .

۲) القاء (جدا کردن) : شخص آگاهی عادی و محیطی اش را از دست می دهد .

۳) عمیق سازی : فرد به تراپیست پاسخ می دهد .

تمام هیپنوزها نهایتاً خود هیپنوتیزم هستند و تراپیست یك واسطه است . هیچ هیپنوزی اتفاق نمی افتد مگر این که فرد بخواهد در این برنامه شرکت کند . فرد معمولاً خیلی عادی وارد مرحلهٔ هیپنوز می شود .

● تاریخچه :

www.takbook.com

www.takbook.com

هیپنوتراپی یك روش درمانی بوده که به زمان یونان باستان و پارس (پرشیا) بر می گردد . هیپنوتراپی قسمت اصلی درمان در معابد یونان بوده ولی کاربرد جدیدتر آن به قرن ۱۸ میلادی توسط فرانس آنتوان مسمر نسبت داده می شود . انجمن پزشکی آمریکا(AMA) در سال ۱۹۵۵ هیپنوتراپی را به عنوان یك درمان موجه پزشکی به رسمیت شناخت ومتعاقب آن در سال ۱۹۵۷ انجمن کلینیکی هیپنوتیزم آمریکا پایه گذاری شد .

● موارد استفاده :

▪ کاهش اضطراب

▪ کاهش هر نوع سردرد از نظر شدت وفرکانس وقوع

▪ کنترل افسردگی

▪ افزایش اعتماد به نفس

▪ کنترل درد

▪ تقویت تاثیر اقدامات درمانی

▪ کنترل فوبیا (مانند ترس بیمارگونه از پرواز یا ارتفاع)

▪ کمك به کنترل عادتها (نظیرسیگار کشیدن)

▪ در طی جراحی (افزایش آرامش ، کنترل درد ، کاهش خونریزی)

● شرایط لازم برای هیپنوتیزم :

▪ اعتماد مراجع به تراپیست .

▪ محیط راحت و آرام.

▪ خواست فرد برای اینکه هیپنوتیزم شود .

▪ پذیرش فرد نسبت به کلام و تلقین های تراپیست .

▪ قبول تلقین ها بدون انتقاد یا تجزیه و تحلیل .

● آیا هیچ گونه ریسکی در هیپنوتراپی وجود دارد ؟

هیپنو تراپی نزد یك درمانگر متخصص بی خطر است بنابراین:

▪ هرگز نباید به وسیلهٔ فرد آماتور انجام شود .

▪ نباید برای بیماری روانی شدید و اختلال شخصیتی ضد اجتماعی انجام بگیرد .

چنانچه فرد در طی جلسه به علت رویاروئی با ریشه های احساسی عدم تعادلهای ناخودآگاه دچار ترس و نگرانی زیاد یا پرخاشگری شود ، درمانگر او را به خاطرات خوشایند هدایت می کند و جلسه را خاتمه می دهد . بعضی افراد ممکن است تجربه گیجی بعد از جلسه را حس کنند . در اینصورت فرد باید بعد از پایان جلسه به آرامی دراز بکشد تا این حالات برطرف گردد ودرمانگر تا پایان کامل جلسه در کنار فرد می ماند .

● چه تحقیقات ،بازبینی ها و توصیه هایی در این مورد وجود دارد ؟

اشتاین (۱۹۹۷)پی برد که تکنیك ریلکسیشن خود هیپنوتیزمی باعث آرامش بیشتر و کاهش قابل ملاحظه عوارض پس از عمل برای دوره بعد از جراحی در بیمارانی که عمل بای پس عروق کرونر داشته اند ، می شود .

النس (۱۹۹۷) متوجه شد بچه هایی که آموزش خود هیپنوتیزمی دیده بودند . تعداد و شدت حملات سردرد میگرنی در آنها به طور قابل ملاحظه ای کاهش یافته است .

اسمیت و همکارانش (۱۹۹۷) پی بردند که آموزش خود هیپنوتیزمی به بانوانی که پوکی استخوان دارند باعث بهبود کیفیت زندگی و سلامت آنها می شود .

www.takbook.com

www.takbook.com

جانسون (۱۹۹۶) به این نتیجه رسید که که هیپنوتراپی می تواند بر میزان مقاومت در برابر بیماری بیافزاید .

هوستون (۱۹۹۵) ۱۱۵ مقاله را بررسی کرد که در همهٔ آنها به وضوح يك واكنش دوسويه بين سيستم عصبی مرکزی و سیستم ایمنی وجود داشته و این منجر به این اعتقاد می شود که هیپنوز قادر است عملکرد سیستم ایمنی را بیافزاید .

هیچ تحقیق مخالفی در زمان تحقیق فوق وجود نداشته است .

- چه آموزشی برای مدرس هیپنوتراپی وجود دارد ؟

متخصصان روانشناسی ، پرستاران و پزشکان دوره های تکمیلی را طی می کنند و از طرف انجمن هیپنوتیزم هر کشورمدرك دریافت می کنند .

منبع : در گاه طب مکمل جایگزین ایران

http://vista.ir/?view=article&id=241807

VISTA.IR
Online Classified Service

هیپنوتیزم در اعمال جراحی

در کتاب کاربرد هیپنوتیزم در تسکین درد به تاریخچه و سابقه‌ی انواع جراحیهایی پرداخته شده که در ۶۰ سال گذشته از هیپنوتیزم به صورت تنها وسیله برای ایجاد آرامش و بی‌دردی کامل استفاده شده است. کتاب فوق تألیف پروفسور ارنست هیلگارد است که پس از اخذ درجه‌ی دکترای روانشناسی تجربی از دانشگاه معتبر ییل، در حدود ۳۰ سال همراه با همسر دانشمندش خانم دکتر ژوزفین هیلگارد، دکترای روانشناسی از دانشگاه ییل، دکترای پزشکی از دانشگاه استانفورد، تخصص روانپزشکی از دانشگاه شیکاگو و دکترای روانکاوی از دانشگاه واشینگتن، در دانشگاه استانفورد به تحقیق و پژوهش عملی در زمینه‌ی استفاده از هیپنوتیزم در تسکین درد در رشته‌های دندانپزشکی، زایمان بی‌درد، جراحی و تسکین درد در بیماران سرطانی پرداختند.

این کتاب در ۳۶۳ صفحه توسط اینجانب ترجمه و توسط نشر اول در ۵۰۰۰ نسخه چاپ و منتشر شده و در این نوشته تنها به بیان این مطالب می‌پردازیم که انواع جراحیهای بزرگ و کوچک در چه زمانی و توسط چه کسانی صورت گرفته است. فهرست کامل‌تر این جراحیها در صفحات ۲۱۷، ۲۱۸ و ۲۱۹ ترجمه‌ی فارسی کتاب فوق آمده است. در تمام این جراحیها تنها از هیپنوتیزم به عنوان عامل بی‌دردی و بیهوشی استفاده شده است و

www.takbook.com

www.takbook.com

اصلاً از داروی بی‌درد کننده و یا هوشبر استفاده نشده است.

● سابقه‌ی انجام جراحی با هیپنوتیزم در ایران

در ۵۰ سال گذشته تعداد بسیار زیادی از همکاران دندانپزشک انواع جراحیهای دهان و دندان را تنها با هیپنوتیزم در مطب یا دانشگاهها انجام داده‌اند. در رساله‌های فارغ‌التحصیلی دانشجویان دانشکده‌ی دندانپزشکی دانشگاه تهران که در کتابخانه‌ی این دانشکده همیشه در دسترس همگان است، از حدود ۵۰ تا ۶۰ سال پیش انجام انواع جراحیهای دهان و دندان به صورت مشروح و مصور گزارش شده است. در سالهای گذشته اینجانب افتخار داشتم تا بارها در جلسه‌ی دفاع از رساله‌ی دکترای دندانپزشکی و رساله‌ی تخصصی دندانپزشکی که توسط همکاران دانشمند و بی‌ادعایی تدوین شده بود شرکت داشته باشم که گاه بیشتر از ۱۰۰ جراحی بزرگ دهان و دندان را تنها با هیپنوتیزم انجام داده و از کارهای خود فیلم تهیه کرده بودند.

در یک دوره ی آموزشی هیپنوتیزم که در جوار جناب آقای دکتر هادی منافی و آقای دکترشکرالله عبدالله زاده در دانشکده‌های پزشکی و دندانپزشکی دانشگاه اصفهان برگزار کردیم و به شهادت فیلمبرداری کامل از تمام جلسات، از آنجائی که به جای اینکه بیشتر با سخنرانیهای تئوری وقت کارگاه آموزشی را پر کنیم، عمدتاً و بیشتر به چگونگی انجام و ارائه‌ی کارهای عملی می‌پرداختم، در هفته‌ی دوم یکی از دندانپزشکان شرکت کننده در این دوره‌ی آموزشی از استادیاران دانشکده‌ی دندانپزشکی، به نام سرکار خانم دکتر قلیلی اگر در یادآوری نام این همکار گرامی دچار اشتباه نشده باشم، روی صحنه آمد و اظهار داشت در روز گذشته در درمانگاه دندانپزشکی بدون استفاده از داروهای ضد درد و تنها به کمک هیپنوتیزم ۳ جراحی متوالی را در محوطه‌ی دهان و دندان بیماران انجام داده که به صورت غیر متعارف در درمانگاههای دانشگاهی، چند دقیقه بیماران و همکاران دندانپزشکش برای او کف زده بودند.

در یک گزارش مستند که در زیرنویس کتاب فوق در صفحه‌ی ۲۲۹ با عنوان یک مورد جراحی با هیپنوتیزم در مشهد به چاپ رسانیده‌ام، در هفتم دیماه ۱۳۷۴ آقای دکتر علی شمسا (جراح کلیه) که در آن زمان معاونت آموزشی دانشگاه علوم پزشکی مشهد رابه عهده داشت، در شرایط بیمارستانی و دانشگاه یک عمل جراحی «واریکوسل» را با همکاری آقای دکتر محدثی، به عنوان هیپنوتیزم درمانگر و مسوول هوشبری انجام دادند.

خود اینجانب در سالهای گذشته بارها که برای دیدار همکار گرامی جناب آقای دکتر هادی منافی به بیمارستان مهر مراجعه کرده‌ام، توسط ایشان به بالین بیماران سوخته‌یی رفتیم که کارهای جراحی و ترمیمی آنها که بسیار دردناک است، برای احتراز از بیهوشی‌های متوالی برای درمان آنها که به هرحال هر بیهوشی درجات کمی از خطر دارد، تنها با هیپنوتیزم و توسط ایشان صورت گرفته بود.

● نکته پایانی ونتیجه‌گیری نهایی

انجام زایمان و سزارین از مهمترین و شایعترین اعمال جراحی است که در جهان و از جمله در ایران صورت می‌گیرند. درد زایمان بسیار از درد دندانپزشکی کمتر است. در طول تاریخ خانمهای باردار با ناراحتی دوران ۱۲ تا ۱۸ ساعته‌ی زایمان را به هر حال تحمل می‌کرده‌اند، ولی در شرایط عادی چند نفر از این خانمها می‌توانند تنها یک دقیقه چرخ کردن دندان پوسیده‌ی خود را تحمل کنند؟!

در آشنایی با همکاران پزشک و ماما، تاکنون تعدادی زایمان بی درد یاکم درد توسط این همکاران صورت گرفته است. برای این که انجام انواع جراحیها به صورت گسترده با هیپنوتیزم در ایران صورت بگیرد، نیاز به تربیت چند متخصص بیهوشی کاردان است که به جای قدرت سخنرانی و مقاله نویسی در زمینه‌ی هیپنوتیزم، که خود مضامین ارزنده‌یی هستند، این قابلیت را داشته باشند که بتوانند شرایط لازم برای انجام جراحیها را فراهم آورند.

در علم پزشکی، جراحی و هوشبری، دوصد گفته چون نیم کردار نیست. این راهی است که صدها دندانپزشک ایرانی با نهایت کاردانی و بدون ادعا در سراسر کشور در دانشکده‌های دندانپزشکی و مطب‌های شخصی خودشان انجام داده‌اند و به صورت مستمر انجام می‌دهند.

یاد دندانپزشک پیشکسوت انجام جراحی‌های دهان و دندان همکار به سفر کانادا رفته آقای دکتر پزشکی و صدها دندانپزشکی را که در شرایط

www.takbook.com

www.takbook.com

کنونی با هیپنوتیزم اضطراب و درد بیماران را تسکین می‌دهند، گرامی می‌داریم.

منبع : هفته نامه پزشکی امروز

http://vista.ir/?view=article&id=298615

VISTA.IR
Online Classified Service

هیپنوتیزم در درمان لکنت زبان

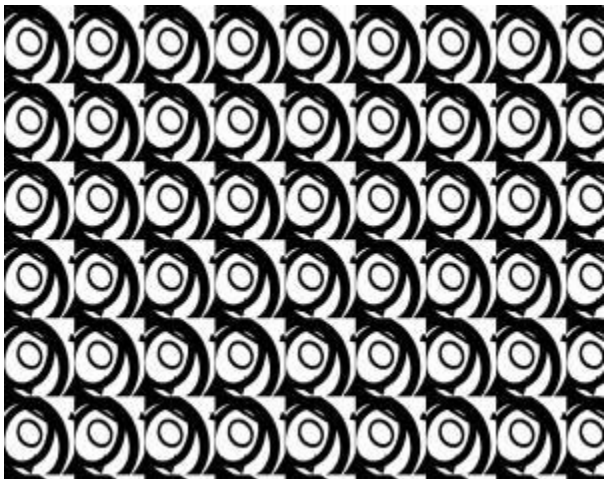

● با کمک هیپنوتیزم لکنت زبان فراموش می شود

حدود ۵ درصد از افراد جامعه در دورانی از زندگی خود به درجات ضعیف یا شدید لکنت زبان دچار می شوند. طیف گسترده ای از روش های درمان دارویی و غیر دارویی از جمله هیپنوتیزم درمانی در معالجه نسبی یا کامل این بیماری موثر است. درمان بایستی هر چه زودتر صورت بگیرد، پیش از این که لکنت زبان به یک عادت تبدیل شود و یا در بیمار " حالت شرطی" ایجاد کند. لکنت زبان به ارتباطات انسانی و موفقیت تحصیلی، اجتماعی و عاطفی فرد لطمات شدیدی زده و موجب شرمندگی، گوشه گیری و عقب ماندگی شخص می شود.

● میزان شیوع لکنت زبان

حدود ۵ درصد از نوزادان در کودکی یا نوجوانی ممکن است به درجات متفاوتی از لکنت زبان مستمر یا گذرا دچار شوند. شیوع این بیماری در پسرها سه برابر و در برخی از منابع ۹ برابر شایع تر از دختران است. لکنت زبان که در طی آن در غیاب هر گونه ضایعه جسمی و ساختاری برخی از سیلاب ها و اصوات تکرار شده و یا کشیده و طولانی می شوند در اکثریت عظیمی از موارد قابل درمان است.

● علل پیدایش لکنت زبان

لکنت زبان نوعی اختلال در رشد و تکامل تکلم است که علت واقعی آن هنوز به خوبی روشن نشده و به نظر می آید این اختلال تکلمی به ۴ صورت متفاوت می تواند پدید آید:

▪ مرحله اول در دوره پیش از سنین دبستانی است. در بسیاری از موارد والدین اصرار دارند یک واقعه ترسناک را به عنوان عامل ایجاد این بیماری معرفی کنند. این شکل از بیماری در بیشتر موارد به خودی خود بر طرف می شود.

▪ مرحله دوم در اولین سال دبستان پدید می آید و به تدریج با مزمن شدن به سال های بعدی عمر کشیده می شود. کم کم کودک نسبت به این اختلال آگاهی پیدا کرده و از وجود آن رنج می برد.

▪ مرحله سوم معمولا پس از ۸ سالگی پدید آمده و بدون درمان می تواند تا سنین بزرگسالی ادامه پیدا کند. در این شکل از بیماری کودک زمانی که با خودش، عروسکش و یا دوستان نزدیکش صحبت می کند، لکنت زبان ندارد، ولی در شرایط خاصی مانند صحبت کردن در کلاس، مکالمه با

www.takbook.com

www.takbook.com

افراد غریبه به ویژه افراد مهم و پر هیبت و یا در زمان خرید یا تلفن کردن دچار لکنت زبان می شود.

▪ مرحله چهارم در سال های آخر نوجوانی پدید می آید. در کودکان و نوجوانان مبتلا به لکنت زبان دو عارضه رفتاری زیر به ویژه در مقایسه با دیگران به چشم می خورد: احساس خود کم بینی یا حقارت. هر چند ممکن است این نشانه عارضه بیماری بوده باشد، ولی پیدایش این احساس در این سن عامل بسیار مهمی در ایجاد انواع عقب ماندگی و عدم موفقیت است. وجود اضطراب و بی قراری در شرایط اجتماعی و زود رنجی شدید.

● درمان لکنت زبان

لکنت زبان از بیماری هایی است که در پرتو شناخت درست بیماری توسط والدین و اراده آنها در شروع و ادامه درمان در بیشتر موارد به طور کامل یا نسبی درمان می شود . البته روش های درمانی بسیار متعدد و متنوعی برای آنها ارائه شده که به نظر می آید در بین طیف گسترده انواع روان درمانی ها، هیپنوتیزم درمانی دارای امتیازات زیر باشد:

۱) در متن پیدایش و جریان خلسه هیپنوتیزمی، آرامش و درمان اضطراب و بی قراری وجود دارد، در حالی که انواع روان درمانی های دیگر خود می توانند اضطراب بر انگیز باشند.

۲) در تمام انواع هیپنوتیزم درمانی، به افزایش اعتماد به نفس توجه می شود که این دو نکته در درمان لکنت زبان بسیار مهم هستند.

۳) در جریان هیپنوتیزم درمانی بر خلاف راه های دیگر با عدم تاکید بر روش ها و تمرین های تکلمی شدید، بیمار تحت تاثیر فشار بیزار کننده ای قرار نمی گیرد.

۴) در شرایط خلسه هیپنوتیزمی – حتی در پایان جلسه اول – بیمار خیلی بهتر از شروع جلسه صحبت می کند. به این ترتیب ضبط نوار صوتی در این شرایط و باز پخش آن پس از پایان جلسه، تاثیرات بسیار زیادی بر روی روحیه بیمار و امید او به درمان می گذارد.

۵) پس از چند جلسه درمانی، می توان به بیمار " خود هیپنوتیزم " را آموزش داد تا او خود در اوقات فراغت بتواند به درمان خودش کمک کند.

۶) با کمک تکنیک تلقینات بعد از هیپنوتیزمی می توان در شرایط خلسه هیپنوتیزمی به بیمار تلقین کرد که او بعدها و در شرایط هشیاری هم احساس آرامش و اعتماد به نفس خود را حفظ کرده و خیلی آرام و سلیس صحبت خواهد کرد.

● نحوه انجام هیپنوتیزم درمانی برای درمان لکنت

در یک جلسه مقدماتی مشاوره، درمانگر ضمن آشنایی با بیمار، به او و اطرافیانش این مطالب را می گوید:

▪ هیپنوتیزم درمانی یک روش درمانی غیر دارویی و در متن پزشکی است و دارای اصالت علمی و قانونی است.

▪ هیپنوتیزم درمانی یک روش درمانی پر قدرت و مطلقا بدون عارضه است.

▪ در طی دوره درمان – حتی از ماه اول – به تدریج آثار بهبودی در نحوه تکلم بیمار پیدا می شود. روش های آرامش بخش یا ریلکس کننده در کنار تکنیک های افزایش دهنده اعتماد به نفس، از همان جلسه اول موجب پیشرفت در درمان می شود.

▪ در ماه اول هر هفته دو جلسه هیپنوتیزم درمانی برای بیمار صورت می گیرد و به بیمار برای ادامه درمان، خود هیپنوتیزم آموزش داده می شود. در چند ماه بعد بیمار فقط ماهی دوبار به پزشک مراجعه می کند و به تدریج با کمک نوار صوتی و خود هیپنوتیزم، بیمار ادامه درمان را به عهده می گیرد.

▪ هیپنوتیزم درمانی مانند انواع دیگر روان درمانی برای رسیدن به یک نتیجه کامل و مستمر، ممکن است به جلسات درمانی بیشتری نیاز داشته باشد.

منبع : انجمن درمانگران ایران

http://vista.ir/?view=article&id=316977

VISTA.IR
Online Classified Service

www.takbook.com

www.takbook.com

هیپنوتیزم درمانی

● تعریف هیپنوتیزم درمانی

" هیپنوتیزم درمانی" یک روش درمانی است که در یک مرحله یا مراحلی از آن از هیپنوتیزم استفاده می شود. هیپنوتیزم درمانی می تواند به دو شکل متفاوت صورت بگیرد:

۱) دگر هیپنوتیزم درمانی: در این حالت، درمانگر پس از صحبت کردن با بیمار و ایجاد آمادگی ذهنی و روحی در او، در صورت نیاز بیمار به القای خُلسه هیپنوتیزمی، او را به عمق مناسبی که برای برنامه درمانی اش مناسب باشد، می رساند و در این شرایط به هیپنوتیزم درمانی می پردازد.

۲) خود هیپنوتیزم درمانی: در این روش کافی است بیمار طی ۲ یا ۳ جلسه ، طریقه استفاده از خود هیپنوتیزم و نحوه درمان و تلقین به خود را بیاموزد. پس از آن می تواند با روشی که یاد گرفته خودش را در خلسه هیپنوتیزمی قرار دهد و در این شرایط، به صورت ذهنی ، متن تلقین را مرور کند و یا به نوار صوتی که پس از چند دقیقه سکوت. (مدت لازم برای رسیدن او به حالت خود هیپنوتیزم) متن تلقین را پخش می کند ، گوش دهد. در این وضعیت ، بیمار بدون نیاز به مراجعات مکرر به مطب پزشک و صرف هزینه گزاف ، خودش این برنامه درمانی را انجام می دهد.

برای آموزش خود هیپنوتیزم به افراد عادی جامعه، بایستی به نکات زیر توجه شود:

۱) آموزش خود هیپنوتیزم راه رسیدن سریع به حالت آرامش است.

۲) کسانی که برای آموزش خود هیپنوتیزم مراجعه می کنند ، از سلامت روانی و حداقل هوش متوسط بهره مند باشند.

۳) داوطلبان فراگیری خود هیپنوتیزم به این نکته توجه داشته باشند که برای رسیدن به عمق مناسبی از خلسه باید:

الف) استعداد ذاتی داشته باشند.

ب) با هیپنوتیزور همکاری لازم را بکنند.

۴) باید به کسانی که مایلند خود هیپنوتیزم را بیاموزند، این نکته مهم را تذکر داد که آنها در حالت خود هیپنوتیزم بیدار و هوشیار بوده و نسبت به صداها و وقایعی که در محیطشان می گذرند، آگاهی دارند و در پایان جلسه معمولاً آنها را به یاد می آورند.

۵) آموزش خود هیپنوتیزم با هوش ، قدرت خلاقیت و انگیزه داوطلب رابطه مستقیم دارد. بنابراین کسانی که عقب ماندگی ذهنی یا آشفتگی روانی دارند ، با احتمال زیاد به هیپنوتیزم و خود هیپنوتیزم نمی رسند.

۶) کسانی که در مدی تیشن، یوگا، ریلاکس شدن و ... پیشرفت خوبی داشته اند ، خیلی سریع تر و بهتر می توانند خود هیپنوتیزم را یاد بگیرند.

۷) کسانی که خود هیپنوتیزم را یاد می گیرند، هر قدرکه بیشتر تمرین کنند، هم زودتر به خُلسه هیپنوتیزم می رسند و هم عمق خلسه آنها بیشتر می شود .

● سندرم روده تحریک پذیر و درمان آن توسط هیپنوتراپی متمرکز بر دستگاه گوارش

سندرم روده ی تحریک پذیر (Irritable bowel syndrome (IBS)) یک بیماری شایع، مزمن و ناتوان کننده و بخشی از اختلالات عملکردی دستگاه گوارش (Functional gastrointestinal disorders) می باشد که با علایم درد یا ناراحتی (Discomfort) شکمی همراه با اختلال در دفع و عادات روده تظاهر پیدا می کند. شیوع این بیماری در جامعه بالا و بین ۹ تا ۲۲ درصد می باشد با این حال در حدود ۷۰ درصد مبتلایان به IBS به پزشک

www.takbook.com

www.takbook.com

مراجعه نمی کنند که عواملی از قبیل فرهنگ، شدت بیماری، فاکتورهای سایکولوژیک، دسترسی به پزشک و ... در این امر دخیل می باشند، با این وجود حدود ۱۲ درصد بیماران مراجعه کننده به درمانگاه های عمومی و ۲۵ تا ۵۰ درصد بیماران مراجعه کننده به کلینیک های تخصصی گوارش را این بیماران تشکیل می دهند. شیوع IBS در نقاط جغرافیایی مختلف با هم متفاوت است، اما به طور کلی در زنان شیوع بیشتری دارد و سن اکثر بیماران ۳۰-۵۰ سال می باشد. تا کنون به جز یک مطالعه در شهرکرد که شیوع IBS را کمتر از کشورهای غرب و نزدیک به جوامع آسیا گزارش نموده است مطالعه ی جامعی در مورد اپیدمیولوژی این بیماری در ایران انجام نشده است.

IBS اغلب با اختلالات سایکولوژیک از قبیل اضطراب و افسردگی، اختلال در کیفیت زندگی، ناتوانی، اختلال در امور شغلی و غیبت از محل کار و ایجاد مخارج سنگین همراه است. عوامل روانشناختی اگرچه به خودی خود بخشی از IBS نمی باشند، نقش مهمی در سیر بیماری و پیامدهای بالینی دارند. استرس، اضطراب و افسردگی در این بیماران شایع و قویاً با شروع و شدت علایم ارتباط دارند به طوری که برخی از محققین IBS را جزئی از اختلالات روان-تنی (Psychosomatic) قلمداد می کنند. علایم IBS بر اساس شدت به خفیف، متوسط و شدید تقسیم بندی می شود. حدود ۱۵ در صد از بیماران دارای علایم شدید و اکثراً به درمان های رایج (دارو و رژیم درمانی) مقاوم هستند که به خاطر ویزیت ها و معاینات مکرر در نزد متخصصین متعدد و درمان های طولانی مدت اما نا موفق، بار مالی و کاری زیادی را بر سیستم بهداشتی متحمل می کنند از این رو همواره درمان و نحوه ی برخورد با این بیماران از مشکلاتی است که متخصصین گوارش و همچنین خود بیماران با آن روبرو می باشند.

در نتیجه از چند دهه ی گذشته تا کنون بیماران مقاوم به درمان مرکز توجه درمان های سایکولوژیک از قبیل درمان شناختی-رفتاری (Cognotive-Bhavioral Therapy)، آرام سازی، روان درمانی پویا و هیپنوتراپی قرار گرفته اند. هر چند که تعریف جامعی از IBS ِ مقاوم به درمان (Refractory IBS) وجود ندارد، طبق شواهد تا کنون پر کاربرد ترین و مؤثر ترین درمان برای این نوع بیماران متد هیپنوتراپی متمرکز بر دستگاه گوارش می باشد که اولین بار در سال ۱۹۸۴ توسط دکتر Whorwell ابداء گردید و شامل ۱۲ جلسه ی هفتگی به همراه تمرین خود هیپنوتیزم توسط نوار صوتی در منزل در فواصل جلسات می باشد. در هر جلسه پروسه ی هیپنوتراپی طبق استاندارد شامل مراحل القاء، آرام سازی، عمیق سازی خلسه، تلقینات درمانی متمرکز بر دستگاه گوارش، تلقینات تقویت اگو (Ego strengthening) و پایان دادن به خلسه می باشد. کارایی این متد در مطالعات بسیاری ارزیابی شده و بیش از ۷۰ درصد بیماران مقاوم به درمان به هیپنوتراپی پاسخ می دهند و از این دسته در بیش از ۸۰ درصد آثار درمانی از ۲ تا ۵ سال پایدار بوده است. هیپنوتراپی علاوه بر بهبود درد، ناراحتی شکمی و عادات روده همچنین موجب بهتر شدن کیفیت زندگی، کاهش اضطراب و افسردگی و بهبود سایر مشخصات غیر روده ایی IBS از قبیل استفراغ، تهوع، سردرد، خستگی و نفخ به میزان چشم گیری شده است. کارایی قابل توجه هیپنوتراپی در درمان IBS منجر به ایجاد یک مرکز درمانی درUK National Health Service شده که اختصاصاً به درمان این بیماران می پردازد.

گروه هیپنوتراپی دانشگاه علوم پزشکی اصفهان در حال حاضر در حال انجام یک مطالعه در این زمینه با کمک مؤسسه تحقیقاتی درمانی گوارش پورسینای حکیم در اصفهان می باشد. امیدواریم با نتایج این مطالعه بتوانیم قدمی در راه کمک به درمان این بیماران برداشته باشیم.

منبع : انجمن درمانگران ایران

http://vista.ir/?view=article&id=316979

VISTA.IR
Online Classified Service

www.takbook.com

www.takbook.com

هیپنوتیزم درمانی، تنها تلقین کردن نیست!

خلسه هیپنوتیزمی، حالتی شبیه به خواب یا به اصطلاح "خوابواره" است که در جریان آن فرد هیپنوتیزم شده در شرایط تلقینپذیری شدیدی قرار میگیرد. از اینشرایط تلقینپذیری یا حرفشنوی ذهنی شدید، فرد درمانگر برای درمان بیماری یا تغییرهای مناسب رفتاری، یک خلسه سبک یا متوسط هیپنوتیزمی وارائهٔ تلقینهای لفظی یا کلامی کافی است ولی استفاده از روشهای پیشرفتهتری که فرد هیپنوتیزمشونده، بهجای "شنیدن مطالبی" به "مشاهده مناظری" نائل میشود از تأثیرهای بیشتری برخوردار است برای نمونه:

- در "ان.ال.پی" که میتوان آن را علم یا روش رسیدن به "شادکامی و موفقیت" تلقی کرد؛ اگر با تشویق تلقین و استفاده از قدرت تصور یا تجسم، کاری کنیم که فرد خود را در اوج موفقیت و یا در آستانهٔ رسیدن به هدف احساس کند احتمال رسیدن او در زندگی واقعی و یا درآستانهٔ رسیدن به هدف احساس کند، احتمال رسیدن او در زندگی واقعی به آن هدف دل خواه، بیشتر میشود به این تکنیک "COMPELLING FUTURES" گفته میشود. باکمک هیپنوتیزم، این امکان وجود دارد که با سادگی نسبی، فرد خود را در شرایط اوج موفقیت "مشاهده" کند و در نتیجه، انگیزه و انرژی بسیار زیادی برای رسیدن به هدف پیدا کند.

برای نمونه زن یا مرد بسیار چاقی که در روابط اجتماعی با مشکلهائی همراه هستند ممکن است درخلسهٔ هیپنوتیزمی (در جریان یک میهمانی یا عروسی) خودشان را در اوج تناسب و برازندگی مشاهده کنند، طوری که عدهٔ زیادی با تحسین و تمجید به آنان بنگرند و دربارهٔ راز موفقیت آنان پرسشهائی را مطرح سازنددر شرایط کنونی رفتن به دانشگاه و اخذ مدرک دانشگاهی، یک آرزوی بزرگ است در شرایط خلسه هیپنوتیزمی، این امکان بوجود میآید که یک دانشآموز دبیرستانی، خود را در جشن فارغالتحصیلی دانشگاه در شرایطی احساسی مشاهده کند که لباس فارغالتحصیلی را پوشیده و کلاه مخصوص را بر سر نهاده است.

ایجاد رویا یا خواب دیدن برای پیبردن به مشکلهاینهفته و پوشیدهٔ بیمار، روش جذابی است که میتوان بهخوبی از آن در هیپنوتیزم درمانی استفاده کرد. در عمق مناسبی از خلسهٔ هیپنوتیزمی قرار گرفته، در ارتباط با هدفهای درمانی، خاطرهای را ایجاد کرد.

- میتوان در شرایط خلسه، مدادی بهدست بیمار داد تا در ارتباط با مشکلی که دارد مطلبهائی را بنویسد و یا نقاشی کند.

- نتیجهگیری پایانی در زمینهٔ هیپنوتیزم درمانی

هیپنوتیزم درمانی، روشی است که در جریان درمان یک بیماری یا مشکل رفتاری، از هیپنوتیزم هم استفاده میشود هر چند در بسیاری از موارد تنها مقتضیات لفظی یا کلامی کفایت میکند ولی در برخی از موارد میتوان از روشهای تخصصیتر و پیچیدهتری مانند سیر قهقرائی در زمان، برگشت به سالهای گذشتهٔ زندگی، القاء خواب یا رویا تداعی آزاد، خیره شدن به گوی بلورین یا آئینه نقاشی یا طراحی هیپنوتیزمی، داستانپردازی، خاطرهمصنوعی و... هم استفاده کرد. استفاده از این روشها درشرایطی ممکن است که فرد هیپنوتیزم درمانگر از اینروشها اطلاع و در انجام آنها تجربه و مهارت داشته باشد و فرد مراجعه کننده هم از استعداد هیپنوتیزمپذیری کافی، بهرهمند باشد آشنائی با خلسهٔ هیپنوتیزمی و رسیدن بهخلسههای عمیق، در طی چند جلسه هیپنوتیزم شدن حاصل میشود استعداد هیپنوتیزمپذیری افراد جامعه بایکدیگر متفاوت است.

www.takbook.com

www.takbook.com

منبع : مجله شادکامی و موفقیت

http://vista.ir/?view=article&id=265678

VISTA.IR
Online Classified Service

هیپنوتیزم دریچه ای به ضمیر ناخود آگاه

● تاریخچه هیپنوتیزم

در قرن ۱۵ بیماری شبیه عذابی بود که از سوی خدایان نازل شود. پزشکان در آن زمان وضعیت خود آگاهی بیماران خود را کاهش می دادند و به این ترتیب آنها را معالجه می کردند. البته آنها حتی گاهی از این متد برای درمان خودشان هم استفاده می کردند.

پزشکان معتقد بودند که هم ضمیر خودآگاه و هم ناخود آگاه انسان به راحتی قادر به درک پدیده های بسیاری است و قدرت درک انسان بسیار بالا ست. بیماران با اعتقاد بر اینکه در حال درمان هستند، واقعا درمان می شدند.مصری های باستان نیز از پدیده هیپنوتیزم برای بهبود شرایط و وضعیت روحی و جسمانی شان استفاده می کردند.

نقاشی ها و مجسمه های باقی مانده از مصر و یونان باستان نشان دهنده آن است که در زمان های قدیم به درمان انسان ها به هنگام خواب معتقد بودند. در سال ۱۷۷۳ فرنژمسمر یک استرالیایی به همراه کشیشی به نام ماکسیمیلیون هل بیماران مبتلا به جنون عصبی را با استفاده از آهن ربا درمان می کردند. آنها معتقد بودند که در بدن هر انسان جریانی از مواد معدنی وجود دارد که برای درمان بیماری ها می توان از آن استفاده کرد. مسمر و دوستش سالنی را مخصوص این کار آماده کرده بودند که بیماران در آنجا دراز می کشیدند و به عضو دردمند خود آهنربا می چسباندند.

مسمر پس از چند سال برای توسعه تئوری خود به پاریس رفت. وی بعدها به این نتیجه رسید که مغناطیس با کمک تصورات خیالی در درمان بیماری ها موثر است. گرچه تئوری مسمر پایه های اولیه هیپنوتیزم را بیان کرد اما این تئوری توسط بسیاری از پزشکان رد شد چون آنها معتقد بودند این قدرت مغناطیسی را مغز خود انسان ایجاد می کند که از مغز به سرتاسر بدن جریان می یابد. او برای اثبات تئوری اش تصمیم گرفت بیماران را طوری به خواب ببرد که به دستوراتش عمل کنند.در سال ۱۸۴۱ یک دکتر انگلیسی به نام جیمز برید مرد فرانسوی را دید که در گوش بیماران خود وزوز می کند. او بسیار متعجب شد و تصمیم گرفت از این تکنیک در درمان بیماران خودش استفاده کند.

او از یک جسم درخشان برای به خواب بردن بیمارانش استفاده می کرد. بیماران او هنگام خواب توصیه های درمانی دکتر را می پذیرفتند. او معتقد بود که جسم درخشان باعث خستگی سیستم عصبی می شود. وی برای نخستین بار نام هیپنوتیزم را برای این حالت انتخاب کرد. واژه هیپنو به

www.takbook.com

www.takbook.com

مفهوم خدای خواب است. دکتر امبرویز لیبالت در سال ۱۸۸۶ به پرفسور جان الیوستون پیوست و هر دو نظریه مغناطیسی را رد کرده و نظریات جدیدی درباره هیپنوتیزم ارائه دادند. آنها در بیماران هیپنوتیزمی خود مشاهده کردند که بیماران هیپنوتیزمی بیشتر راجع به وقایع گذشته زندگی خود صحبت می کنند و اگر از نظر روحی دچار مشکل هستند ریشه حل مشکلاتشان را در گذشته می یابند.

در جنگ جهانی اول سربازان آمریکایی دریافته اند که بیماران موجی را با استفاده از هیپنوتیزم می توان درمان کرد و به آنها این امکان را می داد که به سرعت به خط مقدم بازگرداند. از آن پس هیپنوتیزم به عنوان یک متد بسیار جدی و با اهمیت مطرح شد و همه پزشکان به آن احترام می گذاشتند. بعضی از افراد با استفاده از هیپنوتیزم خودشان را درمان می کردند و نیازی به مراجعه به دکترها و یا روان شناسان نمی دیدند. هیپنوتیزم تنها یک ابزار برای درمان بیماری بود. از این روش به خصوص برای درمان استرس، بیماری های عصبی و دندانپزشکی استفاده می شد. از هیپنوتیزم برای درمان ترس هم استفاده می شود.

- هیپنوتیزم چیست؟

هیپنوتیزم به حالتی می گویند که ذهن انسان از حالت آگاهی وارد وضعیت ناخودآگاهی می شود، به این ترتیب که شخصی که در حال هیپنوتیزم است به دستورهای اطرافیانش پاسخ مثبت می دهد. البته افراد متخصص باید برای به خواب کردن بسیار دقیق برنامه ریزی کنند چون در بعضی از حالات فرد از خواب بیرون نمی آید و ایجاد خطر می کند. در هیپنوتیزم مغز تمام موضوعاتی را که مدت ها در ذهن نگه داشته است بر زبان می آورد و بیماران تحت هیپنوتیزم بیشتر نسبت به بیماران دیگر به دستورهایی که به آنها داده می شود انعطاف پذیر هستند. مطالعات نشان داده است که ۳۰ درصد از مردم به راحتی هیپنوتیزم می شوند در حالی که ۲۰ درصد در قبال هیپنوتیزم از خود مقاومت نشان می دهند. به راحتی می توان افرادی را که به هیپنوتیزم پاسخ مثبت می دهند تشخیص داد. حتما افرادی را دیده اید که هنگام تماشای تلویزیون پلک نمی زنند و جذب فیلم می شوند و از هر اتفاقی که در اطرافشان رخ می دهد به راحتی می گذرند.

افرادی هم که به راحتی به مدیتیشن پاسخ می دهند به راحتی با هیپنوتیزم به خواب می روند.در بعضی از موارد هیپنوتیزم، افراد به خواب بسیار عمیقی می روند که در این حالت توانایی به خاطر آوردن اتفاقات گذشته زندگی خود را ندارند. به جز این موارد نادر بیمار به راحتی به یاد می آورد که چه اتفاقاتی در گذشته زندگی اش رخ داده است. به یاد آوری خاطرات گذشته اغلب نقش مهمی در درمان اختلالات روحی بیمار بازی می کند. مردم بسیاری از سرزمین های دنیا بخصوص آسیا از زمان های بسیار قدیم از هیپنوتیزم استفاده می کردند.

اما در آن زمان ها هر کس خودش به تنهایی از هیپنوتیزم استفاده می کرد. شاید بتوان گفت مسمر با نظریه مغناطیسش دانشمندان را به تحقیقاتی درباره هیپنوتیزم وادار کرد. گرچه نظریه او درباره مغناطیس بعدا رد شد اما او هم یکی از افرادی است که درباره شکل گیری هیپنوتیزم کمک های بسیاری به دانشمندان کرده است.متخصصان به روش های متفاوتی بیماران را هیپنوتیزم می کنند. بعضی اوقات بیمار با تکرار آنچه پزشک می گوید وارد خواب می شود، ولی در بیشتر موارد با نگاه کردن به یک شیء ذهن بیمار وارد مرحله ناخودآگاهی می شود. شاید جالب باشد که بدانید خط های ممتد خیابان هم می توانند انسان را هیپنوتیزم کنند. حتما برای شما هم پیش آمده که در سفرهای طولانی به این خطوط سفید خیره شوید و احساس خستگی کنید!

پزشکان می گویند انسان هایی که تحت هیپنوتیزم قرار می گیرند هیچ وقت نمی توانند دروغ بگویند و یا عملی علیه ارزش های اخلاقی خود انجام دهند.

منشا تمام رفتارها و تفکرات ذهن انسان ضمیر ناخودآگاه اوست. به گفته محققان ۹۸ درصد از اعمالی که ما انسان ها انجام می دهیم از ضمیر ناخودآگاه همان سرچشمه می گیرد. اما ما نسبت به تفکرات و یا هر چیز دیگری که در آن قسمت از ذهنمان قرار دارد آگاهی نداریم.حتما برای شما هم پیش آمده است که قرار ملاقات مهمی را فراموش کنید و زمانی هم که آن را به خاطر بیاورید بسیار دیر شده است علت این امر آن است که ضمیر ناخودآگاه شما اجازه نداده است که آن را به یاد آورید. می توان این طور تصور کرد که بین ضمیر خودآگاه و ناخودآگاه یک در وجود دارد، هنگامی که شما آرامش دارید و عصبی نیستید این در باز می شود و همه چیز را به یادتان می آورد.علت خواب دیدن هم همین است.

www.takbook.com

www.takbook.com

هنگامی که انسان ها می خوابند در ضمیر ناخودآگاه انسان باز می شود و همه رفتارها و تفکرات را به یاد آنها می آورد و همین امر موجب خواب دیدن می شود.هنگام هیپنوتیزم هم در ضمیر ناخودآگاه باز می شود و انسان به تمام چیزهایی که اطرافیانش به او می گویند پاسخ مثبت می دهد. برای مثال اگر کسی از شما بخواهد که بیماری تان را فراموش کنید شما هم به پیشنهاد او پاسخ مثبت داده و همین امر موجب می شود که برای ضمیر ناخودآگاه انسان دوباره طوری برنامه ریزی شود که انسان را درست به آن سمت وسویی بکشاند که دوست دارد.

- هیپنوتیزم درمانی

از هیپنوتیزم برای درمان بسیاری از بیماری ها استفاده می شود.

- کاهش وزن
- ترک سیگار
- افزایش اعتماد به نفس
- افزایش مهارت ها تست زنی در کودکان
- کاهش ترس و عصبانیت و استرس
- درمان کم خوابی و دیگر اختلالات به هنگام خواب
- ترک اعتیاد
- درمان درد عضلات در بیماری های جسمی
- درمان دردهای میگرنی

بعضی از افرادی که تحت هیپنوتیزم درمان شده اند معتقدند که از این متد برای درمان بیماری های زیر هم می توان استفاده کرد که از لحاظ علمی صددرصد پذیرفته نیست.

- درمان آسم
- بیماری های قلبی
- سرطان
- کاهش وزن دائمی
- درمان بیماری های پوستی
- بیماری های جسمانی

- روز جهانی هیپنوتیزم

هیپنوتیزم هم مثل بسیاری از روزهای دیگر، روز جهانی دارد. در چنین روزی همه متخصصان هیپنوتیزم دور هم جمع می شوند و نظریات و تجربیات خود را درباره هیپنوتیزم و مزایای آن در میان می گذارند. اگر افرادی به حقیقت هیپنوتیزم شک دارند و یا دوست دارند بدانند که در حالت خواب چه احساسی به انسان ها دست می دهد می توانند در جلسات رایگان روز جهانی هیپنوتیزم شرکت کنند و به سخنان افرادی که در حالت هیپنوتیزم روی نوار ضبط شده است گوش دهند. او رموند گیل رئیس انجمن هیپنوتیزم آمریکا برای نخستین بار چهارم ژانویه را روز جهانی هیپنوتیزم اعلام کرد. این روز به علت همراه شدن با سال نو بسیار مورد توجه مردم دنیا قرار می گیرد.

خیلی از افراد سال نو خود را با تجربیات جدیدی درباره هیپنوتیزم آغاز می کنند. متخصصان هیپنوتیزم از سال ۲۰۰۵ تصمیم گرفتند برای هیپنوتیزم روز جهانی تعیین کنند. هر سال با کمک تجربیات سال گذشته متخصصان می کوشند آگاهی مردم به هیپنوتیزم را افزایش دهند. هیپنوتیزم متد بسیار خوبی برای شروع یک تغییر اساسی در زندگی است. این تغییر هم می تواند جسمی و هم روحی باشد.

منبع : روزنامه کارگزاران

www.takbook.com

www.takbook.com

http://vista.ir/?view=article&id=250276

VISTA.IR
Online Classified Service

هیپنوتیزم صحنه

هیپنوتیزم صحنه به وضعیتی گفته می‌شود که در یک کلاس درس، سالن نمایش، محل نمایشهای سیرک یا به خاطر سرگرمی و یا خنده، گروهی از حاضران در یک سالن به روی صحنه فراخوانده شوند و هیپنوتیزور با هیپنوتیزم کردن آنها و اجرای پدیده‌های جالب و جذاب هیپنوتیزمی روی آنها، موجبات سرگرمی و خنده‌ی حضار یا معرفی هیپنوتیزم را به روایتی عامیانه فراهم می‌سازد.

همانطور که در معتبرترین کتابهای درسی هیپنوتیزم از جمله بخش ۱۷ از کتاب القای خلسه و تلقین نگارش دکتر کوریدون هاموند ذکر شده، عوارض و عواقب بسیار شدیدی مانند مرگ، دیوانگی و بسیاری از ناراحتی‌های روانی که در این نوشته تنها به قسمتهایی از آنها اشاره شده، بلافاصله یا مدتی پس از این جلسه‌های هیپنوتیزم صحنه، در بین حدود ۳۳% از شرکت کنندگان محتمل است.

- عوارض و عواقب سوء استفاده از هیپنوتیزم

دکتر اریک فروم درشرح و تفسیر هیپنوتیزم آن را «یک حالت کاهش یافته‌ی هوشیاری» معرفی کرده و در بیان آسیب‌پذیریهای آن می‌گوید «در متن آن خطرات متعددی برای بیماران محتمل و متصور است، اگر هیپنوتیزم در اختیار یا در دستان درمانگران بی‌دقت و بی‌احتیاطی قرار بگیرد که به صورت ضعیفی آموزش دیده و شایستگی و کاردانی کافی را کسب نکرده باشند».

- عوارض هیپنوتیزم صحنه یا هیپنوتیزم گروهی

در صفحه‌ی ۱۲۸ از کتاب‌القای خلسه و تلقین، ویراسته‌ی دکتر کوریدون هاموند این مطالب به چشم می‌خورند:

مطالبی که در زمینه‌ی عواقب بعدی هیپنوتیزم صحنه وجود دارند، از دو نقطه نظر با ارزش هستند:

۱) این کار ممکن است توسط یکی از صاحبان مشاغلی که مجاز به استفاده از هیپنوتیزم هستند، برای آموزش همگانی، از جمله در دانشگاهها، مقاطع راهنمایی و دبیرستانی برای آشنایی تماشاچیان با هپینوتیزم و جلب حمایت آنها از برنامه‌های هیپنوتیزم صحنه صورت بگیرد. تمام افراد متخصص باید نقش مهمی را در حفاظت جامعه به عهده بگیرند. نتایج تحقیقات انجام شده توسط دو پژوهشگر، در این زمینه نشان می‌دهد که هیپنوتیزم صحنه آن چنان ادراکات و باورهای عامه‌ی مردم را نسبت به هیپنوتیزم مغشوش می‌کند، که بعدها حتی هیپنوتیزم درمانگران اصیل و برای اهداف درمانی هم در این مناطق ممکن است دچار محدودیت شوند.

۲) اگر حتی در شرایط درمانی، با درجاتی از بی‌احتیاطی و نا آگاهی هیپنوتیزم صورت بگیرد، ممکن است بیماران در معرض خطرات متعددی قرار بگیرند.

www.takbook.com

www.takbook.com

● گزارشهای علمی و مستند دربارهی عواقب ویرانگر هیپنوتیزم صحنه

در صفحات ۱۲۸ و ۱۲۹ از کتاب القای خلسه و تلقین با ذکر مأخذ ومنابع به این عواقب و عوارض از هیپنوتیزم گروهی یا صحنه در شرکتکنندگان اشاره و تأکید شده است:

▪ علائم و نشانههای دیرپای گسستگی ذهنی.

▪ احساس گم گشتگی و عدم وقوف به زمان و مکان و پیدایش رفتارهای ضد اجتماعی.

▪ نیاز به بستری شدن در بیمارستان با یک احساس بهت زدگی که تا یک هفته پس از شرکت در یک هیپنوتیزم صحنه در فردی وجود داشته و این بیمار به این احساس و ادراک رسیده بود که روی صحنه مورد صدمه و تحقیر قرار گرفته است.

▪ یک پژوهشگر گزارشی از یک مرد ۲۵ ساله را منتشر کرده که بدون وجود سابقهی ابتلا به جنون، پس از شرکت به عنوان سوژه در یک جریان هیپنوتیزم صحنه به نوعی دیوانگی شبیه به اسکیزوفرنی یا جنون جوانی دچار شده و تا ۳ روز پس از شرکت در این برنامه، به توهمات شنوایی دچار شده و به این باور رسیده بود که به او گفته میشد که چه کارهایی را انجام دهد.

پس از بستری شدن در بخش بیماریهای روانی، ۹ روز پس از شرکت در مراسم یک هیپنوتیزم گروهی یا صحنه، معاینه از وضع روانی این فرد، مشخص کرد که به اندیشه پردازی پارانوییدی - نوعی جنون - دچار شده است. پیدایش عقایدی در زمینهی توهم انتساب و یا قبول انجام هر کاری را که در محیط اطراف انجام میشد به خود و توهمات شنوایی به صورت دوم شخص از دیگر علائم ناراحتیهای او بود.

به نظر میآمد که شرکت در هیپنوتیزم صحنه یا هیپنوتیزم گروهی یک عامل تسریع کننده برای پیدایش جنوان در این فرد بوده است.

● هیپنوتیزم صحنه درتضاد با هیپنوتیزم درمانی

▪ در ۳ نفر از ۸ نفری که در یک برنامهی هیپنوتیزم صحنه شرکت کرده بودند، احساس گیجی، ناراحتی، شرمندگی و ترس پیدا شده بود، در حالی که این ۸ نفر پس از تجربهی انفرادی هیپنوتیزم پزشکی یا بالینی، همگی به اتفاق آرا تجربهی هیپنوتیزم بالینی را که همیشه به صورت انفرادی صورت میگیرد، مثبت توجیه و تفسیر کرده بودند.

▪ در یک پژوهش علمی و آماری که روی ۱۸ فردی که در یک برنامهی هیپنوتیزم صحنه شرکت کرده بودند علائم و نشانههایی مانند احساس شرمندگی، علائم و نشانههای استرسهای پس از وقایع بسیار آسیبزای روانی، فرو رفتن خود به خود به حالت خلسه یا به اصطلاح خواب هیپنوتیزمی، اختلال در خواب، مشکلات در تمرکز ذهنی، احساس ترس و تصور یا توهم کنترل شدن توسط هیپنوتیزور صحنه در آنها پیدا شده بود.

▪ از آنجا که هیپنوتیزم صحنه شامل یک گروه میشود، بنابراین در شرایطی که گروهی تحت شرایط خلسهی هیپنوتیزمی در جمع بزرگتری قرار میگیرد، افراد متخصص یا بالینی باید به این نکته هم توجه داشته باشند که ممکن است هیپنوتیزم خود به خود در افرادی هم درگوشه و کنار سالن اتفاق بیفتد که به هیچ وجه تصور نمیرود که هیپنوتیزم شده باشند یابشوند.

▪ ۵ نفر از پژوهشگران به ارزشیابی و پیگیری شیوع ادراکات و تجربیات منفی همراه با شرکت در هیپنوتیزم صحنه در ۲۲ نفری پرداختهاند که با حمایت یک دانشگاه این مراسم روی آنها صورت گرفته بود. بسیاری از این افراد احساسهای خود را مثبت (ریلاکس کننده، جالب، هیجان انگیز، ارضاء کننده، روشنگر و دلپذیر) ذکر کرده بودند، در حالی که ۵ نفر ازآنها یا (۷/۲۲%) این عوارض و عواقب را چنین بیان کرده بودند: فراموشی کامل یا نسبی،یک تجربهی مزخرف یا احمقانه، یک احساس ناراحتکننده و ترسناک. جمعی از این افراد به این باور رسیده بودند که هیپنوتیزم از راه دور روی رفتارهای آنها تسلط و کنترل پیدا کرده است. یکی از آنها کاملاً قدرت نادیده گرفتن و از بین بردن حالت فراموشی خود را از دست داده و دچار احساس رنجیدگی، آزردگی و ترس شده بود.

● پیدایش مرگ پس از شرکت در هیپنوتیزم صحنه

یک دانشمند به نام هیپ در مقالهیی که با عنوان «یک مورد مرگ پس از هیپنوتیزم در صحنه» در سال ۱۹۹۵ در مجلهی هیپنوتیزم معاصر نوشته، به شرح احوال یک خانم جوان و سالم میپردازد که شب بعد از شرکت در یک نمایش هیپنوتیزم صحنه، جسد او را مرده در اتاق خوابش پیدا کردند.

www.takbook.com

www.takbook.com

هیپنوتیزم صحنه تلقین کرده بود که پس از علامتی که او می‌دهد، داوطلبان شرکت کننده در این برنامه یک شوک به یک جریان ۱۰.۰۰۰ ولتی الکتریسته را در محل نشیمن خود احساس خواهند کرد، پیش از اینکه قدرت برخاستن از صندلی را پیدا کنند!

پس از اینکه این خانم به خانه برگشت، احساس سرگیجه می‌کرد و به رختخواب رفت، فردا صبح جسد مرده‌ی او را در رختخواب پیدا کردند.

▪ همینطور گزارشهایی وجود دارند که نشان می‌دهند هیپنوتیزم صحنه ممکن است خاطرات و عقده‌های حل نشده مربوط به تجاوزهای جنسی در دوران کودکی را دوباره در فرد زنده و فعال سازد. در برخی از این موارد چنان عکس‌العمل‌های شدید و خشنی پدید می‌آید که فرد را مجبور به بستری شدن در بیمارستان روانی می‌کند. در مجموع هرگز نباید تصور شود که این گزارشها موارد استثنایی و نادری را شامل می‌شوند، بلکه دانشمندی به نام کرافورد در مقاله‌یی که در سال ۱۹۹۲ در مجله‌ی روانشناسی غیرطبیعی نگاشته، به این کشف و نتیجه رسیده که در حدود ثلث یا ۳۳% از افرادی که در هیپنوتیزم صحنه شرکت می‌کنند، به شرح ادراکاتی منفی از این مراسم می‌رسند. جالب است که همین کرافورد همراه با دکتر ارنست هیلگارد- بزرگترین پژوهشگر هیپنوتیزم تجربی و بالینی در قرن بیستم - در مجله‌ی بین‌المللی هیپنوتیزم بالینی در سال ۱۹۸۲ مقاله‌یی را در زمینه‌ی پیدایش تجربیات زودگذر پس از تنها تست کردن استعداد هیپنوتیزمی در دانشجویان برای اهداف آموزشی و پژوهشی منتشرکرده‌اند.

▪ اگر تلقیناتی که درجریان هیپنوتیزم به بیمار داده می‌شود، برطرف نشوند، اتفاقات عجیبی ممکن است برایشان پیش آید، مثلاً خانمی که در جریان هیپنوتیزم صحنه برای اهداف آموزشی، پژوهشی یا نمایشی در دستش بی‌حسی دستکشی به وجود آمده بود، چند ساعت بعد دچار سوختگی شدیدی در این دست شده بود، زیرا این دست بی‌حس شده را روی بخاری گذاشته بود.

● سابقه‌ی انتشار عوارض مرگبار، دیوانه‌کننده و... درکتابهای ترجمه شده به فارسی

در کتاب هیپنوتیزم علمی نوین تألیف دکتر ریچارد شروت رئیس انستیتوی تحقیقات هیپنوتیزم در آمریکا که در ۴ فصل برای اولین بار در سال ۱۳۶۷ توسط انتشارات اطلاعات چاپ و تاکنون در حدود ۱۰ بار تجدید چاپ شده، یک بخش از چهار بخش کتاب، صفحات ۸۵ تا ۹۷ به خطرات و محدودیتهای کاربرد هیپنوتیزم پرداخته که قسمت زیادی از آن به عوارضی مربوط می‌شود که هیلگارد در دانشجویان در شرایط هیپنوتیزم پژوهشی و آموزشی مشاهده کرده است.

در این فصل به موارد مرگ ودیوانگی پس از هیپنوتیزم گروهی هم اشاره شده است.

منبع : هفته نامه پزشکی امروز

http://vista.ir/?view=article&id=335092

VISTA.IR
Online Classified Service

هیپنوتیزم و خود هیپنوتیزم درمانی

هیپنوتیزم چیست؟

دکتر لوبا دانشمند آمریکایی در این زمینه می گوید:

چکیده و اصل هیپنوتیزم در ایجاد و خلاقیت یك تمایل و توانایی خلاصه می شود که باید در فرد هیپنوتیزم

www.takbook.com

www.takbook.com

شونده پدید آید. او باید بتواند از صحبتهای هیپنوتیزور و در ذهن روشن و فعال خود تصویری زنده و واضح بسازد و تمام تخیلات و تمرکز ذهنی خود را تنها در این راستا تجهیز و تمرکز بخشد. مطالبی که هیپنوتیزور به او ارائه می دهد ممکن است حقایقی قطعی یا سمبولیك باشند.

این تصویری که از هیپنوتیزم ارائه گردید، با پدیده هایی که به صورت خودجوش در جریان زندگی روزمره ما به وجود می آیند، مطابقت می کنند. یعنی مواقعی که ما شدیداً توسط جریاناتی که در اطراف ما می گذرد ، جذب می شویم . برای شرح این پدیده بهتر است مطلبی از دکتر کلمن را عیناً نقل کنیم:در زندگی روزمره ، ما بارها حالت خلسه یا از خود بی خود شدن را تجربه می کنیم. در حالاتی که وقایعی ، به اصطلاح ، ذهن ما را تسخیر می کنند. در این لحظات ما موقتاً آنچه را در اطرافمان می گذرند، فراموش می کنیم. برای مثال کسانی که مرحله نهایی یك مسابقه فوتبال را در تلویزیون مشاهده می کنند، تمام وجود خود را بر روی بازی متمرکز می سازند و نسبت به همه چیز، از جمله این که به چه صورتی روی مبل قرار گرفته اند یا این که همسرشان آنها را برای صرف غذا صدا می کند، بی توجه می گردند.

دکتر لوبا در مورد دیگر فرآیندهایی که در زندگی ، ما را جذب می کنند می گوید : بسیاری از ما در برخی از موقعیت ها، حالت عدم احساس درد یا حالت بی حسی را تجربه کرده ایم. مثلاً موقعی که عمیقاً مجذوب یك داستان پلیسی می شویم، برخی دردهای سبك بدنی را حس نمی کنیم. در بعضی از موقعیت ها از جمله در لحظاتی که عمیقاً مجذوب صحبت های دوستی می شویم، ممکن است صدای زنگ یا صدای فردی که مستقیماً ما را صدا می کند، نشنویم. عکس این حالت هم وجود دارد. در لحظاتی از زندگی تمام توجه خود را معطوف به احساس نامطبوعی کرده ایم. مثلا انتظار درد روی صندلی دندان پزشك یا توجه برای احساس بو یا طعمی ناخوشایند و حصول این احساس در پی آن. در لحظاتی که فردی قانع شده یا به او تلقین شده که از عهده کار خاصی بر نمی آید، نمی تواند به خوبی آن کار را هر چند ساده و آسان هم باشد، انجام دهد. ولی اگر ما اعتماد به نفس خودمان را به دست آوریم و مطمئن شویم که قادر به انجام این کار هستیم، حتما در انجام آن توفیق پیدا می کنیم.

باورهای نادرست درباره هیپنوتیزم

هنوز برخی تصور می کنند به هنگام هیپنوتیزم ، یك فرد مقتدر و ماهر به طور فعال ، فردی را که حالت تسلیم به خود گرفته ، کنترل می کند. این تصور از واقعیت علمی به دور است. تصور وجود یك هیپنوتیزور با قدرت زیاد و اسرار آمیز در مقابل فردی ضعیف و مقهور ، به قرن هجدهم باز می گردد که هیپنوتیزم با استفاده از " نیروهای مرموز " و مغناطیسی صورت می گرفت. هیپنوتیزور در آن عصر، انسانی با قدرت جادویی و غول آسا بود که با وسایل اهریمنی، اراده و روح انسان های دیگر را کنترل و اداره می نمود.

نظریه جدید درباره هیپنوتیزم وهیپنوتیزور با این باورهای قدیمی فاصله بسیار زیادی دارد. هم اکنون بسیاری از روان پزشکان و روان شناسان از این نظریه طرفداری می کنند که : هیپنوتیزور تنها نقش راهنما و هدایت کننده را در برقراری حالت هیپنوتیزم ایفا می کند و " کار اصلی" را در این جریان خود فرد تحت هیپنوتیزم انجام می دهد.

هیپنوتیزم شدن، نشانه ضعف روحی نیست!

همانطور که دکتر اشپیگل اظهار می دارد:

هیپنوتیزم شدن نشانه سطح بالایی از هوش و استعداد و نمایانگر قدرت و قابلیت فرد در انجام تمرکز است.نحوه ایجاد هیپنوتیزم و امکانات درمانی آن

بیمار در صورت تشخیص پزشك معالجش و تمایل خودش می تواند از هیپنوتیزم در برنامه درمانش استفاده کند. برای انجام موفقیت آمیز جریان درمان بیمار باید:

- ذهن خود را از کلیه افکار انحرافی خالی و پاك کند.

- به اصالت علمی هیپنوتیزم و قابلیت عملی هیپنوتیزور اعتقاد و ایمان داشته باشد.

www.takbook.com

www.takbook.com

- به اندازه کافی قدرت تمرکز و تصور داشته باشد

- به برنامه ای که هیپنوتیزور برای درمان بیماری و یا رفع مشکل او مطرح کرده، مطمئن باشد.

در مورد و شرایط زیر هیپنوتیزم اثرات درمان کننده اثبات شده ای دارد:

- درمان پرخوری و چاقی

- ترك اعتیاد به دخانیات ، الکل و بسیاری از مواد مخدر

- درمان بی خوابی

- معالجه حالات اضطرابی

- درمان حالات هیجانی

- معالجه افسردگی

- درمان ضعف و فقدان اعتماد به نفس

- ایجاد انگیزه و امید

- درمان وسواس و رفتارهایی که فرد به صورت اجباری انجام می دهد

- درمان عادت جویدن ناخنها

- معالجه عدم قدرت درتمرکز فکری

- درمان لکنت زبان در مواردی که نقص عضوی در کار نباشد

- درمان حالاتی که فرد در شناخت هویت خود دچار مشکلاتی شده است

- درمان انواع ناتوانی ها و مشکلات جنسی

تعریف هیپنوتیزم درمانی

" هیپنوتیزم درمانی" یك روش درمانی است که در یك مرحله یا مراحلی از آن از هیپنوتیزم استفاده می شود. هیپنوتیزم درمانی می تواند به دو شکل متفاوت صورت بگیرد:

۱- دگر هیپنوتیزم درمانی: در این حالت، درمانگر پس از صحبت کردن با بیمار و ایجاد آمادگی ذهنی و روحی در او، در صورت نیاز بیمار به القای خُلسه هیپنوتیزمی، او را به عمق مناسبی که برای برنامه درمانی اش مناسب باشد، می رساند و در این شرایط به هیپنوتیزم درمانی می پردازد.

۲- خود هیپنوتیزم درمانی: در این روش کافی است بیمار طی ۲ یا ۳ جلسه ، طریقه استفاده از خود هیپنوتیزم و نحوه درمان و تلقین به خود را بیاموزد. پس از آن می تواند با روشی که یاد گرفته خودش را در خلسه هیپنوتیزمی قرار دهد و در این شرایط، به صورت ذهنی ، متن تلقین را مرور کند و یا به نوار صوتی که پس از چند دقیقه سکوت. (مدت لازم برای رسیدن او به حالت خود هیپنوتیزم) متن تلقین را پخش می کند ، گوش دهد. در این وضعیت ، بیمار بدون نیاز به مراجعات مکرر به مطب پزشك و صرف هزینه گزاف ، خودش این برنامه درمانی را انجام می دهد.

برای آموزش خود هیپنوتیزم به افراد عادی جامعه، بایستی به نکات زیر توجه شود:

۱- آموزش خود هیپنوتیزم راه رسیدن سریع به حالت آرامش است.

۲- کسانی که برای آموزش خود هیپنوتیزم مراجعه می کنند ، از سلامت روانی و حداقل هوش متوسط بهره مند باشند.

۳- داوطلبان فراگیری خود هیپنوتیزم به این نکته توجه داشته باشند که برای رسیدن به عمق مناسبی از خلسه باید:

الف- استعداد ذاتی داشته باشند.

ب- با هیپنوتیزور همکاری لازم را بکنند.

www.takbook.com

www.takbook.com

۴- باید به کسانی که مایلند خود هیپنوتیزم را بیاموزند، این نکته مهم را تذکر داد که آنها در حالت خود هیپنوتیزم بیدار و هوشیار بوده و نسبت به صداها و وقایعی که در محیطشان می گذرند، آگاهی دارند و در پایان جلسه معمولاً آنها را به یاد می آورند.

۵- آموزش خود هیپنوتیزم با هوش ، قدرت خلاقیت و انگیزه داوطلب رابطه مستقیم دارد. بنابراین کسانی که عقب ماندگی ذهنی یا آشفتگی روانی دارند ، با احتمال زیاد به هیپنوتیزم و خود هیپنوتیزم نمی رسند.

۶- کسانی که در مدی تیشن، یوگا، ریلاکس شدن و ... پیشرفت خوبی داشته اند ، خیلی سریع تر و بهتر می توانند خود هیپنوتیزم را یاد بگیرند.

۷- کسانی که خود هیپنوتیزم را یاد می گیرند، هر قدرکه بیشتر تمرین کنند، هم زودتر به خُلسه هیپنوتیزم می رسند و هم عمق خلسه آنها بیشتر می شود .

در پایان

شما هر طور که بخواهید ، همانطور خواهید شد! در جهان پهناور ذهن، به همان صورتی که شما فکر می کنید، نیروهای محرکه و انگیزه دهنده شما، به همان گونه سرنوشت شما را رقم خواهند زد ؛ شما به طریقی خواهید رفت که به آن باور دارید و تا موقعی که زنده هستید، اراده شما بی صدا نخواهد گشت. پس در تمام جریان زندگی خود به این کلام هوشمندانه توجه داشته باشید:

هرگونه که فکر کنم ، همان گونه زندگی خواهم کرد.

منبع : تبیان

http://vista.ir/?view=article&id=208782

VISTA.IR
Online Classified Service

هیپنوتیزم و روش های خود هیپنوتیزم

ابتدا به پشت بر روی زمین دراز بکشید، چشمان خود را به آرامی ببندید سپس بدن خود را کاملا شل و وانهاده کنید. (هیچ قسمت از بدن نباید منقبض و سفت باشد) ،سپس حواس خود را به پایین ترین قسمت بدن خود یعنی پاها متمرکز کنید، انگشتان پا را کاملا حس کنید،حالاهمین عمل رابه ترتیب ازپایین به بالابرای کلیه اعضا بدن خود انجام دهید.((در حین تمرین حواس خود را بجز بر اعضا بدن به چیز دیگری معطوف نکنید.)) اکنون به ارامی نفس عمیقی بکشید و چند ثانیه نفس خود را حبس کنید سپس خیلی ارام نفس رابیرون بدهید.سعی کنید هنگام تنفس با بالا و پایین بردن شکم تنفس کنید نه با قفسه سینه خود.تنفس در هیپنوتیزم یکی از اصلی ترین نکات محسوب میشود،که در پایان توضیحات کاملی را خواهم داد.

عمل تنفس را به آرامی و به تعداد ۴۰مرتبه تکرار کنید ،سپس از عدد هفت

www.takbook.com

www.takbook.com

تا یک به آرامی در ذهن خود بشمارید و با هر شمارش به خودتان تلقین کنید که ارامتر و ریلکس تر میشوید وقتی در ذهن خود به شماره یک رسیدید به خود تلقین کنید که در حالت عمیق خود هیپنوتیزم قرار دارید. این کلید شرطی شدن شماست(۷ تا ۱) که برا ی خارج شدن از حالت هیپنوز نیز با شمردن یک تا هفت (معکوس حالت اول) و تلقین به خود که من با هر شماره شادابتر و سر حالتر میشوم از هیپنوز خارج میشو یـد .

اکنون چشمان خود را خیلی ارام به سمت پیشانی و ابروها بالا ببرید و در همین حالت بمانید،این حالت شبیه حالت چشمان شما موقع خواب میباشد.بعد از لحظاتی چشمان شما خود به خود در این حالت باقی میمانند.حالا تصور کنید در یک مکان زیبا و دوست داشتنی قرار دارید سعی کنید تمامی اجزا و زوایای ان مکان را خوب تصور کنید، شاید در اوایل کار چندان ساده و راحتی نباشد ولی به مرور امکان پذیرست.

سعی کنید صداها،رنگها ،بوها وحتی مزه اشیاء و هر چیزی را که در ان مکان زیباست حس کنید وآنها را واقعا لمس کنید.حالا بدن شما درچنان ارامش عمیق و زیبایی قرار دارد که می خواهید مدتها در این حال باقی بمانید.(در این مرحله،بستگی به استعداد افرد در هیپنوتیزم شدن ،فرد حالات مختلفی را تجربه میکند)حالا شما می توانید تلقینات خود را انجام دهید که هم میتواند شامل تلقین یک عبارت(مانند: من هر روز شجاعتر و موفقتر میشوم و...) و یا تصور یک موفقیت باشد،که بهترین نوع تلقین نیز همین تصور و به تصویرکشیدن یک موضوع خاص و مورد علاقه می باشد البته بارعایت ظرافت وحس و دیدن نکات ریز ان موضوع(شکل،رنگ،بو،طعم) که هر چه تصور شما قویتر و بیشتر باشد تلقین کاملتر وموثر خواهد بود.پس از اتمام کار با گفتن کلید شرطی به ارامی از حالت هیپنوز خارج میشوید.

۱) سعی کنید تمرینات را در مکان وساعت ثابتی انجام دهید تا نسبت به ان ساعت ومکان شرطی شوید

۲) برای بدست آوردن نتایج بهتر هر روز سه بار و حداقل یک بار تمرینات را انجام دهید

۳) مدت تمرین وتلقین از بیست دقیقه کمتر نباشد

۴) بین تمرینات روزانه تاخیر نیاندازید

با تکرار و تمرین روزانه به درجات بالاتری از هیپنوتیزم دست پیدا میکنید.((در این مرحله شدیدا از شتاب و عجله دوری کنید و تمرینات را در کمال ارامش انجام دهید تا به نتیجه دلخواه دست پیدا کنید.

منبع : حکیم باشی

http://vista.ir/?view=article&id=263566

VISTA.IR
Online Classified Service

هیپنوتیسم درمانی

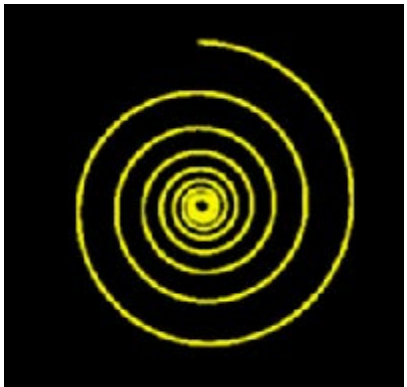

هیپنوتیسم روشی است که اجراکننده آن (هیپنوتیست) حالتی خلسهگونه از اطاعت و تلقینپذیری در شخص برمیانگیزد. برخلاف تصور عامه مردم، تقریباً همه افراد بشر هیپنوتیسمپذیرند. به واقع هر چه فردی بیشتر هوشمند باشد بهتر پذیرای هیپنوتیسم خواهد بود.

www.takbook.com

www.takbook.com

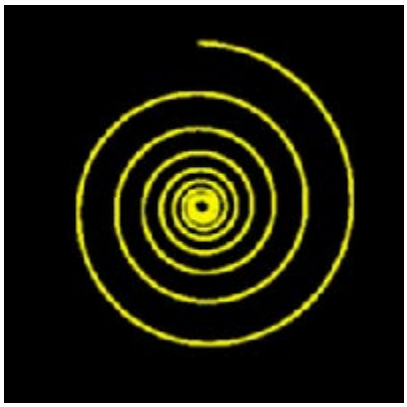

پیشتر تصور میشد که تنها افراد سادهلوح زودباور هستند که به آسانی هیپنوتیسم میشوند ولی این پندار دیگر اعتبار ندارد. البته بهطور کلی هیپنوتیسم کردن افرادی که خود مایلند تحت این آزمایش قرار گیرند آسانتر است ولی افراد شکاك و بیمیل را نیز میتوان هیپنوتیسم کرد. گرچه هیپنوتیسم کردن آنان نسبتاً دشوارتر است.مِسمر (بنیانگذار هیپنوتیسم)، هیپنوتیسم را "مغناطیس حیوانی" مینامید و باور داشت یا دست کم تبلیغ میکرد که علت همه بیماریهای جسمی و روانی نوعی آشفتگی در این مغناطیس حیوانی است. او به واقع بهبودهایی چشمگیر در بیماران خود برمیانگیخت ولی احتمالاً بیشتر بیماران او گرفتار بیماریهای روان-تنی یا ذهنی-تنی بودند و بیماریهای آنان با تلقین و محیط جادویی-نمایشی که او برپا میکرد تغییر مییافتند.

این روش چگونه عمل می کند؟

هیپنوتیسم نوعی حالت ذهنی غیر معمول (تغییر یافته) است ولی خواب نیست. این حالت میانی وضعیتی جادویی نیست بلکه نوعی حالت تغییر شعور و ادراك است که صدای هیپنوتیست که ترغیب کننده، آمرانه و با اعتماد به نفس است در شخص دیگر پدید میآورد. هیپنوتیسم شونده به مرحلهای میرسد که باور میکند آنچه به او گفته شده حتماً اتفاق خواهد افتاد؛ و این معمولاً اتفاق خواهد افتاد.

روش اجرا چگونه است؟

هیپنوتیست به طریقی آهسته، کنترل شده، ترغیب کننده، و در عین حال آمرانه با بیمار صحبت میکند.برخی هیپنوتیستها از بیمار میخواهند که بر چیزی خاص تمرکز ذهن کند. آنان گاهی از یك پرتوی نور مستقیم یا بازتابنده، یا یك آونگ برای متمرکز کردن ذهن و حواس بیمار استفاده میکنند، یا چیزی به بیمار میدهند که محکم در مشت خود نگه دارد، یا از بیمار میخواهند که تصویری خاص در ذهن خود مجسم کند. هدف این گونه تمرکزها و خلسههای القایی بعد از آن، شل کردن عضلات و رفتن به حالت خلسه و تلقین پذیری می باشد. هیپنوتیست ها سعی نمی کنند شخص هیپنوتیسم شده را وادار به کاری خاص کنند و فقط با او گفتگو میکنند تا نکات و مسائل پنهان روان او یا تجربههای تلخ زندگی او و به عبارت دقیقتر ریشه ناراحتی یا نگرانی یا درد و بیماری او را آشکار سازند.

این روش چه کاربردی دارد؟

یکی از کاربردهای هیپنوتیسم بازیابی اطلاعات فراموش شده از حافظه است. کاربرد دیگر در حرفه پزشکی و برای مقاصد درمانی بوده زیرا بسیاری از دردها و بیماریهای لاینحل، خواه جسمی یا روانی، واکنشهای خوب به هیپنوتیسم نشان دادهاند. امروزه آسم، بیخوابی، انواع ترسهای نامعقول و بعضاً فلج کننده چون وحشت از ارتفاع بلند، وحشت از مسافرت هوایی، یا وحشت از جراحی دندانپزشکی، و چندی دیگر مانند آنها را میتوان با هیپنوتیسم درمان کرد. همچنین عادتهای نامطلوب و زیانآوری چون سیگار کشیدن و ناخن جویدن را میتوان به راحتی با استفاده از هیپنوتیسم ترك کرد.

چه انتقاداتی به این روش وارد است؟

یك پزشك هیپنوتیست در این باره این روش میگوید: "یکی از مسائلی که بیشتر مردم را نگران میکند این است که آنان گمان میکنند در حالت هیپنوتیسم به حیوانی بیاراده تبدیل خواهند شد و کارهای عجیب و ناپسند خواهند کرد. این خیالی بیاساس است و واقعیت ندارد. ما اشخاص نیازمند کمك را وادار نمیکنیم کارهای پوچ یا ناپسند انجام دهند. محبوبیت وسیع روش هیپنوتیسمدرمانی بین پزشکان کشورهای غربی در دههای اخیر بیشتر به این دلیل است که این روش در بسیاری موارد که دارو درمانهای معمول فایده نداشتهاند مفید بوده است".

http://vista.ir/?view=article&id=212312

VISTA.IR
Online Classified Service

www.takbook.com

www.takbook.com

هیپنوز در روانپزشکی کودک و نوجوان

امروزه هیپنوز جزو درمان‌های اصلی پزشکی قرار گرفته است و می‌تواند در تقویت روش‌های درمانی خصوصاً در کودکان و نوجوانان مفید واقع گردد. در هیپنوز تغییراتی در پردازش نوروفیزیولوژیک مغز صورت می‌گیرد و فرد تغییر در درک، حافظه، خلق و رفتار خود را تجربه می‌نماید. دامنه وسیعی از قابلیت هیپنوزپذیری در جمعیت عمومی وجود دارد، این قابلیت طی کودکی و نوجوانی بیشتر و در بیماری‌های شدید و ناتوان‌کننده کمتر است. امروزه از آزمون‌های ساختار یافته‌ای برای سنجش قابلیت هیپنوزپذیری افراد استفاده می‌گردد. جلب آگاهی، اعتماد و حمایت والدین جهت موفقیت هر روش درمانی در کودکان ضروری است. همچنین اثر فشارهای روانی محیطی و عواملی از جمله سود ثانویه secondary gain را نیز نباید از نظر دور داشت. هیپنوز در اختلالات طبی و روانی وسیعی در کودکان و نوجوانان استفاده شده و میان متخصصین معاصر درباره اثر آن در درد، اختلالات روان تنی، شبه جسمی، تجزیه‌ای، اضطرابی، عادت‌های عصبی، شب ادراری، چاقی، سوختگی و مشکلات پوستی توافق عمومی وجود دارد.

- مقدمه:

اقدامات درمانی در هیپنوز با تغییر حالت هوشیاری و بردن فرد به حالت خلسه trance انجام می‌گیرد و می‌تواند وسیله‌ای ویژه برای تقویت روش‌های روان‌درمانی در کودکان و نوجوانان باشد. هیپنوز وضعیتی ویژه در مغز است و سه نشانة کلیدی دارد:

۱) جذب absorption: مرحله‌ای حاصل توجه و تمرکز موضعی و لازمة هیپنوز است.

۲) تجزیه dissociation : که حاصل مرحلة اول بوده و شامل وقفة نسبی در آگاهی به محیط است (مرحله خلسه).

۳) تلقین‌پذیری suggestibility: شامل پذیرش توصیه‌های درمانگر و انعکاسی از اعتماد شدید بیمار به درمانگر است

از نشانه‌های ضروری هیپنوز این است که فرد احساس کند در درک، خلق و حافظه‌اش تغییری ایجاد شده است. طی هیپنوز درمانگر دیدگاه‌های هیجانی و شناختی بیمار را تغییر می‌دهد، توانایی‌های ذهنی او را تقویت می‌کند و به این وسیله در رفتار بیمار نیز تغییراتی ایجاد می‌نماید.

هیپنوز و خواب از این نظر که در هر دو آگاهی به محیط خارجی کاهش می‌یابد شباهت دارند ولی در خواب این کاهش آگاهی به محیط بخشی از کاهش عمومی توجه به محیط خارجی است، در حالی که در هیپنوز کاهش آگاهی به محیط حاصل توجه و تمرکز قوی موضعی است. فعالیت الکتریکی مغز در هیپنوز شبیه بیداری است.

- انتخاب بیمار:

هیپنوزپذیری نوعی قابلیت است که بین افراد مختلف، متفاوت می‌باشد. دامنة وسیعی از این قابلیت بین جمعیت عمومی وجود دارد و همة افراد قابل هیپنوز شدن نیستند. منحنی قابلیت هیپنوزپذیری در جمعیت عمومی زنگوله‌ای شکل است: اقلیتی هیپنوزپذیری پایین دارند (ابتدای منحنی)، اکثریت (۷۰ درصد) هیپنوزپذیری متوسط دارند (وسط منحنی) و اقلیتی هیپنوزپذیری بالا دارند (انتهای منحنی). توجه به این مسأله از نظر انتخاب مناسب بیماران اهمیت دارد. معیارهای زیادی برای سنجش هیپنوزپذیری وجود دارد و در مطالعات جدید از آزمون‌های ساختار یافته مانند Stanford Hypnotic Clinical Scale – SHCS و Hypnotic Induction Profile – HIP استفاده می‌شود.

آزمون SHCS-Child برای ارزیابی هیپنوزپذیری کودکان ۱۶-۶ ساله تهیه شده است و نوعی از آن نیز برای کودکان ۸-۴ ساله به کار می‌رود. به نظر

www.takbook.com

www.takbook.com

می‌رسد ظرفیت هیپنوزپذیری بر خلاف ظرفیت هوشی در بزرگسالی ثابت باشد. هیپنوزپذیری حاصل تداخل مسایل ژنتیک و محیطی و در زن و مرد مساوی است ولی در کودکان و نوجوانان بیش از بزرگسالان است. هیپنوزپذیری در فاصله بین ۱۰-۵ سالگی افزایش می‌یابد، در ۱۲-۱۱ سالگی به اوج خود می‌رسد، طی نوجوانی کاهش می‌یابد، در بزرگسالی ثابت می‌ماند و در سنین بالا مجدداً کاهش می‌یابد.

هیپنوزپذیری با سلامت روانی فرد نیز ارتباط دارد. این توانایی در افرادی که از بیماری‌های شدید و ناتوان‌کنندة اضطرابی، خلقی و سایکوتیک رنج می‌برند، همچنین در افرادی که پارانویید هستند یا عقب‌ماندگی شدید ذهنی دارند پایین است. این امر بیشتر به دلیل ناتوانی این افراد در توجه و تمرکز یا برقراری رابطه توأم با اعتماد با درمانگر می‌باشد.

در نظر گرفتن قابلیت هیپنوزپذیری در بیماران کمک می‌کند آنان را با درمان‌های نامناسب ناامید نکنیم و سریعاً از روش‌های دیگر درمانی که می‌تواند مفید واقع گردد استفاده نماییم. بالا بودن این توانایی را در کودکان به کانون‌های شناختی محدودتر، تمایل به تفکر عینی concrete ، عدم توجه به پیچیدگی‌های فرضیه‌ای و منطقی، علاقه به تجربیات و مهارت‌های جدید، سازگاری هیجانی بیشتر، پذیرش آسان‌تر پدیدة پس رفت regression و تلقین در این گروه سنی ربط می‌دهند.

برای موفقیت روش‌های درمانی در کودکان، به جلب آگاهی، اعتماد و حمایت والدین نیازمندیم و باید اصول منطقی هیپنوز را برای والدین و کودک توضیح بدهیم. سنجش اولیه هیپنوزپذیری بهتر است با کودک به تنهایی و بدون حضور والدین صورت گیرد (حضور دیگران موجب حواس‌پرتی می‌گردد)، اما در جلسات بعد بهتر است اجرای روش‌های درمانی با کمک والدین و حمایت‌های آنان انجام گردد. کودکان کوچک‌تر معمولاً نسبت به بستن چشم‌ها مقاومت می‌کنند و بهتر است در آنها بیشتر از روش تجسم فعال استفاده شود. آموزش روش هیپنوز کردن خود self-hypnosis نیز مفید است، زیرا علاوه بر آن که تقویت احساس استقلال و تسلط بر خود اهمیت دارد، تمرینی است که فرد می‌تواند بین جلسات در منزل انجام دهد و با تکیه بر این مهارت بهتر بتواند با مشکلات روبرو شود.

مؤثر بودن هیپنوز به میزان هیپنوزپذیری بیمار، حمایت‌های خانواده، شدت فشارهای روانی محیط و مهارت درمانگر بستگی دارد، اگر پس از ۳-۲ جلسه بهبودی مشاهده نشد، احتمالاً اشتباهاتی در ارزیابی تشخیصی، انتخاب بیمار یا برنامة درمانی وجود داشته است. توجه به سود ثانویه برای موفقیت در هر مداخله درمانی ضروری است. کوشش برای رفع علامتی که ریشة سایکودینامیک دارد و به عنوان یک دفاع روانی عمل می‌کند، بدون کمک به فرد و خانواده برای بهره‌گیری از مکانیسم‌های تطابقی سازگارتر و سالم‌تر، قطعاً با شکست روبرو خواهد شد. این مداخلات حتی اگر موقتاً هم مؤثر باشد، اعتماد بیمار به درمانگر را تخریب می‌کند و باعث عود یا جایگزینی علایم می‌گردد.

- کاربرد هیپنوز در روانپزشکی کودک و نوجوان

هیپنوز در بیماری‌های طبی و روانی وسیعی در کودکان و نوجوانان استفاده می‌شود و نمونه‌های زیر مروری است کوتاه بر مواردی که درباره آنها توافق عمومی بین متخصصین معاصر وجود دارد:

۱) درد:

درد از مورد تأییدترین مواردی است که برای استفاده از هیپنوز عنوان می‌شود و بیشترین تحقیقات نظام یافته بر روی آن صورت گرفته است. آسیب بافتی باعث ثبت درد در قشر مغز می‌گردد ولی درک و پاسخ روانی افراد به درد به متغیرهای متنوعی از جمله موقعیت هیجانی، نظام شخصیتی، سطح شناختی، سود ثانویه، تقویت کننده‌های اجتماعی social reinforce بستگی دارد. با هیپنوز می‌توان تجربة فرد از درد را تغییر داد و بی‌دردی حاصل از هیپنوز با بی‌دردی حاصل از دارونما placebo متفاوت است. بی‌دردی حاصل از دارونما محصول اپیوییدهای درونی است و می‌توان توسط نالوکسان Naloxone مهار گردد، ولی بی‌دردی حاصل هیپنوز را نمی‌توان با نالوکسان مهار نمود.

محتمل‌ترین فرضیه در مورد بی‌دردی هیپنوز تغییر تفسیر عاطفی هیجانی درد در لوب فرونتال است که با وجود آسیب بافتی دردآور، موجب عدم احساس رنج suffering می‌گردد. این که چگونه طی بی‌دردی هیپنوز، فعالیت‌های قشر مغز موجب فعالیت مهاری فرونتال و عدم پردازش محرک‌های دردناک می‌گردد، هنوز در پرده‌ای از ابهام قرار دارد. فرضیه دیگر به کنترل تجزیه‌ای dissociative control معروف و معتقد است قسمتی

www.takbook.com

www.takbook.com

از ذهن به عنوان ناظری مخفی hidden observer از وجود درد آگاه است ولی قسمت آگاه ذهن چیزی در مورد درد نمی‌داند.

روشی که اغلب برای کودکانی که تحت اعمال پزشکی دردآور قرار دارند، استفاده می‌شود، متمرکز کردن توجه آنها به تخیلات جذاب مانند فعالیت‌های مورد علاقه، برنامه‌های رسانه‌ها، قهرمانان آشنا و غیره است که با منحرف کردن حواس بیمار، باعث کاهش احساس درد می‌گردد.

۲) بیماری‌های روان‌تنی:

وضعیت روانی می‌تواند بر سیر و تجربهٔ فردی بیماری‌های طبی اثرگذار باشد. فشار روانی باعث برانگیختگی هیجانی می‌شود و در ایجاد بیماری‌های روان‌تنی مؤثر است. بنابراین آرام‌بخشی حاصل هیپنوز نیز می‌تواند در تخفیف این بیماری‌ها مؤثر باشد.

الف) اختلالات تشنجی:

فشار روانی می‌تواند موجب فعالیت‌های حمله‌ای ناگهانی paroxysmal activity در مغز شود و وقوع تشنج را تسهیل نماید. هیپنوز با آرام‌بخشی باعث کاهش پاسخ‌های هیجانی می‌شود و احتمال تشنج را کاهش می‌دهد.

ب) اختلالات گوارشی:

از آنجایی که هیپنوز می‌تواند بر میزان ترشحات گوارشی اثرگذارد گزارش‌های زیادی در مورد مفید بودن آن در درمان مشکلات گوارشی کودکان و نوجوانان وجود دارد.

ج) مشکلات حاصل شیمی درمانی:

با هیپنوز توانسته‌اند علایم قبل و بعد از شیمی‌درمانی شامل فشار روانی، اضطراب، تهوع، استفراغ و کاهش عملکرد را کاهش دهند.

د) سردرد:

هیپنوز و هیپنوز کردن خود در درمان انواع متنوعی از سردرد کودکان و نوجوانان مؤثر بوده است.

هـ) آسم:

هیپنوز و هیپنوز کردن خود در کاهش تعداد و طول مدت حملات آسم و کاهش استفاده از پردنیزولون در کودکان و نوجوانان مؤثر بوده است.

۳) بیماری‌های شبه جسمی:

در اختلالات شبه جسمی ایجاد علایم تحت کنترل اراده نیست و در ایجاد آن مکانیسم‌های ناخودآگاه نقش بیشتری دارد. با هیپنوز می‌توان نقش عوامل روان‌پویا را در ایجاد علایم بیمار مطرح کرد، مسیر هیجانی ـ شناختی او را تغییر داده و روش‌های مناسب تطابق با فشارهای روانی را به او تلقین کرد و آموخت.

۴) اختلالات تجزیه‌ای:

کودکان از تجزیهٔ بیمارگونه pathologic dissociation به عنوان دفاعی برای فرار از تجربیات ترسناک و وقایع خطرناک و آسیب‌رسان (مانند سوءرفتار abuse و سوءاستفاده جنسی) استفاده می‌کنند. خاطرات تلخ آسیب‌های روانی که توسط مکانیسم‌های دفاعی به ناخودآگاه فرستاده شده است، تنها در وضعیت‌های خاص تجزیه‌ای (مانند هیپنوز) قابل دسترس می‌باشد. هیپنوز می‌تواند در محیطی آرام و حمایتگر به بازشناسی این پدیده کمک نماید و باعث یکپارچگی مجدد نظام شخصیتی روانی کودک گردد.

در اختلال تبدیلی توجه به عضو مبتلا باعث افزایش موج N۱۴۰ مغزی در همان سمت مغز می‌شود و این افزایش توسط هیپنوز و تلقین این مسأله که عضو مورد نظر سالم است به حالت طبیعی باز می‌گردد، حال آن که اگر طی هیپنوز بیمار بودن عضو مورد نظر تلقین گردد، موج N۱۴۰ کماکان افزایش یافته باقی می‌ماند.

۵) اختلالات اضطرابی:

هیپنوز می‌تواند تسهیل‌کنندهٔ حساسیت‌زدایی تدریجی و تسهیل کننده اصلاح در پاسخ‌های شناختی هیجانی فرد به محرک‌ها و موقعیت‌های ترس‌آور باشد.

www.takbook.com

www.takbook.com

۶) موارد متفرقه:

هیپنوز در درمان عادت‌های عصبی (مانند ناخن جویدن و انگشت مکیدن) در کودکان و نوجوانان مؤثر بوده است. در شب ادراری مبتلایان بزرگ‌تر از ۷ سال و در درمان سوختگی، چاقی و مشکلات پوستی نیز اثر داشته است.

- نتیجه:

از آنجا که اثر هیپنوز مستقل از اثر دارونما است، یک روش درمانی علمی محسوب می‌گردد. اکثر کودکان و نوجوانان هیپنوزپذیر بوده و هیپنوز تسهیل کننده‌ای مؤثر و قوی برای هر مداخلهٔ درمانی است منوط به این که ارزیابی دقیق تشخیصی و برنامه‌ریزی کامل درمانی انجام شده باشد. مفید بودن هیپنوز به میزان انگیزه، همکاری و قابلیت کودک و خانواده جهت پاسخ‌دهی به تلقینات درمانی و میزان مهارت درمانگر در بهره‌گیری از آن در کنار دیگر روش‌های مناسب درمانی بستگی دارد.

منبع : انجمن درمانگران ایران

http://vista.ir/?view=article&id=317043

VISTA.IR
Online Classified Service

هیچ ماشینی فکر نمی کند

موضوع فلسفه ذهن بحث از حالات ذهنی و ارتباط آنها با امور فیزیکی است. این بدان معنا است که در فلسفه ذهن از ماهیت ذهن بحث نمی شود. درگیری با تعریف ذهن به نوعی درگیری با مابعدالطبیعه و شناخت شناسی است که امروزه کنار گذاشته شده است. پیدایش فلسفه ذهن به دکارت باز می گردد. در قرن هفدهم با متمایز خوانده شدن دو جوهر جسم و ذهن از سوی دکارت دیدگاهی در فلسفه ذهن با عنوان دوگانگی ذهن و بدن شکل گرفت. مبنای دکارتی برای این تمایز شهود عقلانی اول شخص بود. بعدها بانقدهای پوزیتویستی و آزمون تحقیق پذیری که اهمیت بیشتری به دیدگاه سوم شخص برای قضاوت در مورد پدیده ها می داد دیدگاه دکارتی کنار گذاشته شد. از سوی دیگر مأیوس شدن از پالایش علمی فرایند درونی ذهن ظهور رفتارگرایی را تصریح کرد. در رفتارگرایی به فرایندی که در ذهن می گذرد چندان پرداخته نمی شود. بلکه به رفتار ارگانیسم ذهن دار یا برون داد ذهن توجه می شود. هر چند رفتارگرایی روانشناسانه واتسون، پاولوف و ثورانداید در پیدایش این دیدگاه بی تأثیر نبوده است، اما کسانی مثل ویلیام جیمز و گیلبرت رایل نیز به لحاظ فلسفی حامی این دیدگاه شناخته

www.takbook.com

www.takbook.com

شده اند. در این دیدگاه ذهن براساس رفتارهایی که به شکل عمومی و منطقی قابل مطالعه اند تفسیر می شود. رفتارگرایی در حالت بسیار حاد خود منجر به ظهور دیدگاه جدیدی به نام نظریه همسانی ذهن و بدن شد.

به این معنی که اگر حالات ذهنی در یك موجود زنده بسته به نوعی حالت مغزی - عصبی دارد، در این صورت ساختار ذهن دقیقاً متکی بر ساختار فیزیکی خواهد بود. وجود چنین ساختاری لازمه ذهن و ذهنیت لازمه وجود ساختار فیزیکی است. این دیدگاه در بطن خود تحویل به فیزیك یا فیزیکالیسم را دارد. این دیدگاه نقطه مقابل دیدگاه دکارت است. به دلیل اعتراضات وارد به نظریه همسانی، کارکردگرایی در فلسفه ذهن ظهور پیدا کرد. ایده اصلی ظهور کارکردگرایی همانا ایده امکان قابلیت تحقق چندگانه خواص ذهنی است. این امکان مخالف این اصل فیزیکالیسم نوعی است که هر چیزی که از خود خواص ذهنی نشان می دهد باید سیستمی فیزیکی مثل یك ارگانیسم زنده باشد ایده امور ذهنی دلالت بر ذهنیت می کند.

اما جهان طوری تلقی می شود که فقط نظام های فیزیکی می توانند خواص ذهنی را واقعیت و تحقق بخشند، بنابراین ذهن حتماً باید صورت خارجی و مادی داشته باشد. این بیان اخیر دلالت بر امکان تحقق چندگانه خواص ذهنی است. چنانچه امکان تحقق خواص ذهنی پذیرفته شود، نوع ذهن یك نوع علی - کارکردی خواهد بود به عبارت دیگر هر کارکرد، یك نقش علی معین را ایفا خواهد کرد. کارکردگرایی دیدگاهی است که ماشین تورینگ را به طور گسترده در تحلیل های خود مورد استفاده قرار داده است. اولین روایت کارکردگرایی که کارکردگرایی ماشینی نامیده می شود با بحث در مورد ماشین تورینگ آغاز می شود.

- نگاهی به ریاضیات ماشین تورینگ:

ماشین تورینگ و به طور دقیق تر ماشین های تورینگ، دستگاه های مجردی هستند که به روش ریاضی دقیقاً تعریف شده اند تا چگونگی شیوه های محاسباتی خاصی را نشان دهد. مقصود تورینگ از اصطلاح ماشین تقلیل محاسبات به ضروری ترین اجزاء است. یك ماشین تورینگ را می توان به صورت یك جعبه سیاه در نظر گرفت که نواری کاغذی از میان آن می گذرد و این نوار به مربع های مساوی تقسیم شده اند و ممکن است نمادهایی در این مربع چاپ شده باشند، برای یك محاسبه خاص ماشین با مقداری متناهی از اطلاعات ورودی روی نوار یعنی نمادهایی که فقط روی تعداد متناهی از مربع ها چاپ شده اند شروع به کار خواهد کرد. یك ماشین تورینگ به طریق زیر عمل می کند در هر زمان مفروض، ماشین فقط یك مربع از نوار را می خواند و ممکن است نماد ظاهر شده در این مربع را نماد دیگری تعویض کند و یا اگر خالی است نمادی در آن چاپ کند و پس از آن به بررسی سمت راست یا چپ مربع بپردازد، پس به طور کلی انواع عملیات به صورت زیر خواهند بود:

الف) چاپ یك نماد (شامل پاك کردن)

ب) حرکت به سمت راست

ج) حرکت به سمت چپ

یك گام در عملیات ماشین عبارت است از یك عمل از یکی از عملیات های بالا. باید چگونگی انجام این عملیات را برای ماشین تعریف کنیم. ماشین براساس اطلاعات درونی خود این کار را انجام می دهد، اما واضح است که باید امکان تغییر وضعیت درونی ماشین هنگام یك محاسبه فراهم باشد. در این صورت یك گام شامل مراحل زیر خواهد بود:

۱) وضعیت درونی ماشین

۲) محتوای مربعی که خوانده می شود

۳) عملی که ماشین اختیار می کند

۴) وضعیت درونی بعدی اختیار شده به منظور آماده سازی برای گام بعدی

بنابراین وضعیت اختیار شده به وسیله ماشین در هر زمان نتیجه محاسبات قبلی است. مناسب ترین راه برای مشخص کردن شیوه ای که یك ماشین تورینگ در پیش می گیرد مجموعه متناهی از چهارتایی به صورت (وضعیت اختیار شده، عمل انجام یافته، نماد نوار، وضعیت) این چهارتایی

www.takbook.com

www.takbook.com

هایی که با شروع از یك مربع آغازین کار می کنند، مبنای فرایند پردازشی ماشین های تورینگ را تشکیل می دهند.

• هوش مصنوعی:

مراد از هوش مصنوعی، طرح ساخت یك ماشین محاسبه است که همان وظایفی را انجام می دهد که هوش طبیعی انسان انجام می دهند. کامپیوتر نیز شبیه ذهن دارای ورودی و خروجی است. کامپیوتر رفتارهای هوشمندانه ای را مانند کنترل، ارسال، هدایت و سایر امور انجام می دهد. سؤال اساسی این است که آیا ماشین می تواند فکر کند؟ این یك سؤال اساسی در فلسفه ذهن است. تورینگ علاوه بر تعریف ریاضیاتی ماشین خود، آزمونی را طراحی کرد که به آزمون تورینگ معروف است.

• آزمون تورینگ:

آزمون تورینگ از نوع آزمون های جعبه سیاه است. این آزمون محك مناسبی را به دست خواهد داد. برای ساده سازی فرض کنید دو اتاق داریم که شبیه هم هستند و یك بازجو که بیرون از اتاق ها نشسته و هیچ تفاوتی بین اتاق ها مشاهده نمی کند در یکی از اتاق ها یك مرد و در اتاق دیگر یك زن نشسته است.

هدف بازجو این است که با پرسیدن سؤال های حساب شده تشخیص دهد که ساکن، کدام زن و کدام مرد است. هدف زن هم این است که به بازجو کمك کند و جواب واقعی را به او نشان دهد. با این مقدمات تورینگ بیان می کند که مرحله بعدی و اصلی آزمون این است که جای مرد با یك کامپیوتر برنامه ریزی شده عوض شود به این ترتیب هدف ماشین یا کامپیوتر این است که بازجو را به اشتباه بیندازد و او را متقاعد کند که کامپیوتر نیست و اگر این اتفاق بیفتد کامپیوتر در آزمون تورینگ موفق شده است. با این شرط تورینگ به سؤال اساسی هوش مصنوعی پاسخ مثبت می دهد. یعنی اگر کامپیوتری ساخته شود که این آزمون را از سر بگذراند حکم به اندیشیدن ماشین ها ممکن است. اگر بازجو نتواند پس از پرسیدن سؤالات زیاد تشخیص دهد که کدام ماشین و کدام انسان است، می توان گفت که ماشین نیز مانند انسان هوشمند است. بر طبق این آزمون تنها از طریق رفتار ماشین است که می توان در مورد هوشمند بودن او قضاوت کرد به این ترتیب مانند تحقیق پذیری و ملاك ابطال پذیری می توان یك ملاك برای متفکر بودن یا متفکر نبودن به دست داد.

• انتقادات از کارکردگرایی:

بدیهی است هر نوع انتقاد از کارکردگرایی به دیدگاه تورینگ نیز نظر خواهد داشت. منتقدان کارکردگرایی به چهار دسته عمده تقسیم می شوند:

اول کسانی که معتقدند هم نوعی کارکردی در دو موجود شرط لازم و کافی برای هم نوعی ذهنی آنها نیست این نوع منتقدان سعی دارند تا مثال هایی طرح کنند که دو موجود از لحاظ ذهنی معادل باشند ولی از لحاظ کارکردی معادل نباشند، مثال هایی مبتنی بر کیفیت هایی مانند درد از این نوع است و کیفیت ذهنی در این گونه بحث ها حالت ذهنی تمایل را دارد. از این نوع منتقدان می توان به ندبلاك اشاره کرد. دسته دوم منتقدانی هستند که سعی دارند نشان دهند ماشین های تورینگ که فقط با علائم صوری تعبیر نشده سر و کار دارند نمی توانند همه حالات ذهن مانند فهم و ادراك را داشته باشند. از جمله این افراد می توان به جان سرل اشاره کرد. اگر بخواهیم تمثیل اتاق چینی سرل که در برابر آزمون تورینگ طرح شده است را مختصر توضیح دهیم، فردی را در یك اتاق محبوس در نظر بگیرید. این اتاق دارای دریچه ورودی و خروجی است. این فرد هیچ چیز از زبان چینی نمی داند ولی در آن اتاق لغتنامه ها و گرامرهای ساختاری زبان چینی وجود دارند. او سؤالاتی را که از ورودی به زبان چینی وارد می شوند، ترجمه کرده پاسخ صحیح را دوباره به زبان چینی از خروجی به بیرون می فرستد. کل این اتاق کارکردی شبیه یك چینی زبان را دارد، ولی فهمی از زبان چینی اتفاق نیفتاده است.

سرل سعی کرد با آوردن مثال بالا ایده تورینگی هوش را زیر سؤال ببرد که در این کار تا حدی نیز موفق بوده است. دسته سوم از منتقدان کار خود را با زیر سؤال بردن این ایده کارکردگرایان پیش برده اند که روانشناسی را مستقل از نروفیزیولوژی می دانند. امروزه تحقیقات علوم شناختی جدید در قدرت گرفتن این منتقدان مؤثر بوده است. دسته آخر از منتقدان هم کسانی هستند که مانند لوکاس با استفاده از قضیه گودل که یك مبحث ریاضی است ایراداتی را به ماشین تورینگ وارد ساخته اند.

www.takbook.com

www.takbook.com

● رهیافت نو:

اگرچه امروزه آزمون تورینگ از طرف بسیاری مورد انتقادات شدید قرار گرفته است، اما دید تورینگ به این دلیل که یك نظریه ریاضی سیستماتیك را با خود یدك می کشد حائز اهمیت است. به عبارت دیگر اگر تعریفی از هوش مصنوعی در فلسفه ذهن انجام گیرد باید نظریه ای از نوع آنچه که تورینگ ارائه داده است، ارائه دهد این که مانند مك کارتی معتقد باشیم که ترموستات نیز دارای باور است، یعنی سه نوع باور «اینجا گرم است»، «اینجا سرد است»، «اینجا خوب است»، را دارد، پس موجودی هوشمند است که دیدگاهی افراطی است یا مانند سرل با طرح آزمون اتاق چینی کارهای تورینگ را زیر سؤال ببریم که دیدگاهی تفریطی است. مشکل را حل نمی کند چارچوبی که تورینگ ارائه داده است پایه بسیار مناسبی است برای بسط و گسترش علمی و کاربردی نظریه هوش مصنوعی.دیدگاه تورینگ با گفتن این نکته که هوش مصنوعی در فرازبان اتفاق می افتد نه در زبان نیاز به ترمیم دارد و حتی این که باورها در فرازبان حیطه هوش مصنوعی است نه در زبان می تواند یك ملاك برای یك نظریه ریاضیاتی با پس زمینه های فلسفی برای تعریف عملی هوش مصنوعی باشد. چارچوب ریاضیاتی تورینگ باید با الهام از زبان های مرتبه اول و بالاتر گسترش یابد. در این زمینه قبل از هر چیز لازم است بدانیم که هوش بر مفهوم انباشتگی اطلاعات متکی نیست. بلکه مفهوم صدق گزاره های زبانی یعنی چارچوب فرازبان است که استوارترین مفهوم در هوش مصنوعی است. یك ماشین تا به مرحله قضاوت در مورد گزاره های فرازبان نرسد، نیندیشیده است، هر چند بتواند در سرعت های بالا اطلاعات زیاد را پردازش کند، ماشین باید یك باور صادق موجه را به دست آورد و در مورد آن قضاوت و عمل کند. نظریه های صدق و توجیه در منطق جدید با ساختارهای ریاضی پیوندهایی برقرار کرده اند. ما می توانیم با پیوند نظریه های صدق و نظریه ماشین های تورینگ یك نظریه منطقی هوشمند را به دست آوریم که راهگشای نتایج عملی بسیاری خواهد بود. این ایده می تواند با تغییراتی در نظریه ریاضی ماشین تورینگ انجام گیرد. این کار که به مراتب کاربردی تر، عینی تر و عملی تر از منتقدان تورینگ است، هنوز در آغاز راه خود است.

منبع : روزنامه ایران

http://vista.ir/?view=article&id=241145

VISTA.IR
Online Classified Service

ویستا

support@vista.ir

www.takbook.com